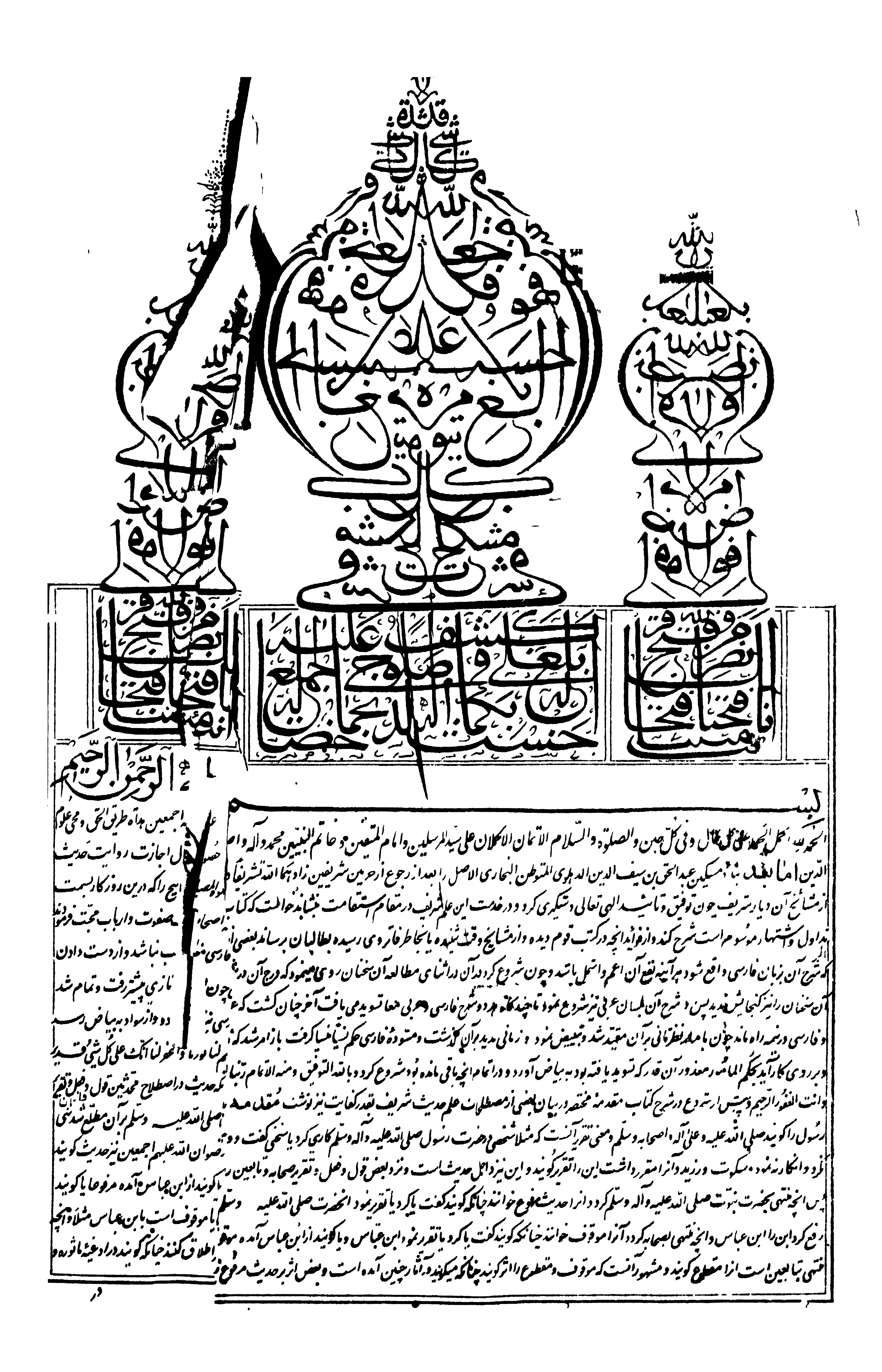


بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله احمد الحمد علی کل حال و فی کل حین والصلوة والسلام الاتمان الاکملان علی سید المرسلین و امام المتقین و خاتم النبیین محمد و آله و اص[حابه] اجمعین هداة طریق الحق و محیی علوم
الدین اما بعد بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین الدهلوی المتوطن البخاری الاصل را بعد از رجوع از حرمین شریفین زادهما الله تشریفا [illegible] حصول اجازت روایت حدیث
از مشائخ آن دیار شریف چون توفیق و تایید الهی تعالی دستگیری کرد و در خدمت این علم شریف در مقام استقامت بخشید خواهش آن که کتاب مشکوة المصابیح را که درین روزگار بسمت
تداول و اشتهار موسوم است شرح کند و از فوائد آنچه در کتب قوم دیده و از مشایخ وقت شنیده یا بخاطر فاتر وی رسیده بطالبان برساند بعضی از اصحاب صفوت و ارباب محبت فرمودند
که شرح آن بزبان فارسی واقع شود هر آینه نفع آن اعم و اشمل باشد و چون شروع کرد در آن در اثنای مطالعه آن سخنان روی مینمود که درج آن در فارسی مناسب نباشد و از دست دادن
آن سخنان را نیز گنجایش نمیدید پس در شرح آن بلسان عربی نیز شروع نمود تا چندگاه هر دو شرح فارسی و عربی معا تسوید می یافت آخر چنان گشت که [illegible] تازی پیشتر رفت و تمام شد
و فارسی در نیمه راه ماند چون با مطالعه نظر ثانی بر آن مقید شد و تبییض نمود و زمانی مدید بر آن گذشت و مسوده فارسی حکم نسیا منسیا گرفت باز امر شد که فارسی نیز [illegible] دو و از سواد به بیاض رسد
و برروی کار آید بحکم المامور معذور آن قدر که تسوید یافته بود به بیاض آورد و در اتمام آنچه باقی مانده بود شروع کرد و بالله التوفیق و منه الاتمام ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر
وانت الغفور الرحیم و پیش از شروع در شرح کتاب مقدمه مختصر در بیان بعضی از مصطلحات علم حدیث شریف بقدر کفایت نیز نوشت مقدمه بدانکه حدیث در اصطلاح محدثین قول و فعل و تقریر
رسول را گویند صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و سلم و معنی تقریر آنست که مثلا شخصی در حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم کاری کرد یا سخنی گفت و وی صلی الله علیه و سلم بر آن مطلع شد و نهی
نکرد و انکار ننمود و سکوت ورزید و آنرا مقرر داشت این را تقریر گویند و این نیز داخل حدیث است و نزد بعض قول و فعل و تقریر صحابه و تابعین رضوان الله علیهم اجمعین نیز حدیث گویند
پس آنچه منتهی بحضرت نبوت صلی الله علیه و آله و سلم کرده اند آنرا حدیث مرفوع خوانند چنانکه گویند گفت یا کرد یا تقریر نمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا گویند از ابن عباس آمده مرفوعا یا گویند
رفع کرد این را ابن عباس و آنچه منتهی بصحابه کرده آنرا موقوف خوانند چنانکه گویند گفت یا کرد یا تقریر نمود ابن عباس و یا گویند از ابن عباس آمده موقوفا یا موقوف است بابن عباس مثلا و آنچه
منتهی بتابعین است آنرا مقطوع گویند و مشهور آنست که موقوف و مقطوع را اثر گویند چنانکه میگویند آثار چنین آمده است و بعض اثر بر حدیث مرفوع نیز اطلاق کنند چنانکه گویند در ادعیه ماثوره و

در

ورد عامی ماثور چنین آمده است و خبر و حدیث بیک معنی است و بعض حدیث را مخصوص بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه و تابعین دارند و خبر را در اخبار ملوک و سلاطین
و ایام ماضیه استعمال کنند و رفع گاهی صریح بود چنانکه گفته شد و گاهی حکما صریح چنانکه از صحابه و تابعین کاری و سخنی نقل کنند که از اجتهاد و رای و قیاس عقل نتوان گفت و کرد و جز بسماع و نقل
بدان راه نبود چنانکه از احوال آخرت و اخبار ماضیه و آینده خبر دهند این نیز حکم رفع دارد و اگر گویند در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم چنین میکردیم یا گویند سنت چنین است این نیز در حکم مرفوع
است و بعض گویند سنت صحابه و خلفای راشدین نیز احتمال دارد **وصـــل** سند رجال حدیث را گویند که روایت کرده اند و اسناد نیز بمعنی سند آید و گاهی بمعنی ذکر سند و اظهار
آن نیز افتد و متن حدیث آنچه منتهی گردد بوی اسناد از کلام پس اگر هیچ راوی از رواة حدیث از میان ساقط نگردد و اسناد آن پیوسته آید آنرا حدیث متصل خوانند و این عدم سقوط
را اتصال و اگر یکی یا زیاده ساقط گردد منقطع گویند و این سقوط را انقطاع و اگر سقوط از مبادی سند واقع است آنرا معلق خوانند و این اسقاط را تعلیق ساقط یکی باشد یا بیشتر و گاهی
تمام سند ساقط بود چنانکه گویند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم چنانکه عادت مصنفین است و تعلیقات در تراجم صحیح بخاری بسیار است و همه آن صحیح است و حکم اتصال دارد زیراکه وی
التزام کرده است که درین کتاب جز صحیح نیارد و بعضی از آنها را در مواضع دیگر متصل نیز ذکر کرده است و اگر سقوط از آخر سند است بعد از تابعی آنرا حدیث مرسل خوانند و این فعل را ارسال
چنانکه تابعی گوید قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و نزد بعض محدثین مرسل و منقطع بیک معنی آید و اصطلاح اول اشهر است نزد فقها و محدثین و حکم مرسل توقف است نزد جمهور
علما چه نتوان دانست که ساقط ثقه است یا نه زیراکه روایت تابعی از تابعین بسیار است و در تابعین ثقه بوده اند و غیر ثقه و نزد امام ابوحنیفه و مالک رحمة الله علیهما مقبول است مطلقا
و ایشان گویند که ارسال بجهت کمال وثوق و اعتماد است زیراکه کلام در ثقه است و اگر نزد وی صحیح نمی بود ارسال نمینمود و قال رسول الله نمی گفت و نزد امام شافعی رحمة الله اگر حدیث
مرسل اعتضاد یابد بوجهی دیگر مقبول است و از امام احمد دو قول است بقولی قبول و بقولی توقف و اگر سقوط از اثنای اسناد است اگر ساقط دو راوی باشند متوالی و پی هم آنرا معضل
خوانند بضم میم و سکون عین و فتح ضاد معجمه و اگر ساقط یکی بود یا زیاده نه پیهم بلکه از دو جا یا سه جا آنرا منقطع گویند و منقطع بمعنی شامل همه اقسام نیز آید چنانکه گفته شد و قسمی از منقطع آنست
که آنرا مدلس گویند بضم میم و فتح لام مشدده و فعل آنرا تدلیس خوانند و فاعل آنرا مدلس بکسر لام و صورتش آن است که راوی نام شیخ خود را نبرد و از شیخی که فوق اوست روایت کند
و لفظی که موهم سماع است بیارد و حال آنکه از وی سماع ندارد چنانکه گوید عن فلان و قال فلان و تدلیس مذموم و مکروه است مگر آنکه ثابت شود که وی تدلیس نمیکند مگر از ثقه و در آن غرض
فاسد نباشد مثل اخفای سماع از شیخ بجهت صغر سن و عدم جاه و شهرت و ستر حال که بسبب طعن گردد و تدلیس در لغت بمعنی عیب کالا پوشیدن است و بمعنی اختلاط و اشتداد ظلام
نیز آید و بعض اکابر حدیث نیز تدلیس میکردند اما بجهت وثوق بصحت حدیث و استغنا بشهرت حال نه از جهت این اغراض فاسده که مذکور شد و اگر در اسناد یا متن از راوی حدیث
اختلافی واقع شود بتقدیم یا تاخیر یا زیاده یا نقصان یا ابدال راوی مکان راوی دیگر یا متنی مکان متنی و امثال آن آنرا حدیث مضطرب خوانند و اگر راوی کلام خود را در میان
حدیث آورد بجهت غرضی و مصلحتی آنرا مدرج گویند **تنبیه** این کلام منجر میگردد بکلام در روایت بحدیث و نقل آن بالمعنی و درینجا اختلاف است اکثر برانند که جائز است
اما از کسی که عالم باشد بعربیت و ماهر باشد در اسالیب کلام و عارف بود بخواص عبارات و مفهومات خطابات تا خطا نکند و زیادت و نقصان راه نیابد و عنعنه روایت
حدیث است بلفظ عن فلان عن فلان و معنعن حدیثی را گویند که روایت کرده شده باشد باین طریق و عنعنه از خوف تدلیس معتبر نیست بجهت اشتباه و التباس مذکور و هر
حدیث که مرفوع بود و سند وی متصل آنرا مسند خوانند اصطلاح مشهور همین است و بعض متصل را مطلقا مسند نامند هرچند موقوف و مقطوع بود و بعض مرفوع را مسند گویند
هرچند مرسل و معضل و منقطع بود و المعتمد هو الاول **وصـــل** و از اقسام حدیث شاذ و منکر و معلل است شاذ در لغت فرد را گویند که از میان جماعت بیرون افتد و در اصطلاح
حدیثی که روایت کرده شده است مخالف آنچه روایت کرده اند آنرا ثقات پس اگر راوی آن ثقه نیست مردود است و اگر ثقه است سبیل درینجا ترجیح است بمزید حفظ
و ضبط یا کثرت عدد و دیگر وجوه ترجیحات پس آنرا که راجح است محفوظ و مرجوح را شاذ خوانند و منکر حدیثی که روایت کند راوی ضعیف مخالف کسی که ضعف وی کمتر بود و مقابل منکر معروف
است پس در منکر و معروف هر دو راوی ضعیف اند یکی ضعیف تر از دیگری و در شاذ و محفوظ هر دو راوی قوی یکی قوی تر از دیگری و شاذ و منکر هر دو مرجوح و محفوظ و معروف هر دو
راجح و بعض در شاذ و منکر قید مخالفت راوی دیگر قوی یا ضعیف نکرده اند و گفته اند که شاذ هرچه روایت کند ثقه و منفرد بود بدان و از هیچ جانب اصلی موافق و معاضد آن نباشد
و بعض نه ثقه اعتبار کنند و نه مخالفت و همچنان منکر را مخصوص بصورت مذکوره ندارند و حدیث مطعون بفسق و بفرط غفلت و کثرت غلط را منکر گویند و هذه اصطلاحات
لا مشاحة فیها و معلل بصیغه اسم مفعول از تعلیل اسنادی را گویند که در وی علل و اسباب باشد که قادح است در صحت آن و در می یابند آنرا اهل مهارت و حذاقت
در علم حدیث و اگر حدیثی روایت کرده اند و راوی دیگر نیز موافق آن روایت کرده حدیث این راوی را متابع آن حدیث خوانند بصیغه اسم فاعل این است معنی آنکه محدثان
میگویند تابعه فلان و له متابعات و متابعت موجب تقویت و تائید است و لازم نیست که متابع مساوی اصل بود در مرتبه اگر کمتر از آن باشد در مرتبه نیز متابعت رامی
شاید و متابع اگر موافق اصل بود در لفظ و معنی اطلاق مثله کنند و اگر موافق در معنی است نه در لفظ نحوه گویند و در متابعت شرط است که هر دو حدیث از یک صحابی باشد
و اگر از دو صحابی باشد او را شاهد گویند چنانچه میگویند له شواهد و یشهد به حدیث فلان و تتبع طرق و اسانید را بقصد معرفت متابع و شاهد و پیدا کردن آن اعتبار خوانند
وصـــل حدیث سه قسم است صحیح و حسن و ضعیف صحیح مرتبه اعلی است و ضعیف مرتبه ادنی و حسن متوسط حدیث صحیح آن است که بنقل عدل تام الضبط متصل
السند تا منتهی ثابت شده باشد اگر این صفات بر وجه کمال و تمام پیدا است آنرا صحیح لذاته خوانند و اگر نوعی از قصور و نقصان بدان راه دارد و کثرت طرق جبر آن نقصان

کرده صحیح لغیره گویند واگرچه نقصان نشده از حسن لذاته تام است واگر در حدیث ضعیف تعدد طرق جبر نقصان ضعف وی کرده آن را حسن لغیره گویند وظاهر کلام قوم در آن
که در حسن نقصان در همه صفات مذکوره راه دارد اما تحقیق آنست که در حسن لذاته ضعف ونقصان در ضبط است فقط وباقی صفات بحال خود است ودر ضعیف وحسن لغیره نقصان
در همه صفات راه دارد اکنون معنی عدالت وضبط باید بیان کرد تا تعریف این اقسام منکشف گردد بدانکه مراد بعدالت ملکه ایست در شخص که حامل وباعث گردد او را بر ملازمت
تقوی ومروت ومراد بتقوی اجتناب اعمال سیئه است از شرک وفسق وبدعت ودر اجتناب از صغیره اختلاف است ومختار عدم اشتراط آنست که از طاقت بیرون است
مگر اصرار ودوام بران که آن نیز از قبیل کبیره است ومراد بمروت تنزه از بعض خسائس ونقائص است که نه مقتضای همت ومردانگی است مثل بعض مباحات دنیه چنانکه اکل و
شرب در بازار وبول در شارع عام ومانند آن وباید دانست که عدل روایت عام تر است از عدل شهادت وشاملست مر عبد را وعدل شهادت مخصوص است بحر ومراد بضبط
حفظ وتثبیت مسموع ومروی است از فوات واختلال بحیثیتی که متمکن وقادر گردد بر استحضار آن وآن دو قسم است ضبط صدر وضبط کتاب ضبط صدر بیاد داشت وحفظ قلب است
وضبط کتاب نگاه داشت وصیانت آن نزد خود تا وقت ادا **وصل** وجوه طعن متعلق بعدالت را پنج قسم داشته اند اول کذب راوی دوم اتهام وی بکذب سوم فسق
چهارم جهالت پنجم بدعت ومراد بکذب راوی آنست که ثابت شده باشد کذب وی در حدیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم وحدیثی را که مطعون است راوی وی بکذب موضوع
خوانند وهر که ثابت شد از وی تعمد کذب در حدیث اگرچه وقوع آن در تمام عمر یکبار بود واگرچه توبه کند دیگر حدیث وی مقبول نیست ابداً بخلاف شاهد زور چون توبه کند کذا قالوا ومراد
بحدیث موضوع در اصطلاح محدثین این است نه آنکه البته ثابت شود وضع وکذب در خصوص این حدیث وحکم بوضع وافترا بحکم ظن غالب است وقطع ویقین بدان راه نیست
فان الکذوب قد یصدق وثانی اتهام راوی بکذب آنکه مشهور ومعروف شده باشد بدروغ گفتن در سخن اگرچه وقوع آن در حدیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم از وی ثابت نشده
وروایت مخالف بقواعد معلومه ضروریه شرع نیز همین حکم دارد واین قسم را متروک خوانند چنانچه گویند حدیثه متروک او هو متروک الحدیث واینچنین کسی اگر توبه کند وتوبه وی صحیح شود
وامارات صدق وسیمای صلاح در ناصیه حال وی لائح گردد حدیث از وی میتوان شنید وآنکه احیاناً بطریق ندرت دروغی در کلام وی در غیر حدیث نبوی بوجود آید اگرچه معصیت
است اما در تسمیه حدیث وی بموضوع ومتروک تاثیر ندارد واما فسق مراد بوی فسق در عمل است نه در اعتقاد که آن از داخل بدعت دارند واکثر استعمال بدعت در اعتقاد است وکذب
نیز اگرچه داخل فسق است ولیکن بجهت شدت طعن در وی وتباین حکم او را جدا شمرده اند واما جهالت از نام راوی نیز سبب طعن در حدیث است که چون نام وی معلوم نگردد حال وی
نیز معلوم نخواهد بود ونتوان دانست که ثقه هست یا غیر ثقه چنانکه گویند اخبرنی رجل او اخبرنی شیخ وآنرا مبهم خوانند وحدیث مبهم مقبول نبود مگر آنکه صحابی باشد که ایشان همه عدل اند واگر مبهم
بلفظ تعدیل آید چنانکه گوید اخبرنی عدل او اخبرنی ثقة اینجا اختلاف است وصحیح آنست که مقبول نیست چه تواند که باعتقاد خود او را ثقه خیال کرده باشد ودر نفس الامر نباشد پس
بگوید نام او را تا همه بدانند که ثقه است واگر امام حاذق بگوید مقبول است اما بدعت مراد بدان اعتقاد چیزیست که احداث کرده شده باشد برخلاف آنچه معروف ومعلوم
است از رسول خدا صلی الله علیه وسلم بنوع شبهه وتاویل نه بطریق جحود وعناد که آن کفر است وحدیث مبتدع مردود است ونزد بعض اگر متصف باشد بصدق لهجه وصیانت
لسان مقبول است وبعض گفته اند که هر که منکر است امری متواتر را از شرع که معلوم است بضرورت بودن او از دین مردود است وهر که نه باین صفت بود واگرچه مخالفان
او را تکفیر کرده باشند مقبول است بانضمام ضبط وورع وتقوی واحتیاط ومختار آن است که اگر داعی باشد ببدعت خود ودر مقام ترویج وتزیین آن بوده قبول نکنند واگر چنین
نبود قبول کنند مگر آنکه چیزی روایت کند که مقوی بدعت وی بود بر این تقدیر مردود است وبالجمله علمای حدیث مختلف اند در اخذ حدیث از اهل بدع واهوا وارباب مذاهب زائغه در جامع
الاصول میگوید که اخذ کرده اند جماعت از ائمه حدیث که از فرقه خوارج واز آنها که منسوب اند بقدر وتشیع ورفض ودیگر اصحاب بدع واهوا وجماعه دیگر احتیاط کرده اند وتورع نموده اند از اخذ
حدیث ازین فرق وهرکدام مرا نیات است انتهی وشک نیست که اخذ حدیث ازین فرقها بعد از تحری صدق وصواب خواهد بود وباوجود آن احتیاط در عدم اخذ است چه ثبوت
رسیده است که این مردم وضع احادیث برای ترویج مذاهب خود می نمودند وبعد از توبه ورجوع اقرار بدان میکردند والله اعلم **وصل** وجوه طعن متعلق بضبط نیز پنج گفته اند
اول از جهت فرط غفلت دوم کثرت غلط سوم مخالفت ثقات چهارم وهم پنجم سوء حفظ اما فرط غفلت وکثرت غلط نزدیک بیکدیگر اند غفلت در سماع وتحمل حدیث وغلط در اسماع
واداء آن ومخالفت ثقات در اسناد یا در متن بر انواع متعدده است وآن موجب شذوذ حدیث است واعتبار روی از وجوه طعن متعلق بضبط بجهت آن باشد که باعث
بر مخالفت ثقات عدم ضبط وحفظ وعدم صیانت از تغییر وتبدیل خواهد بود واما طعن بجهت وهم ونسیان راوی که بدان خطا کرده وروایت بر سبیل توهم کرده اگر اطلاع یافته
شود بر توهم وی بقرائن ودلائل بران ودریافت علل واسباب قادحه آنرا حدیث معلل خوانند واین اغمض علوم حدیث وادق آنست وقیام نتواند نمود بآن مگر کسی که داده شده
است او را فهم ثاقب وحفظ واسع ومعرفت تام بمراتب رواة واحوال اسانید ومتون چنانکه متقدمین از ارباب این فن بودند تا دارقطنی که میگویند که بعد از وی مثل وی درین
باب نیامده وگاهی چنان بود که عبارت معلل از اقامت حجت قاصر بود وتنقیح وتعیین علت نتواند کرد بر مثال صیرفی در نقد درهم ودینار اما سوء حفظ مراد بوی آن داشته اند
که اصابت او غالب بر خطا وحفظ واتقان اکثر از سهو ونسیان نبود یعنی اگر خطا ونسیان غالب بود یا مساوی بود با صواب واتقان این هر دو صورت داخل در سوء حفظ است
ومعتبر غلبه وکثرت صواب واتقان است وسوء حفظ اگر لازم حال در جمیع اوقات عمر کسی گردد حدیث وی معتبر نبود واین قسم را نیز شاذ گویند برای بعض محدثین واگر طاری و
عارض شده بجهت عارضی مثل اختلال حافظه بکبر سن یا ذهاب بصر یا فوات کتب این قسم را مختلط نامند واگر چیزی را که پیش از اختلاط واختلال حدیث کرده جدا وتمیز گردانیده است

از آنچه بعد از وی کرده قبول کرده شود و اگر تمیز نکرده و جدا نساخته توقف کنند و اگر اشتباه بود نیز همین حکم دارد و اگر این قسم را متابعات و شواهد پیدا شود ترقی کند از درجهٔ رد و توقف بمرتبهٔ قبول و
رجحان و همین است حکم احادیث مستور و مدلس و مرسل **وصل** حدیث صحیح اگر راوی وی یکی است آنرا غریب نامند و اگر دو بود عزیز گویند و اگر زیاده از دو بود مشهور و مستفیض
خوانند و اگر کثرت رواة بحدی رسد که توافق ایشان بر کذب محال نتوان کرد متواتر گویند و غریب را فرد نیز گویند و مراد بآنکه راوی یکی بود آنست که اگر در یک موضع هم اینچنین افتد غریب است
ولیکن آنرا فرد نسبی خوانند و اگر همه جا همچنین آمد فرد مطلق بود و مراد بآنکه از دو کس روایت آید آنست که همه جا همچنین آمد و اگر یک جایی آید آن عزیز نبود بلکه غریب باشد چنانکه گفته شد و بر
همین قیاس اعتبار زیادت برده در مشهور و این است معنی قول ایشان که درین فن اقل حاکم بر اکثر است فافهم و از اینجا معلوم شد که غرابت منافات بصحت ندارد و حدیث غریب
صحیح میتواند بود بنا بآنکه هر یکی از رجال وی ثقات باشد و غریب گاهی بمعنی شاذ نیز آید از شذوذ که از اقسام طعن در حدیث است و این است مراد صاحب مصابیح که در بعض احادیث
بطریق طعن میگوید هذا حدیث غریب و بعض ارشاد را نیز بمفرد راوی تفسیر کرده اند بی اعتبار مخالفت ثقات و گفته اند صحیح شاذ است و غیر شاذ و بمعنی فرد ثقه و آنکه در مقام طعن مذکور
شود بمعنی مخالفت ثقات است **وصل** حدیث ضعیف آنست که یکی از شرائط معتبره در صحت و حسن یا زیاده مطلقا مفقود گردد و راوی بعدم عدالت یا عدم ضبط و اسناد
او بانقطاع متسم بود و بشذوذ و نکارت و علت موسوم گردد و باین اعتبار اقسام ضعیف متعدد و متکثر گردد افرادا و ترکیبا و مراتب صحیح و حسن لذاتهما و لغیرهما نیز متفاوت است بتفاوت
مراتب و درجات این صفات با وجود اشتراک در اصل صحت و حسن و این قوم مراتب صحت را ضبط کرده و تعیین نموده اند و امثلهٔ آنرا از اسانید ذکر کرده و گفته که اسم عدالت و ضبط همه
رجال این اسانید را شامل است ولیکن بعضی از آن فوق بعض است اما در اطلاق اصح اسانید بر سندی مخصوص علی الاطلاق اختلاف است و بعض گفته اند اصح اسانید زین العابدین از
پدرش از جدش و بعض مالک را از نافع از ابن عمر و بعض گفته اند زهری از سالم از پدرش ابن عمر و صواب آنست که حکم بر اسنادی مخصوص باصحیت علی الاطلاق نتوان کرد الا آنکه درینجا تمام
اعلاست و عدتی از اسانید در اینجا داخل اند و اگر مقید نقیدی کنند چنانکه گویند اصح اسانید فلان بلد یا اصح اسانید در فلان باب یا در فلان مسئله درست است والله اعلم **تنبیه**
عادت ترمذیست که در کتاب خود میگوید حدیث حسن صحیح و حدیث غریب حسن و حدیث غریب حسن صحیح اجتماع در حسن و صحت خود اشکالی ندارد که حسن لذاته باشد و صحیح لغیره
چنانکه گذشت اما در اجتماع غریب و حسن اشکالی می آرند که ترمذی در حسن تعدد طرق اعتبار کرده است و آن با غرابت منافات دارد و جواب میگویند که اعتبار تعدد طرق در
حسن نزد ترمذی مطلق نیست بلکه در قسمی از وی است و اینجا که حسن را با غریب جمع کرده مراد قسم دیگر است و بعض گویند که اشارت باختلاف روایات کرده که نزد بعض
غریب است و نزد بعض حسن یا واو بمعنی او است که شک و تردد دارد در آنکه غریب است یا حسن و قول بآنکه مراد بحسن اینجا مصطلح نیست بلکه ما یمیل الیه الطبع است بعید است
وصل احتجاج در احکام بخبر صحیح لذاته مجمع علیه است و همچنین حسن لذاته نزد عامهٔ علما و آن ملحق بصحیح است در احتجاج اگرچه در رتبه کمتر است و چون حدیث ضعیف بتعدد
طرق بمرتبهٔ حسن برسد آن نیز محتج به است و آنکه مشهور است که حدیث ضعیف در فضائل اعمال معتبر است نه در غیر آن مفرداتش مراد است نه مجموع که آن بتعدد طرق داخل حسن
است نه ضعیف صرح به الائمة و بعض گفته اند اگر ضعف حدیث بجهت سوء حفظ بعض رواة یا اختلاط یا تدلیس بود با وجود صدق و دیانت منجبر میگردد بتعدد طرق و اگر از جهت
اتهام کذب راوی یا شذوذ و فحش خطا بود اگرچه تعدد طرق داشته باشد منجبر نگردد و حدیث محکوم بضعف باشد و در فضائل اعمال معمول و شاید که برین صورت محمول خواهد بود آنچه
بعض گفته اند که لحوق ضعیف بضعیف افاده نمی کند قوت را و الا این سخن ظاهر الفساد است فتدبر **وصل** چون مراتب صحیح متفاوت است و صحاح بعض اصح از بعض است
پس بدانکه مقرر نزد جمهور محدثین آن است که صحیح بخاری مقدم است بر سائر کتب متفقه تا گفته اند که اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری و بعض مغاربه ترجیح کرده اند صحیح مسلم
را بر صحیح بخاری و جمهور میگویند که این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث و جودت وضع و ترتیب است و مانند آن و هیچ کتابی در حدیث مثل صحیح مسلم در وضع و ترتیب و رعایت
دقائق اشارات و محاسن نکات در ذکر اسانید نیست و این خارج مبحث است سخن در صحت و قوت و آنچه متعلق است بدان میرود و در صحت و قوت هیچ کتابی مساوی
صحیح بخاری نیست بدلیل وجود کمال صفات که در صحت معتبر است در رجال وی و بعض توقف کنند در ترجیح یکی بر دیگری و مشهور نزد جمهور ترجیح صحیح بخاری است بر صحیح
مسلم کما بینوه فی موضعه والله اعلم و حدیثی را که جمع شوند بخاری و مسلم بر تخریج آن حدیث متفق علیه خوانند یا اخرجه الشیخان گویند و گفته اند که مجموع احادیث متفق علیه دو هزار
و سه صد و بیست و شش است و بالجمله مذهب جمهور محدثین آن است که اعلای مراتب حدیث صحیح متفق علیه است پس آنچه منفرد است بآن بخاری پس آنچه منفرد است
بآن مسلم پس آنچه بر شرط بخاری و مسلم باشد پس آنچه بر شرط بخاری بود پس آنچه بر شرط مسلم بود پس آنچه بر شرط غیر مسلم و بخاری بود از ائمهٔ حدیث که التزام صحت کرده و تصحیح نموده
اند مجموع اقسام باین ترتیب هفت اند و مراد بشرط بخاری و بشرط مسلم آن است که رجال حدیث متصف بصفاتی باشد که رعایت کرده اند از آن بخاری و مسلم از ضبط و عدالت
و عدم شذوذ و نکارت و علت و در بیان معنی شرط کلام زیاده بر این است که در مقدمهٔ شرح سفر السعادة گفته است والله اعلم **وصل** احادیث صحیحه منحصر نیست در
صحیح بخاری و مسلم و ایشان استیعاب نکرده اند تمامهٔ صحاح را بلکه بعض صحاح که نزد ایشان بود بر شرط ایشان نیز نیاورده اند چه جای مطلق صحاح بخاری گفت که نیاورده ام
درین کتاب مگر آنچه صحیح است و ترک کردم بسی از صحاح را و مسلم گفت که هرچه درین کتاب آورده از احادیث صحیحه است و نمیگویم که آنچه نیاورده ام در وی ضعیف است و لابد درین
ترک و اتیان وجه تخصیص و ترجیح خواهد بود خواه از حیثیت صحت یا از جهت مقاصد دیگر و حاکم ابو عبدالله نیشاپوری کتابی تصنیف کرده است نام او مستدرک نهاده است یعنی آنچه
در بخاری و مسلم از احادیث صحاح فرو گذاشته شده است آنرا تلافی و استدراک نموده و درین کتاب آورده بعض بر شرط شیخین و بعض بر شرط یکی از ایشان و بعض بر غیر شرط

ایشان و گفته است که ایشان یعنی بخاری و مسلم حکم نکرده اند که صحیح نیست احادیث غیر آنچه ایشان تخریج کرده اند درین دو کتاب و گفته که درین عصر ما جماعهٔ از مبتدعه پیدا شده اند که زبان طعن
بر ائمهٔ دین کشاده اند که تمام آنچه صحیح شده نزد شما از احادیث بده هزار و مانند آن نمیرسد از بخاری می آرند که گفت یاد دارم من از صحاح صد هزار حدیث و از غیر صحاح دویست هزار و ظاهر این
است که صحیح بشرط خود را میگفته باشد و مبلغ آنچه از احادیث درین کتاب آورده با تکرار هفت هزار و دویست و هفتاد و پنج حدیث است و بعد از حذف تکرار چهار هزار و ائمهٔ دیگر نیز در صحاح
تصنیف کرده اند مثل صحیح ابن خزیمه که او را امام الائمه گویند از شیخ ابن حبان است و ابن حبان در شان او گفته است که ندیدم بر روی زمین هیچکس را که نیک داند صناعت سنن را و
یاد دارد الفاظ صحیحه او را و زیادت آنرا غیر وی گویا که سنن و احادیث همه پیش چشم اوست و مثل صحیح ابن حبان شاگرد ابن خزیمه که ثقه ثبت فاضل فهام بود و حاکم در شان او گفته است
که بود وی از اوعیهٔ علم در فقه و لغت و حدیث و وعظ و از عقلای رجال بود و مثل صحیح حاکم ابو عبد الله نیشابوری الحافظ الثقه که مستدرک نام دارد و بعض گفته اند که درین کتاب از وی
تساهل نیز راه یافته است و گفته اند که ابن خزیمه و ابن حبان امکن و اقوی اند از حاکم و بهتر و لطیف تر اند از روی اسانید و متون و چنانکه مختارهٔ حافظ ضیای مقدسی و وی نیز صحاح که در صحیحین
نیست آورده گفته اند که وی نیز احسن است از مستدرک و چنانکه صحیح ابو عوانه و ابن السکین و منتقی ابن جارود و این کتب همه مخصوص بصحاح اند و لیکن جماعه بر اینها انتقاد کرده و براه تعصب
یا انصاف رفته اند و فوق کل ذی علم علیم والله اعلم **وصل** کتب سته که مشهور اند در اسلام عبارت اند از صحیح بخاری و مسلم و جامع ترمذی و سنن ابی داؤد و نسائی
و نزد بعض موطا است بدل ابن ماجه و صاحب جامع الاصول موطا را اختیار کرده و درین کتب سته اقسام احادیث از صحاح و حسان و ضعاف همه موجود است و تسمیهٔ آن بصحاح بطریق
تغلیب است و صاحب مصابیح که غیر مرویات بخاری و مسلم را حسان نام کرده است قریب باین وجه است و در حقیقت این اصطلاح جدید است از صاحب مصابیح و بعض گفته اند که
کتاب دارمی سزاوار تر است بگردانیدن وی سادس کتب زیرا که رجال وی در ضعف کمتر اند و وجود احادیث منکره و شاذ در وی نادر است این مذکورات مشاهیر کتب اند و سیوطی در
جمع الجوامع احادیث از کتب کثیره آورده از پنجاه کتب متجاوز است و مشتمل بر صحاح و حسان و ضعاف و گفته که در وی حدیثی نیاوردم که موسوم بوضع باشد و باتفاق محدثین متروک
و مردود بود والله اعلم و مؤلف در دیباچه کتاب ذکر جماعه از ائمهٔ حدیث کرده ما نیز بیان احوال آنها بترتیبی که وی نهاده ذکر کردیم و ذکر امام اجل اعظم اکرم ابو حنیفه کوفی درین کتاب متروک
گشت و در کتاب اسماء الرجال آنرا بر وجه اتم و اکمل ذکر کرده ایم و بالله التوفیق **احوال بخاری** کنیت او ابو عبد الله است و نام او محمد و نام پدرش اسمعیل بن ابراهیم بن مغیرة بن
بردزبه بفتح موحده و سکون را و کسر دال مهمله و سکون زای و فتح موحده و ویرا بخاری گویند زیرا که تولد او در بخارا شده و بخاری بمنزلهٔ علم او و کتاب او گشته و او را جعفی بضم جیم و سکون
عین مهمله و لقا نیز گویند زیرا که مغیره که جد او ست مجوسی بوده و بر دست یمان جعفی که در آن زمان والی بخارا بود مسلمان گشته و بخاری را نیز نسبت بوی جعفی گفتند چنانکه نسبت
بشافعی شافعی گویند و بخاری پیشوا و مقتدای فن حدیث و اهل آن بوده و او را در میان محدثان امیر المؤمنین فی الحدیث و ناصر الاحادیث النبویه و ناشر المواریث المحمدیه
القاب است و علمای زمان او را مدح و تعظیم بحد و بی اندازه کرده اند و مسلم صاحب الصحیح چون نزد او می در آمد میگفت بگذار مرا تا بوسه زنم دو پای ترا یا طبیب الحدیث یا استاذ
الاستاذین یا سید المحدثین و ترمذی میگفت ندیدم مانند او و گردانیده است خدای تعالی او را از زینت این امت و ابن مدنی گفته که وی ندیده است مثل خود و ابن خزیمه گفته نیست
زیر کبودی آسمان داناتر بحدیث و حافظ تر از وی و بعضی از علما در شان او گفته اند که وی آیتی از آیات الهی است که بر روی زمین میرود و گفته اند که وی در زمان خود در حفظ احادیث
و اتقان آن و فهم معانی کتاب و سنت و حدت ذهن و جودت قریحت و وفور فقه و کمال زهد و غایت ورع و کثرت اطلاع بر طرق حدیث و علل آن و دقت نظر و قوت اجتهاد
و استنباط فروع از اصول نظیری نداشت و پدر وی از ابرار و اخیار و از اهل روایت بوده و با ابن مبارک صحبت داشته و وی روایت حدیث از اصحاب مالک و طبقهٔ ایشان دارد
و بود وی رضی الله عنه مستجاب الدعوات حتی که بارها می گفت خداوندا دعای مرا همه در دنیا مستجاب مگردان و چیزی برای آخرت نگاه دار و مادرش نیز مستجاب الدعوات
بوده آورده اند که بخاری در صغر سن نابینا گشت و اطبا از معالجت وی عاجز آمدند مادر وی بدرگاه حق توجه آورده دعا کرد ابراهیم خلیل الله را علیه السلام در خواب دید که با او می
گفت حق سبحانه و تعالی بصر پسر ترا باز گردانید بسبب کثرت دعا و بکای تو و وی در صباح آن بینا برخواست و آورده اند که وی در ده سالگی ملهم شد بحفظ حدیث و در یازده سالگی
غلط شیخ خود باز داد و در سن شانزده سالگی کتب ابن مبارک و وکیع حفظ کرد و بر کتب اصحاب رای اطلاع یافت آنگاه پدر او مع والده و برادر او را بحج برد و در سن هژده سالگی
کتاب قضایای صحابه و تابعین را تصنیف کرد بعد از آن در مدینه نزد قبر پیغمبر صلی الله علیه و سلم تاریخ کبیر تالیف نمود در شب های ماهتاب و نوشت پس برای سماع و قرائت حدیث رحلات
متعدده ببلاد اسلام نموده منقولست از وی که گفت دو بار بمصر و شام بجهت استفادهٔ حدیث رحلت کردم و چهار بار به بصره در آمدم و در حجاز شش سال اقامت نمودم
و احصا نتوانم کرد که چند نوبت با محدثان بکوفه و بغداد در آمدم و گفت از هزار و هشتاد شخص روایت حدیث دارم و کتابت حدیث از ایشان کرده ام و درین عدد غیر از
صاحب حدیث نبود و مشایخ او بر پنج طبقه اند تبع تابعین و اتباع تبع و اقران و اصحاب او و بعض تلامذهٔ او و هستند که از ایشان نیز بجهت فوائد که در حدیث ایشان ملاحظه کرده روایت
کرده و از وی رضی الله عنه منقولست که گفت لایکون المحدث کاملا حتی یکتب عمن فوقه و عمن هو مثله و عمن هو دونه و خلائق کثیر از وی حدیث دارند مثل مسلم در غیر صحیح خود و
ترمذی و ابن خزیمه و فربری و جز ایشان و قریب بصد هزار کس از بخاری روایت حدیث دارند رحمة الله علیه و علیهم و علی سائر عباد الله الصالحین آورده اند که بخاری در غایت
متمول بود بمالی که از پدر بمیراث بوی رسیده بود و جوان مرد و سخی و صاحب مروت و متورع و محتاط بود در جمیع امور و تصدق بر فقرا می نمود و طالبان علم حدیث را رعایت بسیار
میکرد و بغایت قلیل الاکل بود چنانکه روزی بدو یا دو بادام یا سه بادام میگذرانید و بروایتی چهل سال نان خورش نخورد چون بیمار شد اطبا گفتند که این مرض بجهة نان خشک خوردن

عارض شده پس بمبالغه شربتی بامان اختیار کرد مرویست که نوبتی در نماز بود و زنبور هفده نوبت او را نیش زد و نماز را قطع ننمود رحمة الله علیه رحمة واسعة و کاملة و بخاری را
غیر این جامع صحیح کتابها است مانند کتاب ادب مفرد و رفع الیدین فی الصلوة و قرائت خلف الامام و بر الوالدین و تاریخ کبیر و تاریخ اوسط و تاریخ صغیر و خلق افعال عباد
و کتاب الضعفاء و جامع کبیر و مسند کبیر و تفسیر کبیر و کتاب الاشربه و کتاب الهبه و اسامی صحابه و کتاب وحدان و کتاب علل و کتاب کنی و کتاب مبسوط و کتاب فواید

ذکر باعث بر تصنیف بخاری این صحیح جامع را پوشیده نماند که در عصر اصحاب و کبار تابعین رضوان الله علیهم اجمعین احادیث و آثار در جوامع
مدون نبود و رسم تصنیف بوجود نیامده زیرا که دائره حفظ ایشان بواسطهٔ برکت صحبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قرب زمان آنحضرت بغایت وسیع و اذهان
در نهایت صفا و سیلان بود و نیز نزاع و خلاف و فتاوی و واقعات که باعث بر جمع و تالیف گردد کمتر بوجود آمده بود و نیز آورده اند که صحابه را از نوشتن احادیث نهی
کرده بودند تا مبادا بعضی از آن بقرآن مخلوط شود و در بادی نظر اشتباهی و التباسی میدان لازم آید و نیز اکثر از ایشان عارف بصنعت کتابت نبودند و تدوین احادیث
و اخبار و تصنیف سنن و آثار در آخر عصر تابعین پیدا آمد پس جماعتی مثل زهری و ربیع بن صبیح و سعد بن ابی عروبه و غیر ایشان متصدی این امر شریف گشتند و تصنیف هر بابی
علیحده نمودند تا زمانی که کبار اهل طبقهٔ ثالثه پیدا شدند و تدوین و تالیف حدیث بر ترتیب ابواب فقه بنیاد کردند مالک که پیشوای اهل مدینه بود موطا تصنیف کرد و آنچه
از احادیث اهل حجاز پیش او صحت و قوت داشت در آن جمع کرد و از اقوال صحابه و فتاوای تابعین و من بعدهم درج نمود و در مکه ابو محمد عبد الملک بن عبد العزیز
بن جریج بجیمین اول مضموم و در شام ابوعمرو عبد الرحمن اوزاعی و در کوفه سفیان ثوری و در بصره حماد بن سلمه هر یک کتابی تصنیف کرد بعد از آن هر یکی از اعیان علمای
مجتهدین تالیفی نمودند و از کبرای محدثین مثل احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و غیر ایشان مسانید نوشتند و در بعض تصانیف ترتیب ابواب فقه نمودند ولیکن در هیچ
کدام ازین مولفات صحیح حدیث را از ضعیف تمیز ننمودند و اول کسی که در صحیح مجرد تصنیف کرد بخاری بود و اطلاع بر این تصانیف باعث گشت او را بر تجمیع صحیح و از وی
مرویست که گفت در خواب دیدم که پیغامبر صلی الله علیه و سلم حاضر شدند و من در مقابل آنحضرت استاده ام و مروحه بر دست من است و آن سرور را باد میکنم و مگس را
از روی مبارک وی میرانم و این واقعه را بر معبری عرض کردم گفت تو چنان شوی که از وی دروغ را دور کنی و این واقعه و تعبیر نیز مرا باعث و موکد شد بر تالیف و تحریر
صحیح جامع و به ثبوت پیوسته که بخاری گفته من صحیح جامع خود را از ششصد هزار حدیث تخریج نموده ام و جعلته حجة بینی و بین الله و گویند بخاری در مدت شانزده سال
تصنیف صحیح نموده و گفت در نیاوردم در این کتاب الا احادیث صحیحه و آنچه ترک نموده ام از احادیث صحاح بیشتر است و تصنیف آن در مسجد الحرام نمود و هیچ
حدیثی را در آن کتاب در نیاورد و کتابت نکرد تا استخاره ننمود از خداوند تبارک و تعالی و دو رکعت نماز گذارد و بروایتی آمده که غسل باب زمزم میکرد و دو رکعت نماز
خلف مقام میگذارد و هرچه نزد وی صحت آن بیقین می پیوست در آن کتاب ایراد مینمود و ابن عدی از جماعتی از شیوخ خود نقل کرده که بخاری تحویل تراجم کتاب خود
در مدینه در میان قبر و منبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بتقدیم رسانیده و هر ترجمه که مینوشت دو رکعت نماز میگذارد و وجه توفیق میان نقل مکه و مدینه آن گفته
اند که مسودهٔ کتاب در مسجد الحرام کرده باشد و در مدینهٔ مطهره آنرا به بیاض برده و از وی منقول است که گفت کتب خود را سه نوبت تصنیف کرده و بر آن گذشته و تنقیح نموده
به بیاض برده ام و کثرت اختلاف نسخ بخاری ازین جهت است و نسخ وی در حقیقت روایات است که مختلف آمده و گفته اند شاید که احادیث را بر آن حضرت عرض میکرد و هرچه
او را یقین میشد و از حضرت وی صلی الله علیه و سلم در واقعه یا الهام مجاز و مرخص میگشت مینوشت والله اعلم و ابو زید مروزی گوید که در میان رکن و مقام ابراهیم در خواب
بودم که پیغمبر صلی الله علیه و سلم را دیدم که گفت ای ابو زید چرا کتاب مرا درس نمی گوئی گفتم یا رسول الله کتاب تو کدام است گفت کتاب محمد بن اسمعیل بخاری و از بعض
علما و عظما آورده اند که در خواب دیدند که بخاری از عقب پیغمبر صلی الله علیه و سلم میرفت و هر قدم که آنحضرت بر میداشت بخاری بر همان محل قدم می نهاد و جمهور
علما بر آنند که کتاب او در صحت مقدم است بر جمیع کتب مصنفه در حدیث تا آنکه گفته اند که اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری و شیخ شهاب الدین ابن حجر
در شرح صحیح البخاری گفته که جملهٔ احادیث صحیح بخاری مع التعلیقات و التابعات و الشواهد و مع المکررات نه هزار و هشتصد و هشتاد و دو حدیث است و باسقاط
مکررات احادیث مرفوعهٔ آن دو هزار و ششصد و بیست و سه حدیث است انتهی و درین میان علمای اصول حدیث و شراح بخاری اختلافی نیز هست والله
اعلم اعلی و اقرب اسانید احادیث جامع صحیح او آن است که میان او و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سه واسطه باشد و بیست و دو حدیث مع المکررات ازین
قبیل است و باسقاط مکررات شانزده و بسیاری از مشائخ و علمای ثقات از برای حصول مرادات و کفایت مهمات و قضای حاجات و دفع بلیات
و کشف کربات و برای صحت و شفای بیماران و در مضائق و شدائد خوانده اند و بمراد رسیده و مقصود خود را دریافته اند و آنرا مانند تریاق مجرب دانسته
و این معنی نزد علمای حدیث بمرتبهٔ شهرت و استفاضه رسیده میر جمال الدین محدث از استاذ خود سید اصیل الدین رحمة الله علیه نقل کرده که گفت قریب
صد و بیست بار صحیح بخاری را در وقائع و مهمات برای خود و برای مردم خوانده ام و بهر نیت که خوانده ام مقصود حاصل شده و مهم بکفایت انجامیده است
و میان علما این معنی بحد شهرت رسیده است که صحیح بخاری را در هیچ شدتی نخوانده اند الا که نجات و گشاد از آن شدت حاصل شده و در هر کشتی و هر خانه که آن
کتاب بوده خداوند تعالی آنرا از غرق و حرق نگاهداشته و نزد ثقات بثبوت رسیده که بخاری مستجاب الدعوات بوده و در شان قاری صحیح خود دعای خیر کرده

ذکر قصهٔ وفات بخاری رحمة الله علیه آورده اند که محمد بن اسمعیل چون از طلب علوم و رحلت بلاد و ملازمت مشایخ فارغ شد به بخارا که وطن و مولد او بود
بازگشت اهل بخارا تعظیم و تکریم و احترام او نموده یک فرسنگ برای او استقبال کردند و قباب و خیام در آن بلد بر نشک برای او زدند و دراهم و دنانیر بروی نثار ساختند پس
مدتی در بخارا بود و بتحدیث احادیث و افادهٔ علوم اشتغال داشت بعضی از اصحاب غرض و حسد حاکم بخارا را بران داشتند که بخاری را استدعا نمود که صحیح جامع خود و
تاریخ کبیر را بیار تا سماع آن دو کتاب از تو نمایم محمد بن اسمعیل فرستاده او را گفت من خوار نمی گردانم علم را و نمی برم آنرا بدر سرای مردم اگر او را حاجتی هست بچیزی از علم
باید نزد من حاضر شود در مسجد من یا در سرای من و علم بشنود و در روایتی آنکه والی بخارا استدعا نمود از بخاری که مجلس خاص با اولاد او معین سازد که در آن مجلس غیر ایشان
نباشد و استماع حدیث خود نماید بخاری در جواب گفته فرستاد که من نمیتوانم که قومی را دون قومی بسماع حدیث مخصوص سازم پس این امر سبب وحشت شد میان بخاری
و حاکم بخارا و منجر بآن شد که حاکم امر کرد که محمد بن اسمعیل از بخارا بیرون رود بخاری از بلده بیرون آمد و لیکن چون وقت در رسیده بود و بی سبب تشویش وقت او و داد بر والی بخارا
و جمعی از اعیان آن بلده که با وی درین امر اتفاق نموده بودند دعای بد کرد و گفت اللهم ارهم ما قصدونی به فی انفسهم و اولادهم و اهالیهم خداوندا بنمای ایشانرا جزای آنچه
قصد کردند مرا بدان در ذاتهای ایشان و اهل و اولاد ایشان حق تعالی دعای او را در شان آن جماعه قبول کرد ماهی ازین امر نگذشته بود که از دار الخلافه فرمان صادر شده بعزل والی و مانک
و ویرا بر درازگوش ماده نشاندند و گرد شهر گردانیدند و ندا میکردند که سزای بدکار این است و در زندان حبس کردند تا بمرد و آن جمعی از اعیان که با وی موافقت کرده بودند هر یکی به بلای گرفتار شدند
که مادهٔ عبرت خلائق گشتند شعر لله قوم اذا حلوا بمنزلة حل الرضا و لسیر الجود ان ساروا نقل است که چون بخاری از بخارا بیرون رفت و این خبر بسمرقند رسید اهل سمرقند مکتوبی باو نوشتند
و از وی استدعا نمودند که بسمرقند آید بخاری بجانب سمرقند توجه نمود و چون بقریهٔ خرتنگ رسید که نزدیک سمرقند است معلوم وی شد که اهالی آن بلده اختلاف دارند در بودن وی
در آن بلده در آنجا توقف کرد تا به بیند که امر بر چه قرار یابد شبی از ملاحظهٔ اختلاط خلائق و اختلاف ایشان و خوف وقوع در فتنهٔ ایشان که منجر بدین گردد ملول و دلتنگ
شد و بعد از نماز تهجد دست بدعا برداشت و گفت اللهم قد ضاقت علی الارض بما رحبت فاقبضنی الیک خداوندا تنگ آمده زمین بر من با این فراخی که دارد پس بردار
مرا و بکش سوی خود پس در همان ماه آنجا خسته شد و وفات یافت و ولادت بخاری در روز جمعه بعد از نماز عصر سیزدهم در ماه شوال سنه اربع و تسعین و مائة ببلدهٔ بخارا و وفات وی
شب شنبه غرهٔ شوال سنه ست و خمسین و مائتین بود رحمه الله و خطیب ابو بکر بغدادی بسند خویش از عبد الواحد طواویسی نقل میکند که گفت پیغامبر را صلی الله علیه و سلم
در خواب دیدم که با جمعی از اصحاب استاده بودند و انتظار می کشیدند سلام کردم بران حضرت جواب سلام من باز داد گفتم یا رسول الله سبب توقف شما درین موضع
چیست فرمود انتظر محمد بن اسمعیل بعد از چند روز خبر فوت بخاری رسید چون تفحص نمودم از وقت وفاتش همان ساعت بود که من در واقعه دیده بودم پیغمبر را صلی الله علیه
و سلم نقل است که چون ویرا دفن کردند رایحهٔ طیبه از مشک از قبر او میدمید و این رایحه مدتی از خاک تربت او استشمام میکردند و مردم بزیارت می آمدند و از خاک تربت وی تبرک می بردند
چنانکه مغاکی بر تربت او پیدا شد پس مردم پنجرهٔ از چوب بر سر تربت وی ترتیب دادند و مردم خاک ما حول پنجره می بردند و همان رایحه می شنیدند و تا مدتهای مدید آن رایحه
باقی بود **نظم** هر جا که تو بگذری و برداری پی گل روید و لاله روید اندر ته وی کمالی همنشین در من اثر کرد وگرنه من همان خاکم که هستم **احوال مسلم** ابو الحسن مسلم
بن الحجاج بن مسلم بن ورد بن کوشاد القشیری نسباً و نیشابوری وطناً و مسکناً یکی از علمای اعلام امت و حفاظ ملت است و در فن حدیث مقتدا و پیشوا و مسلم از ارباب این فن
و یکی از متقنان و مهرهٔ این علم شریف بوده و قدوه و عمده و استاد نزد اهل اسلام رحلت کرد از وطن خویش در طلب حدیث باقطار و اکناف و امصار و اطراف عالم و سماع
حدیث نموده در خراسان از یحیی بن یحیی و اسحق ابن راهویه و غیرهما و در ری از محمد بن مهران جمال بجیم و از ابی غسان مسمعی و غیرهما و در عراق از احمد بن حنبل و عبد الله بن مسلمهٔ قعنبی و
و غیرهما و در حجاز از سعید بن منصور و از ابی مصعب و غیرهما و در مصر از عمرو بن سواد و حرملة بن یحیی و غیرهما و همچنین روایت حدیث دارد که از کبار علما و حفاظ عصر خود که فوق او بوده
اند و رحلت کرد به بغداد چند بار و تحدیث کرد در وی و روایت حدیث کرده اند از وی طائفه از مشایخ و علما و حفاظ عصر او که در درجهٔ او بوده اند مثل ابو حاتم رازی و موسی بن
هارون و احمد بن سلمه و ابو عیسی ترمذی و ابو بکر بن خزیمه و غیرهم و خلائق بسیار که حصر و احصای ایشان متعسر است و در صحیح مجرد کتابی تصنیف کرده که علما آنرا تلقی بقبول کرده
اند چنانکه صحیح بخاری و در صحیح خویش گفته نه هر چه صحیح بود آنرا درین کتاب آورده ام بلکه آنچه بران اجماع کرده بودند آورده ام و گفته که این مسند صحیح خود را از سه صد هزار حدیث
مسموع تصنیف کرده ام و ابو عمرو بن احمد بن حمدان حیری گفته که ابو العباس بن عقده را که از محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن الحجاج النیشابوری پرسیدم که کدام یکی ازین اعلم است
گفت آن هم عالم است و این هم عالم باز مکرر گفتم وی همین کلمه گفت بیشتر گفت یا اباعمر گاهی غلط می کند بخاری در اهل شام و ذکر میکند در جای یکی از ایشانرا بکنیت و ذکر میکند
در جای دیگر بنام پس گمان برده می شود که آن دو کس اند و اما مسلم کمتر واقع میشود او را غلط و خطیب ابو بکر بغدادی گفته که مسلم پیروی کرده است بخاری را و نظر کرده بهت در
علم وی و راست میرود برابر او وی و چون بخاری در آخر عمر خود به نیشاپور آمد مسلم ملازمت او کرد و بخدمت وی شتافت و بسیار آمد و رفت کرد بروی و دارقطنی گفته که اگر
بخاری نمی بود نمیرفت مسلم و نمی آمد و بالجمله مسلم از مستفیدان آثار بخاری و مقتبسان انوار او بوده است و ابو احمد که شیخ حاکم ابو عبد الله است گفته است که مسلم اکثر احادیث
کتاب او در کتاب خود متفرقا آورده و بسیار دلیری کرد که باو منسوب نساخت و در صحیح خویش از او روایت نکرده و الله اعلم و اعلی اسانید مسلم آنست که میان او و پیغمبر
صلی الله علیه و سلم چهار واسطه باشد و هشتاد و چند حدیث در صحیح او این حال دارد و مسلم را غیر از صحیح مصنفات دیگر هست مانند مسند کبیر و جامع کبیر و کتاب علل

وکتاب اوهام محدثین وکتاب تمیز وکتاب من لیس له الا راو واحد وکتاب طبقات تابعین وکتاب مخضرمین و شیخ محی الدین نووی در مقدمهٔ شرح مسلم خویش آورده که هرکه از تحقیق
و امعان نظر تامل کند در صحیح مسلم مطلع شود بر انچه او ابداع نموده است در اسانید احادیث و ترتیب آن وحسن سیاقت وبدیع طریقت آن از نفائس تحقیق و جواهر دقیق و انواع
ورع و احتیاط و تحری در روایات و تلخیص و احصای طرق حدیث و ضبط متفرق آن وغیر این امور از محاسن واعجوبات بداند که او مقتدای سابق است که هیچ لاحق بعد ازو ومدد دیده
وکسی که مساوی بل مدانی او باشد در وقت و زمان او در غایت قلت است و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و نزد جمهور علما کتاب وی تلو کتاب بخاری
است در صحت و متانت ونزد بعضی از مغاربه کتاب او مرجح است بر کتاب بخاری اما آن از حیثیت جودت وضع و ترتیب و حسن سیاق است و از هیچ احدی از علمای
اسلام تصریح باصحیت صحیح او بر صحیح بخاری واقع نشده و بیشک صفاتی که صحت بران دایر است که اتصال سند و عدالت و ضبط وحفظ و اتفاق رجال و عدم شذوذ
و علت است در بخاری اتم است و شروط بخاری در آن صفات اقوی واشد ولادت مسلم در سال دویست و چهار و بقولی در سال دویست و شش و وفات او در نیشاپور شب
یکشنبه بیست و چهارم ماه رجب سال دویست و شصت و یک و مدفن او در ظاهر بلده نیشاپور واقع شده رحمة الله علیه **احوال مالک** ابوعبدالله مالک بن انس
بن مالک بن ابی عامر بن عمیر بن الحارث الاصبحی الحمیری پیشوا و مقتدای دار الهجره یعنی مدینه مطهره بوده کان ثقة مأمونا و رعا فقیها محدثا حجة وی از تبع تابعین است از نافع
مولی ابن عمر و از محمد بن المنکدر و از زهری و جماعه دیگر از تابعین و تبع تابعین روایت حدیث کرده و یحیی بن سعید انصاری و زهری باآنکه از شیوخ او و از جملهٔ تابعین اند ازوی روایت
حدیث کرده اند و ابن جریج و سفیان ثوری و سفیان بن عیینه و اوزاعی و شعبه و لیث بن سعید و ابن مبارک و شافعی و ابن وهب و خلائق بیشمار و طوائف علما ازوی تتبع
نموده و بجلالت شان و تقدم او در علم و حفظ احادیث و تقوی و ورع وی قائل شده و شافعی در شان او گفته لولا مالک و ابن عیینه لذهب علم اهل الحجاز و هم از شافعی
منقول است که در حق او گفته اذا ذکر العلماء فمالک النجم و در تعریف کتاب او که مؤطا است گفته ماتحت ادیم السماء اصح من موطاء مالک و در آن زمان صحیح بخاری و
مسلم مؤلف نشده بودند و ذهب ابن خالد که یکی از کبار اهل حدیث است گفته که در میان مشرق و مغرب هیچ احدی بر حدیث رسول صلی الله علیه وسلم امین تر از مالک
نیست و از امام مالک منقول است که گفت کم کسی باشد که من از وی کتابت حدیث کرده باشم که پیش من نیامده و از من فتوی نگرفته و وی در تعظیم و احترام حدیث رسول
خدا صلی الله علیه وآله وسلم باقصی الغایة میکوشید و چون شخصی لطلب علم بدر سرای مالک آمدی جاریه خود را گفتی که برو و بپرس ازین شخص که فتوی میخواهد یا حدیث اگر گفتی فتوی میخواهم
مالک بیرون آمدی و جواب فتوای او بگفتی و اگر گفتی حدیث میخواهم او را بنشاندی و غسل تازه برآوردی و لباس پاکیزه پوشیدی و خود را مطیب و منظف ساختی و و
ساده نهادی و بربالای وساده باهیبت و وقار بنشستی انگاه دستوری دادی تا آن شخص درآمدی و او را حدیث شنواندی آورده اند که هارون رشید در ایام سلطنت
خود بزیارت . . وضهٔ رسول صلی الله و علیه وسلم آمد مالک بدیدن وی رفت چون ملاقات واقع شد و مجلس پرسش و مصاحبت و مکالمت بانجام رسید مالک
خو . ـت که بیرون آید هارون گفت اگر مقتدای مسلمانان فضل فرماید و هر روز نزد یک ما حاضر آید و فرزندان ما امین و مامون ازو سماع حدیث کنند منت ازو برماست
مالک بکراهیت در وی نگریست و گفت مه یا امیر المومنین لا تضع فی عزة شئ رفعه الله العلم یؤتی ولایاتی یعنی بگذار و پست مکردان عزت چیزی را که بلند گردانیده آنرا
حق عزشانه علم چیزیست که بجانب وی بیایند نه علم بجانب کسی برود و بروایتی انکه اعزک الله علم از پیغمبر که اصل و قبلهٔ شماست ناشی و پیدا شده بر شماست که از را
عزیز دارید هارون بانصاف درآمد و گفت صدقت ایها الشیخ کان هذا هفوة منی فاستر یا علي راست گفتی ای پیر این سهوی لغزشی بود که از من صادر شد بپوش ازرا
بر من و بگذار آنرا ازمن پس امین و مامون را بدر سرای مالک فرستادی و مالک ایشانرا انگاه بار دادی که دیگر طالب علمان را و همدران صف نشاندی که دیگران وا آورده
اند که هارون بر مالک زری فرستاد و مالک بچند مسکاران خود گفت که این مال را نگاه دارید و خرج نکنید بعد ازآن هارون بمالک گفت که اگر تو با ما موافقت کنی و در صحبت
ما باشی کتاب تو را مشهور گردانیم و رواج دهیم و همه را بمذهب تو و موافق کتاب تو بیاریم مالک گفت حاشا این کتابی است که من براندازه علم و دانش خود جمع کرده
و فراهم آورده ام و شاید که در انجا خطاها کرده باشم و دیگری دانا تر از من باشد دیگران را بمذهب من آوردن چه معنی دارد اما آن مبلغ که امیر المؤمنین فرستاده تیار است و امانت نهاده
پس آن مبلغ بر هارون باز پس فرستاد هارون اعتذار نمود و مبلغ نگرفت شافعی گوید دیدم بر در سرای مالک اسپی چند از اسپان خراسانی و نعلی چند از نعال مصری بسته که ندیده بودم هرگز
بهتر ازانها و بر سبیل تعجب باوی گفتم چه نیکو می نمایند این افراس و نعال گفت یا اباعبدالله این هدیه است ازمن بسوی تو قبول کن گفتم پس ازانها یک دابه برای خود نگاه دار تا سواری
کنی بر آن گفت من شرم میدارم از خداوند تعالی که بر زمینی که تربت رسول صلی الله علیه وسلم در آن باشد سواره بر آن روم و مالک در تعظیم و محبت مدینه رسول صلی الله علیه وسلم
باقصی الغایت کوشیدی و هرگز از مدینه بیرون نرفت الا یک بار برای حج مدت عمر در مسجد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در روضه شریف درس گفت رحمه الله ولادت وی سنه خمس و
وتسعین از هجرت یا احدی وتسعین یا اربع وتسعین و یا سبع وتسعین و وفاتش در سال صد و هفتاد و نه بود والله اعلم بالصواب **احوال شافعی** هو ابوعبدالله محمد بن ادریس بن العباس
بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن مطلب بن عبد مناف القرشی المطلبی و یرا مطلبی برای آن گویند که جد اعلای او چنانکه معلوم شد مطلب بن عبد مناف
است برادر هاشم بن عبد مناف که جد پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و او را نسبت بجد او شافع کرده شافعی گفتند و نسبت بوی بدین لفظ کنند و گویند که مادر عبد یزید بن هاشم دختر
هاشم ابن عبد مناف است که جد آنحضرت است صلی الله علیه وسلم و مادر شافع خلده بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف خواهر فاطمه بنت اسد که والدهٔ امیر المؤمنین علی است

رضی الله عنه و گویند که مادر شافعی ام الحسن بنت حمزة بن القاسم بن زید بن الحسن بن علی ابن ابی طالب پس امام شافعی را ازین جهات نسبت به بیت نبوت ثابت باشد و آورده اند که شافع بن
سائب ملاقات با آن حضرت کرده در حالیکه جوانی رسیده بالیده بود و پدر او در روز بدر صاحب رایت بنی هاشم بود از جانب اهل مکه اسیر مسلمانان شد و فدیه خویش داد و مسلمان
گشت و ولادت شافعی در غزه بود و بقولی در عسقلان بود و بقولی در منی او را بمکه بردند و نشو و نما در انجا یافت و وی هفت ساله بود که حفظ قرآن کرد و چون ده ساله شد موطای مالک
یاد داشت و فقه بر مسلم بن خالد که در آن زمان مفتی مکه بود خوانده و چون پانزده ساله گشت علمای عصر او را اذن فتوی دادند بعد از آن رحلت بمدینه کرد و ملازمت مالک نمود و از شافعی
منقولست که در ابتدای امر میل بسیار بود بشعر و بسیار می ورزیدم آنرا تا رسیدم بپایه که بر نیاید مثل آن پایه مگر ذو حظ عظیم روزی در سایه خانه کعبه نشسته بودم هیچکس نزد من نبود از
عقب خود شنیدم که گوینده میگفت یا محمد علیک بالفقه ودع الشعر و هم از وی منقول است که پیش از اوان بلوغ پیغمبر را صلی الله علیه و سلم در خواب دیدم که با من فرمود یا صبی گفتم
لبیک یا رسول الله فرمود از کدام قومی تو گفتم تو فرمود نزدیک من آی و دهن بگشای چنان کردم پس آب دهن مبارک خود مقداری گرفت و بر دهان و زبان و لب من فرو کشید و فرمود
امض بارک الله فیک دیگر بعد ازین واقعه در من لحنی و خطای در حدیث و در کلام عرب واقع نشده گفت چون نزدیک مالک رفتم مالک کلام مرا شنید ساعتی نظر بجانب من نمود که مرا
فراستی بود پرسید که نام تو چیست گفتم محمد گفت یا محمد بپرهیز و بترس از خدای تعالی و از معاصی مجتنب و محترز باش بدرستی که تو را شانی عظیم دست دهد در میان امت محمد صلی الله علیه
و سلم پس مدتی ملازمت کردم او را تا از تحصیل علمی که نزد او بود فراغ حاصل کردم و چون اجازت سفر از وی خواستم در حال وداع با من گفت ای جوان بدرستیکه خدای تعالی در دل تو نور
القا فرموده است پس اطفا مکن آن نور را بظلمت معصیت و شافعی روایت دارد از مالک و سفیان بن عیینه و عبد العزیز دراوردی و غیرهم خلق کثیر روایت کرده از وی احمد بن
حنبل و ابوثور و مزنی و غیر ایشان خلائق بسیار آورده اند که بعد از ملازمت مالک به بغداد رفت دو سال آنجا اقامت نمود و علمای آنجا بر وی جمع شدند و اخذ حدیث و فقه از وی
کردند و کتاب قدیم خود را در انجا تصنیف نموده بعد از مکه باز گشت پس نوبتی دیگر به بغداد رفت بعد از آن عزیمت مصر کرد و بتدریس و نشر علوم مشغول شد و کتب جدید
در انجا تصنیف نمود و آورده اند که تصانیف او در اصول دین چهارده مجلد و در فروع از صد متجاوز است و از احمد حنبل منقول است که گفت ما نشناختیم ناسخ حدیث رسول را صلی
الله علیه و سلم از منسوخ آن و خاص آنرا از عام آن و مجمل آنرا از مفصل آن تا با شافعی ننشستیم از حسن بن محمد زعفرانی منقول است که گفت هرگز بر شافعی در نیامده ام الا که احمد
بن حنبل نزد وی بود و از وی استفاده می کرد و احمد در عقب نمازها میگفت اللهم اغفر لی و لوالدی و لمحمد بن ادریس الشافعی و می گفت شافعی مثل آفتاب است مر روز را و مانند
عافیت است مر مردم را و گفت سی سال است که شب نگذرانیده ام الا که دعا برای شافعی کرده ام و استغفار جسته ام برای او و آورده اند که یحیی بن معین که راس و رئیس اهل حدیث
است با احمد بن حنبل گفت چه بوده است ترا یا احمد که با کمال علم و زهد پیاده بر یمین بغله شافعی میروی احمد گفت اگر دست میداشتی تو علم فقه را تو نیز پیاده میرفتی بر یسار بغله او
بیت هر که دانش نباشدش روزی ننگ دارد ز دانش آموزی و محمد بن حسن شیبانی در مقام مدح شافعی گفت که وی کتاب اوسط ابوحنیفه را از من بعاریت گرفت
و تمام آنرا در یکشبانه روز حفظ کرد و از علمای وقت او مدح و ثنای بلیغ بر وی نقل میکنند و وی در حفظ و ضبط حدیث و فقه و علم فصاحت و معرفت و ثبات و تمکن و حسن صورت
و سیرت و جودت رای و فراست و شجاعت و حسن اخلاق و کرم و جود و سخاوت و مروت در درجه کمال داشت و از ابو محمد خواهر زاده شافعی منقول است که گفت شافعی
در یک شب چند بار میفرمود تا جاریه وی برای وی چراغ روشن میساخت و در سایه چراغ کتابت میکرد و مطالعه می نمود آنچه میخواست بعد از آن میگفت چراغ بردار پس به تذکر
و تفکر اشتغال می نمود پس باز بانگ میزد که چراغ بیار از ابو محمد پرسیدند که رد مصباح چه اراده می کرد گفت در تاریکی ذکر جلا بیشتر دهد و از کلمات اوست رضی الله عنه استعینوا
علی الکلام بالصمت و علی استنباط بالفکر و نیز گفته من وعظ اخاه سرا فقد نصحه و زانه و من وعظ علانیة فقد فضحه و شانه و فرمود زینة العلماء التقوی و حلیتهم حسن الخلق
و جمالهم کرم النفس و هم از شافعی منقول است که گفت اگر علما اولیای حق تعالی نیستند پس و برای آخرت ولی نباشد ما اتخذ الله ولیا جاهلا قط و گویند که هارون رشید
با شافعی گفت بمن رسیده است که تو غذا یکبار می خوری حکمت درین چیست گفت برودت آب و طیب هوا و قلت ذباب و حسم ماده طمع در موائد اصحاب
هارون گفت هذا بیت القصیدة و وی گفته آنچه علما را زینت دهد فقر است یا قناعت و خشنود بودن بآن و صبر نمودن و فرمود فقر علما اختیاری است و فقر جهال اضطراری
و آورده اند که مزنی در وقت موت بر سر وی رسید و پرسید که چگونه صباح کردی و چه حال داری در جواب گفت صباح کردم بر صدد ارتحال از دنیا و مفارقت از برادران دینی
و بر صدد آشامیدن جام موت و به بدیهای کردار خود رسیدن و بر خداوند تعالی وارد شدن بعد از آن در گریه شد و ابیات چندی خواند در رجای عفو و مغفرت الهی و جان
داد و ولادتش در صد و پنجاه از هجرت و وفاتش روز جمعه سلخ ماه رجب سال دویست و چهار و در همان روز بعد از نماز عصر مدفون گشت بقرافه مصر و قبره بها مشهور یزار و یتبرک
به رحمة الله علیه **احوال امام احمد بن حنبل** ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادریس بن عبد الله بن حیان بن اسد بن ربیعه بن نزار بن معد بن
عدنان پیشوا و مقتدا بوده در حدیث و فقه و زهد و ورع و عبادت و با او شناخته شد صحیح از سقیم و مجروح از معدل نشو و نما در بغداد یافته و طلب علم و تحصیل حدیث در آن
دیار کرده و بعد از آن که از سماع حدیث از مشایخ آن ناحیه فارغ شد رحلت نمود در تحصیل سند عالی و سماع حدیث از وطن خویش بکوفه و بصره و مکه و مدینه و یمن و شام
و جزیره و کتابت حدیث و سماع آن از علما و مشایخ بلاد مذکوره نموده و روایت دارد از یزید بن هارون و یحیی بن سعید قطان و سفیان بن عیینه و شافعی و خلائق بسیار
و روایت دارند از او مشایخ عظام و علمای اعلام مثل محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری و ابو زرعه و ابو داود سجستانی و غیر ایشان و اسحق بن راهویه در حق او

گفته احمد بن حنبل حجت است میان خداوند و بندگان او بر روی زمین و شافعی در شان او گفته از بغداد بیرون آمدم و نگذاشتم در انجا احدی را که اورع و اتقی و اعلم بوده باشد
از احمد بن حنبل احمد بن سعید دارمی گوید من ندیدم هیچ جوان را که احفظ باشد مر حدیث رسول خدا را صلی الله علیه وسلم از احمد بن حنبل و مسند او در میان مردم مشهور و معروف
است و در آن مسند زیاده از سی هزار حدیث جمع کرده و کتاب او در زمان او اعلی و ارفع و اجمع کتب بوده روایت کرده اند از وی ثقات که گفته این مسند خود را انتخاب کرده‌ام از
زیاده از هفتصد و پنجاه هزار حدیث از ابو داود سجستانی منقول است که گفت مجالست با احمد بن حنبل مجالست آخرت است و یاد هیچ چیز از امور دنیا در مجلس او نمودی آورده‌اند
که احمد بن حنبل فقر اختیار کرد و هفتاد سال بر آن صبر نمود و از هیچ کس هیچ چیزی قبول نکرد محمد بن موسی گوید از مصر برای حسن بن عبد العزیز میراث او صد هزار دینار زر سرخ چهار
کرده به بغداد فرستادند وی از انجمله سه کیسه زر که هر یکی هزار دینار داشت برای احمد بن حنبل فرستاد و گفت یا ابا عبد الله این از وجه میراث حلال بمن رسیده است بگیر و انهارا
و بر عیال خود نفقه کن احمد گفت مرا هیچ حاجتی نیست بآن و هیچ از آن قبول نکرد شعر گرچه گرد آلود فقرم شرم باد از همتم گر باب چشمه خورشید دامن ترکنم و از وی در باب
صبر و توکل و استغنا و در باب ورع و تقوی و احتیاط حکایات عجیب و غریب نقل کرده اند که دلالت دارد بر وصول او بدرجه علیا و مرتبه قصوی درین باب رحمة الله علیه رحمة
واسعة کاملة رباعی دست و دل ما هرچه تهی تر خوشتر وازادی ما زهرچه خوشتر خوشتر عیش خوش مفلسانه یک چشم زدن از عشرت صد هزار قیصر خوشتر از ابو داود سجستانی
منقول است که گفت دویست شخص را از کبار مشایخ حدیث دیده باشم هیچ یک را مثل احمد بن حنبل نیافتم و از ابو زرعه رازی منقول است که گفت چشمان من یک کس مثل احمد بن
حنبل ندیده گفتند در علم جواب داد در علم و زهد و فقه و در جمیع نیکوئی‌ها علی بن المدینی گوید در اصحاب ما مر احادیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم احفظ از احمد بن حنبل نیست عبد الله بن احمد
گوید که اصحاب حدیث در مجلس ابو عاصم نبیل ضحاک بن مخلد حاضر شدند و گفت آمده اید که دانا شوید و حال انکه در میان شما فقیهی نیست و در ابتدا و ذمت ایشان چنین نمود
گفتند در میان ما یک مرد فقیه است پرسید که کیست آن گفتند همین ساعت حاضر خواهد شد پس چون پدر من پیدا شد گفتند تحقیق آمد که میخواستی آمد ابو عاصم بازنگریست
واورا دید گفت بگذر و بالا نشین گفت مکروه میدارم که پا بر گردن مردم نهم ابو عاصم با اهل مجلس گفت این از جمله فقه او یکی است انگاه گفت که گشاده سازید برای او مجلس را
پس گشاده ساختند و او را در برابر خود نشاندند و بروی مسئله القا کرد وی در زمان جواب گفت دیگری پرسید و جواب شنید و همچنین مسائل می پرسید و او جواب مسائل میگفت
ابو عاصم گفت این از آن مردانست که بر روی دریا میروند نه از آنانکه بر روی زمین میروند و از اقوای حجج و اسنای براهین علو مقام و رفعت مکان و قوت مذهب و اجتهاد
این امام اجل و اکرم آن است که شیخ الشیوخ قدوة اولیا قطب الاقطاب فرد احباب غوث اعظم شیخ محی الدین عبد القادر رضی الله عنه و ارضاه حامل مذهب و تابع اقوال او
است و در بهجة الاسرار نوشته است در مناقب وی و کان یفتی علی مذهب الشافعی و احمد بن حنبل و از اینجا ظاهر میشود که آن حضرت را اجتهادی بود که موافقت داشت بیکی
ازین دو مذهب و مشهور و مقرر آن است که ایشان حنبلی مذهب اند و ذکر ایشان در حنابله واقع و ثابت است والله اعلم ولادت وی رحمه الله در بغداد در اربع و ستین و مائة و
وفات او هم در بغداد احدی و اربعین و مائتین مات رحمه الله یوم الجمعة وقت الضحی و دفن بعد العصر **احوال ابو داود سجستانی** ابو داود سلیمان بن اشعث بن اسحاق بن بشیر
سجستانی یکی از انجماست که رحلت کرده در طلب علم از وطن خویش و اطراف عالم را طواف نموده درین طلب و جمع کرده احادیث را و تصنیف نموده و مشایخ عراق و خراسان
و شام و مصر و جزیره را دریافته و اخذ و تحمل حدیث از ایشان نموده و روایت حدیث کرده از مشایخ کبار و علمای ذوی الاقتدار مانند مسلم بن ابراهیم و سلیمان بن حرب
و یحیی بن معین و احمد بن حنبل و غیر هم و روایت کرده اند از او پسر وی عبد الله و ابو عبد الرحمن نسائی و احمد بن محمد بن خلال و غیرهم و ابو داود در بصره ساکن بود
و به بغداد در آمده مراتب متعدده و تصنیف کتاب خود در بغداد کرده و اهل آن ناحیه روایت سنن او از او نموده و عرض کرده شد بر احمد بن حنبل پس پسندید اورا و
استحسان نمود از ابی داود منقول است که پانصد هزار حدیث رسول صلی الله علیه وسلم از مشایخ در قید ضبط و حیطه کتابت در آورده‌ام و سنن خود را ازین پانصد هزار
بیرون آورده‌ام و در آن کتاب چهار هزار و هشتصد حدیث ایراد کرده‌ام که صحیح است و آنچه نزدیک بآن است و آدمی را از جمله این احادیث که در این کتاب آورده‌ام چهار
حدیث کافی است اول انما الاعمال بالنیات دوم من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه سوم لا یکون المؤمن مؤمنا حتی یرضی لاخیه ما یرضی لنفسه چهارم ان الحلال
بین و ان الحرام بین و بینهما مشتبهات الحدیث و ابو بکر خلال در شان او گفته که ابو داود پیشوا بود و در عصر خود مقدم و بصفت زهد و ورع و بصارت و مهارت
در فن حدیث موصوف و معروف ابو سلیمان خطابی گفت کتاب ابو داود کتابیست شریف که در علم دین کتابی مثل آن نوشته نشده یعنی بعد از بخاری و مسلم و از ابو داود
منقول است که گفت در سنن خود حدیثی ایراد نکرده‌ام که علمای حدیث اجماع کرده باشند بر ترک آن و گفته اند که اگر مردی باشد که نزد وی هیچ نباشد از کتب الا مصحف
بعد از آن کتاب ابو داود احتیاج نمی افتد او را بچیزی و در احکام مجرد خود کسی تصنیف نکرد و چون تصنیف کرد بر مردم خوانده گشت در میان مردم مثل مصحف که متابعت می
کردند بآن و مخالفت نمی کردند آنرا و موسی بن هارون گوید ابو داود در دنیا مخلوق شد برای حدیث و در آخرت برای بهشت و ابو حاتم بن حبان در شان او گفته که ابو داود
که یکی از مقتدایان روزگار است در فقه و علم و حفظ حدیث و نسک و ورع و اتقان ولادت او در سال دویست و دو و وفاتش در سال دویست و هفتاد و پنج بود **احوال
ترمذی** ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره بن موسی بن الضحاک سلمی ترمذی یکی از علمای اعلام و از حفاظ حدیث سید انام علیه الصلوة والسلام و از ثقات مجمع علیه
بوده و مراو را در حدیث و فقه ید صالحه است و کتاب جامع وی دلالت دارد بر عظم قدر و اتساع حفظ و کثرت اطلاع و غایت تبحر او درین فن و مثل آن کتاب بعد درین

فن ومثل آن کتاب در این باب مؤلف نشده در ذکر علل حدیث وصحیح وتحسین وتضعیف آن وبیان مذاهب علما از سلف وخلف وشرح اختلاف مجتهدان ودر شان
کتاب جامع او گفته اند هو کاف للمجتهد ومغن للمقلد روایت کرده حدیث را از صدر اول از مشایخ مثل قتیبة بن سعید ومحمود بن غیلان ومحمد بن بشار واحمد بن منیع ومحمد بن المثنی وسفیان
بن وکیع ومحمد بن اسمعیل وغیر ایشان وروایت حدیث دارند از وی خلایق بسیار مانند محمد بن احمد محبوبی وهیثم بن کلیب وگفته اند که در اسانید وی نیز ثلاثی هست ویک حدیث
در سنن او این حال دارد وآن این حدیث است که یاتی علی الناس زمان الصابر منهم علی دینه کالقابض علی الجمر ومسلم وابوداود ثلاثی ندارند وچون تصنیف کرد جامع خود را عرض کرد آنرا
بر علمای حجاز وعراق وخراسان وپسندیدند آنرا ومرضی افتاد ایشان را وشمائل النبی تصنیف اوست وآن از احسن کتبی است که درین باب تصنیف یافته ومیامن وبرکات
بسیار وبیشمار دارد وخواندن آن برای مهمات مجرب اکابر است ولادت ترمذی در سال دویست ونه ووفات او در سال دویست وهفتاد ونه بود والله اعلم **احوال نسائی**
ابوعبدالرحمن بن احمد بن شعیب بن بحر بن سنان النسائی یکی از حفاظ حدیث وعالم ومشار الیه ومقدم وعمده وقدوه بود بین اصحاب الحدیث وجرح وتعدیل وی معتبر بین
العلماء ودر اول کتابی نوشته که از اسنن کبیر نسائی گویند وآن کتابیست جلیل الشان که مثل آن نوشته نشده در جمع طرق حدیث وبیان مخرج آن وبعد از آن اختصار کرد آنرا
ومسمی ساخته بمجتبی بنون وسبب اختصار آن آن بود که یکی از امرای زمان از وی پرسید که همه احادیث کتاب تو صحیح است گفت نه پس آن امیر امر کرد او را بنوشتن صحیح
مجرد پس مجتبی را از آن انتخاب نمود وهر حدیث را که در اسناد آن تکلم کرده ومعلل داشته اند از آن کتاب اسقاط نمود وچون محدثان گویند رواه النسائی مراد ایشان
مجتبی باشد این کتاب مختصر نه آن کتاب کبیر وهمچنین گاهی که گویند کتب خمسه یا اصول خمسه بخاری ومسلم وسنن ابوداود وجامع ترمذی ومجتبای نسائی خواهند حاکم ابوعبدالله
نیشاپوری گوید شنیدم از ابوعلی نیشاپوری حافظ که چهار نفر را از حفاظ حدیث بین اهل الاسلام یاد کرد اول نام ابوعبدالرحمن نسائی برد ونیز از حاکم منقول است که شنیدم
از ابی الحسن علی بن عمر دارقطنی بیش از یکبار که گفت ابوعبدالرحمن مقدم است بر هر کسی که بعلم حدیث وبر جرح وتعدیل رواة آن مذکور شود در زمان خود وبود در غایت
ورع نمی بینی که در سنن خویش روایت از حارث بن مسکین باینطریق می کند که قرئ علیه وانا اسمع ودر روایت از وی نمی گوید حدثنا واخبرنا چنانکه در روایت دیگری از مشایخ
خود میگوید وگفته اند سبب این طریقه روایت کردن از او آنست که میان حارث ونسائی خشونتی واقع شد دیگر بعد از آن بمجلس حارث نتوانست ظاهر شد پس در حین تحدیث
حارث در گوشه پنهان می شد چنانکه حارث او را نمی دید لیکن او آواز او را می شنید واز وی استماع حدیث مینمود واین حارث عالمی صالح وقاضی مصر بود ونسائی روایت
حدیث دارد از کبار مشایخ مثل قتیبة بن سعید واسحاق بن راهویه وعلی بن خشرم ومحمود بن غیلان وابوداود سجستانی وروایت حدیث دارند از وی جماعتی از کبار مانند
ابوجعفر طحاوی وابوبکر بن السنی وابوالقاسم طبرانی ومیر جمال الدین محدث میگوید از شیخ عبدالله یافعی منقول است که در تاریخ خود آورده که ابوعبدالرحمن احمد بن شعیب النسائی
صاحب مصنفات ومقتدای زمان خود در مصر مسکن داشت وتصانیف او در آن دیار منتشر است ومردم بسیار از او اخذ وتحمل حدیث کرده اند پس از مصر بدمشق
آمد واهل آن ناحیه نوبتی در مسجد با وگفتند چه میگوئی در حق معاویه وچه چیز در فضل او وارد شده او در جواب سایل گفت لما یرضی معاویه ان یخرج راسا براس حتی یفضل ودر روایتی
آنکه گفت نمی شناسم او را هیچ فضیلتی الا لا اشبع الله بطنه پس مردم برخاستند ودر وی پیچیدند وبیضه مالیها کردند وچندان زدندش که تا از مسجد بیرون آوردند واو را برمله بردند
واز آن جهت بیمار شد ودر آن بیماری برفت از دنیا ودر روایتی آنکه بمکه بردندش واز آن جهت بیمار شده در مکه وفات یافت ومیان صفا ومروه مدفون گشت وهم یافعی
آورده که کتاب خصائص در فضل امیر المؤمنین علی واهل البیت علیهم التحیة والسلام تصنیف کرد تا او را گفتند چرا در فضائل صحابه دیگر نمی نویسی گفت باعث من بر آن تصنیف
آن بود که چون در دمشق در آمدم مردم آن ناحیه را منحرف یافتم از امیر المؤمنین علی خواستم که خداوند تعالی ایشان را براه راست آرد بسبب آن کتاب مذکور را تالیف کردم واو یک
روز روزه میداشت ویک روز افطار میکرد وموصوف بود بکثرت جماع وچهار زوجه داشت ومیان ایشان قسم میکرد ووارای آن سراری نیز میداشت ولادت نسائی
در سال دویست وپانزده از هجرت ووفاتش در سال سیصد وسه **احوال ابن ماجه** ابوعبدالله محمد بن یزید بن ماجة الربعی مولاهم القزوینی یکی از پیشوایان وحافظان
احادیث ثقه ومحتج به است وصاحب سنن از اصحاب مالک ولیث سماع حدیث کرد ورحلت نمود در طلب حدیث ببلاد وکتاب او یکی از کتب اسلامیه است که بین
العلما باصول سته وکتب سته مشهور شده وبصحاح سته نیز تعبیر کرده اند یعنی صحیح بخاری وصحیح مسلم وسنن ابی داود وجامع ترمذی وسنن نسائی وسنن ابن ماجه وچون
محدثان حدیثی را گویند رواه الجماعة مراد این است که این شش تن در این شش کتاب روایت کرده اند وچون گویند رواه الاربعة مراد این چهار اند غیر از بخاری ومسلم وابن ماجه
را چند حدیث ثلاثی هست ووی در باب فضل قزوین در سنن خویش حدیث ایراد کرده وبر وی وبر کتاب وی از این جهت طعن وعیب کرده اند از آن حیثیت که آن حدیثی
است منکر بل موضوع ودر فضل قزوین احادیث بسیار آمده ونزد محدثان آن همه موضوع است ومیسره شخصی بوده از وضاعان که آنها را وضع کرده ولادت ابن ماجه
در سال دویست ونه ووفات او در سال دویست وهفتاد وسه بود **احوال دارمی** ابومحمد عبدالله بن عبدالرحمن بن الفضل بن بهرام السمرقندی الدارمی یکی از حفاظ
حدیث واز علمای اعلام دین وشیخ الحفاظ والمسندین است بازهد وورع ودیانت وصیانت موصوف وکتاب او از احسن کتب حدیث است روایت دارد از یزید بن
ماجه وحبان بن هلال والنضر بن شمیل وحیوة بن شریح روایت کرده اند از وی کبار علمای محدثین مانند مسلم وترمذی وقریبانی آورده اند که شخصی سوال کرد احمد بن حنبل را
از ابوالمنذر در جواب گفت نمی شناسم او را بتحقیق که دور ودراز کشید غیبت برادران ما از ما لما ذکر عبدالله بن عبدالرحمن اعلیک بذاک السید علیک بذاک السید

علیک بذاک السید بنداز گوید حفاظ در دنیا چهار اند محمد بن اسمعیل در بخارا و ابو زرعه در ری و مسلم بن الحجاج در نیشاپور و عبد الله بن عبد الرحمن در سمرقند و اعلی و اقرب اسانید او
آنست که میان پیغمبر صلی الله علیه وسلم و او سه واسطه باشد و پانزده حدیث در کتاب او بدین طریق مروی گشته ولادت او در سال صد و هشتاد و یک و وفاتش در دویست و پنجاه
و پنج اسحاق بن احمد بن خلف بخاری گوید ما نزد محمد بن اسمعیل بودیم که خبر فوت عبد الله بن عبد الرحمن دارمی بدو رسید ساعتی سر خود را در پیش انداخت انگاه سر بر آورد و کلمه استرجاع بر
گفت و آب چشم بر رخسارهای او فرو دوید رحمة الله علیهما **احوال دارقطنی** ابو الحسن بن علی بن عمر الدارقطنی حافظ حدیث و علامه مشهور فاضل و محدث کامل و عالم عامل
فرید عصر و وحید دهر خویش بوده در علم حدیث و معرفت علل آن و اسمای رجال و رواة حدیث بی‌عدیل بود با صدق و دیانت و ثقه و عدالت و صحت اعتقاد و گویند که
بعد از وی درین باب کسی نیامده و این فن بروی ختم شد و در تفسیر و فقه و ادب و شعر صاحب کمال تفقه بر ابی سعید اصطخری کرده و روایت حدیث از و و از خلایق بسیار دارد
و روایت دارند از وی حافظ ابو نعیم و ابو بکر برقانی و جوهری و قاضی ابو الطیب طبری و حاکم ابو عبد الله نیشاپوری و از وی پرسیدند که مثل دارقطنی دیده گفت او خود را مثل ندیده
من چگونه دیده باشم ولادت وی در بغداد در سال سه صد و پنج یا شش و وفاتش هم در انجا روز چهارشنبه بیست و دوم ذیقعده سال سه صد و هشتاد و پنج **احوال بیهقی**
ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی یکی از پیشوایان و مقتدایان حدیث و فقه بوده در زمان خود و تحقیقات در علوم بسیار دارد و در مباحثه و مناظره غایت انصاف مرعی داشته و تصانیف
بیشمار کرده و گویند که تصانیف او بهزار جزو رسیده و گویند که او را در علم ثانی نبود و بعضی از علما گفته اند هفت مرد اند که ایشان تصانیف در اسلام نموده اند و مسلمانان انتفاع بسیار از
تصانیف ایشان گرفته اند یعنی از متاخران یکی دارقطنی دوم حاکم ابو عبد الله نیشاپوری سیوم ابو محمد عبد الغنی بن سعید ازدی مصری چهارم ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی
پنجم ابو عمرو بن عبد البر نمری حافظ اهل مغرب ششم ابو بکر احمد بن الحسین بیهقی هفتم خطیب ابو بکر احمد بن علی بغدادی صاحب تاریخ بغداد و وی فقه از شیخ سهل صعلوکی
حاصل کرده و در عهد وی در خراسان هیچکس را یارای آن نبود که در علم حدیث مصطفی صلی الله علیه وسلم با وجه یعنی بی اسناد و بی اجازت اوستاد و بی ممارست نصرف کرد
و او روایت از حاکم ابو عبد الله حافظ که مصنف تاریخ نیشاپور است و از ابو طاهر محمد بن محمد زیادی و ابن فورک و ابو عبد الله سلمی دارد و از مشاهیر مصنفات بیهقی کتاب مبسوط
و کتاب السنن و کتاب دلائل النبوة و کتاب معرفت علوم الحدیث و کتاب بعث و نشور و کتاب آداب و کتاب فضائل صحابه و کتاب فضائل اوقات و کتاب شعب
الایمان و کتاب خلافیات است ولادت او در خسرجرد که قریه است از قرای بیهق واقع شده در شعبان سال سه صد و هشتاد و چهار و وفاتش در نیشاپور در سال چهار صد و پنجاه
و هشت بود و جنازه او را از انجا بار کرده بوطن خودش باز آوردند و در دهم جمادی الاولی سال مذکور مدفون گشت **احوال رزین** ابو الحسین رزین بن معویة العبدری صاحب
کتاب تجرید فی الجمع بین الصحاح و وفات او بعد از سال پانصد و بیست بوده و عبدری منسوب است بعبد الدار بن قصی بطنی مشهور است از قریش رحمة الله علیه **احوال امام
نووی** لقب وی محیی الدین و کنیت او ابو زکریا و نام وی یحیی بن شرف حزامی است و حزامی بحای مهمله مکسوره و زا نسبت است بحزام که یکی از اجداد اوست ولادت وی در
عشره اول از محرم سنه احدی و ثلثین و ستمائة در نوی از شام که از اعمال دمشق است و نسبت بوی نواوی نیز گویند و قراءت کرد قرآن مجید را پس قدوم آورد بدمشق در سنه تسع و
اربعین و خواند کتاب تنبیه را که در مذهب شافعی است در چهار و نیم ماه و یاد گرفت ربع مذهب را در بقیه سال و مکث کرد دو سال چنانکه پهلو ننهاد بر زمین و میخواند در شب و روز دوازده
درس بر مشایخ در انواع علوم دینیه و تفقه کرد بر بسیاری از مشایخ و اکثر انتفاع وی بر کمال الدین اسحق مغربی بود و وی محرر مذهب شافعی و مهذب و منقح و مرتب اوست بعد از رافعی
و الآن مدار مذهب شافعی بر تصحیح و تحقیق اوست و بود وی رحمة الله علیه بر جانب کثیر از علم و زهد و صبر بر خشونت عیش نمی در آمد بحمام و نمیخورد از فواکه دمشق که اکثر قوت اهل انديار
بر آن است بجهت آنکه در ضمانت آن بود از خیانت و شبهه و قوت میکرد بانچه می آمد از بلد وی از نزد والدین وی و اکل نمیکرد در شب و روز مگر یکبار بعد از نماز عشا و شرب نمیکرد مگر یکبار
نزد سحر و نمیخورد آب برف چنانکه عادت شامیان است و اختیار تجرد کرد و انفراد را و اتفاق نیفتاد مر او را تزوج و بسیار میکرد بیداری در عبادت و تصنیف میکرد و امر معروف
و نهی منکر میکرد ملوک و امرا و غیرهم را و نمیداد مداهنت را در این کار و دو بار حج رفت و متولی شد دار الحدیث اشرفیه را در سنه خمس و ستین و نگرفت از وظائف وی چیزی تا رفت
از عالم و نبود در لحیه مبارک او مگر چند موی سفید و غالب بود بر وی سکینه و وقار در بحث و در جمیع احوال و منزه بود از تعصب شافعیت و متصف بود بانصاف و نقل میکرد در کتب خود
از اقوال اصحاب ابو حنیفه و متصف بود بتصوف و اعتقاد مشایخ بعد از آن مسافرت کرد ببلد خود و زیارت کرد قدس خلیل را باز بوطن آمد و بیمار افتاد نزد والدین خود پس
وفات یافت در شب چهارشنبه چهاردهم شهر رجب سنه ست و سبعین و ستمائة و هم در شهر خود مدفون گشت رحمة الله علیه و علی جمیع عباد الله الصالحین **احوال ابن جوزی**
کنیت وی ابو الفرج است و نام وی عبد الرحمن بن علی البغدادی الحنبلی الصدیقی مشهور بابن جوزی و جوزی نسبت است بموضعی که آنرا فرضة الجوز میگویند و می گردید وی کار
روشنیگری عالم بود و فاضل و فقیه و محدث و فصیح و بلیغ صاحب تصانیف در تفسیر و حدیث و فقه و سیر و تواریخ و اخبار و مواعظ و ممتاز بود از اهل عصر خود درین ابواب
و مشغول بود بوعظ و تذکیر و قصص و حکایات و جواب میداد سؤالات مردم را بر سر منبر و از جمله حکایات وی یکی آنست که روزی نزاع بود میان اهل سنت و تشیع در تفضیل
ابو بکر و علی رضی الله عنهما و بسیار جدال و نزاع نمودند در آن پس راضی شدند بحکم ابن جوزی و وی بر منبر وعظ می گفت پس پرسیدند از وی من افضل الصحابة پس رعایت
جانبین کرده و از ترس اصابت مکروه نموده گفت افضل صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم الذی بنته فی بیته این سخن گفت و بدر رفت تا کشف سر ننمایند اینچنین ذکر کرد
این حکایت را امام یافعی در تاریخ خود و سیوطی در تاریخ الخلفا گفته که الناصر لدین الله که از خلفای عباسیه بود و میلی بمذهب امامیه پیدا کرده بود بر خلاف روش پدران خود

از ابن جوزی پرسید من افضل الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم پس ابن جوزی در جواب او این کلام گفت و ابن جوزی را کتابیست در موضوعات حدیث که افراط کرده است در
آنجا در نسبت وضع باحادیث و حکم کرده است در وی بر بسیاری از احادیث بمجرد توهم و مخالفت آنچه نزد وی بود از علم و شیخ ابن حجر عسقلانی در بسیاری از مواضع بر وی بحث کرده
و گفته اعتماد نیست بر وی در نسبت وضع باحادیث ولادت ابن جوزی در سنه عشر و خمسمائه و وفات او در سنه سبع و تسعین و خمسمائه در عهد دولت الناصر لدین الله و ابن
جوزی را کتابیست مشهور مسمی بتلبیس ابلیس بیان کرده است در وی طریقهای که راه یافته است شیطان بطوائف مردم و واقع شده اند در بدعت و خلاف سنت خصوصا بر طائفه صوفیه و مبالغه کرده
در رد و انکار بر ایشان و در آنچه منقول است از این قوم از حکایات بغلبه حال و طفح سکر و نسبت کرده بزرگان این طایفه علیه را بجهل و جنون و حماقت با وجود آنکه کتابهای خود را مطرز ساخته
است بکلمات غریب و حکایات عجیب ایشان و بتحقیق این نیز از تلبیس ابلیس است که بر وی از این راه در آمده و مغرور ساخته وی را اگرچه سوگند میخورد که غرض من اظهار علم و تائید
سنت است تا اتباع آن کنند نه تشنیع عباد الله الصالحین ولیکن افراط و تجاوز وی از حد اعتدال در رد و تشنیع دلالت برخلاف آن دارد و ظاهر میشود که وی از منکران این طایفه علیه است و
نزاع حقیقی دارد با ایشان و سیدی احمد زروق گفته است که تحذیر کرده اند اصحاب از این کتاب وی که مورث سوء ظن است بر کبار مشایخ و گفته که ولی را لغزشها و زلتها میباشد از جهت عدم عصمت
و غلبه حال و بنا بر تقدیر و لازم است ستر زلات ائمه و هفوات کبار و اگر ناگاهان در مقام نصیحت و تذکیر تنبیه بر آن مصلحت افتد باید که تعرض بر قول کند بی تعیین بر قایل زیرا که ستر زلل ایشان واجب است
و انصاف در حق لازم و دیانتی که مصاحب و مشوب بهوای نفس باشد معلول و اینطریق اسلم است و اسلم و تسلیم و بتحقیق جواب داده اند از آنچه گفته است ابن جوزی و افراط کرده است در شان این طایفه و
انکار کرده است ایشان را بجوابهای شافی از جانب قوم بدانچه جمع میکند میان طریقین و اصلاح میدهد بین الفریقین و تقریر و تحریر نموده است از شیخ امام اجل عفیف الدین عبدالله یافعی در تالیف
خود و سیدی احمد بن زروق را کتابیست دقیق متین مبین مسمی بقواعد الطریقه فی الجمع بین الشریعه والحقیقه که سلوک کرده است در وی طریق انصاف و بیان کرده است حق را بی تکلف و اعتساف
کاتب حروف را تعلیم کرد آن کتاب را و اجازت داد بروایت آن سیدی الشیخ القطب الامام عبدالوهاب متقی و ترجمه کردم من بعض مسائل آنرا در رسائل خود خصوصا در رساله مرج البحرین فی الجمع بین
الطریقین و بالله التوفیق و بالجمله بود ابن جوزی عالم فاضل ولکن مغرور شد بعلم و فضل و جوانی خود و بود متعصف غلیظ خشن عافانا الله و بعید بود از طریقه قوم و محجوب از اعتقاد ایشان و سخت تر از همه
آنکه در بغداد بوده در زمان کرامت نشان شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی و محروم بود از برکات محبت و حسن عقیدت با ایشان و سلوک میکرد با آنحضرت طریقه اجتناب و انکار را اعاذنا الله من ذلک
تا آنکه بود که تصنیف میکرد کتاب در ذکر زهاد و عباد زمان خود از بغداد و غیر آن از بلاد و توشیح و تجمیل میکرد آنرا بتجمیل ذکر حضرت شیخ و شمرده شده است این حال از وی جهل و غرور بظاهر علم و فضل و شیخ
عالم عارف کامل خواجه محمد پارسا قدس الله روحه و افاض علی المستفیدین فیوضه و فتوحه در فصول سته که از تصانیف ایشان است در ذکر ابن جوزی بتقریب فرموده اند که هو الشیخ الحافظ ابوالفرج
عبدالرحمن بن علی بن محمد بن علی البکری البغدادی المعروف بابن الجوزی بود امام حافظ فصیح متبحر مصنف در اقسام علوم دویست و پنجاه تصنیف کرده بود مر او را قبول تام نزد خاص و عام
و بود ولادت او ببغداد در سنه ثمان و خمسمائه و وفات یافت در رمضان سنه سبع و تسعین و خمسمائه و بیرون آورده شد از زندان واسط و پنهان ماند در بهانخانه پنج سال بسبب انکار وی
بر شیخ عبدالقادر قطب الاولیا و تاج المفاخر و بجهت انکار ابن جوزی مذکور بر شیخ و غیر وی از شیوخ اهل المعارف و بود این انکار وی از جمله خذلان و تلبیس شیطان و غرور و عجب آدمی
در انکار وی بر ایشان و حال آنکه مجلس کلمات و ذکر مقامات و حالات ایشان و مطرز میکرد اند کلام خود را و اگر سلامت میماند ابن جوزی از طعن و انکار وی بر مشائخ و علمای باطن
پاینده و سلامت میماند متلبس و متحلی بحلل محاسن و بود پسر وی محی الدین یوسف محتسب بغداد و متولی شد تدریس مدرسه مستنصریه را مر طایفه حنابله را انتهی کلام خواجه محمد پارسا
بلفظه رحمه الله علیه رحمة واسعة و کاتب حروف گوید اصلح الله شانه و صانه عما شانه که دیدم من در حرم شریف مکه زادها الله تشریفا و تعظیما رساله را که بود در وی ذکر ابن جوزی
و انکار او بر شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی مؤلف آن رساله میگوید بر داشته بردند او را بعض مشایخ و علما در حضرت شیخ عبدالقادر و طلب کردند از شیخ عفو و صفح و تجاوز از وی پس
عفو کرد شیخ عبدالقادر رضی الله عنه از وی و در گذشت از جریمه وی پس رفتم من بر سیدی الشیخ عبدالوهاب و ذکر کردم قصه این کتاب را و نقل کردم حکایت عفو حضرت شیخ را از
ابن جوزی پس گفت شیخ عبدالوهاب الحمد لله علی ذلک و غمز نمود وی مردی عالم محدث کبیر است الحمد لله نجات یافت از این ورطه و گفت یا فلان شیخ عبدالقادر بزرگ است و
شان او عظیم است و انکار ایشان زهر قاتل است خدای تعالی نگاهدارد از آن و فرمود حق سبحانه داده است او را فضل و کرامت آنچه نداده است غیر او را از مشایخ نسال الله
العافیه والعاقبه بالخیر اکنون وقت آن شد که شروع کنم در شرح کتاب و بالله التوفیق و بکویم الحمد لله تمامه افراد حمد از هر حامدی بر هر محمودی که باشد در برابر هر نعمت و بر هر صفت کمال
بهر معنی و بهر وجه در هر وقت و هر مکان از ازل تا ابد بر وجه دوام و اتصال ثابت است مر خدای را و راجع و آئل است بوی و مخصوص است بذات اقدس وی که بخشنده
جمیع نعم و پروردگار تمام عالم و خالق همه کاینات و متصف بجمیع کمالات و مفیض کل خیرات است و خالق افعال بندگان و توفیق دهنده ایشان و اقتدار بخشنده همگنان او است
و با قطع نظر از وجود حمد گویندگان و ستایش کنندگان حمد وی سبحانه بر ذات کامل الصفات خودش در کلام قدیم به بعث آیات و اظهار کمالات و افاضه آلاء و اسباغ نعمای عظیمی
و ثابت است و با وجود آن چون امر کرد بندگان را به ثنا و تحمید ذات مجید و شکر نعم عدید خود واجب شد امتثال این امر نمودن و زبان بحمد و ثنای حضرت وی کشودن پس گفت
مصنف نحمده و نستعینه و نستغفره حمد میکویم با مجموع افراد انسانی بلکه بتمامه مخلوقات جسمانی و روحانی بزبان قال و حال آن کریم ذی الانعام والافضال
را و چون حصول این شان و تتمیم و تکمیل آن بغایت عظیم و خطیر است یاری میجوییم و مددکاری میخواهیم از حضرت وی و تبری می نماییم از حول و قوت خود و طلب آمرزش میکنیم از
وجود نقصان و تقصیر بهر تحریر و تقریر آن و ادای حق آن بر وجه صدق و اخلاص چنانکه باید و در درگاه صمدیت حق را شاید نظم اگر از اول و آخر تمام جمع آیند که تا بشکر خدا عز اسمه پویند

در جستجوی آن برنند با جماع ره کفت و کوی آن جویند صد هزار زبان کر کنند ممکن نیست که حمد و شکر کهین نعمت خدا کویند و نعوذ بالله من شرور انفسنا و پناه میگیریم
بخدا از بدیهای نفسهای خود و من سیئات اعمالنا و از بدیهای کردارهای خود که حمد ذات مقدس است با شوب ریا و سمعهٔ خلق و اثبات حول و قوت نفس با تکلم و اشتغال
بغیر حمد و سپاس منعم حقیقی با تواتر آلاء و دوام نعما با تصدی برای تصنیف حدیث یا قصور در تصحیح نیت و اخلاص طویت یا تقصیر در شکر توفیق این نعمت عظمی و عطیهٔ کبری یا تکلم بباطل
و لا یعنی و غفلت از ذکر حق تعالی یا تهاون در عبادات و طاعات و ارتکاب محرمات و مکروهات مطلقا من یهده الله فلا مضل له و هر که راه نماید او را خدای تعالی نیست
هیچ کمراه کننده مر او را و من یضلله فلا هادی له و هر که کمراه کرداند او را وی تعالی نیست هیچ راه نماینده مر او را و این کلام اگر چه خبر است از بیان واقع و اثبات توحد و
تفرد حق در هدایت و اضلال در معنی طلب و سؤال هدایت و حفظ و وقایت از ضلالت است از حضرت وی سبحانه یعنی توئی راه نماینده و کمراه کننده و جز تو کسی نه پس عطا کن مارا
هدایت و نگاهدار از ضلالت که تو قادری بر هر چه خواهی و تحقیق آن است که هدایت دو معنی دارد یکی راه نمودن بمعنی بیان کردن راه و نشانهای آن را و این را اسناد بقرآن و پیغمبر صلی الله
علیه و سلم توان کرد که سبب هدایت اند چنانکه ضلالت را بشیطان و اصنام دوم راه نمودن بمعنی بردن بمقصد و رسانیدن بآن و این کار حضرت حق سبحانه است و از غیر وی نیاید و
چون در حدیث آمده است که هر خطبه که در وی تشهد نبود مانند دستی است بریده یعنی مقطوع البرکة و بیفایده آورد مصنف تشهد و تیمن را کفت و اشهد ان لا اله الا الله
و کواهی میدهیم و اخبار میکنیم بر سبیل جزم و قطع که نیست هیچ خدای سزای پرستش غیر آن ذات که متصف است بجمیع صفات کمال و منزه است از سمات نقص و زوال ؛
وحده لا شریک له در آن حال که تنهاست و نیست انباز مر او را شهادة تکون للنجاة وسیلة کواهی دادنی که باشد مر رستکاری را از آتش دوزخ و از عذاب و
عقاب بعد و سخط خداوند تعالی سبب و دستاویز و لرفع الدرجات کفیلة و مر بلند کردانیدن پایهای بهشت و قرب و رضای مولی تعالی را ضامن و پذرفتار و آن
شهادتی است که بصدق و اخلاص و مواطات قلب و موافقت ظاهر و باطن باشد با ضمیمهٔ استقامت بر آن تا روز آخر چنانکه در قرآن مجید مشعر بدان است ان الذین قالوا ربنا الله ثم
استقاموا و آوردن صیغهٔ جمع در حمد و استعانت و استغفار و لفظ واحد در شهادت تحقیق آنست که در آنجا ملاحظهٔ کثرت و رؤیت آلاء و تقصیرات و ذنوب و کشف
صفات است و اینجا محل مشاهدهٔ وحدت ذات و سقوط ماسوی الله پس اول مقام فرق است و ثانی مرتبهٔ جمع و نیز گفته اند چون شهادت اخبار است بر سبیل جزم
و قطع از امری بر وجهی که مطابق واقع باشد سزاوار نیست که مصنف انبعثی را متعهد کردد مکر از نفس خود بخلاف حمد تا موافق و مطابق بود بکلمهٔ ایمان و اشهد ان محمدا
عبده و رسوله و کواهی میدهم بر سبیل جزم و یقین که محمد بندهٔ خدا و فرستادهٔ او ست بحق الذی بعثه و طرق الایمان قد عفت آثارها
آن محمد که صفت او اینست که برانکیخت و فرستاد او را الله تعالی در حالی که راههای ایمان ناپدید و نیست شده بود و نشانهای آن و خبت انوارها و کردد
بود روشنیهای آن و وهنت ارکانها و سست و بی بنیاد کشته بود رکنهای قوی آن و رکن بضم کرانه قوی هر چیزی کذا فی الصراح و جهل مکانها و نادانسته و
پوشیده شده بود جای آن و مراد از طرق ایمان تواند که انبیا و رسل باشند صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و آنانکه پیروان و تابعان ایشانند از علمای دین و سالکان
طریق یقین و مراد به ناپیدا شدن آثار و فرونشستن انوار و سست کشتن ارکان ایشان ترک عمل بود بآنچه ایشان خلق را تشریع نموده و حکم فرموده و واضح و روشن کردانیده
اند از اعمال و اخلاق و آداب و علوم و معارف و ترک علم و تخلق و تادب و تحقیق بدان و مراد بجهل مکان ایشان عدم معرفت مراتب و منزلت و ناسپاسی حق ایشان و تحمل
وارد که مراد بطرق ایمان علوم و اعمال و آداب و ریاضات بتحصیل صفات مرضیه و تکمیل اخلاق حمیده باشد که بدان بمرتبهٔ ایمان کامل که مقصد و مقصود سالکان طریق حق
است توان رسید و مراد از عفای آثار و خبو انوار و وهن ارکان و جهل مکان عدم سلوک این طرق و رعایت و اهتمام بتحصیل و تکمیل آن فشید صلوات الله و سلامه
علیه من معالمها ما عفا پس برافراشت و بلند کردانید آنحضرت صلی الله علیه و سلم رحمتهای خدای تعالی و سلام او نازل باد بر وی از محلهای نشانهٔ طرق ایمان
آنچه پست و نیست شده بود و بر ناظران و سالکان راه پوشیده کشته اگر چه کورچشمان باطن از آن تبصر ننمودند و بدان نرسیدند با وجود غایت ظهور و کمال وضوح آن
و شفی من العلیل فی تأیید کلمة التوحید من کان علی شفا و شفا داد و رهائید وی صلی الله علیه و سلم از علت جهل و شرک بر قوت دادن کلمهٔ توحید
کسی را که بود مشرف بر موت و هلاک یا بود بر کوشه و کرانه از راه راست و سلوک نمی کرد طریق مستقیم را یا بود بر کنار حفرهٔ آتش دوزخ پس این تلمیح بود بقول حق تعالی
کنتم علی شفا حفرة من النار و مراد بکلمهٔ توحید کلمهٔ ایمان است که لا اله الا الله محمد رسول الله است و علیل در اکثر نسخ بعین مهمله است بمعنی بیمار و مراد بدان جنس بیماران است و من بیانیه
است یا تبعیضیه که مقدم آورده شده است و میر جمال الدین محدث فرموده رحمة الله علیه که در اصل سماع ما و جمیع نسخ حاضره از کتاب مشکوة علیل بعین بی نقطه تصحیح شده بمعنی بیمار یعنی
آنست که گفته شده و روایت است که بغین معجمه خوانند و بر این تقدیر ممکن بود که مشتق باشد از غل بمعنی کینه یا از غلیل بر وزن خلیل که هم بمعنی کینه است یا بمعنی سوزش و تشنگی است و مراد جماعتی باشند
که کینه وران اهل ایمان بودند و مانند تشنکان در تیه جهالت و ضلالت حیران و سرکردان کشتند و الله اعلم بالصواب انتهی کلامه من و بخدا توفیق غلیل صدر و بمعنی تشنگی یا سختی آن و بمعنی سوزش
سینه آمده است کما قال الشاعر یشفی غلیل صدورهم ان تصرعوا پس لکن با این معنی باشد و متعلق به شفی کردد و نیز وجهی دارد و معنی آن ظاهر تر است و اوضح سبیل الهدایة لمن
اراد ان یسلکها و روشن کردانید راه هدایت و ایمان برای کسی که خواهد برود در آن راه و اظهر کنوز السعادة لمن قصد ان یملکها و هویدا و پیدا ساخت کنجهای
سعادت و نیک بختی را برای کسی که قصد و آهنگ آن داشته باشد که مالک کردد آن کنجها را و مراد بکنجهای سعادت اسلام و ایمان و احسان و طاعات و عبادات و توجهات

که مقتضای این مقامات است و علوم و معارف و انوار و اسرار که نتایج و مواهب این مکاسب اند و هر که این کنوز و ذخائر را کرد آرد سعادت ابدی از نعیم جنت و رضای حضرت عزت و دیدار وی
تعالی و تقدس نصیب وی کردد و لا حول و لا قوة الا بالله کنز من کنوز الجنة اشارت بآن است اللهم ارزقنا و لله در من قال بیت اسیر لذت تن مانده و کرنه ترا چه کنجها است که در ملک جان
حویانیست اگر کویند بیان و ایضاح راه هدایت و اظهار و ابراز کنج سعادت که عبارت از بیان شریعت و تعلیم دین است برای همه کسان است خواه ارادهٔ سلوک و قصد تملک آن نمایند خواه
نه نمایند جوابش آنکه چون منتفع بآن ایضاح و اظهار ایشان اند و فائده و نفع آن بایشان عائد میشود کویا آن ایضاح و اظهار برای ایشان است و بس چنانکه در تفسیر کریمه هدی للمتقین کفته اند
اما بعد فان التمسك بهديه لا يستتب این کلمه ایست که چون شخصی کلامی راند بر اسلوبی و خواهد که اسلوبی دیکر بیارد کوید اما بعد و اختلاف است در باب تواریخ و اخبار را که
اول کسی که باین کلمه تکلم نمود کیست و مشهور آنست که اول کسی که تکلم باین کلمه نمود داؤد پیغمبر است علیه السلام و اقوال دیکر نیز در شرح مذکور است والله اعلم و تقدیر کلام آن است که اما بعد
حمد و صلوة و تشهد مذکور میشود که بدرستی چنک در زدن بسیرت و طریقه و عادت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تمام نمیشود و راست نمی آید و استوار نمیکردد **الا بالاقتفاء لما صدر من**
مشكوته یعنی به پیروی کردن مر چیزی را که صادر شده و پیدا گشته است از مشکوة آن حضرت صلی الله علیه و سلم مشکوة روزنی در دیوار که نکذرد و ندارد و چراغ در وی نهند یعنی طاقچه تشبیه کرده
سینه مبارک آن حضرت را صلی الله علیه و سلم بطاقی که در آن چراغ باشد و افاضه نور مقتبس از دل مستنیر که بمنزله چراغ است بخلق میشود و قلب شریف بمنزله زجاجه است مانند کوکب
درخشان و لطیفهٔ قدسیه منوره در دل مطهر او بمثابه چراغ تا موافق افتد بکریمه مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الآیة **والاعتصام بحبل الله لا يتم الا ببيان كشفه**
اعتصام چنک در زدن حبل رسن بیان سخن پیدا و کشاده کفتن کشف کشاده و برهنه کردن یعنی تمسک جستن و چنک در زدن بحبل خدا که سبب و وسیله وصول بجناب قرب وی کردد تمام
نمیشود مکر به بیان کردن و آشکارا ساختن و ظاهر کردانیدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مراد بحبل الله یا عهد و پیمانی است که خداوند سبحانه و تعالی بسوی بندکان خود ارسال فرموده و آن
ایمان و توحید و اقرار بربوبیت و التزام طاعت و عبادت اوست و در روز الست ایشان آن عهد را بربسته و قبول کرده و ایشان این عهد را بواسطه تعلق ارواح بابدان و بسبب طریان
کدورات بر ارواح بجهت این تعلق و ارتکاب قبائح و معاصی که پیدا شده فراموش کردند و پیغمبران صلوات الله و سلامه علیهم آن عهد را بیاد مردم میدهند خصوص سید رسل علیه و علی
آله من الصلوة افضلها و اکملها به بیانی فصیح و کشفی صریح آنرا ظاهر میسازد و بآیات بینه و معجزات باهره تاکید و اثبات میکند و میکوید که این عهد را بجای آرید تا بجا آرم اوفوا بعهدی اوف
بعهدکم حق سبحانه و تعالی نیز عهدی و وعدی که بنعیم مقیم و رضا و قرب و رؤیت وجه کریم خود کرده وفا نماید نظم چون که در عهد خدا کردی وفا از کرم عهدت نکهدارد خدا
یکزمان اوفوا بعهدی کوش دار تا که اوف عهدکم آید زیار انجماعت را که وافی بوده اند بر همه اصنافشان افزوده اند تو که عهد خود بجا آوری سر نه فلک زیر پا آوری
و تواند که مراد بحبل الله قرآن مجید باشد چنانکه در خبر آمده است که القرآن حبل الله الممدود من السماء الی الارض میفرماید قرآن رسن خدا است فرو هشته از آسمان تا زمین و در باب فضائل
القرآن این حدیث و مانند آن بیاید انشاء الله تعالی و همچنانکه رسن سبب رسیدن بآب چاه که سبب زندکانی است میشود عمل بقرآن سبب وصول بآب علم و معرفت که وسیله حیات
جاودانی است میکردد یا چنانکه چنک در زدن برسن سبب سلامت از افتادن در چاه نزد احتیاج بآب آن میشود تمسک بقرآن سبب نجات و خلاص از درکات جهنم میکردد و شک نیست که
تحقیق معانی قرآن و فهم مقاصد آن میسر نیست مکر به بیان و کشف آن حضرت صلی الله علیه و سلم که از احادیث معلوم میشود **و كان كتاب المصابيح الذي صنفه الامام**
و بود کتاب مصابیح آنکه تصنیف کرده او را پیشوا و مقتدا در عصر خود و تصنیف کونه کونه کردن چیزی را و جدا کردن بعض از بعض مشتق از صنف بکسر صاد و بفتح نیز آمده بمعنی کونه و اصناف
جمع اوست **محيي السنة** زنده کردانندهٔ سنت و سنت در لغت روش و طریقه و در شرع حدیث رسول را کویند صلی الله علیه و سلم اعم از قول و فعل و تقریر چنانکه در مقدمه مذکور شد و
آنچه آنحضرت بر آن مواظبت کرده و دلیلی بر وجوب آن نباشد آنرا نیز سنت کویند و بعض با مواظبت مع ترک احیانا نیز اعتبار نموده اند **قامع البدعة** قهر کننده و خوار کرداننده بدعت
و بدعت بیرون آوردن رسمی نو در دین و حقیقت مفهوم آن در شرع و بیان اقسام و انواع آن در باب اعتصام بکتاب و سنت کفته آید انشاء الله تعالی **ابو محمد** کنیت امام است
الحسين نام شریف وی **بن مسعود** نام پدر بزرکوار وی **الفراء** بفتح فا و تشدید را پوستین دوز صفت پدر شیخ است که اینکار میکرد **البغوي** منسوب ببغشور که دهی
است میان هرات و مرو و در قاموس کفته بغشور بفتح بلده ایست میان هرات و سرخس و نسبت بغوی بر غیر قیاس معرب کوشور و محیی السنة ابو محمد الحسین بن الفراء منسوب
باوست و غالب در اسم مرکب مزجی نسبت بجزو ثانی افتد و کاهی بجزو اول نیز آید چنانکه معدی کویند در نسبت بمعدیکرب و بعلی در نسبت به بعلبک و آن قریب رایج نیز کویند
و این هنکام احتیاج باعتذار نبود و در نسبت واو را زیاده میکنند چنانکه در نسبت بدهلی دهلوی کویند و در نسبت بغزنه غزنوی و آنرا در علم صرف قاعده قرار داده اند **رفع الله**
درجته بلند کرداند خدای تعالی پایه آن امام را و مجمل احوال امام محیی السنة آن است که وی پیشوای زمان و مقتدای عصر و اوان خود بوده مفتی اهل اسلام و قدوه ارباب تفسیر
و اسوه اصحاب حدیث حضرت سید انام علیه الصلوة و السلام و صاحب تفسیر مسمی معالم التنزیل و مصنف کتاب شرح السنة و او را فتاوی است در مذهب شافعی
مشهور بفتاوای بغوی و در مؤلفی دیکر فتاوای شیخ خود را قاضی حسین نیز جمع کرده و در زمان خود بغایت بزرک و مقتدا و پیشوا و فقیه و محدث و مفسر بوده و در علم قرائت کمال
تمام داشته و بی تکلفی و خشونت عیش و فقر میکذرانید در اول حال پیوسته در اکل بنان خشک اکتفا کردی چون اصحاب و تلامذهٔ وی تکلیف کردند و کفتند که نان خشک خوردن
مورث ضعف بدن است قدری از زیت و بروایتی زبیب نان خورش میساخت و وی جامع بود میان علم و عمل و موفق بسلوک طریقهٔ سلف صالحین و در وجه تلقب بمحیی
السنة وارد است که چون کتاب شرح السنة را تالیف نمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در واقعه دید که فرمود احیاک الله کما احییت سنتی زنده دارد ترا خدای تعالی چنانکه

بنده داشتی تو نشست مرا و وی فقه را بر قاضی حسین که از مشاهیر علمای شافعیه است خوانده و روایت حدیث از مشایخ اعلام که در زمان وی بودند داشته و جماعه از مشایخ و علمای روایت حدیث
از وی کرده و شیخ ابو النجیب سهروردی یکی از ایشان است و فات شاه در شوال سال پانصد و شانزده از هجرت بوده و سن وی از هشتاد تجاوز نموده قبر وی در دار اقامت وی در مرو نزد
قبر استاذ وی قاضی حسین واقع شد رحمهما الله تعالی رحمة واسعة لجمع کتاب صنف فی بابه بود کتاب مصابیح جامع ترین کتابهای حدیث که تصنیف کرده شد در باب خود
یعنی در باب عملیات و اعتقادیات و احکام ایمان و اسلام و ما نحو که مراد آن است که از جمله جامع ترین کتب حدیث است و الا کتابها هست در حدیث که جامع تر از آن است
یا مراد مبالغه است در مدح کتاب برای ترغیب طالبان اتفاق می افتد و صورت جواز دارد با آنکه احتمال صدق در وی غالب است چه باعتبار جمع مقاصد و مطالب دینی کتابی مختصر
مثل این در غایت قلت و ندرت است اگرچه باعتبار عدد احادیث و روایات بیشتر باشد و الله اعلم ولضبط شوارد الاحادیث و اوابدها بود کتاب مصابیح نگاه
دارنده ترین کتابها مر شوارد حدیث را و اوابد آنرا شوارد جمع شارده و شرود در میدن شتر و اوابد جمع آبده بهیمه متوحشه و فی الاصلاح ابد رمیدن و نا آمیختن ستور با مردم او ابد گریزان
میر جمال الدین محدث فرمود که مراد بشوارد احادیثی است که مخرج است در کتب اصول و مواضع ایراد آنها در آن کتب بر طالبان حدیث مخفی است پس گویا آن احادیث از ایشان
رمیده و گریخته و مراد باوابد احادیثی است که دلالت آن بر معنی که مراد و مقصود است از ان خفی است پس گویا که متوحش اند از طلاب و با یراد محی السنة در بابی که مناسب و لائق است در
مصابیح اینها متصف شوند و توحش بیرون آمده و در قید ضبط مجموع شده و مانوس گشته ولما سلک رضی الله عنه طریق الاختصار وحذف الاسانید تکلم
فیه بعض النقاد چون رفته است شیخ خشنود باد خدای تعالی از و در کتاب مصابیح براه اختصار و کوتاه کردن سخن و انداخته است اسنادهای احادیث را سخن کرده اند در آن
و اعتراض نموده اند بران بعضی از ناقدان و سره از ناسره جدا کنندگان و تمیز نمایندگان صحیح حدیث از غیر صحیح زیرا که چون صحت و سقم احادیث بنظر در اسانید آنها ظاهر میشود
حدیثی که اسناد نداشته باشد صحیح آن از سقیم متمیز نگردد و اسناد در لغت باز خواندن بکسی و تکیه دادن چیزی را بچیزی و بر داشتن سخن بگوینده آن و در اصطلاح محدثین حکایت
طریق متن حدیث است بر وجهی که کیفیت روایت آن معلوم گردد و حاصل آن ذکر رجال و اشخاص که روایت حدیث کرده اند و متن حدیث عبارت است از آنچه بعد از تمام شدن
اسناد مذکور میگردد و مراد از حذف اسناد اینجا ترک ذکر صحابی و ترک ذکر مخرج خواهد بود چه کاری که مصنف مشکوة کرده زیاده بر مصابیح این است که ذکر صحابی و بیان مخرج در هر حدیث
نموده بخلاف صاحب مصابیح که اهمال این دو امر کرده و تواند که مراد باسناد معنی مصطلح بود که حکایت طریق متن است و ذکر رجال باجمعهم لیکن مؤلف اکتفا کرده بذکر مخرج چنانکه خواهد گفت
که من چون نسبت کردم حدیث را بایشان گویا نسبت کردم بآنحضرت صلی الله علیه وسلم و باین وجه ذکر صحابی محض از برای تبرک و تاکید خواهد بود فافهم و اخراج و تخریج در عرف
ارباب این فن ایراد حدیث است باسناد در کتاب چنانچه گویند اخرجه الشیخان و از آن این خواهند که ایشان در کتاب خویش این حدیث را باسناد خویش آورده اند
پس مؤلف میگوید بعض نقاد بجهة حذف اسانید بر صاحب مصابیح سخن کرده اند وان کان نقله وانه من الثقات کالاسناد و اگرچه هست نقل شیخ حال آنکه وی
بتحقیق از ثقات است مثل اسناد یعنی حکم آن دارد که گویا ایراد احادیث باسناد کرده و ثقات جمع ثقه است و آن در اصل لغت بمعنی اعتماد کردن و استوار داشتن است پس از ان
اطلاق میکنند بر شخص معتمد استوار داشته شده در روایت لکن لیس ما فیه اعلام کالاغفال اگرچه نقل صاحب مصابیح بی اسناد از جهت بودن وی از ثقات مانند اسناد بود لیکن
نیست راهی که در وی نشانها و علامتها باشد مانند آنچه در آن نشانها و علامتها نباشد و اعلام بفتح همزه جمع علم است بفتحتین بمعنی علامت و اثری که دلالت کند بر وجود چیزی و اغفال نیز
برین وزن جمع غفل بضم غین معجمه و سکون فا بمعنی زمینی که در آن اثر عمارت نبود و از ا هیچ نشانه نباشد و اعلام و اغفال بکسر همزه در لفظ مصدر نیز روا است فاستخرت الله
تعالی واستوفقت منه پس طلب خیر کردم و نیکی خواستم از خدای تعالی و توفیق جستم از وی برین عمل خیر فاعلمت ما اغفله پس بعد از استخاره و طلب توفیق نشانه دار ساختم
آنچه صاحب مصابیح آنرا بی نشانه و علامت گذاشته بود یعنی ترک ذکر راوی از رسول صلی الله علیه وسلم در احادیث کتاب بسیار کرده بود و من در هر حدیث التزام ذکر آن کردم و همچنین
مخرج احادیث بر وجهی که در هر حدیث بخصوصه معلوم شود ذکر نکرده بود و من ایراد آن در هر حدیث بخصوصه نمودم اگرچه باصطلاحی که در صحاح و حسان نهاده است مجملا معلوم میشود که در قسم
اول حدیث متفق است هر دو یا یکی و در قسم دوم از غیر ایشان ولیکن من در هر حدیث بخصوصه ذکر کردم کما رواه الائمة المتقنون والثقات الراسخون چنانکه روایت
کرده اند او در مصنفات خود امامان که استوار کننده گان کارانند و معتمدان و استوار داشته شدگان که ثابت و استوارند پا برجا اند در علم حدیث مثل ابی عبد الله محمد ابن
اسمعیل البخاری وابی الحسین مسلم ابن الحجاج القشیری وابی عبد الله مالک بن انس الاصبحی وابی عبد الله محمد بن ادریس
الشافعی وابی عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی وابی عیسی محمد بن عیسی الترمذی وابی داؤد سلیمان بن الاشعث
السجستانی وابی عبد الرحمن احمد بن شعیب النسائی وابی عبد الله محمد بن یزید بن ماجة القزوینی وابی محمد عبد الله بن
عبد الرحمن الدارمی وابی الحسن علی بن عمر الدارقطنی وابی بکر احمد بن الحسین البیهقی وابی الحسن رزین بن معاویة العبدری
این سیزده تن اند از ائمه حدیث که احادیث را باسانید که دارند در مصنفات خود ایراد نموده اند و صاحب مشکوة احادیث را بایشان نسبت کرده و اندکی است
که بغیر ایشان نیز نسبت کرده چنانکه گفت وغیرهم وقلیل ما هو وغیر ایشان و بسیار اندک است ذکر غیر ایشان و چون جای آن بود که کسی گوید سخن
نقاد بر صاحب مصابیح از جهت ترک ذکر اسناد آمده بود و آن خود هنوز باقیست چه بذکر کردن این مصنفان اسناد ذکر نیافت از برای دفع این توهم میگوید انی

اذا نسبت الحديث اليهم كاني اسندت الى النبي صلى الله عليه وسلم وبدرستی که من چون نسبت کردم حدیث را بسوی این ایمه گویا که من اسناد
کردم و برداشتم حدیث را بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم لانهم قد فرغوا منه واغنونا عنه زیرا که این ایمه بتحقیق اسناد آورده اند و فارغ شده اند از اسناد آوردن و
فارغ و بی نیاز گردانیده اند ما را از آوردن اسناد وسردت الكتب والابواب كما سردها و پیوسته آوردم و ترتیب دادم کتابها را و بابها را چنانکه آورد محی السنه در مصابیح واقتفيت
اثره فيها و پیروی کردم و برگزیدم پی و نشان شیخ را در کتب و ابواب و ترتیب آن سردکاری پیوسته کردن و سخن نیکو راندن و پیوسته گفتن و اقتفا از پی فرا شدن و برگزیدن و
اثر بکسر همزه و سکون مثلثه و بفتحتین نشان پای یعنی چون وی کتب و ابواب را بترتیب نیک ذکر کرده و تراجم و عنوانات آنرا بر وجه لائق و طریق صواب آورده من نیز همچنان بی تبدیل و تغییر
و تقدیم و تاخیر ذکر کردم و پیروی او نمودم و عادت است مر مصنفان را که مبحث تمام بمنزله جنس عام مشتمل انواع مطالب را کتاب نام نهند و در وی ابواب ذکر کنند مشتمل بر هر نوعی از آن
جنس چنانکه کتاب الطهارة گویند و در وی از وضو بابی نهند و از غسل بابی دیگر و از تیمم بابی دیگر و باز در هر بابی فصلی نهند در بیان صنفی از آن نوع چنانکه غسل جنابت و غسل جمعه و غسل عیدین مثلا
لیکن مصنف در اینجا ابواب را منحصر در فصل ساخت و در باب جز آنچه در فصول است چیزی دیگر ذکر نکرد چنانکه با تصور کرده فقط بر چنانکه گفت وقسمت كل باب غالبا على ثلثة
فصول و بخش کردم هر بابی را که در کتاب بود بیشتر بر سه فصل بیشتر برای آن گفت که اندکی باشد که بابی از ابواب سه فصل نداشته باشد چنانکه معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی اولها ما اخرجه
الشيخان او احدهما اول آن فصول احادیثی که اخراج کرده و روایت نموده اند آنرا هر دو شیخ یعنی بخاری و مسلم یا یکی از ان دو واكتفيت بهما و بسنده کردم بذکر شیخین وان اشترك
فيه الغير و اگرچه انباز شده اند در آن احادیث غیر شیخین و روایت کرده اند از ائمه دیگر غیر ایشان لعلو درجتهما في الرواية از جهت بلندی پایه شیخین در روایت و رفعت شان ایشان در
آنکه با وجود روایت ایشان حدیث را احتیاج نیفتد بروایت دیگران در ثبوت اصل صحت حدیث اگرچه در زیادتی و تاکید دخل دارد با حصول اختصار بدانکه حدیثی را که بخاری و مسلم هر دو روایت کرده
اند در اصطلاح محدثین متفق علیه خوانند بشرط آنکه هر دو از یک صحابی روایت کرده باشند و اگر یکی از شیخین از یک صحابی روایت کرده و دیگری از صحابی دیگر آنرا در اصطلاح متفق علیه
نخوانند صرح به الشيخ ابن حجر في شرح نخبة الفكر وثانيها ما اورده غيرهما من الائمة المذكورين و فصل دوم از ان سه فصل احادیثی است که آورده اند آنرا غیر
شیخین از امامانی که ذکر کرده شده اند وثالثها ما اشتمل على معنى الباب و فصل سوم از فصول ثلثه چیزهائیست که در گیرنده و فرا رسنده است بر معنی که مقصود است
از باب و عقد کرده شده است باب از برای آن من ملحقات مناسبة از چیزهای که رسانیده و چسپانیده و در هم آورده شده است که مناسب و مشاکل و موافق و مشابه
است مقصود باب را مع محافظة على الشريطة با نگاهداشت و رعایت شرطی که ذکر کرده شد که آن ذکر راوی و بیان مخرج است در هر حدیثی وان كان ماثورا
عن السلف والخلف و اگرچه آن مشتمل بر معنی باب که در فصل سوم است ماثور و منقول باشد از جماعه که پیش گذشته اند و طائفه که پس ایشان آمده یعنی متقدمان و متاخران
یعنی آنچه در فصل سوم آورده ام التزام آن نکرده ام که البته حدیث مرفوع بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم باشد بلکه بعضی از اقوال و افعال و تقریرات صحابه و من بعدهم
که مناسب باب باشد نیز آورده ام و در مقدمه معلوم شد که آنرا در اصطلاح نیز حدیث می نامند و این فصل زیادت که مصنف آورده در مصابیح نیست در مصابیح
همان دو قسم اول و ثانی آورده و آنها را نیز معنون بعنوان فصل نساخته بلکه اول را که احادیث شیخین باشد هر دو یا یکی معنون گردانیده بقول خود من الصحاح و ثانی را که احادیث
غیر شیخین است معنون ساخته بقول خود من الحسان و تسمیه این بحسان اصطلاحی جدید است از صاحب مصابیح و الا در اینجا احادیث صحاح و ضعاف نیز هست
یا باعتبار تغلیب گفته چون غالب درین احادیث حسان است همه را حسان گفته والله اعلم و صاحب مشکوة معنون ساخته بقول خود الفصل الاول والفصل الثانی
و فصل ثالث از پیش خود آورده و از کتب مذکوره احادیث التقاط نموده چه از شیخین و چه از غیر آن و بعضی از اقوال و آثار سلف نیز بان ضم کرده و در اینجا نیز ذکر راوی از
صحابه و غیرهم و ذکر مخرج از ائمه مذکورین التزام نموده است ثم انك ان فقدت حديثا في باب پس تحقیق بعد از دانستن مقدمات مذکوره بدانکه بدرستی که تو اگر گم کنی و نیابی
حدیثی را در بابی از ابواب این کتاب و حال آنکه صاحب مصابیح آن حدیث را در آن باب آورده باشد فذلك عن تكرير اسقطه پس آن گم کردن و نیافتن از جهت
مکرر آوردن صاحب مصابیح است که من آن مکرر را ساقط نموده و انداخته ام وان وجدت آخر بعضه متروكا على اختصاره و اگر یابی تو بعضی دیگر را از احادیث گذاشته
شده بر اختصار خودش او مضموما اليه تماما فاهم آورده شده بسوی آن حدیث تمام و باقی آن فعن داعي اهتمام اتركه و الحقه پس از جهت داعی و
باعث اهتمام و اعتنا میگذارم آن حدیث را بر اختصارش یا الحاق میکنم و میرسانم تمام آنرا یعنی اینجا امری خواهد بود که باعث باشد بر ترک و الحاق اما باعث بر ترک آن بر
اختصار آن باشد که پاره ایست از حدیث دراز مناسب باب و پاره دیگر نه یا پاره مناسب این باب و پاره دیگر مناسب به باب دیگر پس اگر حدیث باین دو صفت است
آنرا اختصار کردم و اگر شیخ نیز باین جهت اختصار کرده من نیز تابع وی شدم و رعایت این مناسبت آنرا بر اختصار گذاشتم و هر حدیث که نه باین دو صفت یا تمم تتمه آنرا بوی ملحق
گردانیدم اگرچه شیخ اختصار کرده باشد و تواند که باعث و داعی بر ترک و الحاق غیر این معنی نیز باشد فافهم وان عثرت على اختلاف في الفصلين و اگر اطلاع یابی و دیده ور شوی
بر اختلاف در دو فصل اول و ثانی بخلاف فصل ثالث که آن محل اختلاف نیست من ذكر غير الشيخين في الاول و آن اختلاف این است که ذکر غیر شیخین در فصل اول وذكر
هما في الثاني و ذکر شیخین در فصل ثانی یعنی صاحب مصابیح بقراری که داده است احادیثی که در قسم اول آورده از بخاری و مسلم است و آنچه در قسم ثانی آورده از غیر بخاری و مسلم
بر زعم او و من بعضی از احادیث فصل اول را بغیر بخاری و مسلم نسبت کرده ام و آنچه بکرا در آن ذکر کرده چنانکه در فصل اول از باب سنن الوضوء و در فصل اول از باب فضائل الصلاة

ودر فصل اول از باب السلام من کتاب الآداب وجز آن وبعضی از احادیث فصل ثانی را نسبت به بخاری ومسلم داده وذکر ایشان در آن کرده چنانکه در فصل ثانی از باب
ما یقرأ بعد التکبیر وغیر آن واز ینجا نسبت قصور ونقصان به تتبع واستقرای صاحب مصابیح لازم می آید فاعلم انی بعد تتبعی کتاب الجمع بین الصحیحین للحمیدی
وجامع الاصول پس بدانکه عذر من درین مخالفت ودلیل مرا برین نسبت این است که من بعد از پیروی کردن وتتبع وتفحص نمودن من این دو کتاب را یکی کتاب
حمیدی که در وی جمع کرده است میان صحیح بخاری ومسلم واحادیث این هر دو کتاب را بهم آورده دیگر کتاب جامع الاصول ابن اثیر جزری که در وی هر شش کتاب را یکجا
جمع کرده اعتمدت علی صحیحی الشیخین ومتنیهما اعتماد نمودم وتکیه کردم بر صحیح بخاری وصحیح مسلم وبر متون احادیث که درین دو کتاب است وتواند که مراد
بمتن آنها اصل کتاب آنها باشد نه جمع بین الصحیحین وجامع الاصول که بمنزله شروح آنها اند یعنی مظان ومحال وجود احادیث شیخین صحیحین ایشان است ودو کتاب مذکور اگر درینها
یافتم نسبت بایشان کردم اگرچه شیخ بغیر ایشان کرده باشد واگر در اینها نیافتم نکردم اگرچه شیخ کرده باشد واکتفا بجمع بین الصحیحین وجامع الاصول نکردم اگر اکتفا میکردم جای آن بود که
گوینده میگفت شاید که در صحیحین ومتن ایشان باشد واگر اکتفا بصحیحین ومتن آنها میکردم میگفت شاید که در جمع بین الصحیحین وجامع الاصول باشد پس هر چهار کتاب را
تتبع وتفحص نمودم تا وثوق واعتماد شود وظنی قوی حاصل کردد بصحت این نسبت که من کرده ام وبعدم صحت آنچه صاحب مصابیح کرده اما پوشیده نماند که تتبع صحیحین
ومتون آنها وجمع بین الصحیحین وجامع الاصول که مشتمل اند بر احادیث صحیحین مفید نیست مگر در ذکر شیخین در فصل ثانی اما در ذکر غیر شیخین در فصل اول تتبع وتصفح کتب وسنن غیر شیخین
باید کرد تا معلوم کردد که آنچه صاحب مصابیح در فصل اول ذکر کرده ونسبت بشیخین داده حدیث غیر شیخین است کما لا یخفی ومصنف بذکر آنها تعرض نکرد از جهت ظهور مراد ووضوح آن فقد بر
بالله التوفیق وان رأیت اختلافا فی نفس الحدیث واگر به بینی وبدانی اختلاف میان من وصاحب مصابیح در لفظ حدیث یعنی وی حدیث را بلفظی
آورده ومن بلفظ دیگر فذلک من تشعب طرق الاحادیث پس آن اختلاف ناشی از تشعب وتفرق وکثرت وپراکندگی اسانید احادیث است که راههای رسیدن
بحدیث اند در طریقی واسنادی حدیث باین لفظ آمده ودر طریقی دیگر واسنادی دیگر بلفظی دیگر آمده ولعلی ما اطلعت علی تلک الروایة التی سلکها الشیخ رضی الله
عنه وشاید بود که من اطلاع نیافته باشم بر روایتی که سلوک کرده است شیخ طریق آنرا وآن لفظ را بآن طریق یافته وقلیلا ما تجد اقول واندکیست که می یابی تو که میگویم
من این کلام را که ما وجدت هذه الروایة فی کتب الاصول نیافتم من این روایتی که صاحب مصابیح آورده در کتب اصول یعنی کتابهای ائمه که اصل ومدار
روایات اند واعتماد درین باب بر آنها است او وجدت خلافها فیها یا میگویم یافتم من خلاف روایتی که شیخ ذکر کرده است در کتب اصول فاذا وقفت علیه
پس چون واقف شوی تو برین قول من که میگویم فانسب القصور الی لقلة الدرایة پس نسبت کن قصور وکوتاهی را بسوی من از جهت کمی دانش ودریافت من لا الی جناب
الشیخ نه بسوی درگاه شیخ ودر ذکر این کلمه تعظیم واحترامیست یعنی او چنان است که نام او بر زبان نتوان آورد ذکر نام درگاه او بر همین قیاس است ذکر حضرت ومجلس وخدام
ونواب وملازمان که در امثال این مقام ذکر کنند رفع الله قدره فی الدارین بلند کرداند خدای تعالی بزرگی وعظمت شیخ را در هر دو سرای حاشا لله من ذالک منزه است
شیخ از نسبت قصور واین منزه بودن او از جهت خدا است واین لفظ را تحقیق وبیانی است که در شرح ذکر شده است رحم الله من اذا وقف علی ذلک نبه بخشاد وحمت
کناد خدای تعالی کسی را که چون مطلع کردد بر وجود آن روایت که شیخ در مصابیح آورده ومن نیافته ام در کتب اصول نبهنا علیه بیدار سازد وآگاه کرداند ما را بران وارشد نا طریق
الصواب ونماید ما را راه راستی ودریافت حق تنبیه وارشاد اگر بر حقیقت حمل کنند مخصوص بزمان حیات مؤلف خواهد بود والا مراد است کردن کتاب است بر طریق محو و
اثبات وتبدیل وتغییر یا تعلیق حواشی بر کتاب واشارت بدان وتنبیه کردن بر آن ولم آل جهدا فی التنقیر والتفتیش وتقصیر نکردم در کوشش وتوانائی در باز کاویدن و
جستن وتفحص کردن وتصحیح نمودن احادیث وروایات مختلفه از کتب اصول بقدر الوسع والطاقة باندازه توانائی ورسائی تنقیر وتفتیش بیک معنی است چنانکه وسع وطاقت وآوردن
الفاظ مترادفه در خطبها امری متعارف است میان ارباب تصنیف ونقلت ذلک الاختلاف کما وجدت ونقل کردم آن اختلاف روایات را چنانکه یافتم یعنی بی کم وبیش
وبی تغییر وتبدیل وما اشار الیه رضوان الله عنه من غریب او ضعیف او غیرهما بینت وجهه غالبا وآنچه اشاره کرده بود شیخ در مصابیح راضی باد خدا از وی از حدیث غریب
یا ضعیف یا غیر غریب وضعیف مثل شاذ ومنکر ومعلل بیان کردم وجه آنرا بیشتر واندکی است که بیان نکردم وجه آنرا بجهت نایافت وجه یا امری دیگر والله اعلم وما لم یشر الیه
مما فی الاصول وآنچه اشارت نکرد شیخ بسوی آن از آنچه در کتب اصول است وکفت غریب او ضعیف مثلا فقد قفیته فی ترکه پس تحقیق تتبع وپیروی کردم او را در ترک اشارت
ومتعرض نشدم به بیان حال حدیث از صحت وحسن وضعف وغرابت وجز آن الا فی مواضع لغرض مگر در موضعی چند از کتاب که پی روی نکردم وبا وجود که وی اشارت بحال
حدیث نکرده من کردم از برای غرضی وآن غرض آنست که بعضی از طاعنان بعضی از احادیث مصابیح را نسبت بوضع وبطلان کرده اند پس مؤلف از ترمذی وغیره نقل کرده
که این حدیث صحیح است یا حسن است مثلا تا توهم آنها باطل کردد وغرض دیگر آنکه محی السنه در دیباچه مصابیح گفته که اعراض نموده ام از ایراد حدیث منکر وحال آنکه در وی از احادیث
منکره هست پس مصنف بیان میکند از جهت اظهار حق کذا قال الطیبی وربما تجد مواضع مهملة وکم است یا بسا است که می یابی جاها را از کتاب من که مشکوة
است که بیان کرده نشده است در آن مواضع راوی آن از ائمه مذکورین وذلک حیث لم اطلع علیه ولوبفتو باهمال وترک بیان در جای خواهد بود که مطلع نشده ام بر راوی آن
فترکت البیاض پس گذاشته ام من برای نوشتن نام آن راوی سفیدی در کتاب فان عثرت علیه فالحقه به پس اگر مطلع شوی تو ای مخاطب دای نام

در کتاب من پس لاحق و پیوسته گردان آنرا بآنجا و بنویس در موضع بیاض نام راوی را احسن الله جزاک نیک گرداند خداوند تعالی جزای ترا برین عمل و بعضی از علما مثل شیخ
شمس الدین محمد جزری و غیر وی تبیین مواضع مهمله نموده اند و برکنار کتاب نام راوی نوشته و در اصل کتاب بیاضی که مصنف گذاشته بحال خود گذاشته تا معلوم گردد که تبیین آن
از مصنف نیست و در اکثر نسخ درین زمان در اصل نوشته شده است و در حاشیه نوشته که در اصل بیاض بود و این نوشتن عارضی است چنانکه بنظر در نسخ مشکوة ظاهر میگردد و سمیته الکتاب
و نام نهادم این کتاب را بمشکوة المصابیح وجه تسمیه آنکه مشکوة طاقچه که در وی چراغ بنهند و مصابیح جمع مصباح بمعنی چراغ پس گویا هر یک از احادیث تشبیه کرده بچراغ که روشنائی
می بخشد شخص را در سلوک طریق ایمان و یقین و منور میگرداند دل او را بنور علم و معرفت دین و نیز مصابیح که نام کتاب محیی السنه است در جوف او است و این کتاب مشتمل است
بر آن چنانکه طاقچه مشتمل میباشد بر چراغ و اسأل الله التوفیق و میخواهم از خدای تعالی توفیق را بر تصنیف این کتاب بر وجه مذکور و اتمام آن بلکه در سایر الامور و احوال
و توفیق دست دادن است کسی را بکاری و در عرف علما آفریدن الله تعالی است قدرت و قوت طاعت را در بنده والاعانة والهدایة والاصابة
و میخواهم از وی تعالی یاری دادن و راه راست نمودن را درین تالیف و در سائر امور و میخواهم نگاهداشتن از خطا درین کتاب و غیره و بتیسیر ما اقصد و میخواهم
از خدا آسان گردانیدن آنچه آهنگ میکنم از او ان ینفعنی فی الحیوة و بعد الممات و سوال میکنم از خداوند تعالی که نفع رساند مرا بسبب تالیف این کتاب در زندگی
بتوفیق مطالعه و تعلیم و رسانیدن احادیث آن بمردم و بعد از مردن بعطای اجر و ثواب و رضا و خوشنودی که بزرگتر است و جمیع المسلمین والمسلمات و همه مسلمانان
از مرد و زن حسبی الله و نعم الوکیل بس است مرا خدای و وی تعالی نیکو وکیل است و وکیل کسی است که کار خود را با او بگذارند شعر کار خود را بخدا باز گذار کت بهی
بینم ازین بهتر کار ولا حول ولا قوة الا بالله العزیز الحکیم و نیست جنبش و دور شدن از معصیت و قوت و توانائی بر طاعت مگر بخدای که عزیز است و حکیم و معنی عزیز و حکیم
در شرح اسمای حسنی از کتاب معلوم خواهد شد ان شاء الله العلی العظیم و چون از شرح خطبه کتاب فارغ شدیم وقت آن شد که بشرح احادیث آن مشغول شویم و بالله التوفیق و منه
التیسیر و بدانکه مصنف رحمة الله علیه پیش از شروع در ذکر کتب و ابواب ابتدا کرد بحدیث انما الاعمال بالنیات بجهة تنبیه و ترغیب طالب بر تحسین و تخلیص نیت و تجرید اخلاص
در طلب این علم شریف و تحصیل آن از شائبه اغراض و اعراض و گویا در آمدن در راه طلب این علم حکم بر آمدن بهجرت بسوی خدا دارد و همچنانکه اخلاص نیت در آنجا شرط است
درینجا نیز باید و همبرین جاری شده عادت اکثر از مصنفان این علم که ابتدا کنند تصنیفات خود را باین حدیث چنانچه بخاری که سرکرده این طایفه است نیز کرده و خطابی گفته که متقدمین
مشایخ ما مستحسن میداشتند تقدیم حدیث انما الاعمال بالنیات را پیش از هر امری که ابتدا میکردند از امور دین و ائمه حدیث اتفاق دارند بر فضل و شرف این حدیث و تعظیم قدر
وی بعظم موقع و کثرت فوائد وی و وی اصلی عظیم است از اصول دین و بعضی از علما آن را نصف علم داشته باعتبار آنکه اعمال همه دو قسم است قلبی و قالبی و نیت عمل
اعمال قلب و اصل آن است و اگر باعتبار توقف صحت و ثواب تمامه اعمال از عبادات و عادات بر حسن نیت مبالغه نمایند و این حدیث شریف را تمام علم و مجموع دین دارند نیز
گنجایش دارد و امام شافعی گفته که این حدیث در هفتاد باب از ابواب دین دخل دارد و ما ناکه مقصود وی رحمه الله ازین عبارت تکثیر و مبالغه است نه حصر و تخصیص چه ذکر این
عدد در باب مبالغه متعارف شده و الا وی در بیشتر ازین ابواب داخل است چه اقسام عبادات و معاملات و عادات لا تعد و لا تحصی است و نیت در همه جا دخل دارد و همه علمای
دین متفق اند بر صحت این حدیث و بعض آنرا متواتر گفته و تحقیق حال در مقدمه کرده شده است قال المصنف عن عمر ابن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم روایت است از امیر المؤمنین عمر بن الخطاب که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم انما الاعمال بالنیات نیست اعتبار کردارها و عملها
آن در درگاه حق تعالی و تقدس مگر به نیتهای آن در اکثر روایات و اشهر آن اینچنین آمده و در بعض الاعمال بالنیات بی کلمه انما و در بعض الاعمال بالنیة و در بعض العمل بالنیة نیز آمده و مقصود
و مراد از همه این عبارات یکی است یعنی هیچ عمل قلب و قالب و اخذ و ترک قول و فعل و عبادات و عادات بی نیت مقبول و معتبر نبود و ثوابی بدان مترتب نگردد غایت آنکه اعمال دو قسم اند
بعض مقصود لذاته چنانکه نماز مثلاً درین قسم چون ثواب نماند صحت نیز نبود و جائز نباشد و قسمی دیگر وسیله عمل دیگر چنانکه وضو اینجا نیز ثواب مشروط بنیت است ولیکن بی نیت جایز بود و نماز بدان
بی نیت درست گردد و مذهب امام ابوحنیفه اینچنین است و نزد ائمه دیگر وضو بی نیت درست نشود و نماز بدان جایز نه و مراد به نیت درینجا قصد تقرب الی الله است یعنی هر کار که کند برای خدا کند
و بقصد امتثال امر و طلب رضای وی کند و باید دانست که نیت کار دل است بزبان گفتن حاجت نبود و اگر بزبان گوید و دل غافل باشد اعتبار ندارد و اگر فرضاً نیت در دل حاصل گردد
و بر زبان نیاید یا بر زبان خلاف آن رود زیان نکند و اختلاف کرده اند علما در نیت نماز بعد از اتفاق همه بر آن که بجهر گفتن آن نامشروع است که تلفظ بنیت شرط صحت نماز است یا نه صحیح
آن است که شرط نیست و شرط داشتن آن خطا است ولیکن فقها گفته اند که اگر بزبان نیز گوید بهتر است و مستحب تا زبان با دل موافق و ظاهر با باطن مطابق بود و نیز تعقل معنی نیت و استحضار
آن در دل بذکر الفاظ آسانتر باشد و محدثان گویند که در هیچ جا روایت از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نیامده که نیت بزبان گفتی همین قدر آمده است که چون بنماز برخاستی الله اکبر گفتی اگر چیزی
دیگر خوانده بودی هر آینه نمودندی پس طریقه سنت و اتباع آن آنست که هم بر نیت بدل اقتصار کند و اتباع چنانکه در فعل واجب است در ترک نیز می باید پس آنکه مواظبت نماید بر فعل آنچه شارع نکرده
باشد مبتدع بود کذا قال المحدثون و انما لامرئ ما نوی و نیست مر مرد را نصیب از عمل و ثواب آن مگر آنچه نیت کرده و در بعض روایات انما لکل امرئ آمده بزیادت لفظ کل و این جمله
مؤکد و مقرر کلام سابق است و مودی و مآل هر دو کلام یکی است که عمل بی نیت صحیح و معتبر نبود و هر عملی را نیتی باید مخصوص بدان و نصیب مرد از عمل همان است که نیت آن کرد مثلاً اگر عملی باشد
که نیات متعدده در وی توان کرد چنانکه بفقیری که قریب و خویش او است چیزی بدهد اگر به نیت فقر او بدهد و ملاحظه قرابت وی نکند ثواب صدقه بیابد نه صله رحم و اگر نیت قرابت کند نه فقر ثواب

صلهٔ رحم خود یابد بتصدقه واگر هر دو کند ثواب هر دو یابد وگاه باشد که شخص در یک عمل خیر ثوابهای متعدده بواسطهٔ نیات متعدده که در آن ورود برسد مثلاً نشستن در مسجد یک عمل است
ولیکن در وی نیات متعدده میرود و بر هر نیتی ثوابی حاصل گردد یکی آنکه وارد شده است که مسجد بیت الله است و هر که در مسجد می‌آید گویا بزیارت و دریافت خداوند تعالی و تقدس
می آید و وی تعالی کریم است و واجب است بر کریم که ضیافت زائران خود کند پس باین نیت احراز این فضیلت و ادراک این کرامت نماید دوم انتظار نماز بجماعت و بحکم
حدیث صحیح هر که انتظار نماز می برد گویا در نماز است پس گویا آن نماز را که انتظار می برد میگذارد و ثواب آن حاصل میکند و مراد از مرابطت که در کریمهٔ یا ایها الذین آمنوا اصبروا و
صابروا و رابطوا واقع شده است نزد بعض مفسرین همین است و در حدیث آمده که انتظار صلوة بعد از صلوة موجب محو خطایا و کفارت ذنوب و رفع درجات است و مکرر فرموده فذلکم
الرباط فذلکم الرباط سوم نگاه داشتن گوش و چشم و سایر اعضا از معاصی و منهیات که در کوچها و بازارها واقع شوند و در مسجد از آن محفوظ ماند چهارم نیت اعتکاف و گفته اند که هر وقت
که در مسجد درآید باید که نیت اعتکاف کند که بقول آنکس که گوید اقل اعتکاف ساعت است ثواب آنرا دریابد و باین فضل مخصوص گردد و این عبادتی است که حصول آن آسان است
و مردم از تحصیل آن غافل و ذاهل اند پنجم قصد صلوة و سلام بر حضرت سید انام صلی الله علیه و سلم و ادعیهٔ دیگر که در درآمدن و برآمدن مسجد مسنون و ماثور است و فضیلت و ثواب
بی شمار دارد ششم تجرد برای ذکر خداوند عز و علا و تلاوت قران یا برای شنیدن آن یا برای تذکیر و ترغیب مردم بران و در اخبار آمده که هر که برود بامداد در مسجد برای ذکر و تذکیر
باشد مانند مجاهد فی سبیل الله و نیز آمده که هیچ قومی در بیتی از بیوت خدا نه نشینند و تلاوت قران و مدارست آن ننمایند مگر آنکه گرد کنند ایشان را ملائکه و بپوشد ایشان را رحمت هفتم قصد
ادراک ثواب حج و عمره چنانکه وارد شده که هر که وضو کند و بمسجد رود و نماز گذارد باشد او را ثواب حج و عمره خصوصاً در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه و سلم هشتم قصد افاده
و استفادهٔ علم و امر معروف و نهی منکر که در مسجد بجهت اجتماع طوایف مردم حاصل و میسر میگردد نهم قصد زیارت برادر دینی که در راه خدا مدد کند دهم قصد سلام و رد آن بر شخصی
که در مسجد باشد یا در وی درآید یازدهم تفکر و مراقبه و صرف قوت فکریه در امور آخرت و استغفار از تقصیرات بسبب حصول فراغ و جمعیت خاطر در مسجد که در غیر آن دست
ندهد دوازدهم حضور باطن و آرام دل و اتصال بمشاهدهٔ حق و استغراق در شهود ذات مطلق بحصول ذوق و نورانیت از روحانیت مسجد که محل خاص تجلی است بمقتضای یا
اضافت بیتی حاصل است مشرف گردد و دخول در مسجد خود از اعمال آخرت و محال عبادات است اگر در اعمال طبعی شهوانی نیت را کار فرماید ثواب آن دریابد چه جای اعمال دیگر مثل
استعمال طیب در روز جمعه یا در سایر ایام بقصد اتباع سنت رسول صلی الله علیه و سلم که بوی خوش را دوست میداشت و قصد تعظیم مسجد و دفع روایح کریههٔ موذیه از خود و از غیر خود و
ترویح همسایگان و هم نشینان از ملائکه و بنی آدم و قصد سد باب غیبت بر کسی که غیبت او کند بروایح خبیثه تا بسبب آن در معصیت غیبت نیفتد و قصد معالجهٔ دماغ تا تازه گردد و
فطنت و ذکا زیاده شود و درک علوم و معارف نماید و چون این مذکورات اما اگر برای مجرد لذات جسمانی و شهوات نفسانی و خودنمائی کند محروم از ثواب بلکه مستحق ملامت و عتاب
گردد پس معلوم شد که مدار کار و حصول ثواب بر نیت است و چون ما یعنی را بطریق اجمال و کلیت ذکر کرد تفصیل نمود آنرا و بیان کرد در مثال جزئی و فرمود فمن کانت هجرته
الى الله و الى رسوله پس کسی که باشد برآمدن او از وطن بسوی خدا و رسول وی و نیت طلب رضا و امتثال امر ایشان فهجرته الى الله و الى رسوله
پس هجرت او بسوی خدا و رسول اوست یعنی مقبول است و ثواب عظیم بران مترتب و من کانت هجرته الى دنيا يصيبها و در روایتی لدنیا و کسی که هست هجرت او بسوی دنیا
و برای تحصیل آن که برسد بدان او امرأة يتزوجها یا باشد هجرت او برای زنی که نکاح کند او را نه برای رضای خدا و رسول خدا و امتثال امر ایشان فهجرته الى ما هاجر
اليه پس هجرت او بسوی چیزی است که هجرت کرده است بسوی آن یعنی رسیدن بدنیا یا نکاح کردن بزن و بصریح ذکر نکرد آنرا چنانچه در فقرهٔ اولی کرد از جهت کراهیت تکرار ذکر دنیا
و زن و تکرار در اولی بجهت استلذاذ و استحلای ذکر خدا و رسول است و نیز مجمل ذکر کرد تا شامل باشد هر چیز را که برای آن هجرت کند بطریق کلیت و عموم و تا شامل گردد صورتی را که
نیت در آن مشوب و ممزوج باشد که هم قصد رضای حق و امتثال امر کند و هم حصول دنیا و تزوج امرأة و برین تقدیر نیز از حصول ثواب خالی نبود و بقدر نیت ثواب دریابد بر قول مختار
و بعض گویند که در صورت شرکت اصلاً ثواب نبود و ظاهر احادیث همدرین است یا رب مگر نیت حق غالب بود و الله اعلم و وجه تخصیص ذکر امرأة تخویف است زیرا که وی از دنیا است
چه مراد بدنیا اینجا هر چه ماسوای حق و شاغل از ذکر او است یا از جهت زیادت تحذیر و تخویف است زیرا که ابتلا و افتتان مردم بزنان بیشتر و سخت تر است از ذکر حق و از سلوک طریقهٔ
دین مانع تر و شاغل تر و نیز میگویند سبب ورود این حدیث قصهٔ مردیست که بطلب زنی که او را ام قیس میگفتند و مغنیه بود هجرت نموده بمدینه رفته بود پس حال او را بحضرت
صلی الله علیه و سلم عرض کردند پس این حدیث فرمود و بعد از این آن مرد را مهاجر ام قیس میخواندند و بعض از شراح صحیح بخاری گفته اند که وجه تخصیص امرأة بذکر آن است که عرب نمیدادند
بموالی یعنی بعجمان نسای عربیه را و رعایت میکردند کفاءت را در نسبت و چون نوبت اسلام رسید و عصبیت عرب کمتر شد و مسلمانان همه برابر شدند در مناکحت هجرت کردند
بسیاری از مردم بمدینه بطمع در تزوج نسا پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم این حدیث فرمود و این وجه اقرب و اوجه است و در صحت قصهٔ مهاجر ام قیس سخن است چنانکه
از کلام شیخ ابن حجر در فتح الباری ظاهر گردد و الله اعلم بدانکه هجرت در لغت بمعنی ترک و قطع آید و در عرف شرع برآمدن از زمینی بزمینی دیگر بطلب مرضیات حق جل و علا
و هجرت در اسلام بر دو وجه واقع شده اول انتقال از دار خوف بدار امان چنانکه بعض صحابه در ابتدای اسلام بحبشه هجرت کردند تا از خوف شر و فساد مشرکان
مکه در امان باشند و چنانکه بعض از مکه بمدینه رفتند پیش از هجرت رسول صلی الله علیه و سلم و استقرار امر اسلام و ثانی انتقال از دار کفر بدار اسلام و این بعد از تمکن و استقرار
آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود در مدینه و هجرت نمودن مسلمانان از مکه و غیر آن بمدینه بود و هجرت در آن وقت باعتبار غالب تخصیص یافته بود از مکه بسوی مدینه تا زمان

فتح مکه و بعد از فتح مکه برطرف شد اختصاص و آنکه در حدیث آمده است که لاهجرة بعد الفتح مراد بدان هجرت از مکه است زیرا که بعد از فتح دار الاسلام شد و هجرت بمعنی انتقال
از دار الکفر علی العموم هر که را بران قدرت بود باقی ماند تا روز قیامت و اینست مراد بقول آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا تنقطع الهجرة حتی تنقطع التوبة منقطع نمی شود هجرت و برطرف
نمی گردد حکم وی تا منقطع نگردد توبه و بسته نگردد دریای آن یعنی تا روز قیامت و مراد بهجرت درین حدیث انتقال از وطن است بغیر وطن خواه از مکه باشد یا غیر آن بمدینه یا غیر آن
برای طلب رضای حق یا غیر وی تا هجرت بسوی دنیا و امرأة نیز شامل باشد و هجرت را معنی دیگر است خاص که هجرت حقیقی آن است و آن برآمدن است از موطن طبیعت و ترک کردن آنچه
نهی کرده شارع از آن و مکروه داشته آنرا و این در حدیث آمده که المهاجر من هجر ما نهی الله عنه یعنی مهاجر حقیقی کامل کسی است که هجر کرد چیزی را که نهی کرده است الله تعالی از آن چنانکه جهاد نفس را جهاد اکبر
خوانده متفق علیه حدیث متفق علیه چنانکه در مقدمه معلوم شد حدیثی را گویند که بخاری و مسلم هر دو آنرا از یک صحابی روایت کرده باشند و حدیث انما الاعمال بالنیات را اکثر ائمه حدیث
که مشهور اند بجز آنکه ایشان روایت کرده و باتفاق همه ائمه صحیح است و اگرچه در اول تا دو سه مرتبه فرد آمده ولیکن در آخر چنان مشهور شده که بحد تواتر بلکه زیاده از آن رسیده و بعض گفته اند
که راویان او از مشاهیر اهل حدیث دویست و پنجاه کس اند بلکه از سه صد کس زیاده و بعض تا هفتصد کس گفته اند والله اعلم فائده در اخبار وارد شده که نیة المؤمن خیر من عمله و این
حدیث اگرچه باصطلاح محدثین موصوف بصحت نیست اما موسوم بوضع نیز نشده و در توجیه آن علما را اقوال است اول آنکه نیت تنها بی اقتران بعمل نیز عبادت است و اجر و ثواب بدان مترتب
بخلاف عمل جوارح که عبادت بودن آن و ترتب ثواب بر آن موقوف بر نیت است و در حدیث آمده است که بمجرد قصد و نیت حسنه حسنه کامله می نویسند و نیز آمده که هر که بخوابد و
نیت وی آن باشد که برخیزد و نماز تهجد بگذارد نوشته میشود برای وی ثواب تهجد اگرچه بغلبه خواب تا صبح در خواب باشد و تهجد از وی فوت کرده و حکایات و اخبار درین باب
بسیار است وجه ثانی آنکه محل نیت دل است و دل مکان معرفت لاجرم آنچه در محل معرفت زاید و ازین معدن برآید فاضل تر و شریف تر خواهد بود از آنچه از غیر آن حاصل شود و از سهل
بن عبد الله تستری رحمة الله علیه آورده اند که فرمود خدای رب العزة از عرش تا فرش هیچ مکانی نیافرید که نزد وی تعالی عزیزتر باشد از دل بنده مؤمن زیرا که هیچ عطیه مر خلق را کرامت
نفرمود عزیزتر از معرفت خود پس عزیزترین نعمتها بعزیزترین مکانها نهاد اگر مکانی بودی عزیزتر از آن معرفت خود را در آن نهادی و فرمود حسبک من همت بنده که عزیزترین مکانها را نزد
حق تعالی بغیر ذکر حق مشغول گرداند و بی ادب کسی که آنرا که وی تعالی در جای نشاندن بدر کند و بجای آن دیگری را بنشاند وجه ثالث آنکه نیت از عمل بهتر است برای آنکه [illegible] پایدار
و باقی است و عمل ناپایدار و فانی و خلود و دوام بهشتیان و دوزخیان در بهشت و دوزخ بموجب نیت است که دائمی است و اگر بقدر عمل بودی همان قدر از زمان بودی که
عمل کرده اند وجه رابع آنکه در عمل ریا عارض شود و بدان معلول و فاسد گردد بخلاف نیت که در باطن است و ریا بدان راه ندارد و در آثار آمده که ملائکه چون اعمال بندگان باسمان
می برند حق تعالی با بعضی از ایشان میفرماید القوا تلک الصحیفة بیندازید آن صحیفه را بیندازید آن صحیفه را آن ملک گوید بار خدایا بنده تو سخن خیر گفت و عمل خیر کرد و ما
آنرا شنیدیم و دیدیم و در دیوان حسنات او ثبت نمودیم چگونه آنرا بیندازیم خطاب آید که لم یرد به وجهی نخواسته آن بنده با آن عمل رضای مرا و بعض دیگر را از ملائکه ندا آید
اکتب لفلان کذا و کذا بنویس در نامه اعمال فلان بنده عمل خیر را ملک گوید خداوندا این بنده کار نکرده چگونه نویسیم خطاب آید که وی نیت خیر کرده و قصد کرده است وجه
خامس آنکه اعمال خیر بیحد و اندازه است و نیت مؤمن بهمه متعلق است و میخواهد که همه را بوجود آرد اما عمل بهمه نتواند کرد پس ثواب نیت را حدی نیست و خیرات و طاعات
در نیت او محدود و منحصر نه و برین قیاس نیة الکافر شر من عمله که نیت تمامه معاصی دارد اما عملش محدود و منحصر در بعضی از آن است کذا قال بعض المشایخ الصوفیه

چون نباشد پاک اعمال از ریا — هست بیحاصل چو نقش بوریا
هر که را اندر عمل اخلاص نیست — در جهان از بندگان خاص نیست
هر کرا کار از برای حق بود — کار او پیوسته با رونق بود
پاک گردانی عمل را از ریا — شمع ایمان [illegible] تو را باشد ضیا

وبالله التوفیق

کتاب الایمان

ایمان در شرع عبارتست از گرویدن و اعتقاد آوردن
بدانچه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از نزد خدا تعالی آورده و به بندگان رسانیده و آوردن وی آنرا بیقین معلوم شده و گرویدن خواه بر وجه اجمال بود چنانکه گوید هرچه محمد
رسول الله صلی الله علیه وسلم از نزد خدا تعالی آورده حق است یا بر سبیل تفصیل چنانکه جدا جدا بهر حکمی که کرده و هر چیزی که آورده ایمان آرند و گروند و ایمان اجمالی در اصل
اتصاف بایمان کافی است ولیکن درجه ایمان تفصیلی اتم و اکمل است و بباید دانست که مجرد دانستن صدق پیغمبر و شناختن حق در حصول ایمان کافی نبود تا بمرتبه تصدیق
که مراد بدان درینجا اذعان و تسلیم است که بفارسی آنرا گرویدن گویند نرسد و باطن بر آن قرار و آرام نگیرد تا حال اهل کبر و عناد که دین و دانسته براه جحود و انکار میرفتند و با وجود
معرفت حق و دانستن صدق پیغمبر صلی الله علیه وسلم کفر می ورزیدند بیرون رود چنانکه فرمود وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم و فرمود یعرفونه کما یعرفون ابناءهم حقیقت
ایمان همین تصدیق قلبی است و اقرار زبان شرط اجرای احکام است اگر مانعی از آن نباشد مثل گنگی و اکراه و یا نگی ایمان آورد و همان ساعت بمرد و درینجا قسمی دیگر است که با وجود
تصدیق و اقرار چیزی کنند که شارع آنرا امارت و علامت کفر ساخته مثل سجده صنم و شد زنار و امثال آن پس مرتکب این امور نیز بحکم شرع کافر است اگرچه فرضا تصدیق
و اقرار داشته باشد اما عمل صالح داخل حقیقت ایمان نیست بلکه شرط کمال اوست و ایمان بی عمل ناقص بود اما هنوز اسم ایمان بروی اطلاق یابد و صاحب او را مؤمن فاسق
خوانند اگر استخفاف و استحلال معصیت نکند اگرچه صغیره بود مذهب اهل سنت و جماعت اینست و صحابه و سلف هم برین اعتقاد بوده اند و فاسق را مؤمن میگفتند و احکام
اسلام بروی اجرا مینمودند و در مقابر مسلمانان دفن میکردند و از بعض سلف صحابه و تابعین و غیر ایشان منقول است که الایمان تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و
عمل بالارکان مراد ایمان کامل است و بر همین محمول است آنچه از محدثین منقول است بدلائل مذکوره و تصریح محققین ایشان بدان اگرچه بعض ظواهر عبارات ایشان موهم

غیبت نیز وضیبت کردن نزد ایشان شکننده صوم است و روزهٔ کامل آن است که جمیع اعضا و حواس را از نا فرمودهٔ شرع باز دارند و رمضان مشتق از رمض است بمعنی گرم کردن
و سوختن و چون در روزه سوختن و گداختن نفس است باین علاقه ماه روزه را رمضان نام کردند و این وجه بر تقدیری درست افتد که لفظ رمضان از اوضاع شرع بود و گویند که در وقتی که
تعین اسمای شهور می‌نمودند در آن وقت هوا گرم بود و تابستان والله اعلم وَحَجُّ الْبَيْتِ پنجم از ارکان اسلام این است که قصد کنی بخانهٔ کعبه را دگذاری مناسک حج را اِنِ
اسْتَطَعْتَ إِلَيْهِ سَبِيلًا اگر توانی رفت در راه و آیی بسوی وی و مراد باستطاعت نزد اکثر علما زاد و راحله است و نزد امام مالک بر کسی که قوت پیاده رفتن دارد نیز واجب
است و امن راه نیز در اصل استطاعت است و معتبر درین باب غالب احوال است و برین وجه وجود دریا منافی امن طریق نبود چه غالب در وی سلامت است اگر در موسم نشنیده
و صحابه برای جهاد در کشتی نشسته اند پس برای حج نیز روا باشد و مسقط فرضیت نگردد و در حدیث آمده است که افضل شهدا کسی است که در کشتی غرق شود و نیز آمده که حق تعالی
قبض ارواح ایشان بی واسطه ملک میکند قَالَ چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم حقیقت معنی اسلام را بیان کرد گفت آن مرد صَدَقْتَ راست گفتی حقیقت اسلام
همین است که بیان کردی فَعَجِبْنَا لَهُ يَسْأَلُهُ وَيُصَدِّقُهُ عمر رضی الله عنه میگوید پس شگفت داشتیم ما حال آن مرد را که میپرسد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و تصدیق میکند او را
چه پرسیدن بظاهر دلالت بر جهل و نادانی دارد و تصدیق باین عبارت اشعار بعلم میکند و بحقیقت جای شگفت نیست زیرا که جبرئیل بود که برای تعلیم و تذکیر صحابه آمده بود تا از آن
حضرت بپرسد و وی صلی الله علیه وسلم بیان کند و صحابه بشنوند و تجدید آنرا یاد گیرند و این در آخر عهد حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِيمَانِ
گفت آن مرد پس چون خبر دادی از معنی اسلام خبر ده مرا از حقیقت ایمان که چیست قَالَ گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ حقیقت ایمان
اینست که بگروی بخدای تعالی بذات و صفات ثبوتیه و سلبیه وی و تنزیه و تقدیس وی تعالی کنی از جمیع نقائص و امارات حدوث وَمَلَائِكَتِهِ و ایمان آری بفرشتگان
الله تعالی که اجسام نورانیه اند قادر بر تشکل باشکال مختلفه و بندگان خدا اند که بیفرمانی نکنند او را و متصرف اند در عالم باذن وی تعالی و متصف نیستند بزنی و مردی و باقی
صفات ایشان در کتاب و سنت واقع شده است وَكُتُبِهِ و ایمان آری بکتابهای حق تعالی که کلام قدیم او بند مجرد از حرف و صوت و فرستاده آنها را بر پیغمبران خود
با بیجاد حروف و اصوات در الواح یا بر السنه ملائکه یا بی واسطه ملک مسموع از ورای حجاب و همه کلام خدا اند حق و ثابت و قرآن مجید افضل آنهاست از حیثیت فصاحت
و جامعیت و گفته اند مجموع آن صد و چهار است پنجاه از آن منزل بر شیث و سی بر ادریس و ده بر آدم و ده بر ابراهیم باقی چهار کتب مشهور توریت و زبور و انجیل و فرقان
والله اعلم وَرُسُلِهِ و ایمان آری به پیغامبران وی تعالی که فرستاده است ایشان را بخلق برای هدایت ایشان و تکمیل معاش و معاد ایشان و مؤید گردانیده بمعجزات و آیات
و واجب است ایمان آوردن بهمه انبیا بی فرق در اصل نبوت و واجب است احترام و تنزیه ساحت عزت ایشان از وصمت نقص و عصمت ایشان از جمیع گناهان خرد و
بزرگ پیش از نبوت و پس از وی همین است قول مختار و آنچه ببعضی از مفسران و اهل قصص و اخبار از بعضی از ایشان مثل یوسف و داؤد علیهما السلام نقل کرده اند صحیح نیست
و اگر هست بخطا و نسیان است و صحیح آن است که برادران یوسف پیغمبر نبوده اند و آنچه در قرآن مجید بآدم نسبت عصیان کرده و عتاب نموده مبنی بر علو شان قرب و است
و مالک را میرسد که بر ترک اولی و افضل اگرچه بحد معصیت نرسد به بندهٔ خود هرچه خواهد بگوید و عتاب نماید دیگری را مجال نه که تواند گفت و انبیا او همینست که لازم است
رعایت آن و آن این است که اگر از جانب حضرت عزت ببعض انبیا که مقربان درگاه اند عتابی و خطابی رود و از جانب ایشان که بندگان خاص وی اند تواضعی و ذلتی و
انکساری صادر گردد که موهم نقص بود ما را نباید که در آن دخل کنیم و بدان تکلم نمائیم و مجمل اعتقاد در حق سید انبیا صلی الله علیه وسلم آن است که هرچه جز مرتبهٔ الوهیت و شئون
او است حضرت او را ثابت است و وی همه فضائل و کمالات بشری را شامل و در همه راسخ و کامل وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و ایمان آری بروز پسین که آخر از منه محدوده است
و آن عبارت است از مدت ممتد از ما بعد موت تا قیام قیامت یا در آمدن در بهشت و اعتقاد کنی که هرچه شارع بدان خبر داده و بصحت رسیده از احوال آخرت از عذاب
قبر و نعیم آن و علامات قیامت و نفخ صور و بعث و جزا و حساب و میزان و صراط و جنت و نار همه حق است وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ و ایمان آری باینکه
حق تعالی همه چیز را از نیک و بد در ازل دانسته و تقدیر کرده است و هرچه در کائنات واقع شده و میشود همه بقضا و قدر و ارادات اوست چنانکه فرمود إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ
بِقَدَرٍ و با وجود آن بندگان را امر و نهی کرده و بندگان را در فعل کسب و خلق داده و ثواب و عقاب را بر آن مترتب ساخته و در حقیقت ثواب فضل او است و عقاب عدل
او و خلق اسباب و ترتیب مسببات همه بتقدیر او است و این مسئله و هرچه در باب ایمان مذکور شده در علم کلام مبین شده و مبرهن گشته است و در باب الایمان بالقدر
تحقیق این مقام و تفصیل این کرده شود ان شاء الله تعالی و طالب صادق را باید که بعض مسائل آن را بی قیل و قال اهل بحث و جدال تحصیل نماید و در شک و شبهه نیفتد
و آنچه ضروری است از آن در رسالهٔ تکمیل الایمان فی تقویة الایقان بیان کرده ایم و بالله التوفیق و بدانکه در بعض ذکر سوال و جواب اسلام و چون ایمان اصل اسلام
است و مقدم بر آن چنانکه گفته شد وجه آن ظاهر است و وجه تقدیم ذکر اسلام بر ایمان سلوک طریقه ترقی است چنانکه بعد از تحقیق ایمان بیان احسان کرد که مرتبهٔ تکمیل
و تجوید ایمان و اسلام و اعلی مراتب و مقامات است چنانکه فرمود قَالَ صَدَقْتَ قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِحْسَانِ گفت آن مرد بآن حضرت راست گفتی پس خبر ده
مرا از احسان که چیست چون در بسیاری از آیات و احادیث ذکر احسان واقع شده و آنرا درجه عالی نهاده و مرتبهٔ کمال داشته اند بعد از استفسار از معنی اسلام
و ایمان از حقیقت احسان نیز سوال کرد تا امر دین به تمام و کمال مبین گردد و معنی احسان نیکی کردن است و آن بر دو وجه اطلاق می‌یابد نیکی کردن بمردم بانعام و

اکرام و نیک کردن فعل را بر وجه تکمیل و تجوید و اتقان، و چنانکه باید و شاید بجا آوردن آنرا کویا اینجا نیز احسان کردن است بنفس خود و در خلاف این صورت ظلم است بر نفس
و بدی کردن است با او و حاصل آن اخلاص و حضور و خشوع است در عبادت و آن بحقیقت شرط کمال بلکه نشان صحت اسلام و ایمان است قال کفت آنحضرت
صلی الله علیه و سلم در بیان حقیقت احسان ان تعبد الله کانک تراه احسان عبادت کردن است خدا تعالی را چنانکه کویا می بینی او را و شک نیست
که کسی را که این حال باشد در نهایت هیبت و تعظیم و اجلال و خضوع و خشوع و حیا و شوق و ذوق و محبت و انجذاب خواهد بود و این مقام مشاهده است و استغراق
در دریای ذوق و حضور و فرو تر از آن مرتبهٔ مراقبه است که آکاه بودن است از نظر آلهی و علم وی تعالی بحال بنده چنانکه فرمود فان لم تکن تراه فانه یراک پس اکر
نیستی تو بانیحال که کویا می بینی او را عبادت کن او را باین صفت که حاضر باشی ازین که می بیند وی ترا در اینصورت نیز خوف و خشیت و احتیاط در حرکات و سکنات و ضبط
و رعایت افعال و احوال و ادب و طمانینت و عدم التفات به یمین و شمال لازم حال خواهد بود چنانکه یکی در حضرت پادشاهی که حافظ و رقیب و مشاهد احوال اوست
استاده باشد مجال بیقیدی و ترک ادب بر وی تنک کردد و آنکه با وجود آن ناظر و مشاهد جمال پادشاه بود او را حال دیکر و حضوری و لذتی دیکر باشد که فوق آن متصور نبود
و قول سید عابدان و امام عارفان صلی الله علیه و سلم و جعلت قرة عینی فی الصلوة در مقام اول است و بالاتر و کاملتر از مقامات تمامهٔ عابدان است ثم فهم
و بالجمله در طاعت و عبادت سه مرتبه است یکی آنکه بهمان قدر که ابرای ذمه کند از ادای واجب چنانکه قضا واجب نکردد دیکر آنکه احکام ارکان و شرائط و آداب
آنرا بجا آرد که موجب حصول رضا و ترتب ثواب جزیل کردد و باطن نیز از ذوق عبادت و بندکی ممتلی شود و بالاتر از همه آنست که در مشاهدهٔ معبود و حضور ذات
اقدس وی مستغرق باشد و در نماز که افضل عبادات و اکمل قربات است محاذاتی معنوی بقدس ذات الهی تعالی شانه حاصل است که باطن منور را نلیت آن منوع
میکردد که کیفیت آن جز بذوق نتوان یافت رزقنا الله و ازین حدیث امکان رؤیت حق تعالی در آخرت استنباط میتوان نمود که در دنیا به تراکم حجب جسمانی ازان
محروم و محجوب است و چون این حجاب برافتد کانک تراه انک تراه کردد چنانکه در آخرت واقع شد سترون ربکم یوم القیامة الحدیث و لهذا در حدیث رؤیت
وصیت کرده اند بمحافظت بر ادای نماز در اول روز و آخر آن که میقات رویت باری تعالی است در بهشت یعنی تا ملکهٔ شهود ذات بهم رسد و منتهی و مستعد رویت
بصری کردد که قوت بصیرت در وی در آن نشاءت ابداع خواهد یافت قال صدقت کفت راست کفتی همین است معنی احسان که بیان کردی
بدانکه مبنای دین و کمال آن بر فقه و کلام و تصوف است و این حدیث شریف بیان این هر سه مقام کرده باسلام اشارت بفقه است که متضمن بیان
اعمال و احکام شرعیه فرعیه است و ایمان اشارت باعتقادات که مسائل اصول کلام اند و احسان اشارت باصل تصوف که عبارت از صدق توجه
الی الله است و جمیع معانی تصوف که مشائخ طریقت بآن اشارت کرده اند راجع بهمین معنی است و فقه و تصوف و کلام لازم یکدیکر اند که هیچ یکی بی دیکری
تمامی نه پذیرد و صورت نه بندد و تصوف بی فقه صورت نه بندد زیرا که احکام آلهی بی فقه شناخته نشود و فقه بی تصوف تمام نشود زیرا که عمل بی صدق
توجه تمامی نپذیرد و هر دو بی ایمان صحیح نکردد بر مثال روح و جسد که هیچکدام بی دیکری وجود نکیرد و کمال نپذیرد و ازانجا فرمود امام مالک رضی الله عنه من
تصوف و لم یتفقه فقد تزندق و من تفقه و لم یتصوف فقد تفسق و من جمع بینهما فقد تحقق کمال جامعیت این است باقی همه زیغ و ضلال والتوفیق من الله الکریم المتعال
و چون احکام دین و مقامات قرب و یقین همه مبین کشت اشارت بقیام قیامت و وجود علامات و امارات کرد تا تنبیه کرده و باعث کرد الزام عبادت
و تحصیل کمال چنانکه فرمود قال فاخبرنی عن الساعة کفت آن مرد با نحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آنکه بیان کردی اسلام و ایمان و احسان را خبر ده مرا
از وقت قیامت که کی قائم خواهد شد و قیامت را ساعت با وجود طول زمان آن باعتبار آن کویند که قیام او بیکبارکی شود در ساعتی یا بجهت آنکه با وجود این همه
طول و امتداد نزد حق تعالی حکم یکساعت دارد و ساعت در لغت بمعنی پارهٔ از زمان غیر معین و محدود و در اصطلاح اهل حساب نجوم یک جزو از بیست و چهار جزو از
روز و شب قال کفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ما المسئول عنها باعلم من السائل نیست آنکس که پرسیده شده او را از وقت قیام ساعت داناتر
از کسی که پرسنده است یعنی نیستم من داناتر از تو بدان یعنی من و تو هر دو برابریم در نادانستن آن بلکه هر سائل و مسئول همین حال دارد که از اجز خداوند تعالی کسی نداند و وی
تعالی هیچکس را از ملائکه و رسل بر آن اطلاع نداده قال فاخبرنی عن اماراتها کفت پس اکر علم بوقت آن نداری خبر ده مرا از علامات قیامت و نشانهای او
قال ان تلد الامة ربتها کفت آنحضرت یکی از نشانهای قیامت این است که بزاید داه مالک و مربی خود را در تاویل و بیان مراد ازین عبارت شراح را اقوال
است اکثر بر آنند که مراد بدان از کثرت اتخاذ سراری است و پیدا آمدن داه زادکان که نسبت بمادران خود بجهت نسبت پدران مولی و سید اند و حکم مالک دارند
یا باعتبار آنکه اموال آدمی بعد از موت صائر و راجع باولاد است و یا باعتبار تصرف اولاد در مال والد در حیاتش باذن صریح یا دلالت آن یا بعرف و عادت و علامت
بودن این حال مر قیامت را بجهت وجود ترفه و تنعم و خروج از دائره توسط و اعتدال در اسباب و آلات معیشت است که مفضی بخروج از انتظام احوال و
فساد و اختلال است یا بجهت استلزام آن کثرت جهاد و بسیاری بند آوردن و اسیر ساختن ایشان و شاید که درین میان بعضی از اولاد مادران خود را اسیر کرده و
ساخته بیارند و مالک آنها شوند و اکر ظاهر نکردد که مادران ایشانند خود دایم و مستمر بر ملک باشند و اکر ظاهر کردد بعد از مملوکیت آزاد شوند یا بجهت آنکه کثرت

جهاد باعث استیلای مسلمانان بر بلاد کفر و غلبه و قوت اسلام و کمال او است و چون هر کمالی را زوالی در پی است مخبر و منذر بانتها و انقطاع دور دولت اسلام گرد
که علامت قیام قیامت است و یا بجهت استلزام سوء ادب اولاد با امهات و عقوق آنها و معاملت کردن ایشان مثل معامله ملاک و سادات اگر گویند که کثرت جهاد و
استیلا بر بلاد کفر در اول اسلام بسیار بود و ظاهر آن است که علامات قیامت در آخر زمان پیدا گردد جوابش آنکه اول اسلام نیز آخر زمان است نسبت بانچه گذشته و اگر در
آن وقت نیز بعضی از علامات قیامت پیدا آید دور نباشد و نیز شاید که در آخر زمان جهاد و استیلا بیشتر از پیشتر گردد والله اعلم و بعض گویند که این اخبار است به بیع امهات اولاد
در آخر زمان بفساد احوال مردم در رعایت احکام و اختلاط حلال و حرام و شاید که بکثرت تداول ایدی و تردد مشتریان بدست فرزندان افتد و مضمون تلد الامة ربتها
صادق آید و بعض گویند که این کنایت است از رسیدن داهان ملوک و امرا که چون ملوک و حکام شوند مادران ایشان داخل رعایای ایشان باشند و ایشان ملوک
و سادات شوند و نسبت بانها و این نیز در آخر زمان پیدا شد خصوصا در اثنای دولت بنی عباس و رؤسا و اکابر اگر گفته شود که ربتها تا که برای تانیث است بچه جهت
گفت نه ربها و حال آنکه تصویراتی که کرده شد شامل ذکور و اناث است جوابش آنکه موصوفش نفس یا نسمه است که لفظش مؤنث است و معنی او شامل ذکور و اناث است
و نیز رب نگفت از جهت تعظیم و اجلال شان حضرت پروردگار تعالی اگرچه اطلاق رب باضافت بر غیر وی سبحانه آمده با مراد ملکیت است و چون حکم در وی همچنین
است در این بطریق اولی خواهد بود و در روایتی بعلها آمده بجای ربتها و بعل نیز بمعنی رب و سید است و اگر بمعنی زوج بود نیز به بعض توجیهات مذکوره صادق است چنانکه
کسی کنیزی در بند کفار آورده و او را مادر خود نادانسته تزوج نماید و وطی کند یا در صدر اول ابا و استنکاف داشتند از وطی اماء و رغبت میکردند در حرائر والله اعلم
وان تری الحفاة العراة العالة رعاء الشاء دیگر از علامات قیامت آن است که ببینی تو ای مخاطب برهنه پایان برهنه تنان فقرا چرانندگان گوسفندان را یعنی
مردم بدوی فقیر بینوا را بااین صفت که **یتطاولون فی البنیان** تفاخر و تکبر کنند بر یکدیگر در بناها و خانها یعنی فقرا و بادیه نشینان که همیشه بفقر و فاقه و ذلت در بیابانها میگذرانیدند
و گوسفندان که احقر اموال عرب است میچرانیدند معزز و معتبر گردند و در شهرها ساکن شوند و خانها بلند بنا کنند و بیکدیگر تفاخر نمایند و این نیز علامت قیامت و نشان
آخر زمان است که موجب اختلال و بی انتظامی مهمات عالم و باعث عزت و بزرگی اراذل و اسافل و جهال و سبب حقارت و اهانت اعالی و اکابر و علما است آورده
اند که ذوالقرنین در عهد دولت خود همه را بر حرفتها و صنعتها و کارها که آبا عن جد موروث بود و مناسب حال هر طایفه بود میداشت و تغییر و تبدیل را بدان راه نمیداد
باعث امن و امان و سلامت و انتظام کارخانه دولت او این بود و در حدیث آمده است که قایم نشود قیامت تا آنکه باشند بهره ورتر و نیکبخت ترین مردم در دنیا لئیمان و
بیخردان و نیز آمده است که از علامات قیامت است که نیکان پست و زبون باشند و بدان بلند و غالب پوشیده نماند که علامات قیامت از صغری و کبری بسیارند
چنانکه در باب اشراط الساعة بیاید انشاء الله تعالی و لیکن اقتصار فرمود بر ذکر این دو چیز که مذکور شد مگر مقام اقتضای آن کرده باشد والله اعلم **قال** گفت عمر
بن خطاب **ثم انطلق** این سوالها کرد آن مرد و جوابها شنید از آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس آن مرد روان شد **فلبثت ملیا** پس درنگ کردم من زمانی
دراز یعنی نپرسیدم از آن حضرت صلی الله علیه و سلم که آن مرد که بود توربشتی گفته که مراد ساعتی طویله است یعنی درازی و کوتاهی امر نسبی است در مثل این قصه عجیب و
و غریب اقتضای حال و مقتضای طبیعت استعجال در استفسار و سوال وی بود و صبر زمانی قصیر و قلیل در وی کثیر و طویل بود و در روایت ابوهریره آمده که
نشست داد آن مرد پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و سلم باز گردانید و بیارید او را پس رفتند تا باز گردانند پس ندیدند چیزی را **ثم قال لی** پس گفت آن حضرت مرا
یا عمر اتدری من السائل ای عمر آیا دانی که بود این مرد سوال کننده **قلت** گفتم **الله و رسوله اعلم** خدا و رسول خدا داناترند بدان و این آداب
صحابه بود رضی الله عنهم اجمعین که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ایشان استفهام و استعلام میکرد این کلمه میگفتند و داد ادب و دانش بدان میدادند :.
قال هذا جبرئیل گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم این سوال کننده جبرئیل بود و جبرئیل اسم سریانی است معنی او عبدالله **اتاکم یعلمکم دینکم** آمد شما
در حالی که تعلیم میکند شما را دین شما را و قواعد و احکام آنرا و اسناد تعلیم در اینجا بجبرئیل بجهت باعثیت او است بسوال بر بیان آنحضرت جواب آنرا و شنوانیدن
آن صحابه را و در واقع چون جبرئیل حامل وحی و مبلغ علم است نسبت تعلیم بوی حکم حقیقت دارد غایتش در اینجا این احکام معلوم بود و مقصود تذکیر و تجدید علم
بآن بود و از اینجا معلوم شد که دین عبارت از مجموع اسلام و ایمان و احسان است و شریعت نام این مجموع است و گاهی دین بر اسلام بخصوصه نیز اطلاق
یافته چنانکه ان الدین عند الله الاسلام و شریعت نیز باحکام فرعیه فقهیه تخصیص می یابد چنانکه شریعت و طریقت و حقیقت گویند این هر سه نیز شعب و اجزای
دین اند و حقیقت حقیقت شریعت است تا آنچه بدان ایمان آورده اند و تحقیق آن برسند و آنچه شنیده اند عیانا دریابند نه چیزی دیگر مغایر آن ع بالجمله دین
یکی است دو نمیشود و هر که غیر این فهمد خطا کند والله اعلم بالصواب **رواه مسلم** روایت کرده این حدیث را مسلم و اگرچه بخاری نیز آنرا روایت کرده
است ولیکن نه از عمر پس در اصطلاح این حدیث متفق علیه نباشد و بخاری و مسلم هر دو مانند این از ابی هریره نیز روایت کرده اند ولیکن با حدیث عمر مخالفتی
در الفاظ دارد چنانکه گفت **ورواه ابوهریرة رض مع اختلاف** و روایت کرد این حدیث را ابوهریره با مخالفتی و مغایرتی که با حدیث عمر دارد **وفیه**
و در حدیثی که ابوهریره روایت کرده است اینچنین آمده که **واذا رایت الحفاة العراة الصم البکم ملوک الارض** و نشان قرب قیامت آنست

که چون به بینی تو برهنه پایان برهنه تنان کران کنگان یعنی نادان وبیخردان را صاحب ملک وجاه وحاکم فی خمس لا یعلمهن الا الله علم قیامت ووقت برپا شدن وی داخل است در آن
پنج چیز که نمیدانند آنها را هیچ یکی مگر خدای تعالی ثم قرأ پس تر خواند آنحضرت از برای بیان وتعیین آن پنج چیز که از ا جز خدا نداند این آیت را که ان الله عنده علم الساعة بدرستیکه خدای تعالی نزد اوست
نه نزد غیر او علم قیامت که کی خواهد رسید وینزل الغیث الآیة ونزد اوست علم باران که کی خواهد فرستاد تا آخر آیت که ویعلم ما فی الارحام ومیداند وی تعالی نه غیر وی که چیست در شکم زنان حامله پسر یا دختر وما تدری
نفس ماذا تکسب غدا ونمیداند هیچ ذاتی که چه کار خواهد کرد فردا وما تدری نفس بای ارض تموت ونمیداند هیچکس که بکدام زمین بمیرد ومراد آن است که بی تعلیم الهی بحساب عقل هیچکس اینها از امور غیب اند که جز
خدا کسی آنرا نداند مگر آنکه وی تعالی از نزد خود کسی را بدانا ند بوحی والهام متفق علیه وعن ابن عمر رضی الله عنهما ولادت وی پیش از وحی بیک سال بود اسلام آورد همراه
پدر بزرگوار خود در صغر سن وبعض گفته اند پیش از وی آورده واین صحیح نشده حاضر نشد بدر را از جهت صغر سن ودر حضور احد را اختلاف است وبود وی رضی الله عنه از اهل ورع وزهد وسخت احتیاط
وپرهیز وتوقی در فتوی وقوی ومستقیم بود در اتباع سنت جابر گوید رضی الله عنه نبود هیچ یکی از ما مگر آنکه میل کرد بدنیا یا میل کرد دنیا بوی الا ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم روایت است از ابن عمر که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بنی الاسلام علی خمس بر آورده شده است خانه مسلمانی بر پنج چیز شهادة ان لا اله الا الله وان
محمدا رسول الله اول گواهی دادن بخدائی خدا تعالی وتقدس وبپیغمبری محمد صلی الله علیه وسلم واقام الصلوة دوم برپا کردن نماز وگذاردن آن راست ودرست وایتاء الزکوة
سوم دادن زکوة مال والحج چهارم حج کردن وصوم رمضان پنجم روزه رمضان داشتن تشبیه کرده مسلمانی را بخانه که این پنج چیز قواعد ودعائم وارکان آنند واین خانه بآنها برپا است
متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه در نام وی اختلاف بسیار است اشهر عبد الرحمن است وعبد الله نیز گفته اند ودر جاهلیت نام او عبد الشمس بود یا عبد عمرو کنیت
آمده بروی کنیت بجهت نگاه داشتن وی گربه صغیره را از بلاد دوس است اسلام آورد در سال خیبر که سال هفتم است از هجرت وحاضر شد آنرا با آنحضرت بعد از آن ملازمت کرد ومواظبت نمود بر
طلب علم وقانع شد به سیری شکم وبود از احفظ صحابه وبود حافظ متین متثبت ذکی متقن صاحب صیام وقیام وذکر تسبیح وتهلیل رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت
است از ابی هریره که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الایمان بضع وسبعون شعبة ایمان هفتاد وچند شاخ است بضع بکسر با وبفتح نیز آمده نام عدد است از سه تا ده که تعبیر
از وی بلفظ چند یا بند تعبیر کنند وپوشیده نماند که شعبهای ایمان از اخلاق واعمال وواجبات وسنن ومستحبات وآداب بیرون از حد وحصر واحصا است وتعیین عدد مفوض بعلم
شارع است شاید که اصول احکام وقواعد ایمان راجع باین عدد باشد که فرموده است ودر بعض روایات شصت وچند نیز آمده واختلاف این روایت شاید که بجهت آن باشد که اجناس
آن شعب هر دو عدد صحیح باشد پس گاهی این را اعتبار کرده فرموده وگاهی آنرا یا بجهت آنکه اول وحی بعدد کمتر آمده باشد ووقتی دیگر بعض احکام دیگر بر آن افزوده شد وبعض
گفته اند که مقصود از ذکر این عدد حصر وتعیین نیست مراد بیان تعدد وتکثر است واین توجیه در عدد سبعین درست افتد که ذکر آن در بیان معنی تکثیر متعارف است نه در ستین با آنکه
ذکر بضع زائد بر سبعین نیز خالی از منافاتی باین معنی نیست مگر آنکه مقصود مبالغه در تکثیر باشد وبعض از علما از برای بیان شعب ایمان بعدد معین متصدی گشته واین خالی از تکلف
نیست چه بسیاری از انواع وافراد آن از حیطه بیان ایشان بیرون افتاده ومجمل شعب ایمان با وجود تنوع وتجاوز از حد حصر واحصا راجع است باصل واحد که تکمیل نفس وتحصیل
سعادت اوست در مبداء ومعاد بتحصیل کمال علمی وعملی وآن بصحت در اعتقاد واستقامت در عمل است چنانکه در قرآن مجید فرموده ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا ودر حدیث
آمده قل آمنت بالله ثم استقم وآنحضرت صلی الله علیه وسلم مبداء ومنتهای آنرا بیان فرمود بقول خود فافضلها قول لا اله الا الله پس فاضل ترین وسابق ترین شعبهای ایمان
گفتن کلمه طیب است وایمان آوردن است بدان وادناها اماطة الاذی عن الطریق وفروترین وپست ترین آن شعبها دور کردن آنچه ایذا کند مردم را مثل خار وسنگ وپلیدی
از راه وظاهر از دور کردن برداشتن است بعد از افتادن واگر هم از اول نیندازند وراه را پاک بدارند نیز حکم دور کردن دارد بلکه مراد مطلق ترک ایذای مردم وآزار ایشان
است نباخن بحقیقت این رمز است ترک وجود ودعوی هستی که مبداء همه شرور وقبائح است شعر بردار خار وسنگ زره این چه رمز بود یعنی وجود خود همه بردار
از میان والحیاء شعبة من الایمان وشرم داشتن از ارتکاب مناهی ونا بایستنیها شعبه عظمی است از ایمان وعمده است در کار دین ولهذا او را جدا آورد وتخصیص
ذکر کرد حیا در لغت تغیر وانکساری است که عارض میشود آدمی را از ترس کاری که عیب کرده شود بدان ودر شرع مراد بدان سیرتی است که باعث میگردد بر پرهیز کردن از ما فیه قبح
ومانع می آید از تقصیر در حق وحیا اگرچه بحکم طبیعت وجبلت پیدا آید ولیکن در وجود حیای شرعی اختیار بنده وریاضت او را دخلی هست چنانکه در سایر اخلاق وتهذیب
آن سید الطائفه جنید بغدادی قدس الله سره العزیز فرموده الحیاء حالة تتولد من رؤیة الآلاء ورؤیة التقصیر چون بنده نعمتهای حق در خود بی اندازه می بیند ودر ادای حق شکر آن
تقصیر مشاهده مینماید پیدا می آید از وی شرم متفق علیه وعن عبد الله بن عمرو رضی الله عنهما عبد الله بن عمرو بن العاص بن وائل سهمی منسوب بسهم
ابن عمرو بطنی است از قریش عابد عالم صائم قائم بود واز پدر دوازده سال خردتر بود وکاتب احادیث نبوی بود ابو هریره گفت که فرق میان من ووی همین بود که
وی احادیث مینوشت ومن نمی نوشتم ومحب اهل بیت بود اگرچه بجهت رضای پدر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بدان وصیت کرده بود در صحبت معاویه وپدر وی
بود نام او در اصل نام جد او بود عاص آنحضرت صلی الله علیه وسلم عبد الله نام کرد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عبد الله بن عمرو بن العاص که گفت پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم المسلم من سلم المسلمون من لسانه ویده مسلمان کامل کسی است که سلامت مانند مسلمانان از زبان وی ودست وی تا بزبان دشنام
ندهد وغیبت نکند وناسزا نگوید وبدست نزنند ونرنجانند وغصب وتخصیص دست وزبان بجهت آن است که اکثر انواع ایذا باین دو عضو میباشد وزبان مقدم است از آنچه در نفس

انسان است و بیشتر کارها از دست می آید و تقدیم لسان بجهت آنکه ایذا زبان غالب تر و سخت تر بود و در گذشتگان و اهل زمان و پس آینده کان در افتد و ایذای دست جز بحاضران
نبود و کتابت در حکم زبان است بلکه در وی بدست و زبان هر دو ایذا است و تخصیص مسلمانان باعتبار غالب واقع شده و الا کافران که ذمی و مطیع الاسلام باشند درین حکم داخل اند و در
روایت ابن حبان من سلم الناس واقع شده و این عام تر است کذا ذکر السیوطی و بر هر تقدیر مراد ایذا ناحق است و الا بحکم شرع هر چه آید از زجر و ضرب و شتم جائز بود و در بعض مواضع
واجب گردد بیت بی حکم شرع آب خوردن خطا است وگر خون بفتوی بریزی رواست ومراد آنست که مسلمان اصفتش این است که مردم را ایذا نکند و مسلمان باید
که برین صفت باشد و هر که باین صفت باشد گویا مسلمان نیست نه آنکه هر که این صفت دارد تنها مسلمان کامل است اگرچه در باقی احکام و ارکان دین تقصیر کند چنانکه ملحدان گویند
شعر مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست وحقیقت مراد این است که هر که باداء حقوق پروردگار تعالی حقوق خلق بجای آرد مسلمان
کامل است والمهاجر من هجر ما نهى الله عنه وهجرت کننده کسی است که ترک کند چیزی را که نهی کرده و باز داشته است خدای تعالی از آن بدانکه هجرت در شرع بمعنی بیرون آمدن
از دار کفر بدار اسلام و گریختن از فتنه دین است و این را هجرت ظاهره گویند و هجرت باطنه آنکه از موطن طبیعت برآید و از آنچه نفس و شیطان بدان داعی است بگریزد و ترک دهد و
بحقیقت شریعت هجرت برای این غرض است و هر که از وی این غرض حاصل شد در معنی مهاجر است اگرچه در وطن باشد مگر آنکه صورت هجرت و ظاهر آن نیز واجب گردد چنانکه
در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم که مسلمان را از مکه بمدینه واجب بود هجرت کردن ومقصود ازین حدیث است و ترغیب مهاجران است بر ترک مناهی تا همه را بر اسم
و صورت اکتفا نکنند و بدان مغرور نشوند یا تسلی خاطر آنها است که صورت آن را در نیافتند بحصول ثواب آن بترک منهیات هذا لفظ البخاری این حدیث که مذکور
شد لفظ بخاری است که وی باین لفظ حدیث را روایت کرده و با روایت مسلم قدری مغایرتی و مخالفتی در لفظ دارد چنانکه گفت ولمسلم ان رجلا سأل النبي صلى الله
عليه وسلم و مر مسلم را اینچنین آمده که مردی پرسید از آنحضرت صلی الله علیه وسلم اي المسلمين خير کدام یکی از مسلمانان بهتر است قال گفت پیغمبر خدا
در جواب سائل من سلم المسلمون من لسانه ويده و در مسلم این خیر که والمهاجر من هجر ما نهى الله عنه نیست و ظاهر عبارت مولف موهم است که باشد فافهم وعن انس
بن مالک بن النضر الانصاری الخزرجی خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم خدمت کرد آنحضرت را ده سال و در آمد در خدمت وی هشت یا نه ساله بود انتقال کرد به بصره
در خلافت عمر رضی الله عنه با تفقه کنند مردم بر وی و وی آخر صحابی است که مرد به بصره سنه احدی و تسعین مناقب او بسیار است رضی الله عنه و آن حضرت صلی الله علیه وسلم
او را بالتماس والده اش دعا کرد در دنیا و دین در دین چه گویند اما در دنیا عمرا و بصد رسید و اولاد او از صد متجاوز شد و نخلستان او در سال دو بار میوه میداد قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم لا يؤمن احدكم حتى اكون احب اليه ایمان نمی آرد یکی از شما و نمی گردد مؤمن کامل تا آنکه باشم من دوست داشته تر به سوی وی
من والده وولده والناس اجمعين از پدرش و فرزندانش و مردم همه متفق عليه نشان ایمان مؤمن کامل آنست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم محبوب
تر و معظم تر از همه چیز و همه کس باشد نزد مؤمن چه از پدر و فرزند که بحکم طبیعت و جبلت محبوب و مرغوب اند و چه سائر مردم که با ایشان علاقهای محبت و مودت در میان دارد چه جبلت
و چه باختیار و باید دانست که محبت دو قسم است یکی جبلی است که از اختیار بنده بیرون است و بحکم طبیعت و جبلت بی اختیار رابطه انجذابی دارد و این قسم خارج بحث است چه
سخن در ایمان است که بتکلیف شرع در تحصیل و تکمیل آن میرود و پس مراد بمحبت درینجا محبتی خواهد بود که اختیار را در آن مدخلی باشد و تکلیف در آن جاری گردد و پس مراد با حبیت اینجا
ترجیح جانب آنحضرت است صلی الله علیه وسلم در ادای حق بالتزام دین و اتباع سنت و رعایت ادب و ایثار رضای وی صلی الله علیه وسلم بر هر که و هر چه غیر او است
از نفس و ولد و والد و اهل و مال و منال چنانکه راضی شود بهلاک نفس خود و فقدان هر محبوب نه بفوات حق وی صلی الله علیه وسلم چنانکه حال کمل اصحاب بود و ذکر نفس درینجا نکرد
چنانکه در دعای ماثور که محبت حق جل و علا را درخواسته است و فرموده اللهم اجعل حبك احب الي من نفسي ومالي وولدي زیرا که در محبت ولد و والد اختیار را مدخلی هست بخلاف
محبت نفس و در تکلیف کردن امت بدان احبیت خود شدتی و حرجی یافت لیکن تکلیف بدان نکرد بخلاف محبت خود مر حق جل و علا را ولهذا در بعض روایات ومن الماء
البارد للعطشان نیز آمده که اختیار را در وی قطعا مدخلی نیست یا آنکه تدریج و ترتیب رعایت کرده تا این مرتبه را که احبیت نسبت بوالد و ولد حاصل کند پس از آن نسبت بنفوس ایشان نیز
تکلیف نماید چنانکه در حدیث دیگر آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم از عمر رضی الله عنه پرسید که حال چیست ما را دوست میداری و بس یا غیر ما را نیز شریک میکردانی گفت
که محبت مشترک است شما را دوست میدارم و نفس را و فرزندان و مال و منال را نیز دوست میدارم پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم دستی بر سینه عمر زد و تصرفی کرد و پرسید
اکنون حال چیست و چگونه می دریابی گفت ساقط شد محبت اهل و مال و اما محبت نفس هنوز باقیست بار دیگر دست بر سینه عمر زد و پرسید اکنون چگونه گفت همه ساقط شد و نماند الا
محبت تو یا رسول الله صلی الله علیه وسلم رباعی عمرم همه صرف در وفایت بادا جان و دل و دین من فدایت بادا محبوب من از جان و دل و عمر توئی هر چیز من خسته برایت
بادا و بدانکه منشای محبت و باعث مودت حسن است یا احسان و این هر دو صفت از مخلوقات بکمال و تمام منحصر است در ذات سید کائنات که اجمل و اکمل خلق است صلی الله علیه
وسلم و در حقیقت منحصر و مقصور است در ذات کامل الصفات حضرت واهب العطیات جل جلاله و آن حضرت مرآت جمال و کمال اوست پس احبیت را خواه نسبت بحضرت
عزت کنند یا بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم وارند هر دو صحیح است و بحقیقت هر دو یکی است رباعی هم حسن و جمال بی نهایت داری هم جود و کرم بیحد و غایت داری
هم حسن تو را مسلم و هم احسان محبوب تو ای که هر دو آیت داری وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم و هم از انس روایت است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم

فرمود ثلث من کن فیه سه خصلت است که هرکه باشد که آن سه خصلت در وی وجد بهن حلاوة الایمان می یابد بسبب این سه خصلت شیرینی ایمان را و ذوق میگیرد بدان
من کان الله ورسوله احب الیه مما سواهما اول آنکه باشد خدا و رسول خدا نزد وی دوست داشته‌تر از هرچه غیر خدا و رسول اوست ومن احب عبدا لا یحبه الا لله
دوم آنکه چون دوست دارد بنده را دوست ندارد او را مگر برای خدا و طلب رضای او ومن یکره ان یعود فی الکفر سوم آنکه ناخوش دارد که باز درآید در کفر بعد ان انقذه الله منه
بعد از آنکه برهانید و بیرون آورد او را خدا تعالی از کفر کما یکره ان یلقی فی النار چنانکه ناخوش میدارد که انداخته شود در آتش دوزخ متفق علیه وعن العباس بن عبد المطلب
عم رسول الله صلی الله علیه وسلم کنیت او ابو الفضل بود و کلان‌تر بود از آن حضرت صلی الله علیه وسلم به سه سال و بعضی گفته اند به دو سال و بود ولادت او پیش از عام الفیل رئیس بود در جاهلیت
و عمارت مسجد الحرام و سقایهٔ آن بوی حواله بود قدیم الاسلام بود ولیکن پنهان میداشت از اهل مکه و برآمدن و بغزوهٔ بدر همراه مشرکان بکره و جبر بود عمر او هشتاد و هشت و آزاد کرد و پیش از موت خود هفتاد
بنده و مناقب او بسیار است رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذاق طعم الایمان چشید مزهٔ ایمان را من رضی بالله
ربا کسی که خوشنود شد بخدا او گرفت او را پروردگار خود و راضی شد بقضای او و بندگی کرد او را وبالاسلام دینا و راضی شد باسلام و گرفت او را دین خود و عمل کرد بآنچه در اوست
وبمحمد رسولا و راضی شد بمحمد صلی الله علیه وسلم و گرفت او را پیغمبر خود و سلوک کرد طریق اتباع او را رواه مسلم و در اینجا اشارتست بآنکه دلهای سلیم از امراض غفلت
و هوا ذوق میگیرد و تنعم میکند بلذائذ معانی چنانکه تنعم میکنند نفوس بلذائذ اطعمه و سلامت قلب و عافیت از این امراض باین سه چیز بود و هرکه نه چنین بود حلاوت ایمان او در نیابد
و بمانی ذوق و لذت در نگیرد بلکه کار بعکس بود و از آن نفرت گیرد چنانکه بیمار شکر را تلخ یابد وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
روایت است از ابی هریره که گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم والذی نفس محمد بیده سوگند بخدای که بقای ذات محمد در دست قدرت اوست لا یسمع بی احد
من هذه الامة نشنود مرا هیچ یکی از این امت و نرسد خبر رسالت من بوی و امت جماعتی را گویند که فرستاده شده است بایشان پیغمبری و گروه از هر جنس را گویند یهودی ولا
نصرانی یهودی باشد آنکس یعنی از قوم موسی علیه السلام یا نصرانی از قوم عیسی علیه السلام ثم یموت ولم یؤمن بالذی ارسلت به پس بمیرد آنکس و حال آنکه ایمان نیاورد
بدین و شریعتی که فرستاده شده ام من بآن الا کان من اصحاب النار مگر آنکه باشد آنکس از اهل دوزخ یعنی هرکه خبر رسالت مرا شنید و ثابت شد نزد وی معجزهٔ من و انکار وید
بدین من کافر است و دایم در دوزخ بود اگرچه از اهل کتاب باشد رواه مسلم وعن ابی موسی الاشعری صحابی جلیل کبیر است نام او عبد الله بن قیس و اشعری نسبت
بیکی از اجداد اوست اول از یمن بمکه آمده و مسلمان شد و هجرت حبشه کرد بعد از آن در فتح خیبر بملازمت آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمد و بانعام و اکرام و مدح و ثنای وی صلی الله
علیه وسلم مشرف شد مناقب او کثیر است رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لهم اجران سه کس اند از مردم که مر ایشان را دو اجر است و ثواب
ایشان مضاعف است رجل من اهل الکتاب یکی از آن سه کس مردیست از اهل کتاب یهودی یا نصرانی که آمن بنبیه وآمن بمحمد ایمان آورده به پیغمبر خود موسی یا عیسی
و باوجود آن ایمان آورد به محمد صلی الله علیه وسلم والعبد المملوک اذا ادی حق الله وحق موالیه دوم از آن سه کس بنده که مملوک کسی است چون ادا کند حق خدا را از واجبات
که فرموده و ادا کند حق مالکان خود را از خدمات که فرمایند ورجل کانت عنده امة یطأها سوم مردیست که بود نزد وی داهی که وطی میکرد او را بحکم ملکی که داشت چنانکه
عادتست فادبها فاحسن تادیبها پس ادب کرد آن را و بیاموخت او را آداب متعلق باحوال و اخلاق و نیک کرد تادیب او را وعلمها فاحسن تعلیمها و آموخت او را
علم متعلق بمسائل و احکام پس نیک کرد تعلیم او را و نیک کردن تادیب و تعلیم آنست که بروجهی کرد که میباید کرد و بقدر کفایت کرد نه کم از آن و بلطف و نرمی کرد نه بعنف و درشتی
ثم اعتقها فتزوجها پس تر آزاد کرد آن را پس نکاح کرد باوی فله اجران پس او را هست دو اجر و اجراست تکرار یجیه تاکید و مبالغه است در ثبوت دو اجر مراین مردپسین را و
ثبوت دو اجر مرد کتابی و عبد مملوک را ظاهر است که دو عمل کردند و اما آن مرد را که داه داشت و ثبوت اجرین مر او را برابر اعتاق و تزوج است و اما تادیب و تعلیم
عام و شامل است همه مردم را و خصوصیت باینجا ندارد و اینجا نیز توطیه استحقاق و استیهال اعتاق و تزوج است متفق علیه مانند آنکه میگویند تعدد اجر بتعدد عمل حسابی است
و غرابتی ندارد و جسبه بمقابله عمل هرچند باشد و هرکه کند فضل و زیادت تا ثابت است و زیادتی که مراین سه کس راست کدام است که مخصوص و ممتاز کرداند ایشان را بدان
جواب میگویند که مراد ثبوت دو اجر و مضاعف او است در تمامهٔ اعمال مثل نماز و روزه و جز آن مثلا اگر دیگران را ده حسنه است ایشان را بیست باشد و هر ثوابی
که دیگران را اعمال بدهند ایشان را دو چندان عطا کنند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله اعلم وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم امرت ان اقاتل الناس مرکرده شده ام من که کارزار کنم مردم را حتی یشهدوا ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله تا آنکه گواهی بدهند که
خدا یکی است و محمد فرستاده اوست مراد بشهادت اینجا اقرار باین کلمه است یا آنچه در حکم اوست مثل جزیه قبول کردن و صلح نمودن و در امان درآمدن باآنکه صدور
این قول پیش از مشروعیت این احکام بود ویقیموا الصلوة ویؤتوا الزکوة و تا آنکه برپا دارند نماز را و بدهند زکوة را و وجوب قتال منتهی بنهادت است و
ذکر عبادات اشارتست بتمام و کمال او و هست باتیان ارکان اسلام و بعضی گفته اند که بترک واجبات و فرائض مع اسرار بران بتاویل فاسد نیز قتال ثابت کرده چنانکه صدیق اکبر رضی الله عنه
منع کنندگان زکوة کرد بلکه گفته اند که اگر سنتی را که شعار اسلام بود مثل اذان و ختان قومی ترک و هند و بر آن مصر و دایم باشند امام را میرسد که بایشان قتال کند و تخصیص صلوة و
زکوة بذکر بجهت بودن اینهاست اصل عبادات و اشارتست بعبادات بدنیه و مالیه و در قرآن مجید نیز هردو باهم مذکوراند و شاید که در آن وقت جز این دو عبادت فرض نشده باشد و اذا

فعلوا ذلك پس چون بکنند ایشان شهادت ونماز وزکوة را عصموا منی دماءهم واموالهم باز دارند از من خونهای خود را ومالهای خود را الا بحق الاسلام
مگر بحق مسلمانی وحکم شریعت چنانکه یکی دیگری را بکشد یا زنا کند مثلا او را بحکم شرع بقصاص وحد باید کشت یا مالی که بر وی واجب است بدهد مال او باید گرفت وحسابهم
علی الله وحساب ایشان در آخرت بر خداست عز وجل یعنی ما حکم بظاهر اسلام وی میکنیم وخون ومال ورا معصوم میداریم واگر کفر ومعصیت پنهان دارد خدا تعالی داناست
بدان حکم در آخرت بباطن وی خواهد کرد متفق علیه این حدیث روایت بخاری ومسلم هر دو است الا ان مسلما لم یذکر الا بحق الاسلام مگر آنکه مسلم لفظ الا
بحق الاسلام ذکر نکرده است واین حدیث دلیل است بر قبول توبه ملحدان وزنادقان که اگر بیایند وبظاهر توبه کنند قبول کنیم واز سر خون ایشان بگذریم وباطن حال بخدا بگذاریم
وعلما را درین مسئله اقوال است که طیبی آنرا ذکر کرده واصح اقوال قبول است واظهر اقوال آنکه اگر یکی الحادی کرد ونامش الحاد ومعروف وزنده آن برگشت وبرغبت توبه کرد قبول کرده شود واگر
مصر است ومتهم دوا از ترس حاکم ابن حاضر وقت میکند قبول کرده نشود والله اعلم وآنها گویند توبه ایشان قبول نیست مراد آنست که ایشان را البته میکشیم اما اگر در واقع توبه وی
صحیح است در آخرت سود خواهد کرد وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی صلوتنا کسی که میگذارد نماز ما را یعنی نمازی
که در دین اسلام است واستقبل قبلتنا وروی می آرد بقبله ما که کعبه است واکل ذبیحتنا ومیخورد ذبح کرده شده ما را فذلك المسلم الذی له ذمة
الله پس آنکس مسلمانی است که مر او راست عهد وامان وضمانیت خدا وذمه وذمام بکسر ذال معجمه بمعنی عهد وامان وضمان وحرمت وحق آید واین همه معانی نزدیک یکدیگراند
واهل ذمه وذمی که میگویند هم ازین جهت است که در عهد وامان وضمانیت مسلمانان در آمده اند فلا تخفروا الله فی ذمته پس غدر وعهد شکنی مکنید خدا را در ذمه
او سبحانه وتخفروا بضم تاء وسکون خاء وکسر فاء است از اخفار بمعنی غدر وعهد شکنی کردن والتفات بذکر این سه چیز کردن نه ذکر ارکان اسلام از شهادتین وغیر آن بجهت آنست که
این سه چیز نشانهای درست است بر اسلام وتمیز مسلمان از غیر مسلمان چه هر که نماز بگذارد چنانکه مسلمانان میگذارند دلالت دارد بر اعتراف وی به نبوت محمد صلی الله علیه
وسلم وقبول آنچه آورده از نزد خدا وجدا کردن ذکر استقبال قبله با آنکه شرط نماز است وچون ذکر نماز کرد گویا او را نیز ذکر کرد بجهة آنست که امر قبله مشهور است ومخصوص نماز ما
بخلاف قیام وقرائت که دیگران از اهل کتاب نیز دارند واکل ذبیحه ما نیز مخصوص باهل اسلام است ویهود ذبیحه ما را نمیخورند رواه البخاری وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال اتی
اعرابی النبی صلی الله علیه وسلم آمد بادیه نشینی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن اعرابی بآنحضرت دلنی علی عمل راه نما او مطلع گردان بر کاری که اذا عملته دخلت
الجنة چون بکنم آن کار را درآیم بهشت را قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب آن اعرابی تعبد الله ولا تشرك به شیئا پرستش میکنی خدا را وشریک نمی
گردانی با وی چیزی را اینجا شهادتین ذکر نکرد از جهت شرف آن سوال از عمل است که بعد از شهادت است ومراد باشراک یا پرستش بتانست یا ریا که در وی نیز شریک
میگرداند خلق را بخدا ولهذا در احادیث آنرا شرک اصغر خوانده اند وظاهر درین حدیث این معنی است بعد آن بیان کرد عبادت را بقول خود وتقیم الصلوة
المکتوبة بر پا میداری نماز فرض را که نوشته شده وحکم کرده شده است بدان وتؤدی الزکوة المفروضة ومیدهی زکوتی را که فرض کرده شده است زکوة
نام همین فریضه است ومراد بزکوة اینجا صدقه است وتصوم رمضان وروزه میداری ماه رمضان را تخصیص کرد بذکر فرائض را زیرا که آن در اصل نجات از آتش دوزخ
ودر آمدن بهشت کافیست وشاید که فرائض در آن وقت زیاده برین نبود وچون آن مرد طالب اصل در آمدن در بهشت بود قال گفت والذی نفسی بیده
سوگند بآن خدا که تعالی ذات من در دست قدرت اوست لا ازید علی هذا شیئا ولا انقص منه زیاده نکنم برین عبادات که فرمودی چیزی را از نوافل ونقصان
نکنم ازین فرائض چیزی را وصاحب این حال ناجی است بی شبهه اگر چه بترک سنن مسیء بود وبترک نوافل خیرات از مراتب ودرجات محروم یا مراد از زیادت بر حد مشروع
است ونقصان از آن مثل زیادت رکعت ونقصان آن یا مراد آنست که زیاده نمیکنم در سوال ونقصان نکنم در قبول با این سایل رسول قومی بود وپس سوگند خورد
که زیادت ونقصان نکنم در رسانیدن احکام بقوم خود یا این کلام کنایت است از مبالغه وشدت در اخذ واهتمام با مر شارع وحقیقت کلام مراد نیست فلما ولی
پس هر گاه که روی گردانید آن اعرابی وپشت داد وبرفت قال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم من سره ان ینظر الی رجل من اهل الجنة کسی که شاد میگرداند
او را نظر کردن بسوی مردی از اهل بهشت یعنی هر که میخواهد که بهشتی را ببیند فلینظر الی هذا پس باید که نظر کند بسوی این مرد وببیند او را چون آنحضرت صدق ویقین وعقیدت او را
باحکام دین مشاهده فرمود وبشارت داد او را به بهشت متفق علیه وعن سفیان بن عبد الله الثقفی قال قلت سفیان بن عبد الله ثقفی طائفی که صحابیست
عامل عمر بن الخطاب بود بر طائف رضی الله عنهما گفت گفتم یا رسول الله قل لی فی الاسلام قولا بگو برای من در باب اسلام وایمان سخنی که لا اسئل عنه
احدا بعدك محتاج نشوم که بپرسم از آن سخن هیچ یکی را بعد از تو یعنی جز تو یا بعد از رفتن تو از عالم وفی روایة غیرك ودر روایتی بجای بعدك غیرك آمده
واین روایت مبین معنی اول است قال گفت آنحضرت در جواب وی قل آمنت بالله ثم استقم بگو ایمان آوردم بخدا پس استقامت ورز بر آن یعنی
گواهی ده بوحدانیت حق باسما وصفات وافعال او وتصدیق کن او را در آنچه خبر داده وقبول کن امر ونهی او را واین شامل است تمامی آن چیزها را که آن ایمان
باید آورد وپس از آن التزام کن که بحق قیام نمائی وبر آن استقامت ورزی واستقامت ملازمت کردن انسان است راه راست را وبر راست ایستادن ومراد اینجا
آنست که جمیع اوامر ونواهی را بر وجه دوام وثبات واعتدال بی زیغ وفتور در قاموس گفته استقام الامر اعتدل ودر شرح حکم گفته که استقامت استواریست در اتباع حق بر منهاج سلامت

بی افراط و تفریط و در قواعد الطریقه فرموده که استقامت برداشتن نفس است بر اخلاق کتاب و سنت و مرتاض و معتاد ساختن او است بتحصیل ملکات راسخه در وی از فضایل رواه
مسلم وعن طلحة بن عبيد الله رضي الله عنه قال جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم من اهل نجد روایت است از طلحه که از عشرهٔ مبشره است
و برادرزادهٔ ابوبکر صدیق رضی الله عنهما و مناقب وی در آخر کتاب مذکور گردد ان شاء الله تعالی گفت آمد مردی بسوی آن حضرت صلی الله علیه وسلم از اهل نجد بفتح نون و
سکون جیم نام بلاد عرب است از تهامه تا زمین عراق مقابل غور و نجد در اصل زمین بلند را گویند چنانکه غور بفتح غین زمین پست را ثائر الراس پراکنده موی سر
نسمع دوي صوته در حالی که میشنویم آواز پست او را و نغمهٔ او را دوی بفتح دال و ضم آن و کسر واو و شدت یای تحتیه آواز پست را گویند که مفهوم نگردد چنانکه آواز مگس شهد
و مانند آن ولا نفقه ما يقول و نمی فهمیم چیزی را که میگوید و نسمع و نفقه بفتح نون است بر صیغهٔ معلوم و بیای تحتیه مضمومه بر صیغهٔ مجهول نیز روایت است و بر تقدیر
اول دوی منصوب است و بر ثانی مرفوع حتى دنا من رسول الله تا آنکه نزدیک شد آمد از پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فاذا هو يسأل عن الاسلام پس ناگاه
آمد و میپرسید از احکام اسلام و فرائض وی و تواند که سوال از حقیقت اسلام کرده باشد و عدم ذکر شهادتین بجهت شهرت آن و علم بدان باشد فقال رسول الله پس
گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم خمس صلوات في اليوم والليلة پنج نماز است در روز و شب فقال پس گفت آن مرد هل علي غيرهن آیا هست
بر من از نمازها جز این پنج نماز در روز و شب فقال لا الا ان تطوع پس گفت آنحضرت نیست بر تو جز این پنج نمازها مگر آنکه از خود بیاری از نماز چیزی که نه فریضه باشد
قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم وصيام شهر رمضان و دیگر از احکام مسلمانی روزه داشتن ماه رمضان است فقال هل علي غيره پس گفت آن مرد
آیا هست بر من جز روزهٔ رمضان قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا الا ان تطوع نیست بر تو جز روزهٔ رمضان مگر آنکه روزهٔ نفل داری قال گفت طلحة بن عبيد الله
که راوی حدیث است وذكر له رسول الله و ذکر کرد برای آن مرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الزكوة زکوة را فقال هل علي غيرها پس گفت آن مرد آیا هست بر من جز
زکوة فقال لا الا ان تطوع پس گفت آن حضرت نیست بر تو جز زکوة مگر آنکه صدقهٔ نفل دهی قال گفت طلحه فادبر الرجل پس پشت داد و برفت آن مرد وهو يقول و حال
آنکه وی میگوید والله لا ازيد على هذا ولا انقص منه بخدا سوگند که زیاده نمیکنم بر این فرائض و کم نمیکنم از آن توجیه این کلام در حدیث سابق گذشت فقال رسول الله
پس گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم افلح الرجل ان صدق رستگاری و پیروزی یافت این مرد اگر راست میگوید و عمل بدان میکند یا در این رغبت و اهتمام که از کلام وی مفهوم
میشود راست گوست پس رستگار شود و فلاح بر این معنی بصدق این نیت است وكان صدق بفتح همزه نیز روایت است متفق عليه چون سوال آمد از فرائض اسلام بود ذکر
کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا برای وی و مانا که در آنوقت حج فرض نشده بود یا آن مرد از اهل حج نبود و تسرینه در آنوقت واجب نشده باشد یا چون وتر فرض قطعی
نبود ذکر نکرد بالجمله مراد نفی فرضیت نماز و روزه و زکوة بود جز آنچه فرمود و از اینجا لازم نیاید که هیچ چیز دیگر در اسلام فرض نباشد پس تمسک شافعیه باین حدیث بر نفی فرضیت
تسمیه در ذبح و امثال آن از آنچه طیبی ذکر کرده چیزی نباشد وعن ابن عباس رضي الله عنهما مناقب او بسیار است احتیاج به بیان ندارد و تولد او پیش از هجرت بسه
سال بود و در وقت رحلت آن حضرت صلی الله علیه وسلم سیزده ساله بود یا پانزده ساله باختلافی که در آنست و جبرئیل را دو بار دیده و در دیدار اجمل الناس و در گفتار
افصح الناس و در حدیث اعلم الناس بود و لقب او ترجمان القرآن و سلطان المفسرین و وی تلمیذ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بود و بود عاقل حلیم صبور و بود طویل القامة
و در مردم چنان مینمود که گویا بر کسی سوار است و عباس از وی دراز تر بود و عبد المطلب از وی و بود ابیض مشرب جسیم وسیم صبیح الوجه وافر العلم مات بالطائف سنة ثمان و
ستین بود عمر وی هفتاد و یک سال رضي الله عنه قال گفت ابن عباس ان وفد عبد القيس بدرستیکه رسولان عبد القیس که نام قبیله ایست از ربیعه و در اصل
این نام پدر کلان ایشان است که ایشان را بنام وی میخوانند و اکثر نامهای قبایل چنین است که بنام پدران میخوانند لما اتوا النبي چون آمدند پیغمبر را صلى الله عليه وسلم قال رسول الله
گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم من القوم کیست این قوم او من الوفد یا فرمود کیست این جماعهٔ رسولان شک راوی است قالوا ربيعة
گفتند این قوم ربیعه اند قال گفت آن حضرت مرحبا بالقوم او بالوفد مرحبا این قوم را و یا این وفد را مرحب جای فراخ را گویند و این کلمه را برای اکرام
و استیناس در آینده گویند یعنی در آمدی جای فراخ را و گاهی کلمهٔ اهلا و سهلا نیز بآن ضم کنند یعنی در آمدی تو اهل خانهٔ خود را و جای نرم و ملایم را غير خزايا ولا ندامى
آمدید در حالیکه رسوا و فضیحت نشوید و بلا و شدت و پشیمانی نه بینید و این بشارت و دعای خیر است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر این قوم را فقالوا گفتند وفد
يا رسول الله انا لا نستطيع ان ناتيك بدرستیکه ما نمیتوانیم که بیائیم ترا الا في شهر الحرام مگر در ماههای حرام مراد بآن ذیقعده و ذی الحجه و محرم و رجب است که عرب
در آن با یکدیگر جنگ نمیکردند و محاربه را درین ماهها حرام میدانستند بجهت تعظیم داشتن این ماهها و ایمن گردانیدن زائران بیت الله را پس درین اوقات
ایمن بودند از بیم دشمنان در راهها وبيننا وبينك هذا الحي من كفار مضر و حایل است میان ما و میان تو این قبیله از کافران مضر و مضر بضم میم و فتح ضاد معجمه نیز قبیله ایست
مقابل ربیعه اولاد مضر بن نزار و در میان ربیعه و مضر همیشه مخالفت و محاربت بود فمرنا بامر فصل پس چون بسیار نمیتوانیم بخدمت تو آمد از شرایع پرسید امر کن ما را
بحکم محکم واضح که نیست در وی اجمال و اشکال جدا کنند میان حق و باطل نخبر به من وراءنا تا خبر دهیم بآن حکم کسانی را که در پس ما اند یعنی آن قوم خود را که ایشان را
گذاشته آمده ایم وندخل به الجنة و در آئیم بعمل کردن بآن حکم ما و ایشان بهشت را و نخبر و ندخل بجزم و رفع هر دو روایت است وسألوه عن الاشربة و پرسیدند

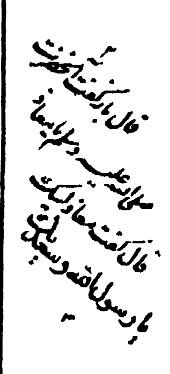
وفد عبد القيس آن حضرت صلی الله علیه وسلم را از اشربه و ظروف مخصوصه ممنوعه که ذکر آنها بیاید فامرهم باربع ونهاهم عن اربع پس فرمود آن حضرت ایشان را بچهار خصلت
و باز داشت ایشان را از چهار خصلت امرهم بالایمان بالله وحده امر کرد ایشان را بایمان آوردن بخدا تنها قال گفت آنحضرت اتدرون ما الایمان بالله وحده
آیا می دریابید چیست ایمان بخدا تنها قالوا الله ورسوله اعلم گفتند خدا و رسول خدا داناتر است این ادب صحابه بود در حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم که چون چیزی پرسیدی
در جواب آن این کلمه گفتندی اگرچه خود نیز میدانستندی قال گفت آن حضرت ایمان آوردن بخدا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله گواهی دادن است بالوهیت
خدای تعالی و رسالت محمد صلی الله علیه وسلم واقام الصلوة وایتاء الزکوة وصیام رمضان و چهار چیز که امر کرد بدان اینهاست و آنکه حج ذکر نکرد وجه آن مکرر گذشت
و ایمان بخدا تفسیر یافت بچهار چیز که درین کتاب اینها اسلام است و قول و ان تعطوا الخمس من المغنم وامر کرد باین که بدهید خمس را از غنیمت و زیادت کرد بر آن چهار و جهت
اهتمام بذکر آن بود که ایشان اهل جهاد بوده اند و محاربه میکردند بجهاد مضر و بعض گفته اند نخستین آن چهار اقامت صلوة است که با عطای خمس چهار میشود و ذکر شهادت برای تبرک است زیرا که
قوم مومن بوده اند و مقر بدان و برین وجه اعطای خمس داخل ایمان بالله وحده باشد ونهاهم عن اربع جواب است از سوال اشربه و نگفتیم که مراد بدان اشربه ظروف مخصوصه
است پس نهی کرد از چهار ظروف چنانکه فرمود عن الحنتم نهی کرد از حنتم بفتح حای مهمله و سکون نون و فتح فوقانیه کوزه سبز سفالین و نهی کرد از دبا بضم دال و تشدید بای موحده
ممدوده کدو وی نیز ظروف خمر بست یا کدو بحقیقت یا صراحی که بر شکل آن بسازند والنقیر و نهی کرد از نقیر بفتح نون از نقر بمعنی کاویدن و مراد بیخ درختی است کاونده و در وی شراب نبیذ
والمزفت و نهی کرد از مزفت بضم میم و فتح زا و فای مشدده بزفت طلا کرده شده و زفت بکسر زای معجمه و سکون فا چیزی است که بکشتی و مانند آن مالند تا آب نه در آید و آن را قار و قیر نیز گویند وقال
احفظوهن واخبروا بهن من وراءکم و گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم یاد دارید این احکام را یا این کلمات را یا این اشیا را و خبر دهید بآنها کسانی را که پس شما اند متفق علیه
ولفظه للبخاری بدانکه مراد نهی ازین ظروف یا نهی از استعمال اینهاست مطلقا بجهت مبالغه در احتراز از تشبه بشاربان خمر و اوانی آن یا نهی است از نقیع و نبیذ انداختن در آن زیرا که نشه
و اسکار در اینها بیشتر می آید و لهذا در احادیث آمده است که انتباذ در مشکها بکنید بجهت آنکه اشتداد و اسکار در آن دیر می کشد و کمتر می آید و با وجود آن جمهور بر آنند که حرمت آن در ابتدای اسلام
بود که مبالغه و اهتمام در تحریم خمر و قلع و قمع آثار وی بود و آن بیشتر بود و بعد از آن این حکم نسخ شد وعن عبادة بن الصامت رضی الله عنه بضم عین و تخفیف موحده از نقبای انصار
بود و حاضر شد عقبه اولی و ثانیه را و بدر را طویل جسیم جمیل بود و یکی از آنها که جمع کردند قرآن را فرستاد او را عمر رضی الله عنه بشام قاضی و معلم و ذکر او در آخر کتاب
در اسامی اهل بدر بیاید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از عبادة بن صامت که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وحوله عصابة من
اصحابه و گرد آن حضرت جماعت بودند از یاران وی عصابه بکسر عین جماعت از ده تا چهل بایعونی علی ان لا تشرکوا بالله شیئا مبایعت کنید و عهد کنید مرا
و عقد بندید با من و اصل مبایعت از بیع است گویا هر که عهدی بندد و با کسی بیفروشد ذات خود را بدست وی چنانکه در بیع دست بر دست میزنند در معاهدت نیز عادت بدان
جاری شده پس بیعت بکنید بر آنکه شریک نکردانید بخدا چیزی را و با شراک بت پرستی است یا ریا در عمل ولا تسرقوا و دزدی نکنید ولا تزنوا و زنا نکنید
ولا تقتلوا اولادکم و نکشید اولاد خود را چنانکه عادت جاهلیت بود که اولاد را از خوف فقر می کشتند ولا تاتوا ببهتان تفترونه و نیارید و نگوئید دروغی را که
پیدا میکنید او را بین ایدیکم وارجلکم میان دستهای خود و پاهای خود یعنی از ذاتهای خود و دست و پا کنایت از ذات دارند چه بهتان و افترا آن باشد که از پیش
خود پیدا کنند و مردم از آن پاک و مبرا باشند یا پیدا میکنند از دل با و ضمائر خود و بنا بر گمانهای فاسد و دل آدمی چون در سینه است میان دستها و پاهاست یا آنکه نسبت افترا بدست
و پا بجهت آنست که اکثر کار و بار بدست و پا میشود و اگرچه جمیع اعضا در آن دخل دارند و این هر سه وجه در اصل مقصود یکی است یا معنی پیدا کردن میان دست ها و پاهای خود آنست
که آن اشکارا بر روی مردم میگویند و دا دبیحیائی و بیمروتی میدهند ولا تعصوا فی معروف و بیفرمانی نکنید در امر که شناخته می شود در شرع وجود او یعنی در امر مشروع و مقابل
آن منکر است که شناخته نمی شود در شرع وجود او یعنی امر نامشروع فمن وفی منکم فاجره علی الله پس کسی که وفا کند باین مبایعت پس مزد او لازم است بر خدا که بفضل و ثواب آن میدهد
ومن اصاب من ذلک شیئا و کسی که برسد و بکند ازین گناهان مذکوره غیر اشراک چیزی را فعوقب به فی الدنیا پس عقاب کرده شود بسبب وی در دنیا چنانکه حد زده شود و
سزا داده شود بر آن فهو کفارة له پس آن عقاب کردن کفارت است مر او را و سبب محو و عفو آن گناه شود و در آخرت بر آن عقابی نه بیند ومن اصاب
من ذلک شیئا و کسی که کرد چیزی از گناهان ثم ستره الله علیه پس پوشید او را خدای تعالی بر وی یعنی ظاهر نشد گناه وی و حد زده نشد بر آن فهو الی الله پس وی یعنی کار وی
مفوض است بسوی خدا ان شاء عفا عنه اگر خواهد خدای تعالی در گذرد از وی و عقاب نکند وان شاء عاقبه و اگر خواهد عقاب کند او را و این مذهب اهل سنت و جماعت
است و نزد معتزله واجب است عقاب عاصی و عفو و مغفرت نمی باشد و این حدیث حجت است بر ایشان فبایعناه علی ذلک پس بیعت کردیم و عهد
بستیم با آنحضرت برین شرط که مذکور شد متفق علیه وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه صحابی مشهور است از اصحاب شجره از بنی خدره بضم خای معجمه بطنی است از
انصار اول مشاهده او خندق است و دوازده غزوه همراه آن حضرت غزا کرده نام او سعد بن مالک بن سنان است و پدر او نیز صحابی است قال خرج رسول الله گفت ابو سعید
خدری بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی اضحی در روز عید قربان اضحی بفتح همزه و سکون ضاد جمع اضحاة است و وی در اصل نام گوسفندی است که قربانی کرده شود
و بر روز نحر نیز اطلاق میکنند او فطر شک راوی است که در روز عید اضحی یا عید فطر برآمد الی المصلی بسوی عیدگاه فمر علی النساء پس بگذشت آن حضرت صلی الله علیه

وسلم بجانب زنان و زنان نیز در عهد رسالت مآب در شریف بعیدگاه میرفتند و در گوشه می نشستند تا از دعای مسلمانان محروم نمانند فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا معشر النساء ای
گروه زنان تصدقن تصدق کنید و بدهید چیزی در راه خدا فانی اریتکن اکثر اهل النار زیرا که بدرستی که من نموده شده ام یعنی دانانیده شده ام باخبار وحی یا بکشف و عیان که شما بیشترین
اهل دوزخ اید یعنی بیشتر در دوزخ طایفه زنان باشند و مردان کمتر فقلن و بم یا رسول الله پس گفتند زنان و بچه چیز و چه سبب زنان بیشترین اهل دوزخ اند قال تکثرن اللعن گفت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بسبب آنکه بسیار می کنید شما ای زنان لعنت را یعنی در حرف و حکایت لعنت و نفرین بر زبان زنان بسیار میرود و معنی لعنت راندن و دور انداختن حق تعالی است بنده را از درگاه رحمت
خود و این مخصوص کافران است و بر هیچکس شخص حکم بدان نتوان کرد اگرچه کافر باشد شاید که در آخر مسلمان از عالم رود مگر آنکه بیقین معلوم کرده موت او بر کفر و این خبر بجز شارع معلوم نکرد چنانکه با ایمان
رفتن نیز معلوم نیست و بوصف و بعنوان عیان لعنت کرد چنانکه گویند لعنة الله علی الکافرین و لعن الله الیهود والنصاری و لعنت گاهی بمعنی ابعاد از رحمت خاص و مقام قرب نیز آید و این مخصوص
بکافر است و اطلاق آن بر غیر کافر نیز بقصد تغلیظ و تشدید آمده و بالجمله لعنت کردن صفت ذمیمه است و اگر آنکس مستحق لعن نیست هم بقائل باز گردد و تکفرن العشیر و کفران نعمت میکنید شوهران را زن اگر
صد ناز و نعمت از شوهر دیده باشد و یکبار که تقصیر کرد گوید هرگز از تو روی نیکی ندیده ام کذا جاء فی الحدیث و عشیر بفتح عین مهمله و کسر شین معجمه بمعنی قریب و صدیق و زوج آمده و ظاهر آنست که مراد اینجا زوج باشد
کذا قالوا ما رایت من ناقصات عقل و دین ندیده ام هیچ یکی از ناقصات عقل و دین را اذهب للب الرجل الحازم بحای مهمله و زای معجمه من احدکن برنده تر و ربانیده تر مر عقل مرد
دانا را که ضابط و هشیار است در کار و بار خود از یکی از شما قلن و ما نقصان دیننا و عقلنا گفتند زنان و چیست نقصان دین ما و عقل ما و بچه معلوم توان کرد آنرا یا رسول الله قال الیس شهادة
المرأة مثل نصف شهادة الرجل گفت آیا نیست گواهی زن در شرع همچو نیمه گواهی مرد چه گواهی دو زن بجای گواهی یک مرد است قلن بلی گفتند آری گواهی زن همچو نصف گواهی مرد است قال فذلک
من نقصان عقلها گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس این نیمه بودن گواهی زن نسبت بگواهی مرد از نقصان عقل زن است که آن مقدار ثقه و حفظ در تحمل شهادت و ادای آن ندارد که مرد دارد قال الیس اذا
حاضت لم تصل و لم تصم گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا نیست که چون حیض می آرد زن نماز نمیکند و روزه نمیدارد قلن بلی قال فذلک من نقصان دینها گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
پس آن علامه نقصان دین زن است اگرچه حیض پیدایش خدای تعالی است و زن را درینجا اختیاری نیست ولیکن همین پیدا کردن زنان برین وجه و منع کردن وی از عبادات نه مردان نقصان کردن است درجه
زنان را از درجه مردان متفق علیه و ازینجا معلوم میشود که زیادت عبادت سبب زیادت دین است و نقصان آن سبب نقصان دین اگرچه نقصان آن بعذر باشد ماند آنکه آیا حائض را ثواب نمازها که از او
بعذر فوت میکند هست چنانکه مریض و مسافر را ثواب نوافل عبادات که بعذر مرض و سفر از وی فوت میکرد می نویسند و ظاهر حدیث آنست که نیست زیرا که مسافر و مریض نیت دوام دارند و اهل آن هستند
بخلاف حائض که نه از اهل نیت است کذا قال الطیبی و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی کذبنی ابن آدم گفت خدای تعالی
نسبت بدروغ کرد مرا فرزند آدم و لم یکن له ذلک و روا نیست و نمیرسد او را که نسبت بدروغ کند مرا که پروردگار عالمم از جهت بودن آن مخالف برهان و منافی مرتبه عبودیت و شتمنی و لم
یکن له ذلک و دشنام کرد مرا و نمیرسد او را که دشنام کند مرا فاما تکذیبه ایای اما نسبت بدروغ کردن او مرا فقوله لن یعیدنی کما بدانی پس گفتن آدمیست که هرگز باز نمی انگیزد مرا خدای تعالی
چنانکه نخست پیدا کرده است مراد تکذیب درین قول راجع باخبار الهی است تعالی شانه بدان یا بسبب تضمن ابدا جواز اعادت را چنانکه فرمود و لیس اول الخلق باهون علی من اعادته و نیست
نخست پیدا کردن و از عدم صرف بوجود آوردن آسانتر بر من از باز بر انگیختن بعد از هلاک شدن بلکه اعاده آسانتر از ابداست چه همه دانند که شکسته را باز بهم بستن آسانتر است از اختراع کردن و از محض
عدم بوجود آوردن و این حکایت نسبت بآدمیان است و الا نزد خداوند تعالی که قادر مطلق است همه یکسان باشد آنجا آسان و مشکل نمیباشد و این قول آدمی است که قائل است بابدا و اگر نباشد ممکن است
او را که بداند اگر نظر صحیح کار فرماید و اما شتمه ایای فقوله اتخذ الله ولدا و اما دشنام کردن آدمی مرا پس گفتن او است که گرفت خداوند فرزند را چنانکه نصاری عیسی را گویند و یهود عزیر را علیهم السلام
و مشرکان فرشتگان را گویند که دختران خداوند اند و بودن این قول شتم بجهت آنست که این قول مماثلت ولد است مر الله تعالی را در ماهیت و استخلاف او مر او را چنانچه عادت است و چندین نقایص
و عیوب دیگر منافی صفات کمال که ازین لازم می آید چنانکه فرمود و انا الاحد الصمد الذی لم الد و لم اولد و منم یگانه در ذات و صفات غیر محتاج بکسی و همه محتاج من اند که نه زاییم و نه زائیده شده ام
و لم یکن لی کفوا احد و نیست مرا هیچ مثل و مانند هیچ یکی و این نفی زوجه است که مثل زوج میباشد تا ولد از میان برآید یا ولد را نیز شامل است چه وی نیز مثل پدر میباشد و فی روایة ابن عباس و در
روایت ابن عباس چنین آمده که و اما شتمه ایای و اما دشنام دادن آدمی مرا فقوله لی ولد پس گفتن او است که مرا ولد است و سبحانی ان اتخذ صاحبة او ولدا و پاک و منزه ام من
از این که بگیرم زن را یا فرزند را و در بعض روایات و اواست بجای او رواه البخاری و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی
گفت خدای تعالی یؤذینی ابن آدم میرنجاند مرا فرزند آدم و میکند چیزی را که مکروه است نزد من و راضی نیستم من از آن زیرا که یسب الدهر دشنام میکند ابن آدم روزگار را و زمانه را چنانکه نزد محنت و
تبدل حال شکایت از زمانه و روزگار کنند و بد گویند و انا الدهر و حال آنکه منم دهر یعنی فاعل و مدبر و متصرف چون سب کردن دهر را مشعر باعتقاد فاعلیت و تصرف او است گویا دهر نام فاعل متصرف
شد پس فرمود منم دهر چه آنکه فاعل و متصرف اعتقاد میکنید آنرا فاعل و متصرف منم یا مضاف محذوف است ای انا مقلب الدهر و کرمانی گفته مراد با انا الدهر انا المدهر است ای مقلبه و بعض گفته اند دهر از اسمای
حسنی الهی است تعالی شانه خطابی آنرا منکر شده و الا از تعالی و سیاق آن مفهوم میگردد و باقطع نظر ازین مقام جود است معنی ندارد مگر آنکه دهر بمعنی فاعل و متصرف دارند و انا الدهر بنصب نیز روایت
و وجه وی بنا و سب ... آنست که فهم و سب دهر مشعر بنسبت تصرف باوست یا بجهت آنکه این فهم و سب راجع بجناب الهی میگردد زیرا که چون فاعل حقیقی او است سب بروی واقع میشود کذا قاله
بیدی الامر ... است که بیدی بتشدید نیز روایت است اقلب اللیل والنهار میگردانم شب را و روز را و میدانی آدم اینها را بیت چرخ باد و ربشاد و زینهم
... متفق علیه و عن ابی موسی الاشعری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما احد اصبر علی اذی سمعه

من الله نیست هیچ یکی صابرتر از خدا بر گروهی که می‌شنوند آزار یدعون له الولد می‌خوانند برای وی فرزند و اثبات میکنند برای وی آنچه شایستهٔ جناب قدس او نیست ثم یعافیهم و یرزقهم پس
تندرست و سلامت میدارد ایشانرا از بلایا و آفات و روزی میرساند ایشانرا با نواع نعم و حقیقت صبر نگاه داشتن نفس است بر مکروه و ضد وی جزع است و مراد بصبر در شان حق تعالی عدم تعجیل است
بانتقام از گناهکاران بعفو یا تاخیر و صبور یکی از اسمای حسنی الهی است تعالی و تقدس و حلیم نیز قریب بمعنی صبور است لیکن گناهکار از صبور ایمن نبود و شاید در وقتی دیگر انتقام بکشد و در حلیم ایمن است
متفق علیه وعن معاذ رضی الله عنه از اکابر صحابه و علمای ایشان است مناقب او خارج از حد حصر و احصا است و در آخر کتاب چیزی از آن مذکور گردد در رجال قال گفت معاذ بن جبل کنت ردف
النبی بودم من ردیف پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی حمار بر خری که آن حضرت صلی الله علیه وسلم اختیار با جهت تواضع و عدم تکلف برین مرکب سوار شده است پس معاذ میگوید که گفتم وزیر
در عقب آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوار بودم در حالی که لیس بینی و بینه الا مؤخرة الرحل نبود میان من و میان آنحضرت صلی الله علیه وسلم مگر چوبی که پس پالان میباشد و سوار بدان تکیه میکند و مؤخره

بلیغ

بضم میم و سکون همزه و خای معجمه مکسور است و بهمزه مفتوح و تشدید خای مفتوحه نیز آمده مقصود معاذ ازین سخن بیان قرب اوست از حضرت صلی الله علیه وسلم و فهم و ضبط کردن کلام شریف وی فقال
پس گفت آنحضرت یا معاذ هل تدری ما حق الله علی عباده ای معاذ می‌دریابی که چیست حق خدا که واجب گردانیده است بر بندگان خود بحکم عبودیت و امر شریعت وما حق العباد
علی الله و چیست حق بندگان بر خدا که لازم گردانیده است وی تعالی بر خود بفضل و کرم خود قلت الله ورسوله اعلم گفتم خدا و رسول خدا داناتر است قال فان حق الله علی العباد گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بدرستی حق خدا بر بندگان ان یعبدوه ولا یشرکوا به شیئا اینست که پرستند او را و شریک نگردانند با وی چیزی را یعنی بت پرستی نکنند یا آن معنی که ریا
نکنند و اخلاص ورزند در عبادت وحق العباد علی الله ان لا یعذب وحق بندگان بر خدا آنست که عذاب نکند من لا یشرک به شیئا کسی را که شریک نگرداند با وی چیزی را اگر مراد بشرک
کفر باشد مراد آنست که عذاب نکند مثل عذاب کافران و اگر ریا است عذاب اصلا نخواهد بود فقلت پس گفتم من یا رسول الله افلا ابشر به الناس آیا بشارت ندهم باین معنی مردم را و تبشیر
بکسر باء و فتح و ضم نیز آمده خبر خوش شنانیدن کسی را مشتق از بشره است و اثر خبر خوش شنیدن بشره ظاهر میشود قال لا تبشرهم فیتکلوا فرمود آنحضرت بشارت مده مردم را باین خبر تا اعتماد نکنند بر آن و
ترک ننهند عمل را فیتکلوا بتای فوقانیه مشدده و کسر کاف از اتکال بمعنی اعتماد و فینکلوا بفتح تحتانیه و سکون نون و ضم کاف نیز روایت است از نکول یعنی باز ایستادن از چیزی متفق علیه اگر گویند پس چرا خبر داد
معاذ باین حدیث با آنکه نهی کرد آنحضرت از خبر دادن گوییم جواب آنست که معاذ رضی الله عنه دانست که نهی مخصوص باول آن زمان است که توحید بمسلمانی بودند و مبادی تکالیف شرعیه نشده پس از آن چون شرایع و تکلیفات ثابت
شد و قضیه امر و نهی استقامت گرفت خبر داد یا روایت کرد آنرا بعد از امر بوجوب تبلیغ و ورود وعید بر کتمان علم یا نهی از تبشیر نسبت بجماعه مخصوص بود که اتکال کنند چنانکه از حدیث آینده معلوم
گردد و روایت کرد با آنها که نه باین صفت بودند وعن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم ومعاذ ردیفه علی الرحل قال روایت است از انس که آنحضرت در حالی که معاذ ردیف
او بود گفت یا معاذ قال گفت معاذ لبیک یا رسول الله وسعدیک ایستاده‌ام در خدمت و فرمانبرداری تو ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم و یاری میدهم ترا قال گفت آنحضرت بار
دیگر یا معاذ قال گفت معاذ لبیک یا رسول الله وسعدیک ثلثا سه بار ندا کرد آنحضرت معاذ را و معاذ این کلمه گفت و در وی تاکید و مبالغه است در القای این کلام و بیدار و هوشیار کردن
معاذ برای استماع آن و معنی لبیک اجابت و فرمان برداری است و معنی سعدیک یاری دادن و موافقت کردن است یعنی ایستاده‌ام بخدمت و طاعت و موافقت تو بعد از پیروی قال گفت آنحضرت ما من
احد یشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله نیست هیچ یکی که گواهی دهد و بگوید آنکه خدا یکی است و محمد فرستادهٔ اوست صدقا من قلبه از روی صدق و اخلاص ناشی از دل احترا
از شائبهٔ کذب و نفاق الا حرمه الله علی النار مگر آنکه حرام میگرداند خدای تعالی آن گواهی دهنده را بر آتش دوزخ که برای کافران ساخته شده است یا حرام میگرداند بر وی خلود در نار و ابن المسیب میگوید
که این حکم پیش از نزول فرائض و اوامر و نواهی بود و حسن بصری گفته که مراد گفتن این کلمه است با ادای حق و فریضه آن و بعضی گفته‌اند مراد آنست که نزد ندم و توبه گفت و همران میرد قال گفت معاذ
یا رسول الله افلا اخبر به الناس آیا پس خبر نکنم این خبر خوش مردم را فیستبشروا پس بشارت یابند بآن و خوش دل شوند بدان قال گفت آنحضرت اذا یتکلوا اکنون که خبر دهی مردم باین
اعتماد میکنند بر آن و ترک میدهند عمل را فاخبر بها معاذ عند موته پس خبر داد باین قصه و یا باین کلمات معاذ نزد موت خود تاثما از جهت احتراز کردن از بار گناه در کتمان علم و ترک
تبلیغ از این کلام ظاهر مفهوم میگردد که نهی از اخبار پیش از نهی از کتمان علم بود متفق علیه وعن ابی ذر از زهاد صحابه و صادقان ایشان است و مذهب او ترک ادخار مال است اگرچه حق آن ادا کرده باشد
مناقب او بسیار است در آخر کتاب بیاید انشاء الله تعالی رضی الله عنه قال گفت اتیت النبی آمدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم وعلیه ثوب ابیض و حال آنکه بود بر آنحضرت جامهٔ سفید و
هو نائم و آنحضرت در خواب بود ثم اتیته وقد استیقظ پس باز آمدم و حال آنکه بیدار شده بود و ذکر این احوال از برای تحقیق و تثبیت مزید اطلاع خود بر احوال شریف میکند تا بدانند که روایت
از روی تثبت و تیقظ میکند یا آنکه ذکر احوال محبوب با قطع نظر از آن شیرین و لذیذ است و غالبا این وحی در همین منام شد پس ذکر آن از جهت نیز توانند بود والله اعلم فقال پس گفت آنحضرت ما من عبد
قال نیست هیچ بنده که گفت لا اله الا الله ثم مات علی ذلک پس مرد بر اعتقاد این کلمه و هیچ منافی آن نگفت و نکرد الا دخل الجنة مگر آنکه می درآید آن بنده بهشت ابوذر میگوید قلت گفتم من و
ان زنی وان سرق آیا می درآید بهشت اگرچه زنا کرده باشد آن بنده و دزدی کرده باشد قال گفت آنحضرت وان زنی وان سرق می درآید اگرچه زنا کرده باشد و دزدی کرده باشد و چون
این حکم مستغرب مستبعد بود ابوذر باز اعاده مکرد از برای تحقیق و تثبیت و تواند که تکرار و اعاده از جهت کمال سرور برحمت حق و شکر گذاری نعمت حق جل و علا باشد باز میگوید قلت گفتم وان زنی وان
سرق قال گفت آنحضرت وان زنی وان سرق قلت باز گفتم وان زنی وان سرق قال گفت آنحضرت وان زنی وان سرق علی رغم انف ابی ذر می درآید بهشت بر رغم انف ابی ذر
مبنی بخاک آلودن مشتق از رغام بفتح را بمعنی خاک و مراد برغم انف در اینجا خواری و انقیاد است با کراهت چون ابوذر استبعاد کرد و استغراب نمود این حکم را گویا مطیع و مجبور شد وی آن
نمود پس حکم کرد بآن بموجب خواری و شکست اوست و او را باکراه و جبر بآن آورد و در استعمال مردم میگویند فلان برغم او این کار کرد یا گفت یعنی بی رضای او و کان ابوذر اذا حدث



بهذا و بود ابو ذر رضی که تحدیث میکرد باین حدیث قال میگفت این کلمه را که وان رغم انف ابی ذر چنانکه شنیده بود از حضرت و حق خود برای تذکار آن حال و تاکید و تحقیق آن و التذاذ بدان بهشت
کرد و شنام من آن محبوب جانی یکبنی عمر بگذشت و هنوز هم لذت آن در دل است متفق علیه بدانکه این حدیث و امثال آن دلالت دارند بر آنکه مؤمن اگرچه فاسق باشد و مرتکب کبیره می درآید بهشت را یا
بعفو و مغفرت پروردگار تعالی بفضل و کرم او یا به شفاعت رسول صلی الله علیه وسلم یا بعد از تعذیب و در آوردن در آتش بقدر گناه و این حدیث حرام بودن او بر نار تاویل او آن است که در بعضی
معاذ گفته شد و مذهب اهل سنت و جماعت این است که فاسق مؤمن است و مآل مؤمن آخر بهشت است و احادیث صحیحه درین باب بسیار است و اجماع سلف از صحابه و تابعین هم برین بوده و اعتقاد
امت پیش از ظهور اهل بدعت از معتزله و غیر ایشان همین بود و مذهب ایشان آنست که فاسق مؤمن نیست و مخلد است در نار و عمل داخل است در حقیقت ایمان و ایشان میگویند که اگر میگوئیم بنده بمجرد
لا اله الا الله بهشت در آید باعث میکرد او را بر اعتماد و غرور و ارتکاب معاصی و فسق و فجور و میگویند که این اعتقاد مردم را از ربقهٔ ملت و قید شریعت می برآرد و نه چنین است که ایشان
میگویند چه تهدیدات و وعیدات در شان عصاة که وارد شده یافته بسیار است و آن کافی است در انذار و از جا اگر خواهند بر یک معصیت عذاب کنند که بیرون از حد حصر و احصا باشد و نیز آمده است
که ادنی مدت عذاب مسلمانان گناهکار مدت عمر دنیا باشد که هفت هزار سال است و در بعض روایات هفتاد هزار سال آمده و صدق و راین کلمه بصدق و اخلاص و ثبات و دوام بر آن بی عروض
منافی و مخالف از شک و تردد کاری آسان نیست خصوصا از اهل فسق و فجور که دلهای ایشان مملو و محشو است به تراکم ظلمات و شبهات و واقعند در ورطهٔ استخفاف و استحلال و با وجود فسق اگر
تصدیق یقینی حاصل باشد و بغلبهٔ شهوت و نفس معصیتی صادر گردد و خوف و جزع و فزع و عزم بر توبه بآن مقارن باشد بمقتضای وعدهٔ کرم امید واری هست که بخشد و بعد از جزا و سزا داد و عذاب
و عقاب کردن آخر بهشت در آرد یحکم الله ما یشاء و یفعل ما یرید و هو العزیز الحکیم وعن عبادة بن الصامت رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من شهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله وان عیسی عبد الله ورسوله کسی که گواهی دهد که خدا یکیست و محمد برحق و گواهی دهد که عیسی بندهٔ خداست و رسول او است در
اثبات بندگی مر عیسی را رد است بر نصاری که او را الله یا ابن الله میگویند و در شهادت برسالت وی رد است بر یهود که منکر رسالت ویند وابن امته و گواهی دهد که عیسی پسر داه خدای تعالی است
که مریم باشد و چون مرد را عبد الله میگویند زن را امة الله میخوانند و زن و مرد همه غلام و داه و بندگان پروردگار تعالی اند و ظاهر آن است که این رد بر نصاری است و تاکید او است و طعنی که نه
کرده بر یهود و نیز تواند بود و مراد تبرئت ساحت او است از نسبت قذف و شتم که یهود او را میکردند وکلمته القاها الی مریم و عیسی کلمة خدای تعالی است که افکند و فرستاد او را بسوی مریم عیسی را
کلمة الله از آن جهت گویند که بمجرد کلمه کن پیدا شده بی وساطت پدر و اسباب عادی در ولادت یا از جهت آنکه تکلم کرد در گهواره وقت صغر سن پس مظهر کامل اسم المتکلم باشد و روح منه و عیسی
روحیست صادر از جناب حق او را روح بجهت آن گویند که احیای اموات کرده یا دلهای مرده را بحیات معنوی زنده گردانید یا مراد خداوند روح است صادر از قدرت حق بی وساطت اصل و
ماده والجنة حق والنار حق و گواهی دهد که بهشت حق است و آتش دوزخ حق است ادخله الله الجنة می در آرد او را خدای تعالی در بهشت ابتداء یا بعد از عذاب علی ما کان علیه من
العمل بر آنچه دارد وی از عمل نیک یا بد و این حدیث صریح است در مذهب اهل سنت و جماعت متفق علیه وعن عمرو بن العاص رضی الله عنه از مشاهیر صحابه است از عقلای قریش و اهل دها
احوال وی در کتاب جامع المناقب بیاید قال گفت عمرو بن العاص اتیت النبی آمدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقلت ابسط یمینک فلابایعک پس گفتم بآنحضرت صلی الله علیه وسلم
فراخ کن دست راست خود را تا بیعت اسلام کنم ترا ولابایعک را بکسر لام و نصب عین و فتح لام و رفع عین هر دو خوانده اند فبسط یمینه پس فراخ کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دست راست خود را
فقبضت یدی پس کشیدم من دست خود را فقال پس گفت آنحضرت مالک یا عمرو چه شد ترا و چه کار میکنی و چرا دست کشیدی ای عمرو قلت اردت ان اشترط گفتم میخواهم که شرط کنم قال
تشترط ماذا گفت شرط میکنی چه چیز شرط میکنی قلت ان یغفرلی گفتم این شرط میکنم که آمرزیده شود مرا گناهان که پیش از این کرده ام قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اما علمت یا عمرو ان الاسلام
یهدم ما کان قبله آیا نمیدانی تو ای عمرو یعنی بدان که اسلام آوردن می افکند و برطرف میکرداند هر گناهی که پیش از آن بود از مظالم و غیر مظالم وان الهجرة تهدم ما کان قبلها و نمیدانی که
هجرت و گریختن از دار حرب بدار اسلام هدم میکند گناهان را که پیش از او بوده وان الحج یهدم ما کان قبله و نمیدانی که حج هدم میکند چیزی را که پیش از آن بود از گناهان هدم هجرت و حج مخصوص است
بغیر مظالم و در حج قولی بهدم مظالم نیز آمده و حدیثی نیز درین باب وارد یافته والله اعلم رواه مسلم و در صحیح مسلم آمده است که عمرو بن العاص در وقت موت قلق و اضطراب بسیار مینمود و میگریست
میکرد پسر وی عبد الله بن عمرو گفت که چرا چنین اضطراب میکنی ای پدر امید وار باش که صحبت رسول خدا داشته و در خدمت وی کارها کرده گفت مرا در عمر سه حالت پیش آمده است اول آنچه آید او دشمن
ترین مردم پیش رسول الله بود و با وی کارزارها کرده و کمر بعداوت او بسته بودیم ثانیا دوست ترین مردم بود ما آنحضرت شده و در خدمت او بوده و فرمان بردار او گشته بودیم ثالثا بعد از حضرت
امارتها و حکومتها و اقضیهای غریب پیش آمده و در آنجا افراطها و تفریطها رفته و چیزها واقع شده است تا عاقبت کار آن چه باشد والله اعلم والحدیثان المرویان عن ابی هریرة و دو حدیث که
روایت کرده شده اند از ابی هریره و در مصابیح در کتاب ایمان آورده است اول حدیثی که در اول او این لفظ است قال الله تعالی انا اغنی الشرکاء عن الشرک والآخرة و حدیث
دیگر که در اول او این لفظ است الکبریاء ردائی مستدرکه ما سر انجام است که ذکر کنیم آن دو حدیث را فی باب الریاء والکبر ان شاء الله تعالی الفصل الثانی عن معاذ قال
قلت گفت معاذ بن جبل گفتم یا رسول الله اخبرنی بعمل یدخلنی الجنة و یباعدنی من النار خبر ده مرا بعملی که در آرد مرا در بهشت و دور گرداند مرا از آتش دوزخ قال گفت آنحضرت
لقد سألت عن عظیم بتحقیق پرسیدی از کاری بزرگ وانه لیسیر علی من یسره الله علیه و بدرستی و راستی این کار هر آینه آسان است بر کسی که آسان کرداند آن را خدای تعالی بر آن کس بعد از
بیان آن کار را امر کرد بقول خود تعبد الله ولا تشرک به شیئا عبادت کن خدا را و شریک مگردان با وی چیزی را وتقیم الصلوة و بر پا دار نماز را وتؤتی الزکوة و بده زکاة را وتصوم
رمضان و روزه دار ماه رمضان را وتحج البیت و قصد کن زیارت خانهٔ کعبه را ثم قال الا ادلک علی ابواب الخیر پس گفت آنحضرت راه نمایم ترا بر درهای نیکی که نیکی از آنها می در آید

پس باین که آنها را بقول خود الصوم جنة روزه داشتن حکم سپر دارد که مانع می آید از رسیدن تیر معصیت بصائم بجهت منع شهوات و بسته شدن راه شیطان والصدقة تطفئ الخطیئة و عطا کردن بغیر
سرد میکرداند و محو میکند آتش گناه را کما یطفئ الماء النار چنانچه سرد میکرداند آب آتش را اگرچه نیکی مطلقا میبرد و محو میکرداند بدی را کما قال ان الحسنات یذهبن السیئات ولیکن صدقه بیشتر است که سبب وصول
نفع بغیر است و دلالت قوی دارد بر صدق دعوی ایمان و محبت مولی تعالی وصلوة الرجل فی جوف اللیل و نماز کردن مرد در میان شب نیز از ابواب خیر و راه درآمدن فیض و انوار و سبب اطفای خطیئات است
بیت کرد و زیبا بیش بغوغای عرب شب محرم عاشقان است شبانش طلب ثم تلا پس خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم از برای استشهاد بفضیلت نماز شب و صدقه این آیت را که جزاء بما کانوا یعملون است حاصل
معنی این کریمه آنست که پروردگار عالم تعالی و تقدس ستایش میکند شب خیزان و پهلو از بستر راحت دور دارندگان را و از آنچه مولی کریم عز و علا ایشانرا از نعمتها داده انفاق کنند کانرا و میفرماید که نمیداند هیچکس آنچه
پنهان داشته شده است ایشانرا در دار آخرت از آنچه سبب قرار و آرام و لذت و سرور چشم ایشان کرده از نعمتهای بهشت و دیدار مولی تعالی در جزای آنچه عمل میکردند و میگذاردند نماز شب را و میدادند صدقات
شرف مرد بجود و اسب کرامت بسجود هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود ثم قال پس بنیز انتخاب کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از امور دین و شعار ملت افضل و خلاصه آنرا و گفت الا ادلك برأس الامر آیا راه ننمایم ترا
باصل و سر همه کارهای دین که دین بی آن وجود نگیرد چنانکه سر نسبت بجسد وعموده و راه ننمایم ترا بستون دین که بدان دین برپا بود و قوت و کمال پذیرد چنانکه خانه بستون وذروة سنامه و راه ننمایم ترا به بلندی کوهان
دین که دین بدان علو و ارتفاع گیرد و ذروه بکسر ذال و ضم آن مکان بلند را گویند چنانکه ذروه جبل بلندی کوه را گویند و سنام بفتح سین کوهان شتر قلت بلی چون رغبت و شوق مائل به استماع و دریافت آن امر عظیم در این مرتبه
باستماع صفات عظیمه وی بیشتر شد گفت بلی بگو و راه نما مرا ایدون یا رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فرمود رأس الامر الاسلام سر تمام ارکان دین اسلام است که مراد بدان شهادتین است که حاصل میکرد بدان اصل
دین وعموده الصلوة و ستون دین نماز است که قوت میابد بدان بنای دین مسلمانی وذروة سنامه الجهاد و بلندی کوهان دین کارزار کردن است با کافران که بدان کار دین ارتفاع و بلندی میگیرد و چون جهاد و کارزار
کردن غالب سواره میباشد در صورت نیز بلندی دارد ثم قال الا اخبرك بملاك ذلك کله پس گفت آنحضرت خبر دهم ترا بچیزی که قوام و نظام این همه چیزهاست که مذکور شدند یا ذلك اشارت باسلام است و تاکید با اعمال
اجزا و ارکان اوست و ملاک آنچه شیء بدان قوام پذیرد و نظام گیرد و ملاک بکسر میم و فتح آن هر دو آمده تورپشتی گوید که اهل لغت بکسر و فتح هر دو میگویند و روایت حدیث بکسر میم است قلت بلی گفتم آری خبر ده مرا
یا نبی الله صلی الله علیه وسلم فاخذ بلسانه پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم زبان شریف خود را و اشارت کرد بدان و قال و گفت کف علیك هذا بازدار بر نفس خود و نگاهدار این را یعنی زبان را فقلت پس گفتم
بطریق تعجب و استفهام یا نبی الله وانا لمؤاخذون بما نتکلم به ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما گرفته و گیر کرده میشویم بچیزی که تکلم میکنیم بآن قال ثکلتك امك گرید ترا مادر تو یا معاذ ثکل بضم موت و هلاک
وفقدان حبیب و ولد و اصل این دعاست بموت و هلاک یعنی بمیری تا خلاص شوی از وقوع درین ورطه که در او افتاده و گفته اند که این لفظی است که بجریان عادت بر زبان میرود و معنی آن مراد نیست غرض تعجب از غفلت معاذ است
وهل یکب الناس فی النار آیا می اندازد مردم را در آتش دوزخ علی وجوههم بر رویهای ایشان او علی مناخرهم شک راویست که علی وجوههم گفت یا علی مناخرهم گفت و مناخر جمع منخر است بفتح میم و سکون نون و فتح خای
معجمه یا کسر وی در اصل بمعنی سوراخ بینی آمده و اینجا مراد بینی است چه هر که بر روی افتد نخست بر بینی افتد که بلندترین اجزای روست یعنی مردم را در دوزخ نمی اندازد الا حصائد السنتهم مگر سخنهای ایشان که هرچه بر زبان آید
بی تمیز و بی احتیاط بگویند و نیک و بد را از هم نشناسند و مایعنی از مالایعنی تمیز نکنند و حصائد جمع حصیده است یعنی آنچه درو کرده شود از کشت بداس و در درو کردن تمیز کرده نشود میان خشک و تر و نیک و بد تشبیه کرده سخنان
بی هوده گفتن را بدان و این باعتبار اکثر و اغلب است چه هرچه بآدمیزاد میرسد از آفت و بلا در دنیا و آخرت اکثر از ره گذر زبان میرسد نظم هرچه برآدمی رسد ز زبان همه از آفت زبان برسد هرچه آمد بر زبانت گفتی
آنچه آمد بدانت خوردی دیگر این چه گناه است که تو خویش را خویش بدوزخ بردی رواه احمد والترمذی وابن ماجه وعن ابی امامة رضی الله عنه اسم او صدی است بضم صاد و فتح دال مهملتین و تشدید یا
با اهل صحابیت اختلاف کرده اند در نسب وی و آبای او باتفاق بر کنیت وی ساکن شد مصر را بعد از آن انتقال کرده بحمص و وفات یافت در آن کثیر الروایات است و اکثر حدیث وی نزد شامیین است سنه ست و ثمانین یا
احدی و ثمانین و له احدی و تسعون سنة و هو آخر من مات من الصحابة بالشام بر قول اکثر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب لله وابغض لله کسی که دوست دارد کسی را برای خدا و دشمن دارد برای
خدا و اعطی لله ومنع لله و بدهد برای خدا و ندهد برای خدا یعنی همه کارهای او برای خدا بود و هرچه کند بطلب رضای حق و اراده وجه الله کند بیت وطن بپای تو کرم بعشق برای تو جویم خمش برای تو باشم سخن برای تو
گویم فقد استکمل الایمان پس بتحقیق کامل کرداند ایمان خود را چه کمال ایمان در این اخلاص است که مقام کمل صدیقان است رزقنا الله رواه ابو داود روایت کرد این حدیث را ابو داود ورواه الترمذی
عن معاذ بن انس و روایت کرد آنرا ترمذی از معاذ بن انس مع تقدیم و تاخیر یعنی با تقدیم و تاخیر بعض فقرها بر بعض و لفظ مصابیح همان اول است وفیه و در حدیث ترمذی بجای فقد استکمل الایمان فقد استکمل
ایمانه آمده وعن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الاعمال الحب فی الله والبغض فی الله فاضل ترین عملها دوست داشتن است کسی را از جهت خدا و دشمن
داشتن از جهت خدا رواه ابو داود معنی این حدیث عین معنی حدیث امامه است و بودن این عمل فاضل ترین اعمال دیگر بجهت آن است که باعث و بنای جمیع خیرات محبت خداست و چون محبت غلبه کند چنانکه هیچکس و
هیچ چیز را دوست ندارد مگر برای خدا و دشمن ندارد مگر برای خدا لابد باعث خواهد بود بر امتثال جمیع اوامر و انتهاء از جمیع نواهی و امثال این حدیث از جوامع الکلم اند که جامع جمیع مراتب اسلام و ایمان
و احسان و متضمن تمامه احکام شریعت و آداب طریقت و اسرار حقیقت است امام غزالی گفته رحمة الله علیه که اگر کسی طباخی را دوست دارد که طعام خوب می پزد و بفقرا و صلحا میخوراند این دوستی از جهت خداست
و اگر کسی استاذ را دوست دارد تا علم از وی آموزد و آنرا وسیله دنیا سازد این دوستی نه از جهت خداست وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المسلم من
سلم المسلمون من لسانه ویده مسلمان کامل کسی است که سلامت مانند مسلمانان از زبان وی و دست وی شرح این در فصل اول در حدیث عبدالله بن عمرو گذشت والمؤمن من امنه الناس
علی دمائهم واموالهم و مؤمن کامل کسی است که امین گیرند مردم او را بر خونهای خود و مالهای خود یعنی ایمن باشند از وی که تصرف در خون و مال ایشان بناحق شرعی نخواهد کرد و ظاهر حدیث موهم است بتغایر
اسلام و ایمان و مسلم و مؤمن و اختلاف احکام ایشان ولیکن اینجا مراد باسلام و ایمان یکی است و فقره ثانیه تاکید و تقریر اولی است و باسلام سلامت مردم و بامن امان مناسب ساخت و در ایمان امن و در اسلام سلامت
تفنن و رعایت مناسبت و در ثانی بگناهان دست اقتصار نمود و گناهان را باز تکرار نکرد زیرا که آفت زبان ظاهر و شائع است حاجت بتکرار ندارد و آفت دست محتاج بیان و تقریر است [illegible] الطیبی و

که تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ... یعملون تا آخر آیت

میتوان گفت که ایمان چون عبارت از تصدیق است و عمل قلب قوی کامل تر از اسلام است که عبارت از انقیاد و استسلام بظاهر است تخصیص کرد ایمان را بامن که قوی تر از سلامت است چه در سلامت احتمال عدم ضرر است با وجود توهم اصابت و احتمال آن و در امن قطع این توهم حاصل است مطلقا و نیز امن از خوف دیر دها و اموال مخصوص نیست بلکه زبان را نیز دخلی تواند بود بعبارت و نمیمه و جز آن و عدم ذکر اعراض بجهت اکتفا بدما است و در حکم آن است فافهم وبالله التوفیق رواه الترمذی والنسائی روایت کرده اند این حدیث را ترمذی و نسائی وزاد البیهقی فی شعب الایمان بروایة فضالة و زیادت کرده است بیهقی در کتاب شعب الایمان بروایت فضالة بفتح فا که از موالی آنحضرت است صلی الله علیه وسلم این عبارت را که والمجاهد من جاهد نفسه فی طاعة الله و مجاهد حقیقی کامل کسی است که کارزار میکند نفس خود را در طاعت خدا و انتزاع او را که آید و تمرد میورزد و اطاعت فرمان نمیکند پس با وی جنگ میکند و اسیر میکرداند و میکشد او را بیت سهل شیری دان که صفها بشکند شیر آن باشد که خود را بشکند والمهاجر من هجر الخطایا والذنوب همچنین مهاجر حقیقی کامل کسی است که ترک کند و بدی میکند و دور میکند گناه را از صغائر و کبائر و بعد ازین تحقیق این نیز در حدیث عبدالله بن عمرو گذشت وعن انس قال قلما خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از انس گفت کم وقتی بود که خطبه میخواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای ما الا قال مگر آنکه میگفت این کلمه را و وصیت میکرد بعبارت لا ایمان لمن لا امانة له نیست ایمان مر کسی را که نیست امانت مر او را ولا دین لمن لا عهد له و نیست دین کسی را که نیست عهد و پیمان مر او را رواه البیهقی فی شعب الایمان بدانکه ظاهر آن است که مراد با مانت معنی متعارف و است که حفظ اموال و مجالس مردم است و ترک خیانت در آن و بعهد نگاهداشت پیمانی که با کسی بکند پس نفی ایمان و دین برای تغلیظ و تشدید باشد و مراد و نفی ایمان کامل است و اگر مراد با مانت تکالیف شرعیه که منطوق کریمة انا عرضنا الامانة است و بعهد میثاقی که در روز الست پروردگار تعالی از بندگان گرفته حقوق ربوبیت که گرفت فالاشکال چه آن شامل تمامه دین و ایمان است فروعا و اصولا و برین تقدیر در کلام تکریر و تاکید است برای تحقیق و تقریر والله اعلم الفصل الثالث عن عبادة بن الصامت رضی الله عنه عباده بضم عین و تخفیف با ابن الصامت که از کبرای انصار و نقبای ایشان است قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت من شهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله حرم الله علیه النار کسی که بدین کلمه تصدیق و یقین بکرد و اقرار کند حرام میکرداند الله تعالی بر وی آتش دوزخ را شرح این سابقا در حدیث معاذ گذشت رواه مسلم وعن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات وهو یعلم انه لا اله الا الله کسی که بمیرد و حال آنکه میداند و یقین دارد بوحدانیت حق و رسالت پیغمبر دخل الجنة در می آید به بهشت اگرچه و متعاقب گناهان که دارد در دوزخ نیز در آید و عذاب بیند و تواند که بشفاعت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم در گذرند از گناهان او و در نیارند او را در دوزخ رواه مسلم وعن جابر رضی الله عنه جابر بن عبدالله بن عمرو انصاری از مشاهیر صحابه و اکابر ایشان است که شاهد بود عقبه ثانیه را و حاضر شد بدر را و اصح آنست که حاضر نشده و حاضر شد بعد از وی هژده مشهد را همراه آنحضرت و وی از نقبای انصار است در آخر عمر اعمی شد و امام محمد باقر سلام الله علیه و علی آبائه دریافت او را و دخل کرد و وفات یافت بالمدینه سنة اربع وسبعین و قیل غیر ذلک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثنتان موجبتان دو چیز و دو خصلت واجب گرداننده اند جزای خود را فقال رجل مردی یا رسول الله ما الموجبتان چیست معنی موجبتان و کدام اند آن دو خصلت که واجب گرداننده اند جزای خود را فقال من مات یشرک بالله شیئا کسی که بمیرد در حالی که شرک میکرد و انباز میکرد چیزی را با خدا دخل النار در می آید به آتش و دوزخ را همیشه میباشد در آن ومن مات لا یشرک بالله شیئا دخل الجنة و کسی که بمیرد در حالی که شرک نمیکرد و انباز نمیکرد چیزی را در می آید در بهشت در حال یا در مآل رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال کنا قعودا حول رسول الله گفت ابوهریره بودیم ما نشستگان گرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم معنا ابوبکر وعمر در حالی که بودند با ما ابوبکر و عمر فی نفر در جماعتی که بودند و نفر جماعت از مردان از سه تا ده و بمعنی مطلق قوم و جماعت نیز آید فقام رسول الله پس برخاست و ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من بین اظهرنا از میان ما اظهر بفتح همزه و سکون ظا و ضم ها جمع ظهر است بمعنی پشت چون هر که در میان قومی است میان پشتهای ایشان است زیرا که پشت هر یکی در جانبی استاده وی و نیز در معنی استظهار و استناد است و هر که در میان قوم است مستظهر و مستند است بایشان این لفظ را مقحم می آرند و زیاده میکنند و ظاهر معنی لفظ این میشود که بر آمد از میان پشتهای یعنی از میان ما و این لفظ همچنین شائع است در زبان عرب فابطأ علینا پس درنگ کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما در باز آمدن و زمانی گذشت که باز نیامد وخشینا ان یقتطع دوننا و ترسیدیم ما که تنها یافته شود آنحضرت و گرفته شود و رسانیده شود بوی مکروهی از جانب دشمنی یا جز آن جدا از ما فی الصحاح اقتطاع پاره از چیزی جدا کردن وفزعنا و فزع ترس و معنی ترسیدن است غالبا بحیثیت ترسیدن دل و متوهم شدن مراد است و بفزع وجود اثر آن در ظاهر چنانکه برخاستن و نگران شدن و لهذا گفت فقمنا پس ایستادیم ما همه جا و نگران شدیم بیت نشست آن دلربا جانی بجایم چه جان در تن اگر مکیم جدا افتاد جان از تن برون آید فکنت اول من فزع پس بودم نخستین کسی که ترسید و بایستاد از بجا زیادت محبتی و التجای نسبت بسرور کائنات صلی الله علیه وسلم از ابوهریره مفهوم میشود و در واقع چون نباشد که آن غریب بامراد راغیرا زجناب وی ملاطف و کرم او پشت و پناهی و ملجای نبود بیت جز آستان توام در جهان پناهی نیست سر مرا بجز این در حواله کاهی نیست فخرجت ابتغی رسول الله پس بیرون آمدم در حالیکه میجستم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم حتی اتیت حائطا للانصار تا آمدم به بستانی را که مریکی از انصار را بود لبنی النجار مر بنی نجار را که قبیله ایست از انصار و حائط در اصل بمعنی دیوار است به بستان که محیط است به بستان و بر بستان نیز اطلاق کنند و گویا که ابوهریره بقیاس و قرینه دریافت که آنحضرت درین بستان خواهد بود و بلکه بمشام محبت وی بوی از نسیم جمال او رسید که بدان دریافت بیت رفت بر بوی سر زلف تو خلقی بچمن ورنه کی بوی نسیم سحری بود غرض فدرت به هل اجد له بابا پس گردیدم گرد آن بستان تا باشد که بیابم مر آن را دری و در آیم در آن بستان فلم اجد پس نیافتم دری مر آن بستان را گویا در آن بسته بود و ندید ابوهریره بجهت قلق و اضطرابی که در آنوقت داشت فاذا ربیع یدخل فی جوف حائط پس ناگاه دیدم جدول صغیره که در می آید در میان دیوار من بئر خارجة از چاهی که بیرون آن بستان بود و بعضی گویند خارجه نام مردی بود که آن چاه از آن او بود و بر معنی اول بئر خارجه را بتنوین باید خواند و بر ثانی بر یکی بی تنوین و خارجه بفتح والربیع الجدول و ربیع بمعنی جدول است یعنی جوی خرد و این تفسیر از راوی است قال گفت ابوهریره فاحتفزت پس گرد آوردم دست و پای خود را تا بگنجانم خود را در آن جدول و تنگ گردانیدم خود را فی الصحاح احتفاز نشاندن برپای نشستن و خویشتن را چیدن فدخلت علی رسول الله پس در آمدم بر پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آنحضرت مطلع بود از تفصیل حال سبب استفهام ابوهریره تعجب داشت آنحضرت از در آمدن وی بدین بستان با وجود آنکه در آن بسته بود یا آنحضرت در آنوقت بجهت استغراق و غیبتی که از کدحی داشت ازین حال خود غائب بود و او را نشناخت فقلت نعم گفتم آری منم ابوهریره یا رسول الله قال ما شانك گفت چه کار تو و چیست حال تو که درینجا آمدی قلت کنت بین اظهرنا فقمت فابطأت علینا فخشینا ان تقتطع دوننا ففزعنا فکنت اول من فزع فاتیت هذا الحائط فاحتفزت کما یحتفز الثعلب وهؤلاء الناس ورائی ابوهریره تمام قصه را بیان کرد و گفت که بودی تو یا رسول الله در میان ما پس برخاستی و درنگ کردی پس ترسیدیم که مکروهی رسد ... پس ترسیدیم پس بر خاستیم

پس بودم من نخستین کسی که ترسید پس آمدم من این بستان را فاحتفزت پس آمدم من در جدول کما یحتفز الثعلب چنانکه در می آید روباه در سوراخ خود و در تمام قصه بر خواندن ابوهریره و شکایت الم جدایی و ترس
از اصابت مکروه منبودن اظهار کمال محبت و دوستی است و اعتماد از در آمدن در خلوت و گستاخی دادن باین مستضر است و هؤلاء الناس ورائی و این مردم می در آیند در پس من فقال پس گفت آنحضرت
یا ابا هریرة واعطانی نعلیه و داد مرا نعلین خود را تا نشان آن باشد که این پیش حضرت وی می آیم و تخصیص نعلین بجهت آن باشد که از جنس دیگر حاضر نبود که بدهند و بعضی مردم وجه مناسبتی نیز بیان کرده اند
که دادن نعلین که سبب سهولت و آسانی مشی است اشارتست تا آنکه بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تیسیر و تسهیل است و آسانی کار ایشان است و نیز بشارتست به ثبات قدم و استقامت در
شهادت چنانکه مقرر است باقتدا ثم استقم فقال اذهب بنعلی هاتین پس گفت ببر این نعلین مرا فمن لقیت من وراء هذا الحائط پس هر که پیش آید ترا از پس این بستان یشهد ان لا اله الا الله در حالیکه
گواهی میدهد بالوهیت حق و نبوت پیغمبر مستیقنا بها قلبه در حالیکه یقین کننده است باین شهادت دل وی فبشره بالجنة پس بشارت ده او را به بهشت یعنی خبر ده او را که بهر کار این [illegible] بهشتی است فکان
اول من لقیت عمر پس بود نخستین کسی که پیش آمد مرا و رسید عمر فقال پس گفت عمر ما هاتان النعلان چیست این نعلین یا ابا هریرة فقلت هاتان نعلا رسول الله گفتم این نعلین پیغمبر خدا است صلی الله علیه
وسلم بعثنی بهما فرستاده است مرا بهما تا ایشان من لقیت یشهد ان لا اله الا الله مستیقنا بها قلبه هر که ملاقات کنم که گواهی دهد باین کلمه بیقین دل خود بشرته بالجنة بشارت دهم من او را به بهشت
فضرب عمر بین ثدیی پس زد عمر میان دو پستان من فخررت لاستی پس بر زمین افتادم بر مقعد خود فقال ارجع پس گفت عمر باز گرد فرجعت الی رسول الله پس باز گشتم بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فاجهشت بالبکاء من ترسیدم و پناه جستم بآنحضرت واجهش واجهاش تیار بردن آدمی بکسی با اراده بکا چنانکه کودک پیش مادر خود میرود و در صراح جهش زاریدن بکسی و آماده گشتن گریستن را واجهشت جهشت هر دو
روایت است ورکبنی عمر و رسیده آمد بالای من عمر فاذا هو علی اثری پس نگاه کردم ناگاه وی در عقب من است واثر بکسر همزه و سکون مثلثه و بفتحتین هر دو روایت است و هر دو لغت فصیح است فقال رسول الله
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما لک یا ابا هریرة چیست ترا و چکار میکنی و چه میگریی ای ابو هریره فقلت گفتم من که لقیت عمر پیش آمدم عمر را فاخبرته بالذی بعثتنی به پس خبر دادم من او را بآن حکمی که فرستادی
بدهی مرا بدان حکم یعنی بشارت دادن بهشت مر کسی که گواهی دهد بلا اله الا الله فضرب بین ثدیی ضربة خررت لاستی پس زد عمر در میان دو پستان من زدنی که افتادم بر مقعد خود فقال ارجع پس گفت عمر
باز گرد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا عمر ما حملک علی ما فعلت ای عمر چه داشت ترا بآنچه کردی تو یعنی چرا زدی ابوهریره را و باز گردانیدی او را قال گفت عمر یا رسول الله بابی انت
وامی ای فدای من فدای تو باد ابعثت ابا هریرة بنعلیک آیا برانگیختی و فرستادی ابو هریره را با نعلین خود و حکم کردی من لقی یشهد ان لا اله الا الله مستیقنا بها قلبه بشره بالجنة قال نعم گفت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم آری فرستاده ام او را که این بشارت دهد قال فلا تفعل گفت عمر پس مکن این حکم را فانی اخشی ان یتکل الناس علیها زیرا که من میترسم که تکیه کنند مردم برین بشارت برین کلمه مجرد و عمل نکنند فخلهم یعملون پس بگذار
مردم را که عمل کنند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فخلهم پس چون تو مصلحت در گذاشتن مردم می بینی بگذار و بشارت مده اگر گویند چون روا باشد عمر را که منع کند از چیزی که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم بآن حکم فرموده باشد و باز گرداند ابو هریره را و نگذارد که بشارت دهد جوابش آنست که عمر رضی الله عنه علم داشت از نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که این امر ایجابی نیست و بشارت [illegible]
قلوب مؤمنان است و اگر ایشان میشنوند اعتماد میکنند بر آن چنانکه خود بمعاذ فرمود اذا یتکلوا ولیکن از غایت رحمت و شفقت او را بایشان بجهت احساس معنی محبت و اخلاص نسبت بحضرت خود بر آن داشت و چون
بالتماس عمر آن مصلحت یاد آمد گفت بگذار تا عمل کنند و اگر امر بطریق ایجاب می بود چون تخلیه میکرد و از بشارت باز میداشت فافهم و بالله التوفیق رواه مسلم وعن معاذ بن جبل رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم مفاتیح الجنة شهادة ان لا اله الا الله کلیدهای بهشت گواهی دادن است باین کلمه طیبه و جمع آوردن مفاتیح باعتبار مواد و افراد مؤمنان است یا باعتبار تعدد جهات یا برای مبالغه است گویا هر جزوی
از وی مفتاح است چنانکه طیبی گفته است رواه احمد وعن عثمان رضی الله عنه ذکر مناقب وی در ذکر مناقب خلفا در آخر کتاب بیاید رضی الله عنه قال روایت است از عثمان که گفت ان رجالا من اصحاب
النبی بدرستی که مردان از یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم حین توفی در هنگامی که میرانیده شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم حزنوا علیه اندوهگین شدند بر وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم حتی کاد بعضهم
یوسوس تا آنکه نزدیک بود بعضی از ایشان که در وسواس و شبهه افتد و وسوسه حدیث نفس را گویند در قاموس گفته وسوسه حدیث نفس و شیطان که در آن سود و بهبودی نباشد و یوسوس بکسر واو
و فتح خطا است و بمعنی وسوسه افتاده و در وسوسه افگند نیز هر دو آمده است قال عثمان وکنت منهم گفت عثمان و بودم من از آن مردانی که نزدیک بود که در وسواس افتند فبینا انا جالس مر علی عمر
پس در اثنای آنکه من نشسته بودم گذشت بر من عمر و سلم و سلام داد عمر فلم اشعر به پس آگاه نشدم من بعمر و بگذشتن وی و سلام وی فاشتکی عمر الی ابی بکر پس گله برد عمر بسوی ابو بکر رضی الله عنهما ثم اقبلا
حتی سلما علی جمیعا پس روی آوردند ابو بکر و عمر تا آنکه سلام کردند بر من هر دو فقال ابو بکر ما حملک علی ان لا ترد علی اخیک عمر سلامه چه داشت ترا بر آنکه رد نکردی برادر خود عمر سلام او را یعنی
جواب سلام وی نگفتی قلت ما فعلت گفتم من نکرده ام این کار را که ترک رد سلام عمر است یعنی نمیدانم که کرده ام فقال عمر بلی والله لقد فعلت پس گفت عمر آری بخدا سوگند هر آینه بتحقیق کرده تو آنرا قال گفت
عثمان بعمر قلت گفتم والله ما شعرت انک مررت بخدا سوگند آگاه نشدم که تو گذشته ولا سلمت و نه آگاه شدم که سلام کرده تو قال ابو بکر صدق عثمان گفت ابو بکر بعمر بتعریض حال عثمان و بوثوق بصدق وی راست
گفت عثمان باز روی آورد ابو بکر بخطاب کرد و گفت قد شغلک عن ذلک امر بتحقیق باز داشت ترا از آگاه شدن بمرور عمر و سلام وی امر عظیم فقلت اجل پس گفتم من آری چنین است که گفتی باز داشت مرا
از آن امری قال گفت ابو بکر ما هو چه چیز است آن امر قلت گفتم توفی الله تعالی نبیه میرانید خدای تعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم قبل ان نسأله عن نجاة هذا الامر پیش از آنکه بپرسیم از آنحضرت
از رستگاری این امر قال ابو بکر قد سألته عن ذلک گفت ابو بکر بتحقیق پرسیده ام من آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از نجات این امر فقمت الیه پس ایستادم بسوی ابو بکر و رفتم بجانب او فقلت له بابی انت
وامی گفتم پدر و مادر من فدای تو باد انت احق بها تو سزاوارتری باین نجات و با خبر شدن و پرسیدن از آن جهت کمال قرب تو از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حرص تو بر علم و مخصوص بودن تو بحیثیت اسرار
[illegible] گفت ابو بکر قلت گفتم یا رسول الله ما نجاة هذا الامر چیست نجات این کار فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من قبل منی الکلمة التی عرضت علی عمی کسی که قبول کند از من کلمه را که
ظاهر کردم بر عم خود که ابو طالب است فردها پس قبول نکرد عم من آن کلمه را فهی له نجاة پس آن کلمه مر آنکس را نجات است رواه احمد بدانکه طیبی در شرح نجاة هذا الامر گفته جائز است که مراد باین امر دین

باشد یعنی نجات در دین از آتش دوزخ و خلاص آن بچه چیز است یا مراد ما بر آنچه اکثر مردم در آن افتاده اند از وسوسه شیطان و حب دنیا و وقوع در شبهات و ارتکاب معاصی سبب نجات از آن چیست فرمود این کلمه است که تصدیق
بدان سبب نجات از آتش دوزخ است و مداومت و ملازمت بر وی موجب صفای قلب و طهارت باطن که سبب دفع غرور شیطان و زهد در دنیا و حصول تقوی است انتهی پوشیده نماند که در وجه اول از این دو وجه نظر است
زیرا که عثمان رضی الله عنه خود روایت کرده است که هر که بمیرد و میداند لا اله الا الله در آید بهشت را پس چرا پیدا که نپرسیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از آنچه در دین سبب نجات از آتش دوزخ است و خود چون
روا بود که این علم از اول ابتدای دین اسلام به عثمان حاصل نباشد مگر آنکه گویند فراموش کرد وی رضی الله عنه آنرا از دهشت مصیبت و شدت حیرت و با وجود آن صواب آنست که مراد نجات از وسوسه شیطان است
چنانکه سوق حدیث در آن ظاهر است و در روایت محمد بن جبیر آمده که عمر گذشت بر عثمان و سلام کرد بر وی پس رد نکرد وی سلام او را پس شکایت پیش ابوبکر برد پس گفت ابوبکر چه منع کرد ترا از رد کردن سلام برادر خود
گفت عثمان بخدا سوگند نشنیدم آنرا و من حدیث میکردم نفس خود را ابوبکر گفت در چه وادی حدیث میکردی نفس خود را گفت در خلاف شیطان که می انداخت در نفس من چیزها را که دوست ندارم که بزبان آرم آنرا
اگر چه مرا آنچه بروی زمین است مرا باشد پس گفتم با خود در وقتی که می انداخت شیطان آنرا در نفس من ای کاش من پرسیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که چه نجات میدهد ما را از این حدیث که می اندازد شیطان
در نفسهای ما گفت ابوبکر بدرستی که من شکایت کردم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و پرسیدم از آنچه نجات دهد ما را از این حدیث که می اندازد شیطان در نفسهای ما پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نجات میدهد شما را از آن
حدیث این که بگوئید آن کلمه را که امر کردم عم خود را بآن نزد موت و قبول نکرد رواه ابویعلی فی مسنده وقال البوصیری فی زوائد العشرة سنده حسن کذا فی جمع الجوامع للسیوطی و شیخ مشایخ حدیث ما شیخ ابن حجر در شرح
قول وی یعنی پس گفت که مراد بوسوسه اینجا کفر ذکر بود که مردم در آن بجهت انقضای دین و انقطاع وحی و انقطاع سلسله انوار آن بود فتدبر وعن المقداد انه سمع رسول الله روایت است از مقداد بن الاسود
که از فضلا و نجبای اصحاب است قدیم الاسلام روایت کرده از وی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رض و نسبت او باسود از جهت آنکه حلیف او یا ربیب او بود در اصل مقداد بن عمرو بن ثعلبه کندی است ذکر او در آخر
کتاب در ذکر اسمای اهل بدر بیاید انشاء الله تعالی روایت میکند که وی شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت لا یبقی علی ظهر الارض نمی ماند بر پشت زمین بیت مدر ولا وبر خانه خشت و کلوخ
و نه خانه پشم مدر بفتح میم و دال مهمله خشت و کلوخ و وبر بفتح واو و بای موحده پشم یعنی خیمه و مراد به بیت مدر شهرها و قریهاست و به بیت وبر بادیها و صحراها که اهل خیام در آنجا باشند چنانکه عادت بادیه نشینان است
پس مراد باینها هیچ مکان نباشد چه شهر و چه ده و چه بادیه و چه صحرا الا ادخله الله کلمة الاسلام مگر آنکه در آرد خدای تعالی در آن خانه کلمه اسلام را و در بعض نسخ ادخله الله بتصریح بذکر جلاله نیز آمده بعز عزیز و ذل
ذلیل میدر آرد الله تعالی این کلمه را در هر خانه ملتبس بعزت شخصی که عزیز میشود و بخواری شخصی که خوار میکرد بسبب آن کلمه یا آنکه فرموده اما یعزهم الله یا آنکه عزیز و غالب میکرداند خدای تعالی اهل اینجا را
فیجعلهم من اهلها پس میکرداند خدای تعالی ایشان را از اهل آن و گروند بدان او یذلهم یا خوار و زبون میکرداند ایشان را فیدینون لها پس مطیع و منقاد میشوند مر آن کلمه را بقبول ذمه و جزیه پس حق این
کلمه در همه خانها میدر آید قلت مقداد میگوید گفتم من فیکون الدین کله لله پس میباشد دین همه مر خدا را و غالب می آید بر همه ادیان طوعا او کرها رواه احمد وعن وهب بن منبه بضم میم و فتح نون و تشدید
موحده مکسوره از صنعای یمن است و تابعی ثقه است و قاضی یمن بود مات سنة اربع عشر ومائة قیل له گفته شد مر وهب بن منبه را در وقتی که ترغیب کرد مردم را بر عمل و تهدید میکرد بر ترک آن و مبالغه نمود در آن
الیس آیا نیست لا اله الا الله مفتاح الجنة کلید بهشت که گشاده میشود بآن درهای بهشت پس همین کلمه کفایت است عمل چه شرط است یا آیا باشد قال بلی گفت وهب بن منبه آری لا اله الا الله کلید جنت است
ولکن لیس مفتاح الا له اسنان و لیکن نیست هیچ کلیدی که گشاده شود بدان در مگر آنکه او را دندانها است فان جئت بمفتاح له اسنان فتح لک پس اگر می آری تو کلیدی را که مر او را دندانها است گشاده
میشود برای تو والا لم یفتح لک و اگر نه گشاده نمیشود برای تو و اسنان کنایت از اعمال نیک داشت تا یقین شود بحکم وعده کریم در آمدن بهشت با سابقان و مقربان و فوز بمراتب و درجات مقربان مقصود مبالغه
در اتیان عمل است رواه البخاری فی ترجمة باب روایت کرده است این حدیث را بخاری در ترجمه بابی و از تعلیقات اوست و معنی تعلیق در مقدمه معلوم شد وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا احسن احدکم اسلامه چون نیک گرداند یکی از شما اسلام خود را یعنی بصدق و اخلاص اسلام آورد فکل حسنة یعملها تکتب بعشر امثالها پس هر کاری نیک
که میکند آنرا نوشته میشود بده مانند آن الی سبعمائة ضعف تا هفتصد چند و ضعف بکسر ضاد بمعنی مثل است وکل سیئة یعملها تکتب بمثلها و هر کاری بد که میکند نوشته میشود مانند آن اصل که جزای
نیکی یکی بده است تا هفتصد باندازه صدق و اخلاص و دیگر صفات و جزای بدی یکی بیکی حتی لقی الله تا آنکه ملاقات کند و پیش آید خدای تعالی را یعنی تا دم مرگ و لقای خدا کنایت از موت است متفق علیه
وعن ابی امامة رضی الله عنه ان رجلا سأل رسول الله روایت است از ابی امامه که مردی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم ما الایمان چیست نشان صحت و درستی ایمان قال گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اذا سرتک حسنتک چون شاد و خوشحال کرداند ترا عمل نیکی که صادر شود از تو بشکرانه توفیق و اعانت حق و امید قرب درگاه وی تعالی و ساءتک سیئتک و اندوهگین و ملال
کرداند ترا بدی که از تو بوجود آید بجهت خوف عذاب و کراهت بعد و حجاب فانت مؤمن پس تو مؤمنی درست ایمانی زیرا که این علامت وجود تصدیق و یقین بخدا و احکام وی و نشان ایمان بروز آخرت و جزای
اعمال است و یکی از مواضع یقین که واجب است یقین آوردن در آن یقین است بجزای اعمال شیخ امام عالم عارف عبد الوهاب المتقی المکی قدس الله روحه و اوصل الینا فتوحه در رساله حبل المتین فی
تقویة الیقین فرموده است چهار چیز است که سالک این راه را از یقین کردن بدان چاره نیست اول توحید که بداند که خدای است بجمیع صفات کمال موصوف و هر چه در عالم رود از نفع و ضرر و خیر و شر و
منع و عطا همه بحکم و تقدیر اوست و فائده آن عدم التفات است بسوی مخلوقات از ضرر و نفع و وجود و عدم ایشان دوم توکل کردن و استوار داشتن ضمانت خدای تعالی را در رسانیدن
رزق و فائده آن اجمال در طلب و عدم تردد و اضطراب نزد فقد اسباب سیوم یقین کردن در جزای اعمال ثواب و عقاب و فائده آن اقدام نمودن است بر طاعت و دور بودن از معصیت چهارم
یقین کردن در اطلاع خدای تعالی بر احوال بنده در همه حال و فائده آن سعی کردن در اصلاح ظاهر و باطن و مبالغه در آن شیخ ابن عطاء الله اسکندری در کتاب حکم میفرماید نشان مردن قلب تا آنکه حزن
نشده است بر فوت طاعات و پشیمان نبودن از وجود زلات قال گفت آن مرد یا رسول الله فما الاثم پس چیست بزه و نشان دانستن آنکه در کاری بزه کاری است قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و
سلم اذا حاک فی نفسک شیء چون بخلد در ذات تو چیزی و تأثیر کند در تو و تردد رساند و ترا دل نگیرد و دل تو منشرح نگردد بدان فدعه پس بگذار آنرا که در این نشان آنست که در وی

بزه است و این است معنی استفت قلبک فتوی طلب کن از دل خود اما مراد قلب قدسی است متحلی بحلیهٔ تقوی و منور بنور ایمان و صافی بصفای یقین اینچنین دلی اگر در کردن کاری متردد گردد و خلجان پذیر شود دلالت
آنست که درین کار چیزی هست از شبهه نه دل عامهٔ مومنان که محشو است بظلمات معصیت و کدورت که نیکی را بد بیند و بد را نیک انگارد و نیز باید دانست که فتوای قلب در جایی معتبر است که دلائل شرعی
در آن مفقود و متعارض باشند چنانکه نص قرآن و حدیث و اجماع یافته نشود و اقوال علما در آنجا متعارض و متخالف باشند آنجا برای ترجیح قولی بر قولی شرح صدر و فتوای قلب معتبر است فافهم و بالله التوفیق رواه
احمد و عن عمرو بن عبسة بفتحات صحابی جلیل است سیوم یا چهارم در اسلام قصهٔ آمدن وی بملازمت شریف و اسلام آوردن و رخصت شدن خالی از غرابتی و جلالتی نیست در بعض مواضع ذکر کرده شده است
رضی الله عنه قال گفت اتیت رسول الله آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم در وقتی که آنحضرت در مکه بود در ابتدای اسلام فقلت پس گفتم یا رسول الله من معک فی هذا الامر کیست با تو یعنی موافق تو در
دین اسلام قال حر و عبد گفت آنحضرت موافق است با من درین امر آزاد و بنده مراد با آزاد ابوبکر و بنده بلال است و بعض گفته اند مراد بعبد زید بن حارثه است و قول اول صحیح است زیرا که در روایتی از مسلم آمده که
و معه ابوبکر و بلال و آنکه گفته اند که مراد جنس است از حر و عبد مراد با آنچه از استقبال خواهد بود و بعد از شیوع اسلام و قرار آن گویا که گفت که موافقت خواهد کرد ترا درین امر قوم و تمامهٔ مردم از آزاد و بنده
قلت ما الاسلام گفتم چیست علامات اسلام و خصال آن قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم طیب الکلام و اطعام الطعام خوبی و نرمی کردن در سخن و طعام خورانیدن مردم غالبا مقصود ذکر مکارم اخلاق
و محامد صفات است لیکن اکتفا کردن از جملهٔ آنها بذکر این دو صفت که تواضع و سخاوت است و اصل است از آنها بتخلی الله یا این دو صفت داخل و اصلح بود بحال سائل و لهذا احادیث در جواب این سؤال
صفات مختلفه وارد شده است و نسبت بهر کسی صفاتی ذکر کرد که مناسب و ملائم بحال او است و همچنین است کلام در قول او قلت ما الایمان گفتم چیست ایمان و خصال و شعب آن قال فرمود الصبر و
السماحة گفته اند محصل تمام خصال ایمان صبر و سماحت است اول اشارت است بترک منهیات و ثانی بفعل مامورات چنانکه تفسیر کرده است این را امام حسن بصری رضی الله عنه بقول خود الصبر عن معصیة الله
والسماحة علی اداء فرائض الله قال گفت عمرو بن عبسه قلت گفتم ای الاسلام افضل کدام اسلام یعنی کدام یکی از اخلاق و صفات اسلام فاضل تر است و از مسلمانان کدام فاضل تر است قال گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده کسی که سلامت مانند مسلمانان از زبان وی و دست وی قال گفت عمرو بن عبسه قلت گفتم ای الایمان افضل کدام ایمان یعنی کدام یکی از خصال
و شعب ایمان فاضل تر است قال خلق حسن گفت فاضل ترین شعب ایمان خلق خوش است که اصل اعمال و صعب ترین آنها است بر نفس و انفع بخلق قال قلت ای الصلوة افضل کدام نماز یعنی کدام یکی از ارکان و افعال
نماز فاضل تر است قال طول القنوت گفت درازی قیام قنوت بمعانی متعدده آمده طاعت و خشوع و صلوة و دعا و قیام و سکوت و مراد اینجا قیام است و علما را اختلاف است که طول قیام افضل است یا درازی
سجده بعضی برآنند که طول قیام افضل است و بعضی گویند درازی سجده و بعضی برآنند که در نماز شب طول قیام افضل است و در روز سجده و دلائل همه در شرح سفر السعادة مذکور ساخته ایم و بعضی
برآنند که این هر دو رکن مساوی اند در فضل فضیلت قیام بقرائت قرآن است و فضیلت سجود بهیأت تذلل و خشوع و مذهب حنفیه افضلیت قیام است که مشقت در وی بیشتر و خدمت زیاده تر است قال
قلت ای الهجرة افضل گفت گفتم کدام هجرت فاضل تر است قال ان تهجر ما کره ربک گفت ترک دادن تو چیزی را که مکروه دارد آنرا پروردگار تو و راضی نیست از آن و کلام در معنی هجرت سابقا گذشته است قال فقلت
گفت عمرو بن عبسه چون همه از این احکام و ارکان اسلام پرسیدم و جواب آن شنیدم آخر از جهاد که اعلی و ارفع ارکان دین است پرسیدم پس گفتم فای الجهاد افضل پس کدام جهاد فاضل تر است قال من عقر
جواده و اهریق دمه گفت جهاد کسی که پی کرده شده اسب نیک وی و ریخته شده خون او یعنی اسپ و سوار هر دو بکار رفت و این غایت سعی و جهاد در مردانگی و جهاد کرده باشد که با نیز رسیده
و نیز بحصول ثواب حسرت را برده و از غنیمت و مال دنیا پاک رفته و دنیا بدین نخورده و چون از افضل ارکان نماز پرسید افضل اوقات را نیز تحقیق کرد و غالبا مقصود کشف سؤال از نماز شب و قیام آن بود
قال قلت ای الساعات افضل گفت گفتم کدام یکی از اوقات یا کدام یکی از ساعتهای شب برای قیام فاضل تر است قال جوف اللیل الآخر گفت میان شب که در جانب آخر است که آن دانگ چهارم است یا
پنجم و اگر ششم را نیز داخل دارند شامل گردد سدس اخیر را نیز رواه احمد و عن معاذ بن جبل قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول من لقی الله کسی که ملاقات
کند خدا را و پیش آید جناب عزت او را لا یشرک به شیئا در حالیکه شریک نگرداند با وی هیچ چیز را و یصلی الخمس و بگذارد نمازهای پنجگانه را و یصوم رمضان و روزه دارد ماه رمضان را غفر له آمرزیده
شود او را گناهان او و اقتصار بر ذکر نماز و روزه بجهت افضلیت و اشهریت و اهمیت آنها است یا زکاة و حج در آن وقت فرض نشده باشد یا نماز و روزه را در جناب فضل و کرم الهی آن قدر شرف و عزت است
که اگرچه گناهان کرده و ترک فرائض دیگر نموده باشد ببرکت این دو عبادت می بخشند این خاصیت است و هنوز مشیت باقیست والله اعلم قلت گفتم افلا ابشرهم آیا پس بشارت ندهم مردم را یا رسول الله
قال دعهم یعملوا فرو گذار مردم را که عمل کنند شرح این سخن سابقا گذشته است رواه احمد و عنه انه سال النبی و هم از معاذ روایت است که وی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
عن افضل الایمان از فاضل ترین اجزاء ایمان و خصال وی قال ان تحب لله گفت افضل صفات ایمان این است که هر کرا دوست داری برای خدا دوست داری و تبغض لله و هر کرا دشمن داری برای
خدا داری و تعمل لسانک فی ذکر الله و در کار داری زبان خود را در یاد خدا قال گفت معاذ و ماذا و بعد از آن چه کنم یا بعد از آن چه میفرمائی یا دیگر افضل الایمان چیست یا رسول الله قال ان
تحب للناس ما تحب لنفسک گفت آنکه دوست داری مر مردم را چیزی که دوست داری مر نفس خود را و تکره لهم ما تکره لنفسک و ناخوش داری مر ایشان را چیزی را که ناخوش داری مر نفس خود را یعنی
خیرخواه همه باشی و هیچ کس را بد نیندیشی رواه احمد باب الکبائر و علامات النفاق باب در بیان گناهان کبیره و نشانهای نفاق و گناه کبیره آنکه در شرع بر وی حدی یقینی یافته یا وعیدی واقع
شده یا نهی از آن بدلیل قطعی ورود یافته و موجب هتک حرمت دین گشته و هرچه نه اینچنین بود صغیره است و مراتب کبیره متفاوت است بعض بزرگتر و شنیع تر از بعض و عدد وی چند از آن در
احادیث ذکر یافته چنانکه بیاید و منحصر نیست در آن بلکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنچه بر وی وحی شده بتقریب حاضران و سائلان بعضی از آن ذکر کرده و ذکر باقی بر وقت دیگر گذاشته و مولانا جلال
الدین دوانی در شرح عقائد عضدیه از بعض اصحاب شافعی آورده که کبائر اینست خون ناحق ریختن و زنا و لواطت کردن و دزدی کردن و خمر و هر مسکری که در حکم خمر است خوردن و گوشت
خوک تناول کردن و مال کسی بغصب گرفتن و کسی را بزنا دشنام کردن و گواهی دروغ دادن و ربا خوردن و روزهٔ ماه رمضان عمدا بی عذر شکستن و سوگند دروغ خوردن و قطع رحم کردن و ما

و بیره مسلمان را بناحق برنجانیدن و از جنگ کافران گریختن و مال یتیمان خوردن و دروغ زدن و کیل خیانت کردن و نماز پیش از وقت گذاردن و از وقت در گذرانیدن و زکات منع نمودن و با مسلمانان بناحق جنگ کردن
و دروغ بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بربستن و صحابهٔ پیغمبر را رضوان الله علیهم اجمعین دشنام کردن و گواهی پنهان پوشیدن و رشوت گرفتن و میان مرد و زن جنگ انداختن و سعایت نزد سلطان نمودن
و امر معروف و نهی منکر بعد القدرة ترک دادن و قرآن بعد از تعلم فراموش کردن و حیوانات را سوختن و زن را بی سبب تن در ندادن و از رحمت خدا نا امید بودن و از عذاب وی ایمن شدن و اهانت
اهل علم و حاملان قرآن کردن و با زن ظهار کردن این قدر ذکر کرده و تفسیری که ذکر کرده شد بیشتر از این است و شیخ ابن حجر مکی در آن کتابی بیک تصنیف کرده مسمی بزواجر نسأل الله العافیة الفصل الاول عن عبد الله
بن مسعود روایت است از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه ذکر مناقب وی و فوق او از شمار است در کتاب جامع المناقب در آخر کتاب مذکور است رضی الله عنه قال قال رجل گفت عبد الله بن مسعود که گفت مردی ای
الذنب اکبر عند الله کدام گناه بزرگتر و بدتر است نزد خداوند تعالی قال ان تدعو لله ندا و هو خلقک فرمود بزرگترین گناهان که بالاتر از او گناهی نیست این است که بگردانی پروردگار عالم را مانند و همتا و
حال آنکه تو میدانی که وی پیدا کرده ترا و اگر نمیدانی فکر کن و بدان که پیدا کننده هر یک ذات شاید تعالی کبریاؤه و ند بکسر نون مانند شخص در ذات و صفات که مخالف بود و هو را در افعال و احکام و ضد مخالف
مانند و حق تعالی را نه ضد است و نه ند و بت پرستان اگرچه بتان را مانند خدا و مخالف او تعالی نمیدانند و نمیگویند ولیکن چون آنها را می پرستیدند و تعظیم میکنند گویا مثل و مانند او میدانند و اعتقاد دارند که
ایشان را از عذاب خدا و امیر مانند و بالجمله شرک سه قسم است در وجود و در خالقیت و در عبادت. قال ثم ای گفت آن مرد پس بعد از کفر کدام گناه بزرگتر است قال ان تقتل ولدک خشیة ان یطعم معک گفت
فرمود بزرگتر بعد از کفر کشتن است فرزند خود را از جهت ترس آنکه بخورد با تو یعنی از خوف فقر و درعهد جاهلیت این کار میکردند و بخوف فقر و عار اولاد صغار را میکشتند و قتل نفس مطلقا کبیره است و لیکن
قتل اولاد از جهت خوف فقر که منافی توکل و اعتقاد خالقیت پروردگار تعالی است کبیره تر و بدتر این قید از جهت کرد یا ملاحظه خصوص حال سائل این چنین فرمود قال ثم ای گفت پس کدام گناه بعد از قتل
بزرگتر است قال ان تزانی حلیلة جارک فرمود زنا کردن است با زن همسایه تو یعنی تقیید بر همان قیاس است که در قتل معلوم شد فانزل الله تصدیقها پس فرستاد خدای تعالی برای تصدیق این احکام این آیت
که حق تعالی بیان میفرماید بندگان خاص خود میکند و میفرماید والذین لا یدعون مع الله الها آخر و آنانکه نمیخوانند با خدای تعالی خدای دیگر را و لا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق و آنانکه نمیکشند ذاتی را
که حرام گردانیده است خدای تعالی کشتن آن مگر بحق شرعی چنانکه حد و قصاص و لا یزنون و زنا نمیکنند الآیة تا آخر آیت که بیان شناعت و ترتب عذاب آن میکند و از این آیت معلوم میشود که مقصود از حدیث
بیان مطلق قتل و زنا است و آن قیدها برای قصد زیادت تشنیع و تقبیح یا رعایت خصوص حال سائل است چنانکه گفته شد متفق علیه و عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الکبائر
گناهان کبیره این گناهان اند الاشراک بالله شریک گردانیدن است بخدا در وجود یا در عبادت و مراد بشرک کفر است بهر نوع که باشد و ذکر شرک بجهت آن است که کفار مشرک بودند و بتان را می پرستیدند در
بعض مقامات که مسلمانان را منع از شرک و تشدد مراد است یا است یا نهی است از ارتداد و عقوق الوالدین دیگر رنجانیدن مادر و پدر مسلمان را بناحق شرعی و ظاهر حدیث در آن است که رنجانیدن مادر
و پدر علی الاطلاق کبیره باشد و لیکن مراد همان است که گفته شد بتوفیق احادیث دیگر و رنجانیدن پدر و مادر کافر بغیر آنچه موجب اخراج از کفر گردد درست نیست و رفق و مهربانی نمودن لازم است
اسما بنت ابی بکر رضی الله عنهما بحضرت رسالت آمد و گفت یا رسول الله مادر من نزد من آمده است و وی مشرکه و معرض است از ایمان صلهٔ رحم کنم با وی فرمود بکن چنانکه در باب البر و الصلة بیاید و قتل النفس
دیگر کشتن کسی را بناحق و الیمین الغموس دیگر از گناهان [illegible] سوگند دروغ خوردن بر چیزی که گذشته است چنانکه گوید چنین کردم و گفتم و در واقع نکرده است و نگفته یمین غموس بفتح غین
معجمه این چنین سوگند را گویند و غمس بمعنی غوطه دادن است و این شنیعه غوطه میدهد صاحبش را در گناه و در آتش دوزخ و بعض گویند یمین غموس آنکه بدروغ سوگند خورد تا مال مسلمانی را ببرد
و قید گذشته برای آن کرده شد که اگر بر کار آینده سوگند خورد که چنین خواهم کرد و نکرد آن را کفارت است کفارت بدهد و از بزه آن خلاص شود رواه البخاری و فی روایة انس و شهادة الزور
بدل الیمین الغموس و در روایت انس و شهادة الزور یعنی گواهی دادن بدروغ واقع شده بجای الیمین الغموس متفق علیه پس حدیث مذکور بروایت عبد الله بن عمرو که در وی و الیمین الغموس گفته
از افراد بخاری است و بروایت انس که در آن بجای و الیمین الغموس و شهادة الزور است متفق علیه است و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اجتنبوا السبع الموبقات یکسو
شوید و ترک دهید هفت خصلت را که هلاک کننده کانند قالوا گفتند صحابه یا رسول الله و ما هن و چه چیزاند و کدام اند آن هفت خصلت قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم الشرک بالله شرک
آوردن بخدا و السحر و جادوی کردن و تعلیم و تعلم سحر نیز همین حکم دارد و بعض گویند که آموختن او رواست تا دفع سحر از خود تواند کرد و خیالی در حاشیهٔ شرح عقاید گفته که سحر کردن کفر است تعالی
و جماعه از صحابه و غیر ایشان بر آنند که ساحر را باید کشت و بعض میگویند که اگر سحر موجبات کفر باشد باید کشت اگر تا آن توبه نکند و کهانت و تنجیم و پرسیدن کاهن و منجم و رمل و شعبده و تعلیم کردن و فرا
گرفتن این همه حرام است و قتل النفس التی حرم الله الا بالحق و کشتن ذاتی که حرام گردانیده است خدای تعالی مگر بحق و اکل الربوا و خوردن ربا و اکل مال الیتیم و خوردن مال یتیم و التولی یوم
الزحف و پشت دادن و روی گردانیدن روز جنگ کافران و زحف جنبیدن و رفتن بر مقعد چنانکه کودک رود و نام لشکر رانده بسوی دشمن که در رفتن بمشقت و ازدحام مشابه است بآن زده کافر حرام
و بعد از آن تخفیف واقع شده و بر دو قرار یافت و قذف المحصنات المؤمنات الغافلات و از کبائر است دشنام دادن بزنا زنان پارسا مسلمان غافل از بدکاری را و حد قذف هشتاد تازیانه
و این مسئله در فقه بتفصیل مذکور است از آنجا باید جست متفق علیه و عنه قال قال رسول الله و هم از ابی هریره روایت است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یزنی الزانی حین یزنی
و هو مؤمن زنا نمیکند زنا کننده در آن هنگام که زنا میکند و حال آنکه مؤمن است یعنی زانی در وقت زنا کردن مسلمان نیست مراد نفی ایمان کامل است و زجر و تشدید است بر ارتکاب زنا و مبالغه
در نهی از آن و لا یسرق السارق حین یسرق و هو مؤمن و دزدی نمیکند دزدی کننده هنگامی که دزدی میکند و حال آنکه او مؤمن است و لا یشرب الخمر حین یشربها و هو مؤمن و نمی نوشد شراب
کسی هنگامی که می نوشد و حال آنکه مؤمن است و لا ینتهب نهبة یرفع الناس الیه فیها ابصارهم حین ینتهبها و هو مؤمن و غارت نمیکند کسی غارت کردنی که بسیار اند مردم بسوی غارت
کننده در آن غارت کردن چشمهای خود را و نگران می مانند در آن یعنی آشکارا غارت میکند چنانکه مردم در روی می نگرند و می نالند و قدرت بر دفع آن ندارند و حال آنکه وی مؤمن است

غارت کردن مال معصوم حرام است خصوصاً با این صفت و درین حالت و نهبه بفتح نون بمعنی غارت کردن و بضم آن مال غارت کرده شده و در حدیث هر دو معنی محتمل است ولا یغل احدکم حین یغل
وهو مؤمن و خیانت نمیکند یکی از شما از غنیمت هنگامی که خیانت میکند و حال آنکه مؤمن است غلول خیانت از غنیمت و دزدیدن از آن پیش از قسمت و بمعنی مطلق خیانت نیز آمده و سابقاً در حدیث
گذشت که لا ایمان لمن لا امانة له فایاکم ایاکم پس دور دارید دور دارید خود را ازین گناهان مذکور متفق علیه وفی روایة ابن عباس و در روایت ابن عباس این عبارت نیز آمده ولا
یقتل حین یقتل وهو مؤمن و نمیکشد هیچکس هنگامی که میکشد و حال آنکه او مؤمن است قال عکرمة قلت لابن عباس گفت عکرمه که خادم و مولی و کاتب ابن عباس بود و راوی از اوست
گفتم مر ابن عباس را کیف ینزع الایمان منه چگونه کشیده میشود ایمان از آن شخص قال هکذا گفت ابن عباس اینچنین کشیده میشود و شبک بین اصابعه ثم اخرجها پس تشبیک کرد
ابن عباس میان انگشتان خود و در یکدیگر درآورد انگشتان را پس بیرون آورد انگشتان را از یکدیگر از برای نمودن صورت برکشیدن ایمان که بحسب مخلوط ممزوج بود با ذات آدمی پس از آن
بر آمد فان تاب عاد الیه پس اگر توبه کرد و برگشت از آن معصیت باز میگردد ایمان بسوی وی وشبک بین اصابعه و باز در یکدیگر درآورد انگشتان را برای نمودن صورت عود و ظاهر این
حدیث آنست که عود ایمان بعد از توبه معصیت است مگر آنکه مراد از توبه معنی لغوی وی دارند که رجوع و برگشتن است چنانکه در آخر فصل ثانی از حدیث ابی هریره بیاید که چون بیرون آید از آن عمل باز
می آید ایمان وقال ابو عبد الله و گفته است بخاری در توجیه این حدیث و تطبیق وی بمذهب اهل سنت و جماعت و ابو عبد الله کنیت بخاری است علیه الرحمة لا یکون هذا مؤمنا تاما
نمیباشد این شخص گناهکار مسلمان کامل ولا یکون له نور الایمان و نمیباشد مر او را درین حالت نورانیت ایمان که مراد بدان کمال اوست هذا لفظ البخاری این عبارت که گفته شد
عین عبارت بخاریست و باین معنی ظاهر شد که عمل نزد وی داخل حقیقت ایمان نیست بلکه موجب کمال اوست و باطل شد که بعض مردم گمان میبرند که عمل نزد محدثین جزو ایمان است و این عبارت
می آرند که الایمان تصدیق بالجنان واقرار باللسان وعمل بالارکان این عبارت صحیح است اما معنی ایمان کامل است نزد ایشان و نزد همه اهل سنت و جماعت و این سخن را در مواضع دیگر مشرح تر و
مدلل تر ازین گفته ایم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم آیة المنافق ثلث نشان منافق سه خصلت است زاد مسلم زیاده کرده است مسلم این عبارت را
وان صام وصلی وزعم انه مسلم و اگرچه روزه میدارد و نماز میگذارد و گمان میبرد و میگوید که من مسلمانم ثم اتفقا پس بعد از اختلاف بخاری و مسلم بزیادت و نقصان این عبارت
اتفاق دارند در روایت این سه چیز که آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن را نشان منافق گفته است اذا حدث کذب چون سخن گوید دروغ گوید واذا وعد اخلف و چون وعده کند خلاف کند
و وفا نکند بآنچه وعده کرده است مگر بسبب ضرورتی که پیش آید و گفته اند که این بر تقدیری است که وعده کند بنیت خلاف و وفای بوعده از مکارم اخلاق است و تفصیل آن در باب الوعد
بیاید واذا اؤتمن خان و چون بامانت نهاده شود چیزی یا سخن نزد وی و اعتماد کرده شود بروی خیانت کند این سه خصلت نشان منافق داشت مجتمع یا تنها تنها و بر هر تقدیر صاحب این
خصال بحقیقت منافق نیست بلکه مراد آنست که این صفات لایق منافقان است و سزاوار بحال مسلمانان آنست که از اینها پاک و مبرا باشند چه درینها باطن مخالف ظاهر است چنانکه منافق را
دل با زبان یکی نیست و مسلمان را باید که باین صفات عادت نکند و مصر بر آن نباشد تا مبادا بدان خو گیرد و رفته رفته بحقیقت نفاق کشد و بالجمله وجود علامات نفاق مستلزم وجود
نفاق نیست و بحقیقت مراد انذار و تحذیر مؤمنان است از اتصاف باین صفات و تشدید و تغلیظ است بر آنکسانی که این صفات دارند و بعض گفته اند که باین کلام آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و بعض گفته اند که باین کلام آنحضرت صلی الله علیه وسلم نشان داد صحابه را بر اشخاص منافقان که در زمان آنحضرت بودند صلی الله علیه وسلم بذکر صفات ایشان تا اجتناب کنند و بر حذر
باشند از صحبت ایشان و تعیین باعیان ایشان نکرد تا فضیحت نشوند و باعث هیجان شر نگردد و ازینجا معلوم میشود که در مؤمنان صحابه این صفات نبود و وجه اول ظاهرتر است متفق علیه
وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع من کن فیه چهار خصلت اند که هر کس که باشد این چهار خصلت در وی کان منافقا خالصا باشد بحقیقت
منافق ساده بی آمیزش ایمان ومن کانت فیه خصلة منهن و هر که باشد در وی یک خصلت ازین چهار خصلت کانت فیه خصلة من النفاق باشد در وی یک خصلت از نفاق
وبهمین قیاس دو و سه حتی یدعها تا آنکه بگذارد آن خصلت را و آن چهار خصلت این است اذا اؤتمن خان چون امانت سپرده شود و اعتماد کرده شود بروی خیانت کند واذا حدث
کذب و چون سخن کند دروغ گوید واذا عاهد غدر و چون عهد بندد بشکند عهد شکستن نزدیک بمعنی خلاف وعده کردن است و فرد خاص از اوست واذا خاصم فجر و
چون جدل کند و پیکار کند با هم دروغ گوید و سرکشی ورزد و تباهی کند متفق علیه وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المنافق
کالشاة العائرة بین الغنمین حال منافق و مثال او مانند گوسفندی است مائل بهر دو میان دو گله گوسفند تعیر الی هذه مرة تردد میکند و میرود بسوی این گله یکبار والی هذه
مرة و بسوی این گله دیگر بار دیگر چنانکه منافق گاهی بجانب طائفه می آید و گاهی بجانب طائفه دیگر میرود و دورویی میکند و در اصل عائره ماده شتر را میگویند که میگردد تا نری یابد
که بروی برجهد رواه مسلم الفصل الثانی عن صفوان بن عسال بفتح عین و تشدید سین مهملتین صحابی است مالکی و حدیث او در ایشان است و دوازده غزوه همراه آنحضرت
حاضر شده گویند که عبد الله بن مسعود از وی روایت دارد رضی الله عنه قال قال یهودی لصاحبه گفت صفوان که گفت یهودی مر یار خود را اذهب بنا الی هذا
النبی ببر ما را بسوی این مردی که دعوی پیغمبری میکند و مردم او را پیغمبر میدانند فقال له صاحبه پس گفت مر او را یار او لا تقل نبی مگو که پیغمبر است انه لو سمعک بدرستیکه وی
اگر بشنود این کلمه ترا لکان له اربع اعین هر آینه باشد مر او را چهار چشم کنایت است از غایت سرور و خوشی یعنی چه سرور و شادی در قوت باصره بیفزاید و چون غم و محنت
برسد عالم در نظر تاریک گردد و چون خوشی و شادی آید روشن نماید اینچنین گفته اند در شرح این کلام و ممکن است که گفته شود و الله اعلم که مراد آنست که اگر این کلمه را بشنود
منتظر و امیدوار ظهور امر و وجود اتباع میگردد چه هر که انتظار دارد نگران میباشد چنانکه گویند چشم من در راه انتظار تو چهار است فاتیا رسول الله پس آمدند آن هر دو

يهودی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فسألاه عن تسع آيات بينات پس پرسیدند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از نه آیت ظاهر وپیدا آنچه متبادر بفهم میرسد آنست که مراد بآیات تسع آیات بینات معجزات موسی علیه السلام باشد چنانکه فرمود ولقد آتينا موسى تسع آيات بينات یعنی ید بیضا وعصا وامثال آن که ذکر بیان کرده اند ولیکن آنچه در حدیث در جواب ایشان مذکور است احکام اند که همه ادیان وملل برآن شامل اند پس بعض میگویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب اشارت کرد که سوال از معجزات چه میکنید از احکام دین بپرسید که اتم واهم است واین وش جواب اسلوب حکیم گویند چنانکه در علم بلاغت مقرر گشته است وبعض گویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از ذکر معجزات که جواب آنها شود احکام دین نیز زیاده کرد برای انذار وارشاد وراوی آنرا بجهت شهرت ذکر نکرد وبعض گویند مراد بآیات بینات همین احکام است چه احکام شرع علامات ونشانند بر سعادت کسی که بدان عمل کند وشقاوت آنکه عمل نکند واین احکام ظاهر ومبین ومشهور اند در جمیع ملل فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا تشركوا بالله شيئا شریک نکردانید بخدا چیزی را ولا تسرقوا ودزدی نکنید ولا تزنوا وزنا نکنید ولا تقتلوا النفس التي حرم الله الا بالحق ونکشید ذاتی را که حرام کردانیده است خدای تعالی کشتن او را مگر بحق شرع ولا تمشوا ببريء وبرید بشخصی اگر پاک وبیزار است از آنچه تهمت میکنید او را وزرسانید قصد او را بد روغ الى ذي سلطان بسوی کسی که خداوند سلطنت وقوت وزور است ليقتله تا بکشد او را بکناه وآزار رساند وظلم کند چنانکه نزد سلاطین یکی را میگیرانند وبکشتن ومصادره میدهند ولا تسحروا وسحر نکنید ولا تأكلوا الربوا ورِبوا نخورید ولا تقذفوا المحصنة ودشنام زنا مکنید زن پاک پارسا را ولا تولوا الفرار يوم الزحف وپشت ندهید وروی مگردانید از گریختن روز جنگ کافران تا اینجا این حکم که همه ملتها بر آن شامل است تمام شد بعد از بیان آن حکمی دیگر زیاده کرد که مخصوص بیهود است وفرمود وعليكم خاصة اليهود وواجب است بر شما که یهود دید بخصوص ان لا تعتدوا في السبت که تجاوز از حد نکنید وبیفرمانی نورزید در شکار کردن روز شنبه که نهی کرده اند شما را از آن وگویند که سائلان در حکم سؤال مهیا ساخته ودیهم را که مخصوص بایشان است در دل مضمر داشته آمدند واز آن حکم بصریح سؤال کردند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن را ذکر کرد ودیهم را که مضمر داشته بودند بآن عبارت جدا کشف فرمود واز این جهت بوسه بر دست وپای شریف دادند قال گفت صفوان فقبلا يديه ورجليه پس بوسه دادند آن دو یهودی هر دو دست وهر دو پای آنحضرت را صلی الله علیه وسلم وقالا نشهد انك نبي وگفتند گواهی میدهیم که تو پیغمبری صلی الله علیه وسلم یعنی دانستیم وشناختیم ترا به پیغمبری چنانکه یهود میدانستند واین شهادت ایمانی نیست که اذعان وقبول باوی باشد بلکه اظهار علم ومعرفت است که داشتند وایمان تنها معرفت نیست بلکه تصدیق باید چنانکه در محل خود تحقیق یافته است واز این جهت قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فما يمنعكم ان تتبعوني پس چه باز میدارد شما را از این که اذعان وقبول نمائید ومتابعت کنید مرا قالا ان داؤد گفتند آن دو مرد که داؤد پیغمبر علیه السلام دعا دعا کرد به ان لا يزال من ذريته نبي دعا کرد پروردگار خود را که همیشه خواهد بود از فرزندان وی پیغمبری تا روز قیامت ولابد دعای وی مستجاب شده باشد پس البته پیغمبری از فرزندان داؤد مبعوث خواهد شد ویهود تابع وی خواهند شد ومر ایشان را غلبه وشوکت خواهد بود وانا نخاف ان تبعناك ان تقتلنا اليهود وما میترسیم که اگر متابعت کنیم ترا وبگذاریم دین یهود را بکشند ما را یهود واین افترای محض است از یهود وبهتان ناپاک که کذب وافترا شیمه مستمره ایشان است وهرگز داؤد علیه السلام این دعا نکرده است ودر نخواسته وچگونه در خواهد ووی در توراة وزبور خوانده که محمد صلوات الله وسلامه عليه خاتم النبیین است ودین وی ناسخ همه ادیان وبعض گویند که یهود قائل بودند به نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعرب خصوصا وآنحضرت النبی الامی میخواندند وداینجا نیز لازم میشوند چه دروغ بر پیغمبر روا باشد وآنحضرت صلی الله علیه وسلم خود دعوی کرد که من فرستاده شده ام بکافه ناس پس لازم آمد تصدیق وی در آن رواه الترمذی وابو داود والنسائی وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث من اصل الايمان سه خصلت است از جمله اصول ایمان وقواعد آن که اگر نباشد بنای ایمان از پای در افتد واز بیخ بر کنده شود الكف عمن قال یکی از آن سه چیز باز ایستادن از کسی که گفت لا اله الا الله لا نكفره بذنب بیان کف است یعنی کافر ندانیم ومکو آنرا که این کلمه گوید بسبب گناهی که صادر کرد از وی اگر چه کبیره باشد ودرین رد است مر قول خوارج را که گویند مؤمن بارتکاب معصیت اگر چه صغیره بود کافر گردد ولا نخرجه من الاسلام بعمل وبیرون نیاریم وحکم نکنیم به برآمدن او از مسلمانی بهر عملی که بکند ودرین رد است مر قول معتزله را که گویند بنده بارتکاب کبیره بیرون می آید از اسلام اگر چه در نمی آید در کفر وایشان واسطه اثبات کنند در ایمان وکفر وگویند که مرتکب کبیره نه مؤمن است ونه کافر ونه فاسق واقسام ثالث دارند غیر مؤمن وکافر والجهاد ماض منذ بعثني الله ودیگر از اصول دین است که کارزار کردن بکفار دائم ومستمر است از آنگاه که برانگیخت وفرستاده است مرا خدای تعالی وامر کرده است بجهاد الى ان يقاتل آخر هذه الامة الدجال تا آنکه کارزار کنند آخر این امت در آخر زمان دجال را وبعد از خروج دجال یاجوج ماجوج برآیند ومجال کارزار با ایشان نیافته کرده وبی احتیاج بکارزار فانی شوند وبعد از فنای ایشان هیچ کافری بر روی زمین نماند وشریعت جهاد منتفی گردد لا يبطله جور جائر ولا عدل عادل باطل نکرداند وجوب جهاد را جور سلطان جائر وعدل سلطان عادل یعنی جائز نیست ترک جهاد اگر چه پادشاه ظالم وفاسق باشد وبهر حال واجب است موافقت وی وبرآمدن با وی از برای جهاد واگر گفته شود که جور جائر محل آن است که مبطل گردد اما ابطال عدل عادل متصور نیست پس نفی آن چه فائده دارد جوابش آنست که مقصود استوای هر دو حالت است یعنی همچنانکه عدل مبطل نیست جور نیز همین حکم دارد یا آنکه چون عدالت موجب امن وامان وعدم خوف از کفار وعدم احتیاج بغنائم است جای آنست که از جهاد بنشینند ومحتاج بدان نشوند از این جهت فرمود ولا عدل عادل والايمان بالاقدار سوم اصل دین ایمان آوردن است بتقدیرات الهی واعتقاد آنکه هر چه در عالم میرود بقضا وقدر اوست تعالی رواه ابو داود وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا زنى العبد خرج منه الايمان چون زنا میکند بنده بیرون می آید از وی ایمان فكان فوق راسه كالظلة پس باشد ایمان بالای سر وی مانند سایبان وظله بضم ظای معجمه هر چه سایه کند تراشل ابر یا خیمه یا سقف ومانند آن واین صورت مثالی است مر ایمان را وهر چیز را در عالم مثالی است چنانچه از اجسام لبن مثال علم است وگوسفند مثال موت وظله مثال ایمان وسیوطی در رسائل خود تحقیق آن کرده واحادیث وارده در آن آورده وجمله از آن در شرح ذکر کرده شده است

و در تمثیل ایمان بدان اشارت است که اگرچه بنده بجهت گناه از حکم ایمان نورانیت وی برآمده است ولیکن هنوز در پناه و سایه حمایت اوست و مطلقا از وی مفارق نشده که باز نیاید چنانکه
فرمود فاذا خرج من ذلک العمل پس چون بیرون می آید بنده و فارغ میگردد از آن عمل زشت که زنا است و تعبیر بعمل تلویح است که حکم جمیع اعمال همین است چه زنا و چه غیر زنا رجع الیه
الایمان باز میگردد و می آید بسوی بنده ایمان رواه الترمذی وابوداؤد الفصل الثالث عن معاذ قال اوصانی رسول الله گفت معاذ اندرز فرمود مرا پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم بعشر کلمات بده سخن قال لا تشرک بالله شیئا گفت انباز مکردان بخدا چیزی را و مگو کلمه کفر را وان قتلت وحرقت اگرچه کشته شوی و سوخته شوی چون مقام معاذ
رفیع بود وصیت کرد او را باخذ عزیمت و مبالغه فرمود در آن و دیگران را رخصت نیز اذن کرد ولا تعقن والدیک و مرنجان پدر و مادر خود را و مکن خلاف فرموده ایشان مادام که آن
فعل مباح باشد وان امراک ان تخرج من اهلک ومالک اگرچه فرمایند ترا به بیرون آمدن از زن و فرزند و مال و گفته اند این مبالغه و تاکید است درین باب و واجب نیست بیرون آمدن
از آن جهت هیچ ولا تترکن صلوة مکتوبة متعمدا و ترک مکن نماز فرض را دیده و دانسته فان من ترک صلوة مکتوبة متعمدا زیرا که کسی که ترک کند نماز فرض را بعمد فقد برئت منه ذمة الله
پس بتحقیق بیزار شده و دور شد از وی عهد خدا که بامن و امان مؤمنان ثابت شده است و ظاهر حدیث وجوب قتل تارک صلوة است و همین است مذهب شافعی و بعض ائمه دیگر و در مذهب
حنفیه و مالکیه او را باید زد و تعزیر کرد و بند و زندان فرمود و گفته اند که صحابه هیچ گناه را متهم بکفر نمیداشتند مگر ترک صلوة را ولا تشربن خمرا والبته منوش خمر را فانه راس کل فاحشة
پس بدرستی که شراب خوردن سر هر گناه و بدکاریست چه مدار ایمان و طاعت بر عقل است چون عقل رفت همه رفت نعوذ بالله من ذلک وایاک والمعصیة و دور دار خود را از گناه و بپرهیز از آن
فان بالمعصیة حل سخط الله زیرا که بگناهکاری فرود می آید خشم و بی رضای الهی وایاک والفرار من الزحف و دور دار خود را از گریختن از جنگ کافران وان هلک الناس اگرچه
هلاک شوند مردم این نیز مبالغه است و قاعده همانست که سابقا گفته شده که یک مسلمان از پیش دو کافر گریزد واذا اصاب الناس موت وانت فیهم و چون برسد مردم را مرگ
از وبا و طاعون و حال آنکه تو در ایشانی فاثبت پس بجای خود باش و بیرون مرو و حکم آن است که در شهری که وبا پیدا گردد از آنجا بیرون نباید رفت و از جای دیگر بآن شهر نباید شد و گریختن
از طاعون معصیت است و در حکم فرار از زحف است و اگر اعتقاد کند که اگر نگریزد البته میمیرد و اگر بگریزد البته بسلامت میماند کافر گردد نعوذ بالله من ذلک وانفق علی عیالک من طولک
کن عیال خود را از زیادتی مال خود بالای نفقه واجب که بر گردن تست ولا ترفع عنهم عصاک ادبا و برمدار از ایشان عصای خود را و بزن ایشان را برای ادب واخفهم فی الله و بترسان
ایشان را از جهت حق خدا رواه احمد وعن حذیفة قال انما النفاق کان علی عهد رسول الله حذیفه بن الیمان صحابی کبیر عظیم الشان است صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم
و نزد او بود علم منافقین رضی الله عنه گفت نفاق نبود مگر در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم واما الیوم اما امروز در زمان ما فانما هو الکفر او الایمان پس نیست مگر کفر یا ایمان
یعنی در زمان شریف آنحضرت آدمیان سه قسم بودند مؤمن و کافر و منافق و حکم شریعت در آن زمان آن بود که منافقان را در حکم مسلمانان میداشتند و ستر حال ایشان مینمودند و تعرض
بحال ایشان نمیکردند از جهت حکمتها و مصلحتها که در آن بود اما الآن آن حکم نماند و اگر فرضا ظاهر شود و ثابت گردد که کسی نفاق میکند و پنهان کفر میورزد او را قتل میکنیم و احکام کفر بروی اجرا مینمائیم
رواه البخاری باب فی الوسوسة وسوسه در اصل لغت آواز نرم و آواز زر و آواز پیرایه زنان مثل خلخال و جز آن و اندیشه بد و مراد اینجا حدیث نفس و شیطان است از افکار فاسده
و خواطر ردیه که باعث گردد بر کفر و معصیت و آنچه باعث بر ایمان و طاعت گردد آن را الهام خوانند و وسواس بفتح واو و کسر نیز هم باین معنی است و بمعنی شیطان نیز آمده و گرمی بعض
شر الوسواس من الجن ببعض بدان تفسیر کرده اند الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تجاوز عن امتی بدرستی که خدای تعالی
درگذرانیده است از امت من ما وسوست به صدورها چیزی که وسوسه کرد بدان چیز سینهای ایشان ما لم تعمل به مادام که عمل نکرده بدان چیز او تتکلم یا نگفته یعنی عملی که نباید کردن
و شیطان بدان وسواس میدهد و در خواطر میگذراند تا او را بکنند یا سخنی که نباید گفت در خاطر وسواس میکند تا بگویند نمینویسند و بر آن مؤاخذه نمیکنند و این از خواص این امت مرحومه محمدیه
صلی الله علیه وسلم است و امم دیگران بدان ماخوذ و معاقب بودند متفق علیه و ظاهر الحدیث آنست که بنده بعزم معصیت ماخوذ نبود و باین رفته اند بعضی از علما و صواب آنست که بنده بر
عزم معصیت ماخوذ است و تفصیل مقام آنست که آنچه در نفس کالبرق افتاد بی اختیار و آن را هاجس نامند معفو است از همه امتها از جهت عدم اختیار و چون در دل افتاد و باقی ماند و در ساحت
سینه جولان کرد آن را خاطر خوانند این قسم هم معفو است از این امت و از این فضل و رحمت مخصوص است بایشان بر قیاس سهو و نسیان که آن نیز مرفوع است از این امت و بعد از جولان چون محبت و لذت
آن پیدا آمد و خواهش حصول آن و وصول بآن حادث گشت آن را هم گویند این امت را این نیز مؤاخذه نیست و تا بعمل نیارند در نامه اعمال نمینویسند بلکه اگر قصد کرد و پیشتر باز داشت نفس را
در برابر آن مینویسند و اینجا قسمی دیگر است که نام آن عزم است و آن قرار دادن نفس است بر معصیت و جد و جزم بر آن چنانکه از جانب وی هیچ مانعی نیست مگر آنکه در خارج اسباب آن مهیا
نیست و اگر مهیا گردد میکند البته برین قسم مؤاخذه است چه این قسم از اعمال قلب است چنانکه عقائد و اخلاق ذمیمه و بنده ماخوذ است بر اعمال قلب چنانکه بر اعمال جوارح اما باید دانست
که عزم معصیت عین آن معصیت نیست که بر آن عزم دارد مثلا عزم زنا معصیت است و بنده بر آن ماخوذ و لیکن زنا نیست و مؤاخذه بر آن مثل مؤاخذه زنا نه بلکه در حد ذات خود معصیت
فروتر از پایه زنا وعنه قال و هم از ابی هریره روایت است که گفت جاء ناس من اصحاب رسول الله آمدند جماعه از یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم الی النبی بسوی پیغمبر صلی الله
علیه وسلم فسالوه پس پرسیدند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم انا نجد فی انفسنا بدرستی که ما مییابیم در ذاتهای خود از وساوس و خواطر ما یتعاظم احدنا ان یتکلم به
چیزی که سخت بزرگ و بس گران و مکروه میدارد یکی از ما که بگوید و بر زبان آرد آن را قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم او قد وجدتموه آیا تحقیق یافته اید شما که گران است و گرانی بر زبان
آوردن آن چیز را در نفسهای خود قالوا نعم گفتند آری یافتیم قال ذاک صریح الایمان فرمود این گران یافتن و مکروه پنداشتن محض ایمان است زیرا که بجهت اعتقاد بطلان و قبح

وخوف وخشیت حق و تعظیم امر اوست و این همه از آثار و نتائج ایمان است چه قبح پنداشتن معصیت چنانکه بر زبان نتوان آورد اثر صدق ایمان است رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم یأتی الشیطان احدکم می آید شیطان یکی از شما را این شیطان ابلیس باشد یا یکی از شیاطین که جنود و اعوان اویند بلکه عام‌تر از شیطان جن و انس را نیز شود
چنانکه در حدیث آینده مذکور گردد و در حقیقت وسوسه و اضلال مفوض با بلیس است و مرجع و مدار این کار اوست فیقول پس میگوید شیطان و وسوسه میدهد من خلق کذا من
خلق کذا که پیدا کرد فلان چیز را که پیدا کرد فلان چیز را و لا بد میگوید در جواب شیطان پیدا کرد این همه را پروردگار من حتی یقول تا آنجا میرسد که میگوید شیطان من خلق ربک
که پیدا کرد پروردگار ترا فاذا بلغه پس چون برسد شیطان این قول را فلیستعذ بالله پس باید که پناه جوید یکی از شما بخدا از شر شیطان ولینته و باید که باز آید از این وسوسه و گفتگوی
شیطان و از بحث و مجادله با وی و برخاستن از مجلس و تغییر حالت نیز مؤثر است در آن چنانکه در حالت غضب برای دفع و فرونشاندن آتش آن گفته اند زیرا که در مناظره و محاجه شیطان
فتح باب وساوس و مزید اثارت شر اوست و تواند که آن لعین بشبهات و مغالطات غالب آید و قدرت بر دفع آن نباشد پس جز استعاذه بجناب عزت حق جل و علا و طلب دفع شر از
وی و گریختن از اسم المضل باسم الهادی سبیل نبود و اعلی اقسام استعاذه اشتغال بریاضت و تزکیه و تطهیر نفس از دنس تعلقات و تصفیه قلب از نقوش اغیار است و مجرد استعاذه
بزبان کافی نیست ولیکن این نیز مدد آن کار است پوشیده نماند که سؤال کردن که من خلق الله بعد از تسلیم آنکه خلق الله الخلق ظاهر الفساد است و مستلزم تناقض است زیرا که هرچه موصوف بمخلوقیت است
در تحت خلق الله الخلق درآمد بعد از آن نسبت خلق بالله تعالی و گفتن که من خلق الله نامعقول و متناقض است فافهم متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال
الناس یتساءلون همیشه هستند مردم که سؤال و گفتگو میکنند بیکدیگر بروجه مجادلت و محاجت یا با نفس و شیطان بطریق وسوسه و خواطر حتی یقال هذا تا آنکه گفته میشود این قول که خلق الله
الخلق پیدا کرد خدا خلق را فمن خلق الله پس که پیدا کرد خدا را فمن وجد من ذلک شیئا پس کسی که یابد از این قول و از این وساوس چیزی را فلیقل آمنت بالله ورسله پس باید که بگوید آن
برای دفع آن ایمان آوردم بخدا که منزه است از آن و ایمان آوردم به پیغمبران او که آورده اند تنزیهات او را از همه نقائص پس این قول بجای استعاذه و انتها است که در حدیث سابق مذکور
شد از برای قطع راه مجادله و وساوس و طیبی گفته که آن کلمه کفر است پس واجب گردد تدارک آن بکلمه ایمان اما پوشیده نماند که کفر بر تقدیری بود که بطریق جد و اعتقاد صادر گردد اما اگر
بطریق بحث و مناظره با یکدیگر یا بروجه خطور و وسوسه با نفس و شیطان باشد کفر نبود پس لائق آن است که سخن بوجه تردید کرده شود و گفته شود که اگر آن قول بطریق اعتقاد است پس قول وی
آمنت بالله ورسله تجدید ایمان است و اگر بطریق خطور و وسوسه است از برای دفع وساوس و رفع طغیان است و ظاهر شق اخیر است فافهم متفق علیه وعن ابن مسعود قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم من احد الا وقد وکل به قرینه من الجن نیست از شما هیچ یکی مگر آنکه بتحقیق گماشته شده است بروی قرین و مصاحب وی از
جنیان و قرینه من الملائکة و قرین و مصاحب وی از فرشتگان یعنی هر آدمی را دو قرین است یکی جن که کار بد میفرماید و در وسوسه می افکند او را بشر و دیگر فرشته که بکار نیک امر میکند و الهام
مینماید بخیر و در بعض روایات آمده است که زائیده میشود آدمیزاد را فرزندی مگر آنکه زائیده میشود از جن مانند آن و وی را همزاد میگویند قالوا وایاک گفتند صحابه و خود را نیز اراده
میکنی و داخل میداری درین عموم و ترا نیز قرین از جن است یا رسول الله قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم وایای و خود را نیز داخل این حکم میدارم و مرا نیز قرینی از جن هست ولکن الله
اعاننی علیه ولیکن خدای تعالی یاری داد مرا و غالب گردانید بر وی فاسلم این لفظ را بدو وجه روایت کرده اند یکی برفع میم بر صیغه مضارع معلوم یعنی چون اعانت کرد مرا حق سبحانه و تعالی بر قرین
من از جن پس بسلامت میمانم از شر وی و از آفت وسواس وی ایمنم و وی منقاد و مسخر من است دوم بفتح میم بلفظ ماضی یعنی اسلام آورد قرین من و این دو احتمال دارد یکی آنکه اسلام
بمعنی استسلام و انقیاد و فرمان برداری است و این معنی راجع بوجه اول است و در بعض روایات بصریح فاستسلم نیز آمده دیگر آنکه اسلام بمعنی ایمان است یعنی مسلمان شد و ایمان آورد
قرین من از جن و هیچ محل استبعاد نیست در آنکه مولی تعالی حبیب خود را صلی الله علیه وسلم باین فضل و کرامت ممتاز و مخصوص گردانیده باشد و صاحب نهایه گفته که حدیث کان شیطان
آدم کافرا وشیطانی اسلم شاهد این معنی است فلا یأمرنی الا بخیر پس امر نمیکند مرا به هیچ چیز در هیچ حال مگر بنیکی و طاعت رواه مسلم وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان الشیطان یجری من الانسان بدرستی که شیطان میرود در آدمی مجری الدم مانند رفتن خون در بدن وی مقصود جریان وساوس وی در آدمی و
بیان تصرف و تمکن اوست بر اغوا او از راه بردن او و غایت تصرف و تمکن و اگر حمل بر ظاهر کنند که وی بذات خود در بدن آدمی میرود و میگردد روا باشد چه شیطان از اجرام لطیفه است که سریان
او در اجسام کثیفه ممکن است چنانکه آتش و هوا و ظاهر از تشبیه بجریان دم نیز همین معنی است والله اعلم متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من بنی
آدم مولود نیست از فرزندان آدم هیچ زائیده شده الا یمسه الشیطان حین یولد مگر آنکه میساید بدست او را شیطان و می خلاند در هنگامی که زائیده میشود چنانکه ایذا میکند و در
ناک میگرداند او را فیستهل صارخا پس آواز میکند آن زائیده شده در حالیکه فریاد میزند و مینالد و گریه میکند من مس الشیطان از دست سودن شیطان یعنی این گریه میکند بچه در
هنگام زائیده شدن باین سبب است و غرض آن لعین از این مس تباه گردانیدن فرزند است از فطرت اسلام و درآوردن او در ضلالت و فساد و در وجود وی غیر مریم وابنها جز مریم و
پسر وی که عیسی علیه السلام است که این هر دو تن از مس شیطان و افساد او منزه بودند و مطهر از جهت دعای مادر مریم او و ذریت او را از شر شیطان و قبول کردن پروردگار تعالی و
تقدس دعای او را که گفت وانی اعیذها بک وذریتها من الشیطان الرجیم و تفرد عیسی و مادر وی بعصمت از این مس دلالت نمیکند بر فضل ایشان بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
چه مر آنحضرت را فضائل و معجزات و کرامات است که هیچ یکی از انبیاء را نیست و تواند که در مفضول صفتی باشد که در فاضل نبود چنانکه مشهور است که فضل کلی منافی فضل جزئی
نبود و گفت بنده ضعیف محرر این سطور صواب آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مستثنی است از عموم بنی آدم و آنحضرت خبر میدهد از احوال عموم فرزندان آدم جز خود و مقام او در

طهارت ارفع واعلی است از آنکه شیطان را در هنگام ولادت بوی دست تصرف رسد و بعضی از شارحان گفته اند که متکلم از عموم کلامی که میگوید در محاورات خارج میباشد و ذوق وحال قرینه است
بر آن این سخن مؤید آنست که گفتیم والله اعلم بیت دامن اجلال آن نازک نهال باغ دین برتر آمد زین که بروی دست نامحرم رسد متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم وهم روایت از ابی هریره است رضی الله عنه که گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم صیاح المولود حین یقع نزغة من الشیطان آواز کردن و نالیدن فرزند هنگامی که بیرون
می افتد از شکم مادر خلانیدنی است از شیطان و نزغه بفتح نون و سکون زای و بغین معجمه خلانیدن نیزه و در رختن بچوب آید و بمعنی افساد و اغوا نیز آید متفق علیه وعن جابر رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ابلیس یضع عرشه علی الماء بدرستی که ابلیس می نهد تخت خود را بر آب بجهت اظهار تکبر و تجبر و شوکت و سطوت تا گر مراد نهادن
تخت است بر روی آب پس نگاه داشتن حق تعالی آن را از باب مکر و استدراج است و اگر بر کنار آب است فلا اشکال ثم یبعث سرایاه یفتنون الناس پس می انگیزد و میفرستد ابلیس
فوجهای خود را که در بلا و فتنه می اندازند مردم را سرایا جمع سریه بفتح سین مهمله و کسر را و تشدید یا پاره از لشکر که بر دشمن بفرستند از پنج تن یا سه صد یا چهار صد و فتنه بمعنی امتحان و آزمایش
و در اصل معنی گداختن نقره و طلا است تا خالص گردد از آلایش و مال و فرزند و محنت و راحت و گناه و عذاب و جز آن را فتنه از آن گویند که همه محل امتحان و آزمایش اند فادناهم
منه منزلة اعظمهم فتنة پس نزدیک ترین لشکریان شیطان از وی از روی قدر و مرتبه بزرگ ترین ایشان است از روی فتنه و گمراه گردانیدن و در محنت انداختن مردم را یعنی
هر که فتنه انگیز تر نزد وی مقرب تر و معتبر تر یجیء احدهم فیقول می آید یکی از آن شیاطین یعنی نزد ابلیس پس میگوید فعلت کذا وکذا کردم من چنین و چنین کاری و فتنه فیقول ما
صنعت شیئا پس میگوید ابلیس نکردی تو چیزی و نساختی تو کاری قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا جابر بروایت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثم یجیء احدهم فیقول
پس می آید یکی از لشکریان او پس میگوید ما ترکته حتی فرقت بینه وبین امرأته نگذاشتم آن فرزند آدم را تا آنکه جدائی افکندم میان وی و میان زن وی قال فیدنیه منه
پس نزدیک میگرداند ابلیس آن لشکری خود را از خود و یقول نعم انت و میگوید نیکو یار و مددکار منی تو قال الاعمش گفت اعمش که راوی این حدیث است از جابر اراه قال گمانم
مر جابر را که گفت این لفظ را که فیلتزمه پس در کنار میگیرد ابلیس آن لشکری خود را و این لفظ را جابر زیاده بر فیدنیه گفت یا بجای او گفت هر دو احتمال دارد رواه مسلم
الفرّان در معنی تفریق میان مرد و زن و وجه تحسین ابلیس مر آن را گفته اند که مراد بتفریق جدائی انداختن بطلاق بائنه است تا زن بر شوهر حرام گردد و وطی که کند حرام افتد و فرزندی که
زاید حرامزاده باشد پس تا اولاد زنا بر روی زمین بسیار شوند و فساد کنند و معصیتها ورزند و باعث خرابی عالم و خواری بنی آدم گردد در دنیا و آخرت اینچنین گفته اند در
این کلام و ممکن است که گفته شود مراد بتفریق ایقاع عداوت و خصومت و جنگ و جدل باشد میان زنان و مردان تا از یکدیگر جدائی ورزند و جماع نکنند و فرزندان بسیار
نیاید و موجب قطع نسل یا قلت اولاد آدم گردد والله اعلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان قد ایس من ان یعبده المصلون فی
جزیرة العرب بدرستی که شیطان نا امید شد از این که پرستند او را نمازگزارندگان در جزیره عرب و بزمین وی حد زمین عرب در طول و عرض در شرح تفصیل و اختلاف
که در وی است نقل کرده ایم و زمین عرب را جزیره بآنجهت خوانند که محیط است بوی دریای فارس و روم و نیل و دجله و فرات ولکن فی التحریش بینهم ولیکن شیطان در
مقام برغلانیدن و جنگ و خصومت انداختن است میان اهل جزیره عرب و طمع و امید دارد در آن چنانکه بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در میان امت حروب و وقائع
افتاد رواه مسلم ماند آنکه معنی عبادت شیطان چیست و مراد بمصلین کیست تورپشتی گفته که معنی عبادت کفر شیطان ارتداد است و مراد بمصلین مؤمنان که نماز بر پا میدارند
بعد از آن اشکال آورد که بعضی از مؤمنان بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرتد گشتند و تابع مسیلمه کذاب شدند و براه کفر و عناد رفتند و جواب داده که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم نفرمود که ایشان کفر و ارتداد نورزند بلکه خبر داد از نا امید شدن شیطان از آن بجهت آنچه دریافت از شوکت و عزت و اجتماع و کثرت مؤمنان ولیکن با وجود نا امیدی
وی واقع شد پس منافاتی میان این حدیث و آن قضیه نباشد یعنی مقصود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اخبار است از آنکه دولت و شوکت اسلام بجائی رسد که شیطان نا امید گردد که بعد از وی
ارتدادی واقع شود نه عدم وقوع ارتداد قطعا و این تقریر خالی از بعدی نیست چه ظاهر و متبادر از نا امید شدن شیطان عدم وقوع آنست و کنایت است از آن و طیبی گفته که مراد بمصلین
مؤمنانند و مراد بعبادت شیطان عبادت اصنام و اگرچه اصحاب مسیلمه و مانعی الزکوة براه ارتداد رفتند اما عبادت اصنام نکردند انتهی و ممکن است که گفته شود معنی این حدیث اخبار است
بعدم تبدل دین و انهدام قاعده اسلام و عود ملت کفر و اشراک بر سبیل استمرار و دوام چنانچه قبل از بعثت بود و این منافات ندارد با ارتداد کسی که مرتد گشت بلکه اگر عبادت اصنام
کند نیز منافات ندارد والله اعلم الفصل الثانی عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی روایت است از ابن عباس بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جاءه رجل آمد او را
مردی فقال پس گفت آن مرد انی احدث نفسی بالشیء بدرستی که من سخن میگویم نفس خود را بچیزی از وسوسه لان اکون حممة احب الی هر آینه اینکه من انگشت شوم دوست دا
شته تر است بسوی من من ان اتکلم به از تکلم کردن من بدان چیز که حدیث میکنم بآن نفس خود را بر زبان آوردن آن را حممه بضم حا و فتح هر دو میم انگشت و حمم جمع وی یعنی اگر من بسوزم و مانند
انگشت خاکستر و سیاه و نابود شوم به که آن سخن زشت که در ضمیر دارم بر زبان آرم قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم الحمد لله الذی رد امره الی الوسوسة حمد
خدای را که باز گردانید امر آن مرد را یا امر شیطان را که در نفس وی انداخته بود بسوی وسوسه یعنی بوسوسه آورد و بهمین قدر رد گردانید نگذاشت که عمل کند بدان و بر زبان آرد تا
تا مؤاخذه میشد و را بر آن رواه ابوداود وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان للشیطان لمة بابن آدم بدرستی که مر شیطان
لمه است بفرزند آدم وللملک لمة و مر فرشته را نیز لمه است بوی و لمه بفتح لام و تشدید میم از المام است بمعنی فرود آمدن و نزدیک شدن و رسیدن یعنی هم شیطان را است

و هم فرشته و هر دو را با او کار است فاما لمة الشیطان فایعاد بالشر فاما کار شیطان ترسانیدن است بدی و گفتن که اگر این کار خیر کردی بدی که فقر خواهی آمد چنانکه اگر توکل بر خدا
کردی و خود را بعبادت وی گذاشتی بفقر و خواری مبتلا خواهی شد و تکذیب بالحق و نسبت بدروغ کردن حق است واما لمة الملك فایعاد بالخیر و تصدیق بالحق واما کار فرشته
نوید دادنست به نیکی و نسبت راستی کردن است بحق و انداختن یقین است در دل مشهور آنست که در نیکی وعده میگویند و در بدی وعید اما بحسب اصل لغت فرقی نیست هر یکی را در دیگری اطلاق
میکنند و نیز تخصیص بتقدیری است که کلمه خیر و شر مذکور نباشد و نزد ذکر هر دو برابر اند فمن وجد ذلك پس کسی که بیابد آنرا یعنی وعده خیر را که لمه ملك است فلیعلم انه من الله پس باید
که بداند که آن از خدا است یعنی صادر است از جناب رحمت و لطف وی فلیحمد الله پس باید که شکر گوید و ثنا کند خدا را تعالی شانه ومن وجد الاخری و کسی که بیابد لمه دیگر را که لمه شیطان است
فلیتعوذ بالله من الشیطان پس باید که پناه جوید بخدا از وسوسه شیطان ثم قرأ پس تر خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم موافق مضمون این حدیث و مؤید وی این آیت را الشیطان یعدکم
الفقر شیطان وعده میکند شما را بفقر یعنی میگوید اگر انفاق میکنید مال را فقیر میشوید ویأمرکم بالفحشاء و امر میکند به بخل و عرب بخل را فحشاء خوانند یا مطلق معاصی مراد است کذا قال
البیضاوی و آخر آیت اینست والله یعدکم مغفرة منه وفضلا و خدای تعالی نوید میدهد شما را در انفاق آمرزیدن گناهان را و زیاده بر آن یعنی ثواب بر انفاق میدهد زیاده بر
آنچه انفاق کرده اید در دنیا و آخرت و موافقت آیت بحدیث بجهت آنست که چون لمه ملك منسوب بجناب حق است پس وعده مغفرت و فضل از وی تعالی در معنی لمه ملك است رواه
الترمذی وقال روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت هذا حدیث غریب این حدیث غریب است و معنی حدیث غریب در مقدمه معلوم شده بدانکه این حدیث اشارت است
بعلم خواطر و این علم از دقائق علوم قوم است و میسر نیست تمیز خواطر مگر بعد از کمال تقوی و تصفیه قلب و تنور آن بنور یقین و مشهور میان قوم آنست که خواطر چهار قسم است حقانی و نفسانی و ملکی
و شیطانی و وجوه تمیز میان اینها مذکور است در کتب قوم و بسی دقیق است و بعضی از متاخرین مشایخ گفته اند که خاطر اگر در شهوات مباحه است نفسانی است و اگر در محرمات است شیطانی است
و اگر در طاعات است ملکی و اگر در قطع از ماسوی الله است حقانی و حضرت شیخ عارف کامل عبد الوهاب متقی قدس سره رساله ایست مسمی بمفاتیح الغیوب فی معرفة خواطر القلوب بسی نافع
و مفید در شرح چیزی از آن نقل کرده ایم وعن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفت لا یزال الناس
یتساءلون حتی یقال هذا همیشه اند مردم که میپرسند از یکدیگر تا آنکه گفته میشود و این سخن که خلق الله الخلق فمن خلق الله بیافرید خدای تعالی خلق را پس که بیافرید خدا را عز وجل و تعالی
و تقدس فاذا قالوا ذلك پس چون بگویند ایشان این قول را فقولوا بگوئید شما ای سامعان برای رد و ابطال این سؤال و دفع این وسوسه و خاطر الله احد خدا یگانه است در ذات و صفات
خود و بی همتا است الله الصمد خدا سیدی است که محتاج است بوی هر که غیر اوست و همه در حوائج و مقاصد قصد بدرگاه او دارند لم یلد ولم یولد نزاد او هیچکس را و زائیده نشده
از هیچکس ولم یکن له کفوا احد و نیست مر او را همتا و مانند هیچ یکی و این صفات منافی مخلوقیت است و خبر خالق را شاید ثم لیتفل عن یساره ثلثا پس تر باید که بعد از ذکر این صفات
تفل کند از جانب چپ خود سه بار کسی بشنود آن کلمات را و تفل کردن که باد اندکی از آب دهن آید و این تفل از برای استقذار و استنفار و خوار داشتن شیطان است و او را تاثیر است در دفع شیطان
و شر او و تخصیص جانب یسار بجهت آنکه شیطان در آن جانب میباشد ولیستعذ بالله من الشیطان الرجیم و باید که استعاذه جوید بخدا از آنچه یور انده شده رواه ابوداود وسنذکر
حدیث عمرو بن الاحوص فی باب خطبة یوم النحر و سر انجام است که ذکر کنیم حدیث عمرو بن الاحوص که در مصابیح در این باب ذکر کرده است در باب خطبه روز نحر بجهت آنکه مناسبت وی بآن باب
ظاهر تر و بیشتر است ان شاء الله تعالی الفصل الثالث عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لن یبرح الناس یتساءلون حتی یقولوا هذا همیشه اند مردم که سؤال
میکنند از یکدیگر تا آنکه میگویند این قول را الله خلق کل شیء خدای تعالی پیدا کرده هر چیز را فمن خلق الله عز وجل پس که پیدا کرد خدا را رواه البخاری روایت کرد این حدیث را بخاری باین لفظ که
مذکور شد ولمسلم و مسلم را روایت باین لفظ است که قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم قال الله گفت خدای عز وجل ان امتك لا یزالون یقولون بدرستی که امت تو همیشه
میگویند ما کذا ما کذا این چیست این چیست یعنی سؤال میکنند از حقایق اشیاء و کاوش مینمایند از احوال آن حتی یقولوا هذا تا آنکه میگویند این قول را الله خلق الخلق فمن خلق الله عز وجل
وعن عثمان بن ابی العاص قال ثقفی است عامل گردانید او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر طائف و همچنان بود در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلافت ابی بکر و دو سال از خلافت
عمر رضی الله عنهما و بعد از وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون ثقیف عزم ردت کردند وی گفت ای گروه ثقیف بودید شما آخر مردم در اسلام پس نباشید اول در ردت پس بگفته او باز ایستادند
و مرتد نگشتند روایت کرده اند از وی حسن بصری و سعید بن المسیب و مادر او گفت چون آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم زائیدن حاضر بودم و روایت است از عثمان بن ابی العاص که گفت قلت گفتم
یا رسول الله ان الشیطان قد حال بینی وبین صلوتی وبین قراءتی بدرستی که شیطان حائل میگردد و مانع می آید میان من و میان نماز من و میان قراءت من یلبسها علی تخلیط میکند
قراءت را بر من و در شک می اندازد مرا در آن و در وسواس می افکند مرا فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذاك شیطان آنکه حائل میشود میان تو و میان نماز تو و تلبیس
میکند قراءت را بر تو شیطانی است که یقال له خنزب گفته میشود مر او را خنزب بکسر خاء و زای و بفتح هر دو و بضم اولی و فتح ثانیه و بکسر اولی و فتح ثانیه و بر هر وجه نون ساکن است و این لقب آن
شیطان است که در نماز وسوسه می اندازد و خنزب در اصل بمعنی گوشت پاره گندیده را گویند فاذا احسسته بدو سین اولی مفتوح و ثانیه ساکن پس چون دریابی این وسواس فتعوذ بالله
منه پس پناه جوی بخدا از آن شیطان واتفل علی یسارك ثلثا و تفل کن بجانب چپ خود سه بار و معنی تفل در حدیث ابو هریره معلوم شد ففعلت ذلك پس کردم من آنرا فاذهبه الله
عنی پس دور گردانید خدای تعالی او را از من رواه مسلم وعن القاسم بن محمد روایت است از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رضوان الله علیهم اجمعین که از عظمای تابعین و فقهای سبعه مدینه است
و افضل اهل زمان خود است ثقه بود و رفیع القدر عالم فقیه امام ورع کثیر الحدیث بعد از قتل پدرش محمد بن ابی بکر یتیم ماند در کنار عائشه صدیقه و وی ابن خاله امام زین العابدین است و

صد امام محمد باقر و جد پدر امام جعفر صادق مات سنة احدی او اثنین او ثلث ومائة بود عمر وی هفتاد یا هفتاد و دو بود رضی الله عنه ان رجلا سأله که مردی پرسید او را فقال پس گفت آن مرد انی اهم فی
صلوتی من وهم میکنم در نماز خود و میرود خاطر من بجانب دیگر و وسوسه میکند مرا شیطان که تو نماز تمام درست نکرده و رکعتی از نماز تو افتاده است و وهم برفتن دل بسوی چیزی بی قصد آن
در نگاه داشتن حساب غیر آن فیکثر ذلک علی پس بسیار میشود آن وهم بر من و در روایتی فیکبر ببای موحده و این صحیح تر است یعنی بزرگ و گران میآید این حال بر من فقال له پس گفت قاسم بن محمد
مر آن مرد را امض فی صلوتک بگذر در نماز خود و تمام کن نماز را و گوش منه بگفته شیطان و اعتبار مکن وسوسه او را فانه لن یذهب ذلک عنک پس بدرستیکه هرگز نمیرود آن وهم و وسواس
از تو حتی تنصرف تا آنکه بازگردی تو از نماز بعد از امضا و اتمام آن وانت تقول و حال آنکه تو میگوئی یعنی بشیطان ما اتممت صلوتی آری تمام نکرده ام من نماز را چنانکه تو میگوئی لیکن
قبول نمیکنم سخن ترا و اعاده نمیکنم آنرا برغم تو و شکست کار تو و این اصلی عظیم است در دفع وسواس که وسوسه شیطان کارگر نکند و بر گفته او نرود و در مالک در حکایات مشایخ آورده اند که مریدی
بود که شیطان در نماز وی آمد و گفت که بازگردان این نماز را که خوب نگذارده گفت باز نمیگردانم گذاردم چنانکه از دست من آمد و عذر میکنم از تقصیر خود در درگاه حق شیطان گفت مسامحه مکن
در نماز بازگردان که نماز جای مسامحه نیست گفت باز نمیگردانم شد هرچه شد پس لجاج کرد شیطان و گفت من ترا از ناصحانم و خیرخواه تو ام نماز عبادتی عظیم است و مقام و منزلت تو نزد خداوند تعالی
شانه رفیع موجب است مکن حضرت خداوند تعالی را اینچنین نمازی گفت اعاده نمیکنم و راضی شدم به پستی مقام خود و گفت خدا قبول نمیکند اینچنین نمازی را گفت پروردگار من کریم است قبول میکند بفضل
و کرم خود این عمل ناقص مرا و زیاده برین از دست من نمی آید تو برو من هرگز آنرا اعاده نکنم پس شیطان مخذول شد و برفت و باید دانست که غرض ازین مبالغه در نگونساری شیطان و دفع وسوسه
و بستن راه آنست نه که عمل را درست و ناتمام کند و مبالاه در آن اصلا نباشد بتسویل النفس و بهانه اعتماد بر کرم حق که هرچه کند کفایت است کریم است می بخشد و بدانکه اصل وسواس از خیال عمل و تتبع
او است که بر در وهم که شیطان عالم النفس است و بسبب وسوسه که شیطان عالم آفاق است بر مرکز حق قرار نمیتواند گرفت و هیچ چیزی موثر تر در دفع آن جز تغافل و تلهی و عمل بنقیض شیطانیت
بزرگی را در طهارت مکان وسواس راه یافت پس هر جا که در طهارت مکان شک و شبه میبود همانجا نماز میکرد از برای دفع وسواس باب الایمان بالقدر فی القاموس قدر
بتحریک قضا و حکم و فی النهایة قدر آنچه قضا نموده و حکم کرده الهی تعالی از امور و بسکون نیز آمده و لیلة القدر شبی که تقدیر نموده میشود و قضا کرده میشود در وی ارزاق و اعمار بندگان و در صراح
گفته قدر بسکون و حرکت اندازه کرده خدای بر بنده از حکم و از این عبارات ظاهر شد که قضا و قدر بیک معنی است و گاهی فرق نهند و گویند قضا حکم ازلی است و قدر وقوع آن در لا یزال و
باین معنی قضا سابق باشد بر قدر چنانکه فرموده یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب محو و اثبات عبارت از قدر است و عنده ام الکتاب اشارت بقضا و بر عکس این اطلاق یابد
قدر بمعنی تقدیر ازلی آید و قضا بمعنی پیدا کردن بر وفق آن چنانکه فرموده فقضاهن سبع سموات ای خلقهن و باین معنی جف القلم بما هو کائن عبارت از تقدیر باشد و کل یوم هو فی شان عبارت از قضا
و امام غزالی در کتاب المقصد الاسنی فی شرح الاسماء الحسنی گفته که حکم است و قضا است و قدر است متوجه کردن اسباب بجانب مسببات حکم مطلق است و وی سبحانه مسبب همه اسباب است مجمل و
مفصل و از حکم منشعب و متفرع میگردد قضا و قدر پس تدبیر الهی اصل وضع اسباب تا متوجه گردد بجانب مسببات حکم او است و قائم کردن اسباب کلیه و پیدا کردن آن مثل زمین و آسمان و کواکب و حرکات
متناسبه آن و غیر آن که متغیر و متبدل نمیشود و معدوم نمیگردد تا وقتی که اجل آن در رسد قضا است و متوجه گردانیدن این اسباب باحوال و حرکات متناسبه محدوده مقدره محسوبه بجانب مسببات و
حادثه گشتن آن لحظه بلحظه قدر است پس حکم تدبیر اولی کلی و امر او است کلمح البصر و قضا وضع کلی مر اسباب کلیه دائمه را و قدر توجیه این اسباب کلیه بمسببات معدوده بعدد معین که زیادت و
نقصان نگردد و از اینجا است که هیچ چیز از قضا و قدر وی تعالی بیرون نرود و زیادت و نقصان نپذیرد تعالی شانه و مراد بایمان بقدر آنست که ایمان آریم که هرچه در عالم واقع میشود از خیر
و شر از کردار بندگان و غیر آن همه بتقدیر الهی است و پروردگار تعالی تقدیر کرده کائنات را در ازل و همه بخلق او است و هیچ ذره از تقدیر وی بدر نرود و با وجود آن بندگان را در کردار خود
اختیاری است که ثواب و عقاب بر آن مترتب گردد و تصویر و تقریر این مسئله و جمع میان قضیه تقدیر و اختیار و ترتب ثواب و عقاب بر آن اشکالی و صعوبتی تمام دارد و در کتب کلامیه تحقیق آن
کرده اند و آنچه درین ترجمه توان گفت این قدر است که باید دانست که بیشک در آدمی صفتی است که او را اختیار خوانند که دیده و دانسته باعثه شوق و نفرت یکی از دو جانب فعل و ترک را بر
دیگری ترجیح میکند بر خلاف حرکت مرتعش که اصلا در آن اختیار ندارد پس مذهب جبریه که گویند حرکات آدمی مثل حرکات جماد است باطل باشد و این خود بمشاهده معلوم است و بخبر کتاب و سنت معلوم
شده که هر چیز در ازل تقدیر یافته است و همه بارادت و مشیت حق و پیدا کردن او است پس مذهب قدریه نیز فاسد بود که گویند آدمی خالق افعال خود است و مستقل است در کار و بار خود پس حقیقت
حال میان جبر و قدر باشد چنانکه امام عارفان ابو عبدالله جعفر صادق سلام الله علیه و علی آبائه الکرام فرموده لا جبر و لا قدر و لکن امر بین امرین و بحقیقت پروردگار سبحانه و تعالی در خلق و ایجاد
اشیا اسباب و شرائط بطریق جریان عادت پیدا کرده است چنانچه آتش برای سوختن و گرم کردن و آب برای ترکردن و سیراب ساختن و طعام برای سیرشدن و تیغ برای بریدن همه بخلق و
ایجاد او است و لیکن بمدخلیت این اسباب و اگر خواهد بی سبب نیز پیدا کند و اگر خواهد با وجود سبب نیز ایجاد نفرماید آدمی و قصد و اختیار او که سبب است در پیدا کردن حق تعالی فعل او را و پیدا کننده
همه او است و وجود اسباب و مسببات و شرائط و مشروطات همه در حیطه قضا و قدر داخل اند و منافات با آن ندارند و امر و نهی بحکم ربوبیت و عبودیت است و ثواب و عقاب تصرف است
در ملک خود یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و لا یسأل عما یفعل و هم یسألون و در ضمن شرح احادیث نیز چیزی از این معلوم گردد و گفته اند که این سری است که هیچ یکی از انبیا
و اولیا را بر آن اطلاع نداده اند و این سر جز در دار الجنة که محل ظهور حقیقت است ظاهر نگردد و این مشکل جز در آنجا حل نشود و اینچنین گفته اند و ظاهر آنست که سرور انبیا و خلاصه اهل اصطفا
صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین ازین حکم مستثنی خواهد بود که علوم اولین و آخرین او را داده و حقائق اشیا کماهی نموده اند والله اعلم و علمه احکم الفصل الاول عن عبد الله بن
عمرو قال قال رسول الله گفت عبد الله بن عمرو که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کتب الله مقادیر الخلائق نوشت خدا تعالی اندازه ها و احکام خلقان را یعنی ثابت

کردانید آنرا در لوح محفوظ باجرای قلم بر آن یا امر کرد بعض فرشتگان را بنوشتن و بعض گویند مراد بنوشتن تقدیر و تعیین آنها است چنانکه خلاف آن نزد و این تاویل است و ظاهر از نوشتن اثبات نقوش حروف است
در لوح و مانند آن قبل ان یخلق السموات والارض پیش از پیدا کردن آسمانها و زمینها بخمسین الف سنة بمدت پنجاه هزار سال مراد طول مدت و مبالغه در تمادی است میان تقدیر و
خلق سماوات و ارض نه تعیین و تحدید این حد مخصوص زیرا که تعیین تقدیر مقادیر خلق در ازل است پس تعیین سبق آن بعددی معین از زمان درست نباشد کذا قالوا و این سخن مبنی بر تاویل کتابت است
بتقدیر و تعیین و اگر کتابت را بر حقیقت آن حمل کنند احتیاج باین تاویل نباشد چه تواند که تقدیر در ازل باشد و کتابت مقادیر در لایزال بود و پیش از پیدایش آسمان و زمین بمدت مذکوره کما لا یخفی و در بحث
کلامی است که در شرح ذکر آن کرده شده است قال وکان عرشه علی الماء گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بود عرش وی سبحانه بر آب بیضاوی در تفسیر کریمه وهو الذی خلق السموات
والارض فی ستة ایام وکان عرشه علی الماء گفته یعنی پیش از پیدا کردن آسمان و زمین عرش بر آب بود و حائلی میان ایشان نبود نه آنکه عرش بر پشت آب نهاده و متصل بدان بوده و
باین استدلال کرده اند بر آنکه اول حادث از اجرام عالم که بوجود آمده آب است و بعض گفته اند که آب بر پشت هوا بود انتهی و صاحب کشاف گفته که درین آیت دلیل است که عرش و آب مخلوق اند پیش از
خلق سماوات و ارض و شیخ ابن حجر گفته که مراد به آب آب دریا نیست بلکه این آبیست زیر عرش چنانکه وی سبحانه و تعالی خواسته و محتمل که مراد آب دریا باشد بمعنی آنکه حاملان عرش در دریا اند
انتهی و بعض گفته اند که بودن عرش بر آب کنایت از قدرت است والله اعلم رواه مسلم وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل شیء بقدر هر چیزی که
در عالم است بقضا و قدر الهی است حتی العجز والکیس تا آنکه عجز و کیس که از صفات آدمیان است نیز بتقدیر اوست و مراد بعجز ناتوانی و بیچارگی در امضای امور بضعف رای و قلت تامل و تجربه
و مراد بکیس توانائی و چلدی در گذرانیدن کارها بقوت رای و تصمیم عزم و کیس بفتح کاف و سکون تحتانیه ضد حمق رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم احتج آدم و موسی عند ربهما خصومت کردند و احتجاج نمودند بیکدیگر آدم و موسی علیهما السلام نزد پروردگار خود در عالمی یعنی دیگر جز این عالم که عالم علوی روحانی و عالم
حقیقت باشد بملاقات ارواح در آسمان یا بزنده گردانیدن در عالم برزخ یا بزنده گردانیدن آدم در زمان حیات موسی علیهما السلام کذا قالوا فحج آدم موسی پس غالب آمد بحجت آدم
بر موسی تفصیل این قصه اینست که قال موسی گفت موسی آدم را انت آدم الذی خلقک الله بیده تو آن آدمی که پیدا کرد ترا خدای تعالی بید قدرت خود ونفخ فیک من روحه
و دمید در تو از روح که مخصوص گردانید او را بتشریف خود واسجد لک ملائکته و ساجد گردانید مر ترا فرشتگان خود را واسکنک فی جنته و سکونت داد ترا در بهشت خاص خود
ثم اهبطت الناس بخطیئتک الی الارض پس فرود افگندی تو مردم را بسبب گناهی که کردی بر زمین گویا که خطیه از آدم بوجود نمی آمد همیشه در بهشت میبودی و در همانجا اولاد
می آوردی پس بسبب فرود افتادن وی ایشان نیز بر زمین افتادند پس با وجود این قدر و مرتبه که تو داشتی نمی بایست این کار کرد مقصود آنست که بایستی که گناه از تو بوجود نمی آمد فقال آدم
انت موسی الذی اصطفاک الله برسالته وبکلامه پس گفت آدم در جواب موسی تو آن موسی که برگزید ترا خدای تعالی به پیغمبری خود و بکلام خود بی واسطه واعطاک الالواح و داد ترا
الواح فیها تبیان کل شیء در آن الواح بیان هر چیزیست از احکام دین که کفایت کند امت ترا و مراد بالواح تختهاست از زمرد یا یاقوت که توریت در آن نوشته فرود آمد و گویند که ضخامت
توراة هفتاد شتر بار بود و قراءت جزوی از وی در سالی تمام میشد وقربک نجیا و نزدیک گردانید خدای تعالی ترا بدرگاه عزت خود مناجات کننده و رازگوینده فبکم وجدت الله
کتب التوراة قبل ان اخلق پس باز گو که بچند مدت یافتی الله تعالی را که نوشت توراة را پیش از آنکه پیدا کرده شوم من قال موسی باربعین عاما گفت موسی نوشته شد توریت
پیش از پیدا شدن تو بچهل سال توراة خود قدیم است ولیکن نوشتن او در الواح یا غیر آن در این مدت باشد و مراد بسال سال این عالم است یا سالی که نزد خداست که هزار سال باشد قال
آدم فهل وجدت فیها گفت آدم پس آیا یافتی تو در توریت مضمون این آیت را که وعصی آدم ربه فغوی و گناه کرد آدم پروردگار خود را پس گم کرد راه را قال نعم گفت موسی آری یافتم در وی
این معنی را قال افتلومنی علی ان عملت عملا گفت آدم آیا پس ملامت میکنی مرا برین که کردم من کاری که کتبه الله علی ان اعمله نوشته است خدای تعالی بر من و تقدیر کرده که بکنم آنرا قبل ان
یخلقنی باربعین سنة پیش از آنکه پیدا کند مرا بچهل سال قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فحج آدم موسی پس غالب آمد آدم موسی را باین حجت رواه مسلم پوشیده
نماند که وجود اسباب و روابط و امر و نهی و مدح و ذم و عتاب و ملامت منافی سابقه قضا و قدر نیست و هر دو ثابت اند بلکه این نیز داخل تقدیر است پس موسی علیه السلام بمقتضای ظاهر و عالم اسباب و موجب امر و نهی
تکلم کرد و آدم علیه السلام نطق بحقیقت و نظر بتقدیر فرمود و هر دو بر حق اند زیرا که این محاجه و مناظره ایشان در عالم حقیقت بود و بعد از ارتفاع موجب کسب و رفع تکلیف نه در عالم اسباب که قطع
نظر از وسائط در آن جائز نباشد و لهذا آدم علیه السلام نیز در حیات خود گفت ربنا ظلمنا انفسنا و از این تقریر ظاهر شد که حمل ملاقات ایشان بر احیای آدم در زمان حیات موسی علیهم
السلام نیست تا موسی علیه السلام در عالم حقیقت والله اعلم وعن ابن مسعود قال حدثنا رسول الله گفت ابن مسعود حدیث کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وهو
الصادق المصدوق و اوست راست گوینده که خبر داده امت را براستی و راست گفته شده که خبر داد خدای تعالی او را براستی حدیث این است که ان خلق احدکم بدرستی که ماده پیدایش یکی از
شما که آب منی است یجمع فی بطن امه فراهم آورده میشود و گذاشته میشود در شکم مادر یعنی رحم وی اربعین یوما نطفة چهل روز بصورت نطفه بی تغییری که در وی شود از تاثیر
حرارت رحم ثم یکون علقة مثل ذلک پس میگردد نطفه خون بسته سخت سرخ چهل روز دیگر ثم یکون مضغة مثل ذلک پس میگردد گوشت پاره چهل روز دیگر ثم یبعث الله الیه
ملکا پس میفرستد خدای تعالی بسوی وی فرشته را ظاهر حدیث آنست که فرستادن فرشته بسوی مضغه است ولیکن مراد فرستادن اوست بعد از پیدا کردن استخوان و پوست و دست و پا و ساختن او
بصورت تمام چنانکه از آیات قرآنی معلوم میگردد و کلام درین مقام بسیار است پاره از آن در شرح ذکر کرده شده است و اینجا نکته ایست که ذکر آن درین ترجمه مناسب است و آن اینست که حق
تعالی شانه قادر است که در یک لحظه بصورت آدمی افریند و آفریدن بدین ترتیب و تدریج نه از نقصان قدرت است حاشا بلکه از کمال قدرت و حکمت است چه در خلق اسباب و ترتیب مسببات

برآن قدرتهای متعدد و حکمتهای متنوع است که پیدا کردن بی سبب نبود و نیز درین تعلیم و تلقین بندگان است در رعایت تأنی و تدریج در امور چنانکه در خلق آسمانها و زمینها در شش روز تعلیل
این نکته گفته اند و محققان نیز گفته اند که این نکته تنبیه و اعلام است مر انسان را تا آنکه وصول بکمال معنوی نمی باشد مگر بطریق تدریج مرتبه بمرتبه نظیر حصول کمال ظاهر و رسیدن بدان درجه درجه و انتقال
از طوری بطوری پس همچنین باید که در مراتب سلوک سیر کند تا بنهایت برسد فسبحان الله القدیر الحکیم و بالجمله بعد از تمامی خلقت و تسویه بدن میفرستد حق تعالی فرشته را که موکل است بر ارحام و امر
میکند وی تعالی فرشته را بار دیع کلمات بنوشتن چهار چیز و این نوشتن غیر نوشتن مقادیر سابقه بر خلقت سماوات و ارض است سنت الهی برین جاری شده که از برای تاکید و تقریر و تقدیر سابق در اثبوت
نیز نویسند و در حدیث دیگر آمده است که نوشتن آن میان دو چشم است و سرنوشت عبارت از آنست و در روایتی آمده که در صحیفه نیز می نویسند فیکتب عمله پس می نویسد آن فرشته عمل بنده را که چه
کار خواهد کرد از نیکی و بدی و اجله و می نویسد مدت عمر او را که چه قدر خواهد بود و کی خواهد مرد و اجل مدتی معلوم که برای چیزی و کاری نهند و باجل گاهی تمام این مدت مراد دارند که تمام عمر است
و گاهی جزو اخیر و باین جا اجل گاهی بمعنی مرگ نیز آید و رزقه و می نویسد رزق او را که چه خواهد رسید از طعام و شراب و سائر منافع و مرافق و شقی او سعید و می نویسد که بدبخت است وی یا نیکبخت
و عاقبت کار او چیست و در بعض احادیث ذکر اثره و مضجعه و مصائبه نیز آمده یعنی کجاها سفر خواهد کرد و بر روی زمین کجا خواهد گشت و کجا خواهد خفت و مرد و چه از مصائب و حوادث بوی خواهد رسید
و ما نا که این بادیها بعد از آن وحی شده باشد والله اعلم ثم ینفخ فیه الروح پس دمیده میشود در وی روح ظاهر این حدیث آنست که نوشتن این امور پیش از دمیدن روح و در آوردن جان است
در بدن و در روایت بیهقی نوشتن بعد از دمیدن روح آمده ولکن روایت بخاری و مسلم اصح و اثبت است والله اعلم و چون نوشتن سعادت و شقاوت با وجود نوشتن عمل خفا داشت بیان
آن کرد و فرمود فوالذی لا اله غیره پس سوگند بکسی که نیست هیچ خدا غیر وی ان احدکم لیعمل بعمل اهل الجنة بدرستی و راستی که یکی از شما هر آینه کار میکند بکارهای اهل بهشت از ایمان و عمل
صالح حتی ما یکون بینه و بینها الا ذراع تا آنکه نمی باشد میان وی و میان بهشت مگر مقدار یکدست کنایت است از قرب مسافت و در آمدن بهشت فیسبق علیه الکتاب پس سبقت
میکند و پیشی می نماید بر وی سرنوشت وی که در تقدیر رفته و در شکم نوشته شده است از شقاوت فیعمل بعمل اهل النار پس کار میکند بکارهای دوزخیان از کفر و فساد فیدخلها پس می آید
در دوزخ وان احدکم لیعمل بعمل اهل النار و بدرستیکه یکی از شما هر آینه عمل میکند بعمل دوزخیان حتی ما یکون بینه و بینها الا ذراع تا آنکه نمی باشد میان او و میان دوزخ مگر یکدست
فیسبق علیه الکتاب پس سبقت میکند بر وی سرنوشت فیعمل بعمل اهل الجنة پس عمل میکند بعمل بهشتیان فیدخلها پس می در آید در بهشت و مراد آنست که گاهی بر سبیل ندرت اینچنین هم
واقع میشود ولیکن غلبه لطف و رحمت وی آن اقتضا کرده که انقلاب مردم و برگشتن ایشان از شر بجانب خیر بیشتر آمده است اما عکس انحال در نهایت قلت و ندرت والحمد لله علی ذلک متفق علیه
و این حدیث دلالت کرد بر آن که اعتبار بخاتمه است و در حدیث آینده صریح نیز آید و نعم من قال بیت حکم مستوری و مستی همه بر خاتمت است کس ندانست که آخر بچه حالت گذرد و باید دانست
که در این حدیث سخت ترغیب است بمواظبت طاعات و مراقبت اوقات و حفظ آن از معاصی بجهت ترس آنکه مبادا همین دم آخر عمر باشد و خاتمه بخیر گردد و این سخن خوب است که رد زعم
بعض مردم که بشنیدن خبر قضا و قدر از عمل متقاعد شوند و انکار سعی در عمل کنند و گویند چون سعادت و شقاوت و دخول جنت و نار همه بسابقه قضا و قدر است و هر چه سرنوشت است آن
شدنی است عمل برای چیست چنانکه بعض صحابه نیز پیش از فهم تدبر و گفتند پس آنحضرت جواب داد که عمل کنید و هر کس را توفیق داده شده است برای چیزی که آفریده شده است یعنی توقف شما
در عمل و انکار کردن شما آنرا بعد از شنیدن تحقیق قضا و قدر معنی ندارد چه امر و نهی از شارع وارد شده و شما را قوت فهم و خطاب داده و در شما قصدی و اختیاری که بدان عمل توانید کرد
پیدا کرده پس لابد درینجا چیزی خواهد بود که بجهت آن بندگان را امر توان کرد و از ایشان فعلی طلب توان نمود و از فعلی دیگر توان باز داشت والا امر و نهی را فائده نخواهد بود و فرستادن
پیغمبران را سودی نه اگرچه کنه این سر غامض است بلکه بآن نتواند رسید و بسا اسرار که بنده را بر آن اطلاع نبود و بحقیقت هیچ عمل و هیچ حقیقتی بر کشف آن موقوف نبود و وی تعالی مالک الملک است
و هر که در ملک خود تصرف کند ظالم نباشد یعذب من یشاء و یرحم من یشاء و منتهای کلام متکلمین درین مقام این است که لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون و محققان از ارباب کشف
گفته اند که تکلیف امر و نهی بمقتضای صفت ربوبیت و عهد عبودیت است و فائده آن ابراز مکنون علم و ارادت و اظهار حقائق بواطن تا پیدا گردد که سعید کیست و شقی کدام و مطیع کیست و
عاصی که و در حقیقت اظهار مقتضیات اسما و صفات و کمالات خود است و مقصود از ایجاد عالم همین بود کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف والله اعلم بحقائق الامور و عن سهل بن
سعد کنیت وی ابو العباس و بعض گفته اند ابو یحیی سهل بن سعد بن مالک ساعدی منسوب بساعد بن کعب انصاری مدنی و را و پدر او را صحبت است و نام او حزن بود بمعنی زمین درشت
پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم سهل نام نهاد بمعنی زمین نرم و در وقت رحلت آنحضرت صلی الله علیه و سلم پانزده ساله بود و وفات او در سنه احدی و تسعین و بعض گفته اند ثمان و
تسعین و وی آخر کسی است که مرد بمدینه از صحابه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان العبد لیعمل عمل اهل النار بدرستی که بنده هر آینه میکند یا عمل
کار دوزخیان و انه من اهل الجنة و حال آنکه وی در واقع موجب سابقه ازل و حکم عاقبت کار از بهشتیان است و یعمل عمل اهل الجنة و انه من اهل النار و گاهی میکند کار بهشتیان
و حال آنکه در واقع از دوزخیان است و انما الاعمال بالخواتیم و نیست اعتبار اعمال مگر بخاتمها تا خاتمه بر کدام عمل است همان اعتبار دارد چنانکه گذشت و خواتیم بوزن مساجد جمع خاتم
بروزن مصابیح جمع خاتمه هر دو روایت است متفق علیه و عن عائشة رضی الله عنها قالت دعی رسول الله گفت عائشه طلبیده شد پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم الی جنازة صبی من الانصار سوی جنازه کودکی از قبیله انصار تا نماز بگذارد و جنازه بکسر جیم و فتح هر دو آمده و بعض فرق نهاده اند که بکسر بمعنی
میت و بفتح بمعنی سریر یا عکس آن بکسر سریر با میت فقلت پس گفتم من یا رسول الله طوبی لهذا خوشی و نیکی باد مر این کودک را عصفور من عصافیر الجنة گنجشکی
از گنجشکان بهشت گفت بجهت بهشتی بودن او و در اعتقاد وی لم یعمل السوء نکرده است بدی و لم یدرکه و در نیافته است آنرا فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم

بندگان است

نه گنجشک حوا دنبل سبب خورد سالی او ست وار گنجشکان

او غير ذلك اين كلمه را بفتح واو و سكون آن هر دو خوانده اند و معنى اين بر تقدير فتح چنين شود كه آيا واقع شد آنكه تو ميگوئى كه وى بهشتى است و حال آنكه غير آنچه تو ميگوئى كه وى بهشتى باشد واقع است و بر تقدير
سكون معنى اينست كه آيا واقع آنست كه تو ميگوئى يا غير آنكه تو ميگوئى و نيز تواند كه او بمعنى بل بود و معنى آن باشد كه نه بلكه واقع غير آنست كه تو ميگوئى و مقصود آنست كه جزم نميتوان كرد كه وى بهشتى است بعد از آن بيان
كرد وجه آنرا و فرمود يا عائشة ان الله خلق للجنة اهلاً اى عائشه بدرستى كه خدا تعالى پيدا كرد از براى بهشت جماعه را مستحق و سزاوار بدان خلقهم لها وهم فى اصلاب آبائهم پيدا كرد ايشانرا
براى بهشت و حال آنكه ايشان در صلبهاى پدران خود بودند وخلق للنار اهلاً و پيدا كرد جماعه را براى آتش اهل و سزاوار خلقهم لها وهم فى اصلاب آبائهم پيدا كرد ايشانرا براى آتش و
حال آنكه ايشان در صلبهاى پدران خود بودند رواه مسلم ظاهر اين حديث آنست كه در آمدن بهشت و دوزخ منوط و مربوط بعمل نيست بلكه بمحض تقدير و قضاى الهى است و وى تعالى بعضى
از خلق خود را براى بهشت آفريده خواه عمل نيك كنند يا نه و بعضى را براى دوزخ پيدا كرده كارهاى بد كنند يا نه پس اين صبى اگر براى دوزخ آفريده شده است مى در آيد آنرا اگرچه عمل بد نكرده پس تو جزم چون ميكنى
اى عائشه كه وى بهشتى است اما آنچه از ضروريات دين بنص كتاب و سنت معلوم شده و اجماع اهل دين بر آن منعقد گشته آنست كه اطفال مسلمانان در بهشت اند و در اطفال كافران سه قول است اول
در آمدن در آتش دوم توقف سيوم در آمدن در بهشت و اين قول صحيح تر است چه لطف و رحمت از دين معلوم شده كه پروردگار تعالى بيگناه هيچكس را عذاب نكند و بعضى گفته اند كه عدم ارتضاى آنحضرت
صلى الله عليه وسلم اين سخن را از عائشه رضى الله عنها بجهت آن بود كه در وى حكم بغيب بود و جزم بايمان مادر و پدر اين صبى چه صبى تابع ابوين است در حكم بايمان و صواب آنست كه صدور اين قول از
حضرت نبوت صلى الله عليه وسلم پيش از وحى بود بآنكه اطفال مشركين در بهشت اند و بعد از آن وحى آمد كه ايشان در بهشت خواهند بود و پدران و مادران را كه مسلمان اند در بهشت خواهند در
آورد چنانكه در حديث آمده است والله اعلم وعن على رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما منكم من احد نيست از شما هيچ يكى الا وقد كتب مقعده من النار
مگر آنكه حال آنست كه بتحقيق نوشته شده و متعين ساخته شده است جاى نشست وى از آتش دوزخ ومقعده من الجنة و نوشته شده است جاى نشست وى از بهشت يعنى متعين شده است كه دوزخى
كيست و بهشتى كدام است قالوا گفتند صحابه يا رسول الله افلا نتكل على كتابنا آيا پس چون نوشته شده است و تعيين كرده شده است جاى هر يكى از ما در بهشت و دوزخ اعتماد نكنيم بر اين نوشته خود
وندع العمل و ترك نكنيم عمل را زيرا كه چون در آمدن در بهشت و دوزخ پيش از عمل متعين شد عمل سبب آن نماند پس عمل براى چه كنيم قال گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم اعملوا فكل ميسر لما خلق له عمل كنيد
پس هر كس موفق و مهيا كردانيده شده است مر چيزى را كه پيدا كرده شده است آنكس براى آن چيز اما من كان من اهل السعادة اما كسى كه هست از اهل سعادت و بتقدير الهى بسعادت نامزد شده فييسر لعمل
السعادة پس موفق و مهيا كردانيده شده است مر عمل سعادت را واما من كان من اهل الشقاوة فسييسر لعمل الشقاوة و اما كسى كه هست در سابقه تقدير از اهل شقاوت مهيا كردانيده ميشود
مر عمل شقاوت را يعنى وجود سابقه قضا و قدر باعث بر ترك عمل نيست زيرا كه پروردگار تعالى بحكم حق ربوبيت امر و نهى كرده و بر بندگان بمقتضاى عبوديت امتثال آن لازم شده و عمل را علامت سعادت
و شقاوت كردانيده است و اين نيز داخل قضا و قدر است و بر هر كسى كه تقدير نموده كه عمل خواهد كرد ميكند و بر هر كه تقدير كرده كه نخواهد كرد نميكند و ثواب و عقاب تصرفيست كه در ملك خود ميكند
بر تقدير اين سخن شما كه چون قضا و قدر است عمل براى چه كنيم در برابر نيست ثم قرأ پس خواند آنحضرت صلى الله عليه وسلم براى تاييد و اثبات اين قول اين آيت را كه فاما من اعطى واتقى وصدق
بالحسنى اما كسى كه داد حقوق مال را يا مطلق طاعات را و پرهيز كرد از نافرموده حق و تصديق كرد كلمه را كه نيكوتر از همه كلمات است يعنى كلمه توحيد يا ملتى را كه نيكوتر از همه ملتهاست يعنى ملة اسلام الآية
تا تمام آيت كه اينست فسنيسره لليسرى پس نزديك است كه مهيا كردانيم او را براى اعمالى كه مؤدى و مفضى آسانى است كه در آمدن بهشت است واما من بخل واستغنى وكذب بالحسنى
فسنيسره للعسرى و اما كسى كه بخل ورزيد بمال يا باداى هر چه امر كرده شده بآن و بى نياز شد بشهوات دنيا از نعيم عقبى و تقوى نورزيد و تكذيب كرد كلمه توحيد و ملة اسلام پس نزديك است كه مهيا
كردانيم او را براى اعمالى كه مؤدى است بدشوارى كه در آمدن در آتش دوزخ است متفق عليه وعن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله كتب على ابن آدم
بدرستيكه خداى تعالى نوشته و تقدير كرده است بر آدمى حظه من الزنا نصيب او را از زنا ادرك ذلك لا محالة دريابد آن نصيب خود را از زنا البته ومحاله بفتح ميم و تخفيف لام بمعنى تغير و حول است
يعنى گرديدن از حالى بحالى و معنى لا محالة لا بد و البته يعنى اين سخن تغير و گرديدن نبود و معنى حديث بر آن وجه كه شارحان گفته اند آنست كه پروردگار تعالى آدمى را نصيبى از زنا اثبات كرده بخلق حواس
و قوتى كه بدان لذتى مى يابد و با بداع و تركيب شهوت و ميل بنا و البته آن نصيب از زنا بوى مى رسد و در مى يابد لكن وى جل و علا نگاه ميدارد از آن كسى را كه ميخواهد و ميگذارد بعض را از حقيقت زنا
كه ادخال فرج در فرج است و مى اندازد در زناى مجازى كه نظر حرام و كلام حرام است چنانكه فرمود فزنى العين النظر پس زناى چشم نظر حرام است وزنى اللسان المنطق و زناى زبان سخن حرام
بهمين قياس زناى گوش و دست و پا و دل والنفس تمنى وتشتهى نفس آدمى آرزو ميكند و ميخواهد والفرج يصدق ذلك ويكذبه و عورت مرد و زن گاهى تصديق ميكند و راست
ميگرداند آرزوى نفس و شهوت وى را و اطاعت ميكند او را و در زنا مى افتد و گاهى تكذيب ميكند و دروغ ميگرداند او را و اطاعت نميكند و باز مى آرد از زنا متفق عليه اين حديث را بخارى و
مسلم هر دو روايت كرده اند و در آن اتفاق دارند وفى رواية لمسلم و در روايتى مر مسلم را كه متفرد است بدان چنين آمده كه قال گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم كتب على ابن آدم نصيبه
من الزنى نوشته شده بر آدمى نصيب وى از زنا مدرك ذلك لا محالة دريابنده است آدمى آنرا البته العينان زناهما النظر چشمها زناى ايشان نظر حرام است والاذنان زناهما
الاستماع و گوشها زناى ايشان شنيدن سخنان حرام است واللسان زناه الكلام و زبان زناى او كلام حرام است واليد زناها البطش و دست زناى وى گرفتن است وفى الصحاح
بطش حمله كردن و سخت گرفتن والرجل زناها الخطى و پا زناى وى گام نهادن و رفتن است بجانب آن والقلب يهوى ويتمنى و دل دوست ميدارد و آرزو ميكند ويصدق
ذلك الفرج ويكذبه و تصديق ميكند آنرا فرج و تكذيب ميكند آنرا وعن عمران بن حصين رضى الله عنه بضم حا و فتح صاد مهملتين و سكون تحتانيه صحابى مشهور است اسلام آورد در خيبر با
ابو هريره تا سى سال بر بستر بيمارى افتاده بود ملايكه سلام ميكردند بر وى يكبارى داغ كرد پس ملايكه پنهان شدند چون به شد باز آمدند ابن سيرين گفت نبود در بصره هيچ يكى از اصحاب

رسول الله صلی الله علیه وسلم اقدم وفصل از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت میکند ان رجلین من مزینة قالا که دو مرد از قبیله مزینه بضم میم و فتح زای و سکون یا و بنون گفتند یا رسول الله أرأیت
ما یعمل الناس الیوم خبر ده مرا که آنچه عمل میکنند مردم امروز یعنی در دنیا که دار تکلیف است ویکدحون فیه و کوشش مینمایند و سعی میکنند در آن اشیء قضی علیهم آیا چیزی است که قضا کرده
شده است بر ایشان و حکم کرده شده ومضى فيهم و گذشته است بر ایشان من قدر سبق از تقدیر الهی که پیش رفته است در ازل او فيما يستقبلون به یا واقع است در چیزی که استقبال
میکنند بدان چیز و پیش می آید در زمان آینده یعنی میکنند بقدرت و اختیار خود بی آنکه چیزی گذشته باشد پیش از این از قضا و قدر مما اتاهم به نبيهم از آنچیزی که آورده است ایشان را آنرا پیغمبر ایشان وثبتت
الحجة عليهم و ثابت شده است حجت و برهان بر ایشان بظهور صدق پیغمبر بمعجزه یعنی هیچ قضا و قدر سابق نیست پیغمبران آمده و امر و نهی کرده اند و مردم از پیش خود بقدرت و اختیار طاعت میکنند
یا معصیت میورزند چنانکه مذهب قدریه است فقال لا پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست امری مستقبل بل شیء قضی علیهم ومضى فيهم بلکه حکم کرده شده است بر آدمیان و گذشته است
و تصدیق ذلك فی کتاب الله عز وجل و تصدیق آن و دلیل صدق بر آن در کتاب خداست که فرمود ونفس وما سوّىها فالهمها فجورها وتقوىها نفس تسویه عبارت از پیدا کردن او در جهت
سویت و اعتدال بر مقتضای حکمت و مصلحت بترکیب قوی و آلات که بدان مستعد فهم و افهام گردد و قابل تکلیف و صدور افعال شود و الهام فجور بامور جبلیه و قضایای طبیعیه بود و بترکیب حب شهوات
حسیه در وی والهام تقوی بنصوص شرعیه و ادله عقلیه بتلقین علوم مقدمات یقینیه و تصدیق حدیث در قول وی سبحانه است فتوی آنکه دلالت دارد که آن همه بخلق و تقدیر اوست رواه مسلم
عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قلت گفت ابوهریره گفتم یا رسول الله انی رجل شاب من مردی جوانم وانا اخاف علی نفسی العنت و من میترسم بر نفس خود زنا را و عنت بفتحتین بمعنی فنا
و اثم و هلاک و مشقت و زنا آمده ولا اجد ما اتزوج به النساء و نمی یابم از مال چیزی که بزنی بگیرم بدان زنان را كأنه يستأذنه في الاختصاء راوی میگوید که گویا ابوهریره باین سخن دستوری میخواست
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خصی شدن قال فسكت عني گفت ابوهریره پس خاموش شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم روی گردانیده از من ثم قلت مثل ذلك پس گفتم من مانند آن سخن یعنی
تکرار کردم آن سخن را فسكت عني ثم قلت مثل ذلك فسكت عني ثم قلت مثل ذلك فقال النبي پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا ابا هريرة جف القلم بما انت لاق ای ابوهریره
خشک شد قلم بچیزی که پیش آینده تست کنایت است از گذشتن تقدیر و فارغ شدن از کتابت آن فاختص على ذلك او ذر پس خصی شو بر علم بآنچه هر چه قضا رفته است شدنی است و در این تهدید است بر ترک
بسبب تدبیر در مقابله تقدیر و گرفتن اذن آن یا بگذار خصی را و راضی شو بقضا یعنی هر چه از خیر و شر شدنی است در ازل تقدیر آن رفته خواهد شد خصی کنی یا مکن و این اذن در خصی نیست بلکه توبیخ و
ملامت است بر دستوری خواستن در قطع عضو بیفایده و در بعض نسخ مصابیح فاختصر واقتصر بر لفظ امر از اختصار بمعنی ترک تطویل در کلام یعنی چون دانستی که هر چه مقدر است مبدل نمیگردد سخن کوتاه
کن و آنچه تسلیم شو و ترک اعتراض کن یا بگذار اختصار و تسلیم را و هر چه خواهی بکو و تهدید بر نسخه اول بر امر اول است و بر ثانی در ثانی فافهم رواه البخاري وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ان قلوب بني آدم كلها بدرستی که دلهای فرزندان آدم همه بين اصبعين من اصابع الرحمن میان دو انگشت اند از انگشتان خدایتعالی كقلب واحد این دلها در دو انگشت وی
مانند یک دل است که يصرفه كيف يشاء میگرداند آن یک دل را چنانکه میخواهد و مراد آنست که وی تعالی قادر است بر تصرف در جمیع اشیا بیکدفعه یا این کلام باعتبار فهم مردم و عادت ایشانست که تصرف
در یک چیز پیش ایشان آسانتر و سهلتر است از تصرف در اشیای متعدده و الا بحضرت پروردگار تعالی شانه همه برابر و یکسان است نه آنکه آن مشکل بود و این آسان و اطلاق اصابع بر حضرت حق از
متشابهات است و در متشابهات دو مذهب است بعضی توقف کنند و علم آن را بحضرت حق حواله نمایند و بعضی آن را بر وجه مناسب حمل کنند و تاویل نمایند و بالجمله مراد صفت جلال و جمال و قهر و
لطف است که باول تقلیب و تصریف بجانب طاعت مینماید و بثانی بسوی معصیت و اشارت است بآنکه این تصریف و تقلیب در غایت سرعت نفوذ و نهایت تاثیر است و اضافت برحمان از جهت سعت رحمت
و غلبه اوست بر غضب با آنکه غضب حلیم سخت تر است پس اشارت بهر دو قسم تصریف توان شد جمالی و جلالی ثم قال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از برای تعلیم امت
و ادب بحضرت صمدیت عز وجل اللهم مصرف القلوب ای بار خدای گرداننده دلها بسوی طاعت و معصیت صرف قلوبنا على طاعتك بگردان دلهای ما را بسوی طاعت خود و ثابت
مستقیم دار بر آن و ظاهر آنست که صیغه جمع از برای شمول امت است بلکه در حقیقت دعا برای ایشانست آنجا خود نهایت اعتدال و استقامت است تصریف و تقلیب چه باشد رواه مسلم وعن ابي هريرة رضي الله
عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من مولود الا يولد على الفطرة نیست هیچ زاییده شده مگر آنکه زاییده میشود بر فطرت فطر در لغت بمعنی شکافتن و نو پیدا کردن و آفریدن
آمده و معنی فطرت اینجا خلقت مولود است که زاییده میشود بران و مراد بآن حالتی و هیئتی است که ساخته کرده و آماده کننده است او را برای معرفت خالق و قبول حق و اختیار دین اسلام و تمییز میان حق و
باطل با بداع صفت عقل و ترکیب آن در جوهر ذات وی که متمکن گردد بدان بر برهان و قبول حق اگر فکر کند و نظر صحیح کار فرماید و عوارض و موانع طاری نگردد که از نظر صحیح کردن و بر دین اسلام
ثابت بودن برآرد و اشارت کرد بآن عوارض بقول خود فابواه يهودانه پس پدر و مادر وی یهودی میگردانند او را او ينصرانه یا نصرانی میکنند او را او يمجسانه یا مجوسی میسازند او را یا متابعت
و مطاوعت و تقلید وی مر ایشان را و عدم استعمال نظر که بدان دریابد حق را و تمییز کند میان حق و باطل یا بجبر و قهر او را در دین خود میدارند و باوجود نظر صحیح و دریافت حق متابعت ایشان میکند و ا
دین اسلام نمینماید و الف بمحسوسات و موهومات و انهماک در لذات و شهوات جسمانی مانع از نظر صحیح و دریافت حق نیز در حکم تهوید و تنصیر او بین است که باعث است بر تقلید و اتباع ایشان و
مراد بقول حق سبحانه و تعالی فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله چنانکه در آخر حدیث مذکور گردد اگر گفته شود پس این صفت خود تبدیل میابد بتهوید و تنصیر او پس لا
تبدیل لخلق الله چون درست آید جوابش آنکه این استعداد و تهیو حق و دریافت مقتضی است که قطعا زوال نپذیرد و ممکن نیست تبدیل و ازاله آن چه استعداد و تهیو هرگز متبدل نگردد و اگر فرضا خلاف
مقتضای آن رود و نظر صحیح نکند و اثر آن بظهور نرسد این استعداد بحال خود است و حجت است بر وی و اگر مانعی از ظهور اثر آن بوجود نمی آید دائم و مستمر میماند آدمی را بر مقتضای آن بود و اختیار
میکند که جز دین اسلام با کسی حسن وی ظاهر است نزد ارباب عقول سلیمه و انظار صحیحه چنانچه مولود است بر محبت شیر خوارگی که تا باز نداشته اند دائم میماند بر محبت آن و از اینجا گفته اند بعضی از فضلا

در ازل

در باب ایشان

کهار

کہ فطرت سلیمہ مجبول است بر اختیار دین اسلام و مراد بولادت بر فطرت آن نیست کہ مولود است بحقیقت بر صفت اسلام بالفعل بعد از آن پدر و مادر کافر میسازند یا بہ تبعیت ایشان حکم کفر است چہ
اتصاف مولود بحقیقت اسلام کہ از مکاسب است معقولیت ندارد و نیز وی تبدیل پذیر است مگر آنکہ بہ لا تبدیل لخلق اللہ آن مراد دارند کہ نمی باید کہ تبدیل کنند و اگرچہ در بعض روایات علی فطرۃ
الاسلام یا علی الملۃ کہ عبارت از دین اسلام است آمدہ اما مراد ہمان است کہ گفتہ شد یعنی مستعد و متہیّ اسلام زائیدہ شدہ اگر آفتی از خارج پیش نمی آمد اختیار میکرد آنرا و در شرح زیادہ برین
سخن کردہ شدہ و وجوہ دیگر ایراد نمودہ شدہ است اینجا اینقدر کفایت است بعد از آن تشبیہ کرد ولادت مولود را بر فطرت سلیم و عدل قویم و عروض آفت و اعوجاج از خارج بزائیدن بہیمہ
بسلامت و عروض نقصان پس از آن بقول خود کما تنتج البہیمۃ بہیمۃ جمعاء چنانکہ زائیدہ میشود چہارپایہ تام کامل سلیم الاعضا و تنتج بلفظ مجہول است از نتج بمعنی زایانیدن و ناتج آنکہ
بزایاند ناقہ را و متولی امر نتاج گردد چنانکہ دایہ زن آدمی و تحقیق این لفظ در شرح بیشتر ازین واقع شدہ ہل تحسون فیہا من جدعاء آیا احساس میکنید و می بینید شما در آن بہائم زائیدہ شدہ ہیچ
بہیمہ بینی یا گوش یا دست یا لب بریدہ را و اگر از خارج آفتی بحال وی متعرض نمیشد ہمچنان میماند کہ بود ثم یقول پس گفت و خواند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این آیت را فطرۃ اللہ التی فطر الناس
علیہا لازم گیرید خلقت خدا را کہ پیدا کردہ آدمیان را بر آن و دائم باشید بر مقتضای آن لا تبدیل لخلق اللہ نیست تبدیل و تغییر مر پیدایش خدا را و نباید تغییر و تبدیل داد آنرا ذلک الدین
القیم آن یعنی موجب فطرت و مقتضای وی دین راست و درست است متفق علیہ وعن ابی موسی الاشعری رضی اللہ عنہ قال قام فینا رسول اللہ ابو موسی اشعری گفت کہ ایستاد میان
ما و خطبہ خواند برای وعظ و تذکیر ما و اہتمام نمود بحال ما پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بخمس کلمات بہ پنج سخن فقال پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالی لا ینام بدرستی کہ خدای تعالی
خواب نمیکند و غافل نمیشود از حال بندگان و احوال تمامہ کائنات این نخستین کلمہ ہست از آن پنج کلمہ چنانکہ شارحان گفتہ اند و کلمہ دوم ولا ینبغی لہ ان ینام و نمی آید از وی و نمی سزد او را کہ خواب
کند یعنی محال است بروی خواب و باین جہت مغایر شد این کلمہ کلمہ نخستین را چہ از خواب ناکردن ناممکن بودن خواب لازم نیاید کلمہ سوم یخفض القسط و یرفعہ پست میکند قسط را و بالا می برد
آنرا و قسط بکسر قاف و سکون سین مہملہ بمعنی رزق آید پس در معنی آن آیت بود کہ یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر یعنی فراخ میکند اللہ تعالی رزق را مر ہر کرا میخواہد و تنگ میگرداند بر ہر کہ
میخواہد و قسط بمعنی میزان نیز آید و این معنی ظاہر تر و مناسب تر است بحدیث آیندہ کہ گفت بیدہ المیزان یخفض و یرفع و معنی خفض میزان و رفع آن وزن کردن ارزاق بندگان کہ نازل است از
جناب تقدیر و اعمال ایشان کہ صاعد است بدرگاہ وی عزت تعالی و دانایند مقادیر آنہا فرشتگان را کہ موکل اند بر آن و این اشاریست بقول حق سبحانہ و تعالی کل یوم ہو فی شان و با آنکہ وی
تعالی حکم میکند در خلق خود بمیزان عدل و باین وجہ این کلمہ موکد و مقرر کلمہ دوم گردد کہ لا ینبغی لہ ان ینام است چہ ہر کہ در ہر لحظہ و ہر آن تصرف وی دائم و مستمر باشد خواب کردن و غافل بودن
او را سزاوار نبود و ممکن نباشد کلمہ چہارم یرفع الیہ عمل اللیل قبل عمل النہار برداشتہ میشود و بالا بردہ میشود بسوی درگاہ وی عملہای بندگان کہ در شب میکنند پیش از عملہای
کہ در روز میکنند و عمل النہار قبل عمل اللیل و برداشتہ میشود عمل روز پیش از عمل شب یعنی ہنوز روز نشدہ و عملی در آن واقع نشدہ کہ عمل شب بالا میبرند و شب نرسیدہ کہ عمل روز
میبرند و درین مبالغہ است در مسارعت ملائکہ موکل باعمال عباد در امتثال امر و سرعت عروج ایشان بمحال عرض و مصاعد سماوات و قدرت ایشان بر رفع اعمال در ادنی ساعت چہ فرق
میان روز و شب جز آنی کہ لا یتجزی نبود و یا مراد آن باشد کہ برداشتہ میشود عمل شب پیش از برداشتن عمل روز و عمل روز پیش از برداشتن عمل شب و ہر یکے احدا احدا بدرگاہ میبرند و
عرض مینمایند و این معنی از عبارت ظاہر تر است ولیکن جودت و بلاغت در معنی اول بیشتر است و این کلمہ نیز موکد لا ینبغی لہ ان ینام است کلمہ پنجم حجابہ النور پردہ حق سبحانہ و تعالی و تقدس
نور است یعنی انوار جلال و اشعۂ عظمت و کبریای او کہ مدہوش و متحیر میگرداند نزد ملاحظہ و مشاہدہ آن عقول و بصائر را و این پردہ بحقیقت راجع بخلق است کہ محجوب ایشانند حق سبحانہ بر مثال
دیدۂ کور نسبت بآفتاب و حق سبحانہ تعالی را محجوب نتوان گفت کہ محجوب مغلوب و مقہور حاجب بود و لہذا محتجب گویند کہ مستتر است بذات خود از جہت تعزز و تمنع بعظمت و جلال و کبریا
و تواند کہ معنی وی آن باشد کہ وی سبحانہ محتجب است از جہت شدت ظہور و غایت بروز چنانکہ در محسوسات آفتاب کہ چون بسیار تابد دیدہ را خیرہ و تیرہ گرداند و در حقیقت
صفات کہ انوار ذات اند پردہ اویند و ذات را جز در پردہ صفات مشاہدہ نتوان کرد و ادراک ذات بحت ممکن نباشد و ہرچہ در ادراک در آید و مشہود گردد نور صفات است حق تعالی
ورای آنست بیت ہرچہ اندیشی پذیرای فنا است وانچہ در اندیشہ ناید آن خدا است و اگر پردہ صفات از میان برخیزد و ذات بحت تجلی نماید کائنات ہمہ در احدیت ذات مستہلک
و مضمحل گردند چنانکہ فرمود لو کشفہ لاحرقت سبحات وجہہ ما انتہی الیہ بصرہ من خلقہ اگر برداشتی این پردہ را ہر آئینہ بسوختی انوار ذات وی ہر چیز را کہ بنہایت
رسیدہ است بسوی آن چیز بصر وی تعالی کہ خلق وی باشند چہ بصر اللہ تعالی محیط است بتمامۂ کائنات و رسیدہ است بنہایات آن بیت ہست از پس پردہ گفتگوی من و تو چون
پردہ برافتد نہ تو مانی و نہ من و سبحات بضمتین جمع سبحہ است بضم و سکون مثل غرفات و مراد بدان نور وجہ اوست در قاموس گفتہ سبحات وجہ اللہ انوارہ و انوار را سبحہ
از آن خوانند کہ بینندگان و مشاہدہ کنندگان آن تسبیح گویند و تنزیہ و تقدیس یاد کنند حق تعالی را بجہت ہیبت و دہشت جلال ذات و عظمت او تعالی شانہ رواہ مسلم وعن
ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ید اللہ ملأی دست جود و کرم اللہ تعالی پر است کنایت از غایت زیادت غنا و کمال وسعت و نہایت
جود و عطای جل جلالہ و عم نوالہ لا یغیضہا نفقۃ ناقص و تہی نمیسازد او را ہیچ نفقہ و عطا سحاء اللیل والنہار ریزندہ و سیل کنندہ است در ساعتہای شب و روز یعنی دائم
و باقی است عطای او و سح ریختن و سیلان کردن آب از بالا و مطر سحاح تیز شدید باران سخت بارندہ ارأیتم ما انفق منذ خلق السماء والارض خبر دہید مرا اگرچہ مقدار انفاق
و اعطا کردہ است وی تعالی از آن باز کہ پیدا کردہ است آسمان و زمین را فانہ لم یغض ما فی یدہ پس بدرستی کہ اعطا و انفاق او کم نساخت چیزی را کہ در دست او بود و کان
عرشہ علی الماء و بود در وقت پیدا کردن آسمان و زمین عرش او بر آب شرح این کلمہ در حدیث اول ازین فصل گذشت و بیدہ المیزان و بدست قدرت و حکمت اوست ترازو

بخفض و یرفع پست میکند و بر میدارد ترازو را شرح این گذشت متفق علیه و فی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را اینچنین آمده که یمین الله ملأی دست راست خدا پر است یعنی عطا غالب
مر دست راست یدا باشد بخصوص یمین را ذکر کرده قال ابن نمیر ملآن سحاء گفت ابن نمیر که شیخ مسلم است حدیث را باین لفظ ملآن سحاء لا یغیضها شیء اللیل والنهار یعنی نمیر در حدیث خود بجای ملأی ملآن
گفت و آنچه موافق لغت است ملأی است نه ملآن چه ید مونث سماعی است و ملآن لفظ مذکر است اگر روایت آن صحیح باشد ید را تاویل بجود و احسان میتوان کرد و نیز بجای نفقة شیء آورده و در بعض الفاظ تقدیم
و تاخیری نیز کرده والله اعلم وعنه قال سئل رسول الله و هم از ابو هریره روایت است که گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن ذراری المشرکین از اطفال مشرکان که حال
ایشان چیست در بهشت اند یا در دوزخ ذراری جمع ذریت است و آن نسل جن و انس را گویند صغار یا کبار و مراد اینجا صغار اند فقال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب سائل الله اعلم
بما کانوا عاملین خدایتعالی داناتر است بچیزی که بودند ایشان عمل کنندگان متفق علیه ظاهر معنی حدیث این می نماید که معلق گردانید امر اطفال مشرکین را بآنچه دانسته است پروردگار تعالی عاقبت
کار ایشان را که اگر زنده میماندند و ببلوغ میرسیدند چه عمل میکردند پس آنرا که دانسته است که کافر میمردی در آرد در آتش و این سخن مشکل است یکی ازینجهت که چون طفل مرد معلوم شد که علم حقتعالی متعلق بود
بمردن او در طفولیت پس رسیدن او بحد بلوغ و مردن بایمان یا بکفر چه معنی دارد و فرض آن چه فائده کند و نیز از اصول دین و منهاج شریعت معلوم شده است که مواخذه گناهکاران بر گناهان که
بر تقدیر طول عمر از ایشان بصدور می آید منتفی است و از اطفال که ضعیف تر و قوت کمتر اند احق و اولی باشد و بضرورت دین معلوم است که حقتعالی بر گناه ناکرده کسی را نگیرد و بعض گفته اند که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نزد این سوال آگاه نبوده نشد از حقیقت امر اطفال مشرکین و وحی کرده نشد چیزی بسوی او در این باب پس توقف کرد در آن یا دانست و از حضرت حق اذن در کشف و اظهار آن
نیافت بجهت مصلحتی که در آن باشد پس جواب داد بآنچه کرد داد و معنی حدیث آنست که خدا داناتر است بآنچه بازگشت ایشان بدانست و بآنچه خواهد بود مآل حال ایشان که در بهشت درآیند یا در آتش یا در جای
دیگر غیر بهشت و دوزخ که نه معذب شوند و نه منعم والله اعلم و مذاهب علما در اطفال مشرکین مختلف است بعض سکوت کرده توقف ورزیده اند و بعض بعلم الهی معلق داشته چنانکه گذشت و بعض گفته
اند ایشان با پدران و مادران خود باشند در آتش چنانکه در دنیا تابع اند ایشان را در احکام کفر و بعض گفته اند که مولود چون پیش از تکلیف و اختیار مرد ولایت ابوین ازوی زائل شد و رجوع کرد باصل فطرت
و گشت از اهل جنت و بعض گفته اند که در بهشت درآیند ولیکن نه بر سبیل استقلال بلکه تابع بهشتیان باشند مثل خدام ملوک در قصور و منازل ایشان و بعض گویند که در جای دیگر باشند میان بهشت و
دوزخ نه منعم و نه معذب و صواب آنست که توقف کرده شود در شان ایشان و جزم کرده نشود به هیچ جانب و به هیچ قول زیرا که جزم درین باب بی وصول خبر از جانب رسول الله صلی الله علیه وسلم بنقل صحیح قطعی
درست نباشد و آنچه دریافته نشده و حدیثی قطعی درین باب وارد نیافته و هرچه گفته اند برای و قیاس خود گفته اند یا از اخبار ضعیفه و اهیه گرفته اند پس واجب شد توقف کذا قال التوربشتی
والله اعلم الفصل الثانی عن عبادة بن الصامت قال قال رسول الله گفت عبادة بن الصامت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اول ما خلق الله القلم بدرستی که
نخستین چیزی که پیدا کرد خدایتعالی قلم است فقال له اکتب پس گفت مر او را بنویس قال ما اکتب گفت چه نویسم قال گفت خدایتعالی اکتب القدر بنویس هر چیز را که تقدیر کرده شده است فکتب
ما کان وما هو کائن الی الابد پس نوشت قلم آنچه بود و آنچه خواهد بود تا ابد اگر گفته شود که تعیین مقادیر و کتابت آن در ازل بود و نسبت بازل زمان ماضی نبود پس کتابت ما کان چه معنی دارد جوابش
آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نسبت بزمان خود فرمود ما کان و ما یکون یعنی آنچه پیش از ما بود و بعد از ما خواهد بود نه نسبت بزمان تقدیر و کتابت یا گوییم که سابقا در حدیث اول از فصل اول معلوم
شد که کتابت مقادیر پیش از خلق سماوات و ارض بود به پنجاه هزار سال و بود عرش الهی در آن زمان بر آب و گفتیم که تواند که کتابت محمول بر حقیقت خود باشد و در لا یزال بود چنانچه ظاهر تعیین عدد دلالت
دارد بر آن نه بمعنی تقدیر و تعیین مقادیر و خلق قلم نیز در لا یزال است چنانچه اولیت خلق او دلالت بر آن دارد و چون کتابت مقادیر در لا یزال بود ما کان بلفظ ماضی درست آمد
رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب اسنادا روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث غریب است از روی اسناد و در مقدمه معلوم شد که غرابت منافی صحت نیست مگر آنکه مراد
بوی شاذ بود چنانکه این نیز معلوم شد وعن مسلم بن یسار قال سئل عمر بن الخطاب رضی الله عنه عن هذه الآیة روایت است از مسلم بن یسار که از کبار تابعین است ثقه و فاضل و عابد
و ورع بود و از اولیای خدا بود و هم جلیس صدر زمان وی بر وی فضیلت می نهادند توفی سنة مائة گفت پرسیده شد عمر بن الخطاب از تفسیر این آیت که و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم
ذریتهم الآیة و چون گرفت و برآورد پروردگار تو ای محمد از پشتهای بنی آدم اولاد ایشان را چنانکه از پشت آدم ذریت بی واسطه او برآورد و از پشت هر کدام از ذریت ذریت او را برآورد و همچنین
تا قیامت چنانکه بطریق توالد و تناسل خواهد بود و لیکن در آیت ذکر آدم و برآوردن ذریت از آیت وی نکرد از جهت آنکه ظهور وی ابو البشر و اصل همه است و از جهت آنکه مقصود احتجاج و الزام اولاد
آدم است از یهود و غیرهم بنقض عهدی که روز میثاق بستند و تمام آیت اینست واشهدهم علی انفسهم و گواه گردانید ایشان را بر ذاتهای ایشان قال گفت پروردگار ایشان تعالی الست
بربکم آیا نیستم من پروردگار شما قالوا بلی شهدنا گفتند آری تو پروردگار مایی گواهی دادیم بر ربوبیت تو ان تقولوا یوم القیامة انا کنا عن هذا غافلین این گواه گرفتن ایشان را بر ذاتهای
ایشان بجهت آن بود که مبادا گویند روز قیامت که بودیم ما ازین غافل پس چون پرسیده شد عمر بن الخطاب ازین آیه قال عمر گفت عمر در جواب این سوال سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم یسأل عنها پرسیده میشد از تفسیر این آیت فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان الله خلق آدم بدرستیکه خدایتعالی پیدا کرد آدم را ثم مسح ظهره بیمینه پس مالید وی تعالی
پشت آدم را بدست خود و نسبت اسناد مسح بحضرت حقتعالی بطریق مجاز است باعتبار امر کردن ملکی را بدان چنانکه گویند بادشاه شهری بنا کرد بنا کنندگان دیگر اند و چون بامر بادشاه کردند گویا بادشاه خود
بنا کرد و تخصیص یمین بجهت تشریف و اکرام آدم و ذریت اوست و در حدیث آمده است که هر دو دست خداوند تعالی یمین است و بالجمله از قبیل متشابهات است علم بحقیقت آن مفوض بعلم الهی
عز شانه فاستخرج منه ذریة پس بیرون آورد حقتعالی از پشت آدم بر وجهی که گفته شد ذریتی را فقال خلقت هؤلاء للجنة پس گفت خدایتعالی در شان ایشان پیدا کردم این جماعه را برای
بهشت وبعمل اهل الجنة یعملون و بعمل اهل بهشت عمل میکنند ثم مسح ظهره فاستخرج منه ذریة پس مالید پشت آدم را پس بیرون آورد از آن جماعه دیگر را از ذریت خلق

ای خدایتعالی که بتقدیر رسیدن ببلوغ بایمان مرد در آرد در بهشت ... کند

خلقت

خلقت هؤلاء للنار وبعمل اهل النار یعملون پس گفت پیدا کردم اینها را برای آتش و بعمل اهل آتش عمل میکنند فقال رجل ففیم العمل پس گفت مردی از صحابه پس بجهت چیست عمل و تکلیف بدان و در چه
چیز فائده میکند عمل یا رسول الله فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان الله اذا خلق العبد للجنة استعمله بعمل اهل الجنة بدرستیکه خدای تعالی چون پیدا کند
بنده را برای بهشت در کار میدارد او را بکار بهشتیان حتی یموت علی عمل من اعمال اهل الجنة تا آنکه بمیرد در کاری از کارهای بهشتیان فیدخله به الجنة پس می درآرد آن بنده را بآن
عمل در بهشت واذا خلق العبد للنار استعمله بعمل اهل النار حتی یموت علی عمل من اعمال اهل النار فیدخله به النار و چون پیدا کند بنده را برای آتش در کار میآرد او را بکار
دوزخیان تا آنکه بمیرد بر کاری از کارهای دوزخیان پس می درآرد خدای تعالی آن بنده را بآن عمل در دوزخ یعنی در بهشت و دوزخ که می درآرد بعمل می درآرد و عمل علامت آنست و بعمل
امر کرده و عمل هم قضای اوست پس عمل برای چه کنیم و فائده آن چیست و چه معنی دارد رواه مالک والترمذی و ابوداود وعن عبد الله بن عمرو رض قال خرج رسول الله گفت عبد الله بن
عمرو بن العاص بیرون آمد یعنی از خانه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وفی یدیه کتابان و حال آنکه در هر دو دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو کتاب بود فقال پس گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اتدرون ما هذان الکتابان آیا می دریابید که چیست این دو کتاب و چه نوشته اند در آن اهل تاویل گویند که این تمثیل و تصویر و تعبیرست از معنی بصورت و مبالغه است
در تحقیق آن و تیقن بدان و متکلم چون خواهد که تحقیق قول خود نماید و خبر خود را تفهیم کند و معنی دقیق خفی را مشاهد سامع وانماید تصویر کند آنرا بصورت و اشارت کند بدان اشارت محسوس اگرچه
در خارج و عالم حس نیامده و چون کشف کرده شد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم حقیقت این امر و مطلع شد بر آن چنانکه شبهه و خفای نماند در آن تمثیل و تصویر کرد معنی حاصل در قلب شریف را بچیزی که گویا
در دست اوست و حال آنکه در خارج کتابی نیست و نوشته نه و اهل باطن و ارباب مکاشفه گویند که وجود کتاب حق است و محمول بر حقیقت بی شائبه مجاز و تاویل امام حجة الاسلام در کیمیای سعادت گفته
که امتیاز خواص از عوام بدو چیز است یکی آنکه آنچه حاصل کرده مر عامه را از علوم بکسب و تعلم حاصل میشود مر خواص را بی کسب و تعلم از نزد پروردگار علیم حکیم و آنرا علم لدنی خوانند دیگر آنکه آنچه عامه در خواب
بینند خواص آنرا در بیداری مشاهده نمایند و حکایات مشائخ در این باب بسیار است در کتاب الرؤیا بیاید انشاء الله تعالی و چون خواص امت را این مرتبه حالت بود فکیف سید المرسلین صلی الله علیه
وسلم بلکه ظاهر حدیث آنست که صحابه را آن دو کتاب نیز مینمود ولیکن مضمون آنچه در آنها بود نمیدانستند و مشائخ گفته اند که هر که این اعتقاد ندارد از ایمان بحقیقت نبوت ندارد فقلنا لا پس گفتیم ما در نمی یابیم که
چیست در این دو کتاب یا رسول الله الا ان تخبرنا مگر آنکه خبر دهی تو ما را و این التماس است از حضرت وی که خبر دهد از آن فقال للذی فی یده الیمنی پس گفت آنحضرت علیه السلام در شان
آن کتابی که در دست راست وی بود هذا کتاب من رب العالمین این کتابیست از پروردگار جهانیان فیه اسماء اهل الجنة واسماء آبائهم وقبائلهم درین کتاب نامهای بهشتیان است
و نامهای پدران ایشان و نامهای قبیلهای ایشان بجهت تعیین و تمییز ثم اجمل علی آخرهم پس اجمال کرده شده است بعد از تفصیل بر آخر ایشان چنانکه عادت اهل حساب است که بعد از تفصیل اعداد
در آخر عدد مجمل نویسند که چندین شد فلا یزاد فیهم پس چون چندین مبالغه در ضبط و تعیین کرده شده زیاده کرده نمیشود در ایشان تا دیگری که نوشته نشده است در ایشان درآید ولا
ینقص منهم و کم کرده نمیشود از ایشان تا از آنها که نوشته شده است کسی بدر رود ابدا همیشه ثم قال للذی فی شماله پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر آن کتاب را که در دست
چپ وی بود هذا کتاب من رب العالمین فیه اسماء اهل النار واسماء آبائهم وقبائلهم ثم اجمل علی آخرهم فلا یزاد فیهم ولا ینقص منهم ابدا ترجمه این عبارت از ترجمه عبارت سابق
ظاهر شد فقال اصحابه ففیم العمل پس گفتند یاران آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس برای چیست عمل یا رسول الله ان کان امر قد فرغ عنه اگر هست امری که پرداخته شده است از وی فقال
پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب ایشان سددوا و قاربوا راست گردانید عملهای خود در استقامت بر طریق حق و وفا دار او بجوئید قربت خدا را و طاعت کنید او را کذا قال الطیبی و بعض گفته اند
که قاربوا تاکید سددوا است یعنی طلب کنید با عمال خود سداد و استقامت را و میانه روی کنید در عمل و دور روید از افراط و سختی کنید و در مجمع البحار گفته که طلب کنید سداد را یعنی
صواب را و اعتدال را میان افراط و تفریط و اگر از آن عاجز آئید قریب بآن کنید و در بعض روایات وقربوا آمده یعنی نزدیک گردانید دیگران را بعمل صالح حاصل آنکه عمل کنید و از قضا و قدر ذکر
نکنید فان صاحب الجنة یختم له بعمل اهل الجنة پس بدرستیکه بهشتی ختم کرده میشود مر او را بعمل بهشتیان وان عمل ای عمل و اگرچه عمل کند در مدت عمر هر عملی که باشد نیک یا بد آخر ختم کار او
بر عمل نیک بود وان صاحب النار یختم له بعمل اهل النار و دوزخی ختم کرده میشود مر او را بعمل دوزخیان وان عمل ای عمل و اگرچه عمل کند هر عملی که باشد ثم قال رسول الله
پس اشارت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیدیه بهر دو دست خود و قول بمعنی اشارت بجای آید و در احادیث این لفظ باین معنی بسیار واقع شده فقال بیده و قال برأسه و قال برجله
فنبذهما پس انداخت هر دو کتاب را از هر دو دست پس پشت خود و نبذ انداختن چیز از دست بجانب پیش یا پس و اینجا تفسیر پس کرده اند اشارت تا آنکه این امریست که پرداخت کرده شده است
از آن و انداخته شده است پس پشت ثم قال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرغ ربکم من العباد پرداخت پروردگار شما از کار بندگان یعنی تمام کرد حکم ایشان را فریق فی الجنة و
فریق فی السعیر گروهی در بهشت و گروهی در دوزخ رواه الترمذی وعن ابی خزامة بکسر خای معجمه و بزای تابعی است حدیث او در رقی است و ابو خزامه صحابی دیگر است حدیث
او در غیر رقی است کذا فی جامع الاصول عن ابیه روایت میکند از پدرش قال قلت گفت گفتم یا رسول الله ارأیت رقی نسترقیها ای پیغمبر خدا خبر ده ما را از حال افسونهای که افسون گری
میکنیم با آنها و رقی بضم را و فتح قاف جمع رقیه بضم و سکون بمعنی افسون که بدمند آنرا یا در گلو و بازو ببندند و حکم او آنست که بقرآن و ادعیه ماثوره باشد درست است والا حرام و بمعنی تفصیل
در کتاب الطب والرقی بیاید ودواء نتداوی به و خبر ده از دارو های که تداوی میکنیم بآن وتقاة نتقیها و پناههای که پناه میجوئیم بدان و پرهیز میکنیم از آفتها بآن مثل سپر و زره
و امثال آن هل ترد من قدر الله شیئا آیا باز میگرداند اینها از قضا و قدر خدای تعالی چیزی را قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم هی من قدر الله این چیزها نیز از جمله قضا و قدر
الهی اند اگر خواسته است و تقدیر رفته که شفا بخشد و پناه دهد اسباب آنها را نیز میسر خواهد گردانید و تقدیر منافات با اسباب و شرائط ندارد و همه داخل تقدیر است و تقدیر بهمه شامل است

ومحیط و هیچ چیز از احاطهٔ وی بیرون نرود رواه احمد والترمذی وابن ماجة وعن ابی هریرة قال خرج علینا رسول الله گفت ابوهریره بیرون آمد از خانه بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم ونحن نتنازع فی القدر و ما بحث و نزاع میکردیم در مسئلهٔ قضا و قدر که چون است و چگونه است فغضب حتی احمر وجهه پس خشم گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا آنکه سرخ شد
روی مبارک وی حتی کانما فقئ فی وجنتیه حب الرمان تا آنکه گویا شکسته شده است و ریخته در رخسارهٔ وی دانه‌های انار فقال ابهذا امرتم پس گفت آیا باین تنازع امر کرده شده اید
شما ام بهذا ارسلت الیکم آیا باین فرستاده شده ام من بسوی شما یعنی شما را امر بطاعت و عبادت کرده اند و مرا برای ابلاغ آن بشما فرستاده نه بحث کردن در قضا و قدر که آن سر الهی است
او را بوی بگذارید و بعمل مشغول شوید و بقضای وی راضی باشید انما هلک من کان قبلکم حین تنازعوا فی هذا الامر هلاک نشدند کسانیکه بودند پیش از شما مگر هنگامیکه نزاع
و بحث میکردند در شأن قضا و قدر عزمت علیکم عزمت علیکم سوگند میخورم بر شما سوگند میخورم بر شما یا واجب میگردانم بر شما ان لا تنازعوا فیه که نزاع مکنید در این امر رواه الترمذی
روایت کرد این حدیث را باین لفظ ترمذی و روی ابن ماجة نحوه عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده و روایت کرد ابن ماجه مانند آنرا از عمرو بن شعیب از پدرش شعیب از جدش محمد تا آن
نحوه در جائی میگویند که هر دو حدیث در معنی متحد باشند و در لفظ متغایر و در جائیکه در لفظ و معنی هر دو موافق باشند مثله گویند چنانکه در مقدمه گذشت وعن ابی موسی قال سمعت
رسول الله گفت ابوموسی اشعری رضی الله عنه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت ان الله تعالی خلق آدم من قبضة بدرستیکه خدای تعالی پیدا کرد آدم را از مشتی
از خاک فی الصحاح قبضة بالضم یکمشت از هر چیزی و بفتح نیز آمده و مراد اینجا مشتی از خاک است قبضها من جمیع الارض که گرفت آنرا از تمام زمین و هر موضع وی یعنی امر کرد ملک را بگرفتن آن
فجاء بنو آدم علی قدر الارض پس آمدند اولاد آدم بر اندازهٔ زمین و تفاوت اجزای آن مختلف در صورت و سیرت منهم الاحمر والابیض والاسود وبین ذلک
بعضی از ایشان سرخ و بعض سفید و بعض سیاه و بعض میان سرخ و سفید و سیاه والسهل والحزن و بعض نرم و بعض درشت سهل بفتح سین و سکون ها و کسر آن هر چیز مائل بنرمی و
زمین نرم ضد حزن بفتح و سکون زا درشت والخبیث والطیب و بعض پلید و بعض پاک و ناخوش و خوش و خبیث از زمین شوره که نرویاند و طیب ضد وی و این چهار از صفات
باطنات و چهار اول از ظاهره رواه احمد والترمذی وابو داود وعن عبد الله بن عمرو قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الله خلق خلقه
فی ظلمة بدرستیکه خدای تعالی پیدا کرد خلق خود را در تاریکی فالقی علیهم من نوره پس بینداخت بر خلق از نور خود فمن اصابه من ذلک النور پس کسیکه رسید او را از آن نور اهتدی
راه راست یافت و رسید بمقام ایمان و طاعت ومن اخطأه ضل و کسیکه نرسید او را از آن نور گمراه شد و نرسید بآن مقام فلذلک اقول جف القلم علی علم الله پس از این جهت میگویم
خشک شد قلم تقدیر بر آنچه گذشت در آنچه دانست خدا در ازل از احوال خلائق از هدایت و ضلالت رواه احمد والترمذی گفته اند که مراد بخلق جن و انس است و احتمال دارد که مخصوص
بانس باشد و مراد بظلمت آنچه مجبول اند بر آن از هواهای نفس و شهوات طبیعت که سبب ضلال و هلاک است و مراد بنور مضاف بحق نوری که پیدا کرده وی سبحانه آنرا از آیات بینهٔ حجج
نیرهٔ منبثه در انفس و آفاق از دلائل عقلیه و نقلیه و مراد باصابت آن نور اعتبار و انتفاع و استدلال بدان بر وجود باری تعالی و صفات وی و حقیقت دین اسلام پس هر کرا خواست
که هدایت کند و بآن انوار و آیات مهتدی و منتفع گرداند راه راست یافت و هر کرا نخواست که هدایت کند و محروم گرداند از آن نور گمراه شد چنانچه فرموده و من کان میتا فاحییناه
وجعلنا له نورا و فرموده افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه پس معلوم شد که هدایت و ضلالت بمشیت حق و تقدیر اوست جل و علا اگر گفته شود که پیدا کردن
خلق در ظلمت در چه وقت است اگر مراد بآن وقت اخراج ذراری از ظهور بنی آدم است پس آنجا همه مهتدی بودند و همه اقرار کردند بربوبیت حق و اثر ضلالت هیچ ظاهر نشد و اگر وقت ولادت
وخروج از بطون امهات است همه منور بنور فطرت اند جوابش آنکه در روز الست که اقرار کردند بربوبیت حق بعض برغبت کردند و بعض بکره از جهت غلبهٔ سطوت جلال حق پس آنها که برغبت کردند
القا کرد بر ایشان نور هدایت را و اصابت کرد مر آنرا و آنها که بکره کردند محروم ماندند از آن نور و مراد بفطرت که مولود اند بر آن تهیؤ و تمکن از اصابت حق است نزد نظر صحیح و این منافات
ندارد بوجود ظلمت نفس و طبیعت چه آدمی از حیثیت روحانیت متهیئ رشد و هدایت است و از حیثیت نفسانیت متهیئ غی و ضلالت و بعد از وصول بحد بلوغ اصابت نظر صحیح بتوفیق هدایت
حق و القای نور و ترجیح جانب روحانیت است از حضرت وی و اگر آن نشد محکوم نفس اماره و مغمور در ظلمت و ضلالت ماند و سابقا معلوم شد که سابقه و رای فطرت است و این حدیث
اشاره بسابقهٔ تقدیر و علم و ارادت الهی است و با حدیث فطرت منافات ندارد فافهم وبالله التوفیق وعن انس رضی الله عنه قال کان رسول الله گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم یکثر ان یقول بسیار میکرد گفتن این قول را یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک ای گرداننده دلها از حالی بحالی ثابت دار دل مرا بر دین خود بظاهر اضافت قلب
بذات شریف خود کرده و در حقیقت طلب دعا برای امت است چه وی صلی الله علیه وسلم مامون العاقبة و محفوظ القلب است و همچنین در جمیع ادعیه مقصود اصلی تلقین و تعلیم امت است بطریق تعریض
وکنایت و لهذا انس گفت فقلت یا نبی الله آمنا بک ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ایمان آوردیم بتو و بما جئت به و بدینی که آوردی تو آنرا فهل تخاف علینا پس آیا میترسی بر ما
زوال دین و ایمان را و تطرق فتور و نقصان بدان که این دعا میکنی قال نعم گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری میترسم بر شما ان القلوب بین اصبعین من اصابع الله زیرا که دلها در
تصرف و قدرت الهی است یقلبها کیف یشاء میگرداند دلها را چنانکه میخواهد رواه الترمذی وابن ماجة وعن ابی موسی رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم مثل القلب مثال دل در تقلب و گشتن از حالی بحالی کریشة بارض فلاة مانند پری است در زمین دشت که یقلبها الریاح ظهرا لبطن میگردانند
آن پر را بادهای مختلف و میگردانند ظاهر آنرا بجانب باطن همچنین دلها را خواطر و حوادث که بقضا و قدر الهی عارض و حادث میشوند میگردانند رواه احمد وعن علی قال قال رسول الله
روایت است از علی مرتضی رضی الله عنه که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یؤمن عبد حتی یؤمن باربع ایمان نمی‌آرد و مؤمن نمیگردد هیچ بنده تا آنکه ایمان نیارد

بچهار خصلت یشهد ان لا اله الا الله وانی رسول الله خصلت اول بدل ایمان آوردن و بزبان گواهی دادن بوحدانیت الله تعالی و بعثنی بالحق بر انگیخت و فرستاده است
مرا الله تعالی بجانب کافهٔ خلق بحق و یؤمن بالموت دوم ایمان آوردن بموت یعنی بفنای دنیا و هلاک او و جمیع اجزا یا مراد آنست که اعتقاد کند که موت بحکم پروردگار تعالی است نه بطبیعت و
فساد مزاج یا مراد علم است بمقتضای ایمان بموت والبعث بعد الموت سیوم ایمان آوردن بآنکه حق تعالی بند گان را زنده کرداند ایشانرا بعد از مردن و یؤمن بالقدر چهارم ایمان
آوردن بتقدیر آلهی که در ازل همه کائنات را از جواهر و اعراض و ذوات و صفات تا ابد تقدیر کرده و تعیین نموده است رواه الترمذی وابن ماجة وعن ابن عباس رضی الله عنهما
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صنفان من امتی لیس لهما فی الاسلام نصیب المرجئة والقدریة دو قسم اند از امت من که نیست مر ایشانرا در دین مسلمانی نصیبی
وآن دو گروه اند کدام اند یکی مرجیه و دیگری قدریه رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب مرجئه بهمزه از ارجاء بمعنی تاخیر است و ترک همزه نیز لغتی است طائفه که قائلند با آنکه
ایمان قول بی عمل است و تسمیهٔ ایشان باین نام بجهت مؤخر کردانیدن و ساقط کردن ایشانست عمل را و اکثر برانند که مرجیه نام فرقهٔ جبریه است که گویند بنده را فعلی نیست و او را دخلی و اختیاری
در آن اصلا و نسبت فعل وی بمنزلهٔ نسبت فعل بجماد است چنانکه آسیا گشت و جوی روان شد و ایشانرا مجبره نیز گویند و اما قدریه منسوب اند بقدر بجهت انکار ایشان آنرا و مذهب ایشان
آنست که بندهٔ خالق افعال خود است و مستقل است در کار خود و سابقهٔ قضاء و قدر نیست و قدریه بفتح دال است و جبریه را نیز بفتح با خوانند بجهت مشاکلت و وی اصل در وی سکون با است بنسبت بجبر
و صاحب کشاف بجهت تعصبی که در مذهب اعتزال و قدر دارد اهل سنت را مرجیه و جبریه خواند بجهت آنکه عمل را در حقیقت ایمان داخل نمیدارند و بنده را خالق افعال نمی گویند و این غلط است
زیرا که اهل سنت و جماعت ایمانرا عبارت از تصدیق و اقرار دارند و عمل را سبب کمال دارند نه قول بلا عمل و مذهب ایشان توسط است میان جبر و قدر و لیکن امر بین امرین بدانکه این حدیث
و امثال آن صریح اند در تکفیر قدریه و مرجیه و لیکن صواب آنست که مسارعت نمی باید کرد بتکفیر اهل اهوا که براه تاویل روند زیرا که ایشان اختیار کفر نمیکنند و راضی نمیشوند بدان بلکه بتاویل میگریزند
از کفر و تمسک میکنند بکتاب و سنت و بذل مجهود مینمایند در اصابت حق و لیکن خطا کردند و نیافتند آنرا و فرق است میان لزوم کفر و التزام آن و قول مختار از علمای امت همین است و احتیاط در این است
و ما نهی کرده شده ایم از تکفیر اهل قبله و هر چه در شان ایشان واقع شده است از آنچه دلالت دارد بر کفر از باب زجر و تشدید و مبالغه در تضلیل است و در صحت این احادیث نیز نزد بعضی از علمای
محدثین سخن است والله اعلم وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله گفت ابن عمر رضی الله عنهما شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت یکون فی امتی
میباشد در امت من خسف و مسخ خسف فرو بردن در زمین و مسخ تحویل صورتی بصورتی دیگر بدتر از آن و ذلک فی المکذبین بالقدر و آن خسف و مسخ در تکذیب و انکار کنندگان قدر است
و از اینجا معلوم شد که قدریه نام آن جماعه است که منکر قدر اند نه آنانکه مثبت قدر اند چنانکه ایشان بما میگویند که این نام بشما مناسب تر و اولی تر است خذلهم الله رواه ابو داود وروی
الترمذی نحوه و از این حدیث معلوم کرده که در این امت نیز خسف و مسخ واقع شدنی است چنانکه در امم سابقه بود و بتحقیق وارد شده است حدیث بوقوع آن در آخر زمان چنانکه در باب
الاحوال از کتاب فتن بیاید و بعض گفته اند که مراد آنست که اگر در این امت خسف و مسخ واقع میشد درین فرقه واقع میشد والله اعلم وعنه وهم از ابن عمر است قال قال رسول الله صلی الله
القدریة مجوس هذه الامة فرقهٔ قدریه که انکار قدر میکنند و میگویند که بنده خالق افعال خود است مجوس این امت اند یعنی حال و اعتقاد ایشان در ملت اسلام مشابه حال و اعتقاد
مجوس است که قائل اند بتعدد آله و اثبات میکنند دو قادر را یزدان و اهرمن و میگویند یکی خالق خیر و دیگری خالق شر و بعض علما راه مبالغه رفته و گفته اند که حال ایشان بدتر از حال مجوس است
که اثبات شرکای لا تعد ولا تحصی میکنند ان مرضوا فلا تعودوهم اگر بیمار شوند عیادت مکنید ایشانرا و ان ماتوا فلا تشهدوهم و اگر بمیرند حاضر نشوید ایشانرا یعنی نماز مکنید بر جنازهٔ
ایشان یعنی رعایت مکنید در باب ایشان در حقوق اسلام نه در حالت حیات و نه بعد از ممات رواه احمد و ابو داود وعن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تجالسوا اهل القدر همنشینی مکنید با اهل قدر ولا تفاتحوهم و حاکم مسازید ایشانرا مشتق از فتح بمعنی حکم چنانکه در آیهٔ کریمه ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق آمده و حاکم را فاتح گویند
و در تفسیر فتاح که از اسمای حسنای الٰهی است تعالی گفته اند کشاینده ابواب رزق و رحمت بر بندگان و حاکم میان ایشان و بعض گفته اند که مراد مفاتحت ایشان ابتدا بمجادله و مناظره است
با ایشان و بحث و نزاع در اعتقاد تا باعث بر اثارت شک و شبهه نگردد و از اینجا معلوم کرده که سلامت در سد باب مجادله و مباحثه است با اهل بدع متعصبه که ضرر میکند در اعتقاد
و میتواند که مراد نهی از ابتدای کلام و مباسطت با ایشان باشد و این معنی انسب است بقول حضرت لا تجالسوا و اسد و اغلظ است در ترک مصاحبت و اختیار مجانبت خصوصاً از بحث
و جدال و قیل و قال رواه ابو داود وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله گفت عائشه رض گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ستة لعنتهم شش کس اند
که لعنت کرده ام من ایشانرا لعنهم الله لعنت کناد ایشانرا خدای تعالی پس این جمله دعائیه است یا چون گفت لعنت کرده ام ایشانرا گویا کسی پرسید چرا لعنت کردی ایشانرا جواب داد زیرا
که لعنت کرده است ایشانرا خدا و اینچنین کلام را اهل عربیت استیناف گویند وکل نبی یجاب و هر پیغمبر قبول کرده شده است دعای او و این جمله کلامی است که ذکر کرده شده بجهت تاکید و
تقریر لعنت بر ایشان الزائد فی کتاب الله یکی از آن شش کس آنکس است که زیاده کننده است بر کتاب خدا یعنی در آرندهٔ در وی چیزی که نیست از آن یا تحریف کنندهٔ لفظ یا معنی
او را چنانکه اهل کتاب کردند پس مراد بکتاب الله جنس آن باشد از قرآن و غیره و گفته اند که تواند که مراد بکتاب الله حکم الله باشد و ارادهٔ حکم از کتاب درست است و شائع چنانکه کتب
بمعنی فرض آمده است والمکذب بقدر الله دوم از آن شش کس تکذیب کننده بتقدیر آلٰهی است تعالی شانه و انکار کننده آن را چنانکه قدریه کنند والمتسلط بالجبروت سیوم
تسلط و قهر و غلبه نماینده بر مردم بتعظم و تکبر لیعز من اذل الله تا گرامی و ارجمند گرداند کسی را که خوار گردانیده است او را خدای تعالی ویذل من اعز الله و خوار و بیقدر گرداند کسی را
که عزیز گردانیده است او را خدای تعالی مراد ظلمهٔ سلاطین و امرای جور اند که بهوای نفس و غلبهٔ قهرمان خود کافران و فاسقان و جاهلان را عزیز دارند و مسلمانان و صالحان

وعالمان را ذلیل گردانند والمستحل لحرم الله چهارم استحلال کننده حرم خدا را که مکه است وآنچه گرد برگرد او است از زمین معین که آنرا حرام خوانند و ورای این زمین را حل گویند بکسر حاء و
مستحل کسی که بکند در زمین حرم چیزی که حرام ساخته حقتعالی در آن مثل شکار کردن و درخت بریدن و مانند آن و در بعض نسخ حرم الله بضمتین ضبط کرده اند جمع حرمة الله یعنی حلال گرداننده
چیزیرا که حرام است و تورپشتی گفته که این تصحیف است از کسی که نیست او را مهارت در این علم یعنی روایت آن صحیح نیست بقیاس خود اینچنین ساخته است والله اعلم والمستحل من عترتی ما حرم الله
پنجم حلال گرداننده از اولاد و قوم و قبیله و اهل قرابت من چیزیرا که حرام گردانیده است خدایتعالی یعنی کردن با ایشان چنانکه ایذا و ترک تعظیم و تقصیر در ادای حقوق ایشان واگرچه استحلال حرام
مطلقا خواه از حرم خدای تعالی و تقدس و عترت پیغمبر صلی الله علیه وسلم باشد یا غیر آن سبب استحقاق زجر و عقوبت است ولیکن درینجا بیشتر و سخت تر است پس تخصیص بجهت زیادت اهتمام
و تاکید در تحریم و مبالغه در وصیت باشد از جهت زیادت شرف و اجتماع حق و تعظیم و حرمت و طیبی گفته که من در من عترتی بیانیه است یعنی آنکه از اولاد و قرابت من چیزی از محرمات را
استحلال نماید عتاب و عقاب در آن بیشتر است که با وجود شرف فرزندی و قرابت من ارتکاب محرمات کند چنانکه در باب نساء مطهره آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع شده که هر که از شما
ای زنان پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاحشه و بدکاری کند عذاب بروی چند گردد و درینجا تنبیه است مر شرفا و سادات را که گرد محرمات نگردند و معصیت نورزند و هتک حرمت دیانت
و قرابت رسول الله صلی الله علیه وسلم ننمایند و بدان مغرور نشوند بیت شرمی از روی خوب خویش بدار که بدان روی کار زشت کنی عجب جمیل و جلیلی عجب ملیح و صبیحی ولی چه سود
که قدر جمال خویش ندانی والتارک لسنتی ششم از آن شش کس که لعنت کرده ایشانرا خدا و رسول خدا ترک کننده سنت من است و ارتکاب کننده بدعت ترک سنت اگر بطریق استخفاف و استهانت
و قلت مبالات است کفر است ولعنت محمول بر حقیقت و اگر بطریق تقصیر و تکاسل بود معصیت ولعنت محمول بر زجر و شدت و دوری از مقام قرب و عزت است واگر احیانا ترک شود
معصیت نبود و مثل همین تفصیل است در استحلال محرمات و مانند آن وبالله التوفیق رواه البیهقی فی المدخل ورزین فی کتابه روایت کرد این حدیث را بیهقی در مدخل که نام کتاب او است
و روایت کرد رزین در کتاب خود وعن مطر بن عکامس رضی الله عنه بضم عین و تخفیف کاف و بکسر میم و بسین مهمله و مراو را صحبت است معدود است در کوفیین همین یک حدیث دارد و بس
و بعض گفته اند که شناخته نشده است او را صحبت والله اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قضی الله لعبد ان یموت بارض چون حکم و تقدیر کند خدای تعالی مر بنده از
بندگان که بمیرد در زمینی از زمینها جعل له الیها حاجة بگرداند خدایتعالی مر آن بنده را بسوی آن زمین حاجتی و کاری تا بجهت آن کار و آن حاجت در آن زمین برود و بمیرد بیت ز کوی خویش
میروم با صد هزاران محنت و زاری نمیدانم که روزی باز میاید واندیا اجل ما را رواه احمد والترمذی وعن عائشة قالت قلت روایت است از عائشه که گفت گفتم یا رسول الله ذراری
المؤمنین اطفال مسلمانان که مرده اند چیست حال ایشان در بهشت اند یا در دوزخ ذراری جمع ذریت است چنانکه براری جمع بریت قال من آبائهم فرمود از پدران خود اند یعنی حکم پدران
دارند و در بهشت اند با ایشان فقلت پس گفتم یا رسول الله بلا عمل بی عمل در بهشت میروند یعنی ایشان عمل خیر نکرده اند چون در بهشت میروند قال فرمود الله اعلم بما کانوا عاملین
خدا داناتر است بچیزی که بودند این ذراری عمل کنندگان آنرا اشاره بقضا و قدر است چون عائشه رضی الله عنها تعجب کرد که بی عمل در بهشت چگونه روند فرمود تعجب مکن چه اطفال اگرچه
بالفعل عمل نیست شاید که در علم الهی عمل باشد و تقدیر بروی چنین رفته قلت گفتم فذراری المشرکین پس اطفال مشرکان را حکم ایشان چیست قال من آبائهم فرمود ایشان نیز از پدران خود اند
حکم ایشان دارند قلت بلا عمل قال الله اعلم بما کانوا عاملین کلام درین تمام سابقا گذشته است فتذکر رواه ابوداود وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم الوائدة والموؤدة فی النار وائده زن گورکننده فرزند خود را زنده واکثر این کار را زنان میکردند وموؤده دخترکی گور کرده شده رواه ابوداود واشکال در این حدیث
آنست که وائده صحیح است بودن او در آتش از جهت کفر شرک اما موؤده که طفل است و هیچ گناه نکرده و کفر نورزیده چگونه در آتش باشد و در دفع این اشکال مضطر شده اند بوجوهات
متعدده یکی آنکه موؤده از جهت آن در آتش است که از اطفال مشرکین است و رفتن او در دوزخ بحکم قضا و قدر است چنانکه در احادیث دیگر آمده است و باین اعتبار صاحب مصابیح این
حدیث را درین باب آورده و آنها که قائل اند که اطفال مشرکین در آتش نروند تاویل میکنند این حدیث را بآن که مراد بوائده دایه است و بموؤده مادر است یعنی الموؤدة لها زیرا
که گور میکردند اطفال را دایه بامر مادر و بعض گفته اند که ورود این حدیث در مادهٔ خاص است بهر که کرده و این حکم از عالم غیب است و غیر آنرا برین قیاس نتوان کرد حقتعالی حکم میکند در
بندگان خود هرچه میخواهد و وی ملحق است بقتل خضر غلام را و تواند که آن موؤده بحد بلوغ رسیده و کفر ورزیده باشد و بالجمله حدیثی درین باب ثابت نشده چنانکه جزم بدان توان کرد
و مذهب صحیح همان توقف است والله اعلم الفصل الثالث عن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله عز وجل فرغ الی کل عبد من خلقه
من خمس بدرستی که خدایتعالی فارغ شده و منتهی شده تقدیر او بسوی هر بنده که از مخلوقات او ست از پنج چیز و چون فراغ محال است بر حق عز وجل مراد بدان عدم تبدیل و تغییر اوست و فی [illegible]
فراغ پرداختن از کاری پس از آن بیان آن پنج چیز کرد بقول خود من اجله و عمله ومضجعه واثره ورزقه یعنی فارغ شد از اجل هر بنده و تعیین کرد که مدت عمر وی چند است و فارغ
شد از عمل هر بنده که چه کار را خواهد کرد نیک یا بد و فارغ شد از مضجع هر بنده بفتح جیم در اصل لغت جای پهلو نهادن بر زمین و مراد اینجا سکون است و مراد باثره حرکات یعنی جمیع حرکات
و سکنات بندگان مقدر است در ازل یا مراد بمضجع مکان موت و اثر حرکت او در حالت حیات یا مضجع اشارت است باقامت و اثر بمعنی نشان پا است بر روی زمین اشارت بمسافرت
و مراد برزق هرچه به بنده رسد از منافع و مرافق رواه احمد وعن عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله گفت عائشه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول
من تکلم فی شیء من القدر سئل عنه یوم القیمة کسیکه سخن کند و بحث کند در چیزی از مسائل و احکام قضا و قدر پرسیده میشود از آن سخن کردن او در قیامت ومن لم
یتکلم فیه لم یسأل عنه وکسی که سخن نکند در آن پرسیده نمیشود از آن مقصود زجر و منع است از خوض کردن و در افتادن در مسئله قضا و قدر یعنی هیچ فائده نیست در تکلم کردن

و درافتادن در آن مگر پرسش و عقاب روز قیامت پس بهتر آنست که ایمان بدان بیارند و سکوت بدان ورزند و بعمل مشغول باشند و کاوش نکنند که فائده ندارد رواه ابن ماجة وعن
ابن الدیلمی قال روایت است از ابن دیلمی که از تابعین است که گفت اتیت ابی بن کعب فقلت له آمدم نزد ابی بن کعب که از علمای صحابه و اجلهٔ ایشان بود پس گفتم مر او را که قد وقع فی نفسی
شیء من القدر بتحقیق افتاده در دل من چیزی از شک و شبهه از رهگذر آنکه همه بقضا و قدر است امر و نهی چیست و ثواب و عقاب چه و اشارت کرد بقول خود فی نفسی که آن از قبیل وسوسه
و حکایت نفس بود فحدثنی بشیء سخن گوی مرا از احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا سخنی بگو از پیش خود لعل الله ان یذهبه من قلبی شاید که خدای تعالی ببرد آن شک و شبهه را از دل من
فقال پس گفت ابی بن کعب سخنی که ازاله کرد شبهه مرا و استبعاد مرا تعذیب و مؤاخذهٔ پروردگار تعالی بندگان را و بیان کرد که وی جل و علا مالک الملک علی الاطلاق است و همه مملوک وی‌اند
میکند هر چه میخواهد و هر تصرف که مالک در ممالیک خود کند ظلم نباشد و گفت لو ان الله عزوجل عذب اهل سمواته و اهل ارضه اگر آنست که خدای تعالی عذاب میکرد تمامهٔ آسمانیان
و زمینیان را عذبهم و هو غیر ظالم لهم عذاب میکرد و میرسد او را که عذاب کند ایشان را و حال آنکه وی تعالی غیر ظلم کننده است مر ایشان را ولو رحمهم کانت رحمته خیرا لهم من اعمالهم و اگر
رحمت میکرد ایشان را میبود رحمت او بهتر و سودمندتر مر ایشان را از عملهای ایشان پس اشارت کرد که ایمان بقدر در جمیع کائنات عموما و در احوال نفس آدمی خصوصا از واجبات است و
برابری نمیکند با وی هیچ عملی از اعمال اگرچه بس عظیم باشد بیرون از قدرت بشر و شرط است مر درآمدن بهشت را و گفت ولو انفقت مثل احد ذهبا فی سبیل الله و اگر خرج
کنی مانند کوه احد طلا در راه خدا ما قبله الله منک حتی تؤمن بالقدر قبول نمیکند آن عمل را الله تعالی از تو تا آنکه ایمان نیاری بقضا و قدر و تعلم ان ما اصابک لم یکن
لیخطئک و تا آنکه بدانی که آنچه رسیده است ترا نبود برای آنکه بگذرد از تو و نرسد ترا و ان ما اخطاک لم یکن لیصیبک و بدانی که آنچه گذشته است از تو و نرسیده است تو نبود برای
آنکه برسد ترا پس چون چیزی برسد تو قلق نکنی که بسعی و کوشش من رسید و چون نرسد مگوئی که اگر سعی میکردم میرسید و باید که بدانی که رسیدن و نارسیدن همه بقضا و قدر الهی است تعالی شانه
ولو مت علی غیر هذا لدخلت النار و اگر فرضا بمیری بر غیر این حال و اعتقاد و ایمان بقدر هر آینه در می آئی آتش دوزخ را قال ثم اتیت عبد الله بن مسعود گفت ابن الدیلمی
پس آمدم عبدالله بن مسعود را که از مخصوصان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و در شان او فرموده است که راضی شدم برای امت هرچه وی راضی است فقال مثل ذلک پس گفت ابن
مسعود مانند سخن که ابی بن کعب گفته بود فقال ثم اتیت حذیفة بن الیمان گفت پس آمدم حذیفة بن الیمان که صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم بود فقال مثل ذلک پس
گفت حذیفه نیز مانند همان سخن ثم اتیت زید بن ثابت پس آمدم زید بن ثابت را که نیز از عظما و علمای صحابه بود فحدثنی عن النبی پس حدیث کرد زید بن ثابت مرا از پیغمبر صلی الله
علیه وسلم مثل ذلک مانند آن رواه احمد و ابوداؤد و ابن ماجة از اینجا معلوم شد که این حدیث پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم که ابی بن کعب و ابن مسعود و حذیفه اسناد نکرده
و رفع آن بحضرت صلی الله علیه وسلم ننموده‌اند و زید بن ثابت رفع نموده وعن نافع ان رجلا اتی ابن عمر روایت است از نافع که مولای ابن عمر است و ثقه کثیر الحدیث است دیلمی است
و بعضی گفته‌اند که از عرب است که مردی آمد ابن عمر را رضی الله عنهما فقال پس گفت آن مرد با ابن عمر که ان فلانا یقرئ علیک السلام فلانکس و نام مردی برد که او مذهب قدر پیدا کرده بود
و این بدعت را در میان آورده میخواند بر تو سلام یعنی بر تو سلام میرساند و لفظ عربی همچنین است که میگویند فلان خواند مر فلان را یا بر فلان سلام و مراد همان است که میخواند بر تو سلام چه هرگاه خواند بر وی
سلام وی نیز میخواند بر وی سلام پس راست می آید که خواند او را سلام فقال پس گفت ابن عمر انه بلغنی انه قد احدث بتحقیق شان این است که رسیده است مرا که وی احداث نموده و پیدا
کرده است در دین چیزی را که نبوده است یعنی تکذیب بقدر و انکار آن فان کان قد احدث پس اگر هست که بتحقیق احداث کرده است فلا تقرئه منی السلام پس مخوان او را از جانب من سلام فانی
سمعت رسول الله بدرستی که من شنیده‌ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت یکون فی امتی میباشد در امت من او فی هذه الامة یا گفت میباشد در این امت شک از راوی است
که این لفظ فرموده یا آن خسف و مسخ او قذف فی اهل القدر در زمین فروبردن و تبدیل صورت کردن یا سنگ از آسمان باریدن در اهل قدر یعنی آنها که منکر اند آن را و از اینجا معلوم شد
که ظهور این بدعت و حدوث این مذهب در اواخر زمان صحابه بود رضوان الله علیهم اجمعین رواه الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح
غریب تحقیق این عبارت و جمع کردن میان این صفات در حدیث در مقدمه مبین شده است وعن علی رضی الله عنه قال سألت خدیجة رضی الله عنها روایت است از امیرالمؤمنین علی گفت
پرسید خدیجة النبی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم عن ولدین ماتا لها فی الجاهلیة از دو فرزند او از غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مردند او را در جاهلیت که حال آنها چیست در بهشت اند یا
در دوزخ فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هما فی النار آن هر دو فرزند در آتش دوزخ اند قال گفت علی رضی الله عنه فلما رای الکراهة فی وجهها
قال پس هرگاه که دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم اثر ناخوشی را در روی خدیجه گفت لو رایت مکانهما لابغضتهما اگر ببینی مکان و منزلت آن دو فرزند را در حقارت و خواری و دوری
از نظر رحمت الهی تعالی هر آینه دشمن میداری و بیزار میشوی از ایشان و ابغضتهما با یا بعد از تا از جهت اشباع کسره نیز روایت است و این صیغه در احادیث همچنین بسیار آمده قالت
گفت خدیجه یا رسول الله فولدی منک پس فرزند من که از تو شد و بود حال او چیست و آن عبدالله که او را طیب و طاهر لقب است بحسب ولادت او در مبادی ظهور دین اسلام
قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن فرزند تو که از من بود فی الجنة در بهشت است ثم قال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان المؤمنین و اولادهم فی الجنة بدرستی
که مسلمانان و فرزندان ایشان در بهشت اند و ان المشرکین و اولادهم فی النار و بدرستی که کافران و اولاد ایشان در دوزخ اند ثم قرأ رسول الله پس خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم از برای استشهاد بر آنکه اولاد تابع پدر باشند تا در آن و از برای دفع توهم خدیجه خیال کرده بود که چون وی مسلمان شده است فرزندان وی همراه وی در بهشت خواهند بود این
آیت را که والذین امنوا واتبعتهم ذریتهم و آنکسانی که ایمان آوردند و پیروی کردند ایشان را اولاد ایشان بایمان و آخر آیت اینست الحقنا بهم ذریتهم پیوست کردیم

باایشان ذریت ایشان را رواه احمد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما خلق الله آدم مسح ظهره هرگاه که پیدا کرد خدای تعالی آدم را مالید بید قدرت پشت
او را یا امر کرد فرشتهٔ موکل را بر ارحام که مالد فسقط من ظهره کل نسمة پس بیرون افتاد از پشت آدم هر آدمی نسم و نسمة بفتح نون و سین هر دم هو خالقها من ذریته الی یوم القیامة
که خدای تعالی پیدا کنندهٔ اوست از اولاد آدم تا روز قیامت بهمین طریق که در اینجا توالد و تناسل خواهد بود و ذرات ذریات از پشت بنی آدم برآمدند و چون از همه از پشت آدم بود نسبت بوی
داد وجعل بین عینی کل انسان منهم و گردانید میان دو چشم هر آدمی از آن آدمیان وبیصا من نور برق و لمعان از نور و بیص بفتح واو و کسر موحده و صاد مهمله درخشش ثم عرضهم
علی آدم پس عرض کرد و وانمود ایشان را بر آدم فقال پس گفت آدم ای رب ای پروردگار من من هؤلاء کیستند این کسان قال ذریتک گفت پروردگار تعالی ایشان اولاد تو اند
فرای رجلا منهم پس دید آدم مردی را از ایشان فاعجبه وبیص ما بین عینیه پس خوش آمد آدم را لمعان و درخشش که میان دو چشم آن مرد بود فقال ای رب من هذا پس گفت
آدم ای پروردگار من کیست این مرد قال داؤد گفت پروردگار تعالی این داؤد پیغمبر است پوشیده نماند که از خوش آمدن برق میان دو چشم داؤد آدم را لازم نیاید که برق وی اکمل و اجمل
و ازید و اتم باشد شاید که در آنجا آیتی باشد که در چشم آدم آن را خوب نمودند و الا یقین است که نور و لمعان سید رسل بیشتر و تمامتر و کاملتر خواهد بود با آنکه مشهور است که فضل کلی منافی فضل
جزئی نیست فقال ای رب کم جعلت عمره پس گفت آدم پروردگار را چند گردانیدهٔ عمر او را قال ستین سنة گفت پروردگار گردانیده ام عمر او را شصت سال قال چون آدم را داؤد
علیهما السلام خوش نمود و رابطه و داد و محبت پیدا شد گفت آدم رب زده من عمری اربعین سنة ای پروردگار من افزون کن مر او را از عمر من چهل سال تا عمر وی همه صد سال باشد
قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلما انقضی عمر آدم الا اربعین سنة پس هرگاه که گذشت عمر آدم مگر چهل سال که باقی ماند و عمر آدم در آنچه مشهور است هزار سال
بود جاءه ملک الموت آمد آدم را ملک الموت تا روح پاک او را قبض کند فقال آدم او لم یبق من عمری اربعون سنة آیا باقی نمانده است از عمر من چهل سال فقال پس گفت ملک الموت
آدم را اولم تعطها ابنک داؤد آیا ندادی تو آن چهل سال را که بقیهٔ عمر تست پسر ترا که داؤد است فجحد آدم فجحدت ذریته پس منکر شد آدم پس منکر شدند اولاد او و پیدا شد میان
ایشان نیز انکار ونسی آدم و فراموش کرد آدم نهی الله تعالی مر او را از اکل شجره فاکل من الشجرة پس خورد از آن شجره فنسیت ذریته پس فراموش کردند اولاد او و پیدا شد
در ایشان نیز فراموشی وخطأ آدم وخطأت ذریته خطا کرد آدم در اجتهاد که شجره را بر معین حمل کرد و خطا کردند ذریت او و خطا با ایشان راه یافت یعنی این صفت انکار و نسیان
و خطا از اصل آدم بود در اولاد و از آنجا سرایت کرد رواه الترمذی مانند آنکه گفته اند که انکار آنچه واقع است از وی علیه السلام چون بوجود آمد که کذب است جواب میگویند که صدور این
کار بحکم جبلت و طبیعت بود که پیدا ساخته حق تعالی آن را در بشر از حرص عمر نزد پیری و کبر سن چنانکه در حدیث یشیب ابن آدم وتشب فیه خصلتان الحدیث آمده است نه بقصد و اختیار و بعضی از
احکام جبلت در انبیا باقی میگذارند و از آن منزه نیستند و قد حقق ذلک فی موضعه والله اعلم وعن ابی الدرداء عن النبی روایت است از ابی الدرداء از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلق الله آدم حین خلقه پیدا کرد خدای تعالی آدم را هنگامی که پیدا کرد او را فضرب کتفه الیمنی پس زد حق تعالی بدست قدرت خود یا امر کرد فرشته را
که بزند شانهٔ راست آدم را فاخرج ذریة بیضاء پس بیرون آورد ذریت سفید را کانهم الذر گویا ایشان مورچهای خرد اند و در بعض نسخ کانهم الدر واقع شده بضم دال مهمله یعنی
مروارید و برین تقدیر بیان بیاض میکند چنانکه در مقابل آن تشبیه بحمم کرده و بر تقدیر اول بیان مقدار است وضرب کتفه الیسری و زد شانهٔ چپ او را فاخرج ذریة سوداء پس بیرون
آورد ذریت سیاه کانهم الحمم گویا که ایشان انگشت اند در سیاهی فقال للذی فی یمینه پس گفت مر آن گروه را که در جانب راست بودند الی الجنة اگر خطاب بآن گروه است یعنی
کلام اینچنین شود که بروید بسوی بهشت و اگر خطاب بملائکه است که سخن از حال این گروه با ایشان میگوید معنی این بود که این گروه میروند بسوی جنت یا ببرید بجنت این گروه را ولا ابالی و باک
ندارم از آن که ایشان را بحکم بجنت کردم پیش از صدور عمل مالک و متصرف مطلق ام هر چه میخواهم میکنم وقال للذی فی کتفه و در بعض نسخ فی کفه الیسری الی النار و گفت مر آن گروه را
که در کتف چپ یا در کف چپ بودند بسوی آتش دوزخ روید ولا ابالی رواه احمد وعن ابی نضرة بفتح نون و سکون ضاد معجمه نام او منذر بن مالک تابعی ثقه کثیر الحدیث مات سنة سبع
ومائة ان رجلا من اصحاب النبی روایت است از ابی نضره که مردی از یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقال له ابو عبد الله که گفته میشود او را ابو عبد الله دخل علیه اصحابه در
آمدند بر وی یاران او یعودونه در حالتی که بیمار پرسی میکردند او را وهو یبکی و حال آنکه او میگریست فقال له ما یبکیک پس گفتند یاران او را چه چیز میگریاند ترا الم یقل رسول الله
آیا نگفته است ترا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خذ من شاربک بگیر از موی بروت خود و پست و کوتاه کن آن را ثم اقره حتی تلقانی پس برقرار دار آن را همچنان و دوام کن و دائم
باش بر آن تا آنکه ملاقات کنی که پیش آئی مرا بر حوض یا در بهشت یا در جای دیگر از مواقف عرصات یعنی چه میگریی و حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترا بشارت بملاقات خود داده
و لابد آن بی اسلام نبود قال بلی گفت ابو عبد الله آری گفته و بشارت داده است ولکنی سمعت رسول الله ولیکن من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت
ان الله عزوجل قبض بیمینه قبضة بدرستی که خدای تعالی گرفت بدست راست خود مشتی یعنی جماعهٔ از آدمیان را واخری بالید الاخری و گرفت جماعهٔ دیگر را بدست دیگر وقال
و گفت هذه لهذه وهذه لهذه این قبضه و این جماعه که در دست راست اند مر این راست یعنی بهشت را و این جماعهٔ دیگر که در دست چپ اند مر دوزخ راست ولا ابالی
و باک ندارم ولا ادری فی ای القبضتین انا و در نمییابم و نمیدانم که در کدام گروه ازین دو قبضه ام من یعنی اگر چه بشارتی از حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم بسلامت ایمان و در
آمدن بهشت یافتم اما پروردگار تعالی بینیاز است و قادر مطلق هر چه خواهد کند و گفته که می در آرم در بهشت هر کرا خواهم و می افکنم در دوزخ هر کرا خواهم و باک ندارم و تحکیم او را
نمیرسد که بگوید که چرا کردی این خوف از دل نمیرود و موجب گریه آمینست بعضی العلما گفته اند که اگر چه بمقتضای صدق وعده و بشارت شارع امنی و اطمینانی حاصل میشود ولیکن

خوف لاابالی از ساحت سینه پا بیرون نمی نهد و برین حال مبتنی است تمنی صحابه با وجود بشارت به یالیت کذا و یالیت کذا یکی گفته ای کاش گوسفندی بودمی تا مرا ذبح کردندی و بخوردندی و بیرون افگندندی و دیگری گفته ای کاش من گیاهی بودمی و خاک بودمی و این تحقیق و بیانی است که در رساله تسلیة المصاب ذکر کرده شده است رواه احمد وعن ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی روایت است از ابن عباس از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال اخذ الله المیثاق من ظهر بنی آدم گرفت خدای تعالی عهد را از ذریتی که بیرون آورد از پشت آدم بنعمان بفتح نون نام وادیست نزدیک بعرفات در میان مکه و طائف و این است مراد بقول راوی و تفسیر کرد نعمان را و گفت یعنی عرفة از جهت قرب جوار آن وادی از عرفات فاخرج من صلبه کل ذریة ذرأها پس بیرون آورد حق تعالی از استخوان پشت آدم هر ذریتی که پیدا کرد آنرا فنثرهم ثبای قبلته بین یدیه پس پراگنده کرد ایشان را در پیش آدم کالذر مانند مورچهای خرد ثم کلمهم قبلا پس کلام کرد با ایشان رو برو قبل بضمتین یعنی مواجهت و رو برو قال الست بربکم گفت پروردگار تعالی آیا نیستم من پروردگار شما قالوا بلی گفتند آری هستی تو پروردگار ما شهدنا گواهی دادیم بربوبیت تو و سخن کردن این ذراری مثل سخن کردن نمله سلیمان است و هو علی کل شئ قدیر ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین تا نگوئید روز قیامت بدرستی که ما بودیم ازین حال غافل او تقولوا انما اشرک اباؤنا من قبل یا نگوئید روز قیامت که شرک نیاوردند مگر پدران ما پیش از ما وکنا ذریة من بعدهم و بودیم ما ذریت بعد از ایشان پس اقتدا و اتباع کردیم ایشان را افتهلکنا بما فعل المبطلون آیا پس هلاک میکردی ما را بکردار اهل بطالت و این سخن از ایشان عذر نشود زیرا که اخذ میثاق توحید الهی بر هر احدی از ذریت واقع شده و پیغمبران باخبار صادق خبر بدان دادند و تذکار نمودند رواه احمد عارفان گویند که این یاد دادن عهد الست برای غافلان و بیخبران بود و الا هوشمندان بیدار دل بگوش هوش آن سؤال و جواب میشنوند بیت الست از ازل همچنانش بگوش بفریاد قالوا بلی در خروش علی بن سهل اصفهانی را گفتند که روز بلی را یاد داری گفت چنان یاد دارم که گوئی دیروز بود و پیر هری قدس سره گوید که درین سخن نقص است صوفی را دی و فردا چه بود و آن روز را هنوز شب در نیامده و صوفی در همان وقت است انتهی و محققان گویند که در عالم آنکه ماضی و مستقبل نبود آنجا همه حال است لیس عند الله صباح ولا مساء بیت آنکه از حق نیست غافل یک نفس ماضی و مستقبلش حال است و بس و سرور انبیا صلوات الله وسلامه علیه شب معراج موسی را می بیند که با هفتاد هزار نفر بنی اسرائیل حج می آید و در همان زمان می بیند که موسی در حیات خود می آید نه آنکه از ماضی خبر میدهد و این کلام را تحقیقی است در مقام خود مذکور وعن ابی بن کعب انصاری است حاضر شد عقبهٔ اولی را و بدر را کاتب وحی و اقرأ صحابه و ملقب بسید القراء و آنحضرت صلی الله علیه وسلم مامور شد که سورهٔ لم یکن الذین کفروا بر وی بخواند بسیاری از صحابه و تابعین از وی روایت دارند رضی الله عنه و احوال وی در بسیاری از مواضع مذکور است فی قول الله روایت است از ابی بن کعب در تفسیر قول خدا عز و جل واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و این تفسیر را اگرچه ابی بن کعب رفع بحضرت صلی الله علیه وسلم نکرده ولیکن در حکم مرفوع است چه امثال این اخبار بی سماع از سید ابرار صلی الله علیه وسلم ممکن نباشد چنانکه در مقدمه گذشت قال گفت ابی بن کعب جمعهم فراهم آورد پروردگار ایشان را فجعلهم ازواجا پس خواست که بگرداند ایشان را اصناف پس گردانید ثم صورهم پس صورت بخشید ایشان را فاستنطقهم پس گویا گردانید ایشان را فتکلموا پس سخن کردند ایشان ثم اخذ علیهم العهد والمیثاق پس گرفت بر ایشان عهد و پیمان را واشهدهم علی انفسهم و گواه کردانید ایشان را بر ذاتهای ایشان الست بربکم گفت آیا نیستم من پروردگار شما قالوا بلی گفتند آری تو پروردگار مائی قال فانی اشهد علیکم السموات السبع والارضین السبع گفت پروردگار تعالی پس بدرستی که من گواه میگیرم بر شما هفت آسمان و هفت زمین را واشهد علیکم اباکم آدم و گواه میگیرم بر شما پدر شما را که آدم است تا اگر انکار کنید این استشهاد و این اقرار را گواهی دهند ایشان بر شما و ثابت گردانند بر شما آنرا گفته اند اول اشارت است بنصب دلائل عقلیه و ثانی به بعث رسل که یاد دهند ایشان را بخطابات سمعیه ان تقولوا یوم القیمة لم نعلم بهذا تا نگوئید روز قیامت ندانا نبودیم ما باین قضیه اعلموا انه لا اله غیری بدانید که بدرستی و راستی که شان اینست که نیست هیچ معبود بحق جز من ولا رب غیری و نیست پروردگار جز من ولا تشرکوا بی شیئا و شریک مکردانید بمن چیزی را انی سارسل الیکم رسلی بدرستی که من سرانجام است که بفرستم بسوی شما پیغمبران خود را یذکرونکم عهدی ومیثاقی که یاد دهند شما را عهد مرا و پیمان مرا وانزل علیکم کتبی و فرو د آرم بر شما کتابهای خود را قالوا شهدنا بانک ربنا والهنا گفتند ایشان گواهی دادیم ما باین که تو پروردگار مائی و معبود مائی لا رب لنا غیرک ولا اله لنا غیرک نیست پروردگار ما جز تو و نیست معبود ما جز تو فاقروا بذلک پس اقرار کردند بآن ورفع علیهم آدم و برداشته شد و مشرف و مطلع گردانیده شد بر ایشان آدم علیه السلام ینظر الیهم در حالی که نگاه میکند بجانب ایشان فرای الغنی والفقیر پس دید آدم توانگر را و محتاج را وحسن الصورة ودون ذلک و دید نیکو صورت را و پایانتر و کمتر از نیکو صورتی یعنی همه را یکسان نیافت بعض غنی و بعض فقیر و بعض خوب صورت و بعض بد صورت و آنچه مختلف در اشکال و صفات و احوال فقال رب لولا سویت بین عبادک پس گفت آدم ای پروردگار من چرا برابری نکردی میان ایشان تا آنکه همه بندگان تو اند مصرع بندگانیم این یکی مقبول و آن مردود چیست قال انی احببت ان اشکر گفت پروردگار تعالی از جهت آن سویت نکردم زیرا که من دوست میدارم که شکر کرده شوم اگر همه را یکسان بر یکحال و بریک صفت می آفریدمی حقیقت شکر بوجود نیامدی و در هر یکی چیزی نهادم که در دیگری نیست و چون دریابد شکر گوید مثلا در فقر تقوی و فراغ وقت و سلامت از آفات هست که در غنی نیست و هکذا ورای الانبیاء فیهم مثل السرج علیهم النور و دید آدم پیغمبران را در میان ذریت خود مانند چراغها که میتابد بر ایشان روشنی خصوا بمیثاق آخر فی الرسالة والنبوة مخصوص گردانیده شدند پیغمبران بعهد و پیمان دیگر زیاده بر عهد الوهیت و ربوبیت در رسالت و نبوت تا حق آنها ادا کنند و از عهدهٔ آن بیرون برآیند و احکام و شرائع و احکام الهی بخلق برسانند ازینجا معلوم شد که در میان نبوت و رسالت فرقی هست چنانکه در کتب کلامیه مذکور است وهو قوله و این عهد رسالت و نبوت مذکور است در قول حق تبارک و تعالی واذ اخذنا من النبیین میثاقهم و چون گرفتیم ما که پروردگار جهانیانیم از پیغمبران پیمان ایشان را در رسالت و نبوت الی قوله تا قول وی تعالی وعیسی بن مریم تمام آیت اینچنین است واذ اخذنا من النبیین میثاقهم ومنک ومن نوح وابراهیم وموسی وعیسی بن مریم کان فی تلک الارواح بود عیسی بن مریم در میان ارواح آن ذریات نه در میان اجسام ایشان چون بر عیسی علیه السلام روحانیت غالب بود و نسبتی بروح الله بود و او مقصود

بجسم نساخت و هم در میان ارواح گذاشت فارسله الی مریم پس فرستاد حقتعالی عیسی را که روح بود در میان ارواح بسوی مریم علیها السلام فحدث عن ابی انه دخل من فیها
پس حدیث کرده شده از ابی بن کعب که عیسی در آمد در مریم از راه دهان وی رواه احمد وعن ابی الدرداء رضی الله عنه قال بینما نحن عند رسول الله نتذاكر ما یكون قال روی ابو الدرداء در اثنای آنکه بودیم
ما نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نتذاكر ما یكون مذاکره و گفت و گو میکردیم چیزی را که پیدا میشود و حادث میگردد یعنی میگفتیم که سابقه قضا و قدر است یا از سر نو پیدا میشود بی آنچه سابقه از آنجا
ظاهر میشود و این مذاکره قضا که نه بطریق نزاع و جدال بود ممنوع نیست و لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایشان را از آن منع نکرد و زجر ننمود بلکه جواب داد و تعلیم کرد اذ قال رسول الله ناگاه
جواب داد و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که این همه مقضی و مقدر است و آنچه مقدر است قطعاً متغیر نمیگردد و ذکر کرد مثالی از آن و آن خلق مردم است بضم خا یعنی سیرت
باطنی و که قابل زوال و تغیر نیست بخلاف خلق وی بفتح خا یعنی صورت ظاهر که متغیر میشود بحسب ظاهر پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذا سمعتم بجبل زال عن مكانه فصدقوه
چون بشنوید کوهی را که جنبید و دور شد از جای خود پس تصدیق کنید و باور دارید آنرا که ممکن است و اذا سمعتم برجل تغیر عن خلقه و چون بشنوید مردی را که متغیر شد و جدا شد از
خوی و خصلت خود فلا تصدقوا به پس تصدیق مکنید بدان و باور مدارید آنرا فانه یصیر الی ما جبل علیه زیرا که بدرستی آن مرد می گردد و باز می آید بسوی صفتی که مجبول و مخلوق
شده است بر آن صفت و مقدر گشته بروی پس ابله و ابلیس و دانا و زیرک آفریده اند و تقدیر الهی بر آن رفته که چنین باشد هرگز احمق و نادان و کودن نمیگردد و برعکس نیز نه و اما آنکه در
ظاهر بسبب عادت یا مصاحبت و مخالطت دانا و زیرک نماید و بعوارض و حوادث کودن و نادان گردد یا کودن است که بعوارض و ریاضت و تجربه دانا صفت شود آن نه از این قبیل است
سخن در آن کس است که مجبول و مخلوق بر خلقی افتاده و قضا و قدر الهی در حق وی چنین رفته این قسم هرگز تغیر و تبدیل پذیر نشود و در ریاضت و مجاهدت و سعی و طلب در آن قسم دیگر میرود
نه در این رواه احمد وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت روایت است از ام سلمه که گفت یا رسول الله لا تزال تصیبك فی كل عام وجع همیشه هستی تو که میرسد ترا در هر سال
دردی من الشاة المسمومة التی اكلت از آن گوسفند زهردار که خورده بودی یعنی در خیبر قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما اصابنی شیء منها نرسید مرا چیزی از درد
از آن گوسفند الا و هو مكتوب علی كمرا آن چیز نوشته شده و تقدیر کرده شده بر من و آدم فی طینته و حال آنکه آدم در طینت خود کنایت است از تقدیر ازلی و طینت یعنی پاره گل و
خامت و جبلت آید چون ام سلمه تکلم بظاهر و مجاز کرد و نسبت حدوث درد بگوسفند زهردار کرد حضرت صلی الله علیه وسلم او را بحقیقت برد و فرمود که این همه تقدیر الهی است که در ازل رفته
رواه ابن ماجة باب اثبات عذاب القبر چون قومی از مبتدعه و اهل اهوا که اکثر معتزله و بعض روافض باشد انکار کرده اند عذاب قبر را و احادیث مشروعه که قدر مشترک از آن بحد تواتر
رسیده در آن وارد یافته است و سلف صالح پیش از ظهور اهل بدعت و انکار ایشان همه اتفاق داشته اند بر ثبوت آن و اعتقاد بدان مؤلف خواست رحمة الله علیه که اثبات کند آنرا و ذکر
کند احادیث وارده درین باب و عذاب مشتق است از عذب بمعنی ردع و منع زیرا که منع میکند و باز میدارد شخص را از مخالفت امر و نهی یا مشتق است از عذاب بمعنی خس و خاشاک که در آب
افتد و چنانکه افتادن خس و خاشاک آب را کدر و تیره کرداند عذاب نیز عیش شخص را منغص و مکدر سازد و بعض گویند مشتق از عذب است یعنی آب شیرین و عذاب شخص دشمن و بدخواه
او را شیرین نماید و مابین علاقه عذاب نام کردند و مراد بقبر عالم برزخ است که واسطه است میان دنیا و آخرت و تعلق دارد بهر دو و مقام نه آن گوی که مرده را در او کور کنند چه بسا مردگان که در
آب غرق شوند و در آتش سوخته گردند و در شکم جانوران تحلیل روند الا جزوی از آن که آنرا جزو اصلی خوانند و از اول عمر تا آخر آن باقی ماند و پروردگار تعالی و تقدس بقدرت خود
آنرا نگاه دارد و هیچ چیز از علم و قدرت وی بیرون نرود و اگر خواهد هم بدان جسم روح را متعلق سازد و جانی بخشد و عذاب دهد و نعمت دهد پروردگار تعالی بر همه چیز قادر است
و کسی که در عجائب قدرت وی در ملك و ملکوت نگاه کند و بدیده بصیرت در آن نگرد هیچ چیز را از عجائب و غرائب نکر نگردد بیت کند هر چه خواهد بر و حکم نیست که پیدا و پنهان
نزد حکمش یکی است و در تصدیق بعذاب قبر و امثال آن مقامات است اصلح و اسلم دا قوی آنست که ایمان بیارند که ملائکه و مار و کژدم و کزیدن ایشان که در احادیث واقع شده است
همه بحکم واقع موجود اند نه محض مثال و خیال و آنکه ما نه بینیم و نه دریابیم در وجود آن زیان ندارد زیرا که عالم ملکوت را بچشم سر نتوان دید آنرا چشمی دیگر است که بآن توان دید و اگر چشم
سر نمایند بآن نیز توان دید نمی بینی که جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم می آمد و می نشست و حکایت میکرد و پیام حق میکند را نید و صحابه در مجلس حاضر نشسته میبودند و نمی دیدند و بدان
ایمان می آوردند و اگر در اینجا تردد میست فکر ایمان بر از این باید کرد چون نور ایمان در دل در آمد و سینه بآن نور گشاده شد دیگر هیچ مشکل نیست حقتعالی از خیرگی عقل و تیرگی نفس
نگاه دارد و الله الهادی و اختلاف کرده اند که عذاب در قبر بزنده گردانیدن میت است یا در مقابله داشتن روح با وی یا نوعی دیگر که پروردگار تعالی خواهد و ما را بدریافت کنه
حقیقت آن راه نباشد و حق آنست که با حیا است چنانچه ظاهر احادیث دال است بر آن و نیز گفته اند که حیات را در تمام بدن وی در آرند چنانکه در دنیا بود یا بجزوی از اجزای وی متعلق
سازند حکیمی که از علمای شافعیه است گفته است که اگر این قول صحیح است بهتر و مناسب تر بدان از دل آدمی نباشد که ینبوع حیات و محل ادراك است و اگر همین قدر بدانند که پروردگار
تعالی در مرده حالتی پیدا کند که بدان چیزی از الم و راحت دریابد در اعتقاد صحیح کفایت است و الله اعلم بحقیقة الحال الفصل الاول عن البراء بن عازب صحابی است اول مشاهد
خندق است و پیش از آن صغیر شمرده نداد و را حاضر شد احد را و غزا کرد همراه آنحضرت پانزده غزوه را و نزول کرد کوفه را و فتح کرد ری را و حاضر بود با علی رض در جمل و صفین و نهروان
رضی الله عنه عن النبی روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال المسلم اذا سئل فی القبر یشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله فرمود مسلمان در وقتیکه
پرسیده شود در قبر گواهی میدهد بالوهیت حق و رسالت محمد صلی الله علیه وسلم فذلك قوله پس آن گواهی مراد است بقول خدا تعالی که فرموده است یثبت الله الذین
امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة ثابت و بر جای میدارد خدا تعالی مؤمنان را بقول ثابت در دنیا و در آخرت یعنی این تثبیت مؤمنان بر قول ثابت

که درین آیت واقع شده است مراد بآن قرار و ثبات در جواب و سؤالی ست که مؤمن در قبر پرسیده میشود که کیست پروردگار تو و کیست پیغمبر تو و چیست دین تو و شهادتین جواب از هر سه خبر است
چه دین اسلام همین ست وفی روایۃ و در روایتی دیگر بلفظ این حدیث اینچنین آمده است که عن النبی صلی الله علیه وسلم قال فرمود این آیت که یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت
نزلت فی عذاب القبر فرود آمده است در شان عذاب قبر فیقال له من ربك گفته میشود مر او را کیست پروردگار تو فیقول ربی الله پس میگوید پروردگار من خداست ونبی محمد و پیغمبر من
محمد ست صلی الله علیه وسلم متفق علیه لفظ مصابیح اینچنین ست اذا قیل له من ربك وما دینك ومن نبیك چون گفته میشود مر او را کیست پروردگار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو
فیقول ربی الله ودینی الاسلام ونبی محمد پس میگوید پروردگار من خداست و دین من اسلام است و پیغمبر من محمد ست صلی الله علیه وسلم و این لفظ اتم و اظهر ست وعن انس رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا وضع فی قبره بدرستی که بنده چون نهاده شود در گورش وتولی عنه اصحابه و روی بگردانند از وی یاران
وی انه لیسمع قرع نعالهم بدرستی که وی بتحقیق می شنود کوفتن نعال اصحاب یعنی آواز پایهای ایشان را که بر زمین میرسد وندا تاه ملکان می آیند او را دو فرشته فیقعدانه پس
می نشانند او را دو فرشته او را فیقولان ما کنت تقول فی هذا الرجل پس میگویند آن دو فرشته چه میگفتی تو در حق این مرد لمحمد یعنی هذا الرجل که میگویند آنحضرت را میخواهند صلی الله علیه
وسلم و اشارت بهذا بآنحضرت صلی الله علیه وسلم یا از جهت شهرت امر و حضور اوست در اذهان ما اگرچه غائب است یا باحضار ذات شریف وی در عیان بایطریق که در قبر مثالی از حضرت
وی صلی الله علیه وسلم حاضر ساخته باشند تا مشاهدهٔ جمال جان افزای او عقدهٔ اشکال که در کار افتاده گشاده شود و ظلمت فراق بنور لقای دلکشای او روشن گردد و در اینجا بشارتیست
مشتاقان غمزده را که اگر بامید این شادی جان دهند و زنده در گور روند جای آن دارد شعر در ظلمت فراق تو گر جان دهم چه غم نیست اگر زماه رخت پرتوی فتد
شب عاشقان بیدل چه شب دراز باشد تو بیا کز اول شب در صبح باز باشد فاما المؤمن فیقول اما مؤمن که مصدق فضل و کمال و دلدادهٔ حسن و جمال اوست میگوید اشهد انه
عبد الله ورسوله گواهی میدهم و بدل و جان میگویم که وی بندهٔ خاص خدا و فرستادهٔ بر حق اوست فیقال له انظر الی مقعدك من النار پس گفته میشود مر مؤمن را نگاه کن
بجای نشست خود از آتش دوزخ که برای تو آماده و ساخته بودند قد ابدلك الله به مقعدا من الجنة بتحقیق بدل کرده است برای تو خدایتعالی بجای نشست تو که در دوزخ بود
جای نشستی از بهشت فیراهما جمیعا پس می بیند آن مؤمن هر دو جای را که از دوزخ است و بهشت و حکمت در نمودن هر دو جای آنست که فرح و سرور وی بیفزاید که بجهت خلاص شدن
از بلیهٔ دوزخ و دیگر اختصاص یافتن بعطیهٔ بهشت و کافر را حال بر عکس این خواهد بود واما المنافق والکافر فیقال له ما کنت تقول فی هذا الرجل اما منافق و کافر پس گفته میشود
مر ایشان را چه میگفتی تو در حق این مرد یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم فیقول لا ادری پس میگوید منافق و کافر نمیدانم و در نمی یابم کنت اقول ما یقول الناس بودم من که میگفتم در شان
وی آنچه میگفتند مردم و در نیافتم حقیقت حال را فیقال له لا دریت ولا تلیت پس گفته میشود مر او را در نیافتی تو بعقل خود و نخواندی تو قرآن را یا طبیعت نکردی اهل حق را و اصل تلیت
تلوت بود واو را بیا بدل کردند و در تحقیق تلیت وجوه بسیار ست که در شرح آنرا ذکر کرده ایم ویضرب بمطارق من حدید و زده میشود هر یکی از منافق و کافر بمطارق از آهن
مطارق جمع مطرقه بکسر میم و سکون طا خایسک آهنگران ضربة زدنی عظیم شدید فیصیح صیحة یسمعها من یلیه غیر الثقلین پس فریاد میکند کافر فریاد کردنی که می شنود آنرا
هر که نزدیک او است جز آدمیان و پریان که ایشان را نمی شنوانند تا قاعدهٔ ابتلا و تکلیف بجای ماند و ایمان بغیب باشد و ضروری و عیانی نگردد و نیز تا موجب انقطاع سلسلهٔ معیشت
نشود و ثقلین نام جن و انس ست و ثقل بفتحتین در اصل رخت مسافر و حشم وی و هر چیز نفیس مصؤن را نیز گویند چنانکه فرموده انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی کذا فی القاموس
متفق علیه ولفظه للبخاری این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و لیکن لفظ وی مر بخاری راست تنبیه در احادیث صحیحه آنچه مذکور شده همین نجات
مؤمن و عذاب کافر و منافق ست و این حال مؤمن مطیع خواهد بود و مذکور نشده که حال مؤمن فاسق چیست آیا او را عذابی هست یا نیست پس گفته اند که حکم مؤمن فاسق آنست که در جواب
شریک مؤمن مطیع است نه در بشارت و فتح باب بهشت و امثال آن یا در اینها نیز شریک باشد اما در مرتبه یا تواند که نوعی از عذاب نیز کنند مگر آنکه فاسقی باشد که خواسته است خدا
مغفرت او را والله اعلم وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان احدکم اذا مات عرض علیه مقعده بدرستی یکی از شما چون بمیرد ظاهر کرده
شود بروی و نموده میشود او را نشستگاه وی بالغداة والعشی در بامداد و شبانگاه ان کان من اهل الجنة فمن اهل الجنة اگر باشد میت از بهشتیان نموده میشود نشستگاه
وی از نشستگاه بهشتیان وان کان من اهل النار فمن اهل النار و اگر باشد از دوزخیان نموده میشود نشستگاه وی از نشستگاه دوزخیان فیقال هذا مقعدك حتی
یبعثك الله الیه یوم القیمة پس گفته میشود که این جای نشست تست موقوف و منتظر باش در آمدن آنرا تا آن وقت که برانگیزد ترا خدایتعالی بسوی آن جای یا بسوی خود در روز قیامت
است متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها ان یهودیة دخلت علیها روایت است از عائشه که یهودیه زنی در آمد بروی فذکرت عذاب القبر پس یاد کرد آن زن قصه
عذاب قبر را فقالت لها اعاذك الله من عذاب القبر پس گفت آن زن یهودیه مر عائشه را پناه دهد ترا خدایتعالی از عذاب قبر و چون عائشه رضی الله عنها قصه عذاب قبر را
نشنیده بود و نام آنرا هرگز نشنیده حیران ماند و غریب پنداشت آنرا فسألت عائشة رسول الله پس پرسید عائشه پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن عذاب القبر از عذاب
قبر آیا مرده را عذابی در قبر میباشد فقال نعم عذاب القبر حق پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری عذاب قبر حق و ثابت است قالت عائشة فما رأیت رسول الله
گفت عائشه پس ندیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم بعد بعد از این حکایت صلی صلوة الا تعوذ بالله من عذاب القبر که گذارده هیچ نمازی مگر آنکه استعاذه
نمود و پناه جست بخدا از عذاب قبر احتمال دارد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز پیش از گفتن یهودیه عذاب قبر را ندانسته و وحی بدان نیامده بود و پس از آن وحی آمد که عذاب

در قبر مبتلا شد پس بعائشه خبر داد که عذاب قبر حق است و استعاذه از وی بعد از نماز در خود ساخت از برای تعلیم امت یا معلوم آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و لیکن تعوذ بعد از شنیدن سخن
یهودیه اتفاق افتاد یا تعوذ نیز میکرد و عائشه از آن خبردار نبود و بعد از پرسیدن وی تعوذ بجهر کرد تا تنبیه و تذکیر کند او را و این اولی و اظهر احتمالات است والله اعلم متفق علیه وعن
زید بن ثابت انصاری مدنی کاتب وحی از اجلهٔ صحابه قائم بفرائض چون هجرت کرد آنحضرت یازده ساله بود و صغیر پنداشتند او را در بدر و حاضر شد احد را و سائر مشاهد را که بعد از وی
بود و وی نیز یکی از آن کسانی است که جمع کردند قرآن را و نوشت قرآن را در زمان ابوبکر و نقل کرد در مصحف در زمان عثمان رض قال بینا رسول الله گفت زید بن ثابت در اثنائی که پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم فی حائط لبنی النجار بود در بوستانی مر بنی نجار را که قبیله ایست از انصار علی بغلة له سوار بر استری که مر آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بود ونحن معه
و بودیم ما با آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذ حادت به ناگاه برمید و رم کرد انداخت آنحضرت صلی الله علیه وسلم را از پشت خود حید بفتح مهمله رمیدن و میل کردن فکادت تلقیه پس نزدیک
بود که بیندازد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بر زمین واذا اقبر ستة او خمسة و ناگاه قبرها بود در آنجا شش یا پنج فقال من یعرف اصحاب هذه الاقبر پس گفت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم که میشناسد صاحبان این قبرها را که دفن شده اند در آن فقال رجل انا گفت مردی که من میشناسم قال فمتی ماتوا گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بگو که کی مرده اند و در
کدام زمان از عالم رفته اند قال فی الشرک گفت در زمان شرک مرده اند و مشرک بوده اند فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان هذه الامة تبتلی فی قبورها این امت
یعنی گروه آدمیان مبتلا ساخته میشوند و آزمایش کرده میشوند در گورهای خود فلولا ان لا تدافنوا پس اگر نمیبود در ترس و ملاحظه آنکه گور نکنید شما مردهای خود را و رسم گور کردن ترک دهید
از عالم لدعوت الله ان یسمعکم هر آینه دعا میکردم خدای تعالی را که بشنواند شما را من عذاب القبر الذی اسمع منه چیزی از عذاب قبر که می شنوم من از آن یعنی اگر بشنوید شما
آواز عذاب را دیگر مردهای خود را در گور نمی نهید درینجا اشکال می آرند که عذاب قبر چنانکه در شرح عنوان گفته شد موقوف بر دفن کردن نیست و خدای تعالی اگر خواهد عذاب
میکند مرده را اگرچه باشد در صحرا یا در شکم ماهی و جز آن و نیز امر کرده شده اند مومنان بدفن اموات ترک آن از ایشان بجهت این ترس چه گنجایش دارد و توجیه کرده اند ازین اشکال بچند وجه یکی
آنکه مراد آنست که اگر بشنوید عذاب قبر را خوفی و دهشتی عارض میشود شما را که بیهوش و بیعقل میگرداند و قوت و فرصت دفن نمی ماند چنانکه در بیان ناشنیدن ثقلین صیحهٔ میت را گذشت
که اگر بشنوند کارخانهٔ معیشت معطل و منقطع گردد پس ترک دفن از جهت خوف عذاب است بلکه بسبب فوات عقل و پریدن هوش است دیگر آنکه اگر بشنوید عذاب مرده ها را دهشت و وحشتی
حاصل میگردد شما را از مشاهدهٔ اموات بحدیکه نزدیک نمی توانید آمد با ایشان تا تجهیز و تکفین کنید و دفن نمائید وجه دیگر آنکه طبائع زندگان مجبول است بر پوشیدن عیب مردهای خود و در
شریعت نیز امر بدان کرده اند که اذکروا موتاکم بالخیر و مقابل محل حضور مردم و اجتماع ایشانست پس در صحراهای بعید بیندازند تا کسی آنجا نرود و نشنود عذاب ایشان را و مطلع نگردد بر
عیبهای ایشان والله اعلم ثم اقبل علینا بوجهه فقال پس توجه آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر ما بروی مبارک خود پس گفت تعوذوا بالله من عذاب النار پناه جوئید بخدا از عذاب
آتش قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تعوذوا بالله من عذاب القبر پناه جوئید بخدا از عذاب قبر قالوا گفتند صحابه نعوذ بالله من عذاب القبر پناه میجوئیم بخدا از عذاب قبر قال فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم تعوذوا بالله من الفتن ما ظهر منها وما بطن پناه جوئید بخدا از فتنها از آنچه آشکار است از فتنها که بجسد تعلق دارد و از آنچه پوشیده است که بدل
تعلق دارد یا آنچه ظاهر است بر شما و میدانید شما آنرا و آنچه پوشیده است بر شما و نمیدانید آنرا قالوا گفتند صحابه نعوذ بالله من الفتن ما ظهر منها وما بطن قال فرمود تعوذوا بالله
من فتنة الدجال پناه جوئید بخدا از فتنهٔ دجال قالوا گفتند صحابه نعوذ بالله من فتنة الدجال رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا قبر المیت اتاه ملکان اسودان ازرقان چون گور کرده میشود مرده می آیند او را دو فرشته در صورت آدمی سیاه رنگ کبود چشم سیاهی رنگ محمول است بر حقیقت چه
در سیاهی دهشتی و وحشتی میباشد که در رنگهای دیگر نیست یا کنایت است از قبح منظر و شناعت صورت و کبودی چشم مراد بدان تیز تیز نگاه کردن و چشم گردانیدن داشته اند چنانکه
دشمن بجانب دشمن نگاه کند چشم برگردد و سیاهی پوشیده شود و سفیدی نماید و بعض گفته اند که عرب دشمن را کبود چشم از آن وصف کنند که روم دشمنان عرب اند و ایشان کبود
چشم میباشند یقال لاحدهما المنکر وللآخر النکیر گفته میشود و نام کرده میشود مر یکی از آن دو فرشته را منکر بفتح کاف و مر دیگر را نکیر هر دو بمعنی ناآشنا و موحش اند مشتق از نکرت
ضد معرفت و ظاهر آنست که منکر و نکیر نام دو شخص است که بر سر هر میت تمثل حاضر میشوند و بعض گفته اند که نام دو گروه است و هر کدام ازین دو گروه را افراد بیشمار است و نیز
گفته اند که منکر و نکیر نام فرشتگان عاصیان است و فرشتگان مطیعان را نام مبشر و بشیر است والله اعلم فیقولان ما کنت تقول فی هذا الرجل پس میگویند آن دو فرشته چه میگفتی تو
در شان این مرد فیقول پس میگوید میت در جواب این سوال هو عبد الله ورسوله وی بندهٔ خداست و فرستادهٔ او واشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله فیقولان
قد کنا نعلم انک تقول هذا پس میگویند آن دو فرشته بتحقیق بودیم ما که میدانستیم که تو میگوئی این جواب را یعنی سیمای ایمان در ناصیهٔ حال تو دیده بودیم ثم یفسح له فی قبره
پس گشاده کرده میشود مر میت را در قبرش هفتاد گز در هفتاد گز کنایت است از فسحت و مبالغه در آن نه عدد معین ثم ینور له فیه پس روشن گردانیده میشود مر میت را در قبرش
ثم یقال له نم پس گفته میشود میت را خواب و استراحت کن فیقول ارجع الی اهلی فاخبرهم پس میگوید میت باز گردم و بروم بسوی اهل خانهٔ خود پس خبر دهم ایشان را از حال
خوش خود چنانچه غریبی در شهر غریب راحتی یابد و ذوقی بیند گوید کاشکی بروم و کسان خود را ببینم و حال خوش خود را با ایشان بنمایم فیقولان نم کنومة العروس پس گفته میشود میت را
خواب کن همچو خواب کردن شخصی که نو کدخداست عروس مرد و زن هر دو را گویند الذی لا یوقظه الا احب اهله الیه آن عروس که بیدار نمیکند او را مگر محبوب ترین اهل
خانهٔ وی نزد وی چه بیدار گردانیدن از هر کس خوش نمی آید و موجب وحشت میگردد و میتواند هر کس بیدار کرد مگر محبوب باید و بیدار کرداند حتی یبعثه الله من مضجعه

ذلك تا آنکه می برانگیزد او را خدا تعالی ازین خوابگاه وی وان کان منافقا قال واگر باشد میت منافق میگوید سمعت الناس یقولون قولاً شنیدم من مردم را که میگویند سخنی او رحق این مرد
یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم فقلت مثله پس گفتم من نیز مانند آن سخن و تکذیب و انکار کردم او را لا ادری در نمی یابم حقیقت حال را فیقولان قد کنا نعلم انك تقول ذلك پس میگویند
فرشتگان بتحقیق بودیم ما که میدانستیم که تو میگوئی آنرا یعنی نشان کفر در روی تو یافته بودیم فیقال للارض التئمی علیه پس گفته میشود مر زمین را باهم برآی بروی بپیچ او را فتلتئم علیه پس بهم
برمی آید و می پیچد زمین بروی فتختلف اضلاعه پس مختلف و متبدل میگردد پهلوهای وی یعنی پهلوهای راست بجانب چپ می آید و پهلوی چپ بجانب راست فلا یزال فیها معذبا پس همیشه
هست وی در زمین عذاب کرده شده حتی یبعثه الله من مضجعه ذلك تا آنکه می برانگیزد او را خدا تعالی از آن خوابگاه وی رواه الترمذی وعن البراء بن عازب عن رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یأتیه ملکان فیجلسانه می آیند مومن را در قبر دو فرشته پس می نشانند او را فیقولان له من ربك پس میگویند مر او را کیست پروردگار
تو فیقول ربی الله پس میگوید مومن پروردگار من خدا است فیقولان له ما دینك پس میگویند مر او را چیست دین تو فیقول دینی الاسلام پس میگوید دین من اسلام است فیقولان
ما هذا الرجل الذی بعث فیکم پس میگویند چیست حال این مردی که برانگیخته شده است در میان شما فیقول هو رسول الله صلی الله علیه وسلم پس میگوید مومن وی فرستادهٔ خدا
فیقولان له وما یدریك پس میگویند مر او را چه دریابانید ترا یعنی از کجا دانستی که وی رسول خدا است فیقول قرأت کتاب الله فامنت به وصدقت پس میگوید مومن خواندم کتاب
خدا را پس ایمان آوردم بوی و گرویدم فذلك قوله پس آنست مراد بقول خداوند تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت الآیة یعنی مراد بتثبیت در این قول جواب فرشتگان است
در قبر بآن وجه که مذکور شد قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فینادی مناد من السماء ان صدق عبدی پس آواز میدهد آوازدهنده از آسمان که راست گفت بندهٔ من
ظاهر لفظ آنست که آوازدهنده حق جل و علا باشد به پیدا کردن آواز زیرا که دلالت کند بر مراد و احتمال دارد که فرشته را فرماید که آواز دهد از جانب وی تعالی فافرشوه من الجنة
پس بگسترانید و بگسترانید برای وی فرشی از فرشهای بهشت و افرشوا روایت بفتح همزه است از افراش والبسوه من الجنة و بپوشانید او را از پوششهای بهشت وافتحوا له بابا الی
الجنة و بگشائید برای او دری بسوی بهشت فیفتح پس گشاده میشود برای وی دری بسوی بهشت قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فیاتیه من روحها وطیبها پس می آید مومن را
از راحت و رحمت و نسیم باد بهشت و خوشی و خوبی و خوشبوئی آن ویفسح له فیها مد بصره و فراخ کرده میشود مر مومن را در جانب بهشت که گشاده شده است دری بسوی آن تا
غایتی که میرسد نظر وی در حدیث سابق گذشت که فسحت در قبر مومن هفتاد در هفتاد گز است و گفته شد که آن کنایت است از فسحت و مبالغه در آن نه عدد معین و مد بصر نیز مبالغه است
نه تحدید و تعیین یا آن برای عموم مسلمانان باشد و مد بصر برای اهل خصوص بر تفاوت درجات و فضل الهی تعالی واما الکافر فذکر موته واما کافر پس ذکر کرد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم قصهٔ موت او را قال فموت و یعاد روحه فی جسده و باز آورده میشود روح کافر در تن وی ظاهر این کلام در زنده گردانیدن است بحقیقت چنانچه در دنیا مگر آنکه
گفته شود که این مخصوص بکافر است تا سخت گردد عذاب وی و بیشتر چشد آنرا والله اعلم و یأتیه ملکان فیجلسانه و می آیند کافر را دو فرشته پس می نشانند او را فیقولان من ربك
پس میگویند و میپرسند کیست پروردگار تو فیقول پس میگوید هاه هاه و این کلمه ایست که حیران و دهشت زده و دردناک گوید چنانکه آه آه و وای وای لا ادری نمیدانم و درنمی یابم
فیقولان له ما دینك پس میگویند مر او را چیست دین تو فیقول پس میگوید هاه هاه لا ادری فیقولان ما هذا الرجل الذی بعث فیکم پس میگویند چیست حال این مرد که برانگیخته
شده است در میان شما فیقول هاه هاه لا ادری فینادی مناد من السماء ان کذب پس آواز میدهد آوازدهنده از آسمان که دروغ گفت این کافر که نمیدانم چه آوازهٔ دین اسلام
و نبوت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و سطوع انوار آن در مشرق و مغرب رفته بود و ندانست چه معنی دارد بدانکه در مومن بجهت اطاعت و انقیاد وی عبدی گفت و تشریف و اکرام اضافت
نواخت نه در کافر اگرچه مومن و کافر باعتبار آفرینش همه بندگان اویند اما محبت و رضا مخصوص مومنان است فافرشوه من النار والبسوه من النار وافتحوا له بابا الی النار پس بگسترانید
برای او فرشی از آتش و بپوشانید او را پوششی از آتش و بگشائید برای او دری بسوی آتش قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فیاتیه من حرها وسمومها پس می آید کافر را از گرمی
و تاب آتش و باد گرم آن که مزاج زهر دارد قال گفت ویضیق علیه قبره و تنگ کرده میشود بر کافر گور او حتی تختلف فیه اضلاعه تا آنکه مختلف و متبدل میگردد در قبر استخوانهای
پهلوی او ثم یقیض له اعمی اصم پس مسلط گردانیده میشود بروی فرشته که کور و کر است کنایت است از بی مهری و بی شفقتی و بی رقتی که تغافل میزند از دیدن حال پریشان وی
و نمی شنود و گوش نمی نهد بفریاد و ناله وی و رحم نمیکند بروی معه مرزبة من حدید با وی کلوخ کوبیست از آهن و مرزبه بکسر میم و سکون را و فتح زای معجمه بتشدید با و تخفیف آن نیز
خوانده اند لو ضرب بها جبل لصار ترابا اینچنین مرزبه سخت و بزرگ که اگر زده شود بوی کوهی را هر آینه میگردد خاک فیضربه بها ضربة پس میزند آن فرشته کافر را بآن
مرزبه زدنی فیصیح صیحة پس فریاد کند آن فریاد کردنی که یسمعها ما بین المشرق والمغرب می شنود آواز آن زدن را هرچه در میان مشرق و مغرب است از حیوانات بلکه نباتات
و جمادات نیز الا الثقلین مگر جن و انس که ایشان را نمی شنوانند بجهت حکمتی که در فصل اول در حدیث انس گذشت فیصیر ترابا پس کافر میگردد خاک و نابود ثم یعاد فیه الروح پس
باز آورده میشود در بدن وی جان پس اعادهٔ روح و زنده گردانیدن کافر در قبر مکرر میکنند و این برای تشدید عذاب و مبالغه در آنست و جزای انکار او است بعث و اعادهٔ
روح بر طریقی گفته که برین تقدیر در قبر دو احیا باشد و دو اماتت چنانکه بعض در تفسیر کریمهٔ ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین گفته اند و باین حدیث تمسک کرده و بعض اماتت
اولی همین میرانیدن متعارف که در دنیا است اراده نموده اند و احیای اولی در قبر و اماتت دوم میرانیدن بعد از جواب سوال ملکین و احیای دوم بعث و نشور و بر
هر تقدیر از اقوال ایشان ظاهر میشود که مرده را بعد از سوال و جواب نمودن جای نشست او در بهشت و دوزخ و فتح باب بآن میمیرانند و در وقت بعث زنده میگردانند

و از احادیث که مذکور شدند معلوم میگردد که مرده تا قیامت در گور در عذاب و نعمت و رنج و راحت میباشد و این مر روح او را باشد با وجود موت و تعلق روح ببدن چنانکه
شعور و ادراک زائران و شناختن او ایشان را از آثار تعلق روح او ست فتدبر والله اعلم رواه احمد و ابو داؤد و عن عثمان رضی الله عنه انه اذا کان و قف علی قبر یبکی روایت است از عثمان که
بود وی رضی الله عنه چون می ایستاد بر سر گوری میگریست و بسیار میگریست حتی یبل لحیته تا آنکه تر میساخت ریش خود را باشک فقیل له تذکر الجنة والنار فلا تبکی
پس گفته میشد مر عثمان را ذکر میکنی و یاد می آری بهشت و دوزخ را و نمیگریی و تبکی من هذا و میگریی از این یعنی از ایستادن بر سر قبر و نگریستن و یاد کردن عذاب آن فقال ان
رسول الله پس گفت عثمان که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفته است ان القبر اول منزل من منازل الاخرة بدرستی و راستی که قبر نخستین منزلی است از منزلهای آخرت
فان نجا منه پس اگر رست کسی از عذاب قبر و محنت آن فما بعده ایسر منه پس چیزی که پس از او ست از منازل دیگر و عقبهای دیگر آسانتر است از آن وان لم ینج منه فما بعده
اشد منه و اگر نرست از عذاب قبر پس آنچه بعد از او ست سخت تر است از آن چنانکه در عالم ظاهر گناهکاری را که در حضرت سلطان بیارند اگر در اول آمدن لطف کردند و آسان
گرفتند بعد از وی آسان تر میشود و اگر هم از اول پیچیدند کار سخت تر می افتد قال گفت عثمان و قال رسول الله و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما رأیت منظرا قط
ندیده ام من هیچ نظرگاهی زشت و ناخوش الا والقبر افظع منه مگر آنکه دیدن گور زشت تر از آنست که محنت و شدت را یاد دهد و عیش را منغص گرداند رواه الترمذی
و ابن ماجة و قال الترمذی هذا حدیث غریب و عنه قال کان النبی و هم از عثمان است رضی الله عنه که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا فرغ من دفن
المیت وقف علیه چون می پرداخت از گور کردن مرده می ایستاد بر وی فقال پس میگفت استغفروا لاخیکم طلب آمرزش کنید مر برادر خود را ثم سلوا له بالتثبیت
پس طلبید و درخواهید برای وی از خدا که ثابت دارد او را در جواب سؤال ملکین فانه الآن یسأل پس بدرستی که وی اکنون پرسیده میشود رواه ابو داؤد و درین حدیث
دلیل است که دعای زندگان سود کنند مر مردها را و استغفار و طلب آمرزش مر ایشان را سبب رحمت است و همین است مذهب مشایخ اهل سنت و جماعت رضوان الله
علیهم اجمعین در عقاید نوشته اند و فی دعاء الاحیاء للاموات و صدقتهم عنهم نفع لهم و این دعا و طلب تثبیت تلقین عزیمت است که بعد از دفن کنند و مستحب است نزد بسیاری
از شافعیه و بعض الحنفیه و حدیثی از ابی امامه رضی الله عنه آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون مرد یکی از برادران شما و دفن کردید او را و ریختید بروی خاک باید که بایستد
مردی از شما نزد سر وی و بگوید یا فلان بن فلانة در بن نوبت میگوید ارشاد کن مرا رحمت کند خدایتعالی ترا ولیکن شما نمی شنوید پس بگوید یاد کن فلان آنچه که بر آمده تو بر آن از دنیا شهادة
ان لا اله الا الله وان محمدا عبده و رسوله و آنکه راضی شده که خدایتعالی پروردگار تست و محمد صلی الله علیه وسلم پیغمبر تست و اسلام دین تست و قرآن امام تو چون گفت این را
میگیرد یکی از منکر و نکیر دست دیگری را و میگوید بیرون آئید از پیش این بنده چه کار داریم ما با وی اکنون که حق سبحانه و تعالی تلقین کرد او را حجت او را مردی گفت یا رسول الله اگر نام
مادر میت ندانیم چگوئیم و بکه نسبت کنیم او را فرمود نسبت کن که حوا ما در همه است انتهی و خواندن اول سورهٔ بقره تا مفلحون و خاتمه آن از آمن الرسول نیز آمده است و اگر ختم قرآن
کنند اولی و افضل باشد و از بعض علما شنیده شده است که اگر مسئله از مسائل فقه ذکر کنند نیز فضیلت دارد و باعث نزول رحمت است و مناسب حال ذکر مسئله فرائض است
و مختار آن است که خواندن قرآن بر سر قبر مکروه نیست خلافا لبعضهم کذا قال الشیخ ابن الهمام و عن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله گفت ابو سعید خدری گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیسلط علی الکافر فی قبره هر آینه برگماشته میشود بر کافر در گور او تسعة و تسعون تنینا نود و نه اژدها تنهسه و تلدغه حتی تقوم الساعة
می گزند کافر را تا آنکه برپا میشود قیامت تنین بکسر فوقانیه و کسر نون اولی و تشدید آن مار بزرگ که آن را اژدها گویند لدغ گزیدن است و نهس بفتح نون و سکون ها با سین مهمله
گرفتن بدندانهای پیش و آن نیز گزیدن است و مقصود از ذکر هر دو تاکید است لو ان تنینا منها نفخ فی الارض اگر اژدهای از آن اژدها دم زند در زمین ما انبتت خضرا
نمی رویاند زمین هیچ سبزه را یعنی همه از گرمی دم وی سوخته میشود و خضر بفتح خا و کسر ضاد و بفتح خا و سکون ضاد و بالف ممدوده هر دو روایت است رواه الدارمی
روایت کرد این حدیث را باین لفظ دارمی و روی الترمذی نحوه و روایت کرد ترمذی مانند آن یعنی هر دو در معنی یکی است و در لفظ مختلف و قال سبعون بدل تسعة
و تسعون و گفت ترمذی هفتاد بجای نود و نه که در روایت دارمی واقع شده است و مراد هر دو مبالغه است و علم قطعی باین عدد موکول بشارع است و بعض علما وجه
مناسبتی ذکر کرده اند چنانکه طیبی آن را نقل کرده و گفته است که در حدیث آمده است که حق سبحانه و تعالی صد رحمت آفریده که یکی را درین دنیا فرو فرستاده است که مهربانی که در عالم
هست از او ست و نود و نه را برای آن جهان نگاه داشته و کافر چون تکذیب احکام الهی کرده و حق عبودیت ادا ننموده است بجای هر رحمتی اژدهای برای او آماده کرده شده است
یا گوئیم الله تعالی را نود و نه اسم است که هر یکی از آن ایمان باید آورد و کافر چون انکار آن کرده در برابر هر عددی اژدهای بروی گماشته شد انتهی و اقرب آنست که این مار و کژدم تمثل
صفات ذمیمه و اخلاق نکوهیده است و شاید که اصول اخلاق در علم شارع باین عدد باشد و وجهی نود و نه توان گفت و باعتبار هفتاد ارجاع توان نمود که قیل والله اعلم
الفصل الثالث عن جابر رضی الله عنه قال خرجنا مع رسول الله گفت جابر بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الی سعد بن معاذ حین توفی بسوی سعد
بن معاذ که از اکابر و نقبای انصار بود رضی الله عنه وقت وفات یافت یعنی بر جنازهٔ او رفتیم فلما صلی علیه رسول الله پس آنگاه که نماز گذارد بر وی پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم و وضع فی قبره و نهاده شد معاذ در قبرش و سوی علیه و برابر کرده شد خاک بر وی سبح رسول الله تسبیح کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و گفت
سبحان الله فسبحنا پس تسبیح کردیم ما نیز طویلا تسبیح دراز یا زمان دراز ثم کبر فکبرنا پس تکبیر بر آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گفت الله اکبر پس تکبیر بر آوردیم ما نیز

فضل پس گفته شده و پرسیده شد یا رسول الله لم سبحت ثم کبرت برای چه تسبیح کردی و تکبیر را آوردی قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لقد تضایق علی هذا العبد الصالح قبره
یعنی تسبیح و تکبیر از آن جهت گفتم که بتحقیق تنگ گردیده بود برین بندهٔ صالح قبر وی حتی فرجه الله عنه تا آنکه کشاده داد و بیرون آورد خدای تعالی ازین دشواری و تنگی و بتسبیح و تکبیر برای استخلاص وی
بود ازین شدت یا بجهت تعجب و استغراب از مشاهدهٔ این حالت رواه احمد ازین حدیث معلوم کرد که تنگی قبر و ضغطهٔ آن میباشد اگرچه میت مردی صالح بود در غایت صلاح و چه مرد
صالح که سعد بن معاذ بود که بجهت موت وی عرش جنبید و درهای آسمان برای وی کشاده شد و هفتاد هزار فرشته بر جنازهٔ وی حاضر گردید و این بجهت تقصیری که در حضرت قرب از وی واقع شده
یا سنت الهی برین جاری شده مثل ورود جهنم بر هر یکی را والله اعلم وعن ابن عمر قال قال رسول الله روایت است از ابن عمر که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در حق سعد بن معاذ
بعد از دفن وی هذا الذی تحرک له العرش این آن کسی است که جنبید بجهت وی عرش و در روایتی آمده است اهتز العرش لموت سعد بن معاذ و در روایتی عرش الرحمان و در بیان
معنی این کلام اقوال است یکی آنکه تحرک و اهتزاز کنایت است از ارتیاح و نشاط است یعنی نشاط و فرح نمودند اهل عرش بجهت صعود روح پاک او و استبشار نمودند بقدوم شریف وی
از جهت عظمت و کرامت او نزد پروردگار تعالی شانه یا کنایت است از عظم شان موت و شدت این حادثه چنانکه میگویند بموت فلانی زمین تاریک شد و قیامت برخواست یا از تحسر و تحزن از
فقدان وجود شریف و صعود اعمال زکیهٔ وی چنانکه آمده که زمین و آسمان میگریند بر موت صالحان از زمین مکانی که عمل میکرد بروی و از آسمان محلی که صعود میکرد عمل او بر آن و شرف
و مبارک میگردانید آنها را و توجیه و تعلیل بفرح و سرور چنانکه در وجه اول مذکور شد موافق است با آنچه در حدیث دیگر آمده است که جبرئیل نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد و گفت کیست
از امت تو که امشب مرد و ساکنان سماوات بدان مسرور و مستبشر شدند پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم این نباشد مگر سعد بن معاذ و قصهٔ موت وی در غزوهٔ خندق مذکور است
وفتحت له ابواب السماء و کشاده شد برای وی درهای آسمان بجهت نزول رحمت بروی از آن یا برای صعود روح پاک وی بر آن وشهده سبعون الفا من الملائکة و حاضر گردید او را
یعنی بر جنازهٔ او هفتاد هزار فرشتگان لقد ضم ضمة ثم فرج عنه تحقیق تنگ کرد شده و قبض کرده شده قبض کردنی سخت پس آسان کرده شد از وی این دشواری رواه النسائی وعن
اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما قالت قام رسول الله صلی الله علیه وسلم خطیبا گفت اسما دختر ابی بکر صدیق ایستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حالیکه خطبه خواننده است فذکر
فتنة القبر التی یفتتن فیه المرء پس یاد کرد فتنهٔ قبر را که آزمایش کرده میشود در وی مرد فلما ذکر ذلک ضج المسلمون ضجة پس هرگاه که یاد کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن را نالیدند و
فریاد بر آوردند از ترس و هیبت آن مسلمانان نالیدنی عظیم رواه البخاری هکذا روایت کرد این حدیث را بخاری اینچنین و همین قدر وزاد النسائی و زیاده کرده است نسائی این عبارت را
که اسما گفت حالت بینی و بین ان افهم کلام رسول الله صلی الله علیه وسلم نالیدنی و فریاد کردنی که مانع شد و حائل گردید و در میان آمد میان من و میان فهم کردن من سخن
آنحضرت صلی الله علیه وسلم را یعنی چنان فریاد و ناله از مردم برآمد که سخن آنحضرت صلی الله علیه وسلم که میفرمود من نشنیدم و نفهمیدم فلما سکنت ضجتهم پس هرگاه که نشست و آرام یافت
ناله و فریاد ایشان قلت لرجل قریب منی گفتم من مردی را که نزدیک بود بمن ای بارک الله فیک ای برکت کند در کار تو خدای تعالی ماذا قال رسول الله چه گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم فی آخر قوله در آخر کلام خود قال قال گفت آن مرد گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم قد اوحی الی انکم تفتنون فی القبور بتحقیق وحی کرده شده است بسوی من که شما در
قبرها آزمایش کرده میشوید و آزمایش کرده میشوید در قبرها قریبا من فتنة الدجال فتنهٔ که نزدیک بفتنهٔ دجال است در غایت شدت و نهایت محنت و نیز دجال دعوی ربوبیت کند و مردم بجهت
عجز و اضطرار باقرار ربوبیت وی مفتون شوند میت نیز احتمال دارد که بحکم حالت اضطرار چون هیبت و فظاعت و دهشت فرشتها را ببیند در فتنه افتد و چون از وی پرسند کیست پروردگار
تو یا پیغمبر تو از ترس چیزی بگوید که نباید گفت نعوذ بالله من ذلک وعن جابر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا ادخل المیت القبر روایت کند جابر از پیغمبر خدا چون
در آورده میشود مرده در گور مثلت له الشمس عند غروبها متمثل ساخته میشود و نموده میشود مر او را آفتاب چنانکه در وقت غروب میباشد زرد و کم تاب فیجلس یمسح عینیه پس می
نشیند میت در حالی که میمالد هر دو چشم خود را ویقول دعونی اصلی و میگوید با خود بگذارید مرا که نماز شام بگذارم یا بآن فرشتگان میگوید که بگذارید مرا که نماز بگذارم پس از آن هرچه
خواهید بکنید یا بعد از فراغ از سوال و جواب میگوید و خیال میکند که در اهل خانهٔ خود نشسته است و این دلالت بر رفاهیت حال وی میکند گویا هنوز در دنیا است و بخواب رفته بوده و دلالت
دارد بر رسوخ وی در ادای فرایض و مداومت و مواظبت وی بر آن در دنیا اما تخصیص مغرب بجهت مناسب حال غربت و تنهائی اوست و وقت شام با غریبان نسبتی دارد که شام غریبان
میگویند و غریب بوقت شام چون شهر بیگانه در آید حیران گردد که کجا نشیند و چه کار کند نظم تو زلف را شکستی تاریک شد جهان اکنون فتاد شام غریبان کجا روند نماز شام غریبان
چو گریه آغازم بمویهای غریبانه قصه پردازم رواه ابن ماجة وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم ان المیت یصیر الی القبر بدرستی که میت باز میگردد و میرود بسوی قبر
فیجلس الرجل فی قبره پس می نشیند یا نشانده میشود مرد یعنی مرد صالح در گور خود غیر فزع ولا مشغوب در حالتی که نه ترسنده است و نه مفتون یعنی امین و خوشحال و فارغ البال
و اصل شغب بفتح شین و فتح غین معجمتین و سکون آن را انگیختن شر و فتنه ثم یقال فیم کنت پس گفته میشود و پرسیده میشود مر او را که در چه دین و ملت بودهٔ تو در دنیا فیقول پس میگوید
کنت فی الاسلام بودم در دین اسلام فیقال ما هذا الرجل پس پرسیده میشود چیست صفت این مرد و چگونه است اعتقاد تو بوی فیقول محمد رسول الله پس میگوید وی محمد فرستادهٔ
خدا است جاءنا بالبینات من عند الله آورد مارا معجزات ظاهره و هویدا را از نزد خدا فصدقناه پس تصدیق کردیم ما او را و راست گو دانستیم فیقال له هل رأیت الله چون
گفت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از پیش خدا آورده گفته میشود او را آیا دیدهٔ تو خدا را که میگوئی از پیش خدا آورده بچه دلیل میگوئی و درین امتحان او است در تصدیق آنکه او فرستادهٔ
خدا است فیقول ما ینبغی لاحد ان یری الله پس میگوید نمیرسد و نمی سزد مر هیچ یکی را که ببیند خدای تعالی و تقدس را در دنیا و لیکن من بدلیل ظهور صدق او میگویم معجزات

بینات فیفرج له فرجة قبل النار پس کشاده میشود مراو را شکافی بجانب آتش دوزخ فیفرج بتخفیف راست و بتشدید نیز آمده است وقبل بکسر قاف و فتح با بمعنی جانب و جهت ومحاذی
در همه جا فینظر الیها یحطم بعضها بعضا پس نگاه میکند بجانب آتش و قبح وی و می بیند او را که می شکند و پایمال میکند بعض وی بعض دیگر را این کنایت است از ازدحام و شدت زبانهای آتش
و در هم و برهم افتادن آنها در یکدیگر فیقال له انظر الی ما وقاک الله پس گفته میشود مرآن مرد را که بنگر بجانب چیزی که نگاه داشته است ترا خدای تعالی از آن و در بعض نسخ منه مذکور است
ثم یفرج له فرجة قبل الجنة پس کشاده میشود مراو را شکافی بجانب بهشت فینظر الی زهرتها وما فیها پس نگاه میکند بآنکه امر کنند او را بنگاه کردن بسوی خوبی و تازگی درخت
بهشت و آنچه در بهشت است فیقال له هذا مقعدک این جای نشست تست علی الیقین کنت زیرا که بر یقین و ایمان بوده تو در حیات دنیا وعلیه مت و هم برین یقین و ایمان
مردی تو و مت بتقدیم وکسر آن هر دو صحیح است وعلیه تبعث و هم بایمان و یقین برانگیخته میشود از قبر روز قیامت ان شاء الله تعالی اگر خواسته است خدای تعالی و این
کلمه از برای تبرک و تحقیق و اظهار شوق و رغبت است چنانکه بیماری را یا مبتلای را گویند خاطر جمع دار به میشوی و خلاص میشوی ان شاء الله تعالی ویجلس الرجل السوء فی قبره
و نشانده میشود مرد بد در قبرش و سوء بفتح سین و ضم هر دو لغت است فزعا مشعوفا ترسناک مفتون تباه فیقال له فیم کنت پس گفته میشود مراو را در چه حال و کدام دین بوده
تو فیقول پس میگوید لا ادری نمیدانم و در نمی یابم فیقال له ما هذا الرجل پس گفته میشود مراو را چیست وصف این مرد فیقول سمعت الناس یقولون قولا فقلته پس میگوید
شنیدم مردم را میگفتند سخنی را پس گفتم من نیز آنرا فیفرج له فرجة قبل الجنة پس کشاده میشود مراو را شکافی بجانب بهشت فینظر الی زهرتها وما فیها پس نظر میکند بسوی خوبی
و تازگی بهشت و چیزیکه در بهشت است فیقال له انظر الی ما صرف الله عنک پس گفته میشود مراو را نگاه کن بسوی چیزی که باز گردانیده است خدای تعالی از تو ثم یفرج له فرجة الی
النار فینظر الیها یحطم بعضها بعضا پس کشاده میشود مراو را شکافی بسوی آتش دوزخ پس نظر میکند بسوی او و می بیند که می شکند بعض او بعض را فیقال له هذا مقعدک
پس گفته میشود مراو را این جای نشست تست علی الشک کنت بر شک بوده تو وعلیه مت و بر شک مرده تو وعلیه تبعث ان شاء الله تعالی و بر شک برانگیخته میشوی
اگر خواسته است خدا رواه ابن ماجة باب الاعتصام بالکتاب والسنة فی الصراح الاعتصام چنگ در زدن و چنگ در زدن بکتاب و سنت و اعتقاد آوردن بحقیت
آن و عمل کردن بهت بآنچه در آن واقع شده و دور بودن از بدعت و مذهب اهل اهوا و مراد بکتاب قرآن مجید است و سنت یعنی سیرت و طریقه مسلوکه در دین آمده و بمعنی آنچه مواظبت
کرده بر آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بی وجوب و مراد اینجا آنچه امر و نهی کرده شده است بدان در غیر کتاب بقرینه مقابلت الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت قال
رسول الله گفت عائشه گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من احدث فی امرنا هذا کسی که نو پدید کرد در دین ما که این دین روشن و هویدا است ما لیس منه چیزی را که
نیست از دین یعنی احداث کرد چیزی که نیست در کتاب و سنت صریحا و نه مستنبط از وی و نه حکم کرد بصحت وی کتاب پس شامل شد اجماع و قیاس را و مراد چیزیست که مخالف و مغیر
آن باشد فهو رد پس آن چیز یا آن کس باطل و مردود است متفق علیه وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت جابر گفت پیغمبر خدا یعنی در خطبه بعد از حمد و
صلوة چنانکه سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله بهترین سخنان کتاب خدا است که قرآن مجید است وخیر الهدی هدی محمد
و بهترین طریقها و سیرتهای نیک طریقه و سیرت محمد است صلی الله علیه وسلم وشر الامور محدثاتها و بدترین چیزها چیزیست که نو پیدا کرده شده است در دین که بدعت عبارت از آنست و
کل بدعة ضلالة و هر بدعت سبب گمراهی است رواه مسلم بدانکه هرچه پیدا شده بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدعت است و از آنچه موافق اصول و قواعد سنت اوست و قیاس کرده
شده است بر آن آنرا بدعت حسنه گویند و آنچه مخالف آن باشد بدعت و ضلالت خوانند و کلیت کل بدعة ضلالة محمول برین است و بعض بدعتها است که واجب است چنانچه تعلم و
تعلیم صرف و نحو که بدان معرفت آیات و احادیث حاصل گردد و حفظ غرائب کتاب و سنت و دیگر چیزهائیکه حفظ دین و ملت بر آن موقوف بود و بعض مستحسن و مستحب مثل بنای رباطها
و مدرسها و بعض مکروه مانند نقش و نگار کردن مساجد و مصاحف بقول بعض و بعض مباح مثل فراخی در طعامهای لذیذه و لباسهای فاخره بشرطیکه حلال باشند و باعث طغیان
و تکبر و مفاخرت نشوند و مباحات دیگر که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود چنانکه بیری و غربال و مانند آن و بعض حرام چنانکه مذاهب اهل بدع و اهوا بر خلاف سنت
و جماعت و آنچه خلفای راشدین کرده باشند اگرچه بآن معنی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبوده بدعت است ولیکن از قسم بدعت حسنه خواهد بود بلکه در حقیقت سنت است
زیرا که آنحضرت فرموده است بر شما باد که لازم گیرید سنت مرا و سنت خلفای راشدین را رضی الله عنهم اجمعین وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ابغض الناس الی الله ثلثة دشمن داشته شده ترین مردم از گروه مسلمان بسوی خدا سه کس اند ملحد فی الحرم اول الحاد کننده در زمین حرم والحاد
در لغت بمعنی میل است و بآنمعنی لحد گویند آن حفره را که در یک جانب قبر بکنند و در شرع میل کردن از حق بباطل و مراد بالحاد در حرم ارتکاب کردن چیزیرا که نهی کرده شده است
از آن و در زمین حرم چنانچه کشتن و جنگ کردن و شکار کردن یا مطلق گناهان چنانکه مذهب ابن عباس است که همچنانکه طاعت در زمین مکان مضاعف میشود معصیت نیز همین حکم دارد
زیرا که اساءت ادب در مقام قرب شنیع تر و قبیح تر است و لهذا وی رضی الله عنه اقامت مکه را مکروه داشته از جهت نگاه داشت حرمت و تعظیم این شریف پس رفت و در
طائف سکونت ورزید و مبتغ فی الاسلام سنة الجاهلیة دوم طلب کننده در اسلام طریقه جاهلیت را و شعار آنرا چنانکه نوحه کردن و بر روی زدن و گریبان چاک کردن
بر سر مرده و فال بد گرفتن از طیور و امثال آن ومطلب دم امرء بغیر حق سوم طلب کننده خون مردی را ناحق لیهریق دمه برای مجرد آنکه بریزد خون او را نه برای غرضی دیگر که
چه خون بناحق مطلقا مذموم و ممنوع است ولیکن بقصد مجرد خونریزی مذموم تر و قبیح تر است گویا مقصود نفس معصیت و ذات او است و باید دریافت که چون طلب کننده

وخواهنده معصیت را این حال است حال فاعل آنچه خواهد بود رواه البخاری وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل امتی یدخلون الجنة
همه امت من می درآیند بهشت را الا من ابی مگر کسی که سرکشی کرد قیل ومن ابی گفته شد و پرسیده شد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که سرکشی کرد یعنی مراد با آنکه سرکشی کرد کیست
پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب آنکه سرکشی کرد و آنکه نکرد هر دو قسم را ذکر کرد از برای زیادت ایضاح و بیان قال من اطاعنی دخل الجنة کسیکه فرمان برداری کند مرا
و چنگ در زند بکتاب و سنت در آید بهشت را ومن عصانی فقد ابی و کسیکه بیفرمانی کند و بدعت ورزد و تابع هوای نفس کرد پس بتحقیق سرکشی کرد و در نیاید بهشت را رواه البخاری
وعن جابر رضی الله عنه قال جاءت ملائکة الی النبی گفت جابر بسماع از آنحضرت که آمدند جماعه از فرشتگان بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهو نائم وحال آنکه آنحضرت
خوابیده بود فقالوا پس گفتند آن فرشتگان بیکدیگران ان لصاحبکم هذا مثلا بدرستیکه مر یار شما را که اینست یعنی ذات عظیم الشان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم قصه و حال عجیبی است
و اطلاق صاحب بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم نسبت بملائکه باعتبار صحبتی است که آن را حاصل است فاضربوا له مثلا پس ذکر کنید و بیان نمائید مر او را آن قصه و حال را تا بداند و ثابت
بدان خبر دهد قال بعضهم انه نائم گفتند بعضی از آن فرشتگان که وی در خواب است بیان کردن مراد را چه فائده کند که نمی شنود وقال بعضهم ان العین نائمة والقلب یقظان
و گفتند بعضی از آنها که چشم او در خواب است ولیکن دل بیدار است و این حال دائمی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود که در خواب چشم مبارک وی بسته بودی و آنچه بچشم توان درک کرد در
نیافتی ولیکن قلب شریف وی بیدار بودی و آنچه در حضرت وی صلی الله علیه وسلم مذکور شدی بشنیدی چنانکه در حدیث آمده است که تنام عینای ولا ینام قلبی فقالوا پس ذکر کردند آن قصه
و حال عجیب او گفتند مثله کمثل رجل بنی دارا قصه و حال عجیب آنحضرت صلی الله علیه وسلم مانند این قصه و حال عجیب است که مردی بنا کرد سرائی را وجعل فیها مأدبة و ساخت
در آن سرا مأدبه را و مأدبه بهمزه و ضم دال مهمله طعامی است که مردم را بر آن بخوانند و فتح دال نیز آمده است و در حدیث آمده است که القرآن مأدبة الله و بعث داعیا و بفرستاد آن مرد
کسی را که بخواند مردم را بر آن طعام فمن اجاب الداعی دخل الدار و اکل من المأدبة پس کسی که پاسخ داد آن خواننده را درآمد در سرا و خورد از آن طعام ومن لم یجب الداعی
لم یدخل الدار ولم یأکل من المأدبة و کسی که اجابت نکرد آن خواننده را در نیامد سرا را و نخورد از آن طعام فقالوا اولوها له یفقهها پس گفتند آن فرشتگان بیان کنید حقیقت
این قصه و این مثل را برای وی تا بفهمد که مراد چیست قال بعضهم انه نائم در این مرتبه گفتند نیز بعضی از ایشان که وی در خواب است وقال بعضهم ان العین نائمة و
القلب یقظان و گفتند بعض که چشم در خواب و دل بیدار است فقالوا پس بیان کردند تاویل آن را و گفتند الدار الجنة مراد بسرا که بنا کرده شده بهشت است والداعی محمد و
خواننده مردم را بآن طعام محمد است صلی الله علیه وسلم و طعامی که ساخته شده و مردم را بدان خوانده شده که آن نعمتهای بهشت است ذکر نکرد از جهت ظهور آن و مرد
که بنا کرد سرای را نیز ذکر نکرد از جهت سوء ادب باطلاق مرد بحق تعالی و تقدس اگر چه بطریق تشبیه است فمن اطاع محمدا و چون محمد بفرموده خدایتعالی میخواند پس کسیکه فرمان برداری
بکند محمد را صلی الله علیه وسلم فقد اطاع الله پس بتحقیق فرمان برداری میکند خدا را ومن عصی محمدا فقد عصی الله و کسیکه بیفرمانی کند محمد را صلی الله علیه وسلم بیفرمانی میکند
خدا را ومحمد صلی الله علیه وسلم فرق بین الناس و محمد فرق تمیز کننده است میان مردم کافر و مؤمن و عاصی و مطیع هر که تصدیق وی کرد مؤمن شد و هر که تکذیب وی نمود
کافر گشت و هر که عمل کند بفرموده وی مطیع باشد و هر که عمل نکند عاصی و فرق بفتح فا و سکون را بمعنی فارق و بعض تشدید را بلفظ ماضی از تفریق نیز ضبط کرده اند و یکی از نامهای
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در توریت فارق میطا است یعنی فرق کننده میان حق و باطل ابن جوزی در کتاب الوفا باخبار المصطفی ذکر کرده که ابن قتیبه روایت کرده است که مسیح
مر حواریین را گفت که من میروم و بعد از من فارقلیط می آید که روح حق است که تکلم نمیکند از نزد نفس خود و میگوید مگر آنچه گفته میشود بوی و وی گواهی میدهد بر صدق من و هر چه آمده ام
گردانیده است خداوند تعالی برای شما خبر میدهد شما را بدان و در حکایت یوحنا که یکی از حواریین است آمده که مسیح گفت فارقلیط می آید شما را تا آنکه میروم من و چون می آید توبیخ میکند
عالم را بر گناهان و میگوید سخن را از پیش خود و سیاست میکند شما را بالحق و خبر میدهد شما را بحوادث و غیوب که می آید شما را باسرار و بیان میکند شما را هر چیز را و وی گواهی میدهد برای
من چنانکه گواهی میدهم من برای او و می آرم من برای شما مثلها را و می آرد وی تاویل و تفسیر آن را رواه البخاری وعن انس قال جاء ثلاثة رهط الی ازواج النبی گفت انس رض
آمدند سه تن از صحابه بسوی زنان پیغمبر صلی الله علیه وسلم یسألون عن عبادة النبی در حالیکه میپرسیدند ایشان از عبادت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که چه مقدار بود فلما اخبروا
بها پس چون خبر داده شدند بعبادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بیان کردند ازواج مطهره که عبادت ایشان اینقدر بود کانهم تقالوها گویا ایشان کم شمردند آن را یعنی کم پنداشتند
آن عبادت را و گمان ایشان آن بود که چون قدر و مرتبه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزرگتر و بلندتر است طاعت و عبادت او بیشتر خواهد بود ولیکن ادب ورزیدند و جناب
عزت او را منسوب بتقصیر نداشتند فقالوا پس گفتند این نحن من النبی کجائیم ما از پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی ما را بجناب وی چه نسبت اگر عبادت کم کند او را میرسد وقد
غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر و حال آنکه بتحقیق آمرزیده است خدایتعالی مر او را آنچه پیش گذشته است از گناهان او و آنچه پس آمده او را گنجایش دارد که کم کند عبادت
بخلاف ما که محتاجیم بآمرزیده شدن گناهان و ندانستند آن عزیزان و نیک نگریستند که اندک عبادت از حضرت وی صلی الله علیه وسلم بیشتر از هر بیش است از جهت کمال معرفت و دوام
حضور و تمام احسان وی در عبادت و نیز آن از جهت وفور رحمت و کمال شفقت او است بر امت و در وی تعلیم رعایت حقوق نفس و اهل و عیال است و نیز استقامت در رعایت
اعتدال و ادامت عمل است و تا باشد که بتکثیر و افراط در عمل منفضی بفتور و ملال گردد و در توجیه غفران ذنوب آنحضرت صلی الله علیه وسلم که قرآن مجید بدان ناطق است اقوال است
بهترین اقوال آنست که این کلمه تشریف است مر آنحضرت را از جانب مولی تعالی بی آنکه ذنبی وجود داشته باشد چنانکه صاحب مرتبه خود را بگوید که گناهان ترا بخشیدم تو فارغ

البته حال باش و هیچ اندیشه مکن اگرچه آن بنده گناه نداشته باشد و توجیه مشهور اینست که حسنات الابرار سیئات المقربین فقال احدهم اما انا فاصلی اللیل پس گفت یکی از آن سه کس اما من پس
عهد کردم که نماز بگذارم در شب ها همیشه یعنی تمام عمر یا تمام شب وقال الآخر انا اصوم النهار ابدا و گفت دیگری من روزه میدارم روز همیشه ولا افطر و نمی‌گشایم روزه را و
قال الآخر انا اعتزل النساء و گفت دیگری من گوشه میگیرم از زنان فلا اتزوج ابدا پس نکاح نمیکنم همیشه اگر این مرد زنی نداشته است مراد ظاهر است و اگر داشته باشد مراد اعتزال
طلاق بود و ترک نکاح بعد از آن فجاء النبی صلی الله علیه وسلم الیهم فقال پس آمد آنحضرت بسوی ایشان پس گفت انتم الذین قلتم کذا وکذا شما گفته‌اید که میکنیم چنین و چنین اما
والله انی لاخشاکم لله آگاه باشید بخدا سوگند بدرستی که من بتحقیق ترسکارترین شمایم مر خدا را و اتقاکم له و پرهیزکارترین شمایم مر خدای تعالی را لکنی اصوم و افطر ولیکن من روزه میدارم
و میگشایم یعنی روزه را یعنی گاهی میدارم و گاهی نمیدارم و اصلی و ارقد و نماز میکنم و خواب نیز میکنم و اتزوج النساء و نکاح میکنم زنان را و جماع میکنم با ایشان فمن رغب عن سنتی فلیس
منی پس کسیکه اعراض کند از سنت من پس نیست از من یعنی از تابعان من متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت صنع رسول الله گفت عائشه کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
شیئا عملی را فرخص فیه پس آسانی کرد در وی و مساهله نمود یعنی عمل برخصت کرد یا عمل برخصت فرمود مر امت را و رخصت در لغت آسانی و فراخی در کار و ترخیص رخصت دادن و
آسانی کردن فتنزه عنه قوم پس تنزه کردند و دوری جستند از آن عمل گروهی یعنی پاک داشتند از آنکه برخصت عمل کنند فبلغ ذلک رسول الله پس رسید این خبر پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم فخطب فحمد الله ثم قال پس خطبه خواند پس ثنا کرد خدا را پس گفت ما بال اقوام یتنزهون عن الشیء اصنعه چیست حال قومهای که تنزه میکنند از عملی که میکنم من آن را و
میورزم آن فوالله انی لاعلمهم بالله پس بخدا سوگند بدرستی که من هرآینه داناترین ایشانم بخدا و اشدهم له خشیة و سخت‌ترین ایشانم از روی ترسیدن مر خدا را یعنی من با وجود کمال
تقوی و ترس کار برخصت عمل میکنم ایشان چرا نکنند و چه کس باشند که نکنند و در حقیقت عمل برخصت متضمن حکمتها است از رفع تعنت و اظهار عجز و ضعف بشریت و مشاهده تخفیف و ترخیص
پروردگار که با انضمام نیت آن حکم عزیمت گیرد و لهذا فرموده اند که خدای تعالی دوست میدارد که عمل کرده شود برخصتهای او چنانکه دوست میدارد که عمل کرده شود بعزیمتهای او متفق
علیه وعن رافع بن خدیج بروزن کریم صحابی انصاری است حاضر نشد بدر را از جهت صغر و حاضر شد احد و خندق و سایر مشاهد را و رسید او را تیر و گفت آنحضرت گواهی میدهم
من ترا روز قیامت و شکست جراحت وی در زمان عبدالملک بن مروان سنه ثلاث وسبعین و بود عمر وی هشتاد و شش و بعض گفته اند در زمان معاویه وفات یافت قال قدم
نبی الله صلی الله علیه وسلم المدینة گفت قدوم آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مدینه را وهم یأبرون النخل وحال آنکه اهل مدینه گشنی میدادند خرما را و اصلاح میکردند و آبستن
میگردانیدند آن را و آن چنین باشد که شکوفه نر را در شکوفه ماده درآرند تا باذن خدا آبستن گردد و یأبرون بفتح یا و سکون همزه و کسر با و ضم او است و بضم یا و فتح همزه و کسر با مشدده نیز
روایت است فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق استفهام انکار ما تصنعون را چه میکنید شما این عمل را قالوا کنا نصنعه گفتند بودیم ما از قدیم و عادت داشتیم
که میکردیم این عمل را بر ... تر میکرد اند خرما را قال فرمود لعلکم لو لم تفعلوا کان خیرا شاید که اگر نکنید شما این کار را باشد بهتر چون علاج ابلیناست و مر آن را تاثیری ظاهر نیست ناکردن
او اولی باشد فترکوه پس بگذاشتند آن کار را فنفضت پس کم آورد خرما یا کم شد بار خرما قال فذکروا ذلک له پس گفت راوی ذکر کردند این واقعه مر آنحضرت صلی الله علیه وسلم را
فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم انما انا بشر نیستم من مگر بشر اذا امرتکم بشیء من امر دینکم چون بفرمایم شما را بکاری از کارهای دین شما فخذوا به پس بگیرید آن را و بجای آرید
و کار بندید آن را واذا امرتکم بشیء من رأیی و چون بفرمایم شما را چیزی از رای و اجتهاد خود فانما انا بشر پس نیستم من مگر بشر شاید که خطا نیز بکنم همچنین آمده است صریحا در روایت
حاصل آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم باجتهاد خود از آن منع کرده بود نه آنکه وحی کرده شود بسوی وی درین باب چیزی زیرا که دید آن را از امور جاهلیت و عادات آن و تاثیر آن را در
زیادت و نقصان معقول نیافت تا آنکه نظر فرماید در آن یا آنکه شاید آن را خاصیت باشد در آن بجریان عادت الهی تعالی و لهذا جزم نکرد بمنع بلکه فرمود اگر نکنند بهتر باشد
و در حدیث دلالت است بر آنکه مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم التفاتی نبود باشتغال این از امور دنیا و به متعلق نبود غرض وی بدان از جهت عدم تعلق بعادت دنیا و
آخرت بدان و اهتمام نبود وی را برای بیان امور متعلق بدین و چون دید که مر آن را خاصیتی هست بنابر عادت الهی و منفعتی در این باب وارد نشده سکوت فرمود و اغماض نمود و
اینست معنی آنچه در بعض روایات هم درین قضیه آمده که فرمود انتم اعلم بامور دنیاکم شما داناترید بکارهای دنیای خود یعنی به کارهای و التفاتی بدان نیست و الا آنحضرت صلی الله علیه وسلم
داناتر است از همه در همه کارهای دنیا و آخرت رواه مسلم وعن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما مثلی ومثل ما بعثنی الله به جز این نیست که
قصه و حال من و قصه و حال چیزی که فرستاده است مرا پروردگار تعالی بدان چیز از دین و شریعت و آنچه خبر میدهم از عذاب دنیا و آخرت بر عدم ایمان و طاعت کمثل رجل اتی
قوما فقال مانند قصه و حال مردی است که آمد قومی را پس گفت آن مرد یا قوم انی رأیت الجیش بعینی ای قوم بدرستی که من دیده‌ام لشکر را بدو چشم خود وانی انا النذیر
العریان و بدرستی که من خبر خوف رساننده برهنه ام معنی این سخن آنست که عادت عرب بود که چون یکی لشکر را میدید که بغارت می‌آید برهنه میشد و جامه را بدست میگرفت و بلند
برمیداشت و گرد سر خود میگردانید و بر قوم خود می‌آمد و اعلام میکرد که لشکری بغارت می‌آید یا دیدبان که برای خبرداری دشمن میگذاشتند چون دشمن را میدید جامه را
از بدن میکشید و بلند میگردانید تا بجهت برهنه میماند بعد از آن مثل شد در هر امر ناگهانی که ترسیده میشود از آن و شبهه نیست در آن و این هر دو معنی در انذار آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بر وجه اتم پیدا و هویدا است از جهت ظهور صدق در خبر وی و وجود کمال خوف از وقوع عذاب که خبر میدهد بدان فالنجاء النجاء بمد و قصر هر دو آمده و معنی
وی شتابی کنید شتابی کنید و بگریزید تا نجات یابید از قتل و غارت فاطاعه طائفة من قومه پس فرمان برداری کردند و باور داشتند خبر آن مرد را بعضی از قوم

بر این عمل

او رفاد الجوا پس رفتند و گریختند شبا شب و ادلجوا بفتح همزه و سکون دال و بکسر همزه و تشدید دال هر دو وجه خوانده اند و اول بمعنی سیر از اول شب است و آخر و ثانی سیر در آخر شب و اول ابلغ و اولد است فانطلقوا علی مهلهم پس رفتند با آهستگی و نرمی و آرام خود و مهلهم بفتح میم و ها و بسکون ها نیز روایت است و طیبی از نووی در کتاب مسلم علی مهلتهم بضم میم و سکون ها و تا بعد از لام نیز روایت کرده فنجوا پس رستگاری یافتند و بسلامت رفتند و کذبت طائفة منهم و تکذیب کردند آنرا در خبر رساننده را و باور نداشتند خبر او را طائفه دیگر از قوم وی فاصبحوا مکانهم پس صبح کردند و بایستادند بجای خود و نگریختند فصبحهم الجیش پس صبح کرد ایشانرا لشکر و درآمد بر سر ایشان در وقت صبح فاهلکهم و اجتاحهم پس هلاک کرد ایشانرا آن لشکر و غارت کرد و از بیخ برکند ایشانرا فذلک مثل من اطاعنی پس آن قصه و حال کسی است که فرمان برداری کرد مرا و باور داشت خبر مرا فاتبع ما جئت به پس پیروی کرد چیزیرا که آورده ام من آنرا از دین و شریعت و مثل من عصانی و کذب ما جئت به من الحق و حال کسیکه بی فرمانی کرد مرا و دروغ دانست چیزیرا که آورده ام من آنرا از حق متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثلی کمثل رجل استوقد نارا حال من چون حال مردی است که او برافروخت آتشی را فلما اضاءت ما حولها پس هرگاه که روشن شد آتش و مکانها که گرد او است یا روشن کرد آتش آن مکانها را که گرد او است یا روشن شدند مکانها که گرد آتش اند و در روایت بخاری حوله آمده پس ضمیر راجع برجل است جعل الفراش وهذه الدواب التی تقع فی النار درایستادند پروانها و این جنبندها و کرمکها که عادت ایشان است که می افتند در آتش یقعن فیها می افتند در آن آتش که افروخته است آن مرد و جعل یحجزهن و درایستاد آن مرد و منع میکند و باز میدارد آن دواب را از افتادن در آتش و یغلبنه و چیره میشوند آن دواب بر آن مرد و باز نمی آیند از افتادن در آتش فیقتحمن فیها بفتح یا و تا و قاف و حای مهمله مشدده پس ازدحام میکنند و می افتند آن دواب در آتش بیفکر و اندیشه هلاک فانا آخذ بحجزکم عن النار پس من گیرنده ام جای بند ازار شما را و باز دارنده ام شما را از آتش و انتم تقحمون فیها و شما ازدحام میکنید و می افتید در آن و حجز بضم حا و فتح جیم و سکون آن نیز گفته اند و زای در آخر جمع حجزه بضم و سکون جای بستن ازار مشتق از حجز بمعنی منع و این کنایت است از شدت منع چه هر که خواهد که یکی را باز دارد از حرکت چنگ در زند در وی و بگیرد جای ازار او خصوصا چون ازار را بگیرد مجال جنبیدن بر وی تنگ کرده از جهت خوف کشاده شدن بند ازار و انکشاف عورت هذه روایة البخاری این روایت بخاری است ولمسلم نحوها و مر مسلم را مانند او است باختلاف در بعض الفاظ وقال فی آخرها و گفته است مسلم در پایان روایت خود این عبارت را که قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فذلک مثلی ومثلکم پس آن مذکور حال من و حال شما است که حدود الهی را که محارم و نواهی اوست اجتناب باید کرد و دور باید بود از آنها روشن و واضح بیان کرده ام چنانکه کسی که آتش افروزد و شما در وی می افتید و باز میدارم من شما را از آن چنانکه فرمود انا آخذ بحجزکم عن النار من گیرنده ام جای بند ازار شما را از آتش و مکرر میگویم هلم عن النار هلم عن النار بیائید بسوی من دور شوید از آتش فتغلبونی پس غالب می آئید مرا و چیره میشوید بر من و تقحمون فیها و می افتید در آتش و تغلبونی بتشدید نون و تخفیف آن بقاعده نحو هر دو درست است ولیکن روایت بتشدید نون است متفق علیه وعن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل ما بعثنی الله به من الهدی والعلم مثل چیزی که فرستاده است مرا خدا با آن چیز که هدایت و علم است کمثل الغیث الکثیر همچو مثل باران بسیار است اصاب ارضا رسید آن باران بزمینی فکانت منها طائفة طیبة پس بود از آن زمین قطعه لطیف و پاک و طیب از ارض آنچه بروید گیاه را ضد خبیث و طائفه و طیبه هر دو مرفوع اند در روایت قبلت الماء پذیرفت آن قطعه زمین و فرو برد آب را فانبتت الکلاء والعشب الکثیر پس رویانید گیاه بسیار را و کلا بهمزه مقصوره بر وزن ملا گیاه تر باشد یا خشک و بعض مخصوص بخشک دارند و عشب بضم عین و سکون شین گیاه تر و کانت منها اجادب و بود بعضی از آن زمین زمین سخت که نگاهدارد آب را و فرو نبرد آنرا و نروید بانه و اجادب بجیم و دال مهمله جمع جدب و همین است صحیح از روی روایت و موجود در اصول نسخ و قاضی عیاض گفته همچنین روایت کرده شده ایم ما در صحیحین بخلاف و در قاموس آورده است این لفظ را از حدیث در ماده جیم و دال مهمله و بعض این لفظ را اجاذب بذال معجمه و احازب بحاء مهمله و زا و اجارد براء و دال روایت کرده اند و بعض اخاذات بکسر همزه و خای معجمه مخففه و ذال معجمه مخففه و در آخر تا جمع مونث نیز روایت کرده و معانی این الفاظ در شرح مبین شده است و صحیح همان اول است و آن اسم امسکت الماء نگاهداشت آن زمین آب را فنفع الله بها الناس پس سودمند گردانید خدا تعالی آن زمین بسبب آن که نگاهداشت مردم را و در بعض نسخ فنفع الله به یعنی نفع داد باب که در آن زمین ایستاده فشربوا پس نوشیدند مردم و سقوا و نوشانیدند آن آب او دزرعوا و زراعت کردند بآن آب و در بعض روایات بجای زرعوا رعوا آمده از رعی بمعنی چرانیدن واصابت منها طائفة اخری و رسید آن باران طائفه دیگر را از زمین انما هی قیعان نیست آن طائفه از زمین مگر قیعان بکسر قاف و سکون یا جمع قاع بمعنی زمین هموار فراخ و بعض گفته اند زمینی که آب که نروید گیاه را و نگاه ندارد آب را چنانکه فرمود لا تمسک ماء ولا تنبت کلاء فذلک مثل من فقه فی دین الله پس آن مجموع مذکور حال کسی است که فقیه و عالم و دانا و زیرک شد در دین خدا و نفعه ما بعثنی الله به و نفع کرد او را چیزی که فرستاده مرا خدای تعالی بدان چیز فعلم و علم پس دانست دین او و دانانید دیگرانرا و فقه در لغت بمعنی فهم و ماضی وی فقه بکسر قاف آید و در شرع بمعنی علم دین و ماضی وی فقه بضم قاف و در حدیث هر دو وجه روایت آمده قال اکثر واشهر است ومثل من لم یرفع بذلک رأسا و حال کسیکه سر بر نداشت بآنچه فرستاده است مرا خدای تعالی بآن کنایت است از تکبر و عدم توجه و اقبال بدان ولم یقبل هدی الله الذی ارسلت به و نپذیرفت هدایت خدا را که فرستاده شده ام من بآن متفق علیه بدانکه از آدمیان دو قسم ذکر کرد قسمی منتفع بدین و غیر منتفع بدان و از زمین نیز دو قسم ذکر یافت منتفع بآب و غیر منتفع بدان و منتفع نیز دو قسم آمد منبت و غیر منبت همچنین منتفع بدین نیز دو قسم است یکی عالم عابد متفقه معلم بر مثال زمین پاک که خورد از آب و سودمند گردید از آن در ذات خود و برویانید گیاه را و سودمند گردانید غیر خود را نیز دیگر عالم معلم غیر متعبد که بنوافل و زیادات عمل نکرد و در آنچه جمع کرد از علم تفقه نورزید بر مثال زمینی که آب در وی قرار گرفت و مردم بدان منتفع گردیدند و آنکه سر بر نداشت و توجه و التفات بجانب علم نکرد و قطعا نشنید یا شنید و بدان عمل نکرد و

تعلیم نمود خواه در دین درآمد یا نه درآمد و کافر شد این در رنگ شوره زمینی است که قبول نکرد آب را و نگاه نداشت آن را و نرویانید چیزی را این حاصل سخنی است که بعضی از شراح صحیح بخاری ذکر کرده اند
و ممکن است که گفته شود که قسم اول عبارت است از کسی که تعلم کرد و اجتهاد نمود در آن و استنباط کرد از آن معنی نکات و اسرار کرد و شرح و بیان نمود آن را چنانچه فقهای مجتهدین و علمای متقنین و محققین
مثل گیاهها که از زمین برآید و ثمرات و نتائج برآرد و ثانی عبارت است از کسی که تعلم کرد و جمع نمود علم را و نگاه داشت آن را و بجنس این امانت را ادا کرد و باهل آن رسانید چنانکه محدثین و حفاظ احادیث
و رعاة آن والله اعلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت تلا رسول الله گفت عائشه خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این آیت را هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات
و قرأ الی وخواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را تا آنجا که فرموده است وما یذکر الا اولوا الالباب وحاصل معنی آیت آنست که آن خدای که فرستاده بر تو کتاب را بعضی از آن کتاب آیتها است
محکم که واضح است معانی آن بی‌شک و شبهه در لفظ و در معنی هُنَّ اُمُّ الْکِتَابِ این آیتها اصل و عمده کتاب اند که نزد اشتباه و احتمال رجوع بآنها است وَاُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ و آیتهای دیگر است
متشابهات برخلاف محکم که در الفاظ و معانی آن اشکالی و اشتباهی است و این دو قسم است یکی آنست که بوجهی مشکل و مشتبه است و بوجهی مبین و محکم و قسمی دیگر است که متشابه است علی الاطلاق
بهیچ وجه مبین نشود و غالب اطلاق متشابه برین قسم افتد فَاَمَّا الَّذِیْنَ فِیْ قُلُوْبِهِمْ زَیْغٌ پس آن کسانی که در دلهای ایشان میل بجانب باطل و ناحق است فَیَتَّبِعُوْنَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ پیروی میکنند
چیزی را که متشابه است از کتاب و بجانب همان وجه میروند که اشکال و اشتباه دارد اِبْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَاْوِیْلِهٖ از برای طلب کردن فتنه تا مردم را در شک و شبهه بیندازند و از برای
طلب کردن تأویل و حقیقت معنی آن وَمَا یَعْلَمُ تَاْوِیْلَهٗ اِلَّا اللّٰهُ و نمیداند حقیقت معنی آن را که مآل و بازگشت آن است مگر خدا وَالرَّاسِخُوْنَ فِی الْعِلْمِ یَقُوْلُوْنَ اٰمَنَّا بِهٖ و آنها که قوی و استوارند
در علم و یقین ایمانی میگویند ایمان آوردیم بمتشابه که هر چه مراد حق تعالی است حق است اگرچه فهم ما بدرک آن نرسد کُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا همه از نزد پروردگار ما است چه محکم و چه متشابه و فهم محکم
را راه داده اند بمتشابه و او را درین حکمتها است که عمده آن اظهار عجز و شکستگی علما است که کمال حرص دارند بر حصول علم و درک حقائق اشیا وَمَا یَذَّکَّرُ اِلَّا اُولُوا الْاَلْبَابِ و پند پذیر
نمیشوند مگر خداوندان عقل خالص قالت قال رسول الله گفت عائشه گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاذا رأیت در بعض روایات بکسر تا آمده خطاب بعائشه یعنی چون ببینی تو ای
عائشه ولیکن در اکثر روایات بفتح تا است بلفظ خطاب عام یعنی چون ببینی تو ای مخاطب و مؤید این روایت است آنچه گفت که وعند مسلم رأیتم و نزد مسلم رأیتم آمده بر صیغه جمع یعنی چون ببینید
شما ای مسلمانان الذین یتبعون ما تشابه منه آنکسانی را که پیروی میکنند چیزی را که متشابه است از کتاب فاولئک الذین سماهم الله پس آنکسان آنانند که نام برده و ذکر کرده است
ایشان را خدای تعالی در قرآن بقول خود فاما الذین فی قلوبهم زیغ چنانکه در تفسیر آیت معلوم شد فاحذروهم پس پرهیز کنید از ایشان و صحبت مدارید با ایشان و بیزار باشید از راه و روش
ایشان متفق علیه وعن عبد الله بن عمرو قال هجّرت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم یوما عبد الله بن عمرو بن العاص گفت رفتم در پیش روز وقت سختی گرما بسوی آنحضرت صلی الله
علیه وسلم روزی قال گفت عبد الله فسمع اصوات رجلین اختلفا فی آیة پس شنید آنحضرت صلی الله علیه وسلم آوازهای دو مرد که اختلاف میکردند و جدل و نزاع مینمودند در آیتی از آیات
قرآن فخرج علینا رسول الله پس بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعرف فی وجهه الغضب در حالیکه شناخته میشود در روی مبارک وی خشم فقال پس فرمود انما
هلک من کان قبلکم باختلافهم فی الکتاب هلاک نشدند کسانی که پیش از شما بودند مگر بسبب اختلاف ایشان در کتاب مراد اختلافیست که در شک و شبهه افکند و بفتنه و خصومت کشد
و مؤدی گردد بکفر و بدعت مثل اختلاف در نفس قرآن یا در معنی که جائز نیست در وی اجتهاد نه اختلاف علما در استنباط احکام یا در علومی که مبادی و مقدمات آن باشد زیرا که این اختلاف
رحمت است و باعث توسیع دایره دین و ملت و همیشه بودند سلف بر آن و نهی کرده نشده اند از آن بلکه مأمور اند بدان رواه مسلم وعن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه یکی از
عشره مبشره است جمله از احوال وی در اسامی اهل بدر در آخر کتاب بیاید ان شاء الله تعالی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اعظم المسلمین فی المسلمین جرما بدترین گناهگار و
بزرگترین مسلمانان در میان مسلمانان از روی گناه من سأل عن شیء لم یحرم علی الناس کسی است که پرسید از شارع از چیزی که حرام کرده نشده است بر مردم فحرم من اجل مسألته
پس حرام کرده شد آن چیز از جهت پرسیدن وی این تشدید و تغلیظ است از جهت بودن ضرر آن عام و باقی تا روز قیامت و مراد از سؤال بی حاجت است و آنکه بطریق تکلف و تعنت باشد
والا اگر محتاج بسؤال گردد و بطریق تعلم و استفاده بود پس این حکم ندارد متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون فی آخر الزمان
دجالون کذابون میباشند در آخر زمان تلبیس کنندگان دروغ گویان یعنی جماعه باشند که خود را بمکر و تلبیس در صورت علما و مشایخ و صلحا و از اهل نصیحت و صلاح نمایند تا در دین
خود را ترویج دهند و مردم را بمذاهب باطله و آرای فاسده بخوانند و دجال مشتق از دجل است بمعنی خلط و تلبیس یأتونکم من الاحادیث بما لم تسمعوا انتم ولا آباؤکم می آرند شما را
از احادیث آنچه نشنیده اید شما و نه پدران شما یعنی بهتان و افترا و مراد باحادیث یا احادیث پیغمبر است صلی الله علیه وسلم یا عامتر از آن شامل اخبار مردم نیز فایاکم وایاهم پس
دور دارید خود را از ایشان و دور دارید ایشان را از خود لا یضلونکم ولا یفتنونکم تا گمراه نگردانند ایشان شما را و در فتنه و بلا نیندازند شما را مقصود تحفظ و احتیاط است در
گرفتن دین و احتراز و پرهیز از صحبت ارباب بدعت و مخالطت ایشان خصوصا آنها که دعوت کنند و تلبیس نمایند مثنوی چون بسی ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نشاید داد
دست حرف درویشان بدزدد مرد دون تا بخواند بر سلیمی آن فسون زانکه صیاد آورد بانگ صفیر تا فریبد مرغ را آن مرغ گیر کار مردان روشنی و گرمی است کار دونان
حیله و بیشرمی است رواه مسلم وعنه وهم از ابو هریره روایت است قال گفت کان اهل الکتاب یقرؤن التوریة بالعبرانیة بودند اهل کتاب که میخواندند توریت را
بزبان عبرانی که لغت یهود بود و یفسرونها بالعربیة لاهل الاسلام و بیان میکردند معنی آن را بزبان عربی برای مسلمانان فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم لا تصدقوا اهل الکتاب تصدیق مکنید اهل کتاب را در همه چیز شاید که تحریف و خیانت کرده باشند ولا تکذبوهم و تکذیب نیز مکنید ایشان را در همه چیز شاید که راست میگفته

باشند زیرا که توریت در اصل حق و صدق است و لیکن ایشان در بعض مواضع تحریفها کرده و تغییرها داده اند پس در هرچه نقل کنند صدق و کذب محتمل است و قولوا آمنا بالله وما
انزل الینا و بگوئید بطریق اجمال ایمان آوردیم بخدا و بچیزیکه فرود آورده شده است بسوی ما الایة تا آخر آیت تا آنجا که فرموده است وما اوتی موسی وعیسی رواه البخاری وعنه
و هم از ابوهریره است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کفی بالمرء کذبا بس است مرد را از روی دروغ گفتن ان یحدث بکل ما سمع اینکه حدیث کند و بگوید هر چیزی را
که شنیده است یعنی اگر کسی هیچ دروغی نگوید و لیکن هرچه بشنود بی تحقیق و تفتیش روایت کند همین قدر بس است در دروغ گفتن زیرا که هرکه را حال این بود البته در دروغ افتد چه غالب آنست
که همه آنچه شنیده است راست نخواهد بود و مقصود زجر و منع است از تحدیث بچیزی که معلوم نیست صدق آن رواه مسلم و در بعض نسخ رواه البخاری و در جامع الاصول این حدیث را در
باب الکذب از مسلم و ابی داؤد آورده والله اعلم وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من نبی بعثه الله فی امة قبلی نیست هیچ پیغمبری که بر
انگیخته است او را خدای تعالی در امتی وی پیش از من و در بعض روایات فی امته قبلی الا کان له من امته حواریون مگر آنکه بودند مر آن پیغمبر را از امت او حواریان و اصحاب یاخذون
بسنته و یقتدون بامره و بودند او را یاران که اخذ میکردند و عمل مینمودند بسنت و طریقهٔ وی و پیروی میکردند بحکم وی و حواری هر محب و مخلص و ناصر و معین را گویند که خالص و
پاک باشد از کذب و خلاف و نفاق مشتق است از حور بمعنی بیاض خالص و یاران و مخلصان عیسی ع را که حواری گویند نیز بهمین معنی است و اکثر برآنند که اصل در تسمیهٔ ناصر و مخلص بحواری اصحاب عیسی
ع اند که حرفت ایشان گازری بود و گازر را حواری گویند زیرا که دی سفید و پاک میکند جامه را و چون ایشان از میان سایر ناس بصدق و اخلاص و نصرت و اعانت عیسی ع ممتاز بودند و مشتهر
بحواریین گشتند هر محب مخلص را باین علاقه حواری گفتند و بعض گفته اند که تسمیهٔ اصحاب عیسی ع بحواریین بجهت آن است که ایشان پاک میکردند نفوس خود را یا نفوس مردم را از چرک جهل و معصیت
بعلم و طاعت پس از آن غیر ایشان را نیز حواری گفتند پوشیده نماند که برین تقدیر در تسمیهٔ مخلص و ناصر بحواری احتیاج بنقل این اسم از حواریین عیسی ع حاجت نیست بلکه تسمیهٔ آنها و هرکه باین صفت
برابر است باعتبار معنی حور که بمعنی بیاض خالص است چنانکه گفته شد فاضهم ثم انها تخلف من بعدهم خلوف بعد از آن بدرستیکه قصه این است که پیدا میشوند بعد از رفتن و درگذشتن مخلصان
و محبان و انصار و اعوان انبیا جماعهٔ دیگر که نه بر طریقهٔ اصل اند و خلوف جمع خلف است بسکون لام و جمع خلف بفتح لام اخلاف آید و خلف در اصل لغت آنکه پس از کسی بیاید و جانشین او بود و لیکن
غالب در استعمال خلف بسکون لام در شر و فساد آید و بفتح لام در خیر و صلاح چنانکه گویند فلان خلف صدق پدر خود است و فلانی خلف سوء پس معنی آنکه هر پیغمبر را اصحاب باشند مخلص و محب
و ناصر و معین بعد از آن جماعهٔ می آیند خلوف که صفت ایشان اینست که یقولون ما لا یفعلون میگویند مردم چیزی که خود نمیکنند و یفعلون ما لا یؤمرون و میکنند چیزی که امر کرده
نشده اند چنانچه صفت علمای سوء و امراء سوء است اعاذنا الله من ذلک فمن جاهدهم بیده فهو مؤمن پس کسی که کارزار کند ایشان را بدست خود و تغییر دهد و در هم شکند کارخانهٔ ظلم و فسق
ایشان را پس وی مؤمن کامل است ومن جاهدهم بلسانه فهو مؤمن و کسی که کارزار کند ایشان را بزبان و منع کند و دشنام کند و بدگوید و نصیحت کند ایشان را بزبان خود او نیز مؤمن است که حصهٔ از
کمال دارد ومن جاهدهم بقلبه فهو مؤمن و کسی که کارزار کند ایشان را بدل خود و انکار داشته باشد بر ایشان و محزون و متالم و متغیر شود دل وی بمشاهدهٔ افعال و احوال ایشان او نیز
مؤمن است در درجهٔ پایان از ایمان ولیس وراء ذلک من الایمان حبة خردل و نیست پس از این مرتبهٔ ایمان مقدار دانهٔ خردل و در حدیثی دیگر وارد شده است که و ذلک اضعف
الایمان و این مرتبه ضعیف ترین و سست تر از مراتب ایمان است رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من دعا الی هدی کسی که
بخواند کسی را بسوی راه راست و ارشاد کند بآن خواه بفعل یا بقول کان له من الاجر مثل اجور من تبعه باشد مر او را از مزد و ثواب بمقدار مزدها و ثوابهای کسانیکه پیروی میکنند او را
و عمل میکنند بهدایت ولا ینقص ذلک من اجورهم شیئا کم نمیکند آن یعنی ثبوت اجر او را از اجرهای ایشان چیزی یعنی با وجود آنکه آن کسان را اجرها و ثوابها بتمام و کمال حاصل میشود این
شخص دعوت کننده را نیز ثابت میگردد زیرا که اجرهای ایشان بسبب عمل و کسب ایشانست و اجرهائیکه این داعی را ثابت میگردد بسبب دعوت و ارشاد اوست که عمل اوست ومن دعا الی
ضلالة کان علیه من الاثم مثل آثام من تبعه و کسی که بخواند کسی را بگمراهی باشد بر وی از بزه بجهت گمراه گردانیدن او ایشان را مقدار بزههای کسانیکه پیروی کنند او را و گمراه شوند بگفت
او ولا ینقص ذلک من آثامهم شیئا کم نمیکند آن ثبوت گناه او را از آثام ایشان چیزی را رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بدأ الاسلام غریبا پیدا شد دین
اسلام در آغاز کار غریب و تنها و بیکس وسیعود کما بدأ و در انجام است که باز گردد غریب و تنها و همچنان شود که در ابتدای حال بود و در شرح این کلام دو وجه است یکی آنکه مراد باسلام
حقیقت اوست که دین و ملت است و برین تقدیر مقصود تشبیه اوست بغریبی که در شهر بیگانه باشد تنها و دور از اهل و اصحاب خود از جهت کمی مسلمانان که اعوان و انصار باشند یا مراد باسلام
مسلمانان باشند بر طریق مجاز و برین تقدیر مراد غربت و قلت مسلمانان باشد در ابتدای اسلام که از اوطان برآمدند و هجرت نمودند و غربتی چند بعد و دور بودند و بازگشتن ایشان در آخر غریب
و قلیل همچنانکه در ابتدا بودند و ظاهر قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود فطوبی للغرباء ناظر بمعنی ثانی است میفرماید خوشی و خوبی باد مر غریبان را که در آخر زمان قدم استقامت
ثابت دارند و تمسک بکتاب و سنت نمایند چنانکه در فصل ثانی از حدیث عمرو بن عوف بیاید رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الایمان لیأرز
بهمزه و تقدیم را بر زای الی المدینة بدرستیکه ایمان هر آینه در می آید و میخزد و باز میگردد بسوی مدینه که موطن اصلی اوست و در حدیث دیگر که در فصل ثانی بیاید بسوی حجاز گفته که شامل مکه و
مدینه است و توجیه آن هم بجا بکنیم کما تأرز الحیة الی جحرها چنانکه باز میگردد و میرود مار بسوی سوراخ خود و جحر بتقدیم جیم مضموم بر حای مهمله ساکنه سوراخ مار و مانند آن و تخصیص مار بتشبیه
بجهت آنست که این جانور در گرد آمدن و فراهم شدن در رفتار سخت تر است از رفتار دیگر دواب و نیز برآوردن وی بعد درآمدن در سوراخ دشوار است همچنین دین مسلمانی
بعد از هجرت میگردد بجانب مدینه و می درآید و قرار میگیرد در آن چنانکه برآوردن وی از آن ممکن نباشد و بعض گفته اند که این اشارتست از احوال آخر زمان که دین مسلمانی

و وجود مسلمانان بكثر شود و خير در مدينه وجود آن نادر باشد و الصحيح آنست كه اين اخبار است از زمان خروج دجال كه خير در مدينه مطهره علم و دين در آن زمان موجود نباشد چنانكه از احاديث مفهوم
ميگردد متفق عليه و سنذكر حديث ابي هريرة و سرانجام است كه ذكر كنيم حديث ابي هريره را كه اولش اينست ذروني ما تركتكم في كتاب المناسك در كتاب مناسك حج و حديثي
معاوية وجابر و ذكر كنيم دو حديث معاويه وجابر را كه در اول يك حديث اينست لا يزال من امتي والآخر و حديث ديگر كه در اول او ولا يزال طائفة من امتي است في باب ثواب هذه
الامة در باب ثواب اين امت كه در آخر كتاب مذكور است ان شاء الله تعالى پوشيده نماند كه آنچه مذكور كرده است درين باب جز حديث معاويه نيست و حديث جابر مذكور نشده الفصل
الثاني عن ربيعة الجرشي بضم جيم و فتح را و شين معجمه دمشقي اختلاف است در صحبت وي و بود فقيه ناسك در زمن معاويه روايت ميكند از عائشه و سعد و ابي هريره روايت ميكنند از وي پسر
وي ابو هاشم و عطية بن قيس و جز ايشان قال اتي نبي الله گفت آمده شد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يعني آمد او را فرشته فقيل له پس گفته شد مر آنحضرت را صلى الله عليه وسلم بر زبان فرشته لتنم
عينك بايد كه خواب بكند ديده تو و لتسمع اذنك و بايد كه بشنود گوش تو و ليعقل قلبك و بايد كه بداند دل تو مضمون اين حديث همان مضمون حديث جابر است كه در فصل اول گذشت پس حاصل
معني آن شود كه چشم اگر چه در خواب است ليكن گوش شنوا است و دل بيدار پس بيان كنيد براي من مثل كه مي شنود و مي فهمد قال گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم فنامت عيني وسمعت اذناي وعقل
قلبي پس خواب كرد چشم من و شنيدند هر دو گوش من و دريافت دل من قال فقيل لي سيد بني دارا پس بيان كرده شد مثل و گفته شد مرا كه مهتري بنا كرد سرائي فصنع مأدبة پس ساخت
طعامي براي مردمان وارسل داعيا و فرستاد آن سيد كسي را كه بخواند مردم را براي طعام فمن اجاب الداعي دخل الدار پس كسي كه پاسخ داد و پذيرفت گفته خواننده را در آمد سراي را و اكل من
المأدبة و خورد از آن طعام كه ساخته شده بود و رضي عنه السيد و خوشنود شد از وي آن سيد بجهت قبول كردن دعوت او را با وجود آنكه دعوت محض براي فائده آنكس است و سيد را
در آن نفعي و غرضي نيست ومن لم يجب الداعي و كسي كه اجابت نكرد داعي را لم يدخل الدار ولم ياكل من المأدبة در نيامد سرا را و نخورد از آن طعام و سخط عليه السيد و خشم كرد و ناراض شد از وي
سيد قال گفت آن فرشته يا راوي فالله هو السيد پس خداي تعالى بمنزله آن سيد است كه بنا كرد دار را و محمد الداعي و محمد صلى الله عليه وسلم بمنزله آن كس است كه مردم را بطعام ميخواند والدار
الاسلام و سرا كه بنا كرده شده مشبه باسلام است والمأدبة الجنة و طعام كه ساخته شده بهشت و نعيم اوست و در حديث سابق دار بهشت را گفت و مأدبه نعيم او و چون اسلام سبب در آمدن
بهشت است اينجا او را مشبه به دار ساخت و مأدبه خود هر دو جا نعيم بهشت است فافهم رواه الدارمي وعن ابي رافع مولى آنحضرت اول مر عباس را بود پس بخشيد او را بآنحضرت و چون بشارت داد
باسلام عباس آزاد كرد او را آنحضرت صلى الله عليه وسلم حاضر شد احد را و خندق را و مشاهد ديگر را كه بعد از آن بود و حاضر نشده بدر را اگر چه بود در اسلام او پيش از بدر نام وي ابراهيم بود در قول
مشهور غالب آمد بر وي كنيت او مات في خلافة علي رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا الفين بضم همزه و سكون لام و كسر فا احدكم متكئا على اريكته بايد كه نيابم من هيچ يكي را از شما
تكيه كننده بر تخت آراسته خود كنايت است از تكبر و سلطنت و آسايش و فراغت و بيرون نيامدن بطلب علم و حديث يأتيه الامر من امري در حالي كه مي آيد يكي از شما حكمي از احكام مما امرت به
او نهيت عنه از آنچه امر كرده ام آن را بدان يا نهي كرده ام از آن فيقول لا ادري پس ميگويد آن يكي نميدانم غير قرآن را و متابعت نميكنيم آن را ما وجدنا في كتاب الله اتبعناه چيزي كه مي يابيم در كتاب خداي متابعت
ميكنيم آن را خبر داد رسول خدا صلى الله عليه وسلم از حال بعضي از اهل جهل و فراغت و تكبر كه متقاعد و متكاسل اند از عمل كردن بحديث در حكمي كه يافته نميشود در قرآن و گمان ميبرند كه احكام شرع منحصر اند
در قرآن و جاهل اند باآنكه در احاديث بسي احكام است كه در قرآن مجيد نيست و همچنانكه قرآن حجت است حديث پيغمبر نيز حجت است چنانكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم را قرآن عطا كرده اند احاديث
نيز داده اند و هر دو وحي است چنانكه در حديث آينده بيايد رواه احمد وابو داود والترمذي وابن ماجة والبيهقي في دلائل النبوة وعن المقدام بن معديكرب بكسر ميم صحابي كندي
نزول كرد حمص را آمد در وفد كنده شمار كرده ميشود او را در اهل شام حديث وي در ايشانست مات بالشام سنة سبع وثمانين وله احدى وتسعون سنة قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم الا اني اوتيت القرآن ومثله معه آگاه باشيد بدرستيكه من داده شده است مرا قرآن و مثل قرآن كه احاديث باشد و مماثلت در بودن اوست
از وحي چنانكه قرآن وحي است منزل از جناب قدس الهي همچنين احاديث نيز وحي است وارد از جناب حق غايت آنكه وحي جلي است و خفي متلو و غير متلو متلو آنكه بالفاظ و عبارات وي نيز احكام متعلق
باشد چنانكه صحت نماز و حرمت مس محدث و جنب و اعجاز نظم و آن قرآن است و غير متلو آنكه نه چنين باشد و آن احاديث است و تواند كه مراد مماثلت در عدد و مقدار باشد چنانكه از حديث آينده
معلوم شود الا يوشك رجل شبعان على اريكته يقول آگاه باشيد كه نزديك است كه مردي سير و مستغني بر تخت خود بفراغت افتاده ميگويد عليكم بهذا القرآن لازم گيريد بر خود اين قرآن را
فما وجدتم فيه من حلال فاحلوه پس چيزي كه بيابيد در قرآن از حلال پس حلال گردانيد آن را و بكنيد و ما وجدتم فيه من حرام فحرموه و چيزي كه بيابيد در وي از حرام پس حرام گردانيد آن را و مكنيد
و وصف شبعان كنايت از بلادت و سوء فهم است كه شبع و شره طعام سبب آنست يا از كبر و حماقت كه تنعم و ترفه موجب آن ميگردد و ان ما حرم رسول الله كما حرم الله و بدرستي چيزي كه حرام
گردانيده است پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم مثل چيزيست كه حرام گردانيده است خدا و در بعض نسخ انما است كه بمعني ما و الا است بعد از آن مثال چند ذكر كرد در بيان آنچه ثابت شده بسنت رسول الله
و مذكور نيست در كتاب الله و فرمود الا لا يحل لكم الحمار الاهلي آگاه باشيد حلال نيست مر شما را گوشت خر اهلي كه در خانها ميباشد احتراز كرد از خر وحشي كه آن را گور خر گويند كه آن حلال است
ولا كل ذي ناب من السباع و حلال نيست هر خداوند نيش از درندها مثل شير و گرگ و سگ و مانند آن ولا لقطة معاهد و حلال نيست لقطه معاهد لقطه بضم لام و فتح قاف مال برداشته
شده از زمين و بسكون قاف نيز آمده و فتح اصح و اكثر است و معاهد بكسر و فتح ها هر دو جائز است كسي كه ميان تو و ميان او عهد بود و مراد ذمي در حديث ذمي است پس بطريق اولي مال ذمي
كه در راه افتاده يا يافته شده باشد حلال نيست زيرا كه وي مال وي معصوم است چنانكه حكم مال مسلمانان است الا ان يستغني عنها صاحبها مگر آنكه بي نياز باشد از آن لقطه مالك او كه
معاهد است اين را دو معني گفته اند يكي آنكه مالك بگذارد آن را و ببخشد مر كسي را كه يافته است دوم آنكه شيء قليل خسيس باشد كه در عادت نيازمندي آن نباشد و گفته اند كه چون لقطه چيزي حقير

باشد تصرف لاقطه در آن اگر محتاج باشد جائز است و احکام لقطه بتفصیل در بابے می بیاید ان شاء الله تعالی ومن نزل بقوم فعلیهم ان یقروه و یکی از احکام که بحدیث ثابت شده و در کتاب الله ذکر
آن نیست اینست که کسی که نزول کند بر قومی و فرود آید بر ایشان پس لازم است بر آن قوم که مهمانی کنند آنکس را و این بطریق سنت و استحباب است نه بر سبیل فرضیت و ایجاب زیرا که مهمانی کردن واجب
نیست بلکه سمت ارباب مروت و سیرت اهل ایمان است و لهذا این حکم را در صورت نهی آورد و گفت حلال نیست مر قوم را که مهمانی نکنند مر کسی را که نزول کند بر ایشان چنانکه در روایت گفت
فان لم یقروه فله ان یعقبهم بضم یا و سکون عین و کسر قاف بمثل قراه پس اگر مهمانی نکنند آنقوم مر آنکس را پس میرسد مر او را که جزای فعل ایشان دهد بمقدار مهمانی خود و بگیرد از ایشان بدل
آنچه فوت شد او را یعنی جای آن دارد که بگیرد و ایشان مستحق و سزاوار آن شده اند که توان گرفت اگرچه واجب نیست و بکسر قاف و بر مقصور و بظاهر این کلام ناظر در وجوب ضیافت است پس
بعض گویند که این حکم در کسی است که مضطر است و اگر نگیرد خوف هلاک دارد چنانکه در حالت مخمصه می باشد و بعض گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم لشکری میفرستاد و سکان بوادی و مفاوز
بازاری بر پا نمیکردند که از آنجا چیزی بخرند و بخورند پس سخت گرفته شد کار بر اهل قری که برای غازیان مهمانی کنند و اگر نکنند عقوبت ایشان این باشد که بگیرند از ایشان غازیان مقدار ضیافت
خود بر سبیل زجر چنانکه حکم بود که هر که از غنیمت بدزدد متاع او را بسوزند و هر که منع زکوة کند نصف مال او را بگیرند و بعض گفته اند که مهمانی کردن مر کسی را که نزول کند در ابتدای اسلام واجب
بود پس از آن منسوخ گشت بفرضیت زکوة والله اعلم رواه ابوداود روایت کرد این حدیث را ابوداود تا اینجا وروی الدارمی نحوه وکذا ابن ماجه الی قوله کما حرم الله و روایت
کرد دارمی همچنین روایت کرد ابن ماجه تا قول وی کما حرم الله و ایشان این کلام را که الا لا یحل الی آخره ذکر نکرده اند وعن العرباض بکسر عین مهمله و سکون را و بموحده و ضاد معجمه بن ساریه
بسین مهمله و را و یای تحتانیه صحابی است از اهل صفه و از بکایان که فرود آمده در باب ایشان آیه کریمه ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم الآیة نزول کرد بشام و سکونت بحمص کرد مات سنه خمس
و سبعین رضی الله عنه قال قام رسول الله عرباض بن ساریه گفت استاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی خطبه خواند فقال پس گفت آنحضرت ایحسب احدکم متکئا علی اریکته آیا گمان میبرد یکی
از شما تکیه زده بر تخت آراسته خود یظن ان الله لم یحرم شیئا الا ما فی هذا القرآن گمان میبرد که خدای تعالی حرام نگردانیده است چیزی را مگر چیزی که در این قرآن است الا و انی والله قد
امرت آگاه باشید و بدرستیکه من بخدا سوگند تحقیق امر کرده ام و وعظت و پند کرده ام ونهیت عن اشیاء و بازداشته ام مردم را از چیزها انها لمثل القرآن بدرستیکه آنچه امر و نهی و وعظ کرده ام
مثل آن است مقدار قرآن است او اکثر بلکه بیشتر است از آن پس از آن بیان کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم احکامی چند از آنچه نهی کرده است و در قرآن نیست بقول خود وان الله لم یحل لکم ان تدخلوا
بیوت اهل الکتاب الا باذن و بدرستیکه خدای تعالی حلال نگردانیده است مر شما را که درآیید خانهای اهل کتاب مگر باذن ولا ضرب نساءهم و حلال نگردانیده است مر شما را زدن زنان ایشان را در گرفتن جزیه
و خراج و مانند آن ولا اکل ثمارهم و حلال نگردانیده است خوردن میوه های ایشان را اذا اعطوکم الذی علیهم وقتیکه بدهند اهل کتاب شما را چیزی که بر ایشان است از جزیه و خراج رواه ابوداود و روایت
کرد این حدیث را ابوداود وفی اسناده و در اسناد وی این شخص است که نام وی اشعث بن شعبة المصیصی است قد تکلم فیه تحقیق سخن کرده شده است در وی که ثقه است یا نه و مصیصی
بکسر میم و تشدید صاد مهمله اولی و بفتح میم و خفت صاد نیز گفته اند نسبت است بشهری که نام آن مصیصه است و در قاموس گفته که مصیصه بروزن سفینه نام شهری است بشام و تشدید داده میشود
وعنه و هم از عرباض بن ساریه روایت است قال صلی بنا رسول الله نماز گذارد با ما یعنی امامت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذات یوم یکروزی ثم اقبل علینا بوجهه پس توجه کرد بر ما بروی
مبارک خود فوعظنا موعظة بلیغة پس پند کرد ما را پندکردنی سخت رسان و مؤثر و قول بلیغ آنکه مدلول وی بمقصود برسد و بالغ نیکو رسد و بلیغ فصیح که بعبارت خود که ضمیر را برسد ذرفت منها
العیون اشک ریخت از آن موعظه چشمها ذرف بذال معجمه رفتن اشک از چشم ووجلت منها القلوب و ترسید ازوی دلها فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله کان هذه موعظة مودع
گویا این پند کسی است که وداع کننده است چه شخص در وقت وداع کردن از پند و نصیحت هرچه کردنیست چیزی فرو نگذارد و هرچه گفتنی است بگوید و دلها از تصور وداع و رحلت او گرفته میشود و محزون
میگردد فاوصنا پس وصیت کن ما را یعنی اندوزی بکن بر ما و آسان تادل بما یاید از جا رود فقال اوصیکم بتقوی الله پس گفت وصیت میکنم شما را به پرهیزگاری و ترس از خدا والسمع والطاعة
و بقبول کردن حکم امرا و فرمان برداری ایشان در آنچه موافق حکم شرع بود و بتقوی جمع شود وان کان عبدا حبشیا و اگرچه آن حاکم غلام حبشی بود و این مبالغه است در اطاعت امرا و الا بنده
امیر نشود که یکی از شرائط امارت آزادی است و این چنانست که در حدیث آمده است که هر که مسجدی بنا کند او را در بهشت خانه بنا کنند اگرچه آن مسجد همچو آشیانه گنجشک باشد و مسجد هرگز همچو آشیانه گنجشک
نباشد و لیکن مقصود مبالغه است در خردی و تنگی و تواند که بنده حبشی نائب سلطان کبیر بود پس بر تقدیر اطاعت وی لازم بود که سلطان واجب کرده پس از آن علت سمع و طاعت امرا بیان فرمود
بقول خود فانه من یعش منکم بعدی زیرا که بدرستی که کسی میزید از شما بعد از من فسیری اختلافا کثیرا پس بزود انجام است که ببیند اختلاف بسیار را در سمع و طاعت امرا امن است از
فتنه که پیدا گردد از اختلاف و اشارت کرد بحفظ تقوی بقول خود فعلیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین پس لازم گیرید سنت مرا و سنت خلیفهای مرا که اهل رشد و رشاد اند
یا فکانند رشد و رشاد بایشان و به بودن خلاف و مراد بخلفای راشدین خلفای اربعه داشته اند و هر که بر سیرت ایشان برود و موافق سنت عمل کند حکم ایشان دارد و هر که بهوای نفس
خود بدعتی پیدا کند و بحقیقت سنت خلفای راشدین رضی الله عنهم همان سنت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم شهرت نیافته بود و بعد از وی در زمان ایشان
رواج یافته و مشهور گشته و مضاف بایشان شده و چون مظنه آن بود که یکی آنرا بجهت اضافت بایشان بدعت پندارد و رد کند و منکر گردد وصیت کرد باتباع آن پس هرچه خلفای راشدین
حکم کرده باشند اگرچه باجتهاد و قیاس ایشان بود موافق سنت نبوی است و اطلاق بدعت بر آن نتوان کرد چنانکه فرقه زائغه کنند پس از آن مبالغه کرد در وصیت باتباع سنت و فرمود تمسکوا
بها چنگ در زنید بسنت من و سنت خلفای راشدین وعضوا علیها بالنواجذ و سخت بزنید بر سنت دندانها را و محکم بگیرید آنرا و عض گزیدن و نواجذ چهار دندان در اقصای
دندانها که آنها را اضراس حلم و اضراس عقل گویند و بمعنی انیاب و مطلق اضراس نیز آمده و ایاکم ومحدثات الامور و دور دارید خود را از کارهای نو پدید شده که در زمان آنحضرت

صلى الله عليه وسلم و نه آن خلفاى راشدين نبوده اند فان كل محدثة بدعة زيرا كه هر خصلت احداث كرده شده بدعت است وكل بدعة ضلالة وهر بدعت ضلالت است يا سبب ضلالت است
رواه احمد وابو داؤد والترمذي وابن ماجة اين حديث را اين چهار كس روايت كرده اند الا انهما لم يذكرا الصلوة مگر اين است كه ترمذى وابن ماجه ذكر نكرده اند قصه نماز گذاردن را
يعنى نگفته اند صلى بنا رسول الله ليكن حديث اقتصر از وعظنا موعظة كرده اند وعن عبد الله بن مسعود قال خط لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم خطا گفت ابن مسعود كشيد آنحضرت
صلى الله عليه وسلم براى تفهيم ما خطى راست تا راه راست را نشان نمايد ثم قال هذا سبيل الله پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم اين خط را كه راست كشيدم راه خداست ثم خط خطوطا
عن يمينه وعن شماله پس كشيد خطهاى ديگر از جانب راست آن خط واز جانب چپ آن وقال هذه سبل وگفت اين راهها است على كل سبيل منها شيطان يدعو اليه بر سر هر
از اين راهها شيطانيست كه ميخواند مردم را با آن راه وبيرون مى برد از راه راست وقرأ وخواند آنحضرت صلى الله عليه وسلم اين آيت را وان هذا صراطى مستقيما فاتبعوه الاية پروردگار
عالم ميفرمايد كه اين راه من است راست كه نمودم شما را پس پيروى كنيد آنرا وآخر آيت اين است كه ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله وپيروى مكنيد راهها را كه چپ وراست ميروند
يعنى اديان مختلفه وطرق زائغه تا پريشان نگردانند آن راهها شما را ودور نبرند از راه راست رواه احمد والنسائي والدارمي بدانكه در اين حديث ودر احاديث ديگر كه در اين معنى وارد
يافته در كتب احاديث عدد اين خطوط در نظر نيامده جز آنكه در مدارك در تفسير اين آيت حديث روايت كرده است كه كشيد آنحضرت صلى الله عليه وسلم خطى مستوى وفرمود اين سبيل رشد است
وراه خداست پس روى كشيد آنرا ابتر كشيد در هر جانب شش خط مائل وفرمود اين راهها است بر سر هر راه شيطانيست كه ميخواند بسوى آن پس اجتناب كنيد از آن وخواند اين آيت را وگفته صاحب
مدارك پس ميسر كرده هر يكى از اين دوازده راه شش راه پس ميسر كرد هفتاد ودو راه پوشيده نماند كه افتراق امت بهفتاد وسه فرقه در حديث صحيح وارد شده است ليكن بايطريق كه در
مدارك گفته بلكه در مواقف گفته است كه كبار فرق اسلاميه هشت است معتزله وشيعه وخوارج ومرجيه ونجاريه وجبريه ومشبهه وناجيه بعد از آن معتزله را بيست فرقه ساخته وشيعه را
بيست ودو فرقه وخوارج بيست ومرجيه را پنج ونجاريه را سه وجبريه ومشبهه را تفريق نكرده وفرقه ناجيه اهل سنت وجماعتند ومجموع هفتاد وسه فرقه شد انتهى اگر گويند چگونه معلوم
شود كه فرقه ناجيه اهل سنت وجماعتند واين راه راست است وراه خداست وديگر همه راههاى نار است وهر فرقه دعوى ميكند كه راه راست است ومذهب وى حق وجوابش آنكه اين چيزى
نيست كه بمجرد دعوى تمام شود برهان بايد وبرهان حقانيت اهل سنت وجماعت آنست كه اين دين اسلام بنقل آمده است ومجرد عقل در آن وافى نيست وبتواتر اخبار معلوم شده وبتتبع وتفحص
احاديث وآثار متيقن گشته كه سلف صالح از صحابه وتابعين وتابعين باحسان ومن بعدهم همه بر اين اعتقاد وبر اين طريقه بوده اند واين بدع وهوا در مذاهب واقوال بعد از صدر اول حادث شده
واز صحابه وسلف متقدمين هيچكس بر آن نبوده واز ايشان متبرى بوده اند از آن وبعد از حدوث آن رابطه صحبت ومحبت كه با آن قوم داشتند قطع كرده ورد نموده ومحدثين اصحاب
كتب سته وغيرها از كتب مشهوره معتمده كه بنا ومدار احكام اسلام بر آنها افتاده وائمه فقهاى ارباب مذاهب اربعه وغيرهم از آنها كه در طبقه ايشان بوده اند همه بر اين مذهب بوده اند و
اشاعره وماتريديه كه ائمه اصول كلام اند تائيد مذهب سلف نموده وبدلايل عقليه آنرا اثبات كرده وآنچه سنت رسول صلى الله عليه وسلم واجماع سلف بر آن رفته بوده مؤكد ساخته اند ولهذا نام
ايشان اهل سنت وجماعت افتاده اگر چه اين نام حادث است اما مذهب واعتقاد ايشان قديم است وطريقه ايشان اتباع احاديث نبوى صلى الله عليه وسلم واقتدا بآثار سلف وحمل نصوص
بر ظاهر است مگر عند الضرورة وعدم اعتماد بر عقول وآرا واهواى خود ديگران بخلاف مثل معتزله وشيعه وآنها كه در اعتقادات بر طريقه ايشانند تشبث بفلسفه واسترسال با آرا واوهام ايشان
نموده ومشائخ صوفيه از متقدمين ومحققين ايشان كه استادان طريقت وزهاد وعباد ومرتاض ومتورع ومتقى ومتوجه بجناب حق ومتبرى از حول وقوت نفس بوده اند همه بر اين مذهب
بوده اند چنانكه از كتب معتمده ايشان معلوم گردد ودر تعرف كه معتمدترين كتابهاى اين قوم است وشيخ الشيوخ شهاب الدين سهروردى در شان او گفته است لولا التعرف
عرفنا التصوف عقائد صوفيه كه اجماع دارند بر آن آورده كه همه عقائد اهل سنت وجماعت است بى زيادت ونقصان ومصداق اين سخن كه گفتيم آنست كه كتابهاى حديث وتفسير و
كلام وفقه وتصوف وسير وتواريخ معتبره كه در ديار مشرق ومغرب مشهور ومذكور اند جمع كنند وتفحص نمايند ومخالفان نيز كتابها را بيارند تا ظاهر شود كه حقيقت حال چيست
وبالجمله سواد اعظم در دين اسلام مذهب اهل سنت وجماعت است عرف ذلك من انصف بالانصاف وتجنب عن التعصب والاعتساف والله يقول الحق وهو يهدى السبيل و
عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يؤمن احدكم حتى يكون هواه تبعا لما جئت به ايمان نمى آرد يكى از شما تا آنكه باشد هواى نفس او تابع و
پيرو چيزى را كه آورده ام من آنرا از دين وشريعت اگر مراد متابعت است در اعتقاد وعمل در عبادات وعادات بر وجه كمال وتسليم ورضا باحكام وى صلى الله عليه وسلم در وقت
معارضه داعيه حق وباعثه هوى پس مراد نفى ايمان كامل است واگر طبيعت در اختيار دين اسلام واعتقاد حقيت اوست مراد نفى اصل ايمان است وفرمود هوا تابع شود ونگفت
منتفى ومنعدم گردد زيرا كه انتفا وانعدام آن مطلقا ممكن نيست وكمال نيز نيست موجب اجر وثواب نه كمال آنست كه هوا باشد وتابع حق ومنقاد امر باشد رواه فى شرح السنة
روايت كرد اين حديث را محى السنه در شرح السنه وقال النووى فى اربعينه وگفته است امام نووى در چهل حديث خود هذا حديث صحيح رويناه فى كتاب الحجة باسناد
صحيح وعن بلال بن الحارث المزني بضم ميم وفتح زاى وكسر نون صحابى است آمد بر آنحضرت در وفد مزينه در سال پنجم از هجرت مات سنة ستين وله ثمانون سنة قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من احيى سنة من سنتى كسى كه زنده كرد اند وترويج دهد سنتى از سنتهاى مرا كه قد اميتت بعدى تحقيق ميرانيده شده وضائع كرده شده است پس از من
فان له من الاجر مثل اجور من عمل بها پس بدرستى كه مر آنكس را است از اجر وثواب مقدار اجرها وثوابهاى كسانى كه كار ميكنند بآن سنت من غير ان ينقص من اجورهم شيئا
بى آنكه كم كرده شود بسبب ثبوت اجر مر آنكس را از اجرهاى اين كاركنندگان چيزى يعنى هم آن عاملان اجر بكمال وتمام حاصل شود وهم اين احياى سنت كننده ورواج

دهنده را مقدار اجرهای ایشان ثابت میشود ومن ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاها الله ورسوله وکسی که بدعتی پیدا کند بدعت ضلالت که راضی نیست از آن خدا و رسول خدا بخلاف
بدعت حسنه که در وی مصلحت دین و تقویت و ترویج آن باشد کان علیه من الاثم مثل آثام من عمل بها لا ینقص ذلک من اوزارهم شیئا باشد بر آن کس از بزه مقدار بزههای کسی که عمل کند آن
بدعت کم نمیکند آن از بزههای ایشان چیزی را شرح این حدیث و سخن در آن در آخر فصل اول در حدیث ابی هریره از روایت مسلم گذشت رواه الترمذی ورواه ابن ماجة عن کثیر بن
عبد الله بن عمرو عن ابیه عن جده وعن عمرو بن عوف انصاری است حاضر شد بدر را و سکونت کرد مدینه را رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الدین لیأرز الی
الحجاز کما تأرز الحیة الی جحرها ترجمه این عبارت در حدیث آخر از فصل اول گذشت الا آنکه آنجا الی المدینة گفت و اینجا الی الحجاز که شامل مکه و مدینه هردو است چنانکه آنجا نیز اشارت
کرده شد بآنکه سبب ورود در آن مقام بیان فضیلت مدینه مطهره بوده و درین مقام اخبار بفضیلت حرمین زادهما الله تعظیما وتشریفا والله اعلم ولیعقلن الدین من الحجاز
و هر آینه پناه میجوید دین از زمین حجاز و میگیرد او را ملجا و مسکن و بازمیگردد بسوی او وقتیکه ظاهر شود فتن و مستولی گردند اهل کفر و فساد یا در آخر زمان در وقت خروج دجال چنانکه گفته شد
معقل الاروية من رأس الجبل همچو پناه جستن بز کوهی از سر کوه و برآمدن او آنرا و اروية بضم همزه و سکون را و کسر واو وتشدید یا بز کوهی و بعض مخصوص بماده دارند ان الدین بدأ
غریبا وسیعود کما بدأ بدرستی که دین پیدا شده است غریب و تنها و سرانجام است که باز گردد چنانکه بود فطوبی للغرباء پس خوش شیء و خنکی باد مرغریبان را وهم الذین یصلحون ما افسد
الناس من بعدی من سنتی و غربا آنکسانی اند که نیکو میسازند چیزی را که بد ساخته اند مردم بعد از من از سنت من رواه الترمذی وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لیأتین علی امتی کما اتی علی بنی اسرائیل هر آینه بیاید بر امت من مانند آنچه آمده و گذشته بر بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل موافق و مطابق با یکدیگر و اصل
این ترکیب آن است که چون نعلین بدوزند طاقات آنها را بیکدیگر اندازه کرده ببرند تا برابر آیند و گویند حذوت النعل بالنعل وحذو بمعنی اندازه کردن و بریدن مثل را وطابق النعل
بالنعل نیز گویند پس این مثل شد در موافقت دو چیز بیکدیگر حتی ان کان منهم من اتی امه علانیة تا آنکه اگر بود از بنی اسرائیل کسی که آمد مادر خود را یعنی جماع کرد با وی آشکارا
لکان فی امتی من یصنع ذلک هر آینه باشد در امت من کسی که میکند آن فعل شنیع را و گفته اند که مراد بمادر زوجه پدر است یعنی چه صورت دارد که کسی با مادر حقیقی خود این فعل کند که مانع
طبعی با نهی شرعی همراه است اما در زوجه پدر که نادر او است صورت امکانی دارد از جهت عدم مانع طبعی وان بنی اسرائیل تفرقت علی ثنتین وسبعین ملة و بدرستی که بنی اسرائیل جدا شدند
بر هفتاد و دو مذهب وتفترق امتی علی ثلث وسبعین ملة و جدا میشوند امت من از آنها که ایمان آورده اند و روی بقبله دارند بر هفتاد و سه مذهب در اصول عقائد کلهم فی النار
همه ایشان مستحق در آمدن در دوزخ باشند بجهت سوء اعتقاد والا بجهت عمل شاید که فرقه ناجیه نیز در آیند و قول آنکه دخول فرقه ناجیه مطلق مقصود است سخن بی دلیل است الا ملة واحدة
مگر یک اهل ملت قالوا من هی گفتند صحابه کیست آن یک اهل ملت یا رسول الله قال ما انا علیه واصحابی فرمود اهل ملتی است که من بر آنم و اصحاب من بر آنند رواه الترمذی وفی روایة
احمد وابی داؤد عن معاویة و در روایت امام احمد وابی داؤد از معاویه اینچنین آمده است که ثنتان وسبعون فی النار وواحدة فی الجنة وهی الجماعة اهل هفتاد و دو ملت
در آتش دوزخ اند و اهل یک ملت در بهشت مسمی بجماعت است از جهت اجتماع ایشان بر کلمه حق و بر آنچه اجماع کرده اند بر آن سلف که بر راه راست بوده اند و این عبارت نیز در این روایت
آمده است که وانه سیخرج فی امتی اقوام و بدرستی که شان این است که بیرون خواهند آمد در امت من گروهها که تتجاری بهم تلک الاهواء روان میشود با ایشان یعنی سرایت
میکند در رگ و پی ایشان آن اهوا که متفرق شده اند بآنها و اهوا جمع هوی بمعنی اراده نفس و شهوات او که خوانده است ایشان را بآن مذهب کما یتجاری الکلب بصاحبه چنانکه سرایت میکند کلب
در صاحب خود و کلب بفتح لام علتی است که عارض میشود آدمی را از گزیدن سگ دیوانه و مستولی میگردد بر وی شبه مالیخولیا و سرایت میکند از وی بدیگری و نمیتواند که بجانب آب نگاه کند
و اگر بکند فریاد کند و بی طاقتی دارد و بسا که از تشنگی بمیرد و نتواند که آب بخورد و این علتی است که میریزد ماده آن بر تمامه بدن او و متولد میگردد از وی اعراض ردیه و سرایت میکند در رگ
و پی چنانکه فرمود لا یبقی منه عرق ولا مفصل الا دخله باقی نمیماند از صاحبش هیچ رگی و بندی مگر آنکه در می آید آن علت در آن و تشبیه اهل هوا بصاحب این علت بجهت آنست که بر
صاحبش مستولی گردد و اعراض ردیه از وی متولد شود و ضرر آن از وی بدیگری تجاوز کند چنانکه علت بدعت و هوا در اهل اهوا و چنانکه صاحب علت کلب از آب گریزد و نتواند آنرا خورد
و تشنه بمیرد همچنین اهل اهوا از علم دین بگریزند و نتوانند از آن مستفید شد و محروم از آن بمیرند در بادیه جهل و ماویه بدعت جان دهند نسأل الله العافیة وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله لا یجمع امتی بدرستی که خدای تعالی گرد نمی آرد امت مرا او قال امة محمد شک راوی است که بجای امتی امت محمد گفت علی ضلالة
بگمراهی و این خاصیت و منقبتی است که پروردگار تعالی این امت مرحومه را بدان مخصوص گردانیده است که هرچه بر آن اتفاق کنند جز حق و ثواب نبود وید الله علی الجماعة و دست
قدرت و احسان الهی بر جماعت است و این کنایت است از حفظ و نصرت حقتعالی اهل حق را از ایذای خلق و خوف اعدای دین و توفیق وی سبحانه مر ایشان را از برای استنباط احکام و اطلاع
بر دریافت حق و چون اختلاف کنند و متفرق شوند زائل گرداند حفظ و عصمت و سکینه را او نفرستد عذاب را و فاسد گرداند احوال او بیرون آرد از آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب
او رضی الله عنهم بر آن بودند ومن شذ شذ فی النار و کسی که تنها افتد از جماعت و بیرون آید از سواد اعظم انداخته میشود در آتش دوزخ شذ اول بصیغه معلوم است و دوم مجهول
و معلوم نیز آمده و همچنین در حدیث آینده رواه الترمذی وعنه قال قال رسول الله و هم از ابن عمر روایت است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
اتبعوا السواد الاعظم پیروی کنید سواد اعظم را سواد در اصل بمعنی سیاهی است و بمعنی جمهور و اکثر از مردم نیز باید چنانکه سیاهی لشکر گویند کثرت و زیادت آن را و مراد حث و ترغیب است
باتباع آنچه اکثر علما در آن جانب اند فانه من شذ شذ فی النار رواه ابن ماجة من حدیث انس و در بعض نسخ درینجا بیاض است و این عبارت در حاشیه نوشته و در بعض

وکسر

و آن اهل یک ملت

ابن ابی عاصم فی کتاب السنة نیز زیاده کرده وعن انس قال قال لی رسول الله گفت انس که گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا بنی ان قدرت ان تصبح وتمسی ای پسرک من اگر توانی که صبح کنی و
شام کنی ولیس فی قلبک غش لاحد وحال آنکه نیست در دل تو کینه و عداوت مر هیچ یکی را فافعل پس بکن که کاری عظیم است ثم قال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای مدح و ترغیب این کار
یا بنی وذلک من سنتی ای پسرک من وآن کار از سنت سنیه و طریقه مرضیه منست ومن احب سنتی فقد احبنی وکسی که دوست دارد سنت مرا پس تحقیق دوست میدارد مرا چه دوست
داشتن طریقه و سیرت کسی ناشی از محبت او و باعث بر آن است ومن احبنی کان معی فی الجنة وکسیکه دوست دارد مرا باشد با من در بهشت چنانکه وارد شده است که المرء مع من احب
و در حدیث اشارتست بآنکه دوست داشتن سنت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم مورث محبت آنحضرت و مرافقت اوست صلی الله علیه وسلم چه جای عمل بدان رزقنا الله رواه الترمذی و
عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تمسک بسنتی عند فساد امتی کسی که چنگ در زند و عمل کند بسنت من نزد فساد امت من و بیرون آمدن ایشان
از سنت و تقصیر کردن در آن فله اجر مائة شهید پس مر او راست مزد و ثواب صد شهید کنایتست از یافتن غایت جهد و مشقت در آن و حصول کمال فضیلت و ثواب بر آن رواه البیهقی فی
کتاب الزهد له من حدیث ابن عباس رضی الله عنهما در اینجا نیز در بعض نسخ بیاض است و در حاشیه این عبارت نوشته وعن جابر عن النبی روایتست از جابر از پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم حین اتاه عمر وقتی که آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم را عمر رضی الله عنه فقال پس گفت عمر انا نسمع احادیث من یهود تعجبنا بدرستی که ما میشنویم حدیثها و حکایتها را از یهود
که خوش می آید ما را آن احادیث و حکایات افتری ان نکتب بعضها آیا می بینی و رای میزنی که بنویسیم بعضی از آن احادیث را فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق زجر و
انکار امتهوکون انتم آیا متحیرید شما در دین اسلام و در بودن وی دینی تام و کامل که محتاج بدینی دیگر باشد تا از اهل کتاب چیزی بگیرید و استفاده نمائید کما تهوکت الیهود والنصاری
چنانکه متحیر شدند یهود و نصاری و افتادند در تیه حیرت و وادی اشتباه لقد جئتکم بها بتحقیق آورده ام ملت و شریعت را بیضاء نقیة سفید و پاک و صاف و روشن و
خالص از شک و شبهه و مبرا از اشتباه و التباس ولو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی و اگر موسی زنده بودی گنجایش نداشت او را مگر پیروی من چه جای قوم او و تمام مردم
غیر ایشان زیرا که شرائع همه منسوخ شد بشریعت من رواه احمد والبیهقی فی شعب الایمان وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اکل طیبا کسی که
بخورد حلال را وعمل فی سنة و کار کند از جهت بودن او در سنت اگرچه قلیل باشد وامن الناس بوائقه و ایمن باشند مردم از شرهای او یعنی از وی بکسی شری نرسد یعنی گمراه نگرداند
و کسی را از راه نبرد کذا قیل و ظاهر آنست که مراد عامه تر ازین باشد و بوائق جمع بائقه است یعنی سختی و در حدیث آمده است که در نیاید بهشت را کسی که ایمن نباشد همسایه او از بوائق او و او تفسیر کرده
آنرا بظلم و غش و سختی و شر دخل الجنة می در آید بهشت را فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله ان هذا الیوم لکثیر فی الناس بدرستی که این کار امروز در زمان بسیار است
در مردم بعد از این چه حال خواهد بود فقال وسیکون فی قرون بعدی گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری در این زمان بسیار هست و سرانجام است که میباشد در جماعتها که پیدا
شوند بعد از من یعنی منقطع نمیشود خیر از امت من مطلقا اگرچه تفاوت کند بقلت و کثرت و در آخر زمان نیز جماعه خواهند بود که بطریقه تقوی و سنت قائم خواهند بود رواه الترمذی
وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انکم فی زمان من ترک منکم عشر ما امر به بدرستیکه شما در زمانی هستید که هر که ترک کند از شما ده یک
آنچه امر کرده شده است بدان هلک هلاک میشود و عقاب کرده میشود او را بر آن ثم یأتی زمان من عمل منهم بعشر ما امر به نجا پس تر می آید زمانی که هر که بکند از ایشان ده یک
آنچه امر کرده شده است بدان نجات یابد از عذاب و ثواب داده میشود بر آن و این در سنن و نوافل خیرات خواهد بود والا در فرائض و واجبات ترک چه صورت دارد و بعض گفته اند
که مراد امر معروف و نهی منکر است که در زمان نبوت و قریب بدان زمان بود چه حق ظاهر بود و دولت اسلام قوی و امداد و اعانت از مسلمانان حاصل و استماع و قبول حق متوقع که با وجود آن
در ترک امر و نهی مجال عذر تنگ بود بخلاف آخر زمان که کار بنقیض آنست اگر اندکی از آن هم بوجود آید غنیمت است و موجب اجر گردد رواه الترمذی وعن ابی امامة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما ضل قوم بعد هدی کانوا علیه گمراه نشدند هیچ قومی پس از هدایتی که بودند بر آن الا اوتوا الجدل مگر آنکه داده شدند
جدل یعنی شدت در خصومت و عناد و ستیزه و تعصب تا ترویج کنند مذهب باطل را و براندازند بنای حق را ثم قرأ رسول الله پس خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هذه
الآیة این آیت را که در بیان جدل و خصومت کافران وارد است ما ضربوه لک الا جدلا بل هم قوم خصمون رواه احمد والترمذی وابن ماجة و سبب نزول این آیت
آنست که چون نازل شد قول خداوند تعالی اِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ بتحقیق شما و چیزی که می پرستید شما غیر حق هیمه دوزخ منشه کافران خوشحال شدند و
فریاد بر آوردند و گفتند بتان ما بهتر از عیسی علیه السلام نیستند و اگر عیسی هم که معبود نصاری است بحکم این آیت در دوزخ باشد ما راضی ایم که بتان ما نیز با وی باشند اینجا میفرماید که مَا ضَرَبُوْهُ
لَكَ اِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُوْنَ یعنی این بحث که با تو کردند نکردند مگر بطریق جدل و خصومت چه ما تعبدون شامل عیسی علیه السلام نبود زیرا که کلمه ما عبارت از غیر عقلا میباشد
بمعنی چیز چنانکه من برای عقلا است بمعنی کس و ایشان میدانند که لغت عرب اینچنین است با وجود آن بمحض جنگ و جدل و تعصب این سخن میگویند و آورده اند که ابن زبعری بکسر زای و فتح با و سکون
عین و فتح را در آخر الف که یکی از مشرکان بود این بحث کرد با آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را گفت وای بر تو چه خوش جاهل بوده تو بزبان قوم خود وعن انس ان رسول الله در روایت است
از انس بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یقول بود که میگفت لا تشددوا علی انفسکم سخت نگیرید بر نفسهای خود بار تکالیف ریاضات و مجاهدات شاقه که نفس طاقت
آن ندارد و التزام آن بر نفس خود و حرام گردانیدن آنچه مباح گردانیده است آفریدگار تعالی و آسان کرده است بر شما کار را فیشدد الله علیکم تا سبب آن شود که سخت
گیرد خدای تعالی بر شما و فرض گرداند آنرا و شما را طاقت ادای حق آن نباشد و درمانید و باز گردید فان قوما شددوا علی انفسهم فشدد الله علیهم پس بدرستیکه قومی سخت

کرفتند پس سخت کرفت خدا بر ایشان فتلک بقایاهم فی الصوامع والدیار پس آن سخت کیرندکان بر نفس خود باقی ماندکان ایشانند در صومعها و دیرها صومعه بفتح میم عبادت خانه نصاری
و دیر کلیسای رهبانان ورهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم رهبانیتی که پیدا کردند ایشان آنرا فرض نکردانیدیم ما آنرا بر ایشان و مراد برهبانیت مبالغه در عبادت و ریاضت و انقطاع
از مردم و پوشیدن پلاس و انداختن زنجیرها در کردن و بریدن آلت مردی و کریختن بکوه و بیابان و امثال آن که راهبانان و زاهدان اهل کتاب میکردند پس میفرماید که ایشان این چیزها را از پیش
خود اختراع و ابتداع نمودند نی آنکه ما بر ایشان فرض کردانیم و در آخر آیت میفرماید فما رعوها حق رعایتها پس رعایت نتوانستند کرد آنرا حق رعایت آن آورده اند که احمد بن الحواری نزد
استاد خود ابو سلیمان دارانی رض کفت ریاضت کشیدند بنی اسرائیل تا آنکه خشک شدند مثل مشکهای کهنه و زههای کمان و ما میخوریم و می پوشیم و آسایش میکنیم درین اندیشه جان می کاهد که این حلیت
و چه است ابو سلیمان دارانی کفت میدانستم که تو تازه خواهی آورد بدان ای احمد که از ما صدق میخواهند و اخلاص نه سوختن و کداختن اکر ده روز عمل کردی و اخلاص ورزیدی بهتر از ده
سال است که سوختن و کداختن رضای حق مطلوب است کما قال ولم یکن للوصال اهلا فکل احسانه ذنوب رواه ابوداود وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم نزل القرآن علی خمسة اوجه فرود آمده است قرآن بر پنج قسم حلال و حرام و محکم و متشابه و امثال معنی حلال و حرام ظاهر است و معنی محکم و متشابه در فصل اول در حدیث
عائشه رض معلوم شد و مراد به امثال قصص و مواعظ است فاحلوا الحلال پس حلال کردانید حلال را یعنی عمل کنید بدان و اعتقاد کنید حلیت آنرا وحرموا الحرام و حرام کردانید حرام را
واعملوا بالمحکم و کار کنید بمحکم وآمنوا بالمتشابه و ایمان آرید بمتشابه و بدانید که آنچه مراد حق تعالی است از آن حق است اکرچه ما بدان نرسیم واعتبروا بالامثال و عبرت کیرید و پند پذیر
شوید بامثال هذا لفظ المصابیح اینکه ذکر کرده شد لفظ مصابیح است وروی البیهقی فی شعب الایمان و روایت کرده است بیهقی در کتاب شعب الایمان ولفظه ولفظ بیهقی این است
فاعملوا بالحلال واجتنبوا الحرام واتبعوا المحکم پس عمل کنید بحلال و پرهیز کنید از حرام و پیروی کنید محکم را و قول او وآمنوا بالمتشابه واعتبروا بالامثال بحال خود است ولفظ مصابیح
در معنی و بیهقی یکی است وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الامر ثلثة احکام شرع سه نوع است امر بین رشده حکمی است که ظاهر و هویدا است
بره بودن او فاتبعه پس متابعت و پیروی کن آنرا وامر بین غیه و حکمی است که پیدا است نا بره بودن او فاجتنبه پس پرهیز کن از آن و یکسو شو از آن وامر اختلف فیه و حکمی است که اختلاف
کرده شده است و اشتباه است در رشد و غی او فکله الی الله پس بسپار او را بخدا و توقف کن در آن و طلب کن رشد و هدایت در آن رواه احمد الفصل الثالث عن معاذ بن جبل قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان ذئب الانسان بدرستی که شیطان کرک آدمی است میبرد و میرباید آنرا که از جماعت بر آید پس هلاک میکند کذئب الغنم مانند کرک کوسفند
یاخذ الشاذة میکیرد کوسفند یکه رمنده است و انس ناکیرنده است بکله والقاصیة و میکیرد کوسفندیرا که دور رونده است از کله بی نفرت والناحیة و کوسفندی را که یک جانب افتاده است
اکرچه نکریخته و دور نرفته است و آنکه در درون کله است ایمن و سلامت است وایاکم والشعاب و دور دارید خود را از راههای میان دو کوه مقصود نه بر آمدن از میان جماعت و بیرون
نیفتادن از راه سلوک است چنانکه فرمود وعلیکم بالجماعة والعامة و بر شما باد که لازم کیرید جماعه را و اکثر را اشارت است بآنکه معتبر اتباع اکثر و جمهور است چه اتفاق کل در همه احکام
نه بلکه ممکن نیست رواه احمد وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من فارق الجماعة شبرا کسی که جدائی کرد جماعت را بمقدار یک بدست فقد خلع ربقة
الاسلام عن عنقه پس بتحقیق بر کشید ربقه اسلام را از کردن خود یعنی حاصل آن شد که شاید از قید اسلام و بند احکام آن بر آید و ربقه بکسر راو فتح آن نیز آمده ریسمانی که در وی چند حلقه سازند
و هر حلقه در کردن کوسفندی اندازند و هر حلقه را ربقه کویند رواه احمد وابوداود وعن مالک بن انس مرسلا روایت است از امام مالک بن انس بطریق ارسال قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ترکت فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتم بهما کذاشته ام من در میان شما دو چیز که البته کمراه نمیشوید مادام که چنک در میزنید بآن دو چیز آن دو چیز کدام است کتاب الله وسنة
رسوله کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه وسلم رواه فی الموطا روایت کرده است این حدیث را امام مالک در موطا که نام کتاب امام مالک است و موطا مقصور و ممدود
هر دو آمده بدانکه مرسل در اصطلاح مشهور روایت تابعی از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بمعنی منقطع نیز آید چنانکه در مقدمه کذشت پس کفته شود که مالک تابعی نیست تا حدیث او
مرسل کردد و اولی آنست که بجای مرسلا تعلیقا کوید که بمعنی حذف اول اسناد است وعن غضیف بضم غین و فتح ضاد معجمتین بن الحارث الثمالی بضم ثاء مثلثه و تخفیف میم رض شامی
و در صحبت وی اختلاف است ابن ابی حاتم و پدرش و ابو زرعه کفته اند که صحابی است و عجلی کفته که تابعی ثقه است و ابن سعید او را در طبقه اولی از تابعین ذکر کرده و ابن حبان در کتاب ثقات
آورده و وی کفته که من در زمن رسول الله صلی الله علیه وسلم بودم و با وی بیعت کرده و مصافحه نموده ام والله اعلم و بعضی غطیف بطا بدل ضاد کفته اند قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ما احدث قوم بدعة نو پدید نکردند هیچ قومی بدعت را الا رفع مثلها من السنة مکر آنکه برداشته شد مانند آن در مقدار و مرتبه از سنت و چون احداث بدعت
رافع سنت باشد بهمین قیاس اقامت سنت قامع بدعت خواهد بود فتمسک بسنة خیر من احداث بدعة پس چنک در زدن بسنت اکرچه اندک باشد بهتر است از نو پدید کردن بدعت
اکرچه حسنه بود زیرا که باتباع سنت پیدا میشود نور و بکرفتاری بدعت در می آید ظلمت مثلا رعایت آداب خلا و استنجا بر وجه سنت بهتر است از بنای رباط و مدرسه چه سالک برعایت آداب سنت
ترقی کند بمقام قرب و بترک او تنزل کند از آن و این مؤدی میکردد بترک افضل از آن تا بمرتبه قساوت قلب که آنرا رین و طبع و ختم کویند میرسد نعوذ بالله من ذلک رواه احمد وعن حسان
رضی الله عنه قال روایت است از حسان بن ثابت که شاعر و صحابی مشهور است و احوال وی در جای دیگر ذکر کرده شده است که کفت ما ابتدع قوم بدعة فی دینهم پیدا
نکردند هیچ قومی بدعتی را در دین خود الا نزع الله من سنتهم مثلها مکر آنکه کشید خدای تعالی از سنتی که در دین ایشان است مانند آن ثم لا یعیدها الیهم الی یوم القیمة پس باز
نمیکرداند و نمیفرستد آن سنت را بسوی ایشان تا روز قیامت رواه الدارمی وعن ابراهیم بن میسرة تابعی ثقه صحیح الحدیث است بی نظیر زمان خود بوده حدیث او در اهل مکه است

قال قال رسول الله گفت ابراهیم بن میسره که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم من وقر صاحب بدعة کسی که تعظیم و تبجیل کند خداوند بدعت را فقد اعان علی هدم الاسلام پس بتحقیق مدد کند
بر ویران کردن دین اسلام چه در توقیر وی استخفاف و استهانت سنت است و این میکشد بویران کردن بنای اسلام و بهمین قیاس در توقیر و تبجیل سنن آبادانی بنای اسلام خواهد بود بسبب تعظیم و
ترویج سنت رواه البیهقی فی شعب الایمان مرسلا وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال من تعلم کتاب الله ثم اتبع ما فیه کسی که بیاموزد قرآن را پس پیروی کند احکامی را که در اوست هداه الله
من الضلالة فی الدنیا راه راست نماید او را خدای تعالی و برهاند از گمراهی در دنیا ووقاه یوم القیمة سوء الحساب و نگاه دارد او را روز قیامت از بدی و سختی حساب وفی روایة قال
و در روایتی چنین آمده است من اقتدی بکتاب الله لا یضل فی الدنیا ولا یشقی فی الآخرة کسی که پیروی کند بکتاب خدا گمراه نشود در دنیا و بدبخت نگردد در آخرت ثم تلا هذه
الایة پس خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را فمن اتبع هدای فلا یضل ولا یشقی پس کسی که پیروی کند کتاب مرا که سبب هدایت است گمراه نشود و بدبخت نگردد حاصل آنکه دولت
و سعادت دنیا و آخرت در متابعت دین و شریعت است بیت زهی سعادت اگر خدمت توام گردد که نیکبختی دنیا و دین خدمت است رواه رزین وعن ابن مسعود رضی الله عنه ان
رسول الله روایت است از ابن مسعود که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفت ضرب الله مثلا صراطا مستقیما گردانیده است خدای تعالی قصه و حال بیان یا آنچه در اوست
از محارم وحدود و احکام قرآن قصه و حال راه راست وعن جنبتی الصراط سوران و از هر دو جانب آن راه راست دو باره شهر است فیهما ابواب مفتحة در آن دو باره شهر درهای
گشاده وعلی الابواب ستور مرخاة و بر درها پردهها است فروهشته وعند راس الصراط داع و بر سر راه شخصی هست که خواننده است مردم را یقول استقیموا علی الصراط میگوید راست
روید بر راه ولا تعوجوا و کج نروید وفوق ذلک داع و بالای آن خواننده دیگر هست یدعو میخواند مردم را کلما هم عبد ان یفتح شیئا من تلک الابواب هرگاه که قصد میکند بنده
از بندگان که بگشاید دری از آن درها و بردارد پرده را قال میگوید آن داعی ویحک لا تفتحه وای بر تو مگشا این در را فانک ان تفتحه تلجه پس بدرستی که اگر بگشائی تو آن در را میدرآئی
در او و اگر میدرآئی عذاب الیم میکشی در وی ثم فسره پس تفسیر بیان کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم این مثل را که مراد از آن چیست فاخبر ان الصراط هو الاسلام پس خبر داد و گفت که راه راست
طریق اسلام است که بدان راه بهشت جاوید میرسند وان الابواب المفتحة محارم الله و خبر داد که درهای گشاده که پردهها بر آن فروهشته افعالی است که حرام گردانیده است خدای تعالی
آنها را بر بندگان وان الستور المرخاة حدود الله و بیان کرد که پردههای فروهشته حدهای خداست که میان بنده و محارم بسته است که از آنها نگذرد و فاصله باز دارنده است بنده را
از آن و آن عبارت است از احکام وی سبحانه وان الداعی علی راس الصراط هو القرآن و بیان کرد که مراد بداعی که بر سر راه است قرآن است که میخواند مردم را براه راست
وان الداعی من فوقه و آنکه خواننده است بالای قرآن هو واعظ الله فی قلب کل مؤمن آن پند دهنده از جانب خداست در دل هر مؤمن و طیبی آنرا تفسیر بلمه ملک کرده که الهام خیر
میکند و تا این نباشد قرآن سود نمیدهد کار قرآن آنست که راه بنماید و نشانهای راه بیان میکند اما قبول افتادن آن و پند پذیرفتن بدان و رفتن براه و رسیدن بمقصود بتوفیق الهی و
هدایت اوست که بنده را بدان الهام میکند و در دل وی پیدا آرد رزقنا الله رواه رزین روایت کرد این حدیث را رزین از ابن مسعود ورواه احمد والبیهقی فی شعب الایمان و روایت
کرد آنرا احمد در مسند خود و بیهقی در شعب الایمان عن النواس بفتح نون و تشدید واو بن سمعان بکسر سین و فتح آن صحابی است ساکن شام وکذا الترمذی عنه و همچنین روایت کرد ترمذی
از نواس بن سمعان الا انه ذکر اخصر منه ولیکن اینست که ترمذی ذکر کرد این حدیث را مختصرتر از آنچه روایت کرده اند احمد و بیهقی وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال من کان مستنا
کسی که میخواهد پیروی کند راه راست را فلیستن بمن قد مات پس باید که پیروی کند راه را و اقتدا کند بکسانی که بتحقیق از عالم گذشته اند فان الحی لا تؤمن علیه الفتنة پس بدرستیکه زندگان ایمن کرده
نمیشود بر ایشان از فتنه و ابتلا در دین این سخن را ابن مسعود در زمان خود با تابعین گفت و نصیحت کرد و مراد بمردهها صحابه را داشت و بزندگان اهل زمان خود را جز صحابه چنانکه گفت اولئک
اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم کانوا افضل هذه الامة آن مردهها یاران محمد اند که بودند فاضلتر از همه که جز ایشانند درین امت ابرها قلوبا نیکترین امت از روی دلها
واعمقها علما و دوراندیشهتر از روی علم واقلها تکلفا و کمتر از روی تکلف و تصنع و ریا و مراعات رسوم و عادات که متعارف است میان مردم و تکلف آنرا بر خود نهند و تکلف در
لغت بخود گرفتن کاری بی فرموده و رنج بر خود نهادن و تکلف پیش آینده بکاری که فرو راه شد از حاجت و بیرون از طاقت اختارهم الله لصحبة نبیه ولاقامة دینه برگزید ایشانرا
خدای تعالی از برای صحبت پیغمبر خود صلی الله علیه وسلم و برای برداشتن دین وی این دلیل است بر افضلیت واکملیت صحابه یعنی چون پروردگار تعالی از میان همه خلائق ایشانرا برگزید و یاران
پیغمبر خود ساخت معلوم شد که ایشان بهترین خلق و اخیار امت بوده اند و جواهر نفوس ایشان برای انعکاس انوار هدایت و ایمان قابل تر ولائق تر چنانکه در قرآن مجید میفرماید الزمهم
کلمة التقوی وکانوا احق بها واهلها و بودند سزاوارتر ولائق تر بکلمه تقوی و مستحق تر مر آنرا و در آثار آمده است که پروردگار تعالی نظر کرد در تمامه دلهای بندگان و یافت دل محمد را
صلی الله علیه وسلم روشن تر و پاک تر پس نهاد نور نبوت را در آن و یافت دلهای صحابه را صاف تر و لائق تر پس برگزید برای صحبت او ایشان را و این خود ظاهر است چنانکه هیچ عاقل
نپسندد که آنها که یاران پیغمبر باشند و مریدان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنهم و عمرها در سایهٔ تربیت او بوده و خدمت کرده باشند و هنوز پاک و صاف نشده و بدرجهٔ کمال
نرسیده باشند مریدان مشائخ را بینید که در خدمت ایشان بچه درجه میرسند آخر این منقصت بحضرت وی صلی الله علیه وسلم عائد میگردد مگر منافق باشد و منافقان خود بعد از نزول
سورهٔ توبه متعین شده و از میان مخلصان جدا گشته و فضیحت و رسوا شده بودند نعوذ بالله من سوء الاعتقاد فاعرفوا لهم فضلهم پس بشناسید برای ایشان فضل ایشان را واتبعوهم
علی اثرهم و پیروی کنید ایشان را و بروید بر نشان پای ایشان وتمسکوا بما استطعتم من اخلاقهم وسیرهم و چنگ در زنید بآنچه توانید از خویها و روشهای ایشان فانهم کانوا علی
الهدی المستقیم پس بدرستیکه بودند ایشان بر راه راست در غایت راستی سبحان الله ابن مسعود با آن بزرگی و علو شان در دین که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق وی فرمود

رضیت لامتی ما رضی بها ابن ام عبد راضی شدم برای امت خود بدانچه راضی شد آن ام عبد مراد بدان ابن مسعود است این چنین تفضیل و تعظیم صحابه کند چه جای سخن است نسأل الله العافیة رواه رزین وعن
جابر ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه اتی رسول الله روایت است از جابر که آورد عمر نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بنسخة من التورية نسخۀ از توریت فقال پس گفت عمر یا رسول الله
هذه نسخة من التورية این نسخه ایست از توریت فسکت پس خاموش شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فجعل یقرأ پس در ایستاد عمر که میخواند پس خواندن گرفت ووجه رسول الله صلی الله
علیه وسلم یتغیر وحال آنکه روی مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حالی بحالی میگشت از غضب فقال ابوبکر رضی الله عنه ثکلتک الثواکل پس گفت ابوبکر عمر را گریند ترا زنان گریه
کنندگان یعنی بمیری تو و تحقیق معنی این لفظ در فصل ثانی از باب ایمان گذشت ما تری ما بوجه رسول الله نمی بینی حالتی که در روی مبارک پیغمبر خدا پیدا است صلی الله علیه وسلم فنظر عمر الی
وجه رسول الله پس نگاه کرد عمر بسوی روی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و دید اثر غضب در روی فقال اعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله پس گفت عمر رضی الله عنه از روی
اعتذار و استغفار پناه میجویم بخدا از خشم خدا و خشم رسول خدا رضینا بالله ربا راضی شدیم بخدا باینکه وی پروردگار ما است وبالاسلام دینا و راضی شدیم باسلام که وی
دین ما است وبمحمد نبیا و راضی شدیم بمحمد صلی الله علیه وسلم که پیغمبر ما است فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والذی نفس محمد بیده سوگند بخدا که تعالی
ذات محمد در دست قدرت او است لو بدا لکم موسی اگر ظاهر شود مر شما را موسی پیغمبر فاتبعتموه وترکتمونی پس متابعت کنید او را و بگذارید مرا لضللتم عن سواء السبیل هر آینه
گمراه میشوید و دور میافتید از راه راست ولو کان حیا وادرک نبوتی لاتبعنی و اگر میبود موسی زنده و در مییافت زمان پیغمبری مرا هر آینه پیروی میکرد مرا رواه الدارمی و
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلامی لا ینسخ کلام الله کلام من نسخ نمیکند کلام خدا را وکلام الله ینسخ کلامی و کلام خدا نسخ میکند کلام مرا وکلام الله ینسخ
بعضه بعضا و کلام خدا نسخ میکند بعض او بعض را نسخ تغییر و تبدیل حکم شرعی است بحکمی دیگر برای صلاح کار دین و ملت و آن در حقیقت بیان مدت حکم است و بیان آنکه این حکم تا این
مدت مشروع بوده است و در واقع تغییری و تبدیلی نیست و لیکن چون حکم در اول ظاهر مطلق بود از بیان وقت چنان نماید که گویا تغییر شد و نسخ بر چهار قسم است نسخ کتاب بکتاب
و نسخ حدیث بحدیث و نسخ کتاب بحدیث و نسخ حدیث بکتاب و لیکن ظاهر این حدیث دلالت دارد که نسخ بحدیث کتاب را جائز نباشد یا رب مگر مراد بکلامی آن باشد که بطریق رای و اجتهاد فرموده
باشد نه بوحی یا این حدیث منسوخ است والله اعلم وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان احادیثنا ینسخ بعضها بعضا کنسخ القرآن بدرستی
که حدیثهای ما منسوخ میگرداند بعض آن بعض را همچو منسوخ گردانیدن قرآن بعض آن بعض را و اگر مراد از قول او کنسخ القرآن منسوخ گردانیدن احادیث باشد آنگاه هر چهار قسم مذکور درست گردد
و این حدیث ناسخ آن حدیث سابق باشد وعن ابی ثعلبة الخشنی بضم خا و فتح شین منسوب است بیکی از اجداد خود و صحابیست نام او جرثوم و نام پدر او ناشب مشهور شده بکنیت
و در نام او و نام پدر او اختلاف بسیار است مشهور آنست که ذکر کرده شده و از اهل بیعت رضوان است نزول کرد در شام و وفات یافت در آن قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الله فرض فرائض بدرستیکه خدای تعالی فرض گردانید بعض اشیا را که فرائض است فلا تضیعوها پس ضائع نگردانید فرضها را وحرم حرمات فلا تنتهکوها
و حرام گردانید بعض چیزها را پس نشکنید حرمت آنرا و مبالغه نکنید در پاره کردن حرمت آن وحد حدودا فلا تعتدوها و بست حدها را پس نگذرید و تجاوز نکنید از آنها
وسکت عن اشیاء من غیر نسیان و سکوت کرد از بعض چیزها و بیان نفرموده آنها را نه آنکه فراموش کرده باشد که فراموشی بر وی روا نبود بلکه رحمت کرد و آسان ساخت
کار بر شما فلا تبحثوا عنها پس کاوش مکنید و مپرسید از آنها روی الاحادیث الثلاثة الدارقطنی روایت کرد این سه حدیث را دار قطنی دار قطن محله ایست از بغداد دار قطنی نسبت باو است
تمام شد کتاب الایمان والحمد لله علی ذلک کتاب العلم مراد علم دین است که متعلق است بکتاب و سنت و آن دو قسم است مبادی و مقاصد مبادی علومی که موقوف است معرفت کتاب و سنت
بر آن مثل لغت و نحو و صرف و جز آن از علوم عربیت و مقاصد آنچه متعلق است باعمال و اخلاق و عقائد و اینها هم علم معاملت است و علم مکاشفه نوریست که بعد از سلوک طریق حق و صدق و معاملت
در دل افتد که بدان معرفت حقائق اشیا چنانکه هست منکشف گردد و معرفت ذات و صفات و افعال حق سبحانه و تعالی رو نماید و این را علم حقیقت و علم وراثت خوانند بحکم حدیث من عمل
بما علم ورثه الله علم ما لم یعلم هر که عمل کند بآنچه دانسته و خوانده است از علم ظاهر روزی گرداند و بخشد او را خدای تعالی علم آنچه ندانسته و نخوانده و کریمه واتقوا الله ویعلمکم الله نیز اشارت بآن
و علم ظاهر و باطن که گویند این معنی دارد و نسبت هر دو بیکدیگر نسبت تن و جان و پوست و مغز است و احادیث و آیات که در شان علم و فضیلت آن وارد شده شامل همه این اقسام است
بر تفاوت مراتب و درجات آن الفصل الاول عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بلغوا عنی ولو آیة برسانید با امت از جانب من دین و شریعت را اگر
چه آیتی باشد ظاهر از آیت آیات قرآن است و لیکن دلالت بر رسانیدن احادیث نیز دارد چه قرآن با وجود آنکه منتشر و مشهور است و علمای او بیشمار اند و حق سبحانه متکفل حفظ او شده است هرگاه
امر کرده شده باشیم برسانیدن او برسانیدن احادیث بطریق اولی مامور باشیم و بعضی از آیت کلامی مراد دارند که مفید است فائده مثل مفید او علامت است بر علم معنی که مراد داشته شود از
بیان چنانکه احادیث که از قبیل جوامع الکلم اند بلکه تمامه احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم از این قبیل اند پس معنی آن شود که برسانید از من اگرچه یک حدیث باشد و وجه تخصیص حدیث به تبلیغ آن
بود که آنرا احتیاج به تبلیغ نیست بجهتی که مذکور شد وحدثوا عن بنی اسرائیل و حکایت کنید و خبر دهید بآنچه بشنوید از بنی اسرائیل ولا حرج و نیست گناهی در حدیث کردن از ایشان بلکه مراد
آنست که نیست در تحدیث از بنی اسرائیل تنگی بوجوب احتیاط و رعایت اتصال سند بنقل از عدل ثقه ضابط چون سابقا از خواندن توریت و نوشتن آن منع کرده و فرموده بود که
متحیرید شما در کار دین خود و کتاب خود که دست بتوریت میزنید چنانکه در فصل ثالث از باب سابق از حدیث جابر گذشت رخصت کرد پس از آن و فرمود که اگر قصص و مواعظ و امثال که از ایشان
بشنوید و بیان بتحدیث کنید نه شرائع و احکام که منسوخ است باکی نیست و در کتابهای ایشان آیات غریبه و وقائع عجیبه هست که میتوان نقل کرد و اگر در رعایت احتیاط در تصحیح نقل کوشند

ساهل رود نیز علم نیست چه مقصود عبرت و ایقاظ است و این باب وسعتی دارد بر قیاس آنکه گفته اند عمل بحدیث ضعیف در فضائل اعمال جائز است کذا قالوا ومن کذب علی متعمدا
فلیتبوأ مقعده من النار و هر که دروغ بندد بر من و آنچه نگفته ام بمن اسناد کند پس باید که بگیرد جای نشست خود را از آتش و در نزع مقصود مبالغه است در منع از وضع حدیث و دروغ
بستن بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم اگرچه برای ترغیب و ترهیب باشد حرام است و از جملهٔ کبائر است باتفاق و امام محمد جوینی والد امام الحرمین آنرا داخل کفر داشته و بر قائل حکم بخلود نار
کرده و قومی بوضع حدیث بقصد ترغیب و ترهیب تجویز کرده و این مذهب خطا است و حق آنست که وضع حدیث و روایت موضوع حرام است مگر به بیان وضع رواه البخاری وعن سمرة
بن جندب والمغیرة بن شعبة قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سمره و مغیره که دو صحابی مشهوراند گفتند که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من حدث عنی بحدیث
یری انه کذب فهو احد الکاذبین کسی که حدیث کند از من بحدیثی که گمان میبرد که آن حدیث دروغ است پس آنکس یکی از دروغ گویندگان و در حکم ایشان است زیرا که چون اعانت
کاذب کرد و شریک شد او را در اشاعت کذب شریک شد و روز آن یری بضم یا و فتح آن هر دو روایت است بضم بمعنی ظن و بفتح بمعنی علم و علم نیز اینجا بمعنی ظن خواهد بود چه در
عدم جواز روایت حدیث یقین بکذب آن شرط نبود و ظن کذب کافیست و بعض گفته اند بلکه باحتمال کذب و شک و شبهه در آن نیز روا نباشد و صواب آنست که بمجرد احتمال ترک
نتوان کرد و تفصیل کلام آنکه اگر ظن غالب در جانب صدق باشد جائز است و اگر در جانب کذب بود جائز نبود و در صورت شک جواز و عدم جواز هر دو برابر بود و ظاهر از کلام شیخ ابن
حجر عدم جواز است والله اعلم و کاذبین بلفظ جمع و تثنیه هر دو روایت است و بر تقدیر تثنیه مراد راوی و مروی عنه است رواه مسلم وعن معاویة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین کسی که میخواهد خدای تعالی بوی نیکی را فقیه میگرداند او را در دین و فهم و زیرکی و دانائی می بخشد در آن و میگشاید دیدهٔ
بصیرت او را تا ادراک میکند معانی کتاب و سنت را و میرسد بحقیقت مراد از آن فقه در اصل بمعنی فهم و فطنت است و در عرف شرع غالب آمده بر علم باحکام عملیه وانما انا قاسم والله یعطی
و نیستم من مگر قسمت کننده و خدا میدهد هر کرا میخواهد و هرچه میخواهد از فقه و فهم در دین و غیر آن متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم الناس معادن کمعادن الذهب والفضة مردمان کانها اند مانند کانهای طلا و نقره یعنی متفاوت اند در مکارم اخلاق و محاسن صفات باندازهٔ استعداد و جوهر و
شرف ذات چنانکه کانیست که استعداد و قابلیت آن دارد که در وی لعل و یاقوت پیدا گردد و کانی دیگر استعداد طلا و نقره دارد و کانی دیگر آهن و مس و دیگر سرمه و چونه و جز
آن خیارهم فی الجاهلیة خیارهم فی الاسلام نیکان آدمیان در جاهلیت نیکان ایشانند در اسلام یعنی هر که بمقتضای استعداد و قابلیت ذات در جاهلیت نیک بود و از
اخیار قبائل بود و بر اقران خود فوقیت داشت و صفات نیک داشت و کارهای نیک که عقلا و اهل عرف آنرا پسند میکردند بعد از در آمدن در دین مسلمانی نیز صفات حمیده
و افعال گزیده از وی بوجود آید لیکن در جاهلیت بظلمت کفر و جهل مستور و مغمور بود چنانکه طلا و نقره در کان بخاک ممزوج و مخلوط میباشد و بعد از در آمدن در اسلام و گداختن
در بوتهٔ مجاهدت و ریاضت آن آلایش بدر رفت و خالص شد و بنور علم و معرفت منور گشت و بهمان استعداد و جوهر ذات و صفات بر اقران خود در دین فائق آمد قول
وی که فرمود اذا فقهوا و فقهوا یعنی چون فقیه شوند و علم دین بیاموزند و صاحب بصیرت در آن شوند اشارت است بآنکه در دین مدار بر تحصیل علم و معرفت است و اگر شرف نسب و
کرامت ذات بآن جمع باشد معتبر است و بی آن اعتبار ندارد و لهذا گفته اند که وضیع عالم بهتر از شریف جاهل است بیت حافظا علم و ادب ورز که در حضرت شاه هر که را نیست
ادب لائق خدمت نبود رواه مسلم وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا حسد الا فی اثنین نیست حسد مگر در حق دو کس یعنی اگر حسد روا بودی
و نیک بودی در این دو کس بودی و بعضی گویند مراد بحسد اینجا غبطه است که آرزو بردن است که آنچه دیگری را داده اند مرا نیز باشد و این جائز است اما حسد که عبارت از تمنی زوال
نعمت غیر است جائز نبود از مفسدان و ظالمان و تخصیص اغتباط باین دو کس با آنکه در هر صفت محموده جائز است بجهت کمال اعتبار و اهتمام و شرافت و فضیلت این دو صفت است
که از صفات انبیاء و مرسلین اند آن دو کس کدام اند رجل آتاه الله مالا اول مردی است که داد او را خدای تعالی مالی فسلطه علی هلکته فی الحق پس گماشت وی تعالی
آنمرد را بر هلاک کردن و صرف کردن آن مال در طاعت و فرموده حسنه احتراز کرد از صرف مال بطریق اسراف و در نامرضیات و هلکه بفتحتین بمعنی اهلاک و تعبیر باهلاک اشارت است
بکمال جود یعنی باقی نمیگذارد از آن چیزی را مادر حق و مرضیات ورجل آتاه الله الحکمة و مردیست دیگر که داد او را خدای تعالی حکمت را یعنی علم دین و شریعت فهو یقضی
بها و یعلمها پس آنمرد عمل میکند یا حکم میکند میان مردم بدان و تعلیم میکند آنرا و در اکثر روایات الا فی اثنتین آمده بتای تانیث یعنی حسد نیست مگر در دو خصلت یکی مال و دیگر علم بصفتی که مذکور
شدند و توربشتی گفته که روایت اول اوثق است متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مات الانسان انقطع عنه
عمله چون بمیرد آدمی بریده میشود از وی یعنی ثواب او از هر عملی که میکند چون نماز و روزه و حج و زکاة و جز آن الا من ثلثة مگر از سه عمل صدقة جاریة یکی صدقه که روان که بعد از
وی دائم و باقی باشد مانند وقفها و سبیلهای خیر از چاه و حوض و مسجد و رباط و مانند آن چنانکه بیان آن در فصل ثالث از حدیث ابی هریرة بیاید او علم ینتفع به یا علمی که نفع گرفته
میشود بآن تعلیم و تصنیف بلکه بکتابت و انتساخ نیز والله اعلم او ولد صالح یدعو له یا فرزند نیک کردار که دعا کند او را بعد از رفتن از این عالم چون فرزند از وی زائیده و بوجود
آمده است آنرا عمل او شمرده که ثواب آن بوی واصل است رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نفس عن مؤمن کربة من کرب الدنیا کسی که بردارد و بگشاید
و دور گرداند از مسلمانی اندوهی را از اندوههای دنیا چنانکه کسی را گرفته است مصیبتی اکراه کرده باشند نفس الله عنه کربة من کرب یوم القیمة دور گرداند
خدای تعالی از آن کس اندوهی را از اندوههای آن حضرت و من یسر علی معسر و کسیکه آسان گرداند کار بر شخصی که در دشواری افتاده است چنانکه وام بر گردن وی افتاده و ا

ادای آن عاجز آمده چیزی بوی بدهد که بدان وام را ادا کند یا اگر او را است از وی بخشد و بخشد یا مهلتی بدهد تا وقت آسانی یسر الله علیه فی الدنیا والآخرة آسان کند بر وی خدای تعالی در دنیا و آخرت ومن ستر مسلما ستره الله فی الدنیا والآخرة و کسی که بپوشد عیب مسلمانی را و رسوا نکند او را بپوشد عورت مسلمان برهنه را بجامه بپوشد خدای تعالی او را در دنیا و آخرت والله فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیه و خدای تعالی در یاری کردن بنده است مادام که بنده در یاری کردن برادر خود است بدفع ضرر یا جلب نفع بهر وجهی که باشد ومن سلک طریقا یلتمس فیه علما و کسی که برود راهی که طلب میکند در وی علمی از علوم دین اگر چه اندک باشد یا مراد بطریق وجهی از وجوه و سببی از اسباب تحصیل علم باشد مثل انفاق مال و تعلم و تعلیم و تصنیف سهل الله له به طریقا الی الجنة آسان گرداند خدای تعالی مر آنکس را بسبب سلوک طریق علم طریقی بسوی بهشت یعنی در دار دنیا او را بهشت بجزای طلب علم یا توفیق دهد برای عمل صالح که سبب دخول جنت گردد وما اجتمع قوم فی بیت من بیوت الله و فراهم نیایند گروهی در خانه از خانهای خدا یعنی خانه که ساخته باشند و اختیار کرده باشند برای آنکه یتلون کتاب الله بخوانند قرآن را بطریق ورد و وظیفه مسجد باشد یا غیر مسجد و یتدارسونه بینهم و بخوانند آنرا با یکدیگر یا تعلیم کنند یکدیگر را و بحث کنند در تحقیق معانی آن و تصحیح الفاظ و تجوید آن و درس یعنی قرائت است و تدارس با یکدیگر خواندن و درست بضم و دراست بکسر در اصل بمعنی یا صفت آید پس تفسیر یافته بهیچ قومی بتلاوت و درس قرآن در جای نشینند الا نزلت علیهم السکینة مگر آنکه فرود آید بر ایشان آرام باطن و اطمینان قلب که بدان میل بشهوات دنیا و خوف ماسوا از دل بدر رود و حضور مع الله دست دهد و صفا و نورانیت پیدا آید و در شرح صحیح مسلم گفته که مختار آنست که سکینه چیزیست از مخلوقات الٰهی در وی طمانینت و رحمت است و با وی ملائکه اند و گاهی در صورت ابر نزول کند چنانکه در کتاب فضائل القرآن بیاید و غشیتهم الرحمة و بپوشد و در میگیرد ایشان را رحمت وحفتهم الملائکة و گرد میگیرند و طواف میکنند گرد ایشان فرشتگان وذکرهم الله فیمن عنده و یاد میکند ایشان را الله تعالی در میان جمعی که نزد اویند یعنی ملاء اعلی از ملائکه که مقربان جناب قدس اویند از جهت مباهات و مفاخرت به بندگان خود و التزام حجت بر ملائکه که در شان بعصیان طعن میکردند بیت بزم وصل خود دم خواند یار در خلوت کنون رقیب حسد پیشه گو بسوز از رشک ومن بطاء به عمله لم یسرع به نسبه و کسیکه پس انداخته او را عمل او پیش نمی آرد او را نسب او یعنی هر که تقصیر کرد در عمل هر چند نسب عالی دارد جبر این نقصان نکند بیت بندهٔ عشق شدی ترک نسب کن جامی که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اول الناس یقضی علیه یوم القیمة بدرستیکه نخستین مردی که حکم کرده شود بر وی روز قیامت از جهت عدم ترک اخلاص در عمل رجل استشهد مردی است که کشته شد در راه خدا فاتی به پس آورده شود در حضرت پروردگار تعالی و تقدس فعرفه نعمته پس می شناساند الله تعالی آنرا نعمت خود را که بر وی عطا کرده و در بعض نسخ نعمه بصیغه جمع واقع و اول صحیح تر است بحسب روایت فعرفها پس بشناسد وی نعمت خدا را و اعتراف میکند بآن فقال فما عملت فیها پس میگوید وی تعالی بآن مرد پس بگو که چه عمل کردی تو در شکر این نعمت قال قاتلت فیک حتی استشهدت میگوید آن مرد کارزار کردم با کافران خالص از برای رضای تو تا آنکه کشته شدم در راه تو قال کذبت میگوید پروردگار تعالی دروغ گفتی تو کارزار نکردی خالص از برای رضای من ولکنک قاتلت لان یقال جری و لیکن کارزار کردی برای آنکه گفته شود فلان دلیر است فقد قیل پس بتحقیق گفته شد و یافتی تو عوض خود و جزای عمل خود را از خلق دیگر از من چه طلبی ثم امر به فسحب علی وجهه پس امر کرده میشود فرشتگان بجهت وی که بکشید او را بر زمین بر روی پس کشیده میشود حتی القی فی النار تا آنکه انداخته میشود در آتش دوزخ ورجل تعلم العلم دیگر مردی که آموخت علم را وعلمه و آموزانید آنرا وقرأ القرآن و خواند قرآن را فاتی به فعرفه نعمه فعرفها پس آورده میشود او را پس شناساند او را خدای تعالی نعمتهای خود را پس شناسد وی آن نعمتها را اینجا نعم بلفظ جمع آمده و همچنین در ما بعد قال فما عملت فیها میگوید پروردگار تعالی پس چه کار کردی تو در شکرگزاری آن نعمتها قال تعلمت العلم وعلمته وقرأت فیک القرآن میگوید آن مرد آموختم علم را و آموزانیدم آنرا و خواندم قرآن خالص از بهر رضای تو قرآن را قال کذبت پس میگوید وی تعالی کذبت ولکنک تعلمت العلم لیقال انک عالم دروغ گفتی و لیکن تو آموختی علم را تا گویند مردم که تو عالمی وقرأت القرآن لیقال انک قارئ و خواندی قرآن را تا گفته شود که تو خوانندهٔ قرآنی فقد قیل پس بتحقیق گفتند مردمان آنرا ثم امر به فسحب علی وجهه پس امر کرده میشود بجهت وی پس کشیده میشود بر زمین بر روی وی حتی القی فی النار تا آنکه انداخته میشود در آتش ورجل وسع الله علیه دیگر مردی که فراخ گردانیده است خدای تعالی بر وی روزی او واعطاه من اصناف المال و داده است او را از گونه گونهای مال کله همه مال فاتی به فعرفه نعمه فعرفها قال فما عملت فیها قال ما ترکت من سبیل تحب ان ینفق فیها الا انفقت فیها لک میگوید آن مرد نگذاشتم هیچ راهی که دوست میداری تو که صرف کرده میشود مال در آن راه مگر آنکه صرف کردم در آن برای رضای تو قال کذبت ولکنک فعلت لیقال هو جواد فقد قیل ثم امر به فسحب علی وجهه ثم القی فی النار از کلمه ثم معلوم میشود که کشیدن اینجا بر زمین و رسوا کردن بیشتر و درازتر است رواه مسلم وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله لا یقبض العلم انتزاعا بدرستیکه خدای تعالی نمیگیرد و باز نمی ستاند علم را در آخر زمان بطریق کشیدن ینتزعه من العباد که بکشد آنرا از دست بندگان و باز ستاند ولکن یقبض العلم بقبض العلماء و لیکن باز میگیرد علم را بمیرانیدن علما حتی اذا لم یبق عالما تا آنکه چون باقی نگذارد و پاینده ندارد هیچ عالمی را و در روایتی لم یبق عالم یعنی باقی نماند عالمی اتخذ الناس رؤسا جهالا میگیرند مردم سران قوم جاهلان را رؤسا بضم همزه و تنوین بر وزن فضول جمع رأس یعنی سر و سرور چنانکه در روایت بخاری آمده و در روایت مسلم رؤسا بفتح همزه و مد بر وزن فضلا جمع رئیس یعنی مهتر و کلانتر فسئلوا پس پرسیده میشوند و استفتا نموده میشوند فافتوا بغیر علم پس فتوی میدهند بی علم و دانش فضلوا واضلوا پس هم خود گمراه میشوند و هم دیگران را گمراه میکنند متفق علیه وعن شقیق از کبار تابعین ثقه و ثبت و حجت است و از علمای عاملین است زمان سعادت نشان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دریافته و لیکن بشرف رؤیت مشرف نشده و گفته اند هیچ قرینه نیست مگر آنکه در روی کسی است که دفع کرده میشود از اهل آن آنکس شقیق از ایشان است و بوده وی رضی الله عنه مخصوص بابن مسعود و از کبار اصحاب

وی قال گفت شقیق کان عبد الله بن مسعود یذکر الناس فی کل خمیس بود عبد الله بن مسعود تذکیر میکرد و پند و نصیحت میفرمود مردم را در هر روز پنجشنبه فقال له رجل پس گفت مر او را
مردی یا ابا عبد الرحمن کنیت عبد الله بن مسعود است لوددت انک ذکرتنا فی کل یوم هر آئینه دوست میدارم کاشکی تذکیر میکردی تو ما را در هر روز قال گفت ابن مسعود اما انه
یمنعنی من ذلک آگاه باش بدرستیکه شان این است که باز میدارد مرا از تذکیر در هر روز انی اکره ان املکم این که من ناخوش دارم که ملول گردانم شما را وانی اتخولکم بالموعظة و بدرستیکه
من گاه گاه در مییابم شما را به پند گفتن بوقت نشاط و محل قبول و عدم ملال کما کان رسول الله چنانچه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یتخولنا بها تعهد میکرد ما را به موعظت مخافة
السامة علینا از جهت ترس ملالت بر ما متفق علیه و تخول بخای معجمه و لام بمعنی تعهد است و تعهد در اصل بمعنی طلب کردن نزد غیبت و حاصل آنکه گاه گاه پرسیدن و خبر گرفتن و رعایت
کردن است چنانچه گویند فلان یتعهد حال فلان میکند و یتخوننا بنون بجای لام نیز خوانده اند یتخول و یتخون هر دو بیک معنی است و بعض یتحولنا بحای مهمله و لام نیز روایت کرده اند بمعنی طلب
شناخت حال نشاط ایشان تا در حال ملال نباشد و روایت مشهور معتبر که در صحاح آمده یتخولنا است بخای معجمه و لام وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا تکلم بکلمة اعادها (روایت)
ثلثا روایت است از انس که گفت بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون میگفت سخنی را باز میگردانید آنرا سه بار حتی تفهم عنه تا فهم کرده میشود و بی شبهه شنیده شود آن سخن از وی غالبا
این عادت شریف در غالب اوقات نزد اهتمام بآن سخن و احتمال ناشنیدن آن بوده باشد والله اعلم و در لفظ کان محدثان را سخن است مقرر مشهور میان جمهور آنست که کان افاده دوام
استمرار میکند یعنی چون گویند که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که این کار میکرد مراد آن بود که دائم میکرد و عادت شریف چنین بود و بعض متاخرین را درینجا سخن است چه در بسیاری
از احادیث کان واقع شده که مجال اراده استمرار در آنجا تنگ است کما لا یخفی علی المتتبع فتدبر واذا اتی علی قوم فسلم علیهم و چون می آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر سر قومی پس سلام میکرد
بر ایشان سلم علیهم ثلثا سلام میداد بر ایشان سه کرت اینجا میگویند که ما را باحادیث صحیح و نقل صریح معلوم شده است که سلام دادن آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد در آمدن قومی یکبار بیش نبود پس
این حدیث را دو توجیه است یکی آنکه مراد آنست که یک سلام برای استیذان میکرد تا قوم را خبر شود و درون طلبند و سلام دیگر برای تحیت که متعارف و مسنون است نزد در آمدن و سلام دیگر نزد برخاستن از مجلس
و برآمدن از نزد ایشان پس مراد از وقت آمدن بر قوم وقت ممتد است از اول در آمدن تا آخر برآمدن توجیه دیگر آنکه این در استیذان است که اگر یکبار و دو بار سلام کنند و درون نطلبند بار سوم بازگشت و اگر این بار
هم نطلبند باید برگشت و مسنون همچنین است رواه البخاری وعن ابی مسعود الانصاری ابو مسعود دیگر است و ابن مسعود دیگر عبد الله بن مسعود ثقفی است از مشاهیر و عظمای صحابه و ابو مسعود نامش
عقبة بن عمرو الانصاری نیز مشهور و بزرگ است قال جاء رجل الی النبی گفت ابو مسعود آمد مردی بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت انه ابدع بی بدرستی که بازمانده شتر من
از سیر ابدع بلفظ مجهول از ابداع و ابداع بازماندن راحله از سیر بجهت سستی یا گرانی بار فاحملنی پس سوار گردان مرا و شتری بده فقال ما عندی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست نزد من
شتری و چیزی که شتر بدان توان خرید و کرایه کرد فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله انا ادله علی من یحمله من راه مینمایم او را بر کسی که سوار کند او را و بدهد او را شتری فقال
رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من دل علی خیر فله مثل اجر فاعله کسی که راه نماید بر چیزی پس مر او راست مانند مزد کننده خیر و دلالت بر خیر در حکم خیر است و چون دلالت
متضمن تعلیم است این حدیث را در کتاب العلم آورد رواه مسلم وعن جریر قال کنا فی صدر النهار عند رسول الله روایت است از جریر بن عبد الله بجلی که از مشاهیر صحابه بود
و موصوف بحسن صورت و سیرت و جمال و صفات و کرائم اخلاق و امیر المؤمنین عمر او را تشبیه بیوسف میداد گفت بودیم ما در میانه روز نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فجاءه قوم پس آمد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم را گروهی برهنه تن مجتابی النمار او العباء پوشندگان نمار بکسر نون جمع نمره بفتح نون و کسر میم گلیمی که خطهای سیاه و سفید دارد چنانچه اعراب میپوشند او العباء شک راوی است
که النمار گفت یا العباء گفت و عبا بفتح عین نوعی از گلیم است متقلدی السیوف شمشیرها در گردن انداخته عامتهم من مضر اکثر ایشان از قبیله مضر بودند بعد از آن مبالغه میکند و میگوید بل کلهم
من مضر بلکه همه ایشان از مضر بودند فتمعر وجه رسول الله پس متغیر شد روی مبارک پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لما رای بهم من الفاقة بسبب آنچه دید بایشان از اثر فقر و فاقه

بیت من از بینوائی نیم روی زرد غم بینوایان رخم زرد کرد

فدخل پس در آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خانه ثم خرج پس بیرون آمد بعد از زمانی و تفحص نمود و چیزی در خانه نیافت فامر بلالا
فاذن واقام پس فرمود بلال را که اذان گوید و تکبیر برآرد پس اذان گفت و تکبیر برآورد بلال فصلی پس نماز بگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثم خطب پس خطبه خواند فقال پس خواند این
آیت یا ایها الناس اتقوا ربکم ای مردمان بترسید پروردگار خود را و بپرهیزید از عذاب وی الذی خلقکم من نفس واحدة آن پروردگاری که پیدا کرد شما را از یک ذات الی آخر
الآیة تا آخر آیت که آخرش اینست ان الله کان علیکم رقیبا بدرستیکه هست خدا بشما نگاهبان و ناظر احوال و درین آیت ذکر تصدق و رعایت صله ارحام است والآیة التی فی الحشر و
خواند آیت دیگر را که در سوره حشر است و در وی تحریض بر تصدق و خیر است و آن آیت این است که اتقوا الله ولتنظر نفس ما قدمت لغد بپرهیزید از خدا و باید که بنگرد هر نفس که چه پیش فرستاده است
برای فردای قیامت تصدق رجل در اکثر نسخ بفتح آخر است بلفظ ماضی و در بعض نسخ بجزم آخر به تقدیر لیتصدق گفته اند که بمعنی امر است چنانکه سیاق حدیث دلالت دارد در آن یعنی باید که تصدق کند هر مرد
من دیناره من درهمه من ثوبه من صاع بره من صاع تمره از دینار خود از درهم خود از جامه خود از پیمانه گندم خود از پیمانه خرمای خود هر چه یابد و هر چه بدست آید حتی قال ولو بشق تمرة
تا آنکه فرمود تصدق کند اگر چه بنیمه خرما باشد قال گفت جریر راوی حدیث فجاء رجل من الانصار بصرة پس آورد مردی از انصار همیانی را کادت کفه تعجز عنها نزدیک بود
که کف دست وی برنتواند داشت آنرا بل قد عجزت بلکه بتحقیق عاجز آمد کف وی از برداشتن آن و نتوانست برداشت ثم تتابع الناس بعد از آن پیاپی شدند مردم در آوردن صدقات حتی رایت
کومین من طعام وثیاب تا آنکه دیدم دو توده انبوه را یعنی از جامه ها و کوم بفتح کاف و ضم آن نیز آمده توده از طعام و جامه ها بلند از زمین و بزرگ و بلند از هر چیز حتی رایت وجه رسول الله
تا آنکه دیدم روی مبارک پیغمبر ما را صلی الله علیه وسلم یتهلل میدرخشد و روشن میکرد از خوشحالی کانه مذهبة گویا که روی مبارک او زراندود است این لفظ را دو نوع

ضبط کرده اند یکی بضم میم و سکون دال مهمله و ضم ها و بنون بعد از وی و این را دو معنی گفته اند یکی سنگ صافی و کوی که در کوه افتد و در وی آب جمع گردد و دیگر ظرفی که در وی روغن و تیل نگاه دارند و مقصود
تشبیه روی مبارک آنحضرت است صلی الله علیه وسلم در صفا و روشنی بصفائی آن آب که در سنگ جمع گردد و بصفائی روغن که در ظرف باشد و بعضی از ائمه اهل حدیث همین وجه ذکر کرده اند و بسوی وجه
دیگر بضم میم و سکون ذال معجمه و فتح ها بعد از وی بای موحده و مشهور همین وجه است و بهمین جزم کرده قاضی عیاض و آزاد و معنی گفته یکی نقرهٔ زر اندود و این ابلغ است در حسن وجه و اشراق
آن و دوم چیزیم زراندود و تشبیه داد روی مبارک را در حسن و نورانیت بدان فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از برای بیان فضل مردی که اول آورد صره را و بعد از وی دیگران
متابعت او کردند من سن فی الاسلام سنة حسنة کسیکه بنهاد و پیدا کرد در دین مسلمانی راه و روش نیک او در مردم فله اجرها و اجر من عمل بها من بعده پس مر اوراست ثواب آن سنت
که خود کرده و ثواب کسی که کار کرد بآن سنت بعد از وی من غیر ان ینقص من اجورهم شیء بی آنکه کم کرده شود از ثوابهای ایشان چیزی ومن سن فی الاسلام سنة سیئة و کسیکه نهاد
و پیدا کرد در مسلمانان راه و روش بد کان علیه وزرها و وزر من عمل بها من بعده من غیر ان ینقص من اوزارهم شیء باشد بروی بار گناه آن روش و بار کسی که کار کند بآن بعد از وی بی
آنکه کم کرده شود از بارهای ایشان چیزی رواه مسلم شرح این حدیث در فصل ثانی از باب الاعتصام بالکتاب والسنة گذشته است وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم لا تقتل نفس ظلما الا کان علی ابن آدم الاول کفل من دمها کشته نمیشود هیچ نفسی بظلم مگر که باشد بر پسر آدم که نخستین پسر بود نصیبی از گناه خون این نفس کشته شده لانه اول من سن القتل
زیرا که آن پسر آدم نخستین کسی است که بنهاد رسم قتل را در بنی آدم اشارت است بقصهٔ کشتن قابیل هابیل را و آن مشهور است متفق علیه وسنذکر حدیث معاویة و زود باشد که ذکر کنیم حدیث معاویه را
که اوست لا یزال من امتی فی باب ثواب هذه الامة ان شاء الله تعالی در باب ثواب این امت که آخرین ابواب این کتاب است الفصل الثانی عن کثیر بن قیس رضی الله عنه قال کنت
جالسا مع ابی الدرداء فی مسجد دمشق روایت است از کثیر بن قیس که از تابعین است گفت بودم من نشسته با ابو الدرداء در مسجد دمشق بکسر دال و فتح میم و کسر آن که پای تخت ملک شام است
بنا کرده دمشاق بن کنعان فجاءه رجل فقال پس آمد ابو الدرداء را مردی پس گفت یا ابا الدرداء انی جئتک من مدینة الرسول بدرستیکه من آمده ام ترا از مدینهٔ پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم لحدیث بلغنی انک تحدثه عن رسول الله از جهت شنیدن حدیثی که رسیده است مرا که تو خبر میدهی آن را از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما جئت لحاجة نه آمده ام از جهت حاجتی
دیگر قال فانی سمعت رسول الله گفت ابو الدرداء پس بدرستیکه من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت من سلک طریقا یطلب فیه علما کسیکه برود در راهی که
طلب کند در وی علمی را از علوم دین سلک الله به طریقا من طرق الجنة ببرد او را خدای تعالی براهی از راههای بهشت وان الملائکة لتضع اجنحتها رضی لطالب العلم و بدرستیکه فرشتگان
هر آینه مینهند بازوهای خود را بجهت رضامندی طالب علم مر طالب علم را وضع جناح کنایت است از لین جانب و انقیاد و رجوع برحمت و انعطاف و ممکن است که مراد گستردن بازوها باشد بجهت تواضع مر طالب علم را که سعی خود
در طلب علم که طریق وصول بقرب حقتعالی است مبذول میدارد و خصوصا طالب علمی که سایر احوال او موافق طریقهٔ طلب علم و مطابق رضای حق است و بعضی گفته که مراد بوضع اجنحه بازماندن است از طیران و فرود آمدن برای
استماع علم چنانکه نزول سکینه و طواف ملائکه بر تالیان قرآن مشعر بدان است و مراد بوضع اجنحه از ملائکه برای طالب علم در دنیا است یا در آخرت یا در هر دو والله اعلم وان العالم لیستغفر له من فی السموات
ومن فی الارض و بدرستیکه عالم هر آینه آمرزش میخواهد و دعا میکند برای او هر که در آسمان است از ملائکه و هر که در زمین است از جن و انس و ملائکه ارضی نیز والحیتان فی جوف الماء و آمرزش میخواهند عالم را ماهیان
در میان آب بزبان حال گفته اند که مراد تمامه حیوانات است و لیکن تخصیص ذکر ماهیان اشارت بآنست که آب از آسمان ببرکت علما می آید که معیشت ماهیان در آن است چنانکه واقع شده است بهم یمطرون وبهم یرزقون
و سبب دعای اهل عالم مر عالم را آنست که صلاح عالم بعلم است و هیچ چیزی از اصناف عالم نیست که صلاح و وجود و بقای وی مقصود و منوط بعلم نباشد پس نوشته پروردگار تعالی هر صنفی مر طالب علم را
استغفار بجهت جزای چیزی که واصل میگردد از وی بایشان و ازین حدیث معلوم میکند که گناهان عالم مغفور است باستغفار اهل زمین و آسمان او را انشاء الله تعالی و هو الغفور الرحیم وان فضل العالم علی العابد
کفضل القمر لیلة البدر علی سائر الکواکب بدرستیکه فضل عالم بر عابد همچو فضل ماه شب چهاردهم است بر باقی کواکب تشبیه کرد عالم را بماه تمام که نور وی منیر او گرفته است و چون فائدهٔ علم متعدی است و بهم
عالم میرسد این تشبیه مناسب باشد بخلاف عابد که فائدهٔ وی لازم ذات او است و تعدیه نمیرسد چنانکه نور کواکب و نیز تشبیه عالم بقمر بجهت آنکه نور وی مستفاد است از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که آفتاب عالم دین است نهایت
مناسب است اگر گویند که عالم بی عبادت نخواهد بود و عالم بی عمل با فضل نه و همچنین عبادت بی علم صحیح نباشد پس فرق میان عالم و عابد چیست جواب آنست که مراد بعالم کسی است که بعد از تحصیل علم اکتفا بعبادت ضروری از فرائض
و سنن مؤکدات نموده صرف اوقات باشتغال علم بتعلیم و تصنیف و خواندن نماید و کار وی نشر علم و ترویج دین است و مراد بعابد آنکه بعد از تحصیل علم اشتغال وی بعبادت است و اوقات وی معمور بدان و چون فائدهٔ
نشر علم و اشتغال آن در دین اکثر و اوفر و نفع آن بخلائق اعم و شامل تر است لاجرم فضل وی بر عابد بیشتر بود چنانکه از احادیث دیگر مفهوم میگردد وان العلماء ورثة الانبیاء و بدرستیکه علما وارثان
پیغمبرانند که علم دین بوراثت از ایشان یافته اند و خود انبیا جز علم ارثی نبود چنانکه فرمود وان الانبیاء لم یورثوا دینارا ولا درهما و بدرستیکه پیغمبران وارث نگردانیده اند کسی را یعنی پس نگذاشته اند
بعد از خود بطریق ارث دینار را و نه درهم را وانما ورثوا العلم و نگذاشته اند بارث مگر علم را فمن اخذه اخذ بحظ وافر پس کسی که گرفت علم را و تعلم کرد آن را گرفت نصیبی تمام را از دین و سعادت یا مراد آنست
بآنکه هر که خواهد تعلم کند علم را باید که بگیرد از وی نصیبی تمام را و قانع نگردد باندکی از آن رواه احمد والترمذی وابو داؤد وابن ماجة والدارمی وسماه الترمذی قیس بن کثیر و نام
برد حامل ترمذی راوی حدیث را قیس بن کثیر و صحیح کثیر بن قیس است چنانکه مؤلف ذکر کرده است و بخاری آن را نیز در تاریخ خود در باب کثیر آورده نه در باب قیس بدانکه این حدیث مذکور که ابو الدرداء روایت کرده همان
حدیث است که آمده در طلب و آمده بود یا توطیه و تمهید است که در مدح طالب آورده و حدیث مطلوب دیگر خواهد بود که اینجا مذکور نشده این هر دو احتمال گفته اند والله اعلم وعن ابی امامة الباهلی قال
ذکر لرسول الله گفت ابو امامه باهلی که صحابی است و منسوب است بباهل بن اعصر که جد کلان او است ذکر کرده شد پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رجلان دو مرد احدهما عابد والآخر
عالم یکی از آن دو مرد عابد است و دیگر عالم یعنی پرسیده شد از حضرت وی که کدام از ایشان فاضل تر است فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فضل العالم علی العابد

کفضلی علی ادناکم فضل عالم بر عابد همچو فضل من است بر ادنای شما خیال باید کرد که این چه مبالغه است اول فضل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر انبیاء و مرسلین است خصوصا بر صحابه خصوصا بر آنکه از همه ادنی است
ثم قال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان الله وملائکته واهل السموات والارض حتی النملة فی جحرها بدرستیکه خدا و فرشتگان وی و کسان آسمانها و کسان زمین تا مورچه در سوراخ
خود وحتی الحوت و تا ماهی در آب لیصلون علی معلم الناس الخیر هر آئینه درود میفرستند بر تعلیم کننده مردم خیر را یعنی علم و حکمت را و درین اشارتست بعلت تفضیل عالم بر عابد و اشارتست بآنکه
مفضل عالمی است که تعلیم میکند تا نعمت او متعدی گردد و افضل باشد از عبادت که غیر متعدی است رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را باین لفظ که مذکور شد ترمذی ورواه الدارمی عن
مکحول مرسلا و روایت کرد آنرا دارمی از مکحول شامی که از کبار تابعین و ثقات ایشانست و افقه اهل شام است تا گفته اند که علما چهار اند ابن المسیب بمدینه و شعبی بکوفه و حسن بصری ببصره و مکحول بشام مطر بوراق سال
ولم یذکر رجلان و ذکر نکرد دارمی این قصه را که ذکر کرده شد نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو مرد وقال و آورد مکحول حدیث را باین عبارت که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم فضل العالم علی العابد
کفضلی علی ادناکم ثم تلا هذه الایة پس خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را انما یخشی الله من عباده العلماء نمی ترسند خدا را از بندگان وی مگر علماء وسرد الحدیث الی آخره و ذکر کرد دارمی
این حدیث را تا آخرش وعن ابی سعید الخدری از مشاهیر صحابه است ... و از علما و فضلا و عقلا است و از اصحاب شجره است و اول مشاهد او خندق است مشهور
شده بکنیت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الناس لکم تبع گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم صحابه را که مردمان مر شما را که یاران مند و با من صحبت داشته و علم از من اخذ کرده اید تابعان
و پیروانند وان رجالا یأتونکم من اقطار الارض و بدرستیکه مردان خواهند آمد شما را از اطراف زمین از عجم و اکثر تابعین از عجم اند و صحابه از عرب یتفقهون فی الدین در حالیکه طلب میکنند فقه و علم در دین چنانچه
آنکه در فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین الآیة ناطق بدانست فاذا اتوکم پس چون بیایند مر شما را فاستوصوا بهم خیرا پس بکنید با ایشان نیکی او تعلیم کنید ایشان را علم دین و
تحقیق معنی لفظ استیصاء در شرح کرده شده است رواه الترمذی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الکلمة الحکمة و در روایتی کلمة الحکمة ضالة الحکیم و در روایتی
ضالة المؤمن سخن علم و حکمت گم شده حکیم است تا گم شده مسلمان است فحیث وجدها فهو احق بها پس هر جا که یافت وی هر کس یافت آن را پس آن حکیم سزاوارتر است بآن یعنی چنانکه کسی گم شده خود را
در دست هر کیا یابد بگیرد همچنین حکیم از هر جا که سخن حق بشنود قبول میکند و عمل بدان میکند و نظر بآن نمیکند که مردی فقیر و حقیر میگوید بعض بزرگان گفته اند اگر یک سخن حق از بایزید بسطامی بشنود و همان سخن از بنده خود بشنود
و قبول نکند متکبر باشد بیت مرد باید که گیرد اندر گوش ور نوشت است پند بر دیوار و نیز این حدیث دلالت دارد بر آنکه هر که کلامی بشنود و فهم نکند معنی آن باید که برساند آنرا بکسی که اهل او است و فقیه تر از وست چنانکه گم شده یابد بسبیل او
آنست که تفحص کند و بصاحب او برساند و آنکه منع علم از مستعد و اهل آن جائز نباشد چنانکه گم شده یابنده را منع آن از صاحبش درست نیست و همچنانکه منع علم از نااهل آن جائز است اعطای آن بنااهل نیز روا نبود چنانکه در حدیث دیگر آمده
بیت بی ادب را علم و فن آموختن دادن تیغی بدست راهزن و این حکم چنانکه باختلاف اشخاص متعلمان و طالبان مختلف میگردد باختلاف انواع علم نیز مختلف شود پس احکام شریعت که متعلق بمعاملات ظاهر است عموما همه کس را باید
بیاموزد و حقائق و دقائق حسنه با اهل آن در میان باید نهاد و ذکر اختلافات علما در مسائل و مذاهب با عوام نیز همین حکم دارد خصوصا در زمانیکه در انکار و تردد بهانه طلبانند و در جواب حال سائل نیز در نظر باید داشت و جنید را
قدس سره گفتند که دو کس از تو یک مسئله پرسند هر کدام را جوابی دیگر گوئی و باید که جواب یک مسئله یکی باشد این چیست فرمود الجواب علی قدر السائل کلموا الناس علی قدر عقولهم این باشد رواه الترمذی
وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب وابراهیم بن الفضل الراوی یضعف فی الحدیث این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده اند و ترمذی گفت این حدیث غریب است
و ابراهیم بن فضل که راوی این حدیث است ضعیف داشته میشود در حدیث وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقیه واحد اشد علی الشیطان
من الف عابد یک فقیه سخت تر است بر شیطان از هزار عابد اگر مراد بفقیه مردی است که داده شده است در افهم در دین و فطن مدارک و موارد آن پس وی مردی است که عارف است بمکائد شیطان و مداخل وی و علم خواص
و تسویلات او و اگر مراد عالم باحکام دین و شریعت و تفاصیل آن از ما یجوز و ما لا یجوز است پس لابد پرهیز خواهد بود از وقوع در محرمات و اقل آنکه در استخفاف معصیت و استحلال آن نخواهد افتاد و کافر نخواهد گشت بخلاف متعبد جاهل
که نه در وجه اوست در دین و سعی رواه الترمذی وابن ماجه وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم طلب العلم فریضة علی کل مسلم
طلب علم فرض است بر هر مسلمان و در مسند امام ابی حنیفه رح علی کل مسلم و مسلمة و مراد بعلم درینجا علمی است که ضروری وقت مسلمان است مثلا چون در اسلام در آمد واجب شد برو معرفت صانع و صفات وی و علم بنبوت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم و جز آن از آنچه صحیح نیست ایمان بی آن و چون وقت نماز در آمد واجب شد آموختن علم باحکام صلوة و چون رمضان آمد واجب گردید تعلم احکام صوم و هرگاه مالک نصاب گردید واجب شد تعلم احکام زکوة و اگر
پیش از آن بمیرد و تعلم نکرد عاصی نشد و چون زن خواست علم حیض و نفاس و جز آن از آنچه متعلق باحکام زن و شوهر است واجب گردد و علی هذا القیاس و صوفیه گویند که مراد علم اخلاص و معرفت آفات نفس و خواطر و تفاصیل
آنست و هر طائفه حمل علمی کرده که مخصوص است و صواب آنست که گفته شد و چون اخلاص و صدق نیت شرط تمامه اعمال ظاهر و باطن است سخن صوفیه قدس الله اسرارهم اعم و اشمل باشد وواضع العلم عند غیر اهله
و نهنده علم نزد کسیکه اهل آن نیست و تعلیم کننده مر او را کمقلد الخنازیر الجوهر واللؤلؤ والذهب همچو در گردن اندازنده خوکانست گوهر و مروارید و طلا را رواه ابن ماجه روایت کرد این حدیث را تا آخر
ابن ماجه وروی البیهقی فی شعب الایمان الی قوله مسلم و روایت کرد بیهقی همین قدر را طلب العلم فریضة علی کل مسلم وقال هذا حدیث متنه مشهور واسناده ضعیف و گفت
بیهقی این حدیثی است که مشهور شده است در میان مردم و اسناد او ضعیف است وقد روی من اوجه کلها ضعیف و گفته است بیهقی که روایت کرده شده است این حدیث بوجوه و طرق متعدد و کلهم
ضعیف اند اما شک نیست که چون بطرق متعدده روایت کرده شده است بعض ببعض قوی خواهد یافت و حدیث را بدان قوتی پیدا خواهد شد و بیان طرق و احوال آن در شرح سفر السعادت مذکور شده است درینجا
باید نگریست وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خصلتان لا تجتمعان فی منافق دو خصلت اند که جمع نمیشوند در منافق حسن سمت ولا فقه فی الدین
یکی حسن سمت است یعنی راه و روش نیک و سمت در اصل بمعنی راه راست میانه پس از آن استعاره کردند برای هیئت نیکان و روش نیک که در نظر خوش نماید دیگر فقه در دین یعنی فهم و فطانت در دریافت احکام
دین و مقصود ترغیب و تحریص است مسلمانان را بتحصیل این دو صفت باشد و تغلیظ و تشدید است و ترا ما در خلاف این دو صفت نیفتد رواه الترمذی و در بعض نسخ والدارمی نیز مذکور است وعن انس قال

وملائکته ۱۲

هرکه

ابن عباس ۱۲

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من طلب العلم کان کفارة لما مضی هر که طلب کند علم را باشد این طلب وی کفاره مر گناهان را که گذشته است و پوشد گناهان گذشته وی را و آمرزیده شود چه
بیش از این کرده است از گناهان اکثر و امثال این مواضع گناهان صغیره مراد میدارند چنانکه در وضو و نماز و امثال آن لا ادری که کبائر نیز آمرزیده میگردد و شاید که در طلب علم نیز چنین باشد والله اعلم رواه الترمذی
والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث ضعیف الاسناد وابوداؤد الراوی یضعف ترمذی درین حدیث سخن کرده وگفته که ابوداؤد که نام وی نفیع بن الحارث است از اهل کوفه قاضی
همدان بود و اعمی بود در حدیث ضعیف است و از ثقات نیست و حدیث وی حجت نه و این غیر ابی داؤد صاحب سنن است که از ثقات و کبار محدثین است وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لن یشبع المؤمن من خیر یسمعه سیر نمیگردد مسلمان از شنیدن سخن نیک یعنی از علم حتی یکون منتهاه الجنة تا آنکه باشد عاقبت کار وی بهشت یعنی تا آخر عمر در طلب علم
میباشد و برکت آن در بهشت میرود و درین حدیث بشارت است مر طالب علم را که از عالم با ایمان میرود ان شاء الله تعالی و بقصد دریافت این بشارت بعضی از اهل الله تا آخر عمر در طلب علم و تحصیل آن میبودند با وجود
حصول تبحر اعلی از علم رضی الله تعالی عنهم و چون دائره علم وسیع و بی نهایت است هر که مشغول است بعلم اگرچه بتعلیم و تصنیف باشد بحقیقت طالب علم و تکمیل آنست رواه الترمذی وعن ابی هریرة رضی
الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سئل عن علم علمه کسی که پرسیده شود از علمی که میداند آنرا ثم کتمه پس پوشید آن علم را الجم یوم القیمة بلجام من نار لگام کرده میشود در دهان او
آتش در دوزخ اگر علمی باشد که دانستن آن ضروری است و کسی دیگر از علما نباشد که بیان کند آنرا و مانع صحیح از آن نباشد و از جهت بخل و عدم اعتنا بعلم دین بود رواه احمد وابوداؤد والترمذی ورواه ابن
ماجه عن انس وعن کعب بن مالک صحابی مشهور است از شعرای اسلام و یکی از آن سه تن که تخلف کردند از غزوه تبوک و قبول افتاد توبه ایشان چنانکه منطوق قرآن مجید است قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من طلب العلم لیجاری به العلماء هر که طلب کند علم را تا همراهی کند علما را در بحث و گفتگوی علم یعنی خود را برابر سازد با علما و مباهات و مفاخرت نماید بدان او لیماری به السفهاء
یا از برای آنکه تا جدال و نزاع کند جاهلان و بیخردان را و در شک اندازد ایشان را او یصرف به وجوه الناس الیه یا از برای آنکه بگرداند رویهای مردم را بسوی خود و حاصل کند مال و جاه و صرف کند آنرا در کام
دنیا و شهوات نفس ادخله الله النار هر که علم را از برای حصول این اغراض طلب دارد درآرد او را خدای تعالی در آتش دوزخ و اگر بحکم جبلت و طبیعت شوبی از زیاده داعیه نفس باشد معذور است و احتراز از آن
در حکم نامقدور و ریای حکم ندارد چنانکه در حدیث آینده اشارتی بدان واقع شده است و گفته اند که چون پروردگار تعالی خواهد که امری شریف و عزیز که متضمن حکمت است حادث گرداند بی اختیار داعیه از نفس آدمی
بوجه آورد که تا بی تکلف و تردد آن چیز بوجود آید چنانکه در وجود فرزند داعیه شهوت در مرد و زن آفریده که بی اختیار بیکدیگر میل و رغبت نمایند همچنین در وجود علم داعیه نفسانی پیدا کرده تا بقوت باعثه بوجود
آید و اگر توفیق و عنایت الهی یار و معین حال بنده گردد از آن نیز برآرد تعلمنا العلم لغیر الله فابی العلم ان یکون الا لله که فرموده اند یعنی دارد و نسأل الله العافیة رواه الترمذی ورواه ابن ماجه عن ابن
عمر وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تعلم علما مما یبتغی به وجه الله کسی که بیاموزد علمی را از جنس علمی که طلب کرده شود بدان علم ذات مقدس الهی در رضای
او تعالی نیست بآنچه توقع آنچه وجه الله توان اراده نمود ذم آنست که آنرا در طلب متاع دنیا منحصر گردانند بیت یار مفروش بدنیا که بسی سود نکرد آنکه یوسف بزر ناسره بفروخته بود یا مراد آنست که اگر علمی باشد
غیر از علوم دین و آنرا وسیله دنیا سازند مذموم نباشد بعد از آنکه تعلم آن مباح باشد و از علوم بدعیه محرمه و مکروهه نبود طالب علمی بود که در تحصیل معما و عروض و قافیه و اقسام شعر جهد بسیار مینمود و میگفت که من
دوست میدارم که این علوم را وسیله دنیا سازم نه علوم دین را و طیبی مثل این سخن از بعضی نقل نماید و علما نیز نقل کرده والله اعلم لا یتعلمه الا لیصیب به عرضا من الدنیا نیاموزد آن علم را مگر از برای آنکه برسد
بسبب وسیله این علم متاعی را از دنیا در اینجا دلالت است بر آنکه حرمان از ثواب و سعادت الهی بعلت انحصار طلب علم است در اصابت عرض دنیا و اگر مشوب و مخلوط باشد که بنیت عمل و ترویج دین نیز دارد بر اندازه
آن ثواب نیز یابد نعم از مرتبه کمال و تمام محروم باشد و رمزی در حدیث انما الاعمال بالنیات در صدر کتاب واقع شده است لم یجد عرف الجنة یوم القیمة نیابد آنکس بوی بهشت را روز قیامت
یعنی ریحها تفسیر عرف است که بفتح عین و سکون را ابجدی بوی خوش آینده و ظاهر حدیث مبالغه است در حرمان آنکس از درآمدن بهشت پس مراد درآمدن باشد با مقربان و مخلصان که اصلا عذاب نبینند
و ابتداء به بهشت درآیند چنانکه مثل این تاویل در احادیث آمده است و بعضی گفته اند که چون بندگان در محشر بیایند بوی خوش از بهشت بمشام ایشان رسانند تا از هموم و وحشت آن مقام و موقف راحت یابند
و دلهای ایشان قوت گیرد پس این شخص از بوی خوش محروم باشد و بعلت بیماری معصیت و محبت دنیا حکم مزکوم گیرد رواه احمد وابوداؤد وابن ماجه وعن ابن مسعود قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم نضر الله عبدا نضر بتشدید و تخفیف هر دو روایت است و نضرت و نضارت در اصل بمعنی خوبی روی و روشنائی اوست و مراد اینجا رفعت قدر
و علو منزلت او و زیادت بهجت و سرور است در دنیا و آخرت میفرماید نضارت دهاد خدای تعالی بنده را که سمع مقالتی شنید کلام مرا فحفظها پس یاد گرفت آنرا و وعاها و گرد آورد و نگاهداشت
آنرا و فراموش نکرد بعد از یاد گرفتن بتکرار و تذکار و اداها و بگذارد آنرا و برسانید یعنی بمردم همچنانکه شنید چنانکه امانت بعینها رسانند فرب حامل فقه غیر فقیه پس بسیار دارنده فقه و یاد
دارنده آنرا که غیر فقیه است و رب حامل فقه الی من هو افقه منه و بسیار دارنده فقه که فقیه است بسوی کسی که فقیه تر است از وی پس باید که چنانکه شنیده است برساند تا آنکس که بوی میرساند
مراد از آن بفهمد که این رساننده نفهمیده است و این حدیث دلالت دارد بر آنکه نقل حدیث باللفظ باید و در نقل بالمعنی علما را اختلاف است مختار آن است که جائز است اگر کسی که عارف است بمواقع کلمات
و خواص تراکیب و جملات و حاذق است بمعرفت مقتضیات مقام و اسرار و نکات اشارات و با وجود آن نقل باللفظ اولی و افضل و احوط است چنانکه عبارت نضر الله اشارت بدانست و در وقوع
نقل بالمعنی سخن نیست چه می بینیم که کتب احادیث از کتب ستة و غیرها بر یک حدیث متفق اند و الفاظ آن مختلف است ثلث لا یغل علیهن قلب مسلم سه خصلت است که کینه و عداوت نمیکند یا خیانت
نورزد دل مسلمان در حالتی که برین سه خصلت است لا یغل را بچند نوع خوانده اند بفتح یا و کسر غین از غل بکسر معجمه بمعنی حقد یعنی کینه و بضم یا و کسر غین از اغلال بمعنی خیانت و بفتح یا و ضم غین از غلول
بمعنی خیانت و این بکار از یاده تحقیق است که در شرح مذکور است آن خصلت کدام است یکی اخلاص العمل لله خالص گردانیدن عمل برای خدا که در آن نظر بر سمعه و ریا نباشد بلکه قطعا ملاحظه
غرض و عوض نبود والنصیحة للمسلمین دوم خیرخواهی و خیراندیشی مر مسلمانان را و اعانت کردن ایشان را ولزوم جماعتهم و سیم لازم گرفتن جماعت مسلمانان را و بیرون نرفتن از آن فان دعوتهم

از ایشان

یا یعنی

وامیراد

محیط من ورائهم زیرا که دعای مسلمانان احاطه میکند و شامل میگیرد کسی را که ورای ایشانست و ورا بمد بمعنی پس و پیش هر دو آمده و این علت التزام جماعت است و من بفتح میم و کسر آن هر دو روایت است و وجه ربط
این کلام یعنی ثلث لایغل بکلام سابق یعنی نضر الله عبدا آنست که چون ترغیب کرد در ابلاغ آنچه شنیده است از حضرت وی ذکر کرد آنچه مقوی و مؤید آن باشد تا اخلاص عمل برای خدا و نصیحت مر مسلمانان را و لزوم
جماعت مسلمانان این بود و ادای مذکور حصول گیرد و اتمام پذیرد و طیبی گفته که کلام سابق توطیه و تمهید این کلام است و مقصود ادای همین کلام است که جامع است تعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله فافهم
رواه الشافعی والبیهقی فی المدخل روایت کرد این حدیث را امام شافعی و بیهقی در مدخل که نام کتاب بیهقی است از ابن مسعود و رواه احمد والترمذی وابوداؤد وابن ماجة
والدارمی عن زید بن ثابت و روایت کرده اند آنرا این پنج کس از زید بن ثابت الا ان الترمذی وابا داؤد لم یذکرا ثلث لا یغل علیهن الی آخره مگر آنکه این دو کس ذکر نکرده اند این کلام آخر را
که ثلث لا یغل علیهن الی آخره است وعن ابن مسعود قال سمعت رسول الله ابن مسعود گفت که شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت نضر الله امرأ سمع
منا شیئا فبلغه کما سمعه تر و تازه گرداند خدای تعالی مردی را که شنید از ما چیزی را از کلام پس برساند آنرا همچنانکه شنید آنرا فرب مبلغ اوعی له من سامع پس بسا کسیکه رسانیده شده وی
حدیث نگاه دارنده تر و فهم کننده تر است آنرا از شنونده مآل معنی این حدیث همان مضمون حدیث سابق است با آنکه تفاوتی که در بعض الفاظ واقع است رواه الترمذی وابن ماجة و رواه الدارمی
عن ابی الدرداء و گفته اند که اگر در طلب حدیث و حفظ و تبلیغ وی غرضا هیچ فائده نبود بجز امیدواری برکت این دعا از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بس بودی در دنیا و آخرت اللهم ارزقنا
وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا الحدیث عنی الا ما علمتم پرهیز کنید حدیث کردن از من مگر چیزی را که میدانید بیقین یا بظن غالب که از من است تا در ورطهٔ
دروغ بر بستن بر من نیفتید فمن کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار پس کسیکه دروغ بربندد بر من بدیده و دانسته پس باید که بگیرد جای نشست خود را از آتش دوزخ شرح این کلام در فصل اول
در حدیث اول گذشت رواه الترمذی و رواه ابن ماجة عن ابن مسعود و جابر ولم یذکر و ذکر نکرد ابن ماجه این کلام را که اتقوا الحدیث عنی الا ما علمتم وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من قال فی القرآن برأیه فلیتبوأ مقعده من النار کسیکه بگوید در تفسیر قرآن برای عقل و قیاس خود آنکه مستندی از نقل خود داشته باشد پس باید که بگیرد جای نشست خود را
از آتش دوزخ و فی روایة و در روایتی چنین آمده است من قال فی القرآن بغیر علم کسیکه بگوید و سخن کند در قرآن بی علم فلیتبوأ مقعده من النار رواه الترمذی وعن جندب
بضم جیم و ضم دال و فتح دال نیز آمده نام ابوذر غفاری است ولیکن غالب کرد کنیت او و مناقب او کثیر است و در بعض مواضع نوشته شده است جندب بن عبد الله بجلی هر صحابیست که حسن بصری و
محمد بن سیرین از وی روایت دارند و جندب قسری نیز در کتاب مذکور است و گفته اند مشهور آنست که وی علقمی است نه قسری و در بعض نسخ مصابیح قشیری است تا درین حدیث کدام یکی ازین مراد است والله
اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال فی القرآن برأیه فاصاب فقد اخطأ هر که بگوید در قرآن و سخن کند در آن از پیش خود پس صواب کند و در یابد حق را پس تحقیق
خطا کرد یعنی اگرچه در واقع حق و صواب اتفاق افتاد اما چون در قصد و طریق آن خطا کرد حکم خطا دارد و این عکس حال مجتهد است که اگرچه خطا کند بر صواب است یعنی بنیل اجر و ثواب و کلام درینجا
تفصیلی دارد مجمل آن آنکه تفسیر است و تاویل تفسیر آنکه جزم کند که مراد حق اینست همین است یعنی خبر بنقل از ائمه اهل تفسیر بسند نرسد آنرا بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم درست نباشد و تاویل آنکه بطریق احتمال گوید که تواند مراد این باشد
و این بشرط موافقت قواعد عربیت و قوانین شرع درست است والله اعلم رواه الترمذی وابوداؤد وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المراء بکسر میم و
مد و فی القرآن کفر جدال و نزاع در قرآن کفر است یعنی نزدیک است که بکفر کشد و بعض گفته اند که مراد مراء درینجا شک و تشکیک است و برین وجه مراد حقیقت کفر باشد رواه احمد وابوداؤد
وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ضمیر جده راجع است بعمرو بن شعیب یا بابیه و این اسناد بیانی دارد و در بعض مواضع گفته شده است قال سمع النبی صلی الله علیه وسلم قوما
یتدارؤن فی القرآن گفت عمرو بن شعیب از پدرش از جدش که شنید آنحضرت صلی الله علیه وسلم قومی را که تدافع و تناقض میکنند در قرآن و جدال و نزاع مینمودند در آن فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
انما هلک من کان قبلکم بهذا هلاک نشدند کسانی که پیش از شما بودند مگر باین صفت که ضربوا کتاب الله بعضه ببعض زدند کتاب خدا را بعض آنرا ببعض به پیدا کردن تناقض میان آیات و گفتند
که این آیت مخالف آن آیت است و آن مخالف این یا مراد خلط بعض آیات است ببعض و عدم تمیز میان محکم و متشابه و مجمل و مبین و ناسخ و منسوخ و معنی اول انسب است بقول او که فرمود وانما نزل کتاب الله
یصدق بعضه بعضا و فرود نیامده است کتاب خدا مگر آنکه تصدیق میکند بعض او بعض را فلا تکذبوا بعضه ببعض پس تکذیب مکنید بعض آنرا ببعض فما علمتم منه فقولوا پس آنچه میدانید از کتاب خدا
و برسید علم شما بدان پس بگوئید و بیان بکنید وما جهلتم فکلوه الی عالمه و آنچه ندانید و نرسد علم شما بدان پس بسپارید آنرا بدانندهٔ او یعنی الله تعالی و رسول او صلی الله علیه وسلم و بعض گفته اند مراد
عالمی است که علم کتاب و تفسیر آن دارد رواه احمد وابن ماجة وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انزل القرآن علی سبعة احرف فرود آورده
شده است قرآن بر هفت حرف و حرف در لغت بمعنی طرف است و اینجا هفت نوع و هفت طریق و آنچه مناسب اینمعنی افتد مراد است و شراح را اختلاف است که باین هفت حرف که فرموده اند مراد چیست
اکثر بر آنند که مراد بآن هفت لغت است که در عرب مشهور است و مشهور بفصاحت بوده اند و آن لغت قریش و طی و هوازن و اهل یمن و ثقیف و هذیل و بنی تمیم است آورده اند که اول که قرآن نازل شد بلغت قریش
آمد که لغت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و چون بر سائر عرب تکلم بدان شاق آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حضرت عزت التماس کرد که درین امر توسعه شود پس امر شد که هر کس بلغت خویش بخواند همچنین میخواندند
تا زمان امیر المؤمنین عثمان و چون وی رضی الله عنه مصاحف متعدده بنویسانید و ببلاد اسلام بفرستاد قرار بر همان لغت داد که بدین ترتیب امر ابی بکر صدیق و استصواب عمر فاروق رضی الله عنهما جمع
کرده بود و امر کرد بمحو باقی لغات بجهت مشاهدهٔ اختلاف مردم با یکدیگر و تکفیر بعض مر بعض را و نماند از آن لغات مگر چیزی اندک و منسوخ شد غیر آن صحابه و باقی ماند بعد از ایشان تا برسید بقراء
سبع باسانید متصله و باقی ماند اختلافی که در یک لغت متصور بود از ادغام و اماله و وقف و جز آن از آنچه میان این قراء اختیار و ترجیح مختلف افتاده است و بعض گویند که مراد بحروف سبعه قراءات سبع
سبعه است که همه متواتر و ثابت اند بی شبهه و برخی احکام قسمه آیت از صحت صلوة و حرمت مس محدث و جنب و امثال آن مترتب است و بعض هفت معانی مراد داشته اند که قرآن بر آن مشتمل

بجیب

ازامر و نوع قصص و امثال و وعظ و وعد و وعید و بعض بعقائد و احکام و اخلاق و قصص و امثال و وعد و وعید تفسیر کرده اند و بعض گویند که مراد بهفت عدد مخصوص نیست بلکه مراد توسعه و کثرت است
حروف هفت را باینمعنی استعمال میکنند زیراکه این عددیست که قاعدهٔ زمان و مکان برآنست کذا قالوا والله اعلم لکل آیة منها ظهر وبطن هرآیتی ازان حروف سبعه که قرآن برآن منزل است
و در بعض نسخ لکل آیة منه و این ظاهر تر است و این ضمیر راجع بقرآن است یعنی هرآیتی از قرآن ظاهری است و باطنی مراد بظاهر آنچه همه اهل زبان میفهمند و باطن آنچه بندگان خاص حق تعالی برآن مطلع اند
یا مراد بظاهر آنچه بیان میکند آنرا تفسیر و باطن آنچه کشف مینماید آنرا تاویل و تفسیر آنچه متعلق بروایت است و تاویل آنچه متعلق بدرایت است و بعض گویند مراد بظهر ایمان آوردن است بدان و به بطن
عمل کردن بآن یا مراد بظهر قراءت و تلاوت است و به بطن تفهم و تدبر یا ظهر لفظ و بطن معنی یا مراد آنست که قصص قرآن در ظاهر اخبار است و در باطن اعتبار ولکل حد مطلع بضم میم و فتح طای
مشدده جای بلند که برآن برآیند و بر پایان وی مطلع شوند و حد بمعنی طرف و نهایت یعنی هر یکی از ظهر و بطن را حدی و نهایتی است و هر حد و نهایت را مقامی است که به ترقی و صعود برآن مقام
اطلاعی واقع میشود برآن حد و نهایت پس مطلع ظهر تعلم عربیت است و علمیکه ظاهر معنی قرآن بدان متعلق است و معرفت اسباب نزول و ناسخ و منسوخ و امثال آن و مطلع بطن ریاضت و اتباع
ظاهر و عمل بمقتضای آن تا تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ قلب و تجلیهٔ روح و تخلیهٔ سر که بعد از حصول آن بر بطون قرآن اطلاع افتد چنانکه گفته است بیت جمال شاهد قرآن نقاب آنگاه بگشاید که دار الملک
ایمانرا بیابد خالی از غوغا و بعض گفته اند که مراد بحد احکام شرع است که تعیین نموده و حد فرموده است و هر یکی از احکام او را موضعی است که بدان اطلاع افتد بر هر حکم و تمامه آن حدود
و احکام و مواضع اطلاع برآن حاصل نبود مگر حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم و علما را در آن طبقات منازل و مقامات است بعضها فوق بعض و معانی دیگر نیز گفته اند و آنچه مذکور شد اولی
و ارجح است والله اعلم رواه فی شرح السنة وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العلم ثلثة علم اصول دین و شریعت سه است
آیة محکمة یعنی آیتی که محکم است اشارت بکتاب الله و تخصیص بآیت محکمه بجهت آن است که آن ام الکتاب و اصل او است و محفوظ است از احتمال و اشتباه و هرچه جز او است از متشابهات
محمول برآنست و علمیکه مبادی و وسائل آنست متعلق است بدان او سنة قائمة یا سنتی که ثابت است بحفظ متون و اسانید آن او فریضة عادلة یا فریضه ایست که مثل و عدل
کتاب و سنت است اشارتست باجماع و قیاس که مستند و مستنبط اند از آن و باین اعتبار آنرا مساوی و معادل کتاب و سنت داشته اند و تعبیر از آن بفریضه کردند تنبیه بر آنکه عمل بآنها واجب است
چنانکه بکتاب و سنت پس حاصل معنی حدیث آن شد که اصول دین چهار است کتاب و سنت و اجماع و قیاس وماکان سوی ذلک فهو فضل و هرچه که هست از مواد علوم جز این پس آن
فضل است و لایعنی و فضل در لغت بمعنی زیادت ضد نقص و جمع آن فضول است غالب آمده در ما لایعنی و آنچه خیر نیست در وی فضول کسی که مشغول باشد بما لایعنی بیت هرچه قال الله و نه
قال الرسول فضله باشد فضل سخوان ای فضول رواه ابوداؤد و ابن ماجة وعن عوف بن مالك الاشجعي صحابیست اول مشاهد او خیبر است و بود با وی رایت اشجع
روز فتح سکونت کرد شام را و وفات یافت در وی سنه ثلث و سبعین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقص اصل قص بمعنی اعلام خبر و بیان است و قصه مشتق است
از آن و قاص کسیکه قصه را بر وجهی که هست بگوید و بخواند و بمعنی وعظ گفتن و پند و نصیحت دادن نیز آمده قاص واعظ را گویند و مراد اینجا اینمعنی است میفرماید که قصه نمیخوانند و وعظ نمیگوید الا امیر
یعنی حاکم و امیر که پند گوید مردم را و خبر دهد ایشانرا از اخبار ماضیه تا بدان اعتبار گیرند و پند پذیر شوند او مامور یا کسی که امر کرده است او را حاکم و ماذون و مجاز است از پیش وی پس
حکم او حکم امیر است او مختال یا مردی متکبر متعجب که از برای طلب ریاست و اتباع هوا ریا میکند و تصدر میجوید و مختال بجای معجمه است و در بعض روایات محتال بمهمله نیز آمده از حیله و بعض
این روایت را اصح و اولی داشته اند والله اعلم و درین حدیث اشارتست که قصص و وعظ بی اذن امام نرسد زیرا که امام داناتر است بمصالح رعیت و مهربان تر است برایشان و اگر خود نگوید پیدا کند از میان علما
کسی را که بعلم و تقوی و دیانت و امانت و ترک طمع و حسن عقیدت موصوف بود و از جهل و فسق و خیانت و بدعت دور باشد و ازینجا استنباط میتوان کرد که تصدر بر سجادهٔ مشیخت برای وعظ و ارشاد
و هدایت بی اذن مشائخ و اجازت و استخلاف ایشان جایز نبود چنانکه مشیخه از اهل جهل و هوی میکنند و بعضی از شارحان گفته اند که مورد این حدیث در خطبه است که مخصوص است بامام و هر که
نائب او باشد رواه ابوداؤد و رواه الدارمي عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده و فی روایته او مراء و در روایت دارمی او مراء آمده بمعنی یا ورزنده بدل
لفظ او مختال که در روایت ابوداؤد واقع شده وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من افتی بغیر علم کسی که فتوی داده بی علم کان اثمه علی من افتاه
باشد گناه بر گردن کسی که استفتا نموده و پرسیده از وی مسئله چه باعث این فتوی بی علم که موجب اثم است او شده اما اگر عمدا با وجود مردی دیگر اعلم از وی پرسیده باشد پس بی صواب معنی استفتا
باشد و این بر تقدیری است که افتا اول بلفظ معلوم باشد و او را بلفظ مجهول نیز خوانده اند و معنی این شود که هرکه فتوی داده شد بی علم باشد گناه او بر کسی که فتوی داده است او را و باینمعنی ظاهر
تر است ومن اشار علی اخیه و کسی که امر کرد برادر خود را که مشورت کرده است با وی و مصلحت طلبیده بامر یعلم ان الرشد فی غیره بکاری که میداند که صلاح کار وی در غیر آن کار است
فقد خانه پس بتحقیق خیانت کرد او را المستشار مؤتمن که در حدیث دیگر واقع شده است اینمعنی دارد رواه ابوداؤد وعن معاویة قال ان النبی گفت معاویه که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم نهی عن الاغلوطات نهی کرد از اغلوطات جمع اغلوطه بضم همزه و سکون غین و غلوطه بی همزه نیز آمده کلامی که در غلط انداخته شود کسی بدان و آنرا مغالطات نیز گویند اگر بقصد اظهار
فضیلت خود و نقص غیر و شرمنده ساختن و رسوا گردانیدن او کند و باعث تهییج فتنه و شر و موجب عداوت و ایذا گردد حرام است و بعض گفته اند که اگر بطریق جزا و مکافات باشد
چنانکه دیگری را در مغالطه انداخت آن دیگر نیز او را در آن بیندازد بحکم جزاء سیئة سیئة مثلها جایز است چنانکه امام شافعی رح با امام ابویوسف رح در مجلس هارون رشید
کرد والله اعلم رواه ابوداؤد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعلموا الفرائض والقرآن بیاموزید فرائض و قرآن را وعلموا الناس
و بیاموزانید مردم را فانی مقبوض زیرا که من قبض کرده میشوم و برداشته میشوم از عالم و مراد بفرائض احکامی که فرض و لازم است عمل بدان در دین و چون در مقابله قرآن واقع شده

وبعض ۲

مراد احکامی خواهد بود که در سنت واقع شده است و بعضی از فرائض علم مواریث مراد داشته اند رواه الترمذی وعن ابی الدرداء قال کنا مع رسول الله گفت ابو درداء بودیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فشخص ببصره الی السماء پس برداشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چشم خود را بسوی آسمان و تیز دید بجانب آن گویا که منتظر وحی شد که فرود آید پس وحی آمد با قرب اجل وی صلی الله علیه وسلم ثم قال هذا اوان یختلس فیه العلم من الناس پس گفت این وقت اوان است که در ربوده شود در وی علم و وحی از مردم حتی لا یقدروا منه علی شیء تا آنکه قادر نباشند از علم بر هیچ چیز رواه الترمذی وعن ابی هریرة روایة آمده است از ابی هریره بطریق روایت و این عبارت از رفع حدیث است بجای آنکه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ولیکن چون از وی ابی هریره را یقین نیست بآنکه وی باین الفاظ گفته بجای وی لفظ روایة آورد و مقصود آنست که روایت کرد ابو هریره از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود نزدیک است ان یضرب الناس اکباد الابل نزدیک است که بزنند مردم جگرهای شتران را کنایت است از سرعت سیر و طول سفر یطلبون العلم در حالیکه طلب میکنند علم را فلا یجدون احدا اعلم من عالم المدینة پس نیابند هیچ یکی را دانا تر از عالم مدینه مطهره رواه الترمذی وفی جامعه و مذکور است در جامع ترمذی که قال ابن عیینة انه مالک بن انس گفت سفیان بن عیینه که از اصحاب مالک و شیوخ شافعی است مراد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از عالم مدینه که فرموده است امام مالک است ومثله عن عبد الرزاق و مانند این سخن ابن عیینه منقول است از عبد الرزاق که از کبار و مشاهیر ائمه حدیث است یعنی وی نیز گفت که از عالم مدینه امام مالک مراد است قال اسحق بن موسی گفت اسحق بن موسی که از شاگردان سفیان بن عیینه است وسمعت ابن عیینة انه قال هو العمری الزاهد و شنیدم ابن عیینه را که گفت آن عالم که در حدیث مذکور است عمری زاهد است که در مدینه بود و از علما و زهاد وقت خود بود و از اولاد عمر بن الخطاب واسمه و نام عمری زاهد عبد العزیز بن عبد الله پس نقل از ابن عیینه مختلف آمد ترمذی و عبد الرزاق آنچنان نقل کردند که عالم مدینه امام مالک است و اسحق بن موسی نقل کرد که عمری زاهد است و نام عمری زاهد که مشهور است عبد الله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب است و کلام درینجا در شرح بطول و تفصیل ذکر کرده ایم و پوشیده نماند که در تعیین و تشخیص مراد از عالم مدینه یقین امحال تنگ است هر کس باعتقاد خود بطریق ظن گفته و چون امام مالک در زمان خود بحدیث و فقه و اجتهاد و امامت ممتاز بود و باین بلدهٔ طیبه خصوصیتی و ارتباط و ملازمتی خاص داشت مظنه آن هست که توان بدوی حمل کرد اما با وجود آن در زمان وی و پس و پیش از وی درین بلده در اکناف عالم علما و مجتهدان و امامان بوده اند که خارج از حد عد و حصر باشند و ظاهر آنست والله اعلم که مصدوق کلام معجز نظام اخبار است از حال آخر زمان که علم و دین منحصر و مقتصر گردد در مدینه مطهره چنانچه از بعض احادیث ظاهر میگردد و کذا قیل و این قول آنست بصواب والله اعلم وعنه وهم از ابی هریره روایت است که گفت فیما اعلم و اعلم بصیغه متکلم این لفظ ابو هریره است و اعلم بلفظ ماضی از اعلام نخوانده عن رسول الله در آنچه میدانم از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این حدیث است که قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان الله بدرستیکه خدای عز وجل یبعث می برانگیزد و پیدا میکند لهذه الامة برای نفع این امت و تقویت دین وی علی راس کل مائة سنة بر سر تمامی هر صد سال من یجدد لها دینها کسی را که نو میگرداند و تازه میسازد برای این امت دین او را رواه ابو داود بدانکه اکثر مردم از این حدیث چنان فهمیده اند که مراد یک شخص است از امت که ممتاز میگردد از میان اهل زمان خود بتجدید و نصرت دین و ترویج و تقویت سنت و قلع و قمع بدعت و نشر علم و اعلای کلمه اسلام تا آنکه تعیین کرده اند که در مائه اولی فلان بود و در مائه دوم فلان و بعض گفته اند که اولی حمل بر عموم است خواه یک کس باشد یا جمعی باشند چه کلمه من واقع میشود بر واحد و بر جمع و نیز مخصوص نیست بعلما و فقها بلکه شامل است ملوک و امرا و قوّاد و اصحاب حدیث و زهاد و عباد و علمای نحو و ارباب سیر و تواریخ و اغنیا و اسخیا که اموال و اشیا را بر علما و صلحا و مصارف خیر صرف کنند و باعث ترویج و تقویت دین گردند و جمیع طوائف اگر بوجود ایشان قوتی و کمالی در رواجی در دین پیدا آید انتهی و اگر عموم بلاد و دیار نیز اعتبار کنند تا شاید که در یکزمان در شهری یکی یا جماعه پیدا شوند باین صفت و در بلاد دیگر کسی دیگر والله اعلم وعن ابراهیم بن عبد الرحمن العذری بضم عین و سکون ذال معجمه منسوب است بعذرة بن سعد که بدر قبیله است از خذاعه قال قال رسول الله گفت ابراهیم بن عبد الرحمن که از ثقات تابعین است گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یحمل هذا العلم بر میدارند و یاد میگیرند این علم را یعنی علم کتاب و سنت را من کل خلف عدوله از هر جماعت پس آینده از سلف عادلان ایشان که شایسته روایت کرده اند ینفون عنه تحریف الغالین دور میکنند و میراند از علم تغییر از حد در گذرندگان در امر دین را تحریف تبدیل حق بباطل تغییر در لفظ یا در معنی وانتحال المبطلین و دور میکنند دروغ بستن اهل بطلان را و انتحال دعوی کردن چیزی که از آن دیگری است برای نفس خود از شعری یا قولی و اینجا کنایت از کذب است وتاویل الجاهلین و دور میکنند تاویل جاهلان را که بعلم و دانش آیات و احادیث را تاویل کنند و از ظاهر بگردانند رواه البیهقی فی کتاب المدخل مرسلا روایت کرد این حدیث را بیهقی در کتاب خود که مدخل نام دارد بطریق ارسال من حدیث بقیة بن الولید که کثیر الروایت است از مجهولان و کثیر الغرائب و مردم اختلاف دارند در وی بعضی گفته ثقه است و مامون ولیکن مدلس بود و مات سنة ست وتسعین ومائة عن معاذ بن رفاعه در اکثر نسخ مشکوة اینچنین واقع شده است و صحیح معان بن رفاعه بنون بمکان فا و در وی نیز اختلاف است بعضی او را ثقه گویند و بعض ضعیف و در کاشف ذهبی معاذ بن رفاعه و معان بن رفاعه هر دو مذکور است اما آنکه بقیه بن الولید که از وی روایت میکند معان است بنون عن ابراهیم بن عبد الرحمن العذری و در اصل کتاب در اینجا بیاض است از رواه البیهقی تا قول او العذری وسنذکر حدیث جابر و نزدیک باشد که ذکر کنیم حدیث جابر را که در وی این کلمه واقع است فانما شفاء العی السؤال نیست شفای جهل و درماندگی مگر پرسیدن از علما فی باب التیمم در باب تیمم ان شاء الله تعالی الفصل الثالث عن الحسن مرسلا قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من جاءه الموت وهو یطلب العلم کسی که بیاید او را موت و حال آنست که وی طلب میکند علم را لیحیی به الاسلام تا زنده گرداند و قوی و تابنده گرداند بآن علم دین اسلام را نه برای آنکه حاصل کند مال و جاه دنیا و لذات و شهوات نفسانی را فبینه وبین النبیین درجة واحدة فی الجنة پس میان او و میان پیغمبران یک پایه تفاوت است در بهشت و این مبالغه است در قرب او بحضرت انبیا صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین و لهذا تاکید کرد درجه را بواحده رواه الدارمی وعنه مرسلا و هم از حسن است بطریق ارسال قال

پوشیده — مدینه — وتائید — بدروغ

مسئل

سئل رسول الله گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن رجلین از حال دو مرد کانا فی بنی اسرائیل بودند در بنی اسرائیل احدهما کان عالما یصلی
المکتوبة یکی از آن دو مرد بود عالم که میگذارد نماز فرض را ثم یجلس فیعلم الناس الخیر پس می نشست پس می آموخت مردم را علم والآخر یصوم النهار ویقوم اللیل و مرد
دیگر روزه میداشت روز را و بیدار بود و نماز میگذارد در شب و وی نیز عالم است کمتر از اول یا برابر بلکه تواند که بیشتر از او باشد لیکن صرف اوقات بعبادت میکند نه بنشر علم و تعلیم آن
ایهما افضل پرسیده شد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که کدام یکی از این دو مرد فاضل تر و ثواب یابنده تر است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فضل هذا العالم الذی یصلی
المکتوبة ثم یجلس فیعلم الناس الخیر زیادتی مرد عالم که صفتش این است که نماز فرض را میگذارد پس می نشست و تعلیم میکرد مردم را علم علی العابد الذی یصوم النهار ویقوم
اللیل بر این مرد عابد که روزه میداشت روز را و نماز میگذارد در شب کفضلی علی ادناکم همچو فضل من است بر مردی که ادنی و پست پایه تر است از شما رواه الدارمی
عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم الرجل الفقیه فی الدین نیکو مردی است آنکه فقیه است در دین و عالم است باحکام آن و تفطن است
در آن ان احتیج الیه نفع اگر احتیاج و نیاز مندی آورده شود بوی فائده رساند مردم را وان استغنی عنه اغنی نفسه و اگر بی نیاز ی شود از وی بی نیاز کرداند خود را از ایشان
رواه رزین حاصل معنی آنکه لائق بحال عالم آنست که محتاج نگرداند خود را بسوی خلق و میل نکند بمصاحبت خلق و طمع نکند در منافع ایشان و این نیز منقطع نگردد مطلقا و ترک افائده علم نکند بلکه اگر
مردم محتاج و مضطر باشند بوی چنانکه عالم دیگر نباشد که افاده علم کند بحکم این ضرورت در آید در مردم و نفع رساند ایشان را و افاده کند و اگر محتاج نباشند و استفاده نمایند بی نیاز گردد از ایشان
و مشغول گردد بعبادت مولی و بخدمت علم از کتب دینیه و تصنیف و نشر علم باین طریق فافهم وعن عکرمة مولای ابن عباس و یکی از فقهای مکه بود و اصل وی از بربر است از اهل مغرب شعبی
گفت هیچکس را ندیدم اعلم بکتاب الله از عکرمه تابعی ثقه است و بعض مردم را در وی اختلاف است و بخاری گفته که نیافتم هیچ یکی را از اصحاب خود مگر آنکه احتجاج میکرد به عکرمه مات
سنة سبع ومائة ان ابن عباس قال حدث الناس کل جمعة مرة روایت میکند که گفت ابن عباس او را یا مخاطب دیگر را حدیث کن و وعظ کن مردم را در هفته یکبار فان
ابیت فمرتین و اگر ابا می آری از حدیث کردن در هفته یکبار و زیادت بر آن میخواهی پس حدیث کن در هفته دو بار فان اکثرت فثلث مرات و اگر بسیار میخواهی پس حدیث کن سه بار و زیادت
از سه بار مکن که ملول خواهی ساخت مردم را ولا تمل الناس هذا القرآن و ملول مساز و بستوه میار مردم را از این قرآن عظیم ایشان را که شوق و ذوق در آن مطلوب است ولا الفینک
تأتی القوم وهم فی حدیث من حدیثهم نیابم من ترا برین حالت که بیائی مردم را در آن حال که ایشان در سخنی از سخنان خود باشند فتقص علیهم پس قصه خوانی بر ایشان و وعظ گوئی
فتقطع علیهم حدیثهم پس ببری بر ایشان سخن ایشان را فتملهم پس این سبب آن گردد که ملول گردانی ایشان را ولکن انصت ولیکن خاموش نشین فاذا امروک پس وقتی که بفرمایند
والتماس نمایند ترا فحدثهم وهم یشتهونه پس حدیث کن ایشان را و حال آنکه ایشان خوش دارند حدیث ترا خواه سخن دنیا باشد که مردم در آنند یا سخن دین اگر سخن دین باشد
قطع آن مناسب نبود و اگر سخن دنیا است شاید که بحکم بشریت که نفس ایشان آن خوش ندارند و وعظ و نصیحت و شنیدن قرآن را ناخوش شمارند و در اثم افتند و هیبت دین نماند یا رعایت مصلحت
در قطع سخن ایشان باشد پس همین تقریب ایشان را از آن سخن باز آید و نظر بمصلحت وقت باید داشت و آنچه ابن عباس فرموده است بحکم غالب و نظر بظاهر فرموده است رضی الله عنه و خود در آن
روزگار غالب بر مردم سخن دین بوده است وانظر السجع من الدعاء و ترک کن و تاخیر فرما سجع از دعا را که به تکلف باشد و سبب فوات خشوع و تضرع گردد فاجتنبه پس بپرهیز
و یکسو شو از آن فانی عهدت رسول الله پس بدرستی که من دریافتم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم واصحابه و یاران او را لا یفعلون ذلک نمیکردند سجع را
در دعا بتکلف و آنچه واقع شده است در ادعیه ماثوره از سجع بی تکلف آمده است چنانکه در بعض مواضع موزون نیز افتاده است بی قصد و اراده رواه البخاری وعن واثلة
بن الاسقع بسین مهمله و قاف صحابی است اسلام آورده در هنگامی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تجهیز جیش تبوک میکرد و از اهل صفه بود و نزول میکرد بصره بعد از آن بشام رفت
و ببیت المقدس صد سال عمر یافت و بعض گفته اند نود و هشت رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من طلب العلم فادرکه کسی که بجوید علم دین را
پس دریابد آن را کان له کفلان من الاجر باشد مر او را دو نصیب از اجر و ثواب یکی جهت طلب و مشقت که در تعلم و تحصیل علم دین کشیده است دیگر ثواب حصول علم و تدریس که بعد از آن
خواهد کرد یا ثواب عمل که بدان خواهد کرد فان لم یدرکه کان له کفل من الاجر پس اگر در نیافت علم را و حاصل نشد باشد مر او را یک نصیب از ثواب بر تقدیر در طلب علم ثابت
بود و اگر بدست آمد نور علی نور و اگر نه در طلب علم مردن هم سعادت است بیت گرچه نتوان بدوست ره بردن شرط یاریست در طلب مردن مقصود جامی از طلبم گفته که چیست
مقصود او همین که دهم جان در طلب رواه الدارمی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان مما یلحق المؤمن من عمله وحسناته
بعد موته بدرستیکه از آنچه می پیوندد و میرسد مسلمان را از ثواب کردار وی و نیکیهای وی پس از مرگ وی علما علمه ونشره علمی است که دانسته آن را و پراکنده ساخته آن را و در بعض
نسخ علمه بتشدید آمده و برین وجه و نشره تفسیر و بیان او است یا مراد کثرت تعلیم و اشاعت او است وولدا صالحا ترکه و فرزند نیک کردار که گذاشته او را بعد از خود او مصحفا ورثه
بتشدید را یا مصحفی که بارث گذاشته او را یا وقف کرده در حالت حیات خود او مسجدا بناه یا مسجدی که برآورده او را او بیتا لابن السبیل بناه یا خانه که برای مسافران بنا
کرده آن را او نهرا اجراه یا جوئی که روان ساخت آن را او صدقة اخرجها من ماله فی صحته وحیوته یا صدقه که بیرون آورده آن را از مال خود در تندرستی خود و حیات
خود و اگرچه تندرست نبود چنانکه در حالت بیماری که امید صحت دارد تلحقه من بعد موته می پیوندد و میرسد ثواب این چیزها آن مسلمان را بعد از مردن که برآورده و این بحث تاکید است
این متعلق است بخصوص صدقه بجهت اهتمام بشان وی و بعضی از شارحان گفته اند که متعلق بصدقه است و معنی او آنست که آن صدقه باقی ماند بعد از موت وی تا داخل صدقه جاریه گردد

ثواب این

بسطه

وتعلیم

واگر گویند که سابقا گذشت که آنچه باقی میماند از ثواب همین سه چیز است علم و ولد و صدقهٔ جاریه و اینجا هفت چیز ذکر کرد جوابش آنکه اینجا آنچه بعد از علم و ولد ذکر کرده هم داخل صدقه است رواه ابن ماجه

والبیهقی فی شعب الایمان وعن عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عائشه شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم یقول که گفت

ان الله عز وجل اوحی الی انه من سلک مسلکا فی طلب العلم بدرستیکه خدای تعالی وحی فرستاد بسوی من که هرکه برود در راهی او پیش گیرد طریقی را در طلب علم سهلت له طریق

الجنة آسان کردانم مراو را راه بهشت را ومن سلبت کریمتیه وهرکه بربایم و دور کردانم هر دو چشم او را اثبته علیهما الجنة جزا و ثواب دهم او را در مقابلهٔ هر دو چشم بهشت را

کریمه هر عضو شریف را که در بدن آدمی است گویند مراد اینجا چشم افتاده وفضل فی علم خیر من فضل فی عبادة و زیادتی در علم اگرچه اندک باشد بهتر است از زیادتی در عبادت اگرچه

بسیار بود وملاک الدین الورع و قوام و نظام کارخانهٔ دین و سبب استحکام و قوت وی ورع و تقوی است و نزد بعض مرتبهٔ ورع بالاتر است از تقوی تقوی پرهیز است از حرام و ورع اجتناب

از شبهه و باصطلاح بعض تقوی کاملتر و تمام تر است از ورع و صحیح آنست که هر دو بیک معنی است رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال تدارس

العلم ساعة من اللیل خیر من احیاءها درس گفتن علم و خواندن بایکدیگر و بحث و تحقیق و مذاکره کردن علم یکساعت از شب بهتر است از زنده کردانیدن تمام شب و نماز

گذاردن در آن احیای لیل و معنی دار دیکی زنده کردانیدن شب را گویا کشبی که در وی برنخیزند و نماز نکنند در آن مرده است و بطاعت و عبادت کردن در آن زنده میگردد دیگر زنده

کردانیدن نفس خود را چه خفته و بیکار در حکم مرده است رواه الدارمی وعن عبد الله بن عمرو ان رسول الله روایتست از عبد الله بن عمرو که پیغمبر خدا صلی الله علیه

وسلم مر بمجلسین فی مسجده گذشت بدو مجلس که در مسجد شریف وی بود یعنی صحابه در دو جا مجلس ساخته نشسته بودند یک جماعت بدعا مشغول بودند و جماعهٔ دیگر بمذاکرهٔ علم

فقال کلاهما علی خیر پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اهل هر دو مجلس را هر دو ایشان ثابت و قائمند بر نیکی و کار نیک میکنند واحدهما افضل من صاحبه ولیکن یکی از آن

دو اهل مجلس فاضل تر و بهتر از یکدیگر است اما هؤلاء فیدعون الله ویرغبون الیه اما این جماعه که مشغول اند بدعا پس میخوانند خدای تعالی را و رغبت میکنند بسوی او و امید دارند

از وی حصول مقصود و مدعای خود را و حصول مدعای ایشان در مشیت حق است فان شاء اعطاهم پس اگر میخواهد میدهد ایشان را بدعای ایشان وان شاء منعهم و اگر میخواهد منع میکند

و نمیدهد واما هؤلاء فیتعلمون الفقه او العلم ویعلمون الجاهل و اما این طائفهٔ دیگر که مشغول بمذاکرهٔ علم اند پس می آموزند فقه را یا علم را شک راوی است و می آموزانند جاهل را

فائدهٔ ایشان نقد است و متعدی بغیر فهم افضل پس ایشان فاضل ترانداز جماعهٔ اول وانما بعثت معلما و فرمود من اینکه جز این نیست که فرستاده نشده ام مگر آموزانندهٔ علم و تعلیم کننده آنرا

فجلس فیهم پس بنشست در میان این قوم که مذاکرهٔ علم میکردند بالاتر از این چه فضیلت باشد که سرور انبیا صلی الله علیه وسلم با ایشان بنشست و خود را از ایشان شمرد بیت گدایا را از ین

معنی خبر نیست که سلطان جهان با ماست امروز رواه الدارمی وعن ابی الدرداء قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم ما حد العلم الذی

اذا بلغه الرجل کان فقیها پرسیده شد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که چیست نهایت و مرتبهٔ علمی که چون برسد مرد آن مرتبه را باشد فقیه و در عداد فقها در آید و ثواب ایشان

بیابد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من حفظ علی امتی اربعین حدیثا فی امر دینها کسیکه یاد گیرد و برساند امت مرا چهل حدیث از کار دین ایشان گفته اند

که مراد مقصود رسانیدن چهل حدیث است با ایشان اگرچه یاد نداشته باشد و معانی آن نفهمیده بعثه الله فقیها برانگیزد او را خدای تعالی روز قیامت در زمرهٔ فقها و گفت

الله یوم القیمة شافعا وشهیدا و باشم من او را روز قیامت شفاعت کننده مر گناهان او را و گواهی دهنده بر طاعت او و بحکم این حدیث علمای کبار از سلف و خلف اربعینات تصنیف

کرده امیدوار شفاعت و شهادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم گشته اند هر کسی بابی از ابواب دین آورده و فقیر حقیر اربعین جمع کرده هر حدیث در بابی دیگر و اول تالیفی که بعد از خدمت این

علم شریف بدان توفیق یافته ام آن اربعین است وعن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم هل تدرون من اجود جودا آیا می دریابید که کیست

بیشتر و بسیار تر و رسنده تر از روی جود و کرم قالوا الله ورسوله اعلم گفتند صحابه خدا و رسول خدا داناتر است بدان قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم الله اجود جودا

خدای تعالی کاملتر و بزرگتر است از روی جود از هر که غیر اوست ثم انا اجود بنی آدم بعد از حق تعالی من جوادترم از میان آدمیان واجوده من بعدی وجوادترین نوع انسان

و در بعض نسخ اجود هم یعنی جوادترین بنی آدم رجل علم علما فنشره مردی است که حاصل کرد علم را پس نشر کرد علم را بتعلیم و تصنیف بلکه بکتابت نیز والله اعلم یاتی یوم القیمة امیرا

وحده می آید روز قیامت تنها مانند امیری که همراه او تابعان و خادمان باشند او قال امة واحدة شک راوی است که بجای امیرا وحده امة واحدة گفت یعنی تن تنها

مانند امتی و جماعتی باشد چنانچه در شان ابراهیم خلیل الله علیه السلام آمده که اِنَّ اِبْرَاهِیْمَ کَانَ اُمَّةً مقصود آنکه معزز و مکرم باشد میان خلائق و با شوکت و حشمت آید در آن روز وعنه

ان النبی صلی الله علیه وسلم قال منهومان لا یشبعان و هم از انس آمده که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو حریص سیر نمیشوند منهوم فی العلم یکی حریص در علم

لا یشبع منه سیر نمیشود از تحصیل علم هرچند بیشتر حاصل میکند تعطش میکند و منهوم فی الدنیا لا یشبع منها و حریص در دنیا که در هیچ مرتبه سیر نمیگردد از آن روی البیهقی

الاحادیث الثلثة فی شعب الایمان روایت کرد این سه حدیث را که یکی از ابی الدرداء است و دو از انس بیهقی در کتاب شعب الایمان وقال و گفت بیهقی که قال الامام

احمد فی حدیث ابی الدرداء گفته است امام احمد در حدیث ابی الدرداء که در فضیلت حفظ اربعین حدیث روایت کرد هذا متن مشهور فیما بین الناس متن این حدیث مشهور است

میان مردم ولیس له اسناد صحیح و نیست مر او را اسناد صحیح و امام نووی در اول اربعین خود گفته این حدیث ضعیف است ولیکن او را طرق متعدده است که بعض بعض را قوت

پذیرفته و اتفاق دارند بر جواز عمل بحدیث ضعیف در فضائل اعمال خصوصا که ائمهٔ کبار آنرا تلقی بقبول کرده و عمل بدان نموده اند وعن عون بن عون تابعی زاهد عابد فقیه ثقه روایت

میکنند از ابن مسعود و ابی موسی و ابی هریره و ابن عباس و روایت میکند از وی زهری و ابو حنیفه قال قال عبد الله بن مسعود منهومان لا یشبعان صاحب العلم و صاحب الدنیا
دو حریص سیر نمیشوند اهل علم و اهل دنیا و لا یستویان و برابر نیستند این دو حریص در قدر و مرتبه اما صاحب العلم فیزداد رضی للرحمن اما صاحب علم پس زیاده میکند خشنودی
مر خدای مهربان را و اما صاحب الدنیا فیتمادی فی الطغیان و اما صاحب دنیا پس بغایت میرود در سرکشی و عصیان ثم قرأ ثم خواند عبد الله مناسب برای تمادی صاحب
دنیا در طغیان بر تقدیر تو الکری این آیت را کلا ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی قال قال گفت عون که گفت عبد الله الآخر یعنی للصاحب العلم که رضای حق است زیادت حرص
علم این آیت است انما یخشی الله من عباده العلماء که وارد است در فضیلت علما و خوف و خشیت ایشان از خدا و رضای او از ایشان رواه الدارمی وعن ابن عباس رضی الله
عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اناسا من امتی بدرستیکه بعضی مردم از امت من سیتفقهون فی الدین نزدیک باشد که تفقه کنند و فقیه شوند در
دین و یقرؤن القرآن و بخوانند قرآن را یقولون نأتی الامراء فنصیب من دنیاهم میگویند می آئیم امرا را پس میرسیم و میگیریم چیزی از دنیای ایشان و نعتزلهم
بدیننا و گوشه میگیریم از ایشان با دین خود و لا یکون ذلک و نمیشود و راست نمی آید جمع کردن میان تفقه در دین و تقرب امرا و سلاطین و نتیجه نمیدهد قرب ایشان مگر ضرر و خسران را
کما لا یجتنی من القتاد الا الشوک چنانکه چیده نمیشود از قتاد مگر خار و قتاد نام درختیست خاردار که میوه ندارد کذلک لا یجتنی من قربهم الا همچنین حاصل کرده نمیشود از قرب
امرا مگر خسران و وبال و زیانها که زبان بیان و تعبیر از آن کوتاه است یعنی با حذف مستثنی مفهوم میکند و مستثنی را حذف کرد و تعریض تمام قال محمد بن الصباح کأنه یعنی الخطایا گفت محمد
بن الصباح که شیخ بخاری و مسلم و ابو داود و احمد است ثقه مامون مصنف سنن گویا میخواهد آن مستثنی که حذف کرد گناهان را یعنی حاصل نمیکند از قرب ایشان مگر ذنوب و خطایا را و در محذوف کردن
اشارت است بآن که زیان در صحبت ایشان چنان و چندان است که بیان نتوان کرد رواه ابن ماجة وعن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال لو ان اهل العلم صانوا
العلم اگر بودی که اهل علم نگاه میداشتندی علم را و می شناختندی قدر آن را و وضعوه عند اهله و مینهادند علم را نزد اهل آن و قابل آن لسادوا به اهل زمانهم هر آینه مهتر شدندی
بسبب علم اهل زمان خود را زیرا که هر که عزت علم نگاه دارد علم نیز عزت او را نگاه دارد ولکنهم بذلوه لاهل الدنیا ولیکن اهل علم در باختند علم را برای اهل دنیا و نگاه نداشتند از ایشان لینالوا
به من دنیاهم تا بیابند بدل علم چیزی از دنیای ایشان فهانوا علیهم پس خوار شدند نزد اهل دنیا و سبک در آمدند در نظر ایشان سمعت نبیکم شنیدم پیغمبر شما را صلی الله علیه وسلم یقول
میگفت من جعل الهموم هما واحدا هم آخرته کسیکه بگرداند قصدهای خود را یک قصد که قصد آخرت است و جز آخرت مقصود ندارد کفاه الله تعالی هم دنیاه بسنده شود او را خدای تعالی
مقصود دنیای او را ومن تشعب به الهموم احوال الدنیا و کسیکه متفرق و پریشان گردانند او را قصدهای او که احوال و پریشانیهای دنیاست لم یبال الله فی ای اودیتها
هلک باک و پروا ندارد خدای تعالی که در کدام یکی از وادیهای دنیا و احوال دنیا هلاک گردد آنکس رواه ابن ماجة روایت کرد این حدیث را ابن ماجه از ابن مسعود از قول وی لو ان اهل العلم
تا آخره و رواه البیهقی فی شعب الایمان عن ابن عمر من قوله و روایت کرد آن را بیهقی از ابن عمر از قول وی من جعل الهموم الی آخره و اول حدیث را روایت نکرد وعن الاعمش
ابو محمد سلیمان الاسدی کوفی از موالی است انس بن مالک را دیده و لیکن در شنیدن وی از وی خلاف است و از بسیاری از تابعین شنیده و سفیان ثوری و ابن عیینه و غیر ایشان از وی روایت میکنند از اعلام
مشهور بعلم حدیث و قراءت بود یکهزار و سه صد حدیث روایت کرده گفت یحیی بن معین بود جریر چون ذکر میکرد حدیث اعمش را میگفت هذا الدیباج الخسروانی و بود اعمش که فوت شده از وی
تحیر اولی مدت هفتاد سال ولادت او روز قتل امام حسین و وفات سنه ثمان و اربعین و مائة و در وی تشیع بود و مناقب او بسیار است و بعض او را سید المحدثین گفته اند قال قال رسول الله
گفت اعمش که از تابعین است گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم آفة العلم النسیان آفت علم فراموشی است و این در حقیقت تنبیه است بر اجتناب از مباشرت اسبابی که موجب نسیان علم
آید از ارتکاب معاصی و مشاغل نفس و دنیا و متاعب آن چنانکه امام شافعی گفت شعر شکوت الی وکیع سوء حفظی فاوصانی الی ترک المعاصی فان العلم فضل من اله وفضل الله لا
یعطی العاصی واضاعته ان تحدث به غیر اهله و ضایع و هلاک گردانیدن علم این است که حدیث کنی بعلم و بیاموزی آن را بغیر اهل علم و قابل آن رواه الدارمی مرسلا وعن سفیان
عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال لکعب روایت است از سفیان ثوری که عمر بن الخطاب گفت مر کعب احبار را من ارباب العلم کیستند خداوندان علم یعنی اینها که مالک علم اند و رسوخ
یافته است علم در ایشان و مستحق آن شده اند که ایشان را ارباب علم توان خواند و رب هر چیز مالک آن چیز و مستحق آن چیز را گویند قال گفت کعب الذین یعملون بما یعلمون ارباب علم آنکسانی اند که
عمل میکنند بآنچه علم دارند قال گفت عمر بن الخطاب فما اخرج العلم من قلوب العلماء پس چه چیز بیرون کشید نور و هیبت و برکت علم را از دلهای علما قال الطمع گفت کعب احبار بیرون کشید
علم را از دلهای علما طمع در مال و جاه و رغبت در اسباب و اشیای دنیا گفته اند الطمع یسیر الاسود ذنبا باطمع شیر از آن کس میبازد و باطمع کار حق گفتن دشوار است مثنوی طمع بند و دفتر حکمت
بشوی طمع بگسل و هر چه دانی بگوی طمع را سه حرف است هر سه تهی ازان نیست مر طمع را نایهی منقول است از شیخ ابو العباس مرسی قدس سره که فرمود در ابتدای امر خود در سر حد اسکندریه
افتادم و از مردی که میشناخت بنصف درهم چیزی خریدم و چون قلیل بود بخاطر گذشت که شاید از من نگیرد هاتف آواز داد که السلامة فی الدین ترک الطمع فی المخلوقین رواه الدارمی
وعن الاحوص بن حکیم تابعی است انس را و عبد الله بن بسر را دیده و از انس [illegible] ضعیف است و امام احمد گفته که وی هیچ نمی ارزد و ابن معین گفته لیس بشیء و ابن عدی گفته نتوان حدیث او
نوشت و پدر او حکیم بن عمیر صحابیست عن ابیه قال سأل رجل النبی گفت پرسید مردی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم عن الشر از بدی یا بدترین مردم [illegible] بدتر مردم [illegible]
معنی موافق است بجواب و در صراح گفته که شر بمعنی بدی و بد و بدتر نیاید میگویند فلان شر الناس و نمیگویند اشر الناس مگر در لغت ضعیف و خیر نیز بمعنی آمده نیکی و نیک و نیکوتر و سیاق
حدیث ناظر بمعنی خیر است فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا تسألونی عن الشر نپرسید مرا از شر و سلونی عن الخیر و بپرسید مرا از خیر یقولها ثلاثا گفت آنحضرت

صلی الله علیه وسلم این کلمه را سه بار و در آن توقف ذکر کردن مردم بدونشان نهادن بطائفهٔ مخصوص بدی بخاطر شریف خوش نیامد و بعد از اظهار کراهت چون بیان کرد خیار ناس را ذکر کرد
و بدی بمدارک و تلافی آن کراهت ثم قال بشر فرمود الا ان شر الشر شرار العلماء و ان خیر الخیر خیار العلماء بدانید و آگاه باشید که بدترین بدان بدان علما اند و خوبترین
نیکان نیکان علما اند زیرا که علما متبوع عام اند و مردم تابع ایشان پس بدی و نیکی ایشان در خلق بیشتر سرایت میکند که از مردم دیگر رواه الدارمی وعن ابی الدرداء قال ان من شر
الناس عند الله منزلة یوم القیمة بدترین کسیکه از جملهٔ بدترین نزد خدا از روی قدر و مرتبه روز قیامت عالم لا ینتفع بعلمه عالمی است که فائده نمیگیرد از علم خود و عمل
مردمان
نمیکند بدان و در بعض نسخ لا ینتفع بصیغهٔ مجهول نیز تصحیح کرده اند یعنی عالمی که نفع برده نمیشود بعلم وی بترک تعلیم و تدریس و تصنیف یا بترک امر معروف و نهی منکر و مؤید این است
حدیث ابی هریره که در آخر فصل آینده روی بصیغهٔ مجهول است البته رواه الدارمی وعن زیاد بن حدیر بضم حاء و فتح دال مهملتین و سکون تحتانیه اسدی کوفی تابعی است شنیده از عمر و
علی و شنیده از وی شعبی وغیره قال قال لی عمر گفت گفت مرا عمر بن الخطاب رضی الله عنه هل تعرف ما یهدم الاسلام آیا میشناسی چه چیز میشکند بنای سلام را و ویران میکند آنرا و هدم
بمعنی شکستن پشت نیز آید و این معنی نیز مناسب است قال قلت لا گفت زیاد بن حدیر نمیشناسم قال یهدمه زلة العالم گفت عمر میشکند بنای مسلمانی را لغزیدن عالم و گناه کردن او و
جدال المنافق بالکتاب و جدال و نزاع منافقان بکتاب خدا از برای افساد دین اسلام و در حکم جدال منافقان است جدال و نزاع مبتدعه بشبهه باطله و تاویلات زائغه که باعث
شک و تشکیک در دین میشود و حکم الائمة المضلین و حکم کردن امرای جور که گمراه کنندگان خلق اند بر وفق هوی و شهوت خود و جبر کردن دیگران بر قبول و اطاعت آن رواه
الدارمی وعن الحسن قال العلم علمان روایت است از حسن بصری رضی الله عنه گفت علم دو علم است فعلم فی القلب پس یکی علمی است که در دل است فذلک العلم النافع
پس آن علمی است سود دهنده مردم را که طلب داشته شده است از پروردگار تعالی در ادعیهٔ ماثوره وعلم علی اللسان و دیگر علمی است بر سر زبان که تاثیر نکرده در دل و نورانی نساخت
دل را بیت علم چون بر دل زند یاری شود علم چون بر تن زند ماری شود فذلک حجة الله عز وجل علی ابن آدم پس این علم بر سر زبان حجت خداست بر آدمیان که بآن الزام خواهد
داد و خواهد گفت که شما را علم دادم چه ابدان کار نکردید و از اینجا گفته میشود وای بر جاهل یکبار و بر عالم هفتاد بار که دیده و دانسته گمراه شد و در چاه خذلان افتاد رواه الدارمی
و شیخ محقق عارف بالله احمد بن عطاء الله الاسکندری در کتاب حکم میفرماید که العلم النافع هو الذی ینبسط فی الصدر شعاعه ویکشف عن القلب قناعه علم نافع علمی است که بگسترد و فراخ گرداند
در سینه شعاع خود را که کنایت از انتشار انوار و آثار حالیه است مشابه بشعاع آفتاب که بر زمین افتد و منبسط گردد و بر افگند از دل پرده را که عبارت است از حجاب مانع از فهم و ادراک
حقایق اشیا و شیخ امام ابو عبد الله محمد بن علی الحکیم الترمذی فرموده علم نافع علمی است که ثابت و متمکن شده در سینه و صورت ثابت در آن زیرا که او نور چون تابد بر دل صورت بندد در وی
نمائهٔ امور نیک و بد و سفید از آن مشابه در سینه پس بعمل آرد نیک را و بگذارد بد را و این علم نور قلب است که بر آمده از آن علامات هدایت بسوی سینه و آنچه بیاموزی و بکسب حاصل کنی علم لسان است
که ظلمت شهوت بر آن غالب آمده نورانیت او را برده است و بعض گفته اند که علم نافع علم وقت و صفای قلب است که باعث است بر زهد در دنیا و نزدیک گرداننده است به بهشت و دور
اندازنده از دوزخ و مورث خوف و رجا و معرفت آفات نفوس و طهارت آن است و این نوریست که می اندازد حق سبحانه در دل هر که میخواهد از بندگان خود نه علم زبان از معقول و منقول و بالجمله
علم نافع دو قسم است یکی علم معامله که باعث گردد بر عمل و مقرون باشد بدان دیگر علم مکاشفه که اثر و نتیجهٔ عمل است اول را علم دراست و ثانی را علم وراثت خوانند وعن ابی هریرة
رضی الله عنه قال حفظت من رسول الله گفت ابو هریره یاد گرفتم از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وعائین دو ظرف را از علم و در بعض روایت من العلم بصریح آمده و
وعای علم عبارت است از محل آن که جمع شده در وی و طیبی گفته تشبیه کرده دو نوع علم را بدو ظرف باعتبار احتواء و اشتمال هر یک بر چیزی که در دیگری نیست فاما احدهما فبثثته فیکم
اما یکی از آن دو وعای علم پس پراگنده کرده ام آنرا در میان شما واما الآخر فلو بثثته قطع هذا البلعوم واما علم دیگر اگر پراگنده کنم آنرا و ظاهر کردانم بریده میشود این بلعوم
بضم با مجرای طعام راه گذر طعام از حلق چنانکه راوی تفسیر کرده بقول خود یعنی مجری الطعام رواه البخاری و گفته اند که اول مراد علم احکام و اخلاق است که مشترک است
میان خاص و عوام و ثانی علم اسرار که محفوظ و مصون است از اغیار از جهت باریکی و پوشیدگی آن و عدم وصول فهم ایشان بدان و مخصوص است بخواص از علما باعلام اهل عرفان
و بعضی از شارحان گفته اند که مراد بآن اخبار فتن و فساد دین است از بنی امیه که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر داده بود که هلاک امت من بدست بعضی نیکان قریش خواهد بود و ابو هریره
میگفت اگر خواهم بیان کنم ایشان را بنام ایشان یا مراد احادیث است که در آن اسامی امرای جور و احوال ایشان و مذمت ایشان بود و ابو هریره برمز و کنایت بعضی از آن اخبار میگفت و از خوف
آن بصریح نمیرسید تا مبادا که بکشند او را چنانکه میگفت اعوذ بالله من امارة الستین و امارة الصبیان پناه میجویم بخدا از پادشاهی شصت سال و امارت حضرت دان اشارت میکرد بامارت
یزید بن معاویه که بر سر شصت سال وقوع یافت و حق تعالی مستجاب گردانید دعای ابی هریره را و برفت از عالم پیش از آن والله اعلم پوشیده نماند که اگر مراد این قائل نفی علم باطن و وجود
حقائق و اسرار است که فهم عوام بدان نرسد و افشای آن مصلحت وقت نباشد و صلاح روزگار بعض مخاطبان نبود بیشک در دائرهٔ علم و دین نیست چنین علما امت پس مکابره است
و اشارت بدان در کلام نبوت و ارباب ولایت بسیار است و کلموا الناس علی قدر عقولهم نیز اشارت بآن میتواند بود و لا بد هر ظاهری را باطنی و هر شریعتی را حقیقتی خواهد
بود که در بیان آن دقتی و غموضی باشد که چون فهم عوام نرسد قائل را متهم و منسوب بچیزی دارند که نزد ایشان منکر و مذموم باشد و ایشان در ذم و انکار آن در حکم ظاهر معذور
هم باشند و معنی از افشا و اظهار آن از این جهت باشد نه بسبب مخالفت او مر دین را و علم شریعت را و اگر گوید علم حقائق و اسرار ثابت و واقع است ولیکن در حدیث ابی هریره اشارت
بچیزی دیگر است که گفته شد نه بآن علم بوجه قرائن که مذکور شد و نیز تخصیص ابی هریره بدان با وجود دیگران از علمای صحابه و عدم فهم ایشان آنرا و حکم کردن بقتل و اخفای او بعید نیست

این بحوی دیگر است والله اعلم وعن عبد الله بن مسعود قال یا ایها الناس من علم شیئا فلیقل به ای مردمان آگاه باشید هر کسی که بداند چیزیرا از علوم پس باید که بگوید آنرا ومن لم
یعلمه فلیقل الله اعلم و کسیکه نداند آنرا باید که تفویض کند علم آنرا بخدا پس بگوید که خدا داناتر است بدان فان من العلم ان تقول لما لا تعلم پس بدرستیکه از جمله علم و دانش آنست
این که بگوئی تو مر چیزیرا که نمیدانی الله اعلم چه تمییز معلوم از مجهول و دریافت این که نمیتوانم دانست نوعی از علم است و این است معنی آنچه مشهور است که لا ادری نصف العلم قال الله تعالی لنبیه
گفته است خدا تعالی مر پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم قل ما اسئلکم علیه من اجر وما انا من المتکلفین بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم سوال نمیکنم شما را بر تبلیغ دین و قرآن از هیچ مزدی و نیستم
من از تکلف کنندگان که بربندند بر خود چیزیرا که اهل آن نیستند یعنی هر آنچه مرا پیدا مانند و امر رسانیدن آن میکنند میکنم و میرسانم و هیچ چیز از پیش خود دعوی نمیکنم و بزور بر خود نمی بندم و بحث و تفتیش از
اشیای غامضه که فهم ما بان نرسد و دعوی فهم آن کردن و سعی و جهد در دانستن آن داخل تکلف است متفق علیه منقولست که از عمر بن الخطاب رضی الله عنه از آیه وَفَاكِهَةً وَّاَبًّا پرسیدند که معنی اَبّ
چیست فکر کرد و چون دریافت فرمود بل هذا التکلف یعنی معلوم است که نام چیزی از جنس فواکه و مطاعم است اما بالخصوص معلوم نشد حاجت نیست و فکر کردن در دریافت آن تکلف و مالایعنی است
وعن ابن سیرین نام او محمد است از کبار تابعین است و پدر او سیرین مکاتب انس بن مالک است در علم حدیث و تعبیر رؤیا آیتی بود و چیزهای غرائب از وی درین باب منقول است قال ان هذا العلم
دین این علم کتاب و سنت دین است یعنی قوام و ثبات دین بدو است فانظروا عمن تأخذون دینکم پس نگاه کنید و ببینید که از چه کس میگیرید دین خود را اشارت است باهتمام و احتیاط
در معرفت حال راوی در وثوق و دیانت و حفظ و ورع و سنت تا باید گرفت از هر که روایت کند خصوصا از ارباب غرض از اهل هوی و بدعت که دیانت ندارند و برای ترویج مذهب خود وضع و افترا نمایند
رواه مسلم وعن حذیفة از مشاهیر صحابه است ابو عبد الله کنیت اوست و یمان نام پدر او و او را صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند و نزد او بود علم منافقان و گفته است
که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هر چه خواهد بود تا روز قیامت از فتن و وقائع رضی الله عنه قال یا معشر القراء استقیموا ای گروه قرآن خوانندگان که قرآنرا بر سر زبان دارید یا مراد علما
که عمل بدان دارند ثابت و راست بایستید و براه راست بروید فقد سبقتم سبقا بعیدا پس بتحقیق سابق شده اید شما سابق شدنی بسیار سبقتم بصیغه ماضی خطاب معلوم است و ممکن است
که مراد یافته اند اول اسلام و صحابه رسول خدا صلی الله علیه وسلم چه هرگاه ایشان تمسک کنند بکتاب و سنت سبقت کنند و دریابند هر چیزیرا و هر که بعد از ایشان بیاید اگرچه عمل کند مثل عمل ایشان
نرسد بآنچه رسیده اند ایشان بجهت سابقیت در اسلام و سبقتم بصیغه مجهول نیز روایت کرده اند یعنی سبقت کردند شما را و پیش دستی بردند بر شما آنهائیکه متصف بودند و هستند باستقامت
و سلوک طریق مستقیم وان اخذتم یمینا و شمالا لقد ضللتم ضلالا بعیدا و اگر میگیرید شما و میروید راه چپ و راست را و میگذارید راه راست را هر آئینه بتحقیق گمراه شوید گمراه
شدنی سخت و میروید در گمراهی راه دور و دراز رواه البخاری وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعوذوا بالله من جب
الحزن پناه جوئید بخدا از جب اندوه و جب بضم جیم و تشدید با چاه نابرآورده و اطلاق کرده شد در حدیث بر وادی از جهت بودن او متعمق مانند چاه قالوا گفتند صحابه یا رسول الله
وما جب الحزن و چیست جب حزن و چه مراد است از آن قال واد فی جهنم فرمود وادی است در دوزخ که یتعوذ منه جهنم کل یوم اربع مائة مرة پناه میجوید از آن دوزخ
هر روز چهار صد بار یعنی چنان قبیح و شنیع و موحش است که دوزخ از وی پناه میجوید چه جای دوزخیان و پناه جستن دوزخ کنایت است از غایت شدت و محنت در وی یا مراد حقیقت تعوذ است
بزبان و پروردگار تعالی قادر است که دوزخ را بسخن در آرد چنانکه از ظواهر آیات و احادیث مفهوم میگردد قیل گفتند صحابه یا رسول الله ومن یدخلها و کیست که در آید در آن وادی قال القراء
المراؤن باعمالهم فرمود می در آیند او را قرآن خوانندگان ریا کنندگان بعملهای خود و قرار عالمان و متعبدان نیز اطلاق میباید چه علم از قرآن حاصل میگردد و عبادت بحکم اوست رواه الترمذی
وکذا ابن ماجة وزاد فیه و زیاد کرده است ابن ماجه در حدیث این کلام را که وان من ابغض القراء الی الله الذین یزورون الامراء و بدرستیکه از جمله دشمن داشته ترین
قاریان بسوی خدا آنکسانی اند که ملاقات میکنند و صحبت میدارند امرا را یعنی بجهت طمع دنیا نه از جهت امر معروف و نهی منکر یا بطریق جبر و اکراه و دفع شر و ایذای ایشان قال المحاربی
یعنی الجورة گفته است محاربی که از راویان حدیث است و نام او عبد الرحمن بن محمد است روایت میکند از اعمش و یحیی بن سعید مات سنه خمس و تسعین و مائة مراد بامرا جائران و ظالمانند
و مارونده کان براه دین و شریعت نه مانند وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوشک ان یأتی علی الناس زمان نزدیک است
که بیاید بر مردم روزگاری که لا یبقی من الاسلام الا اسمه باقی نماند از دین مسلمانی مگر نام وی و علم بوی بعمل اثری نی ولا یبقی من القرآن الا رسمه و باقی نماند از قرآن
مگر رسم و آئین وی و مراد برسم قرآن تجوید حروف و اتقان الفاظ بی تدبر و تفکر در معانی و عمل باوامر و نواهی آن مساجدهم عامرة مسجدهای ایشان آبادان است که در می آیند در وی
از برای عبادت و ذکر حق و درس علم چنانکه نمود وهی خراب من الهدی و حال آنکه آن مساجد ویران است از هدایت و علم و عبادت علماؤهم شر من تحت ادیم السماء
دانشمندان ایشان بدترین مردم اند که زیر آسمان اند و ادیم آسمان و زمین روی آنهاست و ظاهر آنهاست من عندهم تخرج الفتنة از نزد ایشان بیرون می آید فتنه و بلا و شر در دین با اعانت
ظالمان و ستمکاران وفیهم تعود و باز هم درایشان باز میگردد و مسلط کرداینده خدا تعالی ظالمان را بر ایشان چنانکه گفته اند که هر که خلق خدا را بیازارد تا دل مخلوقی بدست آرد خدا تعالی همان
ظالم را بر وی بگمارد تا دمار از روزگارش برآرد رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن زیاد بن لبید صحابی است انصاری بیرون آمد بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بمکه و بود با او تا هجرت کرد و عامل کرد اینرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر حضرموت روایت میکند از وی عوف بن مالک و ابو الدرداء مات فی اول ایام معاویة قال ذکر النبی گفت
زیاد بن لبید یاد کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم شیئا چیزی را از فتنه و ابتلا فقال پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذلک عند اوان ذهاب العلم و این فتنه
و ابتلا در وقت رفتن علم است قلت گفتم یا رسول الله وکیف یذهب العلم و چگونه میرود علم ونحن نقرأ القرآن و حال آنکه ما میخوانیم قرآن را و میدانیم احکام آنرا

پسران خود را و بفرزند ابناؤنا ابناؤهم و بتعلیم ایشان با پسران ما پسران خود الی یوم القیمة تا روز قیامت همچنین سلسله علم میرود فقال ثکلتک امک زیاد یعنی گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگرید ترا مادر تو ای زیاد ان کنت لاراک من افقه رجل بالمدینة بدرستیکه بودم من که می‌شمردم ترا از دانا ترین و فقیه ترین مردی در مدینه
عجب که مقصود از کلام من نفهمیدی گمان بردی که قرآن و علم بقرائت و خواندن و دانستن آنست و هر که خواند و دانست عمل کرد و همچنین نیست اولیس هذه الیهود و
النصاری یقرؤن التورة والانجیل آیا نیستند این جماعه یهود و نصاری که میخوانند توریت و انجیل را لا یعملون بشیء مما فیهما عمل نمیکنند بچیزی که سود کنند
ایشان را از آنچه در توریت و انجیل است رواه احمد وابن ماجة وروی الترمذی عنه نحوه وکذا الدارمی عن ابی امامة روایت کرد این حدیث را
باین لفظ که مذکور شد احمد وابن ماجه از زیاد بن لبید و روایت کرد ترمذی هم از زیاد بن لبید مانند آن در معنی متحد و در لفظ مختلف و همچنین روایت کرد دارمی از ابی امامه
وعن ابن مسعود قال قال لی رسول الله گفت ابن مسعود گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تعلموا العلم وعلموه الناس بیاموزید علم را و بیاموزانید
مردم را تعلموا الفرائض وعلموها الناس بیاموزید فرائض احکام را یا علم فرائض را و بیاموزانید آنرا مردم را تعلموا القرآن وعلموه الناس بیاموزید قرآن را و بیاموزانید
آنرا مردم را فانی امرؤ مقبوض زیرا که بدرستی من مردی ام که میرانیده میشوم و قبض کرده میشود روح من وقت تمام شدن کار دین و تبلیغ احکام آن وان العلم سینقبض
و علم زود باشد که گرفته شده میگردد و در بعض نسخ سینتقص از نقصان یعنی کم میگردد ویظهر الفتن و پیدا میشوند فتنها و ابتلاها بگرفته شدن علم و کم شدن آن حتی یختلف
اثنان فی فریضة تا آنکه مختلف میشوند دو کس در حکم فرضی چه جای سنن و نوافل لا یجدان احدا یفصل بینهما نمی‌یابند هیچ یکی را که حکم کند میان آن دو کس و جدا
کند حق را از باطل رواه الدارمی والدارقطنی وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل علم لا ینتفع به
حال علمی که نفع گرفته نمیشود از وی بتعلیم کمثل کنز لا ینفق منه فی سبیل الله همچو حال گنجی است که داده نمیشود و صرف کرده نمیشود از وی در راه خدا رواه احمد و
الدارمی تمام شد کتاب العلم والحمد لله و در پی میآید آنرا کتاب الطهارة طهارت در لغت بمعنی نظافت و پاکی است ضد نجاست و طهور بضم طا مصدر است و بفتح طا اسم بمعنی
مصدر آمده و هم بمعنی آنچه تطهیر کرده شود بوی چنانکه آب و خاک و بمعنی مطهر نیز آید و در توجیه این خفائی هست در شرح آنرا ذکر کرده ایم و در اصطلاح فقها عبارت است از نظافت
از نجاست حکمی که آنرا حدث گویند و از نجاست حقیقی که آنرا خبث خوانند و وضو بضم واو بمعنی مصدر و بفتح بمعنی آب که بدان وضو کرده شود و مشهور همین است و تحقیق آنست که بفتح یعنی مصدر نیز آید
کذا قیل

الفصل الاول عن ابی مالک الاشعری صحابی مشهور است غیر ابوموسی اشعری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطهور شطر الایمان
طهارت نیمه ایمان است این مبالغه است در بیان بزرگی قدر طهارت که بمرتبه ایست که بنصف اجر ایمان میرسد یا مناسبت آن بنصف ایمان جهت آنکه ایمان محو میشود گناهان پیشتر از آن کرده همچنین
وضو محو میشود گناهان را ولیکن ایمان محو میشود صغائر و کبائر را و وضو محو نمیشود مگر صغائر را پس در مرتبه نصف ایمان باشد یا بجهت آنکه ایمان تطهیر میکند باطن را و وضو پاک میکند ظاهر را و بعضی
گفته اند که مراد با ایمان نماز است چنانکه در کریمه وما کان الله لیضیع ایمانکم مراد داشته اند و چون نماز بی آن درست نیست گویا جزو او است مبالغه و اگر شطر مبالغه ادعا کنند نصف آن ایمان
کنند گویا هم ارکان و شرائط نصفی است و وضو نصفی دیگر و بعضی محققین در تاویل این حدیث گفته اند که ایمان موجب تخلیه از رذائل و تحلیه بفضائل است و مراد بطهور موجب تخلیه است و این همه بر تقدیری است
که مراد بشطر معنی نصف باشد چنانکه اکثر و اشهر استعمالات او است و اگر بمعنی جزء باشد یعنی پاره ایست از ایمان بر این تقدیر احتیاج باین توجیهات ندارد و لیکن این نیز مبالغه است
گویا که داخل است در حقیقت ایمان والحمد لله تملأ المیزان والحمد لله پر میکند ترازوی اعمال را یعنی هر که یکبار الحمد لله بگوید چندان ثواب یابد که ترازو را پر سازد وسبحان الله
والحمد لله تملآن او تملأ ما بین السموات والارض و این دو کلمه پر میکنند تمام مسافت را که میان آسمانها و زمین است و او تملأ شک راوی است که تملآن گفت بلفظ تثنیه
یا تملأ گفت بلفظ مفرد و بر هر تقدیر بتای فوقانیه و یای تحتانیه هر دو آمده و لفظ تثنیه ظاهر است که دو کلمه اند و مفرد باعتبار مجموع و جمله هر واحد و وجه آنست که سبحان الله اعتراف است
بتنزیه و تقدیس وی تعالی و آن شامل است آسمانها و زمین را و هر چه در آنها است چه هر ذره گواهی میدهد و دلالت دارد بر پاکی ذات و صفات وی تعالی و تقدس از وصمت زوال و
نقصان والحمد لله اقرار است بکمالات او و نعمتها که بیرون است از شمار و پیدا است بدان عالم و دال است بآن و شک نیست که اگر این کلمات تکلفا گو خود صادر گردد از قائل آن موجب میکرد و شهود
ذات و صفات و اسمای الهی که افراد عالم مظاهر او است و پر میکند ثواب آنها را مجرد الفاظ و حروف و اصوات آن مرتبه ندارد و با وجود آن فضل خدا واسع است و وی تعالی
اندک پذیر و بسیار بخش است و باین بیان ظاهر شد که اگر گویند پر میکند زمین و آسمانها و هر چه در زمین و آسمان است یا پر میکند تمام عالم را درست آید و لیکن چون ما بین آسمان و زمین امری معین
مکشوف است ذکر کرد آنرا و تواند که کنایت باشد از تمام عالم والله اعلم والصلوة نور و نماز روشن کننده دل است بشهود حق و ظهور معارف و یا روشن کننده روی مصلی بود سیمای
صلاح و نور عبادت یا راه نماینده است بطریق حق و صواب و باز دارنده از ظلمت باطل و خطا چنانچه در قرآن مجید فرموده ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر یا سبب
ظهور نور او است روز قیامت که روان میگردد پیش روی و جانب راست مؤمنان مصلی چنانکه فرموده نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم والصدقة برهان و مال در پیش
دادن او جهاد الله برهان و دلیل و حجت قوی است بر صدق دعوی ایمان و محبت پروردگار تعالی یا محبت است بر طالب جهد او روز آن قرضی است که داده است مر خدا او تعالی
والصبر ضیاء و شکیبائی نمودن از معصیت خدای و بر جا بودن بر طاعت وی تعالی یا شکیبائی کردن بر بلایا و مصائب و شدائد کامل روشنی است چه ضیا اتم و اکمل از نور بود و لهذا
در قرآن مجید آفتاب را ضیا خوانده و ماه را نور آنجا که فرموده وجعل الشمس ضیاء والقمر نورا و روشنی آفتاب اتم و اکمل است از نور مهتاب و شک نیست که مدار کار عبادت بتمام بر

صبر هست و تمام طاعات و عبادات از اقسام صبر اند محتمل است که مراد بصبر درینجا صوم باشد بقرینه ذکر صلوة و صدقه چنانکه در کریمه واستعینوا بالصبر والصلوة مراد داشته اند والقرآن حجة
لك او علیك و قرآن دلیل است بر سود تو و مدد کننده مر ترا اگر عمل کردی بوی و نگاه داشتی حق او را و یا بر زیان تو و خصومت کننده بر تو اگر عمل نکردی و حق نگاه نداشتی کل الناس یغدو
همه آدمیان بامداد میکنند هر یکی از ایشان و غدوه بضم بامداد یا از طلوع فجر تا بر آمدن آفتاب فبائع نفسه پس فروشنده و صرف کننده است ذات خود در کاری که متوجه است بآن فمعتقها
او موبقها پس آزاد کننده است نفس را از عذاب خدای تعالی یا هلاک گرداننده و مبتلا گرداننده است او را از برای عذاب یعنی چون روز شد آدمی بکاری متوجه در وی آرنده است اگر
آن کار آخرت را بدنیا خرید و ترجیح نمود خلاص کرد نفس خود را از عذاب آخرت و اگر دنیا را بآخرت خرید و ترجیح نمود هلاک شد و خود را در ورطه عذاب افکند بیت بدنیا توانی که عقبی خری
بخر جان من ورنه حسرت بری رواه مسلم وفی روایة و در روایتی از مسلم این زیاده آمده است که ولا اله الا الله والله اکبر تملأن ما بین السماء والارض این چنین گفته
صاحب مصابیح و طیبی میگوید لم اجد هذه الروایة فی الصحیحین من نیافتم این روایت را در صحیح مسلم و در صحیح بخاری نیز ولا فی کتاب الحمیدی و نه در کتاب حمیدی
که جامع است میان صحیحین ولا فی الجامع و نه در جامع الاصول که احادیث صحاح سته را جمع کرده ولکن ذکرها الدارمی ولیکن ذکر کرده است این روایت را دارمی بدل سبحان الله
والحمد لله یعنی مسلم سبحان الله والحمد لله تملأن ما بین السموات والارض گفته و دارمی بجای آن لا اله الا الله والله اکبر تملأن ما بین السماء والارض گفته پس ذکر کردن صاحب مصابیح این روایت را
در فصل اول درست نباشد وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا ادلکم علی ما یمحو الله به الخطایا و یرفع به الدرجات
آیا راه ننمایم شما را بر عملهای که محو میکند خدای تعالی بسبب آن عملها گناهان را و بلند میگرداند بسبب آنها پایهای عمل کنندگان را محو در اصل سودن و پاک کردن چیزی را چنانکه اثر و نشان آن
نماند و مراد بمحو گناهان آمرزیدن و بخشیدن گناهان است یا سودن و ستردن آنها از دیوان اعمال و اتفاق هست علما را که مراد گناهان صغیره است قالوا بلی گفتند صحابه بلی راه بنما ما را آن عملها
یا رسول الله قال فرمود آن عملها اینست اسباغ الوضوء علی المکاره بتمام و کمال کردن وضو و رسانیدن آب آنرا در هر جای که می باید رسانید در هنگام مشقت و ناخوش آمدن آب
چنانکه در حالت بیماری و سختی سرما مثلا وکثرة الخطا الی المساجد و بسیاری گامها در رفتن بسوی مسجدها چنانکه مسجد از خانه دور باشد و تواند که مراد در رفتن بوقار و آهستگی
باشد که بسبب آن بسیاری گامها است وانتظار الصلوة بعد الصلوة و چشم در راه داشتن نماز را بعد از نماز یعنی نماز وقت بگذارد و نماز آینده را انتظار برد و بنشیند در مسجد
و اگر برآید دلش بدان آویخته باشد فذلکم الرباط پس اینست رباط حقیقی که آنرا رباط توان خواند و اصل رباط نگاه داشتن سرحد اسلام در مقابل دشمنان دین تا در نیایند و نشستن مسلمانان در آن
و بر بستن اسپان و دلهای خود در آن پس این منتظر نشستن برای نماز در مسجد شایسته نشستن در سرحد هست در مقابل شیطان و لشکر او است تا دخل نکند و تواند که اشارت بتمام اعمال ثلثه باشد که
مذکور شدند زیرا که اینها می بندند راهها درآمد شیطان را بر نفس و مغلوب میگردانند هوای نفس را وفی حدیث مالک بن انس و در حدیث امام مالک این چنین آمده که فذلکم
الرباط فذلکم الرباط ردد مرتین مکرر گردانید این لفظ را دوبار بجهت تاکید و تقریر رواه مسلم وفی روایة الترمذی ثلثا و در روایت ترمذی سه بار مکرر
گردانید و این اعتراض است بر صاحب مصابیح که در فصل اول آورد و سه بار مکرر گردانید و صحیح آنست که مسلم این حدیث را از مالک که آورد دو بار مکرر گردانید و از غیر مالک خود اصلا مکرر نیست
وعن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فاحسن الوضوء کسی که وضو کند پس نیک کند وضو را یعنی برعایت سنن و آداب آن
خرجت خطایاه من جسده می برآیند گناهان او از تمام تن او حتی تخرج من تحت اظفاره تا آنکه می برآیند گناهان از زیر ناخنان او و مبالغه است در حصول طهارت متفق علیه و
عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ العبد المسلم چون وضو میکند بنده مسلمان او المؤمن شک راوی است فغسل
وجهه پس میشوید روی خود را خرج من وجهه کل خطیئة نظر الیها بعینیه بیرون می آید از روی وی هر گناه که نظر کرده است بسوی آن گناه بهر دو چشم خود یعنی گناه چشم
مع الماء همراه آب او مع آخر قطر الماء یا گفت بیرون می آید با آخر قطره از قطرههای آب اگرچه در روی جز از چشم نیز گناهان واقع میشوند اما چون عمده گناهان و اکثر آن بچشم است
تخصیص بآن کرد فاذا غسل یدیه خرج من یدیه کل خطیئة کان بطشتها یداه مع الماء او مع آخر قطر الماء پس چون میشوید هر دو دست را بیرون می آید
هر گناهی که میگرفت آن گناه را هر دو دست او یعنی گناهی که بدست کرده همراه آب یا همراه آخر قطره از قطرههای آب فاذا غسل رجلیه خرج کل خطیئة مشتها رجلاه
مع الماء او مع آخر قطر الماء پس چون میشوید هر دو پای خود را بیرون می آید هر گناهی که رفته است بسوی آن هر دو پای او با آب یا با آخر قطرههای آب حتی یخرج نقیا من الذنوب
تا آنکه بیرون می آید از جای وضو پاک از گناهان یعنی صغیره رواه مسلم وعن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من امرئ مسلم
تحضره صلوة مکتوبة نیست هیچ مردی مسلمان که حاضر میشود او را و در میرسد وقت نماز فرض فیحسن وضوءها پس نیک میکند وضوی نماز را برعایت سنن و آداب آن و
خشوعها و نیک میکند خشوع و خضوع نماز را و این شامل رعایت آداب ظاهر و باطن است چنانکه در دل ترسان باشد و نظر بر سجده گاه دارد و تمام همت و حضور بر آن کار دارد و بجز آن مشغول
نباشد و بیدن و جامه و ریش بازی نکند و بچپ و راست روی نگرداند و چشم نبندد و بعضی بجهت تحصیل حضور در چشم بستن رخصت کرده اند و بهتر آنست که در نماز فرض از آن احتراز کند و در
تفسیر قول سبحانه والذین هم فی صلوتهم خاشعون گفته اند که خائف و متذلل باشند و نظر را بر سجده گاه لازم دارند آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز نظر بجانب آسمان میداشت
و انتظار وحی می برد چون این آیة نازل شد بینداخت نظر را بجانب سجده گاه و روایت است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مردی را دید که در نماز بریش بازی میکرد فرمود اگر خشوع میکرد دل
وی هر آینه خشوع میکرد اعضای او و بعضی گفته اند که در قیام نظر بسجده گاه دارد و در رکوع بر پشت پای و در سجده بجانب بینی و در قعود بر کنار و رکوعها و نیک کند رکوع نماز را

تخصیص رکوع کرد بسجود و ذکر نکرد زیرا که رکوع مقدمۀ سجود است و نیز رکوع سخت تر است که مصلی خود را گرفته ایستاده است بخلاف سجده که بر زمین افتاده است و نیز رکوع خاصه نماز مسلمانان است و در
نماز یهود و نصاری رکوع نباشد **الا کانت کفارة لما قبلها من الذنوب** یعنی هیچکس نکند وضو و نماز را با این صفت و مسلّیت مگر آنکه باشد با این صفت این نماز پوشنده و محو کننده مر چیزرا
که پیش از این کرده است از گناهان **ما لم یؤت کبیرة** مادام که بوجود نیارد و نکند مصلی گناه کبیره را از ذات خود و در بعض نسخ ما لم یأت نوشته یعنی نکند گناه کبیره را و این روایت بحسب معنی ظاهر
تر است و اول بحسب روایت قوی تر و مقصود آنست که وضو و نماز کفارت میکند گناهان صغیره را نه کبیره را **وذلك الدهر كله** و این کفارت بودن نماز گناهان را همیشه است تخصیص بزمانی دون
زمانی ندارد **رواه مسلم وعن عثمان رضي الله عنه انه توضأ** و هم از عثمان رضی الله عنه روایت است که وی وضو کرد **فافرغ على يديه ثلثا** پس ریخت آب بر هر دو دست خود سه بار **ثم تمضمض**
واستنشق پس آب در دهن کرد و در بینی کرد و بیفشاند بینی را استنثار بمعنی مثلثه بمعنی افشاندن بعد از آب کردن در وی که آنرا استنشاق گویند پس ذکر استنثار متضمن ذکر استنشاق نیز باشد
ثم غسل وجهه ثلثا پس بشست روی خود را سه بار **ثم غسل يده اليمنى الى المرفق ثلثا** پس بشست دست راست خود را تا آرنج سه بار **ثم غسل يده اليسرى الى المرفق**
ثلثا پس بشست دست چپ خود را تا آرنج سه بار **ثم مسح برأسه** پس مسح کرد بسر خود و مسح کند را یکبار دست تر بسر **ثم غسل رجله اليمنى ثلثا** پس بشست پای راست خود را
سه بار **ثم اليسرى ثلثا** پس بشست پای چپ خود را سه بار و تحقیق این افعال در باب سنن الوضو بیاید **ثم قال رأيت رسول الله** پس گفت عثمان دیدم پیغمبر خدا را **صلى الله عليه**
وسلم توضأ نحو وضوئي هذا وضو کرد مانند وضوی من که اینست **ثم قال من توضأ وضوئي هذا** پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسی که وضو کند مانند وضوی من که اینست
ثم يصلي ركعتين پس بگذارد دو رکعت نماز بعد از وضو و اقل اینست و اکثر کننده است فاضل تر باشد **لا يحدث فيهما نفسه بشيء** در حالیکه حکایت نکند نفس خود را در این دو
رکعت بچیزی از حکایات دنیا و اگر خواطر عارض گردد و آنرا دفع کند و قرار نگیرد و از حضور باز ندارد زیان ندارد و بعض گفته اند که مراد بعدم تحدیث نفس اخلاص و عدم عجب مراد است والله اعلم
غفر له ما تقدم من ذنبه آمرزیده میشود مر آنکس را آنچه پیش گذشته است از گناهان او و این حدیث دلالت دارد بر استحباب نماز بعد از وضو و اگر فرض بگذارد یا سنت راتبه نیز
کفایت است و نیت این نماز تحیة الوضو یا شکر وضو چیزی نیست مطلق نماز را نیت کند اما در در آمدن مسجد نیت تحية المسجد بکند زیرا که تحیت بمعنی تعظیم و سلام دادن است پس تحیة الوضو
معنی ندارد اما مسجد بملاحظۀ عظمت و مشاهدۀ روحانیت وی اگر قصد تعظیم کند و بروی سلام دهد جای آن دارد و نماز اصل و مقصود لذاته است و وضو فرع و طفیل وی و وضو برای نماز است
نه نماز برای وضو پس شکر وضو بنماز مناسب نباشد کذا قال الغزالی **متفق عليه واللفظ للبخاري وعن عقبة بن عامر** بضم عین و سکون قاف صحابی است والی بود در مصر از جانب معاویه
بعد از برادر او عتبة بن ابی سفیان بعد از آن عزل کرد و بمصر مرد سنه ثمان و خمسین روایت کرده اند از وی جابر و ابن عباس و خلقی کثیر از تابعین کذا فی جامع الاصول و در کاشف گفته صحابی
کبیر امیر شریف فصیح مقری فرضی شاعر والی کرده شد غزای بحر را و مرد بمصر **قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من مسلم يتوضأ** نیست هیچ مسلمانی که وضو سازد
فيحسن وضوءه پس نیک سازد وضوی خود را **ثم يقوم فيصلي ركعتين** پس برخیزد پس بگذارد دو رکعت **مقبل عليهما بقلبه ووجهه** در حالیکه وی پیش آینده و توجه
نماینده است بر آن دو رکعت بدل خود و روی خود یعنی بظاهر و باطن خود و در روایتی مقبلا منصوب آمده و این بحسب اعراب ظاهر تر است **الا وجبت له الجنة** مگر واجب کرده شد مر او را بفضل الهی تعالی
بهشت **رواه مسلم وعن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما منكم من احد يتوضأ** نیست از شما هیچ یکی که وضو کند **فيبلغ او**
فيسبغ الوضوء پس برساند بنهایت یا تمام و کامل کند وضو را و این شک راوی است **ثم يقول** پس بگوید **اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله و**
في رواية و در روایتی چنین آمده که بگوید **اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله الا فتحت له ابواب الجنة الثمانية**
مگر آنکه گشاده شود مر او را درهای بهشت که هشت در است **يدخل من ايها شاء** در آید از هر در این درها که خواهد چنانچه تمام هشت را یکی اعتبار کرده و هر یکی از آنها را در گفت و گاهی هر کدام
بهشت خوانند و باین حساب هشت بهشت گویند فافهم **هكذا رواه مسلم في صحيحه** همچنین روایت کرد این حدیث را مسلم در صحیح خود **والحميدي في افراد مسلم** و همچنین روایت کرد آنرا حمیدی
در کتاب جمع بین الصحیحین در احادیث که تنها مسلم راست **وكذا ابن الاثير في جامع الاصول** و همچنین روایت کرد ابن الاثیر **وذكر الشيخ محي الدين النووي في آخر حديث مسلم على ما**
رويناه و ذکر کرده است امام نووی در شرح صحیح مسلم در آخر حدیث مسلم بر وجهی که ما روایت کردیم این عبارت را **وزاد الترمذي** و زیاده کرده است بر شهادتین ترمذی این دعا را **اللهم**
اجعلني من التوابين واجعلني من المتطهرين والحديث الذي رواه محي السنة في الصحاح و حدیثی که روایت کرده است آنرا صاحب مصابیح در صحاح و آن حدیث
اینست که من توضأ فاحسن الوضوء الى آخره و حدیث اینست ثم قال اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم اجعلني من التوابين واجعلني من المتطهرين
رواه الترمذي في جامعه بعينه الا كلمة اشهد قبل ان محمدا روایت کرده است آنرا ترمذی در جامع خود بعینه مگر کلمه اشهد که پیش از کلمه ان محمدا که آنرا صاحب مصابیح ذکر
کرده است و ترمذی ذکر نکرده و این اعتراض است از مؤلف بر صاحب مصابیح که این حدیث که در صحاح آورده و در صحیحین نیست بلکه در جامع ترمذی است و آنرا در حسان بیاید آورد و بدانکه جزری
در حصن حصین بعد از ابن ماجه و ابن السنی به شهادتین ثلث مرات نیز ذکر کرده و النسائی و حاکم در مستدرک این نیز آورده که سبحانك اللهم وبحمدك اشهد ان لا اله الا انت استغفرك واتوب اليك و
عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان امتي يدعون يوم القيامة غرا محجلين من آثار الوضوء بدرستیکه امت من خوانده میشوند و خبر یا بسوی
بهشت یا نام کرده میشوند روز قیامت غر محجل از آثار وضو و غر بضم غین و تشدید را جمع اغر سفید و روشن از هر چیز و غره سفیدی که در پیشانی اسپ باشد و محجل بضم میم و فتح حاء مهمله و تشدید جیم
اسپی که هر چهار دست و پای وی سفید باشد و این استعاره است روز قیامت روی و دست و پا همه سفید و روشن و نورانی و تابان باشند پس تشبیه کرد آنرا بغر محجل **فمن استطاع منكم ان يطيل غرته فليفعل**

پس کسی که میتواند از شما که دراز کند غرهٔ خود را باید که بکند که موجب زیادت فضل و کرامت است و ذکر تحجیل نکرد زیرا که هر دو لازم یکدیگر اند و نیز بیشتر مردم در شستن روی و اصابع آن تقصیر دارند بخلاف غسل اقدام که عادت بر بسیار آب ریختن است در آن والله اعلم و اطالت غره بآن باشد که از فوق جبهه تا پایان ذقن و از گوش تا گوش دیگر بمبالغه شوید و اطالت تحجیل بآنکه بازوها تا بالای آن بشوید و از اینجا معلوم شود که غره در شستن مخصوص بجبهه نبود بلکه شامل تمام روی باشد و لهذا تفسیر کرد طیبی غر را ببیض الوجه والله اعلم متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تبلغ الحلیة من المؤمن حیث یبلغ الوضوء میرسد سیما و نشان وضو در دست و پای متوضی که تحجیل عبارت از آن است تا آنجا که میرسد آب وضو و بعضی از حلیه نور مراد داشته اند که بهشتیان را در دست و پا خواهد بود و رد کرده شده است این وجه بآنکه حلیه بکسر حاء و سکون لام بمعنی سیما و هیئت است و آنچه بمعنی نور است حلی بفتح حاء و سکون لام و بضم حاء و سکون لام و تشدید یا است و جواب داده است که میتوان از حلیه حلی مراد داشت اگرچه مجاز بود رواه مسلم

الفصل الثانی عن ثوبان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم استقیموا استقامت ورزید در اعمال و بر راه راست روید و میل بچپ و راست مکنید و همیشه ملازم طریق مستقیم باشید و چون این امری بود در غایت صعوبت فرمود ولن تحصوا و هرگز طاقت ندارید که استقامت ورزید و حصول آن بوجه تمام و کمال ممکن نیست مگر سید انبیا و خلاصه اصفیا را صلی الله علیه وسلم و بعضی از اهل اولیا را بر قدر و اندازهٔ متابعت و محاذات بحقیقت آن حضرت صلی الله علیه وسلم و ذلک اعز من الکبریت الاحمر تنبیه اینجا سخنی است مشهور میان مردم در قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود شیبتنی سورة هود پیر گردانید مرا سورهٔ هود و گفته اند که این اشارت است بامر فاستقم کما امرت که شدت و عظمت آن آنحضرت صلی الله علیه وسلم را از این امر بجهت امت بود که فرمود ومن تاب معک و لهذا تخصیص بسورهٔ هود کرد و الا این امر در سورهٔ شوری نیز آمده و در آنجا ذکر امت نیست والحق چنین باید و خود آنحضرت صلی الله علیه وسلم عین استقامت و محض سلامت است که توهم میل و اعوجاج در آنجا صورت ندارد مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ فافهم اللهم صل وسلم علیه و چون حکم کرد بعدم طاقت بر استقامت و ایفای حق او در جمیع افعال و احوال تنبیه کرد بر آنچه عمده و خلاصه عبادات است اگر در وی استقامت ورزند و راست باستند تدارک و تلافی همه تقصیرات کرده باشند و آن نماز است پس فرمود واعلموا ان خیر اعمالکم الصلوة و بدانید که بهترین و مقرب ترین عملهای شما نماز است پس نگاه دارید شروط آن را و رعایت کنید آداب آن را و ادا کنید حقوق آن را پس از این اشارت فرمود بمقدمهٔ آن که آن را نصف ایمان گفته و آن وضو و طهارت است و گفت ولا یحافظ علی الوضوء الا مؤمن و محافظت نکند و احتیاط نورزد در رعایت سنن و آداب وضو مگر کسی که ایمان کامل دارد و بجهت آنکه نماز را بر وجه کمال ادا کند رواه مالک واحمد وابن ماجة والدارمی وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله من توضأ علی طهر کتب له عشر حسنات کسی که وضو سازد بر طهارت نوشته شود برای وی ده نیکی ظاهر مراد آن خواهد بود که ورای جزای که متعین است بر فعل زیاده بر آن عشر حسنه نیز می نویسند یا مراد آنست که ده وضو می نویسند هر یکی بده یا از برای آن گفت که توهم کرده نشود که وضو بر وضو عبث و ضائع است بلکه بر وی نیز ثواب موعود حسنات مترتب است و گفته اند که این تقیید است بآنکه میان آن دو وضو نمازی گذارده باشد فرض یا نفل و بعضی مکروه داشته اند وضو بر وضو اگر نمازی نگذارد بعد از وضوی اول رواه الترمذی

الفصل الثالث عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مفتاح الجنة الصلوة کلید بهشت و مقدمهٔ در آمدن آن نماز است چنانکه در بی کلید کشاده نمیشود و در بهشت نیز بی نماز در آورده نمیشود و این مبالغه و تاکید است در محافظت بر نماز گویا نماز در حکم ایمان است که بی آن در آمدن در بهشت میسر نبود و لهذا تعبیر از وی بایمان کرده اند چنانکه گذشت و مفتاح الصلوة الطهور و کلید نماز و مقدمهٔ او طهارت است پس طهارت مقدمهٔ در آمدن بهشت باشد رواه احمد وعن شبیب بفتح شین معجمه و کسر بای موحده بن ابی روح بفتح را و سکون واو و در نسخ مشکوة همچنین واقع شده است بتوسط لفظ ابن میان شبیب و ابی روح و در بعض کتب بی لفظ ابن نیز آمده است و لیکن در اکثر کتب اسماء الرجال ابی روح را کنیت شبیب داشته اند و نام پدرش نعیم گفته اند بضم نون بر تقدیر شبیب بروزن حبیب روایت میکند عن رجل من اصحاب رسول الله از مردی از یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان رسول الله که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صلی صلوة الصبح گذارد نماز بامداد را فقرأ الروم پس خواند سورهٔ روم را فالتبس علیه پس مشتبه شد قراءت بر وی والتباس پوشیده شدن کار بر کسی فلما صلی پس چون نماز بگذارد و فارغ شد از آن قال فرمود ما بال اقوام یصلون معنا چیست حال قومهایی که نماز میگزارند با ما لا یحسنون الطهور نیک نمیکنند طهارت را و رعایت نمیکنند سنن و آداب آن را وانما یلبس علینا القرآن اولئک و پوشیده میکنند بر ما قرآن را کرایشان و اینجا محل عبرت و تذکار است مر عاقل را در تاثیر صحبت که سید رسل صلوات الله وسلامه علیه با آن مرتبه و جلالت شان در حالت قراءت قرآن در نماز که اعظم حالات و اقرب اوقات است در قرب حضرت رب العالمین از صحبت یکی از آحاد امت که ترک سنن و بعض آداب وضو که نه عبادت مقصود لذاته است متاثر گردد چه جای دیگران که مصاحبت و مخالطت اهل الخلق و بدعت گرفتار باشند و شب و روز با ایشان باشند رواه النسائی وعن رجل من بنی سلیم قال عدهن رسول الله روایت است از مردی از بنی سلیم بضم سین و فتح لام که نام قبیله ایست گفت شمرد این کلمات را که مذکور میشود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی یدی او فی یده در دست من یا در دست خود شک از راوی است یعنی گرفت انگشتان مرا یا انگشتان خود را و عقد کرد آنها را بکف دست پنج بار عقد پنج کلمه قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم التسبیح نصف المیزان سبحان الله گفتن نصف میزان است والحمد لله یملأه والحمد لله گفتن پر میکند میزان را بمقارنت سبحان الله یا الحمد لله تنها پر میکند میزان را زیرا که متضمن سلب نقائص و اثبات کمالات است و سبحان الله تنها بر تنزیه از نقائص دلالت دارد و این معنی موافق تر است بحدیثی که در اول باب گذشت که فرمود الحمد لله تملأ المیزان والتکبیر یملأ ما بین السماء والارض والله اکبر گفتن پر میکند مسافتی را که میان آسمان و زمین است والصوم نصف الصبر و روزه نصف صبر است و وجهش آن میتواند بود که ایمان تمام صبر است بر طاعات و از معاصی و روزه قامع تر است شهوات نفس را که باعث اند بمعاصی پس نصف ایمان باشد و در بعض حواشی نوشته که روزه را نصف صبر خوانده اند باعتبار شب و روز و در ...

صبر در روزه است پس نصف صبر باشد والطهور نصف الایمان وطهارت نصف ایمانست توجیه این در حدیث اول از باب گذشت رواه الترمذی وقال هذا حدیث
حسن وعن عبد الله الصنابحی بضم صاد وتخفیف نون وکسر موحده وحای مهمله منسوب بصنابح بن زاهر بطنی از مراد وابو عبد الله نیز گفته اند وبعض گفته اند عبد الله صنابحی صحابیست وابو عبد الله
صنابحی تابعی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ العبد المؤمن فمضمض چون وضو سازد بنده مسلمان آب در دهن میکند خرجت الخطایا من فیه بیرون
می آیند گناهان از دهن وی واذا استنثر خرجت الخطایا من انفه وچون بینی می افشاند بعد از آب کردن در وی بیرون می آیند گناهان از بینی وی واذا غسل وجهه خرجت
الخطایا من وجهه وچون میشوید روی خود را بیرون می آیند گناهان از روی وی حتی تخرج من تحت اشفار عینیه تا آنکه بیرون می آید از زیر بیخ جای رویدن موی در پلک
چشم فاذا غسل یدیه خرجت الخطایا من یدیه پس چون میشوید هر دو دست خود را بیرون می آیند گناهان از هر دو دست وی حتی تخرج من تحت اظفار یدیه تا آنکه
بیرون می آید از زیر ناخنان هر دو دست وی فاذا مسح برأسه خرجت الخطایا من رأسه حتی تخرج من اذنیه پس چون مسح میکند بسر خود بیرون می آیند گناهان از سر وی تا آنکه
بیرون می آیند گناهان از هر دو گوش وی ازینجا معلوم میشود که گوشها داخل سر است چنانکه مذهب حنفی است ولهذا مسح برای گوش آب جدا نمیگیرند بلکه بهمان آب که برای مسح سر گرفته اند بگوش نیز
مسح میکنند چنانکه بیاید فاذا غسل رجلیه خرجت الخطایا من رجلیه حتی تخرج من تحت اظفار رجلیه پس چون میشوید هر دو پای خود را بیرون می آیند گناهان از هر دو
پای وی تا آنکه بیرون می آید از زیر ناخنان هر دو پای وی پس بوضو از همه گناهان پاک میشود ثم کان مشیه الی المسجد وصلوته نافلة له پس میباشد رفتن او بسوی مسجد ونماز گزاردن
او زیادتی بر پاک شدن از گناهان ومیگردد سبب رفع درجات ونافله بمعنی زیادتی آید چنانکه نماز زیادت بر فرض را نفل گویند وولد ولد را نافله خوانند وتهجد را برای آنحضرت نافله خوانند که زیاده
بر وی فرض بود رواه مالک والنسائی وعن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اتی المقبرة روایت است از ابی هریره که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم آمد بگورستان مدینه که نامش بقیع است تا زیارت کند وامر زش خواهد اهل آن مقبره را ومقبره بفتح میم وتثلیث الباء وبکسر وبضم میم وفتح با نیز آمده فقال پس فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم السلام علیکم دار قوم مؤمنین سلام بر شما باد ای اهل سرای گروه مسلمانان وانا ان شاء الله بکم لاحقون وبدرستیکه ما اگر خدا خواسته است بشما رسنده
وبشما را دریابنده ایم وکلمه ان شاء الله برای اظهار رغبت وتبرک بذکر خدا عزوجل وتحسین کلام است نه برای شک وتردد چه رسیدن موت ولحوق باموات یقینی است وبعد از آنکه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ذکر سابقان کرد واشیاء القصور نمود وتقریبا ذکر لاحقان که بعد ازین بیایند نیز کرد از برای اظهار شرف وکرامت ومحبت فرمود وددت انا قد رأینا اخواننا دوست میدارم
وآرزو میبرم که کاش من وکسانیکه با من اند میدیدیم برادران خود را یعنی آنها که بعد ازین بیایند قالوا اولسنا اخوانک گفتند صحابه که با آنحضرت صلی الله علیه بودند آیا برادر نیستیم ما آیا
وما نیستیم برادران تو یا رسول الله قال انتم اصحابی فرمود شما مصاحبان من ویاران من ورفیقان گاه وبیگاه وخواص درگاه منید واخوت اسلام امری عام است که همه مسلمانان را شامل
واخواننا الذین لم یأتوا بعد وبرادران ما آنکسانی اند که در عالم خارج نیامده اند هنوز بعد از آن سؤالی دیگر کردند که بیشک تر از دوای قیامت خود را باید شناخت ودریافت تا
شفاعت کنی وامداد واعانت نمائی ایشان را فقالوا پس گفتند صحابه کیف تعرف من لم یأت بعد من امتک چگونه میشناسی کسی را که بوجود نیامده است از امت تو وندیده تو ایشان را
یا رسول الله فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ارأیت لو ان رجلا له خیل غر محجلة خبر ده مرا اگر ثابت شود که مردی است که مر او را اسپانند سفید روی سفید دست
وپا بین ظهری خیل دهم بهم میان اسپان دیگر سیاه خالص یکرنگ از مردم دیگر الا یعرف خیله آیا نمی شناسد آن مرد اسپان خود را که سفید روی سفید دست وپا اند در میان
اسپان دیگر که سیاه یک رنگ اند قالوا بلی گفتند آری می شناسد یا رسول الله قال فرمود فانهم یأتون غرا محجلین من الوضوء پس امتان من می آیند یعنی در عرصات قیامت
از آثار وضو مثل اسپان سفید روی سفید دست وپا ومی شناسم ایشان را باین علامت ووضو بضم واو وفتح آن هر دو روایت است بعد از آن بشارت داد مر امت مرحومه خود را وفرمود
وانا فرطهم علی الحوض من سبقت کننده وپیش رونده ام ایشان را تا کار وبار مغفرت ذنوب ورفع درجات ایشان را در درگاه عزت ساخته گردانم وفرط بفتحتین آنکه پیش رود تا اسباب آب
ایشان از دلو ورسن پاک کرده چاه وحوض آن راست کند وبهمین مناسبت علی الحوض فرمود ومقصود تهیه جمع اسباب وآلات روز قیامت است صلی الله علیه وسلم وجزاه عنا خیر الجزاء
رواه مسلم وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا اول من یؤذن له بالسجود یوم القیمة من نخستین کسی ام که دستوری
داده میشوم مراد بسجده روز قیامت وانا اول من یؤذن له ان یرفع رأسه ومن نخستین کسی ام که اذن کرده میشود مر او را که بردارد سر خود را از سجده وتحقیقت این حال در
حدیث شفاعت مشرح کرده که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سرای عزت ودرگاه صمدیت باریتعالی درآید وبسجده رود وتا یک هفته سر بر زمین سجود نهاده باشد پس حکم در رسد که سر بردار
ای محمد صلی الله علیه وسلم وبخواه ای محبوب من هرچه میخواهی تا داده شود ترا وبگو هرچه میگوئی تا شنیده شود از تو پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم سر بردارد وزبان بشفاعت خلائق بگشاید وفتح باب
شفاعت بنماید چنانکه فرمود فانظر الی ما بین یدی پس نگاه میکنم بسوی خلقی که استاده اند پیش دو دست من یعنی پیش من فاعرف امتی من بین الامم پس میشناسم امت خود را از
میان امتهای دیگر ومن خلفی مثل ذلک ومی بینم از پس خود مانند آن اجتماع وازدحام خلق وعن یمینی مثل ذلک ومی بینم از جانب راست خود مانند آن وعن شمالی مثل ذلک
واز جانب چپ مانند آن فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله کیف تعرف امتک من بین الامم چگونه میشناسی امت خود را از میان امتها که گذشته اند فیما بین نوح الی امتک
در میان مدتی که میان نوح است تا امت تو وتخصیص نوح بجهت شهرت اوست میان پیغمبران الا پیش از نوح نیز امتها گذشته اند فقال پس گفت هم غر محجلون من اثر الوضوء ایشان سفید
محجل اند از اثر وضو لیس احد کذلک غیرهم نیست هیچ یکی باین صفت و سفید غیر ایشان از امتان دیگر اگرچه وضو میساخته باشند اما این کرامت که ظهور اثر وضو است باین صفت خاصه این امت

وازینجا لازم نمی آید که دیگر از او وضو نباشد چنانکه بعض مردم ازینجا فهمیده اند واعرفهم انهم يؤتون كتبهم بايمانهم و می شناسم ایشان را یعنی امت خود را باین که داده میشود ایشان را نامهٔ
اعمال ایشان بدست راست ایشان واعرفهم تسعى بين ايديهم ذريتهم و می شناسم ایشان را باین که میروند پیش پیش ایشان فرزندان خود در ... ایشان از ظاهر این حدیث مفهوم میکرد که این دو صفت
نیز یعنی دادن کتب بایمان و پیش رفتن ذریت ایشان خاصهٔ این امت باشد ما طیبی گفته که ذکر این دو صفت از برای مجرد مدح و اظهار کرامت ایشان است نه برای تفرقه و تمییز والله اعلم رواه احمد باب
ما يوجب الوضوء باب در بیان چیزهائی که واجب میکرداند وضو را و آن چیزها است که میشکند وضوی سابق را و واجب میکرداند وضوی دیگر را و موجب وضو و سبب آن اگرچه بحقیقت ارادهٔ صلوة است
مقرون بقیام ولیکن نواقض وضو را موجب وضو نیز میتوان گفت بوجهی که گفته شد الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقبل
صلوة من احدث قبول کرده نمیشود و درست نمی افتد نماز کسی که شکسته شد وضوی وی حتی یتوضأ تا آنکه بسازد وضوی خود و این در حق کسی است که آب دارد و اگر آب ندارد تیمم باید کرد بخاک
و اگر آب نیابد و نه خاک و قدرت نداشته باشد بر آنها که او را فاقد الطهورین گویند آنجا بی وضو و تیمم نماز گذارد از برای نگاهداشت حرمت وقت و اگر پیش از فوت یافت آب و خاک و قدرت بران بهم رسد
آنرا نکرد و اگر بافوت قضا کند قول مختار اینست و نزد بعض ساقط میکردد فرضیت نماز و بقول بعض بگذارد و قضا نکند متفق علیه وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا تقبل صلوة بغیر طهور قبول کرده نمیشود نماز بی طهارت ولا صدقة من غلول و نه قبول کرده میشود صدقه از مال حرام غالب استعمال
غلول در خیانت از غنیمت آید و بمعنی مطلق خیانت نیز مستعمل گردد و ظاهر آنست که مراد اینجا همین معنی باشد رواه مسلم وعن علی رضی الله عنه قال کنت رجلا مذاء روایت است
از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که گفت بودم من مردی مذی بسیار کننده و مذی بفتح میم و سکون ذال و بکسر ذال معجمه و تشدید یا نیز آمده رطوبتی که در آلت مرد در وقت ملاعبت با زن بجهت
قوت شهوت پدید آید فکنت استحیی ان اسأل النبی پس بودم من که شرم میداشتم که بپرسم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که حکم آن چیست موجب غسل است یا وضو لمکان ابنته
از جهت بودن دختر وی که فاطمهٔ زهرا باشد رضی الله عنها و این از کمال حیا و ادب حضرت مرتضی است و تنبیه است دانا را بر آنکه ذکر حکایت شهوت و آنچه متعلق است بمباشرت زنان نزد اصهار مناسب نباشد
فامرت المقداد پس فرمودم مقداد بن اسود را که از مخلصان درگاه بود که بپرسد از حکم آن علی الاطلاق فسأله پس پرسید مقداد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آنحضرت
صلی الله علیه وعلی آله وصحبه وسلم یغسل ذکره ویتوضأ بشوید هر که می بیند مذی آلت خود را و وضو کند پس مذی موجب غسل نباشد و ودی بواو و دال مهمله بر وزن مذی آن آب
آبیست غلیظ که بیرون آید بعد از بول نیز همین حکم دارد و منی اگر بشهوت و جهیدن بیرون نیاید موجب غسل نیست متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال سمعت رسول الله
گفت ابو هریره شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت توضؤوا مما مست النار وضو بسازید از خوردن آنچه مساس کرده و رسیده است آنرا آتش یعنی پخته
شده است بدان رواه مسلم این را دو تاویل است یکی آنکه مراد بوضو اینجا دست و دهان شستن است از برای دور کردن چربش طعام چنانچه سنت است و این را وضوی طعام گویند
دوم آنکه مراد وضوی نماز است ولیکن این حکم در ابتدای حال بود بعد از آن منسوخ شد چنانکه گفت قال الشیخ الامام الاجل محیی السنة رحمة الله علیه هذا منسوخ بحدیث
ابن عباس محیی السنة صاحب المصابیح در شرح السنة گفته که این حدیث دلالت دارد بر وجوب وضو از خوردن آنچه پخته شده باتش منسوخ است بحدیث دیگر که روایت کرده است آنرا ابو داؤد و
ما جاز ابن عباس چنانکه در آخر فصل ثانی بیاید قال ان رسول الله گفت بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اکل کتف شاة خورد گوشت شانهٔ گوسپند را ثم صلی ولم یتوضأ
پس نماز بگذارد و وضو نکرد و بحدیث ام سلمه که نیز در آخر فصل مذکور بیاید گفت نزدیک کردم با آنحضرت صلی الله علیه وسلم پهلوی بریان کرده شده را پس بخورد از آن پس برخاست بنماز
و وضو نکرد و منسوخیت او بحدیث جابر که گفت بود آخر کار از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ترک کرد وضو کردن را از آنچه مساس کرده است آنرا آتش صریح تر است و مفید است تاخر ترک وضو را از وضو و در
حدیث ابن عباس و ام سلمه معلوم و متیقن نه متفق علیه وعن جابر بن سمرة صحابی است و مشهور خواهرزادهٔ سعد بن ابی وقاص و پدرش نیز صحابی است نزول کرد بکوفه و وفات یافت سنه اربع وسبعین و قیل ست
وسبعین ان رجلا سأل رسول الله روایت است از جابر بن سمرة که مردی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم انتوضأ من لحوم الغنم آیا وضو بکنیم از خوردن گوشتهای گوسفندان قال گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان شئت فتوضأ وان شئت فلا تتوضأ اگر میخواهی وضو بکن و اگر نمیخواهی وضو مکن قال گفت آن مرد و پرسید انتوضأ من لحوم الابل آیا وضو کنیم از خوردن گوشتهای
شتران قال نعم گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری وضو بکن از خوردن گوشت شتر و مشهور از مذهب امام احمد نقض وضو است بخوردن گوشت شتر بدین حدیث و نزد ائمهٔ ثلثه این حدیث منسوخ است
یا مراد بوضو معنی لغوی است چنانکه گفته شد و اگر گفته شود که بر تقدیر ارادهٔ معنی لغوی فرق میان گوشت شتر و گوشت گوسفند چیست و حال آنکه دسومت که علت مشروعیت او است در هر دو موجود است
گوئیم تواند که وجه فرق بدبوی گوشت شتر باشد نه گوشت گوسفند والله اعلم قال باز پرسید آن مرد اصلی فی مرابض الغنم آیا نماز بگذارم در جای نشست گوسفندان قال نعم فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آری بگذار قال اصلی فی مبارك الابل گفت آیا بگذارم نماز در نشستگاه شتران قال لا فرمود نی مگذار و گفته اند که نهی از گذاردن نماز در نشستگاه شتران نهی تنزیهی است
و علت کراهت بیم تشویش وقت و فوت حضور قلب است بسبب رمیدن شتران و جهیدن آنها بخلاف گوسفندان که ساکن و آرمیده اند رواه مسلم و در روایتی آمده است که نماز مگذارید[2]
شتران که آنها از جملهٔ شیاطین اند و در روایتی آمده که بر کوهان هر شتر شیطانی است و نیز آمده که سگ سیاه شیطان کلاب است و شتر شیطان دواب و بگذارید در جای نشست گوسفندان که اینها برکت است
و در حدیث ابی هریره آمده که گوسفندان از چارپایان بهشت اند وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وجد احدکم فی بطنه شیئا
چون یابد یکی از شما در شکم خود چیزی یعنی پیچش باد و جنبش آن فاشکل علیه اخرج منه شیء ام لا پس مشتبه شد بروی که آیا بیرون آمد از شکم چیزی از باد یا نه فلا یخرجن من المسجد
پس باید که بیرون نیاید از مسجد کنایت است از عدم نقض وضو که بیرون آمدن از مسجد برای وضو لازم آنست و اشارت است که مؤمن را باید که نماز وی و جای آرام وی در مسجد باشد حتی

[2] در نشستگاه

بسمع صوتا او یجد ریحا تا آنکه بشنود آوازی را یا بیابد بوی او و این باعتبار غالب است و مقصود حصول یقین است برآمدن بادی از شکم اگرچه آوازی نشنود و بوی نیابد و ازینجا معلوم کرد که
اگر یکی وضو دارد و در شکسته شدن آن اشتباهی واقع شود وضوی جدید ساختن حاجت نبود زیرا که یقین بشک زائل نگردد و این در اصل جواز است و شک نیست که احتیاط در اعادهٔ وضو خواهد بود
رواه مسلم وعن عبد الله بن عباس قال ان رسول الله ابن عباس گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم شرب لبنا نوشید شیر را فمضمض پس آب در دهن کرد وقال
ان له دسما و فرمود بدرستیکه مر شیر را چربی هست که میباید از آن دهان شست و ازینجا معلوم کرد که هرچه دهان را چرب کند یا چیزی از آن در دهن باقی ماند خوف آن باشد که در شکم فرو رود
اگرچه مانع قرأت نباید دهان شستن از آن مستحب است متفق علیه وعن بریدة بضم با و فتح راء و سکون تحتیه اسلمی اسلام آورد پیش از بدر و حاضر نشد آنرا و بیعت کرد بیعت رضوان را
و حاضر شد خیبر را و مشهور آنست که اسلام او در راه مدینه است وقتی که میرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بهجرت و او را مساعی جمیله است در حضرت نبی صلی الله علیه وسلم و باقی احوال او در موضع دیگر
نیز نوشته شده است ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی الصلوات یوم الفتح بوضوء واحد روایت میکند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگذارد چند نماز و بروایتی پنج نماز
روز فتح بیک وضو ومسح علی خفیه و مسح کرد بر هردو موزهٔ خود فقال له عمر لقد صنعت الیوم شیئا پس گفت بآنحضرت صلی الله علیه وسلم عمر رضی الله عنه بتحقیق کردی تو امروز
چیزی را که لم تکن تصنعه نبودی تو که میکردی آنرا فقال عمدا صنعته یا عمر پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم دیده و دانسته کرده ام آنرا ای عمر رواه مسلم بدانکه عادت شریف آن بود که
برای هر نماز تازه وضو کردی الا در روز فتح که از برای تعلیم جهت چند نماز بیک وضو کرد و بعض گفته اند که تجدید وضو فرض بود بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و چون شاق آمد بر وی امر کرده شد بمسواک
نزد هر نماز و نهاده شد از وی وضو مگر از حدث و بعض گفته اند که بحکم نص اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا الآیة وضو برای هر نماز بر همه کس فرض بود و پس از آن منسوخ گشت و لیکن در نسخ احکام
سورهٔ مائده کلام است والله اعلم وعن سوید بضم سین مهمله و فتح واو بن النعمان بضم نون صحابی است انصاری حاضر شد بیعة الرضوان را گویند که حاضر شد احد را و آنچه بعد از وست از مشاهد
است و از اهل مدینه و حدیث وی در ایشان است انه خرج مع رسول الله روایت میکند که بیرون آمد همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عام خیبر در سال غزوهٔ خیبر حتی اذا کانوا بالصهباء
تا چون بودند و رسیدند بصهباء بفتح مهمله و سکون ها و مد وهی من ادنی خیبر و صهبا نام موضعی است نزدیک خیبر صلی العصر بگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز دیگر را ثم دعا بالازواد
پس طلبید توشها را که همراه بود فلم یؤت الا بالسویق پس آورده نشد مگر سویق فامر به فثری پس امر کرد بتر کردن سویق پس تر کرده شد فاکل رسول الله پس بخورد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و
اکلنا و خوردیم ما نیز ثم قام الی المغرب پس برخاست بنماز مغرب فمضمض ومضمضنا پس مضمضه کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و مضمضه کردیم ما نیز ثم صلی ولم یتوضأ پس نماز بگزارد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم و وضو نکرد و بمتابعت وی ما نیز نکردیم پس معلوم شد که بخوردن آنچه پخته شود بآتش وضو واجب نگردد رواه البخاری الفصل الثانی عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا وضوء الا من صوت او ریح نیست وضو واجب در این صورت خاص مگر از آواز نشستن یا بوی یا فشن یعنی از قرقرهٔ شکم و در حاشیه نوشته است که نزد امام احمد
بقرقره نیز وضو بشکند اما این قول در کتاب خرقی و شرح آن که اشمل و اجمع کتب مذهب ایشان است یافته نشد والله اعلم رواه احمد والترمذی وعن علی رضی الله عنه قال روایت است از امیر المؤمنین
علی رض که گفت سألت النبی پرسیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم عن المذی از حکم مذی فقال من المذی الوضوء ومن المنی الغسل جواب داد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که واجب است از
مذی وضو و از منی غسل اگرچه حکم منی نپرسیده بود و لیکن بتقریب ذکر مذی و وجود اشتباه میان مذی و منی آنرا نیز ذکر کرد و پوشیده نماند که در فصل اول گذشت که وی رضی الله عنه شرم داشت که خود پرسید
بمقداد فرمود تا از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرسید پس اسناد سؤال اینجا بخود مجاز است یا قضیه متعدد بود والله اعلم رواه الترمذی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
مفتاح الصلوة الطهور کلید نماز که فتح باب نماز و در آمدن در ان بی آن میسر نگردد طهارت است وتحریمها التکبیر و چیزیکه حرام میکرد میان هر کاری که غیر نماز است تکبیر است
تکبیر تحریمه که میگویند باین معنی است چنانکه برای حج احرام می بندند و بعض چیزها که پیش از وی حلال بود حرام میگردد وتحلیلها التسلیم و چیزی که بآن از نماز برآیند و آنچه حرام گردانیده شده بود
بدان حلال گردد سلام دادن است چنانکه محرم را چون از احرام برآید هرچه حرام شده بود حلال گردد و باین حدیث شافعی و مالک و احمد سلام را در نماز فرض گویند که ظاهر دلالت دارد که تحلیل
بجز آن حاصل نگردد و نزد ما سلام دادن فرض نیست بلکه واجب است و حکم واجب آنست که اگر عمدا ترک دهد نماز جائز باشد ولی بصفت نقصان و اگر نسیان کند سجدهٔ سهو واجب گردد و فرض آنکه بی
او اصلا نماز جائز نباشد و دلیل ما حدیث اعرابی است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وی را تعلیم نماز فرمود و ذکر سلام در وی نکرد و اگر فرض بودی البته ذکر کردی رواه روایت کرد این حدیث را
ابوداؤد والترمذی والدارمی از ابی هریره رض ورواه ابن ماجة عنه وعن ابی سعید و روایت کرد آنرا ابن ماجه از ابی هریره و از ابی سعید نیز وعن علی بن طلق
بفتح طا و سکون لام قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از علی بن طلق که از صحابه است و گفته اند که او را همین یک حدیث است و در بعض نسخ طلق بن علی است و آن
وی خود حدیث دیگر در همین فصل آورده است اذا فسا احدکم چون کند کسی از شما یعنی بی وضو شد ببر آمدن بادی از راه معتاد فلیتوضأ پس باید که وضو کند ولا تأتوا النساء
فی اعجازهن و میائید زنان را و جماع مکنید ایشان را در برهای ایشان و اعجاز جمع عجز بفتح عین و ضم جیم آخر هر چیز و مراد اینجا دبر است و چون ذکر کرد فسا را که خارج است از دبر و شکننده است
طهارت را ذکر کرد آنچه غلیظ تر و شدید تر است از آن از اعمال متعلق بدبر از جهت تنبیه کردن بر آن چون با نقض پلیدی مانع از تقرب جناب الهی است حال بآن زیاده چه خواهد بود رواه
الترمذی وابوداؤد وعن معاویة بن ابی سفیان ان النبی صلی الله علیه وسلم قال انما العینان وکاء السه نیست دو چشم مگر بند سرین و وکاء بکسر واو
بند سر مشک و جز آن و سه بفتح سین و ضم نیز آمده و تخفیف ها حلقهٔ دبر و مقصود آنست که چون کسی بیدار است گویا بندی است بر دبر او و بیرون نمی آید از وی بادی و چون بخسپد بند
از آن گشاده میشود و بیرون می آید از وی بادی چنانکه فرمود فاذا نامت العین استطلق الوکاء پس چون خواب میکند چشم میگشاید بند سر دبر و از اینجا است که خواب تکیه

زده ناقض وضو است که سبب استرخای بر و عدم ضبط او است بخلاف هیئتی دیگر از جلوس و رکوع و سجود بر وجه مسنون که مقعد در آن متمکن باشد رواه الدارمی وعن علی رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وکاء السه العینان بند سرین بهر دو چشم است فمن نام فلیتوضأ پس کسی که خواب کند پس باید که وضو کند رواه ابو داؤد
وقال الشیخ الامام محی السنة رحمة الله علیه هذا فی غیر القاعد این حکم یعنی وجوب وضو مر نائم را در غیر کسی است که نشسته خواب کند لما صح عن انس از جهت حدیثی که بصحت رسیده است
از انس قال کان اصحاب النبی گفت انس بودند یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم ینتظرون العشاء انتظار میبردند گزاردن نماز عشا را که کی آنحضرت صلی الله علیه وسلم
برآید و گزارده شود نماز پس خواب میگرفت ایشان را حتی تخفق رؤسهم تا آنکه می‌افتاد سرهای ایشان بر سینهای ایشان ثم یصلون ولا یتوضؤن پس نماز میگزاردند و وضو نمیکردند
پس معلوم شد که نشسته خواب کردن شکننده وضو نمیباشد و از این حدیث تخصیص و استثنای نوم قاعد معلوم شد و جز آن از اقسام خواب بر هیأتی که مقعد در آن متمکن باشد بقیاس آن یا
باحادیث دیگر معلوم شده باشد رواه ابو داؤد والترمذی الا انه ذکر فیه ینامون بدل ینتظرون مگر آنست که ترمذی ذکر کرده در حدیث لفظ ینامون را بجای این عبارت که ینتظرون
العشاء حتی تخفق رؤسهم که مؤدای آن نیز معنی ینامون است یعنی خواب میکردند وعن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الوضوء
علی من نام مضطجعا بدرستیکه وضو واجب بر کسی است که خواب کرده بر پهلو فانه اذا اضطجع استرخت مفاصله زیرا که بدرستی که شان اینست که چون خواب کند بر پهلو
سست میگردد بندهای او و چون سست شد بند با بیرون می‌آید چیزی از شکم او رواه الترمذی وابو داؤد وعن بسرة بضم با و سکون سین مهمله بنت صفوان صحابیه قرشیه اسدیه برادر زاده
ورقة بن نوفل قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مس احدکم ذکره فلیتوضأ چون مساس کند یکی از شما آلت مردی خود را پس باید که وضو کند رواه مالک
واحمد وابو داؤد والترمذی والنسائی وابن ماجة والدارمی وعن طلق بن علی رضی الله عنه قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم
عن مس الرجل ذکره بعد ما یتوضأ روایت است از طلق بن علی که والد علی بن طلق مذکور سابق است و در شرح رفع اشتباهی که میان این دو واقع است ذکر کرده شده است که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم پرسیده شد از حکم مساس کردن مرد آلت خود را بعد از وضو آیا میشکند وضو را یا نه فقال هل هو الا بضعة منه فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا هست ذکر
گوشت پاره از اندام مرد و در روایتی منک بجای منه و در روایت ترمذی الا مضغة منه او بضعة بطریق شک راوی و مضغه بر وزن لقمه پاره از گوشت مقدار آنچه خائیده شود و بضعه
بفتح با و کسر آن نیز بمعنی گوشت پاره و بعض گفته اند بیشتر از مضغه مقصود نفی انتقاض وضو است بمس ذکر چنانکه بمس اعضای دیگر رواه ابو داؤد والترمذی والنسائی وروی
ابن ماجة نحوه بدانکه انتقاض وضو بمس ذکر مختلف فیه است میان علمای مذهب و منقول از صحابه نیز اختلاف است و احادیث نیز مختلف آمده امام شافعی و امام مالک و احمد بانتقاض رفته اند
بلکه نزد امام احمد مس فرج مطلقا که شامل ذکر و دبر و فرج امرأة است ناقض است و در مذهب امام مالک در مس امرأة فرج خود را اختلاف است و نزد شافعی مس ذکر بباطن کف بی حائل
ناقض است و بروایتی از امام احمد وضو بمس ذکر مستحب است نه واجب و نزد امام ابو حنیفه و اصحاب وی مطلقا ناقض نیست چنانکه متمسک آن جماعه حدیث بسره است که مذکور شد و عمل بسیاری
از صحابه چنانکه مالک در موطا روایت کرده است و دلیل ما حدیث قیس بن طلق بن علی است که در مسند ابی حنیفه از ایوب بن عتبه قاضی یمامه از قیس بن علی از پدرش که در متن مذکور شده و
شمنی از شرح الآثار طحاوی نقل کرده که گفت نمیدانم هیچ یکی از صحابه که فتوی داده باشد بوضو از مس ذکر مگر ابن عمر و مخالفت کرده است وی در این فتوی اکثر صحابه را و امام محمد در موطای
خود آثار کثیره از سلف در آن روایت کرده و در مسند ابی حنیفه نیز آورده از علی و عمار و ابن عباس رضی الله عنهم روایت کرده که گفتند باک نداریم که بینی خود را مساس کنیم یا ذکر را یعنی هر دو
گوشت پاره اند فرقی نیست میان آنها و از ابن عباس روایت است که گفت که اگر نجس میدانی تو ذکر خود را پس ببر آن را و از ابن مسعود و سعد بن ابی وقاص نیز مثل این آمده و از امیر
المؤمنین علی و ابن مسعود و حذیفة بن الیمان و عمار بن یاسر و سعد بن ابی وقاص از صحابه و از سعید بن المسیب و ابراهیم النخعی و عطاء بن ابی رباح و غیرهم از تابعین قول بعدم نقض نقل کرده اند انتهی
پس مخالفت احادیث درین باب بجهت نسخ بعض مر بعض را خواهد بود و مخالفان میگویند که حدیث طلق بن علی که متمسک حنفیه است منسوخ است چنانکه مؤلف گفت که قال الشیخ الامام
محی السنة هذا منسوخ این حدیث طلق بن علی منسوخ است لان ابا هریرة اسلم بعد قدوم طلق زیرا که ابو هریره اسلام آورده است بعد از قدوم طلق بن علی
چه اسلام ابو هریره در سال هفتم است در غزوه خیبر و قدوم طلق بن علی در اول هجرت در وقت بنای مسجد شریف پس لابد سماع ابی هریره متاخر خواهد بود از سماع طلق وقد روی ابو هریرة
عن رسول الله و بتحقیق روایت کرده است ابو هریره از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذا افضی احدکم بیده الی ذکره چون برساند
یکی از شما دست خود را بسوی ذکر خود لیس بینه وبینها شیء در حالی که نیست در میان ذکر و دست وی چیزی حائل فلیتوضأ پس باید که وضو کند آنکس رواه الشافعی و
الدارقطنی روایت کرد این حدیث را از ابی هریره شافعی و دارقطنی ورواه النسائی عن بسرة و روایت کرد آن را نسائی از بسره بنت صفوان الا انه لم یذکر مگر آنکه نسائی
ذکر نکرد این عبارت را که لیس بینه وبینها شیء این کلام شافعیه است و حنفیه میگویند که بمجرد تقدم اسلام طلق بن علی بر اسلام ابی هریره حکم نتوان کرد بر تقدم سماع طلق بر سماع
ابی هریره مگر آنکه ثابت کرده شود وفات طلق پیش از اسلام ابی هریره یا معلوم کرده شود عدم قدوم طلق از وطن خود بعد از رجوع وی بدان و ثابت نشده هیچ یکی ازین دو امر پس تواند که طلق
حدیث را بعد از سماع ابی هریره شنیده باشد پس حدیث وی ناسخ بود حدیث ابی هریره را نه عکس و نیز ابو هریره نگفته است که شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلکه گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و شاید که از صحابی دیگر شنیده باشد که پیش از حدیث طلق شنیده باشد و این قسم در احادیث بسیار است و آن را مراسیل
صحابه میگویند و در کتب اصول حدیث بعض مردم تا آخر اسلام راوی را قرینه نسخ ساخته اند و بر ایشان این سخن که ذکر کرده شد وارد شده است وعن عائشة رضی الله

عنها قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يقبل بعض ازواجه عائشه رض گفت که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم احیانا که بوس میکرد بعضی از زنان خود را از حدیث ترمذی معلوم میگردد
که این کنایت از خود داشت ثم يصلي ولا يتوضأ پس نماز میگزارد و وضو نمیکرد رواه ابو داؤد والترمذي والنسائي وابن ماجة این مسئله نیز مختلف فیه است میان حنفیه و ائمه
دیگر که آیا سودن بدست زن را ناقض وضو است یا نه ائمه ثلثه میگویند ناقض است بشهوت یا بی شهوت زن اجنبی باشد یا نه بتفصیلی که در کتب ایشان مسطور است و نزد شافعی مس امرأة اجنبی بشرط
آنکه هر دو کبیر باشند نه صغیر ناقض است و نزد ما ناقض نیست تمسک ایشان بآیت قرآن است که اَوْ لٰمَسْتُمُ النِّسَاءَ اما نزد ما مراد بلمس اینجا جماع است چنانکه در کتب تفسیر معلوم شده است
و دلیل ما حدیث عائشه است که در صحیحین آمده که گفت که در نماز شب که آنحضرت صلی الله علیه وسلم برمیخاست می بودم من در خواب و می بود هر دو پای من در سجده گاه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم پس چون بسجده میرفت خلا میکرد پاهای مرا و می کشیدم من پاها را و چون برمیخاست باز دراز میکردم پاها را باز خلا میکرد و لابد در خلا کردن مساس واقع میشد پس مس کردن
امرأة ناقض نباشد و این حدیث عائشه که مذکور شد از عروه از عائشه است ولیکن شافعیه در این حدیث سخن دارند چنانکه مؤلف گفت که وقال الترمذي لا يصح عند
اصحابنا بحال اسناد عروة عن عائشة یعنی اسناد این حدیث که عروه از عائشه روایت کرده است صحیح نیست زیراکه در وی روایت حبیب بن ثابت است از عروه و حبیب
بن ثابت سماع از عروه ندارد و ظاهر عبارت مؤلف موهوم است بآنکه عروه از عائشه سماع ندارد و این غلط است زیراکه سماع عروه از عائشه مشهور و ثابت و متحقق است و این معنی
بنظر در عبارت ترمذی در جامع وی ظاهر گردد چنانکه در شرح نقل کرده ایم و این حدیث را ابراهیم تیمی که نیز از زهاد و علما و ثقات تابعین است از عائشه روایت کرده است و در آن
نیز ترمذی طعن کرده چنانکه گفت وايضا اسناد ابراهيم التيمي عنها و نیز صحیح نیست اسناد ابراهیم تیمی از عائشه وقال ابو داؤد هذا مرسل وابراهيم التيمي لم
يسمع عن عائشة و ابو داؤد نیز گفته که این حدیث مرسل است بجهت آنکه ابراهیم تیمی از عائشه روایت کرده و وی از عائشه سماع ندارد و جواب از این کلام آنست که حدیث مرسل
نزد ما مقبول و معتبر است پس موجب طعن نباشد و قد حقق ذلك في موضعه وعن ابن عباس قال اكل رسول الله ابن عباس گفت خورد پیغمبر خدا صلى الله عليه و
سلم كتفا گوشت شانه را ثم مسح يده بمسح بکسر میم و سکون سین كان تحته بتر مالید و پاک کرد دست خود را بپلاسی که بود زیر پای وی ثم قام فصلى پس برخاست و پس گزارد
نماز را پس معلوم شد که وضو بخوردن طعام پخته واجب نشود و نیز از اینجا معلوم شد که شستن دست و دهان اگرچه چربی و آلودگی در طعام باشد لازم نیست و مسح بکسر میم پلاس و
پلاس نیز فارسی معرب است بمعنی گلیم رواه ابو داؤد وابن ماجة وعن ام سلمة انها قالت قربت الى النبي صلى الله عليه وسلم جنبا مشويا فاكل منه
ثم قام الى الصلوة ولم يتوضأ ام سلمه گفت نزدیک گردانیدم بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پهلوی بریان کرده شده را پس خورد از آن پس برخاست بسوی نماز و وضو نکرد
رواه احمد الفصل الثالث عن ابي رافع مولای آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود نام او اسلم بر قول مشهور و غالب آمد بر وی کنیت قبطی بود و نخست غلام عباس رضی الله عنه بود
پس بخشید بآنحضرت صلی الله علیه وسلم و چون بشارت داد باسلام عباس آزاد کرد او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم و او حاضر شد احد را و مشاهد دیگر را که بعد از او است قال اشهد
لقد كنت اشوي لرسول الله صلى الله عليه وسلم بطن الشاة روایت است از ابی رافع که گفت گواهی میدهم که بتحقیق بودم من که بریان میساختم برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم
شکم گوسفند را یعنی آنچه در شکم باشد از دل و جگر و جز آن ثم صلى ولم يتوضأ پس میخورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم شکم گوسفند را و نماز میگزارد و وضو نمیکرد رواه مسلم وعنه
قال اهديت له شاة و هم از ابی رافع است که گفت بهدیه فرستاده شد مر او را گوسفندی فجعلها في القدر پس گردانید ابو رافع آن گوسفند را در دیگ تا بپزد فدخل رسول الله
پس در آمد پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فقال ما هذا يا ابا رافع پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیست این که در دیگ است ای ابا رافع فقال شاة اهديت لنا پس گفت
ابو رافع این گوشت گوسفندی است که بهدیه فرستاده شده است برای ما یا رسول الله فطبختها في القدر پس پختم آن را در این دیگ قال ناولني الذراع يا ابا رافع گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بده مرا استخوان دست را تا بخورم ای ابا رافع و آنحضرت صلی الله علیه وسلم را گوشت ذراع خوش می آمد بجهت آنکه زود پخته و نرم میگشت فناولته الذراع ابو رافع
میگوید پس دادم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را ذراع ثم قال ناولني الذراع الآخر پس گفت آنحضرت بده مرا ذراع دیگر فناولته الذراع الآخر پس دادم او را ذراع دیگر ثم قال
ناولني الذراع الآخر پس گفت آنحضرت بده مرا ذراع دیگر فقال پس گفت ابو رافع يا رسول الله انما للشاة ذراعان نمی باشد مر گوسفند را مگر دو ذراع و هر دو داده شد دیگر از کجا دهم
فقال له رسول الله پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم اما انك لو سكت لناولتني ذراعا فذراعا ما سكت آگاه باش بدرستیکه تو اگر خاموش می ماندی
و نمی گفتی که گوسفند را جز دو ذراع نمی باشد هر آینه میدادی تو مرا ذراعی بعد ذراعی مادام که خاموش می بودی یعنی میدادی ذراع هر چند می طلبیدم بطریق معجزه گویا که در ظهور چیزی از عالم غیب
بطریق خرق عادت مشروط است که از آن انکار نکنند و تردد در ایجاد آن ننمایند تا خللی در ماده یقین نیفتد والله اعلم ثم دعا بماء پس طلبید آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب فمضمض فاه پس مضمضه کرد دهان
مبارک خود را وغسل اطراف اصابعه و بشست کرانهای انگشتان خود را از اینجا معلوم میشود که در شستن دست بعد از طعام تمام دست شستن شرط نیست شستن همان قدر که چرب باشد کفایت است
ثم قام فصلى پس برخاست آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گزارد نماز ثم عاد اليهم فوجد عندهم لحما باردا پس باز گشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی اهل و عیال ابی رافع پس یافت نزد
ایشان گوشت سرد را فاكل ثم دخل المسجد فصلى ولم يمس ماء پس خورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن گوشت سرد را پس در آمد مسجد را پس گزارد نماز را و مساس نکرد آب را رواه احمد روایت کرد
این حدیث را احمد از ابی رافع ورواه الدارمي عن ابي عبيد و روایت کرد آن را دارمی از ابی عبید الا انه لم يذكر ثم دعا بماء الى آخره مگر آنست که ذکر نکرد دارمی این عبارت را که ثم دعا تا آخر
آن وعن انس بن مالك قال كنت انا وابي وابو طلحة جلوسا گفت انس بودم من و ابی بن کعب و ابو طلحه نشسته و جلوس جمع جالس است فاكلنا لحما وخبزا پس خوردیم گوشت و نان را

ثم دعوت بوضوء پس طلبیدم من آب وضو را فقالا لم نتوضأ پس گفتند ابی طلحه وابو طلحه برای چه وضو میکنی فقلت لهذا الطعام الذی اکلنا پس گفتم من وضو میکنم از جهت این طعام که خوردیم فقالا
أنتوضأ من الطیبات پس گفتند ایشان آیا وضو میکنی از چیزهای پاک حلال لم یتوضأ منه من هو خیر منک وضو نکرده است از وی کسیکه بهتر است از تو یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
پس مراد بوضو که در بعض احادیث واقع شده دست و دهان شستن است یا اخبار منسوخ رواه احمد وعن ابن عمر رضی الله عنهما کان یقول روایت است از ابن عمر که میگفت قبلة
الرجل امرأته بوسه دادن مرد زن خود را وجسها بیده ومس کردن مرد زن را بدست خود من الملامسة از جمله ملامسه است یعنی آنکه ذکر کرده است آنرا حق تعالی در قرآن مجید
او لامستم النساء وایجاب وضو کرده بدان بعد از ان بیان کرد آنرا بقول خود فمن قبل امرأته او جسها بیده فعلیه الوضوء وکسیکه بوسه کند زن خود را یا مساس کند
او را بدست خود پس واجب است بروی وضو رواه مالک والشافعی وعن ابن مسعود رضی الله عنه از ابن مسعود روایت است کان یقول که میگفت من قبلة الرجل امرأته
از بوسه دادن مرد زن خود را الوضوء واجب است وضو رواه مالک وعن ابن عمر ان عمر بن الخطاب رضی الله عنهما قال ان القبلة من اللمس فتوضأوا منها ابن عمر گفت که
عمر بن الخطاب میگفت که بوسه کردن از جمله لمس است پس وضو بکنید از ان این آثار دلالت دارد بر آنکه لمس امرأة ناقض وضو است چنانکه مذهب شافعی مخصوص بزن اجنبی ساخته واینها دلالت دارد
که مس غیر اجنبی نیز ناقض باشد و ما ناکه این آثار نزد حنفیه بصحت نرسیده اند و در مسند ابی حنیفه از عطاء بن ابی رباح از ابن عباس آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم لیس فی القبلة وضوء وشاید
که این حدیث ناسخ باشد مر حدیث دیگر را که بر خلاف آن وارد شده وصدور این که مؤلف ذکر کرده مبنی بر حکم سابق تا باشد والله اعلم وعن عمر بن عبد العزیز عن تمیم الداری قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوضوء من کل دم سائل وضو واجب است از هر خون روان این حکم نیز مخصوص بمذهب حنفی است ونزد ائمه ثلثه ناقض همان است
که بیرون آید از یکی دو راه بول وغائط معتاد باشد یا غیر معتاد وحجت ما این حدیث است وروایت کرده است آنرا ابن عدی در کامل از زید بن ثابت ودارقطنی در وی سخن کرده
چنانکه گفت رواهما الدارقطنی وقال عمر بن عبد العزیز لم یسمع من تمیم الداری ولا رآه روایت کرد این حدیث را وحدیث سابق را دارقطنی وگفت عمر بن عبد العزیز
اموی خلیفه مشهور نشنیده است حدیث از تمیم داری که از صحابه است وندیده است او را زیرا که وفات تمیم داری در زمان خلافت امیر المؤمنین علی است و ولادت عمر بن عبد العزیز
در سنه سبع وخمسین ویزید بن خالد ویزید بن محمد مجهولان ویزید بن خالد ویزید بن محمد که از رواة این حدیث اند مجهول اند وجواب آنست که حدیث مرسل نزد ما مقبول است
ودر جهالت این دو راوی مذکور اختلاف است والله اعلم باب آداب الخلاء ادب نگاهداشت حد هر چیزی وبعض گفته اند که نگاهداشتن چیزی را که ستوده است از گفتار و کردار و
تفصیل معانی آن در کتاب الآداب بیاید ان شاء الله تعالی وخلا بفتح وبمد آبدست جا و در اصل بمعنی جای خالی

الفصل الاول

عن ابی ایوب الانصاری رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتیتم الغائط چون بیائید شما قضای حاجت را وغائط در اصل زمین پست مغاک را گویند پس از ان اطلاق کردند بر پلیدی مردم که اغلب
برای قضای حاجت در اینچنین جایها نشینند میفرماید چون بیائید غائط را وبول نیز همین حکم دارد چنانکه بتصریح بیاید فلا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها پس روی مکنید بسوی
قبله ونه پشت دهید بجانب آن ولکن شرقوا او غربوا ولیکن روی بجانب مشرق کنید ویا بجانب مغرب واین مخصوص بمدینه مطهره است علی ساکنها السلام والتحیة زیرا که قبله مدینه
جنوبیست ومدینه شمالی مکه معظمه است پس چون احتراز کنند از استقبال واستدبار قبله بضرورت روی وپشت بجانب مغرب [مشرق] باید کرد ودر دیار ما قبله غربی است پس اگر روی بمشرق
ومغرب آرند روی وپشت بجانب قبله افتد متفق علیه قال الشیخ الامام محیی السنة رحمه الله یعنی صاحب مصابیح گفته است که هذا الحدیث فی الصحراء این حدیث
نهی از استقبال واستدبار در دشت وجای کشاده است اما فی البنیان فلا بأس اما در دیوار گرد برآورده وخانها وعمارتها پس باکی نیست اگر روی بقبله یا پشت بآن قضای
حاجت کنند لما روی عن عبد الله بن عمر از جهت حدیثی که روایت کرده شده است از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال گفت ارتقیت فوق بیت حفصة لبعض حاجتی بالا رفتم
بالای خانه حفصه رض که از امهات المؤمنین ودختر عمر بن الخطاب است برای بعض کارهای خود فرأیت رسول الله پس دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقضی
حاجته قضای حاجت انسانی میکند مستدبر القبلة مستقبل الشام پشت دهنده قبله را وروی آرنده شام را ومکه با شام متقابل افتاده است که اگر روی بقبله آرند
پشت بجانب شام افتد واگر پشت بقبله کنند روی بشام کرد وپس از این حدیث معلوم گردد که پشت بقبله برای قضای حاجت در خانها درست باشد متفق علیه وبدانکه این مسئله
مختلف فیه است مذهب امام اعظم ابو حنیفه آنست که استقبال قبله واستدبار آن در بول وغائط حرام است چه در صحرا وچه در خانها ونزد امام شافعی حرام است در صحرا نه در خانها و
بهر جانب جمعی از علما از صحابه وتابعین ومن بعدهم رفته اند وبروایتی از امام احمد در استدبار رخصتی است نه در استقبال وهمین از امام ابو حنیفه نیز روایتی در عدم کراهت استدبار
آورده ونیز گفته که اگر بنا گاه مستقبل قبله نشست غافل از ان باید که بگردد بقدر امکان حجت ابو حنیفه حدیث نهی است که گذشت ودر آنجا فرقی نکرده میان صحرا وخانه ومطلق گفت
وحدیث نهی را جمعی کثیر از صحابه روایت کرده اند ونیز علت نهی تعظیم قبله واحترام جانب اوست وخانه وصحرا در آنجا برابر است چنانکه بزاق انداختن ویا دراز کردن پا بآن سو وجواب
از حدیث ابن عمر آنست که شاید آن پیش از نهی باشد واگر معلوم شود که بعد از نهی است شاید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جانب قبله اندکی برگشته باشد وابن عمر آنرا در نیافته وتعمق
نظر در آن نکرده ومقام تقاضا میکند که تعمق وتحقیق نتوان کرد ودر شرح سخن درینجا بسیار است والله اعلم وعن سلمان رضی الله عنه قال نهانا یعنی رسول الله روایت است
از سلمان فارسی که از اکابر صحابه است واحوال شریف وی در بعض مواضع نوشته شده است که گفت نهی کرد ما را یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان نستقبل
القبلة لغائط او بول از روی آوردن ما بقبله برای آنجانه وشاشه وان نستنجی بالیمین ونهی کرد از استنجا کردن ما بدست راست ودر بعض نسخ او ان نستنجی بکلمه

او و این مشکل میشود در استنجا بکلوخ از بول اگر استنجا بدست چپ کند لابد عضو را بدست راست باید گرفت و این نیز مکروه است پس طریقش آنست که کلوخ بدست راست گیرد و عضو بدست چپ
بجنباند و برد عضو را بجانب کلوخ نه کلوخ را بسوی عضو و بعض گفته اند که نهی از استنجا بیمین در غائط است نه در بول و این قول ضعیف است و بعض شراح تکلفات دیگر کرده در تعیین طریق آن
پوشیده نماند که گرفتن کلوخ بدست چپ و استنجا کردن بدان نیز ممکن است و حاجت باین تکلفات نیست و تمام کلام در شرح است و استنجا مشتق از نجو است بفتح نون و سکون جیم آنچه بیرون آید از
شکم و سین برای طلب است یعنی طلب نجو برای ازالهٔ آن و نجو بمعنی بریدن درخت و پوست کشیدن گوسفند نیز آمده و چون می برد و میکشد نجاست را آنرا استنجا نام کردند وان نستنجي باقل
من ثلثة احجار و نهی کرد از استنجا کردن بکمتر از سه سنگ و مانند آن و این مذهب امام شافعی است که گوید در استنجا البته سه سنگ باید بکار برد و مذهب امام احمد نیز همین است و نزد ما شرط
نقاوت و نظافت است اگرچه بکمتر از ان حاصل گردد بجهت حدیثی که در صحیح بخاری از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه آورده که گفت آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم غائط را پس امر کرد مرا که بیارم
او را سه سنگ پس دو سنگ یافتم و سرگینی همراه آن آوردم و هر دو سنگ را بگرفت و سرگین را بر انداخت و ازینجا معلوم شد که دو سنگ هم کفایت دارد و التزام سه واجب نیست و تمسک ایشان
باین حدیث مذکور از سلمان است و بحدیث عائشه که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون برود یکی از شما برای قضای حاجت خود باید که پاک کند بسه سنگ و این تمسک بتقدیریست
که نهی برای تحریم بود و امر برای وجوب شاید که نهی برای کراهت بود و امر برای استحباب و همچنین باید که باشد جمعا بین الاحادیث وان نستنجي برجيع او بعظم و نهی کرد از
استنجا کردن بسرگین و پلیدی آدمی یا باستخوان و علت نهی بعض گویند آنست که سرگین نجس است و استخوان لمسا است که نجاست را دور نگرداند و صواب آنست که نهی بجهت آنست که آنها
توشهٔ جنیان اند چنانکه از حدیث ابن مسعود که بیاید معلوم گردد رواه مسلم وعن انس قال كان رسول الله گفت انس بود پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم اذا دخل
الخلاء يقول چون می درآمد آبخانه را میگفت اللهم اني اعوذ بك من الخبث والخبائث خداوندا پناه میجویم بتو از خبث و خبائث متفق عليه خبث بضم خا و با جمع
خبیث بلفظ مذکر و خبائث جمع خبیثه بلفظ مؤنث مراد از ذکور و اناث شیاطین اند که از آنها پناه میجوید و بضم خا و سکون با نیز روایت است یعنی پلیدی و تواند که مخفف خبث بضم با
باشد و درین وزن ضم و سکون هر دو می آید چنانکه در کتب و رسل و سبل و استعاذه بجهت آنست که کنف و مزابل محل حضور شیاطین است چنانچه بتصریح در حدیث دیگر بیاید غایت آنکه هرکه
منع میکند ذکر خدا را درین حالت چنانکه جمهور علما برانند تفصیل میکند و میگوید که در اماکن که ساخته شده است برای خلا مثل آبخانها این دعا را پیش از درآمدن آن بخواند و در غیر آن
اماکن بخواند در اوان شروع کردن دران مانند دامن جامه برزدن و جز آن و گفته اند که اگر فراموش کند درین وقت بدل بخواند نه بزبان و هرکه منع نمیکند و جائز میدارد ذکر خدا را در همه جا
چنانکه منقول است از امام مالک احتیاج ندارد باین تفصیل وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال مر النبي گفت گذشت پیغمبر صلى الله عليه وسلم بقبرين بدو گور فقال
پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم انهما ليعذبان بدرستیکه صاحب این دو قبر بتحقیق عذاب کرده میشوند وما يعذبان في كبير و عذاب کرده نمیشوند بجهت گناهی بزرگ یعنی
کان ایشان بود در کاری که شاق و دشوار بود و پرهیز کردن از آن نه آنکه آن چیز در دین کاری آسانست و شناعتی ندارد و چگونه چنین باشد که تلوث ببول و تلبس بنمیمه از شنائع و قبائح عظیمه اند
در دین چنانکه فرمود اما احدهما فكان لا يستتر من البول اما یکی از ان دو صاحب قبر حالش آن بود که پرده نمیگرفت در وقت بول و کشف میکرد عورت خود را یا پرده نمیگرفت
میان خود و بول و نگاه نمیداشت از ان خود را و احتیاط نمیکرد تا میرسید شاشهٔ بول بوی و این معنی مناسب تر است بباب و مناسب است بروایت دیگر که مسلم راست چنانکه گفت وفي رواية لمسلم
لا يستنزه من البول و در روایتی دیگر مر مسلم راست که طلب نزاهت و پاکی نمیکرد از بول و بی احتیاطی میکرد در حین بول و در استنجا و در روایتی دیگر لا يستبرئ نیز آمده از براءت
که نزدیک بمعنی نزاهت است و در روایتی لا يستنثر بنون میان دو تا و استنثار بمعنی افشاندن و کشیدن آلت نزد تا قطره از بول که در وی مانده باشد تمام بیرون آید واما الآخر فكان
يمشي بالنميمة و اما صاحب قبر دیگر پس بود که میرفت بسوی مردم بسخن چینی و نم و نمیمه رسانیدن و نقل کردن سخن یکی با دیگری بقصد افساد و اضرار و این از اقبح قبائح و اشنع شنائع است
و نزد بعض علما از کبائر است و در قرآن مجید مذمت این کرده در جائی که فرموده هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ و در حدیث آمده که حقتعالی نظر نمیکند بکسی که دو رویه است و در صحیحین آمده که
سخن چین در بهشت نه درآید و عمر بن الخطاب رضی الله عنه بکعب احبار گفت کدام گناه را در توریت عظیم خوانده گفت سخن چینی کردن فرمود که آیا از قتل نیز عظیم تر است گفت از سخن چینی کردن
قتل حادث گردد و چندین شرهای دیگر پیدا آید ثم اخذ جريدة رطبة پس گرفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم شاخی را از خرما که تر بود فشقها بنصفين پس پاره کرد آن شاخ
تر را بدو پاره ثم غرز في كل واحدة پس بخلانید در هر قبری یکی از ان دو پاره را قالوا گفتند صحابه یا رسول الله لم صنعت هذا چرا کردی تو این فعل یعنی خلانیدن
پارهٔ از شاخ تر در هر قبر فقال پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم لعله ان يخفف عنهما ما لم ييبسا کردم این کار را بامید آنکه سبک کرده شود عذاب ازین دو قبر
تا آن زمان که تر باشند این دو شاخ پاره و خشک نشوند متفق عليه و در توجیه این حدیث علما را اختلاف است که بنای امید داشت تخفیف عذاب تا مدت رطوبت آن شاخها بر چیست بعض
مردم برآنند که بنای آن بر آنست که نباتات تا زمانی که تر و تازه اند تسبیح میگویند حق را و مراد بشیء در کریمهٔ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ شیء حی است و حیات چوب تا زمانی است
که خشک نشده است و حیات سنگ تا شکسته نشده یا تسبیح خاص مخصوص بحی است و آنکه عام است هر شیء را بمعنی دلالت بر وجود صانع و وحدت و صفات کمال او است و تمسک
کنند این جماعه باین حدیث در انداختن سبزه و گل و ریحان بر قبور و خطابی که از ائمهٔ اهل علم و قدوهٔ شراح حدیث است این قول را رد کرده است و انداختن سبزه و گل را بر قبور بتمسک باین حدیث
انکار نموده و گفته که این سخن اصلی ندارد و در صدر اول نبوده و بعض گفته اند که بنای این تحدید و توقیت بر آنست که آنحضرت صلى الله عليه وسلم شفاعت خواست در تخفیف عذاب پس قبول
کرده شد از وی تا مدت خشک شدن آن شاخ و کلمهٔ لعل ناظر است درین معنی والله اعلم و کرمانی گفته که در جریده خاصیتی نیست در دفع عذاب و نبود آن مگر ببرکت دست مبارک سید انبیا

صلی الله علیه وسلم بیت اگر تو دست بسائی بگور مرده ولان ثرو روان مرده در آید بعیش در بدنش وبعضی گویند که علم آن مفوض وموکول است بعلم نبوت تا آنجا چه سر باشد و در جامع الاصول
از بریده صحابی رضی الله عنه آورده که وی وصیت کرد بدبا آوردن دو جریده در قبرش تا شاید که دران جا سری باشد وسبب نجات گردد ع دل عشاق حیله گر باشد وعن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا اللاعنین بپرهیزید از دو کار که سبب لعنت ونفرین میشوند قالوا وما اللاعنان گفتند صحابه چیست
آن دو کار که سبب لعنت میشوند یا رسول الله قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم الذی یتخلی فی طریق الناس او فی ظلهم آنکه قضای حاجت میکند در راه مردم یا در سایهٔ
ایشان یعنی زیر درختی که مردم در سایهٔ آن می نشینند وصحبت میدارند وخواب میکنند چنانکه عادت است نه در هر سایه زیرا که ثابت شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نخلستان
برای قضای حاجت نشسته واضافت ظلهم مناسب این معنی است وگفته اند که مراد براه بیشتر راهی است که مسلوک است نه مهجور که بطریق ندرت کسی از آنجا میگذرد ونیز گفته اند که مراد راه
مسلمانان است نه کافران کذا فی مجمع البحار رواه مسلم وعن ابی قتادة ابو قتاده بن نعمان ظفری از اهل عقبه وبدر است وتمام مشاهد را حاضر شده ودر روز بدر یا روز
احد چشم او بسبب زخمی که رسید بیرون آمده بر دست او افتاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن را گرفته بجای آن نهاد پس بهترین دو چشم او بود وی برادر ابو سعید خدری بود از
مادر مات سنه ثلث وعشرین وابو قتادهٔ انصاری سلمی دیگر نیز از صحابه است فارس رسول الله ودر حضور وی بدر را اختلاف است واحد را و مشاهدی که بعد از احد است حاضر
شده مات سنه اربع وخمسین وبعضی گفته اند در خلافت امیر المؤمنین علی فوت کرده وهمه مشاهد او را حاضر شده ومعلوم نشده که درین حدیث مراد کدام یکی ازین دو است فقد
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا شرب احدکم فلا یتنفس فی الاناء چون بنوشد آب یکی از شما باید که دم نزند در درون
آوند آب بی آنکه جدا کرد اند دهان را از آوند تا چیزی از دهان وبینی در آب نیفتد وبکراهت طبعی نینداز د وآنکه در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وقت
آب خوردن سه نفس میزد مراد آنست که کوزه را از دهان مبارک جدا میکرد وآب به سه نفس میخورد وتمام این سخن در باب الاشربه بیاید واذا اتی الخلاء فلا
یمس ذکره بیمینه وچون بیاید یکی از شما در آب خانه پس باید که نگیرد آلت خود را بدست راست خود از جهت نگاهداشت دست راست از توهم تلوث که موضوع
از برای طیبات است ولا یتمسح بیمینه وباید که استنجا نکند بدست راست خود وطریق استنجا از بول معلوم شد چنانکه نه مساس ذکر بیمین لازم آید ونه استنجا بیمین ودر استنجا از غائط
امر ظاهر است بی اشکال متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فلیستنثر هر که وضو کند باید که استنثار کند تا سه ثلثه
بمعنی بینی افشاندن وسابقا معلوم شد که استنثار مستلزم استنشاق است ومن استجمر فلیوتر وکسیکه استنجا کند بسنگ وکلوخ باید که یکبار از سه نکند وکلام درین گذشت واستجمار
استعمال جمار که بمعنی سنگریزه است ومراد بآن استنجا است وبمعنی بخور کردن نیز آید از جمره بمعنی اخگر وبعضی این حدیث را برین معنی نیز حمل کرده اند وسخن در آن در فصل اول
از باب ترجل در کتاب اللباس بیاید متفق علیه وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یدخل الخلاء فاحمل انا وغلام بود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در می آمد خلا را پس میداشتم من وپسری دیگر وگفته اند مراد بدان ابن مسعود است که اداوه ومسواک ونعلین حضرت صلی الله علیه وسلم حوالهٔ وی بود واو ملقب
باین لقب است اداوة من ماء اداوه را از آب واداوه بکسر همزه ظرف صغیر از چرم که ساخته میشود برای آب که بدان طهارت کنند وعنزة وبرمیداشتیم من وآن غلام عنزه را
وعنزه بعین مهمله ونون وزای مفتوحات چوبی که در وی سنانی باشد مقدار نیم نیزه یا اندکی کلان تر وعادت شریف بود که خادمان عنزه را همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر
میداشتند تا نرم کنند زمین سخت را برای بول یا کلوخی از زمین جدا کنند برای استنجا یا ستره کنند در پیش نماز واغراض دیگر یستنجی بالماء استنجا میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بآب بعد از تنقیه بحجاره تا تعلیم کند امت خود را که شستن بآب بعد از استنجا بکلوخ احب وافضل است متفق علیه الفصل الثانی عن انس قال کان النبی گفت
انس بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا دخل الخلاء نزع خاتمه چون میخواست که در آید در متوضا میکشید انگشترین خود را از جهت بودن نقش نگین وی محمد
رسول الله وازینجا معلوم شد که داخل متوضا را باید چیزی را که در وی نام خدا ورسول خدا وقرآن است با خود نبرد ودر بعض شروح گفته که این شامل است اسمای تمام
انبیا را صلوات الله علیهم اجمعین مانند آنکه اگر نام خدا ورسول خدا نام وی یا جزو نام وی باشد همین حکم دارد یا نه والله اعلم رواه ابو داؤد والنسائی و
الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب وقال ابو داؤد هذا حدیث منکر این حدیث را ترمذی وابو داؤد ونسائی روایت کرده اند
وترمذی آن را حسن وصحیح خوانده وابو داؤد منکر گفته ونسائی از هر دو ساکت مانده وفی روایته وضع بدل نزع ودر روایت ابو داؤد وضع آمده بجای نزع یعنی می نهاد
خاتم خود را واین لازم کشیدن است که از دست میکشید وبجای می نهاد وعن جابر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اراد البراز انطلق
حتی لا یراه احد گفت جابر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون میخواست صحرا را یعنی بقضای انسانی بیرون میرفت تا آنجا که نمیدید او را هیچ یکی واز نظر غائب میشد واحتمال
دارد که معنی آن باشد که میرفت تا بجایی که بعد از نشستن در آنجا کسی او را نبیند ومعنی اول اظهر واولی است کالایخفی وبراز بفتح با در اصل معنی فضای واسع است
کنایت میکنند بوی از قضای حاجت انسانی از جهت کراهت تصریح باسم خاص وی تا آنچه او را چشم نبیند بگوشش نیز نشنوند واین عادت مستمره ایست در شرع و
عرف وعادت نزد اهل مروت واحتیاط وادب رواه ابو داؤد وعن ابی موسی رضی الله عنه قال کنت مع النبی بودم من با پیغمبر صلی الله علیه وسلم ذات
یوم روزی فاراد ان یبول پس خواست آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بول کند فاتی دمثا فی اصل جدار پس آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم زمین هموار نرم را

الصاری

او بنج و دیواری فبال پس بول کرد ثم قال پس فرمود اذا اراد احدکم ان یبول چون خواهد یکی از شما که بول کند فلیرتد لبوله پس باید که طلب کند برای بول خود یعنی جای مناسب
مانند اینجا که هموار و نرم باشد تا آب زیر نیاید و رشاشه بول نرسد رواه ابو داؤد وعن انس رض قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اراد الحاجة
بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که چون میخواست قضای حاجت انسانی را لم یرفع ثوبه بر نمیداشت جامهٔ خود را حتی یدنو من الارض تا آنکه نزدیک میشد از زمین
در نشستن رواه الترمذی و ابو داؤد والدارمی وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما انا لکم مثل الوالد
لولده جز این نیستم من برای شما در نصیحت و خیرخواهی که مانند پدر برای فرزندان خود اعلمکم اذا اتیتم الغائط تعلیم میکنم شما را چون بیائید غائط را و بول نیز همین حکم
دارد فلا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها پس روی نیارید قبله را و پشت ندهید او را وامر بثلثة احجار و امر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکار
بردن سه سنگ در استنجا ونهی عن الروث والرمة بکسر را و تشدید میم ونهی کرد از استنجا کردن به سرگین و عذره و استخوانهای پوسیده بحکم عرف و عادت و نحو
که اغلب در صحرا افتاده میباشد والا بغیر پوسیده نیز جائز نیست بلکه بطریق اولی ونهی ان یستطیب الرجل بیمینه ونهی کرد از آن که استنجا کند مرد بدست راست
و زن نیز همین حکم دارد واستطابه بمعنی استنجا است زیرا که پاک میکرداند جسد را بازالهٔ نجاست رواه ابن ماجة والدارمی وعن عائشة رضی الله عنها
قالت کانت ید رسول الله صلی الله علیه وسلم الیمنی لطهوره وطعامه گفت عائشه بود دست راست آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای پاکی
چیزهائی که بنزاهت و نظافت تعلق دارد و از برای طعام که یکی از افراد آنست وکانت یده الیسری لخلائه وما کان من اذی و بود دست چپ وی
برای متوضای او و آنچه بدان تعلق دارد از استنجا و مانند آن و آنچه باشد از جنس پلیدی و مکروهات رواه ابو داؤد وعنها قالت قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا ذهب احدکم الی الغائط فلیذهب معه بثلثة احجار چون برود یکی از شما بسوی آب خانه پس باید که برد با خود سه سنگ را یستطیب
بهن که استنجا کند و پاک کرداند بآنها فانها تجزئ عنه زیرا که بدرستی سه سنگ بسندگی میکند برای او از استعمال آب یعنی چون سه سنگ پاک کردانید و ازالهٔ عین نجاست
کرد در اصل طهارت و جواز صلوة حاجت بآب نیست واگر بآب نیز کند مستحب است چنانکه در فصل ثالث از حدیث ابی ایوب بیاید و بعض گفته اند که سنت است در زمان ما چنانکه مروی
از حدیث امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده که فرمود آنها که پیش از شما بوده اند می انداختند مانند پشک شتر چیزی و حاجت نبود ایشانرا بآب اما شما می رید ریدنی رواه
احمد وابو داؤد والنسائی والدارمی وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تستنجوا بالروث ولا
بالعظام استنجا مکنید بسرگین و استخوانها فانها زاد اخوانکم من الجن زیرا که روث و عظام توشه و خوراک برادران شما است که جن اند و در بعض روایات آمده است که
استخوان خوراک جنیان است و روث خوراک چاروا های ایشان و اضافت بمجموع بجن درست است که چاروا های ایشان تابع ایشان است وطیبی از حاکم در دلائل النبوة آورده
که جن استخوانی نمی یابند مگر آنکه بر آن گوشتی است که نخست داشته است و روثی نه مگر آنکه در وی دانها است که روز نخست خورده رواه الترمذی والنسائی الا انه لم یذکر
لیکن نسائی ذکر نکرده است این لفظ را که زاد اخوانکم من الجن وعن رویفع بن ثابت قال قال لی رسول الله گفت رویفع بضم را و فتح واو و کسر فاء صحابیست معدود
است در مصریان امیر کردانید او را معاویه بر طرابلس پس غزا کرد افریقیه را سنهٔ سبع و اربعین و مرد بشام سنهٔ ست و خمسین گفت گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا رویفع لعل الحیوة
ستطول بك بعدی ای رویفع شاید که زندگانی دراز کردد ترا پس از من و دریابی مردمی را که بکنند عادات و رسوم جاهلیت را و ترک دهند بعض اعمال سنت فاخبر الناس
ان من عقد لحیته پس خبر ده مردم را که هر که گره زند ریش خود را اکثر برآنند که مراد مرغول کردانیدن ریش است بتکلف و علاج و سبب نهی آنست که این تشبه است بفعل آنهائیکه نه اند
اهل دین سلمانی اند مثل اهل کتاب و جز ایشان از جهال و بعض گفته اند که عادت اهل جاهلیت بود که آنرا در معرکها در جنگ میکردند بقصد تعجب و تکبر و اهل عجم نیز میکردند پس نهی کرده شد از آن
و بعض گفته اند مراد عقد لحیه و ستر و جا است تا راه زنند و روی بپوشند تا مردم نشناسند او تقلد وترا یا کسی که قلاده سازد وتر در گردن یا بندد زه را گفته اند که اهل جاهلیت در گردن
اسپان زه می بستند و اعتقاد میکردند که این سبب نارسیدن و زیان ناکردن چشم زخم است پس نهی کرده شد از آن بجهت تنبیه بر آنکه تدبیر تغییر نمیکند تقدیر را و بعض گفته اند مراد بر
بستن جرسها است در گردن اسپان یا بستن مهرهها در گردن طفلان از برای دفع چشم بد او استنجی برجیع دابة او عظم یا استنجا کند بپلید یا فکندهٔ چارپایان یا باستخوان فان محمدا
منه بریٔ پس بدرستی که محمد از هر که این کار کند بیزار است از اینجا معلوم میشود که ارتکاب امور جاهلیت و مکروهات اگرچه از کبائر نباشد سبب بیزاری و بی رضائی جناب نبوت است
ارتکاب کبائر و فواحش را خود چه گویند رواه ابو داؤد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اکتحل فلیوتر کسی که سرمه کشد در چشم
باید که ایتار کند یعنی بعدد طاق کشد و این را دو طریق است یکی آنکه در هر چشم سه میل کشد و این طریق اصح و اشهر است دوم آنکه دو میل در چشم راست کشد و دو در چشم چپ و آخر
یک میل دیگر در چشم راست کشد تا مجموع وتر شود و ابتدا و اختتام بجانب راست شود و بعضی این طریق را اختیار کرده اند بجهت ترجیح و تفضیل جانب یمین و اول صحیح تر است و بهر تقدیر
این امری واجب نیست بلکه احسن و اولی است و بنده در آن اختیار دارد چنانچه فرمود من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج کسی که بکند ایتار را پس بتحقیق نیکی کرده باشد و کسی که
نکند پس نیست بزه و گناه و تنگی ومن استجمر فلیوتر و کسی که استعمال حجاره کند در استنجا پس باید که وتر کند و بعض از استجمار استعمال بخور نیز اراده کرده اند من فعل فقد
احسن ومن لا فلا حرج کسی که بکند پس بتحقیق نیک بکند و کسی که نکند پس نیست حرج و این حدیث مؤید مذهب حنفی است که تثلیث احجار واجب نیست ومن اکل فما تخلل

فليلفظ وما لاك بلسانه فليبتلع وکسی که بخورد طعامی پس چیزی که بخلال از دندان بکشد پس باید که بیندازد آنرا و چیزیکه بخاید و بیرون می آرد از گوشهای دهن پس باید که فرو برد
و علت در آن آنست که آنچه بخلال از دندان برآید غالب مخلوط بخون میباشد بخلاف آنچه از گوشه های دهن آرد و اگر بیقین باشد که خون آلوده نیست حلال است در هر صورت و اگر خون آلوده است
به یقین در هر دو حرام است و محمول بر صورت عدم یقین ست آنکه فرمود من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج و بعض گفته اند که علت در هر دو استقذار و کراهت طبع است
کراهت در اول در فرو بردن است و در ثانی در انداختن و با وجود آن مخیر است اگر بکند نیک است و اگر نکند حرجی نیست ومن اتی الغائط فليستتر و کسیکه بیاید آبخانه را پس باید که پرده
کند تا پوشیده شود در وی کشف عورت نشود فان لم يجد الا ان يجمع كثيبا من رمل پس اگر نیابد چیزی که پرده کند بدان مگر همین قدر که جمع کند تلی را از ریگ فليستدبره
پس باید که پس خود کند آن تل ریگ را و پشت بجانب وی کرده بنشیند تا پرده کرده مراد را و اختیار استدبار بجهت آنست که در پیش بدامن جامه پرده میتوان کرد و آسانست کردن آن فان الشيطان
يلعب بمقاعد بنی آدم پرده کردن اگرچه بریگ باشد برای آن فرموده شد که شیطان بازی میکند به نشستگاه آدمیان و مراد ببازی کردن شیطان برداشتن پرده از پیش و کشادن و برهنه
کردن عورت ایشان و انداختن رشاشه بول بر تن و جامه ایشان و نیز آدمی چون پرده نکند و ستر عورت نماید در وسوسه می اندازد مردم را بنظر کردن بعورت پس پرده باید گرفت تا راه وسوسه
شیطان بسته گردد و این پرده کردن بریگ و اینهمه تکلف و مبالغه کردن امری واجب نیست بلکه من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج کسیکه بکند خوب میکند و کسیکه نکند حرج نیست رواه
ابوداؤد وابن ماجة والدارمی وعن عبد الله بن مغفل بضم میم و فتح غین معجمه و فتح فای مشدده صحابیست از اصحاب شجره ساکن شد مدینه را بعد از آن رفت بصره و بنا کرد
آنجا سرای و وفات یافت در آن روایت میکند از وی حسن بصری و غیره مات سنة تسع و خمسين قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يبولن احدكم في مستحمه باید که بول
نکند یکی از شما در غسل گاه خود و استحمام در اصل بآب گرم غسل کردن است پس از آن بر مطلق غسل اطلاق کردند اگرچه بآب سرد بود ثم يغتسل فيه پس بروی غسل میکند در آن جایگاه یعنی دور است
از عاقل که بول کند در جای غسل پس از آن غسل کند در آنجا او يتوضأ فيه یا وضو میکند در آنجا اینچنین باید که نکند فان عامة الوسواس منه زیرا که اکثر وسواس از اینجا پیدا میشود که چون بول کند
در جایی و باز همانجا غسل کند زیرا که آن جایگه نجس میگردد و از آنجا چکیدهای آب بروی می افتد و در وسواس می افکند و رفته رفته تمکن میگیرد و این در جائیست که آب راه روی ندارد و جای
سخت است و اگر جائیست که آب بدر میرود و در ریگستان است باکی نیست و بر هر تقدیر نهی برای تنزیه است نه تحریم رواه ابوداؤد والترمذی والنسائی الا انهما لم يذكرا مگر آنست که ترمذی
و نسائی ذکر نکرده اند این لفظ را که ثم يغتسل فيه او يتوضأ فيه همین مقدار آورده اند که در جایگاه غسل بول نباید کرد و علت همین است که وقتی دیگر در آنجا غسل کرده میشود یا وضو ساخته میشود
و باعث حدوث وسواس میگردد و لیکن بصریح ذکر نکرده اند وعن عبد الله بن سرجس بفتح سین مهمله اولی و اخری و کسر جیم بروزن نرگس صحابیست متأخر الاسلام بصری آمده است
و صدیق و دانشمند است قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يبولن احدكم في جحر باید که بول نکند یکی از شما در سوراخ و جحر بتقدیم جیم مضمومه بر حای ساکنه
سوراخ جانوران خزنده و گزنده و علت نهی آنست که شاید ماری یا کژدمی در سوراخ باشد که بگزد و نیز میگویند که سوراخها مسکن جن میباشد شاید که ضرر برساند و در حکایات آمده است
که سعد بن عباده که از کبار انصار است در سوراخی بول کرد و جنیان او را کشتند و آواز در دادند و شعری خواندند که مضمونش اینست که ما کشتیم سعد بن عباده را و انداختیم در وی تیر که خطا نکرد
دل او را رواه ابوداؤد والنسائی وعن معاذ رضی الله عنه از اکابر صحابه و علمای انصار است و احوال شریف وی در بعض مواضع نوشته شده است قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم اتقوا الملاعن الثلثة بپرهیزید سه کار را که محل لعنت و مظنه آنند البراز فی الموارد یکی آبخانه کردن در جاهائیکه مردم فرود می آیند و مجلس گاه ایشان آنست یا مراد
بموارد جاهای که آبی است مثل چشمه و جوی که مردم بجهت آب آنجا فرود آیند وقارعة الطريق دوم در جاهائیکه جای پا کوب مردم است یعنی محل مرور ایشان والظل و سیوم در زیر سایه
مردم در سایه او می نشینند و خواب میروند رواه ابوداؤد وابن ماجة وعن ابي سعيد رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يخرج
الرجلان يضربان الغائط باید که بیرون نیایند دو مرد که میروند بسوی آبخانه و می نشینند كاشفين عن عورتهما کشاده و برهنه کننده اندام نهانی خود را يتحدثان در حالتیکه
سخن میکنند بیکدیگر فان الله يمقت على ذلك زیرا که خدای تعالی دشمن میگیرد آنها را بر این فعل شنیع دور از مقام شرم و مروت رواه احمد وابوداؤد وابن ماجة
وعن زيد بن ارقم رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان هذه الحشوش محتضرة بدرستیکه این آبخانها و مزبلها جایهای حاضر شدن جن و
شیاطین اند و حشوش جمع حش است بفتح حا و ضم نیز آمده و در اصل بمعنی بستان و نخلستان و عادت مردم بود که پیش از بنای آبخانها در منازل قضای حاجت آنجا میکردند پس از آن بطلق آبخانها را
نام شد فاذا اتى احدكم الخلاء فليقل پس چون بیاید یکی از شما آبخانه را باید که پناه بجوید بخدا از خبائث جن و بگوید این کلمه را اعوذ بالله من الخبث والخبائث تصحیح لفظ و تحقیق
معنی این کلام در فصل اول در حدیث ثالث معلوم شد رواه ابوداؤد وابن ماجة وعن على رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ستر ما بين اعين
الجن وعورات بنی آدم پرده میان چشمهای جن و اندام شرم آدمیان اذا دخل احدهم الخلاء چون خواهد که در آید یکی از ایشان بمحل قضای حاجت ان يقول بسم الله اینست که بگوید بسم الله
رواه الترمذی وقال هذا حديث غريب واسناده ليس بقوی گفته است ترمذی که این حدیث غریب است و اسناد قوی نیست زیرا که یکی از راویان وی محمد بن حمید رازی است
و مردم با اختلاف است که ثقه است یا نه وعن عائشة رضي الله عنها قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا خرج من الخلاء قال گفت عائشه که چون می برآمد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم از متوضا میگفت غفرانك یعنی میطلبم ضا وندا از تو آمرزش ترا و معنی این کلمه دو وجه گفته اند یکی آنکه آمرزش میخواهد از فوات ذکر حق بزبان در این حالت یا از تقصیر در وفای شکر
نعمت گوارش طعام و باقی داشتن آنچه سود کند و بیرون افکندن آنچه زیان دارد چنانکه از حدیث انس که در فصل ثالث آید معلوم گردد و بعضی از مشائخ گفته اند که ذکر مناسب این حال آنست که

اندیشه کند. در احتیاج و تدنس خود و تنزه و تقدس حق سبحانه از نقائص و عیوب رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی وعن ابی هریرة قال کان النبی صلی الله علیه
وسلم اذا اتی الخلاء اتیته بماء فی تور او رکوة گفت ابو هریره رض بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون می آمد خلا را می آوردم من او را آب در تور بفتح تا و سکون واو آوندی خرد از
روی یا سنگ که آب خورده میشود و در وی گاهی وضو نیز ساخته میشود یا در رکوة بفتح را و کسر و ضم نیز آمده و سکون کاف آوندی که از چرم که آب خورده میشود و وضو ساخته میشود در وی و در شرح جامع
الاصول گفته که لوحرد از چرم که از اصوفیه همراه دارند و او برای شک او وی است یا مراد آنست که گاهی در آن ظرف می آورد و گاهی درین فاستنجی پس استنجا میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بآن آب
ثم مسح یده علی الارض پس می مالید دست خود را بر زمین بعد از استنجا بقصد مبالغه در تنقیه و تطهیر دشستن دست ثم اتیته باناء آخر باز می آوردم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را آب
در آوند دیگر فتوضأ پس وضو میکرد گفته اند که معنی این حدیث آن نیست که وضو به بقیهٔ آب استنجا درست نیست یا در آن ظرف که استنجا کرده وضو نکند اتفاقا آب نمانده بود یا کم از قدر کفایت
مانده پس آب دیگر در ظرف دیگر آورد و بعضی ازین حدیث چنان فهمیده اند که اگر آوند وضو جدا از آوند استنجا باشد مستحب است والله اعلم رواه ابوداود وروی الدارمی و
النسائی معناه و روایت کرد دارمی و نسائی معنی این حدیث را بلفظی دیگر وعن الحکم بن سفیان ثقفی است و بعض گفته اند نام او سفیان بن حکم است حدیث او در وضوست و در سماع
او از پیغمبر صلی الله علیه وسلم اختلاف است ابن عبد البر گفته که سماع او نزد من صحیح است و در کاشف گفته او را صحبت است و حدیث او مضطرب و بخاری گفته که وی در یافته است آنحضرت را صلی الله
علیه وسلم والله اعلم قال کان النبی بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا بال توضأ و نضح فرجه چون بول میکرد وضو میساخت و آب میپاشید فرج خود را رواه ابوداود و
النسائی و گفته اند که مراد موضع فرج است از ازار و بعض گفته اند که مراد بپاشیدن آب فرج را شستن فرج است به آب استنجا یعنی چون بول میکرد استنجا میکرد به آب و وضو میساخت و صحیح آنست
که مراد پاشیدن آب است بعد از وضو برای دفع تطرق وسواس که اگر تری در ازار یافته شود در وسواس نیفتد و حواله بکند آنرا بآب که پاشیده بود و این سد طریق وسواس است
راه نیابد و تعلیم امت است آن والا آنحضرت صلی الله علیه وسلم معصوم و مطهر است از وسواس کذا قالوا و بعض گفته اند که برای دفع نزول بول است تا مبادا تقاطر کند چه آب قابض بول است
خصوصا آب سرد و در روایات دیگر بصریح آمده که چون وضو میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و فارغ میشد از وضو میگرفت کفی از آب و میپاشید بر فرج خود وعن امیمة بضم همزه و فتح میم و سکون
یا بنت رقیقة بضم را و فتح قاف و سکون یای تحتیه نیز صحابیه است معدود است در اهل مدینه و مادر او رقیقه خواهر خدیجه ام المؤمنین است و در کاشف گفته که رقیقه هاشمیه است قالت
کان للنبی صلی الله علیه وسلم قدح من عیدان امیمه بنت رقیقه که خواهر زاده ام المؤمنین خدیجه رضی الله عنها است روایت میکند که بود آنحضرت را صلی الله علیه وسلم قدحی از عیدان
بکسر عین جمع عود بمعنی چوب و لفظ جمع آوردن باعتبار اجزاست یا باعتبار آنکه از چوبهای مختلف بود والله اعلم در قاموس گفته که عیدان بفتح عین درخت خرما که بلند باشد واحد وی عیدانه است
است و این قدح از چوب درخت خرما بود تحت سریره یبول فیه باللیل نهاده میشد گاهی این قدح در زیر چهار پایه آنحضرت صلی الله علیه وسلم که می خفت بر آن بول میکرد در آن در شب
بجهت عذری از سرما و غیر آن و این آن قدح است که آورده اند که شخصی از تشنگان نادانسته بگمان آب بول آنحضرت صلی الله علیه وسلم را از آن قدح بخورد و تا زنده بود بوی خوش از اندام
وی یافته میشد و تا چند پشت در اولاد او نیز موجود بود رواه ابوداود والنسائی وعن عمر رضی الله عنه قال رآنی النبی گفت عمر دید مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم و انا
ابول قائما و من بول میکردم ایستاده فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا عمر لا تبل قائما بول مکن ایستاده فما بلت قائما بعد عمر رضی الله عنه میگوید پس بول نکردم ایستاده
بعد از آن که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهی کرد رواه الترمذی وابن ماجة و همه اتفاق دارند بر کراهت ایستاده کردن بول تحریمی یا تنزیهی بجهت لازم آمدن کشف عورت و تنجس تن و
جامه و ترک مروت و آنکه مؤلف میگوید رحمه الله علیه قال الشیخ الامام محی السنة رحمة الله علیه قد صح عن حذیفة قال اتی النبی تحقیق بصحت رسیده است از حذیفه
بن الیمان که گفت آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم سباطة قوم خاکروبه گروهی فبال قائما پس بول کرد ایستاده متفق علیه قیل کان ذلک لعذر گفته شده است در توجیه
این حدیث که بود این بول کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایستاده بجهت عذری و این عمل در عهد جاهلیت بود که بدر آمدن ملت اسلام بدعوت سید رسل و خیر انام علیه الصلوة والسلام
که مبعوث بود از برای تتمیم مکارم اخلاق و محامد افعال زوال پذیرفته بول کردن عمر رضی الله عنه یا از بقایای عادت جاهلیت بود یا بجهت عذری که نیز او را عارض شده بود و اما عذری که
مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم اثبات آن میکنند بعض گویند دردی بود در استخوان صلب وی که بدان نشستن دشوار بود و طاقت نشستن نداشت و بعض گویند که عرب استشفا میکنند
و علاج مینمایند در دفع وجع صلب با ایستاده بول کردن و امام شافعی بر این رفته و حاکم حدیثی از ابن عمر آورده که بول کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایستاده بجهت دردی که در درون دو زانوی وی
بود کذا قال الشیخ ابن حجر و بعض گویند عذر آن بود که برای نشستن جایی نبود بحکم ضرورت ایستاده کرد زیرا که خاکدان یکجانب بلند بود و جانب دیگر پست و نشستن بر آن ممکن نبود دیگر
آنکه جانب بلند را پس پشت کند و درین هنگام کشف عورت لازم آید زیرا چه که از آن راه میگذرند و اگر جانب بلند را روی آرد بیم افتادن بود و سباطه در غالب نرم و بلند میباشد و جای
نشستن ندارند و بعض گفته اند که فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای بیان جواز و تعلیم امت بود و آسانی کردن برایشان چون اول نهی کرد که ظاهر در تحریم است خواست که بیان کند که نهی تنزیهی است
و در فعل آن نیز رخصت است و در عذر عمر رضی الله عنه وجهی دیگر نیز گفته اند و وی گفته است که ایستاده بول کردن نگاه دارنده تر است دبر را پس تواند که در اوقات در او علتی عارض بود که
بدان ملاحظه میداشت که چیزی از جانب دیگر بدر آید و با وجود آن نهی کرد از آن واما در فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاشا که مثل این توهم توان کرد و حکم آن نمود والله اعلم

الفصل الثالث

عن عائشة رضی الله عنها قالت من حدثکم ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یبول قائما عائشه گفت هر که خبر دهد شما را که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بول میکرد ایستاده فلا
تصدقوه پس راست گوی مدانید او را ما کان یبول الا قاعدا زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بول نمیکرد مگر نشسته رواه احمد والترمذی والنسائی و تطبیق این حدیث

در حدیث حذیفه آنست که عائشه خبر از علم خود میدهد که در درون خانه مشاهده میکرد و در آنجا هرگز ندیده که ایستاده بول میکرده باشد و آنچه حذیفه دید در بیرون بود و آن نیز نادر بود و مبنی بر عذر که
بیان کرده شد و نادر حکم معدوم دارد و آنچه مبنی بر اعذار است بیرون از دائره اعتبار است وعن زيد بن حارثة عن النبي صلى الله عليه وسلم ان جبرئيل عليه السلام
اتاه في اول ما اوحي اليه زید بن حارثه مولای آنحضرت که او را ابنای آنحضرت میگفتند و زوج زینب بود و نام او در قرآن مذکور است و ذکر او در باب مناقب اہل بیت در آخر کتاب
بیاید روایت میکند از آنحضرت که جبرئیل آمد او را در آغاز وحی فرستادن بسوی او فعلمه الوضوء والصلوة پس تعلیم کرد جبرئیل عم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم وضو را و نماز را و این
تعلیم فعلی بود که جبرئیل وضو کرد و نماز گذارد و بحضرت نمود و باین طریق تعلیم کرد چنانچه در آیات آمده است و تعلیم بفعل آسانتر است از تعلیم بقول فلما فرغ من الوضوء اخذ غرفة
من الماء فنضح بها فرجه ظاهر عبارت آنست که ضمائر راجع بجبرئیل باشد و معنی آن باشد که هرگاه فارغ شد جبرئیل از وضو گرفت کفی از آب پس پاشید و ترکرد بآن اندام شرم خود را
یعنی آنموضع ازار را برای تعلیم آنحضرت و جبرئیل در آن هنگام متمثل بصورت بشر بود که برای تبلیغ وحی و تعلیم احکام بر آنحضرت آمده بود و تواند که ضمائر راجع بآنحضرت باشد و تقدیر
کلام چنین بود که تعلیم کرد جبرئیل وضو را و گرفتن کفی از آب بعد از وضو و پاشیدن آن بر فرج پس وضو کرد آنحضرت بعد از دیدن فعل جبرئیل و هرگاه فارغ شد از وضو گرفت کفی از آب پس پاشید
آنرا بر فرج و غرفه بفتح غین یکبار کف آب گرفتن و بضم غین آب بدست گرفته شده و این معنی درینجا ظاهرتر است ولیکن بروایت فتح مشهورتر است رواه احمد والدارقطني و
عن ابي هريرة رض قال قال رسول الله گفت ابو هریره گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم جاءني جبرئيل فقال آمد مرا جبرئیل عم پس گفت يا محمد اذا توضأت
فانتضح ای محمد چون وضو کنی تو بپاش یعنی فرج خود را رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب وسمعت محمدا يعني البخاري يقول ترمذی این حدیث را غریب گفته
و گفته که محمد بن اسمعیل بخاری را شنیدم که میگفت الحسن بن علي الهاشمي الراوي منكر الحديث حسن بن علی بن ربیعه بن الحارث بن عبد المطلب که راوی این حدیث است منکر الحدیث است
و معنی حدیث منکر در مقدمه معلوم شد و احمد و نسائی و ابو حاتم و دارقطنی او را ضعیف میدارند وعن عائشة رضي الله عنها قالت بال رسول الله گفت عائشه بول کرد پیغمبر
خدا صلى الله عليه وسلم فقام عمر خلفه بكوز من ماء پس بایستاد عمر بن الخطاب در عقب آنحضرت صلی الله علیه وسلم کوزه از آب در دست گرفته فقال ما هذا پس گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیست این آب یا عمر و برای چه گرفته ایستاده آنرا فقال ماء تتوضأ به پس گفت عمر آبیست که وضو میکنی تو بدان قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما امرت
كلما بلت ان اتوضأ امر کرده نشده ام من از درگاه الهی بطریق ایجاب که وضو کنم هر وقت که بول کنم ولو فعلت لكان سنة و اگر میکردم بطریق لزوم و دوام هرآینه میشد سنتی موکده
در حکم واجب که مردم در آن حرج میکشیدند و ازینجا معلوم میشود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گاهی ترک میداد اولی و افضل را بجهت تخفیف امت و آسانی برایشان رواه ابو داود
وابن ماجة وعن ابي ايوب وجابر وانس ان هذه الاية لما نزلت روایت است ازین سه صحابی رضی الله عنهم که این آیت هرگاه که فرود آمد فيه رجال يحبون
ان يتطهروا والله يحب المطهرين درین مسجد یعنی مسجد قبا مردانند که دوست میدارند مبالغه کردن در طهارت را و خدا دوست میدارد مبالغه کنندگان را در طهارت و
مراد بدان گروه انصارند قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يا معشر الانصار ان الله قد اثنى عليكم في الطهور ای گروه انصار بدرستیکه
خدای تعالی بتحقیق ستایش کرده است بر شما در طهارت کردن و مبالغه در آن فما طهوركم پس چیست طهارت شما چگونه میکنید آنرا و مبالغه مینمائید در آن قالوا نتوضأ للصلوة
گفتند گروه انصار وضو میکنیم برای نماز و نغتسل من الجنابة و غسل میکنیم بعد از جنب شدن چنانکه همه مسلمانان اینچنین میکنند ونستنجي بالماء و استنجا میکنیم بآب یعنی بعد از استنجا بحجار
و درین مبالغه است در طهارت و مخصوص بود بایشان قال فهو ذاك گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس اینست که گفت حقتعالی بر شما بجهت مبالغه بسبب این بود فعليكموه پس لازم گیرید
شما آنرا رواه ابن ماجة وعن سلمان رضي الله عنه قال قال بعض المشركين گفت سلمان فارسی که گفت یکی از مشرکان وهو يستهزئ و حال آنکه آن مشرک استهزا و سخریت
و خنده میکرد بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم درین فعل اني لارى صاحبكم يعلمكم بدرستیکه من هرآینه می بینم یار شما را کنایت از وجود شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم میکند که تعلیم میکند
شما را چیزها حتى الخراءة تا روش نشستن بآبخانه و کیفیت و آداب آن و خراءه بکسر خای معجمه و مد برای قضای حاجت نشستن و هیئت آن و اکثر رواة بفتح خا میخوانند و قصر خرء
بضم خا و همزه پس افکنده آدمی و خرآن فقلت اجل گفت سلمان گفتم آری میکند روش و آداب آبخانه نشستن را و این بجای استهزا و خنده است بلکه از کمال شفقت و رحمت او است بر امت
و بیان حق و هدایت صراط مستقیم پس از آن بیان کرد سلمان رضی الله عنه آداب خلا و احکام استنجا را و گفت امرنا ان لا نستقبل القبلة امر کرد ما را که روی نکنیم بجانب قبله در وقت
نشستن بقضای حاجت ولا نستنجي بايماننا و استنجا نکنیم بدستهای راست خود ولا نكتفي بدون ثلثة احجار و بس نکنیم کمتر از سه سنگ که ليس فيها رجيع ولا عظم نیست
در آن سرگین و نه استخوان رواه مسلم واحمد واللفظ له مضمون این حدیث مسلم و احمد هر دو روایت کرده اند و لفظ مر احمد راست و مسلم بعبارت دیگر آورده
وعن عبد الرحمن بن حسنة روایت است از عبد الرحمن بن حسنه بفتحات نام مادر او است و نام پدر او عبد الله مطاع است مشهور بنسبت مادر شده صحابیست شنید ابو موسی اشعری را
قال خرج علينا رسول الله گفت بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم وفي يده الدرقة و بود در دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم درقه بدال و را
و قاف مفتوحات سپر از چرم که در وی چوب بود و نه پی فوضعها پس نهاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن سپر را و حائل گردانید آنرا در میان خود و مردم ثم جلس پس نشست آن
حضرت صلی الله علیه وسلم فبال اليها پس بول کرد بسوی آن سپر فقال بعضهم پس گفت یکی از منافقان که حاضر بود در آنجا انظروا اليه يبول كما تبول المرأة نگاه کنید بجانب
این مرد بول میکند پرده در پیش فرج خود گرفته چنانکه بول میکند زن فسمعه النبي پس شنید این سخن را پیغمبر صلى الله عليه وسلم فقال ويحك وای تو ای مرد بی حیا

ویحک کلمهٔ ایست که در مقام اظهار ترحم و شفقت گویند و دردناکی بر کسی که در مهلکه افتاده باشد که مستحق آن نبود بخلاف ویل که برای کسی است که مستحق مهلکه بود و این مقام اگرچه مقام آن بود که گویند
ویلک اما این از غایت حلم و خوش خلقی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود که فرمود ویحک اما علمت ما اصاب صاحب بنی اسرائیل آیا ندانستی تو که چه رسید یار و مصاحب بنی اسرائیل اعنی
یکی از ایشان را کانوا اذا اصابهم البول بودند بنی اسرائیل بحکم دین و شریعت خود که چون میرسید بدن یا جامهٔ ایشان را بول قرضوه بالمقاریض می بریدند آن موضع از بدن یا جامه بریدا
بکار دامنه فنهاهم پس منع کرد و باز داشت آن کس ایشان را فعذب فی قبره پس عذاب کرده شد آن شخص در قبرش بجهت نهی کردن او و ازین عمل تشبیه کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم انکار این منافق
حجاب و تستر را باوجود بودن آن امری معروف و مستحسن بنهی کردن اسرائیلی قطع محل نجاست را که امری مشروع و معروف بود در دین ایشان و استحقاق او عذاب را و درینجا مبالغهٔ دیگر است
در تقبیح و مذمت این شخص منافق که منع و نهی صاحب بنی اسرائیل مذموم و قبیح بود بحکم شریعت ولیکن با قطع نظر از آن بحکم طبع قطع و قرض که سبب تضرر در نفس و مال است محل منع و انکار مینماید و مظنهٔ
آن هست که او را درینجا معذور دارند و تعذیب نکنند اما تستر و حجاب در بول امری محمود و مستحسن است شرعا و عقلا و انکار آن در غایت قباحت و وقاحت و سبب تشدید و تعذیب رواه ابوداؤد
وابن ماجة روایت کرد این حدیث را ابوداؤد و ابن ماجه از عبدالرحمن بن حسنة ورواه النسائی عنه عن ابی موسی و روایت کرد آن را نسائی از عبدالرحمن مذکور از ابی موسی اشعری وعن
مروان الاصغر همچنین آمده است در تاریخ بخاری بی نسبت تابعی است ثقه از تابعین بصره روایت کرد او را مسلم و بخاری یک حدیث قال رأیت ابن عمر اناخ راحلته مستقبل القبلة
مروان الاصغر که ثقه است و از طبقهٔ رابعه است از تابعین گفت دیدم ابن عمر را که منشانید شتر بار بردار خود را بجانب قبله ثم جلس یبول الیها پس نشست در حالیکه بول میکند بجانب قبله یا راحله فقلت
پس گفتم من یا ابا عبدالرحمن کنیت ابن عمر است الیس قد نهی عن هذا آیا نیست که بتحقیق نهی کرده شده است ازین یعنی از بول کردن بجانب قبله قال بلی انما نهی عن ذلک فی الفضاء
گفت ابن عمر نهی کرده نشده است از بول کردن بسوی قبله مطلقا بلکه نهی کرده شده است از آن مگر در جای گشاده و صحرا که در میان تو و قبله چیزی حائل نباشد فاذا کان بینک وبین القبلة
شیء یسترک پس چون باشد میان تو و میان قبله چیزی که ستر کند ترا و حائل باشد فلا بأس پس نیست باک رواه ابوداؤد وعن انس قال کان النبی بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم
اذا خرج من الخلاء قال چون بیرون می آمد از آبخانه میگفت الحمد لله الذی اذهب عنی الاذی شکر مر خدای را که بیرون برد از من چیزیکه برنجاند و آزرده گرداند و مکروه آید بر نفس
که عبارت از فضلات است که بقای آن در معده سبب ایذاء و هلاک است وعافانی و صحت داد و برهانید مرا از احتباس آن یا بر آمدن او و دنبال آن رواه ابن ماجة وعن ابن مسعود
قال لما قدم وفد الجن علی النبی هرگاه که قدوم آوردند ایلچیان پریان بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم قالوا گفتند یا رسول الله انه امتک ان یستنجوا بعظم او روثة او حممة
بضم حای مهمله و فتح میمین نهی کن امت خود را از استنجا کردن ایشان با استخوان یا سرگین یا انگشت فان الله جعل لنا فیها رزقا زیرا که خدای تعالی گردانیده است برای ما درین سه چیز روزی استخوان
خوراک ایشان و سرگین علف چارپایان ایشان است و انگشت احتمال هر دو دارد و تصریح درانجا نیامده والله اعلم فنهانا رسول الله پس نهی کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
عن ذلک از آن رواه ابوداؤد باب السواک سوک در لغت بمعنی مالیدن و سواک بکسر سین مالیدن دندان بچوب و بر چوبیکه بدان بمالند نیز اطلاق کنند چنانکه مسواک و مسواک کردن سنت است
باتفاق خصوصا نزد وضو و نزد نماز نیز نزد شافعی و پیش از تهجد و ظهر مؤکد تر است و گویند که چهل حدیث در فضل مسواک واقع شده است و منافع مسواک در دهن و بدن بسیار است و مسواک کردن در محافل
نزد بیرون آمدن آن جلق و دهان مکروه داشته اند خصوصا نزد علماء و کبراء و مسواک کردن در همه احوال مستحب و مستحسن است و نزد وضو و قرات قرآن و زردی دندان و تغیر دهان بسبب خواب یا بیخوابی یا سکوت
یا گرسنگی یا خوردن طعام بدبوی مانند آن مستحب تر است و مسواک باید که از درخت تلخ باشد و از اراک بهتر است و احادیث نیز در آن واقع شده و در سطبری همچون خنصر باید و در درازی مقدار شبر
باید که بعرض کنند نه طول که موجب سوده گشتن گوشت دندانست و در بعض روایات عرضا و طولا هر دو واقع شده و باید که در حال مضمضه باشد و اگر مسواک پیدا نشود یا کسی دندان ندارد
انگشت دست راست کفایت میکند و بیهقی از انس حدیثی درین باب نیز روایت کرده و از عائشه رضی الله عنها نیز آمده و بجائیکه درشتی باشد نیز درست است الفصل الاول عن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لولا ان اشق علی امتی اگر نبودی آنکه در مشقت اندازم من امت خود را لامرتهم بتأخیر العشاء هرآینه واجب میگردانیدم بر
ایشان تاخیر کردن عشا را و در حدیث دیگر باید که تا دو دانگ شب وبالسواک عند کل صلوة و واجب میگردانیدم مسواک کردن را نزد هر نماز و سوق کلام دال است که مقصود از نفی ایجاب
تاکید استحباب است و نزد شافعی این حدیث محمول بر ظاهر است که برای هر نماز مسواک مستحب دارند و نزد ما مراد وقت هر نماز است برای وضو و نزد انصاف این معنی ظاهر تر است چه مسواک برای تحریمه
نماز چنانکه شافعیه گویند متعسر است خصوصا در جماعت والله اعلم متفق علیه وعن شریح بن هانئ از کبار تابعین و ثقات ایشان است ولادت او در زمان آنحضرت است کنیت کرد آنحضرت
پدر او را ابوهانی چون قدوم آورد بدرگاه آنحضرت با قوم خود و کنیت میکردند او را قوم او بابو الحکم چون آنحضرت شنید پرسید ترا پسران هستند گفت نعم شریح و عبدالله و مسلم فرمود بزرگترین ایشان
کدام است گفت شریح گفت تو ابو شریح و شریح از جملهٔ اصحاب علی است و در واقعهٔ جمل و صفین با وی بود ثقه معمر عابد قتل سنة ثمان وسبعین قال سألت عائشة گفت پرسیدم عائشه را رضی الله
عنها بای شیء کان یبدأ رسول الله بکدام چیز و بچه کار آغاز میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا دخل بیته چون می در آمد خانهٔ خود را یعنی نخست کاری که پس از در آمدن در خانه میکرد چه بود
قالت بالسواک گفت عائشه ابتدا میکرد بمسواک یعنی اول که در خانه می در آمد مسواک میکرد و این از کمال نزاهت طبع شریف و حسن معاشرت با اهل بود و شاید که بجهت طول مکث در مجالس و محادثه
با مردم تغیری در دهان شریف راه یافته باشد و ازاله آن بسواک اهم و اقدم میدانست و این در حقیقت تعلیم است امت را بحسن معاشرت با اهل در غایت نظافت و نزاهت در اختلاط و صحبت با
ایشان و قول طیبی که گفت که در راه خانه سکوت میورزید و بآن جهت تغیری بدهان شریف راه می یافت خالی از غرابتی نیست چه اما نماز مجالس که در اغلب احوال در مسجد بودی یا در حوالی آن قدر
نیست که سکوت در آن تغیری بدهان راه یابد و بعض گویند که ابتدا بمسواک کنایت است از گذاردن نماز نفل که در وضوی آن مسواک میکرد یعنی چون در خانه در آمدی اول کاری که کردی نماز

نقل بود والله اعلم رواه مسلم وعن حذيفة رضي الله عنه قال كان رسول الله گفت حذيفه بن اليمان بود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم اذا قام للتهجد من الليل چون برخواست
از براى نماز تهجد از شب يشوص مى ماليد ومى شست ونيك وپاكيزه ميكرد فاه بالسواك دهن خود را بمسواك وتهجد بمعنى ترك هجود است وهجود بمعنى خواب چون نماز شب مستلزم ترك خواب است آنرا
تهجد گفتند وتهجد بمعنى خواب نيز آيد چنانكه در قاموس گفته وباين معنى نيز اضافت صلوة بتهجد درست است زيرا كه اين صلوة تسبيحى بخواب دارد متفق عليه وعن عائشة رضي الله عنها قالت قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم عشر من الفطرة ده خصلت از فطرت است وفطرت بالكسر آفرينش وفطر بفتح در اصل لغت بمعنى شكافتن است وبمعنى خلقت آيد وفاطر بمعنى خالق وبمعنى جبلتى
كه بر آن مولود زايد كه بمعنى تهيؤ واستعداد دين اسلام است نيز آيد چنانكه گذشت واينجا فطرت تفسير بسنت انبيا كرده اند كه قديم است وآنچه اختيار كرده اند آنرا انبياى متقدمين وبجهت اتفاق شرائع
بر آن حكم جبلت گرفته كه مخلوق است آن آدمى سليم الفطرة وفطرت بمعنى دين نيز آيد چنانكه در كريمه فِطْرَتَ اللّٰهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا بدان تفسير كرده اند ودر حديث تفسير بآن نيز جائز است
واينها را سنت ابراهيم نيز گويند باعتبار آنكه نخست بروى نازل شده پس از وى انبياى ديگر اقتدا بوى كرده اند قص الشارب يكى از آن ده خصلت كوتاه كردن سبلت است وشارب نام موبها است
كه بر لب زبرين است ومختار كوتاه كردن آنها است چنانكه پيدا گردد طرف لب وپست كردن آنها چنانكه اثرى از آن ماند وحلق كردن مكروه است ونزد بسيارى از علما حلق نيز آمده واصل درين باب
اين حديث است كه احفوا الشوارب واعفوا اللحى احفاء پست گردانيدن موى لب است واختلاف در حد احفا است كه چه مقدار است وروايت كرده شده است از امام ابوحنيفه كه شارب بمقدار
ابرو بايد وغازيان را زياده گذاشتن نيز آمده است كه باعث هيبت در چشم اعدا است وزياده گذاشتن دنبالهاى بروت كه آنرا سبال گويند نيز آمده است واز امير المؤمنين عمر رضي الله عنه وبعض
صحابه ديگر منقول است واعفاء اللحية دوم فرو گذاشتن ووافر گردانيدن ريش است ومشهور قدر يك مشت است چنانكه كمتر ازين نبايد واگر زياده بر آن بگذارد نيز جائز است بشرطى كه از حد
اعتدال نگذرد واگر دراز گشت بعد از دراز شدن كوتاه كردن نزد بعض مكروه است مذهب حسن بصرى وقتاده همين است ونزد بعض مستحسن واين مذهب شعبى وابن سيرين است وحلق كردن
لحيه حرام است وروش افرنج وهنود وجوالقيان است كه اشيا را قلندريه گويند وگذاشتن آن بقدر قبضه واجب است وآنكه آنرا سنت گويند بمعنى طريقه مسلوك در دين است يا بجهت آنكه ثبوت آن بسنت است
چنانكه نماز عيد را سنت گفته اند والسواك سوم مسواك كردن است وشرح آن گذشت واستنشاق الماء چهارم آب در بينى كردن است در وضو وقص الاظفار پنجم گرفتن ناخن
دست وپا وطريق گرفتن ناخن دست آنست كه ابتدا از سبابه دست راست كند وختم بابهام آن نمايد چنانكه از سبابه دست راست ابتدا كند وبترتيب بانگشت خنصر آن برسد وباز از خنصر دست چپ
بترتيب تا بابهام وى برسد وختم بابهام يمنى كند ودر پا ابتدا از خنصر پاى راست تا ابهام وى وباز از ابهام پاى چپ تا خنصر وى چنانكه در تخليل رجلين است ونيز گفته اند كه گرفتن ناخن روز جمعه مستحب است و
جزاى نيز در آن نقل كرده اند كه هر كه روز جمعه ناخن بگيرد تا جمعه ديگر از هر بلا در امان باشد وبعض علما را شعرى است در ترتيب آن شعر قلموا الاظفار بالسنة والادب يوم الخميس خوابس اوخسب
واين حروف رمز اسامى اصابع است وبعض گور كردن ناخن را مستحب داشته اند واگر بيندازد نيز باكى نيست وانداختن آن در متوضا ومغتسل مكروه است وموروث بلا است وگرفتن ناخن بدندان نيز مكروه
منيت كه موروث فقر وبرص است كذا نقل عن شيخ امامنا. عارف عبد الوهاب متقى مكى از شيخ خود شيخ على متقى رحمة الله عليهما نقل ميكردند كه ايشان خريطه ساخته بودند كه در وى از موى وناخن
وهر چه از بدن ايشان جدا شد نگاه ميداشتند ووصيت ميفرمودند كه اينها را در كفن همراه كنند شايد كه ايشان را در آنجا سند حجت استنباطى باشد والله اعلم وغسل البراجم ششم شستن براجم
پاك داشتن آنها است وبراجم نام بندهاى انگشتان است وپيچش پوست آنها كه چركها در آنجا جمع شود خصوصا آنها كه كار كنند وانگشتان ايشان درشت وناملسا باشد وشستن تمام معاطف بدن
كه مظنه اجتماع اوساخ است همين حكم دارد مثل ناف وگوش وبغل وامثال آن ونتف الابط هفتم بر كردن موى بغل است وحلق كردن ونوره زدن نيز جائز است واولى واوفق
بسنت كسى را كه از نخست عادت كرده نتف است نه حلق ووجه تخصيص ابط به نتف آنست كه وى محل رائحه كريهه است بسبب احتباس ابخره در مسامات ونتف مضعف اصول شعر است وحلق مقوى
آن وگفته اند كه در بغلهاى شريف آنحضرت صلى الله عليه وسلم موى نبود ودر بيخاشى است واما وجود رائحه كريهه واوساخ ومانند آن در سائر مبارك بدن وى فحاشا وكلا وهو الطاهر الزكى من الفرق
الى القدم بيت از فرق تا قدم همه جان است آن نهال گويا همه ز آب حيات سرشته اند بالاتر ازين آنست كه نزد قضاى حاجت از وى رائحه طيبه فايح ميشد وفضلات او را زمين
فرو ميبرد بلكه گفته اند كه همه پيغمبران را حال همين بود صلى الله عليه وعليهم اجمعين رباعى خوبان گل گلشن جهانند همه شكر لب وشيرين دهانند همه از آدميان غرض همين ايشانند وان باقى ديگر حشو ايشانند همه
وحلق العانة هشتم ستردن موى عانه است وعانه نام موئى است كه بر فرج روييد يا موضعى كه در آنجا روييد وستردن موى كه بر قبل ودبر وگرد بر گرد آنست نيز مستحب است ونتف ونوره در حكم آنست
وروايت كرده اند كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم عانه را تنوير ميكرد والله اعلم ودر زنان انتف بهتر است وانتقاص الماء نهم كم كردن آب است واين مراد ومعنى گفته اند يعنى استنجا كه آب در وى صرف
مينمايند وكم ميكنند چنانكه گفت يعنى الاستنجاء واين كلام راويست ديگر كم كردن بول باستعمال آب در مذاكير چه بول باستعمال آب باز بر گردد وبايستد واگر آب استعمال نكنند فرو مى آيد وتقاطر
ميكند وبرين تقدير انتقاص بقاف است ودر روايتى بفا نيز آمده ومعنى آن پاشيدن آب است بر فرج چنانكه در حديث عائشه در فصل ثالث از باب آداب الخلا معلوم شد قال الراوى گفت راوى
حديث ونسيت العاشرة وفراموش كردم خصلت دهم را الا ان تكون المضمضة مگر آنكه باشد مضمضه يعنى آب در دهان كردن رواه مسلم وفي رواية
الختان بدل اعفاء اللحية ودر روايتى الختان آمده بكسر خاى معجمه بجاى اعفاء اللحية چنين گفته است صاحب مصابيح ومؤلف ميگويد لم اجد هذه الرواية نيافتم من اين
روايت را في الصحيحين ولا في كتاب الحميدي نه در صحيح بخارى ومسلم ونه در كتاب حميدى كه جامع است صحيحين را ولكن ذكرها صاحب الجامع وليكن ذكر كرده آن
روايت را صاحب جامع الاصول در كتاب خود وكذا الخطابي في معالم السنن وهمچنين ذكر كرده خطابى در معالم السنن كه نام كتاب او است عن ابي داود بروايت عمار بن
ياسر وختان سنت است نزد امام ابوحنيفه ومالك واحمد واكثر علما وبعضى از شافعيه واز شعار اسلام است تا اگر اجتماع كنند اهل شهرى بر ترك آن محاربه كنند امام با ايشان چنانكه اذان و

امثال آن وواجب است نزد شافعی وبعضی از مالکیه وجماعهٔ دیگر از علما بر رجال ونسا ووقت ختان بعض گویند روز هفتم است چنانچه عقیقه ونزد بعض هفت سالگی ونزد بعض نه سالگی ونزد بعض ده ونزد
بعض هر وقت که خواهند وبالجمله باید که پیش از بلوغ بود خصوصاً نزد ما که سنت است والا بجهت اقامت سنت ترک واجب که ستر عورت است جائز نباشد وآنکه در بعض روایات آمده است که صحابه بعد از بلوغ خود را
ختان میکردند مراد به بلوغ اینجا بلوغ شرعی نیست بلکه معنی لغوی مراد است یعنی بعد از رسیدن بدرجهٔ قوت وسن تمیز واین دلیل آنجماعت است که ختان را واجب گویند **الفصل الثانی** عن عائشة
رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم السواک مطهرة للفم سواک پاک کننده است مر دهن را مطهره بفتح میم وسکون طا وبعض بکسر میم تصحیح کرده اند وصیغهٔ
آلت مرضاة للرب راضی کننده است مر پروردگار را یا مرضی واسناد رضا بسوی سواک بسبب تکمیل وتتمیم وضو وپاکی دهان است که مقصد مناجات وقراءت قرآن وذکر است بیت هزار بار بشستم دهن بمشک و
گلاب هنوز نام تو بردن مرا نمی شاید رواه الشافعی واحمد والدارمی والنسائی وروی البخاری فی صحیحه بلا اسناد وروایت کرده این حدیث را
بخاری در صحیح خود بی اسناد بطریق تعلیق در تراجم وحکم آن در مقدمه گذشت وعن ابی ایوب صحابی انصاری مشهور که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در اول هجرت نزول کرامت وصول در منزل او فرمود
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع من سنن المرسلین چهار خصلت است از سنتهای پیغمبران سابق واین منافات ندارد که زیاده هم باشد چنانکه سابقاً ده
گفت مقام درینجا تقاضای ذکر همین چهار کرد پس همینها اقتصار کرد یا در آنوقت همین مقدار وحی شده وقتی دیگر زیاده بر آن شد الحیاء یکی شرم داشتن است ومراد انقباض واحتراز نفس است
از ارتکاب قبائح چنانکه تستر وانقباض از ذکر فحش وبشکستن مروت والا حیا صفت غریزی وخلق جبلی است وآدمی را در آن اختیاری نیست ویروی الختان وروایت کرده شود الختان بجای الحیا
واین مناسب تر است باین مقام چنانکه در عشر فطرت مذکور شده ودر بعض روایات والحنا آمده بکسر حای مهمله وتشدید نون وگفته اند که این روایت خطا وتصحیف است چه اگر مراد استعمال حنا در دست
وپا است پس آن تشبه بنسا است حاشا که از سنن انبیا باشد واگر مراد خضاب موی است پس آن از خصائص این امت است در امم سابق نبود کذا قالوا والتعطر والسواک دوم استعمال بوی
خوش نمودن وسوم مسواک کردن والنکاح وچهارم از سنن انبیا نکاح وتزوج نسا است که در سائر امم از زمن آدم تا این دم مسنون ومشروع است رواه الترمذی وعن عائشة
رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یرقد من لیل ولا نهار گفت عائشه بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که خواب نمیکرد نه از شب ونه روز فیستیقظ
پس بیدار میشد ویستیقظ برفع ونصب هر دو روایت است الا یتسوک قبل ان یتوضأ مگر آنکه مسواک میکرد پیش از آنکه وضو کند پس معلوم شد که مسواک پیش از وضو سنتی است مؤکده
رواه احمد وابو داؤد وعنها قالت کان النبی وهم از عائشه روایت است که گفت بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یستاک مسواک میکرد فیعطینی السواک
لاغسله پس میداد آنحضرت مرا مسواک را تا بشویم آنرا فابدا به فاستاک پس پیش از آنکه بشویم مسواک را مسواک میکردم بدان بجهت تبرک بآب دهان آنحضرت وغایت محبت وی وگویا
آنحضرت از دادن مسواک بعائشه همین قصد داشت نه مجرد شستن ع میان عاشق ومعشوق رمزیست ثم اغسله بعد از آن میشستم مسواک را وادفعه الیه وباز میدادم مسواک را
بآنحضرت ودر وقت هنگام مرض نیز آمده است که مسواک بعائشه داد که بدهان خود نرم کرده بدهد رواه ابو داؤد وازینجا معلوم میشود که مسواک را یکبار که کردند واز دهن جدا ساختند
بشویند تا بار دیگر بکنند وتنبیه است بر تبرک بآثار صالحین وتلذذ بدان **الفصل الثالث** عن ابن عمر رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ارانی فی المنام
اتسوک بسواک روایت است از ابن عمر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت می بینم خود را در خواب که مسواک میکنم بمسواکی فجاءنی رجلان احدهما اکبر من الآخر
پس آمدند مرا دو مرد که یکی از آن دو بزرگتر است از دیگری فناولت السواک الاصغر منهما پس دادم مسواک را خوردتر از آن دو را فقیل لی کبر پس گفته شد مرا بده بزرگتر را
فدفعته الی الاکبر منهما پس دادم مسواک را ببزرگتر از آن هر دو ودرینجا بیان فضیلت مسواک است که امر کردند بدادن وی ببزرگتر که افضل است از خردتر وتنبیه است بر تقدیم اکبر در امثال آن مثل
طعام وشراب وطیب وغیر آن متفق علیه واحمد وبیهقی از ابن عمر این حدیث را بی قصهٔ منام نیز روایت کرده اند که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که داد مسواک را ببزرگ ترین قوم
وفرمود امر کرد مرا جبرئیل که بدهم آنرا ببزرگ ترین قوم وحدیث عائشه که بیاید نیز ناظر در نیست مگر آنکه این امر ونهی همه در منام بود وعن ابی امامة ان رسول الله روایت است از ابی امامه
باهلی صحابی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفت ما جاءنی جبرئیل علیه السلام قط نیامد مرا جبرئیل هرگز الا امرنی بالسواک مگر آنکه امر کرد مرا
بمسواک کردن لقد خشیت ان احفی مقدم فی تحقیق ترسیدم از بس مبالغه کردن در مسواک که پست کنم واز بیخ بر کنم پیش دهان خود را احفی بضم همزه وسکون حای مهمله وکسر فا بلفظ
مضارع از احفا بمعنی سودن وپست کردن رواه احمد وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقد اکثرت علیکم فی السواک هر آینه تحقیق
بسیار کردم ودراز کردم بر شما سخن از جهت مسواک کردن واین یا مبالغه است در رعایت امتثال این امر وگرد آوردن این فضیلت یا اعتنا واعتذار است بامت در تشدید ومبالغه چنانکه
عادت اهل کرم ومهربانی وحسن داد در تکلیف وتحمیل رواه البخاری وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یستن بود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم که مسواک میکرد ومسواک کردن را استنان گویند یا از سن بکسر سین بمعنی دندان یا از سن بفتح آن بمعنی تیز کردن کارد ومانند آن بر سنگ فسان وعنده رجلان ونزد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم دو مرد بودند احدهما اکبر من الآخر یکی از آن دو مرد بزرگتر بود از دیگری فاوحی الیه فی فضل السواک پس وحی فرستاده شد بسوی آنحضرت بجهت
اظهار فضیلت مسواک ان کبر تفسیر آنست که اعط السواک اکبرهما بده مسواک را بزرگتر این دو را رواه ابو داؤد وعنها قالت قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم تفضل الصلوة التی یستاک لها زیاده میشود در ثواب نمازی که مسواک کرده میشود برای وی علی الصلوة التی
لا یستاک لها بر نمازی که مسواک کرده نمیشود مر آن را سبعین ضعفا هفتاد چند این کنایت از

كثرت است یا مراد خصوص این عدد است والله اعلم رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن ابی سلمة تابعی است پسر عبد الرحمن بن عوف از مشاهیر تابعین و اعلام ایشان ثقه امام کبیر القدر
واسع الروایه یا احد الفقهاء السبعة بالمدینة روایت کرده اند از وی زهری و شعبی و غیر ایشان مات سنة اربع وتسعین وقیل اربع و مائة عن زید بن خالد الجهنی صحابی مشهور است مات بالکوفة
سنة ثمان وسبعین من عبد الملک وقیل فی آخر ایام معاویة قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت لولا ان اشق علی امتی
اگر نمی بود ترس آنکه در مشقت اندازم امت خود را لامرتهم بالسواک عند کل صلوة هر آئینه واجب میکردم بر ایشان مسواک کردن را نزد هر نماز ولاخرت صلوة العشاء الی ثلث
اللیل وهر آئینه تاخیر میکردم نماز عشا را تا ثلث شب قال گفت ابو سلمه فکان زید بن خالد پس بود زید بن خالد یشهد الصلوات فی المسجد حاضر میشد نمازها را در مسجد و
سواکه علی اذنه ومسواک او بر گوش او میبود موضع القلم من اذن الکاتب بجای قلم از گوش نویسنده لا یقوم الی الصلوة الا استن نمی ایستاد برای نماز مگر که مسواک میکرد
ثم رده الی موضعه بعد از آن مینهاد آن را بجای او یعنی در گوش خود رواه الترمذی وابو داؤد الا انه لم یذکر مگر آنست که ابو داؤد ذکر نکرده است این عبارت را که و
لاخرت صلوة العشاء الی ثلث اللیل وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح باب سنن الوضوء سنن جمع سنت است و سنت در لغت بمعنی طریقه
وراه و روش آید و در شرع بمعنی آنچه امر و نهی کرده پیغمبر خدا و خوانده مردم را بدان صلی الله علیه وسلم بگفتار و کردار از آنچه نازل نشده بدان کتاب الله و گاهی بمعنی مستحب و مستحسن در دین آید خواه
دلالت کند بر آن کتاب خدا یا سنت پیغمبر یا اجماع یا قیاس و گاهی بمعنی آنچه مواظبت کرده آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر آن با ترک احیانا این همه اصطلاح است و ثالث مشهور تر است میان اصولیان و
مراد بسنن وضو اینجا افعال و اقوال پیغمبر است صلی الله علیه وسلم از واجبات و سنن و آداب که در وضو میکرد الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا استیقظ احدکم من نومه چون بیدار گردد یکی از شما از خواب خود فلا یغمس و در بعض روایات فلا یغمسن بنون تاکید یده پس باید که البته فرو نبرد دست خود را
فی الاناء در آوند آب حتی یغسلها ثلثا تا آنکه بشوید دست را سه بار دست شستن که پیش از وضو سنت است باین حدیث ثابت است و آنکه مقید ساخت آن را بوقت برخاستن از خواب بجهت
آنست که چون آب در آن بلاد کم است غالب احوال استنجای ایشان بسنگ و کلوخ میباشد و چون بخواب روند بسبب گرمی هوا موضع استنجا عرق کند و باشد که دست بر آنجا افتد و پلید گردد و خیال
فانه لا یدری این باتت یده زیرا که در نمی یابد یکی از شما که کجا شب کرد یعنی کجا بود و کجا افتاد دست وی پس فرمود که نخست دستها را بشوئید و سه بار بشوئید تا پاک و
نظیف گردد و پس از آن آب از ظرف بگیرید و وضو سازید و این امر مسنون و مستحب است که بر طریق احتیاط بدان حکم کرده اند نه فرض و واجب و اگر نشوئید دست پاک است و آبیکه در وی دست
فرو برد نیز پاک میماند زیرا که پلید شدن دست در وقت خواب یقینی نیست و مجرد توهم و احتمال است الا نزد امام احمد حنبل که دست شستن را بعد از برخاستن از خواب واجب گوید و اگر ناشسته
دست در آب اندازد آب نجس گردد و باید دانست که در اصل سنت شستن دست در ابتدای وضو از وقت برخاستن از خواب است باین علت که مذکور شد بعد از آن سنت شد اگرچه در صورت
برخاستن از خواب نباشد و نزد بعض نظر بظاهر حدیث سنیت آن مخصوص بهمین صورت است و مطلق نه متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا
استیقظ احدکم من منامه فتوضأ چون بیدار گردد یکی از شما از خواب خود بعد از آن وضو کند فلیستنثر ثلثا پس باید که بینی بیفشاند بعد از آب کردن در آن و اصل استنثار
پراگنده انداختن چیز را فان الشیطان یبیت علی خیشومه زیرا که بدرستیکه شیطان شب میکند و میباشد در بن بینی وی و جای باختن وی بهیمی بحقیقت است و کیفیت آن موکول بعلم شارع
وافهام و عقول از ادراک آن قاصر طریق اسلم در امثال این امور که شارع بدان خبر داده همین است که ایمان بدان باید آورد و از بیان کیفیت آن سکوت کرد و بعض تاویل کنند
و گویند آدمی را در خواب اخلاط و مخاط و غبار و اقذار در بینی که همسایه تجاویف دماغ و محل ابداع قوای ادراکیه است جمع گردد و مانع آید از ادای حق تلاوت و فهم معانی آن و باعث گردد بر فطرت و
کسل از رعایت خضوع و خشوع و اینها همه مرضیات شیطان اند پس او یا شیطان در آنجا نشسته چنانکه فرمود بترک تسمیه بر طعام شیطان همراه میخورد و بترک ذکر نزد خواب همخوابه میکرد و این نیز احتمال است
طریق دارد و این وجوه مناسب است و طریق اول اسلم و احکم در دین والله اعلم متفق علیه وقیل لعبد الله بن زید بن عاصم و گفته شد مر عبد الله بن زید را که از کبار انصار است
و در باب وضو حدیث وی حجت است و او را حاکی وضوی رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند قاتل مسیلمه کذاب بمشارکت وحشی بن حرب قتل یوم الحرة سنة ثلث و ستین و عبد الله بن زید بن عبد ربه
دیگر است و او را صاحب الاذان گویند و این صاحب وضوی رسول الله است صلی الله علیه وسلم پرسیده شد از وی کیف کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یتوضأ چگونه وضو
میکرد آنحضرت فدعا بوضوء پس طلبید عبد الله بن زید آبی را که بدان وضو توان کرد تا وضو بکند و بنماید ایشان را کیفیت وضوی آنحضرت فافرغ علی یدیه پس بریخت آب بر هر دو دست
خود فغسل یدیه مرتین مرتین پس بشست هر دو دست را یعنی تا بند دست دو دو بار ثم مضمض واستنثر ثلثا پس آب در دهن انداخت و بیفشاند بینی را بعد از آب انداختن در آن
سه بار ثم غسل یدیه مرتین مرتین الی المرفقین پس بشست هر دو دست را دو دو بار تا هر دو آرنج ثم مسح رأسه بیدیه پس مسح کرد سر مبارک خود را بهر دو دست
خود و مسح دست تر بر عضو گذرانیدن بی آب راندن فاقبل بهما وادبر پس بر بهر دو دست را از جانب پیش بجانب پس بعد از آن تفسیر کرد اقبال و ادبار را بقول خود که بدأ بمقدم
رأسه آغاز کرد مسح را به پیش سر خود ثم ذهب بهما الی قفاه پس برد هر دو دست را بجانب قفای خود معنی اقبال اینست ثم ردهما پس باز گردانید هر دو دست خود را حتی
رجع الی المکان الذی بدأ منه تا آنکه باز آمد بجای که آغاز کرده بود از آنجا اینمعنی ادبار است و کیفیت مسح سر بروجه مسنون و مستحب آنست که بنهد از هر دو دست سه انگشت
پیش سر خود و ابهام و سبابه را جدا دارد و هر دو کف دست را نیز جدا دارد و بکشد سه انگشت مذکور را بجانب پیش پس مسح کند بیرون هر دو گوش خود را بهر دو ابهام و درون هر یک را بهر سبابه
همچنین نقل کرده و شمنی از محیط و از شرح کنز نقل کرده که بنهد هر دو کف و اصابع را به پیش سر خود و بکشد از آن بسوی قفا بر وجهی که در گیرد تمام سر را پس مسح کند بهر دو انگشت هر دو گوش را مستعمل

۲ شیطان ص

۳ وجهه ثلثا ثم غسل روی خود را سه بار

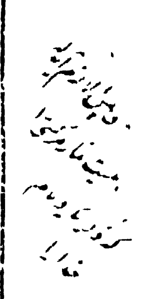
۳ قفا بعد از آن بنهد هر دو کف دست را پس سر و بکشد بجانب

نمیکرد و آب را بطریقی زیراکه استیعاب بیک آب متصور نیست مگر باین طریق و نیز مسح گوش باب سر نمی باشد مگر بآبی که مسح کرده است بدان سر را ثم غسل رجلیه پس بشست هر دو پای خود را و در این
حدیث در شستن پایها عددی واقع نشده و در حدیث دیگر آمده که بشست پایهارا و پاکیزه بشست و در احادیث دیگر ذکر عدد نیز آمده رواه مالك والنسائی روایت کرد این حدیث را
امام مالک در موطا و نسائی در سنن ولابی داؤد نحوه و مر ابی داود را مانند این حدیث است که مالک و نسائی روایت کرده اند که در معنی یکی است و در لفظ مخالفتی دارد ذکره
صاحب الجامع ذکر کرده است آنرا صاحب جامع الاصول که جامع صحاح سته است مقصود مؤلف ازین سخن اعتراض است بر صاحب مصابیح که حدیث را بلفظ مذکور در صحاح آورده با
آنکه از حدیث شیخین نیست و آنچه در صحاح است آنست که مؤلف ذکر کرده بقول خود وفی المتفق علیه و در حدیث بخاری و مسلم آمده که قیل لعبد الله بن زید بن عاصم
توضأ لنا وضوء رسول الله گفته شد مر عبد الله بن زید را که وضو کن برای تعلیم ما همچو وضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فدعا باناء پس طلبید آوند آب را
فاکفأ منه علی یدیه پس سرنگون کرد آوند را و بریخت آب را از آن بر هر دو دست خود فغسلهما ثلثا پس بشست هر دو دست را سه بار ثم ادخل یده پس درآورد
دست راست یعنی در اناء فاستخرجها پس بیرون آورد دست را از آوند فمضمض واستنشق من کف واحدة پس آب در دهن و بینی کرد از یک کف آب ففعل ذلك ثلثا
پس کرد آنرا سه بار ثم ادخل یده پس درآورد دست خود را فاستخرجها پس بیرون آورد آنرا فغسل وجهه ثلثا پس بشست روی خود را سه بار ثم ادخل یده فاستخرجها
فغسل یدیه الی المرفقین مرتین مرتین پس درآورد دو دست خود را پس بیرون آورد آنرا پس بشست هر دو دست خود را تا آرنج دو دو بار ثم ادخل یده فاستخرجها
فمسح براسه پس درآورد دست خود را پس بیرون آورد آنرا پس مسح کرد بسر خود فاقبل بیدیه وادبر پس برد دو دست خود را از جانب پیش و آورد از جانب پس چنانکه صورت آن
معلوم شد ثم غسل رجلیه الی الکعبین پس بشست هر دو پای خود را تا هر دو شتالنگ ثم قال هکذا کان وضوء رسول الله پس گفت همچنین بود وضوی پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم این لفظ حدیث متفق علیه است که در مصابیح بجای آن لفظی ذکر کرد که مؤلف گفت آن روایت مالک و نسائی است و قول مؤلف که گفت وفی روایة فاقبل
بهما وادبر بدأ بمقدم راسه ثم ذهب بهما الی قفاه ثم ردهما حتی رجع الی المکان الذی بدأ منه ثم غسل رجلیه این روایت
از متفق علیه بجای فمسح براسه فاقبل بیدیه وادبر و این موافق است با آنچه صاحب مصابیح ذکر کرده و حکم کرد بدانچه مؤلف که آن روایت مالک و نسائی است و ترجمهٔ آن نوشته شد و اما این روایات
دیگر که ذکر میکند نیز از صحیحین است و در مصابیح مذکور چنانکه میگوید وفی روایة فمضمض واستنثر ثلثا بثلث غرفات من ماء پس آب در دهن کرد و آب
در بینی کرد و بیفشاند بینی را سه بار بسه کف از آب و در بعض نسخ مصابیح واستنثر موجود نیست وفی اخری و در روایت دیگر از متفق علیه چنین آمده که فمضمض واستنشق من کفة
واحدة پس مضمضه کرد و استنشاق کرد از یک کف آب ففعل ذلك ثلثا پس کرد آنرا سه بار وفی روایة للبخاری و در روایتی دیگر که مخصوص بخاری است چنین آمده
فمسح راسه فاقبل بهما وادبر مرة واحدة پس مسح کرد سر خود را پس اقبال کرد بهر دو دست و ادبار کرد یکبار ثم غسل رجلیه الی الکعبین پس بشست
هر دو پای خود را تا هر دو شتالنگ وفی اخری له و در روایتی دیگر مر بخاری را آمده فمضمض واستنثر ثلث مرات من غرفة واحدة پس آب در دهان کرد و بیفشاند
بینی را سه بار از یک کف آب و غرفه بفتح غین یکبار آب برداشتن بدست و بضم آن پری یکمشت بدانکه احادیث و روایات در مضمضه و استنشاق مختلف آمده در بعض بسه غرفه آمده و در بعض بیک غرفه
بفصل و وصل و مجموع صور محتمله آن متعدد است چنانکه در شرح بیان کردیم و مذهب شافعی بقول صحیح آنست که هر دو بسه غرفه کند هر یک مضمضه کند بعد از آن استنشاق بطریق وصل و مذهب حنفی
آنکه هر یک بسه غرفه کند جدا جدا بطریق فصل تا مجموع شش غرفه باشد و هر دو طریق در احادیث آمده و تواند که گاهی چنین کرده باشد و گاهی چنان و ترجیح این طریق بجهت موافقت او است بقیاس چه بینی
و دهان هر یک عضوی علیحده است پس جمع کرده نشود میان آنها چنانکه در سائر اعضا و لابد حدیثی که موافق قیاس باشد راجح است چنانکه در علم اصول فقه مقرر شده است و شمنی از فتاوی ظهیریه نقل
کرده که وصل جائز است نیز نزد امام ابوحنیفه و فصل هم رواست نزد امام شافعی و ترمذی از شافعی روایت کرده که گفت جمع کردن میان مضمضه و استنشاق جائز است و جدا جدا کردن هر یک بآب تازه
دوست تر دارم پس خلافی در میان نماند والله اعلم وعن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما قال توضأ رسول الله گفت ابن عباس وضو کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم و بشست اعضا را مرة مرة یک یکبار لم یزد علی هذا زیاده نکرد بر یکبار شستن رواه البخاری وعن عبد الله بن زید رضی الله عنه ان النبی صلی الله
علیه وسلم توضأ مرتین مرتین عبد الله بن زید مذکور گفت وضو کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بشست اعضا را دو دو بار رواه البخاری وعن عثمان رضی الله عنه
انه توضأ بالمقاعد روایت است از عثمان که وی وضو کرد در موضعی که نام وی مقاعد است و گویند که عمر رضی الله عنه بیرون مسجد صفه بنا کرده بود برای نشستگاه مردم تا در آنجا بنشینند
و سخن کنند و شعر خوانند و آنجا را رحبه نیز میگفتند و مقاعد جمع مقعد است یعنی جای نشست فقال پس گفت عثمان الا اریکم وضوء رسول الله آیا ننمایم و ندانم شما را
کیفیت وضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فتوضأ ثلثا ثلثا پس وضو کرد عثمان رضی الله عنه سه سه بار رواه مسلم پس از احادیث معلوم شد که غسل اعضای وضو گاهی
یک یک بار بود و زمانی بود دو دو بار و وقتی سه سه بار و غالب احوال سه سه بار بود و اما یکبار اقتصار است بر مقدار فرض که وضوی آن درست نبود و دو دو بار مبالغه است در تطهیر و آنرا
نور علی نور خوانده اند و سبب مزید ثواب و مضاعفت اجر گردانیده و سه سه بار که نهایت مرتبهٔ تطهیر و مبالغه است و زیادت بر سه تعدی و تجاوز و اسراف و ظلم است و منهی عنه است و این
بصورت زیادت نیست و معنی نقصان چنانکه در حدیث آمده و با وجود آن مبطل وضو نیست و در بعض احادیث غسل بعض اعضا سه بار و بعض دو بار و بعض یکبار نیز آمده و این صورتها همه
متعدد است که در احادیث ورود یافته و اینهمه برای بیان جواز و توسیع دائره است و نزد بعض یکبار شستن موجب اثم است از جهت ترک سنت مشهور و صحیح آنست که موجب اثم نیست ان

جهت صحت احادیث وارده دران و امام محمد در موطای خود گفته که شستن سه بار فضل است و اکتفا بدو بار کفایت است و یکبار اگر باسباغ و اکمال باشد نیز کافی است مذهب ابی حنیفه است و شافعی
گفته که دوست ندارم زیاده بر سه را و اگر بکند حرام نمیگویم و مشهور از مذهب وی آنست که مکروه است کراهت تنزیهی وعن عبد الله بن عمرو قال رجعنا مع رسول الله باز گشتیم ما
با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من مکة الی المدینة از مکه بسوی مدینه حتی اذا کنا بماء بالطریق تا آنکه رسیدیم ما بسر آبی که در راه مکه بود تعجل قوم عند
العصر شتابی کردند و اضطرابی نمودند گروهی در وضو کردن نزد نماز دیگر گویا که وقت نماز تنگ باشد و میگذشت فتوضؤا وهم عجال پس وضو کردند این گروه و حال آنکه ایشان شتابی
کنندگانند در وضو و عجال بکسر عین و خفت جیم و بضم عین و شدت جیم هر دو روایت آمده جمع عاجل بمعنی شتابان فانتهینا الیهم پس رسیدیم ما بایشان واعقابهم تلوح و پاشنهای
پای ایشان هویدا بود بجهت خشکی لم یمسها الماء نرسید بآنها آب فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ویل للاعقاب من النار وای بر پاشنهای
از آتش دوزخ چون باعث عذاب و وعید خشکی پاشنها بود دلبت ویل بآنها کرد و در حقیقت عذاب متوجه بصاحب پاشنها که تقصیر کردند در شستن آن و محتمل که عذاب مخصوص بپاشنها باشد و هو الظاهر و
ویل بمعنی سختی عذاب و هلاک آید و نام وادی است در دوزخ اسبغوا الوضوء کامل و تمام کنید وضو را چنانکه هیچ جزو از اجزای عضو مغسول خشک نماند و در حدیثی دیگر آمده است که اگر
مقدار یک سر ناخن خشک بماند وضو درست نبود رواه مسلم و درین حدیث دلیل است بر آنکه شستن پاها در وضو فرض است که بر ترک آن وعید فرمود و مسح کفایت نمیکند و برین مذهب اند جمهور فقهای
اعصار و امصار و ثابت نشده خلاف آن از هیچ یکی که اعتبار و اعتداد داشته باشد در اجماع و هر که بیان کرد وضوی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم و تعلیم کرد آنرا بمردم از صحابه عظام مثل علی و عثمان و
عبد الله بن زید که او را حاکی وضوی رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند و انس و جابر و ابی هریره و عبد الله بن عمرو و جز ایشان رضی الله عنهم اجمعین متفق اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم می شست پاهای مبارک خود را در وضو
وقتی که نه در موزه بودند و احادیث لا تعد و لا تحصی در اصل مرتبه تواتر معنوی درین باب ثابت شده و بصحت رسیده اند و این وعید بر ترک آن احادیث بسیار وارد شده و از عبد الله بن عمر رضی الله
عنهما آمده که صحابه مسح میکردند پاهای خود را تا آنکه امر کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم باسباغ وضو و وعید فرمود بر ترک آن پس بگذاشتند مسح را و منسوخ گردید آن و طحاوی از عبد الملک بن سلیمان
روایت کرد که گفت گفتم مر عطای خراسانی را که از اکابر تابعین است آیا رسیده است ترا از هیچ یکی از صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم که مسح کرد بر قدمین گفت لا والله نرسیده و گفته اند علما اجماع
کرده اند بر وجوب غسل رجلین بعد از آنکه سابقا اختلافی دران داشته اند و قاعده است که اجماع متاخر مرتفع میگرداند اختلاف سابق را اگر گفته شود که اجماع آنست که همه اتفاق داشته باشند
بر حکمی و درینجا خود خلافی نقل میکنند که بعض قائل اند بمسح و بعض بتخییر میان غسل و مسح و بعض بجمع میان هر دو وجوابش آنست که این خلاف درینجا معتبر نیست از جهت ندرت مخالف و عدم اعتداد بوی
غایت آنکه این اجماعی باشد که منکر او کافر گردد و بعضی از علمای حکم کرده اند بکفر مخالف آن اما طریقه ما سلوک طریقه احتیاط است و با وجود خلاف و شبهه آن حکم بکفر نتوان کرد والله اعلم و خلاصه
سخن درین باب آنست که کتاب الله درین حکم محتمل و مشتبه واقع شده و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم که بحد شهرت و تواتر رسیده است بیان آن کرده و روشن گردانیده که مراد الله اینست والله اعلم
وعن المغیرة بن شعبة صحابی مشهور است اسلام آورد عام الخندق و بعض گویند اول مشاهد او حدیبیه است از امرای مخصوص معاویة بن ابی سفیان و صاحب رای و مشورت او است
قال ان النبی صلی الله علیه وسلم توضأ فمسح علی ناصیته گفت مغیره که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وضو کرد پس مسح کرد بر موی پیشانی خود بدانکه در مقدار مسح
اختلاف واقع شده در مذهب امام مالک واجب مسح تمام سر است چه در قرآن مجید امر بمسح سر کرده و چون سر نام تمام سر است لابد مسح تمام سر واجب باشد و مذهب امام شافعی آنست که امر بمسح مطلق
سر است کل یا بعض اگر چه دو سه موی باشد زیرا که مسح رسانیدن دست تر است بسر و این معنی در مسح بعض صادق است و نزد امام ابو حنیفه فرض مسح چهارم حصه سر است و حجت ایشان حدیث ناصیه است
و ناصیه نام چهارم حصه سر است از جانب پیش و اگر مسح تمام سر واجب بودی اقتصار بر مسح ناصیه نکردی و اگر کمتر از آن واجب یافتی گاهی برای بیان جواز آنرا نیز کردی و روایات در مذهب امام
احمد مختلف است موافق مذهب هر یکی از ائمه ثلثه و اغلب روایات موافق مذهب مالک است و در روایتی مسح اکثر سر و از بعض مشائخ حرمین شنیدم که از مشائخ خود نقل میکرد که گفت الانصاف فی مسئلة
مسح الراس مع مالک و امام ابو حنیفه فرماید که آیت قرآن مجمل بود و حدیث بیان آن کرد و تفصیل این سخن در شرح سفر السعادة کرده شده است و آنکه فرمود وعلی العمامة و مسح کرد بر
دستار محمول بر آنست که چون ادای فریضه مسح و تعلیم آن اقتصار بر قدر ناصیه کرد بجهت تکمیل آن و ادای سنت که مسح تمام سر است بجای مسح تعمیم راس مسح بر عمامه کرد از برای اقامت طریقه تطهیر و
تنظیف فی الجمله و بر مذهب مالک از برای تتمیم وظیفه فرض است که مسح تمام سر است که بر بعض سر کرد و بقیه بر عمامه کرد و توربشتی گفته که تواند که این وهم راوی باشد شاید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بطریق عادت دست بر عمامه گذرانید راوی توهم کرد که مگر مسح کرد بران والله اعلم اما مسح بر عمامه بطریق استقلال بی مسح سر چنانکه بر موزه کنند درست نیست نزد ائمه ثلثه مطلقا الا نزد امام احمد
بشرط آنکه عمامه بر طهارت پوشیده باشد و ساتر تمامه راس باشد چنانکه بر موزه و ظاهر قول وی که فرمود وعلی الخفین ناظر درین معنی است و توربشتی گفته که تجویز کرده اند مسح بر عمامه جمعی از
فقهای اصحاب حدیث و اکثر دوران فتاوی در دیار اسلام بر خلاف آنست انتهی و الحق مجرد این خبر محتمل حکم بدان نتوان کرد الا آنکه خبری باشد مثل مسح خفین در غایت ظهور و اشتهار مانند
روشنی آفتاب والله اعلم رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یحب التیمن گفت عائشه که بود آنحضرت دوست
میداشت آغاز کردن از جانب راست ما استطاع تا آنکه میتوانست و درین کلمه اشارت است بتاکید و محافظت این کار چنانکه فرمود فی شانه کله در کارهای خود همه کارهای
خود یعنی در همه کارها ابتدا براست کردی و جانب راست اختیار کردی پس از آن بیان کار و تفصیل آن کرد بقول خود فی طهوره در طهارت کردن چنانکه در وضو اول دست راست
شستی آنگاه رخسارها که شستنی میشوند وترجله و در شانه کردن موی سر و ریش ابتدا از جانب راست کردی وتنعله و در نعلین پوشیدن اول پای راست در آوردی متفق
علیه و ذکر این سه چیز بر طریق تمثیل است و هر چه از باب تشریف و تکریم و تزیین است همه ازین قبیل است چنانچه جامه پوشیدن و پا در موزه آوردن و در مسجد در آمدن و مسواک کردن و از متوضا

و پاهای راست شستی

بیرون شدن و سرمه کشیدن و ناخن بریدن و موی بغل و شوارب گرفتن و موی زهار تراشیدن و در حلق راس بعض یمین محلوق اعتبار کرده اند و بعض یمین حالق کذا ذکره بعضهم فی مناسک
الحج والاول اصح و اظهر و آنچه نه ازین باب است مثل بیرون آمدن از مسجد و در آمدن در متوضا و استنجا و پاک کردن بینی و بر آوردن جامه و مانند آن مستحب در وی آغاز بچپ است
و این همه بجهت شرف و کرامت راستی است چنانکه فرشته دست راست شرف دارد بر فرشته دست چپ و همسایه دست راست مقدم است بر همسایهٔ دست چپ ع راستی
در همه جا معتبر است الفصل الثانی عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا لبستم چون بپوشید پوشیدنیها را از جامه
و نعلین و موزه و جز آن واذا توضأتم و چون وضو کنید فابدأوا بمیامنکم پس آغاز کنید بجانبهای راست خود و در بعض روایات بایامنکم و هر دو بیک معنی است اول جمع
میمن و ثانی جمع ایمن رواه احمد وابوداؤد وعن سعید بن زید یکی از عشره مبشره است زوج اخت عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا وضوء لمن لم یذکر اسم الله علیه نیست وضوی کامل مر کسی را که ذکر نکند نام خدا را بر وضو یعنی در اول وضو نام خدا ببرد منقول از سلف این لفظ است
سبحان الله العظیم وبحمده و بعض گفته اند افضل بسم الله الرحمن الرحیم است بعد از تعوذ و مشهور این لفظ است بسم الله والحمد لله علی دین الاسلام رواه الترمذی وابن
ماجة ورواه احمد وابوداؤد عن ابی هریرة والدارمی عن ابی سعید الخدری عن ابیه وزادوا فی اوله و زیاده کرده اند احمد



ابوداود و دارمی در اول حدیث این کلام را لا صلوة لمن لا وضوء له پس معنی حدیث اینچنین باشد نیست نماز کسی را که نیست مر او را وضو و نیست وضو مر کسی را که ذکر نکرد نام خدا
بر او یعنی تسمیه در اول وضو سنت است یا مستحب و نزد امام احمد در روایتی باختیار جماعه از صحابه واجب است و شرط وضو است بحکم این حدیث که نفی وضو میکند نزد عدم تسمیه و نزد جمهور این
محمول بر نفی کمال است و روایت احمد وابوداود و دارمی که مذکور شد این احتمال را دور ... نماز کما لا یخفی وجه ... قول خدای تعالی است که فرمود اذا قمتم الی الصلوة
فاغسلوا وجوهکم الآیة و فرمود چون بایستید برای نماز بشویید رویهای خود را و دستهای خود را و ذکر تسمیه نکرد و اصحاب سنن اربعه روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نزد تعلیم وضو فرمود وضو کن چنانکه امر کرده است ترا خدای تعالی و در آنچه امر کرده است وی تعالی خود ذکر تسمیه نیست و در آخر فصل ثالث از ابی هریره و ابن مسعود و ابن عمر بیاید که پیغمبر
فرمود صلی الله علیه وسلم هر که وضو کند و ذکر خدا کند پاک شود تمام جسد او و چون ذکر خدا نکند پاک نگردد مگر اعضای وضوی او و سیاق این کلام در اثبات کمال وضو است بتسمیه و این امارت سنیت
و استحباب بود و سنیت وی اختیار طحاوی و قدوری است و در هدایه گفته که اصح آنست که مستحب است وعن لقیط بروزن کریم بن صبرة بفتح صاد و کسر با صحابی مشهور است معدود
است در اهل طائف قال قلت لقیط بن صبره گفت گفتم یا رسول الله اخبرنی عن الوضوء خبر ده مرا از وضو که چگونه کنم و کمال وی در چه چیز است قال اسبغ الوضوء
گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تمام و کامل و ... بکن وضو را وخلل بین الاصابع و تخلیل کن میان انگشتان دست و پا و تخلیل در لغت چیزی را در میان چیزی در آوردن و تخلیل
اصابع سنت است نزد ابی حنیفه و شافعی و نزد احمد تخلیل انگشتان پا سنت است بی خلاف و آنرا اگر نکند باکی نیست و لیکن گفته است که تخلیل خوش آینده تر است نفس را و در تخلیل انگشتان
دست از وی دو روایت است و مشهور آنست که سنت است و در روایتی نیست زیرا که تفریج آنها مغنی از تخلیل است و نزد مالک تخلیل مخصوص بانگشتان پا است که انگشتان دست بحسب
خلقت از هم جدا و گشاده باشند و اگر ... متصل باشند چنان بی تکلف آب میان آنها در آید واجب است تخلیل و وعیدی که بر ترک تخلیل در حدیث دارقطنی وارد شده چنانکه در هدایه
آورده است محمول بر این صورت است و بعضی گفته اند که این حدیث ضعیف است کذا ذکره الشیخ ابن الهمام و کیفیت تخلیل انگشتان پا آنست که بخنصر دست چپ ابتدا کند بخنصر پای راست و ختم
کند بخنصر پای چپ و تخلیل انگشتان دست ... در آوردن ... بعض در بعض است وبالغ فی الاستنشاق و مبالغه کن در استنشاق و در روایتی وبالغ فی المضمضة والاستنشاق و حد
مضمضه بردن ... آب ... با حلق رسد و نزد بعض گردانیدن آب ... در دهن و حد استنشاق آنست که آب تا نرمهٔ بینی ... و مبالغه در آن ...
بجد و نزد بعض ... الا ان تکون صائما مگر آنکه باشی روزه دار که مبالغه در آنها در این هنگام سنت نیست بلکه مکروه است بجهت توهم فساد روزه و
مضمضه و استنشاق فرض است نزد امام احمد در قول مشهور در غسل و وضو و سنت است نزد امام مالک و شافعی در هر دو و سنت در وضو و فرض در غسل نزد امام ابوحنیفه رحمة الله علیهم اجمعین
رواه ابوداؤد والترمذی والنسائی وروی ابن ماجة والدارمی الی قوله بین الاصابع یعنی این عبارت که بالغ فی الاستنشاق الا
ان تکون صائما در حدیث ابن ماجه و دارمی نیست وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأت فخلل
اصابع یدیک و رجلیک چون وضو کنی تو پس تخلیل کن انگشتان هر دو دست و هر دو پای خود را رواه الترمذی وروی ابن ماجة نحوه و
قال الترمذی هذا حدیث غریب وعن المستورد بن شداد مستورد بضم میم و سکون سین مهمله و فتح فوقانیه و سکون واو و کسر را و در آخر دال و
شداد بفتح شین و تشدید دال معدود است در اهل کوفه و در وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم کودک بود و لیکن سماع دارد از وی صلی الله علیه وسلم قال رأیت رسول الله
گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اذا توضأ یدلک چون وضو کردی میمالید و نرم میکرد اصابع رجلیه بخنصره انگشتان هر دو پای خود را بانگشت
خورد خود و دلک بخنصر مستلزم تخلیل است بدان و بعض گفته اند دلک اینجا بمعنی تخلیل است و وجه تخصیص خنصر بتخلیل آنست که در آمدن وی در درون انگشتان آسانتر است و نیز خدمت
اجزای نامناسب تر است رواه الترمذی وابوداؤد وابن ماجة وعن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ اخذ
کفا من ماء بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون وضو میکرد میگرفت کفی از آب فادخله تحت حنکه پس می در آورد آنرا زیر لحیه شریف از جانب حلق و حنک بفتحتین درون

دهان و تحت حنک زیر زنخدان و این تر دشستن وی بود که از تمام او ست نه بعد از فراغ وضو چنانکه بعض توهم کرده اند فخلل به لحیته پس تخلیل میکرد بآن کف از آب لحیه خود را قال فرمود
هکذا امرنی ربی اینچنین امر کرده است مرا پروردگار من رواه ابو داؤد وعن عثمان ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یخلل لحیته روایت
است از عثمان رضی الله عنه که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم تخلیل میکرد لحیه شریف خود را رواه الترمذی والدارمی بدانکه احادیث در تخلیل لحیه بطرق متعدده آمده و در بعضی از آن
سخن است و ترمذی از بخاری آورده که گفت صحیح ترین حدیثی درین باب حدیثی است که عامر بن شقیق از ابی وائل از عثمان روایت کرده است و تخلیل لحیه سنت است نزد ابی یوسف و فضیلت است نزد
امام ابی حنیفه و محمد و اصح قول ابی یوسف است کذا قال الشمنی و نزد شافعی نیز سنت است و امام مالک گفته که رسانیدن دست بآن و جنبانیدن وی کفایت است کذا قال الشمنی و نزد امام احمد
در روایتی واجب است و گفته اگر ترک کرد تخلیل لحیه را بسهو روا باشد و اگر عمدا کرد اعاده کند و کیفیت تخلیل لحیه آنست که در آرد انگشتان از زیر لحیه و برد جانب فوق و تخلیل بعد از تثلیث
غسل است چنانکه ظاهر حدیث در آنست وعن ابی حیة بفتح حای مهمله و تشدید تحتانیه نام وی عمرو بن نصر الوادعی تابعی است حدیث کرده از علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال گفت
ابو حیه رأیت علیا دیدم علی را رضی الله عنه توضأ وضو کرد فغسل کفیه پس شست هر دو کف دست خود را حتی انقاهما تا آنکه پاک گردانید هر دو کف دست را
ثم مضمض ثلثا واستنشق ثلثا پس آب در دهان کرد سه بار و آب در بینی کرد سه بار وغسل وجهه ثلثا و شست روی خود را سه بار وذراعیه ثلثا
و شست هر دو دست را تا آرنج سه بار ومسح برأسه مرة و مسح کرد بر سر خود یکبار ثم غسل قدمیه الی الکعبین پس شست هر دو پای خود را تا دو پاشنه ثم قام فاخذ
فضل طهوره پس ایستاد علی رضی الله عنه پس گرفت بقیه آب وضو را فشربه وهو قائم پس نوشید آن آب را و حال آنکه وی ایستاده است ثم قال احببت ان اریکم کیف
کان طهور رسول الله پس گفت دوست داشتم که بنمایم شما را که چگونه بود طهارت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و ازینجا معلوم میشود که آب ایستاده خوردن جائز
باشد و بعض آنرا مخصوص بآب وضو دارند و تفصیل کلام درین مسئله و بیان اختلاف در ان در باب الاشربه بیاید ان شاء الله تعالی رواه الترمذی والنسائی وعن
عبد خیر بفتح خای معجمه و سکون تحتانیه بلفظ ضد شر بن یزید الهمدانی مخضرم است دریافته زمن آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و ملاقات نکرده و صحبت داشت علی بن ابی طالب را و بود از کبار
اصحاب علی رضی الله عنه ثقه مامون روایت کرد از ابو بکر و علی صد و بیست سال عمر یافته و روایت است از عبد خیر که از کبار اصحاب امیر المؤمنین علی است رضی الله عنهما قال نحن
جلوس ننظر الی علی گفت نشسته بودیم ما نگاه میکردیم بجانب علی رضی الله عنه حین توضأ هنگامی که وضو کرد فادخل یده الیمنی پس درآورد دست راست خود در
آوند آب فملأ فمه پس پر کرد از آب دهن خود را فمضمض پس بجنبانید آب در روی یعنی مضمضه جنبانیدن آب است در دهان واستنشق و آب در بینی کرد ونثر بیده
الیسری و بیفشاند بینی را بدست چپ خود فعل هذا ثلث مرات کرد این را سه بار ثم قال من سره ان ینظر الی طهور رسول الله کسی که خوشحال میکرداند
او را که نظر کند بسوی وضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فهذا طهوره پس باید که نظر کند باین وضو که من کردم زیرا که این وضوی پیغمبر خدا است یعنی وضوی آنحضرت صلی الله علیه
وسلم باین طریق بود و اینجا آنچه روایت کرد همین مضمضه و استنشاق است بروجهی که مذکور شد مانا که مقصود راوی درینمقام بیان کیفیت همین مضمضه استنشاق و استنثار و تثلیث آنها بود و بیان
آنکه هر دو بیک کف بود بطریق وصل چنانکه ظاهر حدیث است و کیفیت باقی وضو معلوم بود و اختلافی در آن نبود والله اعلم رواه الدارمی وعن عبد الله بن زید رضی الله
عنه قال رأیت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم مضمض واستنشق من کف واحد مضمضه کرد و استنشاق کرد از یک کف
آب فعل ذلک ثلثا کرد آنرا سه بار اینجا نیز مقصود همان است که در حدیث علی رضی الله عنه بود رواه ابو داؤد والترمذی وعن ابن عباس رضی الله عنه ان
النبی صلی الله علیه وسلم مسح برأسه روایت است از ابن عباس رض که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مسح کرد بسر خود واذنیه و هر دو گوش خود باطنهما
بالسباحتین مسح کرد باطن هر دو گوش که جانب رو است بدو انگشت که نام آنها سباحتین است و مشهور مسبحتین است بجهت اشارت بآنها نزد تسبیح یا حدیث حق سبحانه و تعالی و آن
انگشتی است که متصل انگشت نر است و انگشت شهادت نیز گویند و این نام اسلامی است و در جاهلیت آنرا سبابه نام است از سب یعنی دشنام زیرا که عرب بدان مردم را سب میکردند و در وقت
سب بدان اشارت مینمودند و هم ازینجهت ذکر این نام مکروه پنداشتند و گاهی در بعض مواضع این لفظ نیز اطلاق میاید و درینجا نیز در بعض نسخ بالسباتین واقع شده وظاهرهما بابهامیه
و مسح کرد ظاهر هر دو گوش را که دو جانب سر است بهر دو انگشت خود رواه النسائی وعن الربیع بضم را و فتح بای موحده و کسر یای تحتانیه مشدده بنت معوذ
بضم میم و فتح عین و تشدید واو مکسوره در آخر ذال معجمه صحابیه انصاریه بخاریه از مبایعات تحت الشجرة صاحب قدر عظیم روایت کرد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم انها رأت النبی
که وی دید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یتوضأ وضو میکرد قالت گفت ربیع بنت معوذ فمسح رأسه ما اقبل منه وما ادبر پس مسح کرد آنحضرت صلی الله علیه و
سلم سر خود را آنچه پیش است از وی و آنچه پس است یعنی مسح کرد تمام سر را از پیش و پس وصدغیه و مسح کرد هر دو صدغ خود را و صدغ بضم صاد میان گوش و چشم و موی فرو افتاده برین
موضع واذنیه و مسح کرد هر دو گوش خود را مرة واحدة یکبار وفی روایة انه توضأ و آمده است در روایتی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وضو کرد فادخل اصبعیه
پس درآورد سر هر دو انگشت خود را فی حجری اذنیه در دو سوراخ هر دو گوش و حجر بتقدیم جیم بجای مهمله سوراخ رواه ابو داؤد روایت کرد این حدیث را باین دو روایت
ابو داؤد وروی الترمذی الروایة الاولی و روایت کرد ترمذی روایت نخستین را از آنها رأت تا مرة واحدة واحمد وابن ماجة الثانیة و
روایت کرد احمد و ابن ماجه روایت دوم را از انه توضأ تا اذنیه بدانکه احادیث در مسح سر یا مطلق آمده یا مقید بیکبار و این احادیث صحیح است و در بعض احادیث مرتین نیز آمده و آنرا

مهموم بضعف داشته اند اما تثلیث مسح در هیچ حدیثی صحیح نیامده چنانچه آمده همین است که وضو کرد یکیک بار و دو دو بار و سه سه بار و وضو شامل غسل و مسح هر دو است و قول شافعی به تثلیث مسح باین حدیث است
و بقیاس مسح بر غسل و جوابش این است که این حدیث محتمل است و احادیث دیگر صریح اند که مسح یکبار میکرد و حمل محتمل بر متعین لازم است و بنای مسح بر تخفیف است قیاس وی بر غسل نتوان کرد و در فتح الباری
گفته که در هیچ طریقی از صحیحین ذکر عدد مسح نیامده و اکثر علما هم برانند مگر شافعی که میگوید تثلیث مسح مستحب است و ابو داؤد گفته احادیث عثمان که همه صحاح اند دلالت دارند که مسح یکبار بوده است و شیخ
ابن الهمام گفته که تکرار مسح بوجوه غریبه آمده و لیکن آنها مخالف احادیث صحیحه حجت نیست نزد اهل علم انتهی و آنچه ازین قبیل آمده محمول است بر تکرار بیک آب نه بآب جدید و شمنی گفته که تثلیث مسح بآب جدید
بدعت است و در روایتی غریب از امام ابوحنیفه آمده اما تثلیث مسح بیک آب در هدایه گفته که مشروع است و مرویست از ابی حنیفه و در بعض شروح هدایه گفته که حسن از ابی حنیفه روایت کرده است که اگر
سه بار مسح کند بیک آب مسنون باشد والله اعلم وعن عبد الله بن زید انه رأى النبي صلی الله علیه وسلم توضأ وانه مسح رأسه روایت است از عبدالله
بن زید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را دید که وضو کرد و مسح کرد سر خود را بماء غیر فضل یدیه بآبی که جز آب زیادتی هر دو دست است یعنی آب جدید گرفت و مسح کرد و بتری
آب که در کف ماند از شستن دستها اکتفا نکرد و در کتب حنفیه مذکور است که اگر کسی مسح کرد بتری آب که باقیست از غسل اعضای مغسوله کافی است و حکم آن دارد که گویا از اناء گرفت و کافی نیست تری
باقی از مسح و حدیثی نیز درین باب از ابن مسعود نقل میکنند و درین حدیث نیز بروایت ابن لهیعة آمده بماء غیر بیای موحده من فضل یدیه یعنی بآبیکه باقی مانده است از زیادتی یدین و صحیح همان
روایت مذکور در متن است زیراکه در روایت دیگر صریح آمده که گرفت برای مسح سر آب جدید پس اولی و افضل همان باشد و بآب باقی نیز در دست روا باشد رواه الترمذی ورواه
مسلم مع الزوائد ترمذی این حدیث را همین قدر روایت کرد و مسلم نیز روایت کرده است لیکن با زوائد یعنی با ذکر مضمضه و استنشاق و غسل وجه و باقی اعضای وضو باشد و مصنف چون ذکر آن
زوائد را در احادیث دیگر آورده است بر همین حدیث ترمذی که در وی ذکر مسح راس است بمای جدید اقتصار نمود فافهم وعن ابی امامة ذکر وضوء رسول الله روایت است از
ابی امامه که ذکر کرد وضوی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم قال گفت ابو امامه وکان و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یمسح المأقین مسح میکرد در شستن روی هر دو کنج چشم را و ماق
مهموز و غیر مهموز طرف چشم از جانب بینی جای روان شدن اشک کذا فی القاموس و جوهری گفته از جانب بینی و گوش هر دو و لفظ حدیث احتمال هر دو دارد و لفظ تثنیه بمعنی اول باعتبار هر دو چشم است و
بمعنی ثانی بملاحظه هر یک و شک نیست که شستن هر دو داخل است در نظافت وقال و گفت ابو امامه یا آنحضرت صلی الله علیه وسلم الاذنان من الرأس گوشها از سر است و داخل در واست و ازینجا
دو حکم مستفاد میگردد یکی آنکه گوشها را همراه سر مسح کرده شود و بقیه آب سر کرده شود نه بآب جدید و در حکم اول ائمه اربعه متفق اند و نزد بعض گوشها از روی است و همراه وی مسح کنند و بعض گویند
ظاهر گوشها از سر است و باطن از روی ایشان الاذنان من الرأس را ضعیف گویند یا از قول ابی امامه دارند و حکم ثانی که مسح گوش بآب سر است مذهب ما است و مذهب امام احمد نزد اکثر از مشائخ مذهب
وی نیز آنکه غالب کسیکه وصف کرده وضوی رسول خدا را صلی الله علیه وسلم ذکر کرده که سر را و گوشها را بیک آب مسح کرده و احادیث بسیار بدان ناطق اند و نزد شافعی و احمد بروایتی و مالک گوشها را
بآب جدید مسح کنند و درین باب نیز حدیثی آمده غالبا در اکثر احوال بآب سر کردی و احیانا چون در دست تری نماندی آب جدید گرفتی والله اعلم رواه ابن ماجة وابو داؤد و
الترمذی وذکرا و ذکر کرده اند ابو داؤد و ترمذی که قال حماد گفته است حماد که یکی از رواة این حدیث است لا ادری در نمی یابم که این قول الاذنان من الرأس
من قول ابی امامة از قول ابی امامه است که باجتهاد خود گفته ام من قول رسول الله یا از قول پیغمبر خدا است صلی الله علیه وسلم و عبارت حدیث که مؤلف
آورده محتمل هر دو معنی است و تردد حماد هم ازینجا ناشی است وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال جاء اعرابی الی النبی آمد بادیه نشینی بسوی پیغمبر
صلی الله علیه وسلم یسأله عن الوضوء در حالیکه می پرسید او را از کیفیت وضو و کمال وی فاراه ثلثا ثلثا پس نمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن اعرابی را شستن اعضا
سه سه بار ثم قال هکذا الوضوء پس فرمود همچنین است کمال وضو فمن زاد علی هذا فقد اساء وتعدی وظلم پس کسیکه زیاده کرد بر سه بار شستن پس بتحقیق بد کرد
و از حد در گذشت و ظلم کرد رواه النسائی وابن ماجة وروی ابو داؤد معناه وعن عبد الله بن المغفل انه سمع ابنه یقول
روایت است از عبدالله بن مغفل بضم میم و فتح غین معجمه و فتح فای مشدده صحابی مشهور است که وی شنید پسر خود را که میگفت اللهم انی اسئلک القصر الابیض عن یمین الجنة خداوندا
سوال میکنم ترا کوشک سفید از جانب راست بهشت قال گفت عبدالله ای بنی سل الله الجنة ای پسرک من بطلب از خدا بهشت را وتعوذ به من النار و پناه جوی بخدا از آتش دوزخ
یعنی این تحکم و فضول کلام چیست که جای معین و مقامی خاص صفت مخصوص از بهشت طلب داری تو آن خواه که خدا ترا از آتش دوزخ نگاه دارد و به بهشت در آرد فانی سمعت رسول الله
پس بتحقیق من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت انه سیکون فی هذه الامة قوم بدرستیکه شان این است نزدیک است که باشند درین
امت گروهی که یعتدون فی الطهور والدعاء میگذرند از حد ادب و اعتدال در طهارت و در دعا اما از حد در گذشتن در طهارت بزیادت بر سه بار شستن و در ریختن آب
اسراف نمودن و در شستن مبالغه تا حد وسواس کردن و در دعا بانبساط پا از بساط ادب کشیدن و مطلبی معین درخواستن و خارج از حیطه امکان و عادت طلب داشتن رواه احمد
وابو داؤد وابن ماجة وعن ابی بن کعب صحابی عظیم الشان است سید القراء و سید الانصار و کاتب الوحی مناقب وی در موضع دیگر نوشته شده است رضی الله عنه عن
النبی صلی الله علیه وسلم قال ان للوضوء شیطانا یقال له الولهان فرمود بدرستیکه مر وضو را دیوی هست در وسواس افکنده که گفته میشود و نام برده
میشود مر او را ولهان مشتق از وله که بمعنی اندوه و رفتن عقل بسبب اندوه و بمعنی حیرت و تسمیه او بولهان بجهت اندوه و تحیر او در حرص بر طلب وسوسه و افکندن مردم را در آن یا این صفت
انسانی است که بجهت وسوسه وی در حیرت و اندوه افتاده بمجاز بر آن شیطان اطلاق کرده اند فاتقوا وسواس الماء پس بپرهیزید وسواس او را که در وضو می آرد و در اسراف

آب می‌اندازد و از حد سنت بیرون می‌افکند رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب ولیس اسناده بالقوی عند
اهل الحدیث گفت ترمذی که این حدیث غریب است که خبر یک کس آن را روایت نکرده و اسناد او قوی نیست نزد علمای حدیث لانا لانعلم احدا اسنده غیر خارجة
زیرا که ما نمی‌دانیم هیچ یکی را که مسند آورده باشد آن را جز خارجة بن مصعب ابوالحجاج سرخسی وهو لیس بالقوی عند اصحابنا و وی نیست قوی و ثقه نزد یاران ما که اهل حدیث اند
و اختلاف کرده اند علمای حدیث در وی و تضعیف کرده اند او را وعن معاذ بن جبل رضی الله عنه قال رأیت رسول الله گفت معاذ دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و
سلم اذا توضأ مسح وجهه بطرف ثوبه چون وضو میکرد مسح میکرد روی مبارک خود را بگوشه جامه خود و از اینجا معلوم میشود که بعد از وضو عضو را بجامه که پوشیده بود پاک
کردن روا باشد اما جدا برای آن آماده داشت و اگر ثوب را شامل آن دارند نیز دور نیست رواه الترمذی وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان لرسول الله گفت عائشه
بود مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم خرقة جامه که ینشف بها اعضاءه بعد الوضوء می چید و میگرفت بآن خرقه آب را از اعضای خود پس از وضو از اینجا معلوم شد
که جامه علیحده داشت برای نشف اعضای وضو رواه الترمذی وقال هذا حدیث لیس بالقائم روایت کرد آن را ترمذی و گفت این حدیثی است که نیست استاده یعنی قوی نیست برپا
وابو معاذ الراوی ضعیف عند اهل الحدیث و ابو معاذ که روایت کننده این حدیث است سست است نزد اهل حدیث و ترمذی در جامع خود این هر دو حدیث را ذکر
کرده و هر دو را تضعیف نموده است و در تضعیف حدیث اول گفته که رشدین بن سعد و عبدالرحمن بن زیاد افریقی ضعیف اند در حدیث و گفته است که صحیح نیست درین باب چیزی از آنحضرت صلی الله علیه
وسلم و رخصت کرده اند قومی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مندیل بعد از وضو و آنها که مکروه پنداشته اند بجهت آنست که آب وضو وزن کرده میشود انتهی و در کتب حنفیه مذکور است که اگر بقصد تکبر
باشد مکروه نیست و اگر بقصد تکبر و تنزه باشد مکروه است و نزد بعض اولی آنست که نکنند زیرا که آنحضرت نکرده است و اگر بکنند مکروه نیست و نزد بعض مکروه زیرا که در وی ازاله اثر عبادت است و آب
وضو تسبیح میکند خدای تعالی را مادام که تر است والله اعلم

الفصل الثالث

عن ثابت بن ابی صفیة تابعی است شنیده انس را و امام محمد باقر را و سفیان ثوری و ابن عیینه از وی شنیده اند
و دیگران او را تضعیف کرده و گفته اند که کثیر الوهم بود در اخبار و واهی الحدیث بوده و ابن معین گفته که لیس بشیء قال قلت لابی جعفر هو محمد الباقر گفت ثابت گفتم مر ابی جعفر را
که محمد باقر بن علی زین العابدین است سلام الله علیهما وعلی آبائهم الکرام بدانکه امام محمد باقر از اعاظم فقهای مدینه مطهره بود و ثقه و کثیر الحدیث و روایت دارد از پدر خود امام زین العابدین و از
عمر و جابر و آمد شد وی بر جابر بن عبدالله انصاری بسیار بود و از وی استماع حدیث بسیار میکرد و گویند آنحضرت صلی الله علیه وسلم جابر را بشارت کرده بود که یکی از اولاد من پیش تو تعلم خواهد
نمود و ملقب بباقر نیز از نزد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بود و بقر در لغت شکافتن و فراخ کشادن است و سمی محمد بن علی زین العابدین لتبقره فی العلم آورده اند که چون امام محمد باقر
نزد جابر بیامد جابر کبیر السن شده بود و اعمی گشته می پرسید که کیستی تو گفتی منم محمد بن علی پس جابر میگفت که مرحبا مرحبا یا ابن رسول الله و ولد فاطمه و ریحانه پس دست در جیب امام محمد باقر می در آورد
و برکردن و بر سینه و بغل وی میگردانید و بوی اخلاص و عقیدت در مشام انس و محبت می شمید بیت ای گل ز تو خوشنودم تو بوی کسی داری وی سرو ز تو نازم قدت بکسی ماند
و میگفت بپرس از من یا ابن اخی هر چه میخواهی از احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم که در هر باب احادیث از وی بسیار یاد دارم و احادیث طویل از جابر بسیار است که تفصیل خصوصیات احوال روایت
میکرد رضی الله عنه پس ثابت بن ابی صفیه با امام محمد باقر گفت حدثک جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم توضأ مرة مرة ومرتین مرتین وثلثا ثلثا آیا حدیث
کرده و خبر داده است ترا جابر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وضو کرد و شست اعضا را گاهی یک یک بار و گاهی دو دو بار و گاهی سه سه بار قال نعم گفت محمد باقر آری حدیث کرده است مرا
جابر بدان رواه الترمذی وابن ماجه وعن عبدالله بن زید رضی الله عنه قال ان رسول الله روایت است از عبدالله بن زید که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم توضأ مرتین مرتین وضو کرد و شست اعضا را دو دو بار وقال هو نور علی نور و فرمود شستن دو دو بار نور بر نور است یعنی طهارت بر طهارت و سنت
بر فرض سبب مزید نورانیت است و درین لفظ تلمیح است بقصه تنزیل وعن عثمان رضی الله عنه قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم توضأ ثلثا ثلثا گفت
عثمان بن عفان که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وضو کرد سه سه بار وقال وفرمود هذا وضوئی ووضوء الانبیاء قبلی ووضوء ابراهیم این وضوی تام
کامل است وضوی من و وضوی پیغمبران که پیش از من بوده اند بخصوص وضوی ابراهیم خلیل الرحمن که متضمن طهارت و نظافت مخصوص است و از اینجا معلوم میشود که وضوی پیغمبران سابق نیز بهمین نهج
و خصوصیات بوده است مگر آنکه اشارت بهذا بخصوص تثلیث باشد بدلالت مقام چنانکه سیاق حدیث بر آن دلالت دارد رواهما رزین روایت کرد این دو حدیث را رزین والنووی
ضعف الثانی فی شرح مسلم و شیخ محیی الدین نووی حکم کرده است بضعف حدیث ثانی که از عثمان است رضی الله عنه در شرح صحیح مسلم وعن انس قال کان رسول الله
گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یتوضأ لکل صلوة وضو میکرد برای هر نماز وکان احدنا یکفیه الوضوء ما لم یحدث و بود یکی از ما که بسنده کی
میکرد او را وضو مادام که حدث نمیکرد و وضوی نمی‌شکست پس بعض میگویند که واجب بود بر حضرت وی صلی الله علیه وسلم وضو کردن برای هر نماز چنانکه حدیث آینده دلالت دارد بر آن و بعض میگویند
که آن بطریق اخذ عزیمت و عمل بظاهر کتاب بود که اِذَا قُمْتُمْ اِلَی الصَّلٰوةِ فَاغْسِلُوا بی وجوب والله اعلم رواه الدارمی وعن محمد بن یحیی بن حبان بفتح حا و بای موحده
مشدده و او جد عبدالله انصاری مازنی فقیه تابعی ذکر کرده او را ابن حبان در ثقه صاحب طبقه روایت میکند از ابن عمر و انس و از پدر خود و وی از مشایخ امام مالک است تحمل میکرد او را مالک
و ذکر میکرد بعبادت و فقه و علامات سنه احدی وعشرین ومائة قال قلت گفت محمد بن یحیی گفتم لعبید الله بن عبد الله بن عمر مر عبیدالله بن عبدالله بن عمر را که تابعی است و ثقه
قلیل الحدیث بود و در سالم بن عبدالله بن عمر مات قبل اخیه سالم بعد المائة ارأیت وضوء عبد الله بن عمر لکل صلوة خبر ده مرا از وضوی عبدالله بن عمر برای هر نماز طاهرا

کان او غیر طاهر باوضو باشد یا بی وضو عمن اخذه از که گرفته است آنرا و از که رسیده است او را این روایت فقال پس گفت عبید الله بن عبد الله حدثته اسماء بنت
زید بن الخطاب حدیث کرده است ابن عمر را اسماء دختر زید بن الخطاب که بنت عم اوست و زید بن الخطاب برادر عمر بن الخطاب بود و کلانتر از وی و از مهاجرین اولین است اسلام آورد
پیش از عمر و حاضر شد وقعهٔ بدر را و مشاهد دیگر را که بعد از آن است شهید شد یوم الیمامة در خلافت ابی بکر صدیق رضی الله عنه سال دوازدهم از هجرت روایت کرده است از وی عبد الله
بن عمر و اسما بنت زید نیز از صحابیات است پس این اسما حدیث کرد عبد الله بن عمر را ان عبد الله بن حنظلة بن ابی عامر الغسیل که عبد الله بن حنظله غسیل که پدر و پسر هر دو
صحابی اند و حنظله غسیل از سادات صحابه است و در روز احد شهید شده و قصهٔ وی که بدان غسیل لقب یافته مشهور است و عبد الله در روز وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم هفت ساله بود و رؤیت
کرد از حضرت صلی الله علیه وسلم و وی مردی خیر و فاضل بود و امیر انصار بود و شهید شد در وقعه حره اما ابو عامر راهب پدر حنظله کافر از عالم رفت و داخل باویهٔ شقاوت گشت حدثها ان
رسول الله حدیث کرد عبد الله بن حنظله اسما بنت زید را که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان امر بالوضوء لکل صلوة بود که امر کرده شده بود بوضو برای
هر نماز طاهرا کان او غیر طاهر باوضو میبود یا بی وضو فلما شق ذلک علی رسول الله پس هرگاه که سخت آمد وضو برای هر نماز بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم امر بالسواک عند کل صلوة امر کرده شد بمسواک کردن نزد هر نماز و وضع عنه الوضوء و نهاده شد از ذمهٔ شریف وی منسوخ گردانیده شد وضو برای هر نماز
الا من حدث مگر از جهت بی وضوئی قال گفت عبید الله بن عبد الله فکان عبد الله یری ان به قوة علی ذلک پس بود عبد الله بن عمر رای میزد و اعتقاد میکرد که مر او را
قوت است بر وضو کردن برای هر نماز یعنی اجتهاد کرد و گفت موضوع و منسوخ وجوب است و لیکن اولویت و افضلیت آن مر کسی را که توانا گردد باقی است فافهم ففعله حتی مات پس کرد عبد الله
بن عمر وضو را برای هر نماز تا آنکه مرد رواه احمد وعن عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبی صلی الله علیه وسلم مر بسعد وهو یتوضا روایت است
از عبد الله بن عمرو که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذشت بسعد بن ابی وقاص و حال آنکه سعد وضو میکرد و آب بسیار میریخت فقال ما هذا السرف یا سعد پس گفت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم چیست این اسراف آب ای سعد قال افی الوضوء سرف گفت سعد آیا در وضو اسرافی هست و در آب که عزیز الوجود و کم یاب است و مبذول است عادة چه اسراف باشد قال
نعم گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری در آب اسراف باشد وان کنت علی نهر جار و اگرچه باشی تو بر جوی روان و این مبالغه است در ترک اسراف در آب چه اسراف درین صورت متصور نیست
و بعض گویند که اگرچه در ریختن آب اسراف نباشد اما اسراف در عمر و تضییع وقت باقیست و نزدیک باین است آنچه بعض گفته اند که مراد باسراف درین حدیث اثم است یعنی اگرچه در اکثار آب در نهر
جاری اسراف و تضییع آب نیست و لیکن در تجاوز از تقدیر شرعی اثمی هست رواه احمد وابن ماجة وعن ابی هریرة وابن مسعود وابن عمر عن النبی صلی الله علیه
وسلم قال من توضا وذکر اسم الله کسی که وضو کند و ذکر کند نام خدا را فانه یطهر جسده کله پس بدرستیکه وی پاک میگرداند تن خود را همهٔ آن ومن توضا ولم
یذکر اسم الله لم یطهر الا موضع الوضوء و کسی که وضو کند و ذکر نکند نام خدا را پاک میگرداند مگر جای وضو را و این حدیث مشعر است بآنکه تسمیه سنت و مستحب بود نه واجب چنانکه
گذشت وعن ابی رافع قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضا وضوء الصلوة بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون وضو میکرد وضوی نماز را
حرک خاتمه فی اصبعه می جنبانید انگشترین خود را در انگشت مبارک خود و این نزد حنفی از سنن و مستحبات وضو است و شیخ ابن الهمام در زاد الفقیر گفته که خاتم اگر فراخ بود جنبانیدن وی سنت
است و اگر تنگ باشد چنانکه آب در زیر آن نرسد واجب است رواهما الدارقطنی وروی ابن ماجة الاخیر روایت کرد این دو حدیث را دارقطنی و روایت کرد ابن ماجه حدیث
اخیر را باب الغسل بضم غین و غسل بفتح غین شستن مطلق و بضم غین شستن تمام اندام و غسل بضمتین آب که بدان بشویند و بکسر غین چیزیکه بدان سر شویند چنانکه گل و اشنان و خطمی و غسول بفتح بمعنی آب
سر شستن هر دو بیاید و غسالة بضم غین آبیکه برآید از چیزی شستن و تغسیل مبالغه کردن در غسل اعضا و بمعنی باعث شدن دیگر را بغسل نیز آمده الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا جلس بین شعبها الاربع چون بنشیند مرد میان چهار شعبهٔ زن و شعبه بضم شین پاره از چیزی و شاخ و مراد اینجا دو دست و دو پای زن است یا دو
ران و دو ساق وی یا دو ران و دو جانب فرج یا چهار جانب فرج ثم جهدها پس در تعب و مشقت اندازد زن را یعنی جماع کند فقد وجب الغسل پس بتحقیق واجب شد
غسل یعنی بر مرد و زن وان لم ینزل و اگرچه انزال نکند و بیرون نیاید منی و همین است مذهب ائمهٔ اربعه و اکثر صحابه و خلفای اربعه و عائشه و تابعین و غیر ایشان متفق علیه وعن ابی
سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما الماء من الماء گفت ابو سعید خدری گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست آب یعنی استعمال آب و وجوب غسل
مگر از آب یعنی خروج منی رواه مسلم پس بحکم این حدیث بی انزال غسل واجب نگردد پس درین دو حدیث تعارض باشد و اشارت کرد مؤلف بجواب آن بقول خود قال الشیخ الامام
محیی السنة رحمه الله هذا منسوخ گفت محیی السنة این حدیث انما الماء من الماء منسوخ است چنانکه از ابی بن کعب روایت است که این رخصتی بود در اول اسلام بعد از آن نهی کرده شد
از آن و ترمذی گفته همچنین روایت کرده اند بسیاری از صحابه که این در ابتدای اسلام بود بعد از آن منسوخ گشت و حکم شد که چون آلت مرد در فرج زن درون رفت و التقای ختانین شد غسل واجب
شد انزال شود یا نه وقال ابن عباس و گفت ابن عباس که این حدیث انما الماء من الماء فی الاحتلام در شان احتلام است که بی دیدن تری در وی غسل واجب نمیکرد و اگر
چه خوابی که دیده و لذتی که چشیده یاد دارد و برین تقدیر احتیاج بقول بنسخ نباشد و حق آنست که این حدیث مطلق است چه احتلام و چه غیر احتلام و لیکن حکم در ابتدای اسلام بود و پس از آن منسوخ
گشت رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را که ابن عباس گفت که انما الماء من الماء فی الاحتلام ترمذی ولم اجد فی الصحیحین و نمی یابم آنرا در صحیح بخاری و مسلم این
اعتراض است از مؤلف بر صاحب مصابیح که این حدیث را در صحاح آورده با آنکه در صحیحین نیست و جواب از این اعتراض آنست که مصنف این قول ابن عباس را از برای دفع تعارض حدیثین آورده است

نه نا نظر بن که حدیثی است از صحاح که درین باب آورده وعن ام سلمة قالت قالت ام سلیم گفت ام المؤمنین ام سلمه که گفت ام سلیم که مادر انس بن مالک است رضی الله عنهما یا رسول الله
ان الله لا یستحیی من الحق ای پیغمبر خدا بدرستیکه خدا شرم ندارد از گفتن حق و پرسیدن آن یعنی نهی کرده از حیا داشتن از پرسیدن حق و این توطیه و اعتذار است از سؤال کردن فهل
علی المرأة من غسل اذا احتلمت پس چون وی تعالی نهی کرده از حیا در پرسیدن حق پس میپرسیم آیا هست بر زن غسل وقتیکه احتلام کند و خواب بیند چنانکه مردان می بینند قال نعم
گفت آنحضرت آری هست غسل بر زن اذا رأت الماء چون به بیند آب منی را چنانکه حکم مرد هم چنین است فغطت ام سلمة وجهها پس پوشید ام سلمه روی خود را بجهت شرم وقالت
وگفت یا رسول الله او تحتلم المرأة آیا خواب می بیند زن آنچنانکه آب برآید از وی قال نعم گفت آنحضرت آری می بیند و می برآید آب از وی تربت یمینک خاک آلوده باد دست
تو اصل معنی این ترکیب دعا است بذل و افتقار بعد از آن همچنین بر زبان عرب شده که در وقت تعجب و مذمت این عبارت را اطلاق کنند و حقیقت معنی آن را مراد ندارند و مراد آنست که عجبا
توای ام سلمه که اینچنین می گوئی و نفرت خود درک نمیکنی که زن را آب منی میباشد چنانکه مرد را اگر زن را آب منی نیست فبم یشبهها ولدها پس بچه چیز و بچه سبب مانند می شود فرزند زن را و فرزند
و متفق علیه این مقدار حدیث در صحیح بخاری و مسلم هردو مذکور است وزاد مسلم بروایة ام سلیم و زیاده کرده مسلم برین مذکور بروایت ام سلیم این عبارت را که آنحضرت فرمود ان
ماء الرجل غلیظ ابیض بدرستیکه آب مرد سطبر است و سفید وماء المرأة رقیق اصفر و آب زن تنک است و زرد فمن ایهما علا و سبق پس هر کدام از آب مرد یا زن که
بالا برآید و غالب گردد یا بیشتر در رحم افتد یکون منه الشبه میباشد از آن مانند شدن فرزند و اگر آب مرد بیشتر افتاد یا غالب شد فرزند مانند پدر افتد و اگر آب زن بیشتر است
یا غالب مانند مادر شود وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اغتسل من الجنابة چون غسل میکرد از جنابت
بدأ فغسل یدیه آغاز میکرد پس می شست هر دو دست را ثم یتوضأ کما یتوضأ للصلوة پس وضو میکرد چنانکه وضو میکرد برای نماز ظاهر این کلام دلالت دارد بر شستن پایها پیش از
ریختن آب بر بدن و حدیث آینده از میمونه رضی الله عنها صریح است در تاخیر آن از آن غالبا هردو میکرد گاهی چنان و گاهی چنین و مذهب ما تاخیر است از جهت حدیث میمونه و در هدایه گفته که تاخیر غسل
رجلین بجهت آنست که پایها در محل آلودگی اند با آب گل و لای پس شستن آنها فایده ندارد و اگر فضا بر سنگ و تخته باشد مثلا پیشتر بشوید و تاخیر نکند و محل حدیثین این میتواند بود والله اعلم و نیز دلالت دارد
بر مسح کردن سر درین وضو و همین است ظاهر روایت از امام ابی حنیفه رح و در روایتی مسح نیست چه مسح کردن فائده ندارد و در ریختن آب بعد از وی معدوم آنست و صحیح قول اول است و بالجمله بعد از وضو
مبارک می شست باین کیفیت که فرمود ثم یدخل اصابعه فی الماء پس می در آورد انگشتان خود را در آب فیخلل بها اصول شعره پس تخلیل میکرد با نگشتان بیخهای موی
خود را ثم یصب علی رأسه ثلث غرفات بیدیه پس میریخت بر سر خود سه کف آب بهر دو دست خود ثم یفیض الماء علی جلده کله بعد از ان میریخت آب را بکثرت
بر تمام اندام خود چنانکه روان میشد متفق علیه و درین روایت ذکر غسل فرج نیست وفی روایة لمسلم و در روایت دیگر مر مسلم را آمده که یبدأ آغاز میکرد غسل را فیغسل
یدیه قبل ان یدخلهما الاناء پس می شست هر دو دست خود را پیش از آنکه در آرد آنها را در آوند آب ثم یفرغ بیمینه علی شماله پس میریخت آب را بدست راست بر
دست چپ و فراغ ریختن آب فیغسل فرجه پس می شست فرج خود را ثم یتوضأ پس وضو میکرد وعن ابن عباس قال قالت میمونة وضعت للنبی صلی الله علیه
وسلم گفت ابن عباس گفت میمونه که یکی از ازواج مطهره و خاله ابن عباس است نهادم برای آنحضرت غسلا آبیکه بدان غسل کند و غسل بضمتین و بسکون سین هر دو روایت است فسترته
بثوب پس پوشیدم آب را بجامه یا پوشیدم آنحضرت را و زدم پیش او پرده فصب علی یدیه و ریخت آب آنحضرت بر هر دو دست خود فغسلهما پس شست هر دو دست را
ثم صب علی یدیه فغسلهما پس ریخت آب بر هر دو دست پس بشست هر دو دست را ثم صب بیمینه علی شماله پس ریخت آب بدست راست خود بر دست چپ خود
یعنی دو بار ریخت و دو دست آب ریخت و بشست و سوم بار بدست راست بر دست چپ آب ریخت فغسل فرجه پس بشست فرج خود را یعنی بدست چپ فضرب بیده الارض و بعد از
فراغ از شستن فرج زد دست خود را یعنی دست چپ را که بآن شست فرج خود را بر زمین فمسحها پس بسود دست چپ را بر زمین بجهت مبالغه در تنظیف و انقاء ثم غسلها پس بشست آن دست را
ثم تمضمض واستنشق وغسل وجهه وذراعیه پس آب در دهن کرد و در بینی کرد و بشست روی خود را و هر دو دست را تا آرنج ثم صب علی رأسه وافاض
علی جسده پس بریخت آب بر سر خود و بریخت و روان کرد آب بر تن خود ثم تنحی پس بیکسو شد از آنجائی که غسل کرده بود فغسل قدمیه پس بشست هر دو پای خود را این حدیث صریح است
در ترک مسح سر و تاخیر غسل قدمین بخلاف حدیث سابق و اخذ امام ابی حنیفه در مسح سر بآن حدیث است و در غسل قدم باین و بآن حدیث نیز عمل کرده اند چنانکه معلوم شد فناولته ثوبا
میمونه میگوید پس دادم من آنحضرت را بعد از فراغ وی از غسل جامه را که بدان پاک کند و بمالد بدن او را و بچیند آب را فلم یأخذه پس نگرفت آن جامه را و پاک نکرد بدان بدن او در حدیث
دیگر آمده که آوردم مندیلی را پس بیفشاند بدان آب را یعنی مسح نکرد و پاک نکرد و بیفشاند آب را بدست از روی خود و اختلاف کرده اند علما که پاک گردانیدن اعضا بجامه بعد از وضو مکروه است یا مستحب
یا مباح و بعض گفته اند از جهت آن نگرفت و پاک نکرد که آن جامه چرکین بود والله اعلم فانطلق وهو ینفض یدیه پس روانه شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حال آنکه وی می افشاند هر دو دست
خود را ظاهر در افشاندن دست است از آب اما در حدیث آمده است که چون وضو کنید مفشانید دستها را و بعض گفته اند که مراد بنفض اینجا جنبانیدن آنها است در مشی چنانکه داب اهل قوت است در راه رفتن زیرا
که افشاندن آب وضو مکروه است از جهت بودن او اثر عبادت و این معنی بعید است از مقام متفق علیه ولفظه للبخاری این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و این لفظ حدیث که
مذکور شد بخاری راست و مسلم این معنی را بلفظ دیگر روایت کرده وعن عائشة قالت ان امرأة من الانصار سألت رسول الله گفت عائشه که زنی از انصار پرسید پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم عن غسلها من المحیض از کیفیت غسل کردن وی از حیض فامرها کیف تغتسل پس فرمود آنحضرت آن زن را که چگونه غسل کند و بیان کرد کیفیت

آنرا ثم قال خذی فرصة بکسر فا و بضم و بفتح نیز آمده و سکون را و ضاد مهمله بمعنی قطعه و بقاف مفتوحه نیز آمده بمعنی چیزی اندک و بقاف مفتوحه و صاد معجمه هم روایت است نیز بمعنی قطعه من مسك
ممسّکة فرموده آن زن را بگیر پاره از مشک یا پاره از جامه که خوشبو ساخته شده از مشک و در روایتی من مسک آمده بفتح سین مشدده بهمین معنی یا بمعنی محکم گرفته شده بدست یا بمعنی برداشته شده و در قول و در روایتی
من مسک آمده بفتح میم بمعنی چرم و بعض این روایت را ترجیح کرده اند بجهت آنکه مشک قیمتی است و آن قوم بجهت شدت فقر قدرت بر آن کجا بود که مشک استعمال کنند اما مجب روایت همان قوی تر است
و فقها گفته اند که مستحب است مر زن را که پاره از مشک بگیرد یا پاره از جامه را مطیب سازد و ظاهر است که امر دادن بر تقدیر قدرت بر آن خواهد بود و بالجمله باین زن فرمود که بگیر قطعه از مشک فتطهری بها
پس پاک شو بمبالغه بآن قطعه قالت کیف اتطهر بها گفت آن زن چگونه پاک شوم بآن ۷ باز گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق تعجب از نافهمیدن آن و مکرر پرسیدن وی سبحان الله تطهری
بها فاجتذبتها الی عائشة میگوید پس کشیدم من آن زن را بسوی خود و در بعض نسخ فاجتبذتها بتقدیم با بر ذال و مختار هر دو بیک معنی اند فقلت تتبعی بها اثر الدم پس گفتم من برای فهمانیدن معنی
تطهر طلب کن و بچین بآن قطعه نشان خون را که در فرج تست یعنی معنی تطهر بها ظاهر است پرسیدن چیست متفق علیه و عن ام سلمة قالت قلت روایت است از ام سلمه که گفت گفتم یا رسول الله
انی امرأة اشد ضفر راسی بدرستیکه من زنی ام که سخت میکنم بافتن موی سر خود را و ضفر بفتح ضاد و سکون فا بافتن و بافتن موی بر بلیه یک جا چنانکه عادت زنان عرب است افانقضه لغسل الجنابة
آیا پس بشکنم آنرا از برای غسل جنابت فقال لا پس گفت آنحضرت نشکن انما یکفیک ان تحثی بسکون یا این است جز این نیست که بس است ترا که بریزی بر سر خود سه کف دست علی راسك بر سر خود ثلث
حثیات سه بار و حثیه مانند غرفه در وزن و در معنی ریختن دو کف دست ثم تفیضین علیك الماء پس بریزی و روان کنی بر تمام بدن خود آب را فتطهرین پس پاک میشوی رواه
مسلم و عن انس قال کان النبی گفت انس بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یتوضأ بالمد و یغتسل بالصاع وضو میکرد بمد و غسل میکرد بصاع و مد بضم میم یک رطل
و ثلث رطل و صاع چهار مد الی خمسة امداد و گاهی غسل بزیاده از صاع میکرد تا پنج مد و این حساب بر اهل دیار ما مبهم است و ما آنرا در شرح سفر السعادة بر حساب اهل دیار خود فرود آورده
تحقیق نموده ایم صاع بوزن اکبرشاهی که سیری سی سیر شاهی بود پنج سیر و ده سیر شاهی میشود و بوزن حال جهانگیری ابدالله ملکه و سلطانه که سیری سی و شش سیر شاهی است چهار سیر و یک پاو میشود و یک سیر شاهی
کم پس گویا این را غسل صاع و برای وضو مد مقرر شد و صاع چهار مد است حساب بهر دو وزن مذکور مرعی باید داشت و در روایتی وضو بمد و ثلث آمده و غسل بسه مد گفته اند مقصود ازین تعیین تحدید نیست
که بزیاده و کم از آن درست نباشد فضیلت بر سر شستن و تمام شستن است بی اسراف بهر قدر که باشد و اگر بقدر کفایت کند که روان گردانیدن آب است بر عضو آن نیز روا است متفق علیه
و عن معاذة بضم میم نام زنیست از ثقات تابعیات و عابدات روایت دارد از علی و عائشه و غیرهما قالت قالت عائشة گفت معاذه که گفت عائشه رضی الله عنها کنت اغتسل
انا و رسول الله بودم که غسل میکردم من و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من اناء واحد بینی و بینه از یک آوند که میان من و او میبود و آوند قدحی بود که
سه صاع آب در وی می گنجید چنانکه هر یکی از ما در وی دست می انداخت و آب میگرفت فیبادرنی پس زود میشتافت آنحضرت بسوی آب و پیشی میکرد از من در گرفتن آب حتی اقول
دع لی دع لی تا آنکه میگفتم من با آنحضرت بگذار برای من یعنی بگذار تا من هم آب بگیرم قالت گفت معاذه که راوی حدیث است و هما جنبان و حال آنکه آنحضرت و عائشه
هر دو جنب بودند و غسل جنابت میکردند متفق علیه و درین حدیث دلیل است بر آنکه چون جنب دست در آب در آرد بقصد شستن دست از جنابت تاثیری در آب میکند و زیان ندارد و بسا
که گرفتن آب و استعمال آب بی اغتراف ممکن و میسر نباشد پس بحکم ضرورت اعتبار آن ساقط آمد اما اگر دست بقصد شستن وی از جنابت در آرد تباه میکرد و آب چه ضرورت مرتفع میگردد با آنکه
باین قصد در آرد و اگر عضوی دیگر جز دست در آرد نیز ضرر دارد از جهت عدم ضرورت در در آوردن آن کذا قال الشمنی عن المحیط و امام محمد در موطای خود گفته که بودند مردان و زنان در
زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم که غسل میکردند معا و آن درست است خواه مرد آب بیشتر گیرد یا زن و این است قول ابی حنیفة انتهی مشکل آنست که در آخر باب مخالطة الجنب حدیثی می آید که منع فرموده
که زن غسل بکند ببقیه آب مرد و غسل بکند مرد ببقیه آب زن و در بنصورت که درین حدیث است لازم می آید غسل زن بفضل آب مرد چه حدیث ناطق است که آنحضرت مبادرت میفرمود و بیشتر آب
میگرفت و اگر اغتراف معا باشد نیز در کرت ثانیه هر دو لازم آید مگر آنکه گویند آنچه در آن حدیث آینده مذکور شد عاست عزیمت است و آنچه اینجا مذکور است رخصت و کلام در آن حدیث آینده نیز بیاید
انشاء الله تعالی

الفصل الثانی

عن عائشة قالت سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الرجل یجد البلل پرسیده شد آنحضرت از حکم
مردی که می یابد در جامه خود یا بر بدن خود تری را و لا یذکر احتلاما و یاد ندارد خواب او لذت آنرا قال گفت آنحضرت در جواب یغتسل غسل کند و عن الرجل الذی
یری انه قد احتلم و پرسیده شد از حکم مردی که میداند و یاد دارد که خواب دیده است و لا یجد بللا و نمی یابد تری را قال لا غسل علیه فرمود نیست غسل بر وی مسئله
اگر مرد و زن یکجا بهم خفته باشند و تری بر جامه خواب به بینند و ندانند که از کیست و بر کدام یک از ینها غسل واجب کرده و جواب اگر سفید است از مرد است و غسل بر وی واجب آید و اگر زرد است از زن است
و بر وست غسل و بعض گویند اگر بطول افتاده است از مرد است و اگر بعرض افتاده از زن و احتیاط در آنست که هر دو غسل کنند کذا قال الشمنی قالت ام سلیم گفت ام سلیم مادر انس رض که حاضر بود
و شنید این مسئله را هل علی المرأة تری ذلک غسل آیا هست بر زنی که ببیند بللی را و یاد ندارد خواب را و مقصودش آنست که آیا زن نیز تری می بیند و منی دارد قال پس جواب
داد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نعم آری غسل واجب است بر او چون زن آب منی دارد ان النساء شقائق الرجال بدرستیکه زنان نظائر مردان اند در خلقت و طبیعت هر چه مردان راست
از احکام طبیعت زنان را نیز هست مگر آنچه مخصوص بمردان و اقتضاء وجود منی از قبیل اول است و شقائق جمع شقیقه هر چیز که دو پاره کرده شد هر پاره را شقیق پاره دیگر گویند و لهذا برادر را
شقیق خوانند که دو پاره اند از یک اصل پس زن و مرد نیز شقیق یکدیگراند از یک اصل اند که آدم است علیه السلام رواه الترمذی و ابو داود و روی الدارمی و ابن
ماجة الی قوله لا غسل علیه ترمذی و ابو داود این حدیث را تا آخر روایت کرده اند و دارمی و ابن ماجه روایت ایشان تا لا غسل علیه است و حکایت ام سلیم و سوال و جواب وی

۷ [illegible]

در روایت ایشان مذکور نیست وعنها قالت قال رسول الله گفت عائشه گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا جاوز الختان الختان چون درگذشت
ختان مرد از ختان زن مراد آنست که هر دو ختان ملاقات و مساس کنند و ختان موضعی از مرد و زن که در ختنه کردن آن را می برند و آن از مرد پوستی است بر سر عضو و از زن گوشتی است بلند در درون
مانند تاج خروس پس علماء تعبیر باید که چون این دو موضع یکجا شوند بدر آمدن آلت مرد در فرج زن وجب الغسل واجب میگردد غسل بر مرد و زن فعلته انا ورسول الله کرده ام من و پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم آنرا فاغتسلنا پس غسل کردیم ما هر دو رواه الترمذی وابن ماجة پس معلوم شد که در وجوب غسل خروج منی در کار نیست و مجرد دخول
حشفه واجب است و در روایت احمد و مسلم از ابی موسی اشعری رض آمده است که گفت اختلاف کردند مهاجرین و انصار پس گفتند انصار واجب میگردد غسل کرده آمد و آب منی و مهاجران گفتند که
واجب میگردد بمجرد مخالطت پس گفتم من که شفا دهم شما را از این اختلاف پس برخاستم و نزد عائشه رفتم و گفتم سوالی دارم از تو ولیکن از کشف آن شرم دارم عائشه گفت از من بپرس هر چه میخواهی
و شرم مکن که من مادر توام پس گفتم چیست موجب غسل گفت تو در این سوال از من بکسی افتاده که خبردار است یعنی هیچ خبردارم از این مسئله گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون نشست مرد میان چهار
شعبه زن و مساس کرد ختان مرد با ختان زن بتحقیق واجب شد غسل و از اینجا معلوم کرده که مراد بمجاوزت ختانین مماست آنهاست وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم تحت کل شعرة جنابة زیر هر موی که بر تن آدمی است جنابت است فاغسلوا الشعر پس بمبالغه بشوئید موها را چنانکه زیر آنها شسته گردد وانقوا البشرة
و پاک بشوئید آنجا ها را از آنکه لم که نه در زیر موی است یا بیقین از عهده غسل برآمده باشد و شعر و شعره بسکون عین و فتح آن و بشره بفتحات رواه ابوداؤد والترمذی وابن ماجة
وقال الترمذی هذا حدیث غریب والحارث بن وجیه الراوی وهو شیخ لیس بذلك ترمذی این حدیث را تضعیف کرده و گفته که حارث بن وجیه که
روایت کننده این حدیث است پیری است که بجهت کبر سن غفلتی و نسیانی بروی طاری شده چندان قوی نیست در حفظ و ضبط روایت و وجیه چنانکه مشهور است بروزن عظیم است و وجیه بفتح واو و
سکون جیم و بای موحده تا آخر نیز خوانده اند وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله گفت امیر المؤمنین که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من ترك موضع شعرة
من جنابة لم یغسلها کسی که بماند جای یک موی از جنابت که نشوید آنرا فعل بها کذا وکذا من النار کرده شود باوی چندین و چندین از عذاب آتش دوزخ قال علی رض گفت علی
مکر رفمن ثم عادیت رأسی فمن ثم عادیت رأسی پس از جهت دشمن داشتم موی سر خود را پس از جهت دشمن داشتم موی سر خود را یعنی بریدم آنرا از بیخ چنانکه دشمن دشمن را میکند کنایت است
از دوام حلق ثلثا سه بار فرمود این عبارت را بقصد مبالغه و تاکید رواه ابوداؤد واحمد والدارمی روایت کردند این حدیث را این هر سه تن الا انهما لم یکررا لیکن احمد و
دارمی تکرار نیاوردند این عبارت را که فمن ثم عادیت رأسی وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یتوضأ بعد الغسل بود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم که وضو نمیکرد پس از غسل یعنی همان وضو که در اول غسل میکرد چنانکه گذشت کفایت میکرد و بعد از فراغ از غسل وضو دیگر باز نمیکرد رواه الترمذی وابوداؤد و
النسائی وابن ماجة وعنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یغسل رأسه بالخطمی بود آنحضرت که میشست سر مبارک خود را بخطمی بکسر خا و فتح آن
جائز است چیزی است که بدان سر بشویند چنانکه گل سرشوی در دیار ما وهو جنب و حال آنکه آنحضرت جنب می بود و غسل جنابت میکرد یجتزئ بذلك بسنده کی میکرد در شستن جای آنرا پاک میکرد
سر را از خطمی ولا یصب علیه الماء و نمیریخت بر سر آبی دیگر چنانکه مردم در حمامات اول آنرا میشویند و بعد از آن غسل میکنند و آب دیگر بر سر میریزند و غالبا خطمی در آب کم میبود چنانکه تغیر نمیداد آبرا
وا از طبعیتش که سیلان است بیرون نمی آورد رواه ابوداؤد وعن یعلی قال ان رسول الله گفت یعلی بن امیه یا یعلی بن مرة هر دو صحابی اند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
رای رجلا یغتسل بالبراز دید مردی را که غسل میکرد در صحرا یعنی برهنه فصعد المنبر پس بالا برآمد آنحضرت منبر را تا وعظ و نصیحت کند مردم را از ارتکاب اینچنین شنیعت و عادت شریف
بود که چون حکمی از احکام شریعت که بدان اهتمام داشت تعلیم کند خطبه میخواند فحمد الله پس حمد گفت مر خدا را واثنی علیه و ثنا خواند بروی تعالی و بستود مراد از بیان و تعبیر حمد است ثم قال پس گفت
آنحضرت ان الله حیی بدرستیکه خدا شرم دارنده است از افضاح بندگان و اظهار قبائح و شنائع ایشان ستیر بروزن صدیق تشدید بسیار پوشنده است گناه بندگان و عیوب ایشان را
یحب الحیاء والستر دوست میدارد آن بندگان را که شرم سازی او پرده پوشی یعنی حیا و تستر از صفات حق اند و دوست میدارد حق تعالی از بندگان خود تخلق باخلاق وی هر چه ممکن است از ایشان
فاذا اغتسل احدکم فلیستتر پس چون غسل کند یکی از شما پس باید که پرده کند و بپوشد اندام نهانی خود را که این نوعی از ستاریت است و در وی تخلق است بخلق آلهی تعالی و تقدس رواه ابوداؤد
والنسائی وفی روایة و در روایت ابی داؤد اینچنین آمده است که قال ان الله ستیر گفت آنحضرت که خدا تعالی ستیر است فاذا اراد احدکم ان یغتسل پس چون خواهد یکی از شما
که غسل کند فلیتوار بشیء پس باید که پوشیده کند اندام خود را بچیزی الفصل الثالث عن ابی بن کعب صحابی جلیل القدر عظیم الشان است کنیت او ابو المنذر است و ابو الطفیل نیز آمده
انصاری لقب و سید القرا و سید الانصار آمده و عمر بن خطاب رض او را سید المسلمین میخواند و آنحضرت او را بامر آلهی تعالی قرآن شنوانید روایت کرده اند از وی بسیاری از صحابه و تابعین و بود وی رضی الله
عنه کاتب وحی قال انما کان گفت ابی بن کعب بود این حکم که الماء من الماء رخصة فی اول الاسلام مگر رخصت در آغاز دین اسلام حکم کرده بود که اگر جماع بکنید و انزال نکنید نماز
بخوانید ثم نهی عنها پس نهی کرده شد از این رخصت و گفته شد بی غسل نماز نکنید و در فصل اول بیان آن گذشت رواه الترمذی وابوداؤد والدارمی وعن علی رضی الله
عنه قال جاء رجل الی النبی روایت است از امیر المؤمنین علی گفت آمد مردی بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن مرد انی اغتسلت من الجنابة بدرستیکه من
غسل کردم از جنابت وصلیت الفجر و گذاردم نماز بامداد را فرأیت قدر موضع الظفر لم یصبه الماء پس دیدم بعد از نماز گذاردن مقدار جای ناخن در بدن که نرسیده است
او را آب فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو کنت مسحت علیه بیدك اجزأك پس فرمود آنحضرت با آن مرد اگر میبودی تو که مسح میکردی بر آن موضع بدست خود

صلی الله علیه وسلم
ص

در وقت غسل یا بعد از آن اگرچه بعد از مدتی میبود و همین کفایت کرد و تمام میشد غسل تو یعنی قضا میکرد و تنها نمی اگر کنار ره وی اگر گویند مسح در غسل چون کفایت کند جوابش آنست که مراد به مسح اینجا غسل خفیف است و غالب آنست که چون دست تر بر آن موضع بکند نه کفایت میکند خصوصا در وقت غسل و بعضی گفته اند که این حکم سابق بود بعد از آن منسوخ شد رواه ابن ماجة وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کانت الصلوٰة خمسین بود نماز در شب معراج پنجاه والغسل من الجنابة سبع مرات و بود غسل از جنابت هفت بار وغسل البول من الثوب سبع مرات و بود شستن بول از جامه هفت بار فلم یزل رسول الله پس همیشه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یسأل سؤال میکرد از حضرت عزت تخفیف در آن حتی جعلت الصلوٰة خمسا وغسل الجنابة مرة وغسل الثوب من البول مرة تا آنکه گردانیده شد نماز پنج و گردانیده شد غسل جنابت یکبار و شستن جامه نیز از بول یکبار رواه ابو داؤد و ظاهر آنست که این قضیه در معراج است و حدیث معراج مشهور است و آنچه در صحیحین مذکور است همان حکم نماز است و حکم غسل جنابت و غسل ثوب بجهة آنجا مذکور نیست و مؤلف این حدیث را از حدیث ابی داؤد آورده و در اسناد این حدیث ایوب بن جابر است و وی ضعیف و مختلف فیه است نزد محدثین و شستن جامه یکبار مذهب شافعی است و سه بار شستن نزد وی مستحب است و در مذهب ما در نجاستی که مرئی نیست سه بار شستن واجب است و اصل طهارت وی آنست که غالب آید بر ظن غاسل که پاک شد و تثلیث مظنهٔ آنست چنانکه در مستیقظ از منام گذشت کذا فی الهدایة باب مخالطة الجنب وما یباح له باب در بیان مخالطت جنب و آنچه مباح است مر جنب را اند کر و نوم یا جماع بعد از وضو مانند آن جنابت در لغت بعنی دور شدن و یکسو شدن و جنابت شرعی نیز سبب دور بودن از مواضع نماز و یکسو شدن از صحبت مردم است و جنب بضمتین صاحب جنابت واحد و تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث در وی برابر است و مخالطت بهم آمیختن کسی با کسی مراد اینجا مکالمت و مجالست و مصافحت و مؤاکلت و مشاربت و امثال آنست و این همه جائز است با جنب و وارد شده است در احادیث الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال لقینی رسول الله گفت ابو هریره پیش آمد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وانا جنب و حال آنکه من جنب بودم فاخذ بیدی پس گرفت آنحضرت دست مرا فمشیت معه پس رفتم با وی حتی قعد تا آنکه نشست آنحضرت فانسللت پس بیرون آمدم از مجلس آهسته انسلال بیرون آمدن از میان چیزی و سل بر کشیدن شمشیر از نیام فاتیت الرحل پس آمدم منزل خود را و رحل بفتح راء و سکون حاء مهمله رخت و جای باش مرد فاغتسلت پس غسل کردم ثم جئت وهو قاعد پس آمدم و حال آنکه آنحضرت نشسته بود فقال این کنت یا ابا هر پس گفت آنحضرت کجا بودی تو ای ابا هریرة و هر بکسر ها و تشدید را یعنی گربه و هره با تاء مؤنث آن و ابو هریره تصغیر هره است فقلت له پس گفتم مر آنحضرت را حال خود را و موجب بیرون رفتن را فقال پس گفت آنحضرت بطریق تعجب سبحان الله ان المؤمن لا ینجس بدرستیکه مسلمان پلید نمیشود یعنی جنابت نجاست حکمی است که در شرع بدان حکم کرده اند و غسل برای آن واجب گردانیده لهذا بدن انسان بدان نجس نمیشود و لهذا عرق جنب و سؤر او طاهر است و مخالطت با وی جائز هذا لفظ البخاری این لفظ بخاری است ولمسلم معناه و مر مسلم را معنی اوست یعنی مسلم این مضمون را بالفاظ دیگر روایت کرده وزاد بعد قوله و زیاده کرده است مسلم بعد این قول وی که فقلت له این عبارت را که لقیتنی وانا جنب فکرهت ان اجالسک حتی اغتسل یعنی گفتم با آنحضرت در اعتذار بر آمدن از مجلس ملاقات کردی تو مرا و من جنب بودم پس مکروه پنداشتم که همنشینی کنم با تو تا آنکه غسل کنم وکذا للبخاری فی روایة اخری و همچنین آمده است مر بخاری را در روایت دیگر وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال ذکر عمر بن الخطاب لرسول الله گفت ابن عمر که ذکر کرد عمر پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم انه تصیبه الجنابة من اللیل که بدرستیکه شان این است که میرسد او را جنابت از شب فقال له رسول الله پس گفت مر عمر را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم توضأ واغسل ذکرک ثم نم وضو کن و بشوی عضو خود را پس خواب کن پس نوم جائز است جنب را اما بعد از وضو این قدرت طهارت نوم است مر جنب را چون این اگر دیا پاک بخواب رفت متفق علیه وعن عائشة رض قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا کان جنبا فاراد ان یاکل او ینام گفت عائشه بود آنحضرت چون میبود جنب پس میخواست که بخورد یا خواب کند توضأ وضوءه للصلوٰة وضو میکرد مثل وضوی او مر نماز را و این نیز امر مستحب است نه واجب متفق علیه وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتی احدکم اهله چون بیاید یکی از شما زن خود را یعنی جماع کند زن خود را ثم اراد ان یعود پس خواهد که عود کند یعنی دیگر بار جماع کند فلیتوضأ بینهما وضوءا پس باید که وضو کند میان هر دو نوبت از جماع و بی وضو جماع بر جماع نکند رواه مسلم وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یطوف علی نسائه بغسل واحد بود آنحضرت که میگشت گرد زنان خود یعنی جماع میکرد بیک غسل و برای هر جماع غسلی علحده نمیکرد رواه مسلم و ظاهر این حدیث دلالت دارد بر عدم وجوب قسم و رعایت نوبت بر آنحضرت در ازواج مطهره والا در نوبت یکی بجز دیگری چون میرفت و مذهب حنفیه نیز عدم وجوب است و آنحضرت بمحض تفضل و تبرع میکرد مگر آنکه شاید که طوف بر جمیع نسا باذن صاحب نوبت باشد والله اعلم وعن عائشة قالت کان النبی گفت عائشه بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یذکر الله علی کل احیانه ذکر میکرد خدا را و میبرد نام او را بر همه اوقات خود چه در حالت حدث و جنابت و چه غیر آن الا قرآن که در حالت جنابت نمیخواند و ذکر در بی وضو نمیکرد و بعضی میگویند که مراد بذکر اینجا ذکر قلبی و تفکر در صفات و افعال وی سبحانه است رواه مسلم وحدیث ابن عباس سنذکره فی کتاب الاطعمة و حدیث ابن عباس که در مصابیح اینجا مذکور است باشد که ذکر کنیم آنرا در کتاب الاطعمة ان شاء الله تعالی الفصل الثانی عن ابن عباس قال اغتسل بعض ازواج النبی گفت ابن عباس که غسل کرد بعضی از زنان پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی جفنة با ابیکه در جفنه بود جفنه بفتح جیم و سکون فا کاسهٔ بزرگ که آنرا تغار گویند فاراد رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یتوضأ منه پس خواست آنحضرت که وضو کند از آبی که فاضل مانده بود در آن کاسه از غسل بعضی از ازواج فقالت پس گفت آن بعض از ازواج یا رسول الله انی کنت جنبا بدرستیکه من بودم جنب و این آب بقیهٔ آبی است که از غسل جنابت من مانده بود فقال ان الماء لا یجنب بضم یا و کسر نون و بفتح یا و ضم نون پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که آب جنب نمیشود یعنی نجس نمیگردد بغسل کردن جنب بآن و رسیدن دست و بدن و بلان رواه الترمذی وابو داؤد وابن ماجة وروی الدارمی نحوه وفی شرح السنة عنه عن میمونة بلفظ المصابیح و در شرح سنت روایت است از ابن عباس از میمونه بلفظی که در مصابیح آورده است و آن اینست که گفت میمونه جنب شدم من و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس

غسل کردم من از جفنه و زیاده ماند در وی آبی از بقیهٔ آن پس آمد آنحضرت تا غسل کند از آن آب پس گفتم که من غسل کرده ام یا رسول الله از آن پس غسل کرد آنحضرت و فرمود که آب جنب نمی باشد یعنی بدر وی جنابت و در روایتی کرآب جنب نمیشود و اختلاف در لفظ مصابیح و لفظ کتاب آنست که در حدیث مصابیح غسل مرد از بقیهٔ غسل زن لازم می آید و در حدیث کتاب وضوی مرد از بقیهٔ غسل آب زن و در آخر فصل ثالث بیاید که نهی در منع تنزیهی است جواب ش همان که در فصل اول از حدیث عائشه گذشت **وعن عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله** پیغمبر خدا **صلى الله عليه وسلم يغتسل من الجنابة ثم يستدفئ بي** غسل میکرد از جنابت پس گرم میجست بمن یعنی اعضای شریف خود را می چسپانید بمن تا گرم کرده و مرا بجای جامه خود میساخت که بآن گرم شود **قبل ان اغتسل** پیش از آنکه من غسل کنم پس از اینجا معلوم شد که بدن جنب پاک است **رواه ابن ماجة و روى الترمذي نحوه وفي شرح السنة بلفظ المصابيح** و در حدیث مسلم آمده است که عائشه حائض میبود و آب میخورد پس آنحضرت میداد پس می نهاد آنحضرت دهن خود در جای دهن وی و حیض و جنابت یکحکم دارد **وعن علي رضي الله عنه قال كان النبي** پیغمبر **صلى الله عليه وسلم يخرج من الخلاء** بیرون می آمد از آبخانه **فيقرئنا القرآن** پس میخوانید ما را قرآن **و يأكل معنا اللحم** و میخورد با ما گوشت یعنی پیش از وضو **ولم يكن يحجبه او يحجزه** شک از راوی است و معنی یحجبه و یحجزه یکی است یعنی باز نمیداشت آنحضرت را **عن القرآن** از خواندن قرآن **شيء** هیچ چیز **ليس الجنابة** مگر بودن جنب **رواه ابو داود والنسائي و روى ابن ماجة نحوه وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقرأ الحائض ولا الجنب** نخواند حائض و نه جنب خواه مرد یا زن **شيئا من القرآن** هیچ چیز را از قرآن **رواه الترمذي** پس نزد بعضی تمام آیت خواندن حرام است و کمتر از آیت میتوان خواند و نزد بعضی کمتر از آیت خواندن نیز حرام است مگر یک کلمه و ظاهر لفظ عام است و اگر بقصد شکر نعمت گوید الحمد لله رب العالمین نه بقصد تلاوت قرآن باکی ندارد و نزد بعضی دعای قنوت خواندن نیز حرام است و باقی ادعیه و اذکار را باکی نیست **وعن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وجهوا هذه البيوت عن المسجد** روی بگردانید این خانها را از جانب مسجد تا راه خانه بآن سو نرود و در عبور جنب و حائض در مسجد لازم نیاید **فاني لا احل المسجد لحائض ولا جنب** زیرا که بدرستی من حلال نمیدارم در آمدن مسجد را برای حائض و جنب خواه بطریق مرور باشد یا مکث و نزد شافعی بطریق عبور جائز است و مالکی (؟) نیز مسیر (؟) است و طیبی نقل کرده که نزد احمد مکث جائز است والله اعلم و ظاهر حدیث بعموم و اطلاق مؤید مذهب ما است **رواه ابو داود وعن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تدخل الملائكة بيتا فيه صورة** در نمی آیند فرشتگان خانه را که در وی تمثال حیوانی است **ولا كلب** و نمی آیند خانه را که در وی سگی است و کلام درین در باب التصاویر بیاید **ولا جنب** و نمی در آیند در خانه که در وی جنب است و مراد کسی است که جنب بودن عادت دارد و براه تهاون و تکاسل میسر و چنانکه وقت نماز بگذرد و غسل نکند و این بتقدیری که وضو نکند **رواه ابو داود والنسائي وعن عمار بن ياسر** مولای بنی مخزوم بود و یاسر را ابو حذیفه را خود را کسمیه بضم سین و فتح میم و تشدید تحتانیه بوی تزویج کرد و از وی عمار بوجود آمد و پدر و مادر را و همه قدیم الاسلام اند و عمار از مستضعفین است که عذاب کرده شده در راه خدا کمبار از مشرکان و را میسوختند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروی بگذشت و گفت یا نار کونی بردا و سلاما علی عمار کما کنت علی ابراهیم و وی از مهاجرین اولین سابقین است حاضر شد بدر را و تمامی مشاهد را و وی از دلائل حقانیت امیر المؤمنین علی است رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم تقتلک الفئة الباغیة الحدیث و کشته شد بصفین و مناقب او کثیر است و مادر او را ابو جهل ملعون دشنه در فرج زد و بکشت **قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة لا يقربهم الملائكة** سه کس اند نزدیک نمی آیند ایشان را فرشتگان **جيفة الكافر** یعنی مردهٔ کافر و بعضی از کافر مراد دارند مرده یا زنده اما استعمال جیفه در مرده بیشتر است **والمتضمخ بالخلوق** و مرد بسیار آلوده بخلوق بفتح خای معجمه نام طیب مشهوری است که در وی غالب زعفران است و درین جزو تشدید است در منع از آن **والجنب الا ان يتوضأ** سوم جنب مگر آنکه وضو کند **رواه ابو داود وعن عبد الله بن ابي بكر بن محمد بن عمرو بن حزم** وی و پدر وی و جد وی همه تابعین اند و جد کلان وی عمرو بن حزم صحابیست که آنحضرت وی را عامل یمن ساخت و کتابی بوی نوشت چنانکه روایت میکند **ان في الكتاب الذي كتبه رسول الله** بدرستیکه در کتابی که نوشته است آن را پیغمبر خدا **صلى الله عليه وسلم لعمرو بن حزم** مر عمرو بن حزم را بفتح حای مهمله و سکون زای که آنحضرت او را در ناحیهٔ از یمن عامل ساخته بود و وی هفده ساله بود و کتابی بوی همراه ساخته که در وی بیان فرائض و سنن و صدقات و دیات و جز آن نوشته و آن کتاب مشهور است در باب سنن در آن کتاب نوشته بود **ان لا يمس القرآن الا طاهر** هرگز مساس نکند قرآن را مگر کسی که پاک است و مراد از حدث داشته اند **رواه مالك والدارقطني وعن نافع قال انطلقت مع ابن عمر في حاجة** نافع که مولای ابن عمر است و تابعی ثقه است کثیر الحدیث اصل او از دیلم است و بعضی گفته اند از عرب است و از کبار تابعین و ائمهٔ ایشانست مات سنة سبع عشرة و مائة گفت روان شدم همراه ابن عمر در حاجتی که وی داشت **فقضى ابن عمر حاجته** پس ادا کرد ابن عمر حاجت خود را **وكان من حديثه يومئذ ان قال** و بود از جملهٔ حدیث ابن عمر که در آن روز کرد این که گفت **مر رجل في سكة من السكك** گذشت مردی در کوچه از کوچها و سکه بکسر سین و کاف مشدد بمعنی راه هموار و برابر **فلقي رسول الله** پس ملاقات کرد آن مرد پیغمبر خدا را **صلى الله عليه وسلم وقد خرج من غائط** و حال آنکه تحقیق بیرون آمده بود آنحضرت از آبخانه **او بول** یا از پیشاب کردن شک راوی است **فسلم عليه** پس سلام داد آن مرد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم **فلم يرد عليه** پس باز نگردانید آنحضرت سلام بروی یعنی نداد جواب سلام وی **حتى اذا كاد الرجل ان يتوارى في السكة** تا وقتی که نزدیک بود آن مرد که پنهان کرد در کوچه **ضرب رسول الله** زد پیغمبر خدا **صلى الله عليه وسلم بيديه على الحائط** هر دو دست خود را بر دیوار **ومسح بهما وجهه** و مسح کرد بهر دو دست روی مبارک خود را **ثم ضرب ضربة اخرى فمسح ذراعيه** پس زد هر دو دست را بار دیگر بر دیوار پس مسح کرد بهر دو دست خود و دو تا آرنج یعنی تیمم کرد **ثم رد على الرجل السلام** پس باز گردانید بر آن مرد سلام را **و قال انه لم يمنعني ان ارد عليك السلام** و فرمود که مرا باز نداشت از رد کردن سلام بر تو چیزی **الا اني لم اكن على طهر** مگر آنکه نبودم من بر طهارت **رواه ابو داود** ظاهر نظر در حدیث آینده آنست که مانع از رد سلام آن بود که آنحضرت مکروه داشت رد سلام را بی وضو بجهت اشتمال آن بر لفظ سلام که اسمی از اسمای الٰهی است اگرچه مراد بدان اینجا معنی سلامت است و درینجا غایت تعظیم است مر ذکر خداوند تعالی و نام او را و لیکن این مشکل میشود بآنکه در صحیح آمده است که وی

طاہر

صلی اللہ علیہ وسلم ذکر میکرد خداوند تعالی را در ہر وقت بہر حال و اگر گویند کہ مراد بآن ذکر قلبی ہست گوئیم بصحت رسیدہ است ذکر لسانی نزد خروج از خلا کہ میگفت الحمد للہ الذی اذہب عنی الاذی وعافانی الحدیث وتسمیہ پیش از
وضو نیز گذشت کہ بازمیداشت او را از قرآن ہیچ چیز مگر جنابت و بیرون می آمد از خلا و تعلیم میکرد صحابہ را قرآن پیش از آنکہ وضو سازد و مانند آن میگویند کہ عزیمت آنست کہ بی وضو نام خدا نگیرند و آنچہ شما ذکر
کردید ہمہ از قبیل رخصت است کہ برای تعلیم جواز و تسہیل امر بر امت آمدہ اند و گفتیم من بخدا توفیق کہ این جواب جاری میشود در تسمیہ قبل الوضو چہ آن از قبیل عزیمت است بی شبہہ بلکہ ہر چہ وارد شدہ در موضع خاص سنت
ذکر آن کالاکل یعنی پس خلاصہ آنست واللہ اعلم ذکر خدا تعالی بی طہارت جائز ہست لیکن با طہارت افضل و اکمل و اولی ہست و بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در آن وقت چیزی از سلطان عظمت الٰہی حال فرود آمدہ شدہ کہ نگذاشت او را
کہ ذکر نام وی کند بی طہارت خصوصا در رد سلام کہ گنجایش توقف و تاخیر دارد و علی الفور واجب نہ ولیکن تا وضو کرد و تاخیر نکرد در آن مبادا آن مرد برود و رد سلام فوت شود و مدت بعید شود و پس تیمم کرد
و جواب سلام وی داد و تعلیم کرد کہ تیمم در امثال این کافیست با وجود قدرت بر آب فافہم **وعن المہاجر بن قنفذ انہ اتی النبی** روایت است از مہاجر بن قنفذ بضم قاف و سکون نون و ضم فا و
ذال معجمہ در آخر نام وی خلف بن عمیر و مہاجر لقب اوست کہ آنحضرت فرمود ہذا المہاجر حقا و صحابی قرشی تیمی ہست و بعض گفتہ اند اسلام او روز فتح مکہ است و حسن بصری و غیر وی از وی روایت کردہ اند کہ وی آمد پیغمبر را
صلی اللہ علیہ وسلم وہو یبول وحال آنکہ آنحضرت بول میکرد **فسلم علیہ** پس سلام کرد بر آنحضرت **فلم یرد علیہ** پس رد نکرد آنحضرت سلام او را **حتی توضأ** تا آنکہ وضو ساخت
اینجا چون ہیچ مانع نشد از تیمم ... و وضو ساختن تاخیر کرد پس از آن جواب سلام وی داد **ثم اعتذر الیہ** پس عذر خواہی کرد بوی **وقال** و فرمود **انی کرہت ان اذکر اللہ الا علی**
طہر بدرستیکہ من مکروہ پنداشتم کہ ذکر کنم نام خدا را مگر بر طہارت **رواہ ابوداؤد وروی النسائی الی قولہ حتی توضأ** روایت کرد این حدیث را تا آخر ابوداؤد و روایت کرد نسائی
تا قول وی حتی توضأ و قصہ اعتذار ذکر نکرد **وقال** و گفت نسائی این عبارت را کہ **فلما توضأ رد علیہ** طیبی گفتہ کہ درین حدیث دلیل ہست بر آنکہ ہر کہ تقصیر کرد در جواب سلام معذور ہی از عذر باید کہ اعتذار
کند بسوی وی تا منسوب بکبر نگردد و در بعض شروح گفتہ کہ حاشا کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در اداء عبادات مقصر توان گفت بلکہ تاخیر از جہت وجوہ مشروعہ بود و اعتذار محض تفضل و تبرع و مقصود زجر و تشدید
بود بر آنکہ سلام بر بول کنندہ مکروہ است و ترک کلام و کراہت آن در قضای حاجت و تعظیم ذات حق و صفات وی و تنزیہ ساحت عزت و عظمت وی تعالی کہ ذکر شود در چنین وقتی از جہت بودن سلام از اسمای وی
تعالی واللہ اعلم **الفصل الثالث عن ام سلمۃ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یجنب** بضم یا و کسر نون و بفتح یا و ضم نون **ثم ینام** بود آنحضرت کہ جنب میشد پس خواب میکرد
ثم ینتبہ ثم ینام بعد از خواب بیدار شد باز خواب میکرد یعنی با جنابت در خواب میکرد و بیدار میشد و مبادرت بغسل نمیکرد و سابقا معلوم شدہ کہ وضو کردہ بخواب میرفت و خواب آنحضرت خود ناقض وضو نبود پس
ہمان وضو میبود و از غیر وی صلی اللہ علیہ وسلم اگر چہ خواب ناقض است اما ظاہر آنست کہ ما نحن فیہ کہ بعد از جنابت کردہ بخواب رفت در طہارت نوم کافی ہست اگر چہ بعد از وی بیدار شدہ بعد از آن بخواب رفتہ است واللہ اعلم
رواہ احمد وعن شعبۃ قال ان ابن عباس کان اذا اغتسل من الجنابۃ گفت شعبہ کہ ابن عباس بود چون غسل میکرد از جنابت **یفرغ** بضم یا و کسر را **بیدہ الیمنی علی یدہ الیسری** میریخت
آب بدست راست خود بر دست چپ **سبع مرار** ہفت بار **ثم یغسل فرجہ** پس میشست فرج خود را **فنسی مرۃ کم افرغ** پس فراموش کرد ابن عباس یکبار کہ چند بار ریختہ است **فسألنی** پس پرسید مرا کہ چند بار
ریختہ شدہ است آب **فقلت لا ادری** پس گفتم من در نمی یابم و یاد ندارم کہ چند بار ریختہ شد **فقال** پس گفت ابن عباس بطریق زجر و توبیخ **لا ام لک وما یمنعک ان تدری** یعنی تا در مر ترا مبادا و مادر
ترا چہ چیز باز داشت ترا از دریافتن و یاد داشتن لا ام لک کلمہ ایست کہ عرب بطریق ذم و دشنام آن را ذکر کنند و لا ابا لک نیز در مثل این مقام مذکور گردد و ازینجا معلوم میشود کہ تلمیذ را باید کہ در پیش شیخ از عمل وی حاضر و
مستیقظ باشد و غافل نبود تا عمل او را یاد گیرد و بکار بندد و نقل کند و شیخ را میرسد کہ او را بر ترک آن ادب کند و درشتی نماید **ثم یتوضأ وضوءہ للصلوۃ** پس وضو میکرد ابن عباس ہمچو وضوی وی برای نماز
ثم یفیض علی جلدہ الماء پس میریخت بر بدن خود آب **ثم یقول ہکذا کان رسول اللہ** پس میگفت ابن عباس ہمچنین بود پیغمبر خدا **صلی اللہ علیہ وسلم یتطہر** غسل میکرد و مبالغہ میکرد در
طہارت **رواہ ابوداؤد** بدانکہ آنچہ وارد شدہ است در احادیث از شستن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دستہا را پیش از شستن فرج یا مطلق ... یا سہ بار ہست و در فصل اول از باب الغسل ہم از روایت
ابن عباس گذشت کہ ریخت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آب بدست راست خود بر دست چپ پس شست فرج خود را بی ذکر عددی معین پس آنچہ از ابن عباس شعبہ روایت کردہ کہ ہفت بار آب ریخت در صورتی مخصوص باشد بجہت
مبالغہ در تطہیر و تنظیف چنانکہ در تطہیر اوانی در بعض احادیث آمدہ است و شیخ ابن حجر گفتہ کہ شاید بجہت نجاستی بود کہ در دست چپ وی بود و این جزا فادہ عدد سبع میکند مگر آنکہ قید کنند کہ نجاستی سخت بود کہ جز
بمبالغہ در غسل نرود و سبع عددی ہست کہ روی بکمال دارند و اگر گویند کہ آن اتفاقی بود و از ابن عباس سؤال او از شعبہ بر نسیان و درشتی نمودن بر عدم درایت منافات دارد با آنکہ ... بہر دو وجہ غایت عددا ست
وعن ابی رافع مولای آنحضرت است و بعض گفتہ مولای عباس بود کہ بآنحضرت بخشیدہ بود نام او اسلم ہست در اصل قبطی ہست اسلام آورد پیش از بدر و حاضر نشد بدر را و حاضر شد احد را و مشاہد کہ بعد از وست
وگفتہ اند کہ چون بشارت آورد باسلام عباس آنحضرت او را اعتاق کرد **قال ان رسول اللہ** گفت ابی رافع کہ پیغمبر خدا **صلی اللہ علیہ وسلم طاف ذات یوم علی نسائہ** گشت گرد یک
روزی بر زنان خود و بگذشت بر ایشان یعنی جماع کرد با ہمۂ ایشان **یغتسل عند ہذہ وعند ہذہ** در حالیکہ غسل میکرد نزد این و نزد این یعنی نزد ہر کدام غسلی علیحدہ کرد **قال فقلت لہ**
گفت رافع پس گفتم من مر آنحضرت را **یا رسول اللہ الا تجعلہ غسلا واحدا آخرا** آیا چرا نمیکردانی آن غسل را یک غسل یعنی چرا بعد از ہمہ یک غسل نکردی و الا تخفیف شدہ بہر دو روایت
است **قال** فرمود **ہذا** این ہر بار جدا کردن غسل **ازکی** زیادہ شوندہ تر ہست از روی ثواب **واطیب** و خوش آیندہ تر ہست نفس را **واطہر** و پاک تر و نظیف تر ہست و ظاہر آنست کہ این ہر سہ بیک معنی است
یا قریب در معنی اند برای تاکید و مبالغہ مکرر آوردہ و طیبی گفتہ کہ ظاہر آنست کہ تطہیر برای ظاہر ہست و تزکیہ و تطییب برای باطن یا اول یعنی تزکیہ از برای ازالۂ اخلاق ذمیمہ و ثانی یعنی تطییب برای تحلی باوصاف حمیدہ
و ازینجا ظاہر شد کہ از آنجا کہ بعد از ہمہ یک غسل کرد چنانکہ در فصل اول از حدیث انس گذشت از برای تعلیم رخصت و تسہیل امر بر امت بود **رواہ احمد و ابوداؤد وعن الحکم بن عمرو** صحابیست
نزول کرد بصرہ را و معدود در است در ایشان و والی گردانید او را زیاد بر بصرہ و پس از آن عزل کرد و والی خراسان ساخت پس مرد بمرو سنہ خمسین یا احدی و خمسین روایت کردہ از وی حسن بصری و غیر وی **قال**
نہی رسول اللہ گفت نہی کرد پیغمبر خدا **صلی اللہ علیہ وسلم ان یتوضأ الرجل** از وضو کردن مرد **بفضل طہور المرأۃ** ببقیۂ آب طہارت زن خواہ بقیہ آب وضو باشد یا غسل

رواه ابوداود وابن ماجة والترمذي وزاد وزیاده کرده است ترمذی این لفظ را بطریق شک راوی او قال بسورها یا گفت وضو نکند مرد بسور زن وسور بضم سین
وسکون همزه بقیه شئ و بیشتر اطلاق وی بر بقیهٔ طعام یا شراب که کسی بخورد یا بنوشد واقع شود اما مراد اینجا فضل طهور و بقیهٔ آب طهارت است و شک راوی در مجرد لفظ است که تلفظ کرده بدان آنحضرت کذا قال
الشیخ ابن حجر وقال وگفت ترمذی هذا حدیث حسن وعن حمید الحمیری قال حمید بضم حا و فتح میم حمیری منسوب بحمیر بکسر حا و سکون میم تابعی جلیل القدر است واز قدمای
تابعین از ثقات بصریین و ائمهٔ ایشانست و محمد بن سیرین گفت که حمید اعلم اهل بصره وافقه ایشان بود وگفت لقیت رجلا صحب النبی ملاقات کردم مردی را که صحبت داشته است پیغمبر را صلی الله
علیه وسلم اربع سنین چهار سال کما صحبه ابوهریرة چنانکه صحبت داشته آنحضرت را ابوهریره که در غزوهٔ خیبر که در سال هفتم از هجرت بود ایمان آورد قال نهی رسول الله
گفت آن مرد که نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان تغتسل المرأة بفضل الرجل از غسل کردن زن به زیادتی و بقیهٔ آبی که غسل کرده است بدان آب مرد او یغتسل الرجل بفضل المرأة
یا غسل کند مرد به بقیهٔ آبی که غسل کرده است بدان زن زاد مسدد زیاده کرده است مسدد بروزن معظم که از کبار اتباع تبع تابعین است در مرتبهٔ احمد بن حنبل رحمة الله علیهما این عبارت را که و
لیغترفا جمیعا و باید که آب بگیرند از ظرف هر دو واز مرد و زن یکبارگی نه بنوبت اگرچه در اغتراف جمیعا نیز ذکر رفت دو غسل هر یکی از فضل دیگر لازم می آید چنانکه سابقا در حدیث عائشه در آخر فصل اول از باب
الغسل اشارت بدان کردیم اما باین قدر عفو است و منهی عنه غسل است بفضلی که بعد از غسل در ظرف بگذارد رواه ابوداود والنسائی وزاد احمد فی اوله و زیاده کرده است امام احمد
از حمید حمیری در اول این حدیث این کلام را که نهی ان یمتشط احدنا کل یوم نهی کرده است آنحضرت از اینکه شانه کند یکی از ما هر روز او یبول فی مغتسله یا بول کند در جای غسل کردن
رواه ابن ماجة عن عبدالله بن سرجس بدانکه نزد اهل حدیث در طرق اسانید این دو حدیث است و اگرچه ترمذی حدیث اول را حسن صحیح گفته است ولیکن بیهقی تضعیف آن کرده
و بیهقی گفته که خطابی گفت اهل حدیث راضی نیستند بطرق اسانید نهی اغتسال رجل بفضل ماء مرأة واغتسال المرأة بفضل ماء رجل واگر ثابت شود محمول است بر نسخ و شیخ ابن حجر گفته که هیچ یکی از امت بآن
نرفته و محال است که حدیث صحیح باشد و هیچکس بآن عمل نکرده و بسوی آن نرفته باشد و درین قول شیخ نظر است چه بعضی از ائمهٔ مذهب امام احمد حنبل بدان رفته اند و بطریق تعبد بدان قائل شده اند چنانچه
در شرح بتفصیل بیان کرده ایم باب احکام المیاه باب در بیان حکمهای انواع آبها چنانکه آب آسمان و آب زمین چشمه و غیر چشمه که دریا است و آب ایستاده و روان و قلیل و کثیر مستعمل و غیر مستعمل و پس
خوردهٔ حیوانات و آب حوضها که در بیابانها میباشد و آب گرم شده در آفتاب و غیر آن از آنچه درین باب مذکور شده الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لا یبولن احدکم باید که بول نکند یکی از شما فی الماء الدائم الذی لا یجری در آب ایستاده که نمیرود و روان نیست ثم یغتسل فیه پس وی غسل میکند در آن آب واین گویا
علت قول از نهی کردن است یعنی دور است از عاقل که بول کند در آب و حال آنکه غسل میکند در وی متفق علیه باید دانست که مراد آب قلیل است چه اگر کثیر باشد حکم جاری دارد و نجس نمیاید و غسل در
وی جایز و بعضی گفته اند که اگر خود کثیر باشد و متنجس نگردد بول کردن خوب نیست شاید که او را دیده دیگران هم بول کنند و عادت گردد و رفته رفته آب تغیر یابد و مراد بتغیر آب تغیر صفات اوست از رنگ
و بو و مزه و نهی بر تقدیر اول برای حرمت است و بر تقدیر ثانی برای کراهت و قید لا یجری برای آنست که آب جاری بوقوع نجاست پلید نگردد و نزد بعض شافعیه آب اگر قلیل باشد و هرچند جاری باشد مکروه است
و قید اغتسال اتفاقیست و وضو نیز همین حکم دارد و غائط نیز در حکم بول است بلکه سخت تر و بدتر از آن و گفته اند که اینهمه تفصیل در روز است و در شب قضای حاجت در آب مطلق مکروه و ممنوع است از جهت
ترس ایذای جن که میگویند که جای ایشان در شب هر جا که آب است میباشد کذا قال الشیخ ابن حجر المکی وفی روایة لمسلم قال و در روایتی مر مسلم را آمده است لا یغتسل احدکم فی الماء
الدائم وهو جنب غسل نکند یکی از شما در آب ایستاده و حال آنکه وی جنب است و اینجا مراد نیز ماء قلیل است زیرا که کثیر حکم جاری دارد و معنی قلیل و کثیر در فصل ثانی معلوم گردد فقالوا کیف یفعل
گفتند چون در آب غسل نکند چگونه کند یا ابا هریرة قال گفت ابوهریره یتناوله تناولا بگیرد آب را گرفتنی یعنی بردارد آب را بدست و غسل کند بیرون آب و ازینجا معلوم میگردد که اگر جنب دست
در آب درآرد تا آب بگیرد و غسل کند آب مستعمل نمیگردد اما اگر دست در آب برای شستن دست از جنابت درآرد مستعمل گردد کذا قال الشمنی وعن جابر قال نهی رسول الله گفت جابر نهی
کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان یبال فی الماء الراکد از بول کردن در آب ایستاده رواه مسلم وعن السائب بن یزید حلیف بنی امیه یا بنی عبد
شمس است ولادت او در سال دوم از هجرت است و حاضر شد حجة الوداع را با پدرش در هفت سالگی صحابی صغیر است روایت میکند از پدرش عامل گردانیده بود او را عمر رضی الله عنه بر بازار مدینه
قال ذهبت بی خالتی الی النبی گفت سائب برد مرا خالهٔ من نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقالت پس گفت خالهٔ من یا رسول الله ان ابن اختی وجع بدرستیکه
پسر خواهر من دردناک و رنجور است فمسح راسی پس بسود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدست مبارک خود سر مرا و دعا لی بالبرکة و دعا کرد مرا ببرکت و زیادتی خیر ثم توضأ پس وضو کرد آنحضرت
فشربت من وضوئه پس نوشیدم از آب وضوی آنحضرت مراد بقیهٔ آب وضو است که در ظرف مانده یا آبی که از اعضای شریف جدا گشته و گفته اند که ظاهر احتمال اول است و اکثر علما بر آنند چنانکه
در حدیث دیگر آمده است که صحابه جنگ میکردند بر سر آب وضوی آنحضرت اینجا نیز گفته اند که بقیهٔ آب وضو مراد است و اگر آب جدا گشته از اعضای شریف مراد باشد قول امام ابی حنیفه به نجاست آب مستعمل مشکل
نباشد مگر آنکه گفته شود تجویز شرب او مر سائب را بجهت تداوی بود یا طهارت آن از خصائص آنحضرت دارند و خود چگونه طاهر نباشد و بتن پاک او رسیده و زوال نجاست حکمی که در حدیث است نیز آنجا
در بدن شریف تاثیر و سرایت نکرده و حال آنکه بعضی از علما بطهارت فضلات وی صلی الله علیه وسلم رفته اند که وجود شریف وی از سر تا پا ظاهر و باطن پاکی و مطهر است ثم قمت خلف ظهره پس ایستادم
من پس پشت آنحضرت فنظرت الی خاتم النبوة پس نگاه کردم بخاتم نبوت بین کتفیه میان هر دو شانهٔ آنحضرت مثل زر الحجلة مانند زر حجله زر بتقدیم زای مکسوره بر را و حجله
بتقدیم حای مهمله بر جیم هر دو مفتوح خانهٔ عروسی و آنجا نیز میباشد مثل خرگاه که تکمها دارد کلان تشبیه کرده خاتم نبوت را در مقدار بآن و در بعض روایات آنرا تشبیه کرده اند به بیضهٔ کبوتر و آن
گوشت پاره بود با این شکل بغایت نورانی و درخشانی و در بعض روایات آمده که در باطن او مکتوب بود الله وحده لا شریک له و در ظاهر توجه حیث شئت فانک منصور و این را خاتم نبوت بجهت آن گفتند

صحیح

حسن

رضی الله عنه

که در کتب متقدمه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بدان نعت کرده بودند پس آن علامتی ونشانی بود برآنکه وی نبی موعود بود یا علامتی بود که وی خاتم النبیین است وبعد از وی پیغمبری نباشد وگویند که در وقت رحلت آنرا از کتف مبارک برداشتند وبابن شناختند که وی صلی الله علیه وسلم از دنیا انتقال کرد وتحقیق این در ابواب الشمایل آنحضرت در اواخر کتاب بیشتر از این بیاید ان شاء الله تعالی متفق علیه **الفصل الثانی عن ابن عمر** رضی الله عنهما **قال سئل رسول الله** گفت ابن عمر پرسیده شد پیغمبر خدا **صلی الله علیه وسلم عن الماء یکون فی الفلاة من الارض** از حال آبی که میباشد در بیابان وصحرا از زمین **وما ینوبه من الدواب والسباع** وحال آنچه نوبت میدارند ومی آیند در آن آب از چارپایان ودد ران ومیخورند از آن وبول وسرگین میکنند در آن **فقال اذا کان الماء قلتین** پس گفت آنحضرت چون باشد آب مقدار دو قله **لم یحمل الخبث** برنمیدارد وقبول نمیکند پلیدی را یعنی پلید نمیشود بافتادن چیزی از پلیدی در ان وقله بضم یعنی خم عظیم یعنی سبوی بزرگ که در ان آب کنند ودر اصل قله چیزی بلند را گویند چنانکه کوه وکوهان وتارک سر وجز آن را نیز قله از جهت بلندی وی گویند واز انجهت که برمیدارد او را مردی بزرگ ومقدار قله دو نیم مشک خرد که آنرا قربه گویند داشته اند پس قلتین پنج مشک آب باشد وقربه مقدار سبوی کلان که متعارف دیار ما است باشد وبحساب شرع پنجاه من گفته اند پس قلتین دویست وپنجاه من باشد وبعض گفته اند مقدار قربه صد رطل عرقیست ورطل عراقی صد وبیست وهشت درهم ومن شرعی چهل سیر شاهی است واین مذهب امام شافعی وامام احمد است که چون آب قلتین باشد بافتادن نجاست نجس نگردد مادام که رنگ وبوی ومزه آب تغیر نیابد الا آنکه نزد امام احمد نجاست آدمی بول وغائط سیلان کننده باشد متنجس میگرداند مگر آنکه مانند حوضها باشد که در راه مکه است وغریب آنست که در کتب شافعیه آورده اند که هر آب نجس چون بر فته رفته مقدار قلتین شود پاک میگردد وباز چون اندکی از ان آب کم شود باز نجس میگردد گویا قلتین را از نزد ایشان تاثیر وخاصیت است در طهارت آب والله اعلم **رواه احمد وابو داود والترمذی والنسائی والدارمی وابن ماجة وفی اخری لابی داود** ودر روایتی دیگر مر ابی داود را چنین آمده که **فانه لا ینجس** ودر صحت این حدیث میان محدثان اختلاف است وصاحب سفر السعادة گوید جمعی میگویند که این حدیث صحیح شده وجمعی میگویند که این حدیث صحیح است واکابر اهل حدیث آنرا در مصنفات خود ذکر کرده اند انتهی واین حدیث در صحیحین نیست وعلی بن المدینی که امام ائمه حدیث است واز شیوخ بخاری است واز اقران احمد بن حنبل است گفته که این حدیث ثابت نشده است از رسول خدا صلی الله علیه وسلم وگفته اند که وی مخالف اجماع صحابه است که زنگی در چاه زمزم افتاده بود وپس ابن عباس وابن زبیر امر کردند بکشیدن تمام آب واین بحضور صحابه بود وهیچکس انکار بر آن نکرد والله اعلم وگفته اند هیچیک از فریقین را در تقدیر آب وتحدید در تنجس وعدم آن حدیث صحیح از آنحضرت ثابت نیست وطحاوی که از ائمه مذهب حنفیه است گفته که حدیث قلتین اگرچه صحیح است ولیکن ما عمل بدان نکردیم از جهت آنکه قله مشترک است میان چند معنی خم وقربه وسر کوه وبیقین معلوم نمیشود که مراد بدان چیست وتفصیل مقام آنست که مذهب اصحاب ظواهر آنست که آب پلید نمیگردد بهیچ چیز وبهیچ حال خواه روان باشد یا ایستاده کم باشد یا بسیار وخواه تغیر یابد رنگ وبو ومزه وی یا نیابد وعامه علما از فقها ومحدثین بر آنند که اگر کثیر باشد متنجس نمیگردد واگر قلیل بود میگردد وآنکه در حدیث بئر بضاعه واقع شده است که الماء طهور لا ینجسه شیء متمسک اصحاب ظواهر است مراد بدان ماء کثیر است واختلاف است میان ائمه اربعه در مقدار قلیل وکثیر نزد امام مالک آنچه تغیر نیابد لون وریح وطعم وی کثیر است وآنچه تغیر یابد قلیل پس وی همین تغیر وعدم تغیر را معیار قلت وکثرت داشته ونزد امام شافعی واحمد هرچه بقلتین رسد کثیر وهرچه کمتر از ان باشد قلیل ونزد امام ابو حنیفه واصحاب وی اگر آب بقدری بود که بجنبانیدن اجزای او از هم جدا نگردد نزد بعض بغسل ونزد بعض بوضو ونزد بعض بگرفتن بدست بی شدت ضعیف کثیر است والا قلیل ونزد متاخرین مشائخ بمساحت قرار یافته نزد بعضی بده در ده ونزد بعضی بیازده دریازده ونزد بعضی بیست دربیست وبعض ظن غالب معتبر دارند اگر ظن غالب وصول نجاست بجانب دیگر است وضو نکند والا بکند وتحقیق دلائل وتفصیل آن در شرح سفر السعادة کرده شده است ودر شرح نیز آورده شد فلیطلب ثم **وعن ابی سعید الخدری قال** گفت **قیل** گفته شد **یا رسول الله انتوضأ من بئر بضاعة** آیا وضو بسازیم از آب این چاه که نام او بئر بضاعه است بضم باء موحده وضم وکسر آن ومشهور ضم است در مدینه مطهره **وهی بئر یلقی فیها الحیض** وحال آنکه آن چاهی است که انداخته میشود در وی حیض بکسر حاء وفتح یاء جمع حیضه بکسر وسکون خرقه حایض بخون حیض آلوده **ولحوم الکلاب** وانداخته میشود در وی گوشتهای سگان **والنتن** وانداخته میشود در وی نتن بفتح نون وسکون تاء بوی بد ومراد اینجا چیزهای بدبو است **فقال رسول الله** پس گفت پیغمبر خدا **صلی الله علیه وسلم ان الماء طهور لا ینجسه شیء** بدرستیکه این آب چاه پاک است پلید نمیگرداند او را چیزی زیرا که بسیار وچشمه دار است وگفته اند که این چاه در آن وقت جاری بود وراهی بساطین داشت مثل جوی روان اگرچه ده در ده نبود وآنقدر بود که آب وی بتحریک منفصل نگردد فافهم ودر بعض روایات از مشائخ مذهب ما چاه چشمه دار حکم آب جاری دارد **رواه احمد والترمذی وابو داود والنسائی وعن ابی هریرة قال سأل رجل رسول الله** پرسید مردی پیغمبر خدا را **صلی الله علیه وسلم فقال** پس گفت آن مرد **یا رسول الله انا نرکب البحر** بدرستیکه ما سوار میشویم در بار دریا **ونحمل معنا القلیل من الماء** وبر میداریم با خود اندک از آب **فان توضأنا به عطشنا** پس اگر وضو کنیم بآن آب که برداشته ایم تشنه میمانیم **افنتوضأ بماء البحر** آیا بکنیم از آن آب پس وضو کنیم بآب دریا گویا استبعاد ایشان توضی بآب دریا ناشی از فهم تخصیص بود از کریمه **وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا** یا مخالفت وی با آب آسمان در اوصاف **فقال رسول الله** پس گفت پیغمبر خدا **صلی الله علیه وسلم** در بیان جواز توضی بآب دریا **هو الطهور ماؤه** دریا پاک کننده است آب وی **والحل میتته** وحلال است خود مرده او ومراد ماهی است که او را ذبح نمیکنند ومیته بفتح میم چیزی که او را ذبح نکنند وذبح ماهی همین شکار کردن وبر آوردن او است از آب وآنکه در آب مرده بمذهب ما حلال نیست وتحقیق آن در کتاب صید وذبائح بیاید ان شاء الله تعالی **رواه مالک والترمذی وابو داود والنسائی وابن ماجة والدارمی وعن ابی زید عن عبد الله بن مسعود ان النبی صلی الله علیه وسلم قال له** ابو زید مخزومی که از تابعین است ومولای عمرو بن حریث است وبخاری او را تضعیف کرده از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت میکند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت مر او را **لیلة الجن** در شب جن وآن شبی است که جنیان نزد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمدند وآنحضرت ایشان را دعوت کرد وبر ایشان قرآن خواند وایشان بر قوم خود باز گشتند وحقیقت حال با ایشان گفتند چنانکه این قصه منطوق قرآن عظیم است پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب میخواست برای وضو وابن مسعود حاضر بود ومطهره با خود داشت پس آنحضرت از وی پرسید **ما فی اداوتک**

چه چیز است در مطهره تو **قال قلت نبیذ** گفت ابن مسعود گفتم نبیذ است در مطهره من **قال** گفت آنحضرت **تمرة طیبة وماء طهور** نبیذ چیست خرمای پاک و آب پاک کننده پس روا باشد بوی وضو بی شبهه
رواه ابو داؤد روایت کرد این حدیث را این مقدار ابو داؤد **وزاد احمد والترمذی** واحمد و ترمذی نیز زیادت کردند که **فتوضأ منه** پس وضو کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازان نبیذ
که در مطهره بود **وقال الترمذی ابو زید مجهول** و ترمذی درین حدیث طعن کرده بجهت آنکه ابو زید که روایت وی از ابن مسعود آورده اند مردی مجهول است و گفته اند که ابو زید مولای ابن
حریث که حدیث وضوی نبیذ از ابن مسعود روایت کرده و از وی ابو فزاره روایت کرده حدیث وی صحیح نیست و بخاری او را در ضعفا آورده و حاکم نیز بضعف وی حکم کرده و گفته اند که وی را اجز این
یک حدیث نیست و بعض ابو فزاره را نیز تضعیف نموده اند و در مصابیح گفته است **وصح عن علقمة عن عبد الله بن مسعود قال** و بصحت رسیده است از علقمه بن قیس که تابعی مشهور است
فقیه کبیر الشان و گفته اند که صحابه از وی علم می پرسیدند و بود اشبه الناس بعبد الله بن مسعود در راه و روش و سمت استقامت شنیدی ها که روایت کرد از ابن مسعود که گفت ابن مسعود **لم اکن لیلة الجن مع رسول**
الله نبودم من در لیلة الجن با پیغمبر خدا **صلی الله علیه وسلم رواه مسلم** و چون ابن مسعود درین شب با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم همراه نباشد حدیث مذکور که دلالت بر همراهی دارد
صحیح نباشد بدانکه نبیذ تمر آنست که خرما را در آب بنهند و چند روز بگذارند تا شیرینی از وی جدا گردد و تیزی پیدا کند و این تا بسیار تیز و تند نشده حلال است و برای آنحضرت نیز میساختند و تمامه احوال
و احکام آن در باب الاشربه بیاید انشاء الله تعالی و وضو به نبیذ تمر مختلف فیه است و حنفیه اگر آب خالص یافته نشود جائز دارند و با وجود نبیذ نزد ایشان تیمم جائز نه و این حدیث ابو زید را که از ابن مسعود روایت
کرده دلیل آن می آرند و شافعیه درین حدیث بجهتی که معلوم شد طعن مینمایند و تضعیف میکنند و نزد تحقیق حق با امام ابو حنیفه است و جهالت راویان حدیث مندفع است و بودن ابن مسعود در لیلة الجن با
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت شده و بتحقیق پیوسته است و چون آنحضرت بدعوت جن مشغول شد ابن مسعود را در یکجا نشاند و دائره کرد و خط کشید و فرمود تا ازین دائره بیرون نرود و آنکه گفت وی در آن شب
با آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبودم یعنی در وقت مکالمه و مفاوضه با جن حاضر نبودم یا در وقت بیرون آمدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم همراه نبودم و در آخر شب پیوستم و سخن درینجا دراز است در شرح بسط نموده
شده است آنجا باید نگریست والله اعلم **وعن کبشة بنت کعب بن مالک وکانت تحت ابن ابی قتادة** و روایت است از کبشه انصاریه بفتح کاف و سکون موحده دختر کعب بن مالک انصاری
که از مشاهیر صحابه است و قصه وی در تخلف از غزوه تبوک مشهور است و بود این دختر کعب زن پسر ابی قتاده ابی قتاده نیز صحابی مشهور است که او را فارس رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند و ابن حبان گفته که کبشه را نیز
صحبت است کذا فی التقریب **ان اباقتادة دخل علیها** روایت میکند کبشه که ابو قتاده در آمد بروی یعنی بر کبشه **فسکبت له وضوءً** پس ریخت کبشه برای ابو قتاده آب وضو را در ظرفی و در بعض
روایات فسکبت بلفظ متکلم نیز آمده **فجاءت هرة فشربت منه** پس آمد گربه که بنوشد از آن آب که برای وضو نهاده بود **فاصغی لها الاناء** پس مائل و کج گردانید ابو قتاده برای گربه ظرف آب را
تا بآسانی آب بخورد **حتی شربت** تا آنکه بخورد گربه آب را **قالت کبشة فرآنی انظر الیه** گفت کبشه پس دید مرا ابو قتاده که نگاه میکنم بجانب وی و می نگرم روی تعجب از آنکه می ماند گربه را تا از ظرفی که
در وی آب وضو نهاده بود بخورد **فقال** پس گفت ابو قتاده **اتعجبین یا ابنة اخی** آیا عجب داری ای دختر برادر من بر عادت عرب که مخاطب را برادرزاده و پسر عم میخوانند اگرچه در واقع نه چنین
باشد و اخوت اسلام خود باقیست **قالت فقلت نعم** گفت کبشه پس گفتم من آری عجب دارم ازان **فقال ان رسول الله** پس گفت ابو قتاده بدرستیکه پیغمبر خدا **صلی الله علیه وسلم قال**
گفته است که **انها لیست بنجس** بدرستیکه گربه نیست پلید که آب بدهان انداختن وی پلید گردد و نجس بکسر جیم بمعنی پلید و بفتح جیم نیز خوانده اند بمعنی پلیدی **انها من الطوافین علیکم او الطوافات**
بدرستیکه گربه از طواف کنندگان و گرد شما آیندگان است اگر نر است از طوافین است که بمعنی ذکور است و اگر ماده است از طوافات است که بمعنی اناث است پس کلمه او برای شک راوی نباشد بلکه لفظ
آنحضرت باشد صلی الله علیه وسلم و تواند که برای شک بود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم من الطوافین فرمود یا من الطوافات و طواف صیغه مبالغه است که افادت غلبه و کثرت میکند و مراد آنست که چون وی گرد
شما بسیار میگردد اگر حکم بنجاست سوّر وی کنیم در حرج و مشقت افتید بنا بر آن رخصت کردیم یا مراد آنست که وی دائم گرد شما میگردد چنانکه سائلان و محتاجان گردند پس مواسات و مهربانی باوی لازم
باشد بهر تقدیر باعث مسامحه آمد و نزد امام ابو حنیفه سور گربه مکروه است اگر آب دیگر یافته نشود وضو کند بآن و تیمم نکند و اگر با وجود آب پاک وضو کند جائز بود و لیکن مکروه و نزد ابی یوسف و
ائمه دیگر طاهر است و قول ابی حنیفه بکراهت بجهت آنست که در حدیث دیگر گربه را از سباع خوانده و سور سباع نجس است و لیکن حدیث انها من الطوافین آورد و نجاست را بکراهت **رواه مالک**
واحمد والترمذی وابو داؤد والنسائی وابن ماجة والدارمی وعن داؤد بن صالح بن دینار عن امه ان مولاتها ارسلتها بهریسة
الی عائشة داؤد بن صالح دینار مدنی که از کبار تابعین است و از موالی انصار و بعض گفته اند مولای ابو قتاده انصاری بود از مادر خود روایت میکند که زنی که آزاد کننده مادر او
بود فرستاد مادر او را با هریسه که طعام مشهور است مشتق از هرس که بمعنی کوفتن سخت است و معنی اکل شدید نیز آمده نزد عائشه رضی الله عنها **قالت** گفت مادر وی که هریسه برده بود **فوجدتها**
تصلی پس یافتم عائشه را که نماز میکند **فاشارت الی ان ضعیها** پس بدست باز نمود بجانب من که بنه هریسه را و ازینجا معلوم میشود که مانند این اشارت کردن روا است در نماز و
نماز بدان تباه نگردد و در بعض روایات فقیه آمده است که اشارت مفهمه مفسد نماز است و این حدیث بر خلاف آنست و مفسد نماز یا کلام است یا فعل کثیر **فجاءت هرة** پس آمد گربه **فاکلت**
منها پس خورد پاره ازان هریسه **فلما انصرفت عائشة من صلوتها** پس هرگاه برگشت و فارغ شد عائشه از نماز خود **اکلت من حیث اکلت الهرة** خورد هریسه را از همانجا
که خورده بود گربه گویا این تعجب کرد و پرسید **فقالت ان رسول الله** پس گفت عائشه بدرستیکه پیغمبر خدا **صلی الله علیه وسلم قال انها لیست بنجس** گفته است که گربه
پلید نیست و پس خورده او پلید نه **انها من الطوافین علیکم** بدرستیکه گربه از جمله گردندگان است بر گرد شما و گفت **انی رأیت رسول الله** بدرستیکه من دیده ام پیغمبر خدا را **صلی الله علیه**
وسلم یتوضأ بفضلها وضو میکرد بآبی که باقی میماند از گربه **رواه ابو داؤد وعن جابر قال سئل رسول الله** گفت جابر پرسیده شد پیغمبر خدا **صلی الله علیه وسلم**
انتوضأ بما افضلت الحمر آیا وضو کنیم بآبی که زیاده و باقی گذاشته اند خران **قال نعم** فرمود آری وضو کنید **وبما افضلت السباع کلها** و بآنچه باقی گذاشته اند درندگان

نیز همه درندگان رواه فی شرح السنة و ازینجا معلوم میگردد که سور سباع پاک باشد چنانکه مذهب شافعی است و نزد ما سور سباع نجس است زیرا که آن متولد است از لحم وی که نجس است و مذهب
امام احمد نیز همین است با اختلافی که در روایات است نزد اصحاب او و احادیثی که در طهارت آن آمده در صحت آنها سخن است و اگر بصحت برسند مراد حوضها و غدیرهای بزرگ خواهد بود که در بیابانها است
چنانکه بیاید و اگر درندها علی العموم مراد باشند لازم آید که سور کلب نیز پاک باشد و باین جانب هیچکس نرفته فائده در محیط گفته است که اگر سگ عضو انسانی یا جامهٔ او را بگیرد اگر در حال غضب بگیرد
پلید میگردد و اگر بطریق مزاح و ملاعبت گیرد پلید نگردد چه وی در حالت غضب بدندان گیرد فقط و در دندانهای وی رطوبت نیست و در حالت مزاح بلبها میگیرد و آنها رطب اند کذا قال
الشمنی وعن ام هانی قالت اغتسل رسول الله صلی الله علیه وسلم هو و میمونة روایت است از ام هانی بنت ابی طالب اسم او فاخته بود و در بعض گفته اند عاتکه اسلام
آورد در سال فتح روایت میکند از وی علی و ابن عباس و جماعهٔ کثیر از تابعین باقی ماند تا بعد از خمسین در زمان معاویه که گفت غسل کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و میمونه بنت حارث که از امهات
المؤمنین است فی قصعة فیها اثر العجین یا آنکه در کاسهٔ کلان بود که در وی اثر و بقیهٔ خمیر بود و گفته اند که مگر اثر خمیر در قصعه بسیار نبود چنانکه تغیر یابد آب کذا قال الشافعیة و نزد ما اگر تغیر
یابد یکی از اوصاف آب بشیء طاهر روا است مگر آنکه آب را از طبع وی که سیلان است بگرداند رواه النسائی و ابن ماجة الفصل الثالث عن یحیی بن عبد الرحمن قال
ان عمر رضی الله عنه خرج فی رکب فیهم عمرو بن العاص یحیی بن عبد الرحمن که از تابعین و مدنی و ثقه و رفیع القدر و کثیر الحدیث است حفید حاطب ابن ابی بلتعه که صحابی مشهور بود گفت
که امیر المؤمنین عمر بیرون آمد در سواران که در میان ایشان عمرو بن العاص نیز بود حتی وردوا حوضا تا آنکه فرود آمدند بالای حوضی فقال عمرو یا صاحب الحوض هل ترد
حوضك السباع پس گفت عمرو بن العاص ای صاحب حوض آیا فرود می آیند و در می آیند برای آبخوردن در حوض تو درندگان فقال عمر بن الخطاب یا صاحب الحوض
لا تخبرنا پس گفت امیر المؤمنین عمر ای صاحب حوض خبر مده ما را یعنی خبر دادن تو و خبر ندادن تو برابر است نزد ما چنانکه فرمود فانا نرد علی السباع و ترد علینا زیرا که ما فرود می
آئیم بر درندگان و فرود می آیند ایشان بر ما یعنی آب بسیار که ما می آئیم و گاهی درندگان می آیند ضرر ندارد چنانکه در حدیث اول از فصل ثانی گذشت رواه مالک و زاد رزین
قال روایت کرد این حدیث را مالک و زیادت کرده است رزین گفته است که زاد بعض الرواة فی قول عمر زیادت کرده اند بعض راویان در قول عمر بن الخطاب این که گفت و انی
سمعت رسول الله و بدرستیکه من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول که میگفت و میفرمود لها ما اخذت فی بطونها مر سباع راست چیزیکه گرفتند در شکمهای
خود و نوشیدند از آب و ما بقی فهو لنا طهور و شراب و چیزیکه باقی ماند از آب پس آن برای ما است پاک کننده و نوشیدنی وعن ابی سعید الخدری ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم سئل عن الحیاض التی بین مکة والمدینة روایت است از ابی سعید خدری که از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرسیده شد از آب حوضها که میان مکه و
مدینه اند ترد ها السباع والکلاب والحمر فرود می آیند و در می آیند آنرا درندگان و سگان و خران عن الطهر منها پرسیدند از طهارت کردن از آن حوضها که آیا طهارت حاصل میشود
از آن فقال لها ما حملت فی بطونها ولنا ما غبر پس گفت آنحضرت مر سباع و کلاب و حمر راست آنچه برداشتند در شکمهای خود و ما راست آنچه باقی ماند طهور و پاک کننده است رواه
ابن ماجة وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال لا تغتسلوا بالماء المشمس امیر المؤمنین عمر گفت که غسل نکنید با آب گرم شده در آفتاب فانه یورث البرص زیرا که آن
غسل کردن با آب گرم شده با فتاب می آرد برص را رواه الدارقطنی این اثری است از عمر رضی الله عنه آمده اما رفع آن بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بصحت نرسیده کذا قالوا و در زبدة الشرح
از عائشه آورده که گفت گرم کردم برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب در آفتاب پس فرمود مکن یا حمیرا که آن مورث برص است رواه ابن نعیم فی الطب والدارقطنی فی الافراد وفی السنن و ابن حبان از
انس آورده که گفت غسل نکنید با آبی که گرم شده است در آفتاب که وی میرساند برص و گفته که در اسانید این احادیث کذابان و وضاعان اند که قبول کرده نمیشود از ایشان حدیث و ثابت نشده از
پیغمبر صلی الله علیه وسلم درین باب چیزی الا از عمر رضی الله عنه درین باب این قول بثبوت رسیده و شافعی از ابن هی آورده که رجال وی ثقات اند مگر ابراهیم که در وی اختلاف است و شیخ وی صدوق ضعیف است
و دارقطنی از طریق دیگر آورده و منذری غیر آن را تحسین نموده است والله اعلم دیگر بدانکه قول عمر رض که مؤلف آورده مخصوص بغسل است و در سفر السعادة گفته در استعمال آب گرم شده با فتاب
حدیثی صحیح نشده و این شامل غسل و وضو و غیر آنست و پوشیده نماند که بر تقدیر ثبوت مراد اعتیاد و دوام بر آن خواهد بود یا نزد عدم معارض مانع از آن چنانکه در بعض اطعمه که اطبا از آن منع کرده اند
گفته اند باب تطهیر النجاسات نجاست پلیدی ضد طهارت و پاکی و نجس بفتح جیم و کسر آن پلید و در اصطلاح فقها بفتح بمعنی پلیدی آید و بکسر بمعنی پلید و نجس نجس از باب سمع یسمع و کرم یکرم
مرد آید و نجاسات بلفظ جمع آوردن بقصد ارادهٔ انواع او است که مختلف است احکام آن الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا شرب الکلب فی اناء احدکم چون آب خورد سگ در آوندی از شما فلیغسله سبع مرات پس باید که بشوید آن آوند را هفت بار متفق علیه وفی روایة لمسلم
و در روایتی مر مسلم را چنین آمده که فرمود طهور اناء احدکم اذا ولغ فیه الکلب پاک شدن ظرف یکی از شما چون آبخورد سگ در آن ظرف و ولوغ خوردن سگ آب با طراف زبان
آن مخصوص است بدرندگان ان یغسله سبع مرات بشستن آن ظرف است هفت بار اولهن بالتراب نخستین از آن هفت بار شستن بخاک است [illegible] شستن ظروف بولوغ کلب هفت بار
اکثر محدثین است و مذهب ائمه ثلثه هم همین است الا امام ابوحنیفه که نزد وی حکم سائر نجاسات دارد و آنچه در حدیث آمده است محمول بر احتیاط است نه وجوب یا این در ابتدای اسلام بود و پس
از آن منسوخ گشت والله اعلم و آنکه گفت اولهن بالتراب روایت مسلم است و در روایت ابوداود اخراهن آمده و در ترمذی اولهن او اخراهن و در روایتی نزد بزار احداهن آمده و در روایتی از امام
احمد هشت بار شوئید هشتم بار بخاک وعنه قال قام اعرابی گفت ابوهریره ایستاد بادیه نشینی و اعراب بادیه نشینان عرب را گویند و بعض گویند بادیه نشین را اگرچه از عجم بود و اعرابی گویند
فبال فی المسجد پس بول کرد آن اعرابی در مسجد فتناوله الناس پس گرفتند او را مردم و در افتادند در وی تا نگذارند که بول کند فقال لهم النبی پس گفت مر ایشان را پیغمبر صلی الله

مذهب ص

علیه وسلم دعوه بگذارید او را که بول کند وهریقوا علی بوله سجلا من ماء و بریزید بر جای بول او دلوی از آب او ذنوبا من ماء شک از راوی است که سجلا فرمود یا ذنوبا و
این به تقدیری که سجل و ذنوب بیک معنی باشد و بعض گفته اند که سجل بفتح سین و سکون جیم دلو عظیم که پر آب باشد و ذنوب بفتح ذال نزدیک بوی و برین تقدیر او برای تخییر باشد و ثواب آنست که هر دو بمعنی
دلو عظیم پر آب است و او برای شک فانما بعثتم میسرین زیرا که برانگیخته نشده اید و پیدا کرده نشده اید دشواری دهنده و این صفت آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که بغایت رفق و مهربانی و
سهولت و سماحت دین و شریعت موصوف است صحابه را که تبعان او نید بآن موصوف ساخت مقصود ترغیب و تحریص برفق و لطف است بآن اعرابی که بول کرد رواه البخاری و این حدیث
دلالت دارد بر آنکه زمین پاک میگردد بریختن آب بر نجاست بکثرت و غلبه و بر آنکه غساله نجاست و رشاشه پاک است اگر بر جای دیگر افتد از جامه و بدن و زمین یا از حصیر بر زمین چکید و علما را درینجا اختلاف است
مختار آنست که اگر بعد از پاک شدن محل جدا گردد پاک است و اگر پیش از پاک شدن جدا گردد پلید است و اگر جدا گردد و رنگ و بوی آن متغیر باشد پلید میگردد باتفاق کذا فی مجمع البحار و طیبی
گفته که این حدیث دلالت دارد بر آنکه زمین چون پلید گردد بخشک شدن پاک نگردد و کندن زمین و برداشتن خاک از آن واجب نیست و نزد ابی حنیفه رح زمین بخشک شدن پاک گردد و اگر تا
خشک شدن نگذارند زمین میباید کند و خاک از آن برداشت تا پاک گردد انتهی و معلوم نیست که اصحاب ما در جواب این سخن چه گفته اند و من گفتم تجدد التوفیق که حدیث دلالت نکرد بر آن که قوم در آنجا
نماز کردند پیش از خشک شدن شاید که ریختن آب بالفعل برای آن بوده باشد که تا نجاست سبک گردد و بوی و رنگ بول بجهت غلبهٔ آب بر طرف شود و پاک بخشک شدن شده باشد و حدیث
ازین ساکت است والله اعلم وعن انس رضی الله عنه قال بینما نحن فی المسجد مع رسول الله گفت انس در اثنای آنکه ما بودیم در مسجد با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذ جاء
اعرابی ناگاه آمد اعرابی فقام یبول فی المسجد پس ایستاد که بول کند در مسجد فقال اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفتند صحابه مه مه کمن کمن و ازینجا
معلوم میشود که تناول و درافتادن با اعرابی که در حدیث سابق مذکور شد بزبان بود نه بدست اگر قضیه یکی باشد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا
تزرموه قطع نکنید بول او را دعوه بمانید او را و از زرام تقدیم زای بر را قطع کردن بول کسی و از زرم منقطع شدن بول و اشک و جز آن و درین غایت شفقت و مهربانی و حلم و کرم است
از آنحضرت بر غربا و نادانان و لهذا منع کرد و نصیحت نمود او را بنهایت نرمی و شفقت و حکمت در نهی از زرام اعرابی آن بود که مسجد خود آلوده شد و در قطع بول بر وی ضرر داشت و با وجود
آن جایهای آن پلید میگردد و مواضع متعدد از مسجد متنجس خواهد شد فترکوه حتی بال پس گذاشتند او را تا آنکه بول کرد ثم ان رسول الله دعاه بعد ازین پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دعاه خواند
آن اعرابی را فقال له ان هذه المساجد لا تصلح لشیء من هذا البول والقذر پس گفت آنحضرت مر او را که این مسجدها لایق نیست و نمی سزد مر چیزی را ازین بول و پلیدی
انما هی لذکر الله والصلوة وقراءة القرآن نیست مساجد مگر برای ذکر خدای تعالی کردن و نماز گزاردن و قرآن خواندن او کما قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم یا چنانکه گفت آنحضرت این لفظ در جای میگویند که بخصوص لفظ آنحضرت راوی را یاد نیست پس میگوید که یا باین لفظ فرمود که من گفتم یا بلفظ دیگر که مشابه اوست قال گفت راوی وامر رجلا
من القوم و فرمود آنحضرت مردی را از صحابه که دلوی آب بیارد و بریزد در آنجا که بول کرده است فجاء بدلو من ماء فسنه علیه پس آورد آن مرد دلوی از آب پس بریخت آن را بر بول و
سن بسین مهمله ریختن و اگر بریزد و پریشان کند شین معجمه و در حدیث بمهمله است در نسخ متعدده معتبره و در بعض نسخ فشنه بمعجمه نیز واقع شده است متفق علیه وعن اسماء بنت ابی بکر
رضی الله عنهما قالت سألت امرأة رسول الله گفت اسماء بنت ابی بکر صدیق که صحابیه است و فضائل و مناقب بسیار دارد و والدهٔ عبد الله بن الزبیر است پرسید زنی پیغمبر خدا را صلی الله علیه و
سلم فقالت پس گفت آن زن یا رسول الله ارأیت احدنا اذا اصاب ثوبها الدم من الحیضة خبر ده یکی از ما را چون برسد جامهٔ او را خون از حیض و حیضه بکسر حا و فتح آن هر دو
آمده است کیف تصنع چکند و چگونه پاک کند جامه را از آن فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اصاب ثوب احدکن الدم من الحیضة
چون برسد جامهٔ یکی از شما را خون از حیض فلتقرصه پس باید که بمالد آن را بسر انگشتان و ناخنان ثم لتنضحه بماء پس تر نشوید آن را و نضح در لغت بمعنی پاشیدن آب است و لیکن در احادیث نزد ما محمول
بر شستن است ثم لتصل فیه پس اگر خواهد نماز بگذارد در آن جامه یعنی پیشتر از آنکه خشک گردد چنانکه در حدیث آینده بیاید متفق علیه وعن سلیمان بن یسار مولای ام المؤمنین میمونه برادر عطاء
بن یسار از اهل مدینه و کبار تابعین است فقیه فاضل ثقه عابد ورع حجت یکی از فقهای سبعه مدینه مات سنة سبع و مائة قال سألت عائشة عن المنی یصیب الثوب گفت سلیمان پرسیدم عائشه را رضی الله
عنها از حکم منی که میرسد جامه را فقالت کنت اغسله من ثوب رسول الله گفت عائشه بودم من که می شستم منی را از جامهٔ پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فیخرج الی الصلوة پس
بیرون می آمد آنحضرت بنماز و اثر الغسل فی ثوبه و نشان شستن که تری میباشد در جامهٔ آنحضرت می بود متفق علیه وعن الاسود وهمام اسود بن یزید بن قیس نخعی برادرزادهٔ علقمه
بن قیس است و بود اسن از عم خود و خال ابراهیم نخعی است زمان آنحضرت را دریافته و خلفای اربعه را دیده و از اکابر صحابه شنیده روایت میکند از وی خواهرزادهٔ او ابراهیم و غیر او هشتاد حج و عمره
بر آورده و بود صائم تا وقت موت و ختم میکرد در دو شب مات سنة اربع او خمس و سبعین و همام نخعی نیز تابعی کوفی ثقه است از عباد اهل کوفه و علمای آن روایت میکند از ابن مسعود و عائشه و جز ایشان
از صحابه و روایت کرد از وی ابراهیم و غیر وی مات سنة خمس و تسعین پس روایت میکند این دو تابعی عن عائشة قالت کنت افرک المنی من ثوب رسول الله گفت عائشه بودم من که میمالیدم
منی را یعنی خشک آن را از جامهٔ پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رواه مسلم روایت کرد این حدیث را مسلم بروایت اسود و همام از عائشه و بروایة علقمة والاسود عن عائشة
نحوه و روایت کرد علقمه و اسود از عائشه مانند آن وفیه و درین روایت این زیادتی نیز هست که ثم یصلی فیه پس نماز میگذارد آنحضرت در آن و این احادیث دلیل است بر نجاست منی چنانکه مذهب
ما و مذهب مالک و بروایتی از احمد است و نزد شافعی و مشهور از مذهب احمد منی طاهر است و دلیل ایشان آنست که منی اصل و مادهٔ پیدایش دوستان خدا است پس چگونه گوییم که نجس است و دارقطنی و
طبرانی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت آورده اند که گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از منی که میرسد جامه را پس فرمود که آن بمنزلهٔ آب بینی است و آب حلق است کفایت میکند ترا که بمالی آن را

بخورد با حجتی دلیل با احادیث است که وارد شده در غسل ازان و فرک برای تسهیل امر است بجهت شدت ابتلا نه از جهت طهارت و اگر گویند شاید که غسل و فرک از جهت کمال نظافت باشد نه برای اثبات
جوابش آنکه این خلاف ظاهر است و تمام دلیل آنست که منی را با اشیای نجسه جمع کرده اند چنانکه در هدایه حدیث آورده است که یغسل الثوب من خمس البول والغائط والدم والمنی والقئ و آنکه ایشان گویند
که منی اصل آفرینش دوستان خدا است علقه که خون بسته است نیز ماده آفرینش دوستان خدا است و خون باتفاق نجس است و نیز گاهی پاک از پلید پیدا میکرد و چنانکه شیر از خون و منی همچنانکه اصل
اولیای خدا است اصل اعدای خدا نیز هست پس چگونه گوئیم که آن پاک است و اما حدیث ابن عباس که آورده اند در صحت این حدیث سخن است و اگر صحیح است منسوخ است والله اعلم وعن ام قیس بنت
محصن بکسر میم و سکون حاء و فتح صاد مهمله خواهر عکاشة بن محصن است اسلام آورده بمکه قدیم و هجرت کرده بمدینه جمعی از صحابه و تابعین از وی روایت کرده اند انها اتت بابن لها
روایت است از ام قیس که وی آورد پسری را که مراد او را بود صغیر لم یأکل الطعام پسر خرد شیرخواره که نخورده است هنوز طعام را الی رسول الله آورد نزد پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم فاجلسه رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجره پس بنشاند آنحضرت آن پسر را در کنار مبارک شریف خود فبال علی ثوبه پس بول کرد آن پسر در جامه
شریف آنحضرت فدعا بماء پس طلبید آنحضرت آبی را فنضحه ولم یغسله پس پاشید آب بر آن جا و نشست آنرا متفق علیه بدانکه مذهب شافعی آنست که در بول صبی که هنوز طعام
نخورده است پاشیدن آب کفایت دارد و حاجت بغسل نیست و ظاهر این حدیث دلالت دارد بر آن و بعضی از شافعیه فرق کرده اند میان صبی و صبیه و کفایت نضح در اول است نه در ثانی
و نزد امام ابی حنیفه و مالک هر جا غسل میباید و مراد بنضح در حدیث نزد ایشان غسل است و لم یغسل باین معنی است که مبالغه در غسل نکرد از جهت عموم دلائل که دلالت دارد بر غسل بول و منی از
طحاوی نقل کرده که مراد بنضح اینجا صب است یعنی ریختن آب از غیر مالیدن و بیفشردن و در حدیث آمده است از عائشه رضی الله عنها که خردی را نزد آنحضرت آوردند پس بول کرد فرمود
آنحضرت بریزید آب بر وی ریختنی و در بول صبی این کفایت است و در بول صبیه صب با عصر میباید پس در هر دو غسل هست ولیکن در بول صبیه مبالغه و تاکید بیشتر است و وجوه فرق میان صبی و
صبیه در شرح ذکر کرده شده است و اظهر وجوه آنست که بابتلای ابتلا و اختلاط بیشتر از دختران است پس در ایجاب غسل و مبالغه در آن حرج و مشقت است وعن عبد الله بن عباس
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا دبغ الاهاب فقد طهر چون دباغت داده شد چرم پس تحقیق پاک شد و دباغت پیراستن پوست آنچه نگندد
و تباهی آن زایل خواه بادویه یا بآفتاب دادن باشد و بمجرد خشک شدن و در باد گذاشتن و اهاب بکسر همزه چرم مطلقا پیش از دباغت یا بعد کذا فی القاموس و بعضی گفته که نام جلد پیش از دباغت
و بعد از دباغت ادیم گویند رواه مسلم بدانکه طهارت چرم بدباغت ثابت است باتفاق ائمه اربعه خواه میته بود یا مذبوح ماکول اللحم بود یا غیر آن الا آنکه بعض اصحاب امام احمد را در امام میته
کلامی هست و محققان ایشان بر طهارت اند و احادیث درین باب مشهور است و پوست خنزیر و آدمی از آن مستثنی است آدمی از جهت کرامت و خنزیر بسبب اهانت و در کلب اختلاف است و صواب
آنست که وی نجس العین نیست چنانکه خنزیر و فیل نزد امام محمد حکم خنزیر دارد و نزد امام ابو حنیفه و ابی یوسف و دیگر ائمه نجس نیست و از سلف منقول است که باستخوان موتی مانند فیل و جز آن انتفاع
میکردند و امام ابو یوسف و شانه میکردند و بیهقی از انس آورده که آنحضرت را شانه بود از عاج و آورده اند که برای فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی آبائها الکرام دو دستوانه خرید از عاج و مشهور
آنست که عاج نام دندان فیل است و بعضی از محدثان لغت اند که نام حیوان دیگر است دریائی که آنرا ذبل خوانند و بعض گویند که نام سلحفاة بحری است والله اعلم وعنه قال تصدق علی مولاة
لمیمونة بشاة و هم از ابی هریره است که گفت تصدق کرده شده بر جاریه آزاد کرده شده که مر ام المؤمنین میمونه را بود گوسفندی فماتت پس مرده آن شاة مرده و افتاده بود فمر بها
رسول الله پس گذشت بر آن شاة مرده افتاده پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال هلا اخذتم اهابها پس گفت آنحضرت چرا نگرفتید شما پوست آنرا فدبغتموه پس دباغت میکردید
آنرا فانتفعتم به پس سود مند میشدید بدان فقالوا انها میتة پس گفتند اهل خانه میمونه این شاة خود مرده است و انتفاع بدان حرام فقال انما حرم اکلها پس فرمود آنحضرت حرام نیست
مگر خوردن میته نه مطلق انتفاع بدان و در بعض نسخ حرم بضم حاء و تشدید را متفق علیه وعن سودة زوج النبی روایت است از سوده که از ازواج مطهره پیغمبر است صلی الله علیه و
سلم قالت ماتت لنا شاة گفت سوده مرد ما را گوسفندی که ما را بود فدبغنا مسکها پس دباغت دادیم ما چرم او را و مسک بفتح میم و سکون سین چرم سلخ کرده شده ثم ما زلنا ننبذ فیه
پس همیشه بودیم ما که نبیذ میساختیم در مشکی که از آن مسک ساختیم حتی صار شنا تا آنکه گشت مشکی کهنه دریده شده شن بفتح شین معجمه و تشدید نون رواه البخاری الفصل الثانی
عن لبابة بنت الحارث ام الفضل بالالیه خواهر ام المؤمنین میمونه و زوجه عباس بن عبد المطلب ام عبد الله بن عباس و فضل بن عباس قالت کان الحسین بن علی رضی الله عنهما
فی حجر رسول الله صلی الله علیه وسلم فبال علی ثوبه گفت لبابه بود امام حسین بن علی مرتضی در کنار آنحضرت پس بول کرد بر جامه شریف وی فقلت البس ثوبا واعطنی
ازارك لبابه میگوید که گفتم مر آنحضرت را بپوش جامه را و بده مرا ازار خود را حتی اغسله تا آنکه بشویم آنرا قال انما یغسل من بول الانثی گفت آنحضرت شسته میشود جامه مگر از بول دختر
وینضح من بول الذکر و پاشیده میشود آب از بول پسر شرح این حدیث در حدیث ام قیس معلوم شد رواه احمد وابو داود وابن ماجه وفی روایة لابی داود والنسائی
عن ابی السمح و آمده است در روایتی مر ابی داود و نسائی را از ابی السمح بفتح سین و سکون میم که خادم آنحضرت بود قال قال یغسل من بول الجاریة ویرش من بول الغلام شسته
شود از بول دختر و پاشیده شود از بول پسر که شیرخواره باشد و طعامی نخورده باشد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وطئ احدکم بنعله
الاذی چون پی سپر کند یکی از شما بپاپوش خود پلیدی را و اذی در اصل لغت چیزی مکروه است که طبع از آن نفرت آرد و اطلاق او بر پلیدی و قذر هم از این جهت است فان التراب له طهور
پس بدرستیکه مالیدن بخاک مر او را پاک کننده است اگر چه خاکی باشد که بعد از پی سپر کردن اذی بروی گذشته است و مراد نجاست خشک است که چیزی از آن تعلق گرفته است بنعل یا خف و پس
دلک کرد آنرا بارض زائل میکرد در مذهب امام اعظم و امام محمد این است و نزد ابو یوسف و شافعی در قول قدیم مراد عام تر است از رطب نیز بدلک پاک میکرد و ایشان میگویند

کار مبنی بر تیسیر و رفع حرج است و نزد ایشان آنکه مراد نجاست ذی جرم است اما در غیر ذی جرم مثل بول و خمر غسل واجب است و توربشتی این حدیث را تاویلی دیگر کرده است و گفته که مراد بودن تراب مطهر آنست که متعلق بجای میرسد نجاست را بعد از آن برود اثر آن تراب میرسد او را که در آید در مسجد وی پس کند زمین او را یعنی مراد بطهارت در حق جواز صلوٰة نیست بلکه طهارت در حق دخول مسجد و وطی او است زیرا که طهارت درینجا مستحسن است اگرچه واجب نیست و این تاویل خالی از بعدی نیست بحسب ظاهر عبارت حدیث و بالجمله مراد آنست که نجاستی نیست که بچسپد بجامه و بدن و متلوث کرده بدان بلکه مس یابس از آنست که موجب تلوث نباشد و در صورت تلوث غسل واجب است باجماع رواه ابو داؤد ولابن ماجة معناه روایت کرد این حدیث را ابو داؤد باین لفظ که مذکور شد و ابن ماجه این معنی را بلفظی دیگر آورده وعن ام سلمة قالت لها امرأة و روایت است از ام سلمه رضی الله عنها که گفت او را زنی انی اطیل ذیلی بدرستیکه من دراز میکنم دامن جامهٔ خود را وامشی فی المکان القذر و میروم در جای پلید یعنی او را چه چیز پاک کند و بشویم یا حکم فالت گفت ام سلمه قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یطهره ما بعده پاک میکرداند او را چیزی که بعد از رفتن در مکان قذر است یعنی بعد از آن که در جای پاک راه میرود خاکی که بدامن میرسد پاک میکرداند او را چنانکه در حدیث ابی هریره معلوم شد و درین حدیث ام سلمه البته حمل بر قذر یابس میباید کرد چه اجماع منعقد است که جامه چون پلید کردد پاک نشود مگر بشستن بخلاف نعلین و خفین که جماعهٔ از تابعین بر آن رفته اند که پاک میشوند بدلک اگرچه نجاست رطب باشد چنانچه قول امام شافعی و ابی یوسف معلوم شد . رواه مالک واحمد والترمذی وابو داؤد والدارمی فالا و گفته اند ابو داؤد و دارمی که المرأة ام ولد لابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف آن زن که پرسید از ام سلمه ام ولد است مر ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف را پس آن امرأة مجهول باشد و این حدیث مطعون کردد وعن المقدام ابن معدیکرب بکسر اصحابیست معدود در اهل شام نزول کرد حمص را و فوت آورده بر آنحضرت از کنده روایت میکند از آنحضرت و از صحابه و روایت میکنند از وی جمعی از تابعین مات بالشام سنة سبع وثمانین قال نهی رسول الله گفت نهی کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن لبس جلود السباع از پوشیدن پوستهای درندگان چنانکه شیر و پلنگ و مانند آن والرکوب علیها و از سوار شدن بر آن پوستها مراد کسترانیدن آنها است در زیر و نشستن بر آنها است یا بر زمین انداختن و سواری کردن و علت نهی آن گفته اند که آن از سیرت جباران و داب متکبران است پس نهی تنزیهی است و بر قول کسی که میگوید موهای میته نجس است و پاک نمیکردد بدباغت نهی تحریمی نیز میتواند شد رواه ابو داؤد والنسائی وعن ابی الملیح بفتح میم بن اسامة عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه نهی عن جلود السباع روایت است از ابو الملیح که نام وی عامر بن اسامة بن عمیر هذلی است و از ثقات تابعین است و پدر او اسامه از صحابه است ظاهر آنست که مراد ابو الملیح سابق باشد و ابو الملیح فارسی دیگر نیز هست تابعی ثقه که آنحضرت منع کرد از پوستهای درندگان رواه احمد وابو داؤد والنسائی و نهی از جلود سباع شامل است لبس و افتراش و رکوب آن و زاد الدارمی والترمذی ان تفترش و درین روایت مخصوص بافتراش کرد وعن ابی الملیح انه کره ثمن جلود السباع و روایت است از ابی الملیح که وی مکروه داشته است بهای چرمهای درندگان را و این مذهب ابو الملیح است و بعض قید کرده اند که مراد پیش از دباغت است که بجهت نجاست بیع آن مکروه و حرام داشته است و در نسخهٔ اصل درینجا بیاض است و در حاشیه نوشته اند که رواه الترمذی فی کتاب اللباس وسنده جید روایت کرد این حدیث را ترمذی و سند وی بسیار قوی است وعن عبد الله بن عکیم بضم عین و فتح کاف جاهلی اسلامی است که دریافته زمان سعادت نشان آنحضرت را و شناخته نشده او را روایت و اختلاف است در صحبت وی و صحیح آنست که تابعی است قال اتانا کتاب رسول الله گفت آمد ما را کتاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان لا تنتفعوا من المیتة که سود مند نشوید از خود مرده باهاب ولا عصب نه بپوست و نه بپی رواه الترمذی وابو داؤد والنسائی وابن ماجة این حدیث و امثال آن متمسک بعضی از اهل مذهب امام احمد است که جلد میته را طاهر ندارند اگرچه مدبوغ باشد در صحت احادیث وارده در طهارت آن کلام کنند و بعضی از ایشان که الزام صحت آنها میکنند عموم قرآن را که فرموده است حرمت علیکم المیتة اگرچه مدبوغ باشد بسبب تخصیص نکنند و گویند که مقصود حرمت هر جزو میت است آنچه مقصود از او است و مقصود از اهاب انتفاع بد و است چنانکه مقصود از لحم اکل است و حدیث دار قطنی نقل کنند که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم که من رخصت کرده بودم شما را در جلود میته و چون بیاید شما را کتاب من سود مند نشوید از میته نه باهاب و نه بپی و این مشعر است که نهی بعد از رخصت است و حق آنست که احادیث طهارت بعد از دباغت بسیار اند و مشهور که مثل این زیادت بر کتاب میتوان کرد و اهاب نام جلد است پیش از دباغت و خود در حدیث بخاری و مسلم آمده که حرام از میته اکل او است نه همه چیز چنانکه گذشت و جمهور ائمه از مذهب امام احمد و محققین ایشان نیز همین جانب اند که طاهر است و حدیث عبد الله بن حکیم ضعف و اضطرابی دارد که مقاومت با آن احادیث نمیتواند کرد و در صحبت وی نیز سخن است و صحیح آنست که وی تابعی مخضرم است والله اعلم و مؤلف بعد از این حدیث که دلالت دارد بر نجاست اهاب میته احادیث آورد که دلالت دارند بر طهارت آن بعد از دباغت اشارت با آنکه مراد درین حدیث اهاب پیش از دباغت است پس گفت وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر ان یستمتع بجلود المیتة اذا دبغت گفت عائشه که آنحضرت امر کرد بطریق اباحت به نفع کردن بچرمهای میته وقتی که دباغت داده شوند و اگر بملاحظهٔ منع از اضاعت و اسراف امر استحباب نیز مراد دارند صورتی دارد والله اعلم رواه مالک وابو داؤد وعن میمونة قالت مر علی النبی صلی الله علیه وسلم رجال من قریش گفت میمونه که گذشتند بر آنحضرت چند مرد از قریش که میکشیدند شاة لهم مثل الحمار گوسفند مرده که ایشان را بود مانند خر در ضخامت بجهت کلانی یا فربهی یا بسبب اماسیدگی فقال لهم رسول الله پس گفت مر ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لو اخذتم اهابها کاشکی میگرفتید شما پوست او را قالوا انها میتة گفتند که این شاة خود مرده است پوست او را چگونه گیریم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یطهرها الماء والقرظ پس گفت آنحضرت پاک میکرداند آنرا آب و قرظ بفتحتین برگ درخت سلم که بوی پوست پیرایند رواه احمد وابو داؤد وعن سلمة بن المحبق بضم میم و فتح حای مهمله و کسر بای موحده مشدده و غالب بر زبان محدثان فتح با است صحابیست معدود در بصریین روایت

میکند از وی حسن بصری و غیر وی قال ان رسول الله گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جاء فی غزوة تبوک آمد در جنگ تبوک که نام موضعی ست در جانب شام و آخر غزوات آنحضرت است فسأل
عنهم علی اهل بیت پرسید از اهل خانه فاذا قربة معلقة پس ناگاه مشکی آویخته بود فسأل الماء پس طلبید آنحضرت آب فقالوا پس گفتند اهل خانه یا رسول الله انها میتة این قربه از پوست میته است که دباغت
داده شده است قال دباغها طهورها فرمود آنحضرت دباغت دادن او پاک کننده اوست رواه احمد وابو داؤد الفصل الثالث عن امرأة من بنی عبد الاشهل قالت قلت
روایت است از زنی از قبیلهٔ عبد الاشهل که مجهول است و معلوم نیست حال وی گفت گفتم یا رسول الله ان لنا طریقا الی المسجد منتنة بدرستیکه ما را راهی است بسوی مسجد گندیده فکیف
نفعل اذا مطرنا پس چگونه احتیاط و احتراز کنیم وقتیکه باران داده میشویم قالت گفت آن زن فقال پس گفت آنحضرت الیس بعدها طریق هی اطیب منها آیا نیست بعد از آن راه گندیده راه
دیگر که خوشتر و پاکیزه تر باشد از آن قلت بلی گفتم آری هست قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فهذه بهذه پس این راه پاک که بعد از وی می آید مقابل است باین راه که گندیده است یعنی ازالهٔ آن راه گندیده
اگر نجاستی میرسد بر راه پاک که می آئی از آن نجاست پاک میشوی چنانکه در حدیث لبابه بنت الحارث و ام سلمه گذشت الا آنکه درین حدیث ذکر نعلین و ثوب نیست و احتمال هردو دارد و نیز تقریبه مطهر ظاهر میشود که ظروف
در نجاست باشد والله اعلم رواه ابو داؤد وعن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال کنا نصلی مع رسول الله گفت ابن مسعود بودیم ما که نماز میکردیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ولا
نتوضأ من الموطئ و وضو نمیکردیم یعنی نمی شستیم عضوی را یا جامه و نعلین را از آلوده شدن بنجاستی که در جای پی سپر کردن بودی رواه الترمذی این نیز محمول بر چیزی خشک از نجاست خواهد بود که متعلق
میشد نه ترکه آلوده میشد چه شستن از ان مجمع علیه است چنانکه گذشت وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کانت الکلاب تقبل وتدبر فی المسجد فی زمان رسول الله گفت ابن عمر بودند سگان که پیش می
آمدند و پس میرفتند یعنی آمد و رفت میکردند در مسجد در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلم یکونوا یرشون شیئا من ذلک پس نبودند اصحاب که می پاشیدند چیزی را از آب از جهت آن رواه البخاری
و این بر تقدیری است که سگان تر نباشند بنجاستی که از وی آب چکیده آلوده شدن مسجد گردد و پس آب میریختند از مجرد در آمدن سگان و گفته اند که این در ابتدای اسلام بود در اباحت اصلیه پس از آن وارد شد امر بتکریم مساجد و تطهیر آن و محافظت
آن از در آمدن کلاب و حیوانات و ساختن درها و در بندها تا آنکه یک قطعی امر کرد بکشتن سگان وعن البراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا باس ببول ما یؤکل لحمه روایت است از براء بن
عازب که صحابی مشهور است گفت و مرد نیست باک بول آنچه خورده میشود گوشت وی وفی روایة جابر و در روایت جابر اینچنین آمده که قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما اکل لحمه فلا باس ببوله
چیزیکه خورده میشود گوشت وی پس نیست باک ببول او و تمسک کرده است بظاهر این حدیث کسیکه قائل است بطهارت بول ما یؤکل اللحم چنانکه مالک و احمد و بعضی از شافعیه و آن نزد ابو حنیفه و ابی یوسف نجاست خفیفه است
از جهت تعارض آثار و شاید که تاویل نزد ایشان آنست که باس عظیم ندارد و غالب استعمال این کلمه در جای بود که جانب نقیض حکم اولی و احری است والله اعلم رواه احمد والدارقطنی باب المسح علی
الخفین بدانکه مسح موزه جائز است بسنت و اجماع و آثار مشهوره تا آنکه گفته اند اعتقاد آن نکند مبتدع است کذا فی الهدایة و تصریح کرده جمعی از حفاظ که حدیث مسح علی الخفین متواتر است و جمع کرده اند بعضی از محدثان راویان
آن را از صحابه از هشتاد در گذشته اند و عشرهٔ مبشره از ایشانند و ابن عبد البر گفته میدانم که هیچ یکی از علمای سلف انکار آن کرده کذا فی المواهب اللدنیة و حسن بصری گفته که دریافتم هفتاد نفر از صحابه را رضی الله عنهم که همه اعتقاد
میکردند مسح خفین را و کرخی گفته است میترسم کفر آنرا که قبول ندارد مسح موزه را زیرا که آثاری که در وی آمده در حیز تواتر است و امام ابو حنیفه گفته که قائل نشدم بمسح موزه تا آنکه آمد مرا آثار مانند روشنی آفتاب بعد از ان بدانکه
مسح کردن بر موزه رخصت است و عزیمت شستن پایهاست و در هدایه گفته که هر که اعتقاد ندارد مسح موزه را مبتدع است اما اگر اعتقاد دارد و مسح نکند از جهت اخذ بعزیمت ماجور باشد و در مواهب اللدنیه گفته که علما را
اختلاف است که مسح کردن بر موزه فاضل تر است یا برهنه کردن پاها و شستن بعضی گفته اند که مسح کردن فاضل تر است از جهت رد بر اهل بدع از روافض و خوارج که طعن میکنند بر آن و مختار در مذهب امام احمد همین است و امام
نووی گفته که مذهب اصحاب ما آنست که غسل افضل است از جهت بودن وی اصل بشرط آنکه ترک نکند مسح را و در روایتی از امام احمد هر دو برابر است از جهت ورود شریعت بهر دو و صاحب سفر السعادة گفته که امر آنحضرت
صلی الله علیه را تکلف نبود در هیچ جانبی نه در مسح و نه در غسل اگر موزه پوشیده بودی بالشستی پای را بشوید و اگر پا برهنه بودی موزه نپوشیدی تا مسح کند و علما را اختلاف است دران و احسن اقوال همان است که موافق سنت بود
انتهی الفصل الاول عن شریح بضم شین معجمه و فتح راء ابن هانی بهمزه در آخر از جملهٔ اصحاب امیر المؤمنین علی است ثقه است ولادت او در زمان آنحضرت است و پدر او هانی صحابی است و آنحضرت او را کنیت ابو شریح
ساخته قال سألت علی بن ابی طالب رضی عن المسح علی الخفین گفت پرسیدم علی بن ابی طالب را از مسح کردن بر موزه تا کی حکم آن چیست فقال جعل رسول الله پس گفت علی گردانید پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم ثلثة ایام ولیالیهن للمسافر سه روز و شبهای سه روز مر مسافر را ویوما ولیلة للمقیم و یک روز و یک شب مر مقیم را رواه مسلم وعن المغیرة بن شعبة انه غزا مع رسول
الله روایت است از مغیره بن شعبه که صحابی مشهور است که وی غزا کرد همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم غزوة تبوک که آخرین غزوات آنحضرت است قال المغیرة فتبرز رسول الله صلی الله علیه
وسلم قبل الغائط پس بصحرا برآمد آنحضرت بجانب قضای حاجت انسانی فحملت معه اداوة پس برداشتم با آنحضرت آب را در ظرفی که آنرا اداوه گویند و اداوه بکسر آوند خرد از چرم و در باب وضو تحقیق معنی آن گذشت
قبل الفجر پیش از نماز بامداد فلما رجع پس هرگاه که بازگشت آنحضرت از جانب صحرا اخذت اهریق علی یدیه من الاداوة آب ریختن گرفتم بر هر دو دست مبارک وی از اداوه و ازینجا معلوم میشود که
استعانت بغیر در وضو جائز است و تخصیص آن بحالت سفر وجهی ندارد والله اعلم فغسل یدیه ووجهه پس بشست آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر دو دست خود [illegible] و روی خود را وعلیه جبة من صوف
بر بدن مبارک آنحضرت جبه بود از پشم جبه جامه که بریده و دوخته شده باشد و قمیص جامه جیب دار و قبا آنکه جیب ندارد و اسم جبه بهمه شامل است ذهب یحسر عن ذراعیه رفت آنحضرت و خواست که کشف کند
و برهنه کند هر دو بازو و ساعد خود را فضاق کم الجبة پس تنگ آمد آستین جبه فاخرج یدیه من تحت الجبة پس بیرون آورد هر دو دست خود را از زیر جبه والقی الجبة علی منکبیه و انداخت جبه را بر هر دو
دوش مبارک خود و این جبه ایست که در احادیث ذکر او واقع شده است که بر وی جبه رومیه بود و تنگ بود و ازینجا معلوم شود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم جامهٔ تنگ پوشیده است ولیکن میگویند که آن در سفر میپوشید و
غسل ذراعیه و بشست هر دو ذراع خود را ثم مسح بناصیته پس مسح کرد موی پیشانی خود را که آن چهارم حصه سر میدانند وعلی العمامة و مسح کرد بر عمامه از برای تکمیل مسح سر و اقامت سنت چنانکه
تحقیق آن در باب وضو گذشت ثم اهویت لانزع خفیه مغیره میگوید پس خم شدم و دست برآوردم تا بکشم موزه های آنحضرت را فقال دعهما فانی ادخلتهما طاهرتین پس فرمود بگذار و

بکش موزه ها را

وکش موزه ها را زیرا که من در آورده ام پایها را در حالتی که پاک اند یعنی پوشیده ام آنها را بر طهارت و دریجا کلامی ست که در شرح آن را ذکر کرده ایم فمسح علیهما پس مسح کرد بر هر دو موزه ثم رکب و
رکبت بعد از ان سوار شد آنحضرت و سوار شدم من فانتهینا الی القوم پس منتهی شدیم و رسیدیم بقوم وقد قاموا الی الصلوٰة و حال آنکه بتحقیق ایستاده بودند بنماز گویا انتظار آنحضرت یافته
بودند که اگر آمدن با دیر کشد شما نماز بگذارید ویصلی بهم و میگذارد نماز بقوم یعنی امامت میکرد عبد الرحمن بن عوف وقد رکع بهم رکعة و تحقیق گذارده بود و بی با قوم یک رکعت
فلما احس بالنبی پس هرگاه که آگاه شد به پیغمبر صلی الله علیه وسلم ذهب یتاخر رفت که پستر شود و آنحضرت با مامت پیش آید فاومی الیه پس اشارت کرد آنحضرت بجانب عبد
الرحمن بن عوف که پیش ایستاده باش و بحال خود باش فادرک النبی پس دریافت پیغمبر صلی الله علیه وسلم احدی الرکعتین معه یکی از دو رکعت با عبد الرحمن بن عوف فلما
سلم قام النبی صلی الله علیه وسلم وقمت معه پس هرگاه سلام داد امام بایستاد آنحضرت و ایستادم من نیز با وی فرکعنا الرکعة التی سبقتنا پس گذاردیم ما رکعتی را که سابق
شده بود و آن رکعت ما را و گذارده بود امام با قوم چنانکه حکم مسبوق است رواه مسلم و ازین حدیث معلوم شد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ببعض اصحاب اقتدا کرده است و مجموع آن دو بار است یکبار
دیگر بابی بکر صدیق کرد در مثل همین واقعه که بعبد الرحمن بن عوف گذارد و اما آنکه در مرض اخیر گذارد آنجا امام آنحضرت بود و ابوبکر مقتدی بود بوی چنانکه در محل خود تحقیق یافته است الفصل الثانی عن
ابی بکرة عن النبی صلی الله علیه وسلم انه رخص للمسافر ثلثة ایام ولیالیهن وللمقیم یوما ولیلة ابوبکره بتاء در آخر صحابی ثقفی که نام او نفیع است بضم نون و فتح فاء روایت
میکند از آنحضرت که رخصت کرد برای مسافر سه شبانه روز و مر مقیم را یک شبانه روز اذا تطهر فلبس خفیه وقتی که طهارت کرد پس پوشید هر دو موزه خود را ان یمسح علیهما که مسح کند بر آن در وضوی که بعد
از این خواهد کرد رواه الاثرم فی سننه روایت کرد این حدیث را اثرم بثای مثلثه در سنن خود وابن خزیمة والدارقطنی و روایت کرد ابن خزیمه و دارقطنی وقال الخطابی هو صحیح الاسناد
و گفته است خطابی که این حدیث صحیح است اسناد وی هکذا فی المنتقی همچنین است در منتقی بضم میم و سکون نون و فتح قاف نام کتابی است وعن صفوان بن عسال بفتح عین مهمله و سین
مشدده صحابیست ساکن کوفه دوازده غزوه کرده و گفته اند که عبد الله بن مسعود از وی روایت کرده قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یامرنا اذا کنا سفرا گفت بود آنحضرت که امر
میکرد ما را وقتی که میبودیم مسافر و سفر بفتح سین و سکون فا جمع سافر است چنانکه صحب جمع صاحب و رکب جمع راکب ان لا ننزع خفافنا ثلثة ایام ولیالیهن که تا کشیم موزهای خود را از پایها سه روز
و شبهای آن الا من جنابة مگر از غسل جنابت که در وی مسح بر موزه درست نیست و موزها باید کشید ولکن من غائط وبول ونوم ولیکن در وضو کردن از غائط و بول و نوم نمی باید کشید و همبران مسح باید کرد
و درین عبارت بحسب قاعده عربیت کلامی ست که در شرح آن را بیان کرده ایم رواه الترمذی والنسائی وعن المغیرة بن شعبة قال وضأت النبی وضو ساز انیدم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم یعنی ریختم آب بر اعضای شریف وی فی غزوة تبوک در جنگ تبوک فمسح اعلی الخف واسفله پس مسح کرد آنحضرت بالای موزه را که بر پشت قدم است و پایان آن را که جانب پایان قدم است
رواه ابو داؤد والترمذی وابن ماجة وقال الترمذی و گفت ترمذی هذا حدیث معلول این حدیث معلول است و در وی اسباب و علل است که قادح اند در صحت آن و گفت
وسألت ابا زرعة ومحمدا یعنی البخاری عن هذا الحدیث و پرسیدم ابا زرعه را که از کبار ائمه حدیث است و پرسیدم بخاری را ازین حدیث که آیا صحت دارد فقالا لیس بصحیح
پس گفتند این دو امام که این حدیث صحیح نیست وکذا ضعفه ابو داؤد و همچنین تضعیف کرده است این حدیث را ابو داؤد و وجه ضعف این حدیث و خیر گفته اند یکی آنکه اتصال این حدیث بمغیره ثابت نشده است
بلکه بوراد بروزن خراد که کاتب و مولای مغیره بود و وجه دیگر آنکه روایت کرده است او را ثور بن یزید از رجاء بن حیوة از کاتب مغیره و ثور سماع ندارد از رجاء و در اکثر طرق مغیره مطلق واقع شده است که مسح
علی الخفین بی ذکر اعلا و اسفل و در حدیث آینده آمده است که مسح علی ظاهرهما پس درین حدیث اضطرابی هست و این نیز از اسباب قادحه در صحت است وعنه انه قال رأیت النبی صلی الله علیه
وسلم یمسح علی الخفین علی ظاهرهما و هم از مغیره بن شعبه است که گفت دیدم آنحضرت را که مسح میکرد بر موزه ها بر ظاهر آنها رواه الترمذی وابو داؤد وعنه قال توضأ النبی صلی
الله علیه وسلم ومسح علی الجوربین والنعلین و هم از مغیره است که گفت مغیره وضو کرد آنحضرت و مسح کرد بر جوربین و نعلین رواه احمد والترمذی وابو داؤد وابن ماجة
جورب موزه که بر بالای موزه پوشیده میشود تا پاشنه و آن را جرموق و موق نیز گویند و در شرح ابن همام از جوهری و مطرزی آورده که موق موزه کوتاه که پوشیده میشود بالای موزه و در شرح کتاب خرقی
گفته جرموق موزه گشاده که پوشیده شود بالای موزه در بلاد بارده و مسح بر جورب وقتیکه پوشیده شود موزه بالا و پایان هر دو بر طهارت جائز است نزد محمد و ابی یوسف مطلقا و نزد امام ابو حنیفه اگر
ثخین و مجلد و منعل باشد چنانکه راه رفتن با آن ممکن بود و نابسته بر ساق بایستد جائز است والا نه مگر آنکه نرم باشد چنانکه مسح آب بموزه در و نمی رسد گویا که همبران مسح کرده و همچنین جائز است نزد امام احمد و نزد
شافعی جائز نیست مسح بر جورب اگرچه منعل باشد و این حدیث حجت است بروی و روایت کرده شده است از علی و ابن مسعود و انس بن مالک و عمر بن الخطاب و براء و ابن عباس و غیر ایشان رضی الله عنهم اجمعین الفصل الثالث
عن المغیرة قال مسح رسول الله صلی الله علیه وسلم علی الخفین روایت است از مغیره گفت که مسح کرد آنحضرت بر خفین فقلت پس گفتم من بطریق استفهام یا رسول الله نسیت و اموش
کردی یعنی شستن پایها را که بر کشیدی موزه ها را قال بل انت نسیت و موده من فراموش نکرده ام بلکه تو فراموش کرده یعنی خطا کرده در نسبت کردن نسیان بمن درین فعل بهذا امرنی ربی باین امر
کرده است مرا پروردگار من عز وجل و من نمودها و کرده ام نه فراموش کردن شستن پایها را گویا این احوال را بسته که مغیره مسح موزه را دید و خیال کرد که مگر از شستن پایها فراموش شده باشد
پس فرمود امر الهی چنین شده و مناسب آن بود که مغیره می پرسید که آیا حکمی تازه شده است و وجوب غسل رجلین ساقط گشته رواه احمد وابو داؤد وعن علی رضی الله عنه انه قال گفت امیر
المؤمنین علی لو کان الدین بالرأی اگر میبود کار و بار دین برای و حکم عقل لکان اسفل الخف اولی بالمسح من اعلاه هرآینه بود پایان موزه بهتر و سزاوار تر بمسح کردن از بالای آن از جهت
بودن جانب پایان محل تنجس و تلوث پس تطهیر و تنظیف آن اولی و انسب باشد وقد رأیت رسول الله و بتحقیق دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یمسح علی ظاهر خفیه مسح میکرد بر ظاهر
یعنی بر بالای موزه های خود رواه ابو داؤد وللدارمی معناه روایت کرد این حدیث را باین لفظ ابو داؤد و دارمی مضمون آن را بعبارت دیگر آورده و ازینجا معلوم کرد که حکم عقل و اتباع وی

در مقابلهٔ حکم شارع و قیاس در برابر نص باطل است باب التیمم تیمم در لغت بمعنی قصد است و در شرع عبارت است از قصد کردن خاک پاک و مسح کردن روی و دست بدان به نیت تطهیر و قصهٔ ابتدای مشروعیت تیمم
آنست که در صحیح بخاری از عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت میکند که گفت بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در بعضی از سفرهای وی تا بودیم به بیدا یا بذات الجیش پس گسست گردن بند من پس توقف فرمود آنحضرت
برای جستن آن و توقف نمودند مردم با وی و در آن منزل آب نبود و با خود آب نداشتند پس آمدند نزد ابوبکر صدیق و گفتند نمی بینی که چه کرد عائشه نگاه داشت پیغمبر خدا و مردم را پس آمد ابوبکر و آنحضرت سر خود را
بر زانوی من نهاده بخواب رفته بود پس گفت مرا ابوبکر که نگاه داشتی تو پیغمبر خدا و مردم را و نیستند بر آب پس عتاب کرد مرا ابوبکر و گفت آنچه خدا خواسته است که بگوید و طعن کرد بدست خود در تهیگاه من و نتوانستم جنبید
بجهت خواب کردن آنحضرت بر ران من پس برخواست آنحضرت و صبح کرد بی آب پس فرستاد خدای تعالی آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر نیست این اول برکت شما ای آل ابوبکر عائشه میگوید پس برخیزانیدند شتر
مرا پس یافتیم گردن بند را در زیر شتر و در حدیث دیگر آمده که عائشه بعاریت گرفته بود قلاده را از اسماء بنت ابی بکر پس گم گشت قلاده پس فرستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مردی را بجستن آن پس دریافت مردم را وقت نماز
پس بگذاردند نماز بی وضو و شکایت بردند بحضرت پس فرستاد خداوند تعالی آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر بعائشه جزای خیر دهد خدای تعالی ای عائشه بخدا سوگند فرود نیامد بتو امری که ناخوش داری آن را مگر
آنکه گردانید خداوند تعالی آن را برای تو و برای مسلمانان خیر و برکت بدانکه علما را اختلاف است در آنکه تیمم دو ضربه است یکی برای وجه دوم برای دو دست تا آرنج یا یک ضربه است برای روی و کفها دست و اول قول
ابوحنیفه و صاحبین و مالک و محفوظ و مختار از مذهب شافعی و بعض اصحاب احمد بن حنبل است و قول علی مرتضی و ابن عمر و حسن بصری و شعبی و سالم بن عبدالله و سفیان ثوری و اکثر علمای اعصار و امصار و ثانی مذهب
مشهور امام احمد و قول قدیم شافعی و قول از عطا و مکحول و اوزاعی و اسحاق بن راهویه و ابن جریر و ابن المنذر و ابن خزیمه و جز ایشان از اصحاب حدیث و در هر دو جانب احادیث نیز واقع شده چنانکه در کتاب بیاید و محدثان
میگویند که احادیث قول ثانی اصح و اقوی است و تحقیق آنست که احادیث مذهب اول نیز صحیح اند و احادیث ظاهر در مذهب ثانی مأول اند و تمامهٔ این بحث در شرح بتفصیل ذکر کرده شده است والله اعلم **الفصل الاول**
عن حذیفة رضی الله عنه **قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فضلنا علی الناس بثلث** فزونی داده شده است ما را در شرف و کرامت بر مردم که پیشتر از ما گذشته اند از انبیا و امتهای
ایشان بسه خصلت و سه فضیلت **جعلت صفوفنا کصفوف الملائکة** گردانیده شده است صفهای ما در معرکه جنگ با کافران یا در نماز بجماعت که جهاد است با نفس و جنود شیطان مثل صفوف
فرشتگان در صورت و هیئت با تمام صف اول یا در قرب و دنو یا در تعظیم و تکریم و در قول خداوند تعالی که فرموده است **والصافات صفا** قسم است بملائکه و مصلین **وجعلت لنا الارض کلها مسجدا**
و گردانیده شده است برای ما زمین همه زمین مسجد یعنی موضع سجود و تواند که مراد موسع باشد که مبنی و مهیا گردانید برای نماز و چون جائز شد نماز همه مکانها گویا که آن مکانها مسجد گشتند و این بخلاف امم سابقه است
که ایشان را نماز درست نبود مگر در صوامع و کنائس چنین است عبارت حدیث و شاید که در مسافرت چیزی مسامحه باشند و بنا نموده باشند مثل صوامع و کنائس ایشان و در غیر آن درست نه **وجعلت تربتها**
لنا طهورا اذا لم نجد الماء و گردانیده شده خاک زمین برای ما پاک کننده که کنایت از تیمم است و شیکه بنای تیمم آرا دارد **رواه مسلم** و ازین حدیث تخصیص آلت تیمم معلوم گردد و مذهب شافعی و احمد در اقوی
روایتین و ابی یوسف اینست و در روایتی از ابو یوسف و احمد بر ریگ نیز درست است و نزد امام ابوحنیفه و مالک و محمد و احمد در روایتی درست است بهر چه از جنس زمین است و آن هر چه با تش نگدازد و نرم
نشود و بسوختن خاکستر نگردد و دلیل ایشان حدیث جابر است که در صحیح بخاری است که وجعلت لی الارض مسجدا و طهورا و ارض همه را شامل است و عمل باین حدیث اولی و احوط است که درین عمل بحدیث حذیفه نیز
هست اما عمل بحدیث حذیفه که مخصوص تراب است مفوت عمل باین حدیث میگردد کذا قیل و بعض گفته اند که تربت مخصوص تراب نیست چه تربت هر مکان آنچه در وست از تراب و غیره اما در قاموس گفته است که
ترب بفتح و تراب و تربت همه بیک معنی است و نیز روایت بلفظ تراب آمده است چنانکه ابن خزیمه و غیر او در حدیث علی رضی الله عنه روایت کرده اند که وجعل التراب لی طهورا کذا فی فتح الباری و بدانکه خصائص
و فضائل آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بآن متمتاز و مخصوص است از انبیای سابق در ظاهر و باطن بسیار و بیشمار است جمعی از علما بعض آن را ذکر کرده اند و چندی از آن در شرح نقل کرده شده است **والله اعلم**
وعن عمران قال کنا فی سفر مع النبی صلی الله علیه وسلم گفت عمران بن الحصین که از مشاهیر صحابه و عالی قدر است سال صاحب فرش بود و ملائکه بروی سلام میدادند رضی الله عنه بودیم
ما در سفری با آنحضرت صلی الله علیه وسلم **فصلی بالناس** پس نماز بگذارد مردم یعنی امامت کرد ایشان را **فلما انفتل** پس هر گاه که برگشت و فارغ شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نماز **اذا هو برجل معتزل**
لم یصل مع القوم ناگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ملابس است با مردی در گوشه نشسته که نماز نگزارده است با قوم **فقال ما منعک یا فلان ان تصلی مع القوم** پس گفت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم چه منع کرد ترا ای فلان از نماز گزاردن با قوم **قال اصابتنی جنابة ولا ماء** گفت آنمرد مانع اینست که رسیده است مرا جنابت و نیست آب که بدان غسل کنم **قال** گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
علیک بالصعید بر تو باد که لازم گیری صعید را **فانه یکفیک** زیرا که وی بسنده است ترا و صعید بمعنی خاک آید و بعض گفته اند صعید بمعنی روی زمین است و غالبا این مرد عالم بود بجواز تیمم برای حدث
نه برای جنابت و لهذا بیان کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم کیفیت تیمم را **متفق علیه وعن عمار قال جاء رجل الی عمر بن الخطاب** رضی الله عنه روایت است از عمار بن یاسر گفت آمد مردی نزد امیر
المؤمنین عمر **فقال انی اجنبت فلم اصب الماء** پس گفت آن مرد که من جنب شدم پس نیافتم آب را چه کار کنم یعنی تیمم کنم برای جنابت و درین حدیث جواب عمر مذکور نیست و گویا عمر رضی الله عنه خاموش ماند در جواب
مسئله و هی که تیمم برای جنابت درست باشد یا نه پس عمار قضیه از سرگذشت خود نقل کرد که بدان معلوم گردد که تیمم برای جنابت کافی است و در بعض طرق مسلم و نسائی آمده است که عمر فرمود لا تصل و بعض شراح
زیاده کرده اند یعنی حتی تجد الماء و این مذهب مشهور است از عمر و ابن مسعود نیز موافق اوست و میان ابن مسعود و ابی موسی بر سر این مناظره رفته که جنب را تیمم است یا نه و ابن مسعود از آن رجوع نموده و بعض
گفته اند که توقف عمر رضی الله عنه بجهت عدم تذکر قضیه بود که در آن سفر بود و بیاد او نیامد و لهذا در بعض روایات آمده است که عمر بعمار گفت از خدا بترس یا عمار که چه میگوئی **فقال عمار لعمر** پس گفت عمار
مر عمر را **اما تذکر انا کنا فی سفر انا وانت** آیا یاد نداری که بودیم ما در سفری من و تو یعنی هر دو جنب بودیم **فاما انت فلم تصل** فاما تو که عمر بن خطابی نگزاردی نماز را و توقف کردی در آن بگمان
آنکه تیمم مر جنابت را کفایت نمیکند **واما انا فتمعکت** و اما من غلطیدم در خاک بقیاس آنکه تیمم در جنابت چون بجای غسل است تمام بدن را باید کرد و آنکه در قرآن مجید فرموده است مخصوص بوضو خواهد بود
و ازینجا معلوم میشود که از صحابه در زمان آنحضرت اجتهاد واقع میشد و بر مجتهد ملامت نیست اگرچه صواب نکند و چون عمل کرد باجتهاد اعاده نیست بروی و لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم عمار را رضی

و امر باعاده نکرد فصلیت عمار گفت پس ازان نماز گذاردم من فذکرت ذلك للنبی پس ذکر کردم آنرا برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال انما کان یکفیك هکذا پس گفت آنحضرت
که جز این نیست که کفایت میکند ترا همچنین فضرب النبی صلی الله علیه وسلم پس بزد آنحضرت برای بیان آنکه مراد بدان صورت تیمم است بکفیه الارض بهر دو کف دست خود زمین را
ونفخ فیهما و دمید در هر دو کف دست از برای تخفیف غبار آنها تا مشوه و زشت نشود بدان روی که در حکم مثله است ثم مسح بهما وجهه وکفیه پس مسح کرد بهر دو کف دست خود روی خود را و دو
کف دست خود را باین طریق که مسح کرد پشت دست راست را بدست چپ و پشت دست چپ را بدست راست و در بعض روایات بواو آمده بتقدیم وجه بر کفیه و بالعکس نیز آمده و در بعض ثم آمده
بتقدیم کفیه بر وجه و ازینجا معلوم میشود که ترتیب در تیمم فرض نیست کذا قال الشیخ رواه البخاری روایت کرد این حدیث را بخاری ولمسلم نحوه و مر مسلم را مانند این آمده وفیه و در روایت مسلم
اینچنین است قال گفت آنحضرت انما یکفیك ان تضرب بیدیك الارض بسنده بود ترا که بزنی بهر دو دست خود زمین را ثم تنفخ پس بدمی بهر دو کف دست را ثم تمسح بهما وجهك
وکفیك پس مسح میکردی بهر دو دست روی خود را و هر دو کف دست خود را و این حدیث دلالت دارد که ضربه واحد کفایت میکند در تیمم چنانکه مذهب بعض است بر خلاف مذهب جمهور و شیخ محی
الدین نواوی ازین جواب گفته است که مقصود آنحضرت بیان صورت ضربه است برای تعلیم عمار و نمودن آنکه زدن دست بر زمین اینچنین است و نمی باید بر زمین غلطید چنانکه کرد عمار رضی الله عنه نه بیان کیفیت تیمم
و تمامه آنچه حاصل میکرد بدان تیمم پس روایت کرد عمار تعلیم کردن آنحضرت ضرب را ولهذا در روایات دیگر از عمار در سنن ابی داؤد و غیر آن آمده است آنچه نص است در بودن تیمم دو ضربه و نیست در بعض
روایات این حدیث ضربه واحده صریحا بلکه گفت ضرب بکفیه الارض ثم مسح وجهه وکفیه و باین اطلاق خود احتمال ضربتین نیز دارد اما ذکر کفین و مسح آنها نیز جهت آنست که مقصود بیان تیمم تمام نیست پس
اقتصار کرد بر آن از جهت کفایت کردن در تعلیم ضرب بدلیل ذکر ذراعین یا مرفقین در احادیث دیگر در جای که مقصود ذکر تیمم تمام بود و بعض میگویند که مراد بکفین اینجا یدین است چنانکه گاهی ید ذکر میکنند و کف
مراد میدارند مثل قوله تعالی وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا اَیْدِیَهُمَا ازکف ذکر کنند و مراد ید دارند و دور نباشد و کلام درین مقام در شرح زیاده برین واقع شده چنانکه ظاهر شده که قول
بضربتین ارجح واقوی است والله اعلم وعن ابی الجهیم بضم جیم و فتح ها و سکون یا تحتانیه بن الحارث بن الصمة بکسر صاد و تشدید میم مفتوحه انصاری صحابی مشهور است خواهر زاده ابی بن کعب
باقی ماند تا امارت معاویه قال مررت بالنبی گفت ابو جهیم گذشتم بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهو یبول و حال آنکه آنحضرت بول میکرد فسلمت علیه پس سلام کردم بروی فلم
یرد علی پس نگفت جواب سلام مرا حتی قام الی جدار تا آنکه ایستاد آنحضرت بجانب دیواری فحته پس کاوید دیوار را بحت بمهمله و مثناة را تراشیدن یعنی خشک زجاجه و برگ از درخت و حاجة
تراشیدن هر چیز بعصا کانت معه بچوبی که با آنحضرت بود و عادت شریف بود که چوبی سرکج در دست میبود یا همان عنزه مراد است که خادمان میرسانیدند چنانکه در کتاب طهارت گذشت و ظاهر عبارت
ناظر درین معنی است و کاویدن دیوار برای آن بود که غباری از دیوار بدست بچسپد اگرچه شرط نیست ولهذا در حدیث دیگر از ابی الجهیم که بیاید ذکر آن نیست ثم وضع یدیه علی الجدار پس نهاد هر
دو دست خود را بر دیوار فمسح وجهه و ذراعیه پس مسح کرد روی مبارک خود را و ذراعین خود را ثم رد علی پس گفت جواب سلام مرا بجهت تعظیم اسم الهی که السلام است و تحقیق این در باب الخلا
گذشت و مؤلف میگوید که صاحب مصابیح این حدیث را در صحاح ذکر کرده ولم اجد هذه الروایة فی الصحیحین و نیافتم من این روایت را در صحیحین ولا فی کتاب الحمیدی و نه در کتاب حمیدی
که جامع است میان صحیحین ولکن ذکره فی شرح السنة ولیکن ذکر کرده است آنرا محی السنة در شرح سنة از طریق شافعی وقال و گفته است هذا حدیث حسن الفصل الثانی عن ابی
ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الصعید الطیب وضوء المسلم بدرستیکه خاک پاک کننده مسلمان است وان لم یجد الماء عشر سنین
اگرچه نیابد آب را فرضا ده سال و درینجا مبالغه و تاکید است در طهوریت خاک و تنبیه برین که خاک خلف مطلق است مر آب را چنانکه مذهب ما است نه ضروری مثل وضوی معذور چنانکه مذهب شافعی است و
تحقیق این معنی در اصول فقه و فروع آن در فقه مذکور است فاذا وجد الماء فلیمسه بشره پس چون یابد آب را پس باید که برساند و مس کند آنرا بشره خود را یعنی اندام خود را امس بضم یا و کسر میم از امساس
بمعنی مسح است و مراد اینجا وضو است و بشر بفتحتین بشره بمعنی ظاهر جلد و مراد اندام است فان ذلك خیر زیرا که بدرستیکه آب نیکو است و اصل است در تطهیر و مراد آن نیست که نزد وجود آب وضو و تیمم هر دو
جائز است ولیکن وضو اولی و افضل است بلکه وضو واجب است و تیمم اصلا جائز نه ولفظ خیر باین معنی که اینجا است نیز می آید چنانکه در قول حق تعالی اَصْحَابُ الْجَنَّةِ یَوْمَئِذٍ خَیْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَّاَحْسَنُ
مَقِیْلًا رواه احمد والترمذی وابو داؤد وروی النسائی نحوه الی قوله عشر سنین وعن جابر قال خرجنا فی سفر گفت جابر بن عبد الله انصاری بیرون
آمدیم ما در سفری فاصاب رجلا منا حجر پس رسید مردی را از رفیقان ما سنگی فشجه فی رأسه پس جراحت کرد آن سنگ در سر آن مرد فاحتلم پس محتلم شد آن مرد فسأل اصحابه پس پرسید
یاران خود را هل تجدون لی رخصة فی التیمم آیا می یابید برای من رخصت در تیمم قالوا ما نجد لك رخصة گفتند یاران او نمی یابیم برای تو رخصت در تیمم وانت تقدر علی الماء
حال آنکه تو قدرت داری بر آب و آب موجود است نزد تو فهم کردند این جماعه از قول حق سبحانه فَلَمْ تَجِدُوْا مَاءً که وجود آب و قدرت بر تحصیل آن مانع است از جواز تیمم و ندانستند که مراد قدرت
بر استعمال و عدم تضرر با آنست فاغتسل پس غسل کرد آن مرد فمات پس مرد فلما قدمنا علی النبی پس هر گاه که ما قدوم آوردیم بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم اخبر بذلك خبر
کرده شد آنحضرت باین واقعه قال فرمود قتلوه قتلهم الله کشتند او را بکشد ایشان را خدای تعالی و ازینجا معلوم شد که تکلم بمجاز و اسناد بسبب جایز است از اهل حقیقت بعد از آنکه اعتقاد
حقیقت ثابت باشد الا سألوا اذا لم یعلموا چرا سؤال نکردند علما را وقتی که ندانستند حکم را فانما شفاء العی السؤال پس نیست شفا و دور شدن علت عجز و نادانی و نافهمیدن مگر
رسیدن بوی مگر سؤال کردن و پرسیدن از دانا یان انما کان یکفیه ان یتیمم نیست جز این نیست که بس بود او را که تیمم میکرد و یعصب علی جرحه خرقة و می بست بر جراحت خود جامه
پاره ثم یمسح علیها پس مسح میکرد بر آن خرقه ویغسل سائر جسده و می شست باقی اندام خود را درین حدیث امر است بجمع میان تیمم و شستن باقی بدن رواه ابو داؤد وروی ابن
ماجة عن عطاء بن ابی رباح عن ابن عباس وعن ابی سعید الخدری قال خرج رجلان فی سفر بیرون آمدند دو مرد در سفری فحضرت الصلوة

این آیت است

پس درآمد وقت نماز ولیس معهما ماء و نبود با ایشان آب فتیمما صعیداً طیباً پس قصد کردند خاک پاک را یعنی تیمم کردند فصلیا پس بگذاردند نماز ثم وجدا الماء فی الوقت پس یافتند
آب را در وقت نماز یعنی هنوز وقت باقی بود که آب یافتند فاعاد احدهما الصلوة بوضوء پس باز گردانید یکی از آن دو مرد نماز را بوضو ولم یعد الآخر و باز نگردانید دیگری ثم اتیا رسول الله
پس آمدند آن دو مرد نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فذکرا ذلک پس ذکر کردند این قصه را فقال للذی لم یعد پس گفت آنحضرت مر آن کس را که باز نگردانید نماز را اصبت السنة
یافتی تو طریق مسلوک را در دین که بر تقدیر نایافتن آب تیمم کردی و چون یافتی آب را اعاده نکردی حکم شریعت همین است واجزأتک صلوتک و بس است ترا نمازی که کردی وقال للذی توضأ و
اعاد و گفت آنحضرت مر آنکسی را که وضو کرد و باز گردانید نماز را لک الاجر مرتین مر تراست اجر و ثواب عمل تو دو بار یکبار برادای فرض به تیمم بجهت عذر و بار دیگر بگذاردن نماز نفل نزد زوال عذر
رواه ابو داود والدارمی روایت کرد این حدیث را ابو داود و دارمی وروی النسائی نحوه و روایت کرد نسائی مانند آن باختلاف در بعض الفاظ وقد روی هو ابو داود
ایضا عن عطاء بن یسار مرسلا و بتحقیق روایت کرد نسائی و ابو داود نیز از عطاء بن یسار که از تابعین است بطریق ارسال الفصل الثالث عن ابی الجهیم بن الحارث بن الصمة بکسر صاد
و فتح میم مشدده قال اقبل النبی گفت پیش آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم من نحو بئر جمل از جانب موضعی که میخوانند او را بئر جمل بفتح جیم و میم و آن موضعی معروف است بمدینه فلقیه رجل
پس ملاقی شد آنحضرت را مردی که همین ابو الجهیم است که راوی حدیث است و ذکر کرده است خود را بلفظ غائب بیان کرده است آنرا شافعی در روایت خود از طریق اعرج فسلم علیه پس سلام
کرد آن مرد بر آنحضرت فلم یرد النبی صلی الله علیه وسلم پس رد نکرد آنحضرت جواب سلام او را حتی اقبل علی الجدار تا آنکه روی آورد آنحضرت بر دیوار فمسح بوجهه ویدیه پس مسح
کرد بروی مبارک خود و هر دو دست خود ثم رد علیه السلام پس جواب سلام داد او را این حدیث هر دو طریق را محتمل است و در حدیث سابق از ابی الجهیم وجه و ذراعیه بود و در بعض روایات درین
حدیث نیز وجه و ذراعیه آمده است اما از ضرب و ضربتین ساکت است متفق علیه وعن عمار بن یاسر رضی الله عنه کان یحدث انهم تمسحوا و روایت است از عمار که وی حدیث میکرد که صحابه
مسح کردند وهم مع رسول الله و حال آنکه ایشان بودند با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالصعید بخاک لصلوة الفجر برای نماز بامداد فضربوا باکفهم الصعید پس
بزدند بکفهای دست خود خاک را ثم مسحوا بوجوههم مسحة واحدة پس تر مالیدند بروهای خود یکبار مالیدنی یعنی تکرار نکردند چنانکه در وضو میکنند ثم عادوا فضربوا باکفهم الصعید
پس تر باز گشتند پس زدند بکفهای خود صعید را مرة اخری بار دیگر فمسحوا بایدیهم کلها پس مالیدند بدستهای خود تمامه دستها را یعنی الی المناکب والآباط تا دوشها بظاهر و تا بغلها از باطن
من بطون ایدیهم بیان آباط است رواه ابو داود این حدیث از عمار نص است در ضربتین و حدیث مذکور در فصل اول از وی ظاهر در ضربه واحده و تا وایش معلوم شد ولیکن درین حدیث تا مناکب
و آباط آمده و غالباً نظر قوم بدان افتاد که ابدی در آیت تیمم مقید بغایت نیامده و ید تمام کل است از غیر ملاحظه فرعیت تیمم بر وضو و عدم اطلاع بر بیان آنحضرت چنانکه از حدیث و ذراعیه معلوم میگردد و جمهور
نظر کردند بر فرعیت تیمم و خلفیت او از وضو با حصول بیان از جانب شارع فافهم باب الغسل المسنون بدانکه مؤلف درین باب چهار غسل ذکر کرد غسل جمعه و غسل بعد از غسل میت و بعد از حجامت و
نزد اسلام و غسل عیدین ذکر نکرد با آنکه مسنون و مستحب است نزد ائمه زیرا که نزد محدثین حدیثی در غسل عیدین بصحت نرسیده و مؤلف در باب عیدین نیز حدیثی نیاورده و در جامع الاصول نیز از کتب سته درین
باب حدیثی نیافتم و در کتب دیگر نیز یافته نشده الا دو حدیث یکی از فاکهة بن سعد دیگر از زیاد بن عیاض و هر دو حدیث را گفته اند که ضعیف اند در شرح ذکر آن کرده شده است و در جامع الاصول از عبد الله
بن عمر از حدیث موطا آورده که عبد الله بن عمر روز عید فطر پیش از آنکه بمصلا رود غسل میکرد و گفته اند که شدت مبالغه او در باب متابعت تقاضا میکند که حدیثی درین باب بصحیح شده است و نیز مؤلف
غسل روز عرفه ذکر نکرد و در کتب احادیث نیز یافته نمیشود و فقها ذکر کرده اند و غسل برای احرام خود باتفاق مسنون است و در احادیث صحیحه واقع و او را مگر از جهت آن ذکر نکرد که در مناسک مذکور ساخته است
اما غسل جمعه را نیز در باب الجمعة ذکر کرده است و اینجا نیز ذکر کرد و بعد ازان بدانکه اختلاف است در غسل جمعه همه ائمه متفق اند بر سنیت و استحباب آن الا امام مالک و بروایتی از امام احمد که نزد ایشان واجب است
از جهت ورود آن بصیغه امر چنانکه فرموده من جاء منکم یوم الجمعة فلیغتسل کسی که بیاید از شما نماز جمعه را باید که غسل کند و بصریح لفظ وجوب نیز آمده چنانکه گفت غسل الجمعة واجب علی کل مسلم غسل جمعه واجب است
بر هر بالغ مسلم و جمهور علما گویند که مراد بوجوب تاکید و مبالغه است در استحباب بدلیل احادیث دیگر که در جواز وضو وارد شده است چنانکه از احادیث که در باب او آورده معلوم کرده الفصل الاول
عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جاء احدکم الجمعة فلیغتسل چون خواهد که بیاید یکی از شما نماز جمعه را پس باید که غسل کند و مختار
آنست که غسل برای نماز جمعه است که بآن طهارت نماز جمعه بکند و بعض گفته اند که غسل برای تعظیم و تکریم روز جمعه است و روایت نصب احدکم و رفع الجمعة مناسب این قول است و برین وجه
معنی عبارت آن باشد که چون بیاید یکی از شما را جمعه متفق علیه وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم غسل یوم الجمعة واجب
علی کل محتلم غسل کردن روز جمعه واجب است بر هر بالغ و در روایتی علی کل مسلم آمده و مراد بآن نیز مسلم بالغ است زیرا که بر صغیر هیچ چیز واجب نبود متفق علیه وعن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حق علی کل مسلم ان یغتسل واجب و سزاوار است بر هر مسلمان که غسل کند فی کل سبعة ایام یوما در هر هفت روزی یک روزی
مراد روز جمعه است یغسل فیه رأسه بشوید در آن روز سر خود را و بدن خود را که درین هفت روز چرکین شده و بدبوی گشته است و درین کلام اشارت است بسبب وجوب
غسل در روز جمعه متفق علیه الفصل الثانی عن سمرة بفتح سین و ضم میم بن جندب صحابی مشهور است حلیف انصار نزول کرد کوفه را بعض گویند بصره را معدود است در بصریین
و والی بود بران و حافظ بود و کثیر الحدیث روایت میکند از وی حسن بصری و ابن سیرین و شعبی مات بالبصرة سنة تسع و خمسین و قیل ست و ستین قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من توضأ یوم الجمعة کسیکه وضو کند روز جمعه فبها پس بآن خصلت و فعت یعنی بداصل فضیلت و طهارت را یا معنی آنست که بروی باد که اخذ کند باین خصلت که در ادای فرض کافی است
و نعمت و نیکو خصلت است این در حد ذات اگرچه مفضول است نسبت بغسل ومن اغتسل فالغسل افضل و کسیکه غسل کند پس غسل فاضل تر است رواه احمد و ابو داود

والترمذی والنسائی والدارمی وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من غسل میتا فلیغتسل کسیکه شوید میت را پس باید که غسل کند
از جهت مزید نظافت یا احتمال اصابت رشاشه غسل وجز آن رواه ابن ماجة روایت کرد این مقدار ابن ماجه وزاد وزیاده کرده است احمد والترمذی وابوداؤد این را که ومن
حمله فلیتوضأ وکسیکه بردارد میت را یا جنازه را که در وی میت است باید که وضو کند وگفته اند که مراد بحمل میت مس او است واین وجه مناسب است بمعنی اول یا مراد آنست که باید که در وقت
حمل با وضو باشد تا ممکن باشد مراد او را نماز واین لازم معنی ثانی نیست وبعض گفته اند که بر داشتن میت قربت است وقربت با طهارت اولی است وبر هر تقدیر وضو بجهت حمل واجب نیست وهمچنین غسل
بسبب غسل میت واجب نیست مختار نزد اکثر علما اینست ودر جامع الاصول می آرد که اسماء بنت عمیس زوجه ابی بکر صدیق غسل داد ابوبکر را بعد از موت وی پس از آن پرسید از آنها که حاضر بودند
از مهاجران وگفت که من روزه دارم وامروز سخت برد است آیا واجب است بر من غسل همه فرمودند که واجب نیست واز موطا می آرد که ابن عمر تجهیز وتکفین کرد پسری را که مر سعید بن زید را
بود وبرداشت او را پس از آن درآمد ونماز گذارد ووضو نکرد ترمذی گفت که درین باب از علی وعائشه نیز حدیث آمده است وحدیث ابی هریره حسن است وگفت اختلاف کرده اند اهل علم در کسیکه غسل
دهد میت را بعض گفته اند واجب است بر وی غسل واجب اینست ونزد بعض بر وی وضو وبعض گفته اند که مستحب است غسل واقل آنست که وضو کند وعبد الله بن المبارک گفته که نه غسل کند ونه وضو
وعن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یغتسل من اربع روایت کرد عائشه رض که آنحضرت غسل میکرد خواه بطریق وجوب یا استحباب از چهار چیز من الجنابة از جنابت
ویوم الجمعة ودر روز جمعه ومن الحجامة واز خون کم کردن ومن غسل المیت اما غسل از جنابت واجب است ودر روز جمعه سنت واز حجامت وغسل میت مستحب واز جمع کردن این چیز
بجنابت لازم نمی آید که اینها نیز واجب باشند چنانکه اشارت بدان کردیم رواه ابوداؤد ماند آنکه از ظاهر این حدیث مفهوم میگردد که آنحضرت بنفس نفیس خود میت را غسل میداد واز آن غسل میکرد
وبعض گفته اند معنی آنست که اعتقاد میکرد اغتسال را از آن وامر میکرد بدان وآنحضرت هرگز میت را بدست خود غسل نداده ودر بعض شروح از صاحب اظهار نقل کرده که اول اقرب است از عبارت
وصاحب حاوی از شافعی حکایت کرده که آنحضرت آنرا کرده است واصحاب وی نیز کرده اند والله اعلم وعن قیس بن عاصم صحابیست قدوم آورد بر آنحضرت در وفد تمیم واسلام آورد در سال
نهم وچون دید او را آنحضرت فرمود هذا سید اهل الوبر بود عاقل حلیم شریف جواد معدود است در بصریین روایت میکنند از وی حسن بصری وغیر او انه اسلم روایت است از قیس بن عاصم
که وی اسلام آورده فامره النبی پس امر کرد او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان یغتسل بماء وسدر که غسل کند با آب وبرگ کنار واین امر برای وجوب است اگر جنب باشد والا استحباب است
استعمال سدر با آب بجهت مبالغه در تطهیر وتنظیف است رواه الترمذی وابوداؤد والنسائی وظاهر عبارت آنست که امر کرد او را باغتسال بعد از اسلام مگر مراد باسلم اراده اسلام
باشد چنانکه در لفظ ابی داؤد آمده که قال قیس بن عاصم اتیت رسول الله صلی الله علیه وسلم ارید الاسلام فامرنی ان اغتسل وگفته اند که اصح آنست که امر کرده شود اول بشهادتین بعد از آن غسل داده
شود واختلاف کرده اند که آن واجب است یا مستحب وثانی اصح است وهمچنین مستحب است که شسته شود جامهای او وحلق کرده شود وختنه نموده شود الفصل الثالث عن عکرمة
مولای ابن عباس از فقهای مکه وتابعین است اصل او از بربر است باقی احوال در مواضع دیگر نوشته شده است قال ان اناسا من اهل العراق جاؤا روایت است از عکرمه که گفت بعض مردم
از عراق آمدند نزد ابن عباس فقالوا پس گفتند یا ابن عباس اتری الغسل یوم الجمعة واجبا آیا اعتقاد میکنی غسل را روز جمعه واجب قال گفت لا اعتقاد نمیکنم غسل را روز
جمعه واجب ولکنه اطهر ولیکن غسل کردن پاک کننده تر است پس اطهر اسم تفضیل است از تطهیر بحذف زوائد چنانکه مذهب بعض نحاة است یا پاک تر است صاحب وی وخیر لمن اغتسل
وغسل بهتر است مر کسی را که غسل بکند ومن لم یغتسل فلیس علیه بواجب وکسیکه غسل نکند پس نیست بر وی غسل واجب وآثم نمیگردد وی بترک آن وساخبرکم کیف بدأ الغسل گفت ابن
عباس وزود است که خبر دهم شما را که چگونه بود آغاز مشروعیت غسل روز جمعه کان الناس مجهودین بودند اکثر مردم مشقت یابندگان در کار معیشت یلبسون الصوف میپوشیدند جامه
پشمینه بجهت فقر ونارسائی ویعملون علی ظهورهم وکار میکردند بر پشتهای خود وکان مسجدهم ضیقا وبود مسجد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نماز میکردند مسلمانان دران تنگ مقارب
السقف نزدیک بود سقف وی ودر بعض نسخ سقف بضمتین بلفظ جمع آورده گویا اجزای سقف مراد داشته اند وآورده اند که بلندی مسجد شریف هفت دست بود انما هو عریش نبود مسجد مگر
خانه سایه دار از گیاه وشاخهای خرما وهمچنین بود سقف آن مسجد وعریش نیز آن خانه را گویند که برای رز بسازند فخرج رسول الله پس بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی یوم حار
در روزی گرم وعرق الناس فی ذلک الصوف وخوی کرده بودند مردم در آن پشمینها که پوشیده بودند حتی ثارت منهم ریاح آذی بذلک بعضهم بعضا تا آنکه برخیزید بجهت آن
از ایشان بوهای که ایذا میکردند بسبب آن بعضی از ایشان بعض را فلما وجد رسول الله پس هرگاه که یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تلک الریاح آن بوهای را قال گفت یا ایها
الناس ای مردم اذا کان هذا الیوم چون باشد این روز یعنی روز جمعه فاغتسلوا غسل کنید ولیمس احدکم وباید که بساید یکی از شما افضل ما یجد من دهنه بهتر وخوشتر از آنچه
بیابد از روغن خود وطیبه وخوشبوی خود قال ابن عباس ثم جاء الله بالخیر پس آورد خدای تعالی برای مسلمانان نیکی وتوانگری وفراخی وخیر مال را اکثر گویند ولبسوا غیر الصوف و
پوشیدند جامهای غیر پشمینه را وکفوا العمل وکفایت کرده شدند عمل را که در آن مشقت میکشیدند ووجه معیشت بهم میرسانیدند یعنی فراخ شد وجه معیشت بی مشقت ووسع مسجدهم
وفراخ کرده شد مسجد ایشان ونخستین کسی که توسعه در مسجد کرد عمر بن الخطاب بود وپس از وی عثمان بن عفان رضی الله عنهما وذهب بعض الذی کان یؤذی بعضهم بعضا من
العرق ورفت پاره از آنچه ایذا میکردند بعض مردم بعض را از عرق رواه ابوداؤد وحاصل این حکایت آنست که در ابتدا مامور بودند بطریق وجوب بغسل بعلتی که مذکور شد وچون علت
منتهی شد حکم نیز منتهی شد بانتهای علت چنانکه بر طرف شد سهم مؤلفة القلوب بر طرف شدن علت آن وبعض گفته اند که غسل اول واجب بود وبعد از آن منسوخ گشت اما قول بنسخ بی علم بتاریخ بعید است
وبعض گفته اند که غسل هرگز واجب نبود ومراد بوجوب در جای که وارد شده است تاکید استحباب است پس معنی قول ابن عباس آن باشد که غسل همیشه مستحب بود وبعلت مذکور سابقا

کر برای سایه
ص

بسبب آن
ص

در غایت تاکید و مبالغه بود پس ازان تاکید و مبالغه رفت و اصل استحباب باقی ماند و وجه اول اوجه است و بعضی از شراح بدان تصریح کرده اند والله اعلم **باب الحیض** حیض در لغت بمعنی سیلان است
حاض الوادی میگویند چون سیلان کند آب وی و حیض نیز از او است و در شرع عبارت است از خونی که از رحم آید بی علت و ولادت و آنچه بعلت آید آنرا استحاضه گویند و آنچه بعد از ولادت
آید آنرا نفاس خوانند بالکسر و محیض بمعنی حیض آید و حیضه بکسر حا حالتی که زن بر آن باشد و بفتح یکبار حیض آمدن و گفته اند که حکمت در پیدا کردن حیض تربیت ولد است پس در زمان حمل مصروف
میگردد بحکمت الهی بتغذیه ولد و ازین جهت است که حیض نمی آرد حامله و چون بیرون می آید آنچه فاضل مانده از غذای ولد از آن خون آن نفاس باشد بعد ازان شیر میگرداند آن خون را که مادهٔ حیض
بود و باین سبب کم است که مرضعه حیض آید و اگر نه حامله و نه مرضعه بود و باقی میماند چون مصرفی ندارد بیرون می آید و اغلب هر ماه شش روز یا هفت روز یا کم یا زیاده چنانکه طبیعت و مزاج اقتضا
کند بیرون آید و اما ابتدای حیض در حدیث آمده است که این چیزیست که نوشته است آنرا پروردگار تعالی بر دختران آدم و نیز آمده است که نخست که فرستاده شد حیض بر زنان بنی اسرائیل بود که مردان و زنان
ایشان در مساجد جمع میشدند و نماز میکردند و مختلط میگشتند پس فرستاد خدای تعالی بر زنان حیض و منع کرد ایشان را از در آمدن در مساجد و در تطبیق این دو روایت گفته اند که بنات آدم که در حدیث آمده
شده است منافات بنساء بنی اسرائیل ندارد که بنات آدم بواسطه مراد نیست و حاکم و غیر او از ابن عباس آورده که ابتدای حیض بر حوا بود بعد از افتادن از بهشت والله اعلم **الفصل الاول** عن انس
قال ان الیهود کانوا اذا حاضت المرأة فیهم گفت انس که یهود بودند وقتی که حیض میکرد زنی در میان ایشان **لم یؤاکلوها** با هم نمیخوردند با آن زن **ولم یجامعوهن فی البیوت** و نمی
در آوردند زنان را در خانه و همنشینی نمیکردند با ایشان در خانها **فسأل اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم النبی** پس پرسیدند یاران پیغمبر پیغمبر را ازین حال یهود که حق است یا باطل
فانزل الله تعالی پس فرو فرستاد خدای تعالی برای دیدن این آیت را که **ویسئلونک عن المحیض الآیة** تا آخر آیت تفسیرش آنکه می پرسند ترا از حکم حیض **قل هو اذی** بگو در جواب ایشان که حیض
دردی و علتی است که طبع ازان نفرت دارد و ادا میکشد **فاعتزلوا النساء فی المحیض** پس گوشه گیرید از زنان و یکسو کنید زنان را در حالت حیض **ولا تقربوهن حتی یطهرن** و نزدیک
مشوید بزنان تا آنکه پاک شوند **فقال رسول الله** پس گفت پیغمبر خدا **صلی الله علیه وسلم** در تفسیر و بیان مراد از عدم قرب قرب زنان در حال حیض **اصنعوا کل شیء الا النکاح** بکنید با
زنان هر چیز را از صحبت و مجالست و مخالطت مگر جماع **فبلغ ذلک الیهود** پس رسید این سخن یهود را **فقالوا ما یرید هذا الرجل** پس گفتند یهود نمیخواهد این مرد یعنی حضرت رسول الله صلی الله
علیه وسلم **ان یدع من امرنا شیئا الا خالفنا فیه** که بگذارد از کار و بار ما چیزی را مگر آنکه مخالفت کند ما را در آن چیز **فجاء اسید** بضم همزه و فتح سین مهمله **بن حضیر** بضم حای مهمله و فتح ضاد
معجمه **و عباد** بفتح عین و تشدید موحده **بن بشر** بکسر بای موحده و سکون شین معجمه هر دو صحابی مشهوراند پس آمدند این دو صحابی **فقالا** پس گفتند **یا رسول الله ان الیهود تقول کذا و
کذا** بدرستیکه یهود میگویند از مضار و مفاسد و علل و اسقام مجالست و مخالطت زنان در حالت حیض چنین و چنین **فلا نجامعهن** پس مجالست و مصاحبت نکنیم با زنان درین حال و در بعض نسخ افلا نجامعهن
بلفظ استفهام و در بعض فلا تجامعهن بلفظ نهی مخاطب **فتغیر وجه رسول الله** پس گردید از حال خود روی مبارک پیغمبر خدا **صلی الله علیه وسلم حتی ظننا ان قد وجد علیهما**
تا آنکه گمان بردیم ما که تحقیق خشم کرده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر آن دو صحابی که این حرف گفتند و سوء ادب نمودند **فخرجا** پس بیرون آمدند آن دو صحابی **فاستقبلهما هدیة من لبن** یعنی پیش
آمد آن دو کس را شخصی که می آورد پیشکش از شیر **الی النبی** بسوی پیغمبر **صلی الله علیه وسلم فارسل فی آثارهما** پس فرستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در پی ایشان کسی را و طلبید ایشان را **فسقاهما**
پس نوشانید ایشان را از شیر که هدیه آورده بود تا ظاهر شود اثر عنایت و التفات و تبدیل یابد جهل و نادانی ایشان بعلم و دانش که شیر مظهر آنست **فعرفا ان لم یجد علیهما** پس دانستند آن دو صحابی که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم خشم نگرفته است بر ایشان **رواه مسلم وعن عائشة** رضی الله عنها **قالت کنت اغتسل انا والنبی** گفت عائشه بودم من که غسل میکردم با پیغمبر **صلی الله علیه و
سلم من اناء واحد** از یک ظرف **وکلانا جنب** و حال آنکه ما هر دو جنب بودیم شرح این در باب مخالطة الجنب بتفصیل گذشت **وکان یأمرنی فاتزر** و بود آنحضرت که امر میکرد مرا که ازار ببندم
در زیر خود پس ازار می بستم و اتزر بتای مشدد آمده بمقتضای قاعدهٔ صرف فائتزر باید بهمزه پیش از تا و تحقیق این در شرح کرده شده است **فیباشرنی** پس می سود و مس میساید بدن خود را بدن
من **وانا حائض** و من حائض میبودم ازین حدیث معلوم میشود که استمتاع بچیزی که در ازار است حرام است و حد ازار نزد فقها از ناف تا زانو است و این مذهب امام ابو حنیفه و شافعی و مالک است
و احادیث دیگر ناظر درین است و از حدیث سابق معلوم شد که استمتاع از حائض ما دون فرج یعنی وطی جائز است و این مذهب امام احمد و ابی یوسف و محمد و بعض اصحاب شافعیه است و گفته اند که
گویا در آخر امر توسعه و رخصت کردند و جز وطی هر چه باشد تجویز نمودند اما شک نیست که احتیاط و احتراس در قول ابی حنیفه است و کرمانی گفته که شافعیه را درینجا سه مذهب است اصح آنست که حرام
و دوم آنکه مکروه است کراهت تنزیهی و مختار این است و سیوم آنکه اگر شخصی باشد که ضبط نفس خود از فرج تواند کرد و وثوق داشته باشد بخود یا بجهت ضعف شهوت یا بسبب قوت ورع جائز است
والا نه **وکان یخرج راسه الی** و عائشه میگوید که بود آنحضرت که بیرون می آورد سر خود را از مسجد بسوی من که در خانه میبودم **وهو معتکف** و حال آنکه آنحضرت معتکف میبود **فاغسله**
پس می شستم من سر مبارک او را **وانا حائض** و من حائض میبودم و ازینجا معلوم میشود که بیرون آوردن معتکف بعض اعضای خود را از مسجد جائز است و مباشرت اعضای حائض درست است
متفق علیه وعنها قالت کنت اشرب وانا حائض و هم از عائشه است که گفت بودم من که می نوشیدم آب از کوزه یا کاسه و حال آنکه من حائض **ثم اناوله النبی** پس میدادم آنرا
پیغمبر را **صلی الله علیه وسلم فیضع فاه علی موضع فی** پس مینهاد آنحضرت دهن مبارک خود را بر جای دهن من **فیشرب** پس مینوشید از غایت محبت و عنایتی که بمن داشت **و
اتعرق العرق** و میبودم من که میخوردم بدندان گوشت را از استخوان **وانا حائض** و حال آنکه من حائض می بودم و عرق بفتح عین و سکون را استخوان گوشت دار یا استخوانی که گوشت
از وی خورده شده است **ثم اناوله النبی** بعد ازان میدادم آن استخوان را به پیغمبر **صلی الله علیه وسلم فیضع فاه علی موضع فی** پس مینهاد دهن خود را بر جای دهن من
و درینجا فیاکل نگفت گویا مقصود همان دهن نهادن بجای دهان محبوب بود نه گوشت خوردن چه گاهی باشد که گوشتی بر آن استخوان نباشد بخلاف آب که بقیه میداشت **رواه مسلم**

خون

عنها قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يتكئ في حجري وانا حائض بود آنحضرت که تکیه میکرد در کنار من و من حائض میبودم و حجر بفتح حا و کسر هر دو آمده است ثم يقرأ القرآن
پس میخواند آنحضرت قرآن را متفق عليه وعنها قالت قال لي النبي گفت عائشه گفت مرا پیغمبر صلى الله عليه وسلم ناوليني الخمرة من المسجد بده و بیار برای من خمره را از مسجد
و خمره بضم خای معجمه و سکون میم و را سجاده خرد از حصیر بیمان قدر که یک کس بر آن نماز تواند کرد و گرفتن آن از مسجد آنچنان بود که از بیرون دست دراز کند و بگیرد فقلت اني حائض پس گفتم
من که من حائضم چگونه دست در مسجد درآرم فقال پس گفت آنحضرت دست درآر باکی نیست ان حيضتك ليست في يدك بدرستیکه حیض تو نیست در دست تو رواه مسلم وعن
ميمونة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي في مرط گفت میمونه بود آنحضرت که نماز میگزارد در مرط بکسر میم و سکون را گلیم دراز از صوف یا خز بعضه
علي وبعضه عليه پاره از آن گلیم بر من بودی و پاره بر آنحضرت وانا حائض و حال آنکه من حائض بودم متفق عليه و از اینجا معلوم میشود که همه اعضای حائض پاک است جز فرج والا
نماز در جامه که پاره از وی بر نجاست بود و پاره بر مصلی روا نبود الفصل الثاني عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اتى حائضا او امرأة في دبرها
کسیکه بیاید حائض را یا زنی را در نجس خواه حره باشد یا امت بجماع کند او را در جانب پس او كاهنا یا بیاید کاهن و منجم در حکم اوست تا بپرسد اشیاء را و تحقیق معنی کاهن در باب الکهانة
طلب و دریافت بیاید ان شاء الله تعالى فقد كفر بما انزل على محمد پس تحقیق کافر شد بدینیکه فرستاده شده است بر محمد رواه الترمذي وابن ماجة والدارمي وفي روايتهما
و در روایت ابن ماجه و دارمی اینچنین آمده که فصدقه بما يقول یعنی کسیکه بیاید کاهن را پس تصدیق کند او را در چیزیکه میگوید و اعتقاد کند که وی راست میگوید فقد كفر پس تحقیق کافر شد
اما آنکه اگر مراد اتیان بطریق استحلال و تصدیق باشد پس کفر محمول بر ظاهر است و اگر نه اینچنین باشد مراد کفران نعمت است و مقصود تغلیظ این شنائع و تشدید بر آنست و شیخ ابن حجر مکی در
شرح کتاب گفته که کفر نیست با اتیان امرأة در دبر اگر حلیله باشد یا امت البته محمول بر کفران نعمت است از جهت شهرت خلاف در آن پس اجماع بر تحریم وی نیست چه جای آنکه از ضروریات
دین باشد و با استحلال اینچنین چیزی کفر لازم نیاید یا آنکه حدیث ضعیف است چنانکه میگوید انتهى و برین تقدیر اتیان اجنبیه در دبر شنیع تر و سخت تر و منکر تر باشد اما اتیان ذکور در غایت شدت
و شناعت است که استحلال آن بی شبهه موجب کفر باشد که فوق آن متصور نیست وقال الترمذي و گفته است ترمذی در تضعیف این حدیث لا نعرف هذا الحديث الا من
حكيم الاثرم عن ابي تميمة عن ابي هريرة نمی شناسم این حدیث را مگر از حکیم بن اثرم که روایت کرده است آنرا از ابی تمیمه و وی از ابی هریره و گفته است معنی این حدیث نزد اهل العلم محمول است
بر تغلیظ و گفته است که تضعیف کرده است بخاری این حدیث را از جهت اسنادش و ابو تمیمه الهجیمی نام وی طریف بن مجالد است انتهى و در تقریب گفته است حکیم اثرم بصری در وی لین است
از طبقه سادسه است و در میزان الاعتدال گفته که لیس به باس و در کاشف گفته است که طریف بن مجالد توثیق کرده است او را و در نود و هفت رفته از عالم و در تهذیب گفته که یحیی بن معین
گفته است که وی ثقه است و عجلی گفته آنست ان شاء الله تعالى وعن معاذ بن جبل قال قلت روایت است از معاذ بن جبل که گفت گفتم یا رسول الله ما يحل لي من امرأتي وهي حائض
چه چیز حلال است مرا از زن من در حالتیکه وی حائض است قال ما فوق الازار فرمود آنحضرت حلال است چیزی که بالای ازار است این مؤید مذهب امام ابی حنیفه است و با وجود آن نیز
والتعفف عن ذلك افضل و پارسائی نمودن و باز ایستادن از آن فاضل تر است زیرا که ترس آنست مبادا وطی کند که حرام است و اما آنحضرت مامون است از آن رواه رزين وقال
محيي السنة اسناده ليس بقوي روایت کرد این حدیث را رزین و گفت محیی السنه که اسناد او قوی نیست وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
اذا وقع الرجل باهله وهي حائض وقتیکه جماع کند مرد با اهلیه خود در حالت حیض فليتصدق بنصف دينار پس باید که تصدق کند بنصف دینار که بحساب دیار ما نزدیک یک
روپیه و ثمن آن باشد و بعض یک دینار گفته و بعض عتق رقبه گفته و بعض گفته در آغاز خون دینار و در پایان آن نصف دینار یا دینار در زمان خون و نصف دینار بعد از انقطاع و بعض
عتق رقبه گفته طیبی گفته که اکثر برانند که کفارت آن استغفار است و بر وی شافعی و اصحاب ابی حنیفه برین اند رواه الترمذي وابو داود والنسائي والدارمي وابن ماجة
وعنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا كان دما احمر فدينار واذا كان دما اصفر فنصف دينار و هم از ابن عباس است که آنحضرت فرمود وقتیکه باشد حیض
خون سرخ پس کفارت آن دینار است و چون باشد زرد کفارت او نصف دینار است و این موافق آن قول است که از بعض نقل کرده شده که در آغاز خون دینار است و در پایان
آن نصف و احتمال دارد که هم در آغاز زرد باشد رواه الترمذي و گفته است که کفارت نزد اتیان حیض از ابن عباس آمده و این قول بعضی از اهل علم است و امام احمد و اسحاق باین
قائل اند و ابن مبارک گوید که استغفار کند پروردگار خود را و نیست کفارت بر وی و از بعض تابعین نیز همچنین منقول است و سعید بن جبیر و ابراهیم نخعی از ایشانند الفصل الثالث عن زيد
بن اسلم قال ان رجلا سأل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال روایت است از زید بن اسلم که مولای عمر بن الخطاب و از اکابر تابعین است و امام زین العابدین علي
بن الحسين در مجلس او می نشست و سماع حدیث میکرد باقی احوال در جامع ذکر نوشته شده و ارسال میکرد در حدیث گفت که مردی پرسید از آنحضرت پس گفت ما يحل لي من امرأتي
وهي حائض چه چیز حلال است مرا از زن من در حالتیکه وی حائض است فقال له رسول الله پس گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم تشد عليها ازارها
استوار می بندی بر وی ازارش را ثم شأنك باعلاها پس کار تو با علای اوست یعنی ما فوق الازار مباح است و ما تحت الازار حرام چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است رواه مالك
والدارمي مرسلا وعن عائشة رضي الله عنها قالت كنت اذا حضت نزلت عن المثال على الحصير گفت عائشه بودم من چون حیض میکردم فرود می آمدم از بستر بر بوریا
فلم نقرب رسول الله صلى الله عليه وسلم پس نزدیک نمیشدیم یعنی ما ازواج پیغمبر آنحضرت را ولم ندن منه حتى نطهر و قریب نمیشدیم از وی تا آنکه پاک میشدیم رواه
ابو داود ظاهر این حدیث منافی است بعض احادیث گذشته را که دلالت دارند بر مباشرت و مخالطت آنحضرت با ازواج مطهره خود در حالت حیض و جواب میدهند بآنکه شأن ایشان

بآنحضرت ونگاه داشت ادب اینچنین بود که ملاحظه میکردند از خود جرأت و مبادرت نمیکردند تا آنکه آنحضرت ایشانرا بخود میطلبید پس میرفتند وبعضی گفته اند که این حدیث منسوخ است باحادیث ثابت
ومخالطت بستر ما آنکه در اکثر نسخ قلم بقرب است بنون چنانکه تقریر کردیم و میگویند در جمیع نسخ اصل ابی داؤد همچنین است وبعضی قلم بتقریب بیا نیز روایت کرده اند یعنی نزدیک نمی آمد آنحضرت وبا
از قربان است بمعنی جماع والله اعلم باب المستحاضة مستحاضه زنی را گویند که میرود خون از وی نه از حیض ونفاس بلکه از رگی که نام وی عاذل است والفاظ که مشتق است از استحاضه همه بلفظ مجهول مستعمل
میشوند وبعضی الفاظ هستند که جز مجهول مستعمل نمیشوند چنانکه جن از جنون واغمی از اغما وذلک سماعی وحکم وی حکم معذوران است مثل سلسل البول ومانند آن ووی نماز میگذارد و روزه میدارد و
جماع با وی حرام نیست وتفصیل احکام وی در احادیث بیاید الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت جاءت فاطمة بنت ابی حبیش بضم حای مهمله وفتح موحده
وسکون تحتانیه وشین معجمه الی النبی صلی الله علیه وسلم فقالت گفت عائشه که فاطمه که یکی از صحابیات است وقرشیه اسدیه است آمد نزد آنحضرت پس گفت یا رسول الله انی
امرأة استحاض فلا اطهر بدرستیکه من زنی ام که استحاضه کرده میشوم دائم پس هرگز پاک نمیشوم افادع الصلوة آیا پس بمانم نماز را قیاس بحیض که چنانکه در حالت حیض نماز گذاردن
درست نیست در استحاضه نیز نباشد فقال پس گفت آنحضرت لا مگذار نماز را انما ذلک عرق ولیس بحیض نیست آن خون استحاضه مگر خون رگی که از رگها نیست حیض که از رحم میرود و در حیض
چون در هر ماهی البته چند روز میرود از جهت دفع حرج ومشقت نماز و روزه را عفو کردند وچون در قضای نماز نیز حرج بود نه در قضای روزه واجب گردانیدند قضای آنرا بعد از آن حکم استحاضه
بیان فرمود وبقبول خود فاذا اقبلت حیضتک فدعی الصلوة پس چون پیش آید ایام حیض تو اگر زن معتاده است همان ایام عادت خواهد بود واگر مبتدئه است اکثر حیض که ده روز است
این در مذهب است ونزد ائمه دیگر در مبتدئه عمل بتمییز میکنند یعنی اگر خون سیاه غلیظ است از حیض است واگر چنین نیست از استحاضه چنانکه در حدیث آینده بیاید وچون تمییز متعسر است اعتبار اکثر حیض
ترجیح کرده اند وظاهر آنست که زن مذکوره معتاده بود والله اعلم واذا ادبرت وچون بگذرد ایام حیض تو فاغسلی عنک الدم پس بشو از خود خون را ثم صلی پس نماز بگذار متفق
علیه الفصل الثانی عن عروة بن الزبیر عن فاطمة بنت ابی حبیش انها کانت تستحاض عروه بن الزبیر از فاطمه مذکوره روایت میکند که وی بسیار بود که استحاضه کرده میشد فقال لها النبی پس گفت او را پیغمبر صلی الله
علیه وسلم اذا کان دم الحیض فانه دم اسود چون باشد خون حیض پس بدرستی آن میباشد در غالب احوال خون سیاه یعرف شناخته میشود باین نشان فاذا کان ذلک
فامسکی عن الصلوة پس چون باشد خون سیاه پس نگاه دار خویش را از نماز که آن خون حیض است فاذا کان الآخر فتوضئی وصلی پس چون باشد خون دیگر غیر سیاه پس وضو
کن و نماز گذار چنانکه حکم معذوران است فانما هو عرق پس نیست وی مگر خون رگ که استحاضه است نه خون رحم که حیض است رواه ابو داؤد والنسائی وعن ام سلمة قالت
ان امرأة کانت تهراق الدم بضم تا وفتح ها گفت ام سلمه که زنی بود که میریخت خون را و تحقیق این لفظ و ترکیب آن در شرح کرده شده است علی عهد رسول الله در زمان پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم فاستفتت لها ام سلمة النبی صلی الله علیه وسلم پس استفتا کرد و پرسید مسئله را برای وی ام سلمه از آنحضرت فقال لتنظر عدد اللیالی والایام
التی کانت تحیضهن من الشهر پس گفت آنحضرت باید که نظر کند شمار شبها و روزها را که بود آن زن که حیض میکرد در آن شبها و روزها از ماه قبل ان یصیبها الذی اصابها پیش
از آنکه برسد او را آنچه رسیده است یعنی علت استحاضه دائمی فلتترک الصلوة قدر ذلک من الشهر پس باید که ترک کند نماز را مقدار آن ایام از ماه فاذا خلفت ذلک فلتغتسل
پس چون خود بگذارد آن قدر را از زمان یعنی فارغ شود از آن پس باید که غسل کند ثم لتستثفر بثوب پس باید که ببندد جامه میان هر دو ران خود مثل پاردم اسپ که منع کند سیلان دم را ثفر بمثلثه
وفا مفتوحتین پاردم ثم لتصل پس باید که نماز بگذارد و وضو کند برای هر نماز چنانکه حکم معذوران است وجائز نیست او را دخول مسجد واعتکاف وطواف وامثال آن رواه مالک وابو داؤد
والدارمی وروی النسائی معناه وعن عدی بن ثابت عن ابیه عن جده روایت است از عدی بن ثابت از پدرش از جدش قال یحیی بن معین در تعیین نام
جد عدی اسمه دینار نام جد عدی دینار است وعدی بن ثابت تابعی ثقه است ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده امام مسجد شیعه بود در کوفه و واعظ ایشان ابن معین گفته که شیعی
مفرط است و دارقطنی گفته رافضی غالی است اما ثقه وصدوق است مات سنة ست عشرة ومائة عن النبی جد عدی روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم انه قال فی المستحاضة
که آنحضرت گفته است در حق مستحاضه تدع الصلوة ایام اقرائها ترک میکند نماز را در روزهای حیضهای خود که در هر ماه میدید التی کانت تحیض فیها آن روزها که بود آن مستحاضه حیض
میکرد در آن روزها ثم تغتسل پس غسل میکند وتتوضأ عند کل صلوة وضو میکند در وقت هر نماز وتصوم وتصلی و روزه میدارد و نماز میگذارد رواه الترمذی وابو داؤد
وعن حمنة بفتح حای مهمله وسکون میم بنت جحش بتقدیم جیم مفتوحه بر حای مهمله ساکنه خواهر ام المؤمنین زینب بنت جحش است تحت مصعب بن عمیر بود وچون شهید شد مصعب طلحة بن عبید الله
گرفت قالت کنت استحاض حیضة کثیرة شدیدة گفت حمنه بودم من که استحاضه کرده میشدم استحاضه بسیار سخت فاتیت النبی پس آمدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم استفتیه
تا طلب فتوی کنم او را واخبره وخبر دهم او را از حال خود واجه خود فوجدته فی بیت اختی زینب بنت جحش پس یافتم من آنحضرت را در خانه خواهر من زینب بنت جحش که یکی از امهات
المؤمنین است فقلت پس گفتم یا رسول الله انی استحاض حیضة کثیرة شدیدة بدرستیکه من استحاضه کرده میشوم استحاضه بسیار سخت فما تأمرنی فیها پس چه میفرمائی مرا
در حکم آن استحاضه قد منعتنی الصلوة والصیام بتحقیق منع کرده مرا استحاضه نماز و روزه را قال انعت لک الکرسف گفت آنحضرت بیان کنم مر ترا پارهٔ پنبه اگر بر کنی بدان فرج خود را
و کرسف بضم کاف وسین پنبه فانه یذهب الدم زیرا که آن دور میکند خون را ومنع میکند از بیرون آمدن آن بفرج ظاهر وتا خون بفرج ظاهر نیاید حکم حیض واستحاضه متحقق نگردد قالت گفت
حمنه هو اکثر من ذلک خون بیشتر است از این که بازدارد آنرا کرسف قال فتلجمی بفتح تا و لام وجیم مشدده فعل امر از لجام یعنی ببند فرج خود را یعنی جامه ببند بر صورت لگام اسپ یعنی با وجود
کرسف یا بی آن وظاهر اول است قالت گفت حمنه هو اکثر من ذلک خون بیشتر از آن است قال گفت آنحضرت فاتخذی ثوبا پس بگیر جامه را یعنی بر لگام قالت هو اکثر من

قضای روزه ص

نسخه ست

یحیی بن معین ص

ذلک

ذلك گفت این هم بیشتر است انما اثج ثجا یعنی نیست خون بیرون آمدن مگر ریختن ریختنی به شدت باران فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سآمرك بامرين زود امر کنم ترا
بدو چیز ایهما صنعت هرکدام کنی ازان دو را که بکنی و قوت و قدرت بر آن داشته باشی نزدیکی اجزأ عنك من الآخر بسنده میکند ترا از دیگری یا جمعا برفع ونصب
خوانده اند وان قويت عليهما واگر قوی تو و قادری بر هر دو که هرکدام را که بتوانی کرد فانت اعلم پس تو داناتری بآنچه اختیار میکنی ازان دو وقال لها گفت آنحضرت مر او را در بیان حقیقت
استحاضه وتسلیه وتعزیه وی انما هذه ركضة من ركضات الشيطان نیست این علتی که رسیده است ترا یعنی استحاضه یا این خلط و حیرت که افتاده تو دران مگر رکضه از رکضات
شیطان یعنی افساد و اضرار از شیطان و تلبیس و تخلیط کردن وی بر تو در امر دین تو و طهارت و نماز تو و اصل رکض دفع و جنبانیدن پای زدن بدان و برانگیختن اسپ برای دوانیدن وازینجا
معلوم میشود که شیطان را تصرفی در بدن آدمی نیز هست که بعلتها گرفتار میگرداند که بدان از عبادت پروردگار تعالی باز میدارد و بعد ازان بیان آن دو امر میکند و میفرماید فتحيضي بفتح تا
وحا و یا مشدده ستة ايام او سبعة ايام پس حائض شو یعنی لازم گیر احکام حیض کن از ترک وطی و صلوة و صوم شش روز یا هفت روز ازانچه موافق باشد ترا از عادت زنان که مماثل
مشارک اند در سن و قرابت و مسکن یا مخیر گردانید او را میان یکی ازین دو عدد از جهت بودن آنها متعارف و غالب در عادت زنان و تواند که او برای شک بود و آنحضرت یکی ازین دو عدد
ذکر کرده باشد وآنکه فرمود في علم الله معنیش آنست که رجوع تو بآن عادت مندرج است در آنچه دانانیده است ترا خدای تعالی بر زبان من یا داخل است در آنچه دانسته و تشریع نموده است
مر مردم را واگر راوی او شک باشد این قول راوی او میشود و معنی والله اعلم که پیغمبر ستة ايام فرمود یا سبعة ايام ثم اغتسلي پس غسل کن بعد از گذشتن این مدت چنانکه زنان بعد از انقطاع حیض میکنند
حتى اذا رأيت انك قد طهرت تا آنکه چون دیدی و دانستی تو که پاک شدی یعنی حکم طهارت یافتی بگذشتن ایام مذکوره واستنقأت و پاکیزه شدی بحسب معتقد فصلي ثلثا
وعشرين ليلة پس بگذار نماز بیست و سه شب بر تقدیر یکه ایام حیض هفت روز اعتبار کنی او اربعا وعشرين ليلة یا بیست و چهار شب اگر مدت حیض شش روز قرار دهی وايامها
و در روزهای این شبها یعنی وضو کردن برای هر نماز چنانکه حکم معذور است وصومي و روزه دار فان ذلك يجزئك پس بدرستیکه آن کفایت میکند ترا وكذلك فافعلي كل
شهر و همچنین بکن در هر ماه شش روز یا هفت روز خود را حائض گیر و احکام حیض بر خود جاری کن و بیست و سه روز یا بیست و چهار روز نماز و روزه کن كما تحيض النساء چنانکه
حیض می بینند زنان وكما يطهرن و چنانکه پاک میشوند ایشان ميقات حيضهن وطهرهن در وقت حیض خود و طهر خود بعد ازان بیان امر ثانی ازان دو امر کرد که مخیر گردانیده در
قبول خود وان قويت على ان تؤخرين الظهر واگر قوت داری در ایام استحاضه بعد از گذشتن ایام حیض بر تاخیر کردن ظهر از وقت وتعجلين العصر و شتابی کردن عصر و گذاردن
آن در اول وقت فتغتسلين وتجمعين بين الصلوتين الظهر والعصر پس یک غسل کنی و جمع کنی میان این دو نماز که ظهر و عصر است وتؤخرين المغرب وتعجلين العشاء ثم
تغتسلين وتجمعين بين الصلوتين و تاخیر کنی مغرب او شتابی کنی عشا را بگذاردن آن در اول وقت پس غسل کنی و جمع کنی میان دو نماز فافعلي پس بکن این دو غسل را و جمع را میان
این نمازها وتغتسلين مع الفجر واگر قوت داری که یک غسل دیگر کنی با نماز فجر فافعلي پس بکن آنرا و بگذار با آن نماز فجر وصومي و روزه بدار ان قدرت على ذلك اگر قدرت
داری بر آنچه ذکر کرده شد و تاخیر ظهر و مغرب از وقت که گفت دو احتمال دارد یکی آنکه بعد از گذشتن وقت بگذارد در وقت عصر و عشا چنانکه جمع میکند مسافر بر مذهب شافعی جمع تاخیر چنانکه
از کلام طیبی معلوم میگردد یا تاخیر کند تا آخر وقت متصل بوقت عصر و عشا بران وجه که حنفیه تاویل میکنند جمع مسافر را و آن را جمع صوری نام میکنند چنانکه شیخ ابن حجر در شرح بدان تصریح کرده
حدیث آینده نیز ظاهر در آنست پس حاصل این امر ثانی آن شد که هر روز سه غسل بکند یکی برای ظهر و عصر دیگر برای مغرب و عشا و غسل دیگر برای فجر و صورت دیگر آنست که برای هر نماز غسل کند
چنانکه در ضمن قول وی فرمود وان قويت على ان تؤخرين الظهر الى آخره اشارت است بآن زیرا که ازین عبارت مجزوی از غسل کردن برای هر نماز مفهوم میگردد واین مذهب امیر المؤمنین علی و عبدالله بن
مسعود و ابن الزبیر و جماعه از تابعین است و طیبی گفته که این مذهب اشبه و الیق است بفقه و مذهب ابن عباس جمع است بین الصلوتین بغسل واحد واین مذهب اشبه است باین حدیث که در
وی تسهیل و تیسیر است نسبت بغسل برای هر نماز واشارت باین است که گفت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وهذا اعجب الامرين الي واین یعنی غسل کردن برای جمع
مذکور خوشتر آینده تر است نزد من ازان امر دیگر که غسل است برای هر نماز چنانکه عادت شریف اوست در تسهیل و تیسیر بر امت و در حدیث آمده است که ما خير بين الامرين الا اختار ايسرهما رواه
احمد وابوداود والترمذي

الفصل الثالث

عن اسماء بنت عميس بضم عین وفتح میم صحابیه جلیله عاقله صالحه است هجرت کرد همراه زوج خود جعفر بن ابی طالب بحبشه پس زائید برای وی عبدالله
بن جعفر را و محمد و عون را پس هجرت آورد بمدینه و چون شهید شد جعفر تزوج کرد او را ابوبکر صدیق و تولد کرد محمد بن ابی بکر را و چون صدیق وفات یافت تزوج کرد او را علی بن ابی طالب پس
زائید برای وی یحیی و بود از خادمان و محبان و مخلصان فاطمه زهرا و اهل بیت نبوت روایت کرده اند جمعی از صحابه مثل عمر بن الخطاب و عبدالله بن عباس و ابوموسی اشعری رضوان الله علیهم اجمعین
قالت قلت گفت اسما گفتم يا رسول الله ان فاطمة بنت ابي حبيش استحيضت منذ كذا وكذا فاطمه بنت ابی حبیش استحاضه کرده شده است چندین و چندین مدت یعنی
مدت دور و دراز فلم تصل پس نماز نگذارده فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بطریق تعجب سبحان الله ان هذا من الشيطان بدرستیکه
این علت از شیطان است که وی را از نماز باز میدارد و چنانکه در حدیث حمنه گذشت انما هذه ركضة من ركضات الشيطان لتجلس في مركن میباید که بنشیند آن زن در مرکن بکسر میم و سکون را
وفتح کاف نام آوند کلان است که گرفته میشود در وی آب برای غسل فاذا رأت صفارة بضم صاد فوق الماء پس چون ببیند زردی بالای آب واین علامت آخر وقت ظهر است چه شعاع
آفتاب در آخر وقت ظهر زرد گونه میشود بلکه از ابتدای وقت زوال تغیری بدان راه می یابد اگرچه ظاهر نیست واین غیر اصفرار است که در آخر وقت عصر میباشد و عصر یوم در ان وقت مکروه است
مقصود آنست که چون وقت ظهر آخر آید فلتغتسل للظهر والعصر غسلا واحدا پس باید که غسل کند مر ظهر را و عصر را یک غسل وتغتسل للمغرب والعشاء غسلا

وابوداؤد ص

واحداً وغسل كند از براى مغرب وعشا يك غسل وتغتسل للفجر غسلا واحدا وغسل كند مر فجر را يك غسل چنانكه در حديث سابق گذشت وتوضأ وبايد وضو كند فيما بين ذلك
در ميان اين غسلها يعنى براى عصر در صورت غسل براى ظهر وعصر وبراى عشا در صورت غسل براى مغرب وعشا اينچنين گفته است شيخ ابن حجر در شرح ودر حواشى نوشته اند كه مراد نوافل است
در اوقاتى كه در ميان اين نمازها است اگر خواهد نفل بگذارد وضو كند رواه ابو داود وقال وگفت ابو داود روى مجاهد عن ابن عباس وروايت كرده است مجاهد از ابن
عباس كه گفت لما اشتد عليها الغسل هرگاه كه سخت آمد ودشوار شد بر آن زن غسل براى هر نماز امرها ان تجمع بين الصلوتين فرمود آنحضرت او را كه جمع كند ميان دو نماز
بيك غسل تمام شد بعون الله وتوفيق وى كتاب الطهارة والحمد لله تعالى ميگويد دار كتاب الصلوة صلوة در لغت بمعنى دعا ورحمت واستغفار آمده ونماز را صلوة از آن جهت گفتند كه
مشتمل است بر اين معنى وصلى بمعنى بريان كردن گوشت وتصليه بمعنى سوختن آن بآتش ونيز صلى بمعنى نرم كردن چوب وراست گردانيدن وى بآتش نيز آمده واين معانى نيز مناسب است حقيقت
نماز گويا كه نفس مصلى را ميگدازد وبآتش مجاهده ميسوزد گناهان او را وراست ميگرداند از اعوجاجى كه در طبيعت اوست الفصل الاول عن ابى هريرة رضى الله عنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم الصلوات الخمس نمازهاى پنجگانه والجمعة الى الجمعة ونماز جمعه تا نماز جمعه ديگر ورمضان الى رمضان وروزه ماه رمضان
تا روزه ماه رمضان ديگر مكفرات لما بينهن كفارت كننده وپوشنده وبخشنده اند مر گناهان را كه واقع شده اند در ميان اينها اذا اجتنبت الكبائر وقتى كه پرهيز كرده شوند و
پرهيز كرده شوند گناهان كبيره كه آنها پوشيده وبخشيده نمى شوند مگر بتوبه اما صغائر بخشيده ميشوند اگر حق عباد بآن متعلق نباشد وگفته اند كه بعد از عفو صغائر چون اين اعمال مكرر كرده موجب
تخفيف در كبائر شود واگر از گناهان صغيره وكبيره هيچ ندارد موجب رفع درجات گردد رواه مسلم اگر گويند كه چون صغائر همه بنمازهاى يوميه مكفر شدند براى جمعه چه ماند وچون
بجمعه ها مكفر گشتند رمضان كفارت چه چيز گردد وجوابش آنكه مراد آنست كه اين اعمال همه مكفراند وصلاحيت آن دارند اگر يكى نشد ديگرى ميشود ومثلا اگر يكى در نماز تقصير كرد جمعه مكفر گردد
واگر در جمعه يا در هر دو تقصير كرد رمضان مكفر ميگردد واگر همه شوند مجموع مكفر گردد وباعث زيادت تكفير وتنوير شود در مثال چراغهاى متعدد افروخته شده كه هر يكى در روشن كردن خانه
كفايت دارد وعنه وهم از ابى هريره است قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ارأيتم لو ان نهرا بباب احدكم خبر دهيد مرا اگر ثابت شود جوى كه روان است
بر در خانه يكى از شما يغتسل فيه كل يوم خمسا غسل ميكند وى در آن جوى هر روز پنج وقت هل يبقى من درنه شئ آيا باقى ميماند از چرك وريم وى كه بر اندام خود دارد هيچ چيزى
قالوا گفتند صحابه در جواب آنحضرت لا يبقى من درنه شئ باقى نمى ماند از چرك وى چيزى قال فذلك مثل الصلوات الخمس يمحو الله بهن الخطايا فرمود آنحضرت پس حال
ومثال نمازهاى پنجگانه است كه محو ميكند وپاك ميگرداند خداى تعالى بآنها گناهان را يعنى گناهان صغيره را متفق عليه وعن ابن مسعود رضى الله عنه قال ان رجلا اصاب
من امرأة قبلة گفت ابن مسعود كه مردى رسيد از زنى بوسه را يعنى بوسه كرد او را وگفته اند كه نام آن مرد ابو اليسر است بفتح ياى تحتانيه وسين مهمله از قبيله انصار بود خرما مى فروخت زنى بروى
آمد تا خرما بخرد پس او را با آن زن ميل شهوانى پيدا شد گفت خرما درون خانه بهتر وشيرين تر از اين است پس باين بهانه زن را درون خانه برد وبا وى بوس وكنار كرد زن گفت از خدا بترس
چه ميكنى پس آن مرد پشيمان شد فاتى النبى پس آمد پيغمبر را صلى الله عليه وسلم فاخبره پس خبر داد آنحضرت را از اين حال پس آنحضرت هيچ نگفت وفرمود تا حق تعالى چه فرمايد
بعد از آن آمد ونماز كرد فانزل الله تعالى پس فرو فرستاد خداى تعالى اين آيه را كه واقم الصلوة طرفى النهار وبرپا دار نماز را در هر دو طرف روز كه بامداد وشبانگاه است [illegible]
نماز صبح وشبانگاه ظهر وعصر چه بعد از زوال آفتاب جانب شبانگاه است وزلفا من الليل ونيز برپا دار نماز را در چند ساعت كه نزديك بروزاند ومراد بدان نماز مغرب وعشا است وزلف
بضم زا وفتح لام جمع زلفه بمعنى قرب ونماز شام وخفتن نزديك بروز ودر [illegible] نباشد چنانكه ظلم جمع ظلمت وبعضى از طرفى النهار نماز صبح وظهر وعصر ومغرب مراد داشته اند صبح و
ظهر يك طرف وعصر ومغرب طرف ديگر وزلفا من الليل را بخصوص عشا گردانيده ان الحسنات يذهبن السيئات مقصود اينست بدرستيكه نيكيها مى برند بديها را ومراد بسيئات
گناه صغيره است كه مكفر ميكند آنرا نماز وروزه ومرجيه اين آيت را بعموم حمل كرده اند ودر سيئات كبائر را نيز داخل داشته وجمهور اهل سنت برآنند كه مخصوص بصغائر است بدليل احاديث
كه دلالت دارند برآن كذا فى فتح البارى فقال الرجل پس گفت آن مرد يا رسول الله الى هذا آيا مراست اين حكم واين فضل مخصوص بمن است قال گفت آنحضرت لجميع امتى كلهم
مر همه امت مراست وكلهم مبالغه است در تاكيد ودر بعض روايات كلهم نيست وفى رواية ودر روايتى اينچنين واقع شده لمن عمل بها من امتى مر هر كسى است كه عمل كند بحسنات
از امت من متفق عليه وعن انس رضى الله عنه قال جاء رجل فقال گفت انس آمد مردى پس گفت يا رسول الله انى اصبت حدا بدرستيكه من رسيده ام وكرده ام فعلى را
كه موجب حداست فاقمه على پس بپاكن حد را بر من وبزن حد مرا قال ولم يسأله عنه گفت انس ونپرسيد آنحضرت او را كه چه فعل كرده است وحضرت الصلوة و
حاضر شد نماز ودر رسيد وقت آن فصلى مع رسول الله پس گذارد آن مرد نماز با پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فلما قضى النبى صلى الله عليه وسلم الصلوة قام اليه الرجل
پس هرگاه كه بپرداخت آنحضرت نماز را ايستاد آن مرد فقال پس گفت يا رسول الله انى اصبت حدا فاقم فى كتاب الله بدرستيكه من كرده ام كارى كه موجب حد است
پس اقامت كن در من حكمى را كه در كتاب خداست قال اليس قد صليت معنا گفت آنحضرت آيا نيست كه بتحقيق گذارده تو نماز با ما قال نعم گفت آرى گذارده ام نماز با شما
قال گفت آنحضرت فان الله قد غفرلك ذنبك پس خاطر جمع دار زيرا كه خداى تعالى بتحقيق آمرزيده مر ترا گناه ترا او حدك شك راوى است كه ذنبك گفت يا حدك متفق
عليه بدانكه ظاهر از اصابت حد آنست كه ارتكاب كبيره كرده باشد مثل زنا يا سرقه وخوردن و آنحضرت حكم كرد بآمرزيده شدن آن بسبب نماز كه ادا نمود وى با آنحضرت [illegible]
ميكرد كه كبائر نيز مكفر ميكنند مگر آنكه آن مرد گمان برده باشد كه آن فعل موجب حد است اگرچه در واقع نه چنان بود يا مراد به حد تعزير داشت ونيز ظاهر اين است آنحضرت بتحقيق

ناكردن

ناکردن که صغیره کرده یا کبیره آنست که مغفرت شامل هر دو قسم است مگر آنکه گویند که آنحضرت دانست بقرینه یا بوحی که صغیره کرده است و موجب حد نکرده است از جهت آن پرسید و هم از جهت گفت آمده در رکعت ثانیه که اقامت کن در ما کتاب خدا را یعنی حد باشد یا نباشد هرچه حکم خداست اقامت نما کذا قالوا و گفتم مرجع بخبایا تفتیش شاید که آن از خصوصیات نماز گذاردن همراه آنحضرت بوده باشد و در قصهٔ سابق ثابت نشده است نماز گذاردن آن مرد با آنحضرت بلکه صاحب کشاف گفته که امر کرد آنحضرت آن مرد را که وضو کند و بگذارد دو رکعت را و این گفته کاتب حروف در مدینه مطهره افتاد در بعض زیارات شریف امید که بر ثواب باشد و پرتوی از نورانیت آن وقت باشد والله اعلم وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال سألت النبی گفت ابن مسعود پرسیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ای الاعمال احب الی الله تعالی کدام یک از عملها محبوب تر و فاضل تر است نزد خدا تعالی قال الصلوة لوقتها فرمود محبوب ترین در وقتش که مکروه نباشد و در لفظ بخاری علی وقتها و در بعض روایات فی اول وقتها نیز آمده و گفته اند که این روایت ضعیف است قلت ثم ای گفت ابن مسعود گفتم پس کدام عمل محبوب تر است قال بر الوالدین فرمود نیکی کردن بمادر و پدر و فرمان برداری کردن و نرنجانیدن ایشان را قلت ثم ای گفتم بعد از وی کدام عمل احب است قال الجهاد فی سبیل الله فرمود کارزار کردن با کافران اگر فرض نشده باشد قال حدثنی بهن گفت ابن مسعود حدیث کرد مرا آنحضرت مرا باین اعمال یا باین کلمات ولو استزدته لزادنی و اگر طلب زیادت میکردم از آنحضرت و میپرسیدم از حضرت وی دیگر مراتب اعمال را یا مطلق مسائل را از باده میکرد برای من مقصود تاکید و تحقیق مسموعات خود و بیان عنایت و التفات آنحضرت است و لیکن رعایت ادب و خوف ملال آنحضرت بران داشت که نپرسیدم چنانکه در روایت مسلم آمده است متفق علیه بدانکه احادیث در بیان افضل اعمال مختلف آمده است در بعض احادیث آمده که بهترین اعمال اسلام و اطعام طعام و افشای سلام است و نماز گذاردن در شب وقتی که مردم در خواب باشند و نیز آمده افضل اعمال آنست که مردم از دست و زبان تو سلامت باشند و نیز آمده که افضل اعمال جهاد است که در وی خیانت نکند در غنیمت و حج مبرور که در وی معصیت نکند و نیز آمده که افضل اعمال ذکر خداست و آمده است که بهترین اعمال آنکه دائم کنند بران مواظبت نمایند و گفته اند که اختلاف جواب بجهت اختلاف سائلان است هر قومی را چیزی فرمود که بحال ایشان لائق تر و ایشان بدان محتاج تر و در ان راغب تر بودند یا باعتبار اختلاف اوقات چنانکه جهاد در ابتدای اسلام فاضل ترین اعمال بود و نصوص متعاضد و متظاهر اند بر آنکه نماز فاضل تر از صدقه است و با وجود آن در وقت مواسات مضطر صدقه فاضل تر از نماز گردد و یا باعتبار وجوه فاضل ترین و حیثیات مختلف است هر کدام بوجهی و حیثیتی در جای خود فاضل تر از دیگری است و این سخن اصلی عظیم است در باب خیریت و افضلیت فاحفظه وعن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بین العبد و بین الکفر ترک الصلوة حدی که واقع است میان بنده و میان کفر همین ترک نماز است چه نماز حاجز و فاصل بود که نمیگذاشت که بنده بکفر برسد چون فاصل نماز از میان رفت مانع بر طرف شد و بنده بکفر رسید چنانکه دیواری میان دو کس حایل باشد و نمیگذارد که این بآن برسد چون دیوار از میان برافتاد فاصله بر طرف شد این بآن واصل گشت اینچنین توجیه و تقریر کرده اند این عبارت را و توجیهات دیگر نیز دارد که در شرح مذکور است فتدبر رواه مسلم و این تغلیظ و تشدید است برترک نماز و اشارت است بآنکه تارک صلوة نزدیک است که کافر گردد و نزد اصحاب ظواهر کافر است و از بعض صحابه نیز چنین مروی است که نزدیک بتکفیر است و نزد بعض علما که شافعی و مالک از ایشانند واجب است قتل وی اگرچه کافر نگردد و نزد حنفیه واجب است ضرب و حبس و زندان تا وقتی که بگذارد نماز را

الفصل الثانی عن عبادة بن الصامت روایت است از عبادة بن صامت بتخفیف موحده که از مشاهیر صحابه و کبار ایشانست احوال وی در مواضع نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خمس صلوات افترضهن الله تعالی پنج نماز است که فرض گردانیده است آنها را خدا تعالی من احسن وضوءهن وصلاهن لوقتهن کسی که نیک کند رعایت سنن و آداب وضو برای آن نمازها و بگذارد آنها را در وقت شان واتم رکوعهن وخشوعهن و تمام و کمال بجا آرد احکام و ارکان آنها را خصوصا رکوع و سجود را که معنی بندگی و انقیاد در آنها بیشتر است و مخصوص بنماز اند و اگر مردم در آن تهاون می نمایند کان له علی الله عهد ان یغفر له میباشد بر خدا عهد که بیامرزد او را و مراد وعدهٔ حق تعالی است بآمرزیدن آنکس و چون وعدهٔ او حق است و خلف در ان جائز نه تعبیر بعهد کرد که تعهد میکرد و لازم میکند کسی خود و نگاه میدارد آنرا و من لم یفعل ذلک و کسی که نکند آنرا و نگذارد نماز را بر آن وجه فلیس له علی الله عهد پس نیست مر او را بر خدا عهد لازم بآمرزیدن وی ان شاء غفر له وان شاء عذبه اگر میخواهد می آمرزد او را و اگر میخواهد عذاب میکند او را و درین حدیث دلیل است بران که تارک صلوة کافر نیست و مرتکب کبیره واجب نیست تعذیب وی و مخلد نیست در نار چنانکه مذهب اهل سنت و جماعت است رواه احمد و ابو داود و روی مالک والنسائی نحوه وعن ابی امامة رضی الله عنه روایت است از ابو امامه باهلی که از مشاهیر صحابه است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوا خمسکم بگذارید پنج نماز خود را وصوموا شهرکم و روزه دارید ماه خود را که رمضان است وادوا زکوة اموالکم و بدهید زکوة مالهای خود را ظاهرا در آن وقت که این حکم کرده اند حج فرض نشده بود و اطیعوا اذا امرکم و فرمان برداری کنید خداوند امر خود را که خلیفه و نائب خداست اگر برخلاف فرمودهٔ خدا و رسول خدا امر نکند تدخلوا جنة ربکم می در آئید بهشت پروردگار خود را رواه احمد والترمذی وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده حال این اسناد در موضع نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مروا اولادکم بالصلوة وهم ابناء سبع سنین امر کنید فرزندان خود را بنماز گذاردن و حال آنکه ایشان هفت ساله باشند تا عادت کنند بنماز گذاردن واضربوهم علیها وهم ابناء عشر سنین و بزنید فرزندان خود را بر نا گذاردن نماز چون ده ساله شوند از برای مبالغه و تاکید وفرقوا بینهم فی المضاجع و جدائی کنید میان فرزندان خود در خوابگاه چنانکه برادر و خواهر در یک بستر نخسپند این نیز احتیاط است و بر تهمت از مواضع تهمت چون در سن هفت سالگی بدن آدمی را قوتی و شدتی پیدا می آید و در هر هفت سال حالتی دیگر پیدا میکند چنانکه در جای خود مبین گشته است مناسب آمد که در سن هفت سالگی امر بلطف کرده شود و در هفت سال دیگر که خود بحد بلوغ میرسد و چون عدد ده عقد اول بود و نزدیک بآن رسید مبالغه در ان فرمود تا اگر نکنند بزنند و تادیب نمایند و هم از جهت

عملها نماز گذاردن است
ص

فرمودہ کہ تفریق کنید در مضاجع کہ وصول بحد بلوغ مظنۂ شہوت و وقوع در مفسدہ است رواہ ابو داؤد روایت کرد این حدیث را ابو داؤد از عمرو بن شعیب وکذا رواہ فی شرح السنۃ عنہ و ہمچنین
روایت کرد محی السنۃ در شرح السنۃ از عمرو بن شعیب وفی المصابیح عن سبرۃ بن معبد و روایت کرد در کتاب مصابیح عن سبرۃ بفتح سین مہملہ و سکون بای موحدہ بن معبد بفتح میم و بای موحدہ صحابیست ساکن مدینہ نوزدہ
حدیث روایت کردہ وعن بریدۃ رضی اللہ عنہ بضم با و فتح را اسلمی از مشاہیر صحابہ است احوال او در مواضع نوشتہ شدہ است قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم العھد الذی بیننا و
بینھم الصلوٰۃ عہد ما نی کہ میان ما و میان منافقان است نماز است و ما کہ منافقان را نمیکشیم و احکام اسلام بر ایشان جاری میکردانیم بجہت آنست کہ ایشان تشبہ بمسلمانان در انقیاد ظواہر احکام از نماز
و جمعہ و در ان حاضر شدن ایشان برای نماز و لزوم جماعت است فمن ترکھا فقد کفر پس ہر کس کہ از ایشان نگذارد نماز را پس بتحقیق ظاہر شد کفر او و بیرون آمد از دائرہ اسلام و جاری نکردد در وی
احکام و یحتمل کہ این حکم مخصوص بمنافقان نباشد و ضمیر بینہم راجع بجمیع امت اجابت باشد و این معنی مناسب تر است بقول او فقد کفر رواہ احمد والترمذی والنسائی وابن ماجۃ الفصل
الثالث عن عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ قال جاء رجل الی النبی آمد مردی نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم این مرد ہمان ابو الیسر است کہ قصۂ او گذشت یا دیگری است و ظاہر عین است
از جہت اختلاف و مغایرتی کہ در ہر دو حدیث ست واللہ اعلم فقال پس گفت آمد رد یا رسول اللہ انی عالجت امرأۃ فی اقصی المدینۃ من سیدہ ام و ملاعبت کردہ ام با زنی و گرفتہ ام او را
در نہایت مدینہ و جانبی دور از ان و انی اصبت منھا ما دون ان امسھا و بدرستیکہ من سیدہ ام از ان زن و کردہ ام با وی آنچہ جز جماع و پایان تر از او است مانند بوس و کنار و جز آن فانا ھذا
فاقض فی ما شئت پس من اینک حاضرم پس حکم کن در حق من ہر چہ میخواہی فقال لہ عمر پس گفت مر آنمرد را عمر رضی اللہ عنہ لقد سترک اللہ بتحقیق پوشیدہ است ترا خدای تعالی این حال ترا بر مردم
آشکارا نساخت لو سترت علی نفسک اگر می پوشیدی تو بر نفس خود بہتر بود و حکم ہم ہمچنین است کہ گناہ پوشیدہ را تو ہم پوشیدہ باید کرد و آشکارا کردن گناہ پوشیدہ ہتک حرمت شریعت است
قال ولم یرد النبی صلی اللہ علیہ وسلم شیئا گفت عبد اللہ بن مسعود و جواب باز نداد آمرد را آنحضرت چیزی یا رد نکرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر عمر رضی اللہ عنہ این سخن کہ گفت وقام الرجل
فانطلق و ایستاد آمرد و روان شد فاتبعہ النبی پس فرستاد در پس آمرد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم رجلا مردی را فدعاہ پس خواند او را وتلا علیہ ھذہ الایۃ و خواند بر آن مرد
این آیت را کہ واقم الصلوٰۃ طرفی النھار وزلفا من اللیل ان الحسنات یذھبن السیئات تفسیر این آیت در فصل اول معلوم شد ذلک ذکری للذاکرین آن یاد دادن و
پند کردن است مر یاد کنندگان را این تمہ آیت است کہ در آنجا مذکور نبود فقال رجل من القوم پس گفت مردی از قوم و بعض گفتہ اند کہ آن مرد عمر است رضی اللہ عنہ و بعض گفتہ اند معاذ بن جبل
یا نبی اللہ ھذا لہ ای پیغمبر خدا آیا این حکم مر او راست خاصۃ فقال پس گفت آنحضرت بل للناس کافۃ بلکہ برای مردم است ہمہ رواہ مسلم وعن ابی ذر رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ
علیہ وسلم خرج زمن الشتاء روایت است از ابی ذر کہ آنحضرت بیرون آمد در زمان زمستان والورق یتھافت و حال آنکہ برگہای درختان می افتاد پیاپی چنانکہ در خزان می افتد فاخذ
بغصنین من شجرۃ پس گرفت آنحضرت دو شاخ را از درختی قال گفت ابو ذر فجعل ذلک الورق یتھافت پس افتادن گرفت برگہای آن درخت بیشتر از آنچہ بطور خود می افتاد چنانکہ عادت است
کہ جنبانیدن شاخ برگ بیشتر می افتد قال فقال گفت ابو ذر پس گفت آنحضرت و ندا کرد مرا کہ یا ابا ذر قلت لبیک بخدمت ایستادہ ام چہ میفرمائی یا رسول اللہ قال گفت آنحضرت ان العبد المسلم
لیصلی الصلوٰۃ یرید بھا وجہ اللہ بدرستیکہ بندۂ مسلمان ہر آینہ میگزارد نماز را در حالیکہ میخواہد بآن نماز ذات پاک خداوند تعالی را بی شائبۂ غرض و عوض بلکہ بمحض امتثال امر و طلب رضای او سبحانہ
فتھافت عنہ ذنوبہ پس پیاپی می افتد از بندہ گناہان او کما تھافت ھذا الورق عن ھذہ الشجرۃ چنانچہ می افتد این برگہا ازین درخت و تہافت در ہر دو جا برفع روایت است و در ثانی
بفتح نیز آمدہ رواہ احمد وعن زید بن خالد الجھنی بضم جیم و فتح ہا رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی سجدتین لایسھو فیھما کسیکہ بگذارد دو رکعت
نماز را کہ سہو و غفلت نکند در ان یعنی بحضور دل و خشوع باطن بگذارد غفر اللہ لہ ما تقدم من ذنبہ بیامرزد خدای تعالی مر او را ہر چہ گذشتہ است از گناہ وی یعنی صغائر رواہ احمد وعن
عبد اللہ بن عمرو بن العاص عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ ذکر الصلوٰۃ یوما روایت است از عبد اللہ بن عمرو کہ آنحضرت ذکر کرد فضل و شرف نماز را روزی فقال پس گفت
آنحضرت من حافظ علیھا کسیکہ نگاہبانی کند بر نماز با دامت و ادای آن بفرائض و واجبات و سنن و آداب آن کانت لہ نورا باشد مر او را نماز سبب نورانیت وبرھانا و حجت قوی و
بیدا و نجاۃ و سبب رستگاری او از عذاب یوم القیامۃ روز قیامت ومن لم یحافظ علیھا و کسیکہ محافظت نکند بر نماز و نگذارد بر وجہ مذکور لم تکن لہ نورا ولا برھانا ولا نجاۃ
نباشد نماز برای وی نور و نہ برہان و نہ نجات وکان یوم القیامۃ و باشد آنکس روز قیامت مع قارون وھامان وفرعون وابی بن خلف با این کافران کنایت است از در آمدن او
در دوزخ و تغلیظ و تشدید است در ان اگرچہ اینہا ہمیشہ در دوزخ باشند و در جای بدتر از ان باشند و ابی بن خلف بفتح لام یکی از شقیای قریش است کہ آنحضرت او را بدست شریف خود در روز احد زخم زد
و او را اشقای امت گویند رواہ احمد والدارمی والبیھقی فی شعب الایمان وعن عبد اللہ بن شقیق قال کان اصحاب رسول اللہ عبد اللہ بن شقیق کہ از ثقات تابعین است
و کبار ائمۂ اثبات است از عمر و علی و عثمان و عائشہ سماع دارد مات سنۃ ثمان و مائۃ گفت بودند یاران پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لایرون شیئا من الاعمال ترکہ کفر غیر الصلوٰۃ
اعتقاد نمیکردند ہیچ عملی را کہ ترک او کفر باشد غیر نماز رواہ الترمذی وعن ابی الدرداء رض قال اوصانی خلیلی گفت ابو الدرداء اندرز کرد مرا دوست جانی من یعنی محمد مصطفی صلی اللہ
علیہ وسلم ان لا تشرک باللہ شیئا کہ انباز مکردان بخدا چیزی را ولو ان قطعت و حرقت و اگرچہ پارہ پارہ کردہ شوی و سوختہ شوی و حیثیت با خذ رخصت و قطعت تخفیف
و تشدید ہر دو روایت است و حرقت بہ تشدید ولا تترک صلوٰۃ مکتوبۃ متعمدا و ترک مکن نماز فرض را دیدہ و دانستہ و اگر خواب بر دیا فراموش کرد آن چیزی دیگر است فمن ترکھا
متعمدا فقد برئت منہ الذمۃ پس ہر کہ ترک کند نماز فرض را دیدہ و دانستہ پس بتحقیق بیزار شد از وی عہد مسلمانی و برآمد از دائرۂ اسلام ولا تشرب الخمر و منوش شراب را فانھا
مفتاح کل شر زیرا کہ وی کلید ہر بدی است چہ مانع و زاجر از بدی عقل است و چون عقل رفت در ہر بدی گشادہ شد و لہذا او را ام الخبائث خوانند رواہ ابن ماجۃ باب المواقیت

بوقتہا

مواقیت جمع میقات است بمعنی وقت و وقت زمان مفروض برای امری و تعیین و تقدیر اوقات خمسه برای نماز ها بحکم شارع است و عقل در دریافت آن مستقل نیست ولیکن بعض معانی و حکمتها در وی توان یافت که مناسب باشد مثلا چون آدمی زاد در شب در خواب بود و از شکرانهٔ نعمت شب از امن و امان و عافیت غافل و از اسباب تحصیل معیشت معطل و حکم میت داشت و بر آمدن روز حیاتی نو نصیب وی شد و مستعد تحصیل اسباب زندگانی گشت از برای شکرانهٔ این نعم و تلافی تقصیرات ما تقدم گذشته نماز فجر تشریع فرمودند و چون اسباب معیشت حاصل کرد و بفضل نعم مولی تعالی از مطاعم و مشارب و غیر آن مخصوص گشت بشکرانهٔ آن نماز پیشین فرض کردانیدند و چون عادت انسانی در نیم روز خواب و استراحت و فراغت است از برای تلافی این تقصیر و غفلت نماز دیگر فرض شد و چون بعد از نماز عصر ببازار رفتن و خرید و فروخت کردن و بکار دنیا مشغول شدن متعارف بود نماز شام مشروع شد و چون بعد از وی عادت تعشی و منام جریان داشت نماز خفتن فرض کردند از برای اتمام شکر نعمتهای نهار و تحسین خاتمه که در حکم موت برادر مانست و بالجمله عبادات همه از برای شکرانهٔ نعم است و چون نعمتهای الهی در ساعات لیل و نهار بطریق اتصال متواتر و متوالی است باید که بنده یکساعت از عبادت مولی تعالی فارغ نباشد فضل و رحمت وی سبحانه اقتضای آن کرد که عبادت را برین پنج وقت که عمدهٔ اوقات است مقسوم و مقصور کردانید و اگر نه در حقیقت غفلت از یاد حق و تقصیر در شکر وی تعالی بابی از کفران نعمت است مثنوی هر انکو غافل از حق یکزمانست   در آن دم کافر است اما نهانست   اگر آن غفلتش پیوسته بودی   در اسلام بروی بسته بودی نعوذ بالله من الکفر و الکفران

الفصل الاول عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وقت الظهر اذا زالت الشمس ابتداء بیان وقت ظهر بجهت آنست که وی اول نمازیست که بجماعت گذارده شد با آمدن جبرئیل نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تعلیم اوقات نماز چنانکه در فصل ثانی بیاید و باین جهت او را صلوة الاولی یعنی نماز پیشین خوانند و وقت نماز پیشین هنگام میل کردن آفتاب است از میانهٔ آسمان بجانب مغرب که آنرا وقت زوال گویند اول وقت اینست و آخر وقتش آنکه میفرماید **وکان ظل الرجل کطوله** و باشد سایهٔ شخص بمقدار درازی وی و در سوای فیء زوال که عبارت است از سایه که در وقت زوال باشد چه هر چیزی را در اکثر بلاد که آفتاب در آنجا بسمت الراس نمیرسد مقداری از سایه میباشد و رای این سایه تا رسیدن سایه بمثل آن چیز گردد وقت پیشین است **ما لم یحضر العصر** ما دام که حاضر نگردد عصر و در نیاید وقت وی یعنی گشتن سایه بمثل آن چیز مقصود از ذکر این کلام تقریر و تاکید است و در وی دلیل است بر آنکه میان ظهر و عصر وقت مشترک نیست چنانکه با مام مالک نسبت کرده اند و در شرح مبین شده است پس رسیدن سایه باین حد انتهای وقت ظهر است و ابتدای وقت عصر **و وقت العصر ما لم تصفر الشمس** و وقت نماز دیگر از ابتدای گشتن سایه مانند درازی شخص است ما دام که زرد نشده است آفتاب و این وقت اختیار است که کراهت ندارد و وقت جواز تا وقت غروب است و مراد باصفرار شمس نزد بعضی تغیر قرص آفتاب است چنانکه چشم در دیدن او خیره نگردد و نزد بعضی تغیر شعاع آفتاب است که بر دیوار ها افتاده است چنانکه بیاید و بدانکه مذهب ائمه ثلثه و ابی یوسف و محمد و زفر و حجت ایشان آنست که آخر وقت ظهر تا رسیدن سایهٔ شخص است بمثل قامت وی بعد از فیء و وقت عصر و این حدیث دلیل ایشانست و روایتی از امام ابو حنیفه نیز همچنین است و بعض گفته اند که فتوی هم برین است و مشهور از مذهب وی رضی الله عنه آنست که وقت ظهر تا رسیدن سایه است بمثلین و دلیل ایشان در هدایه آنکه گفته که حدیث ابردوا بالظهر که بیاید دلالت دارد بر ابراد ظهر و اشد حر در دیار ایشان وقت رسیدن سایه بمثل است پس حدیثین متعارض آمد و احتیاط در آنست که وقت بشک نگذرد و دلائل دیگر نیز در شرح تحریر یافته است و گفته اند که مختار آنست که ظهر را از مثل در نگذرانند و عصر پیش از مثلین نکنند والله اعلم **و وقت صلوة المغرب ما لم یغب الشفق** و وقت نماز شام از غروب آفتاب است تا آنکه غائب نشده است شفق و شفق نزد اکثر ائمه عبارت است از سرخی که بعد از فرو شستن آفتاب پیدا آید و عامهٔ اهل لغت نیز بر آنند و نزد امام ابوحنیفه و طائفهٔ از علما سفیدی که بعد از سرخی پیدا گردد و بروایتی از امام ابوحنیفه نیز سرخی است و دلائل جانبین در شرح ذکر کرده شده است و بروایتی از امام احمد در سفر حمرت معتبر است و در حضر بیاض بجهت جمع میان احادیث باختلاف حال این نظر با آنکه در حضر گاهی نزول حمرت میکنند پس پوشیده میشود آن از دیوارها و مکانها دیده میشود که غائب شد و چون غائب کرد بیاض یقین میکرد بغیبوبت آن پس شفق نزد وی نیز حمرت است ولیکن اعتبار کرده است بیاض را از جهت بودن وی دلیل بر غیبوبت حمرت و بالجمله احتیاط در حق مغرب باعتبار حمرت است و در حق عشا بیاض تا هر کدام در وقت خود واقع گردد بیقین چنانکه در ظهر و عصر گذشت و نزد امام شافعی در قول جدید وقت مغرب مقدار وضو و اذان و اقامت و پنج رکعت است و رافعی که از ائمهٔ مذهب شافعی است گوید اگر بمقدار چند لقمه که بوی شدت جوع دفع توان کرد نیز اعتبار کنند دور نباشد و دلیل این قول آنست که جبرئیل آنرا در هر دو روز در یک وقت گذارد و اگر وسیع و ممتد بودی چنانکه وقتهای دیگر نماز ها اشارت بآن کردی و در قول قدیم موافق ائمهٔ دیگر است و شیخ محی الدین نووی گفته است که احادیث صحیحه صریحست بقول قدیم و اختیار کرده اند آنرا بسیاری از شافعیه مثل خطابی و بیهقی و غزالی و مختار بعض قول جدید است والله اعلم **و وقت صلوة العشاء الی نصف اللیل الاوسط** و وقت نماز خفتن از غائب شدن شفق تا نیم شب میانه است یعنی نیم شب بی زیادت و نقصان و طیبی گفته که مراد مقدار نیم شب متوسط است یعنی معتدل نه دراز و نه کوتاه و قول اول ظاهر تر است چه نصف شب معتدل شش ساعت است پس شش ساعت تاخیر باید کرد و این دو ثلث کوتاه ترین شبها میشود و ثلث شب درازترین شبها و عکس این اولی و انسب است فافهم و بر هر تقدیر این حد وقت مختار است و وقت جواز تا قبیل طلوع فجر است **و وقت صلوة الصبح من طلوع الفجر ما لم تطلع الشمس** و وقت نماز بامداد از بر آمدن صبح صادق است تا آن زمان که نه بر آمده است آفتاب و ظاهر حدیث دال است که وقت صبح همه وقت اختیار است و بعض گفته اند که وقت اختیار تا اسفار است و بعد از وی وقت جواز است **فاذا طلعت الشمس فامسک عن الصلوة** پس چون بر آید آفتاب باز مان از نماز **فانها تطلع بین قرنی الشیطان** زیرا که آفتاب می بر آید میان دو شاخ شیطان یعنی دو جانب سر وی چنانکه آمده است که شیطان می ایستد در مواجههٔ آفتاب و نزدیک میگرداند سر خود را بوی و همچنین در وقت غروب پس میباشد در مقابل کسی که می پرستد آفتاب را و واقع میشود سجدهٔ کفار بسوی وی پس می اندازد در خیال خود و خیال اعوان خود که این عبادت برای او میکنند و بسوی او سجده می برند پس نهی کرد آنحضرت امت خود را از نماز کردن درین وقت تا عبادت پرستندگان حق در غیر وقت عبادت پرستندگان شیطان باشد و بدین خالص موصوف باشند و در بیان معنی قرن توجیهات دیگر نیز کرده اند که در شرح ذکر کرده اند **رواه مسلم و عن بریدة رض قال ان رجلا سأل رسول الله** گفت بریده که مردی پرسید پیغمبر خدا را **صلی الله علیه وسلم عن وقت الصلوة** از تعیین اوقات نماز که اول و آخر وقت هر نماز چیست **فقال له صل معنا هذین یعنی الیومین** پس گفت آنحضرت مر آن مرد را گذار با ما نماز درین دو روز تا بنمایم ترا اوقات نماز ها را

فلما زالت الشمس امر بلالا پس چون برگشت آفتاب فرمود بلال را که اذان گوید فاذن پس اذان گفت بلال ثم امره پس فرمود او را که تکبیر برآرد فاقام الظهر پس تکبیر برآورد وی ظهر را ثم
امره فاقام العصر پس امر کرد بلال را پس تکبیر برآورد عصر را والشمس مرتفعة بيضاء نقية وحال آنکه آفتاب بلند سفید پاک بود از آلایش زردی و تیرگی و درین حدیث ذکر مثل یا مثلین نیست و شک
نیست که ارتفاع و بیاض و نقاوت در مثلین نیز میباشد ثم امره فاقام المغرب پس فرمود او را پس تکبیر برآورد مغرب را حين غابت الشمس هنگام فرو رفتن آفتاب یعنی بمجرد فرو رفتن آفتاب ثم
امره فاقام العشاء پس امر کرد او را پس تکبیر برآورد عشا را حين غاب الشفق هنگام ناپدید شدن شفق ثم امره فاقام الفجر پس امر کرد او را پس تکبیر برآورد فجر را حين طلع الفجر هنگامیکه برآمد
صبح صادق درین روز بگذارد آنحضرت نماز در اول وقت و تعلیم کرد که اول اوقات نمازها کدام است فلما ان كان اليوم الثاني پس چون شد روز دوم امره فابرد بالظهر فرمود او را
بسرد گردانیدن وقت و گفت پس سردی کن در گذاردن ظهر فابرد بها پس سردی کرد دران فانعم ان يبرد بها پس زیادتی کرد و مبالغه نمود در سرد گردانیدن وقت چنانکه شکست یافت گرمی تمام
سوق حدیث دلالت کند که این ابراد و مبالغه دران بجهت تاخیر از اول وقت بود و برای تعلیم آخر وقت چنانکه در دیگر نمازها کرده و ابراد ظهر صیف بجهت آنکه شدت حر از فیح جهنم چنانکه بیاید دیگر است و مانا که درین وقت
که این سائل آمد فصل تابستان بود فافهم و شرح آن در باب تعجيل الصلوة بیاید وصلى العصر والشمس مرتفعة و گذارد نماز عصر را درین روز دوم و حال آنکه آفتاب در تیغ روز بلند بود ولیکن اخرها
فوق الذي كان تاخیر کرد آن را بیشتر از آنچه بود دیروز و این صریح نیست در گذاردن آن در مثلین چه آفتاب بعد از مثلین نیز مرتفع میباشد و شافعیه بران حمل میکنند بقرینه روایات دیگر وصلى المغرب قبل
ان يغيب الشفق و بگذارد نماز مغرب را پیش از آنکه غائب گردد شفق درین عبارت اشارتی است بتاخیر مغرب درین روز نسبت بروز اول یعنی متصل غروب نگذارد همین قدر کرد که پیش از شفق
گذارد فافهم وصلى العشاء بعد ما ذهب ثلث الليل بگذارد عشا را بعد از رفتن یک سه یک از شب و در حدیث سابق تا نیم شب فرمود و هر دو وقت اختیار است و وقت جواز تا طلوع صبح است
چنانکه معلوم شد و نزد حنفیه تاخیر عشا تا ثلث لیل مستحب است و تا نیم شب وقت جواز است بی کراهت و بعد از نیم شب با کراهت بی اثم و بعد از نیم شب با اثم وصلى الفجر فاسفر بها و بگذارد نماز بامداد را
در وقت روشن شدن صبح و تاخیر کرد ثم قال اين السائل عن وقت الصلوة پس گفت آنحضرت کجاست آن سؤال کننده از وقت نماز و کیست آن فقال الرجل انا پس گفت آنمرد منم یا رسول الله
قال وقت صلوتكم بين ما رأيتم فرمود وقت نماز شما در میان این دو وقت است که دیدید یعنی اول وقت و آخر آن را شناختید و مابین آن همه وقت است رواه مسلم الفصل الثاني عن ابن
عباس رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم امني جبرئيل عند البيت مرتين امامت کرد مرا جبرئیل نزد خانه کعبه دو بار یعنی گذارد هر نماز را دو بار در دو روز فصلى بي
الظهر حين زالت الشمس پس بگذارد درین ظهر را در وقتیکه گشت آفتاب وكانت قدر الشراك و بود آفتاب یعنی سایه اصلی که در وقت زوال آفتاب میباشد در آن وقت مقدار بند نعل از دوال و ظاهر
آنست که مراد عرض شراک باشد و سایه اصلی که آن را فیء زوال گویند مختلف میگردد باعتبار اختلاف امکنه و اوقات و بعض جاها باشند که در وی در بعض فصول اصلا سایه اصلی نباشد چنانکه در مکه معظمه در نوزدهم سرطان
و هر بلدی که در تحت میل کلی بود از جهت بودن آفتاب بر سمت الرأس و تفاوت آن بحسب عرض بلاد است چنانکه در علم هیئت تحقیق کرده شده است و از برای معرفت آن طریقها است مذکور در کتب وصلى بي
العصر حين صار ظل كل شيء مثله و بگذارد جبرئیل با من نماز عصر را در وقت گشتن سایه هر چیز مقدار آن چیز ورای سایه اصلی وصلى بي المغرب حين افطر الصائم و بگذارد با من نماز مغرب را در هنگام افطار کردن
روزه دار وصلى بي العشاء حين غاب الشفق و گذارد با من عشا را هنگام ناپدید شدن شفق وصلى بي الفجر حين حرم الطعام والشراب على الصائم و گذارد با من نماز بامداد را در هنگام حرام
شدن خوردنی و نوشیدنی بر روزه دار که وقت طلوع صبح صادق است درین روز همه نمازها را در اول وقت گذارد فلما كان الغد صلى بي الظهر حين كان ظله مثله پس چون شد فردا گذارد با من
ظهر را هنگام بودن سایه هر چیز مانند آن وصلى بي العصر حين كان ظله مثليه و گذارد با من عصر را هنگام بودن سایه هر چیز دو چندان درین حدیث ذکر اصفرار و غروب نیست ثبوت آن باحادیث دیگر است
که مثبت زیادت اند وصلى بي المغرب حين افطر الصائم و گذارد با من مغرب را درین روز نیز هنگام افطار کردن صائم ازین حدیث معلوم کرده که مغرب را یک وقت است بخلاف نمازهای دیگر چنانکه قول
جدید شافعی است اما در حدیث سابق اشارتی بتعدد آن هست چنانکه گفتیم وصلى بي العشاء الى ثلث الليل و گذارد با من عشا را تا ثلث آخر شب وصلى بي الفجر فاسفر و گذارد با من فجر را پس اسفار کرد
ثم التفت الي بعد از ان روی آورد جبرئیل بجانب من فقال پس گفت يا محمد هذا وقت الانبياء من قبلك این وقت نماز پیغمبران است که پیش از تو بوده اند که هر کدام از ایشان بعضی ازین اوقات داشتند
اگر چه مجموع خمس اوقات مخصوص این امت است فافهم والوقت ما بين هذين الوقتين و وقت نماز وقتی است که میان این دو وقت است و این دو وقت اول و آخر وقت اند رواه ابو داؤد والترمذی
الفصل الثالث عن ابن شهاب زهری که تابعی مشهور است یکی از اعلام است و ائمه اثبات است در فقه و حدیث و کنیت او ابوبکر و نام او محمد است و اکثر مذکور بکنیت و نسبت میگردد ان عمر بن عبد العزيز اخر
العصر شيئا روایت میکند که عمر بن عبد العزیز اموی که از تابعین است و احوال وی در امارت و عدالت مشهور و معروف است تاخیر کرد گزاردن نماز عصر را اندکی یعنی از وقت اختیار نه آنکه تاخیر کرد تا وقت کروه
فقال له عروة پس گفت مر او را عروه بن الزبیر که از کبار تابعین و خواهرزاده عائشه صدیقه و پسر اسماء بنت ابی بکر صدیق است اما ان جبرئيل قد نزل آگاه باش ای عمر بن عبد العزیز که جبرئیل بتحقیق فرود آمد
فصلى امام رسول الله پس بگذارد نماز پیش پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم یعنی امامت کرد آنحضرت را امام بفتح همزه و کسر آن هر دو روایت است مقصود ازین ذکر آن حدیث امامت جبرئیل است که بگذارد
در روز اول نمازها را در اول وقت و تمام حدیث ذکر نکرد از جهت شهرت آن در اعتقاد وی لابد نماز در اول وقت فضیلت دارد و تو چون تاخیر کردی و ترک فضیلت نمودی اگر چه اندک تاخیری بود فقال له عمر
اعلم ما تقول يا عروة پس گفت عمر عروه را عمر بن عبد العزیز بدان و هشدار که چه میگوئی ای عروه یعنی روایت حدیث از پیغمبر خدا امری عظیم است و رعایت احتیاط در وی واجب آگاه باش تا خطا نکنی
و در ورطه کذب نیفتی اگر چه عروه جلیل الشان است با وی ازینها توان گفت اما عظمت شان روایت او را برین تنبیه و تغلیظ داشت فقال پس گفت عروه از برای بیان ضبط و حفظ و تثبت و تیقظ خود که من درین
باب علم یقینی دارم و این حدیث را از کسی شنیده ام که وی از صحابی شنیده و وی از حضرت رسول شنیده چنانکه میگوید سمعت بشير بن ابي مسعود يقول سمعت ابا مسعود يقول سمعت
رسول الله شنیدم بشیر بفتح با ابن ابی مسعود را که نیز از کبار تابعین است و ابو مسعود انصاری از مشاهیر صحابه است و احوال وی در مواضع نوشته شده میگفت شنیدم ابا مسعود را که میگفت شنیدم پیغمبر خدا

صلی الله علیه وسلم یقول میفرمود نزل جبرئیل فامنی فرود آمد جبرئیل بر من برای تعلیم اوقات نماز پس امامت کرد مرا فصلیت معه پس گذاردم نماز با جبرئیل علیه السلام ثم صلیت معه
ثم صلیت معه ثم صلیت معه ثم صلیت معه مجموع پنج بار است که عدد نمازهای پنجگانه است یحسب بضم سین باصابعه خمس صلوات در ان حال که میشمرد آنحضرت بعقد انگشتان مبارک
خود پنج نماز را و یحسب بیا است و بنون نیز روایت است یعنی میشمردیم بعقد اصابع آنحضرت و اول ظاهر تر است و بر هر تقدیر مقصود ازین کلام بیان ضبط و اتقان خود ش است احوال شریف را متفق علیه
وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه انه کتب الی عماله روایت کرده شده است از امیر المؤمنین عمر که وی نوشت بجانب کارکنان خود ان اهم امورکم عندی الصلوة بدرستیکه مهم ترین کارهای شما نزد
من و ذکر لفظ عندی برای تهدید و مبالغه است که از سطوت و صولت عمری ترسان و لرزان بودند من حفظها وحافظ علیها حفظ دینه کسی که حفظ کند نماز را و محافظت نماید بر آن نگاه میدارد
دین خود را و ذکر این دو کلمه مکرر یا برای تقریر و تاکید است یا مراد از حفظ نگاه داشتن و فراموش نکردن وادا کردن نماز است در وقت مستحب و بمحافظت اداء او بشرائط و آداب و اهتمام برعایت صفات
آن یا مراد باول حفظ احکام ظاهره و بدوم محافظت احوال باطنه ومن ضیعها فهو لما سواها اضیع و کسی که ضایع گرداند و هلاک کند نماز را پس وی مر چیزهای دیگر را که غیر نماز است ضایع کننده تر خواهد
بود چه نماز عمدهٔ ارکان دین و اهم مهمات آن است پروا نخواهد بغیر آن چه خواهد پرداخت ثم کتب ان صلوا الظهر ان کان الفیء ذراعا پس نوشت عمر بجانب عمال خود که بگذارید نماز ظهر را وقت بودن فیء
زوال یک گز یعنی بعد از وی متصل بان که اول وقت ظهر خواهد بود و این در جاهای خاص و زمانهای مخصوص خواهد بود که این جماعه در آنجا خواهند بود چه معلوم شد که فیء زوال مختلف میگردد باختلاف امکنه و اوقات
الی ان یکون ظل احدکم مثله تا آنوقت که باشد سایهٔ یکی از شما مقدار قامت او که آن آخر وقت او است والعصر والشمس مرتفعة بیضاء نقیة و بگذارید عصر را و حال آنکه آفتاب بلند سفید
پاکیزه است قدر ما یسیر الراکب فرسخین او ثلثة مقدار آنچه سیر کند سوار میانه رو دو فرسنگ یا سه فرسنگ قبل مغیب الشمس پیش از فرو رفتن آفتاب والمغرب اذا غابت الشمس و بگذارید
مغرب را وقتیکه ناپدید گردد آفتاب والعشاء اذا غاب الشفق الی ثلث اللیل و بگذارید عشا را وقتیکه غائب گردد شفق تا ثلث شب فمن نام فلا نامت عینه فمن نام فلا نامت عینه فمن نام
فلا نامت عینه پس کسیکه خواب کند پس خواب مکناد چشم او دعای بد است بقرار دل و بی آرامی بر کسی که تغافل دهد از نماز عشا و بخواب رود و تکرار سه بار برای تاکید و مبالغه است والصبح والنجوم
بادیة مشتبکة و بگذارید نماز صبح را و حال آنکه ستاره ها پیدا و درهم باشند کنایت از تاریکی است رواه مالک وعن ابن مسعود قال کان قدر صلوة رسول الله صلی الله علیه و
سلم الظهر فی الصیف بود مقدار زمان گذاردن آنحضرت نماز پیشین را در تابستان ثلثة اقدام الی خمسة اقدام زمانیکه سایه سه قدم بود تا پنج قدم در ظهر صیف وفی الشتاء خمسة
اقدام الی سبعة اقدام و در زمستان پنج قدم تا هفت قدم و زیادتی سایه در زمستان بجهت آنست که سایهٔ اصلی درین فصل بیشتر میباشد و در تابستان کم خصوصا در حرمین شریفین والا این هر دو وقت
برابر است و بر هر تقدیر این حدیث صریح است در تاخیر ظهر از وقت زوال والله اعلم و قدم عبارت است از هفت یک قامت شخص و طول هر چیزی بهفت قدم اعتبار کرده اند باعتبار آنکه قامت هر آدمی
هفت قدم او است رواه ابو داود والنسائی باب تعجیل الصلوة باب بیان در فضیلت شتاب گذاردن نماز را و مذهب ائمه در وی مختلف است و نزد امام شافعی نماز گذاردن در اول وقت
افضل است مطلقا بی تفصیل و ابراد ظهر صیف که در احادیث امر بدان واقع شده و تاکید و مبالغه رفته است رخصت است نزد ایشان و آن نیز برای کسی که برای دریافت جماعت راه دور میرود نه برای
آنکسیکه تنها میگذارد یا بمسجدی که بر در خود دارد و بعض شافعیه ابراد را تاویل بزوال کرده اند چنانکه بیاید و مذهب مالک نیز دلیل ما نیست الا آنکه بعضی از اصحاب وی در شدت حر تنها گذارنده را تبرید افضل
داشته اند و مختار در مذهب احمد نیز همچنین است و لیکن تبرید در مذهب وی مستحب است مر طالب جماعت را و تقدیم عصر نیز افضل است نزد ایشان و مغرب را خود یک وقت است و تعجیل در وی مستحب است باجماع
و تاخیر عشا مستحب است نزد امام احمد و نزد مالک مبادرت افضل است و اگر بجهت اجتماع مردم تاخیر کنند باکی نیست و نزد امام ابوحنیفه ابراد ظهر و اسفار فجر و تاخیر عشا مستحب است و تاخیر عصر نیز تا آنجا که با آفتاب
تغیری راه نیابد نیز افضل میدارد و این همه تفصیل با دلائل در ضمن شرح احادیث بیان کرده شود ان شاء الله تعالی و بدانکه ظاهر از کلام بعضی از شراح آنست که کفایت میکند در تعجیل صلوة و گذاردن آن در اول وقت
وقوع وی در نصف اول الفصل الاول عن سیار بفتح سین مهمله و تشدید تحتانیه بن سلامة بفتح سین و تخفیف لام بصری است از مشاهیر تابعین قال دخلت انا وابی علی ابی برزة
الاسلمی در آمدم من و پدر من بر ابی برزه اسلمی که از صحابه است فقال له ابی کیف کان رسول الله پس گفت مر او را پدر من چگونه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی المکتوبة
میگذارد نماز فرض او در چه وقت میگذارد فقال کان یصلی الهجیر التی تدعونها الاولی پس گفت ابو برزه بود آنحضرت که میگذارد نماز نیم روز را که میخوانید شما آن را نماز پیشین و
وجه تسمیه بودن او ست پیشین نمازی که گذارده شد با جبرئیل بامامت چنانکه گذشت حین تدحض الشمس هنگام لغزیدن و زوال پذیرفتن آفتاب و لا بد این در غیر صیف خواهد بود از جهت
وقوع ابراد در وی قولا و فعلا ویصلی العصر و میگذارد آنحضرت نماز عصر را ثم یرجع احدنا الی رحله فی اقصی المدینة پس باز میگشت یکی از ما بسوی رخت و جای باش خود که در
نهایت مدینه داشت والشمس حیة و حال آنکه آفتاب زنده است کنایت است از گرمی و صفای لون وی از تغیر و زردی و شافعیه میگویند که این وقت در رسیدن سایه بمثل میباشد و این محل
بحث و تردد است ونسیت ما قال فی المغرب میگوید راوی فراموش کردم آنچه گفت ابو برزه در وقت نماز مغرب و اگر چیزی نگفته باشد هم جای آن دارد زیرا که در وی اختلاف وقت
نیست وکان یستحب ان یؤخر العشاء التی تدعونها العتمة و بود آنحضرت که دوست میداشت تاخیر کردن نماز عشا را که میخوانید شما او را عتمه بفتح عین و مثناة نام ثلث لیل است بعد
غیبوبت شفق و در اصل بمعنی تاریکی شب است و این نامی است که اعراب نماز عشا را بدان میخوانند و در آخر از آن نهی واقع شده است و مراد تاخیر تا ثلث است چنانکه میگوید وکان یکره النوم
قبلها و بود آنحضرت که مکروه می پنداشت خواب را پیش از گذاردن نماز عشا والحدیث بعدها و مکروه می پنداشت سخن کردن را بعد از وی و در هر دو رخصتی هست در خواب اگر بقصد طلب
تخفیف و دفع کسل بجهت حصول نشاط در نماز باشد خصوصا در رمضان و در کلام اگر ضروری باشد و لا یعنی نبود وکان ینفتل من صلوة الغداة حین یعرف الرجل جلیسه و بود
آنحضرت که بر میگشت از نماز بامداد و فارغ میگشت از آن در هنگام شناختن مرد همنشین خود را مقصود آنست که شروع در ان در تاریکی میکرد و در آخر فصل ثانی بیاید که امر میکرد باسفار

عمال است

وگذاردن نماز فجر در روشنی ویقرأ بالستین الی المائة ومیخواند آنحضرت در نماز بامداد شصت آیت را و زیاده بر آن تا صد وفی روایة و در روایتی چنین آمده است که ولا یبالی بتاخیر
العشاء الی ثلث اللیل و باک نمیداشت از پس گذاردن نماز عشاء تا سه یک از شب اگرچه ظاهر این عبارت در اباحت است اما باستحباب منافات ندارد چنانکه احادیث بدان ناطق اند
یحب النوم قبلها و دوست نمیداشت خواب کردن را پیش از عشاء والحدیث بعدها و سخن کردن را بعد از وی و ازین روایت لازم نمی آید کراهت چه لازم نیست که هرچه محبوب نبود مکروه
باشد مگر آنکه دوست نا داشتن کنایت از دشمن داشتن باشد متفق علیه وعن محمد بن عمرو بن الحسن بن علی رضی الله عنهم تابعی است کنیت او ابوعبدالله است ثقة است روایت
میکند از ابن عباس و جابر و بخاری و مسلم از وی حدیث دارند قال سألنا جابر بن عبدالله عن صلوة النبی گفت پرسیدیم جابر را از اوقات نماز پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال کان
یصلی الظهر بالهاجرة پس گفت جابر میگذارد آنحضرت نماز ظهر را در نیمروز یعنی بعد از زوال والعصر والشمس حیة و میگذارد عصر را و حال آنکه آفتاب زنده است یعنی روشن
و تابان بود و در حدیث سابق گفت که بعد از بازگشتن رجل زنده بود و ازینجا معلوم شد که زندگی آفتاب و تابان و روشن بودن او مخصوص باول وقت نیست و حد وی همان است که زرد نگشته
چنانکه مذهب حنفی است والمغرب اذا وجبت و میگذارد مغرب را وقتیکه می افتد آفتاب و غروب میکرد والعشاء اذا کثر الناس عجل واذا قلوا اخر و میگذارد عشاء را
بدین طریق که چون بسیار حاضر میبودند مردم شتابی میکردند و چون کم میبودند دیر میکرد و ازینجا معلوم شد که بقصد تکثیر جماعت تاخیر از اول وقت جائز بلکه مستحب است و گفته اند که امام ابوحنیفه
و اصحاب وی رحمة الله علیهم که التزام اول وقت نمیکنند هم ازین جهت است نه از جهت عدم فضیلت اول وقت که اول وقت بذاته افضل است ولیکن تعارض بعض جهات دیگر تاخیر اولی و احب
میکرد والصبح بغلس و میگذارد نماز صبح را در تاریکی و ظاهر است که این بجهت حضور جماعت کثیر بود زیرا که صحابه بقیام لیل خو کرده بودند و از خواب شب ملول نمیشدند و در عشا بجهت بعض
بقایای حوائج نهار تفرقه گونه راه می یافت والله اعلم و غلس بفتحتین تاریکی آخر شب مخلوط به بیاض صبح و در روایتی بغبس بیا بجای لام نیز آمده بسین مهمله و بشین معجمه نیز روایت است و هر سه لفظ بیک
معنی است و بعض گفته اند که غبش بمعجمه پیش از غبس است بمهمله و بعد از غلس و هر سه در آخر شب است و غبش معجمه در اول شب نیز استعمال می یابد پوشیده نماند که این حدیث نص نیست در دوام
و اگر باشد هم امر باسفار واقع شده و قول نزد ما ارجح است از فعل متفق علیه وعن انس رضی الله عنه قال کنا اذا صلینا خلف النبی گفت انس بودیم ما چون نماز میگذاردیم پس
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بالظهائر در نیمروز سجدنا علی ثیابنا سجده میکردیم بر جامهای خود اتقاء الحر از جهت پرهیز کردن از گرمی زمین که بجبهه میخورد و ازینجا معلوم میکرد
که سجده بر جامهای مصلی که پوشیده باشد درست است و شافعیه تاویل میکنند بجامه غیر ملبوس یعنی اگر سجده بر خاک میکردند و چون زمین بسیار گرم میبود چیزی برای سجده میگسترانیدند و نزد
ایشان سجده بر جامه که بجنبد بجنبش مصلی روا نیست چنانکه در بیان سجود بیاید متفق علیه ولفظه للبخاری و ما ناگه آوردن مؤلف این حدیث را در باب تعجیل صلوة باین خیال که گرمی زمین در اول وقت
بیشتر میباشد و نچنین است چه در بعض اوقات در غیر اول وقت نیز زمین گرم میباشد بلکه گرم تر میباشد چنانکه در حدیث آینده بگوییم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا اشتد الحر فابردوا بالصلوة وقتیکه سخت شود گرم پس سرد کنید نماز یعنی نماز ظهر و تاخیر کنید از اول وقت تا بشکند سورت حرارت و در حدیث بخاری آمده است که صحابه
ابراد میکردند تا تلها را سایه بر زمین می افتاد و تلها چون منبسط است سایه بعد از زوال در زمان کثیر افتد بخلاف چیزهای دراز مانند منار و جز آن که سایه آنها زود تر نمایان گردد و از ابن مسعود تا پنج قدم آمده
و در بعض روایات آمده که در سایهای دیوار بنماز میرفتند و دیوارها در آن زمان هفت گز بود و بعض تا میانه وقت گفته و حمل ابراد بر وقت زوال بجهت برودت وی بنسبت بگرمی وقت استوا چنانکه بعض
شافعیه گفته اند بعید است و بودن او سرد تر بنسبت باستوا خلاف تجربه است چه دوام سبب مؤثر تر است از قوت آن چنانکه از سردی وقت صبح بنسبت به نیم شب تجربه میکرد هر چند که آفتاب نزدیک تر می آید و
نیز در باب مواقیت گذشت که سرد کرد و بسیار سرد کرد و در هدایه میگوید که سخت تر گرمی بلاد ما در وقت رسیدن سایه است بمثل پس ابراد در تاخیر ازان باشد و بالجمله احادیث صحیحه در مبالغه با براد
وارد شده است و آنکه در حدیث خباب آمده که ما شکایت کردیم آنحضرت را از گرمی نیمروز پس قبول نکرد از ما محمول است که التماس ایشان تاخیر از تمام وقت بود والله اعلم و آنچه امام شافعی
میگوید که ابراد رخصت است و آن نیز برای کسانی که در طلب جماعت بمسجد ها می شتابند و مشقت می کشند و هر که تنها بگذارد یا در مسجد قوم خود بگذارد دوست میدارم که تاخیر نکند از اول وقت مخالف
ظاهر حدیث است و ترمذی حدیثی آورده است که دلالت دارد بر آنکه آنحضرت در سفر نیز امر میکرد بابراد با وجود آنکه همه در یک منزل جمع می بودند و گفته است ترمذی که قول کسی که رفته است بسوی
تاخیر ظهر در شدت حر اولی و اشبه است باتباع وفی روایة للبخاری عن ابی سعید بالظهر و در روایتی بخاری را از ابی سعید خدری لفظ بالظهر واقع شده بجای بالصلوة و درین
روایت این زیادت نیز آمده است که برای تعلیل این حکم فرمود فان شدة الحر من فیح جهنم زیرا که سختی گرمی از جوشیدن دوزخ و پراکنده شدن گرمی او است واشتکت النار
الی ربها و گله کرد آتش دوزخ بلسان حال یا بزبان قال و حمل بر قال اولی و ارجح و اظهر است و نووی گفته است و هو الصواب زیرا که پروردگار تعالی قادر است که بیافریند در آتش و در هر چیز
نطق و او استبعاد آن از فضول نفس و گرفتاری بعادت است ضلالت پس گفت آتش رب اکل بعضی بعضا پروردگارا من خورد اجزای من یکدیگر را کنایت است از اختلاط اجزا و از دحام
آنها گویا هر کدام میخواهد که فانی گرداند دیگر را و بنشیند بجای آن فاذن لها بنفسین پس دستوری داد پروردگار تعالی مر آتش را بدو نفس بر آوردن و دم زدن که مراد بدان بانه زدن و
بیرون آمدن او است چنانکه تنفس در حیوان نفس فی الشتاء ونفس فی الصیف دمی در زمستان و دمی دیگر در تابستان و نفس بنفس برفع و جر هر دو روایت است و همچنین لفظ اشد
در قول وی اشد ما تجدون من الحر واشد ما تجدون من الزمهریر و سخت تر آنچه می یابید شما از گرمی و سخت تر آنچه می یابید از سردی از آن دو نفس است که در تابستان و زمستان میزند
متفق علیه وفی روایة للبخاری و در روایتی دیگر بخاری را چنین آمده که فاشد ما تجدون من الحر فمن سمومها واشد ما تجدون من البرد فمن زمهریرها
پس سخت تر آنچه می یابید از گرمی در تابستان پس از دم گرم آتش است و سخت تر آنچه می یابید در زمستان از سردی پس از دم سرد او است و حکمت در منع از نماز بوقت شدت با وجود مشقت آنست که طلب

خشوع

تشویش میکند یا از آنکه وقت انتشار عذاب است بجهت آنکه گرم شدن دوزخ وقت عذاب او است و اول ظاهرتر است و اینجا سخن است یکی آنکه شکایت کردن جماد و دم سرد برآمدن چه معنی دارد جوابش آنکه مراد بنار که در حدیث واقع شده محل او است که دوزخ است و در دوزخ طبقهٔ زمهریر هم هست دوم آنکه بیقین معلوم است که گرمی و سردی از آثار اجرام علویه است پس آنرا از آثار دم زدن دوزخ داشتن چه وجه دارد جوابش آنکه سختی گرمی و سردی را فرموده اند نه اصل گرمی و سردی اگر فلسفی گوید که سختی گرمی و سردی نیز از جهت قرب و بعد آفتاب است جوابش آنکه با وجود آن تواند که دم دوزخ سخت تر ساخته باشد نفی آن با وجود خبر مخبر صادق خارج از طریقهٔ اسلام است سوم آنکه بمقتضای این حدیث باید که در وقت سختی سردی نیز تاخیر کنند جوابش آنکه سختی سردی در وقت بامداد است تا برآمدن آفتاب و اگر تا آن وقت تاخیر کنند وقت میگذرد وعن انس رضی الله عنه قال کان رسول الله گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی العصر میگذارد نماز دیگر را والشمس مرتفعة حية وحال آنکه آفتاب بلند و زنده یعنی تابان بی شوب زردی می بود فیذهب الذاهب الی العوالی پس میرفت رونده بسوی جاهای که بالای مدینه اند بجانب مسجد قبا و مسجد بنی قریظه و جز آن فیأتیهم والشمس مرتفعة پس می آمد آن شخص اهل عوالی را و حال آنکه آفتاب هنوز بقدری بلند و بالای افق می بود و غروب نکرده بود وبعض العوالی من المدینة علی اربعة امیال و بعض جایها از عوالی مدینه بر چهار کروه می بود او نحوه یا مانند این مقدار مسافت و نزدیک آنست و این قول زهری است که راوی از انس است تا بکدام جا میرفت بجانبی که چهار میل است یا کمتر از آن و تیز میرفت یا آهسته میرفت یا پیاده و بر هر تقدیر ازینجا لازم می آید که آن مقدار بگذارند که ربع نهار باشد و سایه مثلیه بود چنانکه ائمه میگویند والله اعلم متفق علیه

وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تلك صلوة المنافق آن نماز عصر که در آخر وقت قبل غروب عمداً بی عذر گذارد نماز منافق است یا کسی که صفت نفاق دارد یجلس یرقب الشمس می نشیند در حالیکه انتظار میبرد آفتاب را حتی اذا اصفرت تا آنکه چون زرد گردد آفتاب وکانت بین قرنی الشیطان و باشد میان دو قرن شیطان شرح این در باب سابق گذشت قام فنقرها اربعا برخیزد برای نماز فنقرها اربعا پس سجده میکند شتاب شتاب بی طمانینت چنانکه مرغ دانه می چیند و چهار سجده با وجود آنکه نماز عصر هشت سجده میباشد باعتبار آن فرمود که هر دو سجده را یک رکن اعتبار کرد یا اراده جنس یا باعتبار یک رکعت یا چون سر رنگ بر نداشت گویا هر دو سجده یک حکم سجده گرفت و تخصیص بیان بعصر برای باعث تهاون و تقصیر باشد که هنگام مشغولی مردم است ببیع و شرا یا بقصد مبالغه در تقبیح و تشدید بجهت فضل این نماز و ظاهر است که احوال نمازهای دیگر هم برین قیاس خواهد بود لا یذکر الله فیها الا قلیلا ذکر نمیکند خدا دران نماز مگر اندک اشارت است بتهاون و تقصیر در ارکان ظاهر و خشوع باطن و در قرآن مجید در شان منافقان واقع است که ولا یذکرون الله الا قلیلا رواه مسلم وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الذی تفوته صلوة العصر آنکه فوت میگذرد او را نماز عصر فکانما وتر اهله وماله برفع و نصب هر دو روایت است و بر روایت رفع معنی آنست که گویا نقصان کرده شد اهل خانه اش و مال وی و بر تقدیر نصب نقصان کرده شد آن مرد و مصیبت زده شد در اهل وی و مال وی و اینمعنی باصل معنی وتر مناسب تر است و روایت جمهور هم نصب است و بیان این در شرح کرده شده است متفق علیه وعن بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ترك صلوة العصر فقد حبط عمله کسی که ترک کند نماز عصر را دیده و دانسته پس بتحقیق باطل و ناقص شود ثواب عمل تمام روز وی و مراد حقیقت حبط نیست زیرا که این مخصوص بارتداد است یا موت بران بنا بر اختلافی که در آنست مقصود تغلیظ و تشدید و مبالغه در نقصان ثواب است بجهت فوت شدن نمازی که فاضل ترین نمازها است و در بعض روایات مطلق صلوة مکتوبه نیز واقع شده است نعم امام احمد حنبل برآنست که تارک نماز عمداً کافر است و کلام دران گذشت در آخر کتاب الصلوة رواه البخاری وعن رافع بن خدیج بروزن کریم صحابی انصاری است حاضر نشده بدر را از جهت صغر و حاضر شد احد و خندق را و مشاهد دیگر را روایت میکنند از وی جماعه از صحابه و تابعین قال کنا نصلی المغرب مع رسول الله بودیم ما که میگزاردیم نماز مغرب را با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فینصرف احدنا وانه لیبصر مواقع نبله پس برمیگشت یکی از ما از نماز و حال آنکه وی هر آینه میدید جاهای افتادن تیرهای خود را بعد از انداختن آن یعنی تیر را میدید که آن در روشنی می افتد مقصود بیان تعجیل مغرب است و آن مستحب است باتفاق متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت کانوا یصلون العتمة گفت عائشه بود آنحضرت و اصحاب وی که میگذاردند نماز عشا را فیما بین ان یغیب الشفق الی ثلث اللیل الاول در اجزای وقت که میان غائب شدن شفق و سیک از شب است پس میبود ابتدای وقت وی غائب شدن شفق و انتهای آن ثلث لیل و این وقت فضیلت و استحباب است و وقت جواز وسیع تر ازین است چنانکه معلوم شد متفق علیه وعنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لیصلی الصبح و هم روایت است از عائشه گفت بود آنحضرت که هر آینه میگذارد نماز بامداد را فتنصرف النساء متلفعات بمروطهن پس بازگشتند زنان از نماز پیچیده و پوشیده رو با و بدنها خود را بچادرها و گلیم های خود ما یعرفن من الغلس شناخته نمیشدند این زنان از جهت تاریکی و پیچیدن و پوشیدن روی و بدن بجهت آنست که اگر گشاده باشند البته شناخته میشوند درین قسم تاریکی که دران وقت میباشد و گاهی با وجود پوشش نیز بعض مشخصات میتوان شناخت و تاریکی در آن وقت آنقدر بود که شناخته نمیشدند و این حدیث با آنچه در حدیث ابی برزه گذشت که می شناخت مرد همنشین خود را منافاتی ندارد چه آن در نزدیک است و این از دور متفق علیه وعن قتادة عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم وزید بن ثابت تسحرا روایت است از قتاده که از مشاهیر تابعین است و حافظ مفسر اکمه بود و احفظ اهل زمان خود بود و گفته است هرچه شنید گوش من یاد داشت آنرا دل من مات سنة سبع عشرة و مائة روایت میکند سعید بن المسیب و حسن بصری از انس که آنحضرت و زید بن ثابت طعام سحری خوردند فلما فرغا من سحورهما پس چون فارغ شدند از طعام سحر خوردن خود و سحور بضم سین طعام در وقت سحر خوردن و بفتح طعام وقت سحر و هر دو ضبط کرده شده است در حدیث و محفوظ در روایت فتح است قام نبی الله صلی الله علیه وسلم الی الصلوة ایستاد آنحضرت متصل آن بنماز یعنی نماز صبح فصلی پس بگذارد نماز آنحضرت و در روایتی فصلیا یعنی گذارد آنحضرت و زید بن ثابت و در روایتی دیگر فصلینا پس نماز گزاردیم ما قلنا لانس کم کان بین فراغهما من سحورهما ودخولهما فی الصلوة پس گفتیم مر انس را و پرسیدیم از وی که چه مقدار زمان بود میان فارغ شدن آنحضرت و زید بن ثابت از سحر خوردن و میان درآمدن ایشان در نماز قال

گفت انس قدر ما يقرأ الرجل خمسين آية مقدار خواندن مرد پنجاه آیت یعنی متوسطه کوتاه نه دراز و قدر برفع و نصب هر دو آمده است و در روایت دیگر پنجاه آیت یا شصت آیت آمده و ازینجا حکم
تاخیر سحور کرده میکرد و تعجیل فجر نیز مفهوم میشود و گفته اند که این تخمین است و عادت اعراب کردن بآن متعذر است اگر سحور را پگاه تر ازین وقت بخورند اصلح است رواه البخاري وعن ابي ذر رضي الله عنه
قال قال لي رسول الله گفت ابوذر گفت مرا پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم كيف انت اذا كانت عليك امراء چگونه خواهد بود حال تو و چه خواهی کرد وقتیکه مسلط خواهند گشت بر تو بادشاهان
که در مخالفت ایشان اثارت فتنه است يميتون الصلوة میمیرانند نماز را و رعایت نمیکنند شرائط و آداب آنرا او يؤخرون عن وقتها یا پس می اندازند نماز را از وقتش یعنی از اوقات مختاره و فاضل
قلت فما تأمرني ابوذر میگوید گفتم من پس چه میفرمائی مرا و چه کنم قال گفت آنحضرت صل الصلوة لوقتها بگذار نماز را در وقتش فان ادركتها معهم فصل پس اگر دریابی نماز را با ایشان بگذار
با ایشان نیز فانها لك نافلة پس هر آئینه آن نمازی که همراه ایشان بگذاری نفل خواهد بود برای تو رواه مسلم وازینجا معلوم میشود که اگر امام تاخیر کند در وقت نماز خصوصا که بوقت مکروه اندازد
ماموم را باید که نماز خود را در اول وقت گذارد و دیگر بگذارد با امام تا فضیلت وقت و جماعت هر دو دریابد و این در غیر نماز فجر و عصر و مغرب خواهد بود از جهت کراهت تنفل در آن وقت و عدم مشروعیت نفل
رکعت تا آنکه ارتکاب این مکروه اهون است از اثارت فتنه و اختلاف کلمه که لازم می آید از تنبیه مخالفت جائره و بدانکه شراح گفته اند که مراد باین امرا امرای بنی امیه اند و بتحقیق واقع شد آنچه خبر داد آنحضرت صادق و بود
این جماعه که رعایت نمیکردند احکام و ارکان نماز را و محافظت نمیکردند بر اوقات اما ابوذر رضی الله عنه موت وی در زمان خلافت عثمان رضی الله عنه بود در سنه اثنین و ثلثین و وی در شام بود در امارت معاویه بن
ابی سفیان که از جانب امیرالمؤمنین عثمان داشت پس ادعا کرد با معاویه پس بطلبید او را عثمان بمدینه پس اقامت نکرد بمدینه و بربذه که موضعی است بیرون مدینه سکونت کرد و همانجا از عالم رفت وله قصة
طويلة وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ادرك ركعة من الصبح کسیکه دریابد رکعتی را از نماز صبح قبل ان تطلع الشمس پیش از آنکه برآید
آفتاب فقد ادرك الصبح پس بتحقیق دریافت صبح را ومن ادرك ركعة من العصر قبل ان تغرب الشمس فقد ادرك العصر و هرکه دریابد یک رکعت را از نماز عصر پیش از آنکه فرو
رود آفتاب پس بتحقیق دریافت عصر را یعنی باطل نمیگردد نمازش پس باید که رکعت دیگر با وی ضم کند و تمام گرداند نماز را متفق عليه و قول اکثر اهل علم همین است که بطلوع آفتاب و غروب وی نماز
فجر و عصر باطل نمیگردد و امام ابوحنیفه و اصحاب وی بر آنند که نماز فجر بطلوع آفتاب باطل میگردد و اما نماز عصر بغروب باطل نمیگردد مگر در روایتی از ابی یوسف که میگوید فجر نیز باطل نمیگردد بطلوع ولیکن صبر کند
تا برآید آفتاب و تمام کند نماز را و این حدیث حجت میگردد بر ایشان و جواب آنست که تعارض واقع شد میان این حدیث و احادیث وارده در باب نهی از صلوة خواه فرض باشد یا نفل در وقت طلوع و غروب
پس عمل کردیم بقیاس چنانکه در اصول فقه مقرر شده است که چون تعارض کنند دو آیت رجوع بحدیث کنند و نزد تعارض دو حدیث رجوع بقیاس نمایند و قیاس ترجیح کرد حکم این حدیث را در نماز عصر و احادیث
نهی را در نماز فجر زیرا که وقت نماز فجر همه کامل است و نقصانی در آن نیست واجب میگردد بصفت کمال و چون بطلوع آفتاب نقصانی طاری شد ادا نماند واجب نشد و آخر وقت نماز عصر که آفتاب زرد میگردد ناقص
است پس وجوب آن نیز بصفت نقصان باشد پس طریان نقصان بسبب غروب فاسد نگردد و ادا کما وجب باشد و شافعیه احادیث نهی را مخصوص بنوافل دارند و فوائت را در اوقات ثلثه جائز گویند و ظاهر احادیث
در عموم است و در بیان عام [illegible] است که در حاشیه ذکر کرده شده است وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ادرك احدكم سجدة من صلوة العصر
وقتیکه دریابد یکی از شما یک رکعت از نماز عصر قبل ان تغرب الشمس پیش از آنکه غروب کند آفتاب فليتم صلوته پس باید که تمام کند نماز خود را با رکعتی دیگر واذا ادرك سجدة من صلوة الصبح
قبل ان تطلع الشمس فليتم صلوته و چون دریابد یعنی از نماز صبح پیش از طلوع کردن آفتاب پس باید که تمام کند نماز خود را مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق است و مراد بسجده
رکعت است رواه البخاري وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من نسي صلوة او نام عنها کسی که فراموش کند نمازی را یا خواب کند غافل از آن فكفارتها
ان يصليها اذا ذكرها پس کفارت آن نماز اینست که بگذارد نماز را وقتیکه یاد آرد آنرا و بیدار گردد از خواب بیداری را جدا ذکر نکرد زیرا که یاد آوردن لازم اوست و خود نماز وقتی خواهد کرد که بعد
بیداری یاد خواهد آمد وفي رواية و در روایتی این زیادت آمده که لا كفارة لها الا ذلك نیست کفارت مر آنرا مگر همان قضا کردن یعنی مال کفارت نماز نمیشود چنانکه در صوم فدیه میدهند متفق
عليه وعن ابي قتادة ابو قتاده بن النعمان انصاری صحابی مشهور است عقبی بدری حاضر شد تمام مشاهد را و از فضلای صحابه بود برادر ابوسعید خدری بود از مادر قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ليس في النوم تفريط نیست در خواب تقصیری چه آن محل تکلیف نیست انما التفريط في اليقظة تقصیر نیست مگر در بیداری که چرا پیش از غلبه بخواب رفت و چرا کاری کرد که سبب
خواب و نسیان شد مثل بسهو نهادن و شطرنج باختن و بکاری مشغول شدن که بحکم عادت فراموشی آرد فاذا نسي احدكم صلوة او نام عنها فليصلها اذا ذكرها فان الله تعالى
قال واقم الصلوة لذكري زیرا که بدرستی و راستی خدای تعالی گفته است و برپا دار نماز را وقت یاد کردن نماز که سبب یاد کردن منست رواه مسلم الفصل الثاني عن علي رضي الله عنه
ان النبي روایتست از امیرالمؤمنین علی که پیغمبر صلى الله عليه وسلم قال گفت يا علي ثلث لا تؤخرها ای علی سه خصلت تاخیر مکن در بجا آوردن آن الصلوة اذا أتت یکی نماز چون بیاید
یعنی درآید وقت آن و أتت بدو تای فوقانیه است و آنت بنون و تا بامد الف نیز روایت است و بعض گفته اند که این روایت صحیح تر است و اول تصحیف است والله اعلم والجنازة اذا حضرت دوم جنازه
وقتیکه حاضر شود اگر وقت مکروه نباشد و در گذاردن نماز جنازه در اوقات ثلثه اختلاف است شافعی در شرح هدایه میگوید افضل در نماز جنازه آنست که بگذارد و تاخیر نکند والايم اذا وجدت لها كفوا
سوم زنی بی شوی وقتیکه بیابی برای او کفو و بفتح همزه و کسر یای تحتانیه مشدده زنیکه شوی ندارد بکر بود یا ثیب رواه الترمذي وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
الوقت الاول من الصلوة رضوان الله اول وقت از نماز و گذاردن نماز در آن سبب رضای خدای تعالی است جز آنکه در وی تاخیر مستحب است چنانچه تبرید ظهر و اسفار فجر مگر آنجا که تاخیر سبب تکمیل
نماز و تتمیم ثواب بود مثل حضور جماعت والوقت الآخر عفو الله و گذاردن نماز در آخر وقت سبب عفو خدا است یعنی در گذشتن از مؤاخذه مصلی یا برای نفع و تفصیل مذهب ائمه در اول وقت در اول باب
معلوم شد و نیز مذکور شد که گذاردن در نصف اول کفایت میکند در آن رواه الترمذي وعن ام فروة قالت سال النبي صلى الله عليه وسلم اي الاعمال افضل ام فروه

بفتح فا و سکون را صحابیه انصاریه است و بعض گفته اند که دختر ابو قحافه خواهر ابوبکر صدیق است گفت پرسیده شد آنحضرت که کدام عمل فاضلتر است قال الصلوة لاول وقتها فرمود گذاردن نماز در
اول وقتش نماز خود فاضلترین اعمال است بعد از ایمان ولابد در اول وقت گذاردن فاضلتر خواهد بود اگر جماعت میسر گردد و مستحب نبود در وقتی تاخیر و در بعض احادیث بعض اعمال دیگر را نیز افضل
خوانده اند و افضلیت در آنجا اضافی خواهد بود و اما نماز افضل علی الاطلاق است چنانچه سابقا گذشت رواه احمد والترمذی وابوداؤد وقال الترمذی لا یروی الحدیث
روایت کرده نمیشود این حدیث الا من حدیث عبد الله بن عمر العمری مگر از حدیث عبدالله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب که باین نسبت او را عمری خوانند مات سنة احدی وسبعین
ومائة ولیس بالقوی عند اهل الحدیث و وی نیست قوی در حفظ و ضبط نزد اهل حدیث اگرچه متعبد بود و زاهد و مرتاض ولیکن بجهت شغل عبادت او را برده بود و از حفظ حدیث و ضبط
آن باز داشته و او برادر بود عبیدالله بن عمر بصیغه تصغیر و وی ثقه و ثبت بود و احمد بن صالح او را بر امام مالک تقدیم میکرد و عمری بسیارند سابقا در تحقیق عالم مدینه کلام در ان واقع شده است و در
شرح استیفا نموده شده وعن عائشة رضی الله عنها قالت ما صلی رسول الله گفت عائشه نگذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صلوة لوقتها الآخر مرتین هیچ نمازی را
در آخر وقتش دو بار حتی قبضه الله تعالی تا آنکه گرفت روح پاک او را خدای تعالی و وفات یافت رواه الترمذی یعنی اگرچه واقع شده است آنحضرت را که گذارده است نمازی را
در آخر وقت اما زیاده از یکبار نبوده است و آن در ان بار بود که مردی آمد سائل از اوقات صلوة پس بگذارد هر نماز را روز دوم در آخر وقت از برای تعلیم و اما احادیث امامت جبرئیل خارج از مبحث است
مقصود گذاردن با امامت است و در روایتی الا مرتین نیز آمده پس امامت جبرئیل را نیز شامل باشد و ظاهر آنست که مراد گذاردن بغیر قصد تعلم و تعلیم باشد و بعض گفته اند مقصود عائشه رضی الله عنها بیان
احوال شریف است بعد از تزوج وی و او را آنچه احاطه کرده است علم وی بدان والله اعلم و این سخن در گذاردن در آخر وقت است که بعد از وی از وقت چیزی نماند اما تاخیر از اول حقیقی وقت او را مواضع
بسیار است که در شرح آن را بیان کرده ایم و شافعیه آن همه را حمل بر عذری و ضرورتی کنند و ترمذی درین حدیث نیز تکلم کرده و گفته است که این حدیث غریب است و اسناد او متصل نیست وعن ابی
ایوب روایت است از ابو ایوب انصاری که از کبار صحابه و مشاهیر ایشان است و آنحضرت بعد از هجرت چند گاه منزل او را بنزول شریف مشرف داشت قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم لا تزال امتی بخیر همیشه اند امت من پیوسته بنیکی او قال یا گفت بجای بخیر علی الفطرة یعنی همیشه اند بر آفرینش اسلام ما لم یؤخروا المغرب مادام که تاخیر نکنند نماز مغرب الی ان تشتبك
النجوم تا آنکه مختلط شوند ستاره ها کنایت است از کثرت نجوم رواه ابو داؤد ورواه الدارمی عن العباس و از ظاهر عبارت چنان مفهوم میشود که اینقدر تاخیر نباید و اگر کمتر ازین واقع شود باکی
ندارد و یا گویند که اشتباک نجوم لازم تاخیر مغرب است هر چند کمتر بود و نیز درین حدیث اشارت گونه می توان یافت بود انح شفق بیاض چه ظاهر از عبارت آنست که تاخیر تا اشتباک نجوم جائز باشد ولیکن
مکروه است و این حالت بعد از حمرت است والله اعلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لولا ان اشق علی امتی اگر نبودی که دشخت بند اشتن بر امت تاخیر عشا
لامرتهم ان یؤخروا العشاء الی ثلث اللیل هر آینه امر میکردم ایشان را که تاخیر کنند گذاردن نماز عشا را تا ثلث شب او نصفه یا تا نیم شب و در بعض شروح گفته که این شک از راوی است و هر کدام که
ازین دو در صحاح بلفظ بی شک واقع شده و ظاهر این حدیث بر استحباب تاخیر عشا است از اول وقت کما لا یخفی رواه احمد والترمذی وابن ماجة وعن معاذ بن جبل قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اعتموا بهذه الصلوة در تاریکی بگذارید این نماز را یعنی نماز عشا را فانکم قد فضلتم بها علی سائر الامم زیرا که بدرستی شما فضل داده شده اید
باین نماز بر باقی امتها ولم تصلها امة قبلکم و نگذارده است آن را هیچ امتی که پیش از شما بود و چون در تاریکی شب بگذارید مشقت بیشتر خواهد بود و فضیلت بیشتر خواهد داشت رواه ابو داؤد
واین حدیث نیز دلالت دارد بر تاخیر عشا و حمل اعتام بر تحقیق غیبوبت شفق و تیقن بدان بعید است چنانکه حمل اسفار بصلوة صبح بر تیقن بطلوع صبح چنانکه بیاید وعن النعمان بن بشیر از صغار صحابه است
و اول مولودی است در انصار بعد از هجرت و در وقت وفات آنحضرت هشت ساله بود کشتند او را اهل حمص بامر مروان سنة اربع وستین قال انا اعلم بوقت هذه الصلوة صلوة
العشاء الآخرة گفت نعمان بشیر که من داناترم بوقت این نماز که نماز عشای پسین باشد و عشای آخره برای آن گفت که گاهی عشا بر نماز مغرب نیز اطلاق میکنند کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم یصلیها لسقوط القمر لثالثة میگذارد آنحضرت آن را در وقت افتادن ماه و غروب وی در شب سوم شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید قمر الکرمی فقد در شب سوم نزدیک غائب شدن
شفق سرخ و درین سخن نظر است چه حساب تقاضا میکند که در قرب خمس از شب باشد پس درین حدیث نیز دلالت است بر تاخیر عشا ولیکن تا ثلث رواه ابوداؤد والدارمی وعن رافع
بن خدیج صحابی انصاری مدنی است حاضر نشد بدر را از جهت صغر و حاضر شد احد را و مشاهد را که بعد از وست همه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اسفروا بالفجر
اسفار کنید بفجر و در روشنی بگذارید آن را فانه اعظم للاجر پس بدرستیکه اسفار بفجر بزرگتر است از جهت مزد و ثواب رواه الترمذی وابو داؤد والدارمی ولیس عند النسائی
و نسائی این حدیث را روایت کرده ولیکن نیست نزد او این عبارت که فانه اعظم للاجر بدانکه ظاهر متبادر از عبارت حدیث آنست که شروع در نماز وقت اسفار کنند و اسفار صبح انکشاف و تنور و
انتشار او است و هر چه جز این گفته اند تاویل و تکلف است و حد اسفار چنانکه از مشائخ مذهب ما منقول است آنست که قرأت مسنون که از چهل تا شصت یا زیاده تا صد است بطریق ترتیل تواند خواند و بعد از
فراغ از نماز اگر فسادی و سهوی در طهارت ظاهر شود ممکن باشد او را اعاده وضو و نماز پیش از طلوع آفتاب و گفته اند که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما اینچنین کرده اند و مذهب شافعی تغلیس است یعنی در اول
وقت تاریکی گزاردن و میگویند مراد باسفار تاخیر است تا یقین کرده شود که صبح طلوع کرده و عدم مبادرت نزد ظن بطلوع و بیشک اجر در ادای نماز نزد تیقن بدخول وقت اعظم و افضل خواهد بود و این
تاویل بعید است چه متبادر از حدیث آنست که این عظمیت از جهت خصوصیتی است که در اسفار است نه از جهت تحقق وقت که وی عام است اوقات تمام نمازها را و بعض گفته اند که امر باسفار
در شبهای ماهتاب است احتیاط از جهت تبیین فجر و ازان شبها طحاوی که از ائمه مذهب ما است میگوید که ابتدا بتغلیس کنند و ختم باسفار و جمع کنند میان هر دو بتطویل قراءت و گفته اند که این
تاویل احسن است که بدان توفیق میان احادیث حاصل میگردد ولیکن ظاهر مذهب حنفی آنست که ابتدا و ختم هر دو باسفار کنند و چندان تاخیر نکنند که شک در طلوع آفتاب افتد و در روایتی از امام محمد

تقدیم افضل است و در روایتی دیگر اسفار و در روایتی دیگر اعتبار بحال مقتدیان است که فضل جماعت است احب و اولی است و حدیثی که معاذ بن جبل می آرند که گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم بیمن و فرمود در زمستان تغلیس کن بفجر و تطویل کن قراءت را آنقدر که طاقت آرند مردم و چنان مکن که ملول شوند ایشان و در صیف اسفار کن که شب کوتاه است و مردم خواب کنند توقف کن تا بهم رسانند
و گفته اند که این دو روایت بر تقدیر یست که همه حاضر آیند یا بعض و اگر بعضا بیایند تاخیر کنند پس اولی تاخیر است بی خلاف و امام شافعی و ائمه دیگر که تعجیل در صلوة مستحب دارند گویند که در تقدیم مسارعت است
در اداء عبادت پس افضل باشد بحکم قول سبحانه وَسَارِعُوْٓا اِلٰی مَغْفِرَةٍ مِّنْ رَّبِّكُمْ و ما گوئیم که در اسفار تکثیر جماعت است و بیشک تکثیر جماعت افضل است و مسارعت بمغفرت در خیریت که افضل است
نزد خدا و معنی فتنی درین باب آنست که تاخیر فجر تا آخر وقت مباح است باجماع بی کراهت و تقلیل جماعت امری مکروه است و انداختن مردم در مشقت نیز مکروه است چنانچه معاذ را منع کرد از تطویل
قراءت و فرمود فتان انت و حال آنکه تطویل قراءت در نماز سنت است فوق تعجیل آن در اول وقت و نیز نشستن در جای نماز تا برآمدن آفتاب مستحب است در غایت تاکد و این در اسفار میسر است و در تغلیس
متعسر و اصحاب ما میگویند که ثابت در روایات از فعل آنحضرت اسفار است و آنچه مرویست از تغلیس اگر ثابت شود شاید که در سفرها باشد بجهت عذر سفر و لهذا چون آنحضرت در مزدلفه تغلیس کرد گفتند
که در غیر وقت معهود نماز کرد چنانچه در روایات آمده است و حدیث عائشه که در فصل اول گذشت که فتنصرف النساء متلفعات معارض است باین حدیث و قول ارجح است از فعل نزد ما و شاید که آن در
وقتی بود که زنان مامور بودند بحضور و آمدن بنماز بعد از آن منسوخ گشت مامور گشتن ایشان بقرار در بیوت والله اعلم الفصل الثالث عن رافع بن خدیج قال کنا نصلی العصر مع رسول الله
بودیم ما که میگذاردیم نماز دیگر را با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثم ینحر الجزور و بعد از آن نحر کرده میشد شتر و جزور بفتح جیم و ضم زای شتر کشتنی واقع میشود بر ذکر و انثی اما لفظ وی مونث است کذا فی
الصراح فیقسم عشر قسم پس قسمت کرده میشد آن شتر کشته ده قسم ثم یطبخ پس پخته میشد فنأکل لحما نضیجا قبل مغیب الشمس پس میخوردیم گوشت پخته نرم شده پیش از غروب شدن آفتاب متفق
علیه ازین حدیث بظاهر تعجیل عصر بیشک معلوم کرده که در وقت بلوغ ظل تا مثل یا قریب آن باشد چنانچه مذهب ائمه ثلثه است و امامین و بروایتی از امام ابی حنیفه و نزد بعض فتوی هم برین است و شاید که در
بعض احیان بقصد تعلیم و تقریر چنین میکردند و دلالت کان بر دوام و استمرار منظور فیه است و شیخ ابن الهمام گفته که نحر جزور و تقسیم وی ده قسم و طبخ وی چنانکه ذکر شده است آسان بر جماعه طباخان
ماهر که کثیر باشند جلدی کنند در مدت قلیل چنانکه مشاهده کرده میشود در اسفار و محکی از امام احمد آنست که افضل در وقت عصر در غیر روز ابر تاخیر است تا آخر وقت مختار و ظاهر مذهب نزد ما استحباب تاخیر
عصر است مادام که تغیر نیافته آفتاب و دلیل بر آن حدیث ابن مسعود است رضی الله عنه که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم میگذارد عصر را و حال آنکه آفتاب سفید و روشن بودی و مقصود ابن مسعود بیان
تاخیر عصر است تا عدم تغیر شمس و نیز در تاخیر عصر تکثیر نوافل است از جهت کراهت تنفل بعد از عصر و تکثیر نوافل افضل است از ادا در اول وقت و معتبر در تغیر شمس نزد بعض تغیر قرص آفتاب است که نظر در
وی خیره نگردد و نزد بعض تغیر شعاع آفتاب که بر دیوارها افتد و مختار نزد صاحب هدایه و بعض ائمه اول است و بعض گفته اند که چون آفتاب یک نیزه بالاست متغیر نیست و چون فروتر از آن آمد تغیر یافت وعن
عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال مکثنا ذات لیلة گفت ابن عمر درنگ کردیم ما یک شبی ننتظر رسول الله در حالیکه انتظار میبردیم برآمدن پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم لصلوة العشاء
الآخرة از برای نماز عشای پسین این قید از برای آنست که گاهی مغرب را نیز عشا میخوانند و آن عشای اولی است فخرج الینا حین ذهب ثلث اللیل او بعده پس بیرون آمد آنحضرت بسوی
ما هنگام رفتن ثلث شب یا که بعد از وی فلا ندری اشیء شغله فی اهله پس در نیافتیم ما آیا چیزی باز داشت او را در اهل خانهٔ وی او غیر ذلک یا غیر آن چنانچه در ذات شریف حالتی و عذری
پیدا شد که مشغول داشت فقال حین خرج پس گفت آنحضرت چون بیرون آمد در اعتذار از جهت زیادت تاخیر و شفقت و رحمت او بر امت و تنبیه و تثبیت ایشان انکم لتنتظرون صلوة ما
ینتظرها اهل دین غیرکم بدرستیکه شما هر آینه انتظار میبرید نمازی را که انتظار نمیبرند آنرا هیچ اهل دین از یهود و نصاری جز شما زیرا که نماز عشا مخصوص این امت مرحومه است چنانکه گذشت ولولا
ان یثقل علی امتی و اگر نمی بود خوف گران آمدن بر امت من لصلیت بهم هذه الساعة هر آینه میگذاردم این نماز را با ایشان درین ساعت ثم امر المؤذن پس امر کرد مؤذن را که تکبیر آورد
فاقام الصلوة وصلی پس تکبیر آورد مؤذن و نماز گذارد آنحضرت رواه مسلم و ازینجا معلوم میگردد که گذاردن نماز عشا در ثلث لیل افضل است چنانکه مذهب امام ابی حنیفه است و گاهی
در اول وقت نیز میگذارد وقتیکه حاضر می آمدند اکثر صحابه چنانکه در حدیث دیگر آمده است که چون بیشتر می آمدند پیشتر میگذارد و چون پستر می آمدند پستر میگذارد و مذهب امام احمد همین است وعن جابر بن سمرة
صحابی است و پدر او نیز صحابی است خواهر زادهٔ سعد بن ابی وقاص نزول کرد کوفه را و وفات یافت در وی در سنهٔ اربع و ستین و قیل سنه ست و ستین قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یصلی الصلوات نحوا من صلوتکم بود آنحضرت میگذارد نمازها را مانند نماز شما و نزدیک بآن در رعایت اوقات نه در باقی صفات وکان یؤخر العتمة بعد صلوتکم شیئا ولیکن بود که
تاخیر میکرد نماز عشا را بعد از وقت نماز شما چیزی این حدیث صریح است در تاخیر عشا و شما که گذاردن عشا در اول وقت خواه ایشان در اول وقت میگذاردند یا بعد از وی وکان یخفف الصلوة و بود
آنحضرت که سبک میگذارد نماز فرض را بجهت رعایت ضعفا از مقتدیان و این بحکم غالب احوال است و الا آمده است که در نماز مغرب سورهٔ اعراف خوانده و تحقیق این در محلش بیاید ان شاء الله
تعالی رواه مسلم وعن ابی سعید قال صلینا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة العتمة گفت ابو سعید خدری گذاردیم ما با آنحضرت نماز عشا را شبها فلم یخرج
پس بیرون نیامد تا یکشبی حتی مضی نحو من شطر اللیل تا آنکه گذشت نزدیک از نیم شب فقال پس بیرون آمد و گفت خذوا مقاعدکم بگیرید نشستگاههای خود را یعنی صفها بندید
برای نماز فاخذنا مقاعدنا پس گرفتیم نشستگاههای خود را و بستیم صفها فقال ان الناس قد صلوا واخذوا مضاجعهم پس گفت آنحضرت که مردم دیگر از اهل دین هم میگذاردند
نماز را یعنی نماز شام را و خفتند چنانکه گذشت که هیچ یکی از اهل دین انتظار نمیبرد نماز عشا را کذا فی شرح الشیخ ابن حجر و ممکن است که گفته شود معنی آنست که مردم دیگر از اهل محلها که نه درین مسجد ما حاضر بودند نماز
عشا گذاردند و خفتند و این معنی مناسب تر می نماید باین قول که وانکم لن تزالوا فی صلوة ما انتظرتم الصلوة و بدرستیکه شما حکم آن دارید که گویا همیشه در نماز بوده اید مادام که انتظار میبرید نماز را
ولولا ضعف الضعیف وسقم السقیم و اگر نمی بود سستی و ناتوانی ضعیفان و بیماری بیماران لاخرت هذه الصلوة الی شطر اللیل هر آینه تاخیر میکردم این نماز را تا نیم شب

ازین رو صحیح معلوم میشود که تا نیم شب نیز تاخیر نماز عشا روا است بلکه مستحب است بجهت حصول تعب و مشقت در عبادت حتی ولا اقل مکروه خود نباشد رواه ابوداود والنسائی وعن
ام سلمة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اشد تعجيلا للظهر منكم گفت ام سلمه بود آنحضرت سخت تر و بیشتر در شتابی کردن مر ظهر را از شما یعنی در غیر شدت حرارت جهت
استحباب ابراد وانتم اشد تعجيلا للعصر منه و شما سخت ترید در شتابی کردن عصر را از آنحضرت مقصود تحریص و ترغیب بر التزام اتباع است در همه جا و ازین حدیث نیز ظاهر میگردد
که آنحضرت عصر را فی الجمله تاخیر میکرد رواه احمد والترمذی وعن انس قال كان رسول الله بود پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم اذا كان الحر ابرد بالصلوة چون می بود سخت
گرمی سرد می کرد نماز ظهر را واذا كان البرد عجل چون می بود سردی شتابی میکرد و تاخیر نمیکرد از اول وقت رواه النسائی وعن عبادة بن الصامت صحابی مشهور است از نقبای
انصار است حاضر شد بدر را و سائر مشاهد را مناقب او بسیار است که در نوشته شده است قال قال لی رسول الله صلى الله عليه وسلم انها ستكون عليكم بعدی امراء یعنی زود
است سرانجام است که باشند مسلط بر شما بعد از من پادشاهان که يشغلهم اشياء عن الصلوة لوقتها باز میدارد ایشان را چیزها از مشاغل و شهوات ایشان از گذاردن نماز در وقت
مستحب آن حتى يذهب وقتها تا آنکه میرود وقت آن فصلوا الصلوة لوقتها پس بگذارید شما نماز را در وقتش که مختار و مستحب است فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله اصلی
معهم آیا نماز بگذارم با ایشان نیز قال نعم و سود آری بگذار چنانکه در حدیث ابی ذر گذشت رواه ابوداود وعن قبيصة بفتح قاف و کسر موحده و صاد مهمله بن وقاص بتشدید
قاف صحابی است ساکن بصره و معدود است در ایشان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون عليكم امراء من بعدی میباشند مسلط و غالب بر شما پادشاهان پس از من
يؤخرون الصلوة تاخیر میکنند نماز را از وقت مختار فهي لكم پس ثواب آن نماز که ایشان میگذارند و نفع آن برای شما است چه اگر پیش از آن در وقتش گذارده اید این نماز که با ایشان میگذارید
نافله خواهد بود برای شما و اگر نگذارده اید و همین با ایشان در آخر وقت میگذارید نیز شما را ضرر ندارد زیراکه شما بجهت خوف فتنه و دفع مفسده میگذارید وهي عليهم و ضرر این نماز و وبال تاخیر
کردن بر ایشانست فصلوا معهم ما صلوا القبلة پس بگذارید نماز همراه ایشان مادام که بگذارند بجانب قبله و این قید اتفاقی است و احتمال دارد که در حقیقت باشند و ضالا کرده جانب قبله بگذارند
واز ربقه اسلام بیرون آینده نمی باید گذارد رواه ابوداود وعن عبيد الله بن عدی بن الخيار انه دخل على عثمان روایت است از عبیدالله قرشی نوفلی که از کبار تابعین است
و در زمان نبوت متولد شده که وی در آمد بر امیر المؤمنین عثمان وهو محصور و حال آنکه عثمان تنگ گرفته و گرد کرده شده بود در آن واقعه که شهید شد فقال پس گفت عبیدالله بن عدی
بعثمان انك امام عامة بدرستیکه تو امام همه مسلمانانی و خلیفه عهدی ونزل بك ما نرى و فرود آمده است بتو بلای حادثه که می بینی ويصلي لنا امام فتنة و نماز میگذارد برای
ما و امامت میکند رئیس و سردار اهل بغی و فتنه که برانگیخته شده است و نام وی کنانه بن بشیر بود ونتحرج و پرهیز میکنیم از بزه و میخواهیم که بگذاریم نماز عقب وی فقال الصلوة احسن ما
يعمل الناس پس گفت عثمان رضی الله عنه نماز بهترین عملها است که میکنند مردم فاذا احسن الناس فاحسن معهم پس چون نیکی کنند نیکی کن همراه ایشان و شریک شو با ایشان در نیکی
واذا اساؤا فاجتنب اساءتهم و چون بد کنند پس یکسو شو و پرهیز کن از بدی ایشان حاصل آنکه با مردم در نیکی شریک باش نه در بدی و این سخن از عثمان رضی الله عنه صادر است از غایت دین داری
و انصاف و نصیحت و درین دلیل است بر گذاردن نماز خلف هر بر و فاجر چنانکه مذهب اهل سنت و جماعت است رواه البخاری باب در توابع و متممات آنچه در باب سابق گذشت از فضائل صلوات
و اوقات آن الفصل الاول عن عمارة بضم عین مهمله و تخفیف میم بن رويبة براء و بای موحده بر صیغه تصغیر صحابی است ثقفی است معدود است در کوفیین قال سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول گفت عماره شنیدم آنحضرت را میگفت لن يلج النار احد صلى قبل طلوع الشمس وقبل غروبها البته در نیاید آتش دوزخ را کسی که نماز گذارده است
پیش از برآمدن آفتاب و پیش از فرو رفتن آفتاب يعني الفجر والعصر میخواهد آنحضرت از نماز پیش از طلوع و پیش از غروب نماز فجر و عصر را رواه مسلم پوشیده نماند که ظاهر حدیث دلالت دارد
که هر که این دو نماز بگذارد و بر این مواظبت نماید هرگز در دوزخ نه در آید نه از جهت ترک صلوة و نه بجهت ارتکاب گناهان دیگر و لیکن این خلاف مقرر است میان جمهور علما از اختصاص کفارت
بصغائر و طیبی گفته که ظاهر از حال کسی که محافظت کند بر این دو نماز با وجود تثاقل که در نماز فجر و تشاغل که در عصر هست آنست که در اعمال دیگر نیز تقصیر و تفریط نخواهد کرد پس آمرزیده میشود و مراد از
در آورده نمیشود در آتش دوزخ فقد و ظاهر آنست که مراد مبالغه در بیان فضل این دو نماز است که جای آن دارد که محافظت کننده بر آنها اصلا در دوزخ نه در آید و لیکن پروردگار تعالی جزا میدهد
بندگان را بر هر عمل و با وجود آن اگر خواهد بخشد و عفو کند از فاعل این دو صلوة هر گناهی که کرده باشد والله اعلم وعن ابي موسى رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و
سلم من صلى البردين دخل الجنة کسی که بگذارد دو نماز بامداد و شبانگاه را امید در آمدن بهشت را اکثر برآنند که مراد نماز فجر و عصر است که در سردی روز واقع اند اول و آخر و بعض
مغرب و عشا را مراد داشته اند و حدیث سابق مؤید و مقوی قول اول است متفق عليه وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يتعاقبون فيكم ملائكة بالليل
وملائكة بالنهار در پی یکدیگر فرود می آیند در میان شما جماعه از فرشتگان در شب و جماعه از فرشتگان در روز از برای ضبط احوال بندگان و برداشتن اعمال ایشان ويجتمعون في صلوة
الفجر وصلوة العصر و جمع میشوند این دو جماعت بیکدیگر در نماز فجر که طائفه اعمال شب را میبرند و طائفه دیگر برای اعمال روز می آیند و در آخر نماز دیگر که عملهای روز را میبرند و دیگران
می آیند در وقت بالا رفتن و پایان آمدن و یکی از وجوه فضیلت این دو وقت و نماز گذاردن در آن اینست ثم يعرج الذين باتوا فيكم پس بالا میروند آنانی که شب کردند در میان
شما فيسألهم ربهم پس می پرسد ایشان را پروردگار ایشان از احوال و اعمال بندگان خود وهو اعلم بهم و حال آنکه وی تعالی داناتر است باحوال بندگان خود و لیکن میپرسد از برای اظهار
فضیلت و مباهات ایشان نزد ملائکه که طعن میکردند بر ایشان بفسق و فساد و مدح میکردند خود را بتسبیح و تقدیس و لهذا می پرسد از ملائکه شب که عمل در وی افضل و ادخل است در صدق و اخلاص
و گفته اند که ملائکه شب افضل اند از ملائکه روز بجهت آنکه شب افضل است از روز می پرسد كيف تركتم عبادي چگونه و بر چه حال گذاشتید بندگان مرا فيقولون تركناهم وهم يصلون

بن عدی ٧
رضی الله عنه

پس میگویند گذاشتیم ایشان را در حالتیکه ایشان نماز میکنند که نماز عصر باشد و اتیناهم وهم یصلون و آمدیم ایشان را در حالتی که ایشان نماز میکنند که نماز عصر بود متفق علیه وعن جندب القسری بفتح قاف
وسکون سین مهمله صحابی است و قسر بطنی است از قیس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی صلوة الصبح فهو فی ذمة الله کسیکه بگذارد نماز صبح را پس آنکس در عهد و امان
و زنهار خداست فلا یطلبنکم الله من ذمته بشیء پس باید که مطلب نه نماید خدا تعالی شما را از ذمه خود بچیزی یعنی باید که کاری نکنید که بدان عهد خدا بشکنید و خدا طلب کند و مؤاخذه کند شما را
بران یعنی مرنجانید کسی را که گذارنده نماز صبح را که شکست در عهد خدا و خیانت در امانت او لازم می آید و چون عهد خدا شکستید و خیانت در امانت او کردید البته عذاب میکند خدا شما را و نمیتوانید از عذاب وی جای
گریخت فانه من یطلبه من ذمته بشیء یدرکه زیرا که بدرستیکه شان این است که هرکه طلب کند خدا او را بچیزی از ذمه خود در می یابد او را و از وی تعالی جای گریز نیست ثم یکبه علی وجهه فی
نار جهنم پس سرنگون می اندازد خدا تعالی او را بر روی وی در آتش دوزخ رواه مسلم وفی بعض نسخ المصابیح القشیری و در بعض نسخ مصابیح بلکه در سائر نسخ وی عن جندب القشیری است بضم قاف
و فتح شین معجمه و سکون یای تحتانیه بدل القسری بجای القسری بفتح قاف و سکون سین و این غلط است و تورپشتی گفته که در هیچ کتابی از کتب حدیث نیافتم که نسبت بقشیر کرده باشند وعن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم الناس ما فی النداء والصف الاول اگر بدانند مردم ثوابی که در اذان گفتن و در دریافتن صف اول است ثم لم یجدوا
الا ان یستهموا علیه پس نیابند مگر آنکه قرعه بیندازند لاستهموا هر آینه قرعه می اندازند یعنی فضیلت نداء و صف اول بحدیست که اگر نزاع کنند بر آن نداء و صف اول قرعه بیندازند تا
بنام که افتد جای آن دارد ولو یعلمون ما فی التهجیر لاستبقوا الیه و اگر بدانند فضیلتی که در نیم روز رفتن است برای نماز پیشین هر آینه پیشی میجویند بسوی آن و این در غیر صورت گرمی هوا و ابراد
چه ابراد در ان مستحب و مرغوب است و بعض گفته اند که مراد به تهجیر تبکیر است و تبکیر بمعنی زود رفتن به هر چیز و زود رفتن بآن و استعمال تهجیر بمعنی تبکیر مخصوص لغت اهل حجاز است و مقصود تبکیر به هر نماز است و مخصوص بظهر
نه و برین تقدیر نیز مراد نماز جمعه خواهد بود که تاخیر از اول وقت در وی مستحب نیست و بعض تهجیر را مخصوص بجمعه داشته اند و تحقیق این معنی در کتاب الجمعه بیاید ان شاء الله تعالی ولو یعلمون ما فی العتمة و
الصبح لاتوهما ولو حبوا و اگر بدانند فضیلتی که در گذاردن نماز عشاء و صبح است هر آینه بیایند آن را و نده بر هر دو دست و سینه یا بر مقعد چنانکه کودک رود یعنی اگر قوت رفتن نداشته باشد می آیند باین
طریق که ضعیفان روند متفق علیه وعنه قال قال رسول الله و هم از ابی هریره است که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیس صلوة اثقل علی المنافقین من الفجر والعشاء نیست
هیچ نمازی گران تر بر منافقان از نماز بامداد و نماز خفتن زیرا که هر دو محل کسل اند و مردم کم می بینند تا بزور و ریا توانند گذارد ولو یعلمون ما فیهما لاتوهما ولو حبوا و اگر بدانند ثوابی که در این دو
نماز است و فضیلتی که در ان نهاده اند هر آینه می آیند این دو نماز را اگرچه بطریق حبو باشد متفق علیه وعن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی العشاء
فی جماعة کسی که بگذارد نماز عشاء را بجماعت فکانما قام نصف اللیل پس چنانستی که گویا نماز گذارد و تهجد کرد نیمه شب ومن صلی الصبح فی جماعة فکانما صلی اللیل کله و کسی که گذارد نماز صبح را
بجماعت پس گویا نماز گذارد تمام شب پس ثواب نماز صبح بیشتر از نماز عشاء است که این در حکم نماز تمام شب است و آن در حکم نماز نیمه شب یا مراد آنست که بگذاردن نماز عشاء ثواب قیام نصف لیل یافته است و
بنماز فجر که میگذارد نصف باقی نیز تمام میکرد و از مجموع ثواب تمام شب حاصل میشود والله اعلم رواه مسلم وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یغلبنکم الاعراب
باید که غالب نیایند و چیره نشوند بادیه نشینان علی اسم صلوتکم المغرب بر نام نماز شما که مغرب است قال گفت آنحضرت یا ابن عمر در بیان معنی غلبه اعراب بر نام نماز مغرب ویقول الاعراب هی العشاء
و میگویند اعراب که نماز مغرب عشاء است یعنی مغرب را عشاء نام میکنند که در عشی واقع است که بمعنی شبانگاه است وقال و گفت لا یغلبنکم الاعراب علی اسم صلوتکم العشاء باید که غالب نیایند
که عشاء است که آن را عتمه میخوانند فانها فی کتاب الله العشاء زیرا که نماز عشاء در قرآن مجید نام کرده شده است بعشاء آنجا که فرمود یا ایها الذین آمنوا لیستاذنکم الذین ملکت ایمانکم
تا قول وی من بعد صلوة العشاء یعنی تکلم نکنید شما بر عادت اعراب در خواندن این دو نماز بنامی که ایشان میخوانند و بخوانید بنامی که کتاب و سنت بدان ناطق است پس بظاهر اگرچه نهی اعراب است
بغلبه نا کردن ولیکن در حقیقت مر مسلمانان را است نهی از موافقت ایشان تا غلبه ایشان لازم نیاید و از اینجا معلوم کرد که زبان را باید که موافق اصطلاح شرع کرد و از تکلم بآنچه زبان زد اهل جاهلیت و ارباب
بطالت است باید نگاه داشت و بعد از آن که نهی فرمود و علت نهی بیان کرد اشارت فرمود بوجه تسمیه اعراب عشاء را بعتمه از برای تتمیم کلام و ازاله خفا بقول خود فانها تعتم بضم تا و سکون عین و فتح
تای دوم و کسر آن و معنی بر تقدیر فتح آنست که زیرا که بدرستی نماز عشاء در تاریکی در آورده میشود بحلاب الابل بدوشیدن شتران که اعراب شتران را بعد از پنهان شدن شفق در تاریکی میدوشیدند که وقت عشاء است
باین جهت عشاء را عتمه میگفتند که بمعنی سخت تاریکی است و بر تقدیر کسر تا بمعنی میشود که اعراب در تاریکی میکردند دوشیدن شتران را و این نام مر این وقت را در زبان عرب مشهور بود و چون نوبت اسلام رسید و نماز درین
وقت مشروع شد مسلمانان نیز اطلاق میکردند و نماز عشاء را صلوة العتمه میگفتند پس نهی کرده شد ازان و مکروه داشته شد بجهت تشبیه باهل جاهلیت و بجهت آنکه عتمه بمعنی تاریکی است و نماز
همه نور است و آنچه در بعض احادیث عتمه واقع شده است گویند که اطلاق آن پیش از نهی بود والله اعلم رواه مسلم وعن علی رضی الله عنه ان رسول الله روایت است از امیر المؤمنین علی که پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم قال یوم الخندق گفت روز خندق که آن را غزوه احزاب خوانند و در تردد جنگ و تیر اندازی چهار نماز فوت شده و در ان میان نماز عصر نیز بود و پس آنحضرت از برای اظهار زیادت فضل نماز
عصر فرمود حبسونا عن صلوة الوسطی منع کردند و باز داشتند کافران ما را از نماز میانه و فاضل تر صلوة العصر که نماز عصر است ملأ الله بیوتهم وقبورهم نارا پر کرداند خدای تعالی
خانهای ایشان را و گورهای ایشان را آتش و این دعا است بر ایشان بعقاب دنیا و آخرت پوشیده نماند که در روز احد چندین آزارها از کافران بوجود مبارک رسید و دعای بد نکرد و اینجا کرد بسبب
آنکه اینجا حق الله فوت شد که نماز است و آنجا نه حق خواست که بجهت نفس خود دعا کند متفق علیه و ازین حدیث معلوم شد که صلوة وسطی نام نماز عصر است و قول اکثر علما از صحابه و تابعین و ابو حنیفه و احمد و
جز ایشان همین است پس در قرآن مجید نیز محمول برین خواهد بود و دیگر مجال اختلاف نماند و غالبا اختلافی که در صحابه و تابعین در تعیین آن واقع است چنانکه در فصل آینده بیاید پیش از شنیدن حدیث بود یا سیدن
آن بود باجتهاد خود که در تاویل قرآن کرده بودند و بعد از صحت حدیث متعین شد که مراد نماز عصر است والله اعلم

الفصل الثانی عن ابن مسعود و سمرة بن جندب قالا قال رسول الله

صلی الله

صلی الله علیه وسلم صلوٰة الوسطیٰ صلوٰة العصر گفتند این دو صحابی عظیم مشهور که گفت آنحضرت صلوٰة وسطی نماز عصر است رواه الترمذی روایت کرده است این حدیث را ترمذی و
گفته است ترمذی صحیح حدیث و این حدیث را حسن بصری از سمره روایت کرده و از بخاری نقل کرده همه و کردی گفته است حدیث حسن از سمره صحیح است و حسن از سمره سماع دارد وعن ابی هریرة عن
النبی صلی الله علیه وسلم فی قوله تعالی ابوهریره از آنحضرت روایت میکند در تفسیر قول حق تعالی ان قرآن الفجر کان مشهودا بدرستیکه قرآن فجر که مراد بدان نماز فجر است و تعبیر از وی
بقرآن باعتبار بودن قرأت است از ارکان نماز چنانکه تعبیر میکنند از نماز برکوع و بسجود مشهود است و اگر از قرآن فجر قرأت او را نیز مراد دارند چنانکه بعض کرده اند و امام فخر رازی آنرا ترجیح نموده است
نیز درست است و این جا افضل نماز فجر لازم می آید قال فرمود آنحضرت در معنی مشهود بودن نماز فجر که تشهده ملائکة اللیل وملائکة النهار حاضر میشوند در آن وقت فرشتگان شب که صعود
میکنند بآسمان و میبرند اعمال شب را و فرشتگان روز که نزول مینمایند بزمین و فرود می آیند برای ضبط اعمال روز و ملاقات میکنند بیکدیگر در راه و این معنی در نماز عصر نیز موجود است ولیکن منافات
ندارد با آنکه در تفسیر این کریمه این معنی آمده و اگر در حق نماز عصر نیز ورود یافته بودی تفسیر آن نیز همین بودی رواه الترمذی الفصل الثالث عن زید بن ثابت وعائشة رضی الله عنهما قالا
الصلوٰة الوسطیٰ صلوٰة الظهر گفت زید بن ثابت و عائشه که مراد بصلوٰة وسطی نماز ظهر است رواه مالک عن زید روایت کرده است این قول را امام مالک در موطا از زید بن ثابت و
الترمذی عنهما تعلیقا و روایت کرده است آنرا ترمذی از زید و عائشه بطریق تعلیق که بمعنی حذف اسناد است از اول حدیث بعض یا کل یعنی ترمذی آنرا بی اسناد روایت کرده است و گفته
در جامع خود و قال زید بن ثابت و عائشه صلوٰة الوسطی صلوٰة الظهر و این قول در صحابیت و موقوف است بر ایشان که آنرا رفع بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم نکرده اند وعن زید بن ثابت
قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الظهر بالهاجرة گفت زید بن ثابت برای دلیل آوردن بر آن که صلوٰة الوسطی نماز ظهر است بود آنحضرت میگذارد نماز پیشین را در نیم
روز ولم یکن یصلی صلوٰة اشد علی اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم منها و نبود هیچ نمازی سخت تر بر اصحاب از این نماز فنزلت حافظوا علی الصلوٰة والصلوٰة
الوسطیٰ نگاهبانی کنید بر همه نماز خصوصا نمازی که فاضلتر است و میانه است و این دلالت میکند که صلوٰة وسطی نمازیست مخصوص بزیادت فضیلت که بوی بخصوص امر کرده اند و این دو صفت
در نماز ظهر موجود است اما فضیلت بجهت آنکه گفته است که هیچ نمازی سخت تر از آن نبود و هر عملی که سخت تر فاضلتر چنانکه وارد شده است که افضل العبادات احمزها ای اشدها و اما میانه بودن وی پس برای
اثبات آن میگوید و قال و گفت زید بن ثابت ان قبلها صلوٰتین بدرستیکه پیش از نماز ظهر دو نماز است یکی نهاری و دیگر لیلی که فجر و عشا باشد و بعدها صلوٰتین و پس از وی نیز دو
نماز است بهمین صفت که عصر و مغرب است و نیز در میانه روز است پس باید که مراد بصلوٰة وسطی نماز ظهر باشد و این دلیل است که زید بن ثابت بر اثبات قول خود گفته و از اینجا ظاهر میشود که این قول
باجتهاد است چنانکه گفتیم فافهم رواه احمد وابو داؤد وعن مالک بلغه ان علی بن ابی طالب و عبد الله بن عباس رضی الله عنهما کانا یقولان الصلوٰة الوسطیٰ
صلوٰة الصبح و روایت است از امام مالک که رسیده است او را که علی و ابن عباس رضی الله عنهما میگفتند که صلوٰة وسطی نماز صبح است زیرا که وی مشهود است و واقع است میان دو نماز روز
و دو نماز شب و صحه مشترک است میان آنها رواه فی الموطا ورواه الترمذی عن ابن عباس وابن عمر تعلیقا و مذهب امام مالک و امام شافعی نیز همین است و نووی گفته که احادیث صحیحه وارد
شده است در آنکه صلوٰة وسطی نماز عصر است و ماوردی که از ائمه شافعیه است گفته شافعی تصریح کرده است که آن نماز صبح است ولیکن چون احادیث بصحت رسیده است که نماز عصر است مذهب شافعی
همین خواهد بود بحکم وصیتی که وی کرده است که اگر حدیث صحیح بیابید که من برخلاف آن حکم کرده باشم بدانید که مذهب من همان است که بدان حدیث وارد شده و نزد [illegible] رضی الله عنه
وعن سلمان قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول سلمان فارسی گفت که شنیدم آنحضرت را که میگفت من غدا الی صلوٰة الصبح غدا برایة الایمان کسیکه برود بسوی
نماز بامداد میرود برایت ایمان بجنگ شیطان و لشکر او چنانکه غازیان با علمها بروند ومن غدا الی السوق غدا برایة ابلیس و کسیکه بامداد برود بجانب بازار میرود برایت ابلیس مراد آنست
که نماز نگذارده و او را بجا نیاورده برود و اگر بعد از آن برود و بقصد کسب رزق حلال و کفایت معیشت عیال نه این چنین خواهد بود رواه ابن ماجه باب الاذان اذان در لغت بمعنی
دانانیدن و خبر کردن و در شرع اعلام بدر آمدن وقت نماز بالفاظ مخصوص در وقت مخصوص و مشهور آنست که ثبوت آن بخواب دیدن عبد الله بن زید انصاری است و دیدن عمر بن الخطاب نیز
بعد از وی چنانکه در حدیث بیاید و بعض گفته اند که ابوبکر صدیق نیز دید و امام غزالی گفته که ده صحابی اند که اذان را بخواب دیدند و بعض بعد چهارده تصریح کرده اند و صحیح آنست که بعد از خواب دیدن
صحابه وحی نیز آمد و بعض گویند باجتهاد از آنحضرت ثابت شده و در روایتی از امیر المؤمنین علی آمده که چون آنحضرت بمعراج رفت تا بسرا پرده عزت رسید که محل خاص کبریای حق بود فرشته از آنجا برآمد
آنحضرت از جبرئیل پرسید که این فرشته کیست جبرئیل گفت سوگند بخدای که ترا بحق فرستاده نزدیکترین خلق بدرگاه عزت منم و ندیده ام این فرشته را از آن باز که پیدا کرده شده ام من خبر دربیاعت
پس گفت آن فرشته الله اکبر الله اکبر پس از پرده آواز آمد راست گفت بنده من انا اکبر انا اکبر پس ذکر کرد باقی کلمات اذان و تحقیق آنست که آنحضرت در شب معراج کلمات اذان را شنید اما حکم نشد که این
کلمات را در اذان برای نماز گوید و آنحضرت در مکه بی اذان نماز میگزارد تا مدینه آمد و درین باب با صحاب مشورت کرد بعضی از اصحاب اذان را در خواب شنیدند پس وحی آمد که آن کلمات را که در آسمان
شنیده بود بدین سنت اذان باشد والله اعلم الفصل الاول عن انس رضی الله عنه قال ذکروا النار والناقوس گفت انس یاد کردند بعض صحابه رضی الله عنهم آتش و ناقوس را
فذکروا الیهود والنصاری پس یاد کردند بعض دیگر از اصحاب یهود را و نصاری را این حدیث مختصر است از حدیث دراز او را و قصه آنست که در فصل ثالث بیاید از ابن عمر که مسلمانان چون
بمدینه قدوم آوردند خواستند که وقتی تعین کرده دانند برای نماز که در آن وقت همه خبردار شده حاضر آیند پس بعض گفتند آتشی باید افروخت در جای بلند تا چون آنرا ببینند همه فراهم آیند یا ناقوسی باید زد تا
چون آوازش بشنوند حاضر شوند پس گفتند که آتش افروختن برای اعلام وقت نماز عادت یهود است و ناقوس زدن رسم نصاری است و تشبه با ایشان خوب نباشد و ناقوس را تفسیر کرده اند بچوب
بزرگ دراز که زده میشود بچوب خورد کوتاه و نیز بنداکر ترسایان در وقت نماز و در بعض روایات بوق واقع شده نسبت به یهود و در بعض قرن و بوق و قرن معروف اند دمیده میشود در آن

و در بعض شروح هدایه ناقوس برای نصاری و بوق برای یهود و نار برای مجوس واقع شده لیکن اینجا جدا شده میشود که نار نمی‌شاید باشد که مراد آن باشد که آتش افروختن دأب آتش پرستان است اما مناسب آن
خوش نباشد و تورپشتی گفته که مشهور از یهود نفخ قرن است و شاید که بعضی از ایشان آتش افروزند و بعض قرن در دمند و بالجمله قرار بر اذان و اقامت افتاد فامر بلال ان یشفع الاذان پس امر کرده
شد بلال را که جفت کند اذان یعنی دو کان دو کان گوید الفاظ آنرا و ان یوتر الاقامة و امر کرده شد که طاق کرداند اقامت را یکان یکان گوید کلمات آنرا و مذهب امام مالک و شافعی و بعض علما این است
که کلمات اذان را دو دو بار گویند و اقامت را یکیکبار و در مذهب امام ابوحنیفه و اصحاب وی الفاظ اذان و اقامت هر دو دو دو بار است و احادیث نیز درین وارد است و گویند که در زمان قدیم اذان
و اقامت هر دو دو دو کان دو کان بود و بعض از ملوک بنی امیه بجهت شتابی بعد از برآمدن اقامت را یکان یکان ساختند و در شرح تحقیق این مقام تفصیل کرده شده است آنجا باید نگریست قال
اسمعیل گفته است اسمعیل بن ابراهیم که از راویان این حدیث است و شیخ شیخ بخاری و مسلم است فذکرته لایوب پس بعد از آنکه شنیدم این حدیث را ذکر کردم آنرا مر ایوب را که وی نیز این
حدیث را روایت دارد فقال پس گفت ایوب همه الفاظ اقامت یک یک بار باید گفت الا الاقامة مگر لفظ قد قامت الصلوة که دو بار باید گفت متفق علیه و این حدیث را بخاری نیز
تنها روایت کرده است و در وی این استثنا مذکور نیست و امام مالک اخذ بدان کرده و نزد ایشان قد قامت الصلوة را نیز یکبار میگویند وعن ابی محذورة صحابی است نام او سمره و بعض
گفته اند اوس و بعض سلمان و بعض سلمه و قول اول صحیح تر است مؤذن آنحضرت است در مکه راوی ترجیع در اذان است قال القی علی رسول الله صلی الله علیه وسلم التاذین هو
بنفسه گفت ابومحذوره القا کرد بر من و تلقین نمود مرا آنحضرت اذان گفتن را وی بذات شریف خود فقال قل پس فرمود بگو الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر چهار بار و در روایتی
دو بار نیز آمده و مذهب امام مالک دو بار است اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله ثم تعود
فرمود پس تر باز میگردی به ذکر شهادتین فتقول پس میگوئی بار دیگر اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله
و این را ترجیع میگویند و این سنت است در اذان نزد شافعی و مالک و از امام احمد دو روایت است و ظاهر مذهب او عدم ترجیع است چنانکه مذهب ما است و در ترجیع دو دو بار شهادتین را آواز
پست میگویند باز برمیگردند و به آواز بلند میگویند و متمسک ایشان این حدیث است و علمای حنفیه میگویند که این تکرار از برای تعلیم ابی محذوره بوده است نه برای تشریع و وی را اول پست گفت
و آنحضرت فرمود بار دیگر بگو و بلند بگو و حدیثی دیگر از ابی محذوره آمده است که دران ترجیع نیست و در حدیث عبدالله بن زید که اصل در باب اذان است نیز ترجیع نیست و در اذان بلال که رئیس
و قدوهٔ مؤذنان است نیز ترجیع نیامده و در اذان ابن ام مکتوم که وی نیز در مسجد شریف اذان میگفت و سعد قرظ که مؤذن مسجد قبا بود نیز مذکور نشده و اذان ابی محذوره را قصه ایست که اذان ظاهر
میکرد و ذکر تعلیم تکرار شهادتین برو از نه برای تشریع بود و در شرح آنرا نقل کرده ایم حی علی الصلوة حی علی الصلوة روی آرید و شتابی کنید بنماز حی علی الفلاح حی علی الفلاح
شتابی کنید بخیری که سبب نجات و پیروزیست الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله رواه مسلم الفصل الثانی عن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان الاذان علی عهد رسول الله
گفت ابن عمر بود کلمات اذان در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مرتین مرتین دو دو بار والاقامة مرة مرة و بود کلمات اقامت یک یک بار غیر انه کان یقول جز آنکه
بود مؤذن که میگفت قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة مکرر دو بار رواه ابوداود والنسائی والدارمی وعن ابی محذورة ان النبی صلی الله علیه وسلم
علمه الاذان تسع عشرة کلمة روایت است از ابی محذوره که آنحضرت تعلیم کرد او را اذان نوزده کلمه این قاعده ترجیع است والاقامة سبع عشرة کلمة و تعلیم کرد او را
اقامت هفده کلمه این صریح است در آنکه اقامت دو دو بار است که از نوزده چهار کلمه ترجیع رفت و دو قد قامت الصلوة زیاده شد و حجت امام ابی حنیفه این حدیث است
اول اگر صحیح است منسوخ است باین والله اعلم رواه احمد والترمذی وابوداود والنسائی والدارمی وابن ماجة وعنه قال قلت و هم از ابی محذوره روایت
که گفت گفتم یا رسول الله علمنی سنة الاذان بیاموز مرا طریق گفتن اذان قال فمسح مقدم راسه گفت ابومحذوره پس مسح کرد آنحضرت پیش سر مبارک خود را گویا که این
اشارت است تا آنکه تعلیم اذان امری شریف است که اگر جسم بودی سزاوار بودی که بر سر نهاده شدی چنانکه کسی از کسی چیزی میخواهد پس میگوید بالراس والعین اینچنین است در شرح شیخ ابن
حجر قال تقول گفت آنحضرت برای تعلیم اذان بابی محذوره میگوئی الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر ترفع بها صوتک بردار بدین کلمات آواز خود را یعنی اینجا چنین
نیست که اول دو بار پست میگوئی و باز دو دیگر را بلند میگوئی چنانکه در شهادتین بلکه همه را به آواز بلند میگوئی چنانکه در اذان مستحب است ثم تقول پس تر میگوئی اشهد ان لا اله الا الله اشهد
ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله تخفض بها صوتک پست میکنی باین کلمات آواز خود را ثم ترفع صوتک بالشهادة پس تر بلند
میکنی آواز خود را بکلمات شهادت و میگوئی اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله حی علی الصلوة
حی علی الصلوة حی علی الفلاح حی علی الفلاح فان کان صلوة الصبح قلت پس اگر باشد نمازی که برای او اذان میگوئی نماز صبح میگوئی الصلوة خیر من النوم الصلوة
خیر من النوم الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله رواه ابوداود وعن بلال رضی الله عنه قال قال لی رسول الله گفت بلال گفت مر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا
تثوبن فی شیء من الصلوات الا فی صلوة الفجر تثویب مکن در هیچ نمازی مگر در نماز فجر تثویب در لغت رجوع کردن و باز گشتن و مراد اینجا اعلام بعد از اعلام است که یکبار باذان اعلام
کردند بار دیگر باز اعلام میکنند و تثویب چند قسم است الصلوة خیر من النوم گفتن در میان اذان فجر چنانچه در زمان نبوت بود و سنت همین است و بعد از ان علمای کوفه حی
علی الفلاح حی علی الفلاح احداث کردند در میان اذان و اقامت و بعد از ایشان هر قومی چیزی متعارف ساختند مخصوص بنماز فجر که وقت خواب و محل کسل است بعد از ان متاخرین در
جمیع نمازها مستحدث ساختند و مستحسن داشتند و این احداث بعد از احداث است و بدعت است و از امیر المومنین علی انکار آن منقول است و آورده اند که ابن عمر بمسجدی درآمد و مؤذن را

مجوس را

شنیز

شنید که در خبر نماز فجر تثویب کرد پس از مسجد برآمد و گفت بیرون روید از پیش این مرد که مبتدع است رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی ابو اسرائیل الراوی لیس هو بذاك القوی
عند اهل الحدیث این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده اند و ترمذی گفته که ابو اسرائیل که راوی این حدیث است نیست وی آنچنان قوی نزد محدثان وعن جابر ان رسول الله روایت
است از جابر که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال لبلال گفت مر بلال را اذا اذنت فترسل چون اذان گوئی پس آهسته و نرم و فرو هشته گو و شتابی مکن واذا اقمت فاحدر و چون اقامت
گوئی شتابی کن و تیز گو واجعل بین اذانك واقامتك قدر ما یفرغ الآکل من اکله و بگردان میان اذان و اقامت خود مقدار آنچه فارغ گردد طعام خورنده از خوردن خود والشارب
من شربه و فارغ گردد آب نوشنده از نوشیدن خود والمعتصر اذا دخل لقضاء حاجته و فارغ گردد آنکه محتاج است ببول و غائط چون درآید در آنجا که برای قضای حاجت خود ولا تقوموا
حتی تروني و برنخیزید برای نماز بجهت تکبیر برآوردن تا آنکه ببینید مرا یعنی بیرون آمده از درون خانه و در دفعه مذکور است که تا چون حی علی الصلوة گوید باید برخواست شاید که آنحضرت نیز درینوقت بیرون
می آمدند رواه الترمذی وقال لا نعرفه الا من حدیث عبد المنعم گفت ترمذی نمی شناسیم این حدیث را مگر از حدیث عبد المنعم ابن نعیم که از مجهولان و ضعیفان است واسناده مجهول
واسناد این حدیث مجهول است و گفته اند که این حدیث را شواهد است و طرق آن همه ضعیف اند و بعض گفته اند که این احدی معین نیست جز ممکن دخول وقت و اجتماع مصلین و هیچکس از علما اختلاف
نکرده در تطویع میان اذان و اقامت چنانکه باید وعن زیاد بن الحارث الصدائی بضم صاد مهمله منسوب بصدا قبیله است از یمن صحابی است بیعت کرد آنحضرت را و اذان گفت پیش وی
معدود است در بصریین قال امرنی رسول الله گفت امر کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اذن ان اذان گویم فی صلوة الفجر این امر باذان در نماز بامداد بود فاذنت پس اذان گفتم
فاراد بلال ان یقیم پس چون وقت اقامت شد خواست بلال که اقامت گوید فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اخا صداء قد اذن بدرستیکه برادر صدا
یعنی زیاد بن الحارث الصدائی بتحقیق اذان گفته است و هر که از قبیله صدا باشد او را برادر آن قبیله میخوانند ومن اذن فهو یقیم و هر کس که اذان میگوید پس همان کس اقامت میگوید رواه الترمذی وابو داود
وابن ماجه

الفصل الثالث عن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان المسلمون حین قدموا المدینة گفت ابن عمر بودند مسلمانان در وقتی که آمدند از مکه بمدینه یجتمعون فراهم می آمدند
فیتحینون للصلوة پس اندازه میکردند و می طلبیدند وقتی که بیایند در وی برای نماز ولیس ینادی بها احد و نبود که آواز میداد و میخواند بنماز هیچ یکی فتکلموا یوما فی ذلك پس
سخن کردند و مشاورت نمودند روزی در این باب فقال بعضهم اتخذوا مثل ناقوس النصاری پس گفتند بعض مسلمانان بگیرید ناقوسی مانند ناقوس ترسایان که برای وقت نماز میزدند
وقال بعضهم قرنا مثل قرن الیهود و بعض گفتند بگیرید شاخی مانند شاخ یهود که میدمیدند آنرا فقال عمر پس گفت عمر رضی الله عنه اولا تبعثون رجلا ینادی بالصلوة آیا نمیگیرید
ناقوس و قرن را و برنمی انگیزید مردی را که آواز بکند و بخواند بنماز فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا بلال قم فناد بالصلوة ای بلال برخیز و ندا کن بنماز ظاهر آنست
که مراد اینجا مجرد ندا و یاد کردن و خبر کردن است بدر آمدن وقت نه اذان شرعی بطریق خاص و باین وجه حاصل میشود توفیق میان احادیث پس گویا در ابتدا مجرد ندا بود پس از آن دیدن خواب و بعد
تشریع اذان بوحی یا باجتهاد و در بعض احادیث آمده است که بلال ندا میکرد بنماز بلفظ الصلوة جامعة متفق علیه وعن عبد الله بن زید بن عبد ربه قال روایت است از عبد الله
بن زید انصاری خزرجی که از مشاهیر صحابه است و او را صاحب اذان گویند قال لما امر رسول الله چون امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالناقوس یعمل بالناقوس که ساخته
شود لیضرب به للناس لجمع الصلوة تا زده شود و او را برای مردم برای جمع آمدن برای نماز از اینجا معلوم میشود که با وجود اختلاف صحابه در گرفتن ناقوس امر حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم بدان واقع شد که ساخته شود و شاید که امر بطریق تخییر باشد والله اعلم طاف بی وانا نائم رجل در خیال درآمد مرا و حال آنکه من در خوابم مردی یعنی دیدم مردی را در خواب که
یحمل ناقوسا فی یده بر میدارد ناقوسی را در دست خود فقلت یا عبد الله اتبیع الناقوس پس گفتم ای بنده خدا آیا میفروشی این ناقوس را قال وما تصنع به گفت آن مرد چه میکنی آنرا قلت
ندعوا به الی الصلوة گفتم میخوانیم مردم را بزدن ناقوس بسوی نماز فقال پس گفت آن مرد افلا ادلك علی ما هو خیر من ذلك آیا میخواهی ناقوس را پس راه نمایم و تعلیم کنم ترا چیزی
که آن بهتر است از آن فقلت له بلی پس گفتم من مر آنمرد را بلی راه نما چیزی که بهتر است از آن قال گفت عبد الله بن زید فقال پس گفت آنمرد تقول میگوئی الله اکبر الی آخره
تا آخر اذان بر کیفیت سابق وکذا الاقامة و همچنین میگوئی اقامت را و تشدید مجرد تعلیم است فلما اصبحت اتیت رسول الله میگوید عبد الله بن زید پس چون صبح کردم آمدم پیغمبر
خدا را صلی الله علیه وسلم فاخبرته بما رأیت پس خبر دادم آنحضرت را بآنچه دیدم در خواب فقال انها لرؤیا حق پس گفت آنحضرت بدرستیکه این خواب که تو دیدی خواب راست است
ان شاء الله تعالی اگر خواسته است خدای تعالی استعمال این کلمه درین مقام از برای تبرک و اظهار رغبت است نه از برای شک و تردد و بعض گویند که معنی کلام اظهار ترقب و توقع است
در نزول وحی بعد از خواب یا حصول یقین باجتهاد و استصواب و گویا در همین وقت وحی شد و اجتهاد کرد پس فرمود عبد الله بن زید را فقم مع بلال پس بایست با بلال فالق علیه ما
رأیت پس القا کن بروی چیزی که دیده در خواب فلیؤذن به پس باید که اذان بگوید بلال و اعلام کند بآنچه دیده تو فانه اندی صوتا منك زیرا که بدرستی نرم تر و بلند تر و شیرین
و بهتر است آواز وی از تو فقمت مع بلال پس ایستادم با بلال فجعلت القیه علیه پس در ایستادم که القا میکنم آن کلمات را بروی و یؤذن به و اذان میگوید وی بدان قال گفت
عبد الله بن زید فسمع بذلك پس شنید این قصه را یا اذان بلال را عمر بن الخطاب وهو فی بیته و حال آنکه عمر در خانه خود بود فخرج یجر رداءه پس بیرون آمد عمر در حالیکه میکشید
ردای خود را یقول میگوید یا رسول الله والذی بعثك بالحق سوگند بخدا که فرستاده است ترا براستی لقد رأیت مثل ما اری هر آینه بتحقیق دیدم من مانند آنچه نموده شده است
عبد الله بن زید و در بعض روایات آمده است که عمر بن الخطاب شنید آواز اذان را از فرشته در آسمان در بیداری و عبارت این حدیث که فرمود دیدم من آنچه نموده شده وی را یا می بینم دارد و الله
اعلم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلله الحمد پس مر خدای راست سپاس و ستایش بر توافق این دو رؤیت یا بر رؤیت تو که از پیش حق الهام و ناطق تصدیق

یا بلال
صح

وصوابی رواه ابو داؤد والدارمی وابن ماجة الا انه لم يذكر الاقامة مگر آنست که ابن ماجه ذکر نکرد اقامت را که در روایت دیگر واقع شده وقال الترمذی وگفته است ترمذی هذا حديث صحيح لكنه لم يصرح قصة الناقوس لیکن تصریح نکرده است قصه ناقوس را لفظ حدیث نزد وی اینست که گفت عبدالله بن زید که چون صبح کردیم آمدیم نزد آنحضرت پس خبر دادیم مر آنحضرت را بآن خواب پس فرمود که این خواب حق است پس گفت برخیز با بلال که وی بلند تر و نرم آواز تر از تست و لیکن برو وی آنچه گفته شده است مر ترا و تا باید که ندا کند بلال بآن پس چون شنید عمر بن الخطاب ندای بلال را بیرون آمد بسوی رسول خدا صلعم و حال آنکه میکشید ردای خود را و میگوید یا رسول الله سوگند بخدا آنکه فرستاده است ترا براستی هر آینه دیدم من مانند آنچه وی میگفت پس گفت رسول خدا فللّٰه الحمد فذلك اثبت وعن ابی بكرة قال خرجت مع النبی گفت ابی بکره ثقفی که نام وی نفیع بن الحارث است بیرون آمدم با پیغمبر خدا صلی الله عليه وسلم لصلوة الصبح وقت نماز صبح فكان لا يمر برجل الا ناداه بالصلوة پس بود آنحضرت که میگذشت بهیچ مردی از ان مردان که در خواب بودند مگر آنکه ندا میکرد او را بنماز او حركه برجله یا میجنبانید او را بپای مبارک خود و ازینجا معلوم میشود که بیدار کردن کسی را برای نماز جائز است خواه بخواندن یا بجنبانیدن رواه ابو داؤد وعن مالك بلغه روایت از مالک که رسیده است او را ان المؤذن جاء عمر يؤذنه لصلوة الصبح که مؤذن آمد عمر را رضی الله عنه که اعلام کند او را از برای نماز بامداد و بعد از آن که اذان گفته بود فوجده نائما پس یافت مؤذن عمر را در خواب فقال پس گفت مؤذن الصلوة خير من النوم فامره عمران يجعلها فی نداء الصبح پس امر کرد مؤذن را عمر که بگرداند این کلمه را در اذان صبح از حدیث ابی محذوره سابقا معلوم شد که آنحضرت بلال را امر کرد که در اذان بامداد این کلمه را بگوید و در بعض روایات آمده است که بلال نزد آنحضرت آمد و گفت الصلوة خير من النوم آنحضرت خوش کرد و فرمود این را در اذان می گفته باشی و ما نا که این سنت در مدینه بعد آنحضرت متروک شده بود و در عهد امیر المؤمنین عمر باین تقریب روشن و تازه شد والله اعلم رواه فی الموطا وعن عبد الرحمن بن سعد بن عمار بن سعد مؤذن رسول الله صلی الله عليه وسلم قال گفت عبد الرحمن حدثني ابی حدیث کرد مرا پدر من که سعد بن عمار است عن ابيه از پدر خود که عمار بن سعد است عن جده و پدر پدر من از جد پدر من که سعد قرظ است بفتح قاف و را و زای معجمه که مؤذن آنحضرت بود در مسجد قبا بدانکه سعد که مؤذن آنحضرت است صحابی است و عمار بن سعد پسر وی تابعی مقبول است از طبقه ثالثه و پسر وی عبد الرحمن مستور است از طبقه سادسه روایت میکند و هر یکی روایت میکند از پدر خود پس عبد الرحمن روایت میکند از پدر خود که سعد بن عمار است و وی از پدر خود که سعد صحابی است و جد پدر پدر جد است و ضمیر جده هر دو راجع بابی است فافهم ان رسول الله صلی الله عليه وسلم امر بلالا ان يجعل اصبعيه فی اذنيه آنحضرت فرمود بلال را که بگرداند هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود وقال انه ارفع لصوتك و گفت آنحضرت که گردانیدن انگشتان در گوش بلند کردانند تر است مر آواز ترا رواه ابن ماجة باب فضل الاذان واجابة المؤذن فضل اذان در حد ذات خود بسیار است چنانکه در احادیث بیاید سخن در انست که اذان گفتن فاضلتر است یا امامت کردن و مختار آنست که اگر بداند که حقوق امامت بتمام بجا میتواند آورد امامت افضل است والا اذان و سخن کرده اند دران که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بنفس نفیس خود اذان گفته است یا نه در حدیث آمده است که آنحضرت در سفری بود و قوم همه سوار و مجال فرود آمدن تنگ بود پس اذان گفت و هم بر مرکب نماز کردند و بعض این را تاویل کنند که مراد امر باذان است و این روش در زبان عرب بسیار است که هر که امر بچیزی کند گویند وی کرد چنانکه گویند پادشاه قلعه بنا کرد و خلعت پوشانید حقیقت آنست که امر بدان کرده است و در روایت دار قطنی تصریح نیز آمده است که امر کرد باذان والله اعلم و در هدایه از ابی یوسف آورده است که گفت دیدم امام ابو حنیفه را که اذان و اقامت مغرب گفت و بنشست در میان و مختار و ظاهر کلام سغناقی آنست که امامت نیز خود کرد فقد بر و اجابت مؤذن واجب است که اگر چند کس اذان گویند حرمت مر اول را است و اگر از جوانب اذان بشنود واجب است اجابت مؤذن مسجد خود را و اگر در مسجد باشد اجابت واجب نبود و از جهت حصول اجابت فعلی و در قاری قرآن دو قول است و مختار عدم اجابت است الفصل الاول عن معاوية قال سمعت رسول الله گفت معاویه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله عليه وسلم يقول سخت المؤذنون اطول الناس اعناقا يوم القيمة مؤذنان دراز کردن تر اند از دیگران روز قیامت کنایت است از بزرگی و کردن فرازی ایشان در آن روز یا از ترقب و انتظار اذن در در آمدن بهشت و امتداد دیدها نهایت ایشان در فضل و کرامت حق چه هر که منتظر و امیدوار چیزی باشد نگران او کردد و گردن بجانب وی دراز کند یا کنایت است از قرب و نواز در کاه عزت و بعض اعناقا روایت کرده اند بکسر همزه بمعنی شتابی کردن و تیز رفتن یعنی به بهشت رواه مسلم وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم اذا نودی للصلوة ادبر الشيطان وقتی که آواز کرده میشود برای نماز و خوانده میشود بسوی آن یعنی اذان گفته میشود پشت میدهد شیطان و میگریزد له ضراط در حالتی که شیطان را تیز میزند حتى لا يسمع التأذين تا نشنود اذان را بعض گفته اند که این محمول بر ظاهر است چه شیطان جسمی است متغذی اگر تیزی بزند عجب نباشد پس تیز میزند و میگریزد چنانکه خر بگریزد و بعض گویند که تشبیه داده شد غافل کردن شیطان خود را از شنیدن اذان با آوازی که پر میکند گوش او و باز میدارد از شنیدن چیزی و از ان تعبیر بضراط کرد برای تقبیح و تشنیع آن و در روایت مسلم له حصاص واقع شده بضم حای مهمله و اهمال صادین بمعنی سخت دویدن فاذا قضى النداء اقبل پس چون تمام کرده شد اذان پیش می آید شیطان حتى اذا ثوب بالصلوة ادبر تا آن وقتی که اقامت گفته شد برای نماز پشت میدهد و میگریزد حتى اذا قضى التثويب اقبل تا آنکه چون تمام کرده شد اقامت پیش می آید حتى يخطر بين المرء ونفسه تا آنکه حائل میگردد و در می آید میان مرد و نفس وی و در وسوسه می اندازد او را يقول اذكر كذا اذكر كذا میگوید یاد کن چیزی را یاد کن چیزی را لما لم يكن يذكر یاد میدهد چیزها را که نبود که یاد داشت آن حتى يظل الرجل لا يدرى كم صلى تا آنکه میگردد مرد چنانکه در نمی یابد که چند رکعت گذارده است متفق عليه اگر گویند که چه سبب است که شیطان از اذان میگریزد و از تلاوت قرآن و نماز نمیگریزد جوابش آنکه حقتعالی در کلمات اذان هیبتی عظیم نهاده که او را در ضعف و رعب می اندازد و نیز گفته اند که سر درین آنست که اگر چه وی مقدمه نماز است اما از عجب و ریا عاریست و نماز بجهت کمال فضیلتیکه دارد آدمی را در ریا و عجب می اندازد و از جهل و غرور شیطان را می آید و قرآن نیز همچنین است و بالجمله در اذان این خاصیت نهاده اند والله اعلم وعن ابی سعيد الخدری قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم لا يسمع

مدی

مدى صوت المؤذن جن ولا انس ميشنود غايت آواز مؤذن را نه جن ونه انس ولا شئ ونه هيچ چيز از حيوانات ونباتات وجمادات الا شهد له يوم القيمة مگر آنكه گواهی ميدهد برای او روز قيامت بايمان وفضل وكرامت ومدی بفتح ميم ودال غايت چيزی ونهايت آن وتخصيص بذكر غايت بجهت آن كرد كه چون گواهی ميدهد كسيكه آواز پست شنود چه در نهايت آواز پست ميباشد پس آنكه از نزديك آواز بلند شنود بطريق اولی گواهی خواهد داد رواه البخاری وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سمعتم المؤذن چون بشنويد مؤذن را كه اذان ميگويد فقولوا مثل ما يقول پس بگوئيد مانند آنچه وی ميگويد ثم صلوا علی پستر درود بفرستيد بر من فانه من صلى على صلوة صلى الله عليه بها عشرا از برای آنكه بدرستی هر كه درود بفرستد بر من يكبار درود بفرستد خدای تعالی بر وی ده بار واين جزای درود فرستادن بر من هميشه است پس درين وقت نيز بفرستيد كه وقت مبارك است ودعا در وی مستجاب است ثم سلوا الله لی الوسيلة پستر سؤال كنيد خدا را وبخواهيد از برای من وسيله را فانها منزلة فی الجنة زيرا كه وسيله درجه است در بهشت كه لا تنبغی الا لعبد من عباد الله سزد ونشايد آن منزلت مگر برای يك بنده از بندگان خدا وارجوا ان اكون انا هو واميد ميدارم كه باشم من آن بنده فمن سأل لی الوسيلة پس هر كه بخواهد وسؤال كند از خدا برای من وسيله حلت عليه الشفاعة فرود آيد بر وی وواجب گردد برای وی شفاعت رواه مسلم وسيله در لغت سبب ودستاويز توسل نزديكی جستن بچيزی ووسيله كرد بخدا وتوسل كرد بسوی خدا يعنی تقرب جست بسوی او بعمل ومراد بوسيله كه بسؤال آن برای پيغمبر امر واقع شده قرب درگاه عزت وعلو درجه نزد اوست در انحضرت جل جلاله وعظم شانه كه سبب شفاعت آنحضرت گردد مر خلق را عموما وخصوصا وحصول منزلت ومرتبت در بهشت نيز اثر ونتيجه آن قرب ودرجه است وبدين جهت تفسير آن بمنزلتی كه در جنت است واقع شده واز جهت تواضع وتأدب است مر حضرت الهيه او بحقيقت كنايت است از جزم وتعيين بحصول آن چه رجای حبيب در حضرت محبوب هر گز خيبت نپذيرد وعن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قال المؤذن وقتی كه بگويد مؤذن الله اكبر الله اكبر فقال احدكم پس بگويد يكی از شما الله اكبر الله اكبر ثم قال پستر بگويد مؤذن را اشهد ان لا اله الا الله قال بگويد يكی از شما اشهد ان لا اله الا الله ثم قال پستر بگويد مؤذن اشهد ان محمدا رسول الله قال بگويد يكی از شما اشهد ان محمدا رسول الله ثم قال حی على الصلوة قال لا حول ولا قوة الا بالله ثم قال حی على الفلاح قال لا حول ولا قوة الا بالله در احاديث در اجابت حيعلتين همين كلمه آمده وآنچه بعض مردم ميگويند ما شاء الله كان وما لم يشأ لم يكن آنرا اصلی يافته نشده است وجمع ميان حيعله وحوقله روايتی است از خالد ثم قال الله اكبر الله اكبر قال الله اكبر الله اكبر ثم قال لا اله الا الله قال لا اله الا الله من قلبه بگويد مستمع اذان آنرا از دل خود يعنی باعتقاد واخلاص دخل الجنة در می آيد بهشت را رواه مسلم وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قال حين يسمع النداء كسی كه بگويد هنگام شنيدن اذان اللهم رب هذه الدعوة التامة ودر روايت بيهقی آمده اللهم انی اسألك بحق هذه الدعوة التامة ومراد بدعوت تامه دعوت توحيد است كه از نقصت شرك منزه است واز تغيير وتبديل محفوظ تا روز نشور باقيست وبحقيقت اتم اقوال لا اله الا الله محمد رسول الله است كه جامع تمامه سعادات دنيا وآخرت است والصلوة القائمة اشارت است بمضمون حی على الصلوة واكر از صلوة دعا مراد دارند مراد از قائمه دائمه پس اين بيان وتاكيد دعوت تامه شود آت محمدا الوسيلة والفضيلة بده محمد را صلى الله عليه وسلم را وسيلت وفضيلت يعنی رتبه ودرجه زياده بر همه خلائق وابعثه مقاما محمودا وبرانگيز وايستاده كن محمد را صلى الله عليه وسلم در مقام محمود ومراد بمقام محمود مقاميست كه ستوده شود صاحب وی بزبان همه كس ورشك برند بر وی تمامه خلائق و آن مقام قرب وشفاعت است كه تمامه عالميان حيران وسرگردان باشند وهمگنان از انبيا ورسل از هيبت ودهشت دم نتوانند زد دم در كشند پس آنحضرت در سرا پرده عزت در آيد واين در بشارتی است كه در حديث آمده است كه پروردگار تعالی حمدی بآنحضرت تعليم وتلقين كند كه چون بآن حمد حقتعالی را بستايد در رحمت مفتوح گردد ونيز آمده است كه آنحضرت را بر عرش بنشانند وخلعت خاص از حله خضرا بپوشانند واذن دهند كه هر چه خواهد بگويد وهر چه ضامن اوست بخواهد آن روز معلوم شود كه مقام محمد صلى الله عليه وسلم چيست وصدر وسلطان آن مجلس معركه كيست نظم آن چشم وچراغ اهل بينش سلطان سرير آفرينش در مقامی كه صدارت به بزرگان بخشند چشم دارم كه بجا از همه افزون باشی الذی وعدته آن مقام محمود كه وعده كردۀ او را بقول تو كه در قرآن مجيد فرموده عسى ان يبعثك ربك مقاما محمودا حلت له شفاعتی يوم القيامة هر كه اين دعا بعد از اذان بخواند فرود می آيد شفاعت مر او را روز قيامت ومستحق ميگردد آنرا اگر چه همه امت گناهكاران برای مغفرت ذنوب ونيكوكاران برای رفع درجات اميدوار شفاعت اند وليكن صاحب اين عمل را شفاعت لازم باشد وبشفاعتی خاص ورحمتی بزرگ مخصوص وممتاز بود وبعضی از علما رحمهم الله امثال اين بشارت را كنايت از حسن عاقبت وموت بر ايمان داشته اند چه شفاعت مخصوص مؤمنان است پس بشارت شفاعت متلزم بشارت بايمان باشد چنانكه در حديث من زار قبری وجبت له شفاعتی اين نكته بيان كرده اند اللهم ارزقنا رواه البخاری وعن انس رضی الله عنه قال كان النبی گفت انس بود پيغمبر صلى الله عليه وسلم يغير اذا طلع الفجر غارت ميكرد وتاراج بر سر دشمنان ميرفت بوقت بر آمدن صبح وغارت سخت دوانيدن اسپان برای قتل ونهب وعادت شريف آن بود كه چون بر سر قومی بغارت ميرفت در هنگام نماز بامداد ميرفت برای امتحان كفر واسلام آنها چنانكه ميگويد وكان يستمع الاذان وبود آنحضرت كه گوش می نهاد اذان را فان سمع اذانا امسك پس اگر می شنيد بانگ نماز را می ايستاد وغارت نميكرد كه مسلمان اند والا اغار واگر نمی شنيد غارت ميكرد كه كافر اند پس وجود وعدم اذان علامت ايمان وكفر ايشان ميساخت ودر روايت فقهيه آمده است كه اگر قومی اذان گفتن ترك دهند مستحق قتال ميشوند اگر چه سنت است اما شعار اسلام است فسمع رجلا يقول پس شنيد آنحضرت يكباری كه بغارت رفته بود مردی را از ان قوم كه ميگويد الله اكبر الله اكبر فقال رسول الله پس گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم على الفطرة بر فطرة اسلامی تو ای مرد پس گواهی داد بايمان وی ثم قال پستر گفت آن مرد اشهد ان لا اله الا الله فقال رسول الله پس گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم خرجت من النار اين تاكيد است مر ايمان او را ومعنی آنست كه بر آمدی از استحقاق آتش يا اگر گناهی كنی وبشوی آن در آتش در آئی آخر بيرون می آئی از ان فنظروا اليه پس نگاه كردند بسوی آن مرد تا ببينند كيست فاذا هو راعی معزی پس ناگاه وی چرانندۀ بزها است ومعزی بكسر ميم وسكون عين وزای بمد وقصر وبفتح عين وسكون عين ... رواه مسلم وعن سعد بن ابی وقاص قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قال حين يسمع المؤذن كسی كه بگويد حين شنيدن ...

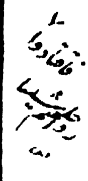
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله رضيت بالله ربا وبمحمد رسولا وبالاسلام دينا شرح اين كلمات در كتاب الايمان گذشته است
غفر له ذنبه آمرزيده شود مر او را گناه وى يعنى صغائر چنانچه مذهب است رواه مسلم وعن عبد الله بن مغفل قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بين كل اذانين
صلوة بين كل اذانين صلوة درميان هر دو نماز اذان است ثم قال فى الثالثة بعد از ان فرمود در كرت سوم لمن شاء مر هر كرا كه بخواهد يعنى لازم نيست كه بگذارد اگر خواهد بگذارد و اگر خواهد
نگذارد متفق عليه بدانكه مراد بدو اذان اذان و اقامت است اقامت را اذان گفت از جهت مشابهت و مجاورت چنانكه قمرين ميگويند شمس و قمر را و ميخوانند امام حسن و امام حسين را حسنين
يا از جهت آنكه اذان بمعنى اعلام و اقامت اعلام است بحضور فعل نماز چنانكه اذان اعلام است بحضور وقت نماز و مراد آنست كه بعد از اذان نماز بايد گزارد كه وقت شريف است و دعا در وى مستجاب
يا اشارت است بنوافل پيش از فرض و استبعادى كه درين حكم است در نماز مغرب است كه بعد از اذان وى پيش از اداى فرض نافله مكروه است چنانكه مذهب امام ابو حنيفه و اصحاب او است اما
در حديث بخارى از انس آمده است كه گفت چون اذان ميداد مؤذن براى مغرب برميخاستند قومى از صحابه و مى شتافتند بجانب ستونهاى مسجد و ميگذاردند پيش از فرض دو ركعت نماز تا آنكه آنحضرت صلعم از
خانه بيرون مى آمد و ايشان را در نماز ميديد و منع ميكرد و زيادت كرد مسلم كه چون غريبى از بيرون مى آمد گمان ميبرد كه نماز فرض گذارده شده است از بس كه مردم را در نماز ميديد و بعض مردم گمان بردند
كه اين دو ركعت سنت مغرب بود و نه چنين است كه اين دو ركعت بود كه بعد از اذان ميگذاردند و آنحضرت مخير گردانيده بود صحابه را دران و امام ابو حنيفه ميگويد كه اين در اول بود كه چون نهى كرده
شده بود از گذاردن نماز بعد از عصر پس بيان كرد آنحضرت باين حديث وقت جواز را بعد از ان منسوخ گشت و كلام درين مقام بسيار است در شرح آنرا ذكر كرده ايم

الفصل الثانى عن ابى هريرة قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الامام ضامن امام پذيرنده و بردارنده و بر خود گيرنده است كار و بار نماز مقتديان را پس نگه ميدارد قراءت را از ايشان و قيام را نيز اگر در ركوع
دريابند او را و نگاه ميدارد بر ايشان افعال صلوت و اعداد ركعات را والمؤذن مؤتمن و اذان گوينده امانت دار است در محافظت اوقات در نماز و روزه اللهم ارشد الائمة خداوندا
راست نما امامان را و توفيق ده ايشان را بعلم و عمل و صلاح حال واغفر للمؤذنين و بيامرز مؤذنان را در تقصير و تفريطى كه بوجود آيد از ايشان درين حديث تفضيل يكى از امامت و اذان بر ديگرى مقصود
نيست بلكه مقصود بيان حال هر يك و دعا بجهت مر هر كدام را افهم رواه احمد وابو داؤد والترمذى والشافعى وفى اخرى له بلفظ المصابيح و در روايت ديگر مر شافعى را
بلفظى است كه در مصابيح است كه گفته است الائمة ضمناء والمؤذنون امناء فارشد الله الائمة وغفر للمؤذنين وعن ابن عباس رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من
اذن سبع سنين كسيكه اذان گويد هفت سال محتسبا حسبة لله و براى طلب اجر و ثواب و رضاى او كتب له براءة من النار نوشته شود براى وى بيزارى از آتش دوزخ رواه الترمذى
وابن ماجة وعن عقبة بن عامر صحابى مشهور است والى مصر بود از جانب معاويه بعد از برادر وى عتبة بن ابى سفيان بعد از ان عزل كرد او را وفات يافت در مصر سنة ثمان و خمسين قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم يعجب ربك من راعى غنم عجب دارد پروردگار تو يعنى عظيم است نزد وى و راضى است از ان زجر اننده گوسفندان فى راس شظية الجبل در سر بلندى از كوه
يؤذن بالصلوة ويصلى اذان ميگويد براى نماز هر چند جماعت ندارد و ميگذارد نماز را فيقول الله پس ميگويد خداى عز وجل بفرشتگان انظروا الى عبدى هذا نظر كنيد بسوى بنده
من كه اينست يؤذن ويقيم الصلوة اذان ميگويد و برپا ميدارد نماز را يخاف منى ميترسد از من در ترك سنت و وجود خلق از نظر اعتبار او ساقط است قد غفرت لعبدى تحقيق آمرزيدم
اين بنده خود را وادخلته الجنة و در آوردم او را در بهشت رواه ابو داؤد والنسائى وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة على كثبان المسك يوم
القيمة سه كس بر تلهاى مشك اندر روز قيامت كثيب بمثلثه تل ريگ كثب گرد كردن عبد ادى حق الله وحق مولاه يكى بنده كه بگذارد حق خدا را و حق خداوند خود را در حقيقت آن نيز حق
فرموده شرع است حق خدا است مقصود آنست كه طاعت خدا ميكند در همه ابواب و بار تكليف بر وى بيشتر است ورجل ام قوما وهم به راضون ديگر مردى كه امامت كرد گروهى را
و ايشان از وى راضى اند بجهت رعايت احكام و اركان و سنن و آداب نماز و صحت قراءت و حسن آن ورجل ينادى بالصلوة الخمس ديگر مردى كه اذان ميگويد پنج وقت نماز را كل يوم
وليلة هر روز و شب رواه الترمذى وقال هذا حديث غريب وعن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المؤذن يغفر له مدى صوته
نماز گوينده آمرزيده ميشود مر او را تا غايت آواز او يعنى هر مقدار كه آواز بلند كند مغفرت نيز همان مقدار باشد و اگر آواز را تا غايت رساند غايت مغفرت يابد و احتمال دارد كه مراد آن باشد كه
اگر او را گناهان باشد كه پر كند اين مسافت را كه از مكان اذان است تا جاى كه آواز ميرسد آمرزيده ميشود براى او و مؤيد معنى اول است روايت مد صوته ويشهد له كل رطب ويابس و
گواهى ميدهد براى او هر تر و خشك اگر چه ظاهر اين لفظ در نباتات است يا در جمادات و نباتات اما مراد هر چيز است چنانچه در قول حق سبحانه ولا رطب ولا يابس الا فى كتاب مبين يا
گويند كه چون جمادات و نباتات گواهى دادند جن و انس بطريق اولى دهند وشاهد الصلوة يكتب له خمس وعشرون صلوة و حاضر آينده بنماز را بسبب اذان نوشته ميشود مر او را
بيست و پنج نماز چنانكه در احاديث آمده است كه نماز جماعت فضل دارد بر نماز تنها گذاردن بيست و پنج درجه و اين در حقيقت راجع بفضل اذان است كه بسبب وى جماعت شد و باين درجه
رسيده ويكفر عنه ما بينهما و بخشيده ميشود مر او را گناهان كه واقع ميشوند درميان هر دو نماز كه حاضر آمده است براى آنها رواه احمد وابو داؤد وابن ماجة وروى
النسائى و روايت كرده است نسائى الى قوله تا قول وى كل رطب ويابس و فضل شاهد صلوة را روايت نكرده و گفته است نسائى اين زيادتى كه وله مثل اجر من صلى
و مر مؤذن راست مثل ثواب كسيكه نماز گذارده است چه دال بر خير شريك فاعل او ست در ثواب يعنى وى نيز داخل ثواب ميگردد كه سبب اجتماع ايشان براى نماز شده تا آنكه مؤذن مر او را
مقدار ثواب تمامه نمازگذارندگان ميباشد تا لازم مى آيد كه اذان افضل از نماز است وعن عثمان بن ابى العاص قال قلت عثمان بن ابى العاص ثقفى از صحابى مشهور است عامل كرده
بود او را آنحضرت بطائف و همراه بود در حيات آنحضرت عليه السلام و در خلافت ابو بكر و دو سال از خلافت عمر بعد از ان عزل كرد و والى گردانيد بعمان و بحرين گفت گفتم يا رسول الله



اجعلنی امام قومی بگردان مرا امام قوم من قال انت امامهم و سود آن حضرت تو امام این قومی یعنی گردانیدم ترا امام این جماعت واقتد باضعفهم و اقتدا کن به ضعیف ترین ایشان یعنی در امامت
رعایت حال ضعیفان کن و تطویل قراءت و دیگر ارکان چنان مکن که ضعیفان بر نتابند و تنگ آیند و جماعت ترک دهند واتخذ مؤذنا لایأخذ علی اذانه اجرا و بگیر مؤذنی را که نگیرد بر اذان خود
اجرت را رواه احمد وابوداؤد والنسائی وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت علمنی رسول الله گفت ام سلمه تعلیم کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اقول عند اذان المغرب
اینکه بخوانم نزد بانگ نماز شام این دعا را اللهم هذا اقبال لیلک خداوندا این وقت وقت پیش آمدن شب تست که پیدا کرده آنرا و ادبار نهارک و وقت پشت دادن روز تست و اصوات
دعاتک و این آوازهای خوانندگان است بعبادت تو یعنی وقت آوازهاست و در روایتی و حضور صلوتک زیاده آمده است فاغفرلی و در روایتی اسألک ان تغفرلی رواه ابوداؤد
والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن ابی امامة او بعض اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از ابی امامه باهلی که صحابی مشهور است یا از بعض اصحاب آنحضرت
یعنی این حدیث را بعض رواة از ابی امامه روایت کرده اند و بعض مجمل آورده و گفته عن بعض اصحاب رسول الله بی آنکه نام صحابی برد قال ان بلالا اخذ فی الاقامة گفت که بلال شروع کرد
در اقامت گفتن فلما ان قال پس چون گفت قد قامت الصلوة قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اقامها الله وادامها برپا داراد نماز را خداوند و پاینده داراد آن را
وقال فی سائر الاقامة و گفت آنحضرت در باقی الفاظ اقامت کنحو حدیث عمر فی الاذان مانند حدیث عمر در اذان که در فصل اول گذشت یعنی بگوید هرچه بشنود و تفصیل در آن حدیث
مبین گشته است رواه ابوداؤد وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یرد الدعاء بین الاذان والاقامة رد کرده نمیشود دعا میان اذان و اقامت ظاهر
عبارت این حدیث عام تر است که خواه متصل باذان کند یا بفاصله و بهتر آنست که متصل کند تا موافق گردد بحدیث آینده که فرمود عند النداء رواه ابوداؤد والترمذی وعن سهل بن سعد قال
گفت سهل بن سعد ساعدی انصاری صحابی مشهور است و آخر من مات من الصحابة بالمدینة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثنتان لا تردان دو خصلت رد کرده نمیشوند و یا گفت قلما
تردان کم است که رد کرده شوند و قلت کنایت از عدم است الدعاء عند النداء یکی دعا نزد اذان وعند البأس و دیگر دعا نزد جنگ یا خوف حین یلحم بعضهم بعضا در وقتی که بچسبند
بعضی از جنگ کنندگان بعض را و در یکدیگر بچفسند و یا یکدیگر را بکشند و لحم بمعنی کشتن و بمعنی چسپیدن در جنگ هر دو آمده و الحام نیز بهمین معنی است و یلحم بفتح یا و حا و بضم یا و کسر حا هر دو روایت است و
فی روایة و در روایتی بجای عند البأس و تحت المطر آمده و ظاهر عبارت آن است که زیر باران باشد و باران بروی می باریده باشد و احتمال دارد که مراد نزد وقت نزول مطر باشد چنانکه
در روایتی آمده است رواه ابوداؤد والدارمی الا انه لم یذکر این حدیث را ابوداؤد و دارمی هر دو روایت کرده اند لیکن دارمی ذکر نکرده است این روایت را که و تحت المطر وعن
عبدالله بن عمرو قال رجل گفت مردی یا رسول الله ان المؤذنین یفضلوننا بدرستیکه مؤذنان زیاده میشوند از ما در اجر و ثواب که ایشان اذان میگویند و ما نمیگوییم فقال رسول الله
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قل کما یقولون بگو آنچه مؤذنان میگویند و اجابت کن ایشان را فاذا انتهیت فسل تعطه پس چون بآخر رسی بخواه از خدای تعالی چیزی تا داده شوی آنرا
این زیادت است بر جواب و اشارت است بآنکه اگر جواب مؤذن بگوید و بعد از آن دعا میکند زیاده میشود در فضل رواه ابوداؤد و ازین حدیث مستفاد میشود که در مسجد نیز جواب مؤذن بگوید
که ثواب اذان یابد بر خلاف آنکه در مردم مشهور است که نزد حصول اجابت فعلی اجابت قولی در کار نیست فافهم الفصل الثالث عن جابر قال سمعت النبی گفت جابر شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم یقول ان الشیطان اذا سمع النداء بالصلوة بدرستیکه چون شیطان می شنود آواز اذان را ذهب میرود و دور میرود حتی یکون مکان الروحاء تا آنکه میباشد
در جای روحا بفتح را و سکون واو و مد قال الراوی گفت است راوی والروحاء من المدینة علی ستة وثلثین میلا روحا از مدینه بر سی و شش میل است و بعض چهل نیز گفته رواه مسلم
وعن علقمة بن وقاص قال انی لعند معاویة علقمه بن وقاص که از کبار تابعین است گفت که من نزد معاویه بودم اذ اذن مؤذنه ناگاه اذان گفت مؤذن معاویه فقال معاویة کما
قال مؤذنه پس گفت معاویه کلمات اذان را چنانکه گفته مؤذن وی حتی اذا قال تا چون گفت مؤذن حی علی الصلوة قال گفت معاویه لا حول ولا قوة الا بالله فلما قال پس چون گفت مؤذن
حی علی الفلاح قال گفت معاویه لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم درین مرتبه العلی العظیم زیاده کرد وقال بعد ذلک ما قال المؤذن و گفت بعد از آن آنچه گفت مؤذن ثم قال سمعت
رسول الله پس گفت معاویه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم قال ذلک گفت آنرا که من گفتم رواه احمد وعن ابی هریرة قال کنا مع رسول الله گفت ابوهریره بودیم ما با
رسول خدا صلی الله علیه وسلم فقام بلال ینادی پس بایستاد بلال در حالیکه اذان میگوید فلما سکت قال رسول الله پس چون تمام کرد بلال اذان را و خاموش شد گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم من قال مثل هذا یقینا دخل الجنة هرکس که بگوید مانند این که مؤذن گفت یعنی اجابت مؤذن بکند از سر یقین در می آید بهشت را رواه النسائی سوق این حدیث از برای بیان
فضل مجیب مؤذن است اما فضل مؤذن نیز لازم می آید چه هرگاه که ثواب کسی که مثل گفته وی گفت این باشد ثواب وی نیز خواهد بود وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی گفت عائشه بود پیغمبر
صلی الله علیه وسلم اذا سمع المؤذن یتشهد چون می شنید مؤذن را که شهادتین میگفت قال میگفت آنحضرت وانا وانا یعنی وانا اشهد وانا اشهد تکرار راجع بتکرار شهادتین است
رواه ابوداؤد وعن ابن عمر ان رسول الله صلی الله قال من اذن ثنتی عشرة سنة وجبت له الجنة کسی که اذان گوید دوازده سال می در آید و واجب کرده مر او را بهشت سابقا
در فصل ثانی هفت سال فرمود شاید که اول دوازده سال وحی شده باشد بعد از آن فضل و کرم حق وسیع شده فرمود که اگر هفت سال هم بگوید بس است بلکه بشارت زیادت آمد که کتب له براءة من
النار و اینجا فرمود وجبت له الجنة مگر آنکه براءت از خلود مراد دارند یا گویند که در اذان دوازده سال این زیادت است که فرمود وکتب له بتاذینه فی کل یوم ستون حسنة و نوشته شود
بجزای اذان گفتن وی هر روز برابر شصت نیکی ولکل اقامة ثلثون حسنة و هر اقامت را سی نیکی و ظاهر ذهن تبادر بآن دارد که کلمات اقامت فرادی باشد و یحتمل که کثرت فضل اذان
باعتبار کثرت تعب و مشقت در آن باشد و بهر تقدیر تعیین عدد موکول بعلم شارع است والله اعلم رواه ابن ماجة وعنه قال کنا نؤمر بالدعاء عند اذان المغرب و همچنین از ابی هریرة آ

کفته بودیم ما کلام کرده میشدیم بمعانند اذان مغرب وشاید که دعا همان است که در حدیث ام سلمه گذشت رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر باب در لواحق وتتمات آنچه گذشت در دو باب اول آن الفصل
الاول عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان بلالا ینادی بلیل بدرستیکه بلال اذان میدهد در شب تا مردم پیش از وقت بغسل واستنجا و وضو متهیئ ومستعد
نماز شوند واز ینجا معلوم میشود که برای نماز بامداد اذان در شب گفتن درست است چنانکه مذهب امام ابو یوسف است وامام شافعی نیز برین است فکلوا واشربوا حتی ینادی پس بخورید و بنوشید در سحر
رمضان تا آنکه ندا دهد ابن ام مکتوم که صحابی مشهور است و وی نیز مؤذن بود واز ینجا معلوم میشود که آنحضرت را دو مؤذن بود که یکی پیش از فجر اذان میداد و دیگری بعد از فجر و غالبا این در رمضان بود
یکی برای سحر اذان میداد و دیگری برای نماز وشافعیه میگویند که برای صبح دو مؤذن سنت است یکی پیش از فجر در نصف اخیر از شب اذان دهد و دیگری بعد از فجر در اول وقت قال گفت راوی و
کان ابن ام مکتوم رجلا اعمی بود ابن ام مکتوم مرد نابینا لاینادی حتی یقال له اصبحت اصبحت ندا نمیداد تا آنکه گفته میشد او را صبح شد صبح شد که یعنی نزدیک شد صبح مبالغه میکنند صبح شد واین تاویل از جهت آن
کردیم که فرمود تا ندای ابن ام مکتوم بخورید و بنوشید و چون وی ندا بعد از برآمدن صبح ومراد خبر دادن مردم بدان اذان میداده باشد خوردن و نوشیدن تا آنوقت چگونه جائز باشد کذا فی بعض الشروح
فافهم متفق علیه وعن سمرة بن جندب صحابی مشهور است از حفاظ مکثرین نزول کرده بصره را روایت کرده اند از وی حسن بصری وشعبی وغیر ایشان قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا یمنعنکم من سحورکم اذان بلال باید که باز ندارد شما را از طعام سحر اذان گفتن بلال زیرا که وی اذان بشب میگوید ولا الفجر المستطیل ونه باز دارد صبح دراز که نام سپیدی است
که از جانب مشرق بجانب مغرب مانند خط دراز می افتد وزود مضمحل میشود و تاریک میگردد و آنرا صبح کاذب گویند وتشبیه بدم گرگ دهند ولکن الفجر المستطیر فی الافق ولیکن باز دارد صبح زننده
یعنی منتشر شونده یعنی در کرانهٔ آسمان پهن از جنوب وشمال که بعد اضمحلال فجر مستطیل پیدا گردد وباقی ماند رواه مسلم ولفظه للترمذی وعن مالک بن الحویرث کنیت او ابو سلیمان است
صحابی است اقامت کرد نزد آنحضرت بیست شب ونزول کرد بصره را مات سنة اربع وسبعین فی عهد عبد الملک قال اتیت النبی گفت مالک بن الحویرث آمدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
انا وابن عم لی من وپسر عمی که مرا بود غالبا از برای وداع آمده بودند فقال پس فرمود آنحضرت اذا سافرتما فاذنا واقیما چون مسافر شوید شما پس اذان گوئید واقامت گوئید یعنی باید که اذان واقامت
در میان شما واقع شود و چون فرمود ولیؤمکما اکبرکما وباید که امام شود بزرگترین شما متعین شد که اذان آن دیگر گوید که نه اکبر است ومالک آن هر دو در علم وورع مساوی بوده اند یا مراد باکبر افضل است
واز ینجا معلوم شد که افضلیت در اذان شرط نیست وبا وجود آن باید که مؤذن عالم با وقات وصالح ومتدین ورفیع الصوت وخوش آواز بود وکلمات اذان صحیح تواند کرد رواه البخاری و
عنه قال قال لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوا کما رایتمونی اصلی وهم از مالک بن الحویرث است که گفت گفت مارا آنحضرت بگذارید نماز را چنانچه دیدید مارا که میگزارم واذا
حضرت الصلوة فلیؤذن لکم احدکم وچون در آید وقت نماز باید که اذان گوید برای شما یکی از شما ثم لیؤمکم اکبرکم پس باید که امامت کند شمارا بزرگ ترین شما متفق علیه وعن ابی هریرة
قال ان رسول الله گفت ابو هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حین قفل من غزوة خیبر در هنگام برگشتن از جنگ خیبر بسوی مدینه سار لیلة راند شبی حتی اذا ادرکه الکری
عرس تا وقتی که دریافت او را خواب فرود آمد تا استراحت کند وتعریس نزول مسافر در آخر شب برای خواب واستراحت وقال لبلال اکلا لنا اللیل وفرمود بلال را که نگاهبانی کن برای ما شب را فصلی
بلال ما قدر له پس نماز گزارد بلال انقدر که تقدیر کرده شد برای وی ونام رسول الله وخواب کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم واصحابه ویاران وی فلما تقارب الفجر استند
بلال الی راحلته پس چون نزدیک شد طلوع فجر تکیه زد بلال بسوی شتر خود موجه الفجر متوجه بجانب فجر موجه بکسر جیم بمعنی متوجه از وجه بمعنی توجه چنانکه قدم بمعنی تقدم و در نسخه فتح جیم
نیز ضبط کرده اند فغلبت بلالا عیناه پس غلبه کرد بلال را چشمان او و وی بی اختیار در خواب شد وهو مستند الی راحلته وحال آنکه وی تکیه زده است بسوی شتر خود فلم یستیقظ
رسول الله پس بیدار نشد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ولا بلال وبیدار نشد بلال ولا احد من اصحابه ونه هیچ یکی از صحابهٔ آنحضرت حتی ضربتهم الشمس تا آنکه زد ایشان را شعاع آفتاب
یعنی برآمد آفتاب فکان رسول الله پس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اولهم استیقاظا نخستین قوم از روی بیداری ففزع رسول الله پس ترسید پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم از خواب رفتن ونماز فوت شدن بشهود صفت جلالیه حق تعالی فقال ای بلال پس گفت آنحضرت ای بلال چه واقع شد ترا و چرا بخواب رفتی و در پاسبانی تقصیر کردی فقال بلال پس گفت بلال
اخذ بنفسی الذی اخذ بنفسک گرفت نفس مرا عارض شد بوی آنچه گرفت نفس ترا قال فرمود آنحضرت اقتادوا وا کشید شتران را وبرانید از ینجا پس کشیدند شتران خود را راندند کی از آن وادی چیزی
راندند و نزدیک تا آنجا فرود آمدند و در سبب برآمدن از آن وادی اختلاف دارند کسیکه تجویز میکند چنانکه اصحاب قضای فوائت را در وقت نهی میگویند که برآمدن بجهت آن بود که آن وادی جای شیطان
بود که تا بلند گردد آفتاب وآنکه تجویز میکنند ونهی را مخصوص بنوافل میدارد چنانکه شافعیه میگویند که سبب برآمدن آن بود که آن وادی جای شیطان بود چنانکه در روایت دیگر آمده ثم توضأ رسول الله
پس وضو کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وامر بلالا وامر کرد بلال را فاقام الصلوة کو اقامت کوید برای نماز فاقام الصلوة پس اقامت گفت بلال فصلی بهم الصبح پس گذارد آنحضرت باصحابه نماز
بامداد را ظاهر این حدیث آنست که اذان در نماز قضا نیست ومذهب شافعی اینست در یک قول وی وقول دیگر از وی آنست که نه اذان است ونه اقامت و در هدایه گفته است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم قضا کرد فجر را در غداة لیلة التعریس باذان واقامت وشیخ ابن الهمام احادیث در ین معنی از مسلم وابی داود وغیر ایشان واز موطا آورده وگفته که آنچه از مسلم درین قصه آمده که امر کرد بلال را پس اقامت
گفت منافات بآن ندارد وچگونه منافی باشد وحال آنکه بصحت رسیده که باذان واقامت هر دو گذارده انتهی وآنکه میگویند که اذان مشروع از برای اعلام مردم است بدخول وقت وخواندن
باجتماع و در فائته هیچ از ین دو امر احتیاج نه جوابش آنست که اذان مشروع برای اعلام است واز برای تحصیل ثواب بذکر این کلمات نیز ولهذا افضل آنست که منفرد اذان واقامت بگوید
کذا قال السغناقی فلما قضی الصلوة پس هرگاه که قضا کرد نماز را قال گفت من نسی الصلوة فلیصلها اذا ذکرها کسیکه فراموش کند نماز را باید که بگذارد آنرا وقتیکه یاد آرد
آنرا فان الله تعالی قال زیرا که بدرستی خدای تعالی فرموده است واقم الصلوة لذکری وبرپا دار نماز را در وقت یاد کردن من ویاد کردن نماز یاد کردن خداست رواه مسلم تنبیه



ایجا اشکال می آرند که در حدیث آمده است که آنحضرت فرمود چشم من خواب میکند اما دل بیدار است پس با وجود بیداری دل چه بود که از طلوع فجر آگاه نشد جوابش آنکه دریافت طلوع و غروب کار چشم است
چون چشم در خواب باشد و پوشیده بود طلوع و غروب مدرک نگردد اگرچه دل بیدار است کذا قالوا و اگر گویند چرا بکشف و وحی و الهام دریافت گوئیم این فعل باری تعالی است اگر در این حکمی نفرستاد و کشف
نکرد چنان کرد در اینجا حکمی خواهد بود تا باعث تشریع احکام و دریافت شرف متابعت گردد جواب دیگر آنست که نعم دل بیدار است و لیکن تواند که او را حالتی و شهودی دست دهد که در آن مستغرق
گردد از ماسوای مشهود و از جمیع صور و معانی ذاهل و غافل گردد چنانکه در بعض احیان در حالت وحی مثل این حالت روی میداد پس باعث نسیان و غفلت نوم قلب نباشد بلکه طریان حالتی عظیم که خبر خدای
العزة حقیقت آن را نداند فافهم وباللہ التوفیق وعن ابی قتادة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوة فلا تقوموا چون اقامت گفته شود برای نماز پس تحریمه
حتی ترونی قد خرجت تا آنکه به بینید مرا که تحقیق بیرون آمده ام از در و جای فقها گفته اند مذهب آنست که نزد حی علی الصلوة باید برخاست و شاید که بسوی آمدن آنحضرت در موقف می بود متفق
علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوة فلا تاتوها تسعون چون اقامت گفته شود نماز را پس نباید شتابان آمائید دوان وائتوها
تمشون وعلیکم السکینة والوقار و بیائید نماز را در حالیکه میروید برفتار معتاد و غالب است بر شما آرام و وقار و آهستگی و گرانباری فما ادرکتم فصلوا پس آنچه دریابید با امام پس بگذارید
وما فاتکم فاتموا و آنچه فوت کرد شما را و نیابید پس تمام کنید و بعد از فراغ امام برخاسته بگذارید و گفته اند علامت سبکی و غفلت بلکه بیعقلی و حماقت در دین است برای نماز و اگر شتابی کند
که تکبیر اولی دریابید پیش از این نیابیت مستعد و متهیئ شد شتابی که محمود است اینست متفق علیه وفی روایة لمسلم فان احدکم اذا کان یعمد الی الصلوة زیرا که یکی از شما وقتیکه قصد
میکند نماز را و میرود بسوی وی فهو فی صلوة پس وی در نماز است پس دونده را احتمالی محدود میگردانند بنماز باید که در همه جا در یاد وی باشد و حاضر وقت باشد و از بعض علما مسارعت
بتکبیر اولی منقول و ماثور است وهذا الباب خال عن الفصل الثانی و این باب تهی است از فصل ثانی الفصل الثالث عن زید بن اسلم قال عرس رسول الله گفت زید بن اسلم که از
تابعین است تعریس کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیلة بطریق مکة شبی در راه مکه شاید که قصه متعدد است یا از وهم راوی است والا وقوع تعریس در طریق مدینه بود و مضمون این حدیث
همان مضمون حدیث ابی هریره است که گذشت و گفت که در وقت رجوع از خیبر بود بمدینه بعض از نقاد و تها که ظاهر میگردد ووکل بلالا ان یوقظهم للصلوة و وکیل گردانید آنحضرت بلال را که بیدار
گرداند صحابه را در وقت نماز فرقد بلال ورقدوا پس خواب کرد بلال و خواب کردند همه اصحاب حتی استیقظوا تا آنکه بیدار شدند وقد طلعت علیهم الشمس و حال آنکه تحقیق طلوع کرده
بر ایشان آفتاب فاستیقظ القوم پس بیدار شدند قوم فقد فزعوا پس تحقیق ترسیدند بر تقصیر خود فامرهم رسول الله پس امر کرد ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان یرکبوا آنکه
سوار شوند حتی یخرجوا من ذلک الوادی تا آنکه بیرون آیند از آن وادی وقال ان هذا واد به شیطان و گفت آنحضرت که این وادیست که در وی شیطان است فرکبوا حتی خرجوا من ذلک
الوادی پس سوار شدند تا آنکه برآمدند از آن وادی ثم امرهم رسول الله پس امر کرد ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان ینزلوا که فرود آیند نزدیک آن وادی وان یتوضؤا و امر کرد
که وضو سازند وامر بلالا ان ینادی للصلوة و امر کرد بلال را که اذان گوید برای نماز و یقیم یا اقامت گوید شک راوی است فصلی رسول الله پس نماز گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم بالناس ثم انصرف وقد رای من فزعهم پس برگشت از نماز و حال آنکه بتحقیق دید از ترس ایشان فقال یا ایها الناس ان الله قبض ارواحنا پس گفت آنحضرت از برای تسلیه و ازاله
فزع ایشان ای مردمان بدرستیکه خدای تعالی گرفت جانهای ما را در خواب ولو شاء لردها الینا فی حین غیر هذا و اگر میخواست باز میگردانید جانهای ما را بسوی ما در وقتی جز این وقت یعنی
پیش از این وقت فاذا رقد احدکم عن الصلوة او نسیها پس چون خواب کند یکی از شما از نماز یا فراموش کند نماز را ثم فزع الیها پس بیدار گردد یا یاد آورد و پناه آرد بسوی نماز فلیصلها
کما کان یصلیها فی وقتها پس باید که بگذارد نماز را چنانکه بود که میگذارد آن را در وقتش یعنی باذان و اقامت و جماعت و سایر شرائط و آداب ثم التفت رسول الله صلی الله علیه و
سلم الی ابی بکر الصدیق رضی الله عنه پس روی گردانید و نگریست آنحضرت بجانب ابوبکر صدیق فقال پس گفت آنحضرت ان الشیطان اتی بلالا وهو قائم یصلی بدرستیکه شیطان
آمد بلال را و حال آنکه وی ایستاده است و نماز میگذارد فاضجعه پس بخوابانید او را و بینداخت او را بر زمین ثم لم یزل یهدئه پس همیشه شد شیطان که ساکن میگردانید و آرام میداد بلال را کما
یهدأ الصبی چنانکه تسکین داده میشود کودک در خواب تا بخواب رود فی الصراح هدء هدوءا آرمیدن و اهداء آرام دادن و دست زدن کودک تا بخواب شود حتی نام تا آنکه خواب کرد بلال
ثم دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم بلالا پس بخواند آنحضرت و طلبید بلال را و پرسید حقیقت حال را فاخبر بلال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل الذی
اخبر رسول الله صلی الله علیه وسلم ابا بکر پس خبر داد بلال آنحضرت را مانند آنچه خبر داده بود آنحضرت ابوبکر را فقال ابوبکر پس چون مشاهده کرد ابوبکر این معجزه را که خبر از غیب بود
گفت اشهد انک رسول الله گواهی میدهم که تو پیغمبر خدائی رواه مالک مرسلا روایت کرد مالک این حدیث را بطریق ارسال زیرا که زید بن اسلم تابعی است وعن ابن عمر قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم خصلتان معلقتان فی اعناق المؤذنین للمسلمین دو خصلت اند آویخته شده در گردنهای بانگ نماز گویندگان مسلمانان را و گذاشته اند در عهده ایشان
تا نگاه دارند آنها را و احتیاط نمایند و دیانت ورزند در آنها آن دو خصلت کدام است صیامهم وصلاتهم روزه مسلمانان و نماز ایشان روزه در افطار و سحر و نماز در رعایت اول وقت
و آخر رواه ابن ماجة باب المساجد و مواضع الصلوة مساجد جمع مسجد بکسر جیم و فتح آن نیز جائز است و نزد فقها بکسر جیم نام خانه خاص که برای نماز گذاردن بنا کنند و بفتح سجده گاه و بمعنی
جبهه نیز آمده و مساجد عضو هفتگانه که بدان سجده کنند و مراد بدان مواضع صلوة اینجا جاهای که نماز در آن مکروه بود یا مکروه نبود چنانکه در احادیث بیان آن بیاید الفصل الاول عن ابن عباس
رضی الله عنه قال لما دخل النبی صلی الله علیه وسلم البیت روایت است از ابن عباس گفت هنگامیکه درآمد آنحضرت خانه کعبه را در روز فتح مکه دعا فی نواحیه کلها دعا کرد
در کرانهای خانه همه کرانها یعنی در هر چهار گوشه خانه ولم یصل حتی خرج و نماز نگذارد آنحضرت درون خانه تا آنکه بیرون آمد فلما خرج رکع رکعتین فی قبل الکعبة پس چون بیرون آمد

کنارد و دو رکعت در پیش روی کعبه و مقابل آن و قبل بضمتین و بضم و سکون هر دو روایت و اول فصیح تر است وقال و گفت آن حضرت هذه القبلة این است قبله اشارت بجانب کعبه کرد و بیان فرمود که
امر قبله بتوجه بجانب عین بنا یا قبله بهرگز منسوخ نگردد نه بآن معنی که قبله همین جانب پیش است و توجه بجانب دیگر روا نیست و این ظاهر است و نه بمعنی آنکه توجه بعین بنا از خارج معتبر است و در درون خانه نماز درست
نیست چنانکه امام مالک گوید نماز فرض و بعض علما در نفل نیز رواه البخاري ورواه مسلم عنه وعن اسامة بن زيد وعن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
دخل الكعبة در روایتست از ابن عمر که آنحضرت در آمد کعبه را هو آنحضرت واسامة بن زيد وعثمان بن طلحة الحجبي که حاجب کعبه خانه و صاحب مفتاح وی بود و بلال بن رباح همه در آمدند فاغلقها
عليه پس ببست بلال یا عثمان در کعبه را بر آنحضرت تا مردم در نیایند و هجوم نکنند و تشویش ندهند ومكث فيها و درنگ کرد آنحضرت درون کعبه فسألت بلالا حين خرج ابن عمر میگوید پس پرسیدم بلال
هنگامیکه بیرون آمد بلال با آنحضرت ماذا صنع رسول الله چه کار کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم درون کعبه که در آمد فقال جعل عمودا عن يساره پس گفت بلال گردانید آنحضرت یک ستون را از
از جای خود وعمودين عن يمينه و گردانید دو ستون را از راستای خود وثلثة اعمدة وراءه و گردانید سه ستون را در پس خود وكان البيت يومئذ على ستة اعمدة و بود خانه کعبه در آن روز بر شش
ستون اگرچه الآن بر سه ستون است بجهت تغیراتی که در بنای این خانه مبارک واقع شده چنانکه در کتب تواریخ مذکور است ثم صلى پس نماز گذارد آن حضرت متفق عليه ازین حدیث که ابن عمر از بلال روایت کرده
معلوم شد که آنحضرت در درون خانه که در آمد نماز گذارد و از حدیث سابق که ابن عباس از اسامه روایت کرده است معلوم شد که نگذارد و وجه تطبیق میان دو حدیث آنست که تواند که چون در کعبه در آمدند و در را
بستند هر یکی در گوشه مشغول بدعا دید و خود در گوشه دیگر رفت و او نیز بدعا مشغول شد و بلال نزدیک آن حضرت بود و آنحضرت بعد از دعا نماز گذارد و پس بلال در نماز دید و اسامه ندید زیرا که او دور بود و
مشغول بدعا بود و نیز نماز هم دو رکعت بود و سبک گذارد و در بسته بود و نیز آمده است که آنحضرت اسامه را بیرون فرستاده بود تا آبی بیارد که بدان صورتها که در دیوار ها کشیده بودند بشویند پس تواند که نماز گذاردن
آنحضرت درین فرصت باشد که اسامه بیرون رفت پس مختار اثبات نماز گذاردن باشد نه نفی آن وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة في مسجدي هذا
یک نماز درین مسجد من خير من الف صلوة فيما سواه بهتر است از هزار نماز در مسجدی که جز اوست الا المسجد الحرام مگر مسجد حرام که نماز در وی از نماز در مسجد من بهتر است تا آنکه آمده است که یک نماز
در مسجد حرام برابر صد هزار نماز است در غیر وی آنچه مطابق احادیث و موافق مذهب اکثر ائمه است اینست بخلاف مالکیه که این عبارت را بر آن حمل کنند که نماز در مسجد من فاضل تر است از نماز در مسجد حرام بکمتر از هزار
و این بنا بر مذهب امام مالک است که قائل است بافضلیت مدینه از مکه و جوابش بعد از تسلیم قول بافضلیت مدینه چنانکه مذهب اوست آنکه فضیلت منحصر در مضاعفت ثواب نیست که مضاعفت ثواب نماز در مسجد حرام
بیشتر از مسجد نبوی باشد صلی الله علیه وسلم ولیکن انواع کرامات و برکات و فتوح و فیوض و منافع که مخصوص مدینه مطهره است در فضیلت آن کافیست و نیز مضاعفت بکثرت عدد است و شرف و نفاست ورای
آنست و تواند که یک چیز نفیس تر از صد هزار بود چنانکه یک جوهر صد هزار فلس ارزد پس تواند که یک نماز در مسجد شریف بجهت قرب جوار وی صلی الله علیه وسلم نفیس و عظیم تر بود از صد هزار نماز که در مسجد حرام باشد و
بحث تفاضل مکه و مدینه را در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب تمام تر و بتفصیل تر ذکر کرده ایم از آنجا باید جست متفق عليه وعن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا تشد الرحال الا الى ثلثة مساجد بسته نشود بارها یعنی اختیار کرده نشود سفر مگر بسوی سه مسجد المسجد الحرام یکی کعبه که او را مسجد حرام گویند زیرا که صید و قتال و مانند آن در آن حرام است والمسجد الاقصى
دوم بیت المقدس که او را مسجد اقصی خوانند زیرا که در آن زمان مسجدی پیش از وی بنا کرده نشده بود و پس انتهای مساجد بوی باشد یا بجهت بعد مسافت وی از مسجد حرام ومسجدي هذا سیوم مسجد من که اینست
متفق عليه ظاهر این حدیث نهی است از اختیار سفر بموضعی جز این سه موضع که پروردگار تعالی بمزید فضل و عظمت و کرامت اینها را امتیاز و مخصوص گردانیده است بخلاف مواضع دیگر که در فضل و برکت قریب
هم اند و بر زبان شارع هیچ یکی از آنها مخصوص بخصوص فضل نشده و مقصود آنست که از حیثیت تقرب و تعبد بذوات آن مواضع قصد نمایند و سفر کنند و الا اگر حاجتی افتد مثل تحصیل علم و تجارت و ادای
بعض حقوق مثلاً آن دیگر است و سفر باین قصد جائز اما در مسافرت برای زیارت قبور صالحین و رسیدن بمواضع متبرکه اختلاف است بعض مباح دارند و بعض حرام گویند کذا فی مجمع البحار والله اعلم و
بعض گفته اند که قصد بطریق نذر بجز این سه جا درست نباشد و اگر نذر کنند در غیر این سه مسجد واجب نمیگردد وفای آن و بعضی از علما گفته اند که سخن در مساجد است یعنی در مسجدی دیگر جز این مساجد سفر جائز نبود
اما مواضع دیگر جز مساجد خارج از مفهوم این کلام است و گفت بنده مسکین کاتب حروف عبد الحق بن سیف الدین عفا الله عنه و ما که مقصود بیان اهتمام شان این سه بقعه و سفر کردن بجانب آنهاست که بهترین
ترین بقاعات است یعنی اگر سفر کنند باین سه مسجد کنند و بغیر آن که برای مشقت کشیدن نمیکنند زیرا که سفر بجز این مواضع درست نباشد مصراع دل اگر بار کشد بار نگاری باری والله اعلم وعن ابي هريرة
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما بين بيتي ومنبري روضة من رياض الجنة موضعی که میان خانه من و منبر من است روضه ایست از روضهای بهشت و در روایتی بین قبري ومنبري
آمده و در روایتی بین حجرتی و مصلائی و روضه در اصل بمعنی مرغزار و بستان و جای نمناک بود و در تاویل این حدیث بعض گویند که عبادت کردن درین موضع سبب در آمدن بهشت است و در حدیث دیگر حلقهای
ذکر را ریاض جنت خوانده است و این موضع شریف نیز مجمع ملائکه و جن و انس است که در وی ذکر حق مینمایند و تسبیح و تقدیس میکنند و این هر دو سخن ضعیف است چه اینمعنی خصوصیت باین مکان شریف ندارد
و حکم همه مسجد و بقاع خیر همین است و نزد اهل تحقیق این سخن محمول بر ظاهر بی تاویل است یا باینمعنی که این بقعه بجنس روز قیامت بردارند و به بهشت برند و مثل سائر بقاع ارض فانی و هالک نکنند و یا
باینمعنی که این بقعه بعینه از بهشت است که بزمین آورده اند چنانکه حجر اسود برای خلیل آورده اند و این روضه برای حبیب فرستادند اگرچه در حس ظاهر از این عالم مینماید در دیده باطن از آن عالم است و آدمی تا محجوب
بحجب طبیعت ظلمانیه و گرفتار عادت بشریه است انکشاف حقائق اشیا و ادراک امور حسب وی از وی دور است و بجهت همین است عدم ظهور آثار اماکن جنت از عدم جوع و ظما و امثال آن درین
مکان والله اعلم و امثال همین تاویلات و تحقیقات است در قول وی که فرمود ومنبري على حوضي و منبر من که الآن در مسجد قائم است بر حوض من است و در روایتی آمده که منبري على ترعة من ترع الجنة
و ترعه بضم تا و سکون را بمعنی در و راه در آمد آب و آنچه و پایه منبر بدیر روایت است که روزی آنحضرت بر منبر خود ایستاده بود و فرمود قدمی من درینساعت بر ترعه از ترعهای جنت است و در روایتی آمده
که فرمود پای من بر عقر حوض من است و عقر بضم عین و سکون قاف جای در آمد آب در حوض و از اینجا معلوم میشود که این موضع از مسجد شریف روضه از ریاض بهشت است که منبر منیف آن قائم است

و بعض

و بعض گفته اند که این اخبار است از منبری که آنحضرت را در قیامت باشد و مقصود حث و ترغیب بر این منبر که در مسجد شریف است و این سخن بعید است از سیاق حدیث کما لا یخفی متفق علیه وعن ابن عمر قال کان النبی
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یاتی مسجد قباء می آمد مسجد قبا را کل سبت هر روز شنبه ماشیا وراکبا پیاده و سوار فیصلی فیه رکعتین پس میگذارد در وی دو رکعت نماز و این مسجد قبا مسجدی است
در سه کروهی مدینه منوره و آن مسجدی است که در اول هجرت پیش از در آمدن مدینه بنا کرده شده و بقول مشهور که لَمَسْجِدٌ اُسِّسَ عَلَی التَّقْوٰی مِنْ اَوَّلِ یَوْمٍ مراد شان او است و قبا بضم قاف نام موضعی است که این مسجد
در او است متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احب البلاد الی الله مساجدها دوست ترین جاها از شهرها بسوی خدا مسجدها است که در آن عبادت خدا میکنند و بکار
دین مشغول اند وابغض البلاد الی الله اسواقها و دشمن داشته ترین جاها از شهرها بازارها است که در انجا بکار دنیا مشغول اند و از یاد خدا غافل اند رواه مسلم وعن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من بنی لله مسجدا کسی که بنا کند برای خدا طلب رضا و قصد عبادت وی تعالی مسجدی را بنی الله له مثله فی الجنة بنا کند خدای تعالی برای وی خانه در بهشت و در روایتی بیتا مثله و مماثلت در رفعت و وسعت و صفا
و نفاست و الا مماثلت در خانهای فی بناء بهشت صورتی ندارد و در حدیث دیگر آمده است که اگر چه مسجدی بود مانند آشیانه گنجشک و این مبالغه است در خردی و تنگی متفق علیه و بعضی از علما گفته اند که این حدیث متواتر است وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من غدا الی المسجد او راح کسی که برود بسوی مسجد در اول روز یا در آخر روز اعد الله له نزله من الجنة آماده کرداند خدای تعالی برای وی طعام مهمانی او را در بهشت
کلما غدا او راح هر گاه که بامداد کند و شبانگاه کند و نزل بضم نون و سکون زای و ضم آن طعامیکه برای مهمان در اول نزول وی پیش آرند و درین اشارت است باآنکه گویا مسجد خانه خدا است ضیافت میکند وی تعالی زائران او
محروم نمیگذارد و پاک و منزه است کریم از آنکه محروم گذارد مهمان خود را و یکی از نیات و مرغبات که در در آمدن مسجد باید داشت چنانکه در اول کتاب در شرح حدیث انما الاعمال بالنیات گذشت متفق علیه وعن ابی موسی
قال قال رسول الله روایت است از ابی موسی اشعری که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اعظم الناس اجرا فی الصلوة بزرگترین مردم از روی اجر و ثواب در نماز ابعدهم فابعدهم ممشی دورترین ایشان است
پس دورترین ایشان در راه هر یک باندازه بعد مسافت از مسجد والذی ینتظر الصلوة حتی یصلیها مع الامام و آنکه نشسته است در مسجد و انتظار میبرد نماز را تا بگذارد آنرا با امام اعظم اجرا من الذی یصلی ثم
ینام بزرگتر است از روی اجر از آنکسیکه میگذارد نماز تنها پس بخواب میرود و انتظار جماعت نمیبرد اگرچه در اول وقت میگذارد و اگر فرضا یکی با جماعت قلیل یا با کسیکه احق بامامت نیست گذارد و دیگری با انتظار جماعت کثیر برد و کسی که احق
بامامت است این قیاس عظیم تر باشد اجر وی خصوصا باعث بر آن کاسل و تهاون نبود و نیست سر فضیلت اسفار در فجر نزد حنفیه متفق علیه وعن جابر رضی الله عنه قال خلت البقاع حول المسجد خالی شد جاهای گرد
مسجد نبوی صلعم بسبب آنکه مردم ساکنان آن نقل کردند بجای دیگر فاراد بنو سلمة ان ینتقلوا قرب المسجد پس خواستند بنو سلمه بکسر لام که نام قبیله است از انصار که بیایند از منازل خود که دور تر از مسجد شریف داشتند و ساکن شوند به
نزدیکی مسجد فبلغ ذلک النبی پس رسید این خبر انتقال ایشان پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال لهم پس گفت آنحضرت مر ایشان را بلغنی انکم تریدون ان تنتقلوا قرب المسجد رسیده است مرا که شما میخواهید که انتقال کنید از منزلهای
خود در قرب مسجد فقالوا نعم گفتند آری یا رسول الله قد اردنا ذلک بتحقیق خواسته ایم ما آنرا فقال یا بنی سلمة دیارکم تکتب آثارکم پس گفت آنحضرت ای پسران سلمه لازم گیرید جاهای خود را که آنجا میباشید نوشته میشود در نامه
اعمال ثواب گامهای که شما میزنید در آمدن در مسجد دیارکم تکتب آثارکم لازم گیرید دیار خود را نوشته میشود آثار شما مکرر فرمود از برای تاکید و ترغیب یعنی همانجا باشید که هستید هر چند از دور تر می آئید ثواب بیشتر میابید رواه مسلم وعن
ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سبعة یظلهم الله فی ظله هفت قوم از مردم کسانی اند که در پناه خود می در آرد ایشان را خدای تعالی یوم لا ظل الا ظله روزیکه نیست هیچ پناهی
جز پناه وی و ظل در اصل بمعنی سایه است و بمعنی کنف و عزت و غلبه و راحت و نعمت نیز آید و بعض گفته اند که می نشانند در زیر عرش تا از تاب آفات قیامت در امان باشند امام عادل یکی از ان هفت پادشاهی عادل است که در رعیت وی
داد گستری بر موجب فرموده خدا و رسول خدا و داد مظلومان دهد وشاب نشأ فی عبادة الله دوم جوانیکه پیدا شده در پرستش خدا هم از کودکی متعبد و صالح بر خاسته ورجل قلبه معلق بالمسجد اذا خرج منه
سوم مردی که دل وی آویخته است بمسجد وقتیکه بیرون آید از ان حتی یعود الیه تا آنکه باز گردد بسوی مسجد و بیاید بسوی وی ورجلان تحابا فی الله چهارم هر یکی از دو مرد که دوست میدارند یکدیگر را از جهت خدا و دین وی و
طلب رضای وی و تقرب بوی تعالی اجتمعا علیه وتفرقا علیه فراهم آمدند بر محبت خدا و جدا شدند بر محبت خدا کنایت است از خلوص محبت در حضور و غیبت ورجل ذکر الله خالیا ففاضت عیناه پنجم مردیکه یاد کرد
خدا را تنها پس اشک ریخت هر دو چشم او و قید تنهائی برای آنست که تکلف و ریا در ان دخل نباشد ورجل دعته امرأة ذات حسب وجمال ششم مردیکه خواند او را زن صاحب جاه و جمال و خواست که از راه برد فقال
انی اخاف الله پس آنمرد گفت بدل خود و باز داشت نفس اماره را یا بزبان گفت تا آن زن باز ایستد میترسم من خدا را ورجل تصدق بصدقة هفتم مردیکه صدقه کرد بنوعی از صدقه فاخفاها پنهان کرد صدقه را حتی
لا تعلم شماله ما تنفق یمینه تا آنکه نداند دست چپ او آنچه میدهد دست راست او کنایت است از غایت سر و اخفا متفق علیه وعنه قال قال رسول الله وهم از ابی هریره است که گفت گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم صلوة الرجل فی الجماعة تضعف علی صلوته فی بیته نماز مرد که میگذارد در مسجد بجماعت زیاده کرده میشود ثواب آن بر نماز او که میگذارد تنها در خانه خود وفی سوقه و در بازار
خود که در آن برای کسب و تجارت می نشیند خمسا وعشرین ضعفا بیست و پنج درجه وذلک انه اذا توضأ و آن تضعیف ثواب بسبب آنست که چون وضو کند مرد فاحسن الوضوء پس نیک کرد وضو را و رعایت کرد آداب
و شروط آنرا ثم خرج الی المسجد پس بیرون آمد بسوی مسجد لا یخرجه الا الصلوة در حالتیکه بیرون نمی آرد او را مگر نماز و قصد ادای آن بوجه مسنون نه غرضی دیگر لم یخط خطوة الا رفعت له بها درجة گام نمی گذارد
مگر آنکه بلند کرده میشود مر او را بآن گام پایه در ثواب وحط عنه بها خطیئة و کم کرده میشود از وی بآن گام گناهی فاذا صلی لم تزل الملائکة تصلی علیه پس چون نماز گذارد همیشه اند فرشتگان که درود میفرستند
بر وی مادام فی مصلاه تا آنکه نشسته است وی در جای نماز خود و بر نخاسته از انجا درود میفرستند که اللهم صل علیه اللهم ارحمه خداوندا درود بفرست بر وی خداوندا رحمت کن او را ولا یزال احدکم
فی صلوة ما انتظر الصلوة و همیشه است یکی از شما در نماز تا آنکه انتظار میبرد نماز را این از برای فضیلت نشستن در مصلا است و باید که از برای نماز دیگر انتظار میبرد و باعث درود فرستادن فرشتگان میشود وفی روایة
و در روایتی چنین آمده است که قال گفت آنحضرت اذا دخل المسجد کانت الصلوة تحبسه چون در آمد مسجد را در حالی که تحقیق باشد نماز که منع کند او را از بیرون آمدن وزاد فی دعاء الملائکة و زیاده کرده است
درین روایت در دعای فرشتگان این عبارت را که اللهم اغفر له خداوندا بیامرز او را اللهم تب علیه خداوندا رجوع کن برحمت بوی مالم یؤذ فیه مادام که رنج ندهد در مسجد هیچ یکی را از مسلمانان بدست و زبان خود ما
لم یحدث فیه مادام که حدث نکند و وضو نشکند در مسجد که آن نیز سبب ایذای ملائکه و موجب زوال اهلیت نماز است و در بعض روایات یحدث بتشدید دال آمده است از تحدیث یعنی تکلم نکند بکلام دنیا و از ینجا معلوم میشود که این

فضیلت مترتب بر بودن در جای نماز و صبر کردن در آنست و اگر نماز گذارده بجای دیگر رود این فضیلت فوت میگردد و بعض مشایخ بخلوت در روند و مشغول شوند از جهت خوف تشویش وقت و ریا و این نیت صحیح است و در وی
فضیلت ذکر و تسبیح حاصل است اما فضیلت صبر در جای نماز دیگر است صرح به بعض العلماء متفق علیه و عن ابی اسید بضم همزه و فتح سین صحابی انصاریست ساعدی و بعض بفتح همزه نیز گفته اند قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا دخل احدکم المسجد فلیقل وقتی که در می آید یکی از شما مسجد را پس باید که بگوید و بخواند این دعا را اللهم افتح لی ابواب رحمتک خداوندا بگشای برمن درهای رحمت خود را اید در آمدن درین
مکان شریف ببرکت آن یا بتوفیق [illegible] یا در نماز بکشف حقائق آن و اذا خرج فلیقل و چون برآید از مسجد پس باید که بگوید اللهم انی اسئلک من فضلک خداوندا من سوال میکنم ترا از فضل تو مراد از برکت فزونی کرم تو
مراد بدان رزق حلال است که بعد از برآمدن از نماز بطلب آن میرود و کسب میکند و تواند که مراد عود بمسجد باشد که موجب زیادتی ثواب بر ثواب است که بار اول حاصل شده رواه مسلم و عن ابی قتادة ان
رسول الله در روایت است از ابی قتاده انصاری که صحابی مشهور است عقبی بدری حاضر شد همه مشاهد را از فضلای صحابه بود که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفته است اذا دخل احدکم المسجد فلیرکع
رکعتین چون در آید یکی از شما مسجد را پس باید که بگذارد دو رکعت قبل ان یجلس پیش از آنکه بنشیند متفق علیه و این حدیث متمسک شافعیه است در ایجاب تحیة المسجد بحمل امر بر وجوب و نزد ما امر برای ندبست و ظاهر سیاق
حدیث ناظر درینست و الا لازم آید که واجب باشد پیش از جلوس و چنین نیست باتفاق و عن کعب بن مالک صحابی مشهور و قصه تخلف وی از غزوه تبوک و توبه وی از آن مشهور قصص است و بود وی رضی الله عنه از شعرای
اسلام قال کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یقدم من سفر الا نهارا فی الضحی کعب بن مالک گفت بود آنحضرت که قدوم نمی آورد از هیچ سفر مگر روزانه در وقت چاشت فاذا قدم بدأ بالمسجد پس
چون قدوم می آورد آغاز میکرد بدر آمدن در مسجد فصلی فیه رکعتین پس میگذارد در مسجد دو رکعت ثم جلس فیه پس می نشست در مسجد تا مردم بزیارت بیایند و سعادت ملازمت شریف دریابند و بعض مردم باین
حدیث استدلال بر سنیت صلوة ضحی کرده اند و تحقیق آن در باب صلوة الضحی بیاید انشاء الله تعالی و ازین حدیث استحباب نشستن مسافر بعد از قدوم در مسجد معلوم کرده و آنکه عادت شریف نشستن در مسجد پیش از در آمدن
بخانه بود و اگر بعد از در آمدن بخانه نشستند نیز جائز است کذا قالوا متفق علیه و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سمع رجلا ینشد ضالة فی المسجد هر که بشنود مردی را که بجوید
گم شده را در مسجد فلیقل لا ردها الله علیک پس باید که بگوید باز نگرداند آن گم شده را خدای تعالی بسوی تو یعنی نیابی آن را فان المساجد لم تبن لهذا از آنکه مسجدها بنا کرده نشده است برای این کار و مانند آن از آنچه
عبادت است چنانچه خرید و فروخت و دیگر معاملات دنیا و ظاهر آنست که این را بزبان گوید از برای زجر و منع از در آمدن در مسجد نه از برای عبادت نه آنکه از ته دل این دعا کند و بخواهد که مسلمانی گم شده خود را باز نیابد و اگر بدل نخواهد
تا سزای فعل خود یابد و باز گرد این کار نگردد دور نباشد والله اعلم رواه مسلم و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اکل من هذه الشجرة المنتنة کسی که بخورد ازین درخت ناخوش بوی
اشارت به پیاز است یا سیر و در فصل ثانی بیاید که کسی که بخورد ازین دو درخت یعنی پیاز و سیر فلا یقربن مسجدنا پس باید که نزدیک نگردد مسجد ما را فان الملائکة تتأذی مما یتأذی منه الانس بدرستیکه [illegible]
[illegible] از چیزی که ازان ایذا می یابند آدمیان از بوهای ناخوش و هر چه بوی ناخوش دارد از ماکولات و غیر ماکولات درین حکم داخل است از گنده دهنی و گنده بغلی و در حکم مسجد است جمیع مجالس و مجامع عبادات از مجلس علم و ذکر و سایر [illegible]
و مسجد مخصوص بمسجد نبوی نیست و لهذا در بعض روایات مساجد واقع شده بلفظ جمع و در بعض مسجدی نیز واقع شده و آن مخصوص بآن حضرت است بطریق اتفاق و شک نیست که کراهت آن در مسجد شریف اشد و اغلظ خواهد
بود متفق علیه و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البزاق فی المسجد خطیئة آب دهن افگندن در مسجد گناه است و کفارتها دفنها و پوشنده آن گناه و دور کننده بزه آن زیر خاک کردن آن است
یعنی بزاق در مسجد نباید کرد و اگر واقع شد گور باید کرد که بزه آن را ببرد و بزاق و بصاق و بساق بزای و بصاد و بسین آب دهن که از دهن بیرون افگنند و تا در دهن است آن را ریق گویند متفق علیه و عن ابی ذر قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم عرضت علی اعمال امتی ظاهر گردانیده شد بر من و نموده شد مرا کارهای امت من که بوجود خواهد آمد از ایشان حسنها و سیئها کارهای نیک است و کارهای بد ایشان فوجدت فی
محاسن اعمالها پس یافتم در کارهای نیک است الاذی یماط عن الطریق پلیدی و آنچه آزار کند از خار و سنگ و مانند آن که دور گردانیده شود از راه و وجدت فی مساوی اعمالها و یافتم در کارهای بد ایشان
النخاعة تکون فی المسجد لا تدفن آب بینی که باشد در مسجد گور کرده نشود و نخاعة آن را نخامه نیز گویند آبی که از سینه بر آید یا از بینی رواه مسلم و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام
احدکم الی الصلوة چون ایستاده یکی از شما بنماز فلا یبصق امامه پس باید که نیندازد آب دهن پیش روی خود بجانب قبله فانما یناجی الله و در بعض نسخه فانه یناجی الله ما دام فی مصلاه زیرا که وی مناجات میکند و توجه
می آرد و ذکر خدای تعالی را مادام که در جای نماز خود است پس گویا ذات پاک وی تعالی و تقدس مقابل و محاذی است پس آب دهن بآن جانب انداختن از ادب نبود و لا عن یمینه و نیندازد بجانب دست راست خود فان
عن یمینه ملکا زیرا که بجانب راست وی فرشته ایست بزرگ عالی مرتبه که کاتب حسنات است که او مظاهر رحمت الهی است که غالب است بر مظاهر غضب یا مراد ملکی است که حاضر شود نزد نماز از برای تأیید و الهام [illegible]
و این [illegible] عامی او و حکم از اثر دارد در حق مردم آنست که اکرام کند زائر را زیاده از آنچه میکند با آنها که همیشه با وی ملازمند که کرام الکاتبین باشند ولیبصق عن یساره و باید که بیفگند آب دهن را در جانب چپ خود او تحت
قدمه یا بیفگند زیر پای خود فیدفنها پس گور کند آن را و فی روایة ابی سعید تحت قدمه الیسری و در روایت ابی سعید خدری آمده است که بیندازد زیر قدم چپ و این در غیر مسجد است اما در مسجد باید
که در جامه بگیرد و بمالد متفق علیه و عن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی مرضه الذی لم یقم منه آنحضرت گفت در بیماری خود که برنخاست از آن لعن الله الیهود و
النصاری لعنت کند خدای تعالی یهود و نصاری را اتخذوا قبور انبیائهم مساجد که ساختند گورهای پیغمبران خود را مسجدها متفق علیه چون دانست آنحضرت قرب اجل او ترسید از امت که مبادا قبر شریف وی را آنچنان کنند
که یهود و نصاری بقبور انبیای خود کردند بنا کا آنید ایشان را از نهی ازان بلعن یهود و نصاری که قبور انبیاء را مساجد کردند و این بدو طریق متصور است یکی آنکه سجده بقبور برند و مقصود عبادت آن دارند چنانکه بت پرستان
بت می پرستند دوم آنکه مقصود و منظور عبادت مولی تعالی دارند و لیکن اعتقاد برند که توجه بقبور ایشان در نماز و عبادت حق موجب قرب و رضای حق تعالی است و موقع وی عظیم تر است نزد حق از جهت اشتمال
وی بر عبادت و مبالغه در تعظیم انبیای او و این هر دو طریق نا مرضی و نامشروع است اول خود شرک جلی و کفر است و ثانی نیز حرام است از جهت آنکه در وی نیز اشراک بخداست اگرچه خفی است و هر دو طریق لعن موجب است و
نماز گذاردن بجانب قبر نبی یا مرد صالح بقصد تبرک و تعظیم حرام است و هیچکس را درآن خلاف نیست اما اگر در قرب قبر ایشان مسجدی بنا کنند یا نمازی بکنند بی توجه بجانب آن تا ببرکت مجاورت آن موضع که مدفن جسد مطهر ایشان
و با مدد نورانیت از روحانیت ایشان عبادت کامل و مقبول باید درینجا محذوری لازم نمی آید و باکی نیست کذا قال الشیخ ابن حجر الهیتمی المکی و عن جندب نام ابو ذر غفاری و در نام وی رضی الله عنه اختلاف بسیار است

وجندب مجروی از صحابه بر وزن قنفذ یکی جندب بن عبدالله بجلی و جندب بن عبدالله قسری و اینجا مراد بجلی است قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول شنیدم آنحضرت را که میگفت الا وان من کان قبلکم آگاه
باشید و بدانید که آنانکه بودند پیش از شما کانوا یتخذون قبور انبیائهم وصالحیهم مساجد بودند که میگرفتند قبرهای پیغمبران خود را و صالحان خود را مسجدها الا فلا تتخذوا القبور مساجد
آگاه باشید پس مگیرید قبرها را مسجدها انی انهاکم عن ذلک بدرستیکه من شما را نهی کردم از آن رواه مسلم وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اجعلوا فی بیوتکم من صلوتکم
بگردانید در خانهای خود چیزی از نمازهای خود که نوافل باشند تا برکت و نورانیت آن بدان راجع گردد و منور بنور عبادت باشد ولا تتخذوها قبورا و مگیرید و مسازید خانهای خود را مانند گورها یعنی مرده صفت در وی
افتاده باشید و هیچ کار نکنید یا در خواب باشید چون نوم اخ الموت است خانه که در وی بخواب رفته باشند مشابه قبر باشد متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما بین المشرق والمغرب قبلة میان مشرق و مغرب قبله است و این محمول است بر قبله مدینه مطهره که واقع است بجانب جنوب زیرا که وی شمالی مکه معظمه است یا مراد آنست که هیچ جهتی از جهات نیست میان مشرق
و مغرب مگر آنکه قبله است مر قومی را بحسب اختلاف جهت لا زم و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطر المسجد الحرام رواه الترمذی وعن طلق بن علی قال خرجنا طلق بن علی که صحابیست و روایت
کرده است از وی قیس و عبدالله بن بدر و جماعه گفت بیرون آمدیم ما از دیار خود وفدا الی رسول الله قصد کنندگان بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و وفد بفتح واو و سکون فا جماعه را گویند که بر رئیس
قومی بیایند برای مهمی چنانکه زیارت یا ایلچی گری و این جماعه طلق از برای بیعت اسلام آمده بودند چنانکه گفت فبایعناه پس بیعت کردیم با آنحضرت را وصلینا معه و نماز گزاردیم با وی واخبرناه ان بارضنا
بیعة لنا و خبر دادیم آنحضرت را که در زمین ما کلیسائی است برای ما و این قوم نصاری بودند که ایمان آوردند و خواستند که آن کلیسا را بشکنند فاستوهبناه من فضل طهوره پس طلب بخشش کردیم از آنحضرت از
باقی آب وضوی وی و در لفظ استوهبناه اشارت است که آب وضوی آنحضرت مثل مالی و گنجی است که طلب بخشش آن از حضرت وی نمایند فدعا بماء پس طلبید آنحضرت آبی را فتوضأ پس وضو کرد وتمضمض و آب
در دهن کرد یعنی بعد از وضو از بقیه آب وضو ثم صبه لنا فی اداوة پس بریخت آن آب را برای ما در ظرفی از چرم وامرنا و امر کرد ما را بر آمدن از نزد وی فقال اخرجوا پس گفت بیرون آئید فاذا اتیتم ارضکم پس چون بیائید
شما زمین خود را فاکسروا بیعتکم پس بشکنید کلیسای خود را وانضحوا مکانها بهذا الماء و بپاشید و تر کنید جای آن کلیسا را که شکسته اید باین آب تا انوار و برکات دین شامل آن بقعه گردد واتخذوها مسجدا
و بگیرید آن کلیسا را مسجد یعنی بسازید بجای وی مسجدی قلنا ان البلد بعید عرض کردیم که شهر ما از مدینه مطهره دور است والحر شدید و گرما سخت است والماء ینشف و آب در ظرف خشک میگردد در هوای
گرم و ینشف بجذب کشیدن جامه خوی او کاغذ سیاهی را عوض آب فقال امدوه من الماء پس فرمود آنحضرت افزون کنید آن را از آب یعنی بریزید در وی آبی دیگر فانه لا یزیده الا طیبا زیرا که بدرستی آن بقیه
وضو که داده است زیاده نمیکند این آب را که در وی ریخته شده است با این آب او را مگر برکت و خوشی را یعنی هیچ نقصانی ندارد اگر آبی دیگر بریزید برکت افزون میگردد و نظر آن قوم در عالم اسباب افتاد و رسیدند
که آب در اداوه بحرارت آفتاب خشک گردد پس آنحضرت تدبیر از همین عالم کرد و اگر ساکت میماندند و بفعل و علم آنحضرت اکتفا میکردند میرسید آن آب تمام و کمال و هرگز آفتاب را تصرف در آن نمی بود شک و
تردد و تسبب در راه یقین و عالم قدرت سد راه مقصود است والله علی کل شیء قدیر و درین حدیث استحباب تبرک است به بقیه آب وضوی و پس مانده آنحضرت و نقل آن ببلاد و مواضع بعیده مانند آب زمزم
و آنحضرت چنانچه در مدینه بود آب زمزم را از حاکم مکه میطلبید و برکت مباحث و فضل وارثان او که علما و صلحا اند و تبرک بآثار و انوار ایشان همین قیاس است رواه النسائی وعن عائشة رضی الله عنها قالت امر
رسول الله گفت عائشه امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ببناء المسجد فی الدور آوردن مسجد در سراها و محلها و قبیلها اگر بقصد ضرار نباشد تا هر قومی در محله خود جماعت میکرده باشند و
ان ینظف ویطیب و امر کرد که پاکیزه داشته شوند مسجدها و خوشبو کرده شوند بقصد تعظیم این بقعه و حضور ملائکه و نشاط مؤمنان و ینظف و یطیب بیاء و تاء مضارع کرده شده اند رواه ابوداؤد
والترمذی وابن ماجه وعن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما امرت بتشیید المساجد امر کرده نشده ام من از نزد خدا تعالی به بر افراشتن و آراستن و نقش
و نگار کردن مسجدها قال ابن عباس گفت ابن عباس یعنی برای خبر دادن از فعل مردم بعد از آنحضرت نظر بعادت نفوس آدمیان لتزخرفنها البته زرخرف میکنید شما مسجدها را کما زخرفت الیهود والنصاری چنانکه
زرخرف کردند یهود و نصاری و زخرف در اصل طلا و کمال حسن چیز را گویند یعنی نقش خواهند کرد و در وی اندود خواهند ساخت بطلا و بعض متأخران آن را تجویز کرده گفته اند که مردم خانها میسازند و زرخرف و طلا میکنند
اگر مسجدها بخشت و گل ساده بنا کنیم شاید که در نظر عوام خوار نماید و حقیر در آید رواه ابوداؤد وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من اشراط الساعة ان یتباهی الناس فی
المساجد بدرستیکه از علامات قیامت است که تفاخر کنند و بنازند مردم بمسجدها و تحسین ها و تزویق و تفتیش و تطویل آن بطریق سمعه و ریا تا مردم مدح و ثنای ایشان گویند رواه ابوداؤد والنسائی والدارمی
وابن ماجه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عرضت علی اجور امتی عرض کرده شد بر من و نموده شد مزد عملهای امت من از برای ثواب حتی القذاة یخرجها الرجل من المسجد
تا خس و خاشاک و گرد و خاک که بیرون می آرد و دور میدارد از مسجد و قذی آنچه در چشم و آب افتد از خاک و خاشاک و جز آن و درینجا اشارت است که مسجد مشابه چشم انسان است که آزار میکشد و حاجت وی از آنها مانند آنکه لال است از
جهات معنوی که بدان تیره میگردد و هر که پاک دارد آن را از آن منظور نظر رحمت و سزاوار ثواب میگردد وعرضت علی ذنوب امتی و عرض کرده شد بر من گناهان امت من فلم ار ذنبا اعظم پس ندیدم هیچ گناهی بزرگتر
من سورة من القرآن از فراموش کردن سورة از قرآن او آیة یا فراموش کردن آیتی اوتیها الرجل ثم نسیها که داده شد آن سوره یا آن آیت مرد را پس فراموش کرد آن را و درین زجر و تشدید است بر فراموش
کننده قرآن بعد از یاد گرفتن و بعضی از علمای شافعیه آن را از کبائر شمرده اند اعاذنا الله منه رواه الترمذی وابوداؤد وعن بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بشر المشائین فی الظلم الی
المساجد گفت بریده بن الاسلمی که صحابی مشهور است فرمود پیغمبر خدا بشارت ده مروندگان را در تاریکیها بمسجدها بالنور التام یوم القیمة بروشنائی تمام در روز قیامت تلمیح است بقوله عز وجل نورهم یسعی
بین ایدیهم وبایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا رواه الترمذی وابوداؤد ورواه ابن ماجه عن سهل بن سعد وانس وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا رأیتم الرجل یتعاهد المسجد چون ببینید مردی را که تعهد و تفقد میکند مسجد را و خبر میگیرد از وی و ملازمت مینماید و او را محافظت نمودن و درست کردن و جاروب زدن و نماز گزاردن
و بعبادت مشغول شدن و ذکر کردن و درس علوم دینی گفتن و مع ذلک اینها اعلی و اجل اقسام تعاهد اند فاشهدوا له بالایمان چون کسی را ببینید که اینچنین میکند پس گواهی دهید و حکم کنید بقطع مر او را که وی مؤمن است

قال الله تعالی نزدیک خدای تعالی میفرماید انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر عمارت نمیکند مسجدهای خدا را مگر کسی که ایمان آورده است بخدا و روز آخرت رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی

وعن عثمان بن مظعون قال گفت عثمان بن مظعون یا رسول الله ائذن لنا فی الاختصاء دستوری ده ما را در خصی شدن تا از خطرهٔ زنا و خواطر آن باز رهیم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیس منا من خصی نیست از ما و بر طریقه و سنت ما کسی که خصی سازد دیگری را ولا اختصی و نه کسی که خصی شود از خود لان خصاء امتی الصیام بدرستیکه خصی شدن امت من روزه داشتن است که بدان شکست شهوت طبیعی و فنای آن حاصل میشود و مقصود صادر و قلیه امساک جوارح و حفظ قوی از نامشروعات و نامرضیات بآن ضم کرده فقال پس گفت عثمان بن مظعون ائذن لنا فی السیاحة اذن کن ما را در سیاحت یعنی ده بر رفتن در زمین و گشتن در آفاق عالم فقال ان سیاحة امتی الجهاد فی سبیل الله پس گفت آنحضرت بدرستیکه سیاحت امت من رفتن است از برای جهاد در راه خدا و کارزار کردن با کافران یعنی رفتن و گشتن در زمین که محمود است از برای جهاد است باقی بیهوده در زمین گشتن چیزی نیست و در حدیث دیگر آمده است که لا سیاحة فی الاسلام فقال پس گفت عثمان بن مظعون ائذن لنا فی الترهب اذن کن ما را در رهبانیت چنانکه بعض اهل کتاب میکردند عزلت میکردند و مشاغل دنیا و لذات آنرا بالکلیه ترک میدادند و کردن زنان قطعا نمیکردند و از همه کس و همه چیز یکسو میشدند و ایشان را راهب میگویند و ترهب در اصل از رهبانست بمعنی خوف فقال پس گفت آنحضرت که ان ترهب امتی الجلوس فی المساجد انتظارا للصلوة بدرستیکه ترهب امت من نشستن است در مسجدها بانتظار نماز که از همه کس و همه چیز رو گردانیده متوجه پروردگار می نشینند و آن ترهب که رهبان میکردند چیزی نیست و عاقبت آن محمود نه و آنرا زیر منبر زدند رواه فی شرح السنة

وعن عبد الرحمن بن عائش بتحتانیه وشین معجمه اختلاف است در صحبت وی و ابو حاتم گفته که هر که گفته است در روایت وی سمعت رسول الله خطا کرده والله اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رأیت ربی دیدم پروردگار خود را عز و جل و این دیدن در خواب است چنانکه در روایتی آمده پس اشکالی ندارد و اگر در بیداریست چنانکه در روایت دیگر آمده است پس این از خصائص آنحضرت است چنانکه در شب معراج بر قول مختار یا اول است بدیدن مثالی تمثیل حق جل و علا بدان مثال فی احسن صورة در نیکوترین صورتی اگر این بیان صفت و شان حق است پس مراد بصورت صفت است که متجلی بصفت جمال و لطف و کرم بود و اطلاق صورت بر صفت شایع است چنانکه گویند صورت حال چنین است و صورت مسئله این است و اگر بیان حال خود میکند که من در آن وقت در صورت خوب و حال مرغوب بودم فلا اشکال در خود چون باشد که وقت شهود خاص و تجلی تمام و انعام عام بود قال فیم یختصم الملأ الاعلی گفت پروردگار تعالی و پرسید از من که در چه چیز خصومت میکنند ملائکه و ملأ جماعت از اکابر و اشراف قوم را گویند و مراد آنست که کدام اعمال است که فرشتگان در فضیلت آن بحث و گفتگو دارند یا در برداشتن آن بصعود مسارعت و مسابقت مینمایند یا رشک میبرند بر آدمیان در آن فضائل و رغائب که با وجود شهوات جسمانی بدان مخصوص میشوند قلت میفرماید آنحضرت که گفتم من در برابر این سؤال پروردگار انت اعلم تو داناتری که کدام است آن اعمال قال گفت آنحضرت فوضع کفه بین کتفی پس نهاد پروردگار تعالی دست قدرت و انعام خود را میان دو شانهٔ من کنایت است از تخصیص وی بمزید فضل و کرم و اکرام و انعام چنانکه ملوک بعض از خادمان خود را که خواهند که مخصوص گردانند ایشان را بمزید قرب و افاضهٔ نعم فوجدت بردها بین ثدیی پس یافتم من سردی دست مولی تعالی را در میان دو پستان خود کنایت است از وصول از فیض و تجلی تشریف و حصول برد یقین و چون حصول این اثر موجب حصول علوم و اتساع فیض آن بود فرمود فعلمت ما فی السموات والارض پس دانستم هرچه در آسمانها و هرچه در زمین بود عبارت است از حصول تمامهٔ علوم جزوی و کلی و احاطهٔ آن و تلا و خواند آنحضرت مناسب این حال و تقصد استشهاد بامکان آن این آیت را که وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض و همچنین می نمودیم ابراهیم خلیل الله علیه الصلوة والسلام را ملک عظیم تمامهٔ آسمانها و زمین را ولیکون من الموقنین و تا آنکه گردد ابراهیم از یقین کنندگان بوجود ذات و صفات و توحید و اهل تحقیق گفته اند که تفاوت است در میان این دو رؤیت زیرا که خلیل علیه السلام ملک آسمان و زمین را دید و حبیب هرچه در آسمان و زمین بود و حالی از ذوات و صفات و ظواهر و بواطن همه را دید و خلیل حاصل شد مراو را یقین بوجوب ذاتی و وحدت حق بعد از دیدن ملکوت آسمان و زمین چنانکه حال اهل استدلال و ارباب سلوک و محبان و طالبان میباشد و حبیب حاصل شد مراو را یقین و وصول الی الله اول پس از آن دانست عالم را چنانکه شان مجذوبان و محبوبان و مطلوبان است و اول موافق است بقول ما رایت شیئا الا رایت الله بعده و ثانی بما رایت شیئا الا رایت الله قبله و شتان ما بینهما رواه الدارمی مرسلا روایت کرد این حدیث را دارمی از عبد الرحمن بن عائش که از تابعین است بطریق ارسال وللترمذی نحوه و مر ترمذی راست مانند این حدیث باختلاف در بعض الفاظ عنه وعن ابن عباس ومعاذ بن جبل از عبد الرحمن مذکور و از ابن عباس و از معاذ بن جبل وزاد فیه و زیاده کرده است ترمذی درین حدیث این را که قال گفت پروردگار تعالی بعد از افاضهٔ علوم و اعاده کرد سؤال را که یا محمد هل تدری فیم یختصم الملأ الاعلی ای محمد آیا درمیابی که در چه چیز خصومت میکنند ملائکه قلت نعم این بار گفتم آری میدانم در چه چیز خصومت میکنند فی الکفارات خصومت میکنند در کفارات یعنی در اعمالی که سبب بخشیدن و پوشیدن گناهان میگردند والکفارات المکث فی المساجد بعد الصلوات و آن اعمال که کفارات گناهان میشوند سه اند یکی از آنها درنگ کردن در مسجدها بعد از نمازها وابلاغ الوضوء فی المکاره سوم رسانیدن وضو بجای کمال و اکمال و اسباغ آن در احوالی که مکروه و ناخوش دارد طبیعت آنرا چنانکه حال مرض و سردی هوا ومن فعل ذلک عاش بخیر و هر کس بکند آنرا زندگانی میکند بنیکی ومات بخیر و میمیرد بنیکی وکان من خطیئته کیوم ولدته امه و میگردد پاک از گناهان خود همچو در روز زائیدن مادر او را وقال و گفت پروردگار تعالی یا محمد اذا صلیت فقل ای محمد چون نماز بگذاری پس بگو و بخوان بعد از نماز این دعا را اللهم انی اسئلک فعل الخیرات خداوندا بدرستیکه من سؤال میکنم ترا کردن نیکیها را وترک المنکرات و گذاشتن کارهای بد را که ناشناخته شده و ناآشنا اند در دین وحب المساکین و سؤال میکنم دوستی مسکینان را که ایشان را دوست دارم من یا ایشان دوست دارند مرا آن یکی است چون من ایشان را دوست دارم ایشان نیز مرا دوست خواهند داشت چه هر کس دوست دار خود را دوست دارد و محبت یکی است در جانبین پرتو انداخته محب محبوب را و محبوب محب را واذا اردت بعبادک فتنة و چون خواهی به بندگان خود ابتلا و آزمایش و گمراهی در دین یعنی بلای نرستی که بدان بیم زوال ایمان باشد فاقبضنی الیک غیر مفتون پس بمیران مرا پیش از آنکه گرفتار فتنه شوم و دین و ایمان از دست دهم امثال این دعاها و امثال این برای تعلیم امت و ترسانیدن ایشان است قال گفت پروردگار تعالی برای زیادت تعلیم پیغمبر خود صلی الله علیه وسلم بعد از آنکه بیان کرد کفارات را تا گفت آنحضرت برای زیادت بیان بامت بحصول علم از جانب حق والدرجات و علامتهای که بآن قدر و مرتبهٔ بندگان در درگاه حق بلند گردد و بدرجه رسانند افشاء السلام یکی فاش کردن سلام یعنی ظاهر و بلند گفتن سلام بر آشنا و بیگانه واطعام الطعام دوم خورانیدن طعام مسکینان و محتاجان و تصدق کردن بر ایشان و امداد و اعانت نمودن ایشان را والصلوة باللیل والناس نیام سوم نماز گذاردن در شب در حالیکه مردم در خواب باشند که آن اصدق و اخلاص دیگر نسبت بمشقت و ریاضت و در آن بیشتر اشارت است استجماع صفت تواضع و جود و عبادت بیت شرف مرد بجود است و کرامت بسجود هر که این هر دو

والمشی علی الاقدام الی الجماعات و دیگر رفتن بپایها بسوی جماعات

ندارد درمسجد بجز وجوه ولفظ هذا الحدیث کلفظ المصابیح ولفظ این حدیث بلفظ جمعی که در مصابیح است لم اجده عن عبد الرحمن الا فی شرح السنة لیکن قرینه آنرا از عبد الرحمن بن عابش کرده شیخ گفت که آن تصنیف صاحب
مصابیح است وعن ابی امامة قال کفت ابامامه باهلی که صحابیست وابا امامه تابعین نیز هست مشهور همین صحابی است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة کلهم ضامن علی الله سه کس اند که هر ایشان خداوند ضمان اند که جنت
برضا بجهت مدد وی که تخلف میکند که نگاه دارد ایشانرا از فتنه وخسارت و ضرر آفت دنیا ودین رجل خرج غازیا فی سبیل الله یکی از ان سه کس مردیست که بیرون آمد قصد کننده غزو در راه خدا فهو ضامن علی الله پس وی خداوند ضمان است خدا
حتی یتوفاه فیدخله الجنة تا آنکه بمیراند او را خدا پس درآرد او را در بهشت این سعادت دینی است او یرده بما نال من اجر یا باز گرداند او را زنده بآنچه یافته است از ثواب غزا این نیز سعادت دینی است او غنیمة یا باز گرداند بآنچه یافته است از
غنیمت این سعادت دنیاست به هر تقدیر سود و سعادت دنیا یا دین حاصل است ورجل راح الی المسجد ودوم مردیست که رفته است بسوی مسجد فهو ضامن علی الله پس وی هم خداوند ضمان است بر خداوند واجب است بر خدا لحفظ ورعایت وی
ورجل دخل بیته بسلام سوم مردیست که درآمد بخانه خود با سلام فهو ضامن علی الله پس وی نیز ضامن است بر خدا و درآمدن در خانه بسلام دو معنی دارد یکی آنکه زود درآمدن در خانه سلام کند بر اهل خانه و بهمانیت در آنجا حصول
خیر و برکت در دوم وی در اهل خانه او است دوم آنکه لازم گیرد خانه او بیرون نیاید از آن بابی طلب امن و سلامت از صحبت خلق و ضمن دراینجا سلامت از آفات فتن است و چون مراد دین و قسم خیر ظاهر بود تصریح بیان نفرمود رواه ابو داود وعنه و
هم از ابی امامه است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من خرج من بیته متطهرا کسی که بیرون آید از خانه خود با طهارت الی صلوة مکتوبة بسوی نماز فرض فاجره کاجر الحاج المحرم پس اجر او همچو اجر کسی است که حج رانیداست احرام بسته نماز شبیه
بحج و وضو شبیه احرام و وجه تشبیه ثبوت اجر و ثواب است از وقت برآمدن از خانه تا وقت باز آمدن بخانه چنانکه باب فضیلت حج و قصد ما است مساوات در ثواب بجمیع وجوه یا از باب الحاق ناقص بکامل است از جهت مبالغه در ترغیب الا اجر بر قدر تعب است اگر
حیثیات اهم مراعی است ومن خرج الی تسبیح الضحی و کسی که بیرون آید بسوی نماز چاشت تسبیح و سبحه بضم نماز نفل را گویند لاینصبه الا ایاه در تعب و مشقت نیندازد او را مگر تسبیح ضحی یعنی خالص قصد نماز برآید بی شوب سمعه و ریا غرضی دیگر فاجره کاجر
المعتمر پس ثواب آنکس همچو ثواب کسی است که عمره بجا می آورد و در نسبت حج همچو نماز نفل است بنسبت بنماز فرض وصلوة علی اثر صلوة لا لغو بینهما و نماز بی نمازی که نیست کلام بیهوده در میان هر دو کتاب فی علیین علی است نوشته دیوان حفظه یاد در اعلی
مراتب اثر آنست و گفته اند که علیین نام مقامی است در آسمان هفتم رواه احمد وابو داود وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مررتم بریاض الجنة فارتعوا گفت چون بگذرید شما بر مرغزارها و بستانهای بهشت پس بچرید قیل
گفته شد یا رسول الله وما ریاض الجنة وچیست مرغزارهای بهشت قال المساجد گفت مسجدها یا بهشت مسجدها که اعمال دروی سبب آمدن در ریاض جنت است قیل پرسیده شد وما الرتع وچیست چریدن یعنی چیست که می چرید یا رسول الله قال سبحان الله و
الحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر رواه الترمذی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اتی المسجد لشیء فهو حظه کسی که بیاید بمسجد از برای چیزی یعنی غرضی که دینی یا دنیاوی پس همان چیز نصیب او است و حاصل وقت
او است و مضمون این حدیث مؤدی است از قول انما الاعمال بالنیات رواه ابو داود وعن فاطمة بنت الحسین عن جدتها فاطمة الکبری رضی الله عنها تابعیه هاشمیه است خواهر علی بن الحسین زین العابدین تزوج کرد او را حسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب
وچون وفات یافت زوج او تزوج کرد عمرو بن عثمان بن عفان روایت است از فاطمه صغری دختر امام حسین از جده وی که فاطمه زهرا است رضی الله عنهم قالت کان النبی گفت بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا دخل المسجد چون می درآمد مسجد را صلی علی محمد وسلم
صلوة میفرستاد بر پیغمبر و سلام یعنی میگفت صلی الله علی محمد وسلم یا اللهم صل علی محمد وسلم وقال ومیگفت رب اغفر لی ذنوبی خداوندا بیامرز گناهان مرا و میگفت اللهم صل علی یا صلی الله علی واللهم اغفر لی از جهت تعلیم امت است لفظ یا بیان کلم ماند یا مثل
تعظیم شریف به صلوة ورحمت است و انکسار در اللهم اغفر لی است وافتح لی ابواب رحمتک وبگشا برای من درهای مهربانی خود را واذا خرج وچون بیرون می آمد آنحضرت از مسجد میگفت صلی علی محمد وسلم وقال رب اغفر لی ذنوبی وافتح
لی ابواب فضلک رواه الترمذی واحمد وابن ماجة وفی روایتهما ودر روایت احمد و ابن ماجه چنین آمده است که قالت گفت فاطمه رضی الله عنها اذا دخل المسجد چون می درآمد آنحضرت مسجد را وکذا اذا خرج و همچنین وقتیکه بیرون می آمد
میگفت بسم الله والسلام علی رسول الله بدل بجای صلی علی محمد وسلم وقال الترمذی لیس اسناده بمتصل گفته است ترمذی نیست اسناد این حدیث متصل وفاطمة بنت الحسین لم تدرک فاطمة الکبری و فاطمه دختر امام
حسین در نیافته است فاطمه بزرگ را که جده امام حسین در وقت وفات فاطمه زهرا هشت ساله بیش نبود پس البته راوی درمیان متروک است وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال نهی رسول الله نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن تناشد الاشعار
فی المسجد از خواندن شعرها در مسجد مراد شعر زور و باطل است که خواندن آن نامشروع است خصوصا در مسجد که مکان طاعت و عبادت است اما شعر که در توحید باری سبحانه و تعالی و نعت رسول الله صلی الله علیه وسلم و تابعان وی رضی الله عنهم و مواعظ و نصائح
باشد بهیچ حال در هیچ جا ممنوع نیست و آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای حسان که مدح وی و هجو دشمنان وی میگفت در مسجد منبری بر پا میکرد و میفرمود که روح قدس تائید میکند حسان را مادام که مخاصمت و معارضت میکند از پیغمبر خدا وعن البیع
والاشتراء فیه و نهی میکرد از فروختن و خریدن در مسجد و دیگر معاملات دنیا همین قیاس است وان یتحلق الناس یوم الجمعة قبل الصلوة فی المسجد و نهی کرد از حلقه کردن و نشستن مردم روز جمعه پیش از نماز در مسجد اگرچه برای مذاکره علم و شغل
ذکر باشد و در بیان سبب نهی چند وجه گفته اند یکی آنکه تحلق مخالف هیئت اجتماع مصلیان است دیگر آنکه اجتماع برای نماز جمعه کاری بزرگ است که تا از آن فارغ نشوند مشغول شدن بکاری دیگر گنجایش ندارد و تحلق شاید از آن بهم غفلت از آن است
و این وجه نهی مخصوص تحلق در وقت خطبه نباشد سوم آنکه وقت انصات و اشتغال باستماع خطبه و توجه بآنست و باین وجه مراد نهی از تحلق نزد خطبه باشد و نیز نهی در دو وجه اول تنزیهی باشد و در سوم تحریمی رواه ابو داود والترمذی
وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رأیتم من یبیع او یبتاع چون ببینید کسی را که میفروشد یا میخرد در مسجد فقولوا پس بگوئید لا اربح الله تجارتک سود مند نگرداند خدای تعالی سودا
گری ترا واذا رأیتم من ینشد فیه ضالة وچون ببینید کسی را که بجوید در مسجد گم شده را فقولوا لا ردها الله علیک پس بگوئید باز نگرداند و نرساناد آنرا خدای تعالی بتو رواه الترمذی والدارمی وعن حکیم بن حزام بحای
مهمله مکسوره و زای معجمه برادرزاده ام المؤمنین خدیجه است ولادت او پیش از عام الفیل است بسیزده سال عمر او صد و بیست سال بود شصت در جاهلیت و شصت در اسلام از اشراف قریش و فضلای قوم است باقی احوال وی بجای دیگر ثبت یافته است
قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یستقاد فی المسجد نهی کرد آنحضرت از طلب قصاص کردن و کشتن قاتل در مسجد وان ینشد فیه الاشعار واز خواندن اشعار در مسجد وان تقام فیه الحدود و در پا کردن حدها مثل
حد زنا و حد شرب خمر آن در مسجد و باید که بعد از ثبوت حد و قصاص زدن و کشتن بیرون مسجد کنند رواه ابو داود فی سننه روایت کرد این حدیث را ابو داود در سنن خود وصاحب جامع الاصول فیه عن حکیم و در روایت که صاحب
جامع الاصول در جامع الاصول از حکیم بی نسبت ابن حزام وظاهر آنست که مراد همین حکیم ابن حزام خواهد بود چه حکیم از صحابه یکی همین حکیم بن حزام است دیگر حکیم بن معاویه النمیری است و در صحبت وی اختلاف است والله اعلم وفی
المصابیح عن جابر و در مصابیح روایت کرده از جابر و این در اصول یافته نشده است وعن معاویة بن قرة عن ابیه تابعی عالم عامل ولادت او یوم الجمل ذکر کرده او را ابن حبان در ثقات دریافت هفتاد تن را از صحابه روایت میکند از پدر خود و
روایت میکند از وی قتاده و شعبه و اعمش و غیر ایشان ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن هاتین الشجرتین معاویه بن قره از پدرش قره بضم قاف و تشدید را روایت کرده که آنحضرت نهی کرد از خوردن این دو درخت یعنی
البصل والثوم پیاز و سیر تفسیر راوی است که گفت مراد از این شجرتین پیاز و سیر است وقال وگفت آنحضرت من اکلهما فلا یقربن مسجدنا کسیکه بخورد آنها را پس باید که نزدیک نیاید مسجد ما را مبالغت در نا آمدن مسجد کند نزدیک آن

فی المسجد

نخورد چه جای درآمدن وقال ان كنتم لا بد آكليهما وگفت آنحضرت اگر هستید شما ناچار خورندهٔ این دو درخت فامیتوهما طبخا پس بمیرانید یعنی دور کنید بوی آنها را به پختن و سابقا معلوم شد که چه بوی بد دارد ماکولات دیگر آن داخل است
درین حکم و مراد مسجد جامع است و مخصوص مسجد نبوی نیست و مجالس و مجامع خیر همین قیاس است رواه ابوداود وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الارض کلها مسجد زمین همه حکم مسجد دارد که نماز در وی
جائز است بی کراهت الا المقبرة والحمام مگر مقبره و حمام اما مقبره از جهت آنکه غالب درو نجاست و اختلاط تربت او ست با آنچه جدا میگردد از مرده ها از نجاست اگر مکان طاهر و نظیف باشد پس هیچ باکی نیست و کراهتی و بعضی برانند که نماز در
مقبره مکروه است مطلقا از جهت ظاهر این حدیث اما نماز بجانب قبر حرام است باتفاق اگر بقصد تعظیم شد و اگر نه حکم مقبره دارد و اما حمام از جهت آنکه محل کشف عورات و ماوای شیاطین است رواه ابوداود والترمذی والدارمی
وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یصلی فی سبعة مواطن نهی کرد آنحضرت از نماز گذاردن در هفت جا فی المزبلة بفتح با و ضم آن جای سرگین انداختن و زبل بکسر زای سرگین و دیگر نجاسات در حکم آن است
بلکه بعضی سخت تر از آن والمجزرة بجیم و زای و در جای ذبح کردن حیوانات از جهت محاذات نجاسات والمقبرة و در مقبره چنانکه گذشت وقارعة الطریق و در میان راه که جای کوب مردم است که میکنند زیرا که از جهت شغل خاطر بکنند گذران
و تنگ کردن جای ایشان و نیز اگر مردم بی ضرورت از پیش نماز بگذرند تا تمام شوند و اگر ایشان بضرورتی باشد مصلی بزه کار شود وفی الحمام و در حمام چنانکه گذشت وفی معاطن الابل و در جای نشاندن شتران تا از رمیدن ایشان تشویش
نیاید وفوق ظهر بیت الله و بر پشت خانه کعبه از جهت ترک ادب رواه الترمذی وابن ماجة وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوا فی مرابض الغنم نماز بگذارید در جای نشستن گوسفندان
ولا تصلوا فی اعطان الابل و مگذارید در نشستگاه شتران بجهت آنکه مذکور شد که نفور شتران موجب تشویش است بخلاف گوسفندان که تنفر ندارند و تشویش نمیرسانند رواه الترمذی و اختلاف کرده اند در آنکه نهی برای تحریم است یا تنزیه و بر
هر تقدیر علت نهی آنست که مکان نجس است والا جائز باشد و اما که نجس مخصوص نیست در آن و نیز برین تقدیر ظاهر آن بود که میگفتند نهی کرد از گذاردن نماز در مکان نجس بلکه علت همان احتمال نجاست و قرب او است حتی که اگر پاک کرده باشند و
بالای سجاده نماز کنند نیز مکروه است وعن ابن عباس قال لعن رسول الله گفت ابن عباس لعنت کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم زائرات القبور زنان که زیارت کنند قبور را اما آنکه آنحضرت در ابتدا اجمال منع کرده بود از
زیارت قبور مردان را و زنان را پس از آن رخصت کرد و فرمود نهی میکردم شما را از زیارت قبور اکنون زیارت بکنید آنها را پس بعضی میگویند که این رخصت شامل است مردان و زنان را اگرچه بصیغه مذکور واقع شده چنانکه عادت شرع است
در اغلب احکام که خطاب بمردان میکنند و زنان نیز داخل اند در آن و بعضی گویند رخصت مخصوص مردان است و زنان باقی اند بر نهی از جهت کثرت جزع و نوحه گری و این حدیث اگر بعد از رخصت مردان است چنانکه ظاهر است مؤید این قول است
والمتخذین علیها المساجد والسرج و لعنت کرده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسانی را که میگیرند بر قبور مسجدها را یعنی سجده برندگان بجانب قبور بقصد تعظیم چنانکه گذشت و کسانی که میگیرند چراغها را بر قبور بقصد تعظیم و تزیین
بعضی حرام است اگرچه بقصد تعظیم باشد از جهت اسراف و تضییع مال و بعضی گویند که اگر آنجا رهگذر مردم باشد یا در سایه چراغ کاری میکرده باشند جائز است و درین صورت چراغ گرفتن بجهت قبر نیست بلکه بجهت کاری دیگر است که قبر
در آن منظور نیست رواه ابوداود والترمذی والنسائی وعن ابی امامة قال ان حبرا من الیهود سأل النبی گفت ابو امامه که دانشمندی از یهود پرسید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ای البقاع خیر
کدام از جاها بهتر است و این متضمن سوال از بدترین بقعه ها نیز هست کما لا یخفی فسکت عنه پس خاموش ماند آن حضرت از جواب این سوال وقال و گفت آنحضرت اسکت حتی یجیء جبرئیل خاموش میباشم تا آنکه بیاید جبرئیل فسکت پس
خاموش ماند آنحضرت تا آمدن جبرئیل وجاء جبرئیل و آمد جبرئیل علیه السلام فسأل پس پرسید آنحضرت فقال ما المسؤل عنها باعلم من السائل پس گفت جبرئیل نیست آنکه سوال کرده شده است از بقاع که کدام یک از آنها خیر است
داناتر از سوال کننده یعنی من هم نمیدانم که بهترین بقعه ها کدام است چنانکه تو نمیدانی ولکن اسال ربی و لیکن میپرسم پروردگار خود را تبارك و تعالی ثم قال پس گفت جبرئیل یا محمد انی دنوت من الله دنوا من
نزدیک شدم از درگاه خدا نزدیک شدنی که ما دنوت منه قط نزدیک نشده بودم در مدت عمر از آنجناب هرگز قال گفت آنحضرت وکیف کان و چگونه بود آن نزدیکی تو از الله تعالی یا جبرئیل قال گفت جبرئیل کان بینی و
بینه و بود میان من و میان خدا سبعون الف حجاب من نور هفتاد هزار پرده از نور من نور از جهت آن گفت که جبرئیل روحانی است آنجا حجاب ظلمانی وجود ندارد و باید دانست که این حجب بنسبت مخلوقات است نه بنسبت بخالق و حق تعالی
محجوب نیست محجوب بندگان اند چنانکه حجاب آفتاب نسبت باعمی که محجوب او است نه آفتاب و حجاب خلق از خالق دو قسم است ظلمانی جسمانی و نورانی روحانی و آدمیان بعضی محجوب اند برؤیت نعم از منعم و بعضی برؤیت اسباب از مسبب و بعضی
برؤیت شهوات مباحه یا محرمه و دیگر حجابهای طبیعی و نفسانی و ملائکه و بعضی از آدمیان مقرب محجوب اند بمعانی اسماء و صفات و افعال حق و گروهی محجوب اند بنور مهابت و عظمت و کبریا و جلال و قدس بیت بدرد هم پرده های
خیال ماند سراپردهٔ الاجلال و بالجمله صفات پردهٔ ذات اند و از اینجا علی قلبی هم ازین قبیل است و هیچکس نسبت بذات اقدس بی پرده نیست و اگر پرده نباشد کائنات همه بسبحات سوخته گردد بیت هست از پس دو
گفتگوی من و تو چون پرده برافتد نه تو مانی و نه من رمزی از این معنی در اول کتاب نیز گذشته است والله اعلم پس جبرئیل میگوید که بنهایت مرتبه قرب رسیدم و از حق سبحانه پرسیدم فقال پس گفت وی سبحانه شر البقاع اسواقها بدترین
جایها بازارها است وخیر البقاع مساجدها و بهترین جاها مسجدها است رواه ابن حبان فی صحیحه عن ابن عمر روایت کرد این حدیث ابن حبان در صحیح خود از ابن عمر و اصل کتاب درین موضع بیاض است

الفصل الثالث

عن ابی هریرة رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت ابو هریره شنیدم آنحضرت را که میفرمود من جاء مسجدی هذا کسی که بیاید مسجد مرا که این مسجد عظیم الشان و افضل الزمان است و مساجد دیگر تابع وی
و فرع وی خواهند بود در حکم لم یأته الا لخیر یتعلمه او یعلمه نیاید مگر برای کار نیک که خود بیاموزد یا بیاموزاند دیگری او نماز و ذکر و اعتکاف نیز همین حکم دارند و تخصیص تعلم از جهت اظهار فضیلت او است فهو بمنزلة
المجاهد فی سبیل الله پس آنکس در اجر و ثواب بسبب مجاهده نفس همچو کسی است که جهاد میکند در راه خدا ومن جاء لغیر ذلك و کسی که بیاید برای کار دیگر از امر خیر چون لهو و لعب و عبث و مرور فهو بمنزلة الرجل ینظر الی
متاع غیره پس آنکس همچو مردی است که بنگرد بجانب متاع دیگری که این مرد از آن متاع ندارد در حسرت میخورد این کس نیز در آخرت چون ثواب آنکس که درین مسجد خیر کرده است می بیند حسرت میخورد و متالم میگردد که چرا ازین دولت
محروم ماندم رواه ابن ماجة والبیهقی فی شعب الایمان وعن الحسن مرسلا قال قال رسول الله روایت است از حسن بصری که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یاتی علی الناس زمان می آید بر مردم
زمانی که یکون حدیثهم فی مساجدهم فی امر دنیاهم میباشد گفتگوی ایشان در مسجدهای ایشان در کارهای دنیای ایشان فلا تجالسوهم پس همنشینی مکنید ایشان را تا شریک نشوید با ایشان اگرچه همزبانی نکنید فلیس
لله فیهم حاجة پس نیست مر خدای تعالی را در ایشان حاجتی کنایت است از بیزاری حق از ایشان و عدم اعتنا و مبالات با ایشان و برآمدن ایشان از عهد وی و پناه وی والا وی تعالی منزه است از حاجت رواه البیهقی فی
شعب الایمان این حدیث دلالت دارد بر کراهت سخن دنیا در مسجدها و اخبار و آثار در ذم کلام دنیا در مسجد و منع از آن بسیار آمده است و مراد از آن خواهد بود که عبث و لایعنی باشد و بسیار باشد و بسیار فاحش و غلیظ
باشد والا یک کلمه دو کلمه که درین مرتبه نباشد داخل آن نخواهد بود و در حلق شریف آنحضرت صلعم آمده است که بعضی صحابه میگفتند بود آنحضرت که چون ذکر طعام میکردیم ذکر میکرد آنرا با ما و چون دنیا ذکر میکردیم

اکثر میکرد و آنرا ایام او خاک مجلس شریف در مسجد بود والله اعلم وعن السائب بن یزید صحابی صغیرست حاضر شد حجة الوداع را همراه پدر خود و هفت ساله بود و روایت میکند از پدر خود قلیل الحدیث حلیف بنی امیه بن عبد شمس قال کنت قائما فی
المسجد گفت سائب بودم من خوابیده در مسجد نبوی فحصبنی رجل پس زد مرا سنگ ریزه مردی فنظرت فاذا عمر بن الخطاب رضی الله عنه پس چون بیدار شدم ناگاه می بینم که عمر بن الخطاب حاضر است فقال اذهب فائتنی بهذین
پس گفت عمر برو بیار این دو کس را اشارت کرد به دو مرد که نشسته بودند در مسجد و سخن میکردند با آواز بلند فجئته بهما پس آوردم نزد عمر آن هر دو مرد را فقال ممن انتما پس گفت از کدام جماعه اید شما او من این انتما گفت از کجا اید شما شک است راوی را
قالا من اهل الطائف گفتند آن دو مرد از اهل طائف ایم نام جایی مشهور است از زمین حجاز سه مرحله از مکه و قبر ابن عباس در آن است قال گفت عمر رضی الله عنه لو کنتما من اهل المدینة اگر میبودید شما از اهل مدینه یعنی میشناختید حرمت مسجد را
یا مردم غریب نبودید و مستحق عفو و شفقت لاوجعتکما هر آینه دردناک میگردانیدم و میزدم شما را ترفعان اصواتکما فی مسجد رسول الله بلند میگردانید آوازهای خود را در مسجد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رواه البخاری از اینجا
معلوم میشود که بلند کردانیدن آواز در مسجد نه ادب است خصوصا در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم که مقام خاص و روح و نور و حضور است و در بحث علم آواز بلند کردن رخصتی هست وعن مالک قال بنی عمر رحبة فی ناحیة المسجد
روایت است از امام مالک گفت بنا کرد عمر رضی الله عنه فضایی در یکسوی مسجد تسمی البطیحاء نامیده شد آن حجره را بطیحا بضم با و فتح طا معنی زمین سنگ ریزه و قال و گفت در بیان سبب بنا کردن این حجره من کان یرید ان یلغط کسی که خواهد غوغا کند در
گفتگو با مردم و لغط بفتحین معجمه و طای مهمله شور چنین بانگ و خروش او ینشد شعرا یا بخواند شعر را او یرفع صوته یا بلند کرداند آواز خود را فلیخرج الی هذه الرحبة پس باید که بیرون رود از مسجد و برود بسوی این حجره رواه فی الموطا
روایت کرد این حدیث را مالک در موطا که نام کتاب اوست وعن انس قال رای النبی گفت انس دید پیغمبر صلی الله علیه وسلم نخامة فی القبلة نخاعه را در دیوار که در جانب قبله مسجد بود و نخامه بضم نون ناقی که از حلق برآید و آنرا نخاعه نیز گویند
فشق ذلک علیه پس دشوار آمد این بر آنحضرت حتی رئی فی وجهه تا آنکه دیده شد اثر ناخوشی در روی مبارک وی پس خواست آنحضرت از آنجا که نماز میکرد فقام فحکه بیده پس مالید و تراشید نخامه را بدست مبارک خود فقال
پس گفت آنحضرت ان احدکم اذا قام الی الصلوة بدرستیکه یکی از شما چون باستد بسوی نماز فانما یناجی ربه پس مناجات میکند و راز میگوید با پروردگار خود او ان ربه بینه و بین القبلة و بدرستیکه پروردگار او تعالی و تقدس میان
او و میان قبله است بسبب توجه و حضور او بجانب حق فلا یبزقن احدکم قبل قبلته پس باید که بزاق نفکند یکی از شما بجانب قبله بجهت رعایت ادب ولکن عن یساره ولیکن باید که بیفکند بزاق بجانب چپ خود او تحت قدمه یا بیفکند زیر
پای خود ثم اخذ طرف ردائه فبصق فیه بر گرفت آنحضرت گوشه ردای خود را پس آب انداخت در وی ثم رد بعضه علی بعض پس باز گردانید پاره ردا را بر پاره دیگر یعنی مالید بیکجا فقال او یفعل هکذا پس گفت یا کند همچنین
گفته اند که اگر در مسجد است سنة همین کند و در غیر مسجد خبر است در جانب چپ بیندازد یا زیر پا چنانکه گذشت رواه البخاری وعن السائب بن خلاد و هو رجل من اصحاب النبی سائب بن خلاد مردیست از یاران پیغمبر
صلی الله علیه وسلم و کنیت او ابو سهل است مدنی است و عامل عمر بود رضی الله عنه بر یمن قال گفت سائب ان رجلا ام قوما بدرستیکه مردی امامت کرد قومی را فبصق فی القبلة پس آب دهن انداخت در جانب قبله اگر در مسجد بود کراهت سخت تر بود و اگر
در مسجد نبود کراهت بسبب ترک ادب قبله باقی است و رسول الله صلی الله علیه وسلم ینظر و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نظر میکرد آنرا فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لقومه مر قوم او را که امامت ایشان میکرد حین فرغ یعنی
که فارغ شد از امامت لا یصلی لکم امامت نکند این مرد مر شما را بعد ازین فاراد بعد ذلک ان یصلی لهم پس خواست آن مرد بعد از آنکه امامت کند مر این قوم را فمنعوه پس باز داشتند او را از امامت کردن فاخبروه بقول رسول
و چون وی سبب منع پرسید خبر دادند او را بگفته پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که فرموده بود امامت نکند وی مر شما را فذکر ذلک لرسول الله پس ذکر کرد آن مرد منع کردن قوم مر او را از امامت و خبر دادن ایشان بقول رسول خدا صلی الله
علیه وسلم که آیا در واقع منع کرده مرا از امامت کردن فقال نعم پس گفت آنحضرت آری منع کرده ام و حسبت انه قال و گمان میبرم که آنحضرت گفت با آن مرد در بیان سبب منع از امامت انک قد آذیت الله و رسوله بدرستیکه تو
ای مرد آزار کردی خدا را و رسول خدا را با ارتکاب منهی خصوصا در نماز و در مسجد بزاق کردن جانب قبله رواه ابوداود وعن معاذ بن جبل قال روایت است از معاذ بن جبل گفت احتبس عنا رسول الله باز داشته شد از ما پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم ذات غداة عن صلوة الصبح در یک وقت بامداد از نماز صبح یعنی در وقت معتاد بیرون نیامد حتی کدنا نتراءی عین الشمس تا نزدیک بود که ببینیم آفتاب اطلاع کرد فخرج سریعا پس بیرون آمد از خانه شتابان فثوب
بالصلوة پس تکبیر آورده شد برای نماز فصلی رسول الله پس نماز گزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وتجوز فی صلوته و سبک و شتاب گزارد نماز را بر خلاف عادت شریف در نماز بامداد فلما سلم دعا بصوته پس چون سلام داد
خواند با آواز بلند فقال لنا پس گفت ما را علی مصافکم کما انتم بر جای خود باشید در جایی که صف بسته اید برای نماز چنانکه هستید نشسته ثم انفتل الینا پس برگشت آنحضرت از نماز و روی بجانب ما ثم قال اما انی ساحدثکم ما حبسنی
عنکم الغداة پس گفت آگاه باشید بدرستیکه من خبر دهم شما را که چه چیز باز داشت مرا از شما درین بامداد انی قمت من اللیل بدرستیکه برخاستم من برخاستن پاره از شب چنانکه عادت بود در برخاستن از برای نماز تهجد فتوضأت پس وضو کردم
وصلیت ما قدر لی و گزاردم از نماز آنچه تقدیر کرده شد برای من فنعست فی صلوتی پس خواب کردم در نماز و نعاس بضم نون گرانی اول خواب که آنرا بفارسی پینکی گویند چنانچه فرمود حتی استثقلت تا آنکه گران
شدم و این لفظ صریح است که این رؤیت در خواب بود و در روایتی آمده که فاستیقظت پس بیدار شدم و این دلالت دارد بر آنکه بعد از بیدار شدن از آن خواب بود والله اعلم فاذا انا بربی پس ناگاه می بینم من که پروردگار خودم
تبارک و تعالی فی احسن صورة در نیکوصفتی و حالتی بیان صفت حق است یا حالت خود چنانکه در فصل دوم گذشت فقال پس گفت پروردگار تعالی یا محمد قلت گفتم لبیک رب ایستاده ام در خدمت تو چه میفرمایی پروردگار من
قال گفت فیم یختصم الملأ الاعلی در چه چیز بحث و نزاع میکنند فرشتگان معنی این عبارت گذشت قلت گفتم لا ادری در نمی یابم و نمیدانم قالها ثلثا گفت این کلمه را پروردگار تعالی و پرسید از من سه بار و هر بار همین جواب گفتم قال
فرأیته وضع کفه بین کتفی گفت آنحضرت پس دیدم پروردگار تعالی را که نهاد دست قدرت خود را میانه هر دو شانه من حتی وجدت برد انامله بین ثدیی تا آنکه یافتم سردی انگشتان او را میان هر دو پستان خود فتجلی لی
کل شیء وعرفت پس ظاهر شد و روشن شد مرا هر چیز از علوم و شناختم همه را فقال پس گفت پروردگار تعالی یا محمد قلت گفتم لبیک رب قال گفت فیم یختصم الملأ الاعلی در چه چیز خصومت میکنند ملأ اعلی قلت فی الکفارات
گفتم خصومت میکنند در کفارات یعنی عملهایی که کفارت گناهان گذشته میشوند قال گفت پروردگار تعالی ماهن چه چیزاند کدام اند کفارات قلت گفتم کفارات سه چیزاند مشی الاقدام الی الجماعات رفتن بپایها بسوی جماعتهای
نماز والجلوس فی المساجد بعد الصلوات و نشستن در مسجدها بعد از نمازها واسباغ الوضوء حین الکریهات و کامل و تمام کردن وضو در حالتها که ناخوش میدارد طبیعت استعمال آب را چنانکه در سرما و بیماری قال گفت
پروردگار تعالی ثم فیم بعد از آن در چه چیز خصومت و بحث میکنند قلت فی الدرجات گفتم در درجات یعنی عملهایی که بدان پیدا میشود درجه قرب الهی تعالی بلند و بیشتر گردد قال ماهن گفت پروردگار تعالی چه چیزاند و کدام اند درجات قلت
اطعام الطعام گفتم درجات خورانیدن طعام است بمسکینان و محتاجان و مهمانان یعنی جود و احسان کردن بخلق یکی از آن میان اطعام است که عام است نفع او و سخت است احتیاج بدان ولین الکلام دیگر نرمی کردن در سخن و
با مردم بخلق و لطف بودن و با زیردستان و شکسته دلان درشتی نانمودن والصلوة باللیل والناس نیام دیگر نماز کردن بشب و حال آنکه مردم در خواب اند قال سل گفت پروردگار تعالی سوال کن و بطلب از خیرات و دعا کن برای

خود بجز خواهی قلت کنم دعا کردم باینها اللهم انی اسالك فعل الخیرات وترك المنکرات وحب المساکین وان تغفرلی وترحمنی واذا اردت فتنة فی قوم فتوفنی غیر مفتون ترجمه این الفاظ در فصل ثانی معلوم شد باید
تفاوتی که درینجاست باز یادتی طلب آمرزش ومهربانی درینجا بی ازبی است که واسالك حبك وسوال میکنم از تو دوستی ترا و دوستی کسی که دوست دارد ترا وحب من یحبك وسوال میکنم دوستی کسی که دوست دارد ترا بر دو
معنی وحب عمل یقربنی الی حبك و دوستی کاری که نزدیک کرداند مرا بدوستی تو این معنی اول متعین است فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انها حق پس گفت آنحضرت بعد از تحدیث این واقعه که این واقعه دیدم و گفتم راست و درست
است فادرسوها ثم تعلموها پس بخوانید آنرا و یاد گیرید معانی والفاظ آنرا بعد از آن تعلیم کنید آنرا بمردم رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح گفت ترمذی این حدیث حسن صحیح است وسالت محمد بن اسمعیل عن هذا الحدیث
گفت پرسیدم محمد بن اسمعیل یعنی بخاری را ازین حدیث که چه حال دارد فقال پس گفت محمد بن اسمعیل بخاری هذا حدیث صحیح وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا دخل المسجد
میگفت در وقت درآمدن بمسجد این کلمات اعوذ بالله العظیم پناه میجویم بخدای بزرگ وبوجهه الکریم وبذات پاک وی که جمیع جامع بزرگیهاست وگفته اند که مراد بکریم وصف کردن ویست بجمیع صفات کمال وصف کردن ویست وسلطانه القدیم و بسلطنت
و قهر او که قدیم است من الشیطان الرجیم از شیطان سنگسار کرده شده قال گفت آنحضرت فاذا قال ذلك پس چون بگوید کسی این کلمات را نزد درآمدن مسجد قال الشیطان حفظ منی سائر الیوم میگوید شیطان که نگاه داشته شد این بنده از شر من
تمام روز رواه ابو داود وعن عطاء بن یسار قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عطاء بن یسار کلاً از تابعین است و مشاهیر علماء و کبار ایشان است ثقه کثیر الحدیث مولای ام المؤمنین میمونه مات سنة اربع وتسعین وقیل المشهور ابن سبع وثمانین
گفت آنحضرت صلعم اللهم لا تجعل قبری وثنا یعبد خداوندا مگردان قبر مرا بتی که پرستیده میشود اشتد غضب الله علی قوم اتخذوا قبور انبیائهم مساجد سخت شد یا سخت باد خشم خدا بر گروهی که گرفتند قبرهای پیغمبران خود را
مسجدها و وجه این سابقا معلوم شد رواه مالك مرسلا وعن معاذ بن جبل قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یستحب الصلوة فی الحیطان بود آنحضرت که دوست میداشت نماز را در حیطان قال بعض رواته گفت بعضی از راویان این حدیث
در بیان مراد بحیطان یعنی البساتین میخواهد بحیطان بساتین را حیطان در اصل جمع حائط است بمعنی دیوار که احاطه میکند موضعی را و بمعنی بستان می آید بجهت احاطه دیوارها بوی رواه الترمذی وقال روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت هذا
حدیث غریب این حدیث غریب است لا نعرفه الا من حدیث الحسن بن ابی جعفر نمی شناسیم آنرا مگر از حدیث حسن بن ابی جعفر فقد ضعفه یحیی بن سعید وغیره تحقیق ضعیف کرده است او را یحیی بن سعید وغیر وی از بعض ائمه حدیث و گفته اند که حسن
بن ابی جعفر شاب است در روایت حدیث و منکر الحدیث است و یحیی بن سعید که از نقاد ائمه حدیث است از وی روایت میکرد و ابوحاتم گفته که حسن مستجاب الدعوات بود ولیکن چون اشتغال بعبادت بسیار کرد ضایع ساخت حدیث و حفظ آن [illegible]
والله اعلم وعن انس بن مالك قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة الرجل فی بیته بصلوة نماز مرد در خانه خود برابر است و محسوب است بیک نماز وصلوته فی مسجد القبائل بخمس وعشرین صلوة و نماز وی در مسجد محلها
محسوب است به بیست و پنج نماز وصلوته فی المسجد الذی یجمع فیه بخمسمائة صلوة و نماز وی در مسجدی که جمعه گزارده میشود در وی به پانصد نماز وصلوته فی المسجد الاقصی و نماز وی در بیت المقدس بخمسین الف صلوة به پنجاه هزار
نماز و در بعض نسخ [illegible] بپنجاه هزار نماز و بعضی علما نوشته اند که روی که صواب همین است وصلوته فی مسجدی بخمسین الف صلوة و نماز او در مسجد من بپنجاه هزار نماز است وصلوته فی المسجد الحرام بمائة الف صلوة و نماز او در مسجد حرام بصد
هزار نماز رواه ابن ماجة وعن ابی ذر قال قلت گفت ابوذر گفتم یا رسول الله ای مسجد وضع فی الارض اول کدام مسجد است که نهاده شده و بنا کرده شده در زمین نخست قال المسجد الحرام گفت نخستین مسجدی که بنا کرده شده است
در زمین مسجد حرام است یعنی الکعبة المعظمة است قلت ثم ای گفتم باز کدام بعد از آن کدام مسجد است که نهاده شده است قال گفت آنحضرت ثم المسجد الاقصی بعد از آن مسجد اقصی است قلت کم بینهما گفتم چند مدت است میان بنای این دو مسجد قال اربعون عاما
گفت چهل سال ثم الارض لك مسجد باز تمام زمین برای تو مسجد است یعنی حکم مسجد دارد که جایز است نماز در وی جایکه خواهی فحیثما ادرکتك الصلوة فصل پس هر جا که دریابد ترا نماز و رسد وقت نماز پس بگزار نماز را متفق علیه
درینجا اشکال آورده اند که بانی کعبه ابراهیم است علیه الصلوة والسلام و بانی بیت المقدس سلیمان علیه السلام و میان ایشان بیشتر از هزار سال است نه چهل سال چنین گفته و جواب داده اند ابن جوزی گفته است که اشارت در حدیث باول بنا نهادن این
دو مسجد است و نیست ابراهیم نخستین کسی که بنا کرده کعبه را و نخستین کسی که بنا کرده بیت المقدس را زیرا که بتحقیق روایت کرده شده است که اول کسی که بنا کرد کعبه را آدم بود و پس از آن منتشر شدند اولاد او در زمین پس تواند که بعضی از اولاد آدم بنیاد بیت المقدس را
نهاده باشند پس از آن بنیاد نهاد ابراهیم کعبه را شیخ ابن حجر عسقلانی گفت که بتحقیق یافتم شاهدی برای این سخن زیرا که ابن هشام در کتاب التیجان گفته است که چون بنا کرد آدم کعبه را امر کرد او را پروردگار تعالی بسیر کردن بسوی بیت المقدس و بنا کردن
آن پس بنا کرد آنرا و عبادت کرد در وی و بنای آدم کعبه را خود مشهور است و برین تقدیر فاصله چهل سال بعید نباشد کذا فی بعض الشروح والله اعلم باب الستر ستر پوشیدن و مراد اینجا پوشیدن عورت است که از شرایط نماز است مؤلف درین
باب احادیث آورده در لباسها که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و صحابه نماز در آن کرده اند و آنچه مکروه است در آن قطع نظر از قدر واجب در ستر عورت الفصل الاول عن عمر بن ابی سلمة روایت است از عمر بن ابی سلمة المخزومی قرشی که
ربیب آنحضرت بود و پسر ام سلمه صحابی صغیر است ولادت وی در ارض حبشه است در سنه ثانیه از هجرت و در وقت وفات آنحضرت نه ساله بود و یاد گرفته از آنحضرت احادیث و وفات یافت در زمان عبد الملک سنة ثلث وثمانین قال
رأیت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یصلی فی ثوب واحد نماز میگزارد در یک جامه که رداست مشتملا به در حالیکه اشتمال کننده بود آنحضرت بآن جامه فی بیت ام سلمة در خانه ام سلمه و صورت اشتمال
آنست که طرف راست از جامه که بر دوش راست است از زیر دست راست گرفته بر دوش چپ بنیازد و طرف چپ که بر دوش چپ است از زیر دست چپ گرفته بر دوش راست بنیازد و پس بر بندد هر دو طرف را بر سینه وغالبا احتیاج به بستن
هر دو طرف بر سینه بر تقدیری است که کوتاه باشد جامه و اگر دراز باشد و بسیار دراز باشد احتیاج به بستن نباشد چنانکه از لباس فقرای این ظاهر میگردد و لهذا در عبارت بعض شارحان این قید واقع نشده و اشتمال را توشح نیز گویند
ما خوذ از وشاح بمعنی حمائل که در کردن اندازند واضعا طرفیه علی عاتقیه در حالیکه نهنده بود هر دو طرف جامه را بر هر دو دوش خود چنانکه تصویر کرده شد متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا یصلین احدکم فی الثوب الواحد باید که نماز نگزارد یکی از شما در یک جامه که لیس علی عاتقیه منه شیء نیست بر هر دو دوش وی از آن جامه چیزی بهمان طریق که در معنی اشتمال مذکور شد چه بر تقدیر عدم آن از کشف عورت
ایمن نبود تا بدست گرفته نگاه ندارد و برین تقدیر نهادن دست بر دست که سنت است میسر نگردد و با وجود آن اگر ستر عورت حاصل است نماز درست است نزد ائمه ثلثه و جمهور علماء الا نزد امام احمد و بعض سلف نظر بظاهر این حدیث
متفق علیه وعنه قال سمعت رسول الله وهم از ابی هریره است گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت من صلی فی ثوب واحد فلیخالف بین طرفیه کسی که بگزارد در یک جامه نماز پس باید که مخالفت
کند میان هر دو طرف آن جامه چنانکه در صورت اشتمال گفته شد رواه البخاری وعن عائشة رضی الله عنها قالت صلی رسول الله گفت عائشه نماز گزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی خمیصة لها اعلام در خمیصه که مر اورا
علمها بود و خمیصه جامه از خز یا صوف سیاه علم دار و اگر سیاه و علم دار نبود خمیصه نگویند فنظر الی اعلامها نظرة پس نگاه کرد آنحضرت بجانب علمهای آن خمیصه یک نگاه کردنی فلما انصرف قال چون برگشت آنحضرت و فارغ شد از
نماز گفت اذهبوا بخمیصتی هذه الی ابی جهم ببرید این خمیصه مرا بسوی ابی جهم که صحابی مشهور بود و همین بود که از یاران قریش و این خمیصه را وی بخدمت هدیه آورده بود و چون آنحضرت را علمهای وی خوش آمد بازفرستاد و عوض که

این خمیصه را نزد وی ببرید و بیارید برای من انبجانیه وی را انبجانیه بکسر همزه و فتح آن و سکون نون و کسر بای موحده و فتح نیز آمده کلیمی پشمین درشت از فروترین جامه ها منسوب بموضعی که انبجان نام دارد و در طلب انبجانیه از ابی جهم آن بود که چون هدیه وی فرستاده بود باز پس فرستادن آن شکسته خاطر وی میکرد و سبب ناخوش داشتن آن خمیصه آن بود که فرمود فانها الهتنی آنفا عن صلوتی پس بدستیکه این خمیصه فانظر افتادن بر نقش و اعلام و الوان آن باز داشت مرا از ذوق حضور نماز اکنون متفق علیه و فی روایة للبخاری و در روایتی مر بخاری را اینچنین آمده قال کنت انظر الی علمها و انا فی الصلوٰة گفت آنحضرت بودم من که نگاه میکردم بجانب علم آن خمیصه و حال آنکه من بودم در نماز فاخاف ان یفتننی پس ترسیدم من که در فتنه بیندازد مرا و باز دارد از نماز و حضور دل آن حضرت اعلام میکرد که قصور و تشویش ظاهر را در نفوس طاهره و قلوب صافیه تاثیری هست با وجود علو مقام و کمال نزاهت و نظر تحقیق این تاثیر و تغیر ناشی از کمال صفا و غایت لطافت است چنانکه در جامهٔ سفید یک نقطهٔ سیاه افتد نمایان گردد و در جامهٔ سفید تر صاف تر نمایان تر و آلوده کان تیره دلان را از آن معنی کاهی نبود و نزد من این تعلیم است مر امت را تنبیه است مر ایشان را بر تثبیت و احتیاط و احتراس در مباشرت ملاهی و مشاغل ملهیه از حقیقت الحال و عن انس رضی الله عنه قال روایت است از انس گفت کان قرام لعائشة بود قرام بکسر قاف و تخفیف را پرده باریک رنگین منقش مر عائشه را سترت به جانب بیتها پوشیده بود عائشه آن پرده را گوشهٔ خانه خود را ظاهر نیست که دیوار خانه را بدان پوشیده و زینت ساخته بود و بعضی گفته اند مثل حجله عروس ساخته بود و بعضی گویند که متاعی در خانه داشت بدان پرده آنرا پوشیده بود زیرا که از پوشیدن دیوار ما را دیده و گرفتن آن نهی کرده اند پس عائشه چگونه آنرا منهی باشد و لکن این حال پیش از نهی باشد و الله اعلم فقال لها النبی پس گفت مر عائشه را پیغمبر صلی الله علیه و سلم امیطی عنا قرامک هذا دور کن و بردار از پیش ما پرده خود را فانه لا یزال تصاویره تعرض لی فی صلوتی پس بدستیکه این نقشها و صورتهای وی ظاهر میشود در من در نماز من رواه البخاری و عن عقبة بن عامر قال اهدی لرسول الله گفت عقبة بن عامر جهنی که صحابی مشهور است هدیه فرستاده شد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فروج حریر قبای ابریشم و فروج بفتح فا و تشدید رای مضمومه و آخر جیم قبایی که از پس چاک باشد و از برای سواری کنند و اینکه گفته اند آید روی کلان نزد ما مدته الجندل و بعضی گویند که وی بود دطلبه پس پوشید آن حضرت آن قبا را و این پیش از تحریم لبس حریر بود و بعضی گویند بعد از تحریم بود و از برای استمالت خاطر آن شخص که فرستاده بود پوشید و این سخن بغایت بعید است و مخالف سوق حدیث ثم صلی فیه پس نماز گذارد در آن قبا ثم انصرف پس باز گشت از نماز فنزعه پس کشید آن قبا را از بدن مبارک خود نزعا شدیدا کشیدنی سخت کالکاره له همچو کراهت دارنده مر آنرا ثم قال لا ینبغی هذا للمتقین لائق و سزاوار نیست این جامه پرهیزگاران را مراد از متقیان اخص صحابه و مهتر و سرور متقیان اصلی الله علیه و سلم یعنی اگرچه مباح و روا است و لیکن از مقام عزیمت و فضیلت دور است و تواند که همین ابتدای تحریم و مقدمهٔ آن باشد و الله اعلم متفق علیه

الفصل الثانی عن سلمة بن الاکوع قال قلت گفت سلمة بن الاکوع صحابی مشهور است و از شجاعان و دلیران روزگار بود پیاده بر سواران میدوید گفتم یا رسول الله انی رجل اصید من مردی ام که شکار میکنم و پیروی نمایم وحشیی را گاه از پاوی نباشد تا دنبال شکار با آسانی توانم دوید افاصلی فی قمیص الواحد آیا نماز کنم در یک پیراهن قال نعم گفت آری بگذار نماز در آن یک پیراهن و ازرره و لو بشوکة و تکمه کن پیراهن را یعنی بربند گریبان را اگر فراخ باشد و عورت از آن نمایان گردد نزد رکوع و سجود ولو بشوکة اگرچه تکمه کردن و بربستن بخاری باشد رواه ابو داؤد روایت کرده این حدیث را ابوداؤد باین لفظ و روی النسائی نحوه و روایت کرده است نسائی مانند آن بلفظ دیگر و عن ابی هریرة قال بینما رجل یصلی گفت ابوهریره در اثنای آنکه مردی میگذارد نماز را مسبل ازاره دراز کننده و فرو هشته است ازار خود را و اصل اسبال دراز کردن جامه و فرو هشتن آن تا زمین بطریق ناز و تکبر مخصوص نیست بازار و لیکن بیشتر استعمال در ازار یابد قال له رسول الله گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذهب فتوضأ برو پس وضو کن فذهب و توضأ پس رفت آن مرد و وضو کرد ثم جاء پس باز آمد فقال رجل پس گفت مردی دیگر که حاضر بود یا رسول الله ما لک امرته ان یتوضأ چه بود ترا امر کردی او را تا وضو کند قال گفت آنحضرت انه کان یصلی و هو مسبل ازاره بدرستیکه او بود که نماز میگذارد و حال آنکه وی اسبال کننده است ازار خود را و ان الله لا یقبل صلوٰة رجل مسبل ازاره و بدرستیکه خدای تعالی قبول نمیکند نماز مردی را که اسبال کننده است ازار خود را از جهت ناز و تکبر و ثواب نمیدهد بر آن اگرچه اصل صحت دارد و فرض را ساقط میکند رواه ابو داؤد و اما آنکه قبول ناکردن نماز وی چگونه علت امر بوضو کردید بدین دو وجه گفته اند یکی آنکه امر بوضو کرد او را تا بداند که وی مرتکب معصیت است چه در علم ایشان قرار یافته بود که وضو مکفر خطایا و بخشیدن گناهان است و دور میکرد و ملابسات آنرا هیچ عضوی مانند آن و طیبی گفته که شاید سر در امر بوضو با وجود طهارت آنست که فکر کند مرد در سبب امر کردن پس باید قباحت این فعل خود را که ارتکاب کرده است و حق تعالی برکت امر رسول الله صلی الله علیه و سلم طهارت ظاهر پاک گرداند باطن او را از تکبر و خیلا که باعث شده است او را بر اسبال ازار زیرا که طهارت ظاهر مؤثر است در طهارت باطن و ظاهر در فهم چنان میدر آید که اسبال ناقض وضو باشد یا موجب کراهت در آن کردن تا شرح بیان آن چنین کرده اند فافهم و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقبل صلوٰة حائض الا بخمار قبول کرده نمیشود نماز زن بالغه در حیض رسیده است الا بپوشش و خمار بکسر خا در اصل چیزیکه پوشیده شود بدان سر و اکنون استعمال او در سرپوش زنان آید و صراح گفته که خمار بکسر معجزه زنان یعنی سر و موی زنان عورت است واجب است ستر آن در نماز و این حرمت است حکم مرد دارد در عورت چنانکه در کتب فقه معلوم شده است رواه ابو داؤد و الترمذی و عن ام سلمة انها سألت رسول الله روایت است از ام سلمه که وی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم اتصلی المرأة فی درع و خمار آیا نماز گذارد زن در پیراهن و سرپوش لیس علیها ازار نباشد بر تن وی ازار قال گفت آنحضرت بگذارد اذا کان الدرع سابغا وقتیکه باشد پیراهن تمام یعنی دراز چنانکه یغطی ظهور قدمیها بپوشد پشت هر دو پای او را زیرا که آن داخل عورت است رواه ابو داؤد روایت میکرد این حدیث را ابوداؤد و ذکر جماعة و قفوه علی ام سلمة و ذکر کرد ابوداؤد جماعتی از ائمهٔ حدیث که وقف کرده اند این حدیث را بر ام سلمه یعنی گفته اند این قول ام سلمه است نه قول رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی حدیث موقوف در مقدمه معلوم شده است و عن ابی هریرة ان رسول الله روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم نهی عن السدل فی الصلوٰة نهی کرد از سدل در نماز و صورت سدل آنکه جامه بر سر و دوش بیندازد و اطراف جامه را در جانب نافکند و گذاشتن بر دارد دوش و رها کردن اطراف آن و پوشیدن قبا آنکه دستها در آستین نیارد نیز داخل سدل است و ان یغطی الرجل فاه و نهی کرده است از پوشیدن مرد دهن خود را در نماز بجامه یا بدست و بعض شارحان تفسیر کرده اند آنرا بتلثم که بستن دهن است بگوشهٔ دستار و سبب آن گفته اند این فعل یهود است و بعض گفته اند بجهت آنکه سیرت زنان و عادت ایشان است و بعض گفته اند که مانع است از قرائت و تحسین آن و صاحب جامه و آروغ یا آنکه از دهن او بوی بد می آید از آن مستثنی است و بستن دهن بست در این صورتها مستحب و مستحسن است رواه ابو داؤد و الترمذی و عن شداد بن اوس صحابی است برادر زاده حسان بن ثابت نزول کرد بیت المقدس را و مرده است در شامیین قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خالفوا الیهود مخالفت کنید یهود را بگذاردن نماز در موزه و نعلین فانهم لا یصلون فی نعالهم و لا خفافهم پس یهود نمیگذارند نماز در نعلهای خود و موزه های خود و از نجا معلوم میشود که عمل رخصت از برای اظهار خلاف با اهل ضلاله مستحسن و مرغوب است و هر چند رخصت است اما چون متضمن این نیت است حکم سنت میگیرد رواه ابو داؤد و عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال بینما رسول الله در اثنای آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یصلی با صحابه نماز میگذارد با یاران خود اذ خلع نعلیه ناگاه بیرون کرد از پای خود نعلین خود را فوضعهما عن یساره پس نهاد نعلین خود را در جانب چپ خود تا کسی در جانب چپ آن حضرت نبود و الا در آن جانب نمی نهاد از جهت ورود نهی از آن

چنانکه در حدیث آینده بیاید فلما رای ذلک القوم پس چون دیدند کشیدن نعلین یاران آنحضرت صحابه القوا نعالهم برکشیدند نماز یان نعلهای خود را و بینداختند فلما قضی رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوته
پس چون تمام کرد آنحضرت نماز خود را قال ما حملکم علی القائکم نعالکم فرمود چه داشت شما را بر انداختن شما نعلهای خود را قالوا رأیناک القیت نعلیک گفتند دیدیم ترا که انداختی نعلین خود را فالقینا نعالنا پس
انداختیم ما نیز نعلهای خود را بمتابعت تو فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان جبرئیل اتانی پس گفت آنحضرت بدرستیکه جبرئیل آمد مرا فاخبرنی ان فیهما قذرا پس خبر داد مرا که در نعلین من پلیدی هست
و قذر بفتح قاف و ذال معجمه در اصل آنچه مکروه پندارد آنرا طبع و ظاهر نجاستی نبود که نماز با آن درست نباشد بلکه چیزی بود مستقذر که طبع آنرا ناخوش دارد و الا نماز سر نگرفت که بعضی از نماز با آن گذارده بود و خبر دادن
جبرئیل بآن و برآوردن از پا بجهت کمال نظیف و تطهیر بود که لائق بجمال شریف وی بود و بعضی از شافعیه گویند که استصحاب نجاست بنسیان منع نمیکند از درست بودن نماز نظرا بظاهر این حدیث و این قول قدیم امام
شافعی است بعد از ان فرمود آنحضرت اذا جاء احدکم المسجد فلینظر وقتیکه خواهد یکی از شما که درآید در مسجد پس باید که نگاه کند فان رای فی نعلیه قذرا پس اگر ببیند در نعلین خود پلیدی فلیمسحه و لیصل
فیهما پس باید که مسح کند آن پلیدی را و بگذارد نماز در نعلین و تحقیق این در باب تطهیر النجاسات گذشت رواه ابوداود والدارمی وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا
صلی احدکم فلا یضع نعلیه عن یمینه چون نماز گذارد یکی از شما پس باید که ننهد نعلین خود را در راست خود ولا عن یساره و نیز باید که ننهد در چپ خود فتکون عن یمین غیره پس باشد در راست دیگری یعنی اگر
بجانب دست چپ خود بنهد در جانب دست راست دیگری که در پهلوی وی در جانب چپ وا ایستاده است واقع میشود و چون در راست خود خوش ندارد در راست دیگری چون روا دارد بیت هرچه بجان خویش
نپسندی نیز بر جان دیگری مپسند الا ان لا یکون عن یساره احد مگر آنکه نباشد در جانب چپ وی هیچ یکی ولیضعهما بین رجلیه و باید که بنهد نعلین را میان دو پای خود و فی روایة و در روایتی این زیادت
آمده است که او لیصل فیهما یا باید که بگذارد نماز در نعلین و نکشد آنها را از پا رواه ابوداود و روی ابن ماجة بمعناه الفصل الثالث عن ابی سعید الخدری قال دخلت علی النبی گفت
ابوسعید خدری درآمدم بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرأیته یصلی پس دیدم که نماز میگذارد آنحضرت بر بوریا یسجد علیه سجده میکرد بر وی از اینجا معلوم شد که نماز گذاردن و سجده کردن بر چیزی که حائل باشد میان
وی و زمین درست است خواه از جنس رستنیها باشد یا نه و اگرچه درین حدیث حصیر تخصیص بذکر یافته ولیکن دلائل دیگر دلالت میکند بر غیر آن چنانکه جامه یا صوف نیز جائز است و بعض گویند بر غیر آنچه از جنس روئیدنی
زمین باشد خوب نیست قال گفت ابوسعید و رأیته یصلی فی ثوب واحد متوشحا به و دیدم آنحضرت را که نماز میگذارد در یک جامه درحالتیکه توشیح بود بآن جامه چنانکه گذشت رواه مسلم وعن عمرو بن شعیب عن
ابیه عن جده قال رأیت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یصلی حافیا و منتعلا نماز میگذارد گاهی پای برهنه و گاهی نعلین پوشیده رواه ابوداود وعن محمد بن المنکدر تابعی است
شنیده از جابر و انس و عائشه و ابوهریره و غیر ایشان قال صلی بنا جابر فی ازار قد عقده من قبل قفاه گفت نماز گذارد جابر بن عبدالله انصاری صحابی مشهور در ازار که بسته بود آنرا از جانب گردن خود و ازار چادریست که او را
بر می بندند و جابر آنرا بلند کرده گره کرده بود بر پشت و همین را پوشیده نماز گذارد و ثیابه موضوعة علی المشجب و حال آنکه جامهای وی نهاده شده بود در مشجب بکسر میم و سکون شین معجمه و فتح جیم چوبهای که سرهای آنها را بهم
پیوند میدهند و پایهای آنرا گشاده دارند و جامهها را بر وی نهند و گاهی مشک آب را نیز بیاویزند تا آب سرد گردد و اهل عرف اینجا آنرا سه پایه خوانند فقال له قائل پس گفت مر جابر را گوینده تصلی فی ازار واحد
آیا میگذاری تو نماز در یک ازار با وجود آنکه جامهای تو حاضر است فقال پس گفت جابر انما صنعت ذلک لیرانی احمق مثلک جز این نیست که کردم من آنرا برای آنکه تا ببیند مرا جاهلی مانند تو و بداند که نماز گذاردن در یک جامه جائز است
و خلاف سنت نیست و وصف بحماقت بجهت مبادرت وی بانکار پیش از تأمل و سؤال و درین تنبیه است بر ترک طعن و اعتراض بر اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم و ترک سنت و حسن ظن با ایشان اگرچه بظاهر خلاف صواب نماید و بر
همین قیاس علمای راسخ در علم از اهل استقامت و اولی سؤال و استفسار است نه اعتراض و انکار و اینا کان له ثوبان علی عهد النبی و کدام یکی از ما بود مر او را دو جامه در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم و آنچه
بعد از وسعت و قدرت نماز گذاردن در دو جامه و تجمل در هیئت نماز مستحب و مستحسن است لیکن برای غرض تعلیم و تنبیه بر جواز در یک جامه نیز مستحسن است چنانکه جابر کرد نه بطریق تهاون و تساهل رواه البخاری عن ابی بن
کعب از مشاهیر صحابه و عظمای ایشانست کاتب وحی و حافظ قرآن مناقب او بسیار است و عمر رضی الله عنه او را سید المسلمین میخواند قال گفت الصلوة فی الثوب الواحد سنة نماز گذاردن در یک جامه سنت و طریق مسلوک است
در دین و جائز است چنانکه گفت کنا نفعله مع رسول الله بودیم که میکردیم آنرا با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ولا یعاب علینا و عیب گرفته نمیشد بر ما فقال ابن مسعود پس گفت ابن مسعود انما کان ذاک
اذا کان فی الثیاب قلة نبود نماز گذاردن در یک جامه مگر وقتی که بود در جامهها کمی فاما اذ وسع الله فالصلوة فی الثوبین ازکی پس چون فراخ گردانید خدای تعالی ارزاق را پس نماز گذاردن در دو جامه فاضل تر
و در ثواب زیاده تر است از جهت حسن ادب و اظهار نعمت و تحسین هیئت رواه احمد باب السترة ستره بضم سین و سکون تا آنچه پوشیده شود بوی چیزی و مراد اینجا آنچه ایستاده شود پیش مصلی تا تمیز شود سجده گاه او و بره گذر
نخورد گذرنده بگذشتن از پیش آن مانند دیواری یا ستونی یا چوبی و نحو آن و باید که درازی او کم از ذراعی نبود و سطبری از انگشت و احکام آن در احادیث بیاید الفصل الاول عن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان النبی بود پیغمبر
صلی الله علیه وسلم یغدو الی المصلی میرفت در وقت بامداد بسوی مصلی عید والعنزة بین یدیه تحمل و عنزه پیش آنحضرت برداشته میشد و عنزه بفتحات نام نیزه خرد است که سنان دارد بمقدار سه گز و عادت
چنان بود که خادمان شریف آنرا میبرداشتند برای مصلحتها و کارها یکی از ان ستره ساختن است در نماز چنانکه میگوید و تنصب بالمصلی بین یدیه و ایستاده کرده میشد بمصلی پیش آنحضرت و ستره ساخته میشد فیصلی الیها پس نماز
میگذارد آنحضرت بسوی آن رواه البخاری وعن ابی جحیفة بتقدیم جیم مضمومه بر حای مفتوحه از صغار صحابه است در وقت وفات آنحضرت بحد بلوغ نرسیده بود ولیکن شنیده است از وی و امیر المؤمنین علی او را بر بیت المال
کوفه گذاشته بود قال رأیت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم بمکة در مکه و هو بالابطح و حال آنکه بود آنحضرت در ابطح که نام وادیست نزدیک مکه در راه منی و آنرا محصب و بطحا نیز گویند و مکه بجهت
آن نیز بطحا گویند و آنحضرت صلعم بطحی خوانند و ابطح بمعنی سیل آب که در وی سنگریزهها خورد بود فی قبة حمراء من ادم بود آنحضرت در خیمه سرخ از چرم و ادم بفتحتین چرم دباغت کرده شده و رأیت بلالا
اخذ وضوء رسول الله و دیدم بلال را که گرفت آب باقی مانده را از وضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و رأیت الناس یبتدرون ذلک الوضوء و دیدم مردم را که میشتافتند و شتابی میکردند برای گرفتن
آن آب فمن اصاب منه شیئا تمسح به پس کسی که میرسید و مییافت چیزی را از ان آب مسح میکرد بآن آب هر دو دست بروی خود و باندام خود و من لم یصب منه اخذ من بلل ید صاحبه و کسی که نمییافت از ان آب
میگرفت از تری دست یار خود ثم رأیت بلالا اخذ عنزة پس دیدم بلال را که گرفت عنزه را فرکزها پس خلانید آنرا در زمین و ستره ساخت و خرج رسول الله و بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

فی حلة

في حلة حمراء در حلهٔ سرخ یعنی جامهٔ انار رنده که خطهای سرخ داشت چنانکه جامهٔ الاچه در دیار ما میباشد نه آنکه مراد جامهٔ سرخ خالص باشد که آن مکروه است کراهت تحریمی و تحقیق آن در کتاب اللباس بیاید ان شاء الله تعالی و شمر ادعاً کی کرد دامن بنده و بود آنحضرت و برداشته که تماشا کرد ابارق صلی الی العنزة بالناس رکعتین گذارد آنحضرت متوجه بجانب عنزه با مردم دو رکعت و رأیت الناس والدواب و دیدم مردم و چهارپایان را یمرّون بین یدی العنزة میگذشتند پیش عنزه پس معلوم شد که بعد از نصب ستره گذشتن مردم و غیر مردم ضرری ندارد در نماز و گنه ندارد گذرندگان آثم نشوند متفق علیه وعن نافع عن ابن عمر ان النبی و این روایت از نافع از ابن عمر که پیغمبر صلی الله علیه وسلم کان یعرض راحلته بود که می نشاند شتر سواری خود را بر پهنا بجانب قبله فیصلی الیها پس نماز میگذارد آنحضرت بسوی راحله و یعرض بفتح یا و سکون عین و بضم راء و کسر آن و ضم اصح است و بضم یا و فتح عین و کسر رای مشدد نیز روایت است عرض و تعریض بر پهنا نهادن متفق علیه این مقدار از حدیث مسلم و بخاری هر دو روایت کرده اند وزاد البخاری و زیادت کرده است بخاری این عبارت را که قلت أفرأیت اذا ذهبت الرکاب گفت نافع گفتم با ابن عمر خبر ده مرا که چون بیرون میرفتند شتران برای چریدن و آب خوردن چه کار میکرد آنحضرت و بجانب چه چیز نماز میکرد قال کان یأخذ الرحل گفت ابن عمر بود آنحضرت میگرفت پالان شتر را فیعدله پس راست می نهاد آن را و برداشتن از عدل یا تعدیل فیصلی الی آخرته پس میگذارد آنحضرت بجانب چوب پسین پالان و آخره بفتحات بمد و بمد و کسر خای چوبی که تکیه میکند بر آن شتر سوار و چون آن چوب بلندی داشت آن را ستره میساخت و بسوی آن نماز میکرد وعن طلحة بن عبید الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وضع احدکم بین یدیه وقتی که نهد یکی از شما پیش خود مثل مؤخرة الرحل مانند پسین پالان شتر و مؤخره بضم میم و سکون همزه و کسر خا و فتح آن و بضم میم و فتح همزه و تشدید خای مشدده بمعنی آخره که در حدیث سابق گذشت و آخره فصیح تر از مؤخره است تا آنکه گفته اند که ظاهر آنست که لفظ آنحضرت آخرة الرحل است و راوی بلغت خود مؤخرة الرحل روایت کرده زیرا که قریش افصح عرب است از روی لغت و آنحضرت افصح قریش است فلیصل پس باید که نماز بگذارد ولا یبال من مر وراء ذلک و باک ندارد از کسی که بگذرد پیش آن ستره و قطع میکند خشوع او را باک ندارد از کسی که بگذرد و آثم نمیگردد رواه مسلم وعن ابی جهیم بضم جیم و فتح ها و سکون تحتانیه صحابی معروف است خواهرزادهٔ ابی بن کعب باقی ماند تا امارت معاویه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم المار بین یدی المصلی ماذا علیه اگر بداند گذرنده پیش مصلی که چه گناه است بروی لکان ان یقف اربعین هرآینه باشد ایستادن و نگذشتن از پیش مصلی تا چهل خیرا له من ان یمر بین یدیه بهتر مر او را از گذشتن وی پیش مصلی قال ابو النضر گفت ابو النضر بضاد معجمه یکی از روات این حدیث است از ابی جهیم لا ادری قال دریافتم که گفت اربعین یوما چهل روز او شهرا او سنة یا گفت چهل ماه یا چهل سال و از احادیث دیگر معلوم میشود که چهل سال گفته و مبالغه همدرین است متفق علیه وعن ابی سعید قال قال رسول الله گفت ابو سعید خدری گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم الی شیء یستره من الناس چون نماز بگذارد یکی از شما بسوی چیزیکه بپوشد او را از مردم یعنی ستره باشد که حائل گردد میان وی و مردم فاراد احد ان یجتاز بین یدیه پس خواست یکی که بگذرد پیش وی یعنی میان وی و ستره فلیدفعه پس باید که براند و دور کند او را فان ابی فلیقاتله پس اگر سرکشی کند و دور نگردد پس باید که کشتن کند با وی و در روایتی فلیقتله پس باید که بکشد او را و این مبالغه است در دفع و طرد و گفته اند اگر بچیزی دفع کند که جائز است دفع کردن بآن و فی ناگاه کشته شود و بمیرد قصاص واجب نگردد و در دیت اختلاف است فانما هو شیطان زیرا که نیست وی مگر شیطان یعنی کار شیطان کند و مراد کار آن قطع خشوع است یا مراد شیطان انس است چه شیطان بر جن و انس هر دو اطلاق می یابد و مردم شریر را شیطان انس گویند هذا لفظ البخاری این لفظ بخاری است ولمسلم معناه و مر مسلم راست معنی او و اوست لفظ دیگر است وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تقطع الصلوة المرأة والحمار والکلب میبرد و باطل میکند نماز را زن که از پیش مصلی بگذرد و همچنین خر و سگ ویقی ذلک مثل مؤخرة الرحل و نگاه میدارد قطع را از راه یافتن به نماز و منع میکند آن را نهادن چیزی مانند مؤخره رحل در پیش و ستره ساختن آن را انجا که معلوم شد رواه مسلم بدانکه جمهور علما از صحابه و غیرهم بر آنند که قطع میکند هر چه در گذرد از پیش مصلی بلکه دیدن چیز و چه غیر آن و احادیث که وارد شده است در آن چنانکه این حدیث و غیر آن محمول است بر مبالغه و تاکید در نصب ستره یا مراد قطع خشوع و حضور در صلوة است که سر صلوة و روح اوست یا مراد آنست که نزدیک است که قطع شود بجهت شغل دل مصلی بآن و تخصیص این سه چیز بذکر از جهت شدت شغل است در آن اما در زن خود ظاهر است و اما حمار پس از جهت کثرت ملازمت شیطان بر او و لهذا که استحباب تعوذ از شیطان نزد نهیق حمار دلالت دارد بر آن و اما کلب پس از جهت غلظ نجاست وی و بعض بر آنند که مرور زن حائض و سگ سیاه قاطع است و این قول ابن عباس است وعن عائشة رض قالت کان النبی گفت عائشه بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل نماز میگذارد در شب وانا معترضة بینه وبین القبلة و من بر پهنا افتاده بودم میان آنحضرت و میان قبله کاعتراض الجنازة همچو بر پهنا افتادن جنازهٔ میت در پیش نماز کننده کان اشارت است با آنکه تمام مقابل افتاده بودم نه در یک گوشه و با وجود آن آنحضرت نماز میکرد پس معلوم شد که پیش آمدن زن در نماز قطع نمیکند نماز را متفق علیه وعن ابن عباس قال اقبلت راکبا علی اتان روایت است از ابن عباس گفت که پیش آمدم من سواره بر ماده خری و اتان بفتح همزه و کسر نیز آمده و حمار مذکر و مؤنث هر دو را گویند و اتان مخصوص است بانثی و اتانه نیز آمده و در ذکر اتان اشارت است بآنکه چون مرور ماده خر قاطع نباشد مرور امرأة نیز نخواهد بود وانا یومئذ قد ناهزت الاحتلام و من در آن روز بتحقیق نزدیک شده بودم مدت بلوغ را ورسول الله و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی بالناس بمنی میگذارد نماز با مردم در منی که ده میل است از مکه الی غیر جدار بسوی غیر دیواری که ستره میباشد فمررت بین یدی بعض الصف پس گذشتم من پیش بعض صف نماز فنزلت پس فرود آمدم وارسلت الاتان ترتع و رها کردم و سر دادم ماده خر را که بچرد ودخلت فی الصف و در آمدم در صف نماز فلم ینکر ذلک علی احد پس انکار نکرد آن را بر من هیچ کس یعنی سواره بر ماده خر پیش صف نماز آمدن و ماده خر را در پیش صفوف سر دادن از جهت قطع و عدم اتان صلوة را از جهت عدم من اگر چه قریب بلوغ شده بودم متفق علیه

الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم چون نماز بگذارد یکی از شما فلیجعل تلقاء وجهه پس باید که بگرداند در روی خود شیئا چیزی را از قبیل دیوار یا درخت و ستون و غیر آن فان لم یجد فلینصب عصاه پس اگر نیابد چیزی را که بگرداند آن را مقابل روی خود پس باید که ایستاده کند عصای خود را و بخلاند آن را در زمین اگر زمین سخت بود بنهد بطول عصا را طولا نه عرضا تا بر مثال خلانیدن بود فان لم یکن معه عصا پس اگر نباشد با وی عصا فلیخطط خطا پس باید که بکشد خطی را در زمین ثم لا یضره ما مر امامه پس زیان ندارد او را چیزی که بگذرد پیش او در قطع خشوع رواه ابو داود وابن ماجة بدانکه خط کشیدن قول قدیم شافعی و قول امام احمد است و بعضی از متاخرین مشایخ ما نیز بآن قائل شده و نزد اکثر مشایخ ما و نزد مالک خط معتبر نیست و امام محمد گفته الخط لیس بشیء و شافعی نیز در قول جدید آن را نفی کرده و گفته که حدیث وارد در این باب ضعیف و مضطرب است و نیز خط در حیلولت اعتبار ندارد و از بعید متمیز و مرئی نه و مختار صاحب هدایه نیز همین است و شیخ ابن الهمام گفته که سنت اولی است باتباع و فی الجملة ظهوری و امتیازی بهم دارد و موجب جمعیت خاطر و دفع انتشار میگردد و بعد از آن اختلاف است در صفت خط نزد بعض بر شکل هلال معتبر است و نزد بعض طولی بجانب قبله و نزد

بعض بعوض میباید شماً الا ادنا قول بطول است کذا فی بعض الشروح وعن سهل بن ابی حثمة بفتح حای مهمله و سکون ثای مثلثه صحابی صغیر است ولادت وی در سنه ثالث از هجرت است انصاری است مات فی امارة معاویة او روایت کرده
است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم الی سترة چون نماز گزارد یکی از شما بسوی ستره فلیدن منها پس باید که نزدیک باشد از ستره تا نتواند امکان نکند لا یقطع الشیطان علیه صلوته تا نبرد شیطان
بروی نماز وی را بوسوسه و قدرت نیابد بر آن چه اگر دور باشد از ستره احتمال مرور دارد و بخصوص آن در وسوسه رواه ابو داؤد وعن المقداد بن الاسود قال ما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الی عود
مقداد گفت ندیدم من آنحضرت را که میگذارد نماز بسوی چوبی ولا عمود ولا شجرة و نه بسوی ستونی و نه درختی الا جعله علی حاجبه الایمن او الایسر مگر آنکه میگردانید آن را برابر ابروی راست خود یا ابروی چپ خود ولا یصمد له صمدا و قصد نمیکرد بر او قصد
کردنی راست یعنی میان دو چشم وی را قصد نمیکرد از وی از جهت خوف مشابهت بعبادت اصنام و کمال تنزه از آن اگرچه از روی ظاهر باشد رواه ابو داؤد وعن الفضل بن عباس رضی الله عنهما قال اتانا رسول الله صلی الله علیه وسلم ونحن فی بادیة لنا
فضل پسر عباس است آمد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ونحن فی بادیة لنا و ما بودیم در بادیه که مال ما بود ومعه عباس و همراه آنحضرت عباس بود و عرب را رسم است که از شهر بیرون بادیه می‌روند و منزل می‌سازند چند گاه آنجا بگذرانند
و هر جماعه را بادیه معین و جای مخصوص است که در آنجا باشند پس آنحضرت در بادیه که اهل بیت عباس بود آمد فصلی فی صحراء لیس بین یدیه سترة پس نماز گزارد در صحرائی که نبود پیش آنحضرت ستره از دیوار و درخت و مانند آن دلیل است بر عدم
شد که ستره نهادن واجب نیست بلکه امری مستحب است اگر گذرگاه مردم بود و حمارة لنا وکلبة و خری از ما و سگی ماده بود که تعبثان بین یدیه بازی میکردند پیش آنحضرت در نماز و تعبثان بفتح تا و با موحده و عین مهمله و ثای مثلثه پس باک نداشت
آنحضرت بآن و نیاورد حماره و کلبه را بر آن چیزی و باک نبود رواه ابو داؤد وللنسائی نحوه وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقطع الصلوة شیء نمی‌برد و باطل نمیکند نماز را چیزی که
بگذرد پیش مصلی وادرؤا ما استطعتم و دفع کنید و برانید بقدری که توانید از برای نگاهداشت خضوع و خشوع فانما هو شیطان زیرا که آن گذرنده شیطان است رواه ابو داؤد الفصل الثالث عن عائشة رضی الله عنها
قالت کنت انام بین یدی رسول الله گفت عائشه بودم که خواب میکردم پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ورجلای فی قبلته در حالی که پاهای من در قبله آنحضرت بود یعنی در سجده گاه او فاذا سجد غمزنی پس چون سجود آوردی
سجده میکرد زیر میکرد پای مرا فقبضت رجلی پس میکشیدم و کرد می آوردم من هر دو پای خود را واذا قام بسطتهما و چون می‌ایستاد میکشادم و دراز میکردم پاها را قالت گفت عائشه والبیوت یومئذ لیس فیها مصابیح و
خانهای در آن هنگام نبود در آنها چراغ گویا این اعتذار است از عائشه از دراز کردن عائشه پاهای خود را در سجده گاه آنحضرت و اما دراز کردن وی رضی الله عنها پاها را بار دوم بعد از غمز آنحضرت پاها را شاید که ممکن آن باشد که آنحضرت
انتقال کرده باشد از آنجا و یا پیشتر ایستاده باشد یا غفلتی که آدمی را در خواب میباشد والله اعلم متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم احدکم ما له اگر بداند یکی از شما آنچه مر او راست از گناه
فی ان یمر بین یدی اخیه در گذشتن از پیش برادر مسلمان در نماز معترضا فی الصلوة در حالی که برپا رونده در نماز کان لان یقیم مائة عام خیرا له باشد هر آینه ایستادن صد سال بهتر او را من الخطوة التی خطا از گامی که زند
آن را رواه ابن ماجة وعن کعب الاحبار قال روایت است از کعب احبار که گفت لو یعلم المار بین یدی المصلی ماذا علیه اگر بداند گذرنده از پیش مصلی آنچه بر وی است از گناه لکان ان یخسف به خیرا له هر آینه
باشد این که فرو برده شود او را در زمین بهتر مر او را من ان یمر بین یدیه از گذشتن وی از پیش مصلی وفی روایة و در روایتی بجای خیرا له اهون علیه آمده یعنی باشد ایستادن صد سال آسان تر بر وی رواه مالک وعن ابن
عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم الی غیر السترة گزارد یکی از شما بسوی غیر ستره فانه یقطع صلوته الحمار می‌برد یعنی قطع میکند نماز او را گذشتن خر والخنزیر والیهودی و
المجوسی والمرأة و گذشتن خوک و جهود و آتش پرست و زن و تاویل این در فصل اول گذشت ویجزئ عنه اذا مروا بین یدیه و بسند میکند این مذکورات از عدم قطع صلوة چون بگذرند از پیش مصلی علی قذفة بحجر بیک سنگ
انداز و گفته اند که مراد بآن سه چهار دست در جمع و مقدار آن سه ذراع گفته اند رواه ابو داؤد باب صفة الصلوة در وصف کردن نماز و بیان کردن صفات آن که چگونه باید گزارد و ارکان و اجزای آن چیست و آنچه لازم باید که آنچه از
حقیقت نماز است بیان کند چه صلوة چون از قبیل اعراض است اجزای آن صفات خواهد بود الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رجلا دخل المسجد و رسول الله روایت است از ابی هریره که مردی درآمد در مسجد و حال
آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جالس فی ناحیة المسجد نشسته بود در گوشه مسجد فصلی پس نماز گزارد و آن مرد در روی و رعایت تعدیل ارکان و قومه و جلسه خوب نکرد ثم جاء فسلم علیه پس آمد آن مرد پس سلام کرد بر
آنحضرت فقال له رسول الله پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وعلیک السلام ارجع فصل بازگرد بمصلای خود پس بگزار نماز را فانک لم تصل زیرا که بدرستی تو نگزارده نماز را فرجع پس بازگشت آن مرد
فصلی پس باز بگزارد نماز بار دوم بهمان طریق که نخست گزارده بود ثم جاء فسلم پس باز آمد پس سلام کرد فقال پس گفت آنحضرت وعلیک السلام ارجع فصل فانک لم تصل بازگرد پس بگزار نماز زیرا که تو نماز
نگزارده فقال فی الثالثة پس گفت آن مرد در کرت سوم او فی التی بعدها یا در کرتی که پس از سوم است یعنی در کرت چهارم علمنی یا رسول الله بیاموز مرا یا رسول الله نماز را که چگونه بگزارم پس آنحضرت تعلیم کرد او را نماز و تعلیم نمود
قبله اینکه او را غرض از دیده ترتیب شرائط است فقال پس گفت آنحضرت اذا قمت الی الصلوة فاسبغ الوضوء چون خواهی که بایستی برای نماز پس بکمال و تمام تر وضو کن ثم استقبل القبلة پس روی آر بجانب
قبله فکبر پس تکبیر کن ثم اقرأ بما تیسر معک من القرآن پس بخوان آنچه آسان و آماده کرده از قرآن که با تست و محفوظ تست ثم ارکع حتی تطمئن راکعا پس رکوع کن تا آنکه قرار و آرام گیری در رکوع ثم ارفع حتی تستوی
قائما پس بردار سر از رکوع تا آنکه راست ایستی ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا بعد از آن سجده کن تا آنکه آرام گیری در سجده ثم ارفع حتی تطمئن جالسا پس بردار سر از سجده تا آرام گیری در نشستن ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا
باز سجده کن تا آنکه آرام گیری در سجده ثم ارفع حتی تطمئن جالسا پس بردار سر از سجده تا آنکه آرام گیری در نشستن این جلسه استراحت گویند و نزد شافعی سنت است که بعد از سجدتین بنشینند و بعد از آن برای رکعت دوم برخیزند
وفی روایة و در روایتی بجای این عبارت که ثم ارفع حتی تطمئن جالسا چنین آمده است که ثم ارفع حتی تستوی قائما پس بردار سر از سجده دوم تا آنکه راست بایستی یعنی برای رکعت دوم و درین روایت ذکر جلسه استراحت نیامده
و نحن در جلسه استراحت در حدیث دوم مالک بن الحویرث بیاید ثم افعل ذلک فی صلوتک کلها پس بکن آنچه مذکور شد در همه نماز خود متفق علیه بدین حدیث استدلال کرده شافعی و احمد و ابو یوسف بر فرضیت طمانینت
در رکوع و سجود و قومه و جلسه زیرا که آنحضرت نفی کرد از آن مرد نماز را و فرمود که این نماز تو نماز نیست بر گرد و باز بگزار و این شان فرضیت است که بفعل نا بفتحای آن منتفی و باطل که هر دو اطمینان در رکوع و سجود نزد امام ابو حنیفه
و محمد واجب است نه فرض و قومه و جلسه سنت و ایشان توجیه این حدیث چنان کنند که مراد از نفی صلوة نفی کمال اوست بدلیل آنکه در آخر این حدیث بروایت ابی داؤد و ترمذی و نسائی آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود چون
تمام کردی این را تمام شد نماز تو و آنچه نقصان کردی از آن نقصان کردی از نماز خود و این شان وجوب و سنیت است که بفعل بی آن ناقص و با تمام بود و پس معلوم شد که امر باعاده نماز آن کس و نماز بر آن کس اول بود تا ناقص کرد
واقع شود در نهایت آنکه باطل و سعد دوم بود و لکن چنین بعدی هم از اول منع کردی از آن باز داشتی و مکه نا شتی آن را که نمی فرموده نماز بگزار د والله اعلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه

وسلم یستفتح الصلوة بالتکبیر شروع میکرد نماز را بتکبیر احرام والقراءة وشروع میکرد قراءت بالحمد لله رب العالمین یعنی بسورهٔ فاتحه گویا که این نام آن سوره شده است بجهت ذکر این کلمه در اول وی چنانکه گویند بخوانیم
الٓمٓ ذلک الکتاب و مراد تمام سوره میباشد و ازینجا لازم نمی آید که بسم الله الرحمن الرحیم نمیخواند و اگر مراد صحیح به بسمله باشد پس نزد مالکی باویل است و نزد شافعی تاویل نمود و ازینجهت اختلاف در جهر بسمله وکان اذا رکع لم
یشخص رأسه و بود آنحضرت چون رکوع میکرد بلند نمیکرد سر مبارک خود را ولم یصوبه و پست نیز نمیکرد ولکن بین ذلک ولیکن نگاه میداشت میان اشخاص و تصویب و برابر میداشت پشت و گردن او وکان اذا رفع
رأسه من الرکوع لم یسجد حتی یستوی قائما و بود آنحضرت چون برمیداشت سر خود را از رکوع بسجده نمیرفت تا آنکه راست ایستاده نمیشد که آنرا قومه میگویند وکان اذا رفع رأسه من السجدة لم یسجد حتی یستوی
جالسا و چون برمیداشت سر خود را از سجده بسجدهٔ دوم نمیرفت تا آنکه جلسه میکرد تمام وکان یقول فی کل رکعتین التحیة و بود آنحضرت که میخواند بعد از هر دو رکعت التحیات او وکان یفرش رجله الیسری و بود که میگسترانید پای
چپ خود را یعنی فرش خود میکردانید آنرا و می نشست بران وینصب رجله الیمنی و ایستاده میکرد پای راست خود را ظاهر این حدیث آنست که در هر دو قاعدهٔ اولی و آخری همچنین میکرد و همین است قول امام ابی حنیفه و اصحاب او
و در حدیث ابی حمید افتراش در قاعدهٔ اولی و تورک در قاعدهٔ ثانیه نیز آمده و این قول امام شافعی است و نزد امام مالک تورک است در هر دو قاعده و نزد بعض مالکیه افتراش در هر دو قعده نیز آمده چنانکه قول امام ابی حنیفه است
و نزد امام احمد در هر نمازی که در وی دو تشهد است در تشهد اخیر آن تورک است و اگر یک تشهد است افتراش است و هر چهار امام را درین مسئله قولی علحده است و وجه قول امام ابو حنیفه آنست که در بسیاری از احادیث مطلق
افتراش واقع شده و آمده است که سنت در تشهد اینست و نشستن آنحضرت در تشهد این چنین بوده بی تقیید باولی و آخری و جلوس بدین طریق که ما اختیار کردیم اشد و اشق است و در حدیث آمده است که افضل الاعمال احمزها
ای اشدها و در بعض احادیث تورک در قعدهٔ اخیره نیز آمده و این محمول بر حالت ضعف و کبر سن است زیرا که قعود در وی طویل است و مناسب است آسانی و معنی تورک بر سرین نشستن است و درینجا تورک را دو صورت
گفته اند یکی آنکه ایستاده کند پای راست را و برگرداند پای چپ را از زیر ران راست و بگذارد هر دو سرین را بر زمین و دوم آنکه بگستراند پای چپ را و ایستاده کند پای راست را و بیرون آرد هر دو پا را از زیر ایشان بجانب راست و نهد
هر دو سرین را بر زمین وکان ینهی عن عقبة الشیطان و بود آنحضرت که نهی میکرد از عقبهٔ شیطان و مراد بعقبه بضم عین و سکون قاف اقعا است که باتفاق در نماز مکروه است و صورتش آنست که هر دو سرین را بر زمین بچسپاند
و ایستاده کند هر دو ساق را و نهد هر دو دست را بر زمین چنانکه سگ می نشیند و طیبی گفته که عقبه آنست که هر دو سرین را بر پاشنها نهد و این معنی بلفظ عقبه مناسب تر است وینهی ان یفترش الرجل ذراعیه و نهی میکرد از آنکه
بگستراند مرد هر دو استخوان دست خود را بر زمین در وقت سجود و بر ندارد آنها را افتراش السبع مانند گستردن درنده دستها را و قید مرد بجهت آن کرد که زن را باید افتراش کند که آن بستر تر دیگر است وکان یختم الصلوة
بالتسلیم و بود آنحضرت که ختم میکرد نماز را بسلام و آن فرض است نزد امام شافعی و واجب است نزد ما و تحقیق آن در شرح کرده شده است رواه مسلم وعن ابی حمید الساعدی قال فی نفر من اصحاب رسول الله [illegible]
ابو حمید صحابی مشهور است انصاری از بنی ساعده حدیث وی جامع احادیث است در بیان نماز آنحضرت مشهور است بکنیت و در نام او اختلاف بسیار است مشهور عبد الرحمن است در میان جماعه از یاران پیغمبر خدا و نفر بمعنی جماعت از
سه تا ده را گویند انا احفظکم لصلوة رسول الله من یاد دارنده ترم از میان شما مر نماز پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم رأیته اذا کبر جعل یدیه حذاء منکبیه دیدم آنحضرت را چون تکبیر میگفت میکردانید
هر دو دست را مقابل هر دو دوش خود و این مذهب شافعی است و نزد ما مقابل نرمهٔ هر دو گوش دارند و این نیز در احادیث آمده و در بعض روایات تا بالای گوش نیز آمده و امام ابو حنیفه متوسط را اختیار کرده و امام شافعی
در تطبیق این روایات گفته که کفهای دست مقابل دوش بود و سر انگشتان برابر گوش و تواند که در اوقات مختلفه هر یکی بوقوع آمده باشد والله اعلم واذا رکع امکن یدیه من رکبتیه و چون
رکوع میکرد آنحضرت محکم و توانا میکردانید هر دو دست خود را بر هر دو زانو یعنی محکم میگرفت هر دو زانو را بهر دو دست و کشاده میداشت انگشتان را و گفته اند که انگشتان در رکوع کشاده و در سجود بسته دارد و در تحریمه و تشهد بطور خود
گذارد ثم هصر ظهره پس دو تا کردانید پشت خود را پیچیده بجانب زمین تا هموار و دراز کشید یا کردن هصر بصاد مهمله کشیدن و مائل کردانیدن و شکستن فاذا رفع رأسه استوی پس چون برداشت سر مبارک را از رکوع برابر و درست
ایستاده میشد حتی یعود کل فقار مکانه تا آنکه باز می نشست همه بندهای استخوان پشت بجای خود و فقار بفتح فاء مقدم بر قاف بند و مهره های استخوان پشت و احد فقاره بفتح فاء و فقره بکسر فاء و سکون قاف و فتح آن نیز گویند و فقیر بمعنی
درویش مشتق ازانست که از کرسنگی و ناتوانی پشت شکسته شده است فاذا سجد وضع یدیه پس چون سجده میکرد می نهاد هر دو دست خود را بر زمین یعنی متعادل بود وی غیر مفترش ولا قابضهما نه گسترنده دستها را بر زمین و گرد کرنده
آنها را بسوی پهلو بلکه انگشتان و کفها بر زمین نهاده و دور از ساعد و بازو و بالا بر دارنده چنانکه اگر خواهد بزغاله خرد از میان آنها بدر رود و درین حدیث این مذکور نشد که از قومه بسجده رود و نخست زانو را بر زمین نهد یا دستها را هر دو درست است و
اول افضل و مختار اکثر ائمه است واستقبل باطراف اصابع رجلیه القبلة و بجانب قبله میداشت سر انگشتان هر دو پای خود را در حالت سجده فاذا جلس فی الرکعتین پس چون می نشست بعد از دو رکعت برای تشهد جلس علی
رجله الیسری می نشست بر پای چپ خود ونصب الیمنی و ایستاده میکرد پای راست فاذا جلس فی الرکعة الاخرة پس چون می نشست در رکعت آخر برای قعدهٔ اخیره قدم رجله الیسری پیش می آورد پای چپ خود را و
نصب الاخری و ایستاده میکرد پای دیگر را که پای راست باشد وقعد علی مقعدته و می نشست بر نشستگاه خود رواه البخاری وعن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یرفع یدیه حذو منکبیه اذا
افتتح الصلوة روایت است از ابن عمر که آنحضرت بر میداشت هر دو دست خود را برابر هر دو گوش خود چون شروع میکرد نماز را واذا کبر للرکوع و چون تکبیر می آورد برای رکوع واذا رفع رأسه من الرکوع و چون سر بر میداشت از رکوع
رفعهما کذلک برمیداشت هر دو دست را همچنین یعنی برابر دو شانه وقال و میگفت سمع الله لمن حمده شنید خدا کسی را که ستود او را یعنی پسندید و اجابت نمود ثنای او را و دعای او را ربنا لک الحمد خداوند ما مر تراست حمد مخصوص
است حمد یعنی هر حمدی که کوینده برای هر کوینده ای صحیح است که پیدا کننده همه چیز و همه کس توئی یا حمد کننده هر ذات تو مخصوص است حمد تو کسی ثنای تو نتواند گفت و گوهر این از چنانکه باید کس تواند سفت بیت مارا چه حد حمد و ثنای
تو بود هم حمد و ثنای تو سزای تو بود و در روایتی بزیادت اللهم آمده و برای ربنا و زیادت واو در لک الحمد نیز آمده و ازین حدیث معلوم میشود جمع میان تسمیع و تحمید و نزد امام ابو حنیفه این منسوخ است و امام تسمیع کند و مقتدی تحمید زیرا که در حدیث قسمت کرده
آنرا میان امام و مقتدی و نزد امام ابو یوسف تحمید نیز گوید تا اذا قیل لهم تقولون ما لا تفعلون نکرده وکان لا یفعل ذلک فی السجود و بود آنحضرت که نمیکرد رفع یدین در سجده یعنی وقت سر برداشتن از سجده و رفتن بسجده و بعض شافعیه آنرا
نیز کنند اما مختار آنست که نکنند و آنچه صحیح رسیده نزد شافعیه رفع یدین است نزد استفتاح و رفتن رکوع و سر برداشتن از آن و در غیر این سه موضع ثبوت نرسیده کذا فی سفر السعادة متفق علیه وعن نافع ان ابن عمر رضی الله عنهما کان اذا دخل
فی الصلوة روایت است از نافع مولای ابن عمر که ابن عمر بود چون درمی آمد در نماز و شروع میکرد در آن کبر ورفع یدیه تکبیر میگفت و برمیداشت هر دو دست خود را واذا رکع رفع یدیه و چون رکوع میکرد برمیداشت هر دو دست خود را واذا
قال و چون میگفت سمع الله لمن حمده رفع یدیه واذا قام من الرکعتین رفع یدیه و چون می ایستاد از دو رکعت برمیداشت هر دو دست خود را ورفع ذلک ابن عمر الی النبی و رفع کرده است این حدیث را ابن عمر بسوی پیغمبر صلی الله

احرام

علیه وسلم یعنی روایت کرده است که آنحضرت این چنین کرده است و حدیث مرفوع آن بود که آنرا نسبت برسول صلی الله علیه وسلم بکنند از قول و فعل و آنچه از صحابی آید آنرا موقوف خوانند چنانکه در مقدمه گذشت رواه البخاری وعن مالک بن
الحویرث قال کان رسول الله گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا کبر رفع یدیه چون تکبیر تحریمه میگفت برمیداشت هر دو دست خود را حتی یحاذی بهما اذنیه تا آنکه مقابل میکرد بهر دو دست خود هر دو گوش خود را
واذا رفع رأسه من الرکوع و چون برمیداشت سر خود را از رکوع فقال سمع الله لمن حمده فعل مثل ذلک میکرد مانند آن یعنی برمیداشت هر دو دست خود را محاذی هر دو گوش وفی روایة و در روایتی چنین آمده که
حتی یحاذی بهما فروع اذنیه تا آنکه محاذی میکرد آنها را بهر دو دست بالائی هر دو گوش متفق علیه بدانکه برداشتن دستها در غیر تکبیر احرام مختلف فیه است میان ما و شافعیه و احادیث و آثار در هر دو جانب آمده و قدر متحقق آنست در وی
که با هر دو بوده است گاهی آن و گاهی این و از صحابه هر کس آنچه دیده روایت کرده است یا رفع یدین در ابتدا بوده است و در آخر منسوخ گشته است و از آنکه علمای صحابه مثل ابن مسعود رضی الله عنه که عالم بود بشرائع اسلام و احکام آن متقید بود
باحوال رسول خدا صلی الله علیه وسلم و ملازم آنحضرت بود در حضر و سفر آنرا منکر شدند ظاهر احتمال ثانی است و از امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله عنه نیز عدم رفع روایت میکنند و اگر فرضا هر دو بود عدم رفع راجح است با آنکه اولی اخفض سکون است
که مناسب تر است بحال صلوة که خضوع و خشوع است و کلام درین مقام وسیع است اجمال آن در شرح سفر السعادة ذکر کرده ایم والله اعلم وعنه انه رأی النبی صلی الله علیه وسلم یصلی و هم از مالک بن الحویرث است که وی دید
آنحضرت را که نماز میگزارد فاذا کان فی وتر من صلوته پس چون بود در طاق از نماز خود یعنی بعد از یک رکعت و سه رکعت لم ینهض حتی یستوی قاعدا نمی ایستاد تا آنکه راست می نشست یعنی بعد از برداشتن از سجود می نشست پس
برمیخاست رواه البخاری و این جلسه استراحت است که شافعیه بدان قائل اند و نزد ایشان سنت است و کیفیت آن کیفیت جلوس قعده اولی است و بعد از جلوس هر دو دست تکیه بر زمین کرده برمیخیزد و نزد امام ابو حنیفه و امام محمد
مختار آنست که بجهت عذر و حاجت بود بکبر سن و غیر آن پس هر که محتاج بدان باشد در حق وی سنت نه و متمسک امام شافعی این حدیث است و ترمذی گفته حدیث مالک بن الحویرث حسن صحیح است و عمل برین است نزد اهل علم و همین
قائل اند بعضی از اصحاب ما انتهی و دلیل ما حدیث ابی هریره است که هم ترمذی آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر میخاست بر صدور قدمین یعنی بی آنکه بنشیند و اگر چه بعضی طرق این حدیث ضعیف است
ولیکن صحیح الاصل است کذا قال الشیخ ابن الهمام و ابن ابی شیبه از ابن مسعود آورده که وی برمیخاست در نماز بر صدور قدمین خود بی آنکه بنشیند و از علی و عمر و ابن عمر و ابن زبیر همچنین آورده و از نعمان بن ابی عیاش آورده که دریافتم
بسیاری از اصحاب را چون برمیداشتند سر را از سجده دوم از رکعت اولی و ثالثه برمیخاستند همچنانکه بودند بی آنکه بنشینند و دیگر اخبار و آثار درین باب بسیار است و اگر بعض احادیث و اخبار بر خلاف آن آمده باشد محمول بر کبر سن و ضرورت
خواهد بود وعن وائل بن حجر انه رأی النبی روایت است از وائل بن حجر که صحابی مشهور است و از ملوک یمن بود و در پیش آنحضرت معزز بود و احوال او در جای دیگر نوشته شده است که وی دید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
رفع یدیه حین دخل فی الصلوة برداشت هر دو دست خود را هنگامی که درآمد در نماز و کبر و تکبیر آورد و در صحیح مسلم بی واو است ثم التحف بثوبه پس پیچید و در گرفت دستها را بجامه خود ظاهر آنست که پیچید و آورد در بعض
گفته اند که مراد آورد دستها است در آستین و گفته اند که شاید بجهت سختی سرما بود ثم وضع یده الیمنی علی الیسری پس نهاد دست راست خود را بر دست چپ و نهادن دست راست بر دست چپ متفق علیه است میان ائمه الا
مالک که نزد وی ارسال است با جواز وضع و لیکن نزد امام ابو حنیفه و بروایتی از امام احمد در زیر ناف نهد و نزد شافعی بالای ناف و بروایتی از احمد مخیر است خواه زیر ناف نهد یا بر سینه و احادیث در هر دو آمده و گفته اند که امر دین جامع
است هر چه کند درست است و آنچه مقرر است نهادن دست است بر چپ و در زیر ناف یا بر سینه بخصوص ثابت نشده و یقین نه و چون چنین بود امام ابو حنیفه آنچه معهود و معتاد است در تعظیم اختیار کرده و آن تحت سره است
فلما اراد ان یرکع پس هنگامی که خواست که رکوع کند اخرج یدیه من الثوب بیرون آورد هر دو دست را از جامه ثم رفعهما و کبر فرکع پس برداشت دستها را و تکبیر گفت و برکوع رفت و ازینجا معلوم میشود که دستها را در وقت برداشتن
و تکبیر گفتن از جامه و آستین بیرون باید آورد فلما قال پس چون گفت سمع الله لمن حمده رفع یدیه برداشت هر دو دست را فلما سجد سجد بین کفیه پس چون سجده کرد سجده کرد میان هر دو کف دست یعنی سر را در وقت سجود میان دو
دست داشت رواه مسلم وعن سهل بن سعد صحابی مشهور است آخر من مات بالمدینة قال کان الناس یؤمرون ان یضع الرجل الید الیمنی علی ذراعه الیسری فی الصلوة بودند مردم که امر کرده میشدند به نهادن مرد
دست راست را بر ذراع چپ در نماز یعنی قریب بذراع چون دست راست بر دست نهند دست می نهاد نا چار نزدیک بذراع واقع میشد نه که بر ذراع نهد چنانکه اصلا بر دست نهاده نشود و قید رجل اتفاقیست و المرأة نیز همچنین حکم است
رواه البخاری وعن ابی هریرة قال کان رسول الله گفت ابو هریره بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوة چون می ایستاد بنماز یکبر حین یقوم تکبیر میگفت در وقتیکه می ایستاد مراد تکبیر تحریمه است ثم یکبر حین
یرکع بعد از آن تکبیر میگفت در وقتیکه برکوع میرفت ثم یقول پس میگفت سمع الله لمن حمده حین یرفع صلبه من الرکعة در وقتیکه برمیداشت استخوان پشت خود را از رکوع ثم یقول وهو قائم پس میگفت و حال آنکه وی ایستاده است
ربنا لک الحمد ثم یکبر پس تکبیر میگفت حین یهوی در وقتیکه فرو میرفت یعنی برای سجده ثم یکبر حین یرفع رأسه پس تکبیر میگفت در وقتیکه سر برمیداشت یعنی از سجده ثم یکبر پس تکبیر میگفت در وقتیکه بسجده دوم میرفت ثم یکبر حین
یرفع رأسه پس تکبیر میگفت در وقتیکه سر برمیداشت از سجده دوم ثم یفعل ذلک فی الصلوة کلها پس میکرد آنچه مذکور شد در نماز همه نماز حتی یقضیها تا آنکه ادا میکرد و تمام میکرد نماز را ویکبر حین یقوم من الثنتین بعد
الجلوس و تکبیر میگفت در وقتیکه می ایستاد از دو رکعت از قعده اولی درین حدیث ذکر تکبیر است در این اوقات و احوال نه رفع یدین متفق علیه وعن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الصلوة
طول القنوت بهترین نمازها نمازیست که دراز بود قنوت آن و قنوت بمعنی قیام و طاعت و خشوع و نماز و دعا و سکوت آمده و مراد اینجا قیام و خشوع است پس معلوم شد که طول قیام در نماز افضل است زیرا که در وی مشقت و طاعت بیشتر
زیاده است و علما را اختلاف است که قیام در نماز فاضل تر است یا سجود و این حدیث متمسک طائفه ایست که میگویند قیام افضل است و نیز ذکری که در قیام است قرآن است و قرآن افضل است از تسبیح و مذهب حنفیه نیز همین است و این بحث در شرح سفر السعادة
بتفصیل ذکر کرده شده است فلیطلب ثمه رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی حمید الساعدی قال فی عشرة من اصحاب النبی گفت ابو حمید در میان ده کس از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم انا اعلمکم بصلوة النبی من
داناترم در میان شما بکیفیت نماز پیغمبر صلی الله علیه وسلم ازینجا معلوم میشود که اگر کسی دعوی اعلمیت کند بحکم وقوع این بمصلحت دینی نه غرض نفسانی درست باشد قالوا فاعرض گفتند آن جماعه از صحابه که پیش ایشان این دعوی کرده بود فاعرض پس عرض کن
دعوی میکنی که تو داناتری عرض کن یعنی ظاهر کن آنرا تا ببینیم که صحیح است دعوی تو قال کان رسول الله گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوة رفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه چون می ایستاد بنماز برمیداشت هر دو
دست تا آنکه برابر میکرد آنها را بهر دو دوش خود ثم یکبر پس تکبیر میگفت این حدیث صریح است در تاخیر تکبیر تحریمه از رفع یدین چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است ثم یقرأ پس قراءت میکرد ثم یکبر و یرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه پس تکبیر میگفت
و برمیداشت هر دو دست تا برابر میکرد آنرا بهر دو دوش خود ثم یرکع و یضع راحتیه علی رکبتیه پس رکوع میکرد و مینهاد هر دو کف دست خود را بر هر دو زانوی خود ثم یعتدل پس اعتدال میکرد در رکوع و در تفسیر اعتدال میگوید
فلا یصبی رأسه ولا یقنع پس نه پست میکرد سر را بصاد مهمله و کسر باء مشدده ولا یقنع بضم یا و سکون قاف و کسر نون پست و پایین میکرد سر او را و نه بلند داشت از آنکه برابر میداشت پشت و سر او مراد اعتدال بمعنی اطمینان است چنانکه در جلسه

بر سینه یعنی

میان هر دو سجده و جلسهٔ استراحت خواهد گفت وفلا یصبّ رأسه ولا یقنع جدا اند و یمنی و در روایت ابن حبان لا یصوب ای فی الظاهر تربیت و در لفظ یصبی تحقیق آنست که در شرح ذکر کرده شده است ثم یرفع رأسه فیقول یعنی پس بر میدارد پشت خود را پس میگوید سمع الله
لمن حمده و در حدیث ذکر ربنا لک الحمد نیست ثم یرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه معتدلا یعنی پس بر میدارد هر دو دست خود را تا دو شانها باعتدال تمام ثم یقول یعنی پس میگوید الله اکبر ثم یهوی الی الارض ساجدا یعنی فرود آید و جافی بین ایدیه
فجافی یدیه عن جنبیه یعنی پس دور میداشت هر دو دست خود را از هر دو پهلو وفتخ اصابع رجلیه و دو تا میکرد انگشتان هر دو پای را چنانکه سرهای انگشتان بجانب قبله بود و فتخ بخای معجمه سست کردن انگشتان پای وقت نشستن و پیدا اللین کذا فی
الصحاح ثم یرفع رأسه یعنی پس بر میداشت سر از سجده و یثنی رجله الیسری و دو تا میکرد یعنی میگسترانید پای چپ خود را فیقعد علیها پس می نشست بر آن ثم یعتدل حتی یرجع کل عظم فی موضعه یعنی اعتدال و اطمینان میکرد در نشستن تا آنکه باز
میگشت هر استخوان بجای خود معتدلا در حالتی که تمام معتدل است واین تاکید یعتدل میکند ثم یسجد یعنی پس سجده میکرد یعنی سجدهٔ دیگر چنانکه از حدیث معلوم شد ثم یقول یعنی پس میگفت الله اکبر و یرفع و بر میداشت سر را ویثنی رجله الیسری و دو تا میکرد پای
چپ خود را فیقعد علیها پس می نشست بر پای چپ برای جلسهٔ استراحت ثم یعتدل یعنی پس قرار میگرفت حتی یرجع کل عظم الی موضعه تا آنکه باز میگشت هر استخوان بجای خود ثم ینهض یعنی پس برمیخاست ثم یصنع فی الرکعة الثانیة مثل ذلک
یعنی پس میکرد در رکعت دوم مانند آنچه کرده بود در رکعت نخستین مگر آنکه آنجا نیست عدم استفتاح ثم اذا قام من الرکعتین یعنی پس چون می ایستاد بعد از دو رکعت بعد از قراءت تشهد و ذکر آن درین روایت نیست چنانکه در روایت دیگر مر ابی داؤد را ذکر کرد کبّر یعنی تکبیر میگفت ورفع
یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه یعنی تکبیر میگفت و بر میداشت هر دو دست را تا مقابل دوش کما کبّر عند افتتاح الصلوٰة یعنی چنانکه تکبیر گفته بود اول نزد شروع کردن نماز ثم یصنع ذلک یعنی پس میکرد آنچه مذکور شد فی بقیة صلوٰته در باقی نماز خود حتی اذا کان
السجدة التی فیها التسلیم یعنی تا آنکه چون می بود سجده‌ای که در وی است سلام یعنی بعد از وی تشهد است و در وی سلام است اخّر رجله الیسری بیرون می آورد پای چپ خود را وقعد متورکا علی شقّه الایسر و می نشست بر سرین جانب چپ ثم سلّم یعنی پس
سلام میداد قالوا صدقت گفتند آن صحابه که میان ایشان گفته بود که من داناترم بنماز آنحضرت صلی الله علیه وسلم راست گفتی هکذا کان یصلی همچنین بود آنحضرت که نماز میگذارد و ظاهر این عبارت دلالت دارد بر آنکه ایشان نیز عالم باین تفصیل مذکور بودند پس دعوی اعلمیت ابی حمید
رضی الله عنه درست نباید پس حمل باید کرد بر تصدیق قول ایشان مر او را بجهت وثوق بخبر اوست والله اعلم رواه ابو داؤد والدارمی وروی الترمذی وابن ماجة معناه وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و این حدیث در سنن ابن
صحیح ابن حبان و مسلم نیز روایت کرده است وفی روایة لابی داؤد من حدیث ابی حمید و در روایتی مر ابی داؤد را از حدیث ابی حمید اینچنین آمده ثم رکع فوضع یدیه علی رکبتیه یعنی پس رکوع کرد و بنهاد هر دو دست را بر هر دو زانوی خود کانه قابض علیهما
گویا که وی بگیرنده است دو زانو را ووتّر یدیه و زه ساخت هر دو دست را و تو تیر کردن کمان را یعنی دور کرد دستها را از پهلوها گویا که مرفقین مشابه زه گشتند و پهلوها مشابه کمان که بران زه کنند چنانکه گفت فنحّاهما عن جنبیه یعنی دور داشت هر دو دست را از
هر دو پهلوی خود وقال وفیه ثم سجد یعنی پس سجده کرد فامکن انفه وجبهته الارض یعنی پس تمکین و ثابت کرد بینی و پیشانی خود را بر زمین و ازینجا معلوم میشود که سجده بر بینی و پیشانی هر دو باید کرد و آنحضرت نیز همین را مواظبت میکرد و احادیث نیز متواتر
است اگر یکی ازین اقتصار کند جائز است نزد امام ابو حنیفه با کراهت و بروایتی بجبهه تنها مکروه نه و نزد صاحبین جائز نبود و در حدیث آمده است که سجده بر هفت عضو باید و بروایتی هفت استخوان و آن دو دست و دو زانو و دو پای و در حدیث صحیحین بجای بینی پیشانی واقع شده
و تحقیق آن در باب السجود بیاید ونحّی یدیه عن جنبیه و یکسو داشت هر دو دست خود را یعنی مرفقین را از هر دو پهلوی خود ووضع کفیه حذو منکبیه و نهاد هر دو کف دست را برابر هر دو دوش خود وفرّج بین فخذیه و کشاده کرد میان هر دو ران خود غیر
حامل بطنه علی شیء من فخذیه بار ننهنده شکم خود را بر چیزی از دو ران خود حتی فرغ تا آنکه فارغ شد از هر دو سجده ثم جلس یعنی پس بنشست فافترش رجله الیسری پس بگسترانید پای چپ خود را واقبل بصدر الیمنی علی قبلته و پیش داشت پشت پای راست بر قبله
و درین مستلزم ایستاده داشتن اوست ووضع کفه الیمنی علی رکبته الیمنی و بنهاد کف دست راست بر زانوی راست خود وکفه الیسری علی رکبته الیسری و کف دست چپ بر زانوی چپ خود واشار باصبعه یعنی السبابة و اشارت کرد در وقت اشهد
ان لا اله الا الله بانگشت خود که سبابه است برداشتن آن بنفی و نهادن در اثبات و سبابه انگشتی که متصل بانگشت کلان است و او را سبابه از آن گویند که سب در لغت بمعنی دشنام آمده و عرب در وقت دشنام اشارت بدان کنند و این رسم جاهلیت است و در اسلام آن را مسبحه
نامند که در وقت تسبیح و توحید بدان اشارت کنند و درین اشارت چنانکه اشارت است بتوحید باری تعالی متضمن سب و شتم شیطان نیز هست کذا قیل وفی اخری له و در روایت دیگر مر ابی داؤد را اینچنین آمده که واذا قعد فی الرکعتین و چون می نشست
بعد از دو رکعت ای تشهد اول قعد علی بطن قدمه الیسری می نشست بر کف پای چپ خود ونصب الیمنی و ایستاده میکرد پای راست واذا کان فی الرابعة و چون میبود در رکعت چهارم این در رباعی است و حکم رکعت ثالثه در ثلاثی نیز همین خواهد بود
افضی بورکه الیسری الی الارض میرسانید سرین چپ را بسوی زمین واخرج قدمیه من ناحیة واحدة و بیرون می آورد هر دو پای خود را از یکجانب که جانب راست است وعن وائل بن حجر انه ابصر النبی صلی الله علیه وسلم حین قام
الی الصلوٰة رفع یدیه روایت است از وائل بن حجر بتقدیم حاء بر جیم صحابی مشهور است از ابنای ملوک یمن بود و بشرف اسلام مشرف شد و نزد حضرت معزز و مکرم گشت که وی دید آنحضرت را هنگامی که می ایستاد بنماز بر میداشت هر دو دست خود را حتی کانتا بحیال منکبیه
تا آنکه میشدند مقابل هر دو دوش وی وحاذی بابهامیه اذنیه و برابر میکرد هر دو انگشت نر خود را بهر دو گوش خود ثم کبر یعنی پس تکبیر می آورد و این حدیث نیز موافق مذهب امام ابو حنیفه است در تاخیر تکبیر از رفع رواه ابو داؤد وفی روایة له و در روایتی مر
ابی داؤد را بجای حاذی بابهامیه اینچنین آمده که یرفع ابهامیه الی شحمة اذنیه بر میداشت هر دو انگشت نر خود را بسوی نرمهٔ دو گوش خود وعن قبیصة بفتح قاف و کسر باء ابن هلب بضم ها و سکون لام و بعضی گفته اند صواب بفتح ها و کسر لام است تابعی ثقه است و پدر او
صحابی است قدوم آورده پدر وی بر آنحضرت و کل بود و آنحضرت دست مبارک خود را فرود آورد بر سر وی پس روئیده شد موی او و هلب بضم موی را گویند و اهلب مو دار را این لقب اوست و نام وی یزید بن عدی است و بعضی گفته اند سلامه و صحیح قول اول است
عن ابیه روایت میکند از پدر خود که هلب است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یؤمّنا یعنی گفت پدر وی بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم امامت میکرد مارا فیأخذ شماله بیمینه پس میگرفت دست چپ خود را بدست راست خود رواه الترمذی وابن ماجة
وعن رفاعة بن رافع بکسر را ابن رافع صحابی انصاری خزرجی است کنیت او ابو معاذ است پدر وی صحابی است و پدر او از نقباست و وی با دو برادر خود مالک بن رافع وخلاد بن رافع است و وی اول کسی است که ایمان آورد از قبیلهٔ خزرج و حاضر شد عقبهٔ اولی را و بود با علی رضی الله
عنه در حرب جمل و صفین قال جاء رجل یعنی گفت آمد مردی فصلی پس نماز گذارد فی المسجد ثم جاء فسلّم علی النبی صلی الله علیه وسلم یعنی پس آمد پس سلام داد بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال النبی صلی الله علیه وسلم اعد صلوٰتک فانک
لم تصلّ یعنی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم باز گردان نماز خود را زیرا که بدرستی تو نماز نگذارده فقال علّمنی یا رسول الله کیف اصلّی یعنی پس گفت تعلیم کن مرا یا رسول الله چگونه نماز گذارم قال اذا توجهت الی القبلة یعنی فرمود آنحضرت چون روی آری بجانب قبله فکبّر پس تکبیر بگو ثم اقرأ بامّ القرآن یعنی پس بخوان
سورهٔ فاتحه را وما شاء الله ان تقرأ و بخوان چیزی یعنی سورتی دیگر را با فاتحه که خواهد خدای تعالی که بخوانی یعنی چیزی را که بخواهی و چون خواست بنده بخواست حق منوط است بدین عبارت میگویند فاذا رکعت فاجعل راحتیک علی رکبتیک یعنی پس
چون رکوع کنی پس بگردان هر دو کف دست خود را بر هر دو زانوی خود ومکّن رکوعک و محکم کن و قرار و آرام کن رکوع خود را وامدد ظهرک و دراز کن و برابر دار پشت خود را فاذا رفعت فاقم صلبک یعنی پس چون بر داری سر را از رکوع پس راست کن
استخوان پشت خود را وارفع رأسک و بردار سر خود را یعنی راست بایست حتی ترجع العظام الی مفاصلها تا آنکه باز گردند استخوانها بسوی بندهای خود فاذا سجدت فمکّن السجود یعنی پس چون سجده کنی پس قرار کن و اطمینان کن در سجود
فاذا رفعت فاجلس علی فخذک الیسری یعنی پس چون بر داری سر خود را پس بنشین بر ران چپ خود یعنی فقط چه احتمال تورک ندارد کاین ابعد از هر دو سجود میکویند جلسه استراحت بعد از سجود احتمال دارد که مراد برداشتن از سجدهٔ اولی باشد و بر تقدیر اختصار
درین کلام کرده ثم اصنع ذلک فی کل رکعة وسجدة یعنی پس بکن این را در هر رکوع و سجود حتی تطمئن یعنی آرام گیری و ترک کنی در رکوع و سجده و جلسه هذا لفظ المصابیح این لفظ مصابیح است و رواه ابو داؤد مع تغییر یسیر و روایت

و مسلم

آورد از ابو داود باندک تغییری و روی الترمذی والنسائی معناه مضمون این حدیث مضمون همان حدیث ابی هریره است که در اول باب گذشت با اختلافی که در بعض الفاظ واقع است و مباحث و تحقیقات همان است که مذکور شد
وفی روایة للترمذی و در روایتی ترمذی است انچه آمده که قال گفت آنحضرت برای تعلیم آن مرد اذا قمت الی الصلوٰة فتوضأ چون خواهی که بایستی بسوی نماز پس وضو کن کما امرک الله چنانکه امر کرده است خدای تعالی بوضو ثم تشهد
پس اذان گوی فاقم پس اقامت گو و بعضی تشهد را بمعنی تشهد و شهادتین مراد داشته اند که خواندن آن بعد از وضو فضیلتی کثیر دارد و از اقامت برپا داشتن نماز و گذاردن آن فان کان معک قرآن پس اگر باشد با تو و حفظ تو مقداری از قرآن فاقرأ
پس بخوان و الا و اگر نباشد با تو قرآن و یاد نداری چیزی از آن فاحمد الله پس حمد بگو خدای تعالی را و کبره و تکبیر گو و بزرگی یاد کن او را و هلله و تهلیل کن و توحید کن او را و از اینجا معلوم میشود که هر که قرآن یاد نداشته باشد سبحان الله و الحمد لله
و لا اله الا الله و الله اکبر بجای قرآن بخواند چنانکه کسی که ایمان آورد و تا دارد آمدن وقت نماز فرصت یاد گرفتن قرآن نشد ذکر و تسبیح و تهلیل کند و نزد بعضی از شافعیه هفت ذکر بکند بعدد آیات فاتحة الکتاب که هفت اند و ظاهر آن مرد نیز نو
مسلم بود و هنوز احکام و شرائع تمام یاد نگرفته بود و اینجا بود تصویری در ادای نماز کما ینبغی ثم ارکع پس رکوع کن رواه و عن الفضل بن عباس بن عم رسول الله و عباس است و او را مناقب بسیار است کنیت او ابو محمد است و بعض گفته اند ابو عبد الله وفات یافت در
زمان امیر المؤمنین عمر و طاعون عمواس سنه ثمان عشرة و بعضی گفته اند کشته شده یوم الیرموک سنه ثمان عشرة والله اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الصلوٰة مثنی مثنی یعنی نماز نفل افضل آنست که دو دو گذارند چه در روز و چه در شب
و امام شافعی باین رفته است و نزد امام ابو حنیفه چهار چهار رکعت افضل است در روز و در شب و بقول ابی یوسف و محمد در شب دو دو و در روز چهار چهار رکعت و دلیل امام شافعی این حدیث است و دلیل ابو حنیفه قیاس بر تراویح
و امام ابو حنیفه میگوید بصحت رسیده است که آنحضرت بعد از عشا چهار رکعت میگذارد و در صلوٰة ضحی نیز چهار رکعت آمده و نیز در چهار رکعت مشقت بیشتر است با دامت تحریمه و عبادت که در وی مشقت بیشتر فاضل تر است و آنکه فرموده نماند و کان دو
کان است محمول بر آنست که نماز نفل فرو نباید یعنی یک رکعت و سه رکعت نباید گذارد و آنکه افضل آنست بجهت دلیلی که گفتیم مشقت در چهار بیشتر است پس وی افضل باشد فافهم و بصحت رسیده است که آنحضرت نماز تهجد دو دو گذارده است تشهد
فی کل رکعتین التحیات خواندن است در هر دو رکعت این بیان مثنی مثنی است و تاکید اوست و تخشع و فروتنی کردن و نیاز مندی کردن است در باطن و تضرع و زاری کردن و فروتنی نمودن در ظاهر و تمسکن و مسکینی نا مرادی نمودن ثم تقنع یدیک
تیسیر بسیار ابی هر دو دست خود را و اقناع دست برداشتن در دعا یقول او را یقال ابن عباس است در تفسیر کلام آنحضرت یعنی میگوید آنحضرت و میخواهد باین قول خود که ثم تقنع یدیک ای یعنی ترفعهما الی ربک برمیداری هر دو دست را بسوی پروردگار
خود مستقبلا ببطونهما وجهک مقابل کننده کفهای دست را روی خود را چنانکه در حالت دعا مسنون است و تقول و میگوئی یا رب یا رب ای پروردگار من ای پروردگار من و قبول کن دعای مرا و بده مطلوب مرا و من لم یفعل ذلک
و کسیکه نکند این مذکور را یا دعا را فهو کذا و کذا پس اینکس یا نماز او چنین و چنین است کنایت است از نحو تقصان و خسارت بحال وی و فی روایة فهو خداج و در روایتی آمده که آن نماز خداج است یعنی نقصان است خداج بکسر خا بمعنی خداج
بمیم یا سین بیچه پیش از مدت زائیدن ناقص الخلقت رواه الترمذی الفصل الثالث عن سعید بن الحارث بن المعلی بضم میم و تشدید لام قال صلی لنا ابو سعید الخدری گفت سعید حارث نماز کرد از شماها برای ما یعنی امامت
قاضی مدینه طیبه بود و نماز گذارد برای ما یعنی امامت کرد ما را ابو سعید خدری که صحابی مشهور است فجهر بالتکبیر پس بلند گفت تکبیر را حین رفع رأسه من السجود هنگام برداشتن سر خود از سجده و حین سجد و هنگام سجده کردن و بعد ... حین رفع من
الرکعتین و هنگام برداشتن سر از دو رکعت و ایستادن برای رکعت سوم و قال هکذا رأیت النبی و گفت چنین دیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم رواه البخاری مقصود آنست که امام بلند گوید تکبیرات را و تخصیص این چند تکبیر اتفاقی است شاید که سخن ...
افاده باشد و اگر مخصوص باشد قیاس کرده میشود ما سوی آن تکبیرات در سمع الله لمن حمده برابر است در روایت اسمعیلی که یک باقی تکبیرات نیز آمده و گفت بیمار شد ابو هریره یا غائب شد پس گذارد ابو سعید پس جهر کرد بتکبیر در هنگام افتتاح و هنگام رکوع الحدیث و در روایت
اسمعیلی این زیادت نیز آمده که جهر کرد ابو هریره و چون گشت از نماز گفته شد او را که مردم خلاف کردند در نماز تو که در آن جهر کردی بتکبیر پس بر منبر آمد و گفت باک ندارم از شما که اختلاف کنید یا نکنید دیدم من پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که چنین میکرد نماز را گویا که اختلاف
داشتند مردم در آن زمان در ... گفتن تکبیر است که گفتن آن مروان و غیر او از بنی امیه ترک میکنند و ابو هریره امامت میکرد مردم را در امارت مروان بر مدینه کذا فی بعض الشروح و عن عکرمة قال صلیت خلف شیخ بمکة گفت عکرمه که مولای ابن عباس از فقهای کبار است ... گذاردم
در پس پیری در مکه و گفته اند که مراد باین پیر ابو هریره است فکبر ثنتین و عشرین تکبیرة پس گفت تکبیر بیست و دو تکبیر در نماز چهار رکعت باضم کردن تکبیر افتتاح و تکبیر قیام از تشهد اول فقلت لابن عباس انه احمق پس گفتم مر ابن عباس را که وی یعنی آن شیخ
احمق است یعنی جاهل و بیخود است که هر سه تکبیر میگوید فقال پس گفت ابن عباس عکرمه را ثکلتک امک بکسر الکاف یعنی گم کند ترا مادر تو و این دعائی است که بقصد زجر و منع کنند و گاهی بمعنی تعجب نیز اطلاق کنند و حقیقت آن که دعا بر او است مراد نیست سنة ابی
القاسم این تکبیر سنت ابی القاسم محمد رسول الله است صلی الله علیه وسلم رواه البخاری و عن علی بن الحسین رضی الله عنهما و سلام روایت است از امام زین العابدین بن علی بن امام حسین بطریق ارسال قال کان رسول الله گفت بود پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم یکبر فی الصلوٰة کلما خفض و رفع تکبیر میگفت در نماز هر گاه پست میکرد سر خود را چنانکه در وقت رفتن بر کوع و سجود و هرگاه که بر میداشت سر را چنانکه در قومه و جلسه فلم تزل تلک صلوته صلی الله علیه وسلم پس همیشه بود آن صفت
نماز آنحضرت حتی لقی الله تا آنکه ملاقات کرد خدا را و رسید بدرگاه او یعنی وفات یافت رواه مالک و عن علقمة قال قال لنا ابن مسعود گفت علقمه بن قیس بن مالک که از کبار فقها و مشاهیر تابعین و از یاران ابن مسعود است و علقمه چنانکه از تابعین و این که مخصوص است
بسماع از ابن مسعود اوست و نیز روایت دارد از ابو بکر و عمر و عثمان گفت مر ما را ابن مسعود الا اصلی بکم صلوٰة رسول الله آیا نگذارم شما را نماز چنانکه میگذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فصلی پس گذارد ابن مسعود با ایشان نماز آنحضرت را فلم یرفع
یدیه الا مرة واحدة پس برنداشت هر دو دست خود را مگر یکبار مع تکبیرة الافتتاح با تکبیر تحریمه این حدیث صریح است از آن احادیث که در عدم رفع یدین آمده چنانکه مذهب حنفیه است رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و قال ابو داود لیس هو بصحیح
علی هذا المعنی این حدیث صحیح نیست بر این معنی و ترمذی در باب عدم رفع ذکر کرده اول در رفع یدین باب بکرد و در عدم رفع یدین در باب این حدیث آورده و گفته که در این باب از براء بن عازب نیز حدیث آمده و حدیث ابن مسعود حسن است و باین قائل اند بسیاری از صحابه و تابعین و قول
سفیان ثوری و اهل کوفه این است نعم از عبد الله بن المبارک در باب ابل نقل کرده که حدیث رفع یدین ثابت است و حدیث ابن مسعود در عدم رفع ثابت نشده و از این حدیث در باب عدم رفع اخبار و آثار بسیار است چنانکه سابقا علی الاجمال اشارت بدان کرده ایم
صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوٰة استقبل القبلة بود آنحضرت چون می ایستاد بنماز روی می آورد بسوی قبله و رفع یدیه و برداشت هر دو دست خود را و قال و گفت الله اکبر رواه ابن ماجه و عن ابی هریرة رضی الله عنه
قال صلی بنا رسول الله گفت ابو هریره نماز گذارد با ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الظهر نماز ظهر را و فی مؤخر الصفوف رجل و در مؤخر صفها مردی بود فاساء الصلوٰة پس بد گذارد نماز را فلما سلم ناداه رسول الله پس چون سلام داد آواز داد او را پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم و فرمود یا فلان الا تتقی الله ای فلان آیا نمی ترسی از خدا و نمی بینی الا تری کیف تصلی آیا نمی بینی که چگونه نماز میگذاری انکم ترون انه یخفی علی شیء مما تصنعون بدرستیکه شما گمان میبرید و میپندارید که پوشیده میماند بر من چیزی از آنچه
میکنید شما و الله انی لاری من خلفی کما اری من بین یدی بخدا سوگند که من هر آینه می بینم از پس پشت خود کما اری من بین یدی چنانکه می بینم از پیش روی خود و حمل این کلام بر ظاهر آنحضرت صلی الله علیه وسلم از قبیل خرق عادت بود و حمل آن بر الهام و کشف بعید است
آنست و نیز آمده است که چون بیاید آنحضرت گم شده در آن وقت که در کاروان بود و گفتند منافقان محمد میگوید که از آسمان بوی خبر آید نمیداند که ناقه او کجا است آنحضرت فرمود که من بنده ام نمیدانم مگر آنچه بنمایند مرا پروردگار من اکنون نموده پروردگار که ناقه در فلان جا است
بشر گوید که هر که بیند از پس ... اعیان ... افضل ... آنحضرت ... حالت ... نماز ... باشد ... آن حضرت ... استغراق

وغیبت از کاینات بشود چنانکه حال سمکان که کائن باین اند میباشند و مشایخ میگویند قدس الله اسرارهم که نماز مقام کشف و حضور است نه محل غیبت و استغراق و اضمحلال و بعض میگویند که
میان دو کتف آنحضرت صلی الله علیه وسلم آله ابصار نیز مخلوق بوده‌اند سوراخ و این سخن غریب است و بروایت صحیح ثابت نشده والله اعلم باب ما یقرأ بعد التکبیر
باب در بیان چیزیکه خوانده شود در نماز بعد از تکبیر احرام بدانکه در احادیث صحاح ادعیه از کلوده استفتاح صلوٰۃ وارد شده چنانکه انی وجهت وجهی للذی فطر السموات
والارض و سبحانک اللهم و غیر آن و آن مستحب است نزد شافعیه در فرائض و نوافل کلّا و بعضها نزد حنیفه و همچنین در ظاهر مذهب مالک و احمد مقتصر است بر سبحانک اللهم و
بحمدک الی آخره و هرچه جز این مروی و منقول است محمول بر نماز تهجد بلکه مطلق نوافل است کذا فی الهدایه و نزد امام ابی یوسف جمع است میان ثنا که مراد بوی سبحانک اللهم است و میان
توجیه که وجهت وجهی است و تقدیم هر کدام از طاوی بهین است و محل تخییر است که توجیه بعد از ثنا گوید یا قبل از وی و مشهور تاخیر توجیه است از ثنا الفصل الاول عن ابی هریرة قال کان
رسول الله گفت ابوهریره بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یسکت بین التکبیر و بین القراءة اسکاتة خاموش میشد میان تکبیر و میان قراءت خاموش شدنی یسکت بفتح یا
و ضم کاف است چنانکه مشهور است و بضم یا و کسر کاف نیز روایت است بمعنی اول و اسکاتة بکسر همزه مصدر است بمعنی سکوت بروایت ثانی بر قیاس و بر اول بر خلاف قیاس گو
سکوت و در بعض جا ترک جهر است نه سکوت از ذکر فقلت بابی انت و امی ابوهریره میگوید پس گفتم من بآنحضرت پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله اسکاتک بین
التکبیر و بین القراءة ما تقول میپرسم ترا خاموش شدن ترا میان تکبیر و میان قراءت چیست که چه میگوئی و چه میخواهی در آن اسکاتک روایت مشهور بنصب است و برفع نیز روایت
قال اقول گفت آنحضرت میگویم این کلمات را اللهم باعد بینی و بین خطایای بار خدایا دوری کن میان من و میان گناهان من که کرده ام کما باعدت بین المشرق والمغرب چنانکه
دوری کردی میان مشرق و مغرب طلب میکند محو گناهان گذشته را بتوبه و آمرزیدن بر وجه مبالغه و تاکید اللهم نقنی خداوندا پاک گردان مرا و در روایتی نق قلبی پاک گردان دل مرا
من الخطایا از گناهان کرده و ناکرده کما ینقی الثوب الابیض من الدنس چنانکه پاک گردانیده میشود جامه سفید از چرک و ریم پاک شدن طلب میکند محو آثار ذنوب گذشته و حفظ
و عصمت از گناهان آینده و تخصیص جامه سفید بجهة مبالغه و تنقیه است که ظهور دنس در وی بیشتر است اگرچه قلیل باشد یا اشارت بمعنی فطرت که مولود است آدمی زاد بر آن اللهم
اغسل خطایای خداوندا بشوی گناهان مرا که کرده ام بالماء والثلج والبرد بآب و برف و ژاله اشارة است بانواع مطهرات و اقسام مغفرت و مبالغه در غسل و تنقیه است … بسکو
… متفق علیه و عن علی رضی الله عنه قال کان النبی گفت امیرالمومنین علی بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوٰۃ چون می ایستاد بنماز و فی روایة و در روایتی
کان اذا افتتح الصلوٰۃ این عبارت آمده است که کان اذا افتتح الصلوٰۃ بود آنحضرت چون شروع میکرد در نماز کبّر ثم قال تکبیری برآورد و میگفت وجهت وجهی للذی
فطر السموات والارض روی آوردم بسوی کسیکه شکافته و از عدم بوجود آورده آسمانها و زمین را حنیفا مسلما میل کننده از باطل بحق وما انا من المشرکین و نیستم
از کافران انباز کننده بر حق را بحق و عبادت ان صلوتی و نسکی بدرستیکه نماز من و عبادت من و محیای و مماتی و زندگی من و مردن من لله رب العالمین مر خدای را
که پروردگار جهانیانست لا شریک له نیست انباز مر او را در ربوبیت و استحقاق عبادت و بذلک امرت و بتوحید و اخلاص و روی آوردن بسوی حق امر کرده شده ام
و انا من المسلمین و من از جمله اسلام آرندگان و امتثال و تسلیم نمایندگان و انقیاد و اطاعت کنندگان امر حق را چه امر تشریعی و چه امر ارادی و در روایتی چنانکه در فصل ثالث
بیاید و انا اول المسلمین و من اول مسلمانانم و گفته اند که این مخصوص بجناب نبوت مآب است صلی الله علیه وسلم که اول و سابق است در اسلام بر هر که جز اوست چه هر پیغمبر سابق است
در اسلام بر امت خود و در قرآن مجید با آنحضرت امر واقع شده که همچنین بگوید و از غیر حضرت این سخن درست نیاید و دروغ بود و پس بعض گفته اند که نماز بوی فاسد گردد و صحیح
آنست که اگر قصد تلاوت آیت قرآنی کند نه اخبار از حالت خود فاسد نگردد و گفت بنده ضعیف عفا الله عنه که اگر این جمله را خبر ندارد و مقصود انشاء و تجدید ایمان و اسلام و اظهار
انقیاد و استسلام و اظهار رغبت اطاعت و انقیاد دارد نیز وجهی دارد چنانکه خدام ملوک نزد ورود امر و حکم ایشان میگویند هرچه فرمان شود و نخست کسیکه امتثال امر نماید و گردن بطاعت و انقیاد
نهد من باشم مقصود اظهار شوق ای رغبت و اطاعت است والله اعلم اللهم انت الملک خداوندا توئی پادشاه علی الاطلاق متصرف در ملک و ملکوت لا اله الا انت نیست هیچ معبودی بحق مگر تو
انت ربی و انا عبدک توئی پروردگار من و من بنده توام ظلمت نفسی ستم کردم بر ذات خود بتقصیر در بندگی و اعترفت بذنبی و اقرار کردم بگناهان خود و تو فرموده که هر بنده
که بگناه خود معترف آید ببخشم او را پس … فاغفر لی ذنوبی جمیعا پس بیامرز مر گناهان مرا همه را انه لا یغفر الذنوب الا انت زیرا که نمی آمرزد گناهان را هیچکس مگر تو واهدنی لاحسن
الاخلاق و راه نما مرا به نیکوترین خوها و خصلتها لا یهدی لاحسنها الا انت راه نمی نماید به نیکوترین اخلاق هیچکس مگر تو واصرف عنی سیئها لا یصرف عنی سیئها الا انت و بر
گردان از من خلقهای بد را بر نمیگرداند از من خلقهای بد را مگر تو لبیک استادگی دارم برای خدمت تو و مقیم و دایم برای و سعدیک و یاری و نصرت میدهم دین ترا دائم والخیر کله
فی یدیک و نیکی همه در دو دست قدرت تست والشر لیس الیک و بدی نیست منسوب و مضاف بتو ادبا و تعظیما اگرچه همه آفرینش تست و بحقیقت در آفرینش شر نیست که حکمتها در
پیدا کردن هر چیز حکمتها است شر اگر هست در مخلوقات است چنانکه گفت من شر ما خلق و بعض گویند معنی والشر لیس الیک آنست که شر نیست نزدیک گردانیده بسوی تو بندگان به تقرب تو
جستن نیست شر صعود کننده بسوی تو و رسنده بدرگاه قبول تو چنانکه فرموده الیه یصعد الکلم الطیب انا بک و الیک من بتو وثوق کننده و استواری کننده ام بتو و التجا آرنده ام بسوی تو یا
… میگردم بسوی تو … رغبت کننده ام بسوی تو تبارکت و تعالیت بزرگی و برتری و بلندی تو از رسیدن ادراک بکنه ذات و صفات تو
استغفرک و اتوب الیک آمرزش میخواهم از تو و باز میگردم از گناهان بسوی تو و اذا رکع قال و چون رکوع میکرد میگفت اللهم لک … خداوندا برای تو طاعت تو و رضای تو

رکوع کردم و رکوع در لغت پشت خم دادن و بک آمنت و بتو ایمان آورده ام بوجود تو و صفات کمال تو و لک اسلمت و مر ترا اسلام آوردم و کار خود را بتو سپردم خشع لک سمعی و بصری فروتنی کرد
مر ترا شنوائی من و بینائی من و مخی و عظمی و عصبی و مغز استخوان من و استخوان من و پی من تقدیم مغز استخوان شاید که بجهة آن باشد که خشوع از باطن بظاهر می آید و همین نکته تقدیم عظم بر عصب تواند بود و اذا رفع راسه
قال یعنی چون بر میداشت سر خود را میگفت اللهم ربنا لک الحمد ای خدای پروردگار ما مر تراست ستودن ملاء السموات و الارض و ما بینهما پری آسمانها و زمین و چیزی که میان آنهاست اعنی زمین است
و ملاء ما شئت من شیء بعد و پری چیزی که خواهی بوجود آوری پس از آسمانها و زمین و چیزی که میان آسمان و زمین است از ممکنات معدومه چون کمال قدرت وی سبحانه آسمان و زمین و میان آسمان و زمین و تمامه مقدورات
و ممکنات را گرفته است همه سپاس و ستایش وی پر خواهد بود و اذا سجد قال و چون سجده میکرد میگفت اللهم لک سجدت و بک آمنت و لک اسلمت خداوندا ترا سجده کردم نه غیر ترا اشارتست باخلاص
عمل و بتو ایمان آوردم و مر ترا اسلام آوردم و سپردم بتو کار خود را سجد وجهی للذی خلقه سجده کرد روی من بذاتی که مر کسی را که پیدا کرد او را و صوره و صورت کرد مر کسی را که صورت داد او را و امعنی و جعل له
التصویر صورت کردن و آفریدن و شق سمعه و بصره و شکافت شنوائی او را و بینائی او را و مراد آلت شنوائی و بینائی است که مراد پیدا کردن گوش و چشم است و چون صورت شکافته شد
تبارک الله احسن الخالقین بزرگست خدا که نیکوترین پیدا کنندگانست او پیدا کننده است تنها و جز وی پیدا کننده نیست جمع خالقین بعبارت ظاهر است چنانکه مصوران عیاذا ثم یکون من آخر ما یقول بین
التشهد و التسلیم پس میبود از آخر آنچه میگفت آنحضرت میان التحیات و سلام این دعا اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت خداوندا بیامرز مرا گناهان که پیش کرده ام و آنچه پس کرده ام و ما اسررت
و ما اعلنت و گناهان که پنهان کرده ام و آنچه آشکارا کرده ام و ما اسرفت و آنچه اسراف کرده ام و افزونی کرده ام و از حد اعتدال در گذشته ام در اعمال و اموال و جاه و امثال آن و ما انت اعلم به منی
و گناهان که تو داناتری بآن از من انت المقدم و انت المؤخر توئی که پیش کننده هر کرا خواهی از بندگان خود در قدر و عزت در دنیا و آخرت و پس افگننده هر کرا خواهی لا اله الا انت رواه مسلم
روایت کرد این حدیث را مسلم و فی روایة للشافعی و در روایتی که مر شافعی راست که چنین آمده که بعد از قول وی و الشر لیس الیک اینکلمات گفته و المهدی من هدیت و هدایت کرده شده و راه
یافته شد کسی است که تو هدایت کرده و بمقصد رسانیده او را انا بک و الیک شرح این معلوم شد لا منجا منک نیست نجات و رستگاری از عذاب و قهر تو و لا ملجأ الا الیک و نیست پناه و تکیه
گاه مگر بسوی جناب رحمت تو منجا بالف است و ملجأ بهمزه و گاهی این را نیز بالف خوانند بموافقت منجا تبارکت بزرگی و عظیمی تو و عن انس ان رجلا جاء فدخل الصف روایتست از انس که مردی
آمد پس در آمد در صف نماز و قد حفزه النفس و حال آنکه بتحقیق در تعب و مشقت انداخت او را دم او بجهت سخت دویدن وی برای نماز و اصل حفز کشیدن بعجله و از جای خود کوتاهی کردن و در انداختن
آوردن و بر کندن از جای فقال پس گفت الله اکبر الحمد لله حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه حمد خدای را حمدی بسیار پاک و لطیف مبارک کافی برکت کرده شده در وی فلما قضی رسول الله صلوته پس هر گاه
که گذارد و تمام کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم صلوته نماز خود را قال گفت ایکم المتکلم بالکلمات کدام یکی از شما بود گوینده این سخنان فارم القوم پس خاموش شدند این گروه که نماز میکردند
و حاضر بودند نماز را ملاحظه آنکه شاید خطائی از ایشان بوجود آمده که موجب خطاب و عتاب کرده باشد ارم بتشدید میم بمعنی سکت و در بعض روایات ازم بزای بتخفیف میم نیز آمده و ازم بمعنی امساک از کلام
فقال پس باز فرمود آنحضرت ایکم المتکلم بالکلمات فارم القوم این بار نیز سکوت ورزیدند از ترس عتاب فقال ایکم المتکلم بها پس باز فرمود که کدام یکی از شما متکلم بود باین کلمات فانه
لم یقل باسا پس بدرستی که نگفت باکی و اندیشه نکنید زیرا که آن گوینده نگفته است سخنی را که موجب اثم و بزه گردد فقال رجل پس گفت مردی جئت و قد حفزنی النفس آمدم و بتحقیق تنگ گرفت مرا نفس
فقلتها پس گفتم این کلمات را ذکر تنگی نفس بیان واقع است و الا در گفتن این کلمات اعتذار را دخلی ندارد فقال لقد رایت اثنی عشر ملکا یبتدرونها گفت آنحضرت بتحقیق دیدم دوازده
فرشته را که سبقت میکردند و شتابی مینمودند این کلمات را ایهم یرفعها تا کدام یکی از ایشان بالا برد این کلمات را تخصیص عدد بجناب حضرت الهی تعیین عدد دوازده مفوض بعلم شارع است و بعضی
محققین گفته اند که هر یکی از جواهر و اعراض را روح مجردیست که مقوم و برپا دارنده اوست پس گویا ظاهر شد ارواح این حروف مذکوره که دوازده است باسقاط مکررات و عدم اعتبار الف

و ثانی لفظ [2]

و همزه که اول صورت او در خط ظاهر است نه در لفظ و ثانی در لفظ نه در خط چنانکه بیان کرده شده است در جای خود و در حدیث دیگر وارد شده که دیدم سی و چند فرشته را باعتبار کثرت او النطق و الله
اعلم رواه مسلم الفصل الثانی عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله گفت عائشه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا افتتح الصلوة قال چون آغاز میکرد نماز را میگفت سبحانک
اللهم تنزیه میکنم ترا و پاکی یاد میکنم تنزیهی که لائق باشد بجناب قدس تو ای خدا و بحمدک و تسبیح میکنم ملتبس و مختلط بحمد تو و ستایش ذات پاک تو پس این جمله در معنی سبحان الله و الحمد لله باشد و تبارک
اسمک و بزرگست نام تو و تعالی جدک و بلند است عظمت و سلطنت و غنای تو و جد بمعنی بخت و بزرگ شدن در چشم مردم آید و لا اله غیرک و نیست الهی جز تو رواه الترمذی و
ابو داود روایت کرد این حدیث را ترمذی و ابو داود از عائشه و رواه ابن ماجه عن ابی سعید و روایت کرد او را ابن ماجه از ابی سعید خدری و قال الترمذی هذا الحدیث لا
نعرفه الا من حارثة و گفت ترمذی این حدیثی است که نمی شناسیم ما آنرا مگر از روایت حارثه و قد تکلم فیه من قبل حفظه و بتحقیق سخن کرده شده و طعن کرده شده است در حارثه از جانب
حفظ و ضبط وی یعنی حارثه مردیست که ضبط و حفظ وی در حدیث را قوی نیست بدانکه استفتاح بسبحانک اللهم ثابت است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از خلفای راشدین و قائلند بدان اجله علمای
حدیث مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحق بن راهویه و روایت کرده اند از اکثر علمای اهل حدیث و رفته اند بدان بسیاری از علمای تابعین و اختیار کرده آنرا امام اعظم ابو حنیفه و جمعی از مجتهدین و ترمذی
نیز در جامع خود گفته که در این باب حدیث آمده از علی و عائشه و عبد الله بن مسعود و جابر و جبیر بن مطعم و ابن عمر و عمل برین است نزد اهل علم از تابعین و غیر تابعین غایت آنکه ترمذی در حدیثی که از ابی سعید آمده از طریق
حارثه تکلم کرده و این ضرر ندارد بصحت حدیث از طرق دیگر و تحقیق آنست که استفتاح بسبحانک اللهم صحیح و ثابت و مستمر است و با وجه دیگر زیاده نیز آمده و کلام در تمام در شرح زیاده بر این واقع شده فلینظر ثمه و عن
جبیر بن مطعم انه رای رسول الله روایتست از جبیر بن مطعم که قرشی نوفلی است از اولاد عبد مناف و احوال وی در مواضع نوشته شده است که وی دید پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم یصلی صلوة میگذارد نمازی را
از نمازهای فرض یا نفل قال گفت بعد از تکبیر احرام الله اکبر کبیرا الله اکبر کبیرا الله اکبر کبیرا و الحمد لله کثیرا و الحمد لله کثیرا و الحمد لله کثیرا نیز سه بار و سبحان الله بکرة و اصیلا تنزیه میکنم

بار او بگاه و بشامگاه و تخصیص این دو وقت شاید که بجهة فضیلت اینهاست که زمان اجتماع ملائکه لیل و نهار اند و ثانیاً قید اخیر است یعنی این نیز سنت است چنانکه آن دو که مذکور شد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم من همزه
شیطان من نفخه و نفثه و همزه از نفخ شیطان و نفث وی و همز وی مراد و نفخ شیطان کبر و خود پسندیست که آدمی را در وی می اندازد و آدمی را بیکجا می آید و او را در نظر وی بزرگ میداند گویا که در وی میدمد
بر باد میکند و مراد از نفث که بمعنی دم کردن است سحر داشته اند که شیطان آدمی را میکند یا باعث بر کردن آن میشود و اینمعنی مناسب ترست بقول حق سبحانه و من شر النفاثات فی العقد که مراد از آن ساحرهاند
و بعض گویند مراد از نفث شعراست که میدمد وی می اندازد در نفس آدمی و وی بر آرد از دهان وی شعر مذموم خواهد بود که متضمن معنی کفر و فسق و هجو مسلمانان است و مراد از همز غیبت کردن و افتادن
در مردم بعیب گوئی و طعن داشته اند و بعض گفته اند که همز شیطان وسوسه مراد است که در دلهای مردم می اندازد چنانکه در قول حق تعالی اعوذ بک من همزات الشیاطین وساوس و خطرات مراد داشته اند
رواه ابو داود و ابن ماجة الا انه لم یذکر والحمد لله کثیرا و ذکر فی آخره من الشیطان الرجیم روایت کرده اند این حدیث را ابو داود و ابن ماجه ولیکن ابن ماجه ذکر نکرد لفظ والحمد لله کثیرا
و ذکر کرد در آخر حدیث لفظ من الشیطان الرجیم را و راوی از عمر رضی الله عنه در تفسیر این سه چیز نقل میکند و میگوید که قال عمر رضی الله عنه نفخه الکبر و نفثه الشعر و همزه الموتة نفخ شیطان کبر است
و نفث وی شعر و همز وی موته بضم میم و سکون واو و تای فوقانیه نوعی از جنون است مثل صرع که عارض میشود آدمی را وی می اندازد و او را از دست اگر روایت این تفسیر از عمر رضی الله عنه بصحت برسد متعین گردد
که مراد همین است و عن سمرة بفتح سین و ضم میم بن جندب بضم جیم و فتح دال و ضم آن صحابی مشهور است کثیر الحدیث در بصره بود و حسن بصری و غیر وی از وی شنیده در مواضع متعدده احوال او نوشته شده
است انه حفظ عن رسول الله روایت است از سمره که وی یاد گرفت از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سکتتین دو سکته یعنی دو خاموشی که در نماز میکرد سکتة اذا کبر یک سکته چون تکبیر تحریمه بر آورد
و بعد از وی دعای استفتاح میخواند و سکته اینجا بمعنی عدم جهر است نه سکوت مطلق و در بعض روایات آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعای استفتاح بجهر میخواند و گفته اند که آن از برای خاطر
مقتدیان بود تا بدانند که میخواند و باید خواند و سکتة اذا فرغ من قراءة و سکته دیگر چون فارغ میشد از خواندن غیر المغضوب علیهم و لا الضالین و چون این حدیث سمرة بن جندب با ابی بن کعب که از اجلای
صحابه است رسید فصدقه پس تصدیق کرد او را و قبول کرد ابی بن کعب رواه ابو داود و روی الترمذی و ابن ماجة والدارمی نحوه بدانکه سکته اول بعد از تکبیر متفق علیه است میان ائمه اربعه و غیر ایشان برای
خواندن دعای استفتاح و سکته دوم سنت است نزد شافعی و از احمد نیز آمده چنانکه طیبی گفته تا مقتدیان قرات فاتحه کنند و منازع امام در قراءت نشوند که نهی واقع شده است از آن و سکته دیگر گفته اند
میان و لا الضالین و آمین برای دفع توهم آنکه آمین از فاتحه است و چهارم بعد از فراغ از سوره فصل میکرد بدان میان قراءت و تکبیر رکوع و در مذهب حنفیه و مالکیه نیست مگر سکته استفتاح و آن در حقیقت
سکته نیست چنانکه گفته شد و عن ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نهض من الرکعة الثانیة چون بر میخاست از رکعت دوم استفتح القراءة آغاز میکرد قراءت
بالحمد لله رب العالمین و لم یسکت و سکوت نمیکرد برای خواندن دعای استفتاح ظاهر لفظ حدیث درست که ابتدا به بسمله نمیکرد و شافعیه که قائلند بجهر بسمله مر فاتحه را تاویل میکنند که مراد بالحمد
تمام سوره است با بسمله چنانکه گذشت یا مراد آنست که جهر به بسمله نمیکرد و حکم بر خواستن از رکعت اولی نیز همین است ولیکن تخصیص این حکم بر خواستن از رکعت ثانیه واقع شده است زیرا که در اینجا چون شافعی
از نماز تمام شده جای توهم است که در اینجا نیز سکته برای خواندن دعای استفتاح باشد هکذا فی صحیح مسلم همچنین است حدیث در صحیح مسلم و ذکر الحمیدی فی افراده و ذکر کرده است این حدیث را حمیدی
که جمع بین الصحیحین کرده در افراد مسلم و کذا صاحب الجامع عن مسلم وحده و همچنین ذکر کرده است صاحب جامع الاصول که جمع میان صحاح سته کرده از مسلم تنها این کلام اعتراض است از
مؤلف بر صاحب مصابیح که این حدیث را در حسان آورده نه در صحاح الفصل الثالث عن جابر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا استفتح الصلوة کبر ثم قال ان صلوتی و نسکی
و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا اول المسلمین اللهم اهدنی لاحسن الاعمال و احسن الاخلاق لا یهدی لاحسنها الا انت و قنی
سیء الاعمال و سیء الاخلاق لا یقی سیئها الا انت رواه النسائی شرح این حدیث در فصل اول معلوم شد و در اینجا و انا من المسلمین بود و اینجا انا اول المسلمین و نکته در این سخن نیز سابق گذشت
و در اینجا اعمال و اخلاق هر دو مذکور است و در اینجا اخلاق تخصیص بذکر یافته و در اینجا اصرف عنی و لا یصرف عنی بود و در اینجا وقنی و لا یقی است و معنی هر دو عبارت یکی است و تفنن در عبارت
است و عن محمد بن مسلمة بفتح میم و لام و سکون سین انصاری اشهلی است حاضر شد تمام مشاهد را الا تبوک که آنحضرت اذن داد که باشد بود و از فضلای صحابه بود و اسلام آورد بر دست مصعب بن عمیر
در مدینه و گوشه گرفت در ایام فتنه ابن جوزی رضی الله عنه مات سنه ست و اربعین قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا قام یصلی تطوعا قال چون میگذارد آنحضرت نماز
نفل را میگفت الله اکبر وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفا و ما انا من المشرکین شرح این گذشت و ذکر الحدیث مثل حدیث جابر و ذکر کرد حدیث را چنانکه جابر کرد الا انه قال
مگر آنست که محمد بن مسلمه گفت و انا من المسلمین و جابر و انا اول المسلمین گفت ثم قال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اللهم انت الملک لا اله الا انت سبحانک و بحمدک شرح این
نیز گذشته است ثم یقرأ پس میخواند آنحضرت قرآن و ظاهر آنست که قراءت بعد از استعاذه و بسمله خواهد بود چنانکه در احادیث دیگر آمده است مقصود راوی اینجا بیان این است که پیش از قراءت
دعای استفتاح میخواند رواه النسائی باب القراءة فی الصلوة قراءت در نماز نزد جمهور ائمه فرض است و نزد شافعی در تمام نماز و نزد مالک در سه رکعت باعتبار اقامت اکثر مقام کل فرض
و در دو رکعت و مذهب امام احمد در قول مشهور موافق مذهب شافعی است و در روایتی موافق مذهب او و نزد حسن بصری بودن فرض در یک رکعت و مروی از ابوبکر اصم و سفیان بن عیینه قراءت
سنت است و مبنای صلوة بر افعال است نه اقوال لهذا اسقاط میکرد و نمی بخشید مقدرت بر افعال او وجه و مقدرت بر اقوال نه و عکس کذا فی شروح الهدایة الفصل الاول عن عبادة بن
صامت بتخفیف میم عبادة بن الصامت از نقبای انصار و فضلای صحابه است در مواضع احوال وی نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا صلوة لمن لم یقرأ بفاتحة الکتاب نیست
نماز مر کسی را که نخواند فاتحة الکتاب متفق علیه و فی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را لمن لم یقرأ بام القرآن نیست نماز مر کسی را که نخواند ام القرآن را این نیز نام سوره فاتحه است
بجهة اشتمال وی بر مقاصد قرآن که ثنا بر خدا و تعبد با مر و نهی و بیان وعد و وعید است و یا چون مبداء و منبع قرآن است گویا اصل و منشا او است فصاعدا پس زیاده خواند فوق فاتحه

وزیاده بران یعنی فاتحه البته میباید خواند مقتصر بر فاتحه هم نیست و اگر چیزی زیاده کند نیز درست است تمسک کرده باین حدیث شافعی و احمد در روایتی بر فرضیت قرارت فاتحه و گفته‌اند نماز کسی که فاتحه نخواند درست نیست
مراد نفی کمال است بدلیل قول حق سبحانه فاقرؤا ما تیسر من القرآن و نیز فرموده آنحضرت باعرابی اقرء ما تیسر معک من القرآن پس فرض که نماز بی وی روا نبود خواندن چیزی از قرآن باشد هرچه باشد فاتحه یا غیر آن و خواندن
فاتحه واجب باشد که نماز بی وی ناقص بود و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی صلوة لم یقرء فیها بام القرآن فهی خداج یعنی کسی که بگذارد نمازی که نخواند در وی فاتحه را پس آن
نماز ناقص است خداج بکسر خا انداختن ناقه بچه را پیش از مدت و بمعنی مطلق نقصان آید ثلثا سه بار مقرر این کلمه را تاکید کرد و آنرا بقول غیر تمام و در بعض نسخ غیر تام قیل لابی هریرة انا نکون وراء الامام پس گفته شد مر
ابی هریره را که ما میباشیم پس امام پس آنجا هم بخوانیم قال گفت ابوهریره اقرء بها فی نفسک بخوان فاتحه را ای پس امام نیز آهسته چنانچه بشنوانی خود را فانی سمعت رسول الله زیرا که من شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم یقول قال الله تعالی میگفت که گفته است خدای تعالی قسمت الصلوة بینی و بین عبدی نصفین بخش کرده ام نماز را میان خود و میان بنده خود دو نیم نیمی برای بنده و نیمی برای من جمله ثنا برای من است
و دعا و سؤال برای بنده و لعبدی ما سأل و مر بنده مراست چیزی که سؤال کرده و درخواسته است از مراد بصلوة درینجا فاتحه است و همین است وجه استدلال ابی هریره باین حدیث بر فرضیت قرارت فاتحه
بر مقتدی یعنی پس هرگاه شان فاتحه این باشد لابد بود از قرارت وی نماز لزوما و حتما یا گوییم بلکه حدیث دلالت دارد که فاتحه عین نماز و کل اوست مبالغة چنانچه الحج عرفة پس لا اقل جزو نماز و داخل وی باشد
نه خارج از حقیقت آن طلیعهم بعد از ان بیان کرد مناصفه فاتحه را میان خدا و بنده بقول خود فاذا قال العبد پس چون میگوید بنده الحمد لله رب العالمین قال الله میگوید خدای تعالی حمدنی عبدی
ستود مرا بنده من و اذا قال و چون میگوید بنده الرحمن الرحیم قال میگوید الله تعالی اثنی علی عبدی ثنا گفت بر من بنده من بصفات کمال و اذا قال و چون میگوید بنده مالک یوم الدین قال
میگوید خدای تعالی مجدنی عبدی بزرگ داشت و تعظیم کرد مرا بنده من و مجد شرف و کرم واسع و گفته‌اند مجید آنست که شرف ذات را حسن فعال مقارن کرده‌اند این همه خالص مر خداراست جل جلاله و اذا
قال و چون میگوید بنده ایاک نعبد و ایاک نستعین ترا میپرستیم و از تو یاری میجوییم در تمامه مهمات خصوصا در پرستیدن قال میگوید خدای تعالی هذا بینی و بین عبدی این مشترک است میان من
و بنده من چه عبادت برای خدا و استعانت برای بنده و لعبدی ما سأل و مر بنده مراست چیزی که سؤال کرده و درخواست نمود از استعانت و استمداد و اذا قال و چون میگوید بنده
اهدنا الصراط المستقیم بنما ما را راه راست صراط الذین انعمت علیهم راه آنکسانیکه نعمت داده بر ایشان غیر المغضوب علیهم و لا الضالین نه آنانکه خشم گرفته شده است بر ایشان و نه گمراهان
قال میگوید خدای تعالی هذا لعبدی این سه چیز مر بنده مراست و لعبدی ما سأل و مر بنده مراست آنچه سؤال کرده حاصل آنکه فاتحه هفت آیه است سه خاص مر حق تعالی راو و سه مخصوص به بنده
و سؤال و دعای او و یکی مشترک پس دو نصف شد میان خدا و بنده و این حدیث دلالت میکند بر آنکه بسمله از فاتحه و جزو او نیست چنانکه مذهب ماست و یکی از هفت آیه صراط الذین انعمت
علیهم است رواه مسلم و عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم و ابابکر و عمر کانوا یفتتحون الصلوة روایت است از انس که آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما ابتدا میکردند نماز را به الحمد
لله رب العالمین رواه مسلم سابقا معلوم شد که ظاهر حدیث آنست که بسم الله الرحمن الرحیم نمیخواندند و لیکن قرارت آن مجمع علیه است و هیچ کس را در آن خلاف نیست و از فعل آنحضرت صلی الله
علیه وسلم باحادیث دیگر نیز ثابت شده خواه بسمله را جزو فاتحه دانند چنانکه شافعیه میگویند یا ندانند چنانکه مذهب حنفیه است و لیکن در اول صلوة فقط نزد امام ابوحنیفه که او در افتتاح الصلوة میداند مثل
تعوذ و در روایتی از وی و به مذهب صاحبین در اول هر رکعت زیرا که تسمیه مفتاح قرارت است و هر رکعت مستقل است در ان و از جهة احتیاط و اختلاف علما در جزئیت تسمیه مر فاتحه را نه در میان فاتحه و سورت
مگر نزد امام محمد در صلوة سریه پس شافعی تأویل میکند این حدیث را که مراد بالحمد لله رب العالمین تمام سورت است چنانکه گذشت و ما میگوییم که مراد نفی جهر است به بسمله نه نفی قرارت آن و تحقیق ثابت شده است
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از خلفای راشدین و صحابه دیگر رضوان الله علیهم اجمعین که جهر نمیکردند بسمله را اگرچه نماز جهریه بود و شیخ ابن الهمام از بعض حفاظ نقل کرده که هیچ حدیثی ثابت نشده که صریح باشد
در جهر تسمیه مگر آنکه در اسناد وی سخن است و هیچ یکی از ارباب مسانید اربعه مشهوره اخراج نکرده حدیثی در ان با وجود آنکه کتب ایشان مشتمل است بر احادیث ضعیفه نیز و چندین از صحابه و تابعین و تبع تابعین و
غیرهم از ائمه لا تعد و لا تحصی ذکر کرده‌اند که جهر نمیکردند و احیانا اگر از بعض جهر روایت کرده‌اند برای تعلیم بود یا بجهة کمال حرص بعضی از مقتدیان آنرا شنیده و ترمذی دو باب منعقد کرده یکی برای جهر
تسمیه و دیگری در ترک جهر و ترجیح کرده احادیث ترک جهر را و گفته که درینباب اند اکثر از اهل علم از اصحاب از ابی بکر و عمر و عثمان و علی و غیرهم و تابعین و من بعدهم و کلام درین مقام در شرح زیاده
برین کرده شده است چنانکه ظاهر شد که مذهب امام اعظم ابوحنیفه اصح و ارجح است و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا امن الامام فامنوا چون آمین گوید امام آمین
بگویید شما ظاهر معنی حدیث آنست که امام بعد از قرارت فاتحه آمین بگوید چون وی آمین بگوید شما نیز آمین بگویید و بعضی گفته‌اند معنی آنست که چون امام دعا میکند و اهدنا الصراط المستقیم آخر
سوره میخواند و این محل آمین امام است شما نیز متهیء آمین باشید تا بوی آمین بگویید چنانکه میگویند چون پادشاه کوچ کند شما نیز کوچ کنید یعنی ساخته و آماده کوچ باشید تا چون وقت کوچ وی برسد شما نیز با وی
کوچ کنید و حاصل هر دو معنی یکی است غایت آنکه از ظاهر معنی اول تقدم امام در تامین مفهوم میگردد و اگر همچنین هم باشد دور نیست چنانکه در سائر افعال حال ماموم با امام است مگر اینجا مبادرت
بآمین و موافقت با امام و معیت مستحب باشد فهم بعد از ان تعلیل کرد تامین امام و ماموم را هر دو بقول خود فانه من وافق تامینه تامین الملائکة یعنی ملائکه نیز آمین میگویند پس شما نیز گویید زیرا که هر که
موافق افتد آمین گفتن وی بآمین گفتن فرشتگان غفر له ما تقدم من ذنبه آمرزیده میشود مر او را هرچه پیش رفته است از گناهان وی پوشیده نماند که ظاهر او چنان مینماید که فرا دیدهم
موافق آید با آمین وی استجابت کرده میشود دعای او و قبول کرده میشود دعای وی بمغفرت ذنوب از کجا آمد مگر آنکه گویند حق جل و علا مغفرت ذنوب را از خصائص این امت و لوازم وی کرده
است با حصول اجابت نیز و شاید که ملائکه درینوقت استغفار نیز میکرده باشند مر آمین گویندگان را چنانکه شنیده در مسجد با نتظار نماز دعا میکنند برحمت و مغفرت و خود کار فرشتگان همیشه دعا و استغفار است
مومنان را چنانکه در قرآن مجید فرموده است یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون لمن فی الارض خصوصا در مباشرت امر خیر پس حاصل معنی آن باشد که هر که موافق افتد دعای تامین وی با ملائکه او مغفور
و هر که مغفور است مستجاب است دعای او و فهم متفق علیه و فی روایة قال اذا قال الامام و در روایتی گفت آنحضرت چون بگوید امام غیر المغضوب علیهم و لا الضالین که وقت آمین است فقولوا

پس بگویید

پس بگوئید آمین فانه من وافق قوله قول الملائکة غفر له ما تقدم من ذنبه هذا لفظ البخاری این لفظ بخاریست ولمسلم نحوه و مر مسلم را مانند اینست یعنی در معنی موافق و در لفظ مخالف وفی اخری للبخاری و در
روایتی دیگر مر بخاری را همچنین آمده است قال اذا امن القاری چون آمین گوید قاری که عبارت از امام است یا مطلق قاری مراد باشد اگرچه در غیر نماز باشد فامنوا پس آمین گوئید فان الملائکة تؤمن زیرا که
ملائکه آمین میگویند فمن وافق تامینه تامین الملائکة غفر له ما تقدم من ذنبه و آمین بمعنی استجب است و معنی وی چنین باد و بعض گفته اند اسم الهیست و مراد طلب اجابت است از وی تعالی و بعض گفته اند درجه‌ایست
در بهشت که قائل آن مستحق آن درجه میگردد و بمد الف و قصر وی و تخفیف میم هر دو آمده و اکثر روایت بمد الف است اما بمد و تشدید میم بعض گفته اند خطا است و تحقیق آنست که آن نیز لغتی است در ان و لیکن
قلیل است فتدبر و عن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلیتم چون بگذارید نماز بجماعت و قید کرد بجماعت بجهت فهم آن از سیاق حدیث که فرمود فاقیموا صفوفکم
پس راست کردانید صفهای خود را و صف در لغت رشته و مراد باقامت صفوف تسویهٔ آنهاست و برابر و هموار ساختن چنانکه اعوجاج و فرجه در ان نباشد و اتمام صف اول نیز داخل آن داشته اند ثم لیؤمکم
احدکم پس باید که امامت کند شما را یکی از شما هر که کند جائز است و انکه در حدیث دیگر آمده که اعلم و اقرأ و اکبر باید برای بیان اولی و افضل است فاذا کبر فکبروا پس چون تکبیر آرد امام پس تکبیر آرید
شما و اذا قال و چون بگوید غیر المغضوب علیهم و لا الضالین فقولوا پس بگوئید آمین یجبکم الله پاسخ دهد شما را خدای تعالی و قبول کند دعای شما را فاذا کبر و رکع فکبروا و ارکعوا پس چون تکبیر
گوید امام و رکوع کند پس تکبیر گوئید شما و رکوع کنید و مدلول کلمهٔ فا آنست که مقتدیان تکبیر و رکوع و هر فعل که کنند عقب فعل امام و متصل وی کنند چنانکه متعرّ باید فان الامام یرکع قبلکم زیرا
که امام رکوع میکند پیش از شما و برمیدارد سر پیش از شما چه شان امام تقدم و سبقت است و چون باید که مقدار زمان رکوع امام و ماموم برابر باشد فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت آنحضرت
فتلک بتلک یعنی آن لحظه که سبقت کرد شما را امام در تقدیم رکوع منجبر میگردد بآن لحظه که تاخیر کردید از وی در رکوع بعد از برداشتن وی سر از رکوع پس قدر رکوع شما مثل قدر رکوع امام شد و برابر شد زمان
هر دو و قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اذا قال و چون بگوید امام سمع الله لمن حمده میشنود خدای تعالی کسی را که حمد میگوید او را و قبول میکند سخن او را فقولوا پس بگوئید ربنا لک الحمد ای پروردگار ما
مر تراست حمد یسمع الله لکم میشنود وی تعالی حمد مر شما را و ربنا لک الحمد بواو نیز آمده و بزیادت اللهم نیز روایت است بی واو و جمع میان اللهم و واو و بعض گفته اند صحیح نیست روایت آن و سیوطی
گفته که روایت آن از عبد الرزاق آمده است و در صحیح بخاری نیز روایت کشمیهنی نیز آمده است انتهی و درین حدیث دلیل است مر امام ابو حنیفه را که میگوید که امام تسمیع کند و ماموم تحمید و مذهب امام
مالک و امام احمد نیز همین است و مذهب امام شافعی جمع است مر امام را میان هر دو و همچنین ماموم و منفرد و نزد ابو یوسف و محمد امام جمع کند و مختار طحاوی نیز همین است و در روایتی از ابی حنیفه نیز آمده
و لیکن تحمید سرا در نفس خود گوید اما جمع مر منفرد را نزد همه است و اکتفا بیکی نیز جائز است و ظاهر اکتفا بتحمید است و در صورت جمع میان هر دو تسمیع در حالت رفع راس است و تحمید در حالت قیام همچنین گفته
ترتاشی از حنفیه و گفته اگر تسمیع در حالت رفع نگفته در حالت استوا گوید و بعض گفته اند هر دو گوید رواه مسلم و فی روایة له عن ابی هریرة و قتادة و در روایتی مر مسلم را از ابی هریره و قتاده آمده
کلمه را زیاده کرده که و اذا قرأ فانصتوا و چون بخواند امام خاموش باشید و گوش دارید این دلیل است مر ابو حنیفه را در منع قرائت مر مقتدی را و عدم وجوب قرائت بر وی خواه نماز جهری
باشد یا سری و در آخر فصل ثانی کلام درین مسئله بتفصیل بیاید و عن ابی قتادة الانصاری عقبی بدری نیست حاضر شده همه مشاهد را و از مشاهیر صحابه است احوال وی در جای دیگر نوشته شده است قال کان النبی
صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الظهر فی الاولیین بام الکتاب و سورتین میخواند آنحضرت در نماز پیشین در دو رکعت نخستین فاتحه و دو سوره یعنی در هر رکعت فاتحه و یک سوره و فی الرکعتین
الاخریین بام الکتاب و میخواند در دو رکعت پسین فاتحه و یسمعنا الآیة احیانا و میشنوانید آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما را آیتی از آیات سوره که میخواند گاه گاه ظاهر آنست که این شنوانیدن بقصد بود تا بدانند
که بعد از فاتحه سوره میخواند یا فلان سوره میخواند یا برای بیان جواز انکه در صلوة سریه بکار آیتی جهر بخواند مفسد نیست و بعض گویند که این محمول است بر غلبهٔ استغراق در تدبر که بی اختیار جهر حاصل میشد و ظاهر
مفهوم اسماع در قصد و اختیار است و تخصیص بظهر اتفاقیست و یطول فی الرکعة الاولی ما لا یطیل فی الرکعة الثانیة و دراز میکرد در قرائت رکعت نخستین آن قدر که دراز نمیکرد در رکعت پسین
و هکذا فی العصر و همچنین در نماز دیگر و هکذا فی الصبح و همچنین در نماز بامداد یعنی دراز میکرد رکعت اولی را بر ثانیه متفق علیه بدانکه تطویل رکعت اولی مذهب ائمهٔ ثلثه است در همه نمازها و مذهب امام محمد
نیز همچنین است بعض در ظهر و عصر و صبح و قیاس مغرب و عشا بر آنها و عبد الرزاق از معمر در آخر این حدیث آورده که ما گمان میکردیم که مقصود آنحضرت از این تطویل آن بود که مردم رکعت اولی دریابند و ابو داود
و ابن خزیمه نیز همچنین روایت کرده اند کذا فی بعض الشروح و نزد امام ابو حنیفه و ابو یوسف این مخصوص بنماز فجر است که وقت نوم و غفلت است و الا هر دو رکعت در استحقاق قرائت برابر اند پس در
مقدار نیز برابر باشند چنانکه در حدیث بیاید آمده که فی کل رکعة قدر ثلثین و اطالت در حدیث محمول است بر دعای استفتاح و تعوذ و تسمیه بکمتر از سه آیه و در خلاصه گفته که قول محمد احب است کذا فی شرح
ابن الهمام والله اعلم و عن ابی سعید الخدری قال کنا نحزر قیام رسول الله بودیم ما که اندازه میکردیم ایستادن پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فی الظهر و العصر در نماز پیشین و نماز دیگر حزر بحای مهمله و زای
و را اندازه کردن کشت و میوه بر درخت فحزرنا قیامه فی الرکعتین الاولیین من الظهر قدر قراءة الم تنزیل السجدة پس اندازه کردیم قیام آنحضرت را در دو رکعت نخستین از نماز ظهر قدر
خواندن سورهٔ الم تنزیل السجده مراد خواندن مقدار این سوره است در هر دو رکعت یا در هر رکعت و موافق این معنی است قول وی و فی روایة فی کل رکعة قدر ثلثین آیة و در روایتی همچنین آمده
که میخواند در هر رکعت مقدار سی آیت چه سورهٔ مذکور سی و نه آیه است و بر تقدیر معنی اول این روایت مخالف روایت اولی میشود و حزرنا قیامه فی الاخریین قدر النصف من
ذلک و اندازه کردیم قیام آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در دو رکعت پسین مقدار نیمی از آن از اینجا معلوم میشود که در رکعتین آخرین غیر فاتحه سوره میخواند مختصر تر از آنچه در اولین میخواند و حزرنا فی الر
کعتین الاولیین من العصر علی قدر قیامه فی الاخریین من الظهر و اندازه کردیم قیام او را در دو رکعت اولی عصر بقدر قیام او در دو رکعت اخری از ظهر و فی الاخریین من العصر علی النصف
من ذلک و اندازه کردیم قیام او را در دو رکعت اخری از عصر بقدر نصف از آن رواه مسلم بدانکه ائمه همه قائلند که در دو رکعت اخیر اقتصار بر فاتحه جائز است و نزد ما اگر تسبیح گوید یا سکوت
کند نیز جائز است و قرائت افضل است و نخعی و ثوری و تمامهٔ علمای کوفه برین اند و در محیط گفته است که اگر عمدا سکوت کند بد کرده باشد از جهة مخالفت سنت و در روایت حسن بن زیاد از ابو حنیفه

آنکه قراءت در ما بعد اولیین واجب نیست و ابن ابی شیبه از علی و ابن مسعود روایت آورده است که فرموده اند قراءت کن در اولیین و تسبیح کن در اخریین کذا ذکر الشمنی و نیز گفته است که اگر در اخریین فاتحه و سوره خواند
سجده سهو واجب نگردد و هو الاصح زیرا که قراءت فاتحه تنها در اخریین سنت است و ترک سوره واجب نیست و اصح نزد احمد آنست که قراءت سوره در اخریین مکروه نیست زیرا که بتحقیق آمده است از حضرت
صلی الله علیه وسلم که گاه گاهی زیاده کرده بر فاتحه در اخریین لیکن مستحب ترک سوره است و عن جابر بن سمرة بفتح سین و ضم میم وی و پدر وی صحابی اند خواهرزاده سعد بن ابی وقاص است روایت دارد
از ان حضرت و از عمر و علی رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الظهر باللیل اذا یغشی میخواند آنحضرت گاهی در نماز ظهر سوره واللیل اذا یغشی و فی روایة بسبح اسم ربک الاعلی
و در روایتی آمده است که میخواند سبح اسم ربک الاعلی و دانستن اینکه این سوره ها را میخواند یا بقول آنحضرت باشد یا آنکه میشنوانیدند آیتی را احیانا چنانکه گذشت و فی العصر نحو ذلک و میخواند در عصر مانند
این سوره ها در قصر و طول و فی الصبح اطول من ذلک و میخواند در نماز بامداد دراز تر از ان رواه مسلم بدانکه در بعض احادیث واقع شده است که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم میخواند
در نماز فلانی سوره فلانی بیان آنکه در رکعت اولی میخواند یا در رکعت ثانیه یا در هر دو رکعت یا در یک رکعت لا علی التعیین اولی یا ثانیه عبارت این احتمالات را شامل است احتمال دو رکعت مستلزم
تکرار یا تبعیض سوره است و هر دو بعید است اگرچه جائز است اما وقوع آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نادر است و فقها گفته اند که خواندن تمام سوره اگرچه قصیر بود افضل است از خواندن بعض سوره
اگرچه طویل باشد و حمل بر قراءت در یک رکعت خواه اولی یا اخری ظاهر ترین احتمالات است بحسب عبارت و در جامع الاصول از حدیث نسائی آمده است از قطبه بن مالک که گفت گذاردم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم
نماز صبح پس خواند در یکی از دو رکعت وی والنخل باسقات اگرچه در حدیث ترمذی فی الرکعة الاولی واقع شده است و احتمال دارد که مراد بیان رکعت اولی باشد زیرا که در اکثر احادیث بیان رکعت
اولی واقع است و شنیده ام از بعضی ثقات فقهای مکه از ائمه حنفیه که آنچه فقها گفته اند از تعیین طوال مفصل و اوساط و قصار آن معتبر در رکعت اولی است و این بیان و تفصیل که کرده شده از هیچکی از شراح در نظر نیامده
فقیر و الله اعلم و عن جبیر بن مطعم بضم میم و سکون طای مهمله و کسر عین صحابی قرشی است از اشراف قریش سید حلیم و توقر قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی المغرب
بالطور میخواند در نماز مغرب سوره والطور را متفق علیه و عن ام الفضل بنت الحارث قالت سمعت رسول الله ام الفضل که زوجه عباس و مادر عبدالله بن عباس و فضل بن عباس است گفت شنیدم رسول
خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی المغرب بالمرسلات عرفا که میخواند در مغرب سوره والمرسلات را متفق علیه بدانکه این دو حدیث و حدیثی که واقع شده است که میخواند در نماز مغرب سوره اعراف
و انفال و دخان را و همچنین احادیث که در نمازهای دیگر واقع شده اند دلالت دارند بر عدم تعیین قراءت چنانکه ائمه فقها رحمة الله علیهم قرار داده اند از طوال مفصل در فجر و ظهر و اوساط در عصر و عشا
و قصار در مغرب و در آخر فصل ثالث از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده بیاید که گفت هیچ سوره از مفصل نیست نه صغیر نه کبیر که نشنیدم من از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که امامت میکرد مردم را بدان
در نماز فرض و اصل دلیل در تعیین فقها این سوره را کتاب امیر المؤمنین عمر است بجانب ابی موسی اشعری رضی الله عنهما که والی کوفه بود از جانب وی که نوشت این تفصیل را در ان کتاب و قرار یافت امر قراءت بران
و آنچه امر قراءت در زمان حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در طول و قصر مختلف بود باختلاف احوال اوقات و حکم و مصالح و تعلیم جواز و رخصت و بعد ازان مقرر شد امر بر کتاب عمر و لابد او را رضی الله عنه دلیلی
سماعی از حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم بدین باب خواهد بود و شاید که غالب احوال حضرت وی صلی الله علیه وسلم همچنین و برین نهج خواهد بود و احیانا بر خلاف آن و بس است از روی حجت و دلیل قول عمر
و عن جابر قال کان معاذ بن جبل یصلی مع النبی روایتیست از جابر که بود معاذ بن جبل که میگذارد نماز با پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم یأتی قومه فیؤم قومه پس میآید قوم خود را و امامت میکرد قوم خود را فصلی لیلة مع
رسول الله صلی الله علیه وسلم العشاء پس گذارد معاذ یکشبی با آنحضرت نماز عشا را ثم اتی قومه فامهم پس آمد قوم خود را پس امامت کرد ایشان را فافتتح بسورة البقرة پس شروع کرد بسوره
بقره فانحرف رجل فسلم پس برگشت از نماز مردی پس سلام داد و آن مرد یعنی قطع کرد نماز را و برآمد از ان و این خود بمحل سلام بود که محل آن آخر نماز است و لیکن آن مرد خواست که بسلام برآید از جهة
تشبیه تمام صلوة ثم صلی وحده و انصرف پس گذارد آن مرد نماز تنها و گشت و برآمد از نماز فقالوا له انافقت یا فلان پس گفتند مردم آیا منافق شدی ای فلان که از جماعت برآمدی و کسل کردی
از نماز چنانکه در شان منافقان است و اذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی قال لا والله گفت آن مرد منافق نشده ام بخدا سوگند مرا از جهت کسل نه برآمده ام و لیکن از جهت عجز زیرا که من طاقت
ندارم تحمل این همه تطویل را و لآتین رسول الله و هر آئینه بتحقیق می آیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فلاخبرنه پس بتحقیق خبر میکنیم من آنحضرت را ازین فعل معاذ فاتی رسول الله پس آمد آن مرد
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقال گفت یا رسول الله انا اصحاب نواضح ما خداوندان شتران ایم که آب میکشیم با آن نواضح جمع ناضحه بضاد معجمه ناضح شتر آب کش ناضحه مونث نعمل بالنهار کار میکنیم در روز
یعنی در شب کوفته آن میکشیم و ان معاذا صلی معک العشاء ثم اتی قومه و بدرستیکه معاذ نماز گذارد با تو عشا را پس آمد قوم خود را فافتتح بسورة البقرة پس افتتاح کرد بسوره بقره و خواندن گرفت
آن را فاقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی معاذ فقال پس روی آورد آنحضرت بر معاذ پس گفت یا معاذ افتان انت آیا در فتنه اندازنده تو مردم را و گریزاننده از ملازمت جماعت و کشنده
در فساد و اختلاف و بازایستادن از دین اقرأ بخوان والشمس و ضحاها والضحی واللیل اذا یغشی و سبح اسم ربک الاعلی و اذا السماء انفطرت و سوره انشقاق و البروج و الطارق نیز آمده
متفق علیه بدانکه شافعیه باین حدیث استدلال کرده اند بر جواز اقتدای مفترض بمتنفل زیرا که معاذ چون یکبار همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز گذارد فرض از وی ساقط شد پس نمازیکه با قوم
بگذارد نفل باشد و نماز قوم خود فرض بود و آنحضرت این معنی را از معاذ تقریر فرمود و مسلم داشت اعتراضی که بر معاذ کرد همین بود که چرا قراءت دراز میخوانی و نفرمود که امامت تو این جماعت
را درست نیست زیرا که تو نفل میگذاری و ایشان فرض و جواب ازین استدلال آنست که این بر تقدیری تمام شود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دانسته باشد که معاذ با آنحضرت صلی الله علیه وسلم
اقتدا میکند پس ازان میرود و قوم را امامت میکند شاید که معلوم نشده باشد و دلالت میکند برین معنی حدیثی که امام احمد روایت کرده که آنحضرت با معاذ گفت مباش فتان یا با من بگذار نماز یا تخفیف
کن بر قوم پس حضرت تردید کرد در احد الامرین و مشروع کرد ایشان مر او را یکی ازین دو چیز یا نماز گذاردن همراه آنحضرت و نگذاردن با قوم از جهت لزوم اقتدای مفترض بمتنفل یا گذاردن با قوم به
تخفیف و چون همراه حضرت نگذارد مفترض شد و اقتدای مفترض بمفترض خواهد بود و کذا ذکر الشیخ ابن الهمام و احتمال دارد که معاذ همراه آنحضرت به نیت نفل میگذارده باشد از جهت ادراک

فضیلت

فضیلت جماعت یابی و فرض را تاخیر میکرده باشد برای امامت قوم و عن البراء قال سمعت رسول الله قال گفت براء بن عازب که صحابی مشهور است و اول مشاهد وی خندق است و با امیر المؤمنین علی بود در حرب جمل و صفین و
نهروان و وفات بالکوفه فی ایام مصعب بن الزبیر شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی العشاء میخواند در نماز عشا والتین والزیتون وما سمعت احدا احسن صوتا منه و نشنیدم هیچ کس را خوش آوازتر از آنحضرت
متفق علیه و در حدیث بخاری از براء بن عازب آمده که آنحضرت در سفر بود پس خواند در عشا در یکی از دو رکعت والتین والزیتون و از اینجا معلوم میشود که مراد قراءت در احدی الرکعتین است لا فی التعیین چنانکه در
حدیث جابر بن سمره گفتیم و آنرا احتمالات دیگر هم است گفتیم و عن جابر بن سمرة قال کان النبی گفت جابر بن سمره بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الفجر بق والقرآن المجید و نحوها میخواند در نماز بامداد سوره ق
و مانند سوره قاف و کانت صلوته بعد تخفیفا رواه مسلم طیبی در شرح این کلام گفته که بود نماز آنحضرت بعد از نماز فجر یعنی در باقی نمازهای چهارگانه سبک و این معنی در حدیث جداگانه نیز آمده است که در نماز
بامداد قراءت طویل کردی و گفته اند که سبب در تطویل قراءت صلوة فجر آن بود که نزول رحمت ربانی و ورود فیض سماوی که در ثلث اخیر شب میباشد تا انقضای صلوة صبح و بدایت تا طلوع فجر میماند پس تطویل قراءت
و ذکر و تسبیح دران وقت اولی و افضل باشد یا سبب در تطویل صلوة صبح آن بود که بعد از استراحت و خواب شب واقع است و تقصیری در خدمت واقع شده و کدورتی و زنگی بر آیینه دل نشسته پس تطویل آن موجب
تلافی و عذر این تقصیر و ازاله این زنگ و کدورت بود و نیز هنوز شغل سوی معاش و اسباب دنیوی نشده و در وقتی است که دل و زبان و گوش موافق و هم علی بود و فهم و تدبر در قرآن عظیم آسان تر و روشن تر
باشد و در سفر السعادة و شرح وی نکتهای زاید بیشتر برین گفته شده است و این مذکور نیز از آنجاست و شیخ مشائخ حدیث ابن حجر مکی در شرح این عبارت گفته که احتمال دارد که مراد آن باشد که بود نماز آنحضرت
بعد از ان زمان سبک یعنی در اول هجرت چون صحابه کم بودند و مختصر بودند تطویل میکرد و چون بسیار شدند و در میان ایشان اهل اعمال بودند از تجارت و زراعت و ضعیف و بیمار تخفیف نمود و ممکن است
که گفته شود که معنی عبارت آن باشد که آنحضرت تطویل میکرد و مینمود شمار کرده میشد نماز وی سبک یعنی سبک مینمود نزد مقتدیان از جهت ذوقی و لذتی و حضوری که دست میداد ایشان را از استماع قراءت
وی صلی الله علیه وسلم و از جهت حلاوت و سرعتی که در قراءت آنحضرت نهاده بودند و باین معنی تصریح کرده اند در حدیث انس که گفت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اخف صلوة فی تمام صاحب سفر السعادة
میگوید که مراد ازین حدیث آنست که تطویل صلوة وی صلی الله علیه وسلم نسبت با صلوة دیگران نهایت اندک مینمودی بسببی که گفته شد و تخفیف امری نسبی است فافهم و عن عمرو بن حریث بضم
حای مهمله و فتح را و تای مثلثه کنیت او ابو سعید است قرشی مخزومی آنحضرت را دیده و آنحضرت دست مبارک بر سر او آورده و برکت و خیر دعا کرده و در وقت رحلت آنحضرت دوازده
ساله بود و روایت میکند از ابوبکر و ابن مسعود و روایت میکنند از وی عطاء بن السائب و غیره انه سمع النبی روایت میکند که شنید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الفجر میخواند در نماز فجر واللیل
اذا عسعس مراد والشمس کورت است که این کلمه در آنجا واقع است رواه مسلم و عن عبد الله بن السائب قال صلی لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم الصبح بمکة فاستفتح سورة المؤمنین گفت عبد الله بن
السائب که صحابیست مخزومی و اهل مکه قراءت از وی که گرفته اند و او از ابی بن کعب گرفته و روایت کرده است از وی مجاهد و عطاء و عبد الله بن السائب تابعی دیگر است گذارد آنحضرت برای ما یعنی
امامت کرد ما را نماز صبح را بمکه و در روایتی از نسائی در فتح مکه پس شروع کرد در خواندن سوره قد افلح المؤمنون حتی جاء ذکر موسی و هارون او ذکر عیسی تا رسید آنحضرت ذکر موسی و هارون را یا ذکر
عیسی که درین سوره واقع شده است اخذت النبی گرفت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم سعلة بفتح سین و ضم آن و سکون عین سرفه و گفته اند که گرفتن سرفه بجهت گریه بود فرکع پس برکوع رفت آنحضرت
و نتوانست قراءت نمود رواه مسلم و عن ابی هریرة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الفجر یوم الجمعة بالم تنزیل فی الرکعة الاولی بود آنحضرت که میخواند در نماز فجر روز جمعه سوره الم السجده
را در رکعت نخستین و فی الثانیة و میخواند در رکعت دوم هل اتی علی الانسان متفق علیه خواندن این دو سوره در فجر جمعه متعارف و مؤکد و مستمر است نزد شافعیه و مراینست عمل ایشان در حرمین شریفین
و در کتب ما مذکور است که متعین نکردانند چیزی از قرآن را بنمازی معین و همین را اشتغال می آرند میگویند چنانکه تعیین این دو سوره بفجر جمعه و تعیین سوره جمعه و منافقون برای نماز جمعه اما این سخن بعد از صحت
حدیث و ورود عمل رسول خدا صلی الله علیه وسلم خالی از غرابتی نیست و محقق حنفیه شیخ ابن الهمام از طحاوی و اسبیجابی نقل کرده که این بر تقدیریست که آن را لازم و متحتم دانند و بر ترک آن مکروه پندارند اما اگر از جهت
تیسیر و تبرک بقراءت حضرت صلی الله علیه وسلم بخوانند باکی ندارد بشرط آنکه احیانا غیر آن را نیز میخوانده باشد تا جاهل گمان نبرد که غیر آن جائز نیست و تحقیق وارد شده است در احادیث صحیحه تعیین قراءت در
بعض صلوة چنانکه خواندن قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در سنت نماز فجر و خواندن سبح اسم ربک الاعلی و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در نماز وتر و امثال آن و نیز شیخ ابن الهمام گفته که مقتضای
دلیل عدم مداومت است نه مداومت عدم چنانچه حنفیه حصر میکنند بلکه مستحب است که خوانده شود گاه گاهی تبرکا بالماثور انتهی و گفت بنده ضعیف عفا الله عنه شک نیست که بعد از صحت حدیث
مجال اعتذار با یهام وجوب و عدم صحت و غیر آن نیست پس ظاهر آنست که نزد حنفیه دوام این عمل از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثابت نشده است بلکه گاهی بقصد ادا و تبشیر میخوانده باشد چنانکه
از اینجا در وجه خواندن این دو سوره گفته اند که اینها مشتمل اند بر ذکر مبداء و معاد و دخول جنت و نار و این معانی در روز جمعه است و قیامت قائم روز جمعه میشود و ظاهر میکردد چنانکه در محافل و مجامع عظیمه سوره ق
و اقتربت میخواند پس اگر احیانا بخوانند بهتر و فاضل تر باشد والله اعلم و عن عبید الله بن ابی رافع مدنیست از مشاهیر تابعین شنید از امیر المؤمنین علی و بود کاتب وی رضی الله عنه و ابو رافع مولای آنحضرت
است رضی الله عنه قال استخلف مروان ابا هریرة علی المدینة و خرج الی مکة گفت خلیفه و جانشین خود کردانید مروان بن الحکم در وقت امارت خود ابو هریره را بر مدینه مطهره و بیرون آمد خود و رفت بمکه برای
حج و جز آن فصلی لنا ابو هریرة الجمعة پس گذارد ابو هریره برای ما یعنی امامت کرد نماز جمعه را فقرأ سورة الجمعة فی السجدة الاولی و فی الآخرة اذا جاءک المنافقون پس خواند ابو هریره در
رکعت اولی سوره جمعه را و خواند در رکعت دوم سوره اذا جاءک المنافقون را فقال سمعت رسول الله پس گفت ابو هریره شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ بهما یوم الجمعة میخواند این
دو سوره را در روز جمعه یعنی در نماز جمعه رواه مسلم و عن النعمان بن البشیر بفتح با و کسر شین صحابیست اول مولود یست که در انصار آمد و بعد از هجرت و در زمان وفات آنحضرت هشت ساله بود
و احوال او در جای دیگر نوشته شده است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرأ فی العیدین و فی الجمعة میخواند آنحضرت در نماز عید فطر و اضحی و در نماز جمعه سبح اسم ربک الاعلی و هل
اتاک حدیث الغاشیة قال گفت نعمان بن بشیر و اذا اجتمع العید والجمعة فی یوم واحد و چون جمع میشدند اتفاق می افتاد عید و جمعه در یکروز قرأ بهما فی الصلوتین میخواند این هر دو

سوره را در نماز عید و نماز جمعه ازینجا تاکد استحباب قراءت این دو سوره در نماز عید و جمعه مفهوم میشود و ازینجا معلوم میشود که خواندن سوره جمعه و منافقون در جمعه دائمی نبود رواه مسلم وعن عبید الله ان عمر بن الخطاب
سأل ابا واقد اللیثی عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود پسر برادر زاده عبد الله بن مسعود که تابعیست و امام و از فقهای سبعه مدینه است روایت میکند که عمر بن الخطاب پرسید ابا واقد لیثی را که از صحابه است ما کان
یقرأ به رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الاضحی والفطر چه چیز بود یعنی کدام سوره بود که میخواند آنرا آنحضرت در عید قربان و عید رمضان فقال کان یقرأ فیهما بق والقرآن المجید واقتربت الساعة پس
ابو واقد گفت میخواند در هر دو عید سوره ق و سوره قمر را گفته اند که مقصود امیر المؤمنین عمر پرسیدن از ابی واقد تقریر و تمکین و ذهن حاضران بود تا دانند والا عدم علم وی رضی الله عنه با وجود ملازمت و قرب
که در آنحضرت داشت بدان بعید است والله اعلم رواه مسلم وعن ابی هریرة قال ان رسول الله گفت ابو هریره که رسول خدا صلی الله علیه وسلم قرأ فی رکعتی الفجر خواند در رکعتین سنت نماز فجر قل یا ایها
الکافرون وقل هو الله احد باید دانست که چون رکعتین فجر گویند یا رکعتین مغرب مراد سنت آنهاست و فرض را صلوٰة فجر و صلوٰة مغرب گویند رواه مسلم وعن ابن عباس قال کان رسول الله
گفت ابن عباس که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقرأ فی رکعتی الفجر میخواند در رکعتین فجر این دو آیت را یکی قولوا آمنا بالله وما انزل الینا الآیة که در سوره بقره است در رکعت اولی والتی فی آل عمران
دوم آیتی که در سوره آل عمران است قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا وبینکم الآیة در رکعت دوم رواه مسلم خواندن این دو آیت ظاهرا احیانا بوده و غالب احوال خواندن قل
یا ایها الکافرون وقل هو الله احد بوده و ازینجا معلوم میشود که خواندن بعض سوره خصوصا از اوساط سوره مکروه نیست و اگر باشد در فرایض خواهد بود و حق آنست که در آنچه ثابت و صحیح شده روایت
آن قول بکراهت مجال ندارد و اگر سخن خواهد بود در ثبوت و صحت آن خواهد بود والله اعلم الفصل الثانی عن ابن عباس قال کان رسول الله گفت ابن عباس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یفتتح صلوته
شروع میکرد نماز خود را یعنی قراءت را ببسم الله الرحمن الرحیم رواه الترمذی وقال هذا حدیث لیس اسناده بذاک روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثی است که نیست
اسناد آن قوی ظاهر آنست که مراد جهر بتسمیه خواهد بود والا در افتتاح به تسمیه خلافی نیست و در بعض روایات صریح نیز آمده که کان یجهر ببسم الله الرحمن الرحیم و احادیث ترک جهر اصح و ارجح است چنانکه در
فصل اول گذشت وعن وائل بن حجر بتقدیم حاء بر جیم و گاهی شبهه میکرد بتقدیم جیم بر حاء شیخ ما از شیخ خود نقل میکرد که میگفت برای حفظ این لفظ در دل خود نگاه میداریم که این حجره نیاید قال سمعت
رسول الله گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم قرأ خواند غیر المغضوب علیهم ولا الضالین فقال آمین پس گفت آمین مد بها صوته دراز کرد بآمین آواز را لهذا احتمال دارد که مراد جهر بدان
باشد و احتمال دارد که مراد مد الف باشد که افصح است و ظاهر معنی اول است بقرینه روایات دیگر که در بعض جا آمده یرفع بها صوته بر میداشت بآمین آواز خود را این صریح است در جهر و در بعض
بر میداشت آواز را تا آنکه میشنوانید صف اول را پس میلرزید بوی مسجد و در روایتی چنانکه میشنید کسیکه قریب میبود در صف اول و در بعض روایات خفض صوت بآمین نیز آمده است و وجه تطبیق
میان این دو روایت آن کرده اند که مراد بخفض عدم قرع عنیف است یعنی عدم مبالغه در جهر و بجهر اسماع کسی که قریب میبود در صف اول چنانکه در روایت آمده است رواه الترمذی وابو داود
والدارمی وابن ماجه بدانکه آمین بعد از خواندن فاتحه سنت است باتفاق خواه منفرد باشد یا امام یا مأموم اکثر آمین بگوید امام وی و در آمین مقتدی در صلوٰة سریه بر تقدیر سماع خلافست نزد
بعض بگوید از جهت ظاهر حدیث و نزد بعض نگوید از جهت عدم اعتبار این جهر و سماع کذا فی شرح الهدایة لابن الهمام و وارد شده است در جهر بآمین احادیث و مذهب شافعی و احمد این است و در مذهب
مالک خلافست و در مذهب ابو حنیفه جهر نکنند مطلقا و احادیث در جانب جهر بیشتر و صحیح تر آمده و بعض علماء در عدم جهر نیز تصحیح حدیث نموده اند و از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت
چهار چیز است که امام مدوی اخفا کند تعوذ و بسمله و آمین و سبحانک اللهم وبحمدک و از ابن مسعود نیز مثل این آمده و تواند که جهر و اخفا هر دو بوده باشد تارة فتارة والله اعلم وعن ابی زهیر بضم زاء
و فتح با النمیری بضم نون و فتح میم نام وی یحیی ابن نفیر است بقاف معدود است در اهل شام حدیث او در آمین است ذکر کرده است او را ابن عبد البر در صحابه و گفته که اسناد این حدیث قائم
نیست والله اعلم قال خرجنا مع رسول الله گفت بیرون آمدیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذات لیلة یک شب فاتینا علی رجل قد الح فی المسئلة پس آمدیم بر مردی که بتحقیق مبالغه نموده است
بدعا و سؤال و طلبیدن مراد از جناب حق و مبالغه کرده است در آن فقال النبی صلی الله علیه وسلم اوجب ان ختم پس گفت آنحضرت واجب و لازم کرد اینقبول و اجابت دعا و حصول
مراد را اگر مهر کرد یعنی تمام و کامل کرد دعا را و معنی اول مناسب است بحدیث آمین خاتم رب العالمین یعنی آمین مهر پروردگار است تعالی که آفات و بلا را دفع کرده میشود چنانچه خاتم نگاهداشته میشود بوی
کتاب یا هر چه مهر کرده میشود و بر آن از فساد و اطلاع اسرار فقال رجل من القوم بای شیء یختم پس گفت مردی از قوم که حاضر بود به چه چیز ختم کند فقال بآمین پس گفت آنحضرت ختم کند بآمین که
بمنزله مهر است و تمام و کامل میکرد دعا بوی رواه ابو داود وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله گفت عائشه که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صلی المغرب بسورة الاعراف گذارد نماز
مغرب بسوره اعراف فرقها فی الرکعتین جدا جدا کرد این سوره را در دو رکعت یعنی پاره از آن در رکعت اولی خواند و پاره دیگر را در رکعت دوم رواه النسائی و شک نیست که وقت
مغرب گنجایش آن دارد خصوصا اگر شفق نام بیاض باشد یا بسته بود در قراءت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از سرعت و طی و مزید شوق و بعضی از شافعیه گفته اند که اگر نیز وقت بر آمده باشد باکی
نیست و شروع در وقت بس است در صحت نماز و بعضی از ایشان گفته اند که مراد بسوره بعض سوره است و در روایت بخاری و ابی داود و نسائی از زید بن ثابت قراءت بسوره اعراف آمده
بی ذکر تفریق و در روایتی قراءت سوره مائده و اعراف نیز آمده وعن عقبة بن عامر صحابی مشهور است روایت کرده اند از وی بعضی صحابه مثل جابر و ابن عباس و از تابعین خلق کثیر و بود والی
مصر از جانب معویه بعد از برادر وی عتبة بن ابی سفیان قال کنت اقود لرسول الله صلی الله علیه وسلم ناقته فی السفر گفت عقبه بن عامر بودم من که میکشیدم مر آنحضرت را ناقه او را در سفر
فقال لی پس گفت آنحضرت مرا یا عقبة الا اعلمک خیر سورتین قرئتا آگاه باش که بدانانم ترا بهترین دو سورتی که خوانده شوند فعلمنی پس دانانید مرا قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس
قال فلم یرنی سررت بهما جدا پس ندید و نیافت آنحضرت مرا که خوشحال کرده شده باشم یعنی خوش شده باشم باین دو سوره در بودن اینها بهترین سوره خوش شدن بسیار یا اصلا از جهت عدم اشتمال
این دو سوره بر معالم توحید و تنزیه و صفات کمال مثل بعض سورهای دیگر یا در وجه فضیلت و علمیت بعض سور چنانچه فاتحه و سوره بقره مثلا فلما نزل الصلوة الصبح صلی بهما صلوة الصبح للناس

بلی برلاه

پس هرگاه که فرود آمد آنحضرت برای نماز صبح بگذارد این دو سوره نماز صبح را برای مردم فلما فرغ التفت الیّ پس چون فارغ شد از نماز باز برگشته نگریست و دید بجانب من فقال یا عقبة کیف رأیت پس گفت ای عقبه چگونه دیدی
و دیدی و شنیدی فضل این دو سوره که چه مقدار است چون آنحضرت در نفس عقبه استبعادی در خیریت این دو سوره دریافت خواند آنها را در نماز صبح که بوجوه فاضلترین نمازهاست و مستحب است آمده در وی تطویل قرائت
تا بداند خیریت آنها را و گفته اند که مراد خیریت و فضیلت آنهاست در باب تعوذ نه مطلق و لهذا آنها را در نماز سفر خواند که محل معرض آفاتست و لفظ قرآنا اشارتی باین معنی دارد رواه احمد و ابو داؤد والنسائی
وعن جابر بن سمرة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ فی صلوة المغرب لیلة الجمعة میخواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز مغرب شب جمعه قل یا ایها الکافرون وقل هو الله احد رواه فی
شرح السنة ورواه ابن ماجة عن ابن عمر الا انه لم یذکر لیلة الجمعة این حدیث را در شرح سنه از جابر بن سمرة روایت کرده و ابن ماجه از ابن عمر کرده و لیکن ابن ماجه ذکر نکرده شب جمعه را و تقیید
بدان نکرده و مطلق روایت کرده که میخواند در نماز مغرب این دو سوره را و حدیث بذکر لیلة الجمعة صحیح است کذا فی شرح الشیخ وعن عبد الله بن مسعود قال ما احصی ما سمعت رسول الله عبد الله بن مسعود گفت که شمار
نمیتوانم کرد از بس کثرت که چه مقدار شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الرکعتین بعد المغرب وفی الرکعتین قبل صلوة الفجر میخواند در دو رکعت سنتی که بعد از مغرب و در دو رکعت که پیش از
نماز فجر اند بقل یا ایها الکافرون وقل هو الله احد رواه الترمذی ورواه ابن ماجة عن ابی هریرة الا انه لم یذکر بعد المغرب لیکن ابن ماجه از ابو هریره ذکر نکرده است رکعتین بعد المغرب را
اگرچه ابن عمر در حدیث سابق روایت کرده وعن سلیمان بن یسار عن ابی هریرة قال سلیمان بن یسار که از کبار تابعین و از فقهای سبعه مدینه است از ابی هریره روایت کرد که گفت ابو هریره
ما صلیت وراء احد اشبه صلوة برسول الله صلی الله علیه وسلم من فلان نگذاردم پس هیچکس که مانند تر باشد نماز وی بنماز آنحضرت از فلان گویند که مراد از فلان شخصی بود که والی مدینه بود
از جانب مروان بن عبد الملک و بعض گفته اند که آن عمر بن عبد العزیز بوده و این قول خطاست زیرا که ولادت عمر بن عبد العزیز بعد از فوت ابی هریره است چگونه و سال انعم شمل این قول انس و در شان عمر بن عبد
العزیز گفته است چنانکه در باب الرکوع بیاید و این صحیحست زیرا که انس مر عمر بن عبد العزیز را دریافته است و بعض گویند که مراد از فلان علی مرتضی است رضی الله عنه و کرم الله وجهه و بعضی گویند که عمرو
بن سلمه بن نقیع که امام قوم خود بود در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بالجملة قال سلیمان صلیت خلفه گفت سلیمان بن یسار گذاردم من نماز پس آن مرد که ابو هریره او را اشبه صلوة برسول الله صلی الله علیه
وسلم گفته بود فکان یطیل الرکعتین الاولیین من الظهر پس بود آن مرد که دراز میکرد دو رکعت نخستین از ظهر و یخفف الاخریین و سبک میکرد دو رکعت پسین را از ظهر این که میخواند در اخریین
ظهر چیزی جز فاتحه یا میخواند سوره قصیر مقصود تطویل قرائت ظهر است و یخفف العصر و سبک میکرد قرائت عصر را و یقرأ فی المغرب بقصار المفصل و میخواند در مغرب سورتهای کوتاه از مفصل و یقرأ
فی العشاء بوسط المفصل و میخواند در نماز عشا بسورتهای میانه از مفصل در درازی و کوتاهی و یقرأ فی الصبح بطوال المفصل و میخواند در نماز صبح بسورتهای دراز از مفصل در نماز ظهر طوال المفصل گفته بلکه بجمل
گفته که تطویل میکرد و در عصر نیز تخفیف ذکر کرد از قصار و اوساط هیچ نگفت و معمول متعارف الان در ظهر قراءت از طوال المفصل است چنانکه در صبح و در عصر از اوساط چنانکه در عشا بدانکه مراد از مفصل بر قول
مشهور از سوره حجرات تا آخر قرآن است و مفصل از ان جهت گویند که در وی فصول بین السور بسمله بسیار است و بعض گفته اند از جهت قلت منسوخ در وی و سوره در وی سه قسم است طوال او و اوساط و قصار طوال از
وی تا سوره بروج و اوساط از بروج تا والضحی و باقی قصار اند و در فصل اول کلامی متعلق باین باب گذشت فتذکر رواه النسائی ورواه ابن ماجة الی ویخفف العصر وعن عبادة بن الصامت قال کنا خلف النبی
صلی الله علیه وسلم فی صلوة الفجر فقرأ گفت عباده بودیم ما پس آنحضرت در نماز بامداد پس قراءت کرد آنحضرت فثقلت علیه القراءة پس گرانی کرد بر وی قراءت و دشوار شد فلما فرغ
قال لعلکم تقرؤن خلف امامکم پس هرگاه که فارغ شد آنحضرت از نماز فرمود که شاید شما که میخوانید پس امام خود نعم میخوانید پس من اشارت باین که امامت مقتضای خاموش بودن و گوش داشتن است بر
قراءت امام اعم است که بشنید یا نشنید و معیشم یا غیر من و سبب ثقل و عسر قراءت بنا بر آن میباید که سماع اصوات قارئین باشد که موجب تشویش وقت و التفات خاطر شریف شده باشد والله اعلم و لیکن قول وی
صلی الله علیه وسلم لعلکم تقرؤن متناقض این معنی است زیرا که این نزد جهر است و آن متعین است پس لعلکم چرا فرماید و گفته اند که تواند که سبب ثقل تأثر آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد از نقصی که ناشی میباشد مر
ایشان را از عدم انصات و استماع قراءت آنحضرت و کامل کامل متأثر میشود بنقص ناقص چنانکه در کتاب الطهارة گذشت که روزی آنحضرت در نماز صبح افتتاح قراءت کرد و بسته شد و بیان کرد که سبب
این شکی آنست که قومی پس من می ایستند که وضو را خوب نمیکنند و ما آوردیم آن را در آنجا نیز چون آنحضرت فرمود که شاید شما میخوانید قلنا نعم گفتند آری میخوانیم یا رسول الله قال لا تفعلوا الا گفت مکنید این کار را و نخوانید
خلف امام الا بفاتحة الکتاب مگر فاتحة الکتاب که آن را خوانده باشید فانه لا صلوة لمن لم یقرأ بها زیرا که نیست نماز مر کسی را که نخواند فاتحة الکتاب ظاهر این حدیث در فرضیت قراءت فاتحه است
و جوابش سابقا معلوم شد رواه ابو داؤد والترمذی والنسائی معناه و مر نسائی را معنی این حدیث است و در لفظ مخالفت است وفی روایة لابی داؤد و در روایتی مر ابی داؤد را در این عبارت نیز آمده است
قال گفت آنحضرت وانا اقول و من میگویم در دل خود وقتیکه ثقیل شد قراءت بر من مالی ینازعنی القرآن چه شد مرا که نزاع و کشاکش میکنند مرا قرآن و نمی آید و آسان نمیگردد بر من قراءت پس لازم
است سبب آن خواندن شماست قرآن را پس من فلا تقرؤا بشیء من القرآن اذا جهرت الا بام القرآن پس نخوانید چیزی را از قرآن وقتیکه جهر میکنم من بقراءت مگر فاتحة الکتاب را و از قول وی صلی الله
علیه وسلم اذا جهرت مفهوم میگردد که اگر در نماز سری بخوانند رواست و تفصیل این در شرح احادیث آینده بیاید وعن ابی هریرة ان رسول الله روایتست از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم انصرف من صلوة جهر فیها بالقراءة برگشت از نمازی که جهر کرد در وی بقراءت فقال هل قرأ معی احد منکم آنفا پس پرسید آیا خواند همراه من یکی از شما اکنون فقال رجل نعم پس گفت
مردی آری خواندم یا رسول الله قال انی اقول مالی انازع القرآن فرمود من میگفتم در دل خود که چه شده است مرا که کشاکش کرده میشوم یا کشاکش میکنم قرآن را و منازع نمیتوانی و کسر آن هر دو روا
است و قول وی ینازعنی القرآن در حدیث سابق مؤید معنی اول است قال فانتهی الناس عن القراءة مع رسول الله گفت ابو هریره پس باز آمدند مردم از خواندن قرآن با پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم فیما جهر فیه بالقراءة من الصلوة در چیزیکه جهر میکرد آنحضرت در ان از نماز حین سمعوا ذلک من رسول الله صلی الله علیه وسلم هنگامیکه شنیدند آن سخن را از آنحضرت صلی الله علیه
وسلم که دلالت بر نهی از خواندن ایشان میکرد رواه مالک واحمد وابو داؤد والترمذی والنسائی وروی ابن ماجة نحوه وعن ابی عمرو البیاضی روایتست از ابن عمرو بیاضی نبیح مسوده و تخفیف ثانیه

وبضاد معجمه منسوب به بیاضه بن عامر بن زریق نام او عبد الله بن جابر الانصاری الخزرجی البیاضی مشهور گشته به بیاضی و مذکور میگردد بهمین نسبت بی ذکر نام قال قال رسول الله گفت ابن عمرو بیاضی گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم ان المصلی یناجی ربه بدرستیکه مصلی راز میگوید با پروردگار خود و مناجات سخن نهانی گفتن است که دیگری بران مطلع نگردد فلینظر ما یناجیه به پس باید که نظر کند و ببیند مصلی چه چیز را که مناجات میکند
خود را بدان چیز از ذکر و قرآن پس بیاید و آرد او رعایت حضور قلب و تامل و تدبر در ان و خضوع و خشوع ولا یجهر بعضکم علی بعض بالقرآن و آواز بلند نکند بعضی از شما بر بعضی بقرآن چه در نماز و چه در غیر ان از
مصلی و نائم و قاری و ذاکر تا موجب ایذا و تشویش نگردد و اجماع است بر آنکه مکروه است ماموم را جهر اگر چه بقرات امام را نمیشنود رواه احمد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله گفت ابو هریره گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم انما جعل الامام لیؤتم به گردانیده نشده است امام مگر برای آنکه اقتدا کرده شود بوی و پس وی کرده شود مراد او را پس باید موافقت کرد با وی و متابعت نمود مر او را فاذا کبر فکبروا
واذا قرأ فانصتوا پس چون تکبیر گوید امام تکبیر گوئید شما و چون قرات کند امام خاموش شوید شما و گوش نهید قرات او را که متابعت در قرات نیست و خواندن با وی مخالفت و نزاع کردن با وی و تشویش
دادن است مر او را رواه ابو داؤد والنسائی وابن ماجة بدانکه مذهب شافعی وجوب قرات فاتحه است بر ماموم در صلوة سریه و جهریه و جایز است قرات با در فاتحه نیز و مذهب امام مالک و احمد و شافعی
در قولی وجوب قرات در سریه است فقط و در جهریه استماع قرات امام کافیست و نزد بعضی از اصحاب احمد بخواند فاتحه را در سکتات امام و بیان سکتات در باب ما یقرأ بعد التکبیر گذشت و نزد بعضی از اصحاب
اگر نشنود بجهت کری یا دوری بخواند در جهریه و اگر نخواند هم تمام است نماز وی زیرا که هر که را امام است قرات امام قرات اوست و واجب نیست بروی قرات و منصوص و معروف نزد این امام اجل همین است و مذهب امام
ابو حنیفه آنست که نخواند نه در جهریه و نه در سریه لیکن در روایتی از محمد استحباب قرات است و نزد شیخین مکروه است و شیخ ابن الهمام گفته که کراهت تحریمی است از جهت ورود وعید و حق آنست که قول محمد مثل قول شیخین
است و عبارات محمد در کتب او صریح است بدان و در آثار گفته است و به نأخذ و بین مذهب عامه آثار و اخبار و گفته است که فاسد میگردد نماز در قول جمعی از صحابه و مخفی نماند که احتیاط در عمل کردن است باقوی الدلیلین
انتهی و کلام امام محمد در موطای او مملو است باخبار و آثار در نفی آن والله اعلم ائمه میگویند که قرات رکن نماز است پس شریک باشند امام و ماموم در آن و حنفیه فرقی که امام مالک و احمد در سریه و جهریه اعتبار
کرده اند دار و دلیل این حدیث است که من کان له امام فقراءة الامام قراءة له و این حدیث صحیح است و غیر بخاری و مسلم بسیار او را روایت کرده اند و در هدایه گفته است که وعلیه اجماع الصحابة و در شرح زیاده بر هشتاد
کرده است و علیه مدار وعن عبد الله بن ابی اوفی قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال انی لا استطیع ان آخذ من القرآن شیئا آمد مردی بحضرت رسالت پس گفت من نمیتوانم که بگیرم از قرآن چیزی و یاد گیرم
آنرا فعلمنی ما یجزئنی پس تعلیم کن مرا آنچه کفایت کند مرا یعنی بجای قرآن نشیند قال قل گفت آنحضرت بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله قبادر فهام تقریب
ایراد این حدیث در باب قرات در نماز آن میکرد که مراد عدم استطاعت آن مرد است برای اخذ چیزی از قرآن بمقداری که صحیح گردد بدان نماز و این بعید است جدا زیرا که مستبعد است که عاجز آید مرد مکلف مثل این
کلام از تعلم مقدار آنچه صحیح شود بدان نماز که همین مقدار که این کلمات است آیتی یا زیاده بر آن از قرآن می آموخت کفایت میکرد و میگویند که این مردیست که همین ساعت اسلام آورده و وقت نماز در رسیده و
گنجایش حفظ چیزی ندارد از قرآن پس یاد آموخت او را آنحضرت این کلمات و با وجود استبعاد بر طرف نمیگردد و پس ظاهر آنست که مراد بحفظ چیزی از قرآن است که آنرا ورد خود سازد و بدان اوقات خود را معمور دارد
و لابد چیزی بسیار از قرآن باید که ورد خواندن بود و بعض مردم مستبعد که حفظ آن مقدار بر ایشان آسان نمیگردد و پس آموخت او را آنحضرت این کلمات را که بر برکت گنجینه است از گنجهای الهی تا مداومت کند بر آن
و ورد خود سازد آنرا شب و روز کذا قالوا والله اعلم قال گفت آن مرد یا رسول الله هذا لله مضمون این کلمات همه برای خداست حمد و ثنا و تکبیر و تمجید اوست فما لی پس چیست برای من یعنی دعائی
و سوالی از حضرت حق که مدعا و مراد من برآید بدان قال قل گفت آنحضرت بگو این دعا را اللهم ارحمنی وعافنی واهدنی وارزقنی این سوال و جواب نیز نزد انصاف ظاهر در همان است که آن مرد طلب ورد و دعائی نموده
نه طلب قرآن برای صحت نماز و همچنین قول او فقال پس اشارت کرد آن مرد هکذا بیده یعنی همچنین هر دو دست خود و قبض نمود و بربست هر دو دست را یعنی اشارت کرد که یاد گرفتم و نگاه داشتم آنچه فرمودید چنانکه
چیزی نفیس میسر افتد و آنرا نگاه دارد و باین وجه اشارت کننده هر دو دست و قبض کننده همان مرد باشد و ظاهر سیاق کلام همین است و مؤید این است قول راوی که گفت فقال رسول الله پس گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اما هذا فقد ملأ یدیه من الخیر اما این مرد پس بتحقیق پر کرد هر دو دست خود را از نیکی و تواند که اشارت کننده آنحضرت باشد صلی الله علیه وسلم برای تنبیه و ترغیب آن مرد بر حفظ
آن و امتثال آنچه امر کرده شد بدان و چون آنحضرت فهمید و دانست از آن مرد که حفظ میکند و امتثال می آرد فرمود اما هذا فقد ملأ یدیه من الخیر رواه ابو داؤد و روایت کرد این حدیث را تا آخر ابو داؤد و
انتهت روایة النسائی عند قوله الا بالله و منتهی شده است روایت نسائی نزد قول آنحضرت لاحول ولا قوة الا بالله قال رسول الله الی آخره در روایت نسائی نیست وعن ابن عباس ان النبی صلی الله
علیه وسلم کان اذا قرأ روایت است از ابن عباس که آنحضرت بود چون میخواند این آیت را سبح اسم ربک الاعلی قال میگفت سبحان ربی الاعلی بقصد امتثال این امر که سبح است رواه احمد و ابو داؤد وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ منکم بالتین والزیتون گفت ابو هریره گفت آنحضرت کسیکه بخواند از شما سوره والتین والزیتون فانتهی الی پس منتهی گردد و برسد بقول که
الیس الله باحکم الحاکمین آیا نیست خدای تعالی حاکم ترین حاکمان فلیقل پس باید که بگوید بلی آری هست خدای تعالی حاکم ترین حاکمان وانا علی ذلک من الشاهدین و من بر بودن او احکم الحاکمین از گواهی دهندگانم یعنی
ازیشان ام و من قرأ و کسیکه بخواند سوره لا اقسم بیوم القیمة فانتهی الی پس رسید باین آیه الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی آیا نیست آن خدای که پیدا کرد از نطفه مرد و زن را توانا بر زنده گردانیدن
مردها فلیقل بلی پس باید که بگوید آری هست قادر بر زنده گردانیدن مرده ها و من قرأ و کسیکه بخواند سوره والمرسلات عرفا فبلغ پس برسد این آیه را فبای حدیث بعده یؤمنون پس بکدام سخن بعد از قرآن
ایمان می آرند و میگروند بپیغمبر صلی الله علیه وسلم فلیقل پس باید که بگوید آمنا بالله ایمان آوردیم بخدا رواه ابو داؤد روایت کرد این حدیث را تا اینجا ابو داؤد والترمذی الی قوله و روایت
ترمذی را تا قول او وانا علی ذلک من الشاهدین که در جواب الیس الله باحکم الحاکمین است در سوره والتین و ذکر لا اقسم بیوم القیمة والمرسلات عرفا در روایت ترمذی نیست بدانکه امثال این جوابها
نزد قرات آیات قرآنی بسیار است و نزد شافعیه در نماز و غیر نماز برابر است و در نماز نیز جایز میدارند و لهذا در باب القراءة فی الصلوة آورده اند و الا محل آن نیست و در باب تلاوت قرآن
و آداب آن می آورد و نزد ما و نزد مالکیه محمول بر غیر حالت نماز است تا توهم نشود که از قرآنست تشویشی میکند اگر کسی گمان برد که در نماز بود نظر بظاهر اطلاق حدیث گوئیم که در نماز نفل خواهد بود

از فرض چنانکه در حدیث حذیفه آمده است که چون آنحضرت میگذارد نماز شب را نمیرسید بآیت رحمت مگر آنکه می ایستاد و طلب رحمت میکرد و نمیرسید بآیت عذاب مگر آنکه می ایستاد و پناه از عذاب میجست
و هیچکس مثل این در آنچه جهر میکرد از نمازهای فرائض روایت نکرده انتهی وعن جابر قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم علی اصحابه فقرأ علیهم سورة الرحمن گفت جابر بیرون آمد آنحضرت بر صحابه
خود پس خواند بر ایشان سورهٔ الرحمن علم القرآن را من اولها الی آخرها از اول سوره تا آخر آن فسکتوا پس خاموش ماندند اصحاب فقال لقد قرأتها علی الجن لیلة الجن پس گفت آنحضرت بتحقیق خواندم این
سوره را بر جنیان در شبی که آمده بودند و جمع شده بودند بر من برای ایمان آوردن و قرآن شنیدن فکانوا احسن مردودا منکم پس بودند جن نیکوترین در جواب باز دادن و اجابت نمودن از شما در رد
اینجا بآن معنی است که جواب سلام را رد سلام میگویند و رد بمعنی باز گردانیدن و مردود نیز بمعنی رد می آید تعال رده رد او مردودا بعد از آن بیان کرد حسن رد جنیان را کنت کلما اتیت علی قوله بودم
من هرگاه که می آمدم بر قول وی تعالی که فبای آلاء ربکما تکذبان پس بکدام نعمتی از نعمتهای پروردگار خود تکذیب و انکار میکنید خطاب بجن و انس است قالوا میگفتند جن در جواب این کلام لا بشیء من
نعمک ربنا نکذب به بهیچ چیزی از نعمتهای تو ای پروردگار ما انکار نمیکنیم فلک الحمد پس مر تراست حمد رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب الفصل الثالث عن معاذ بن عبد الله الجهنی
بضم جیم و فتح ها تابعی مدنی ثقه است ذکر کرده است او را ابن سعد در طبقهٔ ثالثه از اهل مدینه مات سنة ثمان عشرة ومائة قال ان رجلا من جهینة اخبره انه سمع رسول الله گفت بتحقیق مردی از قبیلهٔ جهینه خبر داد او را
که وی شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم قرأ فی الصبح خواند در نماز صبح اذا زلزلت فی الرکعتین کلتیهما در هر دو رکعت فلا ادری انسی ام قرأ ذلک عمدا پس ندانستم من آیا فراموش کرده بفراموشی خوانده یا
خوانده آنرا دیده و دانسته شیخ ابن حجر در شرح خود گفته که ظاهر آنست که عمدا خوانده برای بیان جواز و اعلام آنکه اصل سنت بتکریر سورهٔ واحد در هر دو رکعت حاصل میگردد انتهی میتوان گفت که شاید تعلیم
اقتضای تکریر آن کرده باشد یا اسماع قول حق سبحانه فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره مر حاضران را که جامع انواع وعد و وعید است در غایت تأکید و ایجاز چنانکه فرمود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در شان مردی که شنید آنرا و گفت بس است مرا همین دو کلمه فقه الرجل گویا تمام علم فقه درین دو کلمه مندرج است والله اعلم رواه ابو داود وعن عروة مراد عروة بن زبیر است بن اسماء بنت ابی بکر
رضی الله عنهم قرشی اسدی از کبار تابعین و ثقات ایشان و یکی از فقهای سبعهٔ مدینه فقیه عالم کبیر کثیر الحدیث ثبت ثقه مأمون صائم الدهر ولد سنة اثنین وعشرین ومات سنة اربع وتسعین قال ان ابا بکر الصدیق
رضی الله عنه صلی الصبح فقرأ فیها بسورة البقرة فی الرکعتین کلتیهما عروة بن الزبیر گفت که ابا بکر الصدیق رضی الله عنه گذارد نماز صبح را پس خواند در وی سوره بقره را در هر دو رکعت ظاهر در ینجا این است
که تفریق کرد سوره را پاره در رکعت اولی خواند و پاره در رکعت اخری چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم سورهٔ اعراف خوانده در نماز مغرب بهمین طریق رواه مالک وعن الفرافصة بفتح فای
اولی و کسر فای ثانیه و نزد بعض بضم فای اولی بن عمیر بتصغیر عمر الحنفی منسوب به بنی حنیفه قبیله ایست از یمامه تابعی مشهور است قال ما اخذت سورة یوسف الا من قراءة عثمان بن عفان ایاها فی الصبح
گفت فرافصه ما ذکر فتیم من سورهٔ یوسف را مگر از خواندن عثمان رضی الله عنه آن سوره را در نماز صبح من کثرة ما کان یرددها از بسیاری تکرار کردن عثمان آن سوره را از اینجا معلوم میشود که مواظبت بر
تکرار یک سوره باکی ندارد رواه مالک وعن عامر بن ربیعة صحابیست حلیف آل خطاب ایمان آورد پیش از عمر بن الخطاب و حاضر شد بدر را و تمام مشاهد را مات سنة اثنین وثلثین قال صلینا وراء عمر بن الخطاب
رضی الله عنه الصبح گفت عامر بن ربیعه گذاردیم ما پس عمر بن الخطاب نماز صبح را فقرأ فیهما پس خواند در دو رکعت وی و در بعض نسخ فیها یعنی در نماز صبح بسورة یوسف وسورة الحج سورهٔ یوسف و سورهٔ حج را قراءة
بطیئة قراءت آهسته بدرنگ فقیل له اذن لقد کان یقوم حین یطلع الفجر گفته شد مر عامر را آنگاه هر آینه بتحقیق بود عمر بر میخواست برای نماز فجر هنگام بر آمدن فجر یعنی صبح صادق یعنی بگاه بر میخواست در
اول وقت تا گنجایش این قراءت دراز میبود قال اجل گفت عامر آری بر میخواست هنگامی که طلوع میکرد فجر اجل بفتح همزه و جیم حرف تصدیق است بمعنی آری همچو نعم رواه مالک وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده
قال ما من المفصل سورة صغیرة ولا کبیرة الا قد سمعت رسول الله گفت نیست از مفصل هیچ سورتی نه خورد و نه بزرگ مگر آنکه شنیدم بتحقیق پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یؤم بها الناس فی الصلوة المکتوبة
امامت میکرد بدان سوره مردم را در نماز فرض رواه مالک وعن عبد الله بن عتبة بن مسعود برادرزادهٔ عبد الله بن مسعود است آمده در الاصل ساکن شد کوفه را در یافت زمان نبوت را ذکر کرده عقیلی او را در صحابه و غلط
کرده وی تابعی است از کبار تابعین قال قرأ رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الصلوة المغرب بحم الدخان گفت خواند آنحضرت در نماز مغرب حم الدخان را رواه النسائی مرسلا روایت کرد این حدیث
را نسائی بطریق ارسال زیرا که عبد الله بن عتبة تابعی است باب الرکوع رکوع در لغت بمعنی پشت خم دادن رکع الشیخ پشت خم شد بجهت پیری و رکوع نماز هم از اینجاست و رکوع بمعنی صلوة نیز آمده رکع ای
صلی الفصل الاول عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقیموا الرکوع والسجود راست و درست و برابر کنید رکوع را و سجود را چنانکه در سنت آمده است و در باب صفة الصلوة گذشته
فوالله انی لاراکم من بعدی پس بخدا سوگند بدرستیکه من هر آینه می بینم شما را از پس خود یعنی پوشیده نیست بر من آنچه میکنید شما شرح این در آخر فصل ثالث از باب صفة الصلوة در حدیث ابی هریره گذشت
متفق علیه وعن البراء قال کان رکوع النبی صلی الله علیه وسلم وسجوده وبین السجدتین واذا رفع من الرکوع ما خلا القیام والقعود قریبا من السواء در روایتیست از براء بن عازب که صحابیست و احوال وی گذشته
شده است بود رکوع آنحضرت و سجود وی و نشستن میان دو سجده و ایستادن وچون بر میداشت سر از رکوع غیر قیام که برای قراءت میکرد و غیر قعود که برای تشهد می نشست نزدیک به برابر یعنی قیام که در وی
قراءت میکرد بیشک دراز میبود و قعود که در وی التحیات میخواند نیز دراز میشد اما باقی ارکان از رکوع و قومه و سجود و جلسه همه برابر و نزدیک بیکدیگر در مقدار میبودند متفق علیه و از بعض احادیث مفهوم میگردد
که قیام و قعود نیز با رکوع و سجود و قومه و جلسه برابر میبود و تأویلش آنست که چون قیام دراز میکرد آن ارکان را نیز دراز میکرد از آنچه معهود است در آن و لایق است بحال آن و چون در قیام تخفیف مینمود
در آن ارکان نیز تخفیف میکرد و تمامه ارکان نماز نیز متناسب و متشابه واقع میشد نه آنکه رکوع و سجود با قیام و قعود برابر میبود مگر در نماز خسوف و کسوف واقع شده است که رکوع و سجود بر مقدار قیام میبود
و شارحان آنرا نیز بهمین نوع تأویل کرده اند تتمهٔ این کلام در اول فصل ثالث در حدیث عوف بن مالک بیاید انشاء الله تعالی وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا قال بود آنحضرت چون
میگفت سمع الله لمن حمده قام حتی نقول قد اوهم بفتح همزه و ها و سکون واو یعنی می ایستاد و بسیاری می ایستاد تا آنکه میگفتیم ما که بتحقیق ترک کرد آن رکعت را و قیام را سر گرفت و بعض تفسیر نسیان نیز کرده اند در
وهم از حیثیت لغت نحو است ثم یسجد ویقعد بین السجدتین حتی نقول قد اوهم پس سجده میکرد و می نشست میان دو سجده تا آنکه میگفتیم بتحقیق وهم کرد رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها

قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يكثر ان يقول في ركوعه وسجوده بود آنحضرت که بسیار میگفت در رکوع خود و سجود خود سبحانك اللهم ربنا وبحمدك اللهم اغفر لي يتأول القرآن یعنی میکرد آنحضرت تأویل تسبیح و استغفار یعنی مراد
قرآن که فرموده فسبح بحمد ربك واستغفره امر کرده است که تسبیح گوید بحمد پروردگار خود و آمرزش خواه از وی و در رکوع و سجود میگفت زیرا که افضل احوال خضوع و خشوع اند و از احادیث دیگر معلوم میشود که در غیر رکوع و سجود
نیز میگفت آورده اند که اغلب ذکر آنحضرت در آخر عمر بعد از نزول سوره اذا جاء نصر الله همین بود متفق علیه وعنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقول في ركوعه وسجوده وهم از عائشه روایتست که بود آنحضرت میگفت
در رکوع خود و سجود خود سبوح قدوس رب الملائكة والروح سبوح و قدوس هر دو صیغه مبالغه اند در تنزیه و طهارت بضم و فتح و ضم اکثر است و مراد بروح جبرئیل است که او را روح الامین گویند و بعضی گویند نام
ملکی است موکل بر ارواح یا مراد جنس ارواح انسانیست و بعضی گویند روح خلقی دیگر است جز ملائکه رواه مسلم وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا اني نهيت ان اقرأ القرآن راكعا او ساجدا گفت ابن عباس
گفت آنحضرت آگاه باشید بدرستیکه من نهی کرده شده ام از خواندن قرآن در رکوع و سجود یعنی حق عز اسمه تعیین کرده هر هیئتی از هیئات نماز را بنوعی از انواع ذکر مخصوص گردانید قیام را که اول هیئات و اعظم
آنست و ادخل در خدمت بقرآن که اعلی و اقدم و اعظم و افضل اذکار است و بعد از تعیین و تخصیص وی تعالی و تقدس گنجایش نداد که خلاف آن کنند و اگر کنند حرام بود یا مکروه و این امر تعبدیست که عقل را مدخل
آن راه نیست و بعضی از مردم حکمتی و علتی در آن نیز برانگیزند و گویند که رکوع و سجود هیئات خضوع و تذلل و خواریست پس نهی کرده که کتاب کریم که عالی و عظیم الشان است درین هیئات خوانده شود و طیبی از
خطابی نقل کرده که گفت گویا مکروه داشت که جمع کرده شود میان کلام خلق و کلام خالق در یکجا و برابری داده شود میان هر دو و این هر دو نکته خالی از چیزی نیست حقیقت همانست که بندگی و امتثال امر و تعبد
بحکم شارع است بیت زبان تازه کردن باقرار تو نه انگیختن علت از کار تو هرچه نماید که بکن آن بکن و آنچه گوید که مکن آن مکو مانند اگر کسی در رکوع و سجود خواند نماز فاسد گردد یا نه صحیح آنست که مکروه و حرام
منع کرد از خواندن قرآن در رکوع و سجود و تعیین فرمود آنچه وظیفه عبادتست در آن و فرمود فاما الركوع فعظموا فيه الرب اما رکوع پس تعظیم کنید و بزرگی یاد کنید در وی پروردگار تعالی را و مشاهده کنید عظمت حق را
که مناسب حال قرب و تذلل است و از اینجاست قول سبحان ربي العظيم واما السجود فاجتهدوا في الدعاء واما سجده پس کوشش کنید در دعا فقمن ان يستجاب لكم پس سزاوار است دعا در سجده که قبول کرده شود مر شما را
از جهت حصول قرب بموجب قول وی سبحانه فاني قريب اجيب دعوة الداع اذا دعان رواه مسلم بدانکه دعا بر دو نوع است دعای ثنا و تمجید و تکبیر و تقدیس که بخواند بنده پروردگار تعالی را و تقدس بحمد و ثنا و
ستایش کند در کار عزت و جلال او و دعای طلب و سؤال که بخواند او را بطلب حوایج و مقاصد از درگاه رحمت و نوال او گفته اند که مدح و ثنا در حضرت کریم و وهاب در حقیقت طلب و سؤال است و
امر فرمود به تکثیر آن در سجود و متناول هر دو نوع است و از اینجا ظاهر شد که حنفیه که اقتصار بر ذکر کنند و از تصریح دعا منع نمایند نیز از امتثال امر دعا فارغ نباشند و لیکن میگویند بنده باید که در حالت مخلص
باشد در تعظیم و تکریم حق تا بحکم من شغله ذكري عن مسألتي اعطيته افضل ما اعطي السائلين فرمود کسیکه باز دارد او را ذکر من از درخواست نمودن از من میدهم او را زیاده تر از آنچه بدهم سؤال کنندگان را و افضل
و اعظم از آنچه خواهش کند فائز گردد و حقیقت جمع و تطبیق آنست که در نوافل بتصریح دعا نیز ممتثل گردد و در فرائض اقتصار بر تسبیحات کند چنانکه بعضی محققین حنفیه گفته اند وعن ابي هريرة قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اذا قال الامام چون گوید امام سمع الله لمن حمده فقولوا پس گویید شما اللهم ربنا لك الحمد فانه من وافق قوله قول الملائكة غفر له ما تقدم من ذنبه زیرا که هر که موافق
افتد قول وی بقول ملائکه آمرزیده شود مر او را آنچه پیش رفته است از گناهان وی و قبول کرده شود دعای او و در فصل اول از باب القراءة في الصلوة کلام متعلق باین مقام گذشته است متفق علیه وعن عبد الله
بن ابي اوفى وی و پدر وی صحابیند حاضر شد حدیبیه و خیبر را و هو آخر من مات من الصحابة بکوفه سنه ست او سبع وثمانين قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا رفع ظهره من الركوع قال بود آنحضرت
چون برمیداشت پشت خود را از رکوع میگفت سمع الله لمن حمده اللهم ربنا لك الحمد ملء السموات وملء الارض پری آسمانها و پری زمین وملء ما شئت من شيء بعد و پری آنچه بخواهی و پیدا کنی
چیز بعد از ین از ممکنات معدومه این حدیث دلالت دارد در جمع امام میان تسمیع و تحمید چنانکه مذهب شافعی است و قد مر الكلام فيه رواه مسلم وعن ابي سعيد الخدري قال كان رسول الله صلى
الله عليه وسلم اذا رفع رأسه من الركوع قال بود آنحضرت چون برمیداشت سر خود را از رکوع میگفت اللهم ربنا لك الحمد ملء السموات وملء الارض وملء ما شئت من شيء بعد اهل
الثناء والمجد ای سزاوار ستایش و بزرگی احق ما قال العبد وكلنا لك عبد سزاوارترین چیزی که بگوید بنده و حال آنکه همه ما بنده ایم این کلام است که اللهم لا مانع لما اعطيت
خداوندا نیست هیچکس باز دارنده چیزی را که تو دهی ولا معطي لما منعت و نیست هیچکس دهنده چیزی را که تو باز داری و در بعض روایات ولا راد لما قضيت نیز آمده و نیست باز دارنده مر چیزی را
که تو قضا کرده ولا ينفع ذا الجد منك الجد و سود نمیکند خداوند بخت و مال و دولت را از قهر و عذاب تو بخت و جد بفتح جیم بهره و بخت و توانگری و جلیله ... و بعضی بکسر مراد دارند
یعنی نسب فائده ندارد نزد تو عمل می باید و فضل تو و در روایتی بکسر جیم نیز آمده یعنی کوشش صاحب حرص دنیا و جمع اموال در گریختن از عذاب تو رواه مسلم وعن رفاعة بن رافع قال گفت رفاعه صحابی انصاری
بدری است و پدر او نیز صحابی انصاری است مات سنة احدى واربعين كنا نصلي وراء النبي بودیم ما که نماز میگزاردیم پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلما رفع رأسه من الركعة قال پس هرگاه که برداشت آنحضرت سر خود
از رکوع گفت سمع الله لمن حمده فقال رجل پس گفت مردی که در پس آنحضرت بود ربنا ولك الحمد حمدا كثيرا طيبا مباركا فيه ای پروردگار ما و مر تراست حمد حمدی بسیار پاک از شائبه شرک
و ریا افزونی کرده شده در آن حمد بکثرت اخلاص و حضور فلما انصرف قال من المتكلم آنفا پس هرگاه که برگشت آنحضرت از نماز و فارغ شد گفت که گوینده این سخن کیست قال انا گفت آن مرد من
بودم گوینده این سخن قال رأيت بضعة وثلثين ملكا گفت آنحضرت دیدم سی و چند فرشته را يبتدرونها ايهم يكتبها اول شتابی میکردند بسوی این کلمه و شتابی میکردند که کدام یک بنویسد نخست بجهة فضل و
کرامت و قبول این سخن رواه البخاري الفصل الثاني عن ابي مسعود الانصاري نام او عقبة بن عمرو بن ثعلبه است حاضر شد عقبه ثانیه را و او را بدری گفته اند و جمهور بر آنند که بسبب آنکه بدر
سکونت او بوده نسبت به بدر کرده اند نه بسبب حضور او غزوه بدر را ساکن شد کوفه را و وفات یافت در خلافت علی بن ابی طالب رضی الله عنه و بعضی گفته اند در سنه احدی او اثنتين واربعين قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لا تجزئ صلوة الرجل حتى يقيم ظهره في الركوع والسجود کفایت نمیکند و قبول نمی افتد نماز مرد تا آنکه راست و برابر گرداند پشت خود را در رکوع و سجود و این حکم محمول است بر ظاهر نزد شافعی
که تعدیل و جلسه فرض است نزد وی و نزد ابو حنیفه که نزد وی سنت اند محمول است بر تشدید و مبالغه رواه ابو داود والترمذي والنسائي وابن ماجه والدارمي وقال الترمذي هذا حديث حسن صحيح وعن

عقبة بن عامر قال لما نزلت گفت عقبه هرگاه که فرود آمد این آیه فسبح باسم ربك العظيم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اجعلوها فی رکوعکم بگردانید این کلمه را یا این تسبیح را در رکوع تان فلما
نزلت پس هرگاه که فرود آمد سبح اسم ربك الاعلى قال اجعلوها فی سجودکم گفت بگردانید این را در سجود تان و مراد چیزیست که مطلوبست ازین یعنی سبحان ربی العظیم و سبحان ربی الاعلی رواه ابو داود و ابن ماجه والدارمی
وعن عون بن عبد الله عن ابن مسعود و عون بن عبد الله بن عتبة بن مسعود هذلی زاهد فقیه ثقة کوفی است پسر برادر زاده عبد الله بن مسعود برادر عبید الله بن عبد الله بن عتبة تابعیست شنید ابو هریره را و ابو موسی
و شنید از وی مسعودی و مسعر و قتاده و ابو حنیفه و گاهی او را عون بن عتبه نیز میگویند بنسبت بجد و غالب روایات وی از صحابه مرسل است و ترمذی گفته که روایت وی از ابن مسعود و ابن عباس مرسل است قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رکع احدکم فقال فی رکوعه چون رکوع کند یکی از شما پس بگوید در رکوع خود سبحان ربی العظیم ثلث مرات سه بار فقد تم رکوعه پس تحقیق تمام شد رکوع وی بر وجه سنت وذلك ادناه
و این سه بار گفتن فروترین پایه تسبیح رکوع است و گفته اند که مراد ادنای کمالست و الا اصل تمام کیا یکبار گفتن است و سه بار گفتن ادنی کمال است ولیکن ادنای کمال و اعلی پنج بار یا هفت و قیل کمال است
و بعضی تا ده گفته اند و بعضی تا آنکه نرساند بسهو و بعضی قریب بمقدار قیام چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بعض احیان کرده و امام را رعایت حال مقتدیان لازم است و همچنین است کلام در سجود و اذا سجد
فقال فی سجوده و چون سجده کند یکی از ایشان پس بگوید در سجود خود سبحان ربی الاعلی ثلث مرات فقد تم سجوده وذلك ادناه رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و قال الترمذی لیس اسناده بمتصل و گفت
ترمذی اسناد این حدیث متصل نیست لان عونا لم یلق ابن مسعود زیرا که عون بن عبد الله ملاقات نکرده است ابن مسعود را پس لابد راوی میان او و میان ابن مسعود هست که ذکر کرده نشده است پس این حدیث منقطع باشد
یعنی حدیث منقطع در مقدمه معلوم شده عن حذیفة از کبار صحابه است صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم و عنده علم المنافقین انه صلی مع النبی روایتست از حذیفه که وی نماز گذارد با پیغمبر صلی الله علیه وسلم
وکان یقول فی رکوعه و بود آنحضرت میگفت در رکوع خود سبحان ربی العظیم و فی سجوده و میگفت در سجود خود سبحان ربی الاعلی وما اتی علی آیة رحمة الا وقف وسأل و نمی آمد آنحضرت بهیچ آیت
رحمت مگر آنکه می ایستاد و سؤال میکرد و میطلبید رحمت را وما اتی علی آیة عذاب الا وقف وتعوذ و نمی رسید بهیچ آیت عذاب مگر آنکه توقف میکرد و پناه میجست از عذاب رواه الترمذی و ابو داود
والدارمی و روی النسائی و ابن ماجه الی قوله الاعلی و روایت کرد نسائی و ابن ماجه تا قول وی سبحان ربی الاعلی و ما اتی علی آیة رحمة تا آخر ذکر نکرده و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و در بعض
روایات این حدیث و صلوة لیل آمده است کذا ذکره التوربشتی الفصل الثالث عن عوف بن مالک صحابی اشجعی است منسوب باشجع نام مردی اول مشاهد وی خیبر است و بود با وی رایت اشجع روز فتح ساکن
شد شام را و مرد در وی سنه ثلث وسبعین روایت کرد از آنحضرت و از عبد الله بن سلام روایت کرده اند از وی از صحابه جابر و ابو هریره و مقدام بن معدی کرب و بسیاری از تابعین قال قمت گفت
ایستادم و نماز شب کردم مع رسول الله با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و بعض گفته اند مراد بقمت صلیت است و آن در نماز کسوف بود فلما رکع مکث قدر سورة البقرة پس هرگاه که رکوع
کرد آنحضرت درنگ کرد در رکوع بمقدار آنچه سورة بقره خوانده شود ازین حدیث ظاهر میگردد که رکوع بمقدار قیام بود که در وی سوره بقره خوانده شود چنانکه در نماز کسوف آمده است بخلاف دیگر
برای تسویه رکوع بقیام کنند چنانکه در فصل اول در حدیث گذشت ویقول فی رکوعه سبحان ذی الجبروت والملکوت والکبریاء والعظمة رواه النسائی وعن ابن جبیر بضم جیم و فتح باء سعید بن جبیر است که از
تابعین است و احوال شریف وی در موضع دیگر نوشته شده است و قصه او با حجاج ظالم مشهور است قال سمعت انس بن مالک یقول گفت شنیدم انس را که میگفت ما صلیت وراء احد بعد رسول الله
نگذاردم نماز پس هیچ یکی بعد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اشبه صلوة بصلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم من هذا الفتی که مشابه تر بود نماز وی بنماز آنحضرت ازین جوان یعنی عمر بن عبد العزیز قال گفت ابن جبیر
گفت انس بن مالک فحزرنا رکوعه عشر تسبیحات و سجوده عشر تسبیحات پس اندازه کردیم رکوع آن جوان را ده تسبیح و سجود آن را ده تسبیح یعنی در آن مقدار از زمان که وی رکوع و سجود میکرد تا ده تسبیح میگفتیم و وی هم ده تسبیح
میگفت باشد یا کثر یا زیاده و همچنین بود حال آنحضرت صلی الله علیه وسلم رواه ابو داود والنسائی وعن شقیق قال ان حذیفة رأی رجلا لا یتم رکوعه ولا سجوده روایتست از شقیق بن سلمه که تابعی مشهور است گفت
بدرستیکه حذیفه از کبار صحابه است و او صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم که بعد علم منافقان نزد وی بود دید مردی را که تمام نمیکرد رکوع خود را و سجود خود را و اظهار در ترک طمانینت است و اکثر اشتمال
اعتدال و از مد بتر باشد فلما قضی صلوته دعاه فقال له حذیفة ماصلیت پس هرگاه که ادا کرد و فارغ شد آن مرد از نماز خواندن حذیفه آن مرد را نزد خود پس گفت او را حذیفه نماز نگذارده تو
یعنی صحیح نیست این نماز که تو کرده قال گفت شقیق واحسبه قال و گمان میبرم حذیفه را که آن مرد این کلمه نیز گفت که ولو مت مت علی غیر الفطرة التی فطر الله محمدا صلی الله علیه وسلم و اگر بمیری
تو توبه ناکرده ازین چنین نماز میمیری بر غیر سنت و دین اسلام که پیدا کرده است خدا تعالی محمد را بر آن دین و این کلام مبالغه و تشدید است بر ترک اتمام رکوع و سجود رواه البخاری وعن ابی قتادة
قال قال رسول الله گفت ابی قتاده گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اسوء الناس سرقة الذی یسرق من صلوته بدترین مردم از روی دزدی کردن کسیست که میدزد از نماز خود قالوا گفتند
صحابه یا رسول الله وکیف یسرق من صلوته و چگونه میدزد از نماز خود و دزدیدن از نماز چه معنی دارد قال لا یتم رکوعها ولا سجودها گفت دزدیدن از نماز همین دارد که تمام نکند رکوع نماز را و نه
سجود نماز را چنانکه شخصی میدزد مال کسی را رواه احمد وعن النعمان بضم نون و سکون عین بن مرة بضم میم و تشدید راء تابعی ثقه انصاریست و بعضی او را در ذکر صحابه آورده اند و آن وهم
و حق آنست که تابعی است و احادیث او مرسلست ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما ترون فی الشارب والزانی والسارق گفت آنحضرت و پرسید از صحابه چه میگوئید و چه رای میبینید در شان
خمر نوشنده و زنا کننده و دزدی کننده که عقوبت و معصیت آن چه مقدار است و در چه مرتبه است وذلك قبل ان تنزل فیهم الحدود و آن پرسیدن حضرت حال شارب و زانی و سارق را پیش از آن بود
که فرود آید درین کار با آیات حدود و ظاهر افاده این قول را وی از بیان وجه سؤال است بقوله ما ترون با آنکه بعد از نزول حدود شک نیست که اقبح و اشنع و رسوا اند قالوا الله ورسوله اعلم گفتند صحابه
الله و رسوله اعلم خدا و رسول خدا دانا تر اند بدان قال گفت آنحضرت هن فواحش این گناهان کبائر اند و فواحش از ذنوب آنچه سخت باشد قبح وی و از حد گذرد در بدی او وفیهن عقوبة و در این
گناهان عقوبتی سخت است و اسوء السرقة الذی یسرق من صلوته و بدترین دزدی دزدی کسیست که میدزد از نماز خود قالوا وکیف یسرق من صلوته گفتند چگونه میدزد از نماز خود یا
رسول الله قال لا یتم رکوعها ولا سجودها فرمود آنحضرت تمام نمیکند رکوع آن را و نه سجود آن را رواه مالک و روی الدارمی نحوه باب السجود وفضله باب در بیان کیفیت سجده کردن و فضیلت آن و سجود در لغت

سر بر زمین نهادن و فروتنی کردن و سر فرود آوردن و در شرع روی بر زمین نهادن بر وجه مخصوص الفصل الاول عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله روایت است از ابن عباس که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم امرت ان اسجد علی سبعة اعظم امر کرده شده ام من که سجده کنم بر هفت استخوان علی الجبهة والیدین والرکبتین واطراف القدمین بر پیشانی و دو دست و دو زانو و کرانهای هر دو پای که ابهام را در سجده بر زمین باید نهاد
و در روایتی بجای جبهه وجه واقع شده و در روایتی دیگر جبهه و انف آمده و از اینجاست که اکثر ائمه بر آن رفته اند که بینی و پیشانی هر دو را باید نهاد و بی آن سجده روا نباشد و در مذهب حنفیه سجده بجبهه و انف هر دو افضل است
و اگر یکی از این دو کند کفایت است پس اگر بجبهه تنها کند نزد امام ابوحنیفه و صاحبیه در روایتی بی کراهت و اگر بانف تنها کند نزد صاحبیه جایز نیست و در روایتی از امام نیز جایز نبود و در روایتی دیگر جایز با کراهت
و اما نهادن دستها و زانو با سنت است نزد حنفیه و شافعیه و فقیه ابو اللیث گوید اگر زانو را بر زمین ننهد جایز نبود کذا فی شرح ابن الهمام و اما وضع قدمین اگر هر دو پای بردارد نماز فاسد است و اگر یکی را بردارد
مکروه است ولا نکفت الثیاب ولا الشعر و امر کرده شده ایم ما که گرد نیاریم و فراهم نیاریم جامها را و نه موها را در نماز اما گرد آوردن جامه چنانکه در هنگام سجود در رفتن جامها را گرد آرند تا خاک آلوده نشود و اما
برای این غرض همین طور گرد آرند یا دامن بر زنند و بعضی کرستن و عقده دستار خلانیدن و امثال آن دارند و کرستن را در نماز بعضی مستحب دارند و بعضی مکروه و فراهم آوردن موی جمع کردن آنها است
و در زیر دستار و بعضی گویند که مکروه آنست که بنا قصد با بچیزی بر بندند و گره زنند اما اگر بی آن جمع باشد مکروه نیست متفق علیه و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اعتدلوا فی السجود اعتدال
کنید در سجده کردن ظاهر آنست که مراد باعتدال طمأنینت است چنانکه در رکوع و طیبی گفته مراد باعتدال در سجود آنست که هموار دارد پشت را و بر زمین نهد هر دو دست را و بردارد از زمین هر دو آرنج
و دور دارد شکم را از رانها ولا ینبسط احدکم ذراعیه انبساط الکلب و باید که نگستراند یکی از شما هر دو دست خود را چو گستراندن سگ متفق علیه و عن البراء بن عازب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا سجدت فضع کفیک چون سجده کنی پس بنه هر دو کف دست خود را یعنی بر زمین وارفع مرفقیک و بردار هر دو آرنج خود را و این حکم مرد است اما زنان بنهند آرنجها را بر زمین و بچسپانند پهلوها
خود را که در ستر ادخل او لیست رواه مسلم و عن میمونة قالت کان النبی میمونه که یکی از امهات المؤمنین است گفت بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا سجد جافی بین یدیه چون سجده کردی دور کردی و جدا نمودی
هر دو بازوی خود را از پهلو و شکم را از رانها حتی لو ان بهمة ارادت ان تمر تحت یدیه مرت این مقدار دور میداشت و فرجه میگذاشت که اگر بزغاله میخواست در زیر دستهای مبارک وی بگذرد بگذشتی
بهمه بفتح با و سکون ها بچه بز یا میش که هر دو اول زاییده ان آن را سخله گویند بفتح سین مهمله و سکون خای معجمه و چون بعد ازین کلان تر شود در او رود بهمه خوانند هذا لفظ ابی داود کما صرح فی شرح السنة باسناده و اینحدیث
باین عبارت که مذکور شد لفظ ابی داود است در شرح سنت باسناد وی و لمسلم بمعناه و در روایت مسلم بامعنی وی است و لفظ وی دیگر است و آن لفظ این است که قالت گفت میمونه کان النبی بود پیغمبر صلی الله
علیه وسلم اذا سجد لو شاءت بهمة ان تمر بین یدیه لمرت و در این روایت جافی بین یدیه مذکور نیست و بجای ارادت شاءت و بجای مرت لمرت است مقصود مؤلف اعتراض است بر صاحب مصابیح که
لفظ ابی داود را در فصل اول آورده که مقصود و موضوع برای حدیث شیخین است متفق علیه وعن عبدالله بن مالک ابن بحینة بضم موحده و فتح حاء مهمله نام مادر عبدالله است و مالک نام پدر او است و لهذا
مالک را منون میخوانند و الف را بر سر ابن اثبات میکنند تا بدانند که مالک ابن بحینه نیست بلکه عبدالله را دو صفت است ابن مالک و ابن بحینه و وی بابن بحینه مشهور است و نسبت او هو وی صحابیست حلیف
بنی المطلب بن عبد مناف از سابقان است مات فی امارة معویة ما بین سنة اربع وخمسین و ثمان وخمسین قال کان النبی گفت عبدالله بن مالک بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا سجد فرج بین یدیه چون سجده میکرد کشاده
میداشت و فرجه میگذاشت میان دو دست خود حتی یبدو بیاض ابطیه تا آنکه ظاهر میشد سفیدی هر دو بغل آنحضرت ظاهر ازین عبارت که وی بد جامه بر بدن مبارک نبود مراد ظهور موضع اوست
و بیاض ابطیه بجهت آن گفت که بغلهای آنحضرت سفید بود چنانکه تمام بدن نه کدر و نه سیاه چنانچه در مردم دیگر میباشد متفق علیه وعن ابی هریرة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول فی سجوده گفت ابو
هریره که میخواند آنحضرت در سجده خود این دعا را اللهم اغفر لی ذنبی کله خداوندا بیامرز مرا گناه مرا همه دقه و جله گناه باریک و بزرگ یعنی قلیل و کثیر یا صغیر و کبیر و ق کبیرا اوله و آخره
این هر دو بعد کبیره مستعمل میشوند و میگویند ماله دق ولا جل ای دقیق ولا جلیل اوله و آخره گناه اول و آخر و علانیته و سره و گناه آشکار او و پنهان او و در بعضی نسخ سره بر علانیته مقدم است رواه مسلم وعن
عائشة رض قالت فقدت رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة من الفراش گفت عائشه که گم کردم آنحضرت را شبی از جامه خواب و نیافتم او را نزد خود فالتمسته پس جستم آنحضرت را فوقعت یدی علی بطن قدمیه
پس افتاد دست من بر کف پای آنحضرت و از اینجا معلوم میشود که مس مرأة ناقض وضو نیست چنانکه مذهب ماست و هو فی السجد و حال آنکه وی در سجده است و در بعضی نسخ فی المسجد بفتح جیم یعنی سجده گاه وهما
منصوبتان و هر دو پای آنحضرت ایستاده بود چنانکه در حالت سجده میباشند و هو یقول و آنحضرت میگفت و میخواند این دعا را اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک خدایا در پناه میگیرم من برضای تو
خشنودی تو از خشم تو و سخط بفتحتین و بضم سین ضد رضا وبمعافاتک من عقوبتک و بعافیت دادن تو و سلامت داشتن تو از آفات و مکروهات از عذاب تو و سزا دادن تو بر گناهان و اعوذبک منک
و پناه میگیرم بتو یعنی بصفات جمالیه لطیفه تو از صفات جلالیه قهریه تو خلاصه معنی این فقره اولی ام همین است که چون هیچکس جز تو مالک و قادر نیست پناه از تو جز بتو صورت ندارد لا احصی ثناء علیک
شمار نمیتوانم کرد هیچ ستایش را بر تو و نمیتوانم ثنا گفت ترا انت کما اثنیت علی نفسک چنانکه ثنا میکنی تو بر تو هیچکس را چنانکه تو شناسد ثنا چگونه گوید چه ثنا بر اندازه شناخت است رواه مسلم وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرب ما یکون العبد من ربه وهو ساجد نزدیکترین بودن بنده از پروردگار خود حاصل است در حالیکه سجده کننده است فاکثروا الدعاء
پس بسیار کنید دعا را در حالت سجده رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قرأ ابن آدم السجدة فسجد چون میخواند آدمی آیت سجده را پس سجده میکند اعتزل الشیطان
یبکی گوشه میگیرد و دور میرود شیطان در حالیکه میگرید یقول یا ویلتی امر ابن آدم بالسجود فسجد فله الجنة ای هلاک من و اندوه و فضیحت من امر کرده شد آدمی زاد بسجده و پس سجده کرد پس او را است
بهشت شد و امرت بالسجود فأبیت فلی النار و امر کرده شدم من بسجده پس سر باز زدم و سجده نکردم پس شد مرا آتش رواه مسلم وعن ربیعة بفتح را و کسر با بن کعب الاسلمی است معدود در اهل مدینه
و از اصحاب صفه است و بود وی رضی الله عنه خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم و ملازم درگاه در سفر و حضر و بود از قدمای صحابه قال کنت ابیت مع رسول الله بودم من که شب میکردم با پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم فاتیته بوضوئه پس می آمدم آنحضرت را آب وضوی او و تیار میکردم حاجته و میکردم حاجتها و خدمتهای دیگر آنحضرت را مانند جامه و مسواک و شانه و جز آن فقال لی سل پس گفت

آنحضرت را طلب هر چه بخواهی از خیر دنیا و آخرت فقلت اسألك مرافقتك في الجنة پس گفتم من سؤال میکنم و میخواهم از تو همراهی ترا و با تو بودن در بهشت قال أو غير ذلك این کلمه
بفتح واو و سکون آن و رفع غیر و نصب آن خوانده اند و بقاعده نحو آن تحقیقی است در محلش مذکور و حاصل معنی آنکه چیزی دیگر خواه که این مرتبه که تو میخواهی پس عظیم است قلت هو ذاك گفتم مدعا و
مقصود من همانست که عرض کردم دیگر نمیشود و نیست مرا غیر آن هیچ مرادی دیگر نمیخواهم همین قدر بکن کرخود م جدا مکنی قال فأعنّي على نفسك بكثرة السجود گفت آنحضرت پس مدد کن مرا تو در حصول
این مطلب که میخواهی مرا و مدد کن بر نفس خود در حصول مطلب خود را به بسیار کردن سجده یعنی نماز گذاردن و دعا کردن در سجدات و قابل و مستعد این مرتبه شد. یعنی من خود سعی میکنم در حصول
مطلب تو اما ترا هم باید که کوششی کنی و کاری کنی و از یاری نه نشینی چنانکه طبیب به بیمار گوید که من علاج میکنم و در حصول شفای تو میکوشم بشرطیکه آنچه بفرمایم ترا بدان کار کنی و پرهیز نموده من کنی که طریق
تحصیل شفا و تدبیر کار اینست بیت فتح قفل ار چه از کلید است ای عزیز جنبش از دست تو میخواهند نیز رواه مسلم و از فواید این حدیث آنست که خدمت بزرگان و راضی ساختن ایشان این جوی
سعادت و حصول موهبت و کرامتست و چه بزرگ و کدام بزرگ که سید کاینات و اجود و اکرم اهل عالم و خلاصه موجوداتست صلی الله علیه وسلم و از اطلاق سؤال که فرمود سل بخواه و تخصیص
نکرد به مطلوبی خاص معلوم میشود که کار همه بدست همت و کرامت اوست صلی الله علیه وسلم هر چه خواهد و هر کرا خواهد باذن پروردگار خود دهد بیت فإن من جودك الدنيا وضرتها ومن
علومك علم اللوح والقلم بیت اگر خیریت دنیا و عقبی آرزو داری بدین درگاه بیا و هر چه میخواهی تمنا کن و تنبیه است بر آنکه طالب صادق را باید که مطلوب جز نعیم آخرت که باقی و دائم است
نخواهد و بحظوظ دنیویه فانیه التفات نکند لاسیما اتم نعم و افضل کمالات یعنی مرافقت و معیت حضرت سید کاینات علیه افضل الصلوة والتحیات است و لیکن باید که در سلوک طریق تحصیل آن تقصیر
از خود راضی نباشد و بمجرد هوس و آرزو و آرزو داشتن آنهم سر گوفتن است بیت کار کن کار بگذر از گفتار کاندرین راه کار دارد کار هیچ مزد آن گرفت جان برادر که
کار کرد خصوصا نماز که بهترین کارها و جامع تر و تمامترین عبادتهاست چنانکه حقیقت جامعیه محمدیه است و بالله التوفيق وعن معدان بفتح میم و سکون عین بن ابی طلحة تابعی است شنید عمر بن
الخطاب و ابا الدرداء و ثوبان و بعض ابن ابی طلحه را گفته اند شامیست رضی الله عنه قال لقيت ثوبان مولى رسول الله گفت معدان پیش آمدم ثوبان را که آزاد کرده پیغمبر خدا بود صلی الله
علیه وسلم فقلت پس گفتم ثوبان را أخبرني بعمل أعمله يدخلني الله به الجنة خبر ده و بیاموز مرا کاری که بکنم آن کار را تا درآرد مرا خدای تعالی بسبب آن کار بهشت را فسكت پس خاموش ماند ثوبان و
هیچ جواب نگفت ثم سألته فسكت باز پرسیدم بار دیگر خاموش ماند و جواب نگفت گویا که سکوت ثوبان بجهت تحیر و تفکر بود در آنکه چه گوید یا برای طلب مزید شوق و رغبت سائل تا قدر آن را بشناسد
ثم سألته الثالثة پس پرسیدم او را بار سیوم فقال سألت عن ذلك رسول الله در این مرتبه جواب داد و گفت پرسیدم من از این عمل که تو میپرسی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقال عليك
بكثرة السجود لله پس گفت آنحضرت در جواب بر تو باد که سجده بسیار کنی و نماز بسیار گذاری برای خدا فإنك لا تسجد لله سجدة إلا رفعك الله بها درجة زیرا که تو سجده نمیکنی مر خدای را
سجده مگر آنکه بر میدارد و بلند میگرداند ترا الله تعالی بسبب آن سجده درجه عظیم و پایه بزرگ در درگاه عزت و قرب وحط عنك بها خطيئة و فرو می آرد و کم میکند وی تعالی از تو
بسبب آن سجده گناهی را یعنی سجده هم سبب کفارت سیئات میگردد و هم موجب رفع درجات و زیادت حسنات و هر دو طریق دفع ضرر و جلب نفع موجب نجاح و فلاح است قال معدان ثم لقيت أبا
الدرداء فسألته فقال لي مثل ما قال لي ثوبان گفت معدان بعد از آن ملاقات کردم ابو الدرداء را که از کبار صحابه است پس پرسیدم او را نیز پس گفت ابو الدرداء مرا مانند آنچه گفته بود مرا ثوبان
از سؤال کردن از آنحضرت از عملی که در بهشت در آرد و جواب دادن آنحضرت که آن عمل کثرت سجود است رواه مسلم الفصل الثاني عن وائل بن حجر بضم حاء و سکون جیم قال رأيت رسول الله صلى الله
عليه وسلم إذا سجد وضع ركبتيه قبل يديه گفت دیدم آنحضرت را که چون بسجده میرفت مینهاد بر زمین هر دو زانوی خود را پیش از نهادن هر دو دست خود وإذا نهض رفع يديه قبل ركبتيه و چون بر میخواست
از سجده بر میداشت هر دو دست خود را پیش از برداشتن هر دو زانو گفته اند نهادن اعضای سجده بر نسبت قرب است بر زمین هر چه بزمین نزدیک تر نهادن او پیشتر و برداشتن بر عکس آن و در نهادن پیشانی
و بینی ترتیبی نیست که هر دو در حکم یک عضو اند و نزد بعضی بینی پیشتر نهند که نزدیکتر است بزمین و شمنی گفت اگر دشوار افتد نهادن زانوها پیش از دستها بجهت عذری مانند موزه و غیر آن بنهد دستها
پیشتر رواه ابو داود والترمذي والنسائي وابن ماجه والدارمي وعن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا سجد أحدكم فلا يبرك كما يبرك البعير گفت ابو هریره که گفت آنحضرت چون سجده
رود یکی از شما پس باید که ننشیند چنانکه می نشیند شتر و بنهد زانوها را پیشتر وليضع يديه قبل ركبتيه و باید که بنهد هر دو دست را پیش از دو زانوی خود رواه ابو داود والنسائي والدارمي این حدیث بظاهر
مخالف حدیث اول است که دلالت دارد بر نهادن دستها پیش از زانوها و حدیث اول دلالت دارد بر نهادن زانوها پیش از دستها و در میان ائمه نیز اختلافست جمهور ائمه ابو حنیفه و شافعی و احمد
بن حنبل در آنچه مشهور است از مذهب وی عمل بحدیث وائل بن حجر کرده اند زانوها را پیش از دستها مینهند و مالک و اوزاعی و احمد در روایتی از وی و طائفه از ائمه حدیث عمل بحدیث ابی هریره میکنند
دستها را پیش از زانوها مینهند و گفته اند که حدیث وائل بن حجر اصح و اثبت است از حدیث ابی هریره و جماعه از حفاظ آن را تصحیح نموده و ترجیح کرده اند و چون دو حدیث مختلف آمد سبیل آنست که عمل با قوی
و اصح کنند و بعض گفته اند که حدیث وائل بن حجر ناسخ حدیث ابی هریره است و در صحیح ابن خزیمه آمده است که چون آنحضرت بسجده میرفت ابتدا میکرد برکبتین و در حدیث سعد بن ابی وقاص و حدیث ابی سعید
خدری آمده که ما مینهادیم دستها را پیش از زانوها پس امر کرده شدیم بنهادن زانوها پیش از دستها و باین هر دو وجه اشارت کرد مؤلف بقول خود وقال ابو سلیمان الخطابي حدیث وائل بن حجر اثبت من هذا گفت
خطابی که از علمای حدیث و شراح آنست که حدیث وائل بن حجر ثابت تر و قوی تر است ازین یعنی از حدیث ابی هریره وقيل هذا منسوخ و بعض گفته اند که این یعنی حدیث ابی هریره منسوخ است بسبب حدیث
وائل بن حجر چنانکه بیان کردیم و شیخ ابن حجر مکی از امام نووی نقل کرده که گفت ظاهر نشده است بر من ترجیح یکی ازین دو مذهب بر دیگری از وجه سنت والله اعلم وعن ابن عباس رضي الله عنه قال كان
النبي صلى الله عليه وسلم يقول بين السجدتين بود آنحضرت که میگفت در میان دو سجده در وقتی که سر از سجده نخستین بر داشته می نشست این دعا را اللهم اغفر لي وارحمني واهدني وعافني و
ارزقني رواه ابو داود والترمذي وعن حذيفة أن النبي صلى الله عليه وسلم كان يقول بين السجدتين رب اغفر لي روایتست از حذیفه که آنحضرت میگفت میان دو سجده این کلمه را رب اغفر لي رواه النسائي

رواه مسلم این تشهد ابن عباس است وعمل اکثر شافعیه باین است و در مذهب ما بتشهد ابن مسعود است وآنچه در حدیث سابق گذشت تشهد ابن مسعود بود ومیان این دو تشهد تفاوتی در لفظ ومعنی موجود است
وگفته اند که تشهد ابن مسعود اصح است وشیخ ابن حجر گفته است که صحیح ترین حدیثی که روایت کرده شده است در تشهد حدیث ابن مسعود است ودر مذهب امام احمد نیز همین است واکثر اهل علم از صحابه وتابعین بر آنند
بتحقیق وارد شده است امر بدان وبتعلیم آن ودر مسند امام احمد گفته که امر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابن مسعود را که تعلیم کند آن را بمردم ودر روایتی آمده است که گفت ابن مسعود که گرفت آنحضرت دست
مرا بدست خود وتعلیم کرد مرا تشهد چنانکه تعلیم میکرد مرا قرآن وحدیث ابن مسعود متفق علیه است وحدیث ابن عباس که گفت از افراد مسلم وروایت کرده است آنرا اصحاب کتب ستة الا بخاری وتشهد
امام مالک تشهد عمر است التحیات لله الزاکیات لله الطیبات لله الصلوات لله السلام علیک ایها النبی الخ همچنین است در رسالهٔ ابن ابی زید که در مذهب مالک است وگفته اند که نماز جائز است
بهر وجه که خواند سخن در اولی وفضیلت است وبدانکه در تشهد ابن عباس حسب صاحب مصابیح سلام علیک وسلام علینا بی الف ولام ذکر کرده است ومؤلف گفت ولم اجد فی الصحیحین ولا فی الجمع بین الصحیحین
یعنی نیافتم من در متن صحیح بخاری ودر صحیح مسلم ونه در جمع بین الصحیحین که کتاب حمیدیست سلام علیک وسلام علینا بغیر الف ولام ولکن رواه صاحب الجامع عن الترمذی ولیکن روایت کرده است صاحب
جامع الاصول که کتب سته را جمع کرده است از ترمذی پس آوردن صاحب مصابیح آن را در فصل اول درست نباشد والله اعلم بالصواب الفصل الثانی عن وائل بن حجر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم
روایت است از وائل بن حجر از آنحضرت در کیفیت جلسهٔ تشهد قال گفت ثم جلس پس نشست آنحضرت یعنی بعد از برداشتن سر از سجده دوم رکعت دوم نشست آنحضرت فافترش رجله الیسری پس
گسترانید پای چپ خود را ووضع یده الیسری علی فخذه الیسری ونهاد دست چپ خود را بر ران چپ خود وحد مرفقه الیمنی علی فخذه الیمنی وگردانید طرف آرنج راست خود را بر ران راست خود واین
موافق است بحدیثی که تصحیح کرده است بیهقی وجعل مرفقه الیمنی علی فخذه الیمنی واین لفظ را بوجوه دیگر نیز خوانده اند در شرح آنرا ذکر کرده ایم وقبض ثنتین وقبض کرد دو انگشت را از انگشتان وآن دو انگشت
که خنصر وبنصر باشد وحلق حلقة وبست حلقه یعنی از وسطی وابهام چنانکه عقد ثلثین است ومذهب حنفی است وقول قدیم شافعی ثم رفع اصبعه پس برداشت انگشت خود را یعنی سبابه را فرأیته یحرکها پس دیدم
بجنبانید آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که میجنبانید آن انگشت را در حالتی که دعا میکند بوی مراد اشارت است بتوحید نزد تهلیل چنانکه گذشت رواه ابو داود والدارمی وعن عبد الله بن الزبیر
قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یشیر باصبعه اذا دعا ولا یحرکها بود آنحضرت که اشارت میکرد بانگشت خود چون دعا میکرد ونمی جنبانید آن را در حدیث اول فرمود که میجنبانید انگشت را ودرین
حدیث میفرماید که نمی جنبانید آنجا که فرمود میجنبانید مراد برداشتن اوست برای اشارت که مستلزم جنبانیدن اوست از مکانش وآنجا که فرمود نمی جنبانید مراد نفی تکرر تحریک است ودرین
نفی مذهب امام مالک است که نزد ایشان این انگشت را متحرک میدارند تا آخر تشهد ومیگویند که این انگشت تعالی برگهای دل دارد وجنبانیدن وی سبب ایقاظ دل خصوصا است
والله اعلم رواه ابو داود والنسائی وزاد ابو داود وزیاده کرده است ابو داود این لفظ را که ولا یجاوز بصره اشارته ودر نمیگذشت بینائی او از اشارت وی یعنی از آن انگشت که میبرید
اثر او واشارت میکرد بوی یعنی نظر در وقت برداشتن واشارت کردن بر انگشت میداشت وبجانب دیگر نمیدید از جهت شهود معنی توحید که اشارت میکرد بآن وعن ابی هریرة قال ان
رجلا کان یدعو باصبعیه گفت ابو هریره بود مردی که دعا میکرد بدو انگشت یعنی اشارت میکرد یعنی بسبابه هر دو دست وگفته اند که آن مرد سعد بن ابی وقاص بود چنانکه ابو داود ونسائی
روایت کرده اند فقال رسول الله احد احد پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم احد احد توحید کن توحید کن یعنی اشارت کن بیک انگشت که خدا یکیست رواه الترمذی والنسائی والبیهقی فی الدعوات
الکبیر وعن ابن عمر رضی الله عنه قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن یجلس الرجل فی الصلوة وهو معتمد علی یده گفت ابن عمر نهی کرد آنحضرت از نشستن مرد در نماز وحال آنکه وی تکیه کننده است بر دست خود
یعنی بنهد هر دو دست خود را در تشهد بر زمین وتکیه کند بر آنها یا اعتماد کند بر دو دست خود وقت برخواستن رواه احمد وابو داود ومعنی اخیر مناسب تر است بروایت دیگر که گفت فی
روایة له ودر روایتی دیگر مر ابو داود را آمده است که نهی ان یعتمد الرجل علی یدیه اذا نهض فی الصلوة نهی کرد آنحضرت از اعتماد وتکیه کردن مرد بر دو دست وقتی که برخیزد در
روایت موافق مذهب حنفیه است ومنافات دارد بمذهب شافعیه که قائلند بجلسهٔ استراحت که مستلزم اعتماد است بر دو دست وقت برخواستن وایشان میگویند که این روایت
ضعیف است والله اعلم وعن عبد الله بن مسعود قال کان النبی صلی الله علیه وسلم فی الرکعتین الاولیین کانه علی الرضف حتی یقوم بود آنحضرت در دو رکعت اولی یعنی در جلسهٔ اولی که برای تشهد می نشست
خواه نماز ثلاثی باشد یا رباعی گویا که بر سنگ گرم کرده شده بآتش نشسته است تا آنکه برمیخواست وحتی یقوم کنایتست از زود برخواستن از قعدهٔ اولی وشتابی کردن در آن ورضف
بفتح را وسکون ضاد معجمه وفتح نیز آمده سنگ گرم کرده شده بآتش که در شیر می اندازند تا گرم کرد رواه الترمذی وابو داود والنسائی الفصل الثالث عن جابر رضی الله عنه قال کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم یعلمنا التشهد کما یعلمنا السورة من القرآن بود آنحضرت که تعلیم میکرد ما را تشهد را چنانکه تعلیم میکرد سورهٔ از قرآن را باین طریق که بسم الله وبالله بنام خدا وبتوفیق
واعانت وی التحیات لله الصلوات الطیبات السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله
اسأل الله الجنة واعوذ بالله من النار سؤال میکنم خدا را بهشت را وپناه میجویم بخدا از آتش دوزخ رواه النسائی این نیز وجهی است از وجوه تشهد وگویا که ابتدا ببسم الله نیز از اصل وجه
تشبیه تعلیم اوست بتعلیم قرآن وفوت نمی آید کار خود وگفته است که بخاری ونسائی گفته اند که زیادت تسمیه صحیح نیست از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم وعن نافع قال کان عبد الله بن عمر اذا
جلس فی الصلوة وضع یدیه علی رکبتیه واشار باصبعه واتبعها بصره روایت است از نافع که گفت بود ابن عمر چون می نشست در نماز مینهاد هر دو دست خود را بر هر دو زانوی خود واشارت
میکرد بانگشت خود ودر پی میبرد آن انگشت را بصر خود را یعنی در وقت اشارت نظر بانگشت میداشت چنانکه گذشت ثم قال قال رسول الله باز گفت ابن عمر که گفته است پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم لهی اشد علی الشیطان من الحدید هر آئینه این اشارت بانگشت سبابه سخت تر است بر شیطان از آهن که بوی کشند مثل تیر وشمشیر یعنی السبابة میخواهد این انگشت سبابه یعنی
اشارت کردن بوی بتوحید وثبات بر ایمان وقطع طمع شیطان از وقوع مصلی در شرک وکفر رواه احمد وعن ابی مسعود کان یقول من السنة اخفاء التشهد روایت است از عبد الله

سود دیگر

مسعود که سکینت افضلست است پنهان و پست خواندن التحیات یعنی سنت آنست که التحیات را بلند نخوانند و جهر نکنند رواه ابوداود والترمذی وقال ای گفته است ترمذی هذا حدیث حسن غریب

باب الصلوة علی النبی وفضلها صلوة بمعنی دعا و رحمت و استغفار آید و درود بر رسول صلی الله علیه وسلم و صلوة از بندگان طلب افاضه رحمت شامله بخیر دنیا و آخرتست از جناب حق جل و علی بر وی صلی الله علیه وسلم و وی سبحانه امر کرده است مؤمنان را بفرستادن صلوة و سلام بر وی صلی الله علیه وسلم و اجماع کرده اند بر آنکه این امر برای وجوبست پس بعض گفته اند واجبست هرگاه که ذکر شریف وی بکنند و بعض گویند که فرض است یکبار در عمر چنانکه شهادت به نبوت وی صلی الله علیه وسلم و زیاده بر آن مستحب و مسنون و از اداکردن شعار اسلام و شعار آن قاضی ابوبکر گفته فرض کردانید حق جل و علا بر مؤمنان که صلوة و سلام فرستند بر پیغمبر وی و نکردانید مر آنرا وقتی معین پس واجب است که بسیار گفته شود صلوة و غفلت ورزیده نشود در ان و بعض از علما قول اول را اصح داشته اند و شافعی فرض کردانیده آنرا در تشهد و گفته اند که این قول از شافعی شاذ است موافقت نکرده است او را در آن هیچکس از علماء و نزد امام ابوحنیفه واجبست صلوة فی الجمله و سنت است در تشهد و فضائل صلوات بر آنحضرت لا تعد و لا تحصی است و بنده از ان در کتاب جذب القلوب ذکر کرده ایم و در رساله جدا نیز انتخاب نموده چیزی بسیار افزوده شده است و اختلاف کرده اند که آیا جایز است صلوة و سلام بر غیر انبیا باستقلال یا نی و مختار نزد جمهور آنست که مخصوص است بانبیا و مشارکت نیست با ایشان جز ایشان در ان بلکه ذکر کرده شود بمغفرت و رحمت و رضوان و نقل کرده است طیبی که آن خلاف اولی است و بعض گفته اند حرام است یا مکروه کراهت تحریمی یا تنزیهی و متعارف در متقدمین تسلیم بود بر اهل بیت رسول الله ذریت و ازواج مطهره و در کتب قدیمه از مشائخ اهل سنت و جماعت کتابت آن یافته میشود و در متاخرین ترک آن متعارف شده است والله اعلم

الفصل الاول عن عبد الرحمن بن ابی لیلی بفتح اللامین قال لقینی کعب بن عجرة بضم عین و سکون جیم و فتح را روایتست از عبد الرحمن بن ابی لیلی انصاری مدنی که از ثقات تابعین است و دریافت صد و بیست صحابی را که همه از انصار بودند عبدالله بن الحارث گفت گمان نمیبرم که زنان مانند وی زاییده باشند ولادت یافت در شش سال که باقی مانده بود از خلافت عمر و پدر او صحابیست از اهل غزوه احد گفت ملاقات کردم کعب بن عجره را که صحابیست از اصحاب شجره فقال پس گفت کعب الا اهدی لک هدیة سمعتها من النبی آیا نفرستم برای تو هدیه و کلامی که شنیده ام آنرا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم و هدیه بفتح ها و کسر دال و تشدید یا تحفه که کسی بفرستد بطریق احترام و اکرام و آنچه بفقرا دهند بطریق ترحم و تعطف آنرا صدقه نامست فقلت عبد الرحمن میگوید پس گفتم کعب بن عجره را بلی بفرست و بگو فاهدها لی پس چون هدیتی دست داده است ترا بفرست آن هدیه را بمن و این تاکیدیست بر چیزی که مفهوم شده است از بلی فقال پس گفت کعب بن عجره سألنا رسول الله پرسیدیم ما یعنی صحابه پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقلنا پس گفتیم یا رسول الله کیف الصلوة علیکم اهل البیت چیست کیفیت درود فرستادن بر شما ای اهل بیت نبوت مقصود سوال از کیفیت درود فرستادن بر حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و ذکر اهل بیت به تبعیت و استطراد است و گویند اهل بیت کنایت از ذات شریف وی است و اهل بمعنی آل است و آل فلان میگویند و مراد ذات فلان را میدارند چنانکه در آل داود و نحو آن گفته اند و اهل بیت گفتن تلمیح است بقول حق تعالی رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت و قرینه بر اراده همین قول اوست که فان الله قد علمنا کیف نسلم علیک زیرا که خدا تعالی بتحقیق دانانید ما را کیفیت سلام فرستادن بر تو که در التحیات تعلیم کردی و آنرا تعلیم الهی گفتند زیرا که تعلیم آنحضرت تعلیم الهی است زیرا که وی نطق نمیکند در احکام مگر بوحی قال گفت آنحضرت برای تعلیم کیفیت صلوة قولوا بگویید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم خداوندا درود بفرست بر محمد و بر آل محمد چنانکه درود فرستادهٔ بر ابراهیم و بر آل ابراهیم انک حمید مجید بدرستیکه تو ستوده شده بر صفات کمال و بزرگی و کرامی پس صلوة بفرست بر اندازهٔ کمال و بزرگی خود اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید خداوندا برکت ده و افزون کردان خیر و نعمت خود را بر محمد و بر آل محمد چنانکه برکت دادهٔ بر ابراهیم و بر آل ابراهیم متفق علیه این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند الا ان مسلما لم یذکر علی ابراهیم فی الموضعین مگر آنست که مسلم ذکر نکرده است لفظ علی ابراهیم را در هر دو جا یعنی نه در صلوة و نه در برکت و لفظ او اینست کما صلیت علی آل ابراهیم و کما بارکت علی آل ابراهیم چون آنحضرت از آل ابراهیم است تشبیه بهمان آل ابراهیم کردند و آل بمعنی اهل و عیال او را گویند و بمعنی اتباع نیز آمده و باین معنی واقع شده است که آل کل مؤمن تقی و در روایتی کل مؤمن تقی و ظاهر آنست که مراد در حدیث معنی اتباع باشد و بعض آل را تفسیر باهل بیت کنند یعنی کسی که حرام است بروی صدقه و مراد بنو هاشم اند و امام فخر رازی گفته که اولی آنست که گفته شود اهل بیت ازواج و اولاد آنحضرت اند و علی نیز از ایشان است بجهت اختلاط و معاشرت وی فاطمه را رضی الله عنهما و گاهی مخصوص بفاطمه و علی و حسن و حسین افتد چنانکه قصه مباهلت و حدیث کساء دالست بر آن و خطاب انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم را مخصوص بایشان دارند و حق آنست که ازواج مطهرات نیز داخل این خطاب اند زیرا که سوق آیت قرآنی منادی است بدخول و وجه تطبیق درین اقوال آنست که بیت بیت نسب است چنانکه اولاد جد قریب اهل بیت فلان گویند و باین معنی بنو هاشم اهل بیت آنحضرت اند صلی الله علیه وسلم و بیت بیت سکنی و باین معنی ازواج داخلند و بیت ولادت و اولاد آنحضرت اهل بیت ولادت اند و کلام درین مقام در خاتمهٔ رساله که در ذکر مبشرین بجنت مسمی بتحقیق الاشاره فی تعمیم البشاره تالیف یافته است مشبع تر کرده شده است اما نزد آنکه درین حدیث اشکال کرده شده است که بقضیه تشبیه لازم می آید که صلوة و برکت بر ابراهیم و آل ابراهیم کامل تر و قوی تر باشد و جوابها داده شده است که شهرت و ظهور کافیست در تشبیه بی اشتراط کمال و قوت و جوابهای دیگر داده اند که تا این معنی که گفتیم اعتبار نکنند تمام نمیگردد و تمامهٔ اجوبه و ما فیها در رساله جدا نوشته ایم اینجا باید نگریست

وعن ابی حمید بضم حا و فتح میم الساعدی بکسر عین قال گفت قالوا گفتند صحابه یا رسول الله کیف نصلی علیک چگونه درود فرستیم بر تو فقال رسول الله پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم قولوا بگویید اللهم صل علی محمد و ازواجه و ذریته کما صلیت علی ابراهیم و در بعض نسخ علی آل ابراهیم و بارک علی محمد و ازواجه و ذریته کما بارکت علی ابراهیم اینجا نیز در بعض نسخ علی آل ابراهیم است گفته اند که در روایت احمد ذکر ابراهیم در صلوة و آل ابراهیم در برکت است انک حمید مجید متفق علیه و شیخ ابن حجر گفته است که حق آنست که ذکر محمد و ابراهیم و همچنین ذکر آل محمد

و آل ابراهیم و در اصل حدیث ثابت است و بعضی رواة آنرا حذف کرده و بعضی نکرده و بالجمله این صیغهٔ صلوة بالفاظ مختلفه آمده است و خواندن آنچه در حدیث اول مذکور شد کافیست که در صحاح ثابت شده
چنانکه در بعض روایات و آل ابراهیم انک حمید مجید آمده تا رحمت و ترحمت هم نقل شده به صحت نرسیده است کذا قالوا و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی علی واحدة صلی الله علیه عشرا هر که درود
بر من فرستد یکبار درود فرستد خدای تعالی بروی ده بار و اینجا میپرسند که چگونه روا باشد که بر آنحضرت درود یکبار بود و بر مصلی ده بار جوابش آنست که یکبار صیغت فعل مصلی
که بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها اجزای آن ده درود از درگاه رحمت حق بروی میرسد از اینجا لازم نمی آید که بر آنحضرت که از جناب حق یک درود میرسد اگر فرضا یکی هم باشد شاید یکی
آن یکی در شرف و نفاست برابر صد هزار درود باشد چنانکه یک جوهر در قیمت برابر صد هزار فلس باشد الفصل الثانی عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی علی صلوة واحدة صلی الله
علیه عشر صلوات وحطت عنه عشر خطیئات فرود افکنده و کم کرده میشود از وی ده گناه و رفعت له عشر درجات و برداشته و بلند کرده میشود مر او را ده پایه در قرب حق رواه النسائی و
عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اولی الناس بی یوم القیمة اکثرهم علی صلوة نزدیکتر و پیوسته ترین مردم بمن در قیامت بیشترین ایشانست در درود گفتن بمن و آنکه در حدیث دیگر
واقع شده است که کثرت درود موجب شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگردد سببش همین است که نتیجه حصول قرب با آنحضرت و رحمت حق که فائض میگردد بر جوهر شریف وی بکسی
نیز میرسد که حقیقت معنی شفاعت است رواه الترمذی و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لله ملائکة سیاحین فی الارض یبلغونی من امتی السلام بدرستیکه مر خدایتعالی را فرشتگانند گردنده
در زمین که میرسانند مرا از امت من سلام و صلوة که میگویند بر من رواه النسائی والدارمی و در خبر دیگر آمده است که میبرند نام او را و نام پدر او را و میگویند یا رسول الله فلان بن فلان
چنانکه میگوید بندهٔ بیچاره مسکین عبدالحق بن سیف الدین اقرئک السلام ستعرک البشارة فاخلع ما علیک فقد ذکرت ثم علی ما فیک من عوج جان میدهم در آرزو ای قاصد آخر بازگو در مجلس
آن نازنین حرفی که از ما میرود و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من احد یسلم علی نیست هیچ یکی که سلام میفرستد بر من الا رد الله علی روحی مگر آنکه باز میفرستد خدایتعالی بر من
روح مرا حتی ارد علیه السلام تا آنکه رد میکنم بر وی سلام را یعنی جواب سلام وی میگویم رواه ابوداود والبیهقی فی الدعوات الکبیر و اینجا اشکال می آرند که مضمون این حدیث مخالف حدیث حیات
آنحضرت است صلی الله علیه وسلم در برزخ زیرا که رد روح بر آنحضرت در وقت سلام دلالت دارد بر مفارقت روح از بدن شریف وی در بعض اوقات و جواب میدهند که مراد بعود روح
نه عود اوست ببدن بعد از مفارقت بلکه افاقت و توجه اوست باین عالم و سماع صلوة و سلام امت و آنحضرت مشغولست در برزخ باحوال ملکوت و مستغرق است در مشاهده رب العزت
چنانکه در دنیا در حالت وحی بیخود و بی تعبیر کرده شده از افاقت وی از آن مشاهده و استغراق برد روح چنانکه در حدیث معراج واقع شده که فاستیقظت و انا بالمسجد الحرام یعنی
بیدار شدم و حال آنکه من در مسجد حرام ام و معراج در خواب نبود بر مذهب حق پس مراد افاقت و برآمدن اوست از مشاهده آن عالم و نیز حیات انبیا صلوات الله و سلامه علیهم و رد
روح ببدن ایشان بعد از ذائقت موت است یکبار بجریان سنت الهی و بعد از آن هیچ زمانی خالی نیست از صلوة و سلام امت و مفارقت روح در وی مرة بعد اخری نکرده و انجلی بتعذیب است
که واجبست تنزیه ساحت عزت و کرامت وی صلی الله علیه وسلم از آن پس باید که دائم در حیات باشد فافهم و بالله التوفیق سخن در آن ماند که این فضیلت رد سلام از آنحضرت مخصوص
بزائران قبر شریف اوست مثل اهل مجلس که سلام گوید یا عام است مر هر کسی را که سلام فرستد چنانکه در تشهد و غیر آن و ظاهر همین است الا آنکه سلام زائران را بعضی بشریف بنفس
سماع کند و رد سلام کند بر دیگران بوساطت ملائکه سیاحین بود چنانکه از حدیث ابی هریره در فصل ثالث ظاهر میگردد و عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول و نیز روایت است
از ابی هریره که گفت شنیدم آنحضرت را که میفرمود لا تجعلوا بیوتکم قبورا مگردانید خانهای خود را مانند قبرها که شغل مرده ماده از افتاده جنبش باشید و هیچ عبادتی و نمازی در وی نمی کرده
باشید و همچنانکه در مساجد عبادت میکنید و الکتاب و نوافل بیاید چیزی از آن در خانها نیز میکرده باشید تا انوار و برکات آن شامل خانه و اهل خانه نیز شود و فرائض را در مسجد بگذارید و ادای نفل
در خانها افضل است از کردن آن در مسجد یا مراد آنست که در خانه مرده را دفن نکنید و دفن آنحضرت در خانه از خواص وی است صلی الله علیه وسلم و لا تجعلوا قبری عیدا و مگردانید

در خانها کنند در کنار دن نوافل مر

قبر مرا عیدگاه که اجتماع کنید بران بزینت و سرود و لهو و لعب که موجب غفلت است چنانکه یهود و نصاری بر قبور انبیای خود کنند و بعضی گویند که مراد آنست که زیارت کنید مثل
مثل عید نشاید که در سالی جز یکبار حاضر نیاید پس این ترغیب و تنبیه است بر کثرت زیارت و حاضر آمدن بآن درگاه عالم پناه رزقنا الله و صلوا علی فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم
و درود فرستید بر من و اندیشه مکنید از بعد مسافت زیرا که درود شما میرسد مرا هر جا که باشید بیت در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست می بینمت عیان و دعا میفرستمت و در این
تسلیه و تبشیر است مر بعض مشتاقان را که اگر بسبب دوری ضروری از سعادت قرب صوری محروم باشند باید که از توجه و حضور قلبی غافل نباشند و خود را از ساحت حضور دور خیال نکنند که
بوسیلهٔ صلوة و سلام و وصول آن بآنحضرت نزدیک اند مصرع قرب جانی چو بود بعد مکانی سهل است رواه النسائی و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و هم از ابی هریره روایت است
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رغم انف رجل ذکرت عنده فلم یصل علی خاک آلوده شده باد بینی مردی یعنی خوار باد و هلاک باد مردی که ذکر کرده شوم یعنی برده شود نام من نزد آن مرد و درود
نفرستد بر من ظاهر این حدیث آنست که هر بار که در مجلس نام آنحضرت صلی الله علیه وسلم برده شود درود فرستادن واجب گردد از جهت ورود وعید بر ترک آن مگر آنکه گویند آنچه دلیل وجوب است
لحوق وعید بعذاب آخرت است و این وعید برغم انف نه از آن قبیل است و غایت آن دلالت بر استحباب و فضیلت است تا آنکه میگویند در امثال این عبارت حقیقت دعا مراد
نیست بلکه مراد نوعی از تقبیح و توبیخ است و رغم انف رجل دخل علیه رمضان ثم انسلخ قبل ان یغفرله و خاک آلوده شده باد مردی که در آید بر وی ماه رمضان پس تر بگذرد پیش از آنکه
آمرزیده شود مر آن مرد را یعنی عبادت نکند و قیام بحق این ماه ننماید که سبب آمرزش وی گردد و رغم انف رجل ادرک عنده ابواه الکبر او احدهما فلم یدخلاه الجنة و خوار باد مردی
که دریابد در نزد وی پدر و مادر وی پیری یا یکی از ایشان … پس در نیارند او را در بهشت یعنی نیکی نکند با ایشان و بجای نیارد حقوق ایشان را تا موجب دخول بهشت گردد …

بود آمدن او بهشت داشوند رواه الترمذي وعن ابي طلحة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم جاء ذات يوم والبشر في وجهه روايتست از ابي طلحه انصاري كه صحابي مشهورست زوج ام انس نام او زيد بن سهل آنحضرت فرمود صلى الله عليه وسلم او را ابو طلحه در لشكر بهتر از صد مرد است آمد آنحضرت روزي يعني پيش ياران خود و حال آنكه اثر خوشحالي و تازگي كشادگي در روي مبارك بود فقال پس گفت آنحضرت انه جاءني جبرئيل بدرستيكه شان اينست كه آمد مرا جبرئيل فقال پس گفت جبرئيل ان ربك يقول بدرستيكه پروردگار تو ميگويد اما يرضيك آيا راضي نميسازد ترا يا محمد ان لا يصلي عليك احد من امتك الا صليت عليه عشرا ولا يسلم عليك احد من امتك الا سلمت عليه عشرا اين كه صلوة نفرستد بر تو هيچ يكي از امت تو مگر كه صلوة بفرستم من بروي ده بار و سلام از اين بشارت يا بجهة شكرانه قدر و بزرگي او يست نزد خداي سبحانه يا بجهة حصول صواب مر امت را كه غايت حرص و خواهش آنحضرت طلب خيرست براي ايشان رواه النسائي والدارمي وعن ابي بن كعب قال قلت روايتست از ابي بن كعب كه از فضلاء صحابه است و احوال شريف وي در موضع ديگر نوشته شده است گفت گفتم يا رسول الله اني اكثر الصلوة عليك بدرستيكه من بسيار ميفرستم درود را بر تو يعني ميخواهم كه بسيار فرستم فكم اجعل لك من صلوتي پس چه مقدار از زمان بگردانم و معين سازم براي تو يعني براي درود فرستادن بر تو از صلوة خود يا مراد آنست كه درود بسيار ميفرستم و ليكن ميخواهم كه آنرا عددي و وقتي معين سازم و شيخ ابن حجر در شرح خود گفته كه مراد از صلوة دعاست يعني من زمان معين دارم كه در آن براي نفس خود دعا ميكنم ميخواهم كه درود بر تو فرستم و بسيار فرستم چه مقدار از آن زمان براي درود فرستادن بر تو صرف كنم پس حضرت صلى الله عليه وسلم اختيار او گذاشت و فرمود هر چند بيشتر كني بهتر فقال پس فرمود ما شئت هر مقداري كه ميخواهي از زمان صلوة خود بر درود صرف كن قلت الربع ابي بن كعب ميگويد گفتم من كه چهار يك از زمان صلوة خود صرف كنم بر درود قال ما شئت گفت آنحضرت هر چه ميخواهي بكن اگر ربع ميخواهي ربع بكن فان زدت فهو خير لك پس اگر زياده كني از ربع بهترست مر ترا قلت النصف گفتم نصف زمان را بگردانم براي درود قال ما شئت گفت آنحضرت هر چه ميخواهي نصف كن اگر نصف ميخواهي فان زدت فهو خير لك پس اگر زياده كني بهترست مر ترا قلت فالثلثين گفتم پس دو ثلث زمان را بگردانم براي درود قال ما شئت فان زدت فهو خير لك قلت اجعل لك صلواتي كلها گفتم بگردانم براي تو همه زمان دعاي خود را همه قال اذن تكفى همك ويكفر لك ذنبك گفت آنحضرت آنگاه كه همه زمان خود را براي صلوة من ميگرداني كفايت كرده ميشود و بر آورده ميشود همه مقصودهاي تو ديني و دنيائي و پوشيده ميشود براي تو همه گناهان تو خطا ها و باطنها و اول و آخر رواه الترمذي و سبب انجاح مرام در صلوة بر حضرت سيد انام عليه الصلوة والسلام آنست كه چون بنده سؤال طلب رغبت خود در محاب و مرضي خدا و رسول خدا صرف كرد بصدق و خلاص آنرا بر محاب مطالب نفس خود ايثار نمود لاجرم مستحق جزاي كامل و قابل فيض خاص و مستوجب كفايت جميع مهمات گشت من كان لله كان الله له من شغله ذكري عن مسئلتي الحديث و من يتق الله يجعل له مخرجا الآيه نيز دليل آنست چون شيخ اجل اكرم عبد الوهاب متقي رحمة الله عليه اين مسكين را بزيارت مدينه طيبه وداع ميكرد فرمود بدانيد و آگاه باشيد كه درين راه هيچ عبادتي بعد از اداي فرائض چون صلوة بر حضرت سيد كائنات صلى الله عليه وسلم نيست بايد كه تمامه اوقات خود را صرف آن كنيد و بچيزي ديگر نپردازيد عرض كرده شد كه آنرا عددي معين هم باشيد فرمود اينجا تعيين عدد شرط نيست چندان بخوانيد كه بدان رطب اللسان شويد و برنگ او رنگين شويد و مستغرق گرديد وعن فضالة بن عبيد فضالة بفتح فا بن عبيد بضم عين و فتح با ابو محمد انصاري اوسي صحابي اول مشاهد وي احد است و بيعت كرده تحت الشجره و حاضر شد خيبر را انتقال كرد بشام و ساكن شد دمشق را و والي شد قضاي دمشق را براي معويه در زمان خروج او بصفين و مات بها ثلث و خمسين بر قول اصح قال بينا رسول الله گفت فضاله در اثناي آنكه پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قاعد نشسته بود اذ دخل رجل فصلى ناگاه در آمد مردي پس نماز گذارد فقال پس گفت آن مرد بعد از نماز اللهم اغفرلي وارحمني فقال رسول الله پس گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم عجلت ايها المصلي شتابي كردي اي مصلي كه دعا كردي پيش از حمد خدا و صلوة بر من اذا صليت فقعدت چون نماز گذاري پس نشستي بعد از نماز احتمال دارد كه مراد قعده نماز باشد يا نشستن بعد از فراغ از نماز براي دعا و اين ظهر و اوفق است بسياق حديث فاحمد الله بما هو اهله پس ثنا گو بر خدا بچيزي كه وي تعالى اهل آنست از صفات كمال وصل علي و درود فرست بر من ثم ادعه پستر دعا كن خدا را و درخواست كن از وي هر چه ميخواهي تعليم كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم آن مرد را آداب دعا كه پيش از دعا حمد و صلوة بايد گفت بعد از ان دعا كرد و از احاديث ديگر معلوم شده است كه بعد از دعا نيز حمد بايد گفت و درود فرستاد قال گفت فضاله بن عبيد كه راوي حديث است ثم صلى رجل آخر بعد ذلك پستر نماز گذارد مردي ديگر بعد از مرد نخستين فحمد الله وصلى على النبي پس حمد گفت اين مرد خدا را عز وجل و درود فرستاد بر پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فقال له النبي پس گفت مر اين مرد را پيغمبر صلى الله عليه وسلم ايها المصلي ادع تجب اي مصلي دعا كن هر چه خواهي اجابت كرده ميشوي و قبول كرده ميشود دعاي تو رواه الترمذي وروى ابو داود والنسائي نحوه وعن عبد الله ابن مسعود رضي قال كنت اصلي والنبي گفت ابن مسعود بودم من كه نماز ميكردم و پيغمبر صلى الله عليه وسلم حاضر حاضر بود و در بعض نسخ صحيحه لفظ حاضر موجود است و در بعض نسخ لفظ حاضر كه موجود نيست مقدر و مراد است وابو بكر وعمر معه و ابو بكر و عمر رضي الله عنهما نيز با آنحضرت حاضر بودند فلما جلست بدأت بالثناء على الله پس هرگاه كه نشستم بعد از گذاردن نماز آغاز كردم بحمد و ثنا بر خداي عز وجل ثم الصلوة على النبي پستر ابتدا كردم بدرود بر پيغمبر صلى الله عليه وسلم ثم دعوت لنفسي پستر دعا كردم براي خود فقال النبي پس گفت پيغمبر صلى الله عليه وسلم سل تعطه سل تعطه سوال كن داده ميشوي سوال كن داده ميشوي هر چه ميخواهي و ميطلبي اين كلمه اكرر فرمود بقصد تاكيد و طلب مزيد رواه الترمذي

الفصل الثالث عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سره ان يكتال بالمكيال الاوفى يكتال بفتح يا وضم آن هر دو تصحيح كرده اند بر وجه اول معني اين ميشود كسيكه شاد ميگرداند او را كه به پيمايد ثواب را و بر وجه ثاني پيموده شود براي او ثواب به پيمانه تمام تر و بيان تر يعني كسيكه ميخواهد كه حاصل كرد مراد او بر وجه اتم و اكمل اذا صلى علينا اهل البيت فليقل چون صلوة بفرستد بر ما كه اهل بيت نبوت و كرامتيم پس بايد كه بگويد و همچنين درود بفرستد كه اللهم صل على محمد النبي الامي وازواجه امهات المؤمنين وذريته واهل بيته كما صليت على ابراهيم انك حميد مجيد امي لقب خاص آنحضرت است كه مذكور است در توريه و انجيل و ساير كتب سماويه و امي در لغت كسي را گويند كه نخوانده و نوشتن نداند و در مكتب نرفته و از كسي نياموخته منسوب بام يعني همچنانكه از شكم مادر بر آمده است نظم نگار من كه بمكتب نرفت و خط ننوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد يتيمي كه ناكرده قرآن درست كتب خانه چند ملت بشست بتعليم آداب او را چه حاجت كه او خود ز آغاز آمد مؤدب و آنحضرت را با وجود صحت معني

امی منسوب بام القری که نام مکه معظمه است نیز میگویند یا منسوب بام الکتاب که نام لوح محفوظ است درکتب ملکوت سبق درس نخوانده نیز میخواند صلی الله علی النبی الامی وآله وسلم رواه ابوداود وعن علی رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البخیل الذی من ذکرت عنده فلم یصل علی بخیل سخت وتمام دربخل کسی است که ذکر کرده شوم من وبرده شود نام من نزد وی پس درود نفرستد بر من یعنی آنکه بخیل هست کمال
خود را باوجود میل طبیعت وحکم جبلت از خود جدا نتواند کرد دربخل از این درمیگذرد که بحکم کسل وغفلت یک کلمه را بنام آن سرور بگوید اندازنفس خود بیرون آورد وادای حق وشکر نعمت گذارد وواجب محبت وفا
جای آنست که جانها فدای او کنند چه جای یک کلمه که نام وی بزبان آرند شعر مرحبا ای پیک مشتاقان بده پیغام دوست تاکنم جان از سر رغبت فدای نام دوست رواه الترمذی ورواه احمد
عن الحسین بن علی رضی الله عنهما وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح غریب معانی این الفاظ وتوجیه اجتماع این صفات در حدیث واحد درمقدمه معلوم شد فتذکر وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من صلی علی عند قبری سمعته کسیکه درود بفرستد بر من نزد قبر من بشنوم من صلوة او را ومن صلی علی نائیا ابلغته وکسیکه درود بفرستد بر من از دور رسانیده میشوم من یعنی در حضور قبر رسانیده شود صلوة او ومراد که ملائکه میرسانند
میرسانند و بر هر تقدیر درسلام میکنیم وجواب سلام وی میگوییم از اینجا میتوان دانست که سلام بر آنحضرت چه فضیلت دارد دوسلام گوینده بر آنحضرت را خصوصا بسیار گوینده راچه شرف
است اگر سلام تمام عمر را یک جواب آید سعادتست چه جای آنکه هر سلام را جواب شنود بیت بهر سلام مکن رنجه در جواب آن لب که صد سلام مرا بس یکی جواب از تو رواه البیهقی فی
شعب الایمان وعن عبد الله بن عمرو قال من صلی علی النبی صلی الله علیه وسلم واحدة صلی الله علیه وملائکته سبعین صلوة عبد الله بن عمرو گفت کسیکه درود بفرستد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
یک درود فرستد خدا تعالی بر وی وفرشتگان وی هفتاد درود این قول عبد الله بن عمرو است اما از حضرت شنیده گفته است چه ثواب اعمال وکمیت وکیفیت جز شنیدن از حضرت نبوت
نتوان گفت پس حدیث موقوف اینجا حکم مرفوع دارد چنانکه درمقدمه گذشت رواه احمد وعن رویفع بضم راء وفتح واو وسکون یاء وکسر فاء صحابیست بن ثابت انصاری معدودست از مصریین
امیر کرده اند اورا معویه بر طرابلس پس غزا کرد افریقیه را سنة سبع واربعین ومات برقة وقیل بالشام سنة ست وخمسین وهست از اهل مصر روایت میکنند از رسول الله که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم گفت من صلی علی محمد کسیکه درود فرستد بر محمد وقال وبگوید اللهم انزله المقعد المقرب عندک یوم القیمة خداوندا فرود آر محمد را درجای نشستگاه که نزدیک گردانیده شده است نزد تو
روز قیامت وجبت له شفاعتی واجب میگردد مر او را شفاعت من اگرچه شفاعت آنحضرت ثابت است مر تمامه مسلمانان را اما گوینده این درود را باین صیغه واجب ومحتم است و
شفاعتی خاص ودرجتی مخصوص است او را چنانکه در زائران قبر شریف وارد شده است رواه احمد وعن عبد الرحمن بن عوف قال خرج رسول الله بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حتی دخل
نخلا تا آنکه درآمد در خرستان خرما فسجد پس سجده کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فاطال السجود پس دراز کرد سجده را حتی خشیت ان یکون الله تعالی قد توفاه تا آنکه ترسیدم من که باشد خدا
تعالی که بتحقیق میرانیده است آنحضرت را قال فجئت انظر گفت عبد الرحمن عوف پس آمدم درحالتی که نگاه میکنم فرفع رأسه پس برداشت سر خود را فقال پس فرمود مالک چه شده است
ترا وچه [illegible] فذکرت ذالک له پس ذکر کردم من وگفتم حالت خشیت خود را که مگر میرانیده است او را خدا تعالی قال فقال ان جبرئیل علیه السلام قال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
که جبرئیل گفت مرا الا ابشرک ان الله عز وجل یقول لک آیا بشارت ندهم ترا که بتحقیق خدای عز وجل میگوید ترا من صلی علیک صلیت علیه کسیکه درود فرستد بر تو صلوة فرستم
بروی ومن سلم علیک سلمت علیه کسیکه سلام فرستد بر تو سلام فرستم بروی رواه احمد وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال گفت عمر ان الدعاء موقوف بین السماء والارض بدرستیکه دعا ایستاده
گردانیده میشود میان آسمان وزمین یعنی لا یصعد منه شیء بالا نمیرود ویا بالا برده نمیشود از آن دعا چیزی حتی تصلی علی نبیک تا آنکه درود میفرستی بر پیغمبر خود یعنی اجابت وقبول دعا موقوف
بر درود فرستادنست ودرود خود مستجاب ومقبول است مصعد قبول واصل وموصول است بطفیل وتوسل آن نیز دعا بمحل قبول میرسد شعر برکین موسی داشت که درکعبه رسد دست ورای
کبوتر زد وناگاه رسید رواه الترمذی باب الدعاء فی التشهد درکتب فقه مذکور است که بعد از خواندن التحیات ودرود دعا کند هرچه که خوش آید او را بعد از آنکه مشابه بکلام ناس
نباشد سوال وطلب آن از ایشان ممکن نبود وسابقا درباب تشهد از حدیث ابن مسعود گذشت که ثم لیتخیر من الدعاء اعجبه الیه وادعیه مخصوص از آنحضرت نیز آمده اما که مراد اعجب
از همین ادعیه ماثوره خواهد بود وبالجمله توسل وتمسک باین ادعیه اولی وافضل واکمل است از جهة بودن آنها تمام جامع ترمقاصد دنیا وآخرت را وبالله التوفیق الفصل الاول عن عائشة رضی الله
عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدعو فی الصلوة بود آنحضرت که دعا میکرد در نماز یعنی بعد از تشهد یقول میگفت اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر خداوندا پناه میجویم بتو از عذاب
گور وگفته بود وبیان آن بتفصیل در اول کتاب درباب اثبات عذاب قبر گذشت واعوذ بک من فتنة المسیح الدجال وپناه میجویم بتو از ابتلاء وآزمایش مسیح دجال که درآخر زمان برآید ودعوی
خدائی کند وباشند از خوارق عادت بردست وی ظاهر گردد ومردم را اکراه کرده اند بتفصیل این احوال در اواخر کتاب درباب علامات الساعة بیاید ومسیح اسم مشترک است اطلاق کرده
میشود بر دجال علیه اللعنة وبر عیسی علیه السلام ولکن چون مطلق واقع شود مراد عیسی است افتد ونیز داراده آن ملعون مقید گردانند بدجال چنانکه درین حدیث واقع شده است ووجه تسمیه
وی وحضرت عیسی علیه السلام باین نام وآنچه متعلق است بدان درمحلش بیاید ان شاء الله تعالی واعوذ بک من فتنة المحیا والممات وپناه میجویم بتو از ابتلاء حالت زندگانی ومردن ومراد بفتنه
محیا آنچه موجب زیغ وزلل ومیل وانحراف گردد از راه راست وثبات بر دین اسلام وتحصیل مرضیات حق از انواع بلا ومحن واسباب ضلالت وبطالت وبفتنه ممات وسوسه شیطان
درحالت نزع وسوال منکر ونکیر واگر وسوسه شیطان را داخل فتنه محیا دارند وفتنه ممات مخصوص بفتنه قبر نیز وجهی دارد اللهم انی اعوذ بک من المأثم خداوندا من پناه میجویم بتو از گناه وکار
امریکه بسبب وقوع دراثم گردد والمغرم واز وام که برگردن نشیند وادای آن نشود اما فقه یا درمعصیت کنند اما اگر درطاعت وکار خیر کنند واز وفای آن عاجز نباشد ان بمحل استعاذت نیست
وباوجود آن امر بی صعوبتی نیست شاید که بمیرد و ورثه وفا بدان نکنند وگرفتار ماند وچون آنحضرت استعاذت میکرد از وام ودر نظرها برکار آن آسان فیما ید فقال له قائل پس گفت
مر آنحضرت را گوینده از صحابه ما اکثر ما تستعیذ من المغرم عجب بسیار است استعاذه تو از وام فقال پس بیان کرد آنحضرت قباحت وام وشناعت آن را وگفت ان الرجل اذا غرم حدث بدرستیکه مرد چون

وام دار گردد

وا مدار میشود وسخن میکند با مردم از احوال معاملت خود واظهار فقر وفاقه تا دین بدهند یا در تمهید عذر خود ودر تقصیر ادای آن دروغ میگوید پس دروغ میگوید ومعنی اخیر مناسب تر است بقول او ری
ووعده ناخلف ووعده میکند بر وفای آن در مستقبل پس خلاف وعده میکند متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا فرغ احدکم من التشهد الآخر گفت آنحضرت چون فارغ گردد
از شما از تشهد پسین فلیتعوذ بالله من اربع پس باید که پناه جوید بخدا از چهار چیز من عذاب جهنم ومن عذاب القبر ومن فتنة المحیا والممات ومن شر المسیح الدجال رواه مسلم وعن ابن عباس ان
النبی صلی الله علیه وسلم کان یعلمهم هذا الدعاء کما یعلمهم السورة من القرآن روایت است از ابن عباس که آنحضرت می آموزانید صحابه را این دعا را چنانچه می آموزانید سورهٔ از قرآن را بتاکید واهتمام
در امر بخواندن وتعهد بحفظ آن یقول قولوا میگفت بگوئید اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم واعوذ بک من عذاب القبر واعوذ بک من فتنة المسیح الدجال واعوذ بک من فتنة المحیا والممات
رواه مسلم وعن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قلت یا رسول الله علمنی دعاء ادعو به فی صلوتی ابوبکر صدیق بآنحضرت عرض داشت که بیاموزان مرا ای پیغمبر خدا دعائی که دعا کنم آن دعا
در نماز خود یعنی بعد از تشهد اخیر وفهم این قید بجهت آنکه دعائیکه متعارف ومعهود بود خواندن آن در نماز درین محل بود قال قل گفت آنحضرت بصدیق بگو وبخوان این دعا را اللهم انی ظلمت نفسی
ظلما کثیرا خداوندا بتحقیق من ستم کرده ام برنفس خود ستم کردنی بسیار در اکثر روایات کثیرا بثای مثلثه است ودر بعض روایات مسلم کبیرا بموحده آمده وامام نووی فرموده که اگر در
خواندن هر دو را جمع کند بهتر باشد ولا یغفر الذنوب الا انت ونمی آمرزد همه گناهان بندگان را هیچ کس مگر تو فاغفر لی مغفرة من عندک پس بیامرز مرا آمرزیدنی خاص از نزد تو وارحمنی و
رحمت ومهربانی کن مرا انک انت الغفور الرحیم بدرستیکه توئی آمرزنده گناهان ومهربانی کننده بر بندگان متفق علیه وعن عامر بن سعد عن ابیه روایت میکند عامر بن سعد بن ابی وقاص که تابعی ثقه است
شنیده پدر خود را وعثمان وعائشه را وشنیده از وی زهری وغیره روایت میکند از پدر خود قال گفت سعد کنت اری رسول الله بودم من که می دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یسلم عن یمینه
وعن یساره سلام میداد از جانب راست واز جانب چپ حتی اری بیاض خده تا آنکه میدیدم من سفیدی رخسار مبارک او را یعنی آنمقدار روی در سلام میگردانید که رخسار روشن او
دیده میشد زهی سعادت کسیکه در پهلوی او میبود ونیت کاشکی اندر نماز جا شود پهلوی تو تا بتقریب سلام افتد نظر بر روی تو رواه مسلم وعن سمرة بفتح سین وضم میم صحابی مشهور
احوال او در مواضع دیگر نوشته شده بن جندب بضم جیم ودال بفتح وضم آمده قال کان رسول الله گفت سمره بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا صلی صلوة چون میگذارد نماز را اقبل علینا
بوجهه توجه میکرد بر ما بروی مبارک خود یعنی در حال سلام دادن بیکی از دو جانب بروی راست یا چپ واقرب آنست که مراد بعد از سلام باشد چه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از سلام
و فراغ از نماز گاهی برمیگشت بجانب دست راست وگاهی بدست چپ چنانکه در احادیث بیاید وگاهی روی بجانب قوم وپشت بسوی قبله می نشست رواه البخاری وعن
انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم ینصرف عن یمینه بود آنحضرت که برمیگشت از نماز از جانب دست راست خود رواه مسلم وعن عبد الله بن مسعود قال گفت ابن مسعود لا یجعل احدکم للشیطان شیئا من
صلوته باید که نگرداند یکی از شما مر شیطان را نصیبی از نماز خود وبیان کرد آنرا بقول خود یری ان حقا علیه ان لا ینصرف الا عن یمینه بداند واعتقاد کند ناکام برد که حق است ولازم است بروی که
بر نگردد از نماز مگر از جانب دست راست خود یری بفتح یا وضم آن هر دو روایت است بفتح بمعنی علم وبضم بمعنی ظن لقد رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم کثیرا ینصرف عن یساره هر آینه بتحقیق
دیدم من آنحضرت را بسیار که برمیگشت از جانب چپ خود متفق علیه حاصل مقام آنکه آنحضرت بعد از سلام دادن گاهی برمیگشت از جانب یمین ومی نشست بجانب یسار ودر بیشتر احوال
اینچنین بود که سلام میداد ودعا میخواند وبجانب حجرهٔ شریف که در جانب یسار است میرفت وگاهی برعکس این میکرد از جانب یسار برمیگشت وبجانب یمین می نشست واول اکثر
حمل کرده اند که در روی تیامن است وفعل آنحضرت در اکثر احوال اینچنین بود ولیکن ابن مسعود در منع میگوید که ثانی اگرچه رخصت است وکم بود اما در سنت اعتقاد وجوب باید گرفت واز
ترخیص شارع اعراض نباید نمود که در حدیث آمده است که حق تعالی دوست میدارد که عمل کرده شود برخصتهای او چنانکه دوست میدارد که عمل کرده شود بعزیمتهای او وشافعیه ازین دو حدیث
جمع کرده اند که مصلی را باید که برگردد بصوب حاجت خود اگر حاجت او بجانب یمین است چنانکه منزل او در آنجانب است یا کاری دارد وآن جانب بجانب یمین برگردد واز امیر المؤمنین علی
رضی الله عنه نیز همچنین مرویست وبازگاهی آنحضرت صلی الله علیه وسلم مستقبل قوم نیز می نشست وروی بجانب ایشان میکرد وپشت بسوی قبله اگر کاری میداشت با ایشان وخطابی
میکرد وسخنی میگفت چنانکه در حدیث سابق گذشت اذا صلی صلوة اقبل علینا بوجهه ودر حدیث بخاری ومسلم آمده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون فارغ میشد از نماز بامداد استقبال
میکرد بوجه شریف خود اصحاب را ومیگفت آیا دیده است هیچ یکی از شما خوابی طلب میکرد خوابی را که در وی بشارت فتح مکه بود وغیر این احادیث دیگر نیز ظاهر درین معنی است فتدبر وعن
البراء قال کنا اذا صلینا خلف رسول الله گفت براء بن عازب رضی الله عنه بودیم ما چون نماز میکردیم در پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم احببنا ان نکون عن یمینه دوست میداشتیم که
باشیم در جانب راست آنحضرت یقبل علینا بوجهه که اقبال وتوجه آرد برما بروی مبارک خود در وقت سلام دادن یعنی در سلام اول یعنی پیشتر از آنکه روی بجانب چپ کند نظر شریف
بجانب ما افتد واول پیشانی جمال او ما مستعد شویم بخطاب کریم وی مشرف گردیم واقتباس انوار واستمداد واسرار از مواجهت شریف او نمائیم خصوصا در وقت رجوع وی از جناب حق
وانصراف از صلوة که قرة العین ومحل نهایت شهود ووقت غایت قرب اوست صلی الله علیه وسلم واین یکی از وجوه فضیلت ایستادن است در جانب یمین امام وبهتر آنکه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم امر میکرد بزرگان صحابه را که نزدیک بوی بایستند قال فسمعته گفت براء بن عازب پس شنیدم آنحضرت را یقول میگفت آنحضرت بعد از سلام در دعای که میکرد رب
قنی عذابک نگاهدار مرا از عذاب خود یوم تبعث او تجمع عبادک روز قیامت که برانگیزی یا جمع میکنی بندگان خود را او تجمع شک راویست که تبعث گفت یا تجمع
اینجا معلوم میشود که بندگان خاص مقربان درگاه از عذاب وی میترسند وبرحمت وی پناه میجویند واین برای تعلیم امت است که از ادب درگاه آگاه باشند رواه مسلم وعن ام سلمة
قالت ان النساء فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم کن اذا سلمن من المکتوبة قمن گفت ام سلمه که زنان در زمان آنحضرت چون سلام میدادند از نماز فرض برمیخاستند ومیرفتند پیش از

مردان و پشت رسول الله صلی الله علیه وسلم و من صلی من الرجال ما شاء الله و برجای خود میبود آنحضرت و هرکه نماز گذارده بود از مردان تا زمانیکه خواسته بود خدا پس گاهی بهمین قدر می‌نشست که میگفت
اللهم انت السلام ومنک السلام الی آخره و گاهی بقدری می‌نشست و دعا میکرد و قرآن میخواند و تبلیغ احکام میکرد و گاهی می‌نشست در مصلای خود تا بر آمدن آفتاب بنا بر اختلاف
احوال و مقتضیات آن فاذا قام رسول الله پس چون می ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قام الرجال می ایستادند مردان رواه البخاری و سنذکر حدیث جابر بن سمرة فی باب الضحک ان شاء الله
تعالی و سر انجام است که ذکر کنیم حدیث جابر بن سمره را که در وی ذکر نشستن آنحضرت است بعد از نماز بامداد تا بر آمدن آفتاب در باب ضحک که ذکر ضحک آنحضرت نیز در وی واقع است و لعل وجه
ذکر آن حدیث را در آن باب مناسب تر دیده الفصل الثانی عن معاذ بن جبل قال اخذ بیدی رسول الله گفت معاذ بن جبل گرفت دست مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال انی لاحبک یا معاذ پس گفت
آنحضرت بدرستیکه من هر آینه دوست میدارم ترا ای معاذ فقلت و انا احبک پس گفتم و من دوست میدارم ترا یا رسول الله قال فلا تدع ان تقول فی دبر کل صلوة گفت آنحضرت پس ترک مکن این را
که گوئی در پس هر نماز این دعا را ظاهر آنست که مراد از ایراد این حدیث در باب الدعاء فی التشهد خواندن او است بعد از التحیات پیش از سلام و از کتاب سفر السعادت معلوم میشود که خواندن او بعد
فراغ از نماز بود رب اعنی علی ذکرک و شکرک و حسن عبادتک ای پروردگار من یاری ده مرا بر یاد کردن تو و سپاس داشتن تو و نیک کردن عبادت تو و بجای آوردن آن بجهت شهود
و مراقبه که الاحسان ان تعبد ربک کانک تراه الحدیث رواه احمد و ابو داود والنسائی الا ان ابا داود لم یذکر لیکن ابو داود ذکر نکرده است این کلمه که قال معاذ و انا احبک
این حدیث مسلسل است باین فعل اخذ بیدی و بقول انی احبک و بکتابت حروف نیز از قبل بعضی از علمای یمن رسیده است والحمد لله علی ذلک و عن عبد الله بن مسعود ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم کان یسلم عن یمینه بود آنحضرت که سلام میداد از راست خود و میگفت السلام علیکم و رحمة الله حتی یری بیاض خده الایمن تا آنکه دیده میشد سفیدی رخسار راست وی و عن یساره
و سلام میداد از چپ خود و میگفت السلام علیکم و رحمة الله حتی یری بیاض خده الایسر تا آنکه دیده میشد سفیدی رخسار چپ وی رواه ابو داود والترمذی والنسائی و لم یذکر الترمذی ذکر
نکرده است ترمذی این کلمه را حتی یری بیاض خده نه در ایمن و نه در ایسر و بهمین مقدار آورده کان یسلم عن یمینه السلام علیکم و رحمة الله و همچنین در جانب دیگر و این ائمه این حدیث را از عبد الله
بن مسعود روایت کرده اند و رواه ابن ماجة عن عمار بن یاسر و روایت کرده است او را ابن ماجه از عمار بن یاسر و معلوم نشد که ابن ماجه موافق ابو داود و نسائی است در ذکر حتی یری بیاض
خده یا با ترمذیست در عدم ذکر آن و هو الظاهر و عن عبد الله بن مسعود قال کان اکثر انصراف النبی گفت ابن مسعود بود بیشتر برگشتن پیغمبر صلی الله علیه وسلم من صلوته از نماز خود الی شقه الایسر الی حجرته
بسوی پهلوی چپ خود بجانب حجره خود که بجانب ایسر مسجد بود رواه فی شرح السنة و عن عطاء الخراسانی عن المغیرة قال قال رسول الله روایتیست از عطای خراسانی که از مشاهیر تابعین است
و ثقه است ولادت یافت سنة خمسین و وفات یافت سنة خمس و ثلثین و مائة ابو حاتم گفت ثقه است و نسائی گفته لا باس به روایت کرد از وی مالک و معمر از مغیرة بن شعبه
که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یصلی الامام فی الموضع الذی صلی فیه حتی یتحول نگذارد امام جائی که گذارده است در وی تا آنکه بر گردد و انتقال کند از جای خود بجای دیگر و گفته اند
که این حکم مخصوص بامام نیست بلکه شامل است مقتدیان را نیز و وجه تحول امام آنست که توهم نکند کسیکه هنوز در نماز فرض است و بعضی گویند که وجه تحول آنست که تا گواهی دهند برو
موضع بعبادت و بعضی گویند اظهار تکثیر عبادت و بعضی گویند تاخیر رتبه نفل از رتبه فرض و این وجوه شامل امام و مقتدیان و تمامه تصلیانست باید که نفل در جای فرض نگذارد رواه
ابو داود و قال عطاء الخراسانی لم یدرک المغیرة و گفت ابو داود که عطای خراسانی در نیافته و ندیده است مغیره را پس این حدیث متصل نباشد زیرا که فوت مغیرة بن شعبه سنة خمسین است
و ولادت عطای خراسانی در سنة خمسین است پس حدیث منقطع است و عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم حضهم علی الصلوة و نهاهم ان ینصرفوا قبل انصرافه من الصلوة روایت است از انس که
آنحضرت بر انگیخت و بر غلانید صحابه را بر نماز یعنی تاکید و ترغیب کرد بر محافظت و ادامت آن و سیاق حدیث دلالت است که مراد مبادرت و مسارعت بجماعت و ادراک تکبیرة الاولی
باشد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهی کرد از ینکه بر گردند پیش از بر گشتن وی صلی الله علیه وسلم از نماز خود چنانکه پیشتر از حضرت سلام دهند و از نماز بر آیند یا بعد از سلام دادن پیشتر از آنکه آن
حضرت بر خیزد بر خیزند و بروند و منتظر ذکر و دعا نشینند و نهی بر معنی اول تحریمی است و بر ثانی تنزیهی رواه ابو داود الفصل الثالث عن شداد بفتح شین و تشدید دال بن اوس بفتح
همزه و سکون واو کنیت او ابو یعلی است برادر زاده حسان بن ثابت او و پدر او صحابی است نزول کرد به بیت المقدس و معدود است از اهل شام ابو الدرداء گفت
که شداد داده شده است علم و حلم قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی صلوته بود آنحضرت که میگفت در نماز خود یعنی در آخر نماز در تشهد یا بعد از سلام عقیب صلوة و در روایت
احمد آمده فیها او فی دبرها یعنی میگفت در نماز یا بعد از نماز و مؤلف این را در باب دعا بعد از تشهد آورده اللهم انی اسئلک الثبات فی الامر خدایا من سوال میکنم ترا ثبات و
از تو استقامت و پایه جا بودن در کار دین والعزیمة علی الرشد و همت و آهنگ بر رشد رشد و رشاد [illegible] ضد غی است و اسئلک شکر نعمتک و
میکنم ترا توفیق شکر نعمت تو که سبب مزید نعمت و حفظ او است از هلاک و حسن عبادتک و خوبی و نیکوی عبادت ترا و اسئلک قلبا سلیما و میخواهم ترا دل پاک یعنی از عیب
نهی از عقائد فاسده و میل بشهوات و التفات بما سوای تو و لسانا صادقا و زبان راست گو و اسئلک من خیر ما تعلم و سوال میکنم ترا از نیکی آنچه میدانی تو که آن خیر است نه آنچه من خیر
پندارم چه بسیار چیز را خیر پندارد و دوست دارد و بعض الامر شر باشد و در آوردن کلمه من که مفید تبعیض است بجهت آنست که تمامه خیر کسی را حاصل نیست مگر آنچه قسمت او است
یا من ندانده است و سوال کل خیر و تمامه آن در ادعیه ماثوره بسیار است و اعوذ بک من شر ما تعلم و پناه میجویم بتو از بدی آنچه میدانی تو و استغفرک لما تعلم و طلب آمرزش میکنم از تو
هر گناهی که میدانی تو و این همه تعلیم است که چنین خواهند که الا آنحضرت را حاصل است خیر کل خیر و شر را کردم [illegible] حال وی کامل نیست و آمرزیده شده است او را ما تقدم و ما تاخر
و اکثر حال ادعیه ماثوره هم بر این است یا این همه تواضع و تذلل و اظهار بندگی است و شهود کبریای حق و لا ابالی در کاروست رواه النسائی و روی احمد نحوه و عن جابر قال کان

رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی صلوته بعد التشهد میگفت آنحضرت در نماز خود بعد از تشهد احسن الکلام کلام الله واحسن الهدی هدی محمد صلی الله علیه وسلم بهترین کلامها کلام خداست و بهترین سیرتها سیرت
محمد است صلعم و هدی بفتح ها و سکون دال سیرت نیک و این کلام از آنحضرت در خطبه ها ماثور است که بعد از حمد و ثنای حق این را میگفت و در تشهد نیز آمده است و مضمون آن تاکید و تقریر شهادتین است
رواه النسائی وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسلم فی الصلوة تسلیمة تلقاء وجهه گفت عائشه که بود آنحضرت که سلام میداد آنحضرت یکسلام بجانب روی مبارک
خود ثم یمیل الی الشق الایمن شیئا پس میل میکرد و چیزی خمیده بسوی پهلوی راست اندکی یعنی ابتداء سلام مستقبل قبله میکرد و پس میل میکرد اندکی در اثنای سلام و تمام میکرد سلام را چنانچه نموده شد
بیاض خد او چنانکه در روایات سابقه گذشت و مذهب امام مالک یکسلام است بظاهر این حدیث و ائمه ثلثه و دیگر علما بر دو سلام اند از جهة کثرت احادیث وارده در آن
و تاویل حدیث عایشه آنست که جهر میکرد بیک سلام و سلام دیگر خفیه میگفت رواه الترمذی وعن سمرة قال امرنا رسول الله روایت است از سمرة ابن جندب که گفت امر کرد ما را پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم ان نرد علی الامام که رد کنیم سلام را بر امام یعنی مقتدیان که سلام گویند جواب سلام امام کنند و از اینجا معلوم میشود که امام نیت سلام بر مقتدیان میکند و نتحاب ان
یسلم بعضنا علی بعض و امر کرد که یکدیگر را دوست گیریم با سلام دادن بعض بر بعض یعنی در سلام دادن در نماز نیت سلام بر یکدیگر کنیم که آن باعث محبت و مودت است و در سلام نماز نیت
ملائکه مقربین نیز باید کرد چنانچه در احادیث آمده است و در فقه نیز مذکور است رواه ابوداود باب الذکر بعد الصلوة بدانکه جهر بذکر مطلقا و بعد از نماز مشروع است و وارد شده است
در وی احادیث چنانکه بیاید و اختلاف است در آنکه مصلی بعد از نماز یا که بعد از وی نماز سنت است برخیزد یا نشسته باشد و بعد از برخاستن در مکان فرض سنت بگذارد یا انتقال کند در مکانی
دیگر نزد اکثر مختار آنست که بایستد و در جای دیگر سنت بگذارد و مستحب است که قوم نقض کنند صفوف را و امام نیز پس و پیش رود تا مشتبه نگردد بر مردم که در آیند که هنوز در جماعت اند و نماز
یکی از در آیندگان بنا برین توهم اقتدا کند و فاسد گردد اقتدای او و بعض گویند اگر بعض ادعیه مختصر که بصحت رسیده است خواندن آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مثل اللهم انت
السلام و منک السلام تبارکت یا ذوالجلال والاکرام و آیة الکرسی اگر بصحت رسد حدیث خواندن آن بعد از فرض چنانکه اکثر برانند نشسته بخواند درست است و نیز اختلاف است که افضل
انحراف و انتقال بجانب یمین است یا بجانب یسار و صحیح آنست که مخیر است بهر جانب که انتقال کند و اکثر برانند که بجانب یسار انتقال کند تا یسار را و یمین کرده و در مسجد شریف نبوی بجانب
یسار که حجره شریف در آنجانب است افضل است بالاتفاق و از آنچه باید دانست آنست که تقدیم روایت منافی نیست بعدیتی را که در باب بعض ادعیه و اذکار در احادیث
واقع شده است تصریح به الشیخ ابن الهمام و تعجیل قیام بسنت مغرب منافی نیست مر خواندن آیة الکرسی و امثال آنرا چنانچه در حدیث صحیح وارد شده است که بخواند بعد از نماز فجر و مغرب ذه
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر و آنکه بعض مردم تعجیل کنند چنانکه آیة الکرسی در سنت مغرب بخوانند چیزی نیست و مخالف سنت است
که در خواندن قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در سنت مغرب وارد شده است الفصل الاول عن ابن عباس قال کنت اعرف انقضاء صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم بالتکبیر
متفق علیه گفت ابن عباس که بودم من که میشناختم تمام شدن نماز آنحضرت را بتکبیر و اختلاف کرده اند شراح در بیان مراد بتکبیر بعض گفته اند که مراد بتکبیر اینجا ذکر است چنانکه در صحیحین
از ابن عباس آمده است که رفع صوت بذکر وقت انصراف مردم از نماز فرض در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم معهود بود و گفت ابن عباس میشناختم من انقضای صلوة را بدان بشنیدن آن
بخاری این حدیث را پس معلوم شد که مراد بتکبیر مطلق ذکر است و بعض گفته اند که مراد تکبیر است که در تسبیح و تحمید و تکبیر که بعد از نماز ده ده بار یا سی و سه بار میگویند واقع است و بعض میگویند
که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نماز تکبیر میگفتند یکبار یا سه بار و بعض میگویند که در ایام منا بود که تکبیرات تشریق میگفتند و طیبی گفته است که مراد تکبیراتی است که در نماز نزد
سر بر آوردن و فرو بردن در رکوع و سجود میگویند و مراد آنست که من میشناختم انقضای هر هیئت را که انتقال میکرد از وی بدیگری بتکبیر و این وجه بعید است از عبارت و بر تقدیر
مشکل میشود که این قول ابن عباس چه معنی دارد مگر وی رضی الله عنه حاضر نمیشد در نماز قاضی عیاض گفته است که وی صغیر بود و شاید که در حضور جماعت مواظبت نمینمود و احتمال دارد که حاضر
میشد و در آخر صفوف می ایستاد و پس میشناخت انقضای نماز را بتسلیم والله اعلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سلم لم یقعد الا مقدار ما یقول
گفت عائشه بود آنحضرت که چون سلام میداد نمی نشست مگر مقدار آنچه میگفت این کلمات را اللهم انت السلام و منک السلام خداوندا تو ئی سالم و منزه از جمیع نقائص و متصف
بتمامه کمالات و از تست سلامت بندگان از همه آفات و مخافات تبارکت یا ذوالجلال والاکرام بزرگی تو ای خداوند صفات سلبیه و ثبوتیه رواه مسلم و این ذکر بهمین مقدار وارد
واقع شده و بصحت رسیده است و بعض عوام الیک یرجع السلام زیاده کرده اند و گفته اند که آن در روایات نیامده و در اوراد بعض مشائخ زیاده بر این میخوانند معلوم نمیشود که این زیادت
از ایشانست یا روایتی هم دارند والله اعلم وعن ثوبان قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انصرف من صلوته استغفر ثلثا گفت ثوبان که مولای حضرت رسالت پناه و حاضر
گاه و بیگاه درگاه بود چون برمیگشت آنحضرت از نماز خود یعنی تمام میکرد و سلام میداد استغفار میکرد سه بار و میگفت استغفر الله استغفر الله استغفر الله همچنین آمده است تفسیر آن
از بعض سلف و در بعض روایات آمده است که میگفت سه بار استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و قال و میگفت نیز بعد از استغفار اللهم انت السلام و منک
السلام تبارکت یا ذوالجلال والاکرام رواه مسلم وعن المغیرة بن شعبة صحابی مشهور است احوال وی در موضعی نوشته شده است ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول فی دبر کل صلوة مکتوبة
بود آنحضرت که میگفت در پس هر نماز فرض لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر اللهم لا مانع لما اعطیت و لا معطی لما منعت و لا ینفع ذا الجد منک
الجد شرح این سابقا در باب الرکوع گذشته است متفق علیه بدانکه آنحضرت این کلمات و اذکار دیگر که در احادیث آمده است میگفت و گفته اند که در بعض احیان سلام میداد و بهم
میخواست بی آنکه هیچ چیزی بگوید و بخواند و در بعض اوقات این اذکار کل یا بعضی از آن میخواند و بعض در ترتیب خواندن آن گفته اند که اول استغفار باید کرد و بعد از وی اللهم انت

وکسیکه در جانب یسار بود ایسر و دیدیم انفتل کانفتال ابی رمثة پس بر گشت آنحضرت بعد از سلام مانند بر گشتن ابی رمثه یعنی نفسه میخواهد ابو رمثه نفس خود را یعنی بر گشت آنحضرت همچو بر گشتن من خود را
بلفظ غائب یاد کرد و این تفنن است در عبارت و این بر گشتن او بجانب چپ خواهد بود یا بجانب راست چنانکه از فعل آنحضرت مرویست فقام الرجل الذی ادرک معه التکبیرة الاولی من الصلوة پس برخاست
آن مرد که دریافته بود با آنحضرت تکبیرهٔ اولی را از نماز و فائدهٔ این قید که دریافت تکبیرهٔ اولی آنست که وی مسبوق نبود که برای اتمام برخاسته باشد بلکه برای گذاردن سنت ابتداء برخاست چنانکه فرمود یشفع
حالتی که جفت میکند نماز را یا نمازی یعنی برخاست تا راتبه بگذارد دو نوبت پس بجهید عمر فاخذ بمنکبه پس گرفت هر دو دوش آنمرد را و در بعض نسخ بمنکبیه یعنی هر دو دوش او فهزه پس بجنبانید او را ثم قال اجلس
پس گفت عمر بنشین فانه لن یهلک اهل الکتاب الا انه لم یکن بین صلوتهم فصل پس بدرستیکه هلاک نگردانیده است اهل کتاب را مگر همین که نبود در میان نماز ایشان فصل مراد بفصل اینجا یا تحول است
و نقل از مکان نماز بمکان دیگر چنانچه در حدیث ابی هریره آمده است که آیا عاجز می آید یکی از شما چون نماز بگذارد که پیش رود یا پس رود یا راست یا چپ یا مراد تکلم یا خروج است چنانکه در حدیث
مسلم آمده است از سائب که گفت امر کرد ما را رسول خدا که وصل نکنیم نماز را تا آنکه سخن کنیم یا بیرون آئیم و آوردن این حدیث در باب الذکر بعد از صلوة دال بر آنست که مراد بعدم فصل ترک
ذکر بعد از نماز باشد یعنی بعد از نماز فرض باید که ذکری بکنند از آنچه وارد شده است بعد از آن برخیزد چنانکه مذهب بعض است پس این حدیث دلالت کند بر عدم وصل تطوع بفریضه
چنانکه مذهب بعض است کما مر والله اعلم فرفع النبی پس برداشت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بصره چشم خود را فقال پس گفت اصاب الله بک یا ابن الخطاب رسانید ترا خدای تعالی ای پسر خطاب حق
یعنی همیشه ترا براه صواب برد و الهام صواب کند مقصود تصویب عمر است رضی الله عنه درین فعل رواه ابو داود و عن زید بن ثابت که صحابی مشهور است کاتب وحی و یکی از فقهای صحابه
و اجلهٔ ایشان قائم بفرائض بود وقت هجرت یازده ساله بود جامع قرآن در زمان ابوبکر و ناقل آن در مصحف در زمان عثمان رضی الله عنهم قال امرنا ان نسبح فی دبر کل صلوة ثلثا و ثلثین و نحمد ثلثا و
ثلثین و نکبر اربعا و ثلثین امر کرده شده ایم از حضرت رسول که تسبیح کنیم در پس هر نماز سی و سه بار و حمد گوئیم سی و سه بار و تکبیر بر آریم سی و چهار بار فاتی رجل فی المنام من الانصار پس آمده شد
مردی در خواب از قبیلهٔ انصار یعنی آمد او را فرشته در خواب در حدیث آمده است که رؤیای صالح از ملک است که می آید مرد را و رؤیای غیر صالح از شیطان است فقیل له امرکم
رسول الله پس گفته شد مر آن انصاری را یعنی گفت او را آن فرشته در خواب آیا امر کرده است شما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان تسبحوا فی دبر کل صلوة کذا و کذا که تسبیح کنید در پس هر نماز چندین
و چندین بار اکتفا بذکر تسبیح کرد از جهت اختصار یا همه را التسبیح نام کرد که مفید تنزیه و تقدیس الهی اند سبحانه و تعالی قال الانصاری فی منامه نعم گفت انصاری در خواب خود آری امر کرده است
قال گفت آن فرشته در خواب فاجعلوها خمسا و عشرین خمسا و عشرین پس بگردانید آن کلمات را بیست و پنج بار بیست و پنج بار یعنی هر یکی را و اجعلوا فیها التهلیل و بگردانید در آن کلمات
لا اله الا الله بیست و پنج بار تا عدد صد تمام شود فلما اصبح غدا علی النبی پس هرگاه که صبح کرد آن انصاری آمد وقت بامداد بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاخبره پس خبر داد آن انصاری آنحضرت
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فافعلوا پس چون رؤیای صالح است بکنید چنانکه آمده گفته است و این به تقریر آنحضرت یکی از وجوه این ذکر شد و اگر آنحضرت تقریر
نمیکرد حجت نمیشد فافهم رواه احمد و النسائی و الدارمی و عن علی رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول علی اعواد هذا المنبر روایت است از علی مرتضی گفت شنیدم آنحضرت
که میگفت بر چوبهای این منبر من قرأ آیة الکرسی فی دبر کل صلوة کسیکه بخواند آیة الکرسی را در پس هر نماز لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت باز نمیدارد او را از در آمدن بهشت مگر موت
این عبارت را مشکل میدانند زیرا که موت مانع از دخول جنت نیست بلکه موصل است بآن و ظاهر آن مینماید که گویند لا الحیوة چه حیات مانع دخول جنت است که درین عالم باقی بنده
آنست و جواب میگویند که مانع از دخول جنت معجلا وجود موت است و بودن او شرط دخول جنت که مؤجل است اگر وجود موت و شرطیت وی نمی بود بالفعل در بهشت می در آمد
یا مراد آنست که اگر وجوب موت و لزوم ذوق او مر هر نفس را بحکم کل نفس ذائقة الموت نمیبود هر آینه می در آمد در بهشت الآن معجلا و لیکن برین تقدیر لازم می آید وجود موت در بهشت و
جای موت نبود باین جهت در دخول جنت تعجیل و تاخیر راه یافت و طیبی گفته که موت حاجز است میان تالی آیة الکرسی و دخول جنت چون متحقق گردد و منقضی گردد حاصل گردد دخول جنت
و بعض گویند مراد از موت بودن بنده است در قبر پیش از بعث و چون مبعوث شود در آید در بهشت بی توقف و من قرأها حین یاخذ مضجعه و هر که بخواند آیة الکرسی را هنگامیکه میگیرد
خوابگاه خود را آمنه الله علی داره و دار جاره و اهل دویرات حوله امین گرداند او را خدای تعالی بر سرای او و سرای همسایهٔ او و اهل چند سرایها که گرد او اند رواه البیهقی فی شعب الایمان
و قال اسناده ضعیف بدانکه صاحب سفر السعادة جزو اول این حدیث را که من قرأ آیة الکرسی لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت از نسائی آورده و در روایتی قل هو الله احد را نیز با آن ضم کرده
و گفته که این حدیث را جماعتی دیگر غیر نسائی نیز روایت کرده اند مثل طبرانی و رویانی و دارقطنی و ابن حبان و غیر ایشان و بعضی از حفاظ میگویند صحیح است و ابن جوزی در موضوعات
ذکر کرده و حفاظ بر ابن جوزی ازین جهت طعن کرده اند و جزو ثانی را باین لفظ آورده من قرأ آیة الکرسی فی دبر الصلوة المکتوبة کان فی ذمة الله الی الصلوة الاخری و گفته این حدیث
را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از انجمله امیر المؤمنین علی است و جابر بن عبد الله و عبد الله بن عمرو و انس بن مالک و مغیرة بن شعبه و ابو امامه و اختلاف طرق و تعدد مخارج
حدیث دال است بر اینکه این حدیث را اصلی صحیح است و موضوع نیست انتهی و فضیلت آیة الکرسی چه بعد از نماز خواندن و چه غیر آن بسیار است والله اعلم و عن عبد الرحمن بن غنم
بفتح معجمه و سکون نون اشعری شامی دریافت جاهلیت و اسلام را اسلام آورد در زمان آنحضرت اما بملازمت شریف وی نرسید و التزام کرد صحبت معاذ بن جبل را در یمن تا وفات
معاذ و بخاری گفته که او را صحبت است و قول اول صحیح تر است روایت میکند از قدمای صحابه بود افقه شام که تابعین بر وی شام تفقه کرده اند و او در اجلال و قدر توفی سنة ثمان و
سبعین عن النبی روایت میکند عبد الرحمن بن غنم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال من قال قبل ان ینصرف و یثنی رجلیه کسیکه بگوید پیش از آنکه بگردد از نماز و دوتا گرداند پاهای خود را یعنی هم بر آن وضع
باشد که در تشهد می نشیند من صلوة المغرب و الصبح از نماز شام و بامداد لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد بیده الخیر یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر عشر مرات

و در بعض روایات بیده الخیر نیست و بار کتب له بکل واحدة عشر حسنات نوشته میشود مر آنکس را بهر یکی ازین کلمات ده نیکی و محیت عنه عشر سیئات و محو کرده میشود مراو را ده بدی
و رفع له عشر درجات و بلند کردانیده میشود مراو را ده پایه و کانت له حرزا من کل مکروه و باشد هر یکی ازین کلمات مراو را امان و پناه از هر امر ناخوش و حرزا من الشیطان الرجیم و پناه از شیطان
کرده شده و لم یحل لذنب و در روایتی لم ینبغ لذنب ان یدرکه و در روایتیست و نیز سزا نیست هیچ گناهی را که دریابد و احاطه کند او را و آثیر کند در وی یعنی بتوفیق توبه و استغفار یا عفو و مغفرت گردد کار او الا الشرک
مگر کفر که بجریان سنت الهی عفو و مغفرت بدان تعلق نمیگیرد و کان من افضل الناس عملا و باشد گوینده این کلمات از فاضلترین و زیاده ترین مردم از روی عمل الا رجل یفضله مگر مردی که زیاده
و غالب شود او را یقول افضل مما قال بگوید فاضلتر و زیاده تر از آنچه گفته است آنکس رواه احمد روایت کرد این حدیث را احمد و روی الترمذی نحوه عن ابی ذر الی قوله الا الشرک و
روایت کرد ترمذی مانند این یعنی در معنی متحد و در لفظ مغایر تا قول وی الا الشرک و لم یذکر صلوة المغرب و لا بیده الخیر و ذکر نکرد ترمذی نماز مغرب را و نه لفظ بیده الخیر را و قال و گفت ترمذی هذا
حدیث حسن صحیح غریب و عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم بعث بعثا قبل نجد آنحضرت فرستاد لشکری را بجانب نجد که بلادیست مشهور است از تهامه و حجاز و نجد در اصل زمین
بلند را گویند فغنموا غنائم کثیرة پس آوردند غنیمتهای بسیار را و اسرعوا الرجعة و شتاب کردند باز گشتن را از آن حرب فقال رجل منا لم یخرج پس گفت مردی از ما که بیرون نیامده بود همراه
آن لشکر ما رأینا بعثا اسرع رجعة و لا افضل غنیمة من هذا البعث ندیدیم ما لشکری را که شتاب تر باشد در باز گشتن وی از جنگ و نه فاضلتر و زیاده تر در غنیمت وی ازین لشکر که زود برگشت
و بسیار آورد غنیمت فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم الا ادلکم علی قوم افضل غنیمة و اسرع رجعة آیا راه ننمایم شما را بر گروهی که افضل اند از روی غنیمت و اسرع اند از روی رجعت
قوما شهدوا صلوة الصبح ثم جلسوا یذکرون الله حتی طلعت الشمس میخواهم باین قوم قومی را که حاضر شدند نماز بامداد را پس نشستند در حالتی که ذکر میکنند خدا را تا برآمدن آفتاب فاولئک اسرع
رجعة و افضل غنیمة پس این جماعه اسرع اند از روی رجعت و افضل اند از روی غنیمت که در یکساعت چندان ثواب حاصل کردند که از حد و عد و حصر بیرون است رواه الترمذی و قال هذا
حدیث غریب و حماد بن ابی حمید الراوی هو ضعیف فی الحدیث بخاری گفته که وی منکر الحدیث است و ابن معین گفته که حدیث وی چیزی نیست و نسائی گفته که وی ثقه نیست

باب ما لا یجوز من العمل فی الصلوة

باب در ذکر احادیث وارده در عملهای که جایز نیست کردن آن در نماز و در بعض نسخ و ما یباح منه زیاده کرده یعنی عملهای که مباح است
کردن آن در نماز بدانکه بعض اعمال است که فاسد میکرداند نماز را و بعض کروه است و بعض مباح و تفصیل آن مذکور است در کتب فقه و عمل کثیر مفسد است باتفاق لیکن اختلاف در تفسیر
عمل کثیر است بعض میگویند آنچه بیکدست توان کرد قلیل است و آنچه در آن احتیاج بدو دست افتد کثیر و مراد آنست که شان آن عمل و جریان عادت در آن استعمال دو دست است
چنانکه دستار بستن و پیراهن در کشیدن و ازار پوشیدن و تیر از کمان انداختن اگر این عملها را در فرض بیکدست هم کند مفسد [illegible] و هر عملی که جریان عادت در آن بیکدست است
مثل ازار کشادن و کلاه بر سر نهادن اگر بدو دست کند مفسد نباشد و اختیار عامه علما آنست که اگر بحالی باشد که هر که از دور بیند یقین کند که وی در نماز نیست و اگر در شک افتد
شک نیز نکند آن قلیل است و مختار نزد بعض آنست که سه فعل متوالی کثیر است و ما دون وی قلیل کذا ذکر الشمنی و نیز نقل از خلاصه کرده است که اگر مردی امامت میکند یک کس را
و در میان ثالثی در آمد و اقتدا کرد و پیشتر رفت اگر مقدار آنچه میان صف اول و امام میباشد رفت فاسد نمیگردد و نیز اگر در نماز مشی کند بمقدار صف واحد رود فاسد نمیگردد و اگر بمقدار
دو صف رود بدفعة واحدة فاسد میگردد و اگر مشی بمقدار یک صف کرد و بایستاد و باز بصف دیگر رفت باز بایستاد فاسد نمیشود و از فتاوی ظهیریه آورده است که مختار آنست
که اگر بسیار گردد فاسد است و در حاشیه شمنی بعلامت ظ نوشته است اگر در نماز آفتاب در آمد و گرمی آن ایذا میکند اگر بجانب سایه رود بقدر دو گام فاسد نگردد

الفصل الاول

عن معویة بن الحکم بفتحتین صحابی سلمی است معدود در اهل حجاز ساکن مدینه در بنی سلیم قال بینا انا اصلی مع رسول الله گفت در اثنای آنکه من نماز میگذاردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه
و سلم اذ عطس رجل من القوم ناگاه عطسه زد مردی از قوم فقلت پس گفتم من یرحمک الله فرمانی القوم بابصارهم پس انداختند مرا قوم نظرهای خود را و در لفظ رمانی که انداخت است معنی تیز انداختن
اشارتست بشدت و حدت نظرهای ایشان یعنی تیز تیز نگاه کردند بجانب من که در نماز وی جواب عاطس میدهی فقلت و اثکل امیاه پس گفتم من وای بیسر مردن مادر من و ثکل بضم مثلثه و
سکون کاف و ضم آن و بفتحتین نیز آمده مردن پسر یا دوست پسر باشد یا غیر وی و این لفظی است که عرب در وقت تعجب و استبعاد امری استعمال کنند و گفتم در دل خود ما شانکم تنظرون الی چه
شده است شما را که این همه نگاه میکنید بسوی من فجعلوا یضربون بایدیهم علی افخاذهم پس در ایستادند که میزدند دستهای خود را از جهت زیادت تعجب و انکار و اظهار اعراض من کلام ایشان فلما رأیتهم
یصمتوننی پس هرگاه که دیدم من ایشان را که خاموش میکردانند مرا فهمیدم که اشارت میکنند مرا بخاموشی و انکار میکنند بر من غیر شدم و در خشم آمدم بسبب جهل من بقبح آنچه ارتکاب کردم
و مبالغه ایشان در انکار بر من و خواستم که چیزی بگویم و انتقام کشم از ایشان لکنی سکت لیکن من سکوت کردم و عمل نکردم بمقتضای غضب فلما صلی رسول الله پس هرگاه که گذارد نماز
و فارغ شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فبابی هو و امی پس پدر و مادر من فدای او باد ما رأیت معلما قبله و لا بعده احسن تعلیما منه ندیدم و ندانستم هیچ تعلیم کننده را پیش از وی و نه
بعد از وی نیکوتر از وی تعلیم و مهربان تر از وی فوالله ما کهرنی و لا ضربنی و لا شتمنی پس بخدا سوگند که قهر نکرد مرا و نزد مرا و دشنام نکرد مرا و کهر بانگ بر زدن و قهر کردن و
ترش روئی پیش آمدن کسی را بجهت خوار داشت وی و در قرآن مجید آیت و اما الیتیم فلا تقهر فلا تکهر نیز قراءت است و قال و فرمود ان هذه الصلوة لا یصلح فیها شیء من کلام الناس
این نماز که ما را امر کرده اند بگذاردن آن نیکو نیست و روا نیست در وی چیزی از سخن مردم و مراد بسخن مردم سخنی است که خطاب و تخاطب کنند ایشان را با آن و توان طلبیدن از ایشان
و در مسائل آورده اند که اگر کسی که در نماز است بپرسد که از چه جنس است مال تو بگوید الخیل و البغال و الحمیر که کلمات قرانیست یا شخصی است که پیش او کتابی نهاده اند و مردی
بیحیی نام ایستاده پس بگوید یا یحیی خذ الکتاب اگر مراد او افاده معنی است فاسد میگردد نماز او و اگر اراده قراءت کند فاسد نمیشود انما هی التسبیح و التکبیر و قراءة القرآن [illegible]

نیست نماز مگر تسبیح و تکبیر و خواندن قرآن که اینها از جنس کلام آدمیان نیست و اگر کسی سوگند خورد که سخن نکند و تسبیح و تکبیر گوید و قرآن خواند حانث نمیگردد و کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی لفظ
حضرت آمده است که گفته شد یا لفظی دیگر که گفت آنحضرت که همین معنی را افاده میکند و از اینجا معلوم شد که تشمیت عاطس یعنی یرحمک الله گفتن حرام است در نماز و مفسد است او را و آنحضرت که او را
امر کرد با عادهٔ نماز بجهت آنکه وی جاهل بود و نشنیده بود که اباحت تکلم ممنوع شده است چنانکه اعتذار کرد آنکه من نو عهدم بجاهلیت دلالت دارد بر آن یعنی اکثر بر من سخن کردن من در نماز
گر من ندانستم که آن حرام است و مفسد نماز است مگر آنکه نزد شافعی و ابویوسف تشمیت در نماز اگرچه حرام است اما باطل نمیگرداند نماز را زیرا که آن دعاست بمغفرت و رحمت و این
جهت آنکه آنحضرت امر کرد او را با عاده و شیخ ابن الهمام گفته که اگر مصلی برای نفس خود خطاب کند و بگوید یرحمک الله فاسد نمیگردد نماز چنانکه گوید یرحمنی و اگر عاطس حمد گوید در نفس خود فاسد نمیگردد
و در ظاهر روایت و بروایتی از ابی حنیفه آمده است که آن بر تقدیریست که حمد گوید در نفس خود و لبها نجنباند فاسد نمیگردد و در روایه معویة بن الحکم میگوید که قلت گفتم یا رسول الله انی حدیث عهد بجاهلیة
من نو عهدم بجاهلیت و نزدیکم بآن و قد جاء نا الله بالاسلام و تحقیق آورده است خدای تعالی ما را دین اسلام را و ان منا رجالا یاتون الکهان و تحقیق از ما مردانی اند که می آیند کاهنان را
و در عرب جماعه بودند که با جن و شیاطین از ارواح خبیثه مناسبتی و قربتی داشتند و شیاطین خبرهای راست و دروغ آورده و بر ایشان القا میکردند و ایشان دعوی علم غیب میکردند بدان خبر میدادند
و بیان این تفصیل در باب الکهانة بیاید انشاء الله تعالی قال فلا تاتهم گفت آنحضرت پس میا ایشان را چون اعتقاد بدین اسلام کرده یعنی کاهنان را قلت و منا رجال یتطیرون گفتم و از ما مردانی اند که فال بد و شگون میگیرند
و میپرانند جانوران را اگر بجانب دست راست پرید آنرا نیک میدانند و بکاری که پیش می آید میروند و اگر بدست چپ رفت آنرا بد میدانند و بآن کار نمیروند و اصل در تطیر اینست بعد از آن
بهر نوع و هر قسم که فال بد گیرند ممنوع است و بیان این نیز در باب الفال و الطیرة بیاید قال فرمود آنحضرت ذلک شیٔ یجدونه فی صدورهم فلا یصدنهم آن تطیر چیزیست که می یابند آنرا در سینهای
خود از وهم و شوم پس باید که باز ندارد ایشان را از کاری که پیش کرده اند که همه بقدرت خداست و مؤثر نیست مگر وی و اگر خلجانی در دل بگذرد توکل بر خدا کرده باید گذشت و دعائی که
ماثور است باید خواند چنانکه در باب خود بیاید قال قلت و منا رجال یخطون گفتم و از ما مردانی اند که خطها میکشند اشارت بعلم رمل میکنند و خطهای وی و تعرف احکام و احوال مغیبات
از آن قال کان نبی من الانبیاء یخط فرمود آنحضرت که بود پیغمبری از پیغمبران که این خطها میکشید مراد از این پیغمبر ادریس است یا دانیال پیغمبر علیهما السلام فمن وافق خطه فذاک پس کسیکه موافق افتد خط او
خط آن پیغمبر را پس آنکس مصیبست در حجت تصریح نفرمود بنهی از اشتغال آن بجهت انتساب آن بعض انبیا و نگاه داشت ادب نبوت با وجود اختلاف شرائع و منسوخیت آن و از اینجاست که بعضی این
حدیث تمسک در اباحت وی میکنند و اکثر علما گفته اند که باین حدیث استدلال بر اباحت آن نتوان کرد زیرا که معلق کردانیده بر موافقت خط آن پیغمبر را و راهی نیست بعلم آن بجهت آن توان دانست
که موافق است و از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و اصحاب وی رضوان الله علیهم اجمعین و از علمای سلف رحمهم الله نصی و روایتی در اشتغال باشکال رمل نتوان یافت و در حقیقت قول
آنحضرت فمن وافق خطه زجر و تعجیز است از ادراک موافقت پس واضح گشت منع از آن و هو الصواب و اشکال آن علمای دیگر که از این عالم است نزد علمای متقنین و مشایخ محققین همین حکم دارد
یکی از مشایخ گفته است که شعر ابن البونی و اشکاله و وافق النساج و امثاله و شیخ ابوالعباس بونی مردیست از اهل دعوت اسماء و علم تکسیر و خواص حروف میگوید که جدائی کن و دور باش
از بونی و شکلهای که او میکشید و موافقت کن بنساج و اقران وی ظاهرا شیخ ابوبکر نساج معاصر این شیخ ابوالعباس بونی بوده است رحمهم الله رواه مسلم قوله لکنی سکت بکذا وجدت فی صحیح مسلم
و فی کتاب الحمیدی و در اول حدیث لفظ لکنی سکت گذشت و در امؤلف میگوید همچنین یافته ام من در متن صحیح مسلم و در کتاب حمیدی که جمع بین الصحیحین کرده است و میگوید و صحح فی جامع الاصول
بلفظة کذا فوق لکنی و تصحیح کردانیده شده است این لفظ لکنی سکت در جامع الاصول که جمع صحاح سته کرده است بنوشتن لفظ کذا فوق لکنی و لفظ کذا علامت تصحیح است چون میخواهند که بر لفظی
که مظنه عدم صحت دارد نشان صحت نهند لفظ کذا بر بالای او مینویسند چنانکه صاد مینویسند یا صح مینویسند یعنی این لفظ همچنین واقع شده در کتب اصول و صحیح است گمان عدم صحت بر وی نباید
کرد و این لفظ لکنی در لکنی سکت ابطال بر مستدرک نیست بما بعدش است که بگوید فلما رأیتهم یصمتونی سکت و در مصابیح هم نیست و برای توجیه وی تقدیری در کلام میکنند چنانکه در ترجمه اشارت بدان
کرده شده است فافهم و عن عبد الله بن مسعود قال کنا نسلم علی النبی صلی الله علیه وسلم و هو فی الصلوة عبد الله بن مسعود میگوید بودیم که سلام میگفتیم بر آنحضرت و حال آنکه آنحضرت در نماز میبود فیرد
علینا پس رد میکرد بر ما سلام را و جواب سلام ما میگفت فلما رجعنا من عند النجاشی پس هرگاه که باز آمدیم ما از نزد نجاشی که پادشاه حبشه بود و صحابه از شر کفار مکه هجرت کرده بودند بجانب
حبشه و قدوم آورده بر نجاشی و وی بسابقه علمی که ببعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از توریه و انجیل داشت و بر دین نصاری بود ایمان بآن حضرت آورده و قدوم صحابه را غنیمت
دانسته خدمتها کرد و حق دوستی اسلام بجای آورد و بحضرت تحف و هدایا فرستاد و نجاشی بفتح نون و بعض بکسر نون نیز نقل کرده اند و صاحب قاموس بکسر نون افصح دانسته و تخفیف جیم و آن
افصح است و تشدید یاء و گفته اند که صواب تخفیف اوست و ابن تین گفته که یاء ساکن است زیرا که اصلی است نه یای نسبت و صاحب قاموس تشدید یاء گفته و لیکن تخفیف را افصح دانسته
و نجاشی در سنه تسع از عالم رفته و آنحضرت با صحابه در مدینه بر وی نماز غایبانه گذارده پس ابن مسعود میگوید که چون از نزد نجاشی باز آمدیم سلمنا علیه سلام گفتیم بر آنحضرت در نماز بر عادت
قدیم که داشتیم فلم یرد علینا پس رد نکرد آنحضرت این بار بر ما جواب سلام ما گفت فقلنا پس گفتیم یا رسول الله کنا نسلم علیک فی الصلوة فترد علینا بودیم ما که سلام میگفتیم بر تو در نماز پس جواب
سلام ما میگفتی و الآن که سلام کردیم جواب نگفتی سبب چیست فقال ان فی الصلوة لشغلا پس فرمود آنحضرت که بدرستیکه در نماز هر آینه کار روائی عظیم است که محل مناجات با حق و استغراق در
عبودیت است مقصود آنکه تکلم کردن که جواب سلام از آن جمله است و مباح بود در نماز منسوخ گشت متفق علیه و عن معیقیب بضم میم و فتح عین و سکون یاء و کسر قاف و سکون یای ثانیه
و آخرش باء موحده صحابیست اسلام آورد در مکه و هجرت کرد بحبشه و اقامت کرد در آن تا آنکه قدوم آورد بر آنحضرت بمدینه و خاتم آنحضرت حواله او بود و استعمال کرد او را ابوبکر و عمر بر بیت
المال و در کتاب نعت گفته که او بمرض جذام مبتلا شده بود و در خدمت امیر المؤمنین عثمان میبود و وفاتش نیز در زمان وی بود و بعضی گفته اند در زمان امیر المؤمنین علی بود قال معیقیب

بائی

تابعی ثقه روایت میکند از ابن عمر و روایت کرده است از وی اعمش عن النبی صلی الله علیه وسلم فی الرجل یسوّی التراب حیث یسجد روایت میکند از آنحضرت در شان مردیکه برابر و هموار میکند
خاک را آنجا که سجده میکند قال گفت آنحضرت ان کنت فاعلا فواحدة یعنی مکن و اگر میکنی یکبار کن و زیاده بر آن مکن معلوم میشود که منع از زیادت بر یکبار بجهة آنست که مفسد صلوة است یا مکروه
است این مبنی است بر تفسیر فعل کثیر که گذشت متفق علیه وعن ابی هریرة قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الخصر فی الصلوة نهی کرد آنحضرت از خصر بفتح خای معجمه و سکون صاد مهمله در نماز متفق
علیه و در اکثر روایات نهی عن الاختصار و در روایتی نهی ان یصلی مختصرا و در روایتی مختصرا و خصر در لغت میان مردم خاصره یعنی تهیگاه و تفسیر کرده اند خصر و اختصار را به نهادن دست بر تهیگاه
و در حدیث آمده است اختصار راحت اهل نار است و اشکال میکنند که اهل نار را راحت نمیباشد و جواب میدهند که مراد آنست که چون از طول قیام در موقف تعب کشند
استراحت کنند باختصار و بعض گویند که این فعل یهود است و مراد باهل نار ایشانند و در روایت آمده است که ابلیس نهاد دست خود را بر خاصره وقتی که افتاد بر زمین و رسید او را مصیبت
لعن و بعض تفسیر کرده اند اختصار را بگرفتن مخصره یعنی عصا در دست که در نماز بر آن تکیه کرده ایستند و بعض تفسیر کنند اختصار را باختصار سوره که تمام نخوانند و آن مکروه است یا اختصار
در آیات سجده تا سجده کنند یا ترک آیت سجده که آن قراءت رسیده است تا سجده نکنند یا اختصار نماز و کوتاهی قیام و در رکوع و سجود و این معانی از محتملات لفظ است در روایتی که لفظ
اختصار واقع شده است و تفسیر که مشهورست از صحابه و سلف همان اول است وعن عائشة رضی الله عنها قالت سألت رسول الله گفت عائشه پرسیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن
الالتفات فی الصلوة از نگریستن بچپ و راست در نماز فقال پس گفت آنحضرت هو اختلاس یختلسه الشیطان من صلوة العبد التفات ربودنی است که میکند آنرا شیطان از نماز بنده یعنی
میگیرد و میرباید شیطان از نماز بنده کمال آنرا متفق علیه باید دانست التفات که مکروه است آنست که بپیچد گردن خود را تا بیرون آید از مواجهه قبله و اگر سینه نیز بگرداند تمام از مواجهه جهت
قبله برآید فاسد میگردد نماز اما بگوشه چشم نگریستن که آنرا ملاحظه گویند نه مفسد است و نه مکروه اما باید که آنرا نیز بسیار نکند و عادت نگرداند و از آنحضرت صلی الله علیه وسلم حدیثی روا[یت]
کرده اند که گاهی ملاحظه میکرد و بگوشه چشم باحوال مقتدیان می نگریست و لکن در صحت این حدیث سخن است کسی از امام احمد پرسید و گفت بعض اهل حدیث روایت میکنند باسناد
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ملاحظه و التفات میکرد امام احمد بروی انکار عظیم کرد و رنگ روی او متغیر شد و بدن او در ارتعاش و ارتعاد افتاد و گفت این حدیث را اسناد صحیح نیست
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لینتهین اقوام عن رفعهم ابصارهم عند الدعاء فی الصلوة الی السماء البته باید که باز آیند گروههای مردم از برداشتن ایشان نظرهای خود را
نزد دعا در نماز بسوی آسمان او لتخطفن ابصارهم یا البته ربوده شود بینائیهای ایشان یعنی باید که باز آیند از برداشتن بصرها و اگر باز نیایند ربوده میشود بصرها در روایت کرده شده است که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم برمیداشت در نماز بصر خود را بسوی آسمان و چون نازل شد قول حق سبحانه الذین هم فی صلوتهم خاشعون پست کرد سر خود را رواه مسلم وعن ابی قتادة قال رأیت النبی
صلی الله علیه وسلم یؤم الناس و امامة بنت ابی العاص علی عاتقه گفت ابو قتاده دیدم من آنحضرت را که امامت میکرد مردم را و آن امامه دختر ابی العاص بر کتف آنحضرت بود
ابو العاص داماد آنحضرت بود زوج زینب که یکی از بنات مطهره آنحضرت بود و این امامه دختر زینب بود که در بعض اوقات نماز بآنحضرت آمده متعلق شده بود و آنحضرت او را بر کتف
خود نشانده نماز میکرد فاذا رکع وضعها پس چون رکوع میکرد آنحضرت مینهاد او را بر زمین و تا رکوع کردن و سجده کردن آن طفل بر زمین افتاده میبود و اذا رفع من السجود اعادها باز بر دوش
برمیداشت سر را از سجود باز میداشت برکتف اینجا کسی را توهم میشود که این برداشتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم امامه را و نهادن بر زمین و باز برداشتن فعل کثیر بود و اگر قلیل هم باشد
لابد مکروه بود و پس خطابی میگوید که برداشتن امامه بقصد و تعمد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود بلکه وی بجهة غایت محبت و الفت که با آنحضرت در غیر حالت نماز داشت و نزد
آمده چسپیده متعلق شد و در وقت رکوع از کتف شریف بر زمین می افتاد و آنحضرت او را از خود دور نمیکرد پس این برداشتن و نهادن فعل آنحضرت نباشد و نسبت آنها با آنحضرت
در صورت فعل مجاز است پس حاجت نیست که گویند این فعل کثیر نبود (فعل قلیل بود) که آنست که متوالی باشد و این چنین نبود زیرا که طمانینت در ارکان نماز از آنحضرت بسیار بود یا گویند که این حالت
پیش از تحریم فعل کثیر بود یا مخصوص بآنحضرت باشد و گفته اند که این از غایت رعایت خشوع آنحضرت بود که اگر برمینداشت گریه میکرد و موجب شغل سر میشد بیشتر از شغل رفع و وضع و اختلاف
کرده اند که این در نماز فرض بود یا نفل ظاهر از قول وی یؤم الناس آنست که در نماز فرض بوده و نیز در روایتی آمده است که در نماز ظهر یا عصر بود و بعض گویند در نماز نفل بود و احیانا
نماز نفل بجماعت نیز میگذارد و الظاهر هو الاول والله اعلم متفق علیه وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا تثاءب احدکم فی الصلوة فلیکظم ما استطاع تثاءب بهمزه است
و تثاوب بواو خطا است و اسم از وی ثؤباء می آید بضم مثلثه و فتح همزه و بمد بمعنی فاژه و آن تفعلی است که میگشاید از وی دهن و سبب وی امتلای معده و کدورت حواس
و ثقل بدن و سستی او و میل بکسل و نوم است و لهذا نسبت کرده اند آنرا بشیطان و فرموده التثاؤب من الشیطان پس باید چون فاژه کند یکی از شما در نماز باید که رد کند و باز
دارد آنرا تا آنکه تواند و طریق در بستن دهان آنست که فراهم آرد لبها را و بگیرد لب زیرین خود را بدندان یا بنهد پشت دست چپ بر دهان و در روایتی فلیکظم فاه بزیادت
لفظ فاه پس گو به بندد دهان خود را فان الشیطان یدخل زیرا که شیطان می درآید یعنی در دهن وی رواه مسلم و فی روایة البخاری عن ابی هریرة قال اذا تثاءب احدکم فی الصلوة
فلیکظم ما استطاع و لا یقل ها و نگوید ها و این لفظی است که در وقت فاژه نزد عدم ضبط حال از دهان بر می آید و در بعض نسخ ها ها مکرر آمده پس میفرماید نگوید این لفظ را فانما ذلکم من الشیطان
یضحک منه زیرا که نیست گفتن این لفظ مگر از شیطان (ناشی از شیطان) آنرا از آن مراد خنده شیطان رضا و خوشحالی او ست از این حالت از جهة بودن آن باعث بر کسل از عبادت و موجب تشویه و تقبیح شکل
و صورت وعن ابی هریرة قال قال رسول الله روایت است از ابی هریره که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان عفریتا من الجن تفلت البارحة بدرستیکه خبیثی از جنیان یکبارگی برآمد
و کر بر بحیث دیشب یعنی از میان جنیان که بند کرده است ایشان را سلیمان پیغمبر علیه السلام لیقطع علی صلوتی تا ببرد بر من نماز را و عفریت بکسر عین و سکون فا و تشدید یا نیز آمده شیطان قوی سرکش

ظالم وعفار خبث وشیطنت وبعض گویند که از عفر وتعفیر است یعنی غلطیدن وغلطانیدن در خاک یعنی شیطان قوی که میغلطاند قرین خود را در خاک فامکننی الله منه پس قادر گردانید مرا خدای بر وی فاخذته
پس گرفتم من او را فاردت ان اربطه علی ساریة من سواری المسجد پس خواستم که بر بندم او را بر ستونی از ستونهای مسجد حتی تنظروا الیه کلکم تا آنکه نگاه کنید بوی همه شما فذکرت دعوة اخی سلیمان پس یاد کردم
من دعای برادر خود را که سلیمان است علیه السلام رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی ای پروردگار ببخش مرا ملکی وسلطنتی که نشاید ونباید مر هیچ کس را بعد از من مراد باین ملک تسخیر جن وشیاطین وتصرف
کردن در ایشان داشته اند وچون سلیمان علیه السلام این دعا کرده واین ملک را مخصوص بخود خواسته کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نخواست که اظهار تصرف کند در وی وشکستگی در کارخانه ملک
سلیمان کند والا بالقوة تصرف وقدرت وسلطنت وی صلی الله علیه وسلم زیاده بران بود در ملک وملکوت جن وانس تمامه والم بتقدیر وتصرف الهی عز وعلا در حیطه قدرت وتصرف وی بود فرددته
خاسئا پس براندم من او را خرد وخوار ورانده ونایابنده مقصود خود را از من متفق علیه وعن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نابه شیء فی صلوته کسیکه نازل شود وحادث گردد او را
چیزی در نماز وی چنانچه بخوانند او را کسی یا اذن طلبد در در آمدن ونمیداند آنکس که وی در نماز است فلیسبح پس باید که تسبیح کند مصلی وگوید سبحان الله تا بداند آنکس که وی در نماز است ودست
برهم نزند که آواز بر آید فانما التصفیق للنساء زیرا که دست برهم زدن نیست مگر برای زنان ولائق نیست بوقار وگران باری مردان وفی روایة ودر روایتی چنین آمده است قال گفت التسبیح للرجال
والتصفیق للنساء تسبیح برای مردان وتصفیق مر زنان راست وطریق تصفیق آنست که بطن کف ایمن را بر ظاهر کف ایسر زنند وبطن کف بر بطن کف نزنند بطریق لعب اگر بزنند نماز فاسد گردد
کذا فی شرح مسلم متفق علیه الفصل الثانی عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال کنا نسلم علی النبی گفت ابن مسعود بودیم ما که سلام میگفتیم بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهو فی الصلوة وحال آنکه آنحضرت
در نماز میبود قبل ان نأتی ارض الحبشة پیش از آنکه بیائیم ما زمین حبشه را وهجرت کنیم بسوی وی فیرد علینا پس رد میکرد آنحضرت بر ما سلام را ومیگفت جواب سلام ما را فلما رجعنا من ارض
الحبشة پس هرگاه که بازگشتیم ما از زمین حبشه اتیته آمدم من آنحضرت را فوجدته یصلی پس یافتم من او را که نماز میگذارد فسلمت علیه پس سلام گفتم بر وی فلم یرد علی پس رد نکرد بر من سلام را
ونگفت جواب سلام مرا حتی اذا قضی الصلوة قال تا آنکه تمام کرد نماز خود را گفت ان الله یحدث من امره ما یشاء بدرستیکه خدای تعالی نو پیدا میکند از امر دین وحکم خود هرچه میخواهد وان مما
احدث ان لا تکلموا فی الصلوة وتحقیق از جمله آنچه نو پیدا کرده است از امر خود این است که سخن نکنید در نماز فرد علی السلام پس رد کرد بعد از این سخن بر من سلام را ثم قال انما الصلوة لقراءة
القرآن وذکر الله وگفت نیست نماز مگر برای خواندن قرآن وذکر خدا فاذا کنت فیها فلیکن ذلک شأنک پس چون باشی تو در نماز پس میباید که باشد کار تو همین خواندن قرآن
وذکر خدا وبس رواه ابو داود وعن ابن عمر قال قلت لبلال کیف کان النبی روایت است از ابن عمر گفت گفتم مر بلال را چگونه بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یرد علیهم رد میکرد بر ایشان سلام را حین کانوا
یسلمون علیه هنگامیکه سلام میدادند ایشان بروی وهو یصلی در حالیکه وی نماز میگذارد قال گفت بلال کان یشیر بیده بود که آنحضرت اشارة میکرد بدست خود یا بطریق که بسط میکرد کف خود را
پس میگردانید بطن کف را اسفل وظهر او را فوق چنانکه در حدیث ابی داود وترمذی ونسائی از ابن عمر آمده وگاهی بسنده میکرد باشارهٔ انگشت چنانچه همین سه کس روایت کرده اند از
صهیب وصاحب سفر السعادة گفته است که گاهی ایما میکرد بسر مبارک خود واین را ما در حدیث نیافتیم وبعض شراح نوشته اند که جائز است رد سلام باشارت چشم ومنشاء ذکر حدیث
والله اعلم مانند آنکه رد سلام باین طریق پیش از نسخ بود یا بعد از نسخ وآنچه منسوخ شده سلام وکلام بود دون الایماء رواه الترمذی وفی روایة النسائی نحوه وعوض بلال صهیب ودر روایت نسائی
بدل بلال صهیب واقع شده یعنی در روایت ترمذی چنین آمده که ابن عمر از بلال سوال کرد ودر روایت نسائی آمده که ابن عمر از صهیب پرسید پس احتمال دارد که از هر دو پرسیده باشد کذا فی شرح
الشیخ وآنچه در روایت ترمذی وابی داود ونسائی است آنست که صهیب گفت گذشتم بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم وحال آنکه وی نماز میکرد پس سلام کردم بروی پس رد کرد سلام را باشارت
اصبع وذکر سوال ابن عمر را در حدیث بلال ذکر کرده اند وعن رفاعة بکسر را ابن رافع قال صلیت خلف رسول الله گفت نماز گذاردم پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فعطست پس عطسه کردم
فقلت الحمد لله حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه مبارکا علیه ثنا مر خدای را ثنای بسیار پاک برکت کرده شده در ذات آن ثنا برکت کرده شده مر ثنا گوینده را بران ثنا ودر جزای آن کما
یحب ربنا ویرضی چنانکه دوست میدارد پروردگار ما حمد را وخشنود است از آن حمد واز گوینده آن فلما صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم انصرف پس هرگاه که نماز گذارد آنحضرت برگشت
فقال من المتکلم فی الصلوة پس گفت وپرسید چه کس بود سخن کننده در نماز فلم یتکلم احد پس سخن نکرد وجواب نداد هیچ یکی از ترس آنکه موجب زجر وعتاب نگردد ثم قالها الثانیة پس گفت
آنحضرت همین کلمه را که چه کس بود سخن کننده در نماز دوم بار فلم یتکلم احد پس جواب نداد هیچ یکی ثم قالها الثالثة پس گفت آنحضرت این را سوم بار فقال رفاعة پس چون ضرورت شد که جواب
آنحضرت باید داد گفت رفاعه انا من بودم متکلم یا رسول الله فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والذی نفسی بیده سوگند بآن خدائی که بقای من در دست قدرت اوست
لقد ابتدرها بضعة وثلثون ملکا هر آئینه بتحقیق شتابی کردند در پیش آمدن باین کلمات وبرداشتن آنها بصعود وقبول سی واند فرشته ایهم یصعد بها که کدام یکی از آنها بردارد آن کلمات را
رواه الترمذی وابو داود والنسائی واین حدیث دلالت دارد بر آنکه عاطس در صلوة اگر حمد گوید اگرچه بلند گوید نماز فاسد نگردد وشیخ ابن الهمام گفته اگر در نفس خود بگوید ولب نجنباند فاسد
نمیگردد واگر بجنباند فاسد گردد انتهی مگر این حدیث در وقتی وارد شده باشد که مباح بود تکلم در صلوة والله اعلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التثاؤب فی الصلوة من الشیطان
خمیازه کردن خصوصا در نماز از شیطان است زیرا که آن مستجلب کسل ونوم وثقل بدن وسستی وبی شوقی است وشیطان بدان راضی است ودر حدیث آمده است که ان الله یحب العطاس ویکره
التثاؤب ومحبت عطسه بجهت آنکه وی علامت قوت دماغ وفرح ونشاط است برعکس تثاؤب وبا وجود آن وارد شده که عطسه شدیده از شیطانست چنانکه تثاؤب مفرط وآنحضرت
پست میکرد آواز عطسه ومی بست دهان را بتثاؤب وتمامه فی باب العطاس والتثاؤب فاذا تثاءب احدکم فلیکظم ما استطاع ترجمه این گذشت رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را
ترمذی وفی اخری له ولابن ماجة ودر روایت دیگر مر ترمذی را ودر روایت ابن ماجه بجای فلیکظم ما استطاع فلیضع یده علی فیه پس باید که بنهد دست خود را بر دهن خود وکظم بمعنی فراهم

آوردن

آوردن ولب بدندان گرفتن نیز میشود چنانکه گذشت ولیکن چون در حدیث نهادن دست بر دهان آمده باید که همین متعین باشد مگر آنکه در اخبار و آثار آن نیز آمده باشد وعن کعب ابن عجرة بضم عین
مهمله وسکون جیم صحابیست از اصحاب شجره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ احدکم فاحسن وضوءه وقتی که وضو کند یکی از شما پس نیک کند وضوء را بشرایط و آداب و توجه و حضور و گفته اند مراعات
توجه و حضور و ادب که در وضو دست و دهان مقدار در نماز روی نماید ثم خرج عامدا الی المسجد پس برآید بسوی مسجد قاصد اداء امر عبادت و تقرب و مناجات فلا یشبکن بین اصابعه فانه فی صلوة
پس باید که تشبیک نکند میان اصابع خود یعنی در آرد انگشتان را در یکدیگر زیرا که چون به نیت نماز میرود گویا که در نماز است وتشبیک در نماز منهی عنه است از جهت منافات وی بخشوع و خضوع و بر همین قیاس هر چه
بحالت صلوة منافات دارد و درین تنبیه است که بنده را باید که در طریق صلوة حاضر و متخشع رود و با ادب و وقار باشد رواه احمد والترمذی وابوداود والنسائی والدارمی بدانکه از تشبیک اصابع
نهی واقع شده است طیبی گفته شاید که نهی از جهت بودن او است علامت خصومت و فتنه و در هم افتادن و در وقتیکه ذکر کرد آنحضرت فتن از تشبیک کرد میان اصابع پوشیده نماند که تشبیک
برای اتفاق والتیام نیز ذکر کرده اند چنانچه در باب اعطای خمس مال ذوی القربی از برای اتفاق بنی هاشم و بنی المطلب ذکر کرده شده است و ظاهر آنست که سبب نهی بجهت بودن اوست بر خلاف حال
خشوع و خضوع و لهذا تخصیص کرده اند نهی را بحالت نماز یا رفتن بنماز و بخاری در صحیح خود از برای تشبیک الاصابع فی المسجد بابی عقد کرده و دو حدیث آورده که دلالت بر جواز آن دارد
و گفته اند که نهی بر تقدیری است که بر طریق عبث باشد و جواز بطریق تمثیل و غرض افادهٔ معنی چنانکه در ذکر فتن کرده اند وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال الله عز وجل مقبلا علی العبد
وهو فی صلوته تشبیه است خدای تعالی اقبال آرنده و بنظر لطف و عنایت و محبت نگرنده بر بنده در حالی که بنده در نماز است مالم یلتفت مادام که چپ و راست نگرد بنده فاذا التفت انصرف
عنه پس چون بچپ و راست نگرد بنده بر میگردد خدای تعالی از اقبال باز میگرداند نظر عنایت و لطف را از بنده فی الحال رواه احمد وابوداود والنسائی والدارمی و ترمذی از حدیث حسن
آورده و تصحیح نموده است که چون بایستد مرد در نماز اقبال کند بروی پروردگار تعالی بوجه کریم خود و چون التفات کند بجانب غیر نگرد بنده بگوید پروردگار تعالی یا ابن آدم بجانب که مینگری بهتر
کسی است بهتر از من که بسوی او مینگری روی خود بجانب من آر و چون بار دوم التفات کند باز حق جل وعلا همچنین بگوید چون بار سیوم نگرد بگرداند خدای تعالی وجه کریم خود را از وی و این معنی را
شاعر در لباس مجاز ادا نموده میگوید رباعی آمد سحر آن دلبر خونین جگران گفت ای ز تو بر خاطر من بار گران شرمت بادا که من بسویت نگران باشم تو نهی چشم بسوی دگران وعن
انس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یا انس اجعل بصرک حیث تسجد ای انس بگردان بینائی خود را آنجا که سجده میکنی ظاهر این حدیث دلالت دارد بر استحباب نظر بسوی موضع سجود در تمام نماز و همین است
عمل شافعیه چنانکه کلام بیضاوی در تفسیر کریمهٔ هم فی صلوتهم خاشعون دال است بران ولیکن طیبی گفته که مستحب است که نظر کند در قیام بموضع سجود و در رکوع به پشت پا و در سجود به بینی و در تشهد
بکنار و این موافق است بآنچه علمای حنفیه گفته اند بزیادتی آنکه نظر کند نزد سلام بر دوشهای خود کذا فی النهایة شرح الهدایة و بعضی علما گفته اند که در حرم شریف نظر بر کعبه دارد و اینجا در ذکر راوی در
اصل کتاب بیاض است و در حاشیه نوشته اند رواه البیهقی فی سننه الکبیر من طریق الحسن عن انس یرفعه وعنه قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم و وی هشت ساله بود که آنحضرت بهجرت آورد و
بمدینهٔ شریف در آمد ایاک والالتفات فی الصلوة دور دار خود را از التفات کردن در نماز فان الالتفات فی الصلوة هلکة زیرا که بدرستی التفات کردن در نماز سبب هلاک شدن
در آخرت از جهت بودن او طاعت شیطان و روی گردانیدن از توجه بحضرت رحمن و هلکة بفتح ها و لام هلاک بمعنی نیست شدن فان کان لابد ففی التطوع لا فی الفریضة پس اگر هست که چاره نیست
مرا التفات کردن و راضی میشوی بنقصان نماز و فوت کمال پس باری در نماز نفل کن که کار آن بنسبت فرض سهلست نه در نماز فرض که اهتمام بکمال و تمام آن ضروریست و حقیقت نقصان
در نفل موجب تطرق نقصان است بفرض زیرا که نوافل مکملات فرائض اند رواه الترمذی وعن ابن عباس قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یلحظ فی الصلوة یمینا وشمالا [illegible] آنحضرت که
بگوشه چشم مینگریست در نماز بجهت تعلیم آنکه آن مبطل نیست یا بجهت نگاه باحوال بعض مقتدیان و طیبی گفته شاید که آن نیز در نماز نفل باشد بجهت حدیثی که گذشت و گفته اند که شاید اگر فعل کرده کند
بجهت تعلیم اصل جواز مکروه نباشد ولا یلوی عنقه خلف ظهره و نمی پیچید و نمیگردانید گردن و سر خود را بجانب پس پشت و یمین و شمال هم میلی بآنطرف دارد فافهم پس معلوم شد که آنچه کرده است
لحظ عین است رواه الترمذی والنسائی سابقا گذشت که اسناد این حدیث صحیح نیست والله اعلم وعن عدی بن ثابت تابعی انصاری کوفیست و ابن حبان او را در ثقات ذکر
کرده و ابو حاتم گفته صدوق است و گفته اند که شیعی مفرط است و بعض گفته اند رافضی غالی است ولیکن ثقه است و بود امام مسجد شیعه و عالم و قاضی ایشان مات سنة ست عشرة ومائة
و نام جد او دینار است عن ابیه عن جده رفعه روایت است از عدی بن ثابت از پدرش از جدش که رسانیده است جدش حدیث را بآنحضرت قال گفت آنحضرت العطاس بضم عین و تخفیف
طا عطسه زدن والنعاس بضم نون و تخفیف عین بخواب شدن یا ثقل خواب یا اول آن والتثاؤب و فاژ کردن فی الصلوة در نماز والحیض و حائض شدن والقیء و قی کردن والرعاف
من الشیطان بضم را خون از بینی رفتن این همه چیزها که در نماز واقع شوند از شیطان اند و سبب رضا و خوشحالی او بینه که سبب نقصان نماز و بطلان آن میشوند و عطسه اگرچه محبوب الٰهی
است اما کثرت و شدت وی که گاهی مانع قراءت و حضور در حضرت حق و استغراق در مناجات او میگردد و نعاس و تثاؤب خود ظاهر است و حیض و قی و رعاف نیز معتبد اند بوجود اینها
در نماز و لیکن تخصیص کرد فی الصلوة در پهلوی سه چیز اول بجهت آن کرد که اینها جمع میشوند به نماز و مبطل آن نیستند بخلاف سه چیز اخیر که مبطل صلوة اند و اگرچه این اشیا همه امور طبیعیه اند که
وارد میشوند بر آدمی بی اختیار وی و قادر نیست بر دفع آن ولیکن موجب ارتضاء و استحسان شیطان میشوند بجهتی که ذکر کرده شد رواه الترمذی وعن مطرف بضم میم و فتح طا و تشدید رای
مکسوره و فا ابن عبد الله بن الشخیر بکسر شین معجمه و کسر خای معجمه مشدده و سکون تحتانیه و را در آخر عن ابیه روایت میکند مطرف که از تابعین است از پدر خود عبد الله بن الشخیر که از صحابی
است قال اتیت النبی گفت آمدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم وهو یصلی ولجوفه ازیز کازیز المرجل و حال آنکه آنحضرت نماز میگذارد و مر درون آنحضرت را آواز جوش بود مانند جوش دیگ
ازیز بفتح همزه و کسر زای اولی و سکون تحتانیه گفت جوشیدن دیگ باواز و هی که می آید ازان و مرجل بکسر میم و سکون را و فتح جیم دیگ از سنگ یا آهن و مس و هو در مشارق

گفته بر جان یک و بعض گویند از مس یعنی یکی سجوا بد راوی از این عبارت اینکه میگریست آنحضرت با جوش درون و فی روایة قال رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یصلی و فی صدره ازیز کازیز الرحی
من البکاء و در روایتی دیگر چنین آمده که گفت دیدم که نماز میگذارد آنحضرت و در سینهٔ مبارک وی آواز بود از گریه مانند آواز آسیا که میگردد رواه احمد روایة کرد این حدیث را امام احمد بر وجه روایت ثانی و النسائی
الروایة الاولی و ابو داود الثانیة و روایت کرد نسائی روایت نخستین را و روایت کرد ابو داود روایت دوم را و ازین حدیث معلوم شد که گریه باطل نمیکند نماز را و در هدایه گفته که اگر نالید یا آه کشید یا گریه و
آواز بلند کرد اگر از یاد کردن بهشت و دوزخ است قطع نمیکند نماز را و اگر از وجع یا مصیبت است قطع میکند و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام احدکم الی الصلوة فلا یمسح الحصی چون ایستد یکی از شما
بنماز پس باید که هموار نکند زمین را از سنگ ریزه و در روایتی فلا یسوی الحصی از تسویه یعنی برابر گردانیدن فان الرحمة تواجهه زیرا که بدرستی رحمت مواجهت میکند مصلی را و اقبال میکند و نازل میگردد بروی
پس لایق نیست که درین مقام سوء ادب و لعب بحصی کند تا از دریافت انوار فضل و رحمت محروم نگردد و بعض گویند مراد آنست که رحمت نازل میشود و بر چیزی می افتد که مواجهه مصلی است که زمین باشد یا حصی باشد
پس باید که هم بر حصی سجده کند و تغییر ندهد رواه احمد و الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه و عن ام سلمة قالت رأی النبی صلی الله علیه وسلم غلاما لنا یقال له افلح گفت ام سلمه دید آنحضرت غلامی را که مارا بود گفته
میشد او را افلح یعنی نام او افلح بود و در روایتی رباح آمده اذا سجد نفخ چون سجده میکرد میدمید یعنی زمین را تا گرد آلوده نگردد روی وی فقال پس گفت آنحضرت یا افلح ترّب وجهک خاک آلوده کن روی خود را
و دم مکن که تذلل و تمسکن درین صورت بیشتر است رواه الترمذی و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الاختصار فی الصلوة راحة اهل النار نهادن دست بر تهیگاه در نماز آسایش اهل دوزخ است و
آسایش در دوزخ نباشد لیکن کافران بتوهم آنکه شاید آسایشی یابند میکنند و کلام درین حدیث در فصل اول در حدیث ابو هریره گذشت رواه فی شرح السنة و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقتلوا
الاسودین فی الصلوة الحیة و العقرب بکشید دو سیاه را در نماز که مار و کژدم است و گفته اند که بزند بیک زدن یا دو زدن و اگر سه بار زند هم نماز فاسد گردد رواه احمد و ابو داود و الترمذی و للنسائی
معناه و مر نسائی را معنی این حدیث است یعنی این معنی بلفظ دیگر روایت کرده و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی تطوعا و الباب علیه مغلق گفت عائشه بود آنحضرت که میگذارد
نماز نفل را و حال آنکه در بر آنحضرت بسته بود یعنی در بسته نماز میگذارد فجئت فاستفتحت پس آمدم پس طلب کردم گشادن در را فمشی ففتح لی پس راه رفت آنحضرت پس گشاد در برای من یعنی از آنجاکه برای
نماز ایستاده بود قدمی چند زد و بگشاد در را ثم رجع الی مصلاه پس باز گشت بجای که نماز میگذارد و ذکرت ان الباب کان فی القبلة و ذکر کرد عائشه که در خانه بود در جانب قبله یعنی نزد آمدن آنحضرت بگشادن
در تحول از قبله لازم نیاید و برگشتن بمصلا بطریق بازپس رفتن بود و پس در آمدن و برگشتن استقبال قبله بحال خود بود و نیز گفته اند که خانه تنگ بود و گنجایش زیاده بر یک دو خطوه نداشت رواه احمد و ابو داود و الترمذی
و روی النسائی نحوه و عن طلق بن علی رضی الله عنه صحابیست روایت میکند از وی پسر وی قیس بن طلق بن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا فسا احدکم فی الصلوة چون کند یکی از شما یعنی باد وی برآید
بی آواز در نماز فلینصرف فلیتوضأ پس باید که برگردد از نماز پس وضو کند و در روایتی و لیتوضأ بواو و لیعد الصلوة و باید که باز گرداند نماز را و این بر وجه فضیلت و اولویت است و اگر بنا کند بشرطیکه در فقه مذکور است
نیز جایز است رواه ابو داود و روی الترمذی مع زیادة و نقصان و عن عائشة رضی الله عنها انها قالت قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا احدث احدکم فی صلوته چون بشکند وضوی یکی از شما در نمازش فلیاخذ بانفه
ثم لینصرف پس باید که بگیرد بینی خود را پس برگردد از نماز تا در خیال مردم افتد که رعافی حادث شده و خون از بینی میرود و پرده حیا از نقض وضو در نماز برنیفتد که در عادت آن زمان اهل نقض ریح
و در غیبت نمیکند و حیا و هم عیب کردن مردم و بی آبروی در نماز کردن بحدث نمیکنند و ازینجهت گفته اند که هر که در نفس الامر محق بود و در ظاهر محل اعتراض باید که بر نفس خود ستر و کتمان کند تا مردم ابرو
وی نکنند و نعیبی که مدار دستور نکرده اند این از باب کذب نیست بلکه از جمله معاریض فعل است و از وادی ریا نیز نیست بلکه از تحمل و تستر است و در وی رخصت است کذا قالوا رواه ابو داود
حکایت آورده اند که در عهد امیر المؤمنین عمر در جماعه که در نماز ایستاده بودند از شخصی حدثی واقع شد و آن شخص بواسطه شرم بوضو برنیامد و هم بحدث خواست که نماز کند عمر رضی الله عنه فرمود
بیائید تا همه وضو کنیم که وضوی تازه در وضو بر وضو نور علی نور است تا آن شخص موسوم بعیب نگردد و در ورطه بی وضو نماز کردن نیفتد و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا احدث
احدکم و قد جلس فی آخر صلوته چون بشکند وضوی یکی از شما و حال آنکه بتحقیق نشسته است در آخر نماز خود یعنی بمقدار تشهد نشسته قبل ان یسلم پیش از آنکه سلام گوید فقد جازت صلوته پس بتحقیق روا شده و تمام
گشت نماز وی و این اوفق مذهب امام ابی حنیفه است که سلام دادن نزد وی فرض نیست و نزد شافعی فرض است و لیکن خروج بفعل نزد ابی حنیفه نیز فرض است پس حدث را بر تعمد آن حمل کنند تا فعل حاصل شود
پس ظاهر این حدیث مؤید مذهب امامین باشد که خروج بفعل مصلی را بفرض نمیدانند رواه الترمذی و قال هذا حدیث اسناده لیس بالقوی روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثی است که اسناد وی
نه قویست و قد اضطربوا فی اسناده و بتحقیق اضطراب کرده اند راویان در اسناد وی و در مقدمه معلوم شد که حدیث مضطرب آنست که روایت کرده شود بر وجوه مختلف و این علامت ضعف است از جهة
دلالت بر عدم ضبط رواة آن

الفصل الثالث

عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج الی الصلوة روایت میکند ابو هریره که آنحضرت بیرون آمد برای نماز فلما کبر انصرف پس هرگاه که تکبیر آورد
برای احرام برگشت و اومأ الیهم ان کما کنتم و اشاره کرد بسوی صحابه که بحال خود باشید چنانکه هستید ثم خرج پستر بیرون آمد از مسجد فاغتسل پس غسل کرد ثم جاء و رأسه تقطر پس آمد آنحضرت و حال آنکه می چکید
آب از سر مبارک وی فصلی بهم پس گذارد نماز با صحابه فلما صلی قال انی کنت جنبا پس هرگاه که تمام کرد نماز گفت بدرستیکه من بودم جنب فنسیت ان اغتسل پس فراموش کردم که غسل کنم و بفراموشی در نماز در آمدم
رواه احمد و روی مالک عن عطاء بن یسار مرسلا روایت کرد این حدیث را امام احمد از ابی هریره و روایت کرد امام مالک از عطاء بن یسار که از تابعین است بطریق ارسال و معنی ارسال در مقدمه
معلوم شده و استدلال کرده اند شافعیه باین حدیث بر آنکه نماز مقتدیان باطل نشود بظهور بطلان نماز امام چه آنحضرت بنماز در آمد و قوم نیز در نماز در آمدند بعد از آن برگشت بجنابت آنحضرت صلی
الله علیه وسلم و باطل شد نماز وی و مقتدیان باهم برین تحریمه باقی و مستمر ماندند و حکم ببطلان نماز ایشان نکرد و امر باعادت تکبیر احرام واقع نشده و مذهب حنفیه آنست که فساد نماز امام متضمن فساد نماز قوم است زیرا
که امام ضامن نماز ماموم است و در حدیث آمده است که الامام ضامن و جواب میگویند اصحاب ما که از این حدیث معلوم نشد که قوم نیز تکبیر احرام برآورده بودند و در نماز داخل شده شاید که استشعار آنحضرت
بجنابت بعد از تکبیر خود و پیش از تکبیر ایشان باشد و حال آنکه در صحیح مسلم آمده است که ایستاد آنحضرت در مصلای خود پیش از آنکه تکبیر برآرد پس برگشت و بغسل رفت آمد پس اگر قضیه حدیث یک است و حدیث مسلم

آمی است بر آن حمل نماید کرد که خواست که تکبیر گوید و در نماز در آید اگر چه قضیه است جواب آنست که گفته شد که بر آمدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از تکبیر قوم بود و شیخ ابن الهمام از امام محمد در کتاب الآثار می آرد
که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت در باب وی که امامت کرد قومی را جنب یا بی وضوء اعادت کند امام نماز را و اعادت کنند قوم نیز و نیز می آرد که یکبار امیر المؤمنین عمر نیز امامت کرد قومی را جنب یا
بی وضوء پس اعاده کرد نماز را و امر کرد ایشان را که اعاده کنند وعن جابر قال کنت اصلی الظهر مع رسول الله گفت جابر بودم من که میگذاردم نماز پیشین را با آنحضرت صلی الله علیه وسلم فآخذ قبضة من الحصی پس میگرفتم مشتی را
از سنگریزه لتبرد یعنی تا سرد کرده شود در کف دست اضعها لجبهتی اسجد علیها مینهادم زیر پیشانی خود در حالتی که سجده میکنیم لشدة الحر میکردم من این فعل را از جهت سختی گرما ازینجا معلوم میشود که این مقدار فعل عفو است در نماز و کثیر
هم نیست زیرا که میگرفت آنرا بیک کف دست رواه ابو داود وروی النسائی نحوه وعن ابی الدرداء قال قام رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی گفت ابو درداء ایستاد آنحضرت در حالتی که نماز میکند فسمعناه
یقول پس شنیدیم آنحضرت را که میگوید اعوذ بالله منک پناه میجویم بخدا از تو ثم قال العنک بلعنة الله ثلثا باز گفت آنحضرت لعنت میکنم ترا بلعنت خدا سه بار گفت این قول را وبسط یده کأنه یتناول شیئا
و فراخ کرد آنحضرت دست خود را گویا که میگیرد چیزی را فلما فرغ من الصلوة قلنا پس هرگاه که فارغ شد آنحضرت از نماز گفتیم یا رسول الله قد سمعناک تقول فی الصلوة شیئا لم نسمعک تقوله قبل ذلک بتحقیق شنیدیم
ترا که میگفتی در نماز چیزی را که نشنیدیم ترا که میگفتی آنرا پیش ازان ورأیناک بسطت یدک و دیدیم ترا که فراخ کردی دست خود را قال ان عدو الله ابلیس جاء بشهاب گفت آنحضرت که دشمن خدا که ابلیس است
آورد شعله از آتش درخشان فی الصحاح شهاب درخش آتش لیجعله فی وجهی تا بگرداند آنرا و بزند در روی من فقلت پس گفتم اعوذ بالله منک ثلث مرات سه بار ثم قلت ألعنک بلعنة الله التامة لعنت
میکنم ترا بلعنت خدا که تام و کامل است فلم یستأخر پس پس نرفت و دور نشد ثلث مرات این کلمه را هم سه بار گفتم و لعنت خدا کردم ثم اردت اخذه پس خواستم که بگیرم او را و در بعض نسخ ان آخذه والله لولا
دعوة اخینا سلیمان لاصبح موثقا یلعب به ولدان اهل المدینة بخدا سوگند که اگر نبودی دعای برادر ما که سلیمان است که تسخیر جن و اختصاص او بتصرف در ایشان کرده هر آینه صبح میکرد این شیطان بسته شده که بازی میکردند
بوی کودکان اهل مدینه شرح این در آخر فصل اول در حدیث ابی سعید گذشت و لیکن در آن حدیث عفریت من الجن واقع شده و درینجا ابلیس میگویند که تصرف و تسخیری که سلیمان علیه السلام را بود در جن بود نه
بر ابلیس و جواب میگویند که چون ابلیس بصورت جن متمثل گشت و ظاهر شد سلیمان را بروی نیز تصرف باشد چنانکه بر جن و میتوان گفت که مراد با ابلیس اینجا شیطان آدم نیست بلکه جن است و ابلیس محمول بر معنی لغوی
از ابلاس بمعنی نومیدی است از رحمت حق رواه مسلم وعن نافع قال ان عبدالله بن عمر مر علی رجل وهو یصلی روایت است از نافع مولای ابن عمر گفت که ابن عمر گذشت بر مردی و حال آنکه آن مرد نماز میگذارد
فسلم علیه پس سلام کرد ابن عمر بران مرد فرد الرجل کلاما پس جواب داد آن مرد سلام ابن عمر را بکلام چنانچه متعارفست فرجع الیه عبدالله بن عمر فقال له پس برگشت ابن عمر بسوی آن مرد پس گفت مر او را اذا
سلم علی احدکم وهو یصلی فلا یتکلم ولیشر بیده وقتی که سلام کرده شود بر یکی از شما و آن یکی نماز میگذارد پس باید که جواب سلام وی بکلام ندهد و باید که اشاره کند بدست چنانکه سابقا گذشت رواه مالک

باب السهو

و در بعض نسخ باب سجود السهو سهو و نسیان غفلت و بی خبری آدمی از چیزی که در واست و رفتن دل بجانب دیگر و باید دانست که سهو و نسیان بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم در اقوال تبلیغی
متعلق با خبار و ابلاغ باشد جائز نیست و در افعال اختلافست و مختار نزد اهل حق جواز است زیرا که احادیث صحیحه درین باب وارد شده و پس چاره نیست از قائل شدن بدان و محذوری هم لازم نمی آید
بلکه متضمن حکمت است و بحقیقت از جمله اتمام نعمت برامت و اکمال دین ایشانست تا بشرف اقتدا و اتباع سنت مشرف شوند چنانکه فرموده است انما انسی لاسن و اگر چه وجود سنت بقول او مر نیز میباشد
چنانچه مثلا میفرمود هر که سهو کند در نماز واجبست بروی سجده اما وقوع سهو از آنحضرت و شرعیت فعل سجده مستلزم و متضمن حصول شرف اقتدا است فافهم و باید فهمید که وقوع سهو و نسیان از آنحضرت
از کدام مقام است لابد از مرتبه اشتغال و استغراق در مقامی خواهد بود که دست عقول از دامن ادراک آن قاصر است

الفصل الاول

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان احدکم اذا قام
یصلی جاء الشیطان هر آینه یکی از شما چون می ایستد که نماز میگذارد می آید او را شیطان فلبس علیه پس میپوشد شیطان کار بروی و خلط میکند و در شک و شبهه می افکند او را ولبس بضم لام و سکون با پوشیدن کار بر کسی
آمیختن تاریکی با روشنائی ولبس بتخفیف و تشدید هر دو آمده است و تشدید مفید مبالغه و تکثیر است حتی لا یدری کم صلی تا آنکه در نمی یابد که چند رکعت گذارده است فاذا وجد ذلک احدکم فلیسجد سجدتین وهو جالس پس چون یابد
آن لبس و شک را یکی از شما پس باید که سجده کند دو سجده و حال آنکه وی نشسته است متفق علیه اینکه بصورت شک آمده است و فرق میان شک و سهو آنست که در سهو جزم میکند بیک جانب و در شک تردد دارد
که اینست یا آن و گویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرگز در شک نیفتاده از جهت بودن آن از تلبیس شیطان با و سهو و نسیان افتاده بعلیه استغراق و توجه بعالم دیگر و حکم شک نیز حکم سهو است در وجوب سجدتین و حکم
وی بتفصیل در حدیث آینده بیاید وعن عطاء بن یسار تابعی ثقه مشهور است و از کبار علمای مدینه مولای میمونه رض عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا شک احدکم فی صلوته چون شک کند یکی از
شما در نماز خود فلم یدر کم صلی پس در نیابد که چند رکعت گذارده است ثلثا او اربعا سه یا چهار فلیطرح الشک پس باید که بیندازد شک را یعنی آن رکعت را که شک در واست ولیبن علی ما استیقن و باید که
بنا نهد بر چیزی که یقین دارد و متیقن است وجود وی یعنی اقل چنانکه در صورت شک سه یا چهار بر سه بنا نهد و قرار دهد ثم یسجد سجدتین قبل ان یسلم باز باید که سجده کند دو سجده چنانکه سجده سهو میباشد قبل ان یسلم پیش از آنکه
سلام دهد و در روایت بخاری این قید نیست و ازینجاست اختلاف ائمه در بودن سجده سهو پیش از سلام یا بعد از سلام چنانکه تفصیل در شرح حدیث دیگر بیان کنیم و بعد ازان فائده سجدتین بیان میفرماید
بقول خود فان کان صلی خمسا پس اگر هست مصلی که گذارده است پنج رکعت یعنی شک کرده در سه یا چهار و بنا نهاد بر سه و در واقع چهار رکعت بود و چون رکعت دیگر گذارد پنج رکعت شد شفعن له صلوته
شفع میسازند این پنج رکعت را بسبب این دو سجده که در حکم یک رکعت اند مر مصلی را نماز او را یعنی این پنج رکعت با این دو سجده سهو در حکم شش رکعت میشوند وان کان صلی اتماما لاربع و اگر گذارده است
رکعت دیگر را بعد از بنا نهادن بر سه از برای تمام کردن مر چهار را چنانکه در واقع هم سه رکعت بود و پس با این رکعت چهار رکعت تمام شد کانتا ترغیما للشیطان میباشند این دو سجده خوار کردن و بینی
بر خاک مالیدن شیطان را یعنی اگر چه برین تقدیر احتیاج بسجدتین نیست که شفع گردانند نماز مصلی را چنانکه بر تقدیر اول بود و لیکن فائده سجدتین رغم شیطانست که میخواست که در شک اندازد و از عبادت باز دارد
مصلی برغم او سجده کرد و در عبادت افزود رواه مسلم روایت کرد این حدیث را مسلم از عطاء بن یسار از ابی سعید خدری و رواه مالک عن عطاء مرسلا و روایت کرد آنرا مالک از عطاء بن یسار بطریق
ارسال بی ذکر ابی سعید و معنی ارسال در مقدمه معلوم شده وفی روایته شفعها بهاتین السجدتین و در روایت مالک بجای شفعن له صلوته که در روایت مسلم مذکور شد همچنین واقع شده شفعها بهاتین السجدتین یعنی شفع کرد آن

مصلی آن پنج رکعت را باین دو سجده چنانکه وجهش معلوم شد پیشتر بدانکه ظاهر این حدیث دلالت که در صورت شک بنا بر اقل نهد که یقین است و عمل بتحری یعنی غالب ظن نکند و مذهب جمهور ائمه همین است و ترمذی میگوید
که نزد بعضی از اهل علم در صورت شک اعاده کند نماز را و امام ابوحنیفه گوید که اگر شک در اول بار بود یعنی شک کردن عادت او نشده است تحری کند و بعد از تحری اگر غلبهٔ ظن بجانبی واقع شود بهمان عمل کند
و اگر غلبهٔ ظن حاصل نشود بنا بر اقل نهد و سجدهٔ سهو کند زیرا که بنا نهادن بر ظن غالب اصلی معتبر است در شرع چنانچه در قبله و مانند آن و در صحیحین از ابن مسعود آمده که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا شک
احدکم فلیتحر الصواب ثم لیتم علیه آورده این حدیث را شمنی در شرح نقایه و در جامع الاصول از حدیث نسائی نیز در تحری صواب آورده و امام محمد در موطای خود گفته که آثار در باب تحری غالب ظن بسیار آمده
و گفت اگر همچنین کرده نشود پس نجات از سهو و شک متعذر گردد و در اعاده در صورت کثرت شک و اعتیاد حرجی عظیم است انتهی گفت بنده ضعیف صانه الله عما شانه که حاصل مقام اینست که درین
باب سه حدیث آمده اول اذا شک احدکم فلیستانف و کما قال دوم من شک فی صلوته فلیتحر الصواب سوم این حدیث که درین باب مذکور است که حاکم است به بنا نهادن بر یقین پس جمع کرد ابوحنیفه
میان این هر سه حدیث بحمل اول بر عروض شک در اول بار و ثانی بر صورت وقوع تحری بر یکجانب و ثالث بر عدم وقوع تحری و این کمال جامعیت و نهایت تحقیق است در مذهب امام اعظم اکرم
رضی الله عنه و الله اعلم وعن عبدالله بن مسعود ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی الظهر خمسا روایتست از ابن مسعود که آنحضرت گذارد نماز ظهر را پنج رکعت فقیل له پس گفته شد مر آنحضرت را ازید فی الصلوة
آیا زیاده کرده شد در نماز که چهار رکعت بود و پنج حکم شد فقال و ما ذاک پس گفت آنحضرت و چیست این پرسیدن شما و برای چه میپرسید مگر زیاده از چهار رکعت گذارده ام قالوا صلیت خمسا گفتند
گذاردی پنج رکعت فسجد سجدتین بعد ما سلم پس سجده کرد دو سجده بعد از سلام دادن و فی روایة قال و در روایتی آمده است که فرمود انما انا بشر مثلکم نیستم من مگر آدمی مانند شما انسی کما تنسون فراموش میکنم
چنانکه فراموش میکنید شما فاذا نسیت فذکرونی پس چون فراموش کنم من یاد دهید مرا و اذا شک احدکم فی صلوته فلیتحر الصواب پس چون شک کند یکی از شما در نماز خود پس باید که تحری و
طلب کند صواب را بغالب ظن فلیتم علیه پس باید که تمام کند بنا بر غالب ظن ثم لیسلم پس باید که سلام گوید ثم یسجد سجدتین پس باید که سجده کند دو سجده متفق علیه و در حدیث فکر بنا بر اقل نیست و مراد
آنست یعنی اگر تحری فائده نکند بنا بر اقل نهد و تمام کند و شافعیه چون قائل نیستند بتحری مراد از تحری صواب اخذ باقل دارند و نزد حنفیه در صورت گذاردن خمس تفصیل است اگر سهو کرد از قعدهٔ
اخیره و برخواست برای رکعت خامسه رجوع کند بقعده مادام که سجده نکرده است برای رکعت خامسه و اگر سجده کرد باطل گردد فرض او و لغو کند خامسه او و اگر کرده است قعده اخیره و برخاست پیش از
سلام رجوع کند بقعده مادام که سجده نکرده است برای خامسه اگر سجده کرد تمام گشت فرض او و ضم کند بوی سادسه و مستحسن است که سجده کند برای سهو از سلام و ظاهر حدیث دلالت دارد
بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ضم نکرد سادسه را و اکتفا کرد بسجده برای سهو چنانکه مذهب شافعی است و جواب ازین در شرح گفته شده است فتدبر وعن ابن سیرین عن ابی هریرة قال صلی
بنا رسول الله ابن سیرین که از مشاهیر تابعین است احوال وی در مواضع دیگر ذکر کرده شده است روایت میکند از ابی هریره که گفت نماز گذارد بما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی امامت کرد
احدی صلوتی العشی یکی از دو نماز شبانگاه را که نماز ظهر باشد یا عصر و عشی از زوال آفتاب تا غروب را گویند قال گفت ابن سیرین قد سماها ابو هریرة و لکن نسیت انا بتحقیق نام برده بود آن نماز را
ابوهریره ولیکن فراموش کردم من قال فصلی بنا رکعتین پس بگذارد آنحضرت با ما دو رکعت ثم سلم پس سلام داد یعنی سهو کرد و برخواست برای رکعت سوم فقام الی خشبة معروضة فی المسجد پس
ایستاد آنحضرت بسوی چوبیکه بعرض نهاده شده بود در مسجد و در بعضی از نسخ مشکات لفظ فی المسجد نیست ولیکن در بخاری هست فاتکأ علیها پس تکیه کرد بر آن چوب کانه غضبان گویا وی خشمگین بود صفت که گویا
آنحضرت خشمگین است و وضع یده الیمنی علی الیسری و نهاد دست راست خود را بر دست چپ خود و شبک بین اصابعه و در هم تکیه کرد و درآورد انگشتان خود را و وضع خده الایمن علی ظهر کفه الیسری
و نهاد رخسارهٔ راست خود را بر پشت کف دست چپ خود و خرجت سرعان الناس من ابواب المسجد و بیرون آمدند پیشروان و زود روندگان مردم از درهای مسجد و سرعان بفتح سین و را و اوایل
ناس که شتابی کنند بفتح سین و سکون را نیز آمده و بضم و سکون نیز ضبط کرده اند و مراد گروهی اند که بعد از گذاردن نماز برای ذکر و دعا توقف نکنند و شتاب از همه بیشتر برآیند و جماعه را که در
معرکه جنگ که از همه بیشتر برآیند و بی صبری نمایند نیز میگویند فقالوا پس گفتند صحابه بمشاهده این حالت از آنحضرت که هم بر دو رکعت سلام داده برآمد قصرت الصلوة کوتاه شد یا کوتاه
کرده شد نماز و قصرت بفتح قاف و ضم صاد و بضم قاف و کسر صاد هر دو روایت است یعنی از چهار رکعت بدو رکعت آمد و فی القوم ابوبکر و عمر و در میان صحابه که حاضر بودند ابوبکر و عمر رضی الله
تعالی عنهما نیز بودند فهابا ان یکلماه پس ترسیدند و بزرگ داشتند ابوبکر و عمر آنحضرت را از اینکه بپرسند او را از حقیقت حال بهیبت ترس با بزرگی داشتن چنانکه از پادشاه بسبب مهابت
و از دزد و خوف و فی القوم رجل فی یدیه طول و در میان صحابه مردی بود که در هر دو دست وی درازی بود و از این جهت یقال له ذو الیدین گفته میشد او را ذوالیدین خداوند دو دست و بعض گویند
که از ان جهت ذوالیدین میگفتند که بهر دو دست کار میکرد و بعض گویند از آنجهت که دو سپر داشت و مضمون حدیث صریح است که وجه تسمیه بدان دراز بودن دستها است و نام او عمیر بن
عبد عمرو و کنیت او ابومحمد و بعض گویند نامش خرباق بود بکسر خای معجمه و بعض گویند که خرباق نام مردی دیگر است که او را ذوالشمالین گویند و بعض گویند خرباق غیر ذوالیدین و ذوالشمالین
است و قیل غیر ذلک و الله اعلم قال گفت این مرد که ذوالیدین بود یا رسول الله انسیت آیا فراموش کردی و سهو شد ترا ام قصرت الصلوة یا کوتاه شد و یا کوتاه کرده شد نماز فقال لم انس
و لم تقصر پس گفت آنحضرت نه فراموش کرده ام و نه کوتاه شده و نه کوتاه کرده شد نماز فقال اکما یقول ذوالیدین پس گفت و پرسید آنحضرت از صحابه آیا واقع همچنین است که میگوید ذوالیدین
فقالوا نعم پس گفتند آری همچنین است که وی میگوید فتقدم و صلی ما ترک پس پیش رفت آنحضرت و بگذارد آن دو رکعت را که مانده بود و نگذارده ثم سلم پس سلام داد ثم کبر پس تکبیر گفت و
و سجد مثل سجوده او اطول و سجده کرد مانند سجود خود که در نماز کرده بود یا درازتر از آن بجهت اعتذار از وقوع تقصیر و مشاهدهٔ عظمت حق و نفاذ حکم و تقدیر وی سبحانه ثم رفع رأسه
و کبر پس برداشت سر از سجده و تکبیر گفت ثم کبر و سجد مثل سجوده او اطول پس تکبیر گفت و سجده کرد مانند سجود معتاد یا درازتر از ان ثم رفع رأسه و کبر پس برداشت سر خود را و تکبیر گفت
حاصل که دو سجده کرد چنانکه در سهو مشروع است فربما سألوه پس بعد از روایت کردن ابن سیرین حدیث بحوی که مذکور شد بسا که پرسیدند ابن سیرین را بطریق استفهام و گفتند ثم سلم

یعنی آیا گفت ابوهریره ثم سلم یعنی سجدتین سهو بعد از سلام کرد یا پیش از سلام فیقول پس میگفت ابن سیرین در جواب سوال ایشان نبئت ان عمران بن حصین قال ثم سلم آگاهانیده شده و خبر داده شدم که عمران
بن حصین در حدیث خود گفته است ثم سلم یعنی این لفظ را از حدیث ابوهریره محفوظ ندارم ولیکن مرا خبر داده اند که عمران بن حصین که وی نیز روایت کرده است در حدیث خود ثم سلم گفته است و آنکه من
در حدیث ابوهریره ثم سلم ذکر کرده ام از روایت عمران بن حصین است که در اینجا در آورده ام و در روایتی آمده است که از ابن سیرین پرسیدند که در سجدتین سهو تشهد هست پس گفت نیست
تشهد در حدیث ابی هریره ولیکن من دوست میدارم که خوانده شود تشهد و در فصل ثانی از حدیث عمران بن حصین ذکر تشهد بیاید متفق علیه بلفظه للبخاری وفی اخری لهما و در روایت دیگر مر بخاری
و مسلم را فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بدل کلمه بلفظ لم انس ولم تقصر این لفظ آمده است کل ذلک لم یکن هیچ چیز از نسیان و قصر نبود و دیگر این عبارت آمده است که فقال پس گفت ذوالیدین قد کان
بعض ذلک بتحقیق بود یکی ازین دو چیز نسیان یا قصر یا رسول الله بدانکه شراح حدیث را در بیان علوم این حدیث کلام طویل است و شیخ در فتح الباری آنرا استیفا کرده اگر تمامه آنرا نقل کنیم کلام دراز گردد
ولیکن در اینجا دو کلام است که باید آورد داول در قول وی صلی الله علیه وسلم کل ذلک لم یکن یعنی نه قصر بود و نه نسیان و این اخبار است بر خلاف واقع و اجماع کرده اند بر عدم جواز سهو در اخبار و خلاف
در افعال است و ثانی در اتمام صلوة و عدم استیناف آن با وجود وقوع تکلم و افعال کثیره از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بعض گفته اند در جواب از اشکال اول که عدم جواز نسیان در اقوال و
اخباریست که متعلق باشد بتبلیغ شرائع و احکام وحی در جمله اخبار و این جواب ضعیف است زیرا که اخبار بر خلاف واقع کذب و منقصت است اگرچه نه عمدا بود و واجبست تنزیه ساحت عزت و کرامت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آن و همین است مذهب جمهور و شراح ایشان میگویند که مراد بقول وی هیچ نبوده نه نسیان و نه قصر آنست که در اعتقاد من نیست نه در نفس الامر و این خبر صادق است یا
یا این قول کنایت است از عدم شعور گویا گفت من شعور بدان ندارم و این صادق است و جواب از اشکال ثانی میگویند که تکلم و فعل که مفسد نماز است بر تقدیریست که عمدا باشد نه بسهو و نسیان
چنانکه مذهب شافعی است و این جواب تمام نیست در تکلم از ذوالیدین و صحابه دیگر چه تکلم ایشان نه بسهو بود مگر آنکه گویند ایشان تابع رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند و ایشان را حکمی مستقل نیست
و اینجواب خالی از ضعفی نیست و جواب مذکور جاری نیست بر مذهب حنفیه چه نزد ایشان کلام عمدا و سهوا مطلق مفسد نماز است پس ایشان میگویند که وقوع این قضیه پیش از نسخ جواز کلام و افعال است
در نماز و در اینجا کلام است مذکور در شروح و مذهب امام احمد حنبل آنست که کلام در نماز عامدا و ساهیا مفسد نماز است مگر آنکه برای مصلحت نماز باشد از امام یا از ماموم چنانکه درین قضیه است
والله اعلم وعن عبد الله بن بحینة بضم موحده و فتح مهمله و سکون تحتیه نام مادر عبد الله است چنانکه مشهور است و نام پدر او مالک است و در بعض اسانید عبد الله بن مالک ابن بحینة است بتنوین مالک
و اثبات الف تا صفت مالک نگردد صحابیست حلیف بنی المطلب بن عبد مناف از سابقین مات فی امارة معویة ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی بهم الظهر روایت است که آنحضرت گذارد
با صحابه نماز پیشین فقام فی الرکعتین الاولیین لم یجلس پس ایستاد آنحضرت در دو رکعت اولی و ننشست و نکرد قعده اولی فقام الناس معه پس ایستادند مردم با آنحضرت حتی اذا قضی الصلوة
وانتظر الناس تسلیمه تا آنکه چون تمام کرد نماز را و چشم داشتند مردم که سلام گوید کبر وهو جالس تکبیر گفت و سلام داد و از نماز برآمد متفق علیه الفصل الثانی عن عمران بن حصین ان النبی صلی الله علیه وسلم
صلی بهم فسها روایت است از عمران بن حصین صحابی مشهور است و احوال وی در مواضع نوشته شده که آنحضرت نماز گذارد با صحابه پس سهو کرد فسجد سجدتین پس سجده کرد دو سجده برای سهو ثم
تشهد ثم سلم پس تشهد خواند پس سلام داد درین حدیث بتعیین موضع سهو نکرد و ذکر تشهد کرد و در احادیث دیگر ذکر تشهد نیست و این حدیث موافق مذهب ما است و مذهب امام احمد نیز
همین است و بعض مالکیه و شافعیه نیز هم برین اند و اختلاف است که صلوة و دعا که در تشهد آمده است در تشهد که پیش از سجده است بخوانند یا در آنکه بعد از وست اختیار کرخی که از حنفیه است بر ثانی است
و در هدایه گفته صحیح همین است و بعضی از شروح هدایه گفته که صواب آنست که در اول بخوانند و طحاوی گفته که در هر دو بخوانند و شیخ ابن الهمام گفته که قول طحاوی احوط است کذا فی فتاوی قاضیخان
رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب از جهت تفرد راوی بزیادة تشهد با مخالفت رواة دیگر با وجود کثرت ایشان و حفظ ایشان و حاکم گفته است که این حدیث صحیح است بر شرط شیخین و بیهقی
و ابن عبد البر و غیر ایشان تضعیف کرده اند آنرا وعن المغیرة ابن شعبة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام الامام فی الرکعتین چون بایستاد امام در دو رکعت و قعده نکرد فان ذکر قبل ان
یستوی قائما فلیجلس پس اگر یاد آورد که قعده نکرده است پیش از برابر شدن و تمام ایستادن پس باید که بنشیند و تشهد بخواند ظاهر حدیث آنست که سجده سهو نکند و در هدایه گفته است که بعض
گفته اند که سجده کند از جهت تاخیر و اصح آنست که نکند وان استوی قائما و اگر تمام ایستاد فلا یجلس ویسجد سجدتی السهو پس باید که ننشیند و سجده کند دو سجده سهو رواه ابوداود و ابن ماجه
و اینحدیث دلالت دارد که معتبر تمام قیام و عدم آنست و ظاهر مذهب ما آنست که اگر بقعود اقرب بود بر گردد و بنشیند و تشهد بخواند و اگر بقیام اقرب باشد بر نگردد و نشیند و اختلاف
کرده اند در تفسیر اقرب بعض گفته اند که اگر نصف اسفل راست ایستاد بقیام اقرب است و اگر نه بقعود اقرب است و بعض گفته اند اگر سر نهاده زانو را بر داشت بقیام اقرب است و اگر نه بقعود
و بعض گفته اند معتبر بر داشتن زانو ها است شیخ ابن الهمام گفت اعتبار اقربیت روایتی است از ابی یوسف که اختیار کرده اند آنرا مشائخ بخارا اما ظاهر مذهب نزد عدم استوای قیام و عود است
وهو الاصح الفصل الثالث عن عمران بن حصین ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی العصر وسلم فی ثلث رکعات آنحضرت گذارد نماز دیگر را و سلام داد در سه رکعت ثم دخل منزله پس درآمد در منزل
خود فقام الیه رجل یقال له الخرباق پس ایستاد و رفت بسوی آنحضرت مردی که گفته میشود او را خرباق وکان فی یدیه طول و بود در هر دو دست وی درازی تحقیق آنست که این مرد همان ذوالیدین است
که سابقا ذکر او رفت کذا فی شرح الشیخ فقال پس گفت یا رسول الله فذکر له صنیعه پس یاد داد آن مرد مر آنحضرت را کار آنحضرت را که کرد یعنی سلام دادن در سه رکعت فخرج غضبان یجر رداءه
پس بیرون آمد آنحضرت خشمگین در حالیکه میکشید ردای مبارک خود را هیچ معلوم نمیشود که سبب سهو چه بود و باعث این خشم و اضطراب چه والله اعلم باسراره حتی انتهی الی الناس تا آنکه رسید
آنحضرت بسوی مردم که حاضر بودند پس فرمود اصدق هذا آیا راست میگوید این مرد قالوا نعم گفتند آری راست میگوید فصلی رکعة پس گذارد آنحضرت یک رکعت را که مانده بود از نماز و
سهو کرده بود ثم سلم پس سلام داد ثم سجد سجدتین پس سجده کرد دو سجده برای سهو ثم سلم پس سلام داد و از نماز برآمد رواه مسلم پوشیده نماند که مخالفت میان اینحدیث و حدیث عمران بن حصین و

حدیث ابی هریره که گذشت از دو وجه است یکی آنکه آنجا سلام بر دو رکعت بود و اینجا بر سه و آنجا گفت اعتماد کرد بر خشبه که در مسجد بود و اینجا میگوید که درآمد در منزل و در وجه ثانی خود ممکن است که
امر باشد ابو هریره یکی را ذکر کرد و عمران بن حصین دیگری را مخالفت در وجه اول صورت اجتماع ندارد و ازین جهة حکم کرده اند که واقعه متعدد است و در هر دو واقعه متکلم ذو الیدین باشد والله
اعلم ۔ وعن عبد الرحمن بن عوف قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول شنیدم آنحضرت را که گفت من صلی صلوة یشک فی النقصان کسیکه بگذارد نماز را که شک میکند در نقصان چنانکه شک کرد
در رباعی که سه گذارده یا چهار فلیصل حتی یشک فی الزیادة پس باید که بگذارد تا آنکه شک کند در زیادت یعنی بنا کند بر اقل چنانکه در صورت مذکور سه رکعت قرار دهد پس رکعت دیگر بگذارد
تا شک افتد که چهار رکعت شد یا پنج با احتمال آنکه شاید در نفس الامر چهار رکعت شده و این رکعت پنجم باشد این معنی دارد که فرمود بگذارد تا شک کند در زیادت رواه احمد بدانکه سهو از آنحضرت
در چند موضع واقع شده اول از قعدهٔ اولی چنانکه در حدیث عبد الله بن بحینه وارد شده دوم از دو رکعت اخیر چنانکه در حدیث ذو الیدین واقع شده سیوم از یک رکعت اخیر چنانکه در
حدیث خرباق آمده چهارم در زیادهٔ خامسه چنانکه در حدیث عبد الله بن مسعود پس مجتهدان بر آن قیاس کردند و گفتند که هر که فراموش کند واجبی را از واجبات نماز سجدهٔ سهو بروی
واجب گردد و اصحاب ظاهر هم برین مواضع که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سجده کرد اقتصار کنند و در غیر این مواضع سجده نکنند دیگر بدانکه از احادیث که وارد شده اند درین باب معلوم
شد که آنحضرت در بعض مواضع سجده سهو پیش از سلام کرده و در بعض بعد از سلام و ظاهر آنست که فعل آنحضرت گاهی چنان بود و گاهی چنین و هر دو جائز باشد ولیکن مذاهب ائمه متفرق افتاد
امام شافعی در همه جا قبل السلام گوید و احادیث را که وارد شده اند در وی ترجیح نماید بلکه دعوی کند که احادیث وارده در سجده بعد از سلام منسوخ اند و گوید آخر فعل آنحضرت صلی الله
علیه وسلم آن بود که قبل از سلام میکرد اما این دعوی ثابت نشده والله اعلم و امام اعظم در همه جا بعد از سلام کند از جهة کثرت احادیث وارده در وی و قوت آنها و در کتب سته از
عبد الله بن مسعود آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم سجده کرد بعد از سلام اگرچه از عبد الله بن بحینه قبل از سلام نیز آمده کذا ذکر الشیخ ابن الهمام و نیز ابو داود و ابن ماجه و احمد و عبد
الرزاق از ثوبان آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت لکل سهو سجدتان بعد ما یسلم و چون فعل و قول متعارض آمده متمسک بقول کردیم و قول اقوی است از فعل نزد امام ابو حنیفه
چنانکه در اصول فقه ثابت شده و شمنی گفته که این قول جمعی از صحابه است که سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر از ایشانند رضی الله عنهم اجمعین و امام
مالک گوید هر جا که سهو بنقصان است سجده قبل السلام کند و هر جا که بزیادت است بعد از سلام و اگر جمع کرد هر دو سهو سجده کند هر دو را قبل از سلام و مزنی و ابو ثور از ائمهٔ شافعیه هم برین
قول اند و ابن عبد البر گفته که قول مالک موافق نظر عقل است زیرا که در صورت نقص جبر نقصانست پس باید که داخل اصل صلوة باشد و در زیادت ترغیم شیطانست و درین سخن نظر است
و مذهب امام احمد آنست که در هر موضع که رسول خدا صلی الله علیه وسلم قبل السلام کرده قبل السلام باید کرد و در هر موضع که بعد از سلام کرده بعد از سلام باید کرد و گفته اند که این قول قوی و
اقرب بصوابست و نقل کرده شده است از احمد که گفت اگر نمی بود درین باب چیزی مروی از رسول خدا صلی الله علیه وسلم حکم میکردیم که سجده قبل از سلام باید کرد و باید دانست که اختلاف
مذکور در سجود که بعد از سلام باید یا قبل سلام در فضلیت و اولویت است و در اصل جواز اختلاف نه صرح به فی کتب الائمة الاربعة و اما بودن سلام یک یا دو اول قول محمد است و مختار
فخر الاسلام و گفته است که مقابل روی دهد و قیل بجانب یمین و در هدایه گفته که اصح آنست که دو سلام دهد و اختیار شمس الائمه اینست بعد از آن اختلاف است در تشهد بعد از سجود سهو و آن
مذکور است در بعض احادیث و مذهب ما اینست چنانکه گذشت باب السجود القرآن اختلاف کرده اند در سجده تلاوت ائمهٔ ما بر آنند که واجبست و امام مالک و شافعی و احمد بر آنند
که سنت است و فعل آن افضل از ترک است و در روایتی از امام احمد نیز واجبست اگر در نماز باشد و حجت وجوب آیات و احادیث است که در ذم ترک آن واقع شده و تاکید و مبالغه
که در ادای آن ورود یافته و گویند که سجده جزء صلوة است که بجهة تخفیف اقتصار بر آن کرده شده پس فرض باشد چنانکه قیام در نماز جنازه ولیکن چون دلائل آن قطعی نبود بوجوب قائل شدیم
نه فرضیت و تمسک ائمهٔ دیگر بحدیث زید بن ثابت است که گفت خواندم سورهٔ والنجم را در حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و سجده نکرد و جوابش آنست که وجوب سجدهٔ تلاوت علی
الفور نیست شاید که در وقت دیگر کرده باشد و نیز تواند که قرات در وقت مکروه واقع شده باشد یا سجده نکرد بجهة بیان جواز تاخیر یا مخصوص بسجدهٔ والنجم باشد که در وی اختلاف است
والله اعلم و طهارت شرط است در سجدهٔ تلاوت و از هیچکس خلاف در آن منقول نشده الا در روایتی از ابن عمر آمده که وی رضی الله عنه بی وضو نیز میکرد و هیچ یکی از علما درین حکم برا موافقت
وی نرفته الا الشعبی نیز میگویند که گاهی شعبی در راهی میرفت و اشارتی بسجده میکرد بغیر جهة قبله بی وضو و میگذشت کذا قال الشیخ و بعضی از سلف برین هم رفته اند که سجده تلاوت بر مستمع است
نه بر سامع اگر اتفاقی شنید آیت سجده و بگوش رسید سجده واجب نگردد و بعض گویند که اگر قاری سجده نکرد بر سامع نیز واجب نگردد گویا قاری حکم امام دارد و سنت سامع و این از امام مالک
نیز روایت کرده اند و بعض گفته اند که وجوب بر تقدیریست که قاری بقصد قرات کند نه بقصد قصه و حکایت چنانکه قصه خوانان میخوانند و مذهب جمهور ائمه بر آنند که واجبست
بر سامع مطلقا بشرائط صلوة و هو المختار ۔ الفصل الاول عن ابن عباس قال سجد النبی صلی الله علیه وسلم بالنجم سجده کرد آنحضرت بسورهٔ نجم که در آخر آیت سجده دارد و سجد معه المسلمون و المشرکون
و سجده کردند همراه آنحضرت مسلمانان و کافران والجن والانس و جنیان و آدمیان مراد همین جن و انس که درین مجلس حاضر بوده باشند بطریق تکثیر و تاکید یا هر که بر روی زمین از آدمیان
و پریان بود و علم آن از جانب رسول خدا ثابت شده باشد رواه البخاری و گفته اند سجده آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجهة امتثال امر الهی تعالی بود و سجود شکرگذاری نعم عظیمهٔ وحی است
که معهود دانند ۔ اول سوره و سجده مسلمانان بجهة متابعت آنحضرت در امتثال امر و اتیان شکر و سجده مشرکان بجهة سماع اسمای آلههٔ شان بود از لات و عزی و منات یا از جهة غلو سطوت
سلطان عزت و جبروت و سطوع انوار عظمت و کبریای توحید الهی عز و جل چنانکه تاب و طاقت اختیار باطل شد و اثر جحود و انکار و استکبار محو و مضمحل گشت مگر آن کسیکه اشقی و اطغی قوم بود
که کفی از خاک برگرفت و بر جبهه برداشت خود زد و گفت این قدر بس است چنانکه در فصل ثالث بیاید و درینجا قصه است از وضع زنادقه و مفتریات ایشان خذلهم الله که بعضی از ارباب

سیر و تواریخ که مولع اند بذکر غرائب و اعاجیب آورده اند و علمای محدثین حکم بوضع آن کرده و ابطال آن نموده اند و آن اینست که آنحضرت در نزد ذکر اسمای لات و عزی و منات مدح ایشان کرد و
گفت شعر تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی یا بسهو بر زبان آنحضرت صلی الله علیه وسلم رفت یا شیطان باواز بلند مشابه بصوت شریف آنحضرت از پیش خود خوانده مشرکان اشنوانده و سجده مشرکان
ازین جهة بود که گفتند که اکنون محمد مدح آلهه ما کرد و ما را با وی نزاعی نماند ما میدانیم که خالق محیی ممیت علیم قدیم رزاق کیست اینها شفعای ما اند و محمد خود اثبات شفاعت برای ایشان کرد و این
قصه عقلا و نقلا بوجوه باطل و موضوع است و کلام در وی بسیار است پاره ازان در شرح بیان کرده ایم والله یقول الحق وهو یهدی السبیل وعن ابی هریرة قال سجدنا مع النبی گفت ابوهریره
سجده کردیم ما با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی اذا السماء انشقت واقرأ باسم ربک پس ثابت شد که درین دو سوره سجده هست و مردود گشت قول کسی که گفت در مفصل سجده نیست و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بعد از آمدن بمدینه در وی سجده نکرده چنانکه در فصل ثانی در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما بیاید رواه مسلم وعن ابن عمر قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقرأ
السجدة ونحن عنده میخواند آیت سجده را و حال آنکه نزد وی میبودیم فیسجد ونسجد معه پس سجده میکرد آنحضرت و سجده میکردیم با وی فنزدحم پس انبوهی میکردیم حتی ما یجد احدنا لجبهته موضعا یسجد علیه
تا آنکه نمی یافت یکی از ما مر پیشانی خود را جای که سجده کند بران متفق علیه پوشیده نماند که این همه مبالغه و تاکید اجتماع و ازدحام ظاهر علامت وجوب سجده است و اگر واجب نبودی این
همه ازدحام برای چه کردندی والله اعلم وعن زید بن ثابت قال قرأت علی رسول الله صلی الله علیه وسلم والنجم فلم یسجد فیها گفت زید بن ثابت خواندم من بر آنحضرت سورة
والنجم را پس سجده نکرد در وی و این بعد از تحول بمدینه بود و این همان حدیث است که قائلان بعدم وجوب سجده تلاوت بدان تمسک کرده اند و جواب آن :
معلوم شد و واجب باشد آوردن آن متفق علیه وعن ابن عباس قال سجدة ص لیس من عزائم السجود و ابن عباس گفت که سجده سوره ص نیست از پس سجدهائی که امر کرده شده باشد بدان عزیمت
در اصل قصد قلب بر شئی فی الصراح عزم بالفتح والضم و عزیمت آهنگ کردن و دل نهادن بر چیزی پس ازان استعمال کرده شد در امر واجب متحتم و در اصطلاح فقها حکم ثابت باصالت وقد رأیت
النبی صلی الله علیه وسلم یسجد فیها و بتحقیق دیدم آنحضرت را که سجده میکرد دران گفته اند که سجده کردن آنحضرت دران بجهة موافقت داود علیه السلام و شکر قبول توبه وی بود و در حدیث
نیز آمده است که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم سجده کرد برادرم داود بجهة قبول توبه وی و ما نیز سجده میکنیم بشکر گذاری آن وفی روایة قال مجاهد قلت لابن عباس اسجد فی ص مجاهد که از تابعین است
و از فقهای مکه و قراء اوست و از علماء کلو مشاهیر ایشانست و سی بار قرآن بر ابن عباس عرض کرده بود و مات سنة اربع ومائة گفت گفتم من ابن عباس را یا سجده کنم در سوره ص فقرأ پس
خواند ابن عباس این آیت را ومن ذریته داود و سلیمان حتی اتی تا آنکه آمد و رسید باینجا که فرموده است حق تعالی و امر کرده است حبیب خود را صلی الله علیه وسلم فبهداهم اقتده پس بهدایت
این پیغمبران که مذکور شدند اقتدا کن و پیروی کن فقال پس گفت ابن عباس نبیکم پیغمبر شما صلی الله علیه وسلم ممن امر ان یقتدی بهم از جمله آن کسانیست که امر کرده شده اند که اقتدا کند
با ایشان پس تو سزاوارتری که اقتدا کنی با ایشان یعنی چون داود علیه السلام سجده کرد و آنحضرت بموافقت وی سجده کرد ما نیز باید کرد رواه البخاری اگر کوئی نسبت اقتدا و تبعیت با آن
حضرت صلی الله علیه وسلم چگونه باشد و حال آنکه وی مقتدی و متبوع و افضل و اکمل از همه است گوئیم که آن باعتبار ظاهر و تاخر وجود عنصری اوست از انبیا علیهم السلام چنانکه او را تابع ملت ابراهیم
گفته اند بلکه همین را دلیل افضلیت و اکملیت وی صلی الله علیه وسلم ساخته اند که چون وی تابع و عامل بهدی همه آنها باشد لاجرم جامع و شامل کمالات همه بود و افضل و اکمل همه گردد و بیت
خوبی و ناز و کرشمه حرکات و سکنات آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری علیه افضل الصلوة والتسلیمات و انهاها و اکملها و این حدیث متمسک شافعیه است در عدم وجوب سجده ص
و آن نزد ما و نزد مالک و نزد احمد در روایتی واجب است چنانچه سائر سجدات قرآنی و این حدیث نیز دلالت ندارد بر عدم وجوب غایت آنکه بیان کرد سبب سجده داود را
که از جهة قبول توبه بود و سبب سجده خود را که از جهة شکر قبول توبه داود و موافقت وی بود و سجده ما بمتابعت آنحضرت و اقتدا با انبیا که ماموراست آن حضرت صلی الله علیه وسلم
بدان و در حقیقت همه عبادات از فرائض و واجبات بجهة شکر نعمت و امتثال امر و اتباع پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و قول ابن عباس که این سجده از عزائم نیست باین معنی باشد که وجوب
وی ازان قبیل نیست که ابتداء بطریق تعبد بدان امر کرده شده باشد بلکه واجب شده باین سبب مذکور والله اعلم و امام احمد از ابوبکر بن عبدالله مزنی آورده که گفت در خواب دیدم
که سوره ص مینویسم و چون بآیت سجده رسیدم دوات و قلم و هرچه حاضر بود همه را دیدم که بسجده در افتاد و نیز پس این قصه را بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم عرض کردم بعد ازان
سجده میکرد آنحضرت درین سوره پس معلوم شد که امر بمواظبت بران مثل سائر سجدات شد و استقرار یافت بران اگرچه در اوایل نه از عزائم بود و ظاهر شد که این حدیث ابن عباس بعد از
تسلیم دلالت آن بر عدم وجوب پیش ازین قصه بود کذا ذکر الشیخ ابن الهمام الفصل الثانی عن عمرو بن العاص قال اقرأ و در بعض نسخ اقرأنی رسول الله گفت خوانانید و دانانید مرا پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم خمس عشرة سجدة فی القرآن پانزده آیت سجده در قرآن منها ثلث فی المفصل از انجمله سه سجده در مفصل که از سوره حجرات است تا آخر قرآن و بیان مفصل و اختلاف
در مبدای آن در کتاب الصلوة گذشت و سه سجده در مفصل یکی در آخر سوره والنجم دوم اذا السماء انشقت سیوم در سوره اقرأ وفی سورة الحج سجدتین و خوانانید در سوره حج دو سجده
یکی بعد آیه الم تر ان الله یسجد له من فی السموات ومن فی الارض الایة دوم در یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا رواه ابو داود و ابن ماجه بدانکه ائمه همه اتفاق دارند که مجموع سجدات
قرآنی چهارده است الا نزد امام مالک در روایتی و در قول قدیم از شافعی در مفصل سجده نیست و امام ابوحنیفه قائل است بسجده ص و قائل نیست بسجده دوم حج و میگوید مراد ازان
سجده نماز است بقرینه ذکر ارکعوا و امام شافعی و امام احمد بر عکس و در روایتی از امام احمد پانزده است باثبات سجده ص و دوم حج چنانکه این حدیث مثبت آنست و گفته اند که حدیث
عمرو بن عاص ضعیف است و صلاحیت احتجاج ندارد و بعض از رواة آن مجهول اند وعن عقبة بن عامر قال قلت گفت عقبة ابن عامر گفتم بطریق استفهام یا رسول الله فضلت سورة الحج بان
فیها سجدتین فضیلت داده شد سوره حج باینکه در وی دو سجده اند قال نعم گفت آنحضرت آری ومن لم یسجدهما فلا یقرأهما و هر که سجده نکرد هر دو سجده را پس گویا نخواند هر دو آیت را

خواندنی کامل معتبر. رواه ابو داود والترمذی و این حدیث نیز ضعیف است چنانکه گفت و قال هذا حدیث لیس اسناده بالقوی و گفت ترمذی این حدیثی است که نیست اسناد وی قوی زیرا که یکی
از راویان وی ابن لهیعه است و وی ضعیف است اگرچه از ائمهٔ حدیث است و لیکن در آخر عمر خللی و غلطی بحفظ وی راه یافت که موجب عدم اعتماد بر حدیث وی گشت و فی المصابیح فلا یقرأها
بالکاف فی شرح السنة و واقع شده است در مصابیح بجای فلا یقرأهما بضمیر تثنیه که راجع بآیتین سجده است فلا یقرأها بوحدت ضمیر که عائد بسوره است و در شرح السنة نیز همچنین است و در اینجا لفظ
مثبتیست که دلالت میکند بر آنکه هرکه بر دو سجده نکرد گویا تمام سوره نخواند و ترک سجده مفوت ثواب قراءت تمام سوره است وعن ابن عمر ان النبی و روایتیست از ابن عمر که پیغمبر صلی الله علیه
وسلم سجد فی صلوة الظهر سجده کرد در اثنای رکعت نماز پیشین سجدهٔ تلاوت ثم قام فرکع پس برخاست از سجده پس رکوع کرد فرأوا انه قرأ تنزیل السجدة پس دانستند و اعتقاد کردند صحابه که آنحضرت
خواند سورهٔ الم تنزیل الکتاب را که در وی آیت سجده است و این اعتقاد نه از مجرد سجده کردن و ایستادن و برکوع رفتن حاصل شد بلکه آیتی از سوره شنیدند که بدان دانستند که این سوره
خوانده و آنحضرت گاهی آیتی از سوره میشنوانید تا بدانند که فلان سوره خواند یا بی اختیار از جهت غایت شوق و حضور جهر ظاهر میشد چنانکه در باب القراءة گذشت رواه ابو داود و ظاهر
این حدیث دلالت دارد که بعد از سجده کردن و برخاستن باقی سوره را ناخوانده برکوع رفت و این جائز است و نیز جائز است که باقی سوره بخواند بعد از آن برکوع برود و غایت آنکه بر تقدیر
اول قراءت بعض سوره لازم می آید و آن فی الجمله جائز است و از اینجا لازم نمی آید که قیام رکوع مقام سجود و قراءت جائز نباشد چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است زیرا که آن نزد وی
واجب نیست اگر بکند روا است فافهم وعنه انه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرأ علینا القرآن گفت ابن عمر بود آنحضرت میخواند بر ما قرآن را فاذا مر بالسجدة کبر و سجد و سجدنا معه
پس چون میگذشت بآیت سجده تکبیر میگفت و سجده میکرد و سجده میکردیم ما با وی پس معلوم شد که سجده بر قاری و سامع هر دو میباشد رواه ابو داود وعنه انه قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
از ابن عمر است که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قرأ عام الفتح سجدة خواند در سال فتح آیت سجده را فسجد الناس کلهم پس سجده کردند مردم همه منهم الراکب والساجد علی الارض بعضی از سجده
کنندگان سوار بودند و بعض سجده کنندگان بر زمین حتی ان الراکب لیسجد علی یده تا آنکه سوار بتحقیق سجده میکرد بر دست خود و شاید که بعضی از سواران فرود آمده بر زمین نیز سجده کرده
باشند و لفظ حدیث نص نیست در آنکه سواران همه سواره بر دست سجده میکردند فافهم رواه ابو داود و این واقعه جز آن واقعه است که آنحضرت سورهٔ والنجم خواند و مسلمانان و کافران
همه با وی سجده کردند چنانکه گذشت زیرا که آنجا در میان مشرکان یکی بود که کفی از خاک و سنگریزه گرفت و بر جبهه خود زد و گفت بس است مرا این قدر و در عام فتح مشرکان موجود نبودند
آن قصه بمکه است پیش از فتح مکه بود وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم لم یسجد فی شیء من المفصل منذ تحول الی المدینة روایت است از ابن عباس که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سجده نکرد
در چیزی از مفصل از آن باز که انتقال کرد بمدینه اگرچه پیش از آن بمکه سجده کرده بود و تا آنکه آدمیان از مسلمانان و کافران و جن و انس با وی سجده کردند رواه ابو داود و این حدیث مخالف
حدیث ابی هریره است که گفت سجده کردیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در اذا السماء انشقت و اقرأ باسم ربک و اسلام ابی هریره بعد از تحول بمدینه است در سال هفتم از هجرت
و گفته اند که حدیث ابی هریره صحیح و راجح است و بسیاری از صحابه روایت کرده اند سجده را در مفصل و مثبت مقدم است بر نافی وعن عائشة رض قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی
سجود القرآن باللیل گفت عائشه بود آنحضرت که میگفت و میخواند در سجدهٔ تلاوت در شب این دعا را سجد وجهی للذی خلقه و شق سمعه و بصره سجده کرد روی من بذات من مر کسی را که پیدا کرد
او را و شکافت شنوائی او را و بینائی او را یعنی گوش و چشم را که شکافها اند قوت سمع و بصر در آنجا نهاده بحوله و قوته سجده کرد بقدرت و توانائی و توفیق او و تقیید بلیل اتفاقی است که عائشه
این دعا را از آنحضرت در شب شنیده و گفتن این قول از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مطلق سجدهٔ تلاوت بی تقیید بشب وارد نیز آمده و خواندن این دعا نیز مرویست رب انی ظلمت نفسی
فاغفر لی خواندن این تسبیح نیز آمده است سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا و ظاهر مذهب حنفیه آنست که بتسبیح مسنون در سجدهٔ صلوتیه کفایت میکنند در سجدهٔ تلاوت چه سجدهٔ صلوتیه افضل است
و چون در آنجا کفایت کنند درینجا بطریق اولی کنند و با وجود آن شک نیست که آنچه صحیح شده است روایت آن از ادعیه خصوص در سجدهٔ تلاوت خواندن آن در وی اولی است خصوصا که
بود رواه ابو داود والترمذی والنسائی و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعن ابن عباس قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال گفت ابن عباس آمد مردی بحضرت رسالت پناه
پس گفت یا رسول الله رأیتنی اللیلة وانا نائم کانی اصلی خلف شجرة دیدم من خود را امشب و حال آنکه من در خواب بودم گویا نماز میکنم در پس درختی فسجدت پس سجده کردم یعنی سجدهٔ تلاوت
فسجدت الشجرة لسجودی پس سجده کرد آن درخت وقت سجده کردن من بسجده کردن من فسمعتها تقول پس شنیدم آن درخت را که میخواند در سجده این دعا را اللهم اکتب لی بها عندک
اجرا خداوندا بنویس برای من باین سجده پاداش را وضع عنی بها وزرا و بنه از من بسبب وی گرانی بزه را واجعلها لی عندک ذخرا و بگردان این سجده را برای من نزد خود ذخیره و تقبلها منی
کما تقبلتها من عبدک داود و بپذیر از من چنانکه پذیرفتهٔ سجده را از بندهٔ خود که داود است علیه السلام قال ابن عباس فقرأ النبی صلی الله علیه وسلم سجدة گفت ابن عباس پس خواند
آنحضرت بعد از شنیدن خبر این خواب از آن مرد آیت سجده را در همین مجلس بعینه خواندن این دعا یا وقتی دیگر که خواندن آیت سجده اتفاق افتاد ثم سجد پس سجده کرد فسمعته و هو یقول
مثل ما اخبره الرجل عن قول الشجرة پس شنیدم آنحضرت را و حال آنکه وی میگوید مانند آنچه خبر داده بود آن مرد از گفتار درخت و دعای او رواه الترمذی و ابن ماجه الا انه لم یذکر
آورد این حدیث را ترمذی و ابن ماجه مگر آنکه ابن ماجه ذکر نکرد این لفظ را و تقبلها منی کما تقبلتها من عبدک داود و معلوم نمیشود که آن مرد سورهٔ ص خوانده یا سورهٔ دیگر و ظاهر آنست که
بذکر این لفظ چنان در ذهن می افتد که سورهٔ ص خوانده باشد و از عدم ذکر آن اطلاق و ما که مبنی روایتین این هر دو احتمال است اما از قراءت آنحضرت که در روایت اولی مطلق
آورده قراءت آیتی از آیات سجده است مطلقا والله اعلم و قال الترمذی هذا حدیث غریب و ترمذی گفته است که این حدیث بر هر دو روایت غریب است الفصل الثالث عن ابن مسعود
ان النبی صلی الله علیه وسلم قرأ والنجم فسجد فیها وسجد من کان معه روایت است از عبد الله بن مسعود که آنحضرت خواند سورهٔ والنجم را پس سجده کرد و سجده کرد کسی که بود با وی غیر ان شیخا

من قریش اخذ کفا من حصی او تراب فرفعه الی جبهته وقال یکفینی هذا مگر آنکه پیرمردی از قریش گرفت کفی از سنگ ریزه یا از خاک پس برداشت آن را بسوی پیشانی خود و گفت بس است مرا همین سجده را
تکبر کرد و نمرد و نرسید و با وجود آنکه همه مشرکان که با او بودند سجده کردند قال عبد الله فلقد رایته بعد قتل کافرا گفت ابن مسعود پس بتحقیق دیدم آن پیر کافر را بعد ازین واقعه که کشته شد در حالت کفر
گفته اند که آن مقتول امیة بن خلف بود بفتح لام کشته شد روز بدر و بعضی گفته اند که برادر ابی بن خلف بود که کشت او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بدست شریف خود روز احد و بعضی گفته اند که عتبة
بن ربیعه بود و بعضی گفته اند سعید بن العاص قول اول صحیح است و ازینجا معلوم شد که این قضیه پیش از قضیه فتح مکه است از جهت عدم وجود این کافر در هنگام فتح متفق علیه وزاد البخاری
فی روایة وهو امیة بن خلف ای حدیث متفق علیه است و زیاده کرده است بخاری در روایتی که آن پیر که سجده نکرد و کفی از حصی یا تراب برداشت و بجبهه خود زد امیه بن خلف بود و پس معلوم شد
که مقصود و مختار همین است چنانکه گفتیم وعن ابن عباس قال ان النبی صلی الله علیه وسلم سجد فی ص و روایت است از ابن عباس که آنحضرت سجده کرد در سوره ص وقال سجدها داود توبة و گفت آنحضرت
کرد سجده سوره ص را داود و یعنی در قضیه که در سوره ص از وی مذکور است از افتتان پروردگار تعالی مر او را بجهت توبه و استغفار از تقصیری که از وی واقع شده بود ونسجدها شکرا و
میکنیم ما آن سجده را از جهت شکرگذاری قبول توبه داود که انبیا صلوات الله وسلامه علیهم حکم شخص واحد دارند و افاضه نعمت از حق تعالی بر یکی افاضه بر همه است و پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم
حکم پدر مشفق دارد و نسبت با ایشان پس حاصل میکرد مراد از تذکر نعمت بر ایشان اجل فرح و اعظم سرور رواه النسائی باب اوقات النهی باب در بیان اوقاتی که نهی کرده شده است از نماز
گذاردن در آن و این شامل است اوقات ثلثه را که حرام است نماز در آن که وقت طلوع و غروب و استوا است و در وقت دیگر را که مکروه است در آن که ما بعد فجر و عصر است و در مذهب ما
نهی شامل فرض و نفل هر دو است پس در آن سه وقت جایز نیست نماز ادا و نه قضا مگر عصر یومه و نه نماز جنازه و نه سجده تلاوت و در نماز جنازه وقتیکه حاضر گردد درین اوقات و در سجده
تلاوت چون خوانده شود درینها قولی هست و جایز است در وقت دیگر و شروع در نفل جایز است و لیکن قطع کند و قضا کند در وقت غیر مکروه و اگر تمام کند از عهده بر می آید و قطع
افضلست کذا فی شرح ابن الهمام عن المبسوط و نزد شافعی و احمد جایز است قضا از جهت قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم فلیصلها اذا ذکرها و صلوة الجنازة چون حاضر گردد و تحیة المسجد اگر
اتفاق افتد دخول در مسجد و لیکن اگر بقصد تحیت درین اوقات در آید و تاخیر کند قضا را تا درین اوقات بگذارد جایز نبود زیرا که این داخل تحری این اوقات است و این حکم حدیث
ممنوع است چنانکه بیاید و همچنین جایز است صلوة کسوف از جهت خوف فوات با نجلا و رکعتین بعد از وضو و رکعتین احرام و طواف و سجود تلاوت چون خوانده شود درین اوقات و نیز
کراهت نزد ما شامل است تمامه ازمنه و امکنه را نزد شافعی و هر که موافق اوست در روز جمعه وقت استوا جایز است و در مکه معظمه نیز جایز است در همه اوقات و نزد امام احمد جایز است
رکعتین طواف بعد از فجر و عصر و در وقت استوا و طلوع و غروب از وی دو روایت است و امام مالک گفت در نیافتم من اهل فضل را مگر آنکه اجتهاد و کوشش میکردند و میگذاردند
نماز در نصف النهار و مذهب حنفیه احوط است زیرا که چون مبیح و محرم جمع گردد ترجیح محرم راست والله اعلم الفصل الاول عن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا یتحری احدکم فیصلی عند طلوع الشمس ولا عند غروبها باید که طلب نکند و قصد ننماید یکی از شما پس بگذارد نماز نزد بر آمدن آفتاب و باید که مگذارد نماز نزد فرو نشستن آفتاب و تحری در اصل معنی
طلب احری و احری یعنی لائق تر و سزاوار تر بود و مراد اینجا مطلق معنی طلب و قصد است و معنی اصلی نیز معتبر و منظور است چه هر که قصد وقتی میکند برای نماز آن امر او را لائق تر میپندارد
میکند و ازینجا گفت امام شافعی که تحیت مسجد و قضای نماز بقصد درین اوقات جایز نبود و اگر اتفاقا بود جایز است و ما میگوئیم که مقصود از حدیث نهی از صلوة است درین اوقات
مطلقا وفی روایة قال و در روایتی همچنین آمده و باین عبارت آمده است که گفت آنحضرت اذا طلع حاجب الشمس چون برآید ابروی آفتاب مراد وقت طلوع است که چون گوشه آفتاب
بر آید مشابه ابرو پیدا شود و در قاموس گفته که حاجب الشمس ناحیه از آن و در صراح گفته حواجب شمس کرانهای وی فدعوا الصلوة پس بهلید نماز را و بگذارید آن را حتی تبرز تا آنکه پیدا گردد و
بیرون آید تمام قرص آفتاب و اگر تا بلند گشتن آفتاب مقدار یک نیزه صبر کنند بهتر باشد چنانکه در حدیث دیگر بیاید و اذا غاب حاجب الشمس و چون فرو نشیند و ناپیدا گردد کرانه
آفتاب فدعوا الصلوة حتی تغیب پس بهلید نماز را تا آنکه فرو نشیند تمام قرص وی ولا تحینوا بصلوتکم طلوع الشمس ولا غروبها و مگردانید نماز خود را وقت طلوع آفتاب و نه غروب او را یعنی
قریب نشوید یا منتظر نگردید بنماز خود طلوع و غروب را مقصود آنست که مگذارید نماز در وقت طلوع و غروب فانها تطلع بین قرنی الشیطان زیرا که آفتاب طلوع میکند میان دو قرن
شیطان شرح این عبارت در باب مواقیت گذشت و ذکر غروب نکرد اکتفا و اختصارا متفق علیه وعن عقبة بن عامر قال ثلث ساعات کان رسول الله صلی الله علیه وسلم ینهانا ان نصلی
فیهن سه ساعت و سه زمان بود که آنحضرت باز میداشت ما را که نماز کنیم در آن سه ساعت او نقبر فیهن موتانا یا دفن کنیم درین سه ساعت مردهای خود را مراد از قبر کردن نماز جنازه است
و الا دفن کردن مرده بار او نهادن ایشان در قبر درین اوقات منهی عنه نیست باجماع کذا قالوا آن سه ساعت کدام است حین تطلع الشمس بازغة یکی هنگام اول برآمدن آفتاب بازغ یعنی
تابش آفتاب و ابتدای برآمدن وی آید حتی ترتفع تا آنکه بلند گردد مقدار یک نیزه و حین یقوم قائم الظهیرة و دوم هنگام ایستادن ایستاده شونده نیم روز که مراد بدان سایه است یا
آفتاب حتی تمیل الشمس تا آنکه کج گردد و خم شود آفتاب یعنی وقت زوال و حین تضیف الشمس للغروب حتی تغرب سیوم هنگام میل کردن آفتاب از برای غروب تا تمام غروب کند و فرو رود
رواه مسلم وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا صلوة بعد الصبح حتی ترتفع الشمس نیست نماز بعد از نماز بامداد تا آنکه بلند شود آفتاب ولا صلوة بعد العصر حتی تغیب الشمس
و نیست نماز بعد از نماز دیگر تا آنکه فرو رود آفتاب مراد نفی صلوة کامل خواهد بود زیرا که نماز درین دو وقت مکروه است نه حرام متفق علیه وعن عمرو بن عبسة بفتحات عین و سین مهملتین
صحابی مشهور است احوال شریف وی و قصه ابتدای اسلام وی در مواضع نوشته شده است قال قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدینة قدم آورد آنحضرت مدینه را فقدمت المدینة
فدخلت علیه فقلت اخبرنی عن الصلوة پس قدوم آوردم من نیز پس درآمدم بر آنحضرت پس گفتم خبر ده مرا از نماز یعنی از وقت آن بدلیل جواب فقال پس گفت آنحضرت صل صلوة الصبح

بگذار نماز بامداد ورا ثم اقصر عن الصلوة حین تطلع الشمس حتی ترتفع پس تر باز ای از نماز هنگامیکه طلوع کند آفتاب تا آنکه بلند گردد و اقصر بفتح همزه امر است از اقصار چون شخصی باز آید از چیزی با وجود قدرت
بر آن میگویند اقصرت بهمزه و اگر عاجز است از آن میگویند قصرت بی همزه این چنین است استعمال عرب فانها تطلع حین تطلع بین قرنی الشیطان زیرا که آفتاب طلوع میکند در وقتیکه طلوع میکند
میان دو قرن شیطان وحینئذ یسجد لها الکفار و در این هنگام سجده میکنند آفتاب را کافران ثم صل بعد از آن بگذار نماز نفل هرچه خواهی فان الصلوة مشهودة زیرا که نماز در این وقت با طلق
حاضر میشوند او را ملائکه تا گواهی میدهند بدان برای مصلی و قول او محضورة بضاد معجمه یعنی اول تاکید و تکریر است و در روایتی مشهوده مکتوبة آمده یعنی حاضر میشوند او را ملائکه و مینویسند در
نامهٔ اعمال بنده اجر و شهود ملائکه هم از بهر کتابت است حتی یستقل الظل بالرمح تا آنکه کم میشد سایه در نیزه که خلانیده میشد در زمین و میرسید بغایت قلت در اخچانکه بود وقت استوا میباشد و
استقلال بمعنی ارتفاع نیز آمده یعنی بلند شود سایه بر رمح و بر زمین نمی افتاد و در بعض روایات حتی یستقل الرمح بالظل نیز آمده و مال معنی هر دو عبارت یکیست یا محمول بر قلب است ثم اقصر عن الصلوة
پس تر باز ای از نماز فان حینئذ تسجر جهنم پس بدرستیکه در این هنگام یعنی وقت استوا افروخته میشود دوزخ و تسجر بتخفیف و تشدید هر دو روایت است فاذا اقبل الفیء فصل پس چون پیش آید
سایهٔ زوال پس بگذار نماز ظهر و هرچه خواهی از نوافل فان الصلوة مشهودة محضورة حتی تصلی العصر تا آنکه بگذاری نماز دیگر را ثم اقصر عن الصلوة حتی تغرب الشمس پس تر باز آی از نماز تا آنکه فرو رود
آفتاب فانها تغرب بین قرنی الشیطان زیرا که بدرستیکه آفتاب فرو میرود میان دو قرن شیطان وحینئذ یسجد لها الکفار و در این هنگام سجده میکنند مر او را کافران قال قلت گفت عمرو
بن عبسه گفتم یا نبی الله فالوضوء حدثنی عنه ای پیغمبر خدا پس بیان کن وضو را و خبر ده مرا از فضیلت آن قال گفت آنحضرت ما من رجل یقرب وضوءه بفتح واو نیست هیچ مردی که نزدیک
کرد اند آب وضوی خود را اشارت است باهتمام او در امر طهارت یا بنفس خود متعهد احضار وی آن میکرد و مشقت میکشد و غیر را در عبادت مولی شریک نمیکرد اند فیمضمض و یستنشق
پس آب در دهن و بینی میکند فیستنثر تا مثلثه پس بیفشاند بینی در استنشاق برای مبالغه در تطهیر و تنظیف انف که محل مبیت شیطان است چنانکه در باب فضل وضو گذشت الا خرت خطایا
وجهه وفیه و خیاشیمه مگر آنکه ساقط میگردد گناهان روی او یعنی باطن روی و دهان و بنهای بینی او و خرت بخای معجمه و تشدید را از خرور یعنی افتادن از جانب بالا و بجیم و تخفیف را از جریان
نیز روایت است ثم اذا غسل وجهه کما امره الله بعد چون بشست ظاهر روی خود را بر آن وجهی که امر کرده است او را خدای تعالی الا خرت خطایا وجهه من اطراف لحیته مع الماء مگر آنکه
می افتند گناهان روی وی از کرانهای ریش وی همراه آب ثم یغسل یدیه الی المرفقین پس تر میشوید هر دو دست خود تا هر دو آرنج الا خرت خطایا یدیه من اناملہ مع
الماء مگر آنکه می افتد گناهان هر دو دست وی از سر دست انگشتان وی همراه آب ثم یمسح رأسه پس تر مسح میکند سر خود را الا خرت خطایا رأسه من اطراف شعره
مع الماء مگر آن که می افتد گناهان سر وی از کرانهای موی همراه آب ثم یغسل قدمیه الی الکعبین الا خرت خطایا رجلیه من اناملہ مع الماء
پس تر میشوید سر دو پای خود را تا بهر دو پاشنه مگر آنکه می افتد گناهان هر دو پای وی از سر انگشتان وی همراه آب فان هو قام فصلی پس اگر آن مرد ایستاده
پس نماز گذارد فحمد الله واثنی علیه ومجده بالذی هو له اهل پس ستود خدا را و ستایش کرد بروی و ببزرگی یاد کرد او را بصفاتی که وی تعالی سزاوار است وفرغ قلبه لله و خالی کرد اینده را خوردم
برای یاد خدا گویا که در این قول اشارتست بتطهیر از ذنوب باطن چنانکه در وضو طهارت از ذنوب جوارح حاصل شد پس درست آید ترتیب کهیئته یوم ولدته امه بر آن الا انصرف من خطیئته
کهیئته یوم ولدته امه مگر آنکه باز میگردد از نماز پاک از گناهان خود مانند بیگروه تنها خود در روز زائیدن مادر او را روا مسلم وعن کریب بضم کاف و فتح را عن ابن عباس والمسور بکسر میم و سکون سین
مهمله بن مخرمة بفتح میم و سکون خای معجمه و فتح را ابن اخت عبد الرحمن ابن عوف صحابی صغیر است و بود ولادت وی بعد از هجرت بمکه و قدوم آورد بمدینه سنه ثمان و وقت وفات آنحضرت
صلی الله علیه وسلم وی هشت ساله بود و شنید از آنحضرت و یاد داشت و تحدیث کرد بمکه تا قتل عثمان پس انتقال کرد بمکه و بود در وی تا مرد معویه و مکروه داشت بیعت یزید را تا آنکه فرستاد
یزید لشکر را بمکه و محاصره کرد آن را پس رسید مسور را حجری از احجار منجنیق و وی نماز میکرد پس کشته شد رضی الله عنه وعبد الرحمن بن الازهر بفتح همزه و سکون زای نیز صحابی است برادر زاده
عبد الرحمن بن عوف حاضر شد حنین را و بود از اقران ابن عباس روایت است از کریب که مولای ابن عباس است و ثقه است که این سه صحابه ارسلوه الی عائشة فرستادند او را بسوی عائشه
رضی الله عنها فقالوا پس گفتند این سه کس کریب را اقرأ علیها السلام بخوان بر عائشه و سلها عن الرکعتین بعد العصر و بپرس عائشه را از حال دو رکعت بعد از نماز دیگر که جایز است گذاردن
آنها یا نه و آنحضرت گذارده است یا نه گویا ایشان شنیده بودند گذاردن آنحضرت را این دو رکعت قال گفت کریب فدخلت علی عائشة پس در آمدم بر عائشه رضی الله عنها فبلغتها ما
ارسلونی پس رسانیدم عائشه را پیامی که فرستاده بودند ایشان مرا بدان پیش او که سوال از حکم رکعتین بعد العصر است فقالت سل ام سلمة پس گفت عائشه بپرس ام سلمه را که او عالم است بدان
کریب میگوید فخرجت الیهم فردونی الی ام سلمة پس بیرون آمدم از پیش عائشه و رفتم بسوی ابن عباس و غیره پس باز فرستادند مرا ایشان را بسوی ام سلمه تا از وی بپرسم و این غایت ادب و
هوشیاری بود از کریب که خود از پیش عائشه نزد ام سلمه نرفت زیرا که ایشان او را نزد عائشه فرستاده بودند نه نزد ام سلمه نخست پیش ایشان باز رفت باز چون نزد ام سلمه فرستادند
نزد ام سلمه رفت فقالت پس گفت ام سلمه سمعت النبی شنیدم من پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ینهی عنهما نهی میکرد از گذاردن دو رکعت بلکه مطلق نماز بعد از نماز عصر ثم رأیته یصلیهما پس تر
دیدم آنحضرت را که میگذارد این دو رکعت را ثم دخل پس تر در آمد آنحضرت گویا گذاردن آن در مسجد بود و پس از آن در آمد در خانه یا در صفهٔ دار بود و پس در آمد در درون خانه
فارسلت الیه الجاریة پس فرستادم من بسوی آنحضرت دار را فقلت قولی له پس گفتم آن جاریه را بگو مر آنحضرت را تقول میگوید ام سلمه یا رسول الله سمعتک تنهی عن هاتین شنیدم ترا که
نهی میکردی از گذاردن این دو رکعت و اراک تصلیهما و الآن می بینیم ترا که میگذاری آنها را قال گفت آنحضرت در جواب این سوال یا ابنة ابی امیة ای دختر ابی امیه ام پدر ام سلمه
سهل بن مغیره مخزومی است و کنیت او ابو امیه بود سألت عن الرکعتین بعد العصر پرسیدی از گذاردن این دو رکعت بعد از نماز عصر وانه اتانی ناس من عبد القیس سبب این است

که بدرستیکه شان این است که آمدند مرا مردم از قبیلهٔ عبدالقیس برای تعلیم احکام دین فشغلونی عن الرکعتین اللتین بعد الظهر پس باز داشتند مرا از گذاردن دو رکعت که بعد از نماز پیشین است
فهما هاتان پس این دو رکعت که گذاردم بعد از عصر آن دو رکعت است که نگذارده بودم بعد از پیشین متفق علیه و این حدیث دلالت دارد بر آنکه تعلیم علم دین و احکام شریعت و هدایت خلق
اهم و اقدم است بر گذاردن نماز نافله اگرچه سنن رواتب بود و نیز دلالت دارد بر آنکه نوافل موقته اگر فائت گردد و وقتش قضا کرده شود بعد از وقت چنانکه شافعیه بر آنند و نزد
ابو حنیفه در وقت میتوان گذارد و نه در غیر وقت و شاید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم شروع کرده باشد در آن و بجهه ضرورت تعلیم و هدایت نقض کرده از این جهه قضا کرد و الله اعلم اگر
گفته شود که این حدیث دلالت ندارد مگر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم دو رکعت بعد از عصر که گذارد بجهه شغل وفد عبدالقیس بود از رکعتین بعد از ظهر اما باحادیث دیگر که از
عائشه در صحیح بخاری آمده است دلالت دارد بر مواظبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آن چه کار میکنید چنانکه گفت وی رضی الله عنها سوگند بآن خدای که برد آنحضرت را
از عالم ترک نکرد دو رکعت را بعد از عصر تا آنکه ملاقات کرد پروردگار خود را و در روایتی گفت که ترک نمیکرد این دو رکعت را آشکارا و نهان و گفت نیامد آنحضرت صلی الله علیه
و سلم نزد من روزی بعد از عصر مگر آنکه گذارد دو رکعت را جوابش آنکه باحادیث صحیحه ثابت شده است که نماز بعد از نماز صبح و عصر مکروه است و جمهور علما نیز هم برین اند و عمر رضی الله
عنه نهی میکرد از آن و میزد بر آن و لیکن گذاردن رکعتین بعد از عصر از آنحضرت نیز ثابت شده و سخن درین باب بسیار است پاره از آن در شرح گفته شده است و صواب آنست
که گذاردن رکعتین بعد العصر و مداومت بر آن از خصائص آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم با وجود آنکه امت را نهی کرد از آن چنانکه خود صوم وصال میداشت و دیگران را نهی میکرد از آن
و بعض گویند که نهی از صلوة بعد العصر بجهة آنست که مبادا واقع نشود در وقت غروب و لی آن مکروه نیست و زدن عمر رضی الله عنه مردم را بر آن هم ازین جهه بود و بعض میگویند که
مکروه نیست نماز بعد از صبح و نه بعد از عصر مگر در حق کسی که قصد کند بنماز طلوع شمس و غروب آنرا چنانکه در حدیث آمده است که لا تحینوا بصلوتکم طلوع الشمس ولا غروبها چنانکه در اول
باب گذشت و جمهور بر کراهت صلوة اند بعد از هر دو وقت مطلقا نقل است که امام احمد را دیدند که در درون خانه پنهان از مردم دو رکعت نماز میگذارد گفتند چرا در مردم نمیگذاری
فرمود از ترس مردم ظاهرا مذهب این امام اجل بخلاف مذهب مردم بود و چون جمهور ناس برین بودند نخواست مخالفت کردن والله اعلم الفصل الثانی عن محمد بن ابراهیم عن قیس بن
عمرو روایت است از محمد بن ابراهیم که از صغار تابعین است از قیس ابن عمرو که صحابی انصاری است قال رأی النبی صلی الله علیه و سلم رجلا یصلی بعد الصلوة الصبح رکعتین گفت دید آنحضرت مردی را
که میگذارد بعد از گذاردن نماز صبح دو رکعت فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم صلوة الصبح رکعتین رکعتین آیا میگذاری نماز صبح را دو رکعت دو رکعت باین طریق که میگذاری فرض
دو رکعت و میگذاری بعد از وی دو رکعت دیگر نفل و حال آنکه میدانی که بعد از وی نمازی نیست فقال الرجل انی لم اکن صلیت الرکعتین اللتین قبلهما پس گفت آن مرد بدرستیکه من نگذارده
بودم آن دو رکعت را که پیش از دو رکعت که فرض اند یعنی رکعتین سنت فصلیتهما الآن پس گذاردم آن دو رکعت را اکنون فسکت رسول الله پس خاموش ماند پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و انکار
نکرد و تقریر فرمود پس معلوم شد که اگر سنت فجر پیش از فرض گذارده نشود بعد از وی باید قضا کرد و همین است مذهب شافعی و محمد و نزد ابی حنیفه و ابی یوسف قضا نیست مر سنت فجر را پیش
از طلوع شمس و نه بعد از آن مگر آنکه با فرض قضا شود چنانکه در لیلة التعریس کردند و امام محمد گفته که دوست میدارم که قضا کرده شود تا وقت زوال و شیخین گویند که اصل در سنن عدم قضا است
و قضا مخصوص است بواجب و حدیث وارد شده است مگر در قضای آن بتبعیت فرض پس باقی ماند ما ورای آن بر اصل که عدم قضا است و حدیث محمد بن ابراهیم ضعیف است احتجاج
بآن نتوانند کرد اما سائر سنن قضا کرده نشوند بعد از وقت تنها و در قضای آن بتبعیت فرض اختلافست کذا فی الهدایة و ترمذی گفته که قومی علمای مکه قائل شده اند بحدیث قیس و گفته اند
که باکی نیست که بگذارد مرد دو رکعت بعد از مکتوبه پیش از طلوع آفتاب و حدیثی دیگر نیز آورده اند از ابی هریره من لم یصل رکعتی الفجر فلیصلهما بعد ما تطلع الشمس و این چنین رسیده است از عمل ابن
عمر و باین قائل اند سفیان ثوری و ابن المبارک و شافعی و احمد و اسحق انتهی رواه ابو داود و روی الترمذی نحوه و قال اسناد هذا الحدیث لیس بمتصل و گفته است ترمذی اسناد این حدیث متصل نیست لان
محمد بن ابراهیم لم یسمع من قیس بن عمرو و نیز آنکه محمد بن ابراهیم روایت میکند این حدیث را از قیس بن عمرو و وی سماع ندارد از وی و فی شرح السنة و نسخ المصابیح عن قیس بن قهد نحوه و در شرح السنه
و در نسخهای مصابیح از محمد بن ابراهیم از قیس بن قهد بفتح قاف و سکون ها مانند این حدیث روایت کرده شده و ترمذی روایت از قیس بن عمرو و قیس ابن قهد هر دو آورده و گفته که صحیح نزد حفاظ
قیس بن عمرو است و در تقریب و کاشف ذهبی قیس بن عمرو را ذکر کرده نه قیس بن قهد را و در بعض کتب قیس بن عمرو و قیس بن قهد هر دو مذکور اند و گفته اند که هر دو از بنی نجار اند و گفته اند
آنکه محمد بن ابراهیم التیمی حدیث رکعتی الفجر از وی روایت کرده قیس ابن قهد است و بعض گفته اند قیس بن عمرو و الله اعلم وعن جبیر بن مطعم ان النبی صلی الله علیه و سلم قال روایت است از
جبیر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف قرشی نوفلی و اسلام آورده پیش از فتح بعد از آن جبیر از اشراف قریش بود که آنحضرت فرمود یا بنی عبد مناف لا تمنعوا احدا طاف بهذا البیت
ای پسران عبد مناف و در روایتی یا بنی عبد المطلب باز مدارید هیچ یکی را که طواف کند باین خانه یعنی کعبه و صلی ایة ساعة شاء من لیل او نهار و نماز بگذارد در هر ساعتی که خواهد از شب
و روز رواه الترمذی و ابو داود والنسائی در طواف کردن هر ساعت که خواهد خواه در وقت طلوع و غروب و استوا و بعد از نماز فجر و نماز عصر و خواه جز آن باشد خلافی نیست خلاف
در نماز است نزد شافعی جائز است هر نماز که باشد خواه رکعتین طواف یا جز آن بظاهر این حدیث و نزد احمد جائز است رکعتین طواف خاصة بتبعیت طواف و نزد ما جائز نیست
هیچ نماز و حکم مکه حکم سائر بلاد است در حرمت و کراهت از جهة عموم حدیث نهی و از جهة آنکه محرم راجح است و بعض گویند حکم نهی ناسخ است والله اعلم وعن ابی هریرة ان النبی صلی الله
علیه و سلم نهی عن الصلوة نصف النهار حتی تزول الشمس الا یوم الجمعة روایت است از ابو هریره که آنحضرت نهی کرد از نماز گذاردن نیمروز تا برگردد آفتاب مگر روز جمعه رواه الشافعی
و این نیز مذهب شافعی است چنانکه گذشت باین حدیث و گفته اند که احادیث وارده در اطلاق نهی مشاهیر اند و این حدیث ضعیف است صلاحیت معارضه بآن احادیث ندارد یا آنکه

محرم راجح است بر مبیح نزد تعارض وعن ابی قتادة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم کره الصلوة نصف النهار حتی تزول الشمس ابو الخلیل بخای معجمه که از ثقات تابعین است روایت میکند از ابی قتاده
که از مشاهیر صحابه است که گفت بود که آنحضرت که مکروه میداشت نماز ادا در نیمروز تا بر گردد آفتاب الا یوم الجمعة مگر در روز جمعه وقال ان جهنم تسجر الا یوم الجمعة وگفت که دوزخ گرم کرده میشود
وتابانیده میشود یعنی در نیم روز مگر در روز جمعه وتسجر بتخفیف وتشدید هر دو روایت است رواه ابو داود وقال ابو الخلیل لم یلق ابا قتادة وگفت ابو داود که ابو الخلیل ملاقات نکرده است ابو قتاده را پس اسناد این حدیث متصل نباشد
والله اعلم الفصل الثالث عن عبد الله الصنابحی بضم صاد مهمله وکسر با وحای مهمله منسوب بصنابح بطنی است از مرد صحابیست وبعض ابو عبد الله صنابحی گفته وصواب آنست که ابو عبد الله
تابعی است وابو عبد الله صنابحی صحابیست قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشمس تطلع ومعها قرن الشیطان بدرستیکه آفتاب طلوع میکند وحال آنکه با وی قرن شیطان است یعنی قرن شیطان
گذشت فاذا ارتفعت فارقها پس چون بلند میگردد آفتاب جدای میکند شیطان از آفتاب ثم اذا استوت قارنها باز چون وقت استوا میشود نزدیک میگردد شیطان آفتاب را فاذا زالت
فارقها پس چون وقت زوال میشود جدا میگردد فاذا دنت للغروب قارنها پس چون نزدیک میشود مر غروب را نزدیک میگردد اورا فاذا غربت فارقها پس چون غروب میکند جدا
میگردد ونهی رسول الله ونهی کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن الصلوة فی تلک الساعات از نماز گذاردن درین ساعتها رواه مالک واحمد والنسائی روایت کرده است این حدیث را
مالک واحمد ونسائی ومالک با وجود آنکه روایت کرده است این حدیث را قائل نیست بحرمت صلوة وقت استوا وگفته که درنیافتیم ما اهل فضل را مگر آنکه کوشش میکردند ومیگذاردند
نماز در نیم روز وعن ابی بصرة بفتح موحده وسکون صاد مهمله الغفاری بکسر غین معجمه صحابیست نام وی حمیل بضم حای مهمله وفتح میم وبعض بفتح حا وکسر میم گفته وجمعی بفتح جیم نیز گفته اند وآن
وهم است والله اعلم قال صلی بنا رسول الله گفت نماز گذارد با ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالمخمص بضم میم وفتح خای معجمه وتشدید میم مفتوحه در آخر شین صاد مهمله نام جای است صلوة العصر
گذارد نماز دیگر را فقال ان هذه صلوة عرضت علی من کان قبلکم پس گفت که این نماز یست که عرض کرده وظاهر کرده شده بر کسانیکه پیش از شما بوده اند از امم سابقه فضیعوها پس ضایع کردند
اورا وبجای نیاوردند حق اورا ومواظبت نکردند بران فمن حافظ علیها کان له اجره مرتین پس کسیکه محافظت کند ومداومت نماید بران باشد مر اورا مزد وی دو بار ودو چند یکی
بجهة آنکه عملی است ودیگر بجهة محافظت بران برخلاف پیشینیان ولا صلوة بعدها حتی یطلع الشاهد ونیست نماز بعد از صلوة عصر تا آنکه طلوع کند شاهد والشاهد النجم
وشاهد ستاره است از جهة حضور او در شب یا گواهی دادن او بوجود شب ومقصود غروب آفتاب است رواه مسلم وعن معاویة قال روایت است از معاویة بن ابی سفیان که گفت انکم
لتصلون صلوة لقد صحبنا رسول الله بدرستیکه شما میگذارید دو رکعت نماز که بتحقیق صحبت داشتیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فما رأیناه یصلیهما پس ندیدیم ما آنحضرت که میگذارد
آنرا ولقد نهی عنهما ومر اینه بتحقیق نهی کرده است ازان یعنی الرکعتین بعد العصر مراد میدارد باین نماز دو رکعت بعد از عصر را وگذاردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا در خانه بود وتاویل
آن در حدیث کریب گذشت رواه البخاری وعن ابی ذر قال وقد صعد علی درجة الکعبة گفت ابو ذر وحال آنکه بتحقیق بر آمده بود وی بر پایه زینه کعبه که بود در کعبه بجهة بلندی در می آمدند
ودر الآن از چوبیست بر شکل منبر که زینها دارد ودر مقابل در کعبه نزدیک بزمزم نهاده اند وبهر دو طرف پایها مثل پایهای عرابه ساخته وچون خواهند که مردم را در کعبه در آرند آنرا
کشیده متصل بباب سازند پس بروی بر آیند ودرون در آیند وچون فارغ شوند باز در جای خود کشیده بیارند واحتمال دارد که دران زمان نیز همچنین بود یا بطور دیگر بود والله اعلم پس ابو ذر
رضی الله عنه برین درجه بر آمد وگفت من عرفنی فقد عرفنی کسیکه میشناسد مرا پس شناسد مرا براستگوئی وصدق لهجه چنانکه در حدیث آمده است که سایه نکرد آسمان وبر نداشت زمین براستگو
تراز ابو ذر ومن لم یعرفنی فانا جندب وکسیکه نمیشناسد مرا باید که بداند مرا که من جندب ام تا قرار گیرد واطمینان یابد دل وی بصدق آنچه روایت میکنم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم وجندب
بضم جیم وسکون نون وضم دال وفتح آن نام ابو ذر است پس روایت کرد وی رضی الله عنه وگفت سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت لا صلوة بعد الصبح
حتی تطلع الشمس نیست نماز بعد از نماز صبح تا بر آمدن آفتاب ولا بعد العصر حتی تغرب الشمس ونیست نماز بعد از نماز عصر تا فرو شدن آفتاب الا بمکة الا بمکة الا بمکة مگر بمکه سه بار مکرر فرمود
ودر بعض نسخ صرف دو بار نیست رواه احمد ورزین باب الجماعة وفضلها اختلاف کرده اند که جماعت سنت است یا واجب یا فرض عین یا فرض کفایه بعض گفته اند که فرض عین است
مگر بعذر واین قول امام احمد وداود وعطا وابی ثور است ایشان میگویند کسی که بشنود بانگ نماز وحاضر نیاید درست نیست نماز او وبعض گویند فرض کفایه است وطیبی گفته
ظاهر نصوص شافعی دلالت دارد بر آنکه جماعت فرض کفایت است واکثر صحابه بر آنند ونزد بعض سنت مؤکد است در حکم واجب مذهب امام ابو حنیفه واصحاب او این است و
شیخ ابن همام نقل کرده که اکثر مشایخ ما بر این اند که جماعت واجب است وتسمیه او بسنت بجهة آنست که ثبوت وجوب آن بسنت است ودر بدائع گفته که واجب است بر هر عاقل
وبالغ که معذور نیست حاضر شدن بمسجد برای جماعت واگر در نیابد جماعت واجب نیست گشتن در مسجدهای دیگر باتفاق واگر برود نیکوست واگر در مسجد حی تنها بگذارد هم نیکوست
وقدوری گفته که اهل عیال خود در جمع کند ودر خانه بجماعت بگذارد ونیز اختلاف کرده اند که جماعت در مسجد حی افضل است یا در مسجد جامع واگر دو مسجد جامع باشند اختیار کند اقدم
واگر برابر باشند اختیار کند اقرب را واگر در اقرب گذارده اند وشنید تکبیر مسجد ابعد را اگر در اقرب آمده است نرود واگر نه در آمده است برود واتفاق دارند
که جماعت بعذر ساقط میگردد واز جمله اعذار مرض است وبریدگی دست وپا از دو جانب وفالج واختفا از سلطان وضعفی که نتواند بدان راه رفت وکوری نزد ابی حنیفه وبعض
گفته اند باتفاق وباران وگل ولای وسختی سرما در قول صحیح ودر روایت ابی یوسف که گفت پرسیدم ابو حنیفه را از حضور جماعت در گل ولای فرمود بهتر آنست که ترک نکند وامام محمد
حدیثی روایت کرده که اذا ابتلت النعال فالصلوة فی الرحال الفصل الاول عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة الجماعة تفضل صلوة الفذ نمازیکه بجماعت بگذارند زیادتی
میکند در ثواب بر نمازیکه تنها بگذارند بسبع وعشرین درجة به بیست وهفت پایه والفذ بفتح فا وتشدید ذال معجمه یعنی فرد وتنها ودر روایتی بخمس وعشرین آمده یعنی به بیست وپنج وگفته اند

الله عدد اکثر شده در روایات بیست و پنج آمده است و در حدیث ابن عمر آمده که بیست و هفت است شاید که نخست بیست و پنج وحی شد پس از ان زیاده کرده شد تفضلا و انعاما و نیز اختلاف بتفاوت حال
صلوٰة و مصلی است یا بیست و هفت در جهریه است و پنج در سریه و گفته اند که در ذکر قلیل و کثیر منافاتی نیست از جهت وجود قلیل در ضمن کثیر و اختلاف است در آنکه این فضیلت مخصوص بجماعت در
مسجد است یا عام بعض گفته اند که مخصوص بجماعت در مسجد است و بر هر تقدیر علم تخصیص عدد موکول بعلم شارع است که جز او را بحقیقت بران اطلاع نیست و بعض علما مناسبات دران ذکر کرده اند
و الله اعلم متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از ابی هریره که گفت گفت آنحضرت والذی نفسی بیده سوگند بآن کسی که بقای نفس من در دست قدرت
اوست لقد هممت ان آمر بحطب فیحطب تحقیق آهنگ کردم که امر کنم بجمع کردن هیزم پس جمع کرده شود هیزم ثم آمر بالصلوٰة فیوذن لها پس امر کنم باذان گفتن برای نماز پس اذان
گفته شود و مراد او ثم آمر رجلا فیوم الناس پس امر کنم مردی را بامامت کردن مردم را پس امامت کند ایشان را ثم اخالف الی رجال پس بیایم بسوی مردانیکه حاضر نشده اند برای نماز
بگیرم ایشان را یکایک یا معنی اینست که مخالفت کنم چیزی را که ظاهر کرده ام از اقامت صلوٰة با مصلیان یا تخلف کنم از نماز و رجوع کنم بسوی آن مردان برای معاقبت و تعذیب
ایشان وفی روایة لا یشهدون الصلوٰة و در روایتی این زیادت مذکور است که الی رجال لا یشهدون الصلوٰة مخالفت کنم بسوی مردانیکه حاضر نمیشوند نماز را و اگر مذکور نیست هم
مراد است چنانکه در ترجمه ظاهر کردیم و در تعیین این نماز احادیث مختلف آمده که جمعه است یا عشا یا فجر و ظاهر حدیث عام است فاحرق علیهم بیوتهم پس بسوزم بر ایشان خانهای
ایشان را تا سوخته شوند ایشان در ان و در حدیث مبالغه است در اهتمام بتعذیب جماعه که حاضر نمیشوند بجماعت که آنحضرت بنفس شریف خود مقید بامامت نمیشود و دیگری را خلیفه
میگیرد و خود بتحریق آن جماعت مقید میشود والذی نفسی بیده لو یعلم احدهم انه یجد عرقا سمینا و بخدا سوگند که اگر بداند یکی از ایشان که وی می یابد استخوان فربه را و عرق بفتح عین و سکون راء استخوان
که گرفته شده است از وی گوشت و بعض گفته اند که عرق استخوان با گوشت و اگر گرفته شود از وی گوشت آنرا عراق گویند بضم عین او مرماتین بکسر میم و بفتح آن حسنتین یا می یابد دو سم گاو یا گوسفند
را که نیکو اند در نظر حرص و طمع و دناءت همت وی و بعض مرماتین را تفسیر بدو گوشت پاره کرده اند لشهد العشاء هر آینه حاضر میشد نماز عشا را بیان دناءت همت وی میکند که برای
این چنین از خسیس حقیر دنیاوی حاضر می آید و برای ثواب آخرت و حصول قرب درگاه حق نمی آید زهی بی تمیزی و بیخردی رواه البخاری ولمسلم نحوه وعنه قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم رجل
اعمی و هم از ابی هریره روایت است که آمد آنحضرت را مردی نابینا بعض گفته اند مراد ابن ام مکتوم است که از مشاهیر صحابه است چنانکه در بعض روایات تصریح بدان واقع شده و بعض گفته اند
غیر اوست فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله انه لیس لی قائد یقودنی الی المسجد بدرستیکه شان اینست که نیست مرا کشنده یعنی شخصی که دست مرا بگیرد و بکشد بسوی مسجد و قود کشیدن ستور
و غیر آن از پیش چنانکه سوق راندن از پس فسأل رسول الله پس طلب کرد و خواست آنمرد از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان یرخص له که رخصت دهد مر او را و تکلیف نکند حضور مسجد را
فیصلی فی بیته پس بگذارد آن مرد نماز در خانه خود و بمسجد نیاید فرخص له پس رخصت کرد آنحضرت مر او را فلما ولی دعاه پس هرگاه که پشت داد آن مرد خواند آنحضرت او را فقال
هل تسمع النداء بالصلوٰة پس فرمود آیا میشنوی آواز دادن را برای نماز یعنی میشنوی اذان را قال نعم گفت آری میشنوم اذان را قال فاجب فرمود پس اجابت کن و بیا بمسجد بهر نوع که
باشد و درین کمال مبالغه است در حضور مسجد بشنیدن اذان رواه مسلم وعن ابن عمر انه اذن بالصلوٰة بضم همزه و کسر ذال شده و بفتح همزه و فتح ذال هر دو روایت آمده بر وجه اول معنی
آن میشود که آمده است از ابن عمر که اذان گفته شد در مسجد وی یا نزد وی برای نماز و بر وجه ثانی اذان گفت ابن عمر و ظاهر سیاق حدیث هم درین است و از عبارت بخاری همین معنی ظاهر
میشود که ابن عمر خود اذان گفته باشد بر هر تقدیر اذانی واقع شد برای نماز فی لیلة ذات برد و ریح در شبی که خداوند سرما و باد بود ثم قال پس گفت مؤذن یا ابن عمر در اذان الا صلوا فی
الرحال آگاه باشید و بدانید بگذارید نماز در مسکنها و منزلها و رحل مسکن مرد و آنچه با اوست از رخت و اکثر اطلاق کرده میشود بر آنچه با اوست در سفر و دور نیست که وقوع این قضیه
در سفر باشد ثم قال ان رسول الله پس گفت ابن عمر که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یامر المؤذن اذا کانت لیلة ذات برد و مطر یقول بود آنحضرت که امر میکرد مؤذن را وقتیکه
میبود شبی خداوند سرما و باران که بگوید الا صلوا فی الرحال ازینجا معلوم شد که باد و باران و سرما از اعذار ترک حضور جماعت است و ظاهر آنست که امر صلوا فی الرحال برای اباحت
باشد که مفید رخصت است و تواند که محمول بر ندب بود از جهت غایت شفقت و تیسیر بر امت متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وضع عشاء احدکم واقیمت الصلوٰة
چون نهاده شد طعام یکی از شما و بر پا کرده شد نماز و تکبیر بر آورده شد فابدؤا بالعشاء پس آغاز کنید بطعام ولا یعجل بفتح یا و سکون عین و فتح جیم یعنی شتابی نکند آنکس برای نماز حتی
یفرغ منه تا آنکه فارغ گردد از طعام خوردن و عشا بفتح عین طعام شبانگاهی خوردن و تخصیص بان بجهت آنست که عادت عرب در طعام تغدی و تعشی است که در چاشتگاه و شبانگاه
بخورند و وقت نماز حجر در صورت دوم بود و ظاهر آنست که امر بابتدا بالطعام در صورت احتیاج و ضیاع طعام است یا غلبه گرسنگی باعث بر شغل باطن نگردد و کان ابن عمر یوضع
له الطعام و تقام الصلوٰة و بود ابن عمر رضی الله عنه که نهاده میشد برای وی طعام و تکبیر بر آورده میشد برای نماز فلا یاتیها حتی یفرغ منه پس نمی آمد ابن عمر نماز را تا آنکه فارغ میشد از
طعام وانه لیسمع قراءة الامام و بدرستیکه ابن عمر هر آینه میشنید قراءت امام را از جهت قرب منزل ایشان از مسجد شریف و ابن عمر موصوف است بکمال سنت و اتباع و وجود این فعل
از وی ناشی از کمال استقامت و تمکین است متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها انها قالت سمعت رسول الله روایت است از عائشه که وی گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه
وسلم یقول میگفت لا صلوٰة بحضرة الطعام نیک نیست نماز در حضور طعام و در بعض نسخ الطعام ولا هو یدافعه الاخبثان و نه در حالی که وی یعنی مصلی مدافعت میکنند و زور می آرند
برو ابول و غائط که موجب نقصان وضو و شغل خاطر است و اگر تنگ گردد وقت چنانکه اگر مشغول گردد بدان وقت بیرون میرود بگذارد چنانکه سبق ذکره الطیبی رواه مسلم
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوٰة فلا صلوٰة الا المکتوبة چون اقامت کرده شد نماز پس جایز نیست مگر نماز فرض خواه شروع در نفل کنند یا نشسته

منفرد رواه مسلم و ازینجا معلوم میگردد که سنت فجر نیز چون تکبیر برآورده شد مفید نشود بلکه موافقت امام کند و بجماعت درآید و باین قائل است شافعی و نزد ما اگر بداند که یک رکعت با امام خواهد
یافت سنت بگذارد و پس ازان درآید اما بر در مسجد بگذارد نه در صف جماعت از جهة امکان جمع هر دو فضیلت اما اگر ترس فوت هر دو رکعت باشد بجماعت درآید که ثواب جماعت عظیم تر است
و شیخ ابن الهمام گفته است که اگر امید دریافت امام در تشهد دارد و بعض گفته اند که حکم ادراک رکعت دارد نزد ابی حنیفه و ابی یوسف و بر قول محمد اعتبار ندارد چنانکه در جمعه و گفته اند
که آنچه منقول است از فقیه اسمعیل زاهد که می باید شروع کند در سنت فجر پس ازان قطع کند آنرا پس لازم گردد بشروع و واجب گردد قضا بعد از تمام کردن نماز دفع کرده است آنرا
امام سرخسی که این شروع است در عبادت بقصد افساد و ابطال عمل بقصد منهی عنه است اگرچه بقصد ادای بار دیگر باشد و دفع مفسده مقدم است بر جلب مصلحت بدانکه در حرم شریف
ابتلا باین امر لازم آمده است بر حنفیه در چهار نماز و شافعیه در نماز مغرب که شافعیه بنماز برخیزند و ایشان بسنت مشغول شوند یا نشسته مانند و بعضی از ایشان نماز قضا اگر داشته باشند همراه امام
کنند و بعضی نماز نفل بگذارند با جماعت و بعضی همراه شافعیه گذارند و در اقتدای حنفی با شافعی سخنی هست و کاتب حروف نیز در ابتدای اقامت آن مقام شریف متردد و متذبذب بود
تا ره فتاره عمل بیکی ازین طریق میکرد و شکایت حال بحضرت شیخ برد فرمودند مذهب را بخود راه مدهید و بر مذهب خود مستقیم باشید و از شیخ بزرگ نقل کردند که ایشان میفرمودند علما
پیش از ما چیزی قرار داده اند و ترتیبی نهاده بر همان باشید و وحدت وجهت از دست مدهید ایشان دانند که قرار داده اند پس فرمود و شیخ بر همین طریق یقین و ست و اد و ان
مذهب برآمد وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استاذنت امرأة احدکم الی المسجد فلا یمنعها وقتی که طلب اذن کند و اجازت طلبد زن یکی از شما بسوی مسجد پس باید که
منع نکند آن زن را و باز مدارد او را از رفتن بسوی مسجد برای دریافت نماز بجماعت و گفته اند که این حکم در پیرزنی است که مشتهات نیست و نمی برآید بطیب و زینت و درین زمان
مکروه است برآمدن زنان برای جماعت از جهة فساد زنان و نیز برآمدن زنان در آن زمان بقصد تعلم شرائع بود و احتیاج نیست بدان درین زمان از جهة شیوع و اشتهار احکام شریعت و نشر
بجای زنان اولی است متفق علیه وعن زینب امرأة عبد الله بن مسعود قالت قال لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از زینب که زن عبد الله بن مسعود بود و صحابیه است روایت کرده
است از وی زوج وی و ابو سعید خدری و ابو هریرة و عائشه گفت گفت مارا آنحضرت اذا شهدت احدکن المسجد فلا تمس طیبا چون حاضر شود یکی از شما مسجد را پس باید که مساس نکند چیزی
خوشبو را رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایما امرأة اصابت بخورا فلا تشهد معنا العشاء الآخرة هر زنی که برسد بخور را پس باید که حاضر نشود با ما نماز عشا و بخور
بفتح با و خفت خا کرفتن دود طیب سوخته و نیز با آنچه بگیرد او را بسوزند و دود او را بگیرند در جامه و در بدن مثل عود و عنبر و جز آن و مراد بعشای آخره نماز عشا است و قید آخره برای
آنست که گاهی بر نماز مغرب نیز اطلاق عشا میکنند و تخصیص کرد عشای آخره بجهة آنست که وقت تاریکیست و وقوع فتنه در وی بیشتر و نزدیکتر است نه برای تخصیص حکم و حصر آن
در وی رواه مسلم الفصل الثانی عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تمنعوا نساءکم المساجد و بیوتهن خیر لهن منع نکنید زنان خود را مسجدها را یعنی زنان اگر بمسجد بیایند منع مکنید
و لیکن اگر در خانها بگذارند بهتر و خانهای ایشان بهتر است مر ایشانرا رواه ابو داود وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة المرأة فی بیتها افضل من صلوتها فی حجرتها
نماز زن در درون خانه اش فاضلتر است از نماز وی در حجره اش حجره در اصل بمعنی ناحیه و بمعنی خانه حرد آید و اینجا تفسیر کرده اند بصحن بیت و از ابن العرب منقول است که مراد بحجره خیریست
که در های خانها بسوی وی است مصدوق این معنی همان صحن خانه است و صلوتها فی مخدعها افضل من صلوتها فی بیتها و نماز زن در مخدع اش افضل است از نماز وی در خانه اش و مخدع بکسر
میم و فتح آن و گاهی ضم نیز دهند و فتح دال خانه درون خانه که نهاده میشود در وی امتعه نفیسه از خدع بمعنی اخفا یعنی هر چند پنهان تر و درون تر بگذارد بهتر و مناسب تر رواه ابو داود
وعن ابی هریرة قال انی سمعت حبی ابا القاسم گفت ابو هریره که من شنیدم محبوب خود را که ابو القاسم است و حب بکسر حا و تشدید با بمعنی محبوب صلی الله علیه وسلم یقول لا تقبل
صلوة امرأة تطیبت للمسجد پذیرفته نمیشود نماز زنیکه خوشبوی کرده است برای درآمدن مسجد حتی تغتسل غسلها من الجنابة تا آنکه غسل کند همچو غسل او که برای جنابت میکند مقصود شستن بدن است
از طیب و تعبیر بغسل جنابت اشارتست بآنکه طیب برای درآمدن در مسجد هر گاه که مهیج و مهیج شهوت است در حکم جماع است و لهذا تشبیه کرده آنرا باو و طیبی گفته که این بر تقدیریست
که طیب تمامی بدن را مالیده اما اگر موضع معین را مالیده همان موضع معین را بشوید رواه ابو داود و روی احمد و النسائی نحوه وعن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
کل عین زانیة هر چشم که بنظر بد نگرد و بشهوت در زن یا مرد بیگانه نگاه کند زنا کننده است بزنای چشم و ان المرأة اذا استعطرت فمرت بالمجلس و بدرستیکه زن چون خوشبوی مالد
بگذرد در مجلسی که در وی مردانند و خواهد که خود را با ایشان نماید بنظر شهوت فهی کذا و کذا یعنی زانیة یعنی زانیه رواه الترمذی و لابی داود و النسائی نحوه وعن ابی بن کعب
قال صلی بنا رسول الله نماز گذارد با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یک روزی الصبح نماز بامداد فلما سلم قال اشاهد فلان پس هر گاه که سلام داد گفت آیا حاضر است فلان کس نام شخصی را برد
قالوا لا گفتند حاضر نیست قال اشاهد فلان گفت آیا حاضر است فلان نام کسی دیگر را برد قالوا لا این بار نیز گفتند حاضر نیست قال ان هاتین الصلوتین اثقل الصلوات علی المنافقین فرمود این دو
نماز یعنی صبح و عشا گرانترین نمازهاست بر منافقین و ضم عشا با صبح بقرینه حال بود یا علم سابق بدان داشتند و ازینجا مفهوم میگردد که آن دو شخص که حاضر نشدند موسوم بودند
بنفاق والله اعلم و لو تعلمون ما فیهما لاتیتموهما و لو حبوا علی الرکب و اگر میدانستید ثوابی که در گذاردن این دو نماز است هر آینه می آمدید این دو نماز را بر زانوها رونده یعنی افتان و
خیزان و حبو در اصل بر دستها و زانو با راه رفتن و بعض گفته بر دستها و شکم رفتن و فی الصراح حبو غیزیدن کودک و ان الصف الاول علی مثل صف الملائکة و بدرستیکه صف اول
از نماز مانند صف فرشتگان است در فضل و شرف که بدرگاه کبریای الهی ایستاده میباشند و لو علمتم ما فضیلته لابتدرتموه و اگر میدانستید که چیست فضیلت صف اول هر آینه شتابی میکردید
و پیشی گرفتید در یافتن آنرا و رسیدن بآن و ان صلوة الرجل مع الرجل ازکی من صلوته وحده و بدرستیکه نماز گذاردن مرد با یک مرد پاکیزه تر و افزاینده تر و فاضلتر است از نماز

کذارد ان بودی تنها وصلوته مع الرجلین ازکی من صلوته مع الرجل ونماز وی با دو مرد فاضلتر است از نماز وی با یک مرد وما کثر فهو احب الی الله تعالی وهرچه بسیارتر است از جماعت پس آن
دوست داشته شده تر است بسوی خدا وبیشتر است از روی ثواب رواه ابوداؤد والنسائی وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من ثلثة فی قریة ولا بدو لا تقام فیهم
الصلوة نیست سه مرد در دیهی یا در بادیه که برپا کرده نمیشود در میان ایشان نماز یعنی بجماعت الا قد استحوذ علیهم الشیطان مگر آنکه چیره میگردد وغالب می آید برایشان شیطان فعلیک بالجماعة پس بر تو
باد که لازم گیری جماعت را فانما یاکل الذئب القاصیة زیرا که میخورد گرگ گوسفند قاصیه را که دور افتاده است از رمه وتنها گشته وبعض گفته اند که این حدیث دلالت دارد بر بودن جماعت
فرض کفایت فافهم رواه احمد وابوداؤد والنسائی وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سمع المنادی فلم یمنعه من اتباعه عذر کسیکه بشنود بانگ نماز را پس باز ندارد او را
از پی روی کردن آن و بمسجد حاضر آمدن هیچ عذری و بهانه قالوا گفتند و پرسیدند صحابه در میان کلام آنحضرت که وما العذر وچیست عذر که بوجود آن کسی را در حاضر نیامدن معذور
میتوان داشت قال خوف فرمود ترس هلاک یا زیان از دشمن یا درنده وامثال آن او مرض یا بیماری وضعف که بوجود آن نتواند آمد لم تقبل منه الصلوة التی صلی قبول کرده نمیشود از وی
نمازی که گذارده است بی جماعت اگرچه در مسجد بود واین حدیث بظاهر خود دلالت دارد بر فرضیت جماعت یا این تاکید ومبالغه است در اهتمام بدان والله اعلم رواه ابوداؤد
والدارقطنی وعن عبدالله بن ارقم صحابی است اسلام آورده سال فتح وکاتب وحی بود وکاتب ابوبکر وعمر بود وتولیت بیت المال میکرد برای عثمان بی اجرت بعد از آن استعفا نمود از آن
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت شنیدم آنحضرت را که گفت اذا اقیمت الصلوة ووجد احدکم الخلاء وقتیکه برپا کرده شود و بیابد یکی از شما حاجت برفتن در
متوضا برای بول یا غایط بطریق مداخلت فلیبدأ بالخلاء پس باید که آغاز کند برفتن بسوی خلا یعنی اگرچه فوت گردد جماعت چه امر طهارت وتکمیل آن اهم واقدم است از جماعت رواه
الترمذی وروی مالک وابوداؤد والنسائی نحوه وعن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث لا یحل لاحد ان یفعلهن سه خصلت است که حلال نیست مر هیچ یکی را که بکند آنها را لا یؤمن
رجل قوما فیخص نفسه بالدعاء دونهم امامت نکند مردی گروهی را پس مخصوص گرداند نفس خود را بدعا یعنی دعا بصیغه واحد کند که مخصوص بوی گردد وبلفظ جمع نکند تا شامل قوم نیز گردد
فان فعل ذلک فقد خانهم پس اگر بکند آنرا پس بتحقیق که بی امانتی وبی دیانتی کرد ایشان را ولا ینظر فی قعر بیت قبل ان یستاذن ونگاه نکند در درون خانه پیش از آنکه طلب اذن کند برای
درآمدن فان فعل ذلک فقد خانهم پس اگر بکند آنرا پس بتحقیق بی امانتی کرد مر ایشان را ولا یصل وهو حقن حتی یتخفف وباید که نماز نگذارد وحال آنکه وی باز دارنده است بول را حقن منع باز
داشتن بول ودر حکم اوست باز دارنده غایط واو را حاقب گویند ببای موحده تا آنکه سبک شود رواه ابوداؤد وللترمذی نحوه وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا
تؤخروا الصلوة لطعام ولا لغیره تاخیر مکنید نماز را از جهت طعام نه از جهت غیر طعام وگفته اند که این محمول است بر اخراج نماز از وقت یا بر عدم حضور طعام وقرب حضور وآنکه در حدیث
سابق است بر تقدیر حضور طعام است وبعض گفته اند که نهی در حقیقت راجع بعدم احضار طعام است یعنی در وقت حضور نماز حاضر نباید آورد طعام را تا موجب تاخیر نماز نگردد
رواه فی شرح السنة الفصل الثالث عن عبدالله بن مسعود قال لقد رأیتنا وما یتخلف عن الصلوة الا منافق قد علم نفاقه گفت ابن مسعود هر آینه بتحقیق دانستیم خود را وصحابه دیگر را که حکم
میکردیم باینکه وا پس نمی ماند از نماز بجماعت مگر منافقی که بتحقیق معلوم بود وظاهر بود نفاق وی وآنکه پنهان بودی نفاق وی آن نیز تخلف نمیکرد او مریض یا بیماری که اصلا طاقت وقدرت
نداشت که بمسجد بیاید ان کان المریض لیمشی بین رجلین بتحقیق بود بیمار که راه میرفت میان دو مرد وتکیه کرده بر ایشان حتی یاتی الصلوة تا آنکه می آمد در مسجد برای نماز ظاهر این کلام دلالت
دارد بر وجوب جماعت وقال ان رسول الله وگفت ابن مسعود که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علمنا سنن الهدی تعلیم کرد ما را سنتها را که اخذ آن وعمل کردن بدان موجب هدایت ورسیدن
بدرگاه قرب ورضای الهی تعالی است واکثر اطلاق این لفظ بر سنن موکده آید وغیر موکده را سنن زوائد گویند وان من سنن الهدی الصلوة فی المسجد الذی یؤذن فیه واز سنتیکه از جمله
سنن هدی است نماز کردن در مسجدیکه اذان گفته شده است در وی این قول دلالت دارد بر آنکه جماعت سنت است نه واجب مگر سنت اینجا طریقه مسلوکه در دین مراد دارند یا
آنکه ثبوت وجوب او بسنت است وفی روایة قال من سره ان یلقی الله غدا مسلما ودر روایتی آمده است که ابن مسعود گفت کسیکه خوشحال میکرد او را ومیخواهد که ملاقات کند
خدای را وپیش آید مر او را مسلمان کامل فلیحافظ علی هؤلاء الصلوات الخمس پس باید که نگاهبانی کند بر این نمازهای پنجگانه ظاهر سیاق حدیث درین است که مراد گذاردن آنها باشد بجماعت
چنانکه دلالت دارد بر وی قول حیث ینادی بهن یعنی بگذارد آنها را در جایی که آواز داده میشود وخوانده میشود برای آنها یعنی در مسجد فان الله شرع لنبیکم سنن الهدی پس
بدرستیکه خدای تعالی مشروع کرده وراه نهاده است برای پیغمبر شما طریقهای هدایت را وانهن من سنن الهدی وبدرستیکه گذاردن این نمازهای پنجگانه از جمله آن طریقها است ولو
انکم صلیتم فی بیوتکم کما یصلی هذا المتخلف فی بیته واگر ثابت شود که شما گذارید نماز را در خانهای خود چنانکه میگذارد این شخص وا پس مانده ودور افتاده از محل قرب وخیر ظاهرا
شخصی بود که بجماعت حاضر نمیشد ودر حاشیه نوشته اند که حاکمی بود در مدینه منافق نشان والله اعلم لترکتم سنة نبیکم هر آینه ترک کرده باشید شما سنت پیغمبر خود را ولو ترکتم سنة نبیکم
لضللتم واگر ترک کردید سنت پیغمبر خود را هر آینه گمراه شدید وما من رجل یتطهر فیحسن الطهور ونیست هیچ مردی که طهارت کند از وضو یا غسل پس نیک کند وبشرایط وآداب کند طهارت را
ثم یعمد الی مسجد من هذه المساجد پس قصد کند وبرود بسوی مسجدی از این مساجد الا کتب الله له بکل خطوة یخطوها حسنة مگر آنکه بنویسد خدای تعالی مر او را بهر گام که میزند نیکی عظیم [ثواب]
ویرفعه بها درجة وبلند گرداند بهر گام پایه ارجمند در درگاه قرب وکرامت ویحط عنه بها سیئة وفرو کم گرداند بوی بدی را ومکفر گرداند آنرا بدان ولقد رأیتنا وما
یتخلف عنها الا منافق معلوم النفاق وبتحقیق دانستیم خود را وصحابه را وتخلف نمیکرد از آن مگر منافق که معلوم بود نفاق وی ولقد کان الرجل یؤتی به یهادی بین الرجلین حتی یقام
فی الصف وبتحقیق بود مرد بیمار که آورده میشد در حالتی که تکیه میکرد ومیل میکرد از غایت ضعف میان دو مرد تا آنکه ایستاده کرده میشد در صف نماز جماعت کسی بدو

بدون آورده چنانکه یکی بر جانب باشد و دیگری بر جانب دیگر رواه مسلم وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لو لا ما فی البیوت من النساء والذریة گفت آنحضرت اگر نمی بود چیزیکه
در خانها است از زنان و فرزندان اقمت صلوة العشاء وامرت فتیانی یحرقون ما فی البیوت بالنار بر پا میکردم نماز عشا را و امر میکردم خادمان خود را که بمبالغه بسوزانند چیزی را که در خانها است از متاع
و آتش بلکه آدم را نیز که متکلف اند و بجماعت حاضر نمی آیند با آتش از اینجا معلوم میشود که عقوبت تارک جماعت تحریق است و این عقوبت در هیچ جا واقع نشده است مگر در اینجا و در خیانت از
غنیمت و بعضی گویند اینجا نیز مراد تهدید و تشدید است و حقیقت کلام مراد نیست والله اعلم رواه احمد وعنه قال امرنا رسول الله وهم از ابی هریره است که گفت امر کرد ما را پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم اذا کنتم فی المسجد فنودی بالصلوة وقتی که باشید شما در مسجد پس اذان گفته شود برای نماز فلا یخرج احدکم حتی یصلی پس باید که بیرون نیاید یکی از شما تا آنکه بگذارد نماز را رواه
احمد بدانکه درین باب احادیث متعدده آمده چنانکه در حدیث آینده و ابو داود از سعید بن المسیب نیز آورده که بیرون نیاید از مسجد هیچ یکی بعد از ندا مگر منافق و دیگر آنکه بیرون آید
و اراده حاجت و وی میخواهد رجوع را و این نهی در مذهب ما مقید است بانکه منتظم نباشد بوجود وی امر بجماعت مسجد دیگر والا مکروه نیست زیرا که این در معنی تکمیل است اگر چه در
صورت ترک است و اگر پیش از آن گذارده است در عصر و مغرب و فجر بر آید اما در عصر و فجر از جهة عدم تنفل بعد از ایشان و اما مغرب از جهة عدم مشروعیت نفل سه رکعت و در
ظهر و عشا هم اگر بر آید باکی نبود زیرا که وی اجابت کرده است داعی حق را یکبار مگر آنکه موذن آغاز در تکبیر کند برین تقدیر نه بر آید تا متهم بترک جماعت نگردد و نزد ائمه دیگر اعاده
کند البته و نزد امام احمد اگر چه بجماعت گذارده باشد و نزد ما حدیث نهی مقدم و راجح است از جهة زیادت قوت و صحت آن و از جهة آنکه محرم مقدم است بر مبیح یا محمول است بر ما
قبل النهی از جهة جمع بین الادلة و در بعض احادیث استثنای مذکور نیز ورود یافته است والله اعلم وعن ابی الشعثاء بفتح شین معجمه و سکون عین مهمله و ثای مثلثه و بمد قال خرج رجل من
المسجد بعد ما اذن فیه ابو الشعثاء که از ثقات تابعین است گفت بیرون آمد مردی از مسجد بعد از آنکه اذان گفته شد در مسجد فقال پس گفت ابو هریرة اما هذا فقد عصی ابا القاسم
اما این مرد پس بتحقیق گناه کرد ابو القاسم را صلی الله علیه وسلم رواه مسلم وعن عثمان بن عفان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ادرکه الاذان فی المسجد کسیکه دریابد او را
بانگ نماز در مسجد ثم خرج لم یخرج لحاجة پس بیرون آید در حالیکه بیرون نیامده است برای کاری ضروری وهو لا یرید الرجعة و وی نمیخواهد باز آمدن را در مسجد فهو منافق پس وی منافق است
و رجعت بفتح را و کسره هر دو روایت است رواه ابن ماجة وعن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من سمع النداء فلم یجبه فلا صلوة له کسیکه بشنود اذان را پس اجابت نکند و در مسجد بنماز
نیاید پس نیست نماز مر او را الا من عذر مگر از جهة عذری از اعذار که سابقا شمرده شد رواه الدارقطنی وعن عبد الله ابن ام مکتوم صحابیست مشهور که اعمی بود قال گفت یا رسول الله ان المدینة
کثیرة الهوام والسباع بدرستیکه مدینه بسیار است در وی گزندها و درندها و انا ضریر البصر و من نابینا ام فهل تجد لی من رخصة پس آیا می یابی برای من رخصت در دین و آسانی که روا
داری برای من عدم حضور جماعت قال هل تسمع حی علی الصلوة حی علی الفلاح فرمود آنحضرت آیا میشنوی این کلمات را که میخوانند بنماز و بشارت میدهند برستگاری و دریافت مقصود مراد
شنیدن اذانست و تخصیص حیعلتین باین جهة است که گفته شد قال نعم گفت عبد الله آری میشنوم قال گفت آنحضرت فحی هلا پس اجابت کن و بیا و لم یرخص و رخصت نکرد و گفته اند حی هلا
کلمه ایست که در مقام حث و استعجال کنند نهاده شده بجای اجب و در حاشیه نوشته حیهل بمعنی بیا و بشتاب و این لفظی است مرکب از حی و هل و هر دو کلمه تعجیل اند و چون وقف کنی حی هلا
گوئی و روا بود که در حال وصل تنوین در آری و گوئی حی هلا و تحقیق این لفظ در باب اذان نیز گذشته رواه ابو داود والنسائی وعن ام الدرداء قالت گفت ام درداء که زوجه ابو الدرداء
است دخل علی ابو الدرداء وهو مغضب در آمد بر من ابو الدرداء و حال آنکه وی در غضب در آورده شده است و خشمگین است فقلت ما اغضبک پس گفتم من چه چیز در غضب آورد ترا و باعث
خشم تو چیست قال گفت ابو الدرداء والله ما اعرف من امر امة محمد بخدا سوگند نمی شناسم من از کار امت محمد صلی الله علیه وسلم شیئا چیزی را الا انهم یصلون جمیعا مگر آنکه ایشان نماز میگذارند
بجماعت یعنی و آنرا نیز ترک میکنند رواه البخاری وعن ابی بکر بن سلیمان بن ابی حثمة بفتح حای مهمله و سکون مثلثه قال عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه فقد سلیمان ابن ابی حثمة فی صلوة الصبح
گفت که عمر رضی الله عنه گم کرد پدر مرا که سلیمان بن ابی حثمه است و از کبار تابعین است و قرشی عدوی است در نماز صبح یعنی نیافت و ندید او را در جماعت و حاضر نشده وی برای جماعت
نماز بامداد و ان عمر غدا الی السوق و بدرستیکه عمر رفته بود بامداد بجانب بازار و مسکن سلیمان بین المسجد والسوق و جای سکونت و خانه سلیمان در میان مسجد و بازار بود فمر علی الشفاء ام
سلیمان پس بگذشت بر شفا بکسر شین و فا که نام مادر سلیمان است و از مهاجرات اولی بود و از عقلای نسا و فضلا و عابدات ایشان بود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد وی می آمد
و قیلوله میکرد و گویند که نام وی لیلی بود و شفا لقب بود که بر وی غالب آمده فقال لها لم ار سلیمان فی الصبح پس گفت عمر مر شفا را ندیدم سلیمان را در نماز صبح سببش چه باشد فقالت
انه بات یصلی فغلبته عیناه پس گفت شفا که وی یعنی سلیمان شب نماز کرد پس غالب آمد او را دو چشم او یعنی غلبه کرد خواب بر وی فقال پس گفت عمر لان اشهد صلوة الصبح فی جماعة
احب الی ان اقوم لیلة هر آینه حاضر شدن من نماز بامداد فردا در جماعت دوست داشته شده تر است بسوی من از قیام من در شب و گذاردن نماز در شب و درین دلیل است که نماز
صبح بجماعت گذاردن فاضلتر از نماز شب و تهجد است و لهذا گفته اند که اگر قیام لیل موجب تثقل در نماز فجر گردد ترک آن اولی است رواه مالک وعن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اثنان فما فوقهما جماعة دو کس و آنچه بالای آنها است جماعت است اگر دو کس باشند یکی امام شود و دیگری مقتدی جماعت حاصل میشود رواه ابن ماجة وعن
بلال بن عبد الله بن عمر عن ابیه قال قال رسول الله بلال که یکی از پسران عبد الله بن عمر بن الخطاب است تابعی مدنی صالح الحدیث رضی الله عنهم روایت میکند از پدر خویش که گفت گفت پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم لا تمنعوا النساء حظوظهن من المساجد منع نکنید زنان را نصیبهای ایشان از مسجد اذا استأذنکم وقتی که طلب اذن کنند زنان شما از شما برای رفتن بمسجد فقال بلال والله
لنمنعهن پس گفت بلال بخدا سوگند هر آینه منع میکنیم زنان را از رفتن بمسجد فقال له عبد الله پس گفت عبد الله مر او را بطریق زجر و شدت اقول قال رسول الله میگویم من که گفته است

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تقول انت لنمنعهن و میگوئی تو در برابر امر آنحضرت البته منع میکنیم ما و فی روایة سالم عن ابیه قال و در روایت سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش آمده که گفت فاقبل
علیه عبد الله فسبه سبا ما سمعته سبه مثله قط پس پیش آمد بر بلال عبد الله بن عمر پس دشنام کرد او را دشنامی که نشنیده بودم او را که دشنام کرده بود او را مانند آن و قال اخبرک عن رسول الله و گفت
خبر میدهم ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و تقول والله لنمنعهن و میگوئی تو والله البته منع میکنیم ما زنان را و در بعض روایات آمده است که دیگر هرگز عبد الله بن عمر با آن پسر سخن نگفت و راضی
نشد و در این حدیث دلیل است که رای معارض نیکرد و نص را رواه مسلم و عن مجاهد عن عبد الله بن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لا یمنعن رجل اهله ان یاتوا المساجد روایت میکند مجاهد که از علمای
تابعین و قرای ایشان و اعلام دین است از ابن عمر که آنحضرت گفت که منع نکند هیچ مردی کسان خود را از زنان مثل زوجه و ام و اخت و غیر ایشان از آمدن ایشان این مسجدها فقال ابن لعبد الله
ابن عمر پس گفت پسری که مر عبد الله بن عمر را بود که همان بلال باشد لیکن در حدیث مبهم آورد و تعیین اسم نکرد فانا لنمنعهن پس ما البته منع میکنیم ما و منع میکنیم زنان را که بمساجد روند فقال
عبد الله احدثک عن رسول الله حدیث میکنم من ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و تقول هذا و میگوئی تو این سخن فما کلمه عبد الله حتی مات پس کلام نکرد آن پسر را عبد الله تا آنکه
مرد عبد الله با آن پسر و در این حدیث هجران ولد است از جهت ترک سنت رواه احمد باب تسویة الصف مراد بتسویه صف آنست که متصل بایستند و در میان فرجه
نگذارند و پس و پیش نایستند و هموار بایستند و اگر صفوف متعدد باشند بر سمت واحد قیام نمایند و در رنگ خطوط متوازیه که بعد در میان ایشان برابر باشد و رعایت ترتیب نمایند
و این از آداب ظاهر است که ترک آن موجب اختلال احوال باطن است کما قالوا الظاهر عنوان الباطن چنانکه در حدیث بیاید که برابر بایستید و اختلاف نکنید تا مختلف نگردد دلهای
شما چنانکه شرح آن کرده شود الفصل الاول عن النعمان بضم نون بن بشیر بفتح با و کسر شین از صغار صحابه است تولد او بر سر چهارده ماه از هجرت است و وی اول مولودی است در انصار
بعد از هجرت چنانکه عبد الله بن زبیر اول مولود است از مهاجرین و در وفات آنحضرت هشت ساله و هفت ماهه بود و اهل مدینه میگویند که او را از آنحضرت سماع ثابت و اهل عراق
صحیح میدارند سماع او را قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسوی صفوفنا بود آنحضرت که برابر میکرد صفهای ما را یعنی در نماز حتی کانما یسوی بها القداح تا آنکه گویا برابر میکرد بآن
صفوف قداح را جمع قدح بکسر قاف چوب تیر پیش از آنکه پر و پیکان نشانند و بعد از پر و پیکان نشاندن سهم خوانند و آن مثل است در راستی و همواری که بوی چیزها را راست و هموار گردانند
و در اینجا مبالغه است که صف ها را اشیا به راست و برابر میکرد که تیرها را بوی راست و هموار توان کرد و بعض شارحان گویند اینجا عبارت محمول بر قلب است و معنی آنست که گویا
برابر میکند آنها را بقداح حتی رأی انا قد عقلنا عنه تا آنکه دید و دانست آنحضرت که ما بتحقیق فهمیدیم و آموختیم از قول و فعل وی این سنت و این ادب را در نماز ثم خرج یوما فقام
پس بیرون آمد آنحضرت روزی از خانه پس بایستاد حتی کاد ان یکبر تا آنکه نزدیک بود که تکبیر گوید برای احرام فرای رجلا بادیا صدره من الصف پس دید مردی را که ظاهر و بیرون است
سینه آن مرد از صف فقال عباد الله لتسون صفوفکم پس گفت ای بندگان خدا هر آئینه باید که برابر و هموار کنید شما صفهای خود را او لیخالفن الله بین وجوهکم یا آنکه بتحقیق مخالفت می
اندازد خدای تعالی در میان ذاتهای شما چنانکه در حدیث ابی مسعود بیاید که اختلاف نکنید که مختلف گردد دلهای شما و آن بسبب این است که در اختلاف و تقدم و تفوق بعض بر
بعض تنافر قلوب و حدوث کینه و وحشت و اثارت عداوت است و شاید که آن منجر گردد باختلاف کلمه دین و اختلال شوکت اسلام یا در ترک اطاعت و امتثال امر خدا و رسول
او و طریان ظلمت و کدورت است بر قلوب که سرایت میکند بظواهر با وجود آنکه شاید در وی سری و خاصیتی باشد در حدوث اختلاف چنانکه از سیاق احادیث ظاهر میگردد و
بعض گویند مراد بمخالفت وجوه آنست که بگرداند او را خدای تعالی بجانب پشتها یا مسخ کند بر صورت بعض حیوانات چنانکه در مخالفت امام واقع شده است که نمی ترسد آنکه بر میدارد
سر پیش از امام که بگرداند سر او را مانند سر حمار رواه مسلم و عن انس قال اقیمت الصلوة فاقبل علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم بوجهه تکبیر گفته شد برای نماز پس روی آورد بر ما و
التفات کرد بجانب ما بروی مبارک خود پیغمبر خدا فقال پس گفت اقیموا صفوفکم و تراصوا راست کنید صفهای خود را و متصل بایستید تا در میان فرجه نماند چنانکه سنگها و
خشتهای بنا بیکدیگر متصل می نشینند و در تمام نماز هم برینحال باشید و از آن غافل نشوید فانی اراکم من وراء ظهری پس بدرستیکه من می بینم شما را از پس پشت خود بدل یا ببصر بطریق اعجاز
و در نماز نورانیتی خاص حاصل میشد که بدان منکشف میگردید و تحقیق این معنی سابقا گذشته است رواه البخاری روایت کرد این را بخاری و فی المتفق علیه و در حدیث متفق علیه این
چنین آمده است که قال گفت آنحضرت اتموا الصفوف تمام کنید صفها را فانی اراکم من وراء ظهری و اتمام صفوف یا بمعنی تسویه آنهاست یا بمعنی آنکه تا صف اول تمام نشود صف
دوم نسازند و بهتر آنست که شامل هر دو معنی اراده نمایند و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سووا صفوفکم فان تسویة الصفوف من اقامة الصلوة برابر سازید صفهای خود را
زیرا که تسویه صفوف از جمله اقامت نماز است که امر کرده شده است بدان و مدح کرده شده است در آیات کثیره مثل یقیمون الصلوة و اقیموا الصلوة و المقیمین الصلوة و غیر آن
و گفته اند که در هر موضع که مدح کرده شده است صلوة و فاعل را بآن اقامت است و اما اصل صلوة گاهی ذم بر آن آمده مثل فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون متفق علیه این حدیث
در بخاری و مسلم هر دو است الا ان عند مسلم مگر آنست که نزد مسلم بجای لفظ من اقامة الصلوة من تمام الصلوة واقع شده و مآل معنی هر دو عبارت یکی است و عن ابی مسعود الانصاری
قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یمسح مناکبنا فی الصلوة روایت است از ابی مسعود انصاری که از مشاهیر صحابه است سوای ابن مسعود رضی الله عنهما گفت بود آنحضرت که
مسح میکرد کتفهای ما را در نماز و بدست برابر و هموار میساخت آنها را و تسویه میکرد صف نماز را و یقول استووا و لا تختلفوا فتختلف قلوبکم برابر شوید و موافق باشید و اختلاف
مکنید پس مختلف گردد دلهای شما شرح این گذشت لیلنی بحذف یا و تخفیف نون و در بعض نسخ لیلینی بثبوت یا و نون تاکید و بعض روات بثبوت یا و سکون وی نیز روایت کرده اند
و گفته اند که این غلط است و صواب آنست که صحیح است ولیکن نادر است منکم اولوا الاحلام و النهی بیاید تا ترتیب صفوف میکند و میفرماید باید که متصل شوند مراد در صف اول

بایستند خداوندان بلوغ و عقل و احلام گاهی جمع حلم دارند بکسر حا بمعنی تثبت و وقار و حقیقت حلم حفظ نفس است نزد هیجان غضب و بعقل نیز تفسیر کنند، علما گویند و گاهی جمع حلم دارند بضم بمعنی
خواب بالغ و نهی بضم نون و فتح ها جمع نهیه بمعنی عقل زیرا که وی باز میدارد مرد را از کارهای ناشایسته و بر معنی اول از قبیل تاکید و تفسیر بود و حکمت در ایلای اهل عقل و فضل آنست که تا یاد گیرند
کیفیت صلوة او و احکام آن را و برسانند بامت ثم الذین یلونهم پس آن کسانیکه قریب اند بایشان در رتبه چنانکه صبیان و آنها نیکه قریب بلوغ اند که ایشان را مراهق خوانند ثم الذین
یلونهم پس آنکسانیکه نزدیک و متصل اند بایشان چنانکه خنثی که علامت مردی و زنی هر دو دارند و متعین است که بعد از وی صف نسا خواهد بود قال گفت ابومسعود فانتم الیوم اشد
اختلافا پس شما امروز سخت ترید از روی اختلاف در کلمه و وقوع فتن و این بسبب ترک تسویه صفوف و عدم امتثال امر شارع است رواه مسلم و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم لیلینی منکم اولوا الاحلام والنهی ثم الذین یلونهم ثلثا درین حدیث ثم الذین یلونهم را سه بار ذکر کرده است پس مراتب صفوف چهار خواهد بود و در حدیث سابق مرتبه
نسا ذکر نکرده از جهة تعیین آن و فهم کرده است در هدایه که صف اول برای مردانست بعد از وی صبیان و خنثی و نسا است و همچنین است در وقایه و مذهب شافعیه نیز همین است
چنانچه در شرح شیخ مذکور است و ایاکم و هیشات الاسواق و دور دارید خود را از بلند کردن آوازها در مساجد چنانکه در بازارها میکنند یا مراد اختلاط بالغان با صبیان و ذکور با اناث است
چنانچه مختلط میشوند در اسواق یا مراد آنست که دور باشید از بازارها و اشتغال بکارهای آن تا مانع آید از سبقت کردن بجماعت و اتصال بامن در صف اول و بعض گفته اند معنی حدیث
آنست که حذر کنید از نماز گذاردن در بازارها و مواضع که مانع آید از حضور قلب کثرت اصوات که استماع افتد و هیشات جمع هیشه است و هوشه بمعنی فتنه و تهیج و اضطراب و بمعنی
جماعت مختلط نیز آید رواه مسلم و عن ابی سعید الخدری قال رأی رسول الله صلی الله علیه و سلم فی اصحابه تاخرا گفت دید آنحضرت در یاران خود پس ماندنی را یعنی در صفوف صلوة
یا در اخذ علم و طلب مزید و بر وجه اول معنی قول وی فقال لهم تقدموا پس گفت مر ایشان را پیش آئید در صف سابق بایستید و ائتموا بی و اقتدا کنید بمن یعنی بایستید پس من متصل
تا افعال مرا دیده بکنید و لیأتم بکم من بعدکم و باید که اقتدا کند بشما و متابعت نماید شما را کسی که پس شما ایستاده است زیرا که صف پسین متابعت پیشین میکنند و افعال ورا دیده
میکنند و آنها نیکه سابق اند اسبق اند در علم باحوال امام و حرکات و سکنات وی و ابصق و اسرع اند در اتباع وی و لایزال قوم یتأخرون حتی یؤخرهم الله همیشه اند قومی که پس
می ایستند در صفوف تا آنکه پس می افکند ایشان را خدا از عظیم ثواب و فضل رحمت خود و بر وجه ثانی پیشتر بنهید قدم و مبادرت نمائید در طلب علم و معرفت و اکتساب
فضائل و کمالات و اقتدا کنید درین باب بمن که باوجود مرتبه رسالت و غفران ذنوب ما تقدم و ما تأخر چگونه مبالغه میکنم در عمل و ریاضت و طلب با این همه این تقدم و مزید
طلب است یعنی تقدم و تبادر و مزید طلب همین است که اتباع من کنید قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و چون شما کامل شوید در دین تکمیل دیگران میکنید و دیگران که
پس از شما بیایند متابعت شما کنند یا این امر بدیگران است که ایشان نیز در طلب و تعطش متابعت شما کنند و هرکه دور افتاد از طلب و سستی کرد در آن دور افتاد از مرتبه قرب
و وصول شعر بودا هر فتنه از آن معذوری ورنه که زد این در که بر رو نگشودند هر قدر که توانید تقصیر نکنید طبیت اند درین ره گرآن چنان نکنی دست و پای بزن زیان نکنی
و ظاهر عبارت حدیث در همین معنی است ولیکن بعض محدثان آن را در باب تسویه صفوف آورده اند و آن نیز فرد طلب قرب و کمال است ولیکن مخصوص نیست بآن والله
اعلم رواه مسلم و عن جابر بن سمرة قال خرج علینا رسول الله گفت جابر بن سمره که صحابی عامری و ابن اخت سعد بن ابی وقاص است بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
فرآنا حلقا پس دید ما را حلقه حلقه نشسته هر چند کس با یاران و مخصوصان خود نشسته و حلق بکسر حا جمع حلقه بفتح حا و سکون لام مثل بدره و بدر و قصعه و قصع لغت مشهور این
است و بعض گفته اند بفتح حا است مثل تمر و تمره و حلقه بفتح لام نیز آمده و جمع وی حلق بفتحتین و بعضی از علما لغت آن را منکر اند فقال مالی اراکم عزین چیست مرا که می بینم شما را حلقه
حلقه نشسته انکار است بر ایشان در نشستن برین حالت که علامت تفرق قلوب و اختلاف و مباینت انهاست و موجب و مؤثر در آنست و عزین جمع عزه بکسر و تخفیف
گروه مجتمع از مردم و در باب الجمعه بیاید که این تحلیق روز جمعه بود در وقت خطبه یا پیش از نماز ثم خرج علینا پس بیرون آمد آنحضرت بر ما بار دیگر فقال الا تصفون کما تصف
الملائکة عند ربها پس گفت آیا صف نمی بندید چنانکه صف می بندند فرشتگان نزد پروردگار خود نزد قیام برای طاعت و این در نماز خواهد بود فقلنا پس گفتیم یا رسول الله کیف تصف
الملائکة عند ربها چگونه صف می بندند فرشتگان نزد پروردگار خود قال یتمون الصفوف الاولی و یتراصون فی الصف گفت تمام میکنند صفهای نخستین را و پیوسته بیکدیگر می ایستند در صف
اگر کی صف نخستین یکی خواهد بود و جمع آوردن بجهة ملاحظه است جوانب آنکه ملائکه هر جا در آسمان و در هر بقعه بر زمین صفها می بندند و در هر جا صف نخستین را تمام میکنند رواه مسلم و عن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خیر صفوف الرجال اولها و شرها آخرها بهترین صفهای مردان نخستین آنهاست و بدترین صفهای مردان پسین آنهاست و خیر صفوف النساء
آخرها و شرها اولها و بهترین صفهای زنان پسین آنهاست و بدترین صفهای زنان پیشین آنهاست یعنی مردان باید که در پیش صف بندند و مقدم باشند بر صف زنان و زنان پس متأخر از
مردان چنانکه در ترتیب صفوف گذشت رواه مسلم

الفصل الثانی

عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم رصوا صفوفکم پیوسته و استوار کنید صفهای خود را در اندرزنگ استوار کردن بنا و
پیوسته نهادن سنگ و خشت آن و قاربوا بینها و نزدیکی کنید میان صفها و نزدیک هم بایستید بنهج است که فرجه و حاذوا بالاعناق و برابر کنید گردنها را یعنی است از پیش و
پس ایستادن فو الذی نفسی بیده انی لاری الشیطان یدخل من خلل الصف پس سوگند بخدای که بقای ذات من در دست و قدرت اوست بدرستیکه من هر آینه می بینم شیطان را که
می در آید از کشادگی و رخنه صف کانها الحذف گویا که آن شیاطین حذف اند بحای مهمله و ذال معجمه مفتوحتین و فا گوسفندان سیاه و ریزه اند گوسفندان حجاز و یمن کذا فی شرح الشیخ
و تفسیر کرده است آن را راوی در حدیث ابی امامه بچهای میش که خورد باشند و در روایتی که انها بنات حذف گویا که آنها دختران حذف اند رواه ابوداود و عنه قال قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم اتموا الصف المقدم تمام کنید صف پیشین ثم الذی یلیه پس تر تمام کنید صفی را که متصل است و بعد از وست مراد بصف اولی است نه ثانی فما کان من نقص فلیکن فی الصف
المؤخر پس اگر باشد از کمی و نا تمامی باید که باشد در صف پسین رواه ابو داؤد وعن البراء بن عازب قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الله وملائکته یصلون علی الذین یلون الصفوف الاولی
بود آنحضرت که میگفت بدرستیکه خدا تعالی و فرشتگان وی درود می‌فرستند بر کسانیکه متصل اند صفهای پیشین را چون فضیلت صف اول بسیار بیان کرد اشارت کرد بفضیلت صف دوم که
متصل اوست که بعد از صف اول و را نیز فضل است بر صفهای دیگر که پس تر از وست یا مراد بالذین یلون الصفوف الاولی کسانیکه ایستاده اند دران ولیکن این معنی خلاف ظاهر لفظ است
والله اعلم وما من خطوة احب الی الله من خطوة یمشیها یصل بها صفا و نیست هیچ گامی دوست داشته شده تر بسوی خدا از گامی که برود بوی تا به پیوندد بوی صف را یعنی اگر در صف
فرجه باشد برود در آنجا و بایستد و صف را پیوسته گرداند و تشبیه او بصل تبا خطابی روایت کرده اند رواه ابو داؤد وعن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله وملائکته
یصلون علی میامن الصفوف بدرستیکه خدا و فرشتگان وی درود می‌فرستند بر جانبهای دست راست صفوف یعنی بر کسانیکه در جانب یمین ایستاده اند گفته اند که ایستادن بر یمین امام اگرچه
دور باشد از وی فاضلتر است از ایستادن بر یسار او اگرچه نزدیک بود بوی و بعضی از علمای شافعیه گفته اند که این در غیر مسجد شریف است و در وی ایستادن بجانب یسار امام فاضلتر است
که قبر شریف در آنجانب است رحمه الله قائله رواه ابو داؤد وعن النعمان بن بشیر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسوی صفوفنا اذا قمنا الی الصلوة بود آنحضرت که برابر میکرد و درست میساخت
صفهای ما را وقتیکه می‌ایستادیم در نماز با مر باید بست چنانکه گذشت فاذا استوینا کبر پس چون برابر میشدیم و خوب می‌ایستادیم در نماز تکبیر را آورد برای احرام رواه ابو داؤد وعن انس قال
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول عن یمینه اعتدلوا استووا صفوفکم بود آنحضرت میگفت از جانب دست راست راست خود راست بایستید برابر کنید صفهای خود را وعن یساره اعتدلوا استووا
صفوفکم و از جانب دست چپ نیز میگفت از جهة غایت اهتمام و اعتنا دران رواه ابو داؤد وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیارکم الینکم مناکب فی الصلوة بهترین شما
کسانی اند که نرم تراست کتفهای ایشان در نماز این را بچند وجه معنی گفته اند یکی آنکه منقاد تراست مر کسی را که کتف او را که بیرون برآمده است از صف پیش و پس کشد تا برابر کرد در صف
و بعض گفته اند که اگر یکی خواهد که در صف درآید منع نکند او را و بگذارد که درآید خصوصا که برای سد خلل صف و فرجه آن درآید و گویند که لین منکب کنایه از سکون و خشوع و سکینه و وقار است
رواه ابو داؤد الفصل الثالث عن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول استووا استووا استووا بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم میگفت استووا استووا سه بار مکرر میگفت برا[ست] و درست بایستید در صف نماز فوالذی
نفسی بیده انی لاراکم من خلفی کما اراکم من بین یدی پس سوگند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت اوست بدرستیکه من می‌بینم شما را از پس خود چنانکه می‌بینم شما را از پیش خود رواه
ابو داؤد وعن ابی امامة بضم همزه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله وملائکته یصلون علی الصف الاول بدرستیکه خدا و فرشتگان وی درود می‌فرستند بر صف اول قالوا
گفتند یا رسول الله وعلی الثانی و بر ثانی نیز یعنی بفرما بر صف اول و بر صف ثانی و این را عطف تلقین میگویند که مخاطب تلقین میکند متکلم را که عطف کند و این را نیز ذکر کند قال گفت آنحضرت
و برابر ایشان ان الله وملائکته یصلون علی الصف الاول باز دعا برای صف اول کرد و صف ثانی را ذکر نکرد قالوا باز گفتند صحابه یا رسول الله وعلی الثانی قال باز گفت آنحضرت
ان الله وملائکته یصلون علی الصف الاول قالوا یا رسول الله وعلی الثانی قال وعلی الثانی بار سوم گفت و علی الثانی اما که التماس آنحضرت درین مرتبه وحی شد باشتراک صف ثانی به
صف اول درین فضیلت و معلوم گشت انحطاط او در درجه از صف اول وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم و گفت آنحضرت سووا صفوفکم برابر سازید صفهای خود را وحاذوا
بین مناکبکم و راستی و برابری کنید میان مناکب خود ولینوا فی ایدی اخوانکم و نرمی کنید در پیش دستهای برادران خود این عبارت بمعنی اول که در حدیث ابن عباس گفته شد مناسب
تر است ولینوا بتخفیف و تشدید هر دو روایت کرده اند و صواب تخفیف است وسدوا الخلل و به بندید فرجهای صف را فان الشیطان یدخل فیما بینکم بمنزلة الحذف زیرا که بدرستیکه
شیطان می‌درآید در میان شما در رنگ حذف یعنی اولاد الضأن الصغار میخواهد بحذف بچهای میش که خرد اند رواه احمد وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقیموا الصفوف
وحاذوا بین المناکب وسدوا الخلل ولینوا بایدی اخوانکم ولا تذروا فرجات للشیطان پس مگذارید فرجهای شیطان را ومن وصل صفا وصله الله و کسیکه به پیوندد صف را متصل دارد بوی
او را خدا بفضل و رحمت خود ومن قطعه قطعه الله و کسیکه ببرد و رخنه کند دران ببرد او را خدا و دور اندازد از مقام قرب و رحمت و کرامت رواه ابو داؤد و روایت کرده است
حدیث را ابو داؤد و روی النسائی منه قوله و روایت کرده است نسائی ازین حدیث قول او را ومن وصل صفا الی آخره و اول حدیث را از اقیموا الصفوف تا این قول روایت
نکرده وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم توسطوا الامام بگردانید امام را میان خود چنانکه بایستید پس وی راست او و چپ او وسدوا الخلل ببندید فرجه را رواه ابو داؤد
وعن عائشة قالت قال رسول الله روایت است از عائشه رض که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یزال قوم یتاخرون عن الصف الاول همیشه بوند گروهیکه پس می‌افتند
از صف نخستین و طلب نمیکنند پیشی را در مقام فضل و ثواب حتی یؤخرهم الله فی النار تا آنکه پس اندازد خدا ایشان را و منحط گرداند مرتبه ایشان را و اندازد در آتش دوزخ
رواه ابو داؤد وعن وابصة بکسر بای موحده و بعد از آن صاد مهمله بن معبد بفتح میم و سکون عین مراد او صحبت است قدوم آورد در سنه تسع صالح و گریان بود نزول کرد کوفه را بعد
از ان آمد بجزیره و مرد برقه و قبر او در آنجا است قال رای رسول الله صلی الله علیه وسلم رجلا یصلی خلف الصف وحده دید آنحضرت مردی را که میگذارد نماز پس صف نخستین تنها
فامره ان یعید الصلوة پس امر فرمود او را که باز گذارد نماز را بجهة تغلیظ و تشدید بر تقصیر از تقدم نه از جهة بطلان و فساد نماز و نزد امام احمد و بعض ائمه دیگر باطل میکرد نماز تنها
که از پس صف با وجود امکان دخول در صف از جهة این حدیث و احادیث دیگر و بعضی از اهل مذهب او این استثنا کرده اند نماز جنازه را وقتیکه هیچ کس نباشند از برای تحصیل
صف که مستحب است دران و بخلاف زن که پس مردان بگذارد و نیز فساد صلوة نزد ایشان بر تقدیریست که تمام نماز خلف صف تنها گذارد اما اگر احرام خلف صف بند[د]

بعد از ان بصف در آید فاسد نگردد چنانکه در باب الموقف از حدیث ابی بکره معلوم کرده و هم در مذهب امام احمد حکم نماز گذار در پهلوی امام در دست چپ همین است رواه احمد والترمذی
وابو داؤد وقال الترمذی هذا حدیث حسن و ابن حبان و حاکم آنرا تصحیح نموده و حدیث دیگر صحیح روایت میکنند لا صلوة للذی خلف الصف و نزد ائمه دیگر محمول بر نفی کمالست باب
الموقف باب در بیان جای ایستادن امام و ماموم در نماز که پیش تر بایستند یا در پهلوی جانب دست راست الفصل الاول عن عبد الله بن عباس رض قال بت فی بیت خالتی میمونة
گفت ابن عباس من شب کردم در خانه خاله خود میمونه که یکی از ازواج مطهره است فقام رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی پس برخاست آنحضرت که نماز شب کند پس من نیز برخواستم و وضو
کردم و آب وضوی آنحضرت را مهیا ساختم پس آنحضرت وضو کرد و بنماز ایستاد و من نیز ایستادم فقمت عن یساره پس ایستادم من از جانب دست چپ آنحضرت و حدیث اینجا
مختصر است و تمام آن در باب قیام اللیل بیاید ان شاء الله تعالی فاخذ بیدی من وراء ظهره پس گرفت آنحضرت دست مرا از پس پشت خود بجانب دست راست یا در وقت گفتن
این لفظ تصویر کرده باشند و نموده باشد کردانیدن را و کذلک اشارت باین حالت است چنانچه عادت است در امثال این حکایات خصوصا عرب را که لفظ با اشارت جمع کنند فافهم
متفق علیه وعن جابر قال قام رسول الله روایت است از جابر گفت ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لیصلی تا بگذارد نماز ظاهر در نماز شب است چنانکه در حدیث ابن عباس بود و
احتمال نافله دیگر هم دارد که گاهی بجماعت واقع میشد فجئت حتی قمت عن یساره پس آمدم من تا ایستادم از جانب چپ آنحضرت فاخذ بیدی فادارنی حتی اقامنی عن یمینه پس گرفت
آنحضرت دست مرا پس بگردانید مرا تا آنکه ایستاده کرد مرا از جانب راست خود ثم جاء جبار بن صخر پس آمد جبار بن صخر که از انصار بود و از جمله بیعت کنندگان بود که در لیلة العقبة
حاضر بودند فقام عن یسار رسول الله پس ایستاد جانب چپ پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فاخذ بیدینا جمیعا پس گرفت آنحضرت دست هر دو ما را بهم فدفعنا پس دور کرد و براند
هر دو ما را بهم مرا از جانب راست و هم جبار را از جانب چپ حتی اقامنا خلفه تا آنکه ایستاده کردانید ما را پس خود از اینجا معلوم شد که مقتدی اگر یکی بود جانب راست امام
بایستد و اگر زیاده اند خلف امام بایستند رواه مسلم وعن انس قال صلیت انا و یتیم فی بیتنا خلف النبی گفت انس نماز گذاردم من و یتیمی که در خانه ما بود پس پیغمبر صلی الله علیه و سلم
وام سلیم خلفنا و ام سلیم که نام مادر انس است پس ما بود و ازین حدیث معلوم شد ایستادن صبی با رجل در صف چه یتیم جز صبی را نگویند و بعض گفته اند که یتیم نام برادر انس است که
صبی بود و پس دلالت نیست مر این حدیث را بر ایستادن صغیر با مرد و میتوان گفت که چون نماز نفل بود و مسامحه رفته باشد و آن احکام سابق در نماز فرض است والله اعلم رواه مسلم وعنه
ان النبی و هم از انس است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم صلی به و بامه او خالته نماز گذارد با وی و با مادر وی که ام سلیم است یا خاله وی شک راویست قال گفت انس فاقامنی عن یمینه واقام
المرأة خلفنا پس ایستاده کرد مرا جانب راست خود و ایستاده کردانید زن را که مادر وی یا خاله وی باشد پس یا درین حدیث ذکر یتیم نیست رواه مسلم وعن ابی بکرة انه انتهی
الی النبی روایت است از ابی بکره و تا صحابی مشهور است که وی رسید بسوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هو راکع و حال آنکه آنحضرت در رکوع بود پس نیت کرد ابو بکره و تحریمه بست
پیش از آنکه بصف برسد تا آنحضرت را در رکوع بیابد و در اصل رکعت کرده و فضل تکبیر اولی یابد فرکع قبل ان یصل الی الصف پس رکوع کرد پیش از آنکه برسد بصف ثم مشی الی
الصف پس تر مشی کرد بر کوع بسوی صف فذکر ذلک للنبی پس ذکر کرده شد این فعل ابی بکره مر پیغمبر را صلی الله علیه و سلم فقال زادک الله حرصا زیاده کرداند ترا خدا تعالی از برای
طلب خیر و وصول بمقام قرب ولا تعد و باز مگرد باین فعل که اقتدا منفرد باشد خلف صف یا رکوع پیش از وصول الصف یا مشی بسوی صف در نماز پس این امر است با ایستادن در
موضعی که احرام بسته پس این حدیث دلالت دارد که انفراد خلف صف مبطل صلوة نیست زیرا که امر باعاده صلوة نکرده و بعض رواة ولا تعد بسکون عین و ضم دال نیز ضبط کرده اند
از عدو بمعنی دویدن یعنی چندان شتابی در مشی مکن که بدو بدن برسد و اول صحیح تر است روایة و درایة رواه البخاری الفصل الثانی عن سمرة بن جندب قال امرنا رسول الله امر کرد
ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا کنا ثلثة ان یتقدمنا احدنا وقتی که باشیم ما سه کس در نماز که پیش شود ما را یعنی امام شود یکی از ما و اقتدا کنند بوی دو کس رواه الترمذی وعن عمار
انه ام الناس بالمدائن روایت است از عمار بن یاسر رضی الله عنه که وی صحابی مشهور است و در صحبت امیر المؤمنین علی ع بود و در صفین کشته شد و آنحضرت او را فرموده بود تقتلك
الفئة الباغیة که وی امامت کرد مردم را بمدائن که نام شهریست وقام علی دکان یصلی والناس اسفل منه و بایستاد عمار بن یاسر بر دکانی و بایستادند مردم که اقتدا کرده بودند بوی پایان تر از
آن فتقدم حذیفة فاخذ علی یدیه پس پیش رفت حذیفه پس گرفت بر دو دست عمار را و کشید او را از پس پشت وی و بنهاد دست خود در ابروی فاتبعه عمار پس متابعت کرد و انقیاد
نمود عمار حذیفه را حتی انزله حذیفة تا آنکه فرود آورد عمار را حذیفه از دکان فلما فرغ عمار من صلوته پس هرگاه که بپرداخت عمار از نماز خود قال له حذیفة گفت مر او را حذیفه الم
تسمع رسول الله آیا نشنیدهٔ تو پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم یقول که میگفت اذا ام الرجل القوم فلا یقم فی مقام ارفع من مقامهم چون امامت کند مردی قومی را پس باید که نایستد
آن مرد در جای بلندتر از جای ایستادن این قوم او نحو ذلك یا مانند این میگفت آنحضرت لفظ حضرت مشخص معلوم حذیفه نبود و ازین جهة این شک کرد که باین لفظ گفت یا مانند این گفت
فقال عمار لذلك اتبعتك حین اخذت علی یدی پس گفت عمار از ان جهة متابعت کردم من ترا هنگامی که گرفتی تو هر دو دست مرا و فرود آوردی رواه ابو داؤد و از اینجا ظاهر میشود که
عمار میدانست این مسئله را و شنیده بود از آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر گفته شود که چون میدانست چرا از اول ارتکاب این فعل کرد. جوابش آنکه شاید فراموش کرده بود و چون
تعرض کرد او را حذیفه یاد آمد یا فعل عمار خلاف اولی بود و اصل جواز داشت پس از ان بگفته حذیفه اختیار کرد اولی و افضل را بدانکه مذهب نزد ما آنست که مکروه است که امام
تنها بر دکان باشد زیرا که درین تشبه است باهل کتاب که ایشان مخصوص میگردانند امام خود را بمکان مرتفع اما اگر بعضی از قوم نیز با امام باشند مکروه نباشد و همچنین اگر قوم بر دکانی
باشند و امام تنها پایان مکروه بود در ظاهر روایت از جهة عدم تشبه و بعض گویند مکروه است بجهة آنکه در وی خوار داشتن امام است و تقصیر کردن در حق وی و اختلاف است

در مقدار دکان وارتفاع وی که متعلق است بوی کراهت بعض گفته اند که مقدار قامت میانه است و بعض گفته اند مقدار آنچه واقع گردد بوی امتیاز و گفته اند مثل ذراع چنانچه ستره و ابن عقیل مختار است
وشیخ ابن الهمام گفته که وجه ثانی اوجه است زیرا که موجب کراهت شبهه خوار داشتن امام است متحقق گردد در وی و مقتصر نیست بر قدر ذراع و معلوم نشد ما ست مقدار دکان که عمار بن یاسر رضی الله
عنه بروی نماز میکرد اگر مقدار آن معلوم بودی حجت میشد برآنکه مخالف اوست و تحقیق معلوم شده است ارتفاع آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر منبر پس باید تخصیص کرد که ارتفاع مکروه با غرض
برانست یا گفته شود که کراهت بر تقدیری است که برای غرض صحیح نباشد یا امر از خصائص آنحضرت داشت والله اعلم انتهی وعن سهل بن سعد الساعدی انه سئل من ای شیء المنبر سهل ابن
سعد بن الساعدی که از انصار است و آخر کسی است که وفات یافته از صحابه در مدینه پرسیده شده که از چه چیز بود منبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم یعنی از کدام قسم چوب بود اگر از چوب
بود و سائل را پیش از این معلوم بوده و الا تواند که مراد آن باشد که از چه چیز بود از سنگ بود و یا از چوب و ظاهر از عبارت جواب که گفت فقال هو من اثل الغابة پس گفت سهل آن یعنی
منبر از اثل غابه بود و اول است و اثل بفتح همزه و سکون مثلثه طرفاء بسکون راء و مد که آن از درخت گز گویند و بعض گفته اند که اثل درختی است مشابه طرفا عظیم تر از وی و غابه بتخفیف با بمعنی
بیشه است و غالب آمده بر موضعی بحجاز که درختان بسیار دارد و در شرح شیخ گفته که بر مسافت نه میل است از مدینه عمله فلان مولی فلانة لرسول الله صلی الله علیه وسلم ساخت آن
منبر را فلان که غلام فلان زن بود برای آنحضرت و نام آن غلام باقوم رومی بود و بعض گفته اند میمون و قول اول مشهور تر است و در نام وی اقوال دیگر نیز هست که اعتبار ندارد
واما نام زن معلوم نشده و بعض گفته اند عداثه بعین و دال مهملتین و مثلثه و بعض گفته اند عائشه و از انصاریات بود و بعض گفته از مهاجرات و این غلام نجار بود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم با آن زن فرمود که اگر غلام نجار تو برای ما منبری سازد پس ساخته شد سه پایه ارتفاع هر پایه یک شبری و درازی دو ذراع پس نهاده شد در مسجد وقام علیه رسول الله وستیاد
بر وی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حین عمل و وضع در مکانی که ساخته شد و نهاده شد فاستقبل القبلة پس روی کرد آنحضرت بقبله وکبر وتکبیر گفت برای احرام وقام الناس خلفه وایستادند
مردم پس آنحضرت فقراء وركع وركع الناس خلفه پس قراءت کرد آنحضرت و رکوع کرد و رکوع کردند مردم که پس وی بودند ثم رفع رأسه پس بر داشت سر مبارک خود را از رکوع ثم رجع القهقری
پس باز گشت بجانب پس فسجد علی الارض پس سجده کرد بر زمین نه بر منبر ثم عاد الی المنبر پس بعد از سجدتین باز بر منبر رفت و ایستاد ثم قراء ثم رکع پس قراءت کرد پس رکوع کرد و در بعض نسخ
ورکوع بود او ثم رفع رأسه پس بر داشت سر خود را از رکوع ثم رجع القهقری پس باز گشت بجانب پس حتی سجد علی الارض تا آنکه سجده کرد بر زمین هذا لفظ البخاری این که مذکور شد لفظ بخاری
وفی المتفق علیه نحوه و در حدیث متفق علیه که بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند مانند این لفظ است وقال فی آخره و گفته است بخاری در آخر حدیث فلما فرغ اقبل علی الناس پس هرگاه
که فارغ شد آنحضرت از نماز روی آورد بر مردم فقال پس گفت ایها الناس آگاه باشید ای مردمان انما صنعت هذا لتأتموا بی کردم من این را که بر منبر بر آمدم و بلند تر که نماز گذاردم مگر برای
آنکه اقتدا کنید بمن و متابعت کنید مرا ولتعلموا صلوتی و تا بدانید نماز مرا و در بعض لتعلموا بتشدید لام یعنی تا بیاموزید نماز مرا که بچه صفت و بچه کیفیت میکنم و این از مواضعی است که
از حدیث کراهت ارتفاع امام بر ماموم مستثنی است چنانچه در حدیث سابق اشارتی بآن کرده شد و ائمه شافعیه گفته اند که محل کراهت ارتفاع امام است وقتی که برای غرضی
وحاجتی نبود و غرض آنحضرت تبلیغ و تعلیم قوم بود کیفیت نماز را مانند آنکه توهم نکنید که این فعل کثیر بود که مفسد صلوة است زیرا که منبر سه پایه داشت متقارب که نزول و عروج بیک خطوه
یا دو خطوه میسر بود خصوصا اگر ایستادن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر پایه پایان بود والله اعلم وعن عائشة قالت صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجرته والناس یأتمون به من وراء الحجرة
گفت عائشه رض نماز گذارد آنحضرت در حجره خود و مردم اقتدا میکردند بوی از پس حجره رواه ابو داود و گفته اند که مراد بحجره اینجا محلی است که گرفته بود آنحضرت در مسجد از حصیر وقتیکه اراده
اعتکاف کرده بود و مراد بصلوة در وی نمازیست که چند شب از رمضان گذارد و مردم بوی اقتدا کردند و چون بسیار هجوم آوردند ترک کرد تا مبادا فرض کرده شود چنانکه این حدیث
در محل خود بیاید نه مراد حجره عائشه یا حجره بعضی دیگر از امهات المؤمنین است که در آنجا گذارده و مردم در مسجد اقتدا کرده باشند زیرا که معقول نمی افتد در مثل این صورت رؤیت ماموین امام
را چنانچه شرط است یا اطلاع بر احوال وی که نزد بعض دیگر شرط است و این مفقود است بنابر این صورت و اگر این را میکرد در مرض موت میکرد که معذور بود کذا قالوا والله اعلم

الفصل الثالث عن ابی مالک الاشعری قال الا احدثکم بصلوة رسول الله گفت ابو مالک اشعری که از مشاهیر صحابه است و او را ابو مالک اشجعی نیز گویند در اسم او اختلاف است آیا خبر ندهم شما
بنماز پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و موقف او در نماز و ترتیب صفوف و کیفیت صلوة قال گفت ابو مالک در بیان آن اقام الصلوة برپا کرد آنحضرت نماز را وصف الرجال خلفه
و صف بست آنحضرت مردان را یعنی ایستاده کرد ایشان را پس خود و صف خلفهم الغلمان و ایستاده کرد پس مردان خود آن را ذکر نساء نکرد شاید که در آنجا حاضر نبودند ثم صلی بهم
پس گذارد نماز با ایشان فذکر صلوته پس ذکر کرد ابو مالک کیفیت نماز آنحضرت را ثم قال پس گفت آنحضرت یا گفت ابو مالک از جانب آنحضرت هکذا صلوة همچنین است نماز قال
گفت عبد الاعلی که راوی حدیث است از ابی مالک لا احسبه الا قال لا گمان میبرم ابو مالک را مگر آنکه گفت امتی یعنی روایت کرد از آنحضرت که گفت هکذا صلوة امتی رواه ابو داود
وعن قیس بن عباد بضم عین و تخفیف موحده از طبقه اولی از تابعین بصره ثقه است قلیل الحدیث از اخیار صالحین شیعی بود و متاله و متعبد روایت میکند از علی و عمر و ابی بن کعب و عبد الله
بن سلام و روایت کرده است از وی حسن بصری قتله الحجاج قال بینا انا فی المسجد فی الصف المقدم گفت در اثنای آنکه من در مسجد بودم ایستاده در صف اول فجبذنی رجل من خلفی
جبذة پس کشید مرا مردی از پس کشیدنی سخت فنحانی فقام مقامی پس یکسو کرد مرا از ایستادن بجای ایستادن من فوالله ما عقلت صلوتی پس بخدا سوگند در نیافتم من نماز خود را و فراموش
کردم که چگونه میگذارم که چند رکعت گذارده ام بجهت آنکه حاصل شد مرا از غضب بسبب کشیدن و تاخیر کردن مرا از مکان فاضل با وجود سبقت من بوی فلما انصرف اذا هو ابی بن کعب
پس هرگاه که برگشت آن مرد از نماز و تمام کرد ناگاه آن مرد ابی بن کعب است که از عظمای صحابه بود فقال یا فتی لا یسوءک الله پس گفت ای جوان اندوهناک نکرداند خدا تعالی بسبب

آنچه کرده‌ام من با تو از عهد من النبی بدرستیکه این عهدیست از پیغمبر صلی الله علیه وسلم الینا بسوی ما که خداوندان اعلام و نهی و اهل فضل و علم ایم از آنکه پیوسته باشیم با وی در صف اول
پس همچنین بعد از وی صلی الله علیه وسلم باشیم بحکم وی تعالی با ائمه ثم استقبل القبلة پس روی آورد ابی بن کعب قبله را فقال پس گفت هلک اهل العقد ورب الکعبة هلاک شدند اهل عقد یعنی امرا
که رعایت امور مردم و اهتمام بهمه احکام دنیا و دین حتی رعایت صفوف در نماز و ایستادن در آن بدست ایشان است ثلثا سه بار گفت ابی این عبارت را که ثم قال والله ما علیهم آسی پس
گفت بخدا سوگند نه بر ایشان اندوه و حسرت میخورم ولکن آسی علی من اضلوا ولکن اندوه میخورم بر کسانیکه گمراه میکنند امرا ایشان را که رعایا باشند که متابعت میکنند امرا او طیبی
گفت که معنی عبارت این ست که اندوه میخورم بر کسانیکه گمراه کردند امرا که آنها علما اند که مداهنت کنند در امور شریعت و بسبب آن گمراه میشوند امرا چنانکه گفته اند فساد رعیت
بفساد ملوک است و فساد ملوک بفساد علما و ظاهر آنست که حزن ابی بر کسانی باشد که می آیند بعد از زمان از امرای بنی امیه و غیرهم طیبی گفته شاید که ابی بن کعب تعریض کرده با امرای
عهد خود انتهی مخفی نماند که موت ابی بن کعب در خلافت عثمان است و بعض گفته اند در خلافت عمر رضی الله تعالی عنهما و قول اول صحیح تر است و ما که شکایت از بعض امرا و احکام
ایشان باشند خصوصا امرای امیر المؤمنین عثمان رض والله اعلم قلت قیس بن عباد میگوید گفتم من با ابی بن کعب یا ابا یعقوب کنیت ابی بن کعب است وما تعنی باهل العقد و چه میخواهی تو باهل
عقد و کرا میخواهی قال الامراء رواه النسائی **باب الامامة** امامت پیشوا شدن و امام پیشوا و مراد درینجا پیشوائی در نماز است که آنرا امامت صغری خوانند و امامت کبری پیشوائی
در کار و بار عالم و تصرف در امور اهل عالم است و درین باب بیان میکند که مستحق امامت و اولی و احری بآن کیست **الفصل الاول** عن ابی مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
روایت است از ابی مسعود انصاری گفت گفت آنحضرت یؤم القوم اقرأهم لکتاب الله امامت میکند قوم را خواننده تر مر کتاب خدا را یعنی بهتر و نیکو تر تجوید کننده قرآن را
و رعایت کننده مخارج حروف و صفات و قواعد و قوانین آن را بعد از آنکه عالم باشد باحکام و ارکان نماز اگرچه عالم نباشد بتفاصیل مسائل و احکام حوادث و نوائب که حادث
گردد در نماز فان کانوا فی القراءة سواء فاعلمهم بالسنة پس اگر باشند قوم همه برابر در قراءت پس امامت کند داناترین قوم بسنت یعنی باحکام نماز و مسائل حوادث بعد از آنکه خوب
میتواند خواند قراءت مسنونه را و این مذهب امام احمد است نزد اکثر اصحاب وی و امام ابو یوسف نیز بهمین جانب است از جهة این حدیث و حدیث ابی سعید و ابن عباس که
بیاید و مذهب امام ابو حنیفه و محمد و مالک و شافعی و احمد در روایتی آنست که اعلم و افقه مقدم است بر اقرا زیرا که احتیاج بقراءت در یک رکن است و بعلم در تمامه ارکان و گویند
احادیث که دلالت کننده اند بر تقدیم اقرا بجهة آنست که اقرا در آن زمان اعلم بوده اند زیرا که ایشان تلقی میکردند قرآن را با احکام آن از این جهة تقدیم کرده شده است
اقرا در حدیث و در زمان ما نه همچنین است پس تقدیم کردیم اعلم را کذا فی الهدایة اگر گفته شود پس چیست معنی قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم فان کانوا فی القراءة سواء فاعلمهم بالسنة
و بر این تاویل که شما گفتید مساوات در قراءت مستلزم مساوات در علم است جوابش آنکه این قول بحسب ظاهر و غالب امر است نه قطعی و کلی زیرا که مقرر است که ابی بن کعب اقرا بود و ابن
مسعود اعلم پس متصور است مساوات در قراءت با تفاوت در علم پس شارع بیان کرد حکم این متصور ممکن را بتقدیر تعلق وقوع آن یا گوئیم که این را بحسب زمان ما فرمود کذا فی بعض
شروح الهدایة و شیخ ابن الهمام گفته که اقرا و اعلم بکتاب بود چنانکه دعوی کرده اند و آنچه حدیث دلالت دارد بر آن است که اگر در قراءت و علم باحکام کتاب برابر بود پس امامت
کند آنکه اعلم بسنت است و نیز گفته اند که بهترین آنچه استدلال کرده شود بدان بر تقدیم اعلم بر اقرا حدیث تقدیم ابی بکر است در ایام مرض با وجود آنکه در صحابه اقرا از وی بودند
نه اعلم دلیل اول قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقرأکم ابی و دلیل ثانی قول ابی سعید کان ابو بکر اعلمنا و این در آخر امر بود از آنحضرت کذا قال الشیخ فان کانوا فی السنة سواء فاقدمهم هجرة
پس اگر باشند در علم سنت و در قراءت برابر پس امامت کند دیرینه ترین مردم در هجرت یعنی هر که هجرت بمدینه پیشتر آورده و درین فضیلت سابق و متقدم شد وی بامامت و تقدم
در نماز اولی و احق باشد و در فقه بعد از مساوات در علم و قراءت اورع و اتقی را مقدم داشته اند زیرا که چون وجوب هجرت از وطن منسوخ گشت بجای وی هجرت از ذنوب و خطایا
که موطن طبیعت است اعتبار کرده اند و در حدیث آمده است المهاجر من هجر الخطایا والذنوب فان کانوا فی الهجرة سواء فاقدمهم سنا پس اگر باشند در علم و قراءت و هجرت که بمعنی ورع
شد برابر پس امامت کند کلانترین قوم در سن و سال و درین حدیث همین مقدار از مراتب مذکور شده و گفته اند که اگر در سن هم برابر باشند هر که خوش روی تر و جمیل شکل تر بود امامت
کند و اگر در صورت و شکل نیز برابر باشند هر که شریف النسب تر بود مقدم تر و اگر در تمامه این امور برابر باشند قرعه بیندازند یا اختیار بدست قوم است کذا ذکر الشیخ ابن الهمام
و گفته که نزد بعض مسافر و مقیم برابر اند و نزد بعض مقیم اولی است یعنی برای عثمان و در حاوی که در مذهب امام شافعی است بعد از سن نسب را تقدیم کرده و بعد از وی نظیف الثوب
و بعض از وی حسن الصوت و بعد از وی حسن الصورة و لا یؤمن بفتح تحتیه و ضم همزه و فتح میم و تشدید نون الرجل الرجل فی سلطانه و باید که امامت نکند مرد مرد را در محل ولایت و
مقام حکم و سلطنت وی و در جائیکه مالک است چنانکه در روایت دیگر آمده است فی اهله پس تقدم نکند بر والی تا ترتیبی که در ولات است مثل امام اعظم و خلفا و حکام و
خصوصا در اعیاد و جمعات و نه بر امام حی و صاحب خانه مگر باذن ایشان زیرا که این بعضی سبب گردد به شکست گردانیدن امر سلطنت و عزت و مؤدی میشود بتباغض و تقاطع و
ظهور خلاف که شرعیت جماعت برای رفع و دفع آنست مرویست که ابن عمر با آن فضل و شرف که وی داشت در پس حجاج نماز میگذارده که بی شبهه ظالم و فاسق بود ولا یقعد فی بیته
علی تکرمته الا باذنه و نه نشیند مرد در خانه دیگری بر تکرمه وی که مراد بدان فراشی و سجاده و وساده ایست که برای خود انداخته و نهاده و جهت اکرام و اکرام است و بعضی از
تکرمه مائده مراد داشته و قول اول صواب تر است الا باذنه مگر باذن وی متعلق بهر دو حکم است که لا یؤمن و لا یقعد است رواه مسلم و فی روایة له ولا یؤمن الرجل الرجل فی اهله و امامت نکند
مرد مرد را در اهل خانه وی بدین روایت بجای فی سلطانه فی اهله آمده و باین جهة تفسیر کرده شد سلطان بانچه در ملک و حکم اوست چنانکه گفته شد و عن ابی سعید قال قال

قال

گفت ابی سعید خدری که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا کانوا ثلثة فلیؤمهم احدهم وقتیکه باشند قوم سه کس پس باید که امامت کند ایشان را یکی از ایشان و قید ثلثة اتفاقی است اگر کمتر یا بیشتر باشند
نیز حکم همین است واحقهم بالامامة اقرؤهم و سزاوارترین ایشان بامامت خواناترین ایشانست رواه مسلم وذکر حدیث مالک بن الحویرث بضم حای مهمله و فتح واو و کسر را فی باب بعد باب
فضل الاذان و وجه وی امر است که اگر دو کس باشند یکی اذان گوید و دیگری امامت کند پس مؤلف ذکر این حدیث را اینجا مناسب ندیده و در مصابیح اینجا ذکر کرده است الفصل
الثانی عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیؤذن لکم خیارکم باید که اذان گویند برای شما نیکان و دیانت داران شما که امر حفظ اوقات برای نماز و روزه بدست ایشان است
پس باید که امین و متدین باشند و نیز اذان بر جاهای بلند میگویند و بر درون خانهای مردم مطلع میشوند پس باید که از نظر بر محارم و اسرار ایشان پرهیز کنند ولیؤمکم قراؤکم و باید که امامت
کنند شما را قاریان شما که قرآن را خوب میخوانند و رعایت تجوید میکنند رواه ابوداود وعن ابی عطیة العقیلی قال ابوعطیه عقیلی بضم عین و فتح قاف که از طبقهٔ ثالثه تابعین است گفت
کان بود مالک ابن الحویرث که از صحابه است و در ملازمت آنحضرت آمده و بیست روز در خدمت و صحبت گذرانیده یأتینا الی مصلانا می آمد ما را مالک بن الحویرث بجای
نماز گذاردن ما که مسجد بود یا جای دیگر که متعین ساخته بودند برای نماز یتحدث در حالتی که سخن میکرد مالک با یاران و صحبت میداشت فحضرت الصلوة یوما پس رسید وقت نماز
روزی قال ابوعطیه فقلنا له تقدم فصله پس گفتیم ما مالک را پیش رو و امام شو پس بگذار نماز فقال لنا قدموا رجلا منکم یصلی بکم گفت مالک بن الحویرث مرا پیش کنید و امام سازید مردی را
از میان خود که بگذارد نماز را با شما و امامت کند و ساحدثکم لم لا اصلی بکم و بزودی حدیث کنم شما را و خبر دهم که چرا نماز نمیگذارم بشما و امامت نمیکنم سمعت رسول الله
شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول من زار قوما فلا یؤمهم کسی که زیارت کند قومی را و بیاید بدیدن ایشان پس باید که امامت نکند ایشان را ولیؤمهم رجل منهم و باید
که امامت کند ایشان را مردی از ایشان اگرچه ایشان اذن کرده بودند و نهی مقید بعدم اذن است اما مالک او را بر اطلاق حمل کرد و مصلحت را در ترک امامت خود دید رواه
ابوداود والترمذی والنسائی الا انه اقتصر علی لفظ النبی صلی الله علیه وسلم مگر آنست که ترمذی کوتاهی کرد بر لفظ آنحضرت که من زار قوما الی آخره و قصهٔ آمدن مالک در مصلای
بنی عقیل و تکلیف کردن ایشان او را با امامت و ابا آوردن او از ایشان ذکر نکرده وعن انس قال گفت انس استخلف رسول الله صلی الله علیه وسلم ابن ام مکتوم یؤم الناس وهو
اعمی خلیفه گرفت آنحضرت ابن ام مکتوم را که از مشاهیر صحابه و قدیم الاسلام و از مهاجرین اولین است و سبب نزول سورهٔ عبس و تولی است که امامت کند مردم را و حال آنکه
ابن ام مکتوم نابینا بود و گفته اند که آن سیزده بار بود یکبار از آن وقتی که بغزوهٔ تبوک رفت با آنکه امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه در مدینه خلیفه بود بر اهل و عیال و
بر خلاف ابن ام مکتوم برای امامت همین بود تا علی را رضی الله عنه اشتغال بامر امامت مانع از قیام بحفظ اهل و عیال نباید رواه ابوداود و درین حدیث دلیل است بر جواز
امامت اعمی بکراهت و در روایات فقهیه در مذهب ما نیز آمده است که اگر اعمی مقتدای قومی باشد جائز است امامت وی و بعض گفته اند که اگر اعلم باشد پس وی اولی است
کذا فی شرح الکنز نقلا عن المبسوط و همچنین است در کتاب اشباه و نظائر و دیدم من شیخ اجل اکرم اعلم عبدالوهاب متقی مکی را که رفته بود بصر وی در آخر عمر و امامت میکرد اصحاب
خود را و بود در نفس من چیزی از آن و میسر نمیشد مرا سؤال بجهت ادب و اعتماد بر آنکه هرچه ایشان کنند خلاف سنت و روایت نخواهد بود و پس یافتیم در فقه چیزیکه حکم میکند بجواز آن
و نیز در حدیث دلیلی است بر جواز امامت مفضول با وجود فاضل که با وجود امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه ابن ام مکتوم را امامت فرمود بجهة عذریکه مذکور شد وعن ابی امامة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا تجاوز صلوتهم آذانهم سه کس اند که در نمیگذرد نماز ایشان گوشهای ایشان را و نمیرسد بمصعد قبول و نمیگردد متعلق بسمع رضای حق العبد الآبق حتی
یرجع یکی بنده گریخته تا آنکه باز گردد یعنی بسوی مالک و امرأة باتت و زوجها علیها ساخط دوم زنیکه شب کرد در حالتیکه شوهر وی بر وی غضب کننده و ناراضی است بحق
و اگر غضب بناحق باشد امر بر عکس خواهد بود و امام قوم وهم له کارهون سیوم امام گروهی و حال آنکه اکثر ایشان مر او را ناپسند دارنده اند و ناخوش اند از جهة امر مذموم شرعی
که در او ست رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا تقبل منهم صلوتهم سه کس اند که پذیرفته نمیشود از ایشان نماز ایشان
من تقدم قوما وهم له کارهون کسیکه امامت کند قومی را و حال آنکه ایشان مر او را ناخوش دارنده اند و رجل اتی الصلوة دبارا و دیگر مردی که بیاید بنماز در آخر وقت والدبار
ان یأتیها بعد ان تفوته و دبار بکسر دال آمدن مر دست نماز را بعد از در گذشتن وقت آن یعنی وقت کامل مستحب و رجل اعتبد محررة و دیگری که بنده گرفت نفس آزاد کرده خود
را چنانکه آزاد کرد بنده را و مستمر شد بر استخدام وی باکراه یا باخفای اعتاق از وی یا دعوی عبودیت کند حر را و مالک گردد او را و تصرف کند در وی تصرف مالکانه رواه ابوداود
وابن ماجه وعن سلامة بفتح سین و تخفیف لام بنت الحر بضم حای مهمله از دیه و بعض گفته اند اسدیه صحابیه است حدیث او نزد اهل کوفه است قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
روایت است از سلامه که گفت گفت آنحضرت ان من اشراط الساعة ان یتدافع اهل المسجد بدرستیکه از علامتهای قیامت است که تدافع کنند امامت را از نفس خود اهل مسجد
و بیندازند بر دیگری لا یجدون اماما یصلی بهم نیابند امامی را که بگذارد نماز را با ایشان بجهة جهل و نا اهلیت ایشان امامت را کنایت است از شیوع جهل و فسق در آخر زمان رواه احمد
وابوداود وابن ماجه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الجهاد واجب علیکم مع کل امیر برا کان او فاجرا کارزار کردن با کافران فرض است بر شما همراه هر
امیری که باشد نیکوکار باشد یا بدکار وان عمل الکبائر و اگرچه بکند گناهان کبیره را والصلوة واجبة علیکم خلف کل مسلم برا کان او فاجرا و نماز واجبست بر شما بجماعت پس هر مسلمی
بر یا فاجر وان عمل الکبائر یعنی جائز است که بوی اقتدا کنند اگرچه مکروه است یا واجب است اقتدا و جواز آن و بعض استدلال کرده اند باین بر وجوب جماعت و این بر تقدیریست
که فسق وی بحد کفر نرسیده و مروی عالم حاضر نباشد والصلوة واجبة علی کل مسلم و نماز جنازه واجبست بر هر مسلمان برا کان او فاجرا وان عمل الکبائر و آنکه آنحضرت صلی الله

علیه وسلم نماز نکرد و بر مدیون که چیزی نگذاشت که بدان دین او ادا کرده شود مقصود زجر و تشدید بود و همچنین بر محدود بحد زنا وغیره و الآن اتفاق است علما را بر وجوب آن و امام محمد
گوید علیه نگذارد و دیگران نگذارند رواه ابو داود الفصل الثالث عن عمرو بن سلمة بکسر لام صحابی صغیر است که اختلافست در صحبت آن و سلمه همه جا بفتح لام است که عمرو بن سلمه و بنو سلمه
که نام قبیله ای از انصار است قال کنا بماء ممر الناس گفت بودیم ما ساکن بر لب آبی که گذرگاه مردم بود یمر بنا الرکبان میگذشتند بر ما سواران و پیادها نیز میگذشتند باشند لیکن ذکر نکرد فنسألهم
ما للناس میپرسیدیم سواران را چه چیز پیدا شده است مر مردم را و چه کار میکنند کنایت است از ظهور دین اسلام و تکرار از غایت تعجب است ما هذا الرجل چیست صفت و شان این مرد
کنایت است از ذات شریف حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فیقولون پس میگفتند مردم یزعم گمان میبرد و میگوید این مرد ان الله ارسله که خدا فرستاده است او را اوحی
الیه اوحی الیه کذا اوحی فرستاده است خدا بسوی وی وحی کرده است بسوی وی چنین کنایت از قرآن عظیم است که میخواندند سواران و وحی در لغت اشارت و پیغام و چیزی در
دل افگندن فکنت احفظ ذلک الکلام پس بودم من که یاد میگرفتم آن کلام را یعنی از قرآن آنچه میخواندند و آنچه میگفتند از احوال و صفات آنحضرت فکانما یغری فی صدری پس گویا
که میچسپید آن کلام در سینه من و اغرا بغین معجمه بکسر آن بود و قصر سرشتیم وکانت العرب تلوم باسلامهم الفتح و بودند قبائل عرب که توقف میکردند و انتظار میبردند در اسلام خود فتح
مکه را یعنی میگفتند اگر مکه فتح شد همه میدرآئیم در اسلام فیقولون اترکوه و قومه پس میگفتند عرب بگذارید آن مرد را با قوم خود که قریش اند و بزرگترین و رئیس ترین عرب اند و ساکن مکه
که عظیم ترین جاها است عرب بلکه عالم است فانه ان ظهر علیهم فهو نبی صادق پس بدرستیکه وی اگر غالب آمد بر قوم خود و فتح کرد مکه را پس وی پیغمبر راست گو است فلما کانت وقعة
الفتح پس هرگاه که شد واقعه فتح مکه در سال هشتم از هجرت بادر کل قوم باسلامهم شتابی کردند هر قومی باسلام خود چنانکه مضمون سورة اذا جاء نصر الله والفتح مخبر است بدان و بادر
ابی قومی باسلامهم و شتابی کرد پدر من قوم مرا و سبقت کرد ایشان را باسلام ایشان و اختلاف کرده اند که این عمرو بن سلمه هم همراه پدر آمد یا نه و هم از اینجا اختلافست در صحبت وی
که صحابیست یا نه و ظاهر سیاق حدیث در قول اول است والله اعلم فلما قدم پس هرگاه که باز آمد از سفر پدر من نزد قوم خود قال قد جئتکم والله من عند النبی حقا گفت تحقیق آمدم شما را
سوگند میخورم بخدا از نزد پیغمبر بر حق فقال پس گفت پیغمبر صلوا صلوة کذا فی حین کذا وصلوة کذا فی حین کذا بگذارید نماز چنین در وقت چنین و نماز چنین در وقت چنین یعنی کیفیت نمازها
و تعیین اوقات آن همه بیان نمود فاذا حضرت الصلوة فلیؤذن احدکم ولیؤمکم اکثرکم قرانا پس چون حاضر شود و در آید وقت نماز پس باید که اذان گوید یکی از شما پس امامت کند
شما را کسی که بیشتر یاد دارد از شما قرآن را فنظروا فلم یکن احد اکثر قرانا منی پس نگاه کردند پس نبود هیچ یکی که بیشتر باشد قرآن او از من و من از همه بیشتر داشتم لما کنت اتلقی من الرکبان
از جهت آنکه بودم من که پیش می آمدم قرآن را و یاد میگرفتم آنرا از سواران فقدمونی بین ایدیهم پس پیش کردند و امام ساختند مرا میان خود وانا ابن ست او سبع سنین حال آنکه من شش
ساله بودم یا هفت ساله وکانت علی بردة کنت اذا سجدت تقلصت عنی و بود بر بدن من چادری که چون سجده میکردم گرد می آمد و بالا برمی آمد بر بدن من تا آنکه کشف میشد عورت
از من فقالت امرأة من الحی پس گفت زنی از محله الا تغطون عنا است قارئکم آیا نمی پوشید از ما دبر قرآن خواننده و امام خود را فاشتروا فقطعوا لی قمیصا پس خریدند جامه پس بریدند
برای من پیراهنی را فما فرحت بشیء فرحی بذلک القمیص پس شادمان نشدم من بچیزی همچو شادمان شدن من بآن پیراهن محبوب و غریب که هرگز نپوشیده بودم از جهت خورد سالی و اقتضای
طبیعت و از جهت حصول فضل و کرامت الهی که باین مرتبه رسانید رواه البخاری و باین حدیث استدلال کرده اند شافعیه بر صحت امامت صبی و لیکن بالغ اولی است اگر چه صبی مخصوص باشد
بفقه و قراءت از جهت اختلاف علما در وی و این خلاف راجح میگردد بخلاف در اقتدای مفترض بمتنفل چه در باب القراءة کلام در آن گذشت و در باب من صلی مرتین نیز
بیاید انشاء الله تعالی وعن ابن عمر قال لما قدم المهاجرون الاولون المدینة گفت ابن عمر رضی الله عنه هنگامیکه قدوم آوردند مهاجران که پیش از مقدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم
هجرت کردند مدینه را ساکنکم آنحضرت و امیر المؤمنین عمر از ایشان بود کان یؤمهم بود که امامت میکرد ایشان را سالم مولی ابی حذیفة که فارسی بود از فضلای موالی و خیار صحابه و معدود
بود از قراء و آنحضرت امر فرمود که بگیرید قرآن را از چهار کس و یکی از این چهار کس سالم را شمرده وفیهم عمر و ابو سلمة بن عبد الاسد حال آنکه بود در میان ایشان عمر بن الخطاب و ابو سلمه
که از کبار صحابه اند و امامت کردن وی یا از جهت آن بود که اقرأ بود و یا برای مصلحتی دیگر والله اعلم رواه البخاری وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا ترفع لهم صلوتهم
فوق رؤسهم شبرا سه کس اند که برداشته نمیشود مر ایشان را نماز ایشان بالای سرهای ایشان یک بدست رجل ام قوما وهم له کارهون مردیکه امامت میکند قومی را و حال آنکه ایشان ناخوش
دارند او را وامرأة باتت وزوجها علیها ساخط و زنیکه شب کند و شوهر وی از وی ناراضی باشد واخوان متصارمان و دو مسلمان که قطع کرده باشند حقوق اسلام را از سلام
و کلام و جز آن یعنی زیاده بر سه روز و در این مسئله تفصیلی است مذکور در موضع خود رواه ابن ماجه باب ما علی الامام باب در بیان حقوقی که بر امام است مر مقتدیان
را و اهم آنچه بر امام است تخفیف است در نماز بجهت رعایت حال مقتدیان از مریض و کبیر و حاجتمند و عدم تطویل چنانکه مردم بگریزند از حضور جماعت و باید دانست که مراد از تخفیف
و ترک تطویل آن نیست که ترک کند سنت قراءت و تسبیحات را و تهاون کند در رعایت سنن و آداب چه جای واجبات بلکه مراد آنست که اقتصار کند بر قدر کفایت
چنانکه بخواند بمفصل اوساط که مبین است در فقه و اکتفا کند بر سه بار گفتن تسبیح یا داد و رعایت قومه و جلسه اکثر آنچه مراد می افتد تخفیف در نماز که وارد است در
احادیث تخفیف قراءت است الفصل الاول عن انس قال ما صلیت وراء امام قط اخف صلوة ولا اتم صلوة من النبی روایت است از انس که گفت نگذاردم نماز پس
هیچ امامی هرگز که سبکتر بود نماز وی و تمام تر بود از پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی نماز آنحضرت سبک بود و با وجود آن تمام و کامل بود چنانکه در حدیث دیگر آمده است کان رسول الله
صلعم اخف الناس صلوة فی تمام بعض گفته اند که معنیش اینست که تخفیف میکرد در قراءت و تمام میکرد رکوع و سجود و تعدیل را و بعض گفته مراد آنست که تطویل آنحضرت

در نماز

در نماز نسبت بنماز دیگران در غایت قلت وخفت میبود یعنی اگر دیگری چنین قراءت طویل میخواند گران میبود و ملالت می آورد بخلاف آنحضرت صلی الله علیه وسلم که استماع آن
مورث ذوق ونشاط ولذت وحضور میگشت بجهت حسن صوت وجودت ادا و بروز انوار وظهور اسرار و نیز در قراءت آنحضرت سرعتی وطی لسانی بود که در زمان لطیف کثیری
از قراءت را تمام میکرد ولهذا در نماز مغرب سورهٔ اعراف و بروایتی زیاده بران خوانده و بعض گویند تخفیف امر نسبی است بسا طویل که قصیر باشد نسبت با طول از خود و قصیر
طویل بود نسبت باقصر پس جمع میکرد تخفیف وتطویل را هم گفت بندهٔ حقیر کاتب این سطور عبد الحق بن سیف الدین عفی عنهما که تواند که این مراد باشد که گاهی تطویل میبود و نزد
احساس شوق واتیان بتطویل از صحابه وزمانی تخفیف میکرد نزد وجود عذری و باعثی بران واین معنی انسب است بسیاق حدیث که در بیان تخفیف میگوید ان کان لیسمع بکاء
الصبی فیخفف مخافة ان تفتن امه تحقیق بود آنحضرت که میشنید گریهٔ کودکی را پس سبک میگردانید نماز را از جهت ترس آنکه در فتنه افکنده نشود مادر او بقطع صلوة یا بزوال خشوع
وشغل خاطر متفق علیه وعن ابی قتادة صحابی مشهور است واز فضلای صحابه است یعنی بدر نیست حاضر شد تا مهٔ مشاهد او و در غزوهٔ احد یا بدر چشم وی از خانهٔ خود بیرون شده بر دست او
افتاد و آنحضرت آنرا باز بجای وی نشاند و بهتر از چشم دیگر شد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی لادخل فی الصلوة وانا ارید اطالتها گفت ابو قتاده که گفت آنحضرت
بدرستیکه من می در آیم در نماز و حال آنکه من میخواهم دراز کردن نماز را فاسمع بکاء الصبی پس میشنوم گریهٔ صبی را فاتجوز فی صلوتی پس آسانی ومسامحه وتخفیف میکنم در نماز بترک
تطویل در قراءت واذکار واسراع در ان مما اعلم من شدة وجد امه من بکائه از جهت آنچه میدانم و میدریابم از سختی حزن و تاثر مادر وی از گریهٔ وی واین از غایت رحم و شفقت
اوست برامت وضعفا که در چنان مقام عالی یاد میکنند و رعایت مینماید صلی الله علیه وسلم وجزاه عنا خیر الجزاء شعر خواجه آنچنان که در نشیمن از بنده را یاد میکند بنیاز فاصله
از زیر آید از چرخ بلند تا شکسته پایان بروی تپند رواه البخاری وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم للناس چون نماز بگذارد یکی از شما برای مردم
یعنی امامت کند ایشان را فلیخفف پس باید که تخفیف کند و رعایت حال ایشان نماید فان فیهم السقیم والضعیف والکبیر زیرا که در میان ایشان بیمار است و ناتوان است بحسب خلقت
و پیر است واذا صلی احدکم لنفسه فلیطول ما شاء و چون نماز بگذارد یکی از شما برای خود یعنی تنها پس باید که تطویل کند بر مقدار که خواهد متفق علیه وعن قیس بن ابی حازم بحای مهمله و
زای از کبار تابعین است که جاهلیت واسلام هر دو را دریافته قال اخبرنی ابو مسعود ان رجلا قال گفت خبر داد مرا ابو مسعود انصاری که مردی گفت والله یا رسول الله انی
لاتاخر عن صلوة الغداة من اجل فلان بدرستیکه بر آئینه من پس میمانم از نماز بامداد و بجماعت نمی آیم از جهت فلان نام شخصی را برده و گفته اند که مراد ابی بن کعب است و بعض گفته
معاذ بن جبل و قول اول صحیحتر است مما یطیل بنا از جهت دراز کردن وی قراءت را بما فما رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی موعظة اشد غضبا منه یومئذ پس ندیدم من آن
حضرت را در هیچ پند دادنی سخت تر از روی غضب از خود که در ان روز بود ثم قال ان منکم منفرین پس گفت آنحضرت بدرستیکه بعضی از شما گریزانندگانند مردم را از
جماعت نماز و حضور مراسم خیرات فایکم ما صلی بالناس فلیتجوز پس هرکدام از شما که نماز بگذارد بمردم پس باید که تخفیف کند و آنچنان تطویل نکند که ملالت آرد و از حضور جماعت
باز دارد فان فیهم الضعیف والکبیر وذا الحاجة پس بدرستیکه میان ایشان ناتوان است و پیر است که بسبب ضعف و پیری نمی تواند ایستاد و خداوند حاجت است که کاری
ضروری دارد متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلون لکم فان اصابوا فلکم نماز میکنند امامان برای شما پس اگر راست و درست میگذارند برای فایده
شما است و فایدهٔ ایشان هم هست ولیکن ذکر نکرد بجهت فهم آن بقرینهٔ مقام و در بعض نسخ مصابیح ولهم موجود است وان اخطاوا فلکم و اگر نا راست و نا درست میگذارند
پس مر شما راست اجر که راست و درست گذاردید و نیت و قصد جماعت کردید وعلیهم و بر ایشان است وبال بجهت نقص و تقصیر که نمودند واین وصیت است از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که در وقت ابتلا و افتتان بملوک و امرا که بعد ازین پیدا شوند و امامت نماز کنند و در ادای آن و رعایت احکام و آداب تخفیف و تقصیر نمایند فرمود که شما نماز خود را
راست و درست بگذارید اگر ایشان نیز بر نهج صواب بگذارند بهتر والا شما را از ان ضرری نیست وشافعیه باین حدیث تمسک مینمایند که فساد نماز امام متضمن فساد نماز مقتدیان نیست
و علما بر این جا سخن در ترک سنن و آداب است نه فوت شرایط و ارکان والله اعلم رواه البخاری وهذا الباب خال عن الفصل الثانی واین باب خالی است از فصل ثانی که در وی
صاحب مصابیح احادیث حسان می آرد مؤلف فصل ثالث آورد و گفت الفصل الثالث عن عثمان بن ابی العاص ثقفی صحابیست و عامل طائف بود در زمان آنحضرت و ابوبکر
و دو سال از خلافت عمر و چون آنحضرت وفات یافت خواستند ثقیف که مرتد شوند وی گفت ای گروه ثقیف شما پسترین مردمید در اسلام پس بیشترین مردم نباشید
در ارتداد و وی خردترین قوم خود بود قال آخر ما عهد الی رسول الله گفت عثمان آخر آنچه عهد کرد بمن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این بود که اذا اممت قوما فاخف بهم الصلوة
چون امامت کنی گروهی را پس سبک بگذار با ایشان نماز را رواه مسلم وفی روایة له ان رسول الله و در روایتی مر مسلم را چنین آمده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال له
گفت عثمان بن ابی العاص را ام قومک امامت کن قوم خود را قال قلت گفت عثمان گفتم یا رسول الله انی اجد فی نفسی شیئا بدرستیکه من می یابم در نفس خود چیزی را از عجب و کبر در امام
شدن یا عجز از ادای حقوق امامت و شرایط آن یا وسوسه قال ادنه گفت آنحضرت نزدیک بیا فاجلسنی بین یدیه پس نزدیک آمدم پس بنشاند مرا پیش خود ثم وضع کفه فی
صدری بین ثدیی پس نهاد کف دست خود را در میان سینهٔ من میان دو پستان من ثم قال تحول فوضعها فی ظهری بین کتفی پس گفت برگرد یعنی پشت بجانب من کن پس نهاد
کف دست خود را در میان پشت من میان دو شانهٔ من یعنی بر طرف شد آن علت که مانع بود از اقامت امامت ببرکت دست مبارک آنحضرت و تصرف وی صلی الله علیه
وسلم ثم قال ام قومک پس گفت امامت کن قوم خود را فمن ام قوما فلیخفف پس کسی که امامت کند قومی را پس باید که تخفیف کند فان فیهم الکبیر وان فیهم المریض وان فیهم الضعیف

و ان فيهم ذا الحاجة فاذا صلى احدكم وحده فليصل كيف شاء ترجمهٔ این الفاظ از شرح احادیث سابق معلوم شد وعن ابن عمر قال كان رسول الله بود پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يأمرنا بالتخفيف امر
میکرد ما را بسبک گذاردن نماز و تخفیف قراءت ويؤمنا بالصافات و امامت میکرد ما را بسورهٔ والصافات و مانند آن یعنی بتطویل میکرد و تطویل آنحضرت حکم تخفیف داشت بحجة
که گفته شد رواه النسائي باب ما على المأموم من المتابعة وحكم المسبوق باب در بیان چیزیکه بر مقتدیست از متابعت امام در رفع و خفض و بیان حکم مسبوق که اول نماز را با امام در
نیافته الفصل الاول عن البراء بن عازب بفتح عین مهمله و زای صحابی مشهور است اول مشاهد وی خندق است و پیش از وی او را صغیر داشتند و حاضر نشد و حاضر شد با امیر المؤمنین علی در جمل
و صفین و نهروان قال كنا نصلي خلف النبي گفت بودیم ما که نماز میکردیم پس پیغمبر صلى الله عليه وسلم فاذا قال پس چون میگفت آنحضرت سمع الله لمن حمده لم يحن احد منا ظهره خم نمیکرد هیچ یکی
از ما پشت خود را و بسجده نمی افتاد و لم يحن بفتح یا و سکون حا و ضم نون و کسر آن از نصر ینصر و ضرب یضرب حتى يضع النبي تا آنکه مینهاد پیغمبر صلى الله عليه وسلم جبهته على الارض پیشانی خود را
بر زمین نه که همراه آنحضرت بسجده می افتادیم بلکه بعد از وی تاخیر برداشتن از رکوع ایستاده می ماندیم و چون آنحضرت پیشانی شریف بر زمین مینهاد آنگاه می افتادیم متفق عليه وعن انس قال صلى
بنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم نماز گذارد با ما آنحضرت روزی فلما قضى صلوته اقبل علينا بوجهه پس هرگاه که تمام کرد آنحضرت نماز خود را پیش آمد بر ما بروی مبارک خود یعنی
روی بجانب ما کرده نشست فقال ايها الناس اني امامكم پس گفت آگاه باشید ای مردم که من امام و پیشوای شما ام فلا تسبقوني بالركوع ولا بالسجود ولا بالقيام ولا بالانصراف پس
پیشی مگیرید مرا برکوع و نه بسجود و نه بایستادن از رکوع و نه بازگشتن از نماز یعنی پیش از من برکوع و سجود در نروید و سر از رکوع بر ندارید و از سجود بر نخیزید و مراد بانصراف یا سلام است
یا برخاستن از مکان نماز و برآمدن از مسجد و اول ظاهرتر است و ندانید که من خبر دارم از احوال شما فاني اراكم امامي ومن خلفي زیرا که بدرستی من میبینم شما را از پیش خود و پس خود رواه
مسلم وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تبادروا الامام پیشی مکنید امام را و شتابی مکنید اذا كبر فكبروا و وقتیکه تکبیر برآرد امام از پس وی متصل تکبیر برآرید واذا
قال ولا الضالين فقولوا آمين و چون بگوید امام ولا الضالين متصل او بگوئید آمین واذا ركع فاركعوا و چون رکوع کند از پس وی متصل برکوع روید واذا قال و چون بگوید امام سمع الله
لمن حمده فقولوا پس بگوئید شما اللهم ربنا لك الحمد از اینجا معلوم شد که منصب امام تسمیع است و منصب ماموم تحمید و هر دو معلوم است میان ایشان و تحقیق این کلام سابقا گذشت
متفق عليه الا ان البخاري لم يذكر واذا قال ولا الضالين الحديث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند مگر آنست که بخاری ذکر نکرد این کلام را که اذا قال ولا الضالين فقولوا
آمين وعن انس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ركب فرسا فصرع عنه روایت است از انس که آنحضرت سوار شد اسپی را پس افکنده شد از پشت اسپ بر زمین و افعال طبعی
بحکم بشریت از آنحضرت واقع میشد نه بطریق اعجاز فجحش شقه الايمن پس خراشیده شد جانب راست وی چنانکه قوت قیام در نماز نماند و جحش بتقدیم جیم است بر حا فصلى صلوة من
الصلوات وهو قاعد پس گذارد آنحضرت نمازی را از نمازها و حال آنکه وی نشسته است فصلينا وراءه قعودا پس گذاردیم ما نیز پس آنحضرت نشسته فلما انصرف قال پس هرگاه
که برگشت آنحضرت از نماز گفت انما جعل الامام ليؤتم به گردانیده نشده است امام مگر برای آنکه اقتدا و اتباع کرده شود بوی فاذا صلى قائما فصلوا قياما پس چون بگذارد امام
ایستاده بگذارید شما نیز ایستاده و اذا ركع فاركعوا و چون برکوع رود امام پس برکوع روید و اذا رفع فارفعوا و چون سر بردارد وی پس سر بردارید شما و اذا قال و چون بگوید
امام سمع الله لمن حمده فقولوا پس بگوئید شما ربنا لك الحمد و در بعض نسخه های مشکوة اینهم است و اذا سجد فاسجدوا و چون بسجده رود پس بسجده روید شما و نوشته اند که
در لفظ بخاری نیست و اذا صلى جالسا و چون نماز بگذارد امام نشسته فصلوا جلوسا اجمعون پس بگذارید شما نیز نشسته همه قال الحميدي گفته است حمیدی که از شیوخ بخاریست نه
حمیدی صاحب الجمع بين الصحيحين و این نیز عبارت بخاریست که نقل از حمیدی میکند که گفت قوله قول آنحضرت که فرمود اذا صلى جالسا فصلوا جلوسا هو في مرضه القديم این قول در بیماری قدیم
آنحضرت بود که عارض شده بود بجهت سقوط از پشت اسپ یا جز آن ثم صلى بعد ذلك النبي پس از آن گذارد بعد از آن پیغمبر صلى الله عليه وسلم جالسا نشسته والناس خلفه قيام و مردم در پس
وی ایستاده بودند لم يأمرهم بالقعود امر نکرد ایشان را بنشستن و انما يؤخذ بالآخر فالآخر من فعل النبي و گرفته میشود و عمل کرده میشود مگر آخر پس آخر از فعل پیغمبر صلى الله عليه وسلم که ناسخ فعل
اول است هذا لفظ البخاري این لفظ بخاریست واتفق مسلم الى اجمعون و اتفاق کرده است مسلم با وی در روایت تا قول وی اجمعون و قال الحميدي الى آخره روایت نکرده و زاد في
رواية و زیاده کرده است مسلم در روایتی این عبارت را که فلا تختلفوا عليه پس اختلاف مکنید بر امام و اذا سجد فاسجدوا و چون سجده کند پس سجده کنید از این عبارت معلوم میشود که
این در لفظ بخاری نیست چنانچه گفتیم فتدبر وعن عائشة رض قالت لما ثقل رسول الله روایت است از عائشه که گفت هنگامی که گران شد پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم یعنی سخت شد
بیماری وی و بنهایت رسید ضعف وی جاء بلال يؤذنه بالصلوة آمد بلال در حالی که می آگاهانید آنحضرت را بنماز و خبر میداد که وقت نماز شده و مردم همه در مسجد گرد آمده اند عادت بود
که بعد از اذان چون در برآمدن آنحضرت تاخیری راه می یافت بلال بر در آمده خبر میکرد درین حالت نیز آمده که خبر کند و استکشاف نماید که خود بوجود شریف بمسجد تشریف آورده
و امامت کنند یا کسی را از اصحاب میفرماید که امامت کند فقال مروا ابا بكر ان يصلي بالناس پس گفت آنحضرت امر کنید از جانب من ابوبکر را و بگوئید که نماز کند بمردم و امامت
کند ایشان را فصلى ابو بكر تلك الايام پس نماز گذارد ابوبکر رضی الله عنه با مردم در آن روزها ثم ان النبي صلى الله عليه وسلم وجد في نفسه خفة پس یافت آنحضرت در ذات شریف
خود في الجملة سبکی و تندرستی فقام يهادى بين رجلين پس برخاست آنحضرت در حالیکه میرود و تکیه کرده میان دو مرد و دستها بر دوش این دو مرد نهاده آهسته و مائل ورجلاه تخطان
في الارض و هر دو پای مبارک وی خط میکشید در زمین بجهت بی قوتی بر پای برداشتن تمام سابقا اشارت کرده شد که انبیا را صلوات الله وسلامه عليهم بعوارض بدنی و
صفات جسمانی متصف بحد بشریت گذاشته اند تا مشاهده صفات جلالی نموده حق بینند کی بجای آیند مگر در وقت اعجاز که قدرت الهی جلوه نموده خرق عادات مینماید في الجملة

کمال ملکی ورای کمال بشریست که مرتبهٔ جامع ناسوت وملکوت وکمال جسمانی وروحانی است مصراع بارها این وار دو آن نیز هم یا رب مکرر وقت اظهار معجزه قدرت کامله ظهور نموده خرق عادات
مینماید آن دیگر است حتی دخل المسجد تا آنکه درآمد آنحضرت باین روش مسجد را فلما سمع ابوبکر حسه ذهب یتأخر پس هرگاه که شنید ابوبکر آواز درآمدن آنحضرت را باینجانب رفت وخواست که
پس رود تا آنحضرت پیش آید وامامت کند فی الصراح حس آواز نرم فاومأ الیه رسول الله پس اشارت کرد بسوی ابی بکر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وایما اشارت با عضا مثل سر ودست وچشم
وابروان لا یتأخر که پس نرود وبجای خود ایستاده ماند فجاء پس آمد آنحضرت حتی جلس عن یسار ابی بکر تا آنکه نشست بجانب دست چپ ابی بکر وکان ابوبکر یصلی قائما وبود ابوبکر که
میگذارد نماز ایستاده وکان رسول الله وبود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی قاعدا میگذارد نشسته یقتدی ابوبکر بصلوة رسول الله اقتدا میکرد ابوبکر بنماز پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
والناس یقتدون بصلوة ابی بکر ومردمان اقتدا میکردند بنماز ابی بکر یعنی افعال ابوبکر را دیده نماز میگزاردند والا امام در آن نماز آنحضرت بود وهمه اقتدا بآنحضرت صلی الله علیه وسلم
داشتند چون مردم که دور بودند افعال آنحضرت را نمیدیدند وتکبیرات نمیشنیدند وافعال ابوبکر وتکبیر او را دیده وشنیده نماز میکردند گویا اقتدا با بوبکر میکردند متفق علیه وفی روایة
لهما ودر روایتی مر بخاری ومسلم را آمده یسمع ابوبکر الناس التکبیر میشنوانید ابوبکر مردم را تکبیر اگر گویند که چون ابوبکر امام نبود اهل سنت وجماعت را دلیلی بر استخلاف ابوبکر نماند جوابش
آنکه دلیل در محل امر کردن آنحضرت است ابوبکر را بامامت وچندین ایام گذشت که ابوبکر امامت میکرد وهمه بوی اقتدا میکردند اما امروز که آنحضرت بنفس شریف خود حاضر شد
خود امامت کرد واگر این ناسخ حکم سابق میبود چنانکه شیعه توهم میکنند بقول نسخ میکرد وکسی دیگر را میفرمود وامامت ابوبکر نزد عدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم متعین بود ودیگر باری دیگر
آنحضرت باصلاح میان بنی عمرو بن عوف که ساکنان قبا بود رفته بود وچون وقت نماز رسیدن گرفت بلال اذان گفت وصحابه همه ابوبکر را امام ساختند ودرین میان آنحضرت
رسید ابوبکر خواست که از نماز برگردد تا آنحضرت امامت کند پس آنحضرت اشارت کرد که برجای خود باشد وامام باشد پس اقتدا کرد در پس ابوبکر ونماز گذارد کذا فی صحیح البخاری
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اما یخشی الذی یرفع رأسه قبل الامام ان یحول الله رأسه رأس حمار آیا نمی ترسد آنکسیکه بر میدارد سر خود را پیش از امام ازینکه بگرداند
سر او را همچو سر خر ودر روایتی آمده است که بگرداند صورت او را مانند صورت خر امام غزالی گفته که این کنایت است از بلاهت وبی فهمی آنکس که نفهمید معنی امامت را که ایتمام
واتباع واتفاقست یعنی ابلهیست که امام ساختند واتباع نکنند وگفته که متعین است این تاویل والا می بینیم بحس که نگشته است روی وی وصورت وی روی حمار وصورت
حمار پوشیده نماند که ثابت حیثیت تحویل است نه وقوع آن وطیبی گفته است که مراد گردانیدن اوست بر صفت حمار در بلادت والا مسخ جایز است درین امت وممکن است
که گفته شود مراد تحویل اوست در آخرت نه در دنیا با آنکه اختلافی هم هست در عدم وقوع مسخ درین امت والله اعلم متفق علیه الفصل الثانی عن علی ومعاذ بن جبل رض قالا قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا اتی احدکم الصلوة والامام علی حال وقتیکه بیاید یکی از شما نماز را وامام بر حالی است از احوال چنانچه قیام ورکوع وسجود وجز آن فلیصنع کما یصنع الامام پس باید
که بکند چنانچه میکند امام پس تحریمه به بندد ودر آید در همان فعل ولیکن رکعت حساب کرده میشود بدخول در رکوع نه بعد از آن رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جئتم الی الصلوة ونحن سجود فاسجدوا چون بیائید شما بسوی نماز وحال آنکه ما سجده کننده ایم پس سجده کنید ولا تعدوه شیئا
وشمار نکنید آن را چیزی از نماز ورکعتی اذا ان چنانکه بدر آمدن در رکوع میکنید ومن ادرک رکعة فقد ادرک الصلوة وکسیکه دریابد رکعت را پس بتحقیق دریافت نماز را این را دو
معنی گفته اند یکی آنکه مراد برکعت رکوع است وبصلوة رکعت یعنی کسیکه امام را در رکوع دریافت آن رکعت را دریافت ورکعت محسوب شد چنانکه گفتیم دوم آنکه مراد آنست کسیکه
دریافت رکعتی را پس بتحقیق دریافت نماز را با امام وحاصل شد او را ثواب نماز بجماعت وفضیلت آن در هدایه گفته است کسیکه دریافت از ظهر رکعتی را ودر نیافت سه رکعت را
نگذارد ظهر را بجماعت یعنی نمیتوان اطلاق کرد که وی ظهر بجماعت گذارده ولهذا حانث نمیگردد در یمین خود که لا اصلی الظهر بجماعت بلکه دریافت ثواب جماعت را واین در غیر جمعه است
واما در جمعه مذهب ما آنست که هرکه امام را دریافت در نماز جمعه دریافت جمعه را وبنا کند بروی جمعه را پس نزد امام محمد اگر دریابد اکثر رکعت ثانیه چنانکه دریابد در رکوع
واگر دریابد اقل آن را بنا کند بروی ظهر ونزد شیخین بنا کند بروی جمعه را اگرچه در تشهد وسجود سهو دریافت رواه ابوداود وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی
لله اربعین یوما فی جماعة یدرک التکبیرة الاولی کسیکه نماز بگذارد نماز خالص لوجه الله بی شائبهٔ غرض وعوض چهل روز در جماعت در حالیکه دریابد تکبیرهٔ اولی را ظاهرش در است
که در حین تحریمه حاضر باشد وگفته اند که ادراک در دعای استفتاح نیز در حکم آنست ونزد بعضی ادراک در رکعت اولی کافیست کتب له براءتان براءة من النار وبراءة من
النفاق نوشته میشود برای او دو خط بیزاری یکی خط بیزاری از آتش دوزخ دوم از نفاق وظاهر آنست که مراد به براءت از نفاق در دنیا باشد بعصمت از ریا وکسل در نماز که در قرآن
مجید اسناد آن بمنافقان کرده اند وسائر صفات نفاق از دروغ گفتن وخلف در وعده کردن که در احادیث از علامت نفاق داشته اند ومحتمل که در آخرت بود وبخلاصی از عذاب
مخصوص منافقان رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را ترمذی ولیکن سخن کرده است در آن وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فاحسن وضوءه کسیکه
وضو کند پس نیک کند وضوی خود را یعنی تر وتازه وسیراب با رعایت شرائط وآداب وحضور دل ثم راح فوجد الناس قد صلوا پس تر رفت بمسجد پس یافت مردم را که بتحقیق نماز گذارده اند
ونیافت جماعت را اعطاه الله مثل اجر من صلاها وحضرها بدهد او را خدای تعالی مانند اجر کسیکه گذارده است نماز را وحاضر شده است آن را واین بر تقدیریست که تاخیر بتقصیر وی نبود پس بحکم
صدق نیت خود اجر آن بیابد لا ینقص ذلک من اجورهم شیئا کم نمیکند آن عطای اجر مر او را از اجرهای اینکسانیکه گذارده اند وحاضر شده چیزی را زیرا که آنها اجر فعل خود یافته اند وی
اجر نیت خود رواه ابوداود والنسائی وعن ابی سعید الخدری قال جاء رجل وقد صلی رسول الله آمد مردی وحال آنکه گذارده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال الا رجل یتصدق علی هذا پس

گفت آنحضرت آیا نیست مردی که تصدق کند و احسان نماید برین مرد که میخواهد تنها بگذارد نماز را فیصلی معه پس بگذارد نماز با وی تا وی ثواب جماعت و درجات آنرا یابد این احسان است که این مرد
با وی میکند فقام رجل فصلی معه پس برخاست مردی پس بگذارد نماز با وی و میگویند که در سنن بیهقی آمده که آن مرد ابوبکر صدیق بود رضی الله عنه رواه الترمذی و ابوداؤد الفصل الثالث عن عبید الله
بن عبد الله عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود الهذلی پسر برادرزادهٔ عبد الله بن مسعود و فقیه اعمی یکی از اعلام تابعین و فقهای سبعهٔ مدینه است خلق کثیر از صحابه را دریافته ثقه امام مامون
و بود وی از معلم عمر بن عبد العزیز مر او راست شعر جید مات سنة اثنین و تسعین و قیل سنة ثمان و تسعین و عبد الله بن عتبة نیز از کبار تابعین و بعض او را در صحابه ذکر کرده و اثبات رؤیت
نموده اند و تحقیق آنست که تابعی است و ابن سعد گفت که تابعی ثقه کثیر الفتیا و الحدیث است مات سنة اربع و سبعین قال دخلت علی عائشة فقلت گفت عبید الله درآمدم بر عائشه پس
گفتم الا تحدثینی عن مرض رسول الله آیا حدیث نمیکنی مرا از حال بیماری پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که نماز بر آمد و چگونه برآمد قالت بلی گفت عائشه آری حدیث میکنم ترا از بیماری آنحضرت پس
شروع کرد در تحدیث بقول خود ثقل النبی گران شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت اصلی الناس آیا نماز گذارده اند مردم فقلنا لا پس گفتیم نگذارده اند یا رسول الله و هم ینتظرونک و
ایشان چشم دارند آمدن ترا قال ضعوا لی ماء فی المخضب گفت آنحضرت بنهید برای من آبی در مخضب بکسر میم و سکون خاء و فتح ضاد معجمتین نام نوعی از ظروف است قالت گفت
عائشه ففعلنا پس کردیم ما آنچه فرمود آنحضرت و نهادیم برای او آب در مخضب فاغتسل پس غسل کرد فذهب لینوء پس رفت و خواست که برخیزد فاغمی علیه پس بیهوش شد و برگشته
شد بیهوشی بر وی و اغما چون از جنس مرض است جائز است آن بر انبیاء بخلاف جنون که وی نقص است و مقید ساخته اند جمعی از شافعیه بغیر تطویل ثم افاق پس هوشیار شد و
بهوش آمد فقال اصلی الناس پس گفت آیا نماز گذارده اند مردم قلنا لا هم ینتظرونک گفتیم نگذارده اند ایشان انتظار میبرند ترا یا رسول الله قال ضعوا لی ماء فی المخضب گفت بنهید برای من
آبی در مخضب قالت فقعد فاغتسل گفت عائشه پس نشست آنحضرت پس غسل کرد ثم ذهب لینوء فاغمی علیه ثم افاق فقال اصلی الناس قلت لا هم ینتظرونک یا رسول الله قال ضعوا لی ماء
فی المخضب فقعد فاغتسل ثم ذهب لینوء فاغمی علیه ثم افاق فقال اصلی الناس قلنا لا هم ینتظرونک یا رسول الله والناس عکوف فی المسجد ینتظرون النبی و مردم مقیم اند در مسجد انتظار
میبرند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم لصلوة العشاء الآخرة برای نماز عشای پسین احتراز است از نماز مغرب که گاهی او را نیز عشا میگویند فارسل النبی صلی الله علیه وسلم الی ابی بکر بان یصلی
بالناس پس فرستاد آنحضرت کسی را بسوی ابی بکر که نماز بگذارد با مردم و امامت کند فاتاه الرسول پس آمد ابوبکر را فرستادهٔ آنحضرت فقال ان رسول الله پس گفت که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم یامرک ان تصلی بالناس میفرماید ترا که نماز بگذاری با مردم فقال ابوبکر و کان رجلا رقیقا پس گفت ابوبکر و بود وی مرد نرم دل یا عمر صل بالناس ای عمر بگذار نماز بمردم فقال له عمر انت
احق بذلک پس گفت مر او را عمر تو سزاوارتری بآن گویا که ایشان در اول امر ندانستند که تعیین ابی بکر برای امامت بطریق الزام و امر برای وجوب است و در آخر معلوم شد که
امر برای وجوب است چنانکه از احادیث دیگر معلوم میگردد فصلی ابوبکر تلک الایام پس نماز بگذارد ابوبکر در آن روزها که بعد از روز بود ثم ان النبی صلی الله علیه وسلم وجد من نفسه خفة
پس آنحضرت یافت از ذات خود و در بعض نسخ فی نفسه یافت در ذات سبکی و خفت فخرج بین الرجلین احدهما العباس و بیرون آمد تکیه کرده میان دو مرد که یکی از آن دو مرد عباس بود لصلوة
الظهر برای نماز پیشین و ابوبکر یصلی بالناس و حال آنکه ابوبکر نماز میگذارد بمردم فلما رآه ابوبکر ذهب لیتأخر پس هرگاه که دید آنحضرت را ابوبکر خواست تا پس رود فاومأ الیه النبی پس اشارت
کرد بسوی وی پیغمبر صلی الله علیه وسلم بان لا یتأخر با آنکه پس نرود و بجای خود باشد قال گفت آنحضرت بآن دو مرد که تکیه کرده بر آنها آمده بود اجلسانی الی جنبه بنشانید مرا به پهلوی ابوبکر
فاجلساه الی جنب ابی بکر پس نشاندند آن دو کس آنحضرت را در پهلوی ابوبکر و النبی صلی الله علیه وسلم قاعد و حال آنکه آنحضرت نشسته است و ثابت و مستمر است بر آن فقال پس گفت
عبید الله که راوی این حدیث است از عائشه فدخلت علی عبد الله بن عباس پس درآمدم بر عبد الله بن عباس فقلت له الا اعرض علیک ما حدثتنی عائشة عن مرض رسول الله پس گفتم مر ابن
عباس را آیا ظاهر نکنم بر تو حدیثی را که حدیث کرده مرا عائشه از بیماری پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال هات پس گفت ابن عباس بیار و بده آن حدیث را فعرضت علیه حدیثها پس عرض
کردم بر وی حدیث عائشه را فما انکر منه شیئا پس انکار نکرد ابن عباس از آن حدیث چیزی را غیر انه قال جز آنکه گفت اسمت لک الرجل الذی کان مع العباس آیا نام برد عائشه برای تو
آن مرد را که بود با عباس تکیه دهنده حضرت را و آمدن بمسجد قلت لا گفتم نبرد آن مرد را نام قال هو علی گفت ابن عباس که آن مرد که نام نبرد او را عائشه علی است رضی الله عنه سخن
در آنست که چه بود سبب در نام نبردن عائشه علی را با عباس رضی الله عنهم بعض گفته اند عائشه را با علی تنگدلی بود از هنگام قضیهٔ افک عائشه که علی در آنجا مبالغه نکرد در تبرئت عائشه
از آن تهمت چنانکه صحابه دیگر کردند چنانکه از سیاق قصه ظاهر میگردد و این سخن ضعیف است زیرا که عائشه بتحقیق نام برده است علی را در مواضع کثیره و مدح کرده او را بعد از این قضیه
حاشا که سبب آن باشد و نزاکت بحدی رسد که نام بردن بر زبان گران آید بلکه بعض گفته اند که در روایتی درین حدیث نیز نام برده است پس صواب آنست که بعض گفته اند که سبب
نام نبردن بجهة آنست که در جانب دیگر مردی متعین نبود چنانکه عباس در جانب دیگر بلکه نوبت بنوبت بودند گاهی علی بود و گاهی اسامه یا فضیل بن عباس و لهذا در روایت دیگر آمده است
که گفت عائشه در جانب دیگر مردی بود از اهل بیت وی تا شامل باشد همه را بطریق اجمال و الله اعلم متفق علیه و عن ابی هریرة رض انه کان یقول من ادرک الرکعة فقد ادرک السجدة
کسیکه دریافت رکعت را یعنی رکوع را پس بتحقیق دریافت سجده را یعنی رکعت را تعبیر کرد از رکعت بسجده از جهة تمامی رکعت بوی و من فاتته قراءة ام القرآن و کسیکه فوت شد او را
فاتحة الکتاب یعنی خواندن او فقد فاته خیر کثیر پس بتحقیق فوت شد او را نیکی بسیار ظاهر این حدیث در عدم فرضیت قراءة فاتحه است و شیخ در شرح خود میگوید که مراد آنست
که کسی را که فوت شود فاتحه خلف امام از جهة مسبوقیت وی و این حدیث در باب مسبوق است که خلف بوده و فاتحه نخوانده مقصود ترغیب و تاکید است برادراک جماعت
از اول تا این خیر کثیر فوت نگردد یعنی اگرچه بادراک رکوع رکعت را یافت لیکن فوت شد از وی ثواب کثیر بفوت قراءت ام القرآن رواه مالک و عنه انه قال الذی یرفع

رأسه ویخفضه قبل الامام فانما ناصیته بید الشیطان کسی که بردارد سر خود را و پست کند سر خود را پیش از امام پس نیست موی پیشانی او مگر بدست شیطان که میگرداند او را بر خلاف شریعت
و سنت رواه مالک باب من صلی صلوة مرتین باب در بیان کسیکه نماز گذارد دو بار و این شامل صورتهای مختلف است و مقصود ازان اینجا چنانچه وراها دیده ذکر کرده آنست که چون
گذارد فرض یکبار پس ازان آید مسجد جماعت را بگذارد بجماعت بتفصیلی که مذکور است در فقه و اختلافی که واقع است میان ائمه چنانچه پاره ازان در باب اوقات منهی عنها گذشت و اگر گذارد
با امام یکبار بعد ازان امامت کند مردم را چنانکه در حدیث معاذ بیاید و این موسوم است نزد شافعیه بتکرار فرض و در حقیقت نه تکرار فرض است بلکه دوم نفل است غایت آنکه بنیت کند
فرض را بر قول مشهور نزد ایشان و لازم می آید بر ایشان اقتدای مفترض بمتنفل و این جائز است نزد ایشان الفصل الاول عن جابر قال کان معاذ بن جبل یصلی مع النبی گفت جابر بود معاذ بن
جبل که نماز میکرد با پیغمبر صلی الله علیه و سلم ثم یاتی قومه فیصلی بهم پس بعد می آمد قوم خود را پس میگذارد نماز با ایشان و در لفظ مسلم تلک الصلوة یعنی میگذارد همان نماز را که همراه آنحضرت گذارده
بود و لفظ بخاری الصلوة المکتوبة یعنی میگذارد نماز فرض را که گذارده بود متفق علیه و عنه قال کان معاذ یصلی مع النبی و هم از جابر است گفت بود معاذ که میگذارد با پیغمبر صلی الله علیه و سلم
العشاء نماز عشا ثم یرجع الی قومه فیصلی بهم العشاء پس باز بر میگشت معاذ بسوی قوم خود پس میگذارد با ایشان عشا را و هی له نافلة و آن نماز که معاذ با قوم میگذارد برای وی نفل بود و ثانی این
فرض میگذارد پس اقتدای مفترض بمتنفل درست باشد رواه البیهقی و الدارقطنی و گفته اند که و هی له نافلة در صحیحین نیست و در شرح شیخ گفته که عبد الرزاق و شافعی و طحاوی هم آنرا روایت
کرده اند و بعض گفته اند این زیادت از کلام شافعیست بنابر اجتهاد وی و لهذا از غیر جهة شافعی این زیادت یافته نشده و در کتاب مشکوة اینجا بیاض است پس مولف نیافته در طریقی از سنن
و تورپشتی گفته که علمای حدیث گفته اند که قول و هی له نافلة غیر محفوظ است و در حدیث جابر و در حدیث امام احمد آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم معاذ گفت ای معاذ یا با ما نماز بگذار
یا تخفیف کن بر قوم خود و ازینجا معلوم میشود که اگر با حضرت بگذارد با قوم خود امامت نکند زیرا که برین تقدیر نماز وی نافله خواهد بود و امامت مفترض بمتنفل جائز نه و این حدیث منافی
این زیادت است و قصه نماز معاذ در باب قرأت بتفصیل گذشته است فلینظر ثم الفصل الثانی عن یزید بن الاسود مراد او صحبت است و عداد او از اهل طائف است و حدیث او
در کوفیین است و بعض یزید بن ابی الاسود گفته اند قال شهدت مع النبی صلی الله علیه و سلم حجته گفت حاضر شدم با آنحضرت حج آنحضرت را که آنرا حجة الوداع گویند و گذاردم با وی
حج فصلیت معه صلوة الصبح فی مسجد الخیف پس گذاردم با آنحضرت نماز صبح را در مسجد خیف که در منا است و خیف پستی که در بیخ کوه باشد و این مسجد در آنجاست فلما قضی صلوته و انحرف
پس هنگامی که تمام کرد آنحضرت نماز خود را و برگشت فاذا هو برجلین فی آخر القوم پس ناگاه آنحضرت ملابس و مقارن است با دو مرد که نشسته بودند در پایان قوم لم یصلیا معه نگذارده
نماز با آنحضرت آن دو مرد قال علی بهما گفت آنحضرت بر من بیارید این دو کس را فجیئ بهما ترعد فرائصهما پس آورده شد بر آن حضرت آن دو کس را در حالی که میلرزد گوشتهای شانه ایشان
از خوف و هیبت رسول خدا که نزد غضب و جلال وی کوه بجای خود نمی ایستاد و فرائص جمع فریصه بفتح فا و صاد مهمله گوشت پاره ایست میان پهلو و شانه که میلرزد نزد خوف و گاهی
مشاهده می افتد این حال از گاو نزد اراده ذبح فقال ما منعکما ان تصلیا معنا پس گفت آنحضرت چه باز داشت شما را از نماز گذاردن شما با ما فقالا پس گفتند آن دو مرد یا رسول الله انا
کنا قد صلینا فی رحالنا بدرستیکه ما بودیم که گذارده ایم در منزلها و جای رخت خودها قال فلا تفعلا گفت آنحضرت پس مکنید اینچنین یعنی که در وقت حضور جماعت در آن داخل نگردید
اذا صلیتما فی رحالکما چون بگذارید نماز در منزلهای خود ثم اتیتما مسجد جماعة پس بیائید مسجد را که در وی جماعت میکنند فصلیا معهم پس بگذارید با ایشان که جماعت میکنند فانها لکما نافلة پس
بدرستیکه این نماز که با جماعت میگذارید مر شما را نماز نفل است خواه سابقا نماز با جماعت گذارده شد یا بی جماعت رواه الترمذی و ابو داود و النسائی الفصل الثالث عن بسر بضم موحده
و سکون مهمله بن محجن بکسر میم و سکون حای مهمله و فتح جیم تابعی است بر قول اصح و پدر او محجن صحابیست روایت میکند از پدر خود عن ابیه انه کان فی مجلس مع رسول الله که پدر او بود در مجلس پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم فاذن بالصلوة پس اذان گفته شد برای نماز فقام رسول الله پس برخاست پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فصلی و رجع پس نماز گذارد و برگشت و محجن فی مجلسه و حال آنکه محجن در جای
نشست خود ثابت ماند و نگذارد نماز با آنحضرت تعبیر کرد از خود بلفظ غائب و نگفت من نشسته ماندم در جای خود از جهة تحاشی نسبت این منقصت بخود و صریحا و دور انداختن نفس خود را از مقام
حضور فقال له رسول الله پس گفت مر محجن را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما منعک ان تصلی مع الناس چه باز داشت ترا از نماز گذاردن با مردم الست برجل مسلم آیا نیستی تو مرد مسلمان فقال
بلی پس گفت محجن آری مسلمانم یا رسول الله و لکنی کنت قد صلیت فی اهلی و لیکن هستم من که بتحقیق گذارده ام نماز در اهل خانه خود فقال له رسول الله پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
اذا جئت المسجد و کنت قد صلیت فاقیمت الصلوة چون بیائی تو مسجد را و باشی تو که گذارده نماز یعنی در خانه خود پس برپا کرده شود نماز و تکبیر آورده شود برای وی فصل مع الناس پس گذار
نماز با مردم و ان کنت قد صلیت و اگر چه هستی تو که تحقیق گذارده نماز را رواه مالک و النسائی و عن رجل من اسد بن خزیمة روایت است از مردی از قبیله اسد بر لفظ حیوان مشهور
و اسد نام پدر قبیله ایست از مضر و وی اسد بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر انه سأل ابا ایوب الانصاری که آن مرد سوال کرد ابو ایوب انصاری را که از مشاهیر صحابه است و آنحضرت
در ابتدای هجرت خانه اش را بقدوم مسرت لزوم مشرف ساخت و نزول فرمود قال گفت آن مرد سائل یصلی احدنا فی منزله الصلوة ثم یاتی المسجد نماز میگذارد یکی از ما در منزل خود پس
می آید در مسجد کنایت از نفس خود میکند یعنی من میگذارم و می آیم و تقام الصلوة و برپا کرده میشود در مسجد نماز فاصلی معهم پس میگذارم نماز با ایشان فاجد فی نفسی شیئا پس می یابم در نفس خود
چیزی از خدشه و کراهت من ذلک از جهة مکرر گذاردن من نماز را و از جهة مخالفت با امام در صفت نفل و فرض و بعضی از شراح گفته اند که مراد چیزی از روح و راحت و انس و حضور است
فقال پس گفت ابو ایوب سألنا عن ذلک النبی پرسیده ایم ما ازینحال که تو می یابی پیغمبر را صلی الله علیه و سلم که این چه چیست و از کجاست فقال پس گفت آنحضرت در جواب سوال ما فذلک
له سهم جمع پس آن مرد را نصیب جماعت است و ثواب آن پس باید که هیچ خدشه و کراهت نیابد بحصول فضل جماعت و ثواب آن و معنی عبارت بر تقدیر ثانی ظاهر است یعنی آنچه

تو می‌یابی از روح و حضور و از اثر جماعت نورانیت است رواه مالک و ابو داود وعن یزید بتحتانیه وزای بن عامر قال جئت رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو فی الصلوة روایتست از یزید بن عامر
که صحابی است حاضر شد حنین را با [illegible] کافران بعد از آن اسلام آورد گفت آمدم آنحضرت را و حال آنکه وی در نماز بود با مردم فجلست ولم ادخل معهم فی الصلوة پس نشستم و در نیامدم با ایشان در نماز
فلما انصرف رسول الله صلی الله علیه وسلم رأنی جالسا پس هرگاه که برگشت آنحضرت از نماز دید مرا نشسته فقال الم تسلم پس گفت آیا اسلام نیاورده و مسلمان نیستی یا نیز یزید که نماز نمیکنی قلت بلی گفتم بلی
یا رسول الله قد اسلمت بتحقیق اسلام آورده‌ام قال ما منعک ان تدخل مع الناس فی صلوتهم گفت آنحضرت وچه باز داشت ترا از در آمدن تو با مردم در نماز ایشان قلت انی کنت قد صلیت
فی منزلی گفتم بدرستیکه من بوده‌ام که بتحقیق نماز گذارده‌ام من در منزل خود احسب ان قد صلیتم در حالیکه گمان میبردم که بتحقیق گذارده‌اید شما فقال اذا جئت الصلوة فوجدت الناس فصل
معهم پس گفت آنحضرت وقتی که بیائی تو نماز را پس یابی تو مردم را که گذارده‌اند نماز پس بگذار نماز با ایشان وان کنت قد صلیت و اگر هستی تو که بتحقیق نماز گذارده تکن لک نافلة باشد
نمازیکه دوم بار میکنی با ایشان نفل مر ترا وهذه مکتوبة و باشد این نماز که نخست گذارده فرض و این معنی موافق است بظاهر احادیث که دلالت دارد بر بودن نماز دوم نفل از جهة سقوط
ذمه باداى اولی و طیبی گفته که ضمیر در تکن راجعست بنمازی که گذارده است نخست و اشارت بهذه بنمازیست که گذارده است با جماعت و گفته گردانیده شد نمازی که واقع است
در وقت و مسقط است مر قضا را نافله و نمازیکه با جماعت است و غیر مسقط است مر قضا را فریضه از جهة دلالت بر آنکه اصل در نماز آنست که گذارده شود با جماعت و آنچه نه بجماعت
گذارده شده است اعتبار و اعتداد بدان نیست فتدبر رواه ابو داود وعن ابن عمر ان رجلا سأله فقال انی اصلی فی بیتی مردی سوال کرد ابن عمر را پس گفت آن مرد مر ابن عمر را
که من نماز میگذارم در خانه خود ثم ادرک الصلوة فی المسجد مع الامام بیشتر در می‌یابم نماز را در مسجد با امام افاصلی معه آیا پس بگذارم نماز با امام قال له نعم گفت ابن عمر مر آن سائل را آری
بگذار نماز را با امام قال الرجل ایتهما اجعل صلوتی گفت آن مرد کدام یکی را ازین دو نماز نخست یا دوم بگردانم نماز خود یعنی نماز فرض کدام یکی ازین دو نماز است قال ابن عمر وذلک الیک
گفت ابن عمر آیا بطریق استفهام انکار و این گردانیدن یکی ازین نماز فرض مفوض بسوی تست و در بعض نسخ وما ذلک الیک بکلمه نفی انما ذلک الی الله نیست آن مگر بسوی خدای عز
وجل یجعل ایتهما شاء میگرداند هر کدام ازین دو نماز که میخواهد نماز تو درین تأییدست مر چیزی را که رفته‌اند بدان بعض شافعیه و اختیار کرده آن غزالی که فرض یکی از آن دو نماز است لا بعینها
ولکن اکثر احادیث مصرح اند که ثانی نافله و فرض اولی و این معنی موافق قیاس است زیرا که ذمه بتحقیق بری شده باداى اولی پس فرض همان باشد والله اعلم رواه مالک وعن سلیمان مولی
میمونة قال اتینا ابن عمر علی البلاط گفت سلیمان که آزاد کردهٔ ام المؤمنین میمونه است و از کبار تابعین است فقیه فاضل ثقه عابد ورع حجت و یکی از فقهاء سبعه و سلیمان بن یسار نیز هم او را
گویند و بعض گفته اند که سلیمان مولی میمونه سلیمان بن یسار نیست وفیه نظر گفت آمدیم ما ابن عمر را بر بلاط بفتح موحده و تخفیف لام که نام موضعی است بمدینه مطهره که امیر المؤمنین عمر این را
مسجد ساخته بود برای مردم تا اگر خواهند بگویند حرف و حکایت گویند آنجا بروند و بنشینند و در مسجد ازین باب سخن نکنند و بلاط نوعی از سنگ کذا فی بعض الشروح وفی الصراح بلاط سنگ
که در صحن سرای گسترده باشند وهم یصلون آمدیم ما درین موضع و حال آنکه مردم نماز میکردند یعنی در مسجد فقلت الا تصلی معهم پس گفتم من مر ابن عمر را آیا نماز نمیگذاری تو با ایشان قال قد صلیت
گفت ابن عمر بتحقیق نماز گذارده‌ام من وانی سمعت رسول الله و بدرستیکه من شنیده‌ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت لا تصلوا صلوة فی یوم مرتین مگذارید یک نماز در
یک روز دو بار رواه احمد وابو داود والنسائی و این حدیث بظاهر مخالف است مر احادیث سابقه را و آنچه گذشت از اثر ابن عمر و تطبیق میان احادیث آنست که این حدیث
در باب کسی است که گذارده است نخست بجماعت و احادیث دیگر در حق آنکه تنها گذارده و چنانکه مذهب حنفیه است یا محمول است بر کسیکه میخواهد تنها کند و مذهب شافعیه آنست
که نماز وی تنها منعقد نمیگردد و صحیح نمی‌شود چنانکه در شرح شیخ مذکور است زیرا که اصل عدم اعاده است مگر در آنچه وارد شده است اعاده که آن با جماعت باشد پس اقتصار کرده
شود بر آن کذا قال الشیخ و این تأویل منافی است بقول قوم الا تصلی معهم زیرا که وی ظاهر است در جماعت و گفته اند که سخن در صحت این حدیث و حسن اوست و احادیث داله بر خلاف
آن صحیح اند یا اصح اند از آن و تورپشتی گفته که حمل کرده میشود حدیث ابن عمر بر اقامت صلوة در مسجد و با ثبات او اختیار را یا بر اعادهٔ صلوة بعد از آنکه گذارده شده است بجماعت و بتحقیق زعم
کرده اند بعضی از اهل حدیث که حدیث یزید بن الاسود ناسخ است حدیث ابن عمر را زیرا که وی شنیده است در حجة الوداع و آن آخر ایام رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و گفته که
این قول غیر سدید است زیرا که ابن عمر صحبت داشته است بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از حجة الوداع تا وقت وفات آنحضرت پس شاید که شنیده باشد بعد از یزید بن الاسود
پس جزم بر نسخ نتوان کرد والله اعلم تنبیه اکثر احادیث عام اند در همه نماز و لیکن مجتهدان نظر بر احادیث دیگر که در کراهت نماز در بعض اوقات واقع شده آنها را تخصیص نموده اند
چنانکه در حدیث آینده تخصیص کرده وعن نافع قال ان عبد الله بن عمر کان یقول روایت است از نافع مولای ابن عمر که فقیه بود و از کبار تابعین گفت که ابن عمر میگفت من صلی المغرب او الصبح
ثم ادرکهما مع الامام فلا یعد لهما کسیکه گذارد نماز مغرب را یا نماز صبح را پیشتر در یافت آنها را با امام پس باید که باز نگرداند مر آنها را و نگذارد با امام و یعد بفتح تحتانیه و ضم عین و این حدیث
بظاهر موقوفست بر ابن عمر و اگر مراد آنست که میگفت بطریق روایت مرفوع میشود و این مؤید مذهب مالک است که گوید درین دو نماز اعاده نیست و نزد ما عصر نیز همین حکم دارد و نزد
شافعی جائز است مطلقا و نیز درین حدیث ایمائی است بآنکه سابقا بجماعت نگذارده است رواه مالک باب السنن وفضائلها مراد نمازهائیکه ادا کرده میشوند با فرائض در
روز و شب و آنحضرت بر آن مواظبت میفرمود و تاکید با تاکید چنانکه سنت عصر و قسم اول را راتبه خوانند ماخوذ از رتوب بمعنی دوام و ثبوت و ترتیب مشتق از آنست و ممکن است
که راتبه عام از مؤکده باشد والله اعلم الفصل الاول عن ام حبیبة رض قالت قال رسول الله روایت است از ام حبیبه که از امهات المؤمنین است و خواهر معاویه بن ابی سفیان است
گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من صلی فی یوم ولیلة ثنتی عشرة رکعة بنی له بیت فی الجنة کسیکه بگذارد در روز و شب دوازده رکعت برآورده شود برای وی خانه در بهشت

اربعا قبل الظهر چهار رکعت پیش از نماز پیشین و رکعتین بعدها و دو رکعت پس از وی و رکعتین بعد المغرب و دو رکعت بعد از نماز شام و رکعتین بعد العشاء و دو رکعت پس از نماز خفتن
و رکعتین قبل صلوٰة الفجر و دو رکعت پیش از نماز بامداد و ذکر صلوٰة ظهر را مقدم آورد بجهة آنکه وی اول نمازیست که جبرئیل برای تعلیم اوقات صلوٰة آمده با آنحضرت گذارد و لهذا او را صلوٰة
الاولی نام میکنند و ترجمهٔ وی بفارسی نماز پیشین است رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را ترمذی و در مصابیح این را در فصل اول آورده که موضوع است برای احادیث شیخین و فی روایة
لمسلم و در روایتی مر مسلم را اینچنین آمده که انها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم ام حبیبه گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت ما من عبد مسلم یصلی لله کل یوم ثنتی عشرة رکعة
تطوعا غیر فریضة نیست هیچ بندهٔ مسلمان که بگذارد برای خدا هر روز دوازده رکعت نفل بجز فرض مراد بیوم اینجا شامل روز و شب است و غیر فریضة تاکید تطوع است الا بنی الله له
بیتا فی الجنة مگر آنکه بنا کند خدای تعالی برای آن بنده خانهٔ در بهشت او یا بنی لفظ فرمود که الا بنی له بیت فی الجنة بنا کرده شود برای او خانهٔ در بهشت و عن ابن عمر قال صلیت مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم رکعتین قبل الظهر و رکعتین بعدها گفت ابن عمر گذاردم با آنحضرت دو رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد از ظهر و این حدیث متمسک شافعی است که سنت نزد ایشان
پیش از پیشین دو رکعت است و این حدیث ابن عمر در کتب آمده باختلاف الفاظه نزد ما چهار رکعت است و در وی نیز احادیث آمده از علی و عائشه و ام حبیبه و ترمذی گفته
که برین است عمل نزد اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و من بعدهم و همین است قول سفیان و ابن المبارک و اسحق و از شافعی و احمد نیز چهار رکعت آمده و لیکن بدو
سلام و اما آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم گاهی چهار میگذارد و گاهی دو و هر کسی آنچه دید روایت کرد و نیز شاید که در خانه چهار رکعت میگذارد و ازواج مطهره آن را روایت
کردند و چون در مسجد می آمد دو رکعت تحیة المسجد میگذارد و ابن عمر آن را سنت ظهر گمان برد یا اعتقاد ابن عمر آن بود که سنت ظهر همین دو رکعت بود و چهار که میگذارد صلوٰة فی الزوال بود و چنانکه
بیاید و رکعتین بعد المغرب فی بیته و گذاردم با آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از مغرب در خانهٔ آنحضرت مراد حجرهٔ حفصه است که خواهر ابن عمر است و رکعتین بعد العشاء
فی بیته و گذاردم دو رکعت بعد از عشا در خانهٔ وی قال و حدثتنی حفصة ان رسول الله خبر داد مرا حفصه که بتحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یصلی رکعتین خفیفتین حین یطلع الفجر بود که میگذارد
دو رکعت سبک آنگاهی که می بر آمد صبح صادق و چون ابن عمر درین هنگام در خانهٔ حفصه حاضر نبود از حفصه شنیده روایت کرد و در صحیح بخاری آمده است که گفت ابن عمر بود این ساعت
که در نمی آمدم بر آنحضرت و ازینجا معلوم میشود که این دو رکعت نیز در خانه میبود و بصریح نیز در احادیث آمده چنانکه در باب صلوٰة اللیل بیاید متفق علیه و عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم
لا یصلی بعد الجمعة حتی ینصرف نبود آنحضرت که نمیگذارد بعد از فرض نماز جمعه تا آنکه بر میگشت از نماز و می در آمد در خانه فیصلی رکعتین فی بیته پس میگذارد دو رکعت در خانهٔ خود متفق
علیه و عن عبد الله بن شقیق روایتیست از عبد الله بن شقیق که از مشاهیر تابعین و ثقات ایشان است و شنیده از عمر و عثمان و علی و عایشه و ابی ذر و دیگر صحابه کبار مات سنة ثمان و مائة
قال سألت عائشة عن صلوٰة رسول الله گفت پرسیدم عایشه را از نماز آنحضرت صلی الله علیه وسلم عن تطوعه از نماز نفل آنحضرت فقالت کان یصلی فی بیتی قبل الظهر اربعا پس گفت
عائشه بود آنحضرت که میگذارد در خانهٔ من پیش از ظهر چهار رکعت ثم یخرج فیصلی بالناس پس بیرون می آمد پس میگذارد با مردم یعنی فرض ظهر را ثم یدخل فیصلی رکعتین پس می در آمد یعنی در خانه
پس میگذارد دو رکعت را و کان یصلی بالناس المغرب و بود که میگذارد با مردم مغرب را ثم یدخل فیصلی رکعتین پس می در آمد پس میگذارد دو رکعت ثم یصلی بالناس العشاء و یدخل فی بیتی فیصلی
رکعتین پس میگذارد با مردم نماز عشا را و در می آمد خانهٔ مرا پس میگذارد دو رکعت و کان یصلی من اللیل تسع رکعات فیهن الوتر و بود که میگذارد از شب نه رکعت که در آنها وتر داخل بود
یک رکعت یا سه رکعت و در نماز شب از آنحضرت روایات مختلف آمده است شش و هشت و نه و ده و یازده و سیزده که در اوقات مختلفه هر کدام عمل میبود و تحقیق آن در پیش بیاید
و کان یصلی لیلا طویلا قائما و لیلا طویلا قاعدا و بود که میگذارد آنحضرت زمانی دراز از شب ایستاده و زمانی دراز از شب نشسته و کان اذا قرأ و هو قائم و بود چون قرائت میکرد
ایستاده رکوع و سجود هم میکرد ایستاده یعنی انتقال میکرد بآنها از قیام نه که می نشست و برکوع و سجود میرفت و کان اذا قرأ قاعدا رکع و سجد و هو قاعد و بود چون میخواند نشسته میکرد
رکوع و سجود هم نشسته و درین صورت رکوع و سجود را ایستاده نیز آمده است چنانکه قرائت میکرد نشسته پس بر می ایستاد و برکوع و سجود میرفت بعد از خواندن پارهٔ از قرائت ایستاده یا بی
آن اما در صورت اولی نبود که بنشیند و برکوع و سجود برود پس بود نماز آنحضرت بر سه وجه یا ایستاده تمام یا نشسته تمام یا قرائت میکرد نشسته پس از آن می ایستاد در رکوع و سجود
میکرد و آنچنان نبود که قرائت ایستاده کند پس از آن بنشیند و برکوع و سجود در رود و کان اذا طلع الفجر صلی رکعتین و بود آنحضرت چون طلوع میکرد صبح صادق میگذارد دو رکعت که سنت
فجر باشد رواه مسلم و زاد ابو داود و زیاده کرده است ابو داود این عبارت را که ثم یخرج فیصلی بالناس صلوٰة الفجر پس بیرون می آمد پس میگذارد با مردم نماز فجر را و عن عائشة رضی الله
عنها قالت لم یکن النبی صلی الله علیه وسلم علی شیء من النوافل اشد تعاهدا منه علی رکعتی الفجر گفت عایشه نبود آنحضرت بچیزی از نوافل سخت تر از روی محافظت و مداومت میبود بر دو
رکعت فجر که مراد بدان سنت فجر است یعنی سنت فجر از همه سنتها موکدتر بود و چنانکه در سفر و حضر آن را ترک نکردی و در کتب فقه مذکور است که درست نیست گذاردن آن نشسته بی
عذر متفق علیه و عنها قالت قال رسول الله و هم از عایشه روایت است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رکعتا الفجر خیر من الدنیا و ما فیها دو رکعت سنت فجر بهتر است از عالم
سفلی و هر چه در وی است از متاع آن اگرچه آن را در راه خدا صرف کنند چنانکه در فضیلت آن ذکر آمده است که بهتر است شما را از انفاق ذهب و فضه و برین وجه معنی بهتر است و در
می آید که انفاق در راه خدا به است لیکن سنت فجر بهتر از آن است و اما متاع دنیا که بدان بخل کنند و در راه دین صرف ننمایند اصلا بهی ندارد تا این را بهتر از آن گویند و توجیهش آن
میکنند که این بزعم و اعتقاد اهل دنیاست که متاع دنیا را به می دانند پس فرمود بر تقدیر که آن به باشد چنانکه شما گمان میبرید این عبادت بهتر از آن است فافهم رواه مسلم و گفته اند که اقوی
و اوکد سنن فجر است پس از آن سنت مغرب و بعد از وی سنت بعد از ظهر و بعد از آن سنت عشا و بعد از همه سنت پیش از ظهر و بعض گفته اند که سنت پیش از ظهر و بعد از ظهر هر دو

۳ رکوع و سجود تا خیر صح

۲ چنانکه محافظت و مداومت مع

برابر اند و در رتبه کذا ذکر الشمنی وعن عبد الله مغفل بضم میم وفتح فای مشدده بعد ازعین معجمه صحابیست از اصحاب شجره سکونت کرد مدینه را پس از آن بصره وحسن بصری وغیر وی شنیدند از
وی حدیث قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوا قبل صلوة المغرب نماز بگذارید پیش از نماز مغرب یعنی دو رکعت این را سه بار بکرر فرمود وقال فی الثالثة گفت در بار سوم لمن شاء یعنی امر
کرده وگفته ام برای کسیکه بخواهد کراهیة ان یتخذها الناس سنة مطلوبیست ساختم این را از جهة مکروه پنداشتن آنکه بگیرند این نماز را مردم سنت متوکده وشریعت لازمه مستمره غایت
آنکه مستحب گردانیده ام آنرا اما هر که خواهد که ثواب آن دریابد بگذارد و اکثر سلف وخلف از صحابه وتابعین برین اند واکثر فقها برخلاف این اند وکلام برین در باب فضل اذان گذشت
در شرح حدیث بین کل اذانین صلوة و در فصل ثالث نیز دران احادیث بیاید متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان منکم مصلیا بعد الجمعة فلیصل اربعا کسی که
هست از شما نماز گذارنده بعد از جمعه پس باید که بگذارد چهار رکعت رواه مسلم وفی اخری له و در روایت دیگر مر مسلم را اینچنین آمده قال اذا صلی احدکم الجمعة فلیصل بعدها اربعا گفت چون
بگذارد یکی از شما جمعه را پس باید که بگذارد بعد از وی چهار رکعت را و در حدیث ابن عمر گذشت که میگذارد آنحضرت بعد از جمعه دو رکعت و در فصل ثالث از عطا از ابن عمر بیاید که شش
رکعت میگذارد وتحقیق این مقام در باب الجمعة بیاید انشاء الله تعالی الفصل الثانی عن ام حبیبة قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من حافظ علی اربع رکعات قبل الظهر واربع بعدها گفت
کسیکه محافظت کند ومداومت نماید بر چهار رکعت پیش از ظهر و چهار بعد از وی حرمه الله علی النار حرام گرداند او را خدای تعالی بر آتش دوزخ رواه احمد والترمذی وابوداود والنسائی
وابن ماجه و در بعض روایات آمده که بگذارد آنرا بعد از سلام وسخن در آنست که اینها یا رکعتین سنت اند یا ورای آن والظاهر الثانی وعن ابی ایوب الانصاری قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اربع قبل الظهر لیس فیهن تسلیم تفتح لهن ابواب السماء فرمود چهار رکعت است پیش از نماز پیشین که نیست در آنها سلام دادن گشاده میشود برای آنها درهای آسمان و میرسند
بمصعد قبول فرود آمدن میکرد از آسمان بسبب آنها انوار رحمت و وصول رواه ابوداود وابن ماجه و در اینجا نیز اختلافست که مراد باین چهار رکعت راتبه ظهر است یا این نمازی دیگر است
مستقل که گذارده میشود درین وقت ونامیده میشود آن را الصلوة فی الزوال پس آنها که قائل اند بآن که راتبه قبل ظهر دو رکعت است جزم دارند باین وآنها که قائلند باربع مترددند دران
وثبوت این فضیلت منافات ندارد به بودن آن راتبه ومختار آنست که غیر راتبه اند وعن عبد الله بن السائب صحابی است خواند قرآن را برابی بن کعب وگرفت از وی مجاهد واهل
مکه وعبد الله بن السائب تابعی هم هست ظاهر آنست که مراد اینجا صحابی است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی اربعا بعد ان تزول الشمس قبل الظهر بود آنحضرت میگذارد چهار
رکعت بعد از برگشتن آفتاب پیش از ظهر وقال انها ساعة تفتح فیها ابواب السماء فاحب ان یصعد لی فیها عمل صالح وگفت آنحضرت این ساعتی است که گشاده میشود در روی درهای آسمان پس دوست
میدارم که بالا رود برای من درین ساعت کار نیک رواه الترمذی ازین حدیث معلوم میشود که این ساعت اجابت وقبول است هر عمل نیک که درین وقت بکنند مقبول است و چون
وقت نماز که افضل اعمال است نماز گذاردن ارجح وافضل باشد وحدیث اول که فرمود که گشاده میشود برای این رکعات درهای آسمان نیز محمول برین معنی است وعن ابن عمر قال قال رسول الله
گفت ابن عمر گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رحم الله امرءا صلی قبل العصر اربعا رحمت کند خدای تعالی مردی را که بگذارد پیش از نماز دیگر چهار رکعت و در عبارت رحم الله اشارتست باستحباب آن
رواه احمد والترمذی وابوداود وگفته است ترمذی هذا حدیث حسن غریب وابن خزیمة وابن حبان در صحیحین خود آنرا روایت کرده وابن حبان تصحیح نموده است وعن علی رضی الله
عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی قبل العصر اربع رکعات روایت است از امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه گفت بود آنحضرت میگذارد پیش از نماز عصر چهار رکعت یفصل
بینهن بالتسلیم علی الملائکة المقربین ومن تبعهم من المسلمین والمؤمنین جدائی میکرد میان این چهار رکعت بسلام دادن بر فرشتگان نزدیک وآنها که تابع ایشانند در وجود و در ذکر
از مسلمانان ومؤمنان یعنی سلامی که در نماز میدهند بنیت فرشتگان وحاضران جماعت میکنند رواه الترمذی واز اینجا معلوم میشود که تسلیم در چهار رکعت که پیش از عصر بگذارند مستحب
است وبعض اربع قبل از ظهر را نیز بران قیاس کنند وبعضی گفته که مراد به تسلیم اینجا تشهد است نام کرد آنرا تسلیم بجهة اشتمال وی بران وعنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی
قبل العصر رکعتین وهم از علی رضی الله عنه روایت است که آنحضرت میگذارد پیش از عصر دو رکعت و در سنت عصر هر دو روایت آمده است چهار و دو ومصلی مخیر است در آن وچهار
افضل است رواه ابوداود وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی بعد المغرب ست رکعات لم یتکلم فیما بینهن بسوء کسیکه بگذارد بعد مغرب شش رکعت که سخن نگفت
در میان آنها سخن بدی یعنی سخنی بد که در آن اثم باشد نگوید و بذکر و تسبیح مشغول باشد عدلن له بعبادة ثنتی عشرة سنة برابر کرده میشوند این شش رکعت برای مصلی بعبادت دوازده سال
هر رکعت را ثواب دو سال رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من حدیث عمر بن ابی خثعم وگفته است ترمذی این حدیث غریب است نمیشناسیم آنرا مگر از حدیث
عمر بن خثعم بفتح خای معجمه وسکون ثاء مثلثه وسمعت محمد بن اسمعیل یقول هو منکر الحدیث وگفت ترمذی شنیدم بخاری را که میگفت عمر بن ابی خثعم منکر الحدیث است ومعنی حدیث منکر در مقدمه معلوم
شد وضعفه جدا وضعیف گردانیده است بخاری او را البته و در میزان الاعتدال گفته است که عمر بن عبد الله بن ابی خثعم روایت میکند موضوعات را روا نیست ذکر وی مگر بسبیل قدح
وانکار روایت کرده است وی از یحیی از ابی سلمة از ابی هریرة من صلی بعد المغرب الحدیث ومردم این شش رکعت را صلوة الاوابین گویند و در حدیث این نام واقع نشده است مگر
واقع شده است در باب صلوة الضحی است چنانکه در کتاب شمائل آمده وعن عائشة رض قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی بعد المغرب عشرین رکعة بنی الله له بیتا فی
الجنة کسیکه بگذارد بعد مغرب بیست رکعت برآرد خدای تعالی برای او خانه در بهشت رواه الترمذی روایت کرده است این حدیث را ترمذی اما بطریق تعلیق کرده و در بعض
شروح گفته اند روایت کرده است او را ابن ماجه مسندا ومحدثان این را تضعیف کرده اند وگفته اند که در اسناد او یعقوب بن الولید است و وی کذاب و وضاع است
چنانکه امام احمد وغیر ایشان گفته اند والله اعلم وعنها قالت ما صلی رسول الله وهم از عائشه است که گفت نگذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم العشاء قط نماز عشا را هرگز فدخل علی

پس در آمد بر من الى ان صلى اربع ركعات اوست ركعات مكر آنكه او كذارده چهار ركعت يا شش ركعت آنچه در مشهور از روايات آمده بعد از عشا دو ركعت آمده و در بعض روايات چهار نيز آمده اما
شش ركعت بجز درين حديث نيامده والله اعلم و در بعض حواشي نوشته كه مراد بعشا اينجا مغرب است و گويا باعث برين قول حديث ترمذيست كه در باب شش ركعت بعد از مغرب آمده يا ترديد
ودان كه انها يا ركعتين سنت اند يا مجرد اداي آن فافهم اما در استحباب چهار ركعت پيش از عشا چنانكه در كتب فقه مذكور است حديثي بنظر نرسيده آمده و اهل حرمين ميكذارند بلكه بعشا نسند كذا في سنن
الهدي رواه ابوداود وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ادبار النجوم الركعتان قبل الفجر وادبار السجود الركعتان بعد المغرب گفت ابن عباس مراد به تسبيح ادبار النجوم بكسر همزه كه
در قرآن مجيد در آخر سورهٔ طور واقع شده است دو ركعت سنت فجر است كه در وقت غيبوبت كواكب ميكذارند و به تسبيح ادبار السجود بفتح همزه كه در سورهٔ ق آمده است سنت
مغرب مراد است و ادبار السجود در نسخه مغرب رواه الترمذي و در تفسير قاضي بيضاوي گفته كه مراد با دبار السجود نوافل است كه بعد از مكتوبات كذارده ميشود و بعض گفته اند وتر بعد از
عشا و گفته اند كه ادبار در سورهٔ ق جمع دبر و نافع و ابن كثير و خلف و حمزه بكسر خوانده اند و ادبار در آخر سورهٔ طور بكسر است و بفتح همزه نيز خوانده شده است در قرائت شاذه الفصل
الثالث عن عمر رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اربع قبل الظهر بعد الزوال روايت است از امير المومنين عمر گفت شنيدم آنحضرت را كه ميگفت چهار ركعت
پيش از نماز ظهر بعد از زوال احتمال دارد سنت ظهر را و في زوال را تحسب بمثلهن في صلوة السحر حساب كرده ميشوند و برابر داشته ميشوند در فضل و ثواب بچهار ركعت كه در صلوة
سحر كذارده شوند كه وقت مشهود و بفضل عظيم است يعني نماز كذاردن درين وقت مثابه نماز كذاردن در وقت سحر است و طيبي صلوة سحر را بر سنت و فرض فجر حمل كرده
و شك نيست كه حمل بر نماز تهجد اظهر و انسب است بلفظ سحر و ما كه باعث بر حمل نماز فجر اربع ركعت است و صلوة تهجد بيشتر از آنست و در سفر السعادت آورده كه عبد الله بن مسعود
ميكذارد هشت ركعت بعد از زوال و ميگفت كه اين ركعات برابري ميكنند مانند خود را از قيام ليل و اين در حكم مرفوع است چه مقادير ركعات و ثواب جز بسماع از شارع نتوان
دانست كما تقرر في موضعه و باين حديث ابن مسعود به حمل صلوة سحر بر قيام ليل استيناسي ميتوان يافت و ظاهر آنست كه مراد باين هشت ركعت مجموع في زوال و سنت ظهر باشد
و بعض مشايخ گفته اند كه شايد سر درين آن باشد كه اين هر دو وقت زمان نزول رحمت و حصول قربت اند زيرا كه گشاده ميشوند ابواب رحمت و قبول بعد از انتصاف نهار و نزول
ميكند رحمت الهي در نصف اخير شب چنانكه در احاديث آمده است و چون اين در وقت متناسب بودند نماز در آنها نيز متعادل و متوازي باشند و چون نزول رحمت در آخر
شب اظهر و اشهر بود نماز وقت زوال را عديل و شبيه بدان ساخت بعد از آن اشارت فرمود بفضيلت وقت زوال بقول خود و ما من شيء الا وهو يسبح الله تلك الساعة و نيست
هيچ چيزي مگر آنكه وي پاكي ياد ميكند خدا را در آن ساعت ثم قرأ پس تر خواند آنحضرت براي ترغيب نماز درين وقت اين آيت را كه يتفيؤ ظلاله عن اليمين والشمائل ميل ميكند
و ميگردد سايها از جانب راست و چپ سجدا لله وهم داخرون در حاليكه سجده كننده اند مر خدا را و حال آنكه ايشان خرد و خوارند اول آيت اين است كه او لم يروا الى ما خلق الله
من شيء آيا نمي بينند و نظر نميكنند آدميان كه تسليم و انقياد مي نمايند مر پروردگار را عبادت ميكنند مر او را بسوي مخلوقات كه مر آنرا سايها است ميل كننده و بر گردنده از ايمان
و شمائل ايشان سجده كننده و خرد و خوار شونده و مراد بسجده انقياد و استسلام است خواه بطبع بود و يا باختيار و همه منقاد امر اراده اويند در آنچه خلق كرده و تدبير نموده است
تعالى شانه رواه الترمذي والبيهقي في شعب الايمان وعن عائشة رضي الله عنها قالت ما ترك رسول الله صلى الله عليه وسلم ركعتين بعد العصر عندي قط گفت عائشه ترك نكرد آنحضرت دو
ركعت بعد از نماز عصر من يعني در خانه من هرگز متفق عليه وفي رواية للبخاري قالت والذي ذهب به ما تركهما حتى لقي الله و در روايتي مر بخاري را چنين آمده كه گفت عائشه سوگند
بخدايي كه برد آنحضرت را ازين عالم ترك نكرد اين دو ركعت سنت ظهر است كه بجهة اشتغال او دان فوت شده بود كه الآن قضا كرد و عادت شريف چنان بود كه چون عمل كردي
بران مداومت نمودي و اين سخن خالي از بعدي نيست و بعض ميگويند كه اين دو ركعت پيش از نماز مغرب بود و بعد از اذان وي و اين نيز بعيد است زيرا كه ظاهر حديث آنست كه كذاردن
آنها بعد از عصر است پيش از مغرب و نيز كذاردن دو ركعت بعد از مغرب از فعل آنحضرت صلى الله عليه وسلم مروي نيست و بعضي از اصحاب ميكذارند پس نا مر گزيشان را بدان و نهي
كرد از آن چنانچه در احاديث آينده بيايد و گفته اند احاديث بطرق متعدده آمده كه اين دو ركعت راتبه عصر بود و بسببي عارض شد و باجمله اخبار و آثار در نهي از صلوة بعد از عصر بسيار است
و جمهور هم بر آن اند پس احسن آنست كه گفته شود كه كذاردن دو ركعت بعد از عصر از خصائص آنحضرت بود صلى الله عليه وسلم كذا ذكره بعض المتأخرين والله اعلم وعن المختار بن فلفل بضم فائين
و سكون لام اول مرادي كوفي تابعي ثقه است شنيده از انس و روايت كرده از وي ثوري و غيره قال سألت انس بن مالك عن التطوع بعد العصر گفت مختار پرسيدم انس را از نفل كذاردن
بعد عصر فقال كان عمر يضرب الايدي على صلوة بعد العصر پس گفت انس بود عمر ميزد دستهاي كسي را كه عقد مي بست اين نماز را و بر ميداشت دستها را بتكبير بعد عصر يعني منع ميكرد
از آن وكنا نصلي على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ركعتين بعد غروب الشمس قبل صلوة المغرب و بوديم ما كه ميكذارديم در زمان آنحضرت دو ركعت بعد از فرو نشستن آفتاب پيش از
كذاردن نماز مغرب فقلت له كان رسول الله يصليهما مختار ميگويد پس گفتم انس را آيا بود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يصليهما كه ميكذارد اين دو ركعت را بعد از غروب آفتاب پيش از نماز
مغرب قال كان يرانا نصليهما فلم يأمرنا ولم ينهنا گفت انس بود آن حضرت كه ميديد ما را كه ميكذارديم اين دو ركعت را پس نه امر ميكرد ما را بآن و نه نهي ميكرد ما را از آن پس تقرير باشد
مشروعيت نماز بعد از عصر ثابت شده و بعضي گفته اند كه عمر رضي الله عنه از قول عائشه كه گفت ما ترك رسول الله صلى الله عليه وسلم واقف بوده از قول انس كه
رسول الله صلى الله عليه وسلم و بعض گفته اند كه سبب ضرب عمر مردم را از صلوة بعد عصر خوف وقوع نماز است در وقت غروب و بآن كرده نيست و اين مذهب عمر است و نزد
غير وي كراهت است مطلقا و بالجمله مسئله كراهت نماز بعد از عصر و حديث آن خالي از اختلافي و اضطرابي نيست والله اعلم وعن انس قال كنا بالمدينة گفت انس

اذن المؤذن لصلوة المغرب پس چون اذان میداد مؤذن مر نماز مغرب را ابتدروا السواری میشتافتند و میرفتند صحابه بسوی ستونهای مسجد و می ایستادند پس ستونها فرکعوا رکعتین پس میگذاردند دو رکعت
حتی ان الرجل الغریب لیدخل المسجد تا آنکه مردی غریب مسافر هر آئینه می درآمد مسجد را فیحسب ان الصلوة قد صلیت پس گمان میبرد آن مرد غریب که نماز فرض تحقیق گذارده شده است و این دو
نماز سنت بعد از مغرب میگذارند من کثرة من یصلیهما از بسیاری کسانیکه میگذاردند این نماز را گویا ایشان یعنی از صلوة قبل المغرب فهمیده اند بعد آن رواه مسلم وعن مرثد بفتح میم
وسکون را و فتح مثلثه بن عبد الله تابعی است مفتی اهل مصر بود و عبد العزیز بن مروان برادر عبد الملک بن مروان او را حاضر میکرد و برای فتوی پیش خود مینشاند ابن حبان او را در ثقات
ذکر کرده است قال اتیت عقبة الجهنی گفت آمدم عقبه بضم عین و سکون قاف تمام جهنی را بضم جیم و فتح ها که از صحابه است فقلت الا اعجبک من ابی تمیم پس گفتم آیا بتعجب نکنم و در عجب
نمیدارم ترا از ابی تمیم که تابعی کبیر بود و در زمان آنحضرت اسلام آورده یرکع رکعتین قبل صلوة المغرب میگذارد دو رکعت را پیش از نماز مغرب فقال عقبة انا کنا نفعله علی عهد
رسول الله گفت عقبه بدرستیکه بودیم ما که میکردیم این فعل را در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قلت فما یمنعک الآن گفتم پس چه باز میدارد ترا اکنون و چرا نمیکنی قال الشغل
بضم شین گفت باز میدارد کارهای دیگر و نیز سنت مؤکده نیست و نووی گفته است که مختار استحباب آنهاست از جهت احادیث صحیحه صریحه در آن رواه البخاری وعن کعب بن
عجرة بضم عین و فتح جیم صحابیست از اصحاب شجره و احوال وی در مواضع دیگر ذکر کرده شده قال ان النبی صلی الله علیه وسلم اتی مسجد بنی عبد الاشهل فصلی فیه المغرب گفت آنحضرت آمد
مسجد بنی عبد الاشهل که نام قبیله ایست پس بگذارد در وی نماز مغرب را فلما قضوا صلوتهم رآهم یسبحون بعدها پس هرگاه که تمام کردند مردم نماز فرض را دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ایشان را که نماز نفل میگذارند که مراد بوی سنت مغرب است بعد از فرض یعنی در مسجد فقال هذه صلوة البیوت پس گفت آنحضرت این یعنی سنت مغرب یا مطلق نماز نفل نماز خانهاست
که در خانها باید گذارد نه در مسجد رواه ابو داؤد وفی روایة الترمذی والنسائی قام ناس یتنفلون فقال النبی ایستادند مردم در حالتیکه نفل میگذاردند پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
علیکم بهذه الصلوة فی البیوت لازم گیرید برخود گذاردن این نماز را در خانها بدانکه افضل آنست که نماز نفل غیر فرض در خانه بگذارند و همچنین بود عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم مگر بسببی
یا عذری خصوصا سنت مغرب که هرگز در مسجد نگذارده و بعضی از علما گفته اند که اگر سنت مغرب را در مسجد بگذارد از سنت واقع نمیشود و بعض گفته اند که عاصی میگردد از جهت مخالفت
امر که ظاهرش در وجوب است و جمهور بر آنند که امر برای استحباب است و اولی آنست که در خانه باشد و در حاشیه هدایه از جامع صغیر نوشته که اگر نماز مغرب در مسجد گذارد اگر میترسید
که بعد از رجوع به بیت شغلی پیش خواهد آمد که مانع خواهد شد از سنت گذاردن پس در مسجد بگذارد و اگر این ترس نیست افضل آنست که در خانه برود و بگذارد و اگر رفتن بخانه میسر
نباید برود مسجد بگذارد و اگر این هم میسر نگردد در مسجد بیرونی بگذارد و اگر امام در داخل گذارده است و اگر امام در مسجد خارجی گذارده است در داخلی بگذارد و اگر مسجد یکیست که داخل
و خارج ندارد در پهلوی ستونی یا در گوشه بگذارد وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یطیل القراءة فی الرکعتین بعد المغرب گفت ابن عباس بود آنحضرت که دراز میکرد
قراءت را در سنت مغرب حتی یتفرق اهل المسجد تا آنکه جدا میشدند مردم که در مسجد بودند یکدیگر یعنی بیرون میرفتند رواه ابو داؤد و این حدیث نوع اشعاری دارد که آنرا در مسجد
میگذارد پس محمول بر عذری و سببی خواهد بود که مانع آمده باشد از دخول بیت و احتمال دارد که در خانه گذارده باشد و ابن عباس آنرا دریافته زیرا که خانه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
متصل بمسجد بود و در میان حجره دیواری نبود و در دیوار دری بود بجانب مسجد کذا قالوا و نیز ظاهر آنست که این تطویل قراءت در سنت مغرب در بعض احیان بوده باشد زیرا
که ثابت شده است که آنحضرت در این دو رکعت قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد خوانده وعن مکحول یبلغ به ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من صلی بعد المغرب قبل ان یتکلم رکعتین
روایت است از مکحول شامی که از مشاهیر تابعین و کبار ثقات ایشانست میرساند حدیث را بحضرت و رفع میکند آنرا که آنحضرت گفت کسیکه بگذارد بعد از نماز مغرب پیش از آنکه تکلم
کند دو رکعت وفی روایة اربع رکعات و در روایتی آمده که بگذارد چهار رکعت رفعت صلوته فی علیین برداشته میشود نماز او در علیین که مقامیست بالای هفتم آسمان و بعض گویند
نام آسمان هفتم است و گفته اند نام دیوان ملائکه است که برداشته میشوند در آن اعمال صالحان و بعض گویند مراد اعلی امکنه و اشرف و اقرب مراتب است بجناب عزت حق
جل علا مرسلا روایت کرده است مکحول بطریق ارسال و بود وی رضی الله عنه کثیر الارسال وعن حذیفة نحوه و روایت کرده شده است از حذیفه که از صحابه است مانند این
حدیث و زاد و زیادت کرده است حذیفه این عبارت را که فکان یقول عجلوا الرکعتین بعد المغرب پس بود که میگفت آنحضرت شتابی کنید این دو رکعت را که بعد از مغرب
اند متصل بفرض بگذارید فانهما ترفعان مع المکتوبة زیرا که این دو رکعت برداشته میشوند بعلیین با فرض پس زود تر بگذارید تا صحیفه ملائکه که بردارنده اعمال اند منتظر نباشند و ظاهر آنست
که قراءت دعائی یا ذکری که بصحت رسیده است در ورود آن بعد از فرض منافی تعجیل نباشد یا گویند که خواندن آن بعد از رکعتین منافی بعدیت که اینجا مراد است نیست و سابقا در
باب الذکر بعد الصلوة مثل این سخن گذشته است ولیکن در دل میخلد که افضلیت ادای این دو رکعت در خانه ثابت شده است پس اگر خانه دور باشد محل استعجال چه کار کند و تنها
دو وجه است و ظاهر آنست که بیت اختیار کند که تاکید در وی بسیار است والله اعلم رواهما رزین روایت کرد این هر دو حدیث را رزین و روی البیهقی الزیادة عنه نحوها
و روایت کرد بیهقی همین زیادت را از حذیفه مانند آن فی شعب الایمان وعن عمرو بن عطاء قال ان نافع بن جبیر ارسله الی السائب روایت است از عمرو بن عطا که از تابعین است گفت
که نافع بن جبیر بن مطعم که وی نیز از تابعین است فرستاد او را بسوی سائب که صحابیست یسأله عن شیء رآه منه معویة فی الصلوة در حالیکه سؤال میکند عمرو یا نافع سائب را از چیزیکه دید آن را
از سائب معویه و نهی کرد او از آن در نماز فقال نعم پس گفت سائب آری صلیت معه الجمعة فی المقصورة گذاردم با معویه جمعه را در مقصوره جامع مکانی که بنا کرده میشود در مسجد کبیر گویند کان دار
و امرا را از قصر یعنی کوشک فلما سلم الامام قمت فی مقامی پس هرگاه که سلام داد امام ایستادم من در جای که ایستاده بودم بر نماز فضیلت پس نماز گذاردم فلما دخل ارسل الی پس

هرگاه که در آمد معویه بخانه خود در این فرستاد بسوی من فقال لا تعد لما فعلت پس گفت باز مکرد مر این فعلی را که کردی تو یعنی نماز نفل کردن در جای فرض اذا صلیت الجمعة فلا تصلها بصلوة
چون بگذاری تو نماز جمعه را پس وصل مکن آن را بنمازی حتی تکلم او تخرج تا آنکه سخن کنی یا بیرون آئی فان رسول الله امرنا بذلک زیرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم امر کرده است ما را با
ان لا نوصل صلوة بصلوة حتی نتکلم او نخرج آنچه این جاست که وصل نکنیم نمازی را به نماز دیگر تا آنکه سخن کنیم یا بیرون آئیم و در بعض نسخ صلوة نیست پس ظاهر عبارت این باشد که وصل
نکنیم جمعه را بنمازی تا آنکه سخن کنیم یا بیرون آئیم رواه مسلم و عن عطاء امام جلیل است از تابعین قال کان ابن عمر اذا صلی الجمعة بمکة تقدم بود ابن عمر چون میگذارد نماز جمعه را بمکه پیش میرفت
از جای که میگذارد در وی جمعه پس همین رفتن از مکانی بمکانی موجب فصل بود و بمنزله تکلم یا خروج مذکور در قول معویه فصلی رکعتین پس میگذارد ابن عمر پیش رفته دو رکعت ثم یتقدم پس پیش
پیش میرفت از این مکان نیز فیصلی اربعا پس میگذارد چهار رکعت دیگر پس مجموع شش رکعت میشد که بعد از نماز جمعه میگذارد در مکه اینچنین میکرد و اذا کان بالمدینة صلی الجمعة ثم رجع
الی بیته و چون میبود بمدینه میگذارد جمعه را پس تر میگشت بسوی خانه خود فصلی رکعتین پس میگذارد دو رکعت ولم یصل فی المسجد و نمیگذارد در مسجد فقیل له پس گفته شد مر ابن عمر را که چرا
در خانه گذاری نه در مسجد فقال کان رسول الله پس گفت ابن عمر بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یفعله میکرد آن را رواه ابو داود و گفته اند شاید که فرق میان مکه و مدینه آن باشد که
خانه ابن عمر رضی الله عنهما در مدینه نزدیک بمسجد بود و متصل بود بدان و در مکه مسافر بود و منزل از حرم دور بود پس تقدم را قائم مقام رجوع به بیت ساخت و اما زیادت
صلوة در مکه تا شش رکعت از جهة مضاعفت ثواب در واست و ترمذی از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده است که وی میکرد بدو رکعت بعد از جمعه و پس وی چهار را و نوع
نیز از روایت ترمذی حدیث عطا آورده و گفته و فی روایة الترمذی قال رأیت ابن عمر صلی بعد الجمعة رکعتین ثم صلی بعد ذلک اربعا گفت عطا دیدم ابن عمر را که گذارد بعد از جمعه
دو رکعت پیشتر گذارد بعد از وی چهار رکعت چنانکه از امیر المؤمنین علی آورده و سنت نزد ابی حنیفه بعد از جمعه چهار است و نزد امامین شش نخست چهار بعد از وی دو و این حکم
نماز بعد از جمعه است اما سنت قبل الجمعة نیز ثابت است و بعضی از محدثین آن را انکار کرده و مبالغه نموده اند و بعض گفته اند که هر که اثبات سنت پیش از جمعه نموده است بقیاس
بر ظهر نموده و اثبات سنت بقیاس جائز نباشد کذا قیل و حق آنست که سنت قبل الجمعة ثابت است و کلام در وی طویل است و در شرح سفر السعادة آن را ذکر کرده ایم فانظر ثمه

باب صلوة اللیل بدانکه در نماز شب از آنحضرت صلی الله علیه وسلم روایات مختلفه آمده و در هر وقتی نوعی گذارده و متعبد مخیر است در آن بهر نوعی که تمسک کند شرف اتباع
دریابد و اگر در اوقات متعدده بهر نوعی از آن دست زند اوفق و انسب باشد سیزده و یازده و نه و هفت آمده و بعض علما پانزده نیز گفته اند و از سیزده اکثر نبود پس بعض سنت
فجر گفته و بعض بی آن و این اصح و اصوب است و گاهی وتر بیک رکعت کرده و گاهی بسه رکعت و در بعض روایات عدد وتر داخل آن شمرده و در بعض خارج و در بعض اطلاق کرده وتر را بر یک
رکعت و در بعض بر سه تا پنج و هفت و در بعض روایات تمام نماز شب را وتر گفته چنانکه در روایت ام سلمه آمده که بود آنحضرت که ایتار میکرد بسیزده رکعت و چون ضعف پیری شد
ایتار میکرد بهفت و در حدیث آمده است وتر کنید ای اهل قرآن و مراد بدان نماز شب داشته و وجهش آنست که نماز شب بضم وتر بدان وتر میگردد چنانکه نماز روز بضم نماز
مغرب وتر میگردد و وارد شده است که نماز مغرب وتر روز است و کلام در آنکه نماز تهجد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرض بود یا بر همه است بعد از ان منسوخ شد مشهور است
و مختار آنست که از امت منسوخ شد و بر آنحضرت باقی ماند تا آخر عمر و قد حقق ذلک فی موضعه الفصل الاول عن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی فیما بین ان یفرغ من
صلوة العشاء الی صلوة الفجر احدی عشرة رکعة روایت است از عائشه گفت بود آنحضرت که میگذارد در میان فارغ شدن آنحضرت از نماز عشا تا نماز فجر یازده رکعت را
یسلم من کل رکعتین سلام میداد بعد از هر دو رکعت و یوتر بواحدة و وتر میکرد بیک رکعت فیسجد السجدة من ذلک قدر ما یقرأ احدکم خمسین آیة پس سجده میکرد از ان وتر قدر
آنچه بخواند یکی از شما پنجاه آیت قبل ان یرفع رأسه پیش از آنکه بر دارد آنحضرت سر خود را در شرح این عبارت توجیهات کرده اند ظاهر آنست که مراد آنست که سجده میکرد سجده
از سجدات وتر را یا همه سجدهای او را طویل آن قدر که کسی بخواند پنجاه آیت و بعضی از شافعیه بر آن حمل کرده اند که مراد سجده شکر است که میکرد بشکرانه وقوع این فعل از وی
و توفیق صدور عبادت و در جواز سجده منفرده خارج از صلوة خلاف است چنانکه در باب سجود الشکر بیاید اما آنچه واقع شده است عمل بر آن در بعض بلاد که بعد از وتر دو سجده
کنند بکیفیت معروفه و واقع شده است فضل آن در بعض روایات فقهیه ضعیفه مرجوحه اصلی ندارد و از اخبار و آثار وارد نشده است تا بآن روایت فقهیه مختار و عمل بنیت بر آن
و در حرمین الشریفین بلکه در سائر دیار عرب و حدیثی درین باب روایت کرده شده است که حکم کرده اند بر آن بوضع و آثار وضع بر آن لائح است و نرفته است هیچ یکی از ائمه
مذاهب اربعه بسنیت و نه باستحباب آن و اکثر حنفیه و دیار عرب آن را نمی شناسند و بعض نقل میکنند کراهت آن را کذا قالوا فاذا سکت المؤذن من صلوة الفجر در اکثر روایات سکت
بتاء فوقانیه است از سکوت یعنی چون خاموش میشد مؤذن از نماز فجر و بعض سکب بباء موحده نیز روایت کرده اند از سکب بمعنی ریختن و این نیز راجع بمعنی سکوتست یعنی چون بس کرد مؤذن
اذان را در گوشها و تبین له الفجر و ظاهر میشد مر آنحضرت را طلوع فجر اشارتست بآنکه آنحضرت اکتفا میکرد در ادای سنت فجر باذان مؤذن شاید که خطا کرده باشد و در شب
گفته باشد بلکه تحقیق میکرد وقت را قام فرکع رکعتین خفیفتین می ایستاد آنحضرت پس میگذارد دو رکعت سبک را چنانکه در سنت آمده است که قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد
میخواند ثم اضطجع علی شقه الایمن پس تر میخفت به پهلوی راست شرح این در حدیث ثالث بکنیم حتی یأتیه المؤذن للاقامة تا آنکه می آمد او را مؤذن بجهة اقامت نماز یعنی باعلام
بجمع جماعت فیخرج پس بیرون می آمد آنحضرت متفق علیه و عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا صلی رکعتی الفجر گفت عائشه بود آنحضرت چون میگذارد دو سنت فجر را فان کنت
مستیقظة حدثنی پس اگر میبودم من بیدار سخن میکرد با من و الا اضطجع و اگر نی خفت رواه مسلم و بخاری نیز در باب الحدیث بعد رکعتی الفجر و در باب من تحدث بعد الرکعتین

والا فاضطجع روایت کرده و ازین حدیث جواز تکلم بعد از سنت فجر معلوم شده و ترمذی برای تکلم بعد از سنت فجر بابی عقد کرده و حدیثی از عائشه درین باب آورده بلفظ اذا صلی رکعتی الفجر فان کانت له الی حاجة کلمنی والا خرج الی الصلوة و گفته هذا حدیث حسن صحیح و گفته مکروه داشته اند بعضی از علما از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم وغیرهم کلام بعد طلوع فجر تا گذاردن نماز فجر را الا آنچه باشد از ذکر خدا سبحانه یا سخنی که چاره نیست از ان و همین است قول احمد و اسحق انتهی و تکلم آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازین قبیل بود چنانکه قول عائشه فان کانت له الی حاجة کلمنی مشعر است بدان و فرضا اگر نه ازین قبیل باشد هم مبطل سنت و موجب اعاده نیست مگر بجهة شدت کراهت تکلم درین وقت احتیاطا اعاده تکمیلا و عنها قالت کان النبی پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا صلی رکعتی الفجر چون میگذارد دو رکعت سنت فجر را اضطجع علی شقه الایمن خواب میکرد بر پهلوی راست خود متفق علیه بدانکه کلام درین حدیث از دو وجه است یکی اضطجاع بعد سنت فجر دوم اضطجاع بر شق ایمن اما اول بعضی از ظاهریه بوجوب اضطجاع رفته اند غریب تر آنکه بعض شرط صحت فرض داشته اند که اگر نکنند باطل گردد فرض وی و جماعه بکراهت آن رفته اند و آن را بدعت شمرده پوشیده نماند که قول به بودن او بدعت بعید است از جهة ورود احادیث صحیحه در این باب گویند بود و بعد از ان منسوخ گشته یا از خصائص آنحضرت صلی الله علیه وسلم دارند یا حمل کنند بر بودن آن بقصد استراحت نه بر وجه تعبد و همچنین قول بوجوب نیز بعید است از جهة اختلاف روایات در وی و در بعض روایات ذکر اضطجاع نیامده و همین قدر آمده که گذارد دو برآمد پس قول مختار آن باشد که مستحب است نه مکروه و نه واجب و امام ابوحنیفه گفته که اگر برای استراحت باشد و دفع تعب که حاصل شده است از نماز شب نیکوست و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز ازین قبیل بوده است و امام مالک هم برین است و اما ثانی عادت کریمه اضطجاع بر شق ایمن بود در جمیع احوال و گفته اند که حکمت دران آنست که تا استغراق در نوم حاصل نگردد زیرا که قلب که مضغه صنوبریست در جانب یسار است و اگر بر شق ایسر بخوابد [illegible] قلب و غالب آمد استراحت و مستغرق میگردد نوم و بر تقدیر اضطجاع بر شق ایمن قلب معلق میماند پس غالب نمیشود استراحت و مستغرق نمیگردد نوم و میسر میگردد انتباه و استیقاظ و لهذا اطبا نوم بر شق ایسر قرار داده اند از برای طلب راحت قلب و هضم طعام از جهة توجه حرارت غریزیه بداخل بدن در حالت نوم و هر چند نوم غالب تر و غرق تر راحت بیشتر و هضم طعام وافر تر و صاحب شرع اختیار کرد نوم بر شق ایمن از برای طلب خفت نوم و تهیه قیام لیل و لازم است این را تقلیل طعام بعد از ان بدانکه در احادیث صحیحه آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نوم میکرد درین اضطجاع که بعد از رکعتین فجر میکرد تا شنیده میشد آواز خواب بعد از ان برمیخواست و بنماز میرفت بی آنکه وضوی تازه کند و عدم نقض وضو بنوم از خصائص آنحضرت بحکم تنام عیناه و لا ینام قلبی بعض گویند از خصائص انبیا صلوات الله علیهم اجمعین و در باب اذان در قصه لیلة التعریس کلامی باین مقام گذشت فتذکر و عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة گفت عائشه بود آنحضرت میگذارد از شب سیزده رکعت منها الوتر از جمله آن سیزده رکعت وتر بود یک رکعت یا سه رکعت و رکعتا الفجر و از انجمله دو رکعت سنت فجر بود یعنی سیزده رکعت که در نماز شب گفته اند دو رکعت فجر نیز در ان شمرده اند از جهة قرب و اتصال انتهای آن بدان و اصل نماز شب آنحضرت یازده بود چنانکه در روایات دیگر آمده است و صاحب سفر السعادة گفته است که صواب آنست که سیزده رکعت ورای رکعتین فجر بود و اما وتر داخل است دران رواه مسلم و عن مسروق قال سالت عائشة عن صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم باللیل روایت است از مسروق که از مشاهیر تابعین است او را در خردی دزدیده بودند از انجهة مسروق نام او شد گفت پرسیدم عائشه را از نماز آنحضرت در شب فقالت پس گفت عائشه سبع و تسع و احدی عشرة رکعة بود نماز آنحضرت در شب گاهی هفت و گاهی نه و گاهی یازده سوی رکعتی الفجر ورای دو رکعت سنت فجر ظاهر این است که این متعلق باحدی عشرة است و در وی اشارتست بانکه در روایت سیزده رکعت با رکعتین فجر است رواه البخاری و عن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل لیصلی بود آنحضرت چون برمیخواست از شب برای آنکه نماز کند افتتح صلوته برکعتین خفیفتین آغاز میکرد نماز خود را بدو رکعت سبک که مراد بدان دو رکعت است که بعد از وضو میگذارد و تخفیف در وی مستحب است و در روایات تخفیف آن وارد شده قولا و فعلا رواه مسلم و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام احدکم من اللیل فلیفتتح الصلوة برکعتین خفیفتین گفت آنحضرت چون برخیزد یکی از شما از شب پس باید که شروع کند بدو رکعت سبک رواه مسلم و عن ابن عباس قال بت عند خالتی میمونة لیلة گفت ابن عباس شب کردم نزد خاله خود که ام المومنین میمونه است شبی و بود وی رضی الله عنها در ان زمان حرم و النبی صلی الله علیه وسلم عندها و بود آنحضرت نزد میمونه در نوبت او فتحدث رسول الله صلی الله علیه وسلم مع اهله ساعة پس سخن کرد آنحضرت با اهل خود که میمونه است ساعتی و درینجا دلیل است بر اباحت کلام بعد از عشا اگر مصلحتی باشد در ان چنانکه در باب اوقات الصلوة نیز گذشت ثم رقد پس خواب کرد آنحضرت فلما کان ثلث اللیل الآخر پس هنگامی که باقی ماند ثلث اخیر از شب او بعضه یا باقی ماند بعضی از ثلث اخیر که سدس اخیر باشد قعد بیدار شد و نشست فنظر الی السماء فقرأ پس نگاه کرد بسوی آسمان پس خواند این آیت را ان فی خلق السموات والارض و اختلاف اللیل والنهار لایات لاولی الالباب حتی ختم السورة تا آنکه ختم کرد سوره را یعنی تا آخر سوره خواند و در بعضی روایات پنج آیت تا آنکه لا تخلف المیعاد نیز آمده و نیز خواندن این آیت بعد از ایستادن و نظر کردن بآسمان و در بعض روایات نیز بر ذمسواک کردن آمده است ثم قام الی القربة پس برایستاد آنحضرت و رفت بسوی مشک آبی که در انجا بود و قربه بکسر قاف و سکون را مشک فاطلق شناقها پس بکشاد بند مشک را و شناق بکسر شین و تخفیف نون و قاف در آخر رشته یا دوالی که بدان دهن مشک را بندند ثم صب فی الجفنة پس ریخت آب از مشک در کاسه و جفنه بفتح جیم و سکون فا و نون کاسه بزرگ ثم توضأ وضوء احسنا بین الوضوئین پس وضو کرد آنحضرت وضوئی نیک میان دو وضو یعنی متوسط میان اسراف و تقتیر نه بسیار آب ریخت که بسر حد اسراف کشد و نه چندان کم که اعضا تر نشود و سیراب نگردد چنانکه گفت لم یکثر و قد ابلغ بسیار نکرد و در رسانیدن آب و تحقیق رسانید آب را بهر جا که باید رسانید و نیکو رسانید فقام فصلی پس شروع کرد در نماز و ایستاد بنماز فقمت و توضأت فقمت عن یساره پس برخواستم من نیز از خواب و وضو کردم پس ایستادم در نماز جانب دست چپ آنحضرت

فاخذ باذنی فادارنی عن یمینه پس گرفت گوش مرا پس بگردانید مرا و ایستاده کرد بجانب راست خود فتتامت صلوته ثلث عشرة رکعة پس تمام شد و کامل شد نماز آنحضرت سیزده رکعت
و این سیزده با وتر خواهد بود و لیکن دو رکعت سنت فجر خارج از آنست پس این مخالف نیست بحدیث عائشه که گفت رکعتان الفجر داخل آن سیزده بود و چون مقرر شده است که نماز آنحضرت در
شب مختلف بود گاهی چنان خواهد بود و گاهی چنین و مدار و قطب احادیث نماز شب حدیث عائشه و ابن عباس است ثم اضطجع و بعد از گذاردن سیزده رکعت نماز شب خفتید بر پهلو
فنام پس خواب کرد حتی نفخ تا آنکه دم کرد چنانکه در خواب مبتلا شد و کان اذا نام نفخ و بود آنحضرت چون بخواب میرفت دم میکرد و آوازی هم میکرد چنانکه آن آواز شنیده میشد و
این علامت کشادگی مجرای نفس و سلامت وی از سده و صفائی قوای جسمانی است فآذنه بلال بالصلوة پس اعلام کرد او را بلال بنماز و رسیدن وقت صبح و حضور مردم و جمع شدن
ایشان در مسجد و این اعلام دیگر بود دانه بلال برای اذان در وقتیکه تاخیر راه می یافت و امتدادی میشد در خواب فصلی پس برخاست آنحضرت از خواب و گذارد نماز سنت را و لم
یتوضأ و وضوی دیگر نکرد بجهة خواب از جهة عدم نقض نوم وضوی آنحضرت را چنانکه معلوم شد و کان فی دعائه و بود در دعای آنحضرت که میان سنت فجر و فرض وی میخواند و عمل
اکثر مشائخ برین است و خواندن آن دعا بعد از تهجد نیز آمده است و درین حدیث نیز ممکن است حمل بر آن و آن را دعای طویل میگویند شیخ امام شهاب الدین سهروردی در عوارف
گفته است که ندیدیم ما کسی را که مواظبت نموده باشد برین دعا مگر آنکه برزدی برکتی و نورانیتی هست و این دعا دراز است و در آخر وی این کلمات ست اللهم اجعل فی قلبی نورا خداوندا بگردان
و پیدا کن در دل من نور و فی بصری نورا و بگردان در بینائی من نور و فی سمعی نورا و بگردان در شنوائی من نور و عن یمینی نورا و بگردان در جانب راست من نور و عن یساری نورا و بگردان
در جانب چپ من نور و فوقی نورا و بگردان بر زبر من نور و تحتی نورا و بگردان زیر من نور و امامی نورا و پیش من نور و خلفی نورا و پس من نور تا از هر شش جهت نور ایمان و یقین و
شهود در گیرد و بتمامه وجود مرا نورانی بلکه نور گرداند و اجعل لی نورا و بگردان و پیدا کن برای من نور را و پیدا کن در زبان من نور تا بر دیگران که اراده اقتباس انوار شهود و
استفاضه اسرار وجود نمایند بزبان نورانی سالم از اختلاط ظلمت ابهام و ایهام بتعبیر نمایم و تبیان نور وحی و الهام بی شوب شبهه اکاذیب و هم براه راست هدایت کنم و ذکر
کرده است آن بعض و عصبی و لحمی و دمی و شعری و بشری پی و گوشت و خون و موی و روی و پوست را و بعض گفته و اجعل فی عصبی نورا و لحمی نورا و دمی نورا و شعری نورا و
بشری نورا متفق علیه و فی روایة لهما ای للبخاری و مسلم را این نیز زیاده آمده و اجعل فی نفسی نورا و بگردان در نفس من که عبارت است از روح حیوانی و برزخ است میان روح
و جسم و متوسط در نور و لطافت و ظلمت و کثافت تا بنور احکام روحانیت متصف گردد و جهة نورانیت غالب آید و همه خیر و طاعت زاید چنانکه گفت و اعظم لی نورا و عظیم و بزرگ
گردان برای من نور را و فی اخری لمسلم و در روایتی مسلم را این نیز آمده که اللهم اعطنی نورا خداوندا بده مرا نور و این مجمل تتمه تفصیلات مذکوره است یعنی از نورانیت خود آنچنان
نصیب من کن که ظاهر و باطن و جسم و روح و زیر و زبر و پیش و پس و چپ و راست مرا در گیرد تا چنان شوم که گفته است شعر از درونم میروی بیرون در گرفتی درون و بیرون
و چون نور اسم خاص الهی و مصدوق ذات مقدس اوست درویشی حاصل این دعا را این مصراع خوانده است که ع سرتا پایم فدای سرتا پایت انه بکل شیء محیط وعنه انه رقد
عند رسول الله صلی الله علیه وسلم و هم از ابن عباس است و ظاهر آنست که این هم در خانه میمونه است که وی خواب کرد نزد آنحضرت و آنحضرت نیز خواب کرد فاستیقظ پس بیدار شد
آنحضرت فتسوک و توضأ پس مسواک کرد و وضو ساخت و هو یقول و حال آنکه وی میگوید و میخواند این آیات را ان فی خلق السموات والارض حتی ختم السورة تا آنکه ختم کرد
سوره را ثم قام پس برخاست و برای نماز فصلی رکعتین پس گذارد دو رکعت اطال فیهما القیام والرکوع والسجود دراز کرد درین دو رکعت قیام را و رکوع را و سجود را ثم انصرف
فنام حتی نفخ پس برگشت از نماز پس خواب کرد تا آنکه دم کرد ثم فعل ذلک ثلث مرات پس کرد مجموع آن را سه بار است رکعات تا مجموع آن شش رکعت شد کل ذلک یستاک
و یتوضأ و یقرأ هؤلاء الآیات در هر بار از آن مسواک میکرد و وضو میساخت و میخواند این آیتها را ثم اوتر بثلث بعد از آن وتر کرد بسه رکعت رواه مسلم این حدیث دلیل
بر شرعیت وتر بسه رکعت و در بسیاری از روایات وتر بیکرکعت آمده و شافعیه مبالغه کرده اند در تزییف قول بثلث و حال آنکه احادیث و آثار صحیحه در آن آمده و حق آنست
که ایتار بسه رکعت و رکعت واحده مختلف فیه است میان علما از صحابه و من بعدهم و هردو مشروع است چنانکه در باب وتر بیاید و این اختلاف در اولی و افضل است و الا خلاف نیست بیکی
و ایتار بثلث و عن زید بن خالد الجهنی بضم جیم و فتح ها انه قال لارمقن صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم اللیلة روایت است از زید بن خالد که از مشاهیر صحابه است و روایت کرد از آنحضرت
و از عائشه و ابی طلحه و روایت کرده از وی ابو سلمه و عطاء بن یسار و غیر ایشان مات بالکوفة سنة ثمان و سبعین که وی گفت هر آینه نگاه کنم و تامل کنم در نماز آنحضرت را امشب که چگونه
میگذارد فصلی رکعتین خفیفتین پس گذارد آنحضرت دو رکعت سبک را ثم صلی رکعتین طویلتین طویلتین طویلتین بعد از آن گذارد دو رکعت دراز دراز دراز
یعنی در غایت درازی ثم صلی رکعتین و هما دون اللتین قبلهما پس گذارد دو رکعت و حال آنکه این دو رکعت فرود این دو رکعت بودند که پیش گذارد ثم صلی رکعتین و هما دون اللتین قبلهما
پس گذارد دو رکعت و آن دو رکعت فرود آن دو رکعت بودند که پیش گذارده ثم صلی رکعتین و هما دون اللتین قبلهما پس گذارد دو رکعت بهمین صفت که دون دو رکعت پیش بودند ثم صلی رکعتین
و هما دون اللتین قبلهما این پنج دوگانه شد باین ترتیب که هر دوگانه متاخر کوتاه تر از دوگانه متقدم بود ثم اوتر پس وتر خواند فذلک ثلث عشرة رکعة پس آن سیزده رکعت است
اگر دو رکعت خفیفه را داخل این نماز ندارند پس این مبنی است بر ایتار بسه رکعت و اگر داخل دارند ایتار بر رکعت باشد و اول اظهر است زیرا که آن برای وضو است نه نماز شب
رواه مسلم و گفت مؤلف که قوله ثم صلی رکعتین و هما دون اللتین قبلهما اربع مرات یعنی این قول چهار بار است تا مجموع آن هشت رکعت باشد و با آن دو رکعت نخستین که در غایت طول
گذارده ده رکعت گردد هکذا فی صحیح مسلم همچنین است در صحیح مسلم و افراده من کتاب الحمیدی و در افراد مسلم از کتاب حمیدی که جمع بین الصحیحین کرده و در وی سه قسم احادیث است یکی

متفق علیه که بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند دوم افراد بخاری که مخصوص است ببخاری و متفرد است وی بروایت آن سوم افراد مسلم که متفرد است مسلم بروایت آن و بخاری ازان
روایت نکرده پس این عبارت در متن صحیح مسلم چهار بار واقع شده است و در کتاب حمیدی نیز همچنین است و موطا مالک و سنن ابی داود و جامع الاصول همچنین است در موطا که
کتاب امام مالک است و در سنن ابی داود و در جامع الاصول که جمع میان صحاح سته کرده است و این کلام مبنی بر مبالغه در رد است از مؤلف بر صاحب مصابیح که این قول را سه بار ذکر
کرده است تا مجموع یازده رکعت گردد و بعض شراح توجیه کرده اند که طویلتین ثم طویلتین ثانیا محمول است بر شش رکعت بحذف حرف عطف و رکعتین خفیفتین خارج اند و ترتیب رکعت پس مجموع با این توجیه سیزده رکعت [طویلتین]
باشد و این توجیه تکلف است و ظاهر نیست که تکرار طویلتین برای تاکید و مبالغه در تطویل است چنانکه گفتیم و عن عائشة رضی قالت لما بدن رسول الله صلی الله علیه و سلم و ثقل یعنی هرگاه که مسن و معمر و تن دار
شد آنحضرت و گران شد بدن مبارک وی بجهت ضعف پیری کان اکثر صلوته جالسا و بیشتر نماز شب وی یا مطلق نوافل نشسته متفق علیه بدن در حدیث بتخفیف دال و ضم آن روایت کرده اند
از بدانت یعنی فربهی و تن داری و بفتح دال و تشدید آن نیز روایت است از تبدین یعنی کبر سن و بعض علما این روایت را مرضی تر داشته اند زیرا که در حلیه شریف آنحضرت معتدل الخلق متماسک
البدن نوشته اند و سمن و فربهی منافی آنست و بعض ترجیح روایت اولی نموده اند بحدیث عائشه که در روایت دیگر آمده است فلما اسن اخذه اللحم و اخذ لحم بروجه اعتدال منافی اعتدال خلق و
بدن نیست والله اعلم و عن عبد الله بن مسعود قال لقد عرفت النظائر التی کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقرن بینهن گفت ابن مسعود بتحقیق شناخته ام من سورها را که نظیر و مثل یکدیگر اند در قدر و نزدیک
و طول و قصر که نزدیکی میکرد آنحضرت میان آن سور فذکر عشرین سورة من اول المفصل علی تالیف ابن مسعود پس ذکر کرد ابن مسعود بیست سوره را از اول مفصل و معنی مفصل در باب القراءة معلوم شد که
بر قول مشهور ابتدای آن از سوره حجرات است و آخر اما این سور که نظائر یکدیگر اند علی تالیف ابن مسعود اند که مصحف را جمع کرده بود و بعض صحابه قرآن را موافق بعض مصالح ترتیبی داده بودند چنانکه ابی بن کعب
و عبد الله بن مسعود و میگویند که امیر المؤمنین علی هم نیز ترتیبی داده بود بر وفق نزول که ناسخ و منسوخ ازان معلوم میشد اما بعد ازان که ثابت شده است که ترتیب قرآن بوحی است و آن نیز منزل است و
جبرئیل در وقت انزال میگفت که این سوره را بعد از فلان سوره باید نهاد و این آیت را در فلان سوره در فلان موضع باید نهاد و اجماع نیز بران انعقاد پذیرفت و مصاحف عثمانی باتفاق صحابه نوشته شد
دیگر محل خلاف و جای اشتباه نماند و اقران که آنحضرت میان نظائر میکرد این چنین میکرد که قراءة میکرد دو سورتین فی رکعة دو دو سوره را در یک رکعت آخرهن آخر آن بیست سوره بودند و سوره حم
الدخان و عم یتساءلون و طیبی آن بیست سوره را ذکر کرده بترتیبی مخالف آنچه سیوطی در اتقان ذکر کرده است والله اعلم متفق علیه الفصل الثانی عن حذیفة انه رای النبی صلی الله علیه و سلم یصلی من اللیل
از حذیفه که وی دید آنحضرت را که نماز میگذارد در زمانی از شب فکان یقول پس بود آنحضرت که میگفت الله اکبر ثلثا سه بار و میگفت ذو الملکوت و الجبروت و الکبریاء و العظمة ملکوت مبالغه ملک
و جبروت مبالغه جبر است بمعنی قهر و غلبه این صیغه بمعنی مبالغه بسیار می آید مثل رحموت و رغبوت و کبریا و عظمت در معنی نزدیک هم اند و اگر یکی را بر ذات حمل کنند و دیگری را بر صفات وجهی دارد ثم استفتح پس
میخواند دعای استفتاح را و ادعیه استفتاح سابقا در باب ما یقرأ بعد التکبیر گذشته است فقرأ البقرة پس خواند سوره بقره را یعنی بعد از فاتحه ثم رکع پس رکوع کرد فکان رکوعه نحوا من قیامه پس بود رکوع
وی مانندی از قیام وی در تطویل یعنی چنانکه قیام را از قدر معتاد دراز کرد بتطویل قراءت رکوع را نیز از معتاد معهود تطویل داد بتکثیر ذکر و تسبیح نه آنکه حقیقة مقدار قیام و رکوع برابر بود و نزدیک بیکدیگر
بودند کذا قالوا و گاهی هر دو برابر نیز میبودند چنانکه نسائی از حدیث عوف بن مالک روایت کرده و آنرا در شرح ذکر کرده ایم والله اعلم و کان یقول فی رکوعه و بود آنحضرت که میگفت در رکوع خود
سبحان ربی العظیم و در روایات اذکار و ادعیه دیگر نیز آمده ثم رفع راسه من الرکوع پس برداشت سر خود را از رکوع فکان قیامه نحوا من رکوعه پس بود قیام وی بعد از رکوع مانندی از رکوع وی
در تطویل بوجهی که معلوم شد یقول میگفت در قومه لربی الحمد مر پروردگار مراست سپاس و ستایش همین اکثر میگفت و اذکار دیگر نیز وارد شده است ثم سجد فکان سجوده نحوا من قیامه پس سجده کرد پس بود
سجده وی مانندی از قومه و کان یقول فی سجوده پس میگفت در سجده خود سبحان ربی الاعلی و اذکار و ادعیه نیز آمده ثم رفع راسه من السجود و کان یقعد فیما بین السجدتین نحوا من سجوده و بود که می نشست در
میان دو سجده مانندی از سجده خود و کان یقول رب اغفر لی رب اغفر لی مکرر و در بعضی روایات زیاده بران کلمات دیگر نیز میگفت چنانکه در باب سجود گذشت فصلی اربع رکعات پس گذارد چهار رکعت
قرأ فیهن خواند درین چهار رکعت این چهار سوره را البقرة و آل عمران و النساء و المائدة او الانعام شک کرده است شعبه که راوی حدیث است که در رکعت چهارم سوره مائده خواند یا
سوره انعام رواه ابو داود و عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قام بعشر آیات لم یکتب من الغافلین هر کسیکه قیام لیل کند یعنی نماز شب گذارد بده آیه که بخواند آنها را در رکعت
یا رکعات و ظاهر آنست که مراد غیر فاتحه است نوشته نشود آنکس از جمله غافلان یعنی همین مقدار شب برخاستن و قرآن خواندن این فائده کند که نام غفلت از غافلان برداشته و از اهل غفلت
موسوم نگردد اما تخصیص غفلت بر آن مدد این ادنی درجات است و من قام بمائة آیة کتب من القانتین و کسیکه قیام نماید بصد آیت نوشته میشود از جمله قانتان و مطیعان یعنی بامر الهی قیام کنندگان در نماز و طاعت
گذارندگان و این اوسط مراتب است و قنوت بمعنی طاعت و طول قیام و خشوع و خضوع آید و من قام بالف آیة کتب من المقنطرین و کسیکه قیام کند بهزار آیت نوشته شود از بسیار گرد کنندگان ثواب
و مانند آنهای که اموال کثیر گرد آورده اند و قنطار مال کثیر را گویند و گویند که اقل آن مقدار هزار دینار است و این اعلی مقامات است و فوق آن مراتب و مقامات بسیار است رزقنا الله رواه
ابو داود و عن ابی هریرة قال کانت قراءة النبی صلی الله علیه و سلم باللیل گفت ابو هریرة بود قراءت آنحضرت در نماز شب یا عامتر مختلف یرفع طورا و یخفض طورا یعنی بلند میخواند گاهی و یخفض طورا و پست
میخواند گاهی هر طور که وقت اقتضا میکرد و گفته اند که اگر تنها میبود بلند میخواند و اگر در آنجا خواب کننده بود پست میخواند رواه ابو داود و عن ابن عباس قال کانت قراءة النبی صلی الله
علیه و سلم علی قدر ما یسمعه من فی الحجرة و هو فی البیت گفت ابن عباس بود قراءت آنحضرت باندازه آنکه میشنید آنرا کسیکه در صحن خانه میبود در حالیکه آنحضرت در درون خانه میبود و حجره را
تفسیر بصحن خانه و ایوان خانه کرده اند و بعضی از شارحان گفته اند که مراد به بیت و حجره یک بیت یعنی چون در خانه میخواند آنکه در خانه میبود میشنید و در بعض روایات آمده که چون آنحضرت
در نماز بمسجد میخواند آنکه بیرون مسجد میبود میشنید رواه ابو داود و عن ابی قتادة قال ان رسول الله روایتست از ابی قتاده گفت بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خرج لیلة فاذا هو

بابی بکر یصلی پیرون آمد شبی پس ناگاه که وی بابو بکر طاقی است با ابو بکر که نماز میگذارد و هو یخفض من صوته و حال آنکه ابو بکر پست میکرد چیزی از آواز خود را و مر بعمر و هو یصلی رافعا صوته و گذشت بعمر
و عمر نماز میگذارد و بلند کننده آواز خود را قال گفت ابو قتاده فلما اجتمعا عند النبی پس هنگامیکه جمع شدند ابو بکر و عمر نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت آنحضرت یا ابا بکر مررت بک و انت
تخفض صوتک ای ابو بکر گذشتم بتو و تو نماز میکردی در حالی که پست میکردی آواز خود را اسلوب پست کردن آواز چیست قال گفت ابو بکر قد اسمعت من ناجیت تحقیق می شنوانیدم کسی که مناجات
میکردم او را و او را میگفتم با وی یا رسول الله یعنی باری تبارک و تعالی و قال لعمر مررت بک و انت تصلی رافعا صوتک و گفت آنحضرت مر عمر را گذشتم بتو و تو نماز میکردی بلند کننده آواز
خود را . . سلب بلند کردن آواز چه بود فقال پس گفت عمر یا رسول الله اوقظ الوسنان بیدار میکنم خوابناکان و غافلان را که در وقت عبادت بیدار نمیشوند و
میخواهند که بیدار باشند و لیکن گرانی خواب و تلبیس شیطان نمیگذارد که بیدار شوند و اطرد الشیطان و میرانم شیطان را تا بشنیدن قرآن بگریزد و گرد دایره وسواس نگردد و خود شیطان از
سایه عمر میگریخت و چون قرآن شنود گرد آن مکان نگردد و هر یکی ازین دو بزرگ نیت خود را بیان کرد و هر دو صحیح است مانند آنکه میگویند که در جائیکه کسی در خواب باشد ذکر بلند نباید
گفت و قرآن بلند نباید خواند پس قول عمر اوقظ الوسنان چه باشد و در تقریر ترجمه اشارتی بجواب ازین سخن کرده شده و نه که آنجا که عمر نماز میکرد و بلند میخواند کسی خفته نبود و بلکه مقصود تنبیه غافلان
بود و بعض مشائخ شنیده ام که هر که نماز میکند و سجده است و را بیدار تا اگر دو هر که نه چنین باشد نباید کرد تا در آن یکساعت مکلف نباشد و خود اهل ازمان همه نماز گذار و بجد در کار بودند فقال النبی
صلی الله علیه وسلم یا ابا بکر ارفع من صوتک شیئا بلند کن آواز خود چیزی و این همه پست مخوان و قال لعمر اخفض من صوتک شیئا و گفت مر عمر را پست کن آواز خود چیزی را این هدایت است
بطریق وسط و اعتدال تصرف است تغییر آنچه ایشان بران بوده اند چنانچه عادت مرشدان و تصرفات ایشان است رواه ابو داود و روی الترمذی نحوه و عن ابی ذر قال قام رسول الله
صلی الله علیه وسلم حتی اصبح بآیة قیام لیل کرد آنحضرت تا وقت صبح بیک آیت یعنی همین آیه را در نماز تکرار میکرد و تفکر و تدبر مینمود و بعضی از شافعیه گفته اند که درین دلالت است که تکرار
فاتحه در قیام واحد مبطل صلوة است و تکرار سوره ضرر ندارد بلکه مستحب است نزد ایشان ما از حضرت شیخ پرسیدم رحمة الله علیه که گاهی تکرار اهدنا الصراط تا آخر سوره خوش می آید و ذوق می بخشد
چه کار باید کرد فرمود در نماز فرض خود نباید کرد و در نماز نفل مختار است و الآیة و آیتی که آنحضرت تمام شب تا صبح میخواند این آیت است ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزیز
الحکیم و این آیت قول عیسی است علیه السلام در حق قوم خود که بدرگاه حق گفت اگر عذاب میکنی ایشان را پس ایشان بندگان تواند چه جایزه دارد بتقصیرات خود مستحق اند و محل رحمت و مغفرت اند
و اگر بخشی و می آمرزی مر ایشان را با وجود استحقاق عذاب پس تو غالبی کسی را مجال نیست که گوید چرا کردی و حکیمی لابد در ان حکمتی و مصلحتی خواهد بود و گویا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم حال امت
خود را بدرگاه عزت عرض کرد و آمرزش خواست رواه النسائی و ابن ماجه و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم رکعتی الفجر فلیضطجع علی یمینه چون بگذارد یکی از شما
دو رکعت سنت فجر را پس باید که بخسپد بر جانب دست راست خود و شرح این گذشت و درین حدیث امر واقع شده بفعل آن و ازینجاست که بعض اهل ظواهر حکم بوجوب آن کرده اند
رواه الترمذی و ابو داود الفصل الثالث عن مسروق قال سألت عائشة ای العمل کان احب الی رسول الله گفت مسروق پرسیدم عائشه را کدام عمل بود دوست داشته تر بسوی پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم قالت الدائم گفت عائشه محبوب ترین عملها نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم عملی بود که مواظبت کند و استمرار نماید عامل بران و در بعض روایات آمده است که اگرچه آن
عمل قلیل بود قلت فای حین کان یقوم من اللیل گفتم پس در کدام هنگام برمیخواست از شب قالت کان یقوم اذا سمع الصارخ گفت عائشه بود آنحضرت که برمیخواست وقتی که می شنید آواز کننده
را مراد مرغ سحر است که آواز میکند در آن وقت و گفته اند که عادت بر آنست که آواز مرغ بعد از نیم شب میباشد یا نزدیک بآن و این مکرر باختلاف عادات در بلاد باشد و در بلاد ما غالب
در ثلث اخیر بلکه سدس اخیر میباشد متفق علیه و عن انس قال کنا نشاء ان نری رسول الله صلی الله علیه وسلم فی اللیل مصلیا الا رأیناه گفت انس بودیم ما که میخواستیم که ببینیم آنحضرت
در شب نماز گذارنده مگر آنکه میدیدیم او را نماز گذارنده و لا نشاء ان نراه نائما الا رأیناه و نبودیم ما که میخواستیم که ببینیم آنحضرت را خواب کننده یعنی در شب نماز هم میکرد و قیام هم مینمود
و تمام شب بیدار نمیبود و نه تمام شب خواب میکرد پس هم در خواب میدیدیم او را و هم بیدار میدیدیم رواه النسائی و عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف از کبار تابعین است قال
گفت ان رجلا من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم قال قلت و انا فی سفر مع رسول الله بدرستی که مردی از اصحاب آنحضرت گفت که گفتم با خود و قرار دادم و حال آنکه بودم من در سفری با پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم و الله لارقبن رسول الله صلی الله علیه وسلم للصلوة بخدا سوگند هر آینه نظر کنم و تامل نمایم و نگاه دارم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم برای نماز یعنی میخواهم که نماز تهجد
او ببینم و تامل نمایم و محفوظ دارم حتی اری فعله تا به بینم فعل او را که چه طور میکند فلما صلی صلوة العشاء پس هرگاه که گذارد آنحضرت نماز عشاء و هی العتمة و آن نماز عشا که او را عتمه میخوانند
ازین نام که او را هم عشا میگویند و در اول اعراب نماز مغرب را عشا میگفتند و عشا را عتمه یعنی تاریکی بعد از آن نهی از آن واقع شد و تحقیق این معنی با بعاد ریا در باب اوقات صلوة گذشته
اضطجع هویا من اللیل پهلو نهاد و بخفت آنحضرت زمانی دراز از شب و هوی بفتح ها و کسر واو و تشدید یا زمان طویل بعض گفته اند که مخصوص است بشب ثم استیقظ پس بیدار شد فنظر
فی الافق پس نظر کرد و نگریست آسمان یعنی در آسمان و در اکثر روایات فی السماء واقع شده گویا ذکر افق درین روایت بجهة آنست که ستارها در افق و نزدیک آن روشن تر و تابان تر
میباشند فقال پس خواند این آیت ربنا ما خلقت هذا باطلا حتی بلغ الی انک لا تخلف المیعاد تا این آیت و در روایات دیگر ابتدا از ان فی خلق السموات و الارض تا آخر سوره
انک لا تخلف المیعاد است ثم اهوی رسول الله صلی الله علیه وسلم الی فراشه فاستل منه سواکا پس میل کرد آنحضرت بسوی جامه خواب خود پس کشید از جامه خود مسواک را
کشیدن چیزی بنرمی چنانکه شمشیر از نیام ثم افرغ فی قدح من اداوة عنده ماء [illegible]

ثم استن

ثم استیقظ فصنع کما صنع اول مرة پیش بیدار شد پس کرد چنانکه کرد اول بار وقال مثل ما قال وگفت مانند آنچه گفت اول بار از ادعیه و اذکار فصلّی رسول الله پس گزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثلث
مرات قبل الفجر سه بار پیش از فجر رواه النسائی وعن یعلی بفتح تحتانیه وسکون مهمله وفتح لام بن مملک بفتح میم اولی وسکون ثانیه وفتح لام از طبقهٔ ثالثه است از تابعین روایت میکند انه سأل ام سلمة
زوج النبی که وی پرسید ام سلمه را که جفت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم عن قراءة النبی از قراءت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وصلوته واز نماز وی که بچه کیفیت میخواند قرآن را و بچه طریق میگذارد
نماز فقالت پس گفت ام سلمه ما لکم وصلوته چکار میکنید شما با نماز او وچه میپرسید از ان وکجا میتوانید کرد مانند آن وبعض شارحان گفته اند که مراد ام سلمه تحسر وتلهف است از تذکر احوال
آنحضرت بجریان ذکر وی صلی الله علیه وسلم پس گذشت ذکر صلوة کرد وبیان آن نمود که ابهم واصل است پس گفت کان یصلی ثم ینام قدر ما صلی بود آنحضرت که برمیخواست ونماز میکرد وپستر خواب میکرد باندازه
آنچه نماز میکرد ثم یصلی قدر ما نام پستر برمیخواست ونماز میکرد باندازهٔ اندازهٔ آنچه خواب کرد ثم ینام قدر ما صلی پستر خواب میکرد باندازهٔ آنچه نماز گذارد حتی یصبح تا آنکه صبح میکرد ثم نعتت قراءة
پستر وصف کرد ام سلمه قراءت آنحضرت را وبیان نمود کیفیت آن را فاذا هی تنعت قراءة مفسرة حرفا حرفا پس ناگاه ام سلمه نعت میکند قراءتی را که مفسر است یعنی بیان کرده شده
حرفا بعد حرف جدا جدا رواه ابو داؤد والترمذی والنسائی باب ما یقول اذا قام من اللیل ذکر ودعا آنحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم دائم ومستمر بود در جمیع اوقات و
احوال خصوصا در قیام لیل که افضل اوقات واحوال ومحل نزول رحمت ربانی وسطوع انوار رحمانی وظهور آثار قربت واجابت وبروز نور حضور است الفصل الاول عن ابن عباس قال کان النبی
صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل یتهجد قال گفت ابن عباس بود آنحضرت چون برمیخواست بعضی از شب که نماز تهجد کند وهجود وتهجد در لغت بمعنی نوم واستیقاظ هر دو آید بعد از نوم
غالب آمد بر نماز بعد نوم وبعض گویند تهجد بمعنی ترک هجود است چنانکه تأثم بمعنی ترک آثم میگوید که چون آنحضرت برای نماز تهجد برمیخواست میخواند این دعا را اللهم لک الحمد انت قیم
السموات والارض خداوندا تراست حمد توئی برپا دارندهٔ آسمانها وزمین ومن فیهن وبرپا دارندهٔ کسانیکه در آسمان وزمین اند از ملائکه وجن وانس یعنی توئی قائم بحفظ خلق ومدبر امور
ایشان وبرپا دارندهٔ ایشان علی الدوام که اگر یکدم حصول این فیض انقطاع پذیرد همه عالم از پا درافتد. بیت گر نرسد قافله بر قافله فیض تو برهم فتد این سلسله وتخصیص قیمیت بعقلا
که کلمه من عبارت از آنست بجهة شرف واهتمام بذکر قیومیت است مر ایشان را چه وجود عقل موهم قیام بنفس واستبداد بتدبیر امور است وقیم وقیوم وقیام همه صیغهٔ مبالغه اند ودر روایت هر سه لفظ
آمده ومناسبت ذکر آن در مقام قیام لیل بی شبهه معلوم میشود ولک الحمد انت نور السموات والارض ومن فیهن ومر تراست حمد توئی روشن کننده وموجود کردانندهٔ آسمان وزمین وهر کسی
که در آسمان وزمین است کنایتست از تمامهٔ خلق ونور در اصطلاح قوم ظاهر بذات خود وظاهر کردانندهٔ غیر خود باشد وتحقیق این معنی از تفسیر کریمهٔ الله نور السموات والارض باید جست وکاتب
حروف نیز بذکر آن در رسالهٔ مفرده توفیق یافته است ووجه ذکر نور درین مقام روشن است ولک الحمد انت ملک السموات والارض ومن فیهن وتوئی پادشاه آسمان وزمین وهر کسی
که در آسمان وزمین است وذکر ملک نیز درینجا مناسبت است که یاد از ملک نیم شب میدهد که پادشاه پادشاهان بحکم تؤتی الملک من تشاء بگدایان کوی خود عطا میفرماید چنانکه یکی از اعاظم اولیا گفته
است بیت زانکه که یافتم خبر از ملک نیم شب صد ملک نیمروز بیک جو نمیخرم ولک الحمد انت الحق ومر تراست ستایش بجمیع کمالات وتوئی موجود وثابت ومحقق بی توهم عدم وبطلان وهر چه
غیر تست در حد ذات باطل ومعدوم است وحیلهٔ ثبوت ووجود عاریت است بر وی ووعدک الحق ووعدهٔ تو که بندگان را بنصر وعون در دنیا واجر وثواب در آخرت خصوصا دولت
دیدار کرده حق است وناامرادان در این بسته شاد مانند واگر نه محنت اغیار ومحنت این دار چه جفا که بر جان این مسکینان نکنند بیت مرا امید وصال تو زنده میدارد وگرنه صد هم
از هجر تست بیم هلاک ولقاءک حق وبرگشتن بدار آخرت وپیش آمدن بدرگاه عزت وکبریای تو ودیدار تو حق است وقولک حق وکلام تو صادق وهر چه بدان خبر داده حق است
این مجمل است وتفصیلش آنست که فرمود والجنة حق والنار حق والنبیون حق ومحمد حق والساعة حق اللهم لک اسلمت خداوندا مر ترا انقیاد مینمایم وفروتنی میکنیم واحکام تشریعی ترا در
امتثال وتسلیم میکنیم وبک آمنت وبتو ایمان می آرم وعلیک توکلت وبر تو همه کار ها باز میگذارم والیک انبت وبسوی تو در ظاهر وباطن بازگشت میکنم وتوبه وانابت هر دو بمعنی
رجوع اند ومقام انابت اعلی وارفع است وبک خاصمت وبمحبت تو وقوت ونصرت تو پیکار میکنیم با اعدای دین والیک حاکمت وبسوی تو برمیدارم امر خود را که مر تراست حکم نه غیر ترا و
میگردانم ترا قاضی وحکم میان خود ومیان کسیکه مخالفت میکند مراد در دین ودنیا ومحاکمه رفع امر بسوی قاضی فاغفرلی ما قدمت وما اخرت پس بیامرز مرا گناهان که پیش فرستاده ام وپس خواهم
کرد وما اسررت وما اعلنت وچیزیکه پنهان کرده ام وچیزیکه آشکارا کرده ام از گناهان وما انت اعلم به منی وگناهان که تو داناتری بدان از من انت المقدم وانت المؤخر توئی پیش کننده
وپس افکننده هر که را خواهی لا اله الا انت نیست هیچ معبودی بحق مگر تو ولا اله غیرک ونیست اله جز تو این تاکید وتصریح است بنفی الوهیت غیر بعد از علم بدان بحصر الوهیت در وی سبحانه متفق علیه
وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل افتتح صلوته فقال گفت عائشه بود آنحضرت چون برمیخواست بشب شروع میکرد در نماز پس میگفت اللهم رب جبرائیل
پروردگار جبرئیل ومیکائیل واسرافیل فاطر السموات والارض ای پیدا کننده واز عدم بوجود آرندهٔ آسمانها وزمین عالم الغیب والشهادة ای دانای آنچه ناپیداست بر خلق وآنچه پیداست
بر ایشان انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون تو حکم میکنی میان بندگان خود در چیزی که هستند ایشان که اختلاف میکنند در ان اهدنی لما اختلف فیه من الحق راه نما مرا بچیزیکه اختلاف
کرده شده است در وی از حق وثابت وار بران وزیاده کن در ان چه مقامات قرب وانوار تجلی بیحد وبی نهایت است ولهذا امر کرده شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگفتن رب زدنی
علما باذنک بدستوری تو وتیسیر وتوفیق تو انک تهدی من تشاء الی صراط مستقیم بدرستیکه تو راه مینمائی هر کرا میخواهی بسوی راه راست رواه مسلم وعن عبادة بضم عین وتخفیف موحده
بن الصامت صحابه مشهور است از نقبای انصار حاضر شد عقبهٔ اولی وثانیه را وحاضر شد بدر را وهمه مشاهد را بود در جل طویل جسیم جمیل قال گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تعار
من اللیل کسیکه بیدار شود واز پهلو به پهلو کردد وغالب در انتباهی استعمال مییابد که با وی آواز نیست چنانچه عادت است در وقت بیدار شدن مشتق است از تعار که نام آواز

شرع است فقال پس بگوید در وقت بیدار شدن لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر وسبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة
الا بالله ثم قال الستیر کوید رب اغفر لی او قال ثم دعا شک راوی است که آنحضرت خصوص اینها گفت اللهم اغفر لی است فرموده یا مطلق دعا فرمود هر کسی که هر چه خواهد استجیب له قبول
کرده میشود از آن کس این دعا و بعضی از علما گفته اند که این دعا را که درین وقت بکند درهم الکیس است چنانچه کسی در کیسه خود درهم دارد هر وقت که میخواهد طلبیده است همچنین این دعا
اجابت وی مهیا و قریب است فان توضأ وصلی قبلت صلوته این دعا خود بالفعل باستجابت رسیده پس از آن اگر وضو سازد و نماز کند قبول کرده میشود نماز وی رواه البخاری الفصل
الثانی عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استیقظ من اللیل قال گفت عائشه بود آنحضرت چون بیدار میشد از شب میگفت لا اله الا انت سبحانک اللهم وبحمدک
بپاکی یاد میکنیم ترا و تنزیه میکنیم ترا تنزیهی که لایق است بجناب قدس تو ای خداوند تنزیه میکنیم ترا ملابس بحمد و ثنای تو استغفرک لذنبی طلب آمرزش میکنم ترا مر گناهان خود را واسألک
رحمتک و سوال میکنیم ترا رحمت خاص ترا اللهم زدنی علما خداوندا زیاده کن مرا علم را که مراتب آن را نهایت نیست و خود چون صفات و افعال الهی را نهایتی نیست و تجلیات
وی تعالی غیر متناهی علم بنده که دائم در ترقیات است همیشه در زیادتی خواهد بود ولا تزغ قلبی بعد اذ هدیتنی و مائل مگردان دل مرا از اسلام بکفر و از طاعت بمعصیت و از حق بباطل پس
از آنکه راه نمودی مرا بدان وهب لی من لدنک رحمة و ببخش مرا از نزد خود و مقام قرب خاص خود رحمتی عظیم انک انت الوهاب بدرستیکه تو بخشنده کاملی که مواهبت را پایان نیست
و از حد و عد بیرون است رواه ابو داود وعن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یبیت علی ذکر نیست هیچ مسلمانی که شب گذارد یعنی خواب کند بر ذکری از اذکار طاهرا
در حالتی که پاک است یعنی با وضو است کذا قالوا فیتعار من اللیل پس بیدار گردد در جزوی از شب فیسأل الله خیرا پس سوال کند خدا را نیکی را الا اعطاه الله ایاه مگر آنکه بدهد او را
خدا تعالی آن نیکی را رواه احمد و ابو داود وعن شریق بفتح شین معجمه و کسر را و بقاف الهوزنی بفتح ها و سکون واو و فتح زای از تابعین است روایت میکند از عائشه قال دخلت علی
عائشة گفت درآمدم بر عائشه فسألتها بم کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یفتتح اذا هب من اللیل پس پرسیدم او را که چه چیز بود آنحضرت که آغاز میکرد وقتیکه بیدار میشد از شب
فقالت سألتنی عن شیء ما سألنی عنه احد قبلک پس گفت عائشه پرسیدی تو مرا از چیزیکه نپرسید مرا از آن چیز هیچ یکی پیش از تو کان اذا هب من اللیل کبر عشرا بود آنحضرت چون بیدار میشد
از شب الله اکبر میگفت ده بار وحمد الله عشرا و الحمد لله میگفت ده بار وقال او میگفت سبحان الله وبحمده عشرا وقال سبحان الملک القدوس عشرا واستغفر عشرا و میگفت استغفر الله ده بار
وهلل الله عشرا و میگفت لا اله الا الله ده بار ثم قال پس میگفت اللهم انی اعوذ بک من ضیق الدنیا وضیق یوم القیمة خداوندا من پناه میجویم بتو از تنگی دنیا و از تنگی روز قیامت عشرا ده بار
ثم یفتتح الصلوة پس آغاز میکرد نماز را و این ورد را مسبعات میگویند بر طبق مسبعات عشر که نام ورد مشهور است اینجا ده چیز است که هر یک را هفت بار بخوانند و اینجا هفت
چیز است که هر یک را ده بار میگویند رواه ابو داود الفصل الثالث عن ابی سعید قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل کبر ثم یقول بود آنحضرت وقتیکه بر میخواست
از شب تکبیر میگفت پس میگفت سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک بزرگ است نام تو وتعالی جدک و بلند است بخت و غنا و عظمت و بزرگی تو ولا اله غیرک و نیست خدای جز تو
ثم یقول الله اکبر کبیرا ثم یقول اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم من همزه از وسوسه وی ونفخه و کبر وی که می اندازد آدمی را در آن و بر باد میسازد ونفثه و دمیدن وی مراد
بدان شعر مذموم است یا سحر رواه الترمذی و ابو داود والنسائی و زاد ابو داود بعد قوله غیرک و زیاده کرده است ابو داود بعد از قول وی لا اله غیرک این را که ثم یقول پس
میگفت لا اله الا الله ثلثا سه بار وفی آخر الحدیث و زیاده کرده است در آخر حدیث این کلمه را که ثم یقرأ پس میخواند یعنی فاتحة الکتاب را و شروع میکرد در قرات وعن ربیعة
بن کعب الاسلمی روایت است از ربیعه اسلمی که از اصحاب صفه بود و از قدمای صحابه بود و ملازم آنحضرت بود در سفر و حضر قال کنت ابیت عند حجرة النبی گفت بودم شب میکردم من نزد
حجره پیغمبر صلی الله علیه وسلم فکنت اسمعه اذا قام من اللیل پس بودم من که میشنیدم آنحضرت را چون قیام لیل میکرد یقول میگفت سبحان رب العالمین پاکی پروردگار جهانیان الهوی
میگفت این کلمه را زمان طویل بفتح ها و کسر واو و تشدید یا ثم یقول پس میگفت سبحان الله وبحمده الهوی زمانی طویل رواه النسائی وللترمذی نحوه وقال هذا حدیث حسن صحیح

باب التحریض علی قیام اللیل تحریض در لغت بر غلانیدن و گرم کردن کسی را بر چیزی و معنی تحریض بر قیام لیل ترغیب و ترهیب کردن و بیان کردن فضائل عمل بدان و
نقائص ترک آنست و فضائل قیام لیل بسیار است و عمده آن نزول رحمت حق بر عباد و تقریب شان این بفضل و کرم و اجابت دعا و عطای سوال و مغفرت ذنوب و تحقیق وعده
کرده است وی جل و علا حبیب خود را بتهجد برانگیختن وی صلی الله علیه وسلم در مقام محمود ولابد تابعان او را نیز پرتوی از آن مقام و نورانیت نصیب باشد مشایخ گفته اند که درین
دنیا که نمونه لذت بهشت و لذتی و آرامی است که در وقت سحر بجهت تملق در مناجات حاصل میکرد و شعر رو بر در دل نشینان کان دلبر خرگاهی وقت سحری آید یا نیم شبی باشد الفصل
الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یعقد الشیطان علی قافیة رأس احدکم اذا هو نام ثلث عقد می بندد شیطان بر قفای سر یکی از شما وقتی که خواب میکند سه گره چنانکه
ساحران می بندند کسی را که سحر میکنند و گفته اند که این محمول بر حقیقت است یا مجاز است و تصویر و تمثیل است زیرا که هر که میخواهد که کسی را محکم بندد سه بند می بندد تا نجنبد
و نکرید دیگر بعد از گشادن آن بند یا مقصود در دست کردانیدن شیطان است خواب را نزد نائم و آراستن وی آرام و راحت را بر وی و تنگ کردانیدن مجال حرکت بر وی یضرب
علی کل عقدة میزند بر هر گره یعنی می اندازد در دل نائم علیک لیل طویل بر تو شب دراز است فارقد پس خواب کن فان استیقظ فذکر الله انحلت عقدة پس اگر بیدار شود پس ذکر گوید
خدا را میکشاید یک گره فان توضأ انحلت عقدة پس اگر وضو کند میکشاید گره دیگر و در بعض روایات عقده در هر دو جا بلفظ جمع است یعنی میکشاید همه گرههای وی فاصبح نشیطا طیب
النفس پس صبح میکند شادمان پاک نفس والا اصبح خبیث النفس کسلان و اگر نه بیدار شود ذکر کند و وضو و نماز نکند صبح میکند پلید نفس کاهل متفق علیه وعن المغیرة قال قام النبی صلی الله

علیه وسلم حتی تورمت قدماه روایت میکند مغیرة بن شعبه که صحابی مشهور است گفت ایستاد آنحضرت در نماز شب تا آنکه آماسید هر دو قدم مبارک وی فقیل له لم تصنع هذا وقد غفر لک ما
تقدم من ذنبک وما تأخر پس گفته شد مر آنحضرت را برای چه میکنی این همه ریاضت و میکشی این همه تعب و عنا و حال آنکه آمرزیده شده است برای تو همه گناهان تو آنچه پیش رفته و آنچه پس آمد
قال افلا اکون عبدا شکورا گفت اگر گناهان همه بخشیده باشند آیا پس نباشم من بنده شکر گوینده بر نعمتهای حق خصوصا این نعمت عظیم که مغفرت ذنوب است و تحقیق این معنی در موضع دیگر کرده
شده است متفق علیه وعن ابن مسعود قال ذکر عند النبی صلی الله علیه وسلم رجل گفت ابن مسعود ذکر کرده شد نزد آنحضرت مردی فقیل ما زال نائما حتی اصبح پس گفته شد مستمر ماند آن مرد خواب
کننده تا آنکه صبح کرد ما قام الی الصلوة نایستاد برای نماز شب قال ذلک رجل بال الشیطان فی اذنه گفت آنحضرت آن مردیست که شاشه کرد شیطان در گوش او او قال فی اذنیه
شک راوی است که فی اذنه گفت یا فی اذنیه یعنی در هر دو گوش وی متفق علیه بدانکه علم بحقیقت آن موکول است بعلم شارع و ممکن است حمل آن بر ظاهر زیرا که نسبت کرده شده است
اکل و شرب و قی و ضراط و مانند آن بشیطان پس ممتنع نباشد نسبت بول نیز و گاهی تأویل میکنند بتأویلات مناسبه پس بعض میگویند که این مثلی است که زده است آنحضرت صلی الله
علیه وسلم برای غفلت آن مرد از نماز و نا شنیدن وی آواز موذن را و تشبیه داد بحالتی که افتاده است بول در گوش او و پس گران شده بسبب آن شنوائی او و تباه گشته حس او و بعضی
گفته اند که مراد آنست که پر کرده است شیطان گوش او را بکلام باطل و باحادیث لغو و حادث شده بسبب آن گرانی در سمع وی از استماع دعوت حق و این دو وجه ناظر در آن است
که برای نماز صبح نیز بر نخواسته و از آن شنیده و ظاهر آنست که مراد نماز شب باشد والله اعلم پس این کنایت است از استخفاف و اهانت زیرا که عادتست که هر که استخفاف کند
چیزی را بول کند بر وی و بعض گفته اند که کنایت است از ضرب نوم در وجود وی و تخصیص اذن بجهت بودن اوست حاسه انتباه والله اعلم وعن ام سلمة قالت استیقظ رسول الله گفت
ام سلمه بیدار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیلة فزعا یک شب ترسان یقول در حالتیکه میگوید بطریق تعجب از عظمت قدرت حق و کبریائی او سبحان الله ماذا انزل اللیلة من الخزائن یا چه چیز ها
را چه چیز ها فرو فرستاده شد امشب از خزائن رحمت وماذا انزل من الفتن و چه چیز ها فرو فرستاده شد از فتنها و عذابها من یوقظ صواحب الحجرات کیست که بیدار کند زنان را که صاحب
حجره ها اند یرید ازواجه مراد میدارد آنحضرت بصواحب حجرات ازواج مطهره خود را لکی یصلین تا نماز بگذارند رب کاسیة فی الدنیا عاریة فی الاخرة بسا زنان یا نفس صاحب کسوت پوشنده
یا پوشانیده انواع حلی و حلل را برهنه در آخرت کسوت پوشانیدن کسی را جامه پس کاسیه اینجا بمعنی لابسه باشد بصیغه نسبت بقرینه عاریت یا محمول بر معنی خود لقصد مبالغه یعنی هر دنیا دیگر
ان را می پوشانید و در آخرت خود برهنه است رواه البخاری وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ینزل ربنا تبارک وتعالی کل لیلة الی السماء الدنیا فرود می آید پروردگار
ما یعنی رحمت خاص و فضل مخصوص او هر شب باسمانیکه فرو تر و پایان تر است از آسمانها و نزد محققین نزول صفتی است از صفات الهی مثل ید و استوا و جز آن از متشابهات که ایمان بدان باید
آورد و از کیفیت آن ابا باید یعنی تجلی میکند وی تعالی باین صفت در وقت سحر حین یبقی ثلث اللیل الاخر هنگامیکه باقی میماند سیوم حصه شب که اخر است یعنی وقت سحر یقول میگوید وی
سبحانه من یدعونی فاستجیب له کیست که دعا کند مرا تا قبول کنم دعای او را من یسألنی فاعطیه کیست که درخواست کند و بطلبد از من تا بدهم آنچه میخواهد و میطلبد بدانکه دعا خواندن است
چنانچه بنده گوید یا رب و در برابر وی اجابت و قبول است چنانکه گوید پروردگار تعالی لبیک عبدی و سوال طلبیدن است و در برابر آن اعطای مطلوبست چنانچه در وصف اسم اعظم واقع
شده است که چون دعا کرده شود بوی اجابت کرده میشود و چون سوال کرده شود داده میشود و گاهی دعا و سوال بجای یکدیگر نیز واقع میشوند من یستغفرنی فاغفر له کیست که آمرزش خواهد
از من پس بیامرزم او را متفق علیه وفی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را این زیادت آمده است ثم یبسط یدیه پس فراخ میکند پروردگار تعالی هر دو دست خود را ویقول من یقرض
غیر عدوم ولا ظلوم و میگوید وی تعالی کیست که قرض دهد کسی را که نه فقیر است که مال ندارد تا از ان قرض ادا کند و نه ظلم کننده که با وجود غنا و مال ظلم کند و حق کسی ندهد یعنی ادای قرض
همین دو چیز است یا فقر یا ظلم و وی تعالی از هر دو منزه است حتی ینفجر الفجر حق تعالی اینها را بزبان لطف و کرم میگوید تا میشکافد فجر و میدر آید وقت صبح وعن جابر قال سمعت النبی صلی الله
علیه وسلم یقول ان فی اللیل لساعة لا یوافقها رجل مسلم یسأل الله خیرا من امر الدنیا والاخرة الا اعطاه ایاه گفت جابر بن عبد الله شنیدم آنحضرت را که میگفت بدرستیکه در شب ساعتی
و زمانی لطیف است که موافق نمیشود در نمی یابد آنرا مردی مسلمان در حالیکه سوال میکند خدا را نیکی از کار دنیا و اخرت مگر آنکه میدهد وی تعالی مر او را آن نیکی را وذلک کل لیلة
و این ساعت و زمان در هر شب است نه شب مخصوص مثل شب جمعه و مانند آن مانند آنکه آن ساعت متعین است یا مبهم بعض میگویند که مبهم است مثل شب قدر و ساعت جمعه و در بعض
روایات آمده است که آن ساعت میانه شب است رواه مسلم وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احب الصلوة الی الله تعالی صلوة داؤد دوست داشته شده ترین
نمازها بسوی خدا نماز داؤد پیغمبر است علیه السلام واحب الصیام الی الله تعالی صیام داؤد و دوست داشته ترین روزها بسوی خدا روزه داؤد پیغمبر است کان ینام نصف اللیل
بود داؤد که خواب میکرد سه دانگ شب ویقوم ثلثه و بر میخواست و نماز میکرد دو دانگ شب وینام سدسه و باز خواب میکرد یک دانگ تمام شب وی علیه السلام مقسوم بود
باین قسمت که اول شب تا نیم شب خواب میکرد و ثلث شب نماز میکرد و سدس اخیر باز خواب میکرد پس دو حصه شب خواب میکرد و یک حصه نماز ویصوم یوما و روزه میداشت
داؤد یکروز ویفطر یوما و روزه میکشاد روز دیگر متفق علیه مشکل در اینجا آنست که عمل سید انبیا صلی الله علیه وسلم دائم نه برین وجه بود پس احب الی الله چون باشد و آنحضرت ترک
احب چون کند جوابش آنکه احبیت فعل مذکور از بعض وجوه است نه بجمیع وجوه از جهت بودن او اقرب باعتدال و حفظ صحت مزاج و بجهت آنچه در نوم سدس اخیر است از دفع کلفت
و ملال و عدم ظهور اثر عبادت از صفرت لون و شکستگی آن و این در نماز است و وجه احبیت صوم داود در باب صیام میاید ان شاء الله تعالی و فعل سید انبیا علیه من الصلوة افضلها
واکملها بر مقتضیات اوقات و احوال بر اطوار مختلفه بود و متضمن حکم و مصالح لا یعد ولا یحصی که راجع بنفس کریم وی و امت مرحومه وی بود از اقویا و ضعفا فهم و بالله التوفیق وعن عائشة

رضی الله عنها

رضی الله عنها قالت کان تعنی عائشه بود یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ینام اول اللیل ویحیی آخره خواب میکرد آنحضرت اول شب و زنده میداشت آخر شب را یعنی بیدار میبود در وی و از بیداری تعبیر
بزندگانی شب میکنند زیرا که حیات زمان در عبادت کردن است در وی و زمانی که در وی عبادتی واقع نشود گویا مرده است یا مراد زنده گردانیدن نفس است در شب به بیداری و عبادت چه
خواب در حکم مرگ است چنانکه گفته اند النوم اخ الموت و هر دو معنی در لفظ احیاء اللیل گفته اند و معنی اول ظاهرتر است و لفظ حدیث نیز ظاهر در آنست فافهم ما ذکرنا که بیان نکرد که چه مقدار از
اول شب خواب میکرد و از آخر شب بیدار میبود و ظاهر در مناصفه است و گفته اند که ثلث شب آنحضرت بخواب میگذشت و نیم بنماز اگرچه خواب و بیداری تارة فتارة میبود و الله اعلم
ثم ان کانت له حاجة الی اهله قضی حاجته پس اگر میبود مر آنحضرت را حاجتی بسوی زنان خود میپرداخت حاجت خود را ثم ینام پس خواب میکرد بی آنکه غسل کند لیکن وضو میکرد که آن طهارت
نوم است فان کان عند النداء الاول جنبا پس اگر میبود نزدیک بانگ نخستین جنب بر تقدیر اشتغال بقضای حاجت وثب فافاض علیه الماء برجست پس میریخت بر بدن مبارک خود آب
و مراد بندای اول اذانست و اولیت یا بنسبت اقامت است یا بنسبت ایذان و اعلام که مؤذن بر در آنحضرت آمده هم میکرد و ان لم یکن جنبا توضأ للصلوة ثم صلی رکعتین
و اگر نمیبود جنب وضو میکرد برای نماز پس میگذارد دو رکعت سنت فجر متفق علیه الفصل الثانی عن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علیکم بقیام اللیل بر شما باد برخواستن شب
برای نماز فانه داب الصالحین قبلکم پس بدرستیکه قیام لیل عادت و کار نیکوکاران است که پیش از شما بوده اند وهو قربة لکم الی ربکم و قیام لیل سبب نزدیکی است مر شما را بسوی پروردگار
شما و مکفرة للسیئات و سبب پوشیدن است مر بدیها را المکفرة بفتح میم و سکون کاف و فتح فا بمعنی ستر کفارت گناهان که میگویند هم باین معنی است و منهاة بفتح میم و سکون نون عن الاثم
و باز دارنده است از گناهان و حسنات همه کفارات سیئات اند و صلوة مطلق ناهی است از فحشاء و منکر و صلوة لیل بجهت زیادت فضلی که دارد اتم و اکمل است دران رواه الترمذی وعن ابی سعید
الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة یضحک الله الیهم سه کس اند که میخندد خدای تعالی برای ایشان کنایه است از رضا و لطف و اقبال بروح و رحمت و اطلاق ضحک و اسناد آن
بحضرت رب العزة در احادیث آمده است و از جملهٔ متشابهات است الرجل اذا قام باللیل یصلی یکی از ان سه کس مردی چون برخیزد برای نماز شب والقوم اذا صفوا فی الصلوة دوم قوم
چون صف به بندند در نماز و متوجه شوند و روی آرند بجناب قرب وی تعالی والقوم اذا صفوا فی قتال العدو و سوم قوم چون صف بندند در کشتن دشمنان دین و همت بندند بر نثار کردن
روح بمحبت مولی تعالی و اعلای دین وی رواه فی شرح السنة وعن عمرو بن عبسة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرب ما یکون الرب من العبد فی جوف اللیل الآخر نزدیکتر بودن
پروردگار تعالی از بنده در میان شب است در جانب آخر که بعد از نیم شب است و این قرب اتم و اکمل است از قربی که اشارت است بسوی قول وی صلی الله علیه وسلم اقرب ما یکون
العبد من ربه وهو ساجد نزدیکتر بودن بنده از پروردگار وقتی است که بنده ساجد است آنجا بنده تقرب میجوید بسجده و اینجا پروردگار تعالی و تقدس نزول میکند برحمت و قرب بسوی بنده
و صلوة لیل جامع هر دو قرب است فان استطعت ان تکون ممن یذکر الله فی تلک الساعة فکن فرمود آنحضرت پس اگر میتوانی که باشی تو ای عمرو بن عبسه از آن کسانیکه یاد میکنند خدای را در آن ساعت
و شاهد حضور مولی و نزول قرب او را پس باش تو از ان کسان و عمرو بن عبسه از مقربان حضرت و محبوبان درگاه است در ابتدای ظهور نور نبوت که آنحضرت در مکه بود و وی در وطن خود
بود در دل وی یکبارگی نور توحید و کراهت بت پرستی و شرک انداختند پس شنید که در مکه مردی پیدا شده است که مردم را بتوحید میخواند و از عبادت اصنام منع میکند بمکه آمد و خبر آنحضرت
پرسید آنحضرت در آن وقت بحکم الهی تعالی از نظرهای اعدای دین مختفی بود پرسید که در میان شما کسی پیدا شده است که از راه و روش شما بر آمده بدین دیگر میخواند گفتند بلی دیوانه ایست که طریق
آبا و اجداد گذاشته رسمی نو در میان آورده است شعر دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانهٔ تو هر دو جهان را چه کند گفت او را کجا توان یافت گفتند نیم شبی باشد که بر آید و گرد این خانه
بگردد عمرو بن عبسه نیم شبی بر آمد و در استار کعبه پنهان شد ناگاه مرد را دید که پیدا شد مردی و چه مردی که همه مردان خاک آستان او و میگوید که لا اله الا الله لا اله الا الله میگوید و گرد خانه میگردد
عمرو بن عبسه بر آمد و سلام کرد و پرسید که چه کسی تو و دین تو چیست آنحضرت گفت که من رسول خدا ام و دین من لا اله الا الله است عمرو بن عبسه گفت من نیز این دین را دوست میدارم
پس ایمان آورد وی سوم یا چهارم است در دین پس آنحضرت او را وداع کرد و گفت پروردگار من با من وعده کرده است چون آن وعده را بسر برد نزد ما بیا پس عمرو بن عبسه بمدینه آمد و
صحبت داشت و بکمال رسید و ورود این حدیث در نبوت است رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رحم الله رجلا
قام من اللیل فصلی و ایقظ امرأته رحمت کند خدای تعالی بنده را که برخواست بنماز شب پس گذارد نماز و بیدار کرد زن خود را فصلت پس نماز بگذارد آن زن نیز فان ابت نضح فی وجهها الماء
پس اگر کاهلی کند و سرباز زند از برخواستن پاشید در روی وی آب رحم الله امرأة قامت من اللیل فصلت و ایقظت زوجها فصلی فان ابی نضحت فی وجهه الماء رحمت کند خدای تعالی زنی را
که برخواست بنماز شب پس گذارد نماز و بیدار کرد مرد خود را پس گذارد آن مرد نماز پس اگر ابا آورد مرد بپاشید آن زن در روی وی آب یعنی مرد و زن باید که ممد و معاون یکدیگر باشند
بر طاعت و عبادت همچنین هر جا که یاران و رفیقان اند رواه ابو داود والنسائی وعن ابی امامة قال قیل گفت گفته شد یا رسول الله ای الدعاء اسمع کدام دعا مسموع تر است بسمع اجابت و قبول
قال جوف اللیل الآخر فرمود آنحضرت دعائی که در درون شب کنند جانب آخر یا تقدیر کلام آنست که پرسیده شد کدام وقت مستجاب تر است دعا در وی گفت وقت درون شب و دبر الصلوات المکتوبات
و پس نمازهای فرض شامل است دعا را در آخر تشهد و آخر نماز متصل یا بعد از ذکر و دعای که ماثور است و این حدیث در باب الذکر بعد الصلوة گذشته است رواه الترمذی وعن ابی
مالک الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان فی الجنة غرفا یری ظاهرها من باطنها و باطنها من ظاهرها بدرستیکه در بهشت غرفها است که دیده میشود آنچه بیرون آنهاست از درون
آنها و دیده میشود آنچه درون آنهاست از بیرون آنها از غایت صفا و لطافت و غرف بضم غین معجمه و فتح را جمع غرفه بضم غین و سکون را منزل رفیع و خانه بالای خانه اعدها الله
لمن الان الکلام و اطعم الطعام مهیا و آماده ساخته است آنها را خدای تعالی برای کسیکه نرم گوید سخن را و درشتی نکند و با مردم بخوی نیک زندگانی کند و اطعم الطعام و بخوراند طعام را و غمخواری

كنند گرسنگان و صالحان مداومت و تابع الصيام و پياپی دارد روزه بار امراد كثرت صيام است نه دوام آن وصلى بالليل والناس نيام و نماز بگذارد در شب و حال آنكه مردم در خواب باشند كه اين وقت
قرب است بصدق عبوديت و اخلاص عمل و شايستت باستجماع صفت تواضع وجود و عبادت ببيت شرف مرد بجود است و كرامت بسجود و هر كه اين هر دو ندارد عدمش به از وجود
رزقنا الله تعالى رواه البيهقى فى شعب الايمان و روى الترمذى عن على رضى الله عنه نحوه وفى روايته و در روايت ترمذى بجاى لمن الآن الكلام لمن اطاب الكلام آمده و مراد از
طيب كلام و لين كلام نيكيست الفصل الثالث عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال لى رسول الله صلى الله عليه وسلم روايتست از عبد الله بن عمرو گفت گفت مرا آنحضرت يا عبد الله
لا تكن مثل فلان مباش مانند فلان نام شخصى را برده باشد و شيخ در مقدمهٔ فتح البارى ميگويد كه واقف نشدم بر نام آن فلان شخص در هيچ يكى از طرق اين حديث كان يقوم من الليل فترك قيام
الليل بود كه برميخواست از فلان بنماز شب پس بگذاشت برخواستن شب را مقصود تنبيه عبد الله بن عمرو است بر منع وى از كثرت قيام ليل و افراط در آنكه مورث ملالت
و سامت گشته منجر بترك آن گردد چنانچه از قصهٔ وى رضى الله عنه معلوم شده است كه تمام شب قيام مينمود و قطعا خواب نميكرد و پدرش ازان منع ميكرد و پس پيش آنحضرت صلى الله
عليه وسلم آورد و پس حضرت او را منع كرد چنانكه در احاديث آمده است فافهم متفق عليه وعن عثمان بن ابى العاص قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كان لداود عليه السلام
من الليل ساعة يوقظ فيها اهله گفت شنيدم آنحضرت را كه ميگفت بود مر داود پيغمبر را از شب ساعتى كه بيدار ميكرد در ان ساعت اهل و عيال خود را يقول ميگفت داود عليه السلام يا آل
داود قوموا فصلوا ای خيزيد پس نماز كنيد فان هذه ساعة يستجيب الله عز وجل فيها الدعاء زيرا كه بدرستيكه اين ساعتى ست كه قبول ميكند خدا تعالى در وى دعا را الا لساحر او عشار مگر ساحر
را و عشار ستاننده ده از اموال الناس و اين عشار آن بود كه ظالم باشند و بناحق اموال و اشياى مردم را ميربايند و در حديث شب نيمهٔ شعبان نيز واقع شده است كه همه را درين شب می
آمرزند الا عشار و مدمن خمر و عاق والدين و مسبل ازار رواه احمد وعن ابى هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول گفت ابو هريره شنيدم آنحضرت را كه ميگفت افضل الصلوة
بعد المفروضة صلوة فى جوف الليل افزونترين نماز در ثواب نماز است در درون شب اين باعتبار نماز سنت و نماز در خانه افضل است باعتبار مكان سيد الطائفة جنيد بغدادى
رضى الله عنه را بعد از رفتن وى از دار فنا در خواب ديدند پرسيدند چه كرد پروردگار تعالى با تو گفت فاهت العبارات و فنيت الاشارات و ما نفعنا الا ركيعات صليناها فى جوف
الليل سرگردان شد و رفت آن همه عبارتها و سخنها كه در حقائق و معارف ميگفتيم و فانى شد آن اشارتها كه ميكرديم و سود نكرد ما را مگر آن ركعت چند كه ميان شب ميكرديم ترغيب كردن
طالبان را باهتمام و جد بعبادت و رياضت و عدم اغترار و اعتبار بر طامات و ترهات صوفيه بلبت كار كن كار بگذر از گفتار كاندرين راه كار دارد كار رواه احمد وعنه قال جاء
رجل الى النبى و هم از ابى هريره است كه گفت آمد مردى نزد پيغمبر صلى الله عليه وسلم فقال ان فلانا يصلى بالليل فاذا اصبح سرق پس گفت آمد كه فلان شخص نماز ميكند بشب چون صبح ميكند دزدى
ميكند فقال انه سينهاه ما تقول پس گفت آنحضرت بدرستيكه زود باشد كه باز دارد او را از دزدى آنچه ميگوئى تو از نماز كردن وى در شب بتوفيق توبه و سرايت نورانيت و بركت نماز در
وى چنانچه در قرآن مجيد ميفرمايد ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنكر رواه احمد والبيهقى فى شعب الايمان وعن ابى هريرة و ابى سعيد قالا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ايقظ الرجل اهله من
الليل فصليا او صلى ركعتين جميعا ابو هريره و ابو سعيد هر دو روايت ميكنند كه گفت آنحضرت چون بيدار كرد مرد زن خود را پاره از شب پس بگذارند دو ركعت هر دو و او صلى شك
راويست كه فصليا گفت بلفظ تثنيه يا فصلى گفت بلفظ افراد و مراد هر واحد است كتبا فى الذاكرين والذاكرات نوشته ميشوند هر دو در ذكر گويندگان مردان در ذكر گوينده و زن
در زنان ذكر گوينده كه مداومت دارند و مبالغه مينمايند در ذكر از جهت خصوصيت فضيلت قيام و ايقاظ رواه ابو داود و ابن ماجة وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اشراف
امتى حملة القرآن بزرگ قدران امت من بردارندگان قرآن اند يعنى حافظان آن و عمل كنندگان بدان و بشب خوانندگان آن در نماز و غير نماز چنانكه فرمود و اصحاب الليل و آنها كه ملازم
مداوم اند بر بيدارى شب و نماز كردن و قرآن خواندن در وى رواه البيهقى فى شعب الايمان وعن ابن عمر ان اباه عمر الخطاب رضى الله عنهما كان يصلى من الليل ما شاء الله روايتست
از ابن عمر كه پدر وى عمر بن الخطاب ميگذارد نماز شب آنچه خواسته بود خدا از مقدار شب و عدد ركعات حتى اذا كان من آخر الليل ايقظ اهله للصلوة تا آنكه چون ميشد آخر شب بيدار
ميكرد اهل خود را براى نماز شب يقول لهم الصلوة ميگفت عمر مر اهل خود را وقت نماز است بگذاريد نماز را ثم يتلو هذه الاية پستر ميخواند عمر اين آيت را كه وامر اهلك بالصلوة و
اصطبر عليها و امر كن اهل خود را بنماز و مبالغه كن در صبر كردن بر نماز لا نسألك رزقا طلب نميكنيم ما كه پروردگار عالميم از تو رزق را براى خود تعالى شانه يا سوال نميكنيم كه در طلب رزق و وجه معيشت
سعى كنى و تعب نمائى چنانكه باز دارد ترا از نماز نحن نرزقك والعاقبة للتقوى ما روزى ميرسانيم ترا و عاقبت كار و خوبى آن مر متقيان راست رواه مالك باب القصد فى العمل
قصد و اقتصاد توسط ميان طرفين افراط و تفريط و فى الصراح قصد و اقتصاد ميانه رفتن در هر چيزى فلان قصد و اقتصاد ميكند در انفاق يعنى نه اسراف مينمايد و نه تقتير و قصد در
عمل محمود است بجهة آنكه موجب دوام اوست و اسلم است از عروض ملال كه مفضى بترك گردد و ادخل است در اداى حق نفس و اهل و عيال چنانكه در احاديث آمده است الفصل
الاول عن انس قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يفطر من الشهر حتى يظن انه لا يصوم منه شيئا بود آنحضرت كه گاهى افطار ميكرد و روزه نميداشت از ماه تا آنكه گمان برده ميشد كه وى
روزه نخواهد داشت از ان ماه چيزى را از بس كه افطار ميكرد و يصوم حتى يظن انه لا يفطر منه شيئا و گاهى روزه ميداشت تا آنكه گمان برده ميشد كه وى افطار نخواهد كرد از
چيزى از بس كه روزه داشت يعنى نبود كه هميشه روزه دار باشد و افراط كند و نه آنكه دايم افطار كند تا تفريط لازم آيد از هر ماه گاهى روزه ميداشت و گاهى افطار ميكرد
و يظن بضم مثناة تحتانيه و فتح ظاء است چنانكه ترجمه كرديم و در اكثر روايات بفتح نون و بضم ظاء نيز روايتست يعنى كان ميبرديم ما و كان لا تشاء ان تراه من الليل مصليا الا رأيته و
آنحضرت با اين حال كه نميخواستى تو اى مخاطب كه به بينى تو او را از شب نماز گذارنده مگر آنكه ميديدى نماز گذارنده و لا نائما الا رأيته و نميخواستى تو كه به بينى او را خواب كننده

مگر آنکه ببیند یعنی خواب کند یعنی در شب هم نماز میکرد و خواب هم میکرد نه تمام شب نماز میگذارد و نه تمام شب خواب میکرد پس بود عمل آنحضرت قصد نه افراط و نه تفریط چنانکه در باب قیام اللیل
گذشت رواه البخاری وعن عائشة رض قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احب الاعمال الی الله ادومها و ان قل فرمود دوست داشته شده ترین عملها بسوی خدای تعالی همیشه ترین آنها بود
اگرچه کم میبود و چه عمل قلیل که دائم باشد موثرتر و کارگرتر است از عمل کثیر که گاه گاه بود بر مثال قطره قطره از آب که دائم چکد رخنه کند بخلاف آب بسیار که گاه گاه بریزد متفق علیه وعنها قالت
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خذوا من الاعمال ما تطیقون و هم از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت گفت آنحضرت بگیرید از عملها چیزی را که طاقت دارید و آسان باشد بر شما
تا دائم باشد و دائم کرده شود بدوام آن ثواب آن فان الله لا یمل حتی تملوا زیرا که خدای تعالی ملول نمیگردد از ثواب دادن و قطع نمیکند ثواب تا آنکه شما ملول گردید از عمل و قطع کنید عمل را
و ملال استثقال شیء و نفور نفس از وی بعد از محبت و میل بدان و بفارسی ستوه آمدن و یمل بفتح تحتیه و تملوا بفتح فوقیه و میم در هر دو مفتوح است متفق علیه وعن انس قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لیصل احدکم نشاطه باید که نماز بگذارد یکی از شما مدت خوش داشتن آن و ذوق گرفتن بدان و نشاط بفتح نون شادمانی نمودن و اذا فتر بفتح تا فلیقعد و چون سست گردد و
مانده شود پس باید که بنشیند و ترک دهد نماز را و در امر بقعود نه اضطجاع ایمائی است بآن که باید منتظر بنشیند شاید که شوق و نشاط باز حادث گردد و باعث عمل پیدا آید و تمام فارغ شده نخسپد
بدانکه در تنشیط و ترغیب نفس بعمل و ترک آن نزد کسل و ملال احادیث بسیار واقع شده و گرانی عمل بر نفس و ملال او سبب ترک عمل و نقصان آن گردد و لیکن طالب را باید که کوشش کند و نفس را بر
کثرت عمل معتاد گرداند و مشقت و ریاضت خو گیرد و مانند ارباب کسل و استراحت نباشد که باندک عمل فی الحال مانده شوند و بگذارند و بسا باشد که باعتیاد صد رکعت نماز و ده جزو از
قرآن در زمان قلیل آسان شود و نشاط افزا گردد و بعد از آنکه ده رکعت گذاردن و یک جزو خواندن گران مینمود و ملالت می افزود و بالله التوفیق متفق علیه وعن عائشة رض قالت قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نعس احدکم وهو یصلی فلیرقد چون خواب کند و پینکی زند یکی از شما در حالیکه نماز میکند پس باید که بخواب رود یعنی سبک کند نماز را و تمام کرده حتی یذهب
عنه النوم تا آنکه برود از وی خواب و نعاس بضم نون گرانی خواب اول آن و آنرا وسن بفتح واو و سین و سنه بکسر سین نیز گویند قوله تعالی لا تأخذه سنة ولا نوم و آن بادی لطیفی است که از جانب دماغ می آید
و چشم را میپوشاند و بدل نمیرسد و چون بدل رسد آنرا نوم گویند و رقود و رقاد بضم بمعنی نوم است و اگر برخیزد و کاری کند که دفع خواب کند نیز میشود مگر آنکه نوم غالب باشد و دفع آن
بدماغ زیان کند و موجب ثقل بدن گردد و این باختلاف اوقات و احوال معلوم میگردد فان احدکم اذا صلی وهو ناعس پس بدرستیکه یکی از شما چون بگذارد نماز در حال آنکه وی نعاس
کننده است لایدری لعله یستغفر فیسب نفسه در نمی یابد که چه میکند و چه میگوید از افعال و اقوال نماز شاید که وی استغفار رود و دعا کند پس غلط کند و بغلط دشنام کند نفس خود را و بجای اللهم
اغفرلی یا اللهم ارحمنی اللهم عذبنی و العنی مثلا بر زبان آورد متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الدین یسر بدرستیکه دین مسلمانی مبنی بر آسانی است پس سخت
نگیرید آن را بر نفوس خود بر طریقه رهبانیت ولن یشاد بضم یا و تشدید دال الدین احد الا غلبه و سخت نگیرد دین را هیچ یکی و قصد غلبه نکند بر وی مگر آنکه چیره گردد دین بر وی و عاجز
آید وی از عمل بدان و ایفای حق آن چنانکه در حق راهبان فرمود فما رعوها حق رعایتها فسددوا پس چون دانستید که با دین مغالبت نمیتوانید کرد و بتمام حق آن نمیتوانید بجای آورد
و آن موجب فترت عمل است لازم گیرید طریقه مستقیمه را و اقتصاد در عمل و اعتدال را بی افراط و تفریط و قاربوا تاکید سددوا است و مقاربت بمعنی سداد و اقتصاد آید فی الصحاح
سداد بالفتح درستی و راستی کردار و گفتار و بتشدید توفیق سداد یافتن و بعض گویند معنی آنست که اگر سداد نتوانید کرد قریب بسداد کنید و گویند قاربوا بمعنی طلب کنید قربت
خدا را و قربوا بتشدید نیز روایت است یعنی نزدیک گردانید دیگران را بدرگاه حق و ابشروا و شاد شوید و مژدگانی دهید نفسهای خود را بخیر و خوبی و استعینوا بالغدوة والروحة
و یاری جوئید در سیر و سلوک طریق حق بسیر اول روز و در آخر روز و شیء من الدلجة و سیر در پاره از تاریکی اگرچه اندک باشد و غدوه روایت کرده شده است بضم و بفتح و بضم
بمعنی بامداد یا میان نماز بامداد تا برآمدن آفتاب و غداة نیز گویند بفتح و بمعنی سیر در اول نهار و این روایت اظهر است در معنی و روحه بفتح سیر بعد از زوال و دلجه بفتح دال و ضم آن
اسم است یا از ادلاج بتشدید دال بمعنی سیر در آخر شب یا از ادلاج بسکون دال بمعنی سیر در اول شب و حمل بر معنی اول مناسب تر است تا اشارت بقیام لیل و نماز تهجد کرده و این
وقت خوشترین اوقات مسافر است و مراد آنست که بسیار مبالغه و افراط نکنید در عمل چنانچه جمیع اوقات را استیعاب نمائید بلکه غنیمت شمارید اوقات نشاط و خوشی را که اول
روز و آخر او است و بعضی از شب و در میان اینها رفق و نرمی کنید بنفس تا منقطع نگردد سیر و مانده نشوید و براحت و خوشی بمقصد رسید و مسافر چون شب و روز متصل راه رود مانده شود
و از وصول بمقصد عاجز آید و منقطع گردد و عنایتی دیگر از حکیم مطلق بنگر که عبادات و طاعات را متنوع ساخت تا موجب ملال نگردد و هر ساعت بنده خود را بعملی کار فرماید و در هر عملی از آن تجلی
خاص و مدد تجلی مخصوص کند که غذای روح سالک گردد تعالی شانه و تمت نعمته رواه البخاری وعن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نام عن حزبه او عن شیء منه کسیکه خواب
و غافل گردد از ورد شب خود و حزب بکسر حا و سکون زای در اصل نوبت ورود آب چنانکه ورد نیز بمعنی آید نامیده شد بآن آنچه بر نفس خود گرفته است بنده از نماز یا قرائت یا ذکر که هر وقت
بر آن می آید چنانچه برای خوردن آب بر حوضی یا نهری میرسد و حزب بمعنی طائفه و جماعه از آدمیان نیز آید و مناسبت بمعنی نیز ظاهر است غرض که شخصی مثلا وردی داشت که بشب
بجای می آورد و فوت شد فقراه فیما بین صلوة الفجر وصلوة الظهر پس بخواند آن ورد را یعنی بجا آورد در وقتیکه میان نماز بامداد و نماز پیشین است یعنی پیش از زوال و تخصیص بقرائت
بجهت آنست که ورد اکثر از قبیل قرائت است از قرآن یا دعا یا ذکر کتب له کانما قراه من اللیل نوشته میشود برای وی آن حزب شب که در روز خواند گویا که خوانده است آنرا در
شب و حکم ورد روز که فوت شود در شب خواندن نیز همین است و روز و شب خلیفه یکدیگرند و تخصیص حزب شب بذکر بحکم غالب است و اشارت است بقیام لیل و نماز شب که از این
جهت اینجا ذکر شد در این باب آورده رواه مسلم وعن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صل قائما نماز بگذار ایستاده فان لم تستطع فقاعدا پس اگر نمیتوانی گذارد ایستاده

بگذار نشسته فان لم تستطع فعلی جنب پس اگر نتوانی گذارد نشسته پس بگذار بر پهلو این را اگر بر نماز فرض حمل کنند ظاهر است و اگر مراد نماز نافله دارند بیان افضل و اکمل است چنانکه در حدیث آینده بیاید و قوله او علی جنب دلالت دارد بر قول جماعة از فقها و قول دیگر استلقاست متوجه قبله رواه البخاری وعنه انه سأل النبی صلی الله علیه وسلم عن صلوة الرجل قاعدا وهم از عمران بن حصین است که وی پرسید آنحضرت را از نماز گذاردن مرد نشسته قال ان صلی قائما فهو افضل گفت اگر بگذارد ایستاده پس آن افزون تر است از روی ثواب ومن صلی قاعدا فله نصف اجر القائم وکسیکه بگذارد نماز نشسته پس مر او راست نصف اجر ایستاده نماز گذارنده ومن صلی نائما فله نصف اجر القاعد وکسیکه بگذارد نماز بر پهلو افتاده پس مر او راست نصف اجر قاعد این حدیث محمول بر نماز نفل است زیرا که صلوة فرض نشسته اگر بعذر باشد درست نیست پس حکم کرده نشود برادای او ایستاده که آن افضل است واگر بعذر باشد قیام ساقط است پس افضل از قعود نبود و قاعد را نصف اجر قایم نباشد واین حدیث دلالت دارد بر جواز صلوة نفل نائما با قدرت بر قیام یا قعود و قومی از علما بآن رفته اند و امام حسن بصری رحمة الله علیه هم با ایشانست کذا نقل الطیبی رواه البخاری الفصل الثانی عن ابی امامة قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول من اوی الی فراشه طاهرا کسیکه پناه آورد وشب باش کند بسوی جامه خواب خود در حالیکه پاکست وبا وضواست و اوی بمد و بقصر هر دو آمده است و بی مد اشهر است وفراش بالکسر فرش بساط افکنده وذکر الله و یاد کند خدا را حتی یدرکه النعاس تا آنکه دریابد او را خواب لم یتقلب ساعة من اللیل بر نگردد از پهلو بپهلو در هیچ ساعتی از شب یسأل الله فیها خیرا من خیر الدنیا والآخرة در حالیکه میخواهد از خدا در آن ساعت نیکی از نیکی دنیا و آخرت الا اعطاه ایاه مگر آنکه بدهد خدا تعالی آن کس را آن نیکی ذکره النووی فی کتاب الاذکار بروایة ابن السنی وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عجب ربنا من رجلین عجب میدارد پروردگار ما از دو مرد یعنی عظیم وکبیر اند آن دو مرد نزد وی و بعض گفته اند مرضی و ثنا کرده اند رجل ثار عن وطاءه ولحافه یکی از آن دو مرد مردی که بجست وشتاب برخواست از فراش نرم خود که بروی خفته است واز لحاف خود که خود را بدان پوشیده است و وطا بکسر واو و فتح آن ولحاف بکسر لام است من بین حبه واهله برجست از میان محبوب خود واهل خود الی صلوته بسوی نماز خود حب بکسر حا بمعنی محبوب فیقول الله لملائکته پس میگوید خدا تعالی مر فرشتگان خود را انظروا الی عبدی ثار عن فراشه ووطاءه من بین حبه واهله الی صلوته نگاه کنید بسوی بنده من که برجست از فراش خود و وطای خود از میان محبوب خود و اهل خود بسوی نماز خود رغبة فیما عندی وشفقا مما عندی از جهة میل و خواهش نمودن در چیزیکه نزد من است از ثواب و از جهة خوف و هراس از چیزیکه نزد من است از عقاب و شفق بفتحتین خوف و رجل غزا فی سبیل الله دوم از آن دو مرد مردیست که جنگ کرد با کافران در راه خدا فانهزم مع اصحابه پس شکست خورد و با یاران خود که در جنگ با وی بودند فعلم ما علیه فی الانهزام وما له فی الرجوع پس دانست آنچه بروی است از اثم و ضرریکه بروست در شکست خوردن و گریختن و فضلی و نفعی که مر او راست در بازگشتن بجنگ فرجع حتی هریق دمه پس برگشت و جنگ کرد تا آنکه ریخته شد خون وی فیقول الله لملائکته انظروا الی عبدی رجع رغبة فیما عندی وشفقا مما عندی حتی هریق دمه پس میگوید خدا بفرشتگان خود نظر کنید بسوی بنده من که برگشت بجهة رغبت در ثوابیکه نزد من است و از جهة ترسیدن از عقابی که نزد من است تا آنکه ریخته شد خون وی رواه فی شرح السنة الفصل الثالث عن عبد الله بن عمرو قال حدثت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال روایت است از عبد الله بن عمرو بن العاص گفت حدیث کرده شدم من که آنحضرت گفت صلوة الرجل قاعدا نصف الصلوة نماز مرد نشسته ثواب وی نصف ثواب صلوة است یعنی که ایستاده گذارد قال فاتیته فوجدته یصلی جالسا پس آمدم آنحضرت را پس یافتم او را که میگذارد نشسته فوضعت یدی علی رأسه پس نهادم دست خود را بر سر مبارک آنحضرت گفته اند که این بر عادت عرب است در جای که اظهار دارند استغراب و تعجب نمایند و نظیر آنست که بعض اعراب لحیه شریف او را میگرفت مد شیخ در شرح خود میگوید با وجود آن خلاف ادب و بیجا است و بعض گفته اند شاید که این فعل از عبد الله بن عمرو بیکایک بی قصد واقع شد از جهة تعجب و استغراب و گفته که ظاهر آنست که این را بعد از فراغ آنحضرت از نماز کرده باشد نه در عین نماز والله اعلم فقال پس گفت آنحضرت مالک چه شده است ترا وچه میکنی تو یا عبد الله بن عمرو گویا که آنحضرت را نیز غریب نمود این فعل و تعجب کرد قال حدثت گفت عبد الله خبر داده شده ام من یا رسول الله انک قلت صلوة الرجل قاعدا علی نصف الصلوة که تو گفته نماز مرد نشسته واقع است بر نصف صلوة مرد وانت تصلی قاعدا و حال آنکه تو میگذاری نشسته ترک افضل و اکمل از تو که افضل و اکمل فاضلان و کاملانی چون واقع شود محل تعجب است قال گفت آنحضرت اجل آری همچنین است نماز قاعد نصف نماز قائم است ولکنی لست کاحد منکم ولیکن من نیستم مانند یکی از شما یعنی آنکه گفتم حکم غیر من است از امت و من خارجم ازین حکم قبول میکند پروردگار من نماز مرا نشسته مثل نماز من ایستاده از جهة فضل و لطف و کرم که بمن دارد یا این مخصوص من است از جهة قوت توجه و حضور معرفت و قرب که من دارم مرا بر دیگران قیاس مکنید و دیگران را بر من رواه مسلم وعن سالم بن ابی الجعد بفتح جیم وسکون عین مهمله از مشاهیر تابعین ثقات ایشانست و در عهد عمر بن عبد العزیز وفات یافت قال قال رجل من خزاعة لیتنی صلیت فاسترحت گفت سالم که مردی از اصحاب که از قبیله خزاعه بود گفت کاشکی نماز میگزاردم پس راحت می یافتم فکانهم عابوا ذلک علیه گویا که مردم دیگر از صحابه و غیرهم که حاضر بودند عیب کردند این سخن را بر آن مرد که گران آمد بر فهم ایشان فقال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول پس گفت آن مرد چرا عیب میگیرید بر من این سخن زیرا که من شنیده ام آنحضرت را میگفت اقم الصلوة یا بلال ارحنا بها ای بلال راحت ده ما را بنماز و تکبیر برآر تا نماز بگذاریم و راحت یابیم رواه ابو داود بدانکه در معنی قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم ارحنا یا بلال دو وجه ذکر کرده اند یکی آنکه اذان بگوی ای بلال تا نماز کنیم و با دای آن از شغل قلب بدان استراحت یابیم دوم آنکه اشتغال آنحضرت بنماز موجب راحت بود و با دای آن و مناجات حق از تعب اعمال دنیویه و مباشرت خلق خلاصی می یافت و لهذا فرمود جعلت قرة عینی فی الصلوة و میان این دو معنی فرقیست یا آنکه راحت در اول با برآمدن از ذمه و وجود اشتغال امر و خلاص از تعب شغل و تعلق قلب بآن است و در ثانی بوجود صلوة و ذوق مناجات و شهود دیگر حاصل میشد در آن و شک نیست که حمل بمعنی ثانی انسب و الیق است بمقام آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قول رجل خزاعی ناظر در معنی اول است و لهذا عیب گرفتند بروی و ممکن است که مراد وی همان معنی ثانی باشد یعنی که نماز کنیم و استراحت یابیم بوی بمدار اشتغال بآن بسوی ما الله کرد و بالله التوفیق

باب الوتر اختلاف در وتر میان علما از دو وجه است اول آنکه سنت است یا واجب اکثر ائمه و ابو یوسف و محمد از اصحاب ما بر آنند که سنت

ونزد امام ابوحنیفه واجب است نه بمعنی فرض و بروایتی از وی فرض و بروایتی سنت نیز آمده وصحیح قول اوست وگفته اند که با وجود سنیت وی قضا واجب است اختلاف ثانی آنکه وتر یک رکعت
است یا سه رکعت و پنج و هفت رکعت نیز آمده است نزد اکثر ائمه یک رکعت است و نزد ما سه رکعت و احادیث در هر دو جانب وارد و آنها که یک رکعت گویند دو رکعت پیش از وی بگذارند
و سلام دهند و اگر نگذارند مکروه است از امام احمد پرسیدند که در وتر چه گوئی گفت اکثر احادیث در یک رکعت است و من هم این جانب ام و در وقت دیگر پرسیدند که در رکعت سلام دهد در دو رکعت
و اگر نه دهد زیان ندارد و بعضی از شافعیه مبالغه کرده اند در تضعیف قول به سه رکعت و حق آنست که احادیث کثیره و آثار صحیحه در وی آمده است و کلام در باب وتر بسیار است و دلایل
آن و بودن او یک رکعت یا سه رکعت در شرح کتاب و شرح سفر السعادة بتفصیل مذکور است الفصل الاول عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة اللیل مثنی مثنی نماز شب دو دو گانست
دو گانست فاذا خشی احدکم الصبح پس چون بترسد یکی از شما طلوع صبح را صلی رکعة واحدة توتر له ما قد صلی بگذارد دیگر رکعت را که وتر گرداند این یک رکعت برای وی چیزی را که بتحقیق گذارده است
از نماز شب و وتر بمعنی طاق است مقابل جفت از عدد و چون دو دو گذارده است همه جفت واقع میشود دیگر رکعت که با وی ضم کند وتر میگردد و در حدیث آمده است که ان الله
وتر یحب الوتر و سبب مشروعیت وتر این است و گاهی تمام نماز شب را نیز وتر میگویند و ظاهر مفهوم این حدیث همین است و قول او فاذا خشی احدکم الصبح گویا اشارتست بقول وی
نماز شب تا نزدیک وقت صبح والا ادای وتر موقوف بخوف طلوع صبح نیست فافهم متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوتر رکعة من آخر اللیل وتر یک رکعت است
از آخر شب بهمان طریق که دو رکعت پیش از وی بگذارد و سلام دهد و بعد از وی یک رکعت بگذارد و این حدیث دلیل بودن وتر است یک رکعت و احادیث دیگر که دلالت
بر سه رکعت دارد نیز بیاید و قول وی من آخر اللیل اشارتست بآن که وتر باید که آخر نماز شب باشد و کلام درین نیز بیاید رواه مسلم وعن عائشة قالت کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة بود آنحضرت که میگذارد از شب سیزده رکعت یوتر من ذلک بخمس وتر میکرد از میان سیزده رکعت به پنج رکعت متصل لا یجلس فی
شیء الا فی آخرها نمی نشست در هیچ رکعتی برای تشهد از آن پنج رکعت مگر در آخر آن بتحقیق معلوم شده است که نماز آنحضرت در شب بر وجوه متعدده بوده است یکی از آن وجوه این است
که هشت رکعت میگذارد دو دو گان دو گان بچهار سلام و پنج رکعت میگذارد متصل بیک نیت و وتر بیک تشهد و بیک سلام و این حدیث صحیح صریح است در وصل پنج رکعت بیک جلوس
و این مختلف فیه است میان فقها و آنها که قائل نیستند بدان تاویل عدم جلوس بعدم سلام میکنند و میگویند مراد بجلوس اینجا سلام است یعنی سلام نمیداد مگر در آخر و در بعض روایات آمده
لم یسلم الا فی آخرهن و وصل کردن از چهار رکعت بیک سلام جائز است باتفاق و نزد ما جائز است تا هشت رکعت متفق علیه وعن سعد بن هشام الانصاری تابعی جلیل القدر حسن بصری
از وی روایت دارد حدیث وی نزد اهل بصره است و بود مشهور میان ایشان بیرون آمد بهند و غزا کرد و شهید شد بمکران و وی ابن عم انس بن مالک است قال انطلقت الی عائشة
فقلت گفت رفتم بسوی عائشه پس گفتم یا ام المؤمنین انبئینی عن خلق رسول الله ای مادر مؤمنان بیاگاهان مرا از خوی و سیرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قالت الست تقرأ القرآن
گفت عائشه آیا نیستی تو که میخوانی قرآن را قلت بلی گفت آری میخوانم قرآن را قالت فان خلق نبی الله گفت عائشه پس بدرستیکه خلق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان القرآن بود قرآن
یعنی آنچه در قرآن از اخلاق عظیمه و صفات حمیده مبین و مذکور است آنحضرت بدان متخلق و متصف بود و بعض گویند مراد آنست که خلق او مذکور است در قرآن در قول وی سبحانه
وانک لعلی خلق عظیم قلت گفتم یا ام المؤمنین انبئینی عن وتر رسول الله بیاگاهان مرا از وتر یعنی نماز شب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و کیفیت آن و عدد آن فقالت پس گفت عائشه
کنا نعد له سواکه وطهوره بودیم ما که آماده میکردیم برای آنحضرت یعنی مهیا و طیار میداشتیم برای وی مسواک او را و آب وضوی او را و طهور بفتح طا است فیبعثه الله ما شاء ان یبعثه من اللیل
پس می برانگیخت و بیدار میکرد آنحضرت را خدای تعالی آن قدر که میخواست که بیدار کند او را از شب فیتسوک ویتوضأ ویصلی تسع رکعات پس مسواک میکرد و وضو میساخت
و میگذارد نه رکعت را لا یجلس فیها الا فی الثامنة نمی نشست درین نه رکعت مگر در رکعت هشتم فیذکر الله ویحمده ویدعوه پس ذکر میکرد خدا را و حمد میگفت او را و دعا میکرد او یعنی
تشهد میخواند و در تشهد ذکر و حمد و دعا است ثم ینهض ولا یسلم پس بر میخاست و سلام نمیداد فیصلی التاسعة پس میگذارد رکعت نهم را ثم یقعد پس بر می نشست برای تشهد فیذکر الله ویحمده
ویدعوه این طریقی دیگر است از طریق تهجد آنحضرت و درین طریق متعین است که لا یجلس محمول بر ظاهر است و از جلوس سلام مراد نیست و الا حکم استثنا لازم آید که در ثامنه سلام
میداد و بتحقیق تصریح کرده که در وی می نشست و سلام نمیداد ثم یسلم تسلیما یسمعنا پس سلام میداد سلام دادنی که میشنوانید ما را ثم یصلی رکعتین بعد ما یسلم وهو قاعد پس میگذارد دو رکعت
بعد از سلام دادن و حال آنکه وی نشسته است فتلک احدی عشرة رکعة یا بنی پس آن یازده رکعت است ای پسرک من فلما اسن پس هرگاه که بزرگ سال شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم واخذ
اللحم و گرفت گوشت را و تن وار شد و ضعیف شد در آخر عمر و شیخ ابن الهمام گفته که پیش از رحلت بیک سال اوتر بسبع وتر کرد به هفت رکعت وصنع فی الرکعتین مثل صنیعه فی الاولی و کرد در
دو رکعت نشسته مثل او در صورت نخستین فتلک تسع یا بنی پس آن مجموع نه رکعت بود ای پسرک من چنانکه در صورت اولی یازده بود وکان نبی الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی صلوة احب ان
یداوم علیها و بود آنحضرت چون میگذارد نمازی را دوست میداشت که همیشگی کند بر آن و اکثر میگذارد آن را از جهة محبتی که بفعل صلوة داشت و این منافات ندارد با آنکه گفته اند
فعل نوافل آنحضرت تامة قتارة بود و لازم نمیگرفت تا برامت واجب نگردد وکان اذا غلبه نوم او وجع عن قیام اللیل صلی من النهار ثنتی عشرة رکعة و بود آنحضرت چون غلبه میکرد
او را خواب یا درد وی و بیماری و مانع می آمد از بر خواستن بنماز شب میگذارد در پاره از روز دوازده رکعت و در روز آن بتفصیل بود که گاهی سیزده میگذارد و گاهی یازده یا نه یا هفت
ولا اعلم نبی الله صلی الله علیه وسلم قرأ القرآن کله فی لیلة و نمیدانم پیغمبر خدا را که خوانده باشد قرآن را تمام در یکشب ولا صلی لیلة الی الصبح و نمیدانم که نماز گذارده باشد شب تمام
تا وقت صبح ولا صام شهرا کاملا غیر رمضان و نمیدانم که روزه داشته باشد ماه تمام غیر رمضان عائشه صدیقه اسناد بعلم خود کرده احتیاطا و گفت نمیدانم و شاید که در غیر نوبت وی

و در بعض احیان مانند سفر و غیره میکرده باشد والله اعلم رواه مسلم تنبیه بدانکه گذاردن دو رکعت بعد از وتر در احادیث بسیار آمده است ولیکن این با حدیث اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا بظاهر
معارض می افتد و تحقیق مشکل شده است این بر بسیاری از علما پس امام مالک منکر شده حدیث رکعتین بعد الوتر را و گفته صحیح نشده است این حدیث و امام احمد گفته من نمیگذارم این دو رکعت را
و منع نیز نمیکنم کسی را از آن و جماهیر علما قائلند بدان از جهت ورود آن در احادیث صحیحه و میگویند که آنحضرت بهمین جهت گذارد تا بدانند که تنفل بعد از وتر جائز است پس حدیث اجعلوا آخر صلوتکم
وترا محمول بر استحباب بود نه بر وجوب باز اختلافست که آیا گذاردن دو رکعت بعد از وتر اول اللیل بود یا آخر پس حدیث ابو امامه مطلق واقع شده و بهمین مقدار گفته که آنحضرت صلی الله
علیه و سلم دو رکعت بعد از وتر میگذارد و نگفته که اول شب یا آخر شب و حدیث ثوبان دلالت میکند که آن بر تقدیر گذاردن وتر است در اول اللیل و این هر دو حدیث در آخر
باب بیاید و حدیث بخاری و مسلم و موطا دلالت دارند که بر تقدیر قیام لیل بود و هو الصحیح و بعض علما گفته اند که این دو رکعت ملحق بوتر اند و جاری مجری سنت راتبه وتر اند خصوصا
بر قول کسیکه قائلست بوجوب آن همچنانکه وتر نهار که نماز مغرب است مشفوع است بدو رکعت وتر شب نیز بدان مشفوع شد بعد از آن بدانکه نیت تشفیع وتر بر تقدیر ایتار اول اللیل
چنانکه بعض مردم میکنند بگذاردن دو رکعت نشسته در حکم یک رکعت چیزی نیست و ناقض و مبطل وتر است بی ضرورت با وجود ثبوت جواز صلوة بعد الوتر و برین تقدیر اگر در اول
شب بگذارند بعد از آن بقیام لیل توفیق یابند و نماز تهجد بگذارند حاجت باعادت وتر نبود و قول مختار همین است صرح به الشیخ ابن الهمام و تحقیق وارد شده است لا وتران فی لیلة واحدة فتدبر
و عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و سلم قال اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا بگردانید آخر نماز خود در شب وتر و شرح این در ضمن بیان حدیث سابق حاصل شد رواه مسلم و گفته اند که بخاری نیز در
باب وتر این را روایت کرده است و عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم قال بادروا الصبح بالوتر شتابی کنید و دریابید صبح را مسبوق بوتر یعنی بگذارید وتر را پیش از طلوع صبح و در حدیث وتر
آمده است وتر کنید پیش از آنکه صبح کنید و در حدیث دیگر آمده است که چون طلوع کرد فجر رفت نماز شب پس بگذارید وتر پیش از فجر و در روایتی آمده است که نیست وتر بعد صلوة صبح
و مراد ادای آن خواهد بود و الا قضا جائز است در وقت صبح چنانکه در فصل ثانی از حدیث زید بن اسلم بیاید و خود قضا جائز است در هر وقت که باشد با رعایت ترتیب رواه مسلم
و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من خاف ان لا یقوم من آخر اللیل فلیوتر اوله کسیکه بترسد که نتواند برخاست از آخر شب پس باید که بگذارد وتر اول شب و بخسپد و من
طمع ان یقوم آخره فلیوتر آخر اللیل و کسیکه امید دارد که میتواند برخاست آخر شب و اعتماد دارد بر بیدار شدن پس باید که وتر کند آخر شب فان صلوة آخر اللیل مشهودة زیرا که بدرستیکه نماز
آخر شب گواهی داده شده است بفضل و کرامت وی و حاضر میشوند در وی ملائکه رحمت و در روایتی مشهودة محضورة و ذلک افضل و وتر در آخر شب افضل تر است از وتر اول شب
ازین حیثیت که مذکور شد که مشهود است و تواند که چیزی عارض گردد که در حق خصوص شخصی وتر اول شب اولی و احوط و الیق بحال او باشد و در حدیث ابی داود از ابی قتاده آمده
که رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت مر ابوبکر صدیق را تو چه وقت وتر میکنی گفت اول شب و گفت مر عمر را تو کی میکنی گفت آخر شب پس گفت مر ابوبکر را اخذ کرد این بحذر و گفت
مر عمر را گرفت این بقوت و میفرمود آنحضرت مر ابو هریره را که وتر اول شب بگذارد و بخسپد زیرا که اول شب بیدار میبود در احادیث که از حضرت شنیده یاد میگرفت رواه مسلم و عن
عائشة رض قالت من کل اللیل اوتر رسول الله گفت عائشه از همه شب وتر کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم من اوله و اوسطه و آخره اول شب و میانه شب و آخر شب و انتهی وتره
الی السحر و منتهی گشت و ثابت و مقرر شد وتر وی در آخر عمر تا وقت سحر و آخر شب متفق علیه و عن ابی هریرة قال اوصانی خلیلی گفت ابو هریره اندرز کرد مرا دوست جانی من که محبت
وی در درون دل من جای گرفته است صلی الله علیه و سلم بثلث بسه خصلت صیام ثلثة ایام من کل شهر یکی روزه داشتن سه روز از هر ماه هر سه روز که باشد و در اکثر روایات ایام بیض
شهر واقع شده که آن را ایام بیض خوانند چنانکه در کتاب الصوم بیاید و رکعتی الضحی دوم دو رکعت بعد از بر آمدن آفتاب و بلند شدن وی و در باب صلوة الضحی بیاید که این اقل صلوة الضحی
است و اکثرش تا دوازده است گویا که این مخصوص بابی هریره بود و ان اوتر قبل ان انام سیوم آنکه بگذارم وتر پیش از آنکه خواب کنم و گفته اند که سببش آنست که وی رضی الله عنه
مشغول میبود اول شب بحفظ احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم و استحضار محفوظات خود که بیشتر از صحابه دیگر داشت و جزو کثیر از شب بر وی میگذشت که قیام آخر شب بر وی متعسر بود
و بهمین است سبب در اقتصار بر دو رکعت ضحی نه زیاده و از اینجا معلوم میشود که اشتغال بعلم دینیه افضل است از عبادت حکایت یاد دارم از بعض اساتذه خود که میفرمود در بعضی از
روایات فقهیه آمده است که مستحب است مر طالب علم را دو رکعت بعد از وتر که میگذارد در اول شب و ظاهر نشد در آن وقت وجه تخصیص این حکم بطالب علم و اکنون که برین حدیث
اطلاع افتاد ظاهر شد وجه آن زیرا که طالب علم در اول شب مشغول است بتکرار علم و حفظ آن چنانچه حال ابو هریره بود و این دو رکعت قائم مقام نماز شب میگردد چنانچه در آخر
فصل ثالث بیاید متفق علیه الفصل الثانی عن غضیف بضم غین و فتح ضاد معجمتین و فا ابن الحارث زمان آنحضرت را صلی الله علیه و سلم دریافته و در صحبت وی اختلافست و وی گفته که
بودم در عهد آنحضرت و بیعت کردم با وی و مصافحه کرد آنحضرت مرا روایت کرد از عمر و ابی ذر و عائشه قال قلت لعائشة ارأیت رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یغتسل من الجنابة فی
اول اللیل ام فی آخره آیا دیدی تو آنحضرت را بود که غسل میکرد از جنابت در اول شب یعنی بعد از جماع متصل یا در آخر شب که جماع میکرد و میخسپید و چون برای نماز تهجد برمیخواست غسل میکرد
گفت عائشه ربما اغتسل فی اول اللیل و ربما اغتسل فی آخره گفت عائشه بسا بودی که غسل میکرد آنحضرت در اول شب و بسا که غسل میکرد در آخر شب قلت غضیف میگوید گفتم من الله
اکبر خدا بزرگتر است از آن که گران سازد بار بندگی را بر بندگان خود الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة سپاس و ستایش مر خدای را که گردانید در کار دین گشادگی و فراخی را قلت کان یوتر اول
اللیل ام فی الآخرة گفتم وتر میکرد آنحضرت اول شب یا آخر آن قالت ربما اوتر فی اول اللیل و ربما اوتر فی آخره گفت عائشه بسا بود که وتر میکرد در اول شب و بسا که وتر میکرد در آخر
شب قلت الله اکبر الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة قلت کان یجهر بالقراءة ام یخفت گفتم بود آنحضرت که بلند میخواند یا پست میخواند قرآن را در نماز شب یا مطلق قالت ربما جهر به

و ربما

ودر جاهای خفت کفت عائشه بسا که بلند میخواند و بسا که پست میخواند خفت آرامیدن آواز و نهان کفتن از قلت الله اکبر الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة تشبیه کرد بر آن که سعت امر در تکالیف
یعنی تعظیم و حمدی سزاست که واجبست بر بندکان شکر آن کفتن و چنانکه فرمود اختلاف امتی رحمة و اختلاف اکثر از تعدد و تنوع افعال پیغمبر آمده است صلی الله علیه وسلم و متضمن وی شفقت
بر امت و توسیع امر بر ایشان و انداختلاف مجتهدین در استنباط احکام و همه خیر محض و موجب زیادت و کمال در دین و سبب مزید انوار و تخفیف اعمال و اصار است رواه ابو داود وروی
ابن ماجة الفصل الاخیر روایت کرد تمام این حدیث را ابو داود و روایت کرد ابن ماجه فصل اخیر را یعنی آنچه متعلق است بقرارت وعن عبد الله بن ابی قیس نام ابو موسی اشعری است لیکن
آمده پروی کنیت قال سألت عائشة بکم کان رسول الله کفت پرسیدم عائشه را بچند رکعت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یوتر وتر میکرد قالت کفت عائشه کان یوتر باربع وثلث
بود آنحضرت وتر میکرد بچهار و سه یعنی چهار رکعت میکذارد و بعد از وی سه رکعت وتر پس مجموع وی هفت رکعت باشد وست وثلث و وتر بشش و سه که مجموع وی نه باشد
وثمان وثلث و بهشت و سه که یازده باشد وعشر وثلث و بده و سه که سیزده ولم یکن یوتر بانقص من سبع و نبود که وتر کند کمتر از هفت که چهار و سه است ولا باکثر من ثلث عشرة
و نمیکذارد به بیشتر از سیزده که ده و سه است و این حدیث ظاهر و صریح است در وتر بسه رکعت و احادیث دیکر نیز درین باب آمده است که در شرح مذکور است رواه ابو داود
وعن ابی ایوب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوتر حق علی کل مسلم وتر ثابت و لازم است بر هر مسلمان فمن احب ان یوتر بخمس فلیفعل پس کسیکه دوست دارد که وتر کند به پنج
رکعت پس باید که بکند و باین رفته است سفیان ثوری و بعضی از ائمه دیکر ومن احب ان یوتر بثلث فلیفعل و کسیکه دوست دارد که وتر کند بسه پس باید که بکند و این مذهب امام ابو حنیفه
و اصحاب اوست ومن احب ان یوتر بواحدة فلیفعل و کسیکه دوست دارد که وتر کند بیک رکعت پس باید که بکند و این مذهب شافعی و دیکر ائمه است رواه ابو داود والنسائی
وابن ماجة وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله وتر یحب الوتر خدا وتر است دوست میدارد وتر را فاوتروا یا اهل القرآن پس وتر کنید یعنی تمام بیارید
نماز خود را در شب و تر بضم یک رکعت یا سه رکعت بدان ای اهل قرآن یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید بقرآن و تصدیق کرده اید بدان و متولی حفظ و تلاوت او یند تنبیه است
بر ملازمت قیام لیل و تلاوت قرآن در آن چنانکه امر فرمود حق سبحانه و تعالی مر حبیب خود را بقول خود ورتل القرآن ترتیلا بدانکه وتر بکسر واو و فتح آن عدد فرد را کویند و اطلاق
کرده میشود بر حق سبحانه بمعنی فرد در ذات خود که قبول نمیکند آن انقسام را در صفات بمعنی بی مثل و مانند و در افعال بمعنی آنکه شریک و معین ندارد پس در وی سبحانه معنی وتریت است
بمعنی فردانیت و باین مناسبت دوست میدارد وتر را و ثواب میدهد بر آن اکر از قبیل اعمال باشد و آنحضرت رعایت میکرد آن را و این را امثله بسیار است در شرع کما لا
یخفی علی المتتبع رواه الترمذی و ابو داود والنسائی وعن خارجة بخای معجمه و جیم بن حذافة صحابی قرشی عدویست معدود است در فرسان قریش او را با هزار سوار برابر مینهادند
یکباری عمرو بن عاص از امیر المؤمنین عمر سه هزار سوار کمک طلبید پس عمر سه کس را فرستاد خارجة بن حذافه و زبیر بن عوام و مقداد بن اسود را قال خرج علینا رسول الله کفت بیرون
آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال کفت ان الله امدکم بصلوة بدرستیکه خدا تعالی مدد کرده است شما را بنمازی یعنی زیاده کرده است بر نماز پنج کانه نماز دیکر را و امداد در اصل
فرستادن یکی را بر دیکری برای تقویت و تاکید و در روایتی زادکم الله و در بعض امرکم هی خیر لکم من حمر النعم این چنین نمازی که بهتر است شما را از چهار پایهای سرخ مراد شتران سرخ است که اعز و انفس
اموال است نزد عرب یعنی بهتر است از متاع دنیا و زینت آن که محبوبست نزد شما و حمر بضم حا و سکون میم جمع احمر و نعم بفتحتین جمع نعم است الوتر آن نماز کدام است وتر است جعله الله لکم فیما بین صلوة
العشاء الی ان یطلع الفجر کردانیده و مشروع ساخته است آن را خدای تعالی برای شما در وقتیکه میان نماز عشا است تا آنکه طلوع کند فجر باین حدیث استدلال کرده اند بر وجوب وتر رواه الترمذی
و ابو داود وعن زید بن اسلم از اکابر تابعین است مولای عمر بن الخطاب ثقه عالم فقیه عابد می نشستند در مجلس وی زیاده بر چهل از فقها امام مالک و سفیان ثوری و ابن عیینه و ایوب سجستانی از وی
روایت کرده اند و امام علی زین العابدین پیش او میرفت و حدیث می شنید کفتند یا ابن رسول الله تو بهترین مردم و فاضل ترین ایشانی هاشمی و نزد زید بن اسلم که از موالی است میروی فرمود علم باید
طلبید هر جا که باشد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نام عن وتره فلیصل اذا اصبح کسیکه خواب کرد و غافل شد از وتر خود باید که بکذارد وتر را و قضا کند آن را وقتی که صبح کند رواه الترمذی
مرسلا وعن عبد العزیز بن جریج بضم جیم اول و فتح را و سکون یا قال سألنا عائشة بای شیء کان یوتر رسول الله کفت پرسیدیم عائشه را بکدام سوره بود که وتر میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قالت
کان یقرأ فی الاولی کفت عائشه بود آنحضرت که میخواند در رکعت نخستین بسبح اسم ربک الاعلی وفی الثانیة و میخواند در رکعت دوم بقل یا ایها الکافرون وفی الثالثة و در رکعت سوم
بقل هو الله احد والمعوذتین بکسر واو مشدده نام قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس است رواه الترمذی و ابو داود وروی النسائی عن عبد الرحمن بن ابزی بفتح همزه و سکون
موحده و بزای صحابی صغیر است و والی خراسان بود از جانب امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ورواه احمد عن ابی بن کعب والدارمی عن ابن عباس لم یذکرا المعوذتین و ذکر نکرده اند احمد و دارمی
معوذتین را بلکه تنها قل هو الله احد و ترمذی کفته عمل اکثر علما از صحابه و من بعدهم برین است که تنها قل هو الله احد بخوانند و شیخ ابن الهمام کفته که اصحاب ما همین را اخذ کرده اند انتهی اما بخی
بعض مردم از اهل دیار در رکعت اولی سوره انا انزلناه میخوانند آن را روایتی در اخبار و آثار یافته نشده است و میکویند در بعض روایات فقهیه آمده است وعن الحسن بن علی روایت است
از امام حسن بن علی رضی الله عنهما قال کفت حسن علمنی رسول الله تعلیم کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کلمات اقولهن فی قنوت الوتر دعای مشتمل بر چند کلمه که میکویم و میخوانم آن را در قنوت وتر
احتمال دارد که تعلیم آنحضرت آن بود که آن را در قنوت وتر بخوانند و احتمال دارد که آنحضرت این دعا را بوی تعلیم کرد و وی رضی الله عنه خوش داشت که در قنوت بخواند ظاهر عبارت ناظر
درین معنی است ولیکن میکویند که در بعض روایات آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود اجعله فی وترک و این روایت غریب است و قنوت شافعیه همین است در وتر و فجر و نزد ما
اللهم انا نستعینک است و کفته اند افضل آنست که هر دو بخوانند و در باب قنوت بتفصیل بیاید اللهم اهدنی فیمن هدیت خدایا راه راست نما مرا در میان آن کسانیکه راه راست نموده و عافنی

فیمن عافیت وعافیت ده مرا در ضمن آنکسانیکه عافیت داده ایشانرا ومراد بعافیت سلامت است از جمیع آفات دنیا و آخرت و تولنی فیمن تولیت و دوست دار مرا و متولی امر من باش
و برزمره لطف و کرم خود گیر همه کارهای مرا و بارک لی فیما اعطیت و برکت و زیادتی ده مرا در چیزیکه داده از نعمتها وقنی شر ما قضیت و نگاهدار مرا از بدی آنچه قضا کرده است و تقدیر نموده
طلب وقایت ازین باعتبار ظاهر اسباب و آلات است که در لا یزال محو و اثبات درانجا نیست فانک تقضی ولا یقضی علیک پس بدرستیکه تو حکم میکنی بهرچه میخواهی و حکم کرده نمیشود بر تو انه
لا یذل من والیت بدرستیکه شان اینست که خوار نمیشود کسی که دوست داری تو او را و لا یعز من عادیت و گرامی و غالب نمیشود کسیکه دشمن داری تو او را تبارکت ربنا و تعالیت
بزرگی تو ای پروردگار ما و بلندی تو و بعضی این کلمات را نیز زیاده کرده فلک الحمد علی ما قضیت نستغفرک اللهم و نتوب الیک رب اغفر وارحم وانت خیر الراحمین و در روایات ختم و
بدرود نیز آمده است بصیغه وصلی الله علی النبی محمد و آله وسلم رواه الترمذی و ابوداؤد والنسائی و ابن ماجه والدارمی وعن ابی بن کعب قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سلم
فی الوتر قال بود آنحضرت چون سلام میداد در وتر میگفت سبحان الملک القدوس سه بار در حالیکه دراز میکرد آواز خود را یعنی در بار سیوم چنانکه بیان میکند آنرا در روایت
دیگر که میگوید وفی روایة للنسائی عن عبد الرحمن بن ابزی عن ابیه قال کان یقول اذا سلم سبحان الملک القدوس ثلثا و یرفع صوته بالثالثة سه بار میگفت و بلند میکرد آواز خود را در مرت
ثالثه یا بکلمه ثالثه و درین حدیث دلیل است بر مشروعیت جهر بذکر و آن ثابت است بی شبهه لیکن خفی افضل است در غیر آنچه وارد است در وی جهر وعن علی رضی الله عنه ان النبی
صلی الله علیه وسلم کان یقول فی آخر وتره روایتست از امیر المؤمنین علی که آنحضرت میگفت در آخر وتر خود یعنی در اعتدال بعد از رکوع و امام احمد باین قایل است و بعض گفته اند
مراد بعد از سلام است و بعض گفته اند پیش از سلام در تشهد و بعض گفته اند در سجود اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک و بمعافاتک من عقوبتک واعوذ بک منک لا احصی ثناء
علیک انت کما اثنیت علی نفسک ترجمه این در باب السجود بوضوح پیوسته است رواه ابوداؤد والترمذی والنسائی و ابن ماجه الفصل الثالث عن ابن عباس قیل له گفته شد
مر ابن عباس را هل لک فی امیر المؤمنین معویة آیا هست ترا میل و رغبت و محبت در معویه با وجود صدور این فعل نامشروع از وی که ما اوتر الا بواحدة وتر نکرد مگر بیک رکعت ظاهرا
این قائل نمیدانست که وتر بیک رکعت مشروع است قال گفت ابن عباس اصاب صواب کرده است معویه و راست رفته انه فقیه بدرستیکه وی فقیه و عالم است بشریعت
وفی روایة و در روایتی دیگر آمده است که قال ابن ابی ملیکة بضم میم و فتح لام و سکون تحتانیه که تابعی ثقه است اوتر معویه بعد العشاء برکعة وتر گذارد معویه بعد از نماز عشا بیک رکعت وعنده
مولی لابن عباس و نزد معویه مولی بود مر ابن عباس را فاتی ابن عباس پس آمد آن مولای ابن عباس نزد ابن عباس فاخبره پس خبر داد ابن عباس را با آنچه دیده بود از معویه از گذاردن وی وتر بیک رکعت
فقال دعه فانه قد صحب النبی پس گفت ابن عباس بگذار معویه را و تخطیه و اعتراض مکن او را زیرا که وی صحبت داشته است با پیغمبر صلی الله علیه وسلم رواه البخاری بدانکه ابن عباس بیک رکعت و آنچه
مستعمل بود در تقدیم شفع بر وی پس هر آینه محل انکار است و آنرا اینجا میگویند که منهی عنه است باتفاق با تقدیم شفع است چنانچه ائمه بدان قائل اند و ظاهر احتمال ثانیست چنانکه از
تصویب ابن عباس معویه را بجهت صحبت وی مر حضرت را صلی الله علیه وسلم ظاهر میگردد زیرا که آنچه موافق سنت است همین است و احتمال دارد که اول باشد چنانکه تصویب بجهت فقاهت
ظاهر دانست یعنی ممکن است که رای او بان رفته باشد و از موارد سنت آنرا استنباط کرده باشد و ابن عباس تلمیذ امیر المؤمنین علی است و اخذ علم از وی کرده و با وجود آن مراعات
معویه مینمود و مدارات میکرد بارها با وی در وقت نزاع وی با علی گفتی که شتابی مکن اگر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم وعدی و اشارتی داری صبر کن و منتظر باش و اگر نه نزاع و
خلاف چه لائق است چنانچه بشارت داده اند ما را بخلاف در اعقاب ما و منتظر وعده نشسته ایم تا وقت در رسد و الله اعلم و ازین حدیث مفهوم میشود که متعارف در ان زمان
در مردم وتر بسه رکعت بود وعن بریدة قال سمعت رسول الله گفت بریده اسلمی شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منا وتر حق است و ثابت
پس کسیکه وتر نکند پس نیست از اهل سنت ما تابعان ما و بر طریقه ما الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منا الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منا سه بار مکرر فرمود با این وعید و این دلیل است بر وجوب و
رواه ابوداؤد وعن ابی سعید قال قال رسول الله گفت ابو سعید خدری گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من نام عن الوتر او نسیه کسیکه خواب کرد از وتر یا فراموش کرد آنرا فلیصل
اذا ذکر او اذا استیقظ پس باید که بگذارد و قضا کند آنرا وقتی که یاد آرد آنرا یا بیدار گردد رواه الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه این حدیث نیز بحسب ظاهر دلالت بر وجوب دارد
اگرچه احتمال عدم وجوب نیز داشته باشد و این قدر کافیست در ثبوت وجوب بمعنی مقابل فرض وعن مالک بلغه ان رجلا سال ابن عمر عن الوتر اواجب هو روایت است از امام مالک
که رسیده است او را که مردی سوال کرد ابن عمر را از وتر آیا واجب است آن فقال عبد الله قد اوتر رسول الله پس گفت عبد الله بن عمر در تحقیق وتر کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم و اوتر المسلمون و وتر کرده اند مسلمانان یعنی اصحاب بعد فجعل الرجل یردد علیه پس در ایستاد آن مرد که تکرار میکند این سوال را بر ابن عمر و عبد الله یقول و عبد الله که میگوید
همین سخن را که اوتر رسول الله صلی الله علیه وسلم و اوتر المسلمون رواه فی الموطا روایت کرده است مالک این حدیث را در موطا و ظاهر این حدیث تردد است میان وجوب و عدم
وجوب یعنی آنچه ثابت شده است فعل آنست و آن احتمال وجوب و سنیت هر دو دارد و احتمال دارد که اشارت باشد ببودن او فرض عملی که دلیل قطعی نیست و معنی وجوب در اینجا همین است
والله اعلم وعن علی رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یوتر بثلث گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بود آنحضرت که وتر میکرد بسه رکعت یقرأ فیهن تسع سور من المفصل میخواند در
سه رکعت نه سوره از مفصل یقرأ فی کل رکعة بثلث سور آخرهن قل هو الله احد میخواند در هر رکعت سه سوره آخر این همه سور قل هو الله احد میبود و در بعض روایات تفسیر این مجمل آمده
که میخواند در رکعت اولی القدر و الهکم و زلزلت و در ثانیه والعصر والنصر والکوثر و در ثالثه الکافرون و تبت و اخلاص رواه الترمذی وعن نافع قال کنت مع ابن عمر بمکة والسماء مغیمة گفت
نافع بودم من با ابن عمر بمکه و حال آنکه در آسمان ابر بود و این لفظ را بوجوه متعدده روایت کرده اند مغیمة بضم میم و سکون غین و تخفیف میم و مغماة بضم میم و فتح غین و تشدید میم و متغیمة بضم میم

وفتح عین وتشدید یاء و بعضیه بضم میم وکسر عین وسکون یاء فخشی الصبح پس ترسید طلوع صبح را بجهت اشتباه فاوتر بواحدة پس وتر کرد ابن عمر بیک رکعت پس صبح بیک رکعت ثم انکشف فرای ان علیه لیلا پس ترا
گشاده ابر پس دید ابن عمر که باقیست شب فشفع بواحدة پس جفت ساخت آن یک رکعت را بیک رکعت دیگر و از وتر بیت برآورد ثم صلّی رکعتین رکعتین پس میگذارد دو رکعت دو رکعت فلما خشی الصبح
اوتر بواحدة پس هرگاه ترسید صبح را وتر کرد بیک رکعت رواه مالک وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یصلی جالسا فیقرأ وهو جالس و روایت است از عائشه که آنحضرت
بود که نماز میگذارد نشسته پس قرارت میکرد و حال آنکه وی نشسته است فاذا بقی من قراءته قدر ما یکون ثلثین او اربعین آیة پس چون باقی میماند از قرارت او اندازه آنکه میبود سی یا چهل آیه قام
قرأ وهو قائم می ایستاد آنحضرت و میخواند و حال آنکه وی ایستاده است ثم رکع ثم سجد پس برکوع میرفت و سجود میکرد ثم یفعل فی الرکعة الثانیة مثل ذلک پس میکرد در رکعت دوم
مانند آن و عکس این حال مروی نیست که ایستاده نماز میکرده باشد بعد از ان بنشیند و قرارت کند پس نشسته برکوع رود و شبهه نیست در اصل جواز آن اگرچه خالی از کراهت
نبود اگر بی عذر کند و ذکر این بیان بقاء در باب السنن از حدیث عبد الله بن شقیق گذشته است رواه مسلم وعن ام سلمة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی بعد الوتر رکعتین روایت
از ام سلمه که آنحضرت میگذارد بعد از وتر دو رکعت رواه الترمذی روایت کرده است این حدیث را ترمذی وزاد ابن ماجة وزیاده کرده است ابن ماجه این لفظ را که خفیفتین وهو
جالس یعنی میگذارد دو رکعت سبک و حال آنکه وی نشسته است شرح این در اول باب در حدیث سعد بن هشام گذشت وعن عائشة رض قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یوتر
بواحدة ثم یرکع رکعتین یقرأ فیهما وهو جالس گفت عائشه بود آنحضرت وتر میکرد بیک رکعت پس میگذارد دو رکعت میخواند درین دو رکعت و حال آنکه وی نشسته است فاذا اراد ان
یرکع قام فرکع پس چون میخواست که رکوع کند می ایستاد پس برکوع میرفت شرح این نیز گذشت رواه ابن ماجة وعن ثوبان عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان هذا السهر جهد وثقل فرمود این بیخوابی
مشقت است و گرانی است سهر بفتحتین بیداری و بیخوابی و جهد بفتح جیم و ضم جیم نیز آمده است و سکون ها مشقت فاذا اوتر احدکم فلیرکع رکعتین پس چون وتر کند یکی از شما پس باید که
بگذارد دو رکعت فان قام من اللیل والا کانتا له پس اگر برخواست یکی از شما بنماز شب پس آن افضل و اکمل است و اگر برنخواست می باشند این دو رکعت مر او را بسنده از نماز شب در حصول
اصل ثواب آن رواه الدارمی وعن ابی امامة ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلیهما بعد الوتر وهو جالس روایت است از ابی امامه که آنحضرت میگذارد این دو رکعت را بعد از وتر و حال
آنکه وی نشسته است یقرأ فیهما میخواند درین دو رکعت اذا زلزلت و قل یا ایها الکافرون رواه احمد

باب القنوت

قنوت بمعنی طاعت و سکوت و دعا و قیام در صلوة آید و مراد اینجا
دعای مخصوص است و از بعض مشایخ و از امام محمد نیز روایت کرده اند که دعائی در قنوت وجه و غیر آن معین نیست و گویند که تعیین دعا مزیل رقت قلب و موجب ثامت است و اگر به توقیت
و تعیین اند مباد ابر زبان چیزی رود که مشابه کلام ناس بود و نماز بدان فاسد گردد و این خلاف در دعای معقول است که تعیین و توقیت در شرع وارد نشده است نه در جائی که وارد
شده خواه بطریق وجوب یا استحباب و در محیط و ذخیره از ان اللهم انا نستعینک و اللهم اهدنا را استثناء کرده است و در مذهب حنفیه موقت در قنوت اللهم انا نستعینک است گویند
که صحابه اتفاق دارند بران و اولی آنست که اللهم اهدنا فیمن هدیت نیز با وی بخواند و بعضی از ابی اللیث اللهم اغفرلی سه بار نیز آورده و بعض گفته ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة
وقنا عذاب النار نیز بخواند و گفته اند بهتر که دعای قنوت هذا اللهم اغفرلی و ربنا آتنا بخواند کذا فی شرح ابن الهمام و نزد شافعی اکتفا کنند با اللهم اهدنا و اللهم انا نستعینک را از قنوت شمارند
و گویند که روایت آن در صحیحین و سنن معروفه نیست ولیکن علما ای اثبات کرده اند آن را بطریق صحیحه از طبرانی و غیره و شیخ ابن الهمام از ابی داود آورده که در اثنای آنکه آنحضرت صلی الله علیه
وسلم دعا میکرد بر مضر آمد او را جبرئیل و اشارت بسکوت کرد و گفت یا محمد خدای تعالی ترا سباب و لعان نیافریده ترا رحمة للعالمین فرستاده ترا درینجا کاری نیست بر کرد اوی تعالی
لعنت کرده و اراده او بهلاک وی رفته خواهد کرد بعد از ان تعلیم کرد جبرئیل آنحضرت را اللهم انا نستعینک الخ و شیخ جلال الدین سیوطی از شافعیه در عمل الیوم و اللیلة این را آورده با اختلاف
الفاظ فی الجمله که در روایات آمده است و اختلافی که علما را در قنوت است که خواندن ان پیش از رکوع است یا بعد از رکوع و خواندن قنوت مخصوص است بوتر یا در نماز فجر و جز آن
نیز آمده و خواندن قنوت در وتر دائم است یا مخصوص است بنصف اخیر رمضان با دلائل آن در شرح کتاب و شرح سفر السعادة مذکور است و مذهب ما شق اول ازین تردیدات است
قند بر

الفصل الاول

عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا اراد ان یدعو علی احد او یدعو لاحد بود پیغمبر خدا که چون میخواست دعا کند بر کسی یعنی دعا کند بر ضرر کسی یا دعا کند
مرکسی را یعنی دعا کند برای نفع کسی قنت بعد الرکوع دعا میکرد بعد از رکوع فربما قال اذا قال پس بسا بود که میگفت و دعا میکرد چون میگفت سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد برای نجات
بعض اصحاب خود که گرفتار بند عذاب و نکال کفار بودند و دعا میکرد برای هلاک و لعن بعض قبایل و احیای عرب اللهم انج الولید بن الولید خداوندا نجات و خلاص ده ولید بن ولید
قرشی مخزومی را که برادر خالد بن ولید بود و اسیر کرده بود او را عبد الله بن جحش روز بدر کافر بود و پس قدوم آورده بود و برادر وی خالد و هشام و فدیه دادند چهار هزار درم و چون فدیه
داده او را بمکه بردند اسلام آورد و گفتند چرا پیش از فدیه اسلام نیاوردی و تو در میان مسلمانان بودی تا ترا هم مال میبود و هم اسلام گفت خوش نیامد مرا که مردم گویند که برای اسیری
صبر نکرد و اسلام از بی صبری آورد پس برادرانش او را در مکه حبس کردند و ایذا مینمودند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا میکرد او را در قنوت بنجات و خلاص از دست ظالمان
پس بگریخت وی از دست ایشان و ملحق شد برسول خدا صلی الله علیه وسلم وسلمة بن هشام و دیگر دعا میکرد آنحضرت در قنوت و میگفت که خداوندا نجات ده سلمة بن هشام بن
مغیره مخزومی را که برادر ابو جهل بود و قدیم الاسلام بود و از خیار صحابه فضلای ایشان بود و او را کافران در مکه حبس کرده بودند و عذاب میکردند وی نیز از دست ایشان گریخت
و برسول خدا ملحق شد و در زمان عمر رضی الله عنه در جهاد روم شهید شد و عیاش بن ابی ربیعة و نجات ده خداوندا عیاش بتحتانیه مشدده و شین معجمه بن ابی ربیعه را این نیز برادر ابو جهل بود و لیکن از
مادر قدیم الاسلام بود پیش از دخول آنحضرت بدار ارقم ایمان آورده و هجرت کرده بود بحبشه پس از ان هجرت آورد بمدینه در وقت هجرت آوردن عمر رضی الله عنه پس ابو جهل که برادر وی

عیبو دید بمدینه آمد و گفت که یا رسول الله سوگند خورده است که مرا بستایش نشنود تا ترا نه بیند پس بهمراه در همراه ایشان بمکه آمد پس ابو جهل او را برست و بند کرد پس بگریخت و بمدینه آمد و در تبوک شهید شد
این مثال آن بود که آنحضرت در قنوت برای مومنان دعا میکرد و در حق جمعی بر کافران نفرین مینمود اللهم اشدد وطاتک علی مضر خداوندا سخت گردان پایمال کردن و هلاک گردانیدن ترا بر مضر
را که نام قبیله ایست واجعلها سنین کسنی یوسف و بگردان وطاءت را و ایامی را که ایشان در روی کفر میکنند و فساد مینمایند قحطی مانند قحطی که هفت سال بر اهل مصر در زمان یوسف علیه السلام
شده بود و سنین جمع سنه است در اصل بمعنی سال و غالب آمد بر قحط سال و اهل مکه نیز بدعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قهر الهی تعالی هفت سال گرفتار عذاب قحط بودند و در آن مدت استخوانها
و مردارها میخوردند و نعوذ بالله من غضب الله و غضب رسوله یجهر بذلک جهر میکرد و بلند میخواند آنحضرت این دعا را در قنوت و کان یقول فی بعض صلوته و بود آنحضرت که میگفت در بعض
احیان در نماز خود اللهم العن فلانا و فلانا خداوندا لعنت کن و رانده گردان از درگاه رحمت خود فلان و فلان قبیله را لاحیاء من العرب میگفت این را برای قبیلها از عرب که کافر
و معاند حق بودند حتی انزل الله تا آنکه فرو فرستاد خدای تعالی این آیه را که لیس لک من الامر شیء الآیة تا آخر آیه که او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون یعنی پیغمبر ما نیست مر ترا ای محمد تصرفی در کار
خانه خداوندی و اعتراضی بر کار وی جل علا التصرف و اختیار همه بدست قدرت اوست و اوست مالک امر ایشان که هلاک گرداند طائفه را از ایشان و گرفتار گرداند بقهر و غضب
خود یا توبه کند بر ایشان و رجوع کند بفضل و رحمت خود اگر مسلمان شوند یا عذاب کند ایشان را اگر هم بر کفر و ظلم خود باشند نیستی تو مگر بنده مامور بابلاغ و جهاد و ترا آنچه ما فرموده ایم و حکم کرده ایم
مکن باقی هر چه ما دانیم بکنیم و در روایت آمده است که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم این دعا میخواند و لعنت میکرد جبرئیل آمد و اشارت بسکوت کرد و گفت یا محمد ما ترا سباب
و لعان نفرستاده ایم ترا رحمة للعالمین فرستاده ایم چنانکه در شرح ترجمه گذشت و اکثر بر آنند که نزول این آیت روز احد بود در هنگامیکه سر مبارک آنحضرت مجروح شده و مغفر در خساره
شریف فرو رفت و گوشه از دندان شریف بشکست و آنحضرت خون از روی مبارک پاک میکرد و میگفت کیف یفلح قوم خضبوا وجه نبیهم چگونه رستگاری یابند گروهیکه رنگ کردند روی
مبارک پیغمبر خود را بخون و گویند بحکم حصه از بشریت و طبیعت که برای حکم و مصالح دین و دنیا در جوهر شریف وی ابداع نموده بودند بعضی از وی ظهور نمود پس نازل شد این آیه و این در حقیقت
تادیب و تهذیب خلق شریف وی بود که پروردگار تعالی او را بوی میکرداشت و در جمیع اوقات مربی احوال و مهذب اخلاق او بود صلی الله علیه وسلم و قول عائشه را که فرمود کان خلقه القرآن
باین معنی آورده اند یعنی قرآن مهذب اخلاق او بود و این معنی را در شرح فتوح الغیب بهتر از این شرح کرده شده است والله اعلم متفق علیه وعن عاصم الاحول قال سألت [illegible] انس بن مالک عن
القنوت فی الصلوة روایت است از عاصم احول که از ثقات تابعین است گفت پرسیدم انس را رضی الله عنه از خواندن قنوت در نماز [illegible] بعده بود و پیش از رکوع و
برداشتن از آن قال گفت انس قبله قنوت پیش از رکوع بود انما قنت رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد الرکوع شهرا قنوت نخواند آنحضرت بعد از رکوع مگر یکماه [illegible] کان بعث اناسا یقال
لهم القراء بدرستیکه شان اینست که فرستاده بود آنحضرت مردمان را که خوانده میشدند و نام کرده میشد ایشان را قراء یعنی خوانندگان قرآن که قراءت قرآن بسیار میکردند و بعبادت مولی
مشغول میبودند و قتاده در روایت خود آورده که روز هیزم کشی میکردند و شب نماز میگذاردند و قرآن میخواندند و در روایت ثابت بنانی آمده است که هیزم میکشیدند و طعام
برای اهل خانه خود میخریدند و در شب قرآن میکردند رضی الله عنهم سبعون رجلا هفتاد تن بودند این قراء و بروایتی چهل تن و بروایتی سی فاصیبوا پس رسیده شدند ببلا و کشته شدند و قصه
کشته شدن ایشان از غرائب واقعات و اعاجیب قصص است در شرح مذکور است و در شان ایشان نازل است و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین
الآیة فقنت رسول الله پس قنوت خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بعد الرکوع شهرا بعد از سر برداشتن از رکوع یکماه یدعو علیهم در حالتی که دعا میکرد بر کشندگان قراء و در روایتی شبیه
صباحا یا اربعین صباحا از اینجا معلوم که خواندن این قنوت در نماز صبح بود و در نماز صبح که قنوت خوانده اند در همین قضیه بود و فقط نه که دائمی بود چنانکه شافعیه میگویند متفق علیه
الفصل الثانی عن ابن عباس قال قنت رسول الله گفت قنوت خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم شهرا متتابعا یکماه پی در پی یعنی هر روز فی الظهر والعصر والمغرب والعشاء و صلوة الصبح در
هر پنج وقت اذا قال وقتیکه میگفت سمع الله لمن حمده من الرکعة الاخیرة از رکعت پسین و در بعض نسخ الآخرة یدعو علی احیاء من بنی سلیم دعا میکرد بر ضرر چند قبیله از بنی سلیم علی رعل
بکسر را و سکون عین و ذکوان بفتح ذال معجمه و سکون کاف و عصیة بضم عین و فتح صاد و تشدید یا و اینها همه قبائل بنی سلیم اند که بر اینها دعا میکرد آنحضرت و یؤمن من خلفه و آمین میگفتند
کسانیکه پس او بودند از مقتدیان رواه ابو داود وعن انس ان النبی روایت است از انس که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قنت شهرا ثم ترکه قنوت خواند یکماه بعد از آن بگذاشت قنوت
نخواند چنانکه گذشت و اکثر اهل علم بر آنند که نیست قنوت نه در نماز صبح و نه در غیر آن جز نزد مالک و شافعی میگویند که قنوت کند در نماز صبح دائما و در همه نمازها اگر واقع شود واقعه
رواه ابو داود والنسائی وعن ابی مالک الاشجعی قال قلت لابی یا ابت انک قد صلیت خلف رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابی بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم گفت گفتم مر پدر خود را
ای پدر من بدرستیکه تو بتحقیق نماز کرده پس آنحضرت و پس خلفای اربعه ههنا بالکوفة اینجا یعنی بکوفه این متعلق بعلی است رضی الله عنه زیرا که نماز بکوفه پس علی بوده خلفای ثلثه نحوا من خمس
سنین یعنی نزدیک به پنج سال اکانوا یقنتون آیا بودند ایشان یعنی آنحضرت و خلفای اربعه که قنوت میخواندند یعنی در نماز صبح و جز آن در نمازها بی نیکجا نه چنانکه حالا میخوانند بعض مردم
قال ای بنی محدث گفت پدر من ای پسرک من این که میخوانند و مواظبت بر آن مینمایند بدعت است نو پدید آمده در دین و خواندن آنحضرت نبود جز یکماه که در وقت صبح
خواند بعد از آن ترک کرد چنانکه گذشت رواه الترمذی والنسائی و ابن ماجه و این حدیث دلیل است بر مذهب حنیفه و شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید که جواب داده اند
از این ائمه ما که آن کسانیکه احادیث قنوت در وقت صبح آورده اند و اثبات آن کرده علما اند ثقات اند واجب است تقدیم ایشان بر جه کسانیکه نفی کرده اند و میگویند حدیثی
که از ابن مسعود روایت کرده اند که قنوت نخواند آنحضرت در هیچ نمازی ضعیف است و همچنین آنچه روایت کرده شده است از ابن عباس که گفته بدعت است و همچنین آنچه روایت

مابعد از رکوع

کرده شده است از ام سلمه که آنحضرت نهی کرده از قنوت این احادیث همه ضعیف اند و این کلام خالی از تکلف نیست والله اعلم الفصل الثالث عن الحسن ان عمر بن الخطاب جمع الناس
علی ابی بن کعب روایت است از حسن بصری که عمر رضی جمع کرد آورد مردم را بر ابی بن کعب که یکی از آنها بود که حفظ کرده بودند تمام قرآن را در زمان آنحضرت و اقرا صحابه بود و او را
سید القراء میگفتند یعنی فرمود که وی امام شود و مردم همه پس او اقتدا کنند و این در قیام رمضان بود فکان یصلی لهم عشرین لیلة پس بود ابی بن کعب که نماز میگذارد برای مردم و
امامت میکرد ایشان را بیست شب ولا یقنت بهم الا فی النصف الباقی و قنوت نمیخواند برای ایشان مگر در نصف اخیر از رمضان فاذا کانت العشر الاواخر پس هرگاه که شده شب
اخیر یعنی عشرهٔ اخیر تخلف فصلی فی بیته تخلف مینمود ابی از آمدن مسجد و نماز گذاردن با مردم و گذارد در خانه خود و تخلف پس آمدن از کسی فکانوا یقولون ابق ابی پس بودند مردم میگفتند
بطریق تعجب و تشکی گریخت ابی رواه ابو داود و سئل انس بن مالک عن القنوت و پرسیده شد انس رضی الله عنه از خواندن قنوت که بعد از رکوع بود یا پیش از رکوع فقال قنت رسول الله
صلی الله علیه و سلم بعد الرکوع پس گفت انس قنوت خوانده است آنحضرت بعد از رکوع و فی روایة قبل الرکوع و بعده و در روایتی گفت خوانده است پیش از رکوع و بعد از رکوع رواه ابن ماجه
این هردو حدیث از حسن بصری دلیل است مر شافعیه را اما اول بر تخصیص بنصف اخیر از رمضان و مشایخ ما میگویند که احادیث در قنوت وتر مطلق آمده و بی تخصیص رمضان پس باید
و وتر خود دائمی است مخصوص رمضان نه پس قنوت نیز دائم باشد و چون احادیث بسیار است عمل بدان اولی و ارجح باشد و اما ثانی پس بودن قنوت بعد از رکوع و ما اینجا هم میگوییم که احادیث
در قنوت قبل الرکوع بسیار است و عمل صحابه هم موافق همین نقل کرده اند و آنچه بعد از رکوع واقع شده است مخصوص بیک شهر است نه دائم والله اعلم

باب قیام شهر رمضان

مراد بدان تراویح است و سبب تسمیهٔ آن بتراویح آنست که مردم که در اول اجتماع میگذاردند می نشستند بعد از هر دو سلام و راحت میکردند از این جهت تراویح نام آن افتاد و کلام در تراویح
بسیار است و جمله از آن در رسالهٔ مسما با ثبت من السنة فی ایام السنة ذکر کرده ایم و از حیثیت آنست که آنحضرت مواظبت کرده بر آن شبی چند بگذارد و چون مردم بسیار اجتماع و ازدحام نمودند ترک
کرد از جهت شفقت بر امت که مبادا فرض کرده و صحیح آنست که آنچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم گذارد همان نماز تهجدی بود که یازده رکعت باشد و ابن ابی شیبه از ابن عباس روایت آورده که
آنچه آنحضرت گذارد بیست رکعت بود و نیز بعد از آنحضرت تا خلافت عمر رضی الله عنه حال هم بر آن نهج بود که هر کسی برای خود در خانه یا مسجد میگذارد و چون صدری از خلافت عمر گذشت مردم را
جمع کرد چنانکه در احادیث بیاید و اهل مدینهٔ مطهره بر بیست رکعت شانزده رکعت دیگر میگذاردند و سببش آن بود که اهل مکه میان هر دو ترویحه طوافی میکردند و دو رکعت طواف میگذاردند
اهل مدینه چون از این فضیلت دور افتادند در بدل آن چهار رکعت افزودند الآن نیز در بن مقام شریف متعارف است و آنرا ست عشریه میگویند و در آخر شب بعد از گذاردن تراویح که
اول شب میگذارند از خانها می آیند و میگذارند

الفصل الاول

عن زید بن ثابت ان النبی صلی الله علیه و سلم اتخذ حجرة فی المسجد من حصیر روایت است از زید بن ثابت که از فقهای صحابه است
و قائم بود بفرائض و کاتب وحی بود که آنحضرت ساخت حجره را در مسجد از بوریا خرما چنانکه عادت شریف بود برای اعتکاف و حجر بمعنی منع است و آن منع میکند یا باز میدارد مردم را از در
آمدن و درسه و این حجره نیز آمده برای و حجر نیز بمعنی باز داشتن است فصلی فیها لیالی پس نماز بگذارد آنحضرت در آن حجره چند شب حتی اجتمع علیه ناس تا آنکه گرد آمدند بر آنحضرت مردم بسیار
ثم فقدوا صوته لیلة پس گم کردند مردم یعنی نشنیدند آواز آنحضرت را شبی و ظنوا انه قد نام و گمان بردند که آنحضرت تحقیق خواب کرد فجعل بعضهم یتنحنح لیخرج الیهم پس گشتند بعض که تکلو آوازی
کردند تا بیرون آید بسوی ایشان فقال ما زال بکم الذی رأیت من صنیعکم پس گفت آنحضرت همیشه بود با شما آنچه دیدم از کار شما که شدت حرص شماست بر اقامت نماز شب با جماعت حتی خشیت
ان یکتب علیکم تا آنکه ترسیدم که نوشته شود و فرض کرده شود بر شما گویا حق عز و جل وحی فرستاده بود بسوی آنحضرت که اگر تو مواظبت کردی بر این نماز فرض میگردانم آن را بر ایشان یا
افتاده در دل آنحضرت اتفاقا چنانکه در بعض عبادات هر جاییکه مداومت کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس فرض کرده شد و بعض میگویند که عادت الله جاری بود بر آن که هر چه آنحضرت بر آن
مداومت نماید فرض کرده و این مشکل میشود که بسیاری از سنن رواتب بود که آنحضرت بر آن مواظبت مینمود و فرض نشد و لو کتب علیکم ما قمتم به و اگر نوشته میشد بر شما بر پا نمیتوانستید
کرد آنرا فصلوا ایها الناس فی بیوتکم پس بگذارید ای مردمان در خانهای خود فان افضل صلوة المرء فی بیته الا الصلوة المکتوبة زیرا که فاضلترین نماز مرد نماز اوست در خانه اش متفق علیه و عن
قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یرغب فی قیام رمضان بود آنحضرت که رغبت مینمود صحابه را در گذاردن نماز شب در رمضان من غیر ان یأمرهم فیه بعزیمة بی آنکه امر کند ایشان را
در قیام رمضان بجد و تاکید و ایجاب فیقول من قام رمضان ایمانا و احتسابا پس میگفت کسیکه قیام کند رمضان را بجهت ایمان و تصدیق و بجهت ثواب و طلب اجر آخرت غفر له ما تقدم من
ذنبه آمرزیده شود مر او را هر چیز که پیش گذشته است از گناهان صغیره فتوفی رسول الله پس قبض کرده شد روح پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم والامر علی ذلک و حال آنکه شأن و کار قیام
همین بود که هر که میخواست بطلب اجر و ثواب آن از طور خود میگذارد و جماعت در وی معهود و مقرر نبود ثم کان الامر علی ذلک فی خلافة ابی بکر پس بود امر همین روش در
خلافت ابوبکر و صدرا من خلافة عمر علی ذلک و بود امر در زمان اول از خلافت عمر نیز بر آن بعد از آن اهتمام کرد عمر رضی الله عنه بشأن آن و امر کرد مردم را باجتماع و کنند دن آن بجماعت
چنانکه در حدیث بیاید رواه مسلم و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قضی احدکم الصلوة فی مسجده چون بگذارد یکی از شما نماز را در مسجد خود فلیجعل لبیته نصیبا من صلوته پس باید که بگذارد
در خانه خود را بهره از نماز خود و بگذارد بهر نفل فان الله جاعل فی بیته من صلوته خیرا پس بدرستیکه خدای تعالی گرداننده است در خانه وی از نماز وی نیکی را آوردن این حدیث
درین باب گویا اشارتیست با آنکه در رمضان نیز چیزی از نماز در خانه باید گذارد رواه مسلم

الفصل الثانی

عن ابی ذر قال صمنا مع رسول الله گفت ابو ذر روزه داشتیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه
و سلم فلم یقم بنا شیئا من الشهر پس قیام ننمود با ما چیزی از ماه رمضان یعنی نگذارد بجماعت از نماز نفل چیزی جز نماز فرض حتی بقی سبع تا آنکه باقی ماند هفت شب فقام بنا پس قیام نمود با ما
حتی ذهب ثلث اللیل تا آنکه رفت سیوم حصهٔ شب فلما کانت السادسة پس هرگاه که شد شب ششم یعنی باقی ماند شش شب لم یقم بنا قیام ننمود با ما فلما کانت الخامسة پس هرگاه که

شد شب ششم یعنی باقی ماند پنج شب قام بنا قیام نمود با ما حتی ذهب شطر اللیل تا آنکه رفت نصف شب فقلت ابو ذر میگوید پس گفتم من یا رسول الله لو نفلتنا قیام هذه اللیلة کاشکی زیاده میکردی
برای ما قیام این شب را فقال ان الرجل اذا صلی مع الامام پس گفت آنحضرت بدرستیکه مرد چون بگذارد نماز را با امام حتی ینصرف تا آنکه برگردد از نماز حسب له قیام لیلة حساب کرده میشود
مر او را برخواستن شب تمام در ثواب فلما کانت الرابعة لم یقم بنا پس هرگاه که شد شب چهارم قیام نکرد با ما حتی بقی ثلث اللیل تا آنکه باقی ماند سیوم حصه شب فلما کانت الثالثة جمع اهله ونساءه
والناس پس هرگاه که شد شب سیوم جمع کرد آنحضرت اهل بیت خود را و زنان خود را و مردم را فقام بنا حتی خشینا ان یفوتنا الفلاح پس قیام نمود با ما تا آنکه ترسیدیم ما که فوت کرده
شود از ما فلاح راوی از ابوذر میگوید قلت وما الفلاح گفتم من با ابی ذر چیست مراد بفلاح قال السحور گفت ابو ذر مراد بفلاح طعام سحر است زیرا که وی معین است بر اتمام صوم که سبب
فلاح است و در روی اقامت سنت است و تمام فلاح در آنست ثم لم یقم بنا بقیة الشهر پس قیام ننمود با ما باقی شهر رواه ابو داود والترمذی والنسائی وروی ابن ماجه نحوه الا ان
الترمذی لم یذکر لیکن اینست که ترمذی ذکر نکرده این عبارت را که ثم لم یقم بنا بقیة الشهر وعن عائشة رضی الله عنها قالت فقدت رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عائشه گم کردم
و نیافتم پیغمبر خدا را در روز نوبت خود آنحضرت را در شبی فاذا هو بالبقیع پس ناگاه دیدم که آنحضرت ببقیع است که مقبره مدینه مطهره است فقال أکنت تخافین ان یحیف الله علیک
ورسوله پس گفت آنحضرت آیا بودی تو که میترسیدی که جور و ستم میکند خدا تعالی بر تو و پیغمبر وی وگمان بردی که نوبت ترا بغیر تو دادم قلت عائشه میگوید گفتم من یا رسول الله
انی ظننت انک اتیت بعض نسائک من گمان بردم که تو آمدی بعضی از زنان خود را این سخن را عائشه پیش از قول آنحضرت أکنت تخافین الخ گفته باشد یا آنحضرت بقرینه حال
از وی فهمیده و شاید که بعد از این قول نیز گفت بجهت اعتذار و اظهار ما فی الضمیر فقال پس گفت آنحضرت برای بیان موجب بیرون آمدن آنحضرت از نزد عائشه ان الله تعالی ینزل
لیلة النصف من شعبان الی السماء الدنیا بدرستیکه خدا تعالی نزول میکند بفضل و رحمت در شب نصف از شعبان بسوی آسمانی که فروتر از آسمانها است فیغفر لاکثر من عدد شعر غنم
کلب پس می آمرزد بیشتر از شمار موهای گوسفندان قبیله کلب را که بیشتر در عرب بود از روی غنم یعنی پس میخواستم که قیام این شب کنم و ببقیع روم و مرده ها را استغفار کنم و این
مجمل است حصه آن را بتفصیل در شرح ذکر کرده شده است و ذکر این حدیث درین باب بمناسبت قیام رمضان است رواه الترمذی وابن ماجه وزاد رزین وزیادت کرده
رزین که از اکابر محدثین است این لفظ را که ممن استحق النار یعنی می آمرزد مردم را از آنهای که مستحق نار و عذاب شده اند وقال الترمذی سمعت محمدا یعنی البخاری و گفت ترمذی
شنیدم محمد یعنی بخاری را یضعف هذا الحدیث ضعیف میگفت این حدیث را وعن زید بن ثابت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة المرء فی بیته افضل من صلوته فی مسجدی
هذا نماز مرد در خانه خود افضل است از نماز وی در مسجد من که این مسجد عظیم الشان است که نماز در وی برابر هزار نماز است در غیر وی الا المکتوبة مگر نماز فرض که وی در مسجد
افضل است این را در آنجا فرمود که قیام لیل با مردم چند شب در مسجد کرد و بعد از ان ترک کرد و اعتذار نمود پس فرمود که بروید و در خانهای خود مشغول باشید و نماز کنید و
تمسک کرده اند مالک و ابو یوسف و بعض شافعیه وغیر ایشان که افضل در صلوة تراویح آنست که در خانها بگذارند تنها و آنحضرت که در مسجد گذارد برای بیان جواز بود و از
جهت آنکه معتکف بود و ابو حنیفه و شافعی و جمهور اصحاب وی و بعض مالکیه وغیر ایشان برانند که افضل صلوة او است بجماعت در مسجد چنانکه عمر بن الخطاب و صحابه بعد از وی کرده اند
و مستمر است بران عمل مسلمانان زیرا که وی شعار دین است و مشابه بنماز عید است و باین مناسبت ظاهر شد مناسبت ذکر این حدیث درین باب اشارت بجواز تراویح است در
بیت و مختار آنست که اگر مردی باشد مقتدا که وجود وی سبب تکثر جماعت گردد باید که در مسجد بگذارد و اگر چنین نیست رواست که در خانه بگذارد کذا ذکر فی کتب الفقه
رواه ابو داود والترمذی الفصل الثالث عن عبد الرحمن بن عبد القاری نسبت بقاره است که نام قبیله ایست و این یای مشدده است و قاری بمعنی قرآن خوان بهمزه است
و لادت وی در زمان رسالت پناه است ولیکن او را سماعی و روایتی نیست و واقدی او را در صحابه ذکر کرده و مشهور آنست که وی تابعی است عامل عمر بن الخطاب بود بر بیت المال
قال خرجت مع عمر بن الخطاب لیلة الی المسجد گفت بیرون آمدم با عمر رضی الله عنه یک شبی یعنی از رمضان بسوی مسجد فاذا الناس اوزاع متفرقون پس ناگاه مردم پریشان و جدا جدا
نشسته اند یصلی الرجل لنفسه نماز میگذارد مردی برای نفس خود یعنی تنها و یصلی الرجل فیصلی بصلوته الرهط و نماز میگذارد مردی و میگذارند با نماز وی قومی یعنی بجماعت و رهط نام جماعت
کم از ده فقال عمر انی لو جمعت هؤلاء علی قاری واحد لکان امثل پس چون دید عمر این تفرق گفت بدرستیکه من اگر جمع کنم این مردم را بر یک امام هر آئینه باشد افضل قاری اینجا بهمزه است
ثم عزم پس عزم کرد عمر بر این رای و این نیت درست داد و قصد نمود فجمعهم علی ابی بن کعب پس جمع کرد مردم را بر ابی بن کعب و او را امام قوم ساخت قال گفت عبد الرحمن
بن عبد القاری ثم خرجت معه لیلة اخری پس بیرون آمدم با عمر بمسجد شب دیگر والناس یصلون بصلوة قارئهم و حال آنکه مردم نماز میگذارند با نماز امام خود که ابی بن کعب است
قال عمر نعمت البدعة هذه گفت عمر نیکو بدعتی است این بدعت گفتن آن را باعتبار حدوث این هیئت و اجتماع است و اما اصل جماعت در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود
و آنحضرت چند بار بجماعت گذارده چنانکه گذشت و حق آنست که آنچه خلفای راشدین کنند سنت است و داخل است در عموم من سن سنة حسنة الحدیث والتی تنامون عنها افضل
من التی تقومون یرید آخر اللیل و آن صلوتی که خواب میکنید و غفلت میورزید شما از وی فاضل تر است از آنچه قیام میکنید میخواهد عمر رضی الله عنه آخر شب را یعنی گذاردن آن آخر شب فاضلتر است
از ادای نماز که قیام میکنید در اول لیل اشارت است بافضلیت قیام تراویح در آخر شب از جهت فضل وقت و زیادت مشقت کذا قال الطیبی و این معنی ظاهر و اوفق است بقول او
یرید آخر اللیل و اما قول طیبی که تحقیق اخذ کرده اند بدانکه بلکه زیرا که ایشان میگذارند تراویح را بعد از نوم این که عادت ایشان باشد در زمان قدیم اما الان خود در اول شب
میگذارند و تمام شب نمی خسپند و در آخر شب برای تسحر بخانه میروند و بعض گفته اند که معنی این عبارت این است که آن نماز که فارغ میشوید از ان و خواب میکنید بعد از آن

مهتر است از آنچه برخیزد برای آن بعد از خواب یعنی گذاردن در اول شب افضل است و آن باعتبار احتیاط تا فوت نکرد و بر این معنی آخر اللیل متعلق به تقومون خواهد بود و بعضی فرق کرده‌اند
میان کسی که وثوق دارد بانتباه و استیقاظ و کسیکه ندارد چنانکه در افضلیت اتیان وتر در اول لیل یا آخر آن گفته‌اند کذا قال الکرمانی وکان الناس یقومون اوله و بودند مردم که قیام میکردند در اول شب
رواه البخاری وعن السائب بن یزید قال امر عمر ابی بن کعب وتمیما الداری ان یقوما للناس فی رمضان باحدی عشرة رکعة امر کرد عمر ابی بن کعب و تمیم داری را که وی نیز از مشاهیر صحابه است و اول
نصرانی بود و مسلمان شد که قیام نمایند این هر دو صحابی برای مردم در رمضان بیازده رکعت چنانکه آنحضرت نیز بیازده رکعت که عادت وی در تهجد بود قیام مینمود و گفته‌اند که این
روایت وهم است زیرا که بصحت رسیده است که قیام میکردند در عهد عمر به بیست رکعت و جواب داده‌اند که سند این حدیث صحیح است و تواند که در بعض اوقات گاهی بیست
میکرده باشند و گاهی یازده و بعض گفته‌اند که تواند که در بعض لیالی قصد تشبه بآنحضرت صلعم میکرده باشند و بعد از آن قرار بر عشرین یافته باشد چنانکه از آنحضرت هم روایتی هست و در روایت
بیست و سه که آمده است باعتبار سه رکعت وتر است وکان القاری یقرأ بالمئین جمع مائة و بود امام میخواند سورتها را که هر یکی از آنها زیاده بر صد آیت است حتی کنا نعتمد
علی العصا من طول القیام تا آنکه بودیم ما که تکیه میکردیم بر عصا از جهت درازی ایستادن و اتکا در نماز نفل درست است خصوصا نزد ضعف و عدم طاقت فما کنا ننصرف الا فی
فروع الفجر پس نبودیم ما که برگشتیم از نماز مگر در اوایل فجر و اعالی آن و فرع هر چیز اعلای آن چیز را گویند چنانچه فروع شجر و در حدیث آمده است که آنحضرت برمیداشت دستها را تا
فروع اذنین یعنی اعلای گوشها رواه مالک وعن الاعرج قال ما ادرکنا الناس الا وهم یلعنون الکفرة فی رمضان روایت است از عبد الرحمن اعرج که از مشاهیر تابعین و ثقات
ایشانست که گفت در نیافتیم ما مردم را مگر آنکه ایشان لعنت میکردند کافران را در رمضان یعنی در قنوت وتر وی از جهت تعظیم نکردن ایشان چیزی را که تعظیم کرده است آنرا حق سبحانه
و عدم اهتدا بچیزی که فرستاده است در وی از قرآن وکان القاری یقرأ سورة البقرة فی ثمان رکعات و بود قاری که امام بود میخواند سوره بقره را در هشت رکعت فاذا قام
بها فی اثنتی عشرة رکعة پس چون قیام میکرد بدان و میخواند آنرا در دوازده رکعت رای الناس انه قد خفف اعتقاد میکردند مردم که وی تخفیف کرد در قرائت رواه مالک
وعن عبد الله بن ابی بکر از اکبر اولاد صدیق است و قدیم الاسلام است قال سمعت ابیا یقول کنا ننصرف فی رمضان من القیام گفت شنیدم ابی بن کعب میگفت بودیم
که برگشتیم در رمضان از قیام شب فنستعجل الخدم بالطعام پس شتابی میکردیم خادمان را باحضار آوردن طعام مخافة فوت السحور از جهت ترس در گذشتن وقت طعام سحر بجهت طلوع فجر
وفی اخری مخافة الفجر و در روایت دیگر بجای مخافت فوت السحور این لفظ واقع شده است که مخافة الفجر از جهت ترس طلوع فجر و مآل هر دو یکیست رواه مالک وعن عائشة ان النبی صلی
الله علیه وسلم قال روایت است از عائشه که روایت کرد آنحضرت که گفت هل تدرین ما فی هذه اللیلة یا در می یابی تو ای عائشه که چه چیز است درین شب یا رسول الله فقال فیها ان یکتب کل
مولود من بنی آدم فی هذه السنة پس گفت آنحضرت درین شب یکی اینست که نوشته میشود هر که زاییده میشود از اولاد آدم درین سال وفیها ان یکتب کل هالک من بنی آدم فی هذه السنة و دیگر
درین شب اینست که نوشته میشود هر که هلاک کرده میشود و میرانیده میشود از اولاد آدم درین سال وفیها ترفع اعمالهم و دیگر درین شب این است که برداشته میشود کردارهای اولاد
آدم طیبی گفته یعنی نوشته میشوند اعمال بنی آدم که برداشته میشوند در سال روز بروز چنانکه نوشته میشود که خواهد مولود شد که خواهد مرد پس نوشتن درین شب است و برداشتن در ایام
تمام سال و همعنی از عبارت دور است زیرا که گفت رفع کرده میشوند در وی اعمال نه نوشته میشوند و تواند که اعمال تمام سال که روز بروز برداشته و نوشته شده است درین شب
نیز یکبارگی تمام دفتر رفع میکرده باشند از برای مقابله چنانکه اهل حساب میکنند از جهت تکریم این شب و حکم الهی بدان والله اعلم وفیها تنزل ارزاقهم و درین شب فرو فرستاده میشوند
رزقهای بنی آدم مراد بانزال ارزاق کتابت ارزاق است چنانکه کتابت اعمال میکنند چنانکه در احادیث آمده است نوشته میشود در وی اجلها و رزقها و نوشته میشوند حاجیانی که درین
سال حج خواهند کرد و توفیق آن خواهند یافت و چون عائشه ذکر رفع اعمال صالحه که موصل اند بجنت شنید و شنید که نوشته میشوند پیش از عمل که بندگان آن را میکنند فهمید که پس در
آمدن جنت متعلق بر الهی است و بفضل وی نه تنها بعمل فقالت پس گفت عائشه یا رسول الله ما من احد یدخل الجنة الا برحمة الله تعالی آیا هیچ یکی در نمی آید بهشت را مگر برحمت خدای تعالی فقال
پس گفت آنحضرت ما من احد یدخل الجنة الا برحمة الله تعالی نیست هیچ یکی که در آید بهشت را مگر برحمت حق تعالی ثلثا یعنی گفت آنحضرت این سخن را سه بار یا سوال عائشه و جواب آنحضرت
هر دو سه بار بوده و در بعض نسخ لفظ ثلثا نیست قلت ولا انت عائشه میگوید که گفتم من و تو نیز که پیغمبر خدائی و محبوب اوئی یا رسول الله نیز در نمی آئی بهشت را مگر برحمت وی تعالی
فوضع یده علی هامته پس نهاد آنحضرت دست مبارک خود را بر سر مبارک خود و قال ولا انا پس گفت آنحضرت و نه من می در آیم الا ان یتغمدنی الله منه برحمته مگر آنکه بپوشد مرا خدای تعالی
برحمت خود که صادر است از جناب فضل و لطف وی و خود وجود شریف وی سراسر رحمت است برای عالمیان چه جای خودش یقولها ثلث مرات در حالتی که میگوید آنحضرت این کلمه
سه بار و معنی دست بر سر نهادن اظهار ذلت و افتقار است در پیش درگاه حق جل و علا و اشارت بشمول رحمت وی تعالی مر او را از فرق تا قدم و تعظیم نعمت رحمت و مغفرت یا
بتخفیف میم یعنی سر رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر وعن ابی موسی الاشعری عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الله لیطلع فی لیلة النصف من شعبان فرمود بدرستیکه خدای تعالی
هر آینه مطلع و واقف میشود یعنی بر احوال بندگان بصفت فضل و رحمت و برین معنی یطلع بتشدید طا و کسر لام است و یطلع بسکون طا و فتح لام نیز روایت است از طلوع و مراد بدان نزول است
که در حدیث تهجد واقع شده که ینزل ربنا و درین حدیث نیز در روایت بیهقی ینزل واقع شده که در حدیث تهجد است بزیادت آنکه نزول درین شب از وقت غروب است چنانکه
در حدیث آینده بیاید و حاصل آنکه تجلی بصفت رحمت و مغفرت است فیغفر لجمیع خلقه پس می آمرزد مر تمامه خلق خود را الا لمشرک او مشاحن مگر مر کافر را و دشمن دارنده را و کینه
ورزنده مسلمان را بی جهت شرعی نه برای خدا رواه ابن ماجه ورواه احمد عن عبد الله بن عمرو بن العاص وفی روایته و در روایت احمد یخیین واقع شده الا اثنین مشاحن وقاتل نفس

می‌بخشد همه را مگر دو کس را مشاحن را و کشنده نفس را و خون ریزنده بناحق و در بعض احادیث زیاده کرده قاطع رحم را و در بعض مسبل ازار و عاق و مدمن خمر نیز زیاده کرده و در بعض عشار و
ساحر و کاهن و عریف و جابی و صاحب کوبه و عرطبه نیز آمده و کوبه و عرطبه بمعنی طنبور است وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کانت لیلة النصف من شعبان فقوموا
لیلها وصوموا یومها چون باشد شب نصف از شعبان پس قیام کنید و بیدار باشید شب آنرا و روزه دارید روز آنرا فان الله ینزل فیها لغروب الشمس الی السماء الدنیا زیرا که خدای تعالی
نزول میکند برحمت درین شب از وقت غروب آفتاب بسوی آسمان پایان فیقول الا من مستغفر فاغفر له پس میگوید آیا نیست هیچ طلب آمرزش کننده پس بیامرزم او را الا مسترزق
فارزقه آیا نیست طلب روزی کننده پس روزی دهم او را الا مبتلی فاعافیه آیا نیست بلا رسیده پس برهانم او را از بلا الا کذا الا کذا کنایت است از انواع ارباب حاجات و
مطالب چنانچه آیا نیست گناهکاری پس بیامرزم او را آیا نیست محزونی که شاد کنم او را آیا نیست کذا و کذا حتی یطلع الفجر میگوید حق تعالی اینها را تا طلوع میکند فجر رواه ابن ماجه
باب صلوة الضحی ضحو و ضحوة بلند شدن روز و ضحی بضم و قصر فوق آن بمعنی چاشت و بمعنی شعاع آفتاب نیز آید چنانکه قول وی سبحانه والشمس وضحاها و متعارف میان مردم در
اول روز دو نماز است یکی پس از بر آمدن آفتاب یک دو نیزه و آنرا نماز اشراق خوانند دوم هنگام بر آمدن آفتاب تا ربع آسمان تا نزدیک نیمروز و آنرا صلوة ضحی گویند
و در بسیاری از احادیث اسم صلوة ضحی شامل نماز هر دو وقت آمده و در بعض اطلاق صلوة اشراق نیز آمده چنانچه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت یا ام
هانی هذه صلوة الاشراق و حال آنکه نمازی که در بیت ام هانی گذارد وقت چاشت بود و بیضاوی در تفسیر قول حق سبحانه بالعشی والاشراق گفته که وقت اشراق وقتیکه روشن گردد آفتاب
و صاف گردد شعاع وی و آن وقت ضحی است و بالجمله بر نماز اول روز اطلاق صلوة ضحی آمده و بر نماز در وقت ربع نهار اطلاق اشراق آمده پس هر دو را هم نماز ضحی میتوان گفت و هم
نماز اشراق و متعارف آنست که گفته شد و بتحقیق یک وقت است و یک نماز اول وقت آن بر آمدن آفتاب است و آخر وی تا نزدیک نیمروز و چون در بعض احیان در هر دو وقت
گذارده شد گمان برده شد که ایجاد دو وقت است و دو نماز و بعض ضحوت صغری و ضحوت کبری نیز میگویند و احادیث و آثار در نماز چاشت بسیار آمده و اکثر علما بر استحباب اویند
و مختار نیز همین قول است در مواهب لدنیه میگوید که شیخ ولی الدین بن العراقی گفته که احادیث صحیحه مشهوره در باب صلوة ضحی بسیار آمده تا آنکه گفته است محمد بن جریر الطبری که اخبار
درین باب واصل بدرجه تواتر معنوی است و رسیده است بحد یقین و قاضی ابوبکر بن العربی مالکی گفته است که این صلوة سابقین است از انبیا و مرسلین و سیوطی از دیلمی از حدیث
ابی هریره آورده که صلوة ضحی اکثر صلوة داود علیه السلام است و ابن النجار از حدیث ثوبان آورده که صلوة ضحی صلوتیست که محافظت میکرد بر آن آدم و نوح و ابراهیم و موسی
و عیسی صلوات الله علیهم اجمعین و در بعض احادیث نفی آن نیز آمده و بعض صحابه بر آن اطلاق بدعت کرده و جمعی از علما بکراهیت آن رفته و گفته که آن بدعتی است که بعد از زمان آنحضرت
و زمان خلفای راشدین پیدا شده و صواب آنست که اطلاق بدعت و کراهیت بجهت مواظبت بر آن در مساجد است و آنحضرت آنرا گاه گاه گذارده (و در خانه گذارده) و سلف را نیز همبر این عمل بوده
و این اختلاف در نماز نیست که بعد از ربع نهار گذارند اما آنکه بعد از نماز فجر مستقبل قبله بنشینند و بعد از بلند شدن آفتاب بگذارند آنرا بعضی از مؤکدات گفته اند والله اعلم و روایات
در عدد رکعات صلوة ضحی از دو تا دوازده آمده و مختار نزد اکثر علما چهار است زیرا که احادیث آن اصح و اخبار و آثار در آن اکثر است الفصل الاول عن ام هانی قالت
ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل بیتها یوم فتح مکة روایت است از ام هانی بنت ابی طالب همشیره امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و نام او فاخته بود و بعض گویند عاتکه گفت که آنحضرت در آمد
در خانه او روز فتح مکه فاغتسل وصلی ثمانی رکعات پس غسل کرد آنحضرت و بگذارد هشت رکعت فلم ار صلوة قط اخف منها غیر انه یتم الرکوع والسجود پس ندیدم من هیچ نمازی را سبکتر
از آن و هیچ یکی از ارکان آن را بر وفق معهود و معتاد نکرد جز آنکه وی تمام میکرد رکوع و سجود را و قالت فی روایة اخری و گفت ام هانی در روایت دیگر این لفظ را که و ذلک ضحی آن
نماز در وقت چاشت بود متفق علیه بدانکه عمده و مشهور در باب صلوة ضحی حدیث ام هانی است امام احمد گفته که صحیح ترین حدیثی که در صلوة ضحی آمده حدیث ام هانی است بعض
گفته اند که این نماز از آنحضرت در خانه وی بجهت شکرانه فتح بود و امرا بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا نماز فتح میخواندند و بعد از فتوح میگذاردند و بعض گویند که آن قضای حزبی بود
که از آنحضرت در آن شب بجهت اهتمام مهمات فتح فوت شده بود و تحقیق آنست که بجهت وقت ضحی بود زیرا که ابو داود و مسلم آنرا بلفظ سبحة الضحی روایت کرده اند و اضافت
بوقت دلالت بر سببیت آن دارد چنانکه صلوة الظهر و صلوة العصر و در مواهب لدنیه از ابن عبد البر آورده که ام هانی گفت پرسیدم من از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که این چه
نماز بود فرمود که این نماز ضحی بود وعن معاذة بضم میم عدویه بصریه تابعیه است و ثقه از طبقه ثالثه قالت سألت عائشة کم کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی صلوة الضحی
گفت پرسیدم عائشه را که چند رکعت میگذارد آنحضرت نماز چاشت را قالت اربع رکعات و یزید ما شاء الله گفت عائشه میگذارد چهار رکعت را و زیاده میکرد چیزی را
که خواسته بود خدا او در روایات زیاده بر دوازده نیامده رواه مسلم وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یصبح علی کل سلامی من احدکم صدقة ثابت میگردد بر هر بند
و هر استخوان اندام یکی از شما صدقه و سلامی بضم سین و تخفیف لام و فتح میم عضو و بعض گفته سر انگشتان و بعض گفته هر استخوان که بند دارد و هر استخوان که تکیه کند بر آن در
نزد حرکت و مختار آنست که سلامی نام بند هر استخوان است چنانکه در حدیث بریده آمده است که لازم است بر آدمی که تصدق کند بر هر مفصل از وی صدقه یعنی بر هر عضو و هر استخوان
و بند استخوان و صحت و سلامت آن در آدمی نعمتی است که شکر آن بر وی لازم است و چون وجود شکر که حقیقت آن صرف عبد است هر چیزیرا که داده شده است بوی بسوی
چیزیکه پیدا کرده شده است برای او دشوار است گردانید وی سبحانه تعالی آنچه صادر میشود از بنده از ذکر خدا و ثنای وی و غیر آن از خیرات و امر معروف و نهی منکر از جمله صدقات
که واجب است بر وی در مقابله هر سلامی و فرمود فکل تسبیحة صدقة وکل تحمیدة صدقة وکل تهلیلة صدقة وکل تکبیرة صدقة یعنی یکبار سبحان الله گفتن و الحمد لله گفتن و لا اله الا الله

گفتن والله اکبر گفتن هر کدام صدقه ایست که شکرانهٔ آن نعمت میگردد و امر بالمعروف صدقة و امر کردن کسی را بکار مشروع صدقه است ونهی عن المنکر صدقة و باز داشتن کسی را
از نامشروع صدقه است ویجزی من ذلک رکعتان یرکعهما من الضحی و بسندگی میکند یا جزا میدهد از شکرانهٔ تمامهٔ سلامی و صدقه بران دو رکعت که بگذارد آن دو رکعت را از ضحی و فی
الحقیقه نماز شکرانهٔ تمامهٔ نعمتهای ظاهر و باطن است زیرا که هر عضو و هر جزء از آدمی دل و بدن همه مشغول بذکر و خدمت مولی تعالی است مخصوص گردانیده شد باین فضیلت صلوٰة ضحی از جهة
وقوع آن در اول نهار که مبدأ فتح نعم است ویجزی بضم تحتانیه بهمزه و فتح آن بی همزه هر دو روایت است اول مجزاست بکسر همزه بمعنی کفایت و ثانی از جزا بمعنی اداست
رواه مسلم وعن زید بن ارقم انه رأی قوما یصلون من الضحی روایت است از زید بن ارقم که از مشاهیر صحابه است و هفده غزوه با آنحضرت حاضر شد و از خواص علی مرتضی بود رضی الله
عنه که وی دید گروهی را که میگذارند نماز ضحی را فقال پس گفت لقد علموا ان الصلوٰة فی غیر هذه الساعة افضل هر آئینه بتحقیق دانسته اند ایشان باخبار و احادیث که نماز در غیر این ساعت
زیاده تر است از روی ثواب ان رسول الله بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفته است صلوٰة الاوابین حین ترمض الفصال نماز آن جماعت که رجوع کنندگانند بتوبه
و توجه بدرگاه حق سبحانه در هنگامی است که گرم میشوند و میسوزند پایهای گاو و شتر بگرمی آفتاب و رمض محرک سخت افتادن آفتاب بر ریگ مانندن و سخت گرم شدن
روز و سوختن پای از زمین گرم و افضلیت نماز درین وقت بجهة آنست که این وقت میل کردن نفوس است بفراغ و استراحت پس نماز نمیکنند دروی مگر کسی که رجوع
دارد بدرگاه حق سبحانه و انس میگیرد بذکر وی جل وعلا چنانکه در میانه شب رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی الدرداء و ابی ذر قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الله تبارک
وتعالی انه قال ابو الدرداء و ابو ذر رضی الله عنهما که از عظمای صحابه اند گفت آنحضرت روایت کننده از حضرت حق سبحانه که وی تعالی گفت یا ابن آدم ارکع لی اربع رکعات من
اول النهار اکفک آخره ای آدمی بگذار برای من و طلب رضای من با اخلاص چهار رکعت در اول روز بسنده میشوم و کارگذاری میکنم ترا در آخر روز از قضای حوایج تو و دفع مکروهات
از تو یعنی دل خود را فارغ دار بعبادت من فارغ میدارم من دل ترا از حوایج تو چنانکه وعده کرده است متقیان و متوکلان را رواه الترمذی روایت کرده است این حدیث را
ترمذی از ابو الدرداء و ابی ذر ورواه ابو داود و الدارمی عن نعیم و روایت کرده اند آن را ابو داود و دارمی از نعیم بضم نون بن همار بفتح ها و تشدید میم و براو در کتب
نسخ مشکوٰة نزار است صحابی شامی است و درین اسم اختلاف بسیار است در شرح ذکر کرده ام الغطفانی بفتح غین معجمه و فتح طای مهمله و فا نسبت است بغطفان نام پدر قبیله
و احمد عنهم و روایت کرده است امام احمد از هر سه وعن بریدة بضم با و فتح را صحابی است اسلام آورده در وقتی که آنحضرت بهجرت میرفت در راه بر قول مشهور و او را
مساعی جمیله است در حضرت نبی صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین و قبر او در مرو است که بغزا آنجا آمده بود برای تبرک به قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم یقول میگفت فی الانسان ثلثمائة وستون مفصلا در آدمی سه صد و شصت بند است فعلیه ان یتصدق عن کل مفصل منه بصدقة پس بر آدمی باد که تصدق کند
از هر بندی از خود بصدقه قالوا ومن یطیق ذلک گفتند صحابه رضی الله عنهم اجمعین که طاقت دارد آنرا که از هر بند صدقه بدهد و چیز کند یا نبی الله قال النخاعة فی المسجد تدفنها
گفت آنحضرت آب دهن و خلط بینی که در مسجد افتاده است گور کنی آنرا والشیء تنحیه عن الطریق و چیزی از جنس موذیات مانند نجاست و سنگ و خار که یکسو کنی و دور کنی آنرا
از راه مردم و تنحیه بکسر حای مهمله مشدده است فان لم تجده فرکعتا الضحی تجزئک پس اگر نیابی و نکنی آنرا پس دو رکعت ضحی بسندگی میکند ترا ازین سه چیز از صدقه و شکرانهٔ سه
صد و شصت بند که کار میفرمائی آنها را در خیری که در وی تعظیم شعائر اسلام و دفع ایذای انام است اگرچه ادنی خیر باشد و در حدیث دلالت است که دفن و تنحیه مذکور
درین باب افضل از رکعتین است که متضمن تعظیم مسجد و دفع اذی از خلق خدا است زیرا که نماز گذاردن بر نفس آسان است ازین کارها چنانکه تجربه بدان شاهد است رواه ابو داود وعن
انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی الضحی ثنتی عشرة رکعة بنی الله له قصرا من ذهب فی الجنة کسیکه بگذارد نماز ضحی را دوازده رکعت برآرد خدای تعالی برای وی کوشکی از
طلا در بهشت و این اکثر عدد است که در صلوٰة ضحی آمده رواه الترمذی و ابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من هذا الوجه و گفت ترمذی این حدیث غریب است
نمیشناسیم ما او را مگر ازین وجه یعنی اسنادی که ذکر کرده است آن را ترمذی در کتاب خود وعن معاذ بن انس الجهنی بضم جیم و فتح ها نسبت بجهینه که نام قبیله ایست صحابی انصاری
معدود است در اهل مصر و حدیث وی نزد ایشان است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قعد فی مصلاه حین ینصرف من صلوٰة الصبح کسیکه نشیند یعنی تا بر آمدن آفتاب و بلند شدن
وی در جائیکه نماز کرده است چون برگردد و فارغ شود از نماز بامداد حتی یسبح رکعتی الضحی تا آنکه بگذارد دو رکعت ضحی لا یقول الا خیرا نگوید مگر سخن نیک را و چیزی که دران ثواب آخرت
است از ذکر و تلاوت و مانند آن و اگر سخنی گوید که دران نفع مسلمانی است نیز حکم آن دارد غفر له خطایاه آمرزیده شود مر او را گناهان او وان کانت اکثر من زبد البحر و اگرچه باشد
گناهان او مانند کف دریا در بسیاری رواه ابو داود و اینجا مراد بصلوٰة ضحی نماز اشراق است و در احادیث دیگر احتمال اشراق و چاشت هر دو دارد و مانند که ظاهر حدیث در آنست
که این ثواب مترتب بر نشستن در جای نماز است و اگر برخیزد و در خلوت رود و مشغول گردد این ثواب بران مترتب نگردد و در حدیث دیگر آمده است که هر که بعد از نماز
در جای خود نشسته باشد و ذکر کند دعا میکنند او را فرشتگان برحمت و مغفرت و در وصایای مشایخ مذکور است که اگر ترس تفرقه و پریشانی باشد یا ریا باید در خلوت خود برود و مشغول گردد
و بعض میگویند که ثواب ذکر و مشغولی بحال خود است هر جا که بنشیند اما جزای صبر و حمل نفس بران دیگر است و گفته اند که استقبال قبله درین وقت از دست نه دهد و اگر خواب آید
هم پیش پا برود و دفع کند شیخ الاسلام شهاب الدین سهروردی گفته که عملی که جزای آن هم در دنیا فی الحال نقد در نورانیت باطن یافته میشود این عمل است کاتب حروف که عفی
الله عنه که همچنانکه آفتاب آفاق از اول صبح طلوع کرده می آید و بسیط زمین را روشن میکند همچنین آفتاب ذکر و حضور در انفس بلند شده میرسد و ساحت سینه را روشن

میکرد اند و آنچه نزد در بایت محسوس و مشهور است الفصل الثالث عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حافظ علی شفعة الضحی کسیکه محافظت کند بر دو رکعت چاشت غفرت له ذنوبه
وان کانت مثل زبد البحر آمرزیده میشود هر آینه گناهان او واگر چه باشند مثل کف دریا شفعه بضم شین و فتح نیز آمده و هر دو روایت است از شفع بمعنی زوج مقابل وتر رواه احمد و الترمذی
وابن ماجة وعن عائشة انها کانت تصلی الضحی ثمانی رکعات روایت است از عائشه که وی میگذارد نماز ضحی را هشت رکعت ثم تقول لو نشر لی ابوای ما ترکتها اگر زنده کرده شوند
برای من پدر و مادر من ترک نکنم من آن را این تعلیق بمحال عادیست بقصد مبالغه یعنی این لذت را آن لذت از دست نمیدهم رواه مالک وعن ابی سعید قال کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم یصلی الضحی حتی نقول لا یدعها ویدعها حتی نقول لا یصلیها بود آنحضرت میگذارد چندگاه نماز ضحی را تا آنکه میگفتیم ما که هرگز ترک نخواهد کرد آن را و ترک میکرد گاهی تا آنکه میگفتیم ما که هرگز نخواهد
گذارد و چنانکه آنرا عادت شریف در نوافل بود که همیشه نمیکرد از جهة شفقت امت تا بر ایشان لازم نگردد و در مشقت نیفتند و حکم بفرضیت آن نازل نکند و این حکم فعل آنحضرت است
واکرامت الا الان التزام نمایند مستحب است و بعض علما میگویند که مهجور است در نماز چاشت گاه گاه گذاردن است رواه الترمذی وعن مورق بضم میم و فتح واو و کسر رای مشدده
در آخر قاف العجلی بکسر عین و سکون جیم منسوب بعجل بن لجیم تیمی بصری ثقة عابد است قال قلت لابن عمر تصلی الضحی گفت گفتم مر ابن عمر را که تو میگذاری نماز چاشت را قال لا گفت ابن عمر
نمیگذارم من قلت فعمر گفتم پس پدر بزرگوار تو عمر بن الخطاب میگذارد قال لا گفت ابن عمر نمیگذارد عمر قلت فابوبکر قال لا گفتم پس ابوبکر میگذارد گفت نمیگذارد قلت فالنبی گفتم پس
پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال لا اخاله گفت گمان ندارم که میگذارد آنحضرت اینجا بطریق ظن نفی کرد باحتمال آنکه میگذارده باشد اما در ابوبکر و عمر جزم کرد و تأویل نفی معلوم شد که دوام و مواظبت
در مسجد گذاردن است والا اصل گذاردن صحیح و ثابت است بی شبهه ولا اخاله بکسر همزه و فتح آن هر دو صحیح است رواه البخاری باب التطوع از طوع و طاعت است بمعنی انقیاد و فرمان
برداری کردن و عبادت نافله را تطوع گویند و هر متنفل بخیر را متطوع خوانند و اکثر اطلاق او بر غیر رواتب آمده و صیغه تفعل برای مبالغه که بنده بی تکلیف شارع آنرا بجای می آرد
و مبالغه در طاعت و فرمان برداری مینماید الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لبلال عند صلوة الفجر روایت است از ابی هریره گفت گفت آنحضرت
مر بلال را نزد نماز بامداد یا بلال حدثنی بارجی عمل عملته فی الاسلام ای بلال خبر ده مرا بعملی که امید داشته شده تراست ثواب او و صعود او بدرگاه حق که کرده تو آن عمل را در دین مسلمانی
یعنی بگو بمن که کدام عملی است نزد تو که امید بران بیشتر داری فانی سمعت دف نعلیک بین یدی فی الجنة زیرا که من شنیدم آواز جنبیدن نعلین ترا بر زمین پیش خود در بهشت و دف
بدال مهمله و فای مشدده در اصل رفتار نرم نشسته و راه رفتن سبک و رفتن پرنده بالای زمین و جنبانیدن بازوها در حالیکه پایهای او بر زمین باشد و بدی بتشدید یا بلفظ تثنیه و این
امریست که کشف شده بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خواب یا در بیداری و احتمال دارد که در شب معراج دیده باشد یا در بعض معاریج دیگر که مر آنحضرت را بوده [illegible] والله اعلم قال ما
عملت عملا ارجی عندی انی لم اتطهر طهورا فی ساعة من لیل او نهار گفت بلال رضی الله عنه عمل نکرده ام من هیچ عملی را که امید داشته شده تراست نزد من از این عمل که من طهارت نکرده ام هیچ
طهارتی از غسل و وضو و تیمم در هیچ ساعتی از شب یا روز الا صلیت بذلک الطهور ما کتب لی ان اصلی مگر آنکه نماز گذاردم با آن طهارت چیزی که نوشته شده و تقدیر کرده شده و واجب کرده
شده بر من بواجب گردانیدن من آن را بر نفس خود بمواظبت و التزام بر خود که بگذارم آن را درین حدیث فضیلت نماز بعد از وضو است که مردم آنرا تحیة الوضو و شکر وضو
گویند و تحقیق آنست که بنیت مطلق نفل کند و تحیة الوضو و شکر الوضو گفتن خیر نیست متفق علیه وعن جابر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعلمنا الاستخارة فی الامور کما یعلمنا السورة من
القرآن گفت جابر بود آنحضرت که تعلیم میکرد ما را دعای استخاره را و نماز آن را چنانکه تعلیم میکرد ما را سورهٔ از قرآن را یقول اذا هم احدکم بالامر میگفت آنحضرت چون قصد کند یکی از شما
بکاری یعنی کاریکه نادر باشد وجود آن و اعتنای باشد بحصول آن مثل سفر و عمارت و تجارت و مانند آن نه مانند اکل و شرب معتاد و بعد از آنکه از قبیل مباح باشد و تردد باشد در
خیریت آن و اگر خیر محض باشد استخاره در وی باعتبار تعیین وقت خاص یا حالتی مخصوص خواهد بود فلیرکع رکعتین من غیر الفریضة پس باید که بگذارد دو رکعت نماز فرض چنانکه نماز
یا غیر آن در سنن کفایت نمیکند و اگر سنت راتبه باشد کفایت است و اگر دو رکعت علیحده به نیت استخاره بگذارد بهتر و در حدیث دیگر آمده که بخواند از قرآن آنچه میسر شود و در
بعض روایات تخصیص بقل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد نیز آمده و مأثور از سلف نیز همین است ثم لیقل پس بر ما باید که بخواند این دعا را اللهم انی استخیرک بعلمک خداوندا من طلب خیر میکنم
از تو باستعانت علم تو و استقدرک بقدرتک و طلب قدرت میکنم بر دریافت خیر و تحصیل آن بوسیله قدرت تو واسئلک من فضلک العظیم و سوال میکنم از تو چیزی از فضل
تو که بزرگ است و بحد و نهایت آن نتوان رسید فانک تقدر ولا اقدر پس بدرستیکه تو قادری و من قدرت ندارم وتعلم ولا اعلم و تو میدانی و من نمیدانم وانت علام الغیوب
و تو داننده غیبهائی اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر خداوندا اگر هستی تو که میدانی که این کار قصد که من قصد آن دارم خیر لی فی دینی ومعاشی وعاقبة امری بهتر است مرا در دین و ایمان من
و معیشت کالی فی وزریست من و در پایان کار من او قال شک راویست یعنی یا گفت آنحضرت بجای تمامه این الفاظ یا بجای فی معاشی وعاقبة امری فی عاجل امری وآجله در حال
و در آن جهان فاقدره لی ویسره لی پس تقدیر کن آن را برای من و آسان گردان آنرا برای من و توفیق ده مرا بدان کار فاقدره بضم دال و کسر آن هر دو روایت است مشتق از
قدر ثم بارک لی فیه پس برکت ده و افزونی ده مرا در آن کار وان کنت و در بعض نسخ اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی و اگر میدانی تو که این کار بد است مرا فی دینی ومعاشی
وعاقبة امری او قال فی عاجل امری وآجله فاصرفه عنی واصرفنی عنه پس بگردان آن را از من و برگردان مرا از وی واقدر لی الخیر حیث کان و تقدیر کن برای من نیکی را هر جا که باشد ثم ارضنی
به پس تر راضی گردان مرا بهر چه واقع شود و ارضنی بفتح همزه و سکون راء از رضا و بفتح راء و تشدید ضاد و بی همزه نیز روایت است قال ویسمی حاجته گفت آنحضرت یاد کند نام برد
حاجت خود را نزد قول وی هذا الامر و ظاهر آنست ان هذا الامر که در حدیث واقع شده است عنوان حاجت است بطریق عموم و در عبادت مستحب خصوص [illegible] خاص خواهد بود و مثل

از غیر فرض یعنی دو رکعت

هذا المشعر وهذه الاقامة ونحو ذلک رواست که ان هذا الامر گوید و بیان کند آنرا از ذکر حاجت خود والله اعلم رواه البخاری الفصل الثانی عن علی رضی الله عنه قال حدثنی ابو بکر رضی الله عنه
وصدق ابو بکر روایت است از علی که گفت حدیث کرد مرا ابو بکر و راست گفت ابو بکر قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول ما من رجل یذنب ذنبا گفت
نیست هیچ مردی که بکند گناهی را ثم یقوم فیتطهر ثم یصلی ثم یستغفر الله پس برخیزد پس طهارت کند پس نماز بگذارد و پس آمرزش خواهد از خدا آن گناه را الا غفر الله له مگر آنکه بیامرزد خدای
تعالی مر او را و این را صلوة الاستغفار گویند ثم قرأ پس خواند آنحضرت این آیت را والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم رواه الترمذی وابن ماجة
الا ان ابن ماجة لم یذکر الآیة ترمذی و ابن ماجه هردو روایت کرده اند این حدیث را ولیکن ابن ماجه ذکر نکرد خواندن آنحضرت این آیت را وعن حذیفة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم
اذا حزبه امر صلی گفت حذیفه بود آنحضرت چون پیش آمدی او را مصیبتی و سخت میشد و تنگ میگشت بروی کاری نماز میکرد و استعانت میجست بدان در کشادن کار و خلاصی از غم
وهم از جهة امتثال امر وی سبحانه واستعینوا بالصبر والصلوة رواه ابو داود و گفته اند که چون مشغول شود آدمی بعبادت منکشف میگردد بروی عالم ربوبیت و چون منکشف شد
عالم ربوبیت دنیا بکلیت خود حقیر نمود و پس آسان گشت بر دل فقدان آن و وجدان آن پس متوحش نمیگردد بنایافت آن و شاد نمیشود بیافت آن چنانکه گفته اند اگر هست غم
نیست و اگر نیست غم نیست و بعض گفته اند که چون فرود آید بر بنده مصیبتی و مکروهی میگریزد بسوی طاعت گویا میگوید پروردگار تعالی محبوب گردان بر من عبادت خود را
هر آینه باید شاد دارا باید و رحمت انداز و میتوان گفت بنور طاعت و مناجات و حضور و شهود مولی تعالی نوری در باطن پیدا میگردد که ظلمت غم و هم را میبرد باید و تنگی دل
میبرد و سینه را میکشاید چنانکه آمده است که اذا دخل النور انفسح القلب وعن بریدة قال اصبح رسول الله صبح کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فدعا بلالا پس خواند بلال را فقال بم سبقتنی
الی الجنة پس گفت بلال را بچه چیز و کدام عمل پیشی کردی تو مرا بسوی بهشت و پیشتر از من رفتی در آن موطن ما دخلت الجنة قط الا سمعت خشخشتک امامی نه درآمدم من بهشت را مگر
آنکه شنیدم آواز ترا یا آواز نعلین ترا بقرینه حدیث سابق و خشخشه آواز سلاح و مانند آن قال گفت بلال یا رسول الله ما اذنت قط الا صلیت رکعتین اذان نگفتم من هرگز مگر آنکه
گذاردم دو رکعت بعد از اذان وما اصابنی حدث قط الا توضأت عنده و نه رسید مرا بی وضوئی هرگز مگر آنکه وضو ساختم نزد آن ورأیت ان لله علی رکعتین و دانستم و اعتقاد
کردم که مر خدا راست بر من دو رکعت کنایت است از التزام و دامت مواظبت وی بر آن فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بهما پس گفت آنحضرت لازم گیر این دو رکعت را
یا باین دو رکعت سبقت کردی تو و یافتی تو این درجه را رواه الترمذی وعن عبد الله بن ابی اوفی صحابیست او و پدر او در صحبت است حاضر حدیبیه او و خیبر را و ما بعد آن را
از مشاهد بعد از آن بکوفه آمد و همانجا رحلت از عالم و وی آخر کسی است که مرد بکوفه از صحابه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کانت له حاجة الی الله او الی احد من بنی آدم کسی که باشد
مر او را حاجتی بسوی خدا یا بسوی یکی از آدمیان فلیتوضأ پس باید که وضو کند فلیحسن الوضوء پس باید که نیک کند وضو را و خوب سازد آن را ثم لیصل رکعتین پس باید که بگذارد
دو رکعت را ثم لیثن علی الله پس باید که ثنا گوید بر خدای تعالی ولیصل علی النبی و باید که درود بفرستد بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم لیقل پس بگوید لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله
رب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین اسألک موجبات رحمتک سوال میکنم ترا اعمالی را که موجب رحمت و سبب نزول آن شوند وعزائم مغفرتک و سوال میکنم ترا
خصلتها را که حاصل گردد و متأکد شود بآن آمرزش تو و عزم قصد بر فعل و عقد قلب بر آن والغنیمة من کل بر و سوال میکنم ترا حاصل آن نیکی و غنیمت در اصل مالی که از حرب کفار حاصل
شود والسلامة من کل اثم و سوال میکنم بی گزندی از هر بزه لا تدع لی ذنبا الا غفرته مگذار برای من هیچ گناهی را مگر آنکه بیامرزی او را ولا هما الا فرجته و مگذار هیچ اندوهی را مگر آنکه
بکشائی و بر داری آن را ولا حاجة هی لک رضا الا قضیتها و مگذار هیچ حاجتی را که آن حاجت مر ترا مرضی است مگر آنکه بپردازی آن حاجت را و بدهی آن را یا ارحم الراحمین ای مهربان
ترین مهربانان و این نماز را صلوة الحاجة خوانند رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب و گفته اند که در اسناد وی سخن است والله اعلم صلوة التسبیح عن ابن عباس
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال للعباس بن عبد المطلب روایت است از ابن عباس که آنحضرت گفت مر عباس را یا عباس یا عماه الا اعطیک الا امنحک الا اخبرک ای عباس ای عم من
آیا ندهم ترا آیا عطا کنم ترا آیا خبر ندهم ترا الا افعل بک عشر خصال آیا بکنم بتو ده خصلت یعنی چیزیکه مکفر ده خصلت است یعنی بیاموزم ترا چیزیکه کفارت ده نوع از ذنوب گردد که اوله
وآخره بیان آن میکند پس مراد بعشر خصال برین وجه انواع ذنوب باشد که معدود شدند و بعض گفته اند که مراد بعشر خصال تسبیحات است و آن در غیر قیام ده ده بار است اذا انت
فعلت ذلک غفر الله لک ذنبک نیک وقتی که تو بکنی آن بیامرزد خدا ترا گناهان ترا اوله وآخره گناهان را که پیش ازین کرده و گناهان که پس ازین خواهی کرد یا همه گناهان که پیش و پس
یکدیگر کرده قدیمه وحدیثه گناهان کهنه و نو خطاه وعمده و گناهان که بی قصد و نادیده و نادانسته کرده و گناهان که بقصد کرده صغیره وکبیره گناهان خرد و کلان سره و
علانیته گناهان پوشیده و آشکارا ان تصلی اربع رکعات و آن اینست که بگذاری چهار رکعت را تقرأ فی کل رکعة فاتحة الکتاب وسورة میخوانی در هر رکعت فاتحه و سوره از قرآن
یا هر سوره که باشد و شیخ جلال الدین سیوطی در عمل الیوم واللیلة گفته که بخواند در وی الهکم التکاثر والعصر والکافرون والاخلاص فاذا فرغت من القراءة فی اول رکعة وانت قائم قلت پس
چون فارغ شوی از قراءت در رکعت اولی در حالی که تو ایستاده میگوئی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر خمس عشرة مرة پانزده بار و در روایتی لا حول ولا قوة الا بالله
زیاده آمده ثم ترکع پستر رکوع میکنی فتقولها وانت راکع عشرا پس میگوئی این کلمات مذکوره را در حال آنکه تو رکوع کننده ده بار بعد از تسبیح رکوع ثم ترفع رأسک من الرکوع فتقولها عشرا پستر بر میداری
سر خود را از رکوع پس میگوئی این کلمات را ده بار بعد از سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد ثم تهوی ساجدا پستر پایین می افتی برای سجده فتقولها وانت ساجد عشرا پس میگوئی این کلمات را ده
ده بار بعد از تسبیح سجود ثم ترفع رأسک من السجود فتقولها عشرا پستر بر میداری سر خود را از سجده پس میگوئی آنرا ده بار ثم تسجد فتقولها عشرا پستر سجده میکنی پس میگوئی آن را ده بار ثم ترفع رأسک

فتقولها عشرا پیشتر برمیداری سر خود را پس میگوئی آنرا ده بار بعد از هر دو سجده فذلک خمس وسبعون فی کل رکعة پس مجموع آن هفتاد و پنج بار میشود در هر رکعت تفعل ذلک فی اربع رکعات میکنی
آنرا در چهار رکعت و در تشهد این نماز بعد التحیات پیش از سلام این دعا آمده است اللهم انی اسألک توفیق اهل الهدی واعمال اهل الیقین ومناصحة اهل التوبة وعزم اهل الصبر وجد اهل الخشیة و
طلب اهل الرغبة وتعبد اهل الورع وعرفان اهل العلم حتی اخافک اللهم انی اسألک مخافة تحجزنی عن معاصیک حتی اعمل بطاعتک عملا استحق به رضاک وحتی اناصحک بالتوبة خوفا منک وحتی اخلص
لک النصیحة حیاء منک وحتی اتوکل علیک فی الامور وحسن ظن بک سبحان خالق النور ان استطعت ان تصلیها فی کل یوم مرة فافعل اگر میتوانی که بگذاری این نماز را در هر روز یکبار پس بکن آنرا
فان لم تفعل ففی کل جمعة مرة پس اگر نکنی تو هر روز پس بکن در هر هفته یکبار فان لم تفعل ففی کل شهر مرة پس اگر نکنی تو در هر جمعه پس بکن در هر ماه یکبار فان لم تفعل ففی کل سنة مرة پس اگر نکنی تو در هر ماه
یکبار پس بکن در هر سال یکبار فان لم تفعل ففی عمرک مرة پس اگر نکنی تو در هر سال پس بکن در عمر خود یکبار رواه ابو داود وابن ماجه والبیهقی فی الدعوات الکبیر وروی الترمذی عن ابی رافع نحوه
مشهور و معمول در صلوٰة تسبیح طریق همین است که مذکور شد و در روایت ترمذی از عبد الله بن المبارک پانزده بار بعد از ثنا پیش از تعوذ و تسمیه و ده بار بعد از قراءت تا آخر ارکان و بعد از
سجدتین تسبیح نیست و مخیر است که بیک سلام بگذارد یا بدو سلام و موافق مذهب امام اعظم بیک سلام است بدانکه حدیث صلوٰة تسبیح را در جامع الاصول از حدیث ابو داود و ترمذی
آورده و در روایتی نهایت در هر سال یکبار داشته و در تمام عمر یکبار ذکر نکرده و مؤلف از حدیث ابن ماجه و بیهقی نیز آورده و در حصن حصین برمز ابی داود و ابن ماجه و مستدرک
حاکم و صحیح ابن حبان ذکر کرده و بعض محدثان را درین حدیث سخن است و ابن جوزی که در نسبت وضع از مستعجلانست آن را در موضوعات آورده و نزد اهل تحقیق سخن ابن جوزی مردود است
و بسیاری از علمای محدثین آن را تصحیح نموده اند و از زمان سلف از تابعین ومن بعدهم الی یومنا هذا معمول و مشهور شده و مشائخ طریقت بدان وصیت کرده اند و شیخ ابن حجر در تقویت
و اثبات آن مبالغه نموده و جمله از آن در شرح مذکور است اینجا همین قدر کافیست والله الموفق وعن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان اول ما یحاسب به العبد یوم
القیمة من عمله صلوته فرمود نخستین عملی که حساب کرده میشود بدان بنده روز قیامت از اعمال وی نماز است فان صلحت فقد افلح ونجح پس اگر نیک بود نماز وی پس بتحقیق رستگار و پیروز شد بنده بمراد
حاجت وی وان فسدت فقد خاب وخسر و اگر تباه باشد نماز وی پس بتحقیق نا امید و زیان زده شد آن بنده فان انتقص من فریضته شیء پس اگر کمی یافت از نماز فرض او چیزی از سنن
و آداب قال الرب تبارک وتعالی انظروا هل لعبدی من تطوع میگوید پروردگار تعالی نظر کنید آیا هست مر بنده مرا از نماز نفل فیکمل بها ما انتقص من الفریضة پس تکمیل و تتمیم کرده میشود بآن
چیزی که کم شده است از فرض ثم یکون سائر عمله کذلک پستر می باشد باقی عملهای آن بنده از زکوٰة و صیام و جز آن برین وجه که اگر چیزی از مکملات فرائض کم شده تمام کرده میشود بنوافل و فی روایة
و در روایتی همچنین آمده که ثم الزکوٰة مثل ذلک پستر زکوٰة مانند نماز است در تکمیل بنوافل ثم تؤخذ الاعمال علی حسب ذلک پستر گرفته میشوند تمامه عملها باندازهٔ آن و درین روایت ذکر
زکوٰة بعد از صلوٰة صریح آمده بعد از وی ذکر باقی اعمال علی العموم کرده رواه ابو داود روایت کرد اینحدیث را از ابو هریرة ابو داود و رواه احمد عن رجل و روایت کرد آنرا امام
احمد از مردی غیر معین از اصحاب بخصوص از ابی هریره نکرده وعن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اذن الله لعبد فی شیء افضل من رکعتین یصلیهما گوش نمی نهد خدای تعالی
و اقبال نمی کند برحمت و رافت مر بنده را در عمل فاضلتر از دو رکعت که میگذارد آنها را یعنی نماز فاضلتر از همه عملها است و لطف و عنایت و رحمت وی تعالی به بنده در وی بیشتر از
عملهای دیگر است و ذکر استماع و گوش نهادن و اصغا بجهة آنست که عمده در نماز و فاضلترین ارکان و اذکار وی قرآن است اگرچه افعال و اذکار دیگر هم دارد وان البر لیذر علی رأس
العبد ما دام فی صلوته و بدرستیکه نیکی و رحمت نثار کرده میشود بر سر بنده مادام که بنده در نماز خود است و بعض روایت لیذر بدال مهمله خوانده اند در بعضی ریختن آب و شیر و مانند آن
اگرچه معنی وارد اما چون مخصوص بمایعات است یعنی چیزهائیکه سیلان میکنند مثل اشیای مذکوره از مناسبت مقام دور است و گفته اند که آن تصحیف است و صحیح بذال معجمه است وما تقرب العباد الی
الله بمثل ما خرج منه یعنی القرآن و نزدیکی نجست بنده بسوی خدا بمانند چیزی که بیرون آمده از وی سبحانه که قرآنست و بیرون آمدن قرآن از حق باعتبار علم است یا از لوح محفوظ و تواند که مراد
بیرون آمدن از بنده باشد که بر زبان وی میرود بقراءت و بر دست وی نوشته میشود در مصاحف اشارتست بوجه افضلیت نماز از اعمال دیگر رواه احمد والترمذی

باب صلوٰة السفر

بدانکه خلاف نیست میان هیچ یکی از ائمه و علمای امت در جواز قصر مر مسافر را و لیکن نزد ما قصر واجب است و فرض وقت بر مسافر دو رکعت است و قصر عزیمت است اگرچه اطلاق رخصت
بر آن نیز میکنند مجازا و اگر مسافر چهار رکعت بگذارد درست نیست مگر آنکه در قعدهٔ اولی بنشیند زیرا که آن در حقیقت قعدهٔ اخیره است اگرچه آثم گردد بترک سلام و مذهب مالک چنانکه
مفهوم میگردد از رساله ابن ابی زید که در مذهب ایشان است موافق مذهب ماست و از بعض شروح مفهوم میشود که مذهب وی موافق مذهب شافعی و احمد است که قصر رخصت است
و مصلی مخیر است میان قصر و اتمام و اصل فرض اربع است و هرگز مروی نشده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفر چهار رکعت گذارده باشد و نه خلفای اربعه الا عثمان رضی الله عنه که بعد از
گذشتن چند سال از دور خلافت وی در منا چهار رکعت گذارد و آنرا تاویلات و محامل است و سخن درین باب و دلائل طرفین طویل است در شرح آن را ذکر کرده ایم

الفصل الاول

عن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی الظهر بالمدینة اربعا روایتست از انس که آنحضرت گذارد نماز ظهر در مدینه چهار رکعت وصلی العصر بذی الحلیفة رکعتین و گذارد نماز عصر در ذی الحلیفه
دو رکعت و ذو الحلیفه بضم حای مهمله و فتح لام و سکون تحتانیه و فا موضعی است بر پنج شش میل از مدینه و این در وقت قصد آنحضرت است صلی الله علیه وسلم حج پس نماز ظهر بمدینه گذارده
برآمد و چون درین موضع رسید که میقات اهل مدینه است مسافر شد و نماز عصر دو رکعت گذارد و احرام بست و بمکه متوجه گشت متفق علیه وعن حارثة بحای مهمله و ثای مثلثه بن وهب
بفتح واو و سکون ها الخزاعی بضم خای معجمه و زای برادر عبد الله بن عمر از یک مادر مراو را صحبت است روایت میکند از آنحضرت و از حفصه ام المؤمنین قال صلی بنا رسول الله صلی
الله علیه وسلم ونحن اکثر ما کنا قط وآمنه بمنی رکعتین گفت گذارد بما آنحضرت و حال آنکه ما بیشتر بودیم از روی عدد و هرگز باین جمعیت نبودیم و امین تر بودیم از فتنه و فساد کافران به نهایت

رکعت و آمنة نقیضات جمع آمن بر وزن طلبه جمع طالب نیز روایت است و این در حجة الوداع بود و جمعیت صحابه در آن از حد حصر و احصا خارج بود و این را برای این گفت که شرعیت قصر متوقف
بر خوف از فتنه کفار چنانکه ظاهر قرآن دلالت دارد بر آن نیست چنانکه در حدیث آینده بصریح واقع شده است متفق علیه وعن یعلی بفتح تحتانیه و سکون عین بن امیه بضم همزه و فتح میم و تشدید تحتانیه
صحابیست اسلام آورده در فتح و حاضر شده حنین و طائف و تبوک و عامل عمر بن الخطاب بود بر نجران کشته شد بصفین همراه امیر المؤمنین علی رض قال قلت لعمر بن الخطاب انما قال الله تعالی ان تقصروا
من الصلوة روایت است از یعلی بن امیه گفت گفتم مر عمر بن الخطاب را که امنیت جز این نیست که گفته است خدای تعالی که نیست گناهی بر شما در قصر کردن شما نماز را ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا
قصر کنید اگر بترسید شما که در فتنه و فساد می اندازند شما را الکسانیکه کافر اند فقد امن الناس پس بتحقیق ایمن اند مردم درین سفر که ماییم پس چگونه قصر کنیم قال عمر رضی الله عنه عجبت مما عجبت منه
گفت عمر عجب کردم من یعنی در زمان آنحضرت از آنچه عجب کردی تو فسالت رسول الله پس پرسیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم که با وجود عدم خوف قصر چون کنیم فقال صدقة تصدق
بها علیکم این قصر کردن صدقه و احسانی است که تصدق کرده است خدای تعالی آن بر شما فاقبلوا صدقته پس بپذیرید صدقه و احسان خدا را و چون پروردگار تعالی تخفیف و آسانی
کرد بر شما سخت گرفتن شما کار را بر خود موجب جرأت و گستاخی است که مناسب بمقام عبودیت نیست و این حدیث دلیل حنفیه است بر وجوب قصر اگر گفته شود که وی سبحانه
و تعالی روزه را در سفر اسقاط نموده با فطار تخفیف فرموده است آنجا صوم را جائز میدارید و عزیمت میشمارید و افطار را محض رخصت می انگارید و چنانکه اینجا چهار رکعت گذاردن
جرأت و سخت گرفتن است بر خود آنجا نیز روزه داشتن همین حال دارد پس چه فرق است میان نماز مسافر و روزه وی جوابش آنکه همچنانکه در افطار آسانی است در روزه داشتن
در رمضان بموافقت مسلمانان نیز آسانی است و در وقت دیگر بیرون رمضان تنها روزه داشتن سخت و دشوار می افتد و اما در نماز آسانی در جانب قصر متعین است فافهم و اما التقیید
در آیت بقول وی سبحانه ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا باعتبار عادت و اغلب است که غالب بر حال مسافران خوف است خصوصا در آن زمان که کافران در صدد ایذا و اهلاک
مسلمانان بوده اند رواه مسلم وعن انس قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم من المدینة الی مکة گفت بیرون آمدیم ما با آنحضرت از مدینه بمکه و این در حجة الوداع بود فکان یصلی رکعتین
رکعتین پس بود آنحضرت که میگذارد دو رکعت دو رکعت بجهت مسافرت حتی رجعنا الی المدینة تا آنکه باز برگشتیم ما بمدینه قیل له اقمتم بمکة شیئا گفته شد مر انس را آیا اقامت کردید شما بمکه
چیزی یعنی مدتی قال اقمنا بها عشرا گفت انس اقامت کردیم بمکه ده روز زیرا که رسیدن بمکه در صبح چهارم ذی الحجه بود و برگشتن بمدینه در صبح چهاردهم پس معلوم شد که با قامت ده روز
مقیم نمیشوند و نماز چهار رکعتی نمیگذارند متفق علیه وعن ابن عباس قال سافر النبی صلی الله علیه و سلم سفرا فاقام تسعة عشر یوما یصلی رکعتین رکعتین گفت ابن عباس سفر کرد آنحضرت سفری پس اقامت
کرد نوزده روز میگذارد نماز دو رکعت دو رکعت قال ابن عباس فنحن نصلی فیما بیننا و بین مکة تسعة عشر رکعتین رکعتین گفت ابن عباس پس ما میگذاریم در ماندن منزلی که میان ما و میان مکه
نوزده روز دو رکعت دو رکعت یعنی چون اقامت میکردیم در منزلیکه میان مکه و مدینه نوزده روز میگذاردیم دو رکعت و این در غزوه فتح بود و یا مراد آنست که چون سفری میکردیم
در راه چنانکه میان ما و مکه است و مراد وقوع سفر در مکه و مدینه نیست فاذا اقمنا اکثر من ذلک صلینا اربعا پس چون اقامت میکردیم بیشتر از آن میگذاردیم چهار رکعت رواه البخاری
بدانکه مذهب نزد ما آنست که اگر نیت اقامت کند پانزده روز یا بیشتر تمام کند نماز را و اگر کمتر از پانزده روز کند قصر کند و اگر بی نیت ماه و سال بایستد قصر کند و این تقدیر
مرویست از ابن عباس و ابن عمر و طحاوی آنرا روایت کرده و امام محمد در کتاب الآثار آورده و از ابن عمر آمده است که وی در آذربیجان شش ماه ایستاد که امروز و فردا بر آید مسافر
می گذارد و صحابه دیگر نیز با وی بودند و انس با عبد الملک بن مروان در شام دو ماه ایستاد و دو رکعت میگذارد و مذهب شافعی آن است که اگر به نیت اقامت
چهار روز یا بیشتر کند مقیم میگردد و چهار رکعت میگذارد و اگر بی نیت بقصد بر آمدن امروز فردا ایستد زیاده از هژده روز بایستد تمام میکند نماز را و ایشان تقدیر
باربعه را از عثمان رضی الله عنه روایت میکنند و ما ترجیح کردیم تقدیر پانزده را بقیاس بر مدت طهر که پانزده است و نیز اقامت آن حضرت در مکه ده روز با وجود
قصر مستلزم نفی این تقدیر میکند و ظاهر آنست که این اقامت به نیت بود زیرا که ایشان حج آمده بودند و آن تا تاریخ سیزدهم میکنند و اعتبار نوزده روز منافی نیست
با آنچه از ابن عمر و انس نقل کرده شد و حدیث ابن عباس که در کتاب مذکور است نیز منافی تقدیر هژده روز است و گفته اند شاید که روز نزول و رحیل را راوی داخل داشته تسعة عشر
گفته باشد و این بعید است والله اعلم و در بعض روایات ثمانیة عشر نیز آمده است و در روایتی سبعة عشر و خمسة عشر نیز آمده است و وجه تطبیق در شرح مذکور است والله اعلم وعن حفص
بن عاصم بن عمر بن الخطاب قرشی عدوی از جمله تابعین و ثقه و مجمع علیه و کثیر الحدیث است قال صحبت ابن عمر فی طریق مکة فصلی لنا الظهر رکعتین گفت صحبت داشتم ابن عمر را در راه مکه
پس گذارد برای ما ابن عمر نماز ظهر را دو رکعت ثم جاء رحله و جلس پس آمد ابن عمر رخت و جای باش خود را فرأی ناسا قیاما پس دید مردم را ایستاده فقال ما یصنع هؤلاء پس گفت ابن عمر
چه میکنند ایشان قلت یسبحون گفتم نمازهای نفل میگذارند و این احتمال سنن رواتب و جز آن هر دو دارد قال لو کنت مسبحا گفت ابن عمر اگر میبودم من که نماز نفل میگذاردم لاتممت صلوتی
تمام میگذاردم نماز فرض را یعنی اگر محل گذاردن نوافل میبود اتمام فریضه اهم و اولی میبود پس هر گاه که فرائض قصر کرده شده ترک نوافل اولی باشد زیرا که تکمیل فرض اولی است از نفل
صحبت رسول الله صحبت داشتم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم فکان لایزید فی السفر علی رکعتین پس بود آنحضرت که زیادت نمیکرد در سفر بر دو رکعت یعنی نمیگذارد نوافل را و ابابکر
و عمر و عثمان کذلک و صحبت داشتم ابابکر و عمر و عثمان را همچنین یعنی زیادت نمیکردند در سفر بر دو رکعت متفق علیه بدانکه این حدیث دلالت دارد بر انکار و منع ابن عمر نوافل را در سفر و
عدم منع و انکار نیز از وی منقولست چنانچه در آخر فصل ثالث بیاید که وی رضی الله عنه پسر خود را امید بدید که نفل میگذارد و انکار نمیکرد و جمهور صحابه و من بعدهم رضی الله عنهم بر جواز اند و
بعض گفته اند که اتفاق است بر استحباب نوافل مطلقه و اختلاف در رواتب است و آنها که تجویز کرده اند قیاس کرده اند آنها را بر نوافل مطلقه و بعض فرق کرده اند در حالت

برای

سیر و نزول و بعض فرق کرده اند در تنفل پیش از نماز و بعد از نماز باینکه آنچه پیش از نماز است منفصلست از وی پس گمان برده نمیشود که آن از فرائض است پس گویا که خارج است از حکم رواتب
بخلاف آنچه بعد از نماز است متصل است بوی صورة و معنی و تحقیق ثابت شده است که آنحضرت رواتب را گذارده و نماز چاشت را روز فتح مکه گذارده و طیبی گفته که شاید که آنحضرت
میگذارده رواتب را در جای رخت و جای باش خود و ابن عمر آن را ندیده و شاید که در بعض احیان ترک هم میکرد از برای تعلیم جواز والله اعلم پس گویا مراد بقول ابن عمر لا نزید فی السفر
عدم زیادت در غالب احوال است و مروی از ابی حنیفه در سنن سه قولست اتمام و قصر و ترک و مختار قول اول است وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یجمع بین الصلوة الظهر والعصر
اذا کان علی ظهر سیر ویجمع بین المغرب والعشاء گفت ابن عباس بود آنحضرت که جمع میکرد میان نماز پیشین و دیگر وقتی که میبود بر پشت سیر یعنی در سفر یا مراد حالت سیر است نه حالت
نزول و جمع میکرد میان نماز مغرب و عشا و این شامل جمع تقدیم و تاخیر هر دو است جمع تقدیم آنکه نماز عصر را در وقت نماز ظهر بگذارد و عشا را در وقت مغرب و جمع تاخیر آنکه نماز ظهر را در وقت
عصر و نماز مغرب را در وقت عشا بگذارد چنانکه در احادیث آینده بیاید رواه البخاری وعن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی فی السفر علی راحلته حیث توجهت به بود آنحضرت
که میگذارد در سفر بر شتر خود بهر سو که روی می آورد شتر ولیکن روی می آورد به قبله وقت تحریمه چنانکه در حدیث انس آمده یومی ایماء اشارت میکرد آنحضرت اشارت کردنی برای رکوع
و سجود و اشارت سجود پست تر از رکوع میکرد صلوة اللیل میگذارد نماز شب را الا الفرائض میگذارد همه نماز را مگر نمازهای فرض را و یوتر علی راحلته و میگذارد وتر را بر راحله خود متفق علیه
درین حدیث دو حکم مذکور شد یکی آنکه جواز صلوة بر دابه مخصوص به نوافل است و مراد بدان شامل رواتب و تهجد است و درین حدیث تخصیص ذکر صلوة لیل واقع شده و در احادیث
دیگر عام آمده و در ترجمه اشارتی بتعمیم کرده شده و مروی از امام ابو حنیفه آنست که مستحب است نزول برای سنت فجر و در روایتی واجب و لهذا جایز نیست گذاردن آن نشسته بعذر الا گذاردن
فرائض بر دابه درست نیست مگر بعذر چنانکه در بادیه باشد که غالب در وی خوف هلاک بر نفس یا مال از دزد یا درنده یا دور افتادن از قافله یا گم کردن راه یا دابه سرکش باشد که بیم
نکرد و بر وی سواری بعد از فرود آمدن یا مصلی پیر و ضعیف باشد که سوار نتواند شد و کسی نیابد که بردارد و سوار کند یا گل و لای چنان باشد که نماز بر آن ممکن نباشد و بعذر مطر نیز
جایز است و ضرورات مستثنی اند از قواعد شرع کذا فی شروح الهدایه و آورده است امام محمد در موطای خود آثار کثیره از صحابه و تابعین که ایشان نزول میکردند برای وتر و مروی
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز همچنین است و تمنی گفته که نماز جنازه و منذور و سجده تلاوت که بر زمین خوانده نیز جایز نیست حکم دیگر آنکه جواز صلوة بر دابه بشرط سفر است و جمهور
ائمه برین اند و در روایتی از ابی حنیفه و ابی یوسف نیز همچنین است و صحیح از مذهب ابی حنیفه شرط بودن مصلی است خارج مصر مسافر باشد یا نه و مسافر گو و اهل مصر باشد جایز نیست
مراد تنفل بر دابه نزد ابی حنیفه و نزد محمد جایز است اما مکروه و ابو یوسف گفته لا باس به بعد از آن اختلاف کرده اند در بعد مسافت خارج مصر تا جایز باشد . بعض گفته اند دو
فرسخ و بعض سه فرسخ و نزد بعض یک میل بس است و صحیح آنست که جایز است بعد از مفارقت بیوت مصر چنانچه در جواز قصر الفصل الثانی عن عائشة قالت کل ذلک قد فعل رسول الله
همه آن را کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قصر الصلوة واتم قصر کرده است نماز را و تمام نیز کرده است یعنی هر دو فعل از آنحضرت بوجود آمده است هم قصر و هم تمام صاحب
سفر السعادة گفته است که این حدیث بصحت نرسیده است و از آنحضرت اتمام بوجود نیامده است و دارقطنی صحت این حدیث را ادعا کرده است و حدیثی دیگر آورده است
از ابن عمر و حکم بحسن آن کرده والله اعلم رواه فی شرح السنة وعن عمران بن حصین قال غزوت مع النبی گفت غزا کردم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم و شهدت معه الفتح و حاضر شدم با آنحضرت
فتح مکه را فاقام بمکة ثمانی عشرة لیلة پس اقامت کرد در مکه هژده شب لا یصلی الا رکعتین نمیگذارد مگر دو رکعت یقول یا اهل البلد صلوا اربعا میگفت ای اهل مکه بگذارید چهار رکعت فانا
سفر زیرا که ما مسافرانیم دلالت کرد این حدیث بر آنکه چون مقیم اقتدا بمسافر کند چهار رکعت کند و دو رکعت نکند و متابعت نکند او را و اما مسافر چون اقتدا بمقیم کند متابعت کند
و چهار رکعت بگذارد و سفر بفتح سین و سکون فا جمع مسافر مثل رکب و راکب و اصل سافر است و مسافر بلفظ مفاعلت بجهت آن اطلاق میکنند که سفر اکثر بایکدیگر واقع شود رواه ابو داود
وعن ابن عمر قال صلیت مع النبی صلی الله علیه وسلم الظهر فی السفر رکعتین وبعدها رکعتین گفت ابن عمر که گذاردم با آنحضرت نماز پیشین را در سفر دو رکعت فرض و بعد از وی دو رکعت سنت
وفی روایة قال صلیت مع النبی گفت نماز گذاردم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی الحضر والسفر در حضر و سفر فصلیت معه فی الحضر الظهر اربعا وبعدها رکعتین پس گذاردم با وی در حضر
ظهر را چهار رکعت و پس وی دو رکعت وصلیت معه فی السفر الظهر رکعتین وبعدها رکعتین و گذاردم با وی در سفر ظهر را دو رکعت و پس وی دو رکعت والعصر رکعتین ولم
یصل بعدها شیئا و گذاردم در سفر عصر را دو رکعت و نگذارد آنحضرت پس وی چیزی بیان عصر حضر نکرد اکتفا والمغرب فی الحضر والسفر سواء ثلث رکعات و گذاردم نماز مغرب را
در حضر و سفر برابر سه رکعت ولا ینقص فی حضر ولا سفر و کم نمیشود نماز مغرب نه در حضر و نه در سفر ولا ینقص بفتح تحتانیه و ضم قاف تصحیح کرده اند فقد بر پس معلوم شد که قصر مخصوص با
رباعی است وهی وتر النهار و نماز مغرب وتر روز است چنانکه نماز وتر وتر شب است پس وتر ثابت است در شب و روز بحکم الله و ترکیب الوتر وبعدها رکعتین و گذارد بعد مغرب
دو رکعت و ذکر نماز عشا نیز نکرد و بر مقایسه گذاشت رواه الترمذی و ازین حدیث ابن عمر معلوم میشود که گذاردن سنن رواتب در سفر آمده است و از حدیث حفص بن عاصم ابن
عمر که گذشت خلاف این معلوم شد ظاهرا غالب احوال آن بود که میگذارد و ابن عمر از آن مردم جدی و اجتهادی در گذاردن دید پس انکار کرد و در شرح سفر السعادة کلام بسیار اینجا
واقع شده است والله اعلم وعن معاذ بن جبل قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم فی غزوة تبوک اذا زاغت الشمس قبل ان یرتحل جمع بین الظهر والعصر بود آنحضرت در غزوه
تبوک که آخرین غزوات آنحضرت است چون میل میکرد آفتاب و میگشت پیش از کوچ کردن جمع میکرد میان ظهر و عصر و عصر را در وقت ظهر میگذارد و این جمع تقدیم است وان
ارتحل قبل ان تزیغ الشمس و اگر کوچ میکرد پیش از میل کردن آفتاب و برگشتن وی اخر الظهر حتی ینزل للعصر تاخیر میکرد ظهر را تا آنکه فرود می آمد برای عصر و هر دو را در وقت عصر میگذارد

و ان

واین جمع تاخیر است وفی المغرب مثل ذلک ومیکرد در مغرب مانند آن یعنی اذا غابت الشمس قبل ان یرتحل جمع بین المغرب والعشاء وچون ناپدید میشد وغروب میکرد آفتاب پیش از آنکه کوچ کند جمع میکرد میان مغرب وعشاء وعشاء را با مغرب میگذارد وان رتحل قبل ان تغیب الشمس اخر المغرب حتی ینزل للعشاء ثم یجمع بینهما واگر کوچ میکرد پیش از غائب شدن آفتاب تاخیر میکرد مغرب را تا آنکه فرود می آمد برای عشاء پس جمع میکرد میان مغرب وعشاء بدانکه وارد شده است احادیث صحیحه در جمع بین الصلوتین در سفر بعض احادیث مطلق وبعض مقید بحالت سیر وبعض بحالت جد در سیر وبعض بتعجیل سیر وازینجا اختلاف کرده اند علما پس بعض قائل شده اند بجواز جمع علی الاطلاق وامام شافعی از ایشانست وبعض تخصیص کرده اند بحالت سیر نه نزول وبعض مخصوص کردانیده اند بصورت جد در سیر وتعجیل در آن ودر فتح الباری گفته که مشهور از مذهب مالک این است وصاحب سفر السعادة گفته که جمع در سفر عادت دائمی آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود بلکه چون تعجیل سیر میکرد در سیر جمع میکرد واما جمع در حالت نزول وقرار اصلا مروی نیست وتخصیص کرده اند بعض بحالت عذر زائد بر سفر ونزد بعض جائز است جمع تاخیر نه تقدیم واین مرویست از امام محمد ونیز نزد وی مقید است بحالت سیر ومشهور از مذهب وی جواز است مطلقا ونزد امام ابی حنیفه جائز نیست مطلقا ومیگوئیم ما در اثبات مذهب وی رضی الله عنه وتحقیق آن که ثابت است تعیین اوقات صلوة قطعی است وثابت است بتواتر که شک وشبهه را بدان راه نیست تا که سترده اند تاخیر صلوة را از وقت از جمله کبائر وامام محمد در موطای خود گفته که بتحقیق رسیده است بما که عمر بن الخطاب بجانب حکام خود در آفاق می نوشت ونهی میکرد ایشان را از جمع بین الصلوتین در وقت واحد وخبر میکرد بیشان که جمع بین الصلوتین در وقت واحد کبیره است از کبائر وچون تعیین اوقات صلوة قطعی ومتواتر باشد معارض نکردد بدان خبر احاد بخلاف افطار وقصر در سفر که هر دو ثابت اند بنص قرآن وروایت کرد بخاری ومسلم از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه که گفت ندیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که گذارده باشد نماز را در غیر وقت خود مگر مغرب وعشاء را که جمع کرد بمزدلفه وبتحقیق آمده است جمع میان ظهر وعصر در عرفات وآن از جهت مناسک حج بود نه بسبب سفر وجمع آنحضرت صلی الله علیه وسلم دائمی نبود بلکه آنچه روایت کرده اند از ان واقع شده است بتصریح بدان در احادیث الا در غزوه تبوک وثابت نشده در ان غزوه نیز دوام وتحقیق آنست که کلمه کان بر دوام واستمرار دلالت ندارد چنانکه پوشیده نیست بر متدبر ودر جامع الاصول از حدیث ابی داود از ابن عمر رض آورده که گفت جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم هرگز میان مغرب وعشاء در هیچ سفری مگر یکبار ونیز از ابن عمر آورده که وی رضی الله عنه جمع نکرد مگر یک شب هنگامی که شنید خبر فوت زوجه خود صفیه بنت ابی عبید پس بیرون آمد بسوی وی وجمع کرد ودر روایتی جمع نکرد مگر یکبار یا دو بار واز حدیث ترمذی آورده که پرسیده شد سالم بن عبد الله بن عمر را از جمع میکرد عبد الله در یک شب دو نماز را در سفر گفت نمیکرد مگر بمزدلفه واحادیث در جمع تقدیم اقل قلیل است در صحاح ومختلف آمده روایات بخاری در ان ولهذا رفته اند بسیاری از ائمه بعدم جواز جمع تقدیم وقائل نشده اند مگر بجمع تاخیر وبعض احیان وتاویل آن نزد ما آنست که مراد بجمع بین الصلوتین آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی وادا کرده شود در آخر وقتش وتعجیل کرده شود صلوة ثانی وادا کرده شود در اول وقت وتسمیه کرده اند بعض این را بجمع صوری واین جمع در صورت ودر ظاهر است نه در معنی وحقیقت واطلاق جمع بر مثل این صورت که حمل کرده اند بر آن حنفیه جمع را در سفر آمده است در باب استحاضه در حدیث حمنه بنت جحش چنانکه گذشت ولفظ حدیث اگرچه در بعض روایات چنین آمده که جمع کرد وگذارد ظهر وعصر را در وقت عصر بتقدیر صحت این روایت محمول است بر همین معنی از جهت دلائل که ذکر کرده شده ودر جامع الاصول از حدیث ابی داود از علی رضی الله عنه آورده که چون سفر میکرد وی رضی الله عنه سیر میکرد بعد از غروب آفتاب تا قریب غیبوبت شفق پس فرود می آمد ومیگذارد مغرب را بعد از ان طعام میطلبید ومیخورد پس میگذارد عشاء را وکوچ میکرد ومیگفت همچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم وامام محمد در موطای خود گفته که رسیده است ما را از ابن عمر که وی میگذارد مغرب را در آخر وقتش تا قبل غروب شفق بر خلاف روایت مالک که گفته است حتی غاب الشفق ودر جامع الاصول از حدیث ابی داود از نافع وعبد الله بن واقد آورده که گفت مؤذن ابن عمر الصلوة پس گفت ابن عمر سیر کن وبرو تا نزدیک شد غروب شفق پس فرود آمد وگذارد مغرب را پس منتظر نشست تا غائب شد شفق پس گذارد عشاء را وگفت همچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم هنگامیکه در شتابی می آورد وی را کاری چنانچه من کردم ودر روایت نسائی آمده که چون آخر شد شفق این روایات که گذشت دلالت بسوی جمع بر طریقه که امام ابو حنیفه اعتبار کرده وظاهر آنست که روایات در عدم جمع در وقت واحد وجمع بمعنی تاخیر تا آخر وقت بمرتبه ارشد واختیار کرد امام عدم جمع را یا جمع بمعنی اخیر را احتیاطا بجهت محافظت بر وقت نه بجهت رد وانکار روایات احادیث جمع وشیخ ابن حجر در فتح الباری گفته که نزد شافعیه نیز ترک جمع افضل است ودر روایتی از مالک آمده جمع مکروه است وفعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای بیان جواز بود واینست که طبیب شد ما را از کلام درین مقام بتوفیق ملک علام وبنا فهم هیچ یکی از شارحین که تکلم کرده باشد بقدر حتی شیخ ابن الهمام والله اعلم این کلام در جمع بین الصلوتین بعذر سفر در اما جمع مر مقیم را پس ترمذی گفته که بعض از تابعین بجمع بین الصلوتین مر مریض رفته اند واحمد واسحق بدان قائل شده وبعض بجمع از جهت مطر نیز رفته وباین قائل شده شافعی واحمد واسحق وقائل نشده شافعی بجمع بجهت مرض ابن عباس گفت کسیکه جمع کند بین الصلوتین بی عذر پس بتحقیق در آمد بابی از ابواب کبائر وعمل باین نیست نزد اهل علم که جمع کرده نشود میان دو نماز مگر در سفر یا بعرفه این عبارت ترمذی است ونزد ما جائز نیست جمع بهیچ وجه اگرچه چیزی از ان ثابت صحیح شود تاویلش همانست که گفته شد والله اعلم وعن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سافر واراد ان یتطوع بود آنحضرت چون مسافرت میکرد ومیخواست که نماز نفل گذارد استقبل القبلة بناقته فکبر ثم صلی می آورد قبله را بشتر ماده خود پس تکبیر میگفت ثم صلی حیث وجهه رکابه پس نماز میگذارد بهر سو که متوجه میکرد اینده او را مرکوب وی در رکاب یعنی شتر رواه ابو داود وعن جابر قال بعثنی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حاجة گفت جابر فرستاد مرا آنحضرت در کاری فجئت وهو یصلی علی راحلته نحو المشرق پس آمدم من در حال آنکه آنحضرت میگذارد نماز بجانب مشرق ویجعل السجود اخفض من الرکوع ومیکرد ابتدا سجده پست تر از رکوع رواه ابو داود الفصل الثالث عن ابن عمر قال صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم بمنا رکعتین گفت ابن عمر گذارد آنحضرت بمنا دو رکعت وابو بکر بعده وعمر بعد ابی بکر وگذارد ابو بکر بعد از حضرت

وگذارد عمر بعد از ابی بکر دو رکعت یعنی در وقتی که آنحضرت و ابو بکر و عمر بحج آمدند و بمنا رسیدند چون مسافر بودند نماز مسافرانه گذاردند و عثمان صدرا من خلافته و بگذارد عثمان نیز در اوائل خلافت خود تا شش سال یا هشت سال
بمنا دو رکعت ثم ان عثمان صلی بعد اربعا پس گذارد عثمان بعد از ان بمنا چهار رکعت فکان ابن عمر اذا صلی مع الامام صلی اربعا پس بود ابن عمر چون میگذارد با امام یعنی با عثمان رضی الله عنه میگذارد چهار رکعت و اذا صلی
وحده صلی رکعتین و چون میگذارد تنها یعنی نه همراه عثمان رضی میگذارد دو رکعت متفق علیه و در سبب گذاردن عثمان رضی الله عنه چهار رکعت وجوه بسیار گفته اند در شرح آنرا ذکر کرده ایم و اقرب وجوه آنست که در موسم حج
مردم بسیار از اعراب و اهل بدو و غیرهم که عالم بتفاصیل الاحکام نبودند جمع میشدند در منا پس میترسید که توهم کنند که فرض صلوة دو رکعت است و اگر دو میگذارد شاید که همین دو رکعت شریعت خیال میکردند و نمیدانستند که آن بسبب سفر است
و بعض گفته اند که شاید مذهب عثمان آن بود که اگر مسافر در مقام امن باشد قصر نکند و قصر مقید بحال خوف است چنانکه ظاهر قرآنست ثالثا آنکه عثمان آخر موافق عائشه شد که قصر و اتمام هر دو جائز است و قصر رخصت است
و آنحضرت اختیار رخصت میکرد برای تیسیر امت وعن عائشة رضی الله عنها قالت فرضت الصلوة رکعتین گفت عائشه فرض کرده شد نماز در اول زمان بعثت دو رکعت در سفر و حضر ثم هاجر رسول الله صلی الله علیه
وسلم ففرضت اربعا پس هجرت کرد آنحضرت پس فرض کرده شد چهار رکعت و ترکت صلوة السفر علی الفریضة الاولی و گذاشته شد نماز سفر بر فریضه اولی که دو دو رکعت است و زیادت کرده شد در حضر و در روایت مسلم آمده که
وزید فی الحضر و زیادت کرده شده دو رکعت دیگر در نماز حضر و ازین حدیث معلوم میگردد که دو رکعت در سفر رخصت نیست بعد از شریعت چهار رکعت بلکه اصل مشروع دو رکعت است پس عزیمت باشد نه رخصت
و این مؤید مذهب حنفی است قال الزهری قلت لعروة گفت زهری گفتم مر عروه را ما بال عائشة تتم چیست حال عائشه که تمام میکرد و چهار رکعت میگذارد در سفر قال تأولت کما تأول عثمان گفت تاویل کرد
چنانکه تاویل کرد عثمان در گذاردن چهار رکعت و در تاویل عثمان وجوه متعدده است و صحیح در تاویل عائشه و عثمان رضی آنست که ایشان قصر را و اتمام را هر دو جائز داشتند چنانکه گفته شد متفق علیه وعن ابن
عباس قال فرض الله الصلوة علی لسان نبیکم صلی الله علیه وسلم فی الحضر اربعا گفت ابن عباس فرض کرد خدای تعالی نماز را بر زبان پیغمبر شما در حضر چهار رکعت و فی السفر رکعتین و فرض کرد در سفر دو رکعت و فی الخوف
رکعة و در حالت خوف یک رکعت اخذ کرده اند بظاهر این حدیث طائفه از سلف و حمل کرده اند آنرا جمهور بر آنکه چون با امام یک رکعت گذارده میشود همان را اعتبار کرده و فرمود فرض در وی یک رکعت است و ثمره خلاف
در اینجا ظاهر خواهد شد که اگر از یکی صلوة خوف فوت شد یک رکعت قضا کند یا دو و ظاهر قول جمهور است زیرا که فرض اگر یک رکعت است چرا رکعت دیگر میگذارند و تفصیل این در باب صلوة خوف بیاید
رواه مسلم وعنه وعن ابن عمر روایتیست از ابن عباس و ابن عمر قالا سن رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة السفر رکعتین سنت کرد و شریعت نهاد آنحضرت نماز سفر را دو رکعت و هما تمام غیر قصر
و آن دو رکعت تمام است بی قصر یعنی در ثواب یا مراد آنست که مشروع در سفر همین دو رکعت است نه آنکه چهار بود و بر دو رکعت کوتاه ساختند چنانکه حدیث عائشه ناطق است بدان اگرچه
در قرآن لفظ قصر بظاهر بر آن اطلاق یافته والوتر فی السفر سنة و وتر در سفر سنت است یعنی طریقه مسلوکه در دین است ترک کرده نشود در سفر چنانکه ترک کرده میشود نوافل والا وتر اگر واجب
سنت نیست و اگر سنت است در حضر و سفر سنت است تخصیص بسفر چیست رواه ابن ماجه وعن مالک بلغه عن ابن عباس کان یقصر الصلوة فی مثل ما یکون بین مکة والطائف روایت کرد
مالک که رسیده است او را که بود ابن عباس که قصر میکرد نماز را در مانند مسافتی که میان مکه و طائف است مراد طریق قری است که سیر میکنند در وی ابل اما طریق وادی نعمان که راه کوه است
قریبتر است و فی مثل ما بین مکة وعسفان و قصر میکرد در مانند مسافتی که میان مکه و عسفان است و عسفان بضم عین و سکون سین مهمله موضعی است در راه مکه و مدینه قریب مکه و فی مثل ما بین مکة وجدة
بضم جیم و مشهور میان عوام بکسر جیم شده است قال مالک وذلک اربعة برد بضمتین گفته است مالک و آن مسافت چهار برید است که شانزده فرسخ باشد و فرسخ سه میل و میل آنجا که نظر کار کند و بعض
گفته اند تا آنجا که در زمین هموار نظر بشخصی افکند و در نیابد که مرد است یا زن و میرود یا میآید و بعض شش هزار ذراع گفته و بعض چهار هزار ذراع یا سه هزار ذراع و ذراع بیست و چهار انگشت و بعض
بعض گفته اند دوازده هزار قدم آدمی کذا فی فتح الباری و ظاهر این حدیث آنست که این سه مسافت که در حدیث مذکور شده برابر باشند اما واقع آنست که مسافت میان مکه و طائف
درازتر است از همه مگر آنکه اشارت باشد که مسافت میان مکه و جده است رواه فی الموطا بعد از ان بدانکه بعضی از علما گفته اند که ثابت نشده در کتاب و نه در سنت مسافت در حد سفر
بلکه آنچه ثابت شده است مطلق سفر است و مسافرت و سفرها یکه واقع شده است در وی قصر متفاوت است بعض قریب و بعض بعید چنانچه ظاهر میشود از احادیث وارده در باب
در تعیین حد هم و در تعیین آن اجتهاد نموده و احتیاط کرده مختلف شده اند امام شافعی بتعیین یک روز و در روایتی دو روز نموده چنانکه در بدایه گفته است و در حاوی که در مذهب ایشان است
فرسخ کرده و مذهب امام مالک و امام احمد این است زیرا که در احادیث اربع برد واقع شده و آن شانزده فرسخ است و لیکن در صحت این احادیث سخن است و امام ابو حنیفه مسافت سه شب
و روز بسیر ابل و مشی اقدام تعیین نموده و امام ابو یوسف دو روز و اکثر روز سیوم اعتبار کرده زیرا که اکثر حکم کل دارد و مذهب ایشان احوط است و اصحاب ظواهر مطلق سفر معتبر داشته دراز باشد
یا کوتاه و در شرح تحقیق آن کرده شده والله اعلم وعن البراء قال صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم ثمانیة عشر سفرا براء بن عازب گفت صحبت داشتم با آنحضرت در هژده سفر فما رأیته ترک رکعتین
اذا زاغت الشمس قبل الظهر پس ندیدم من آنحضرت را که ترک کرده باشد دو رکعت را وقتیکه میگشت آفتاب پیش از ظهر ظاهر آنست که این دو رکعت سنت پیشین ظهر باشد و انکار ابن عمر گذاردن
رواتب را معتبر نیست از جهت اختلاف روایات و اضطراب آن انتهی و تواند که آنحضرت گاهی میگذارد و گاهی نمی پس براء بن عازب یقین کرد اتفاقا و ابن عمر نا گذاردن و بعض
فرق کرده اند در قبلیت و بعدیت چنانکه گذشت و بعض گفته اند که این دو رکعت از مطلق نوافل بود و نه رواتب و این قول بعید است و بالجمله روایات در گذاردن غیر فرض در سفر مختلف
آمده والله اعلم رواه ابو داود والترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن نافع قال ان عبد الله بن عمر کان یری ابنه عبید الله یتنفل فی السفر فلا ینکر علیه گفت نافع که ابن عمر میدید پسر خود را که عبید الله
نام داشت که نماز نفل میکرد در سفر و انکار نمیکرد بر وی سابقا گذشت که ابن عمر کسی را دید که نفل میگذارد در سفر پس انکار کرد بر ایشان ظاهرا نزد وی رضی الله عنه هر دو جائز بود در مقامی
انکار مصلحت دید و در مقامی تسلیم یا فرق میکرد در رواتب و نوافل والله اعلم رواه مالک **باب الجمعة** مشهور در جمعه ضم جیم و میم است و بسکون میم نیز آمده و آن قرائت اعمش است
و از فرا بفتح میم و از زجاج کسر آن نیز آمده و این روز را در زمان قدیم عروبه میخواندند بفتح عین و تسمیه بجمعه گفته اند بجهة آنست که اجتماع آفرینش عالم و تمامی او درین روز بود و ابتدای

ذراع

آن روز

آن روز یکشنبه بوده این وجه دلالت دارد بر تعیین ایام و اسمای آن پیش از پیدا کردن آسمانها و نقل این خالی از اشکالی نیست فافهم و بعض گفته اند بجهت اجتماع خلق آدم و تمامی وی در وی یا بجهت اجتماع امور عظام در وی از پیدا شدن
آدم و افتادن او بر زمین و قیام قیامت چنانکه از احادیث معلوم خواهد شد و بعض گفته اند که کعب بن لوی جمع میکرد درین روز مردم را و تذکیر میکرد ایشان را و امر میکرد به تعظیم حرم و خبر میداد به برآمدن نبی
آخر الزمان از حرم و بعض گفته اند که قصی جمع میکرد و بعض گفته اند تسمیه وی بجمعه از جهت اجتماع ناس است در وی برای نماز و این اسم اسلامی است نام او در جاهلیت عروبه بود و تحقیق آنست که عروبه اسم قدیم جاهلی است
مردم در جاهلیت تغییر دادند و جمعه نام نهادند چنانکه باقی نامهای هفته را از نام ایام هفته در جاهلیت اول اهون و جبار و دبار و مونس و عروبه و شیار و این روز را در جاهلیت نیز شرفی و امتیازی و اعتباری
بوده و در دور اسلام بزیادت شرف و فضایل و خواص و کرامات مخصوص شد الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم نحن الآخرون یعنی ما آخرینیم در دنیا باعتبار زمان خلقت السابقون
یوم القیمة پیشینیانیم در آخرت در شرف و منزلت و سبقت در حشر و نشر و حساب و حکم و در آمدن بهشت یا آخر از فضیلت روز جمعه بید انهم اوتوا الکتاب من قبلنا غیر آنکه ایشان یعنی اهل کتاب داده شدند
یعنی انبیای ایشان کتاب پیش از ما و اوتیناه من بعدهم و داده شده است ما را کتاب پس از ایشان و حقیقت این نیز موجب فضل ماست چه کتاب متاخر ناسخ متقدم است و بدین ظاهر شد که قول او
نحن الآخرون نیز برای بیان فضل است بمجرد توطیه ذکر قرین اوست و بید بفتح با و سکون یا بمعنی غیر و میده بمیم لغتی است در وی ثم هذا یومهم الذی فرض علیهم پس این روز یهود و نصاری است که فرض
کرده شد بر ایشان یعنی یوم الجمعة مراد باین روز روز جمعه است فاختلفوا فیه پس اختلاف کردند ایشان در وی بدانکه شراح اختلاف کرده اند در بیان مراد بفرض کردانیدن پروردگار تعالی روز جمعه را بر یهود
و نصاری و اختلاف کردن ایشان دران بعض گفته اند که وی تعالی فرض کردانید بر ایشان عبادت را در روز جمعه بعینه امر کرد ایشان را باجتماع در وی برای عبادت چنانکه ظاهر لفظ حدیث است پس
مخالفت کردند ایشان امر الهی را و تمرد ورزیدند دران چنانکه عادت ایشان بود در تمرد و عصیان و اختیار کردند یهود یوم السبت را و تعلل کردند باآنکه این روز انتهای آفرینش عالم است و نصاری
یوم الاحد را که روز ابتدای آفرینش است و اکثر برآنند که مراد بفرض کردانیدن امر کردن ایشان است باستخراج آن روز بافکار خود و تعیین و دریافت آن برای و اجتهاد و گفته شد مر
ایشان را که حق تعالی فرض کردانیده است بر شما در علم خود روزی را که فارغ شوید در وی برای فکر و ذکر و عبادت و دریابید آن را باجتهاد خود و این ابتلائی ست از حق سبحانه مر ایشان را که حق را
در می یابند یا نه پس تعیین نمودند یهود یوم السبت را و گفتند که این روزیست که پروردگار تعالی فارغ شد از شغل خلق و قطع عمل کرد پس ما نیز باید که فارغ شویم برای عبادت از شواغل و صنایع
و ترک کنیم اعمال دنیا را و مشغول شویم بعبادت پروردگار تعالی و تعیین کردند نصاری یوم الاحد را زیرا که پروردگار تعالی ابتدا کرد در وی آفرینش پس این روز مبدا کمالات و نعم است
و روزیست که وی سبحانه و تعالی اقبال کرد بر خلق و افاضه و انعام پس وی احق است بتعظیم و عبادت و شکرگذاری نعمت و هر دو طایفه خطا کردند و نیافتند آنچه در علم الهی بود و آن روز
جمعه است و گمراه شدند در طریق اصابت فهدانا الله له پس راه نمود و دلالت کرد ما را الله تعالی مر این روز را و درینجا نیز هر دو وجه بیان کرده اند و اول ظاهر تر است که حق سبحانه و تعالی امر کرد این
امت را بعبادت در روز جمعه بقول خود یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و هدایت کرد ایشان را بامتثال امر و گمراه نکردانید بابا و تمرد و تعلل چنانکه عادت
این خیر الامم است و بعض گفته اند که جمع کردند اهل مدینه که بشرف اسلام مشرف شده بودند پیش از قدوم شریف حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم و پیش از نزول آیت جمعه مر ایشان و گفتند که یهود را
روزیست که جمع میشوند در وی برای عبادت و همچنین نصاری را روزیست ما نیز روزی را تعیین کنیم که جمع شویم دران برای عبادت تا پس کردانیدند یوم عروبه را پس نازل شد بعد آن قرآن این مصنوع شی است
که شیخ ابن الهمام از ابن سیرین ذکر کرده و وجه تعلیل نیز ذکر کرده اند که حق تعالی خلق کرد آدم را برای عبادت و خلق آدم روز جمعه بود پس عبادت در وی اولی و انسب باشد و از جهت آنکه پروردگار
پیدا کرد در سایر ایام چیزها را که منتفع کردد بدان انسان و در روز جمعه ایجاد کرد ذات انسان را و شکر نعمت وجود که اصل نعمتها است اهم و احری است از شکر بر نعم خارج از ذات و الله اعلم
و الناس لنا فیه تبع و مردم یعنی یهود و نصاری مارا در روز جمعه تابع اند الیهود غدا و النصاری بعد غد یهود فردای جمعه که شنبه است و نصاری پس فردا که یکشنبه است و تبعیت ایشان بجای آنست
فضل و قبول طاعت است که محروم شدند از آن مردم و بعض گفته اند که این حدیث دلالت دارد بر آنکه جمعه اول هفته باشد شرعا و لیکن عرف بر خلاف آن شده است و دلالت
میکند بر آن تسمیه اسبوع بجمعه چنانکه یهود نام میکنند هفته را سبت و سیوطی گفته که اگرچه جمعه مسبوق بسبت و احد بوده باشد و لیکن متصور نیست اجتماع این سه روز بر سبیل توالی مگر آنکه جمعه سابق باشد
فافهم متفق علیه و فی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را از ابی هریره همچنین آمده که قال نحن الآخرون الاولون یوم القیمة بجای السابقون الاولون ذکر کرده دیگر این زیادت است که و نحن اول
من یدخل الجنة و ما اول کسانیم که در آیند بهشت را بید انهم غیر آنکه ایشان یعنی یهود و نصاری داده شده ایشان را کتاب پیش از ما و ذکر نحوه الی آخره و ذکر کرد درین روایت مانند
آنچه مذکور شد در حدیث متفق علیه باختلاف در بعض الفاظ تا آخر آن و فی اخری له عنه و عن حذیفة و در روایتی دیگر مر مسلم را از ابی هریره و از حذیفه همچنین آمده قالا قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم فی آخر الحدیث گفت آنحضرت در آخر حدیثی که مذکور شد نحن الآخرون من اهل الدنیا و الاولون یوم القیمة المقضی لهم قبل الخلائق آن کسانیم که حکم کرده شده است ایشان را
بتقدیم حساب و دخول جنت پیش از خلقان دیگر درین روایت معنی سبقت در روز قیامت مبین شده و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم الجمعة
بهترین روزیکه بر آمده بروی آفتاب یعنی ظاهر شده بظهور آفتاب یا طلوع کرده آفتاب بر اهل آن روز جمعه است و مقصود از ذکر این صفت تعمیم است چه هیچ روزی نیست که آفتاب بر این نتابد
فیه خلق آدم علیه السلام درین روز پیدا کرده شده است آدم یعنی تمام شد خلقت وی و فیه ادخل الجنة و در روز جمعه درآورده شد آدم در بهشت و فیه اخرج منها و در روز جمعه آورده
شد آدم از آن و در روایات آمده است که آدم صباح جمعه پیدا شد و وقت پیشین در بهشت درآورده شد و وقت دیگر برآورده شد از آن و لا تقوم الساعة الا فی یوم الجمعة و برپا نمی شود
قیامت مگر در روز جمعه مراد نفخه اولی است که برای صعق و هلاک است یا نفخه ثانیه که برای بعث و نشور است و هر دو در روز جمعه اند چنانکه بیاید رواه مسلم پوشیده نماند که بیان فضیلت
روز جمعه به پیدا کردن آدم در وی و درآوردن وی در بهشت ظاهر است اما بیرون آوردن وی از بهشت از جهت بودن آن سبب وجود انبیا و اولیاست و تضمن وی حکمتها و برکتها را که

از شما بیرونست و همچنین هبوط آدم در روز جمعه که سبب وصول بجوار رب العالمین ست و لهذا ابراهیم خلیل الله علیه السلام در مقام امتنان از نعم الهی سبحانه و تعالی فرموده والذی یمیتنی ثم یحیین
و همچنین قیام ساعت سبب وصول جنت و ظهور مواعید حق است مر متقیان را یا مقصود بیان امور عظام است که واقع میشوند درین روز و درین حدیث دلیل است بر افضلیت جمعه از روز عرفه و بعضی گویند عرفه
افضل است و در فصل ثانی از حدیث اوس بن اوس بیاید که جمعه از جمله افضل ایام است و برین تقدیر احتمال دارد که روز عرفه افضل باشد از جمعه یا مساوی یا ادنی والله اعلم * وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان فی الجمعة لساعة لا یوافقها عبد مسلم یسأل الله فیها خیرا بدرستیکه در روز جمعه ساعتی است که موافق نمیشود او را یعنی در نمی یابد او را بنده مسلمان در حالتی که سوال میکند خدا را در ان ساعت
نیکی را و چیزی را که حرام و نامرضی نباشد الا اعطاه ایاه مگر آنکه بدهد خدای تعالی آن بنده را آن نیکی را یعنی دعا در ان ساعت البته مستجاب است متفق علیه و زاد مسلم و زیاده کرده است مسلم این عبارت را
که قال گفت آنحضرت وهی ساعة خفیفة و آن ساعت ساعتی سبکست یعنی کوتاه است و دراز نیست وفی روایة لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم را آمده است قال گفت ان فی الجمعة لساعة لا یوافقها
مسلم قائم یصلی در جمعه ساعتی است که در نیابد او را مسلمانی که ایستاده است میگذارد نماز یا دعا میکند و مواظبت و ملازمت مینماید بر دعا پس مراد بصلوة نماز است یا دعا یسأل الله خیرا
میکند خدا را نیکی را الا اعطاه ایاه مگر آنکه میدهد خدا او را آن چیز را وعن ابی بردة بضم با و سکون را ابن ابی موسی قال سمعت ابی یقول سمعت رسول الله گفت ابوموسی شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم یقول فی شان ساعة الجمعة هی ما بین ان یجلس الامام الی ان تقضی الصلوة میگفت آنحضرت در شان ساعة الجمعة که آن ساعت میان نشستن امام است بر منبر تا گذاردن نماز یعنی جلوس نشستن میان
دو خطبه مراد داشته و احتمال دارد که نشستن بعد از بر آمدن بر منبر مراد باشد والله اعلم رواه مسلم بدانکه اقوال در تعیین این ساعت بسیار است تا قریب بچهل میرسد در شرح سفر السعادة آنرا نقل
کرده ایم و راجح تر و قوی ترین اقوال دو قول است یکی میان نشستن خطیب تا گذاردن نماز دوم آخر ساعت از روز در فتح الباری گفته که هر قولی که جز این دو قول است یا راجع بیکی ازین دو یا ضعیف
الاسناد است یا مستند باجتهاد قائل است بی سماع و توقیف و اکثر علما بترجیح قول اخیر اند امام احمد گفت اکثر احادیث درین جانب اند ابن عبد البر گفت ثابت ترین احادیث درین باب حدیث
عبد الله بن سلام است و ترجیح کرده اند او را اکثر ائمه و نص کرده شده است بران و حدیث ابی موسی اگرچه در صحیح مسلم مذکور است ولیکن در اسناد وی سخن است و این از جمله آن ساعتی است
که در بعض احادیث مسلم واقع شده است گفت بنده ضعیف عفا الله عنه بتحقیق بصحت رسیده است از حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی سائر اهل بیت النبوة که وی میگماشت خادمه خود را
تا انتظار کند و نگاهبانی نماید آخر ساعت را از روز جمعه و خبر کند تا ذکر و دعا کند در وی والله اعلم و بعضی گفته اند که این ساعت در زمان حضرت بود صلی الله علیه وسلم پس از ان برداشته شد
یعنی برطرف کرده شد خاصیت وی نقل کرده است ابن عبد البر این قول را از قومی و تزییف کرده و صحیح آنست که باقیست ولیکن مبهم است مثل لیلة القدر الفصل الثانی عن ابی هریرة
قال خرجت الی الطور گفت ابوهریره بیرون آمدم بسوی کوه طور فلقیت کعب الاحبار پس دریافتم کعب احبار را که از دانشمندان یهود بود و تابعی بود بر دست عمر بن خطاب ایمان آورده و در زمن
عثمان بن عفان از عالم درگذشته و احبار جمع حبر بفتح حای مهمله و کسر آن دانشمند یهود فجلست معه پس نشستم و صحبت داشتم با وی فحدثنی عن التوریة پس حدیث کرد مرا کعب احبار از توریة وحدثته
عن رسول الله و حدیث کردم من او را از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فکان فیما حدثته پس بود از جمله آنچه حدیث کردم من او را ان قلت اینکه گفتم قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم الجمعة فیه خلق آدم بهترین روزیکه تافت بروی آفتاب روز جمعه است در روز جمعه پیدا کرده شد آدم وفیه اهبط و درین روز فرود آورده شد آدم از بهشت
ذکر دخول جنت نکرد از جهة شهرت و استلزام هبوط مر آن را وفیه تیب علیه و درین روز توبه و رجوع برحمت کرده شد بروی توبه در آخر همان روز هبوط شد یا در جمعه دیگر و در روایت موافق
اول ست وفیه مات و در روز جمعه مرد آدم این خود متعین است که در روز هبوط نیست و اگر روز آن عالم گیرند که وان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون اشارت باوست هم
در یک روز گنجایش دارد فافهموا والله اعلم وفیه تقوم الساعة و درین روز برپا میشود قیامت وما من دابة الا وهی مصیخة یوم الجمعة من حین تصبح حتی تطلع الشمس و نیست هیچ جنبنده بر زمین مگر که
وی گوش نهنده است و انتظار برنده است در روز جمعه از ان هنگام که صبح میکند تا آنکه می برآید آفتاب مصیخة بضم میم و کسر صاد و سکون یا و خای معجمه از اصاخه بمعنی استماع و اصغا و مسیخة بسین نیز
روایت است و هر دو بیک معنی است شفقا من الساعة گوش مینهند دواب از جهة ترسیدن از قیامت که در روز جمعه قایم میشود میان صبح و طلوع آفتاب پس هر روز جمعه انتظار آن میبرند باحتمال
آنکه شاید در همین جمعه قایم گردد گویا حق تعالی الهام کرده است دواب را بقیام ساعت درین روز در آن وقت و عظمت و شدت هول آن و این معنی از جن و انس نهان داشته و مضمر شده است یا وی تجلی
احداث میکند در جمعه در زمین از عظائم امور و جلائل آن که بسبب آن زمین میلرزد و میگردد و دواب آن را میبینند و مدهوش میگردند الا الجن والانس مگر پریان و آدمیان که ایشان را غافل
از ان ساخته اند و برایشان مکشوف نمیگردانند تا قاعده تکلیف و ابتلا بر هم نخورد و ایمان بغیب باشد وفیه ساعة لا یصادفها عبد مسلم وهو یصلی یسأل الله شیئا الا اعطاه ایاه ترجمه این ظاهر
شده است و لا یصادفها بجای لا یوافقها است و شیئا بجای خیرا و مصادفت بمعنی یافتن است وقال کعب ذلک فی کل سنة یوم و گفت کعب احبار آن ساعت در هر سالی در روزی است در روز جمعة
فقلت بل فی کل جمعة ابوهریره میگوید گفتم من در رد کعب که اینچنین نیست که آن ساعت در سالی باشد بلکه در هر جمعه است فقرأ کعب التوریة پس خواند کعب توریة را که ناطق است ببودن
آن ساعت در هر روز جمعه فقال پس گفت کعب صدق رسول الله راست گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که آن ساعت در هر روز جمعه است قال ابوهریرة لقیت عبد الله بن سلام گفت
ابوهریره ملاقات کردم عبد الله بن سلام را که از صحابه است و وی نیز از علمای یهود بود فحدثته بمجلسی مع کعب الاحبار پس خبر دادم او را بمجلسی که مرا با کعب الاحبار واقع شده بود
وما حدثته فی یوم الجمعة و خبر دادم بچیزیکه تحدیث کردم کعب الاحبار را از روز جمعه فقلت له قال کعب ذلک فی کل سنة پس گفتم مر عبد الله بن سلام را که گفت کعب آن ساعت جمعه در هر سال است
قال عبد الله بن سلام کذب کعب دروغ گفت کعب احبار درین خبر که آن ساعت در هر سال است فقلت له ثم قرأ کعب التوریة فقال بل هی فی کل جمعة پس گفتم مر عبد الله را که پس تر خواند کعب احبار
توریة را پس گفت بلکه آن ساعت در هر جمعه است فقال عبد الله بن سلام صدق کعب پس گفت عبد الله بن سلام راست گفت کعب ثم قال عبد الله بن سلام قد علمت اية ساعة هی تحقیق دانسته ام

من سماع آنحضرت یا قرائت از توریة و ظاهر اولست که کدام ساعت است آن ساعت قال ابو هریرة فقلت اخبرنی بها ولا تضن علی پس گفتم من بعبد الله خبر ده مرا بآن ساعت و بخل مکن بر من فقال عبد الله بن سلام هی آخر ساعة
فی یوم الجمعة آن ساعت آخر ساعتی است در روز جمعه قال ابو هریرة فقلت کیف تکون آخر ساعة فی یوم الجمعة وقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یصادفها عبد مسلم وهو یصلی فیها گفت ابو هریره پس گفتم بعبد الله بن سلام
چگونه باشد آخر ساعت در روز جمعه و حال آنکه بتحقیق گفته است آنحضرت در نیابد ورا بنده مسلمان و حال آنکه وی نماز میکند در وی و نماز خود در آخر روز نمیباشد زیرا که نماز بعد از نماز دیگر ممنوع و مکروه است فقال
عبد الله بن سلام الم یقل رسول الله آیا نگفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من جلس مجلسا ینتظر الصلوة فهو فی صلوة حتی یصلی کسیکه بنشیند نشستنی یا در نشستگاهی که انتظار میبرد نماز را پس آنکس در نماز است تا وقتیکه
بگذارد نماز را که منتظر نشسته بود برای وی قال ابو هریرة فقلت بلی گفت ابو هریره پس گفتم من آری گفته است این آنحضرت قال فهو ذلک گفت عبد الله بن سلام پس آنچه گفته است آنحضرت و هو
همان معنی است که منتظر نماز نشسته است و این در آخر روز جمعه باشد پس اگر درین وقت دعا کند مستجاب است و بعض گفته اند که مراد بصلوة دعاست رواه مالک و ابو داود والترمذی والنسائی
و روی احمد الی قوله صدق کعب و روایت کرده است احمد تا قول وی صدق کعب و قول وی ثم قال عبد الله بن سلام قد علمت تا آخر ذکر نکرده و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التمسوا الساعة
التی ترجی فی یوم الجمعة طلب کنید ساعتی را که امید داشته میشود اجابت دعا در وی در روز جمعه بعد العصر الی غیبوبة الشمس بعد از نماز دیگر تا غایب شدن آفتاب و غروب وی از ظاهر این حدیث
مفهوم میشود که نماز دیگر در آخر روز است نه چنانکه ائمه دیگر میگویند بعد از بلوغ ظل مثل و اگر ربع نهار باقی ماند چه در حدیث دیگر واقع شده است که وی آخر ساعتی است از روز جمعه فافهم رواه
الترمذی و عن اوس بفتح همزه و سکون واو بن اوس صحابیست که در دمشق سکونت داشت و هم در آنجا از عالم رفت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من افضل ایامکم یوم الجمعة بدرستیکه فاضلترین روزهای
شما روز جمعه است فیه خلق آدم و فیه قبض در وی پیدا کرده شد آدم و در وی قبض کرده شد روح وی و فیه النفخة و فیه الصعقة و درین روز است نفخه و درین روز است صعقه و صعقه بمعنی هلاکت
و اشارتست بقول وی سبحانه و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض پس مراد بنفخه که در مقابله این مذکور است نفخه ثانیه باشد که برای احیا و بیرون آمدن مرده هاست از قبور چنانکه فرمود
و نفخ فی الصور فاذا هم قیام ینظرون و نفخه دیگر است که سبب فزع و اهوال ترس است چنانکه فرمود و یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات و من فی الارض و این مقدمه نفخه صعق است
پس سه نفخه باشد و بعض قائل بسه نفخه شده اند و لیکن مشهور دو نفخه است یکی برای اهلاک دیگری برای احیا فاکثروا علی من الصلوة فیه و چون روز جمعه روزی فاضل و عظیم الشان است بسیار بگوئید
بر من از درود درین روز فان صلوتکم معروضة علی زیرا که بدرستی درود شما عرض کرده میشود بر من بدست ملائکه سیاحین چنانکه در حدیث آمده است قالوا گفتند صحابه یا رسول الله و کیف
تعرض صلوتنا علیک و قد ارمت و چگونه عرض کرده شود درود ما بر تو و حال آنکه بتحقیق استخوان پوسیده شدی تو کنایتست از موت و زوال ادراک قال یقولون بلیت این قول آنست
یعنی میگویند صحابه میخواهند بقول خود ارمت بلیت بفتح با و کسر لام و فتح تا یعنی کهنه شدی و پوسیده شدی و در تحقیق لفظ ارمت و ضبط آن اختلاف بسیار است و آنچه در اکثر نسخ صحیحه مشکوة
ضبط کرده اند دو وجه است یکی ارمت بفتح همزه و کسر را و اسکان میم و فتح تای مخففه بلفظ معلوم دیگر ارمت بضم همزه و کسر را و فتح تا بلفظ مجهول یعنی پوسیده گردانیده شدی و تفسیر بلیت
موافق وجه اول است مگر آنکه بلیت بلفظ مجهول با سکون تا خوانند فقال ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیاء گفت آنحضرت بدرستیکه خدا حرام گردانیده است بر زمین تنهای پیغمبران
کنایتست از حیات چنانکه صریح در فصل ثالث از حدیث ابی الدرداء بیاید و حیات انبیا متفق علیه است هیچکس را در وی خلافی نیست حیات جسمانی دنیاوی حقیقی نه حیات معنوی روحانی
چنانکه شهدا راست و درین حدیث که فرمود ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیاء اشارتست بدان اگرچه درین باب که عرض صلوة و حصول علم و ادراکست حیات روحانی نیز کافیست
و لیکن مذهب همانست که گفته شد و تحقیق این مسئله در تاریخ مدینه که مسمی است بجذب القلوب الی دیار المحبوب کرده شده است از آنجا باید جست رواه ابو داود والنسائی و ابن ماجه و
الدارمی والبیهقی فی الدعوات الکبیر و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الیوم الموعود یوم القیمة و الیوم المشهود یوم عرفة و الشاهد یوم الجمعة در قرآن مجید میفرماید الیوم
الموعود و شاهد و مشهود آنحضرت میفرماید که مراد بیوم موعود روز قیامت است که حق سبحانه و تعالی خبر داده است بآمدن وی و وعده کرده است مؤمنان را بعد از آمدن وی بنعمتهای
بهشت و مراد بیوم مشهود عرفه است زیرا که مؤمنان حاضر میشوند در آن و حاضر میشوند ملائکه و مشهود بمعنی حضور است و مراد بشاهد روز جمعه است که حاضر میشود بر خلق و می آید
و گویا که تسمیه روز عرفه بمشهود و تسمیه روز جمعه بشاهد بجهة آنست که خلائق میروند بسوی عرفه و حاضر میشوند در مکانیکه نسبت بآن روز دارد پس وی مشهود باشد و در روز جمعه ایشان
بر جای خود اند و یوم حاضر می آید بر ایشان پس وی شاهد باشد و مفسران شاهد را بخلق نیز تفسیر میکنند که حاضر می آیند روز قیامت و مشهود را بآنچه که مشاهده کرده میشود در وی از عجایب
امور یا مراد بشاهد پیغمبر است و بمشهود امت خصوصا او عموما یا شاهد این امت و مشهود امم دیگر یا خالق و خلق یا عکس زیرا که خالق مطلع است بر احوال مخلوقات و مخلوقات شاهد اند بر وجود
وی و صفات وی یا یوم عرفه و حجاج یا روز جمعه و اهل آن یا هر یوم و اهل وی کذا فی تفسیر البیضاوی و ظاهر آنست که این تاویلات از محتملات لفظ اند که ممکن است حمل آن بر آن و تفسیر همانست
که مسند است بآنحضرت صلی الله علیه وسلم اگر صحیح باشد اسناد آن والله اعلم و ما طلعت الشمس و لا غربت علی یوم افضل منه و طلوع نکرد آفتاب و نه غروب کرد بر روزیکه فاضلتر از روز جمعه باشد
فیه ساعة لا یوافقها عبد مؤمن یدعو الله بخیر الا استجاب الله له درین روز ساعتی است که موافق نمیشود و در نمی یابد آن ساعت را بنده که دعا کند با خیر مگر آنکه قبول کند خدا تعالی دعای او و لا یستعیذ
من شیء الا اعاذه و پناه نجوید از چیزی از شر مگر آنکه پناه دهد خدا تعالی و نگاه دارد او را از آن شر رواه احمد والترمذی و قال گفت ترمذی هذا حدیث غریب لا یعرف الا من حدیث موسی بن
عبیدة شناخته نمیشود این حدیث مگر از حدیث موسی بن عبیدة بضم عین و فتح با و هو یضعف و این موسی بن عبیده ضعیف گردانیده میشود و نسبت بضعف کرده میشود او و حدیث او را تحقیق آنست که در
وی اختلاف است نسائی و غیر او گفته اند که وی ضعیف است و ابن سعد گفته است که وی ثقه است اما حدیث وی حجت نیست بجهة بعضی از روات وی و حدیث او را ترمذی و ابن ماجه روایت
کرده اند وفات وی سنة اثنین و خمسین و مائة و گفته اند که از قبر وی بوی مشک و عنبر فایح بود و در ربذه که بلد وی بود در آن وقت اصلا مشک و عنبر نبود الفصل الثالث عن ابی لبابة بضم لام و تخفیف با

موحده او ابی امام او رفاعه بکسر را ابن عبد المنذر صحابی مشهور است احوال او در آخر در ذکر اهل بدر یار بدر ذکر کنیم انشاء الله تعالی قال قال النبی صلی الله علیه وسلم ان یوم الجمعة سید الایام واعظمها عند الله تعالی یعنی رخ
جمعه بهتر روزها و بزرگترینهاست نزد خدا وهو اعظم عند الله من یوم الاضحی ویوم الفطر و روز جمعه بزرگتر است نزد خدا از روز عید قربان و عید رمضان این حدیث صریح است در فضیلت یوم
الجمعة بر سائر ایام و لیکن تصریح بیوم عرفه نکرده گویا ذکر یوم اضحی متضمن ذکر او است یا یوم اضحی را افضل از عرفه داریم و الله اعلم فیه خمس خلال در روز جمعه پنج خصلت است خلق الله فیه آدم واهبط الله فیه
آدم الی الارض وفیه توفی الله آدم در روز جمعه پیدا کرد خدا آدم را و فرود آورد آدم را و در روی میرانید خدا تعالی آدم را وفیه ساعة لا یسأل العبد فیها شیئا الا اعطاه و در روز جمعه
ساعتی است که نطلبد بنده در ان ساعت چیزی را مگر آنکه بدهد او را ما لم یسأل حراما مادام که نطلبد چیزی را که حرام است و نا مرضی حق است وفیه تقوم الساعة و در روز جمعه برپا میشود قیامت ما من
ملک مقرب نیست هیچ فرشته نزدیک گردانیده شده بجناب حق ولا سماء ولا ارض و نیست هیچ آسمانی و نه هیچ زمینی ولا ریاح ولا جبال ولا بحر و نه بادها و نه کوهها و نه دریاها الا هو یشفق من یوم
الجمعة مگر آنکه ترسنده است از روز جمعه یعنی از ناگهان برپا شدن قیامت درین روز و ازینجا معلوم میشود که باد و دریا و کوه و زمین و آسمان همه را علم بوجود قیامت و آمدن وی در روز جمعه و الله
و همه علم و ادراک دارند بلکه خاک و آب و باد و آتش بنده اند با من و تو مرده با حق زنده اند رواه ابن ماجه وروی احمد عن سعد بن معاذ روایت کرد این حدیث را از ابی لبابه ابن ماجه
و روایت کرده است احمد از سعد بن معاذ و همچنین که ان رجلا من الانصار اتی النبی که مردی از انصار آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال اخبرنا عن یوم الجمعة ماذا فیه من الخیر پس گفت آگاه کن
ما را از روز جمعه که چه چیز است در روی از خیر و خوبی قال فیه خمس خلال وساق الی آخر الحدیث گفت آنحضرت در روی پنج خصلت است و راند کلام را تا آخر حدیث که مذکور شد وعن ابی هریرة قال
قیل للنبی صلی الله علیه وسلم لای شیء سمی یوم الجمعة گفت ابو هریره گفته شد مر آنحضرت را که از چه چیز و بچه جهت نامیده شد روز جمعه قال لان فیها طبعت طینة ابیک آدم گفت آنحضرت از جهت آنکه در
شد جمعه که در روی ساخته شد گل پدر تو آدم است و سرشت وی یعنی خلقت وی و گفته اند که مراد بطبع طینت آدم راست کردن وی را و گردانیدن وی بصورت مخصوصه وفیها الصعقة
والبعثة و در روز جمعه هلاک شدن و مردن جانوران است و برانگیختن ایشان بعد از مردن از اینجا معلوم میشود که مراد از نفخه که در حدیث اول ومن الصعقة مذکور شد بعث و احیا است وفیها البطشة و
در روز جمعه است بطشه گفته اند که مراد بان روز قیامت است چنانکه فرموده یوم نبطش البطشة الکبری و ذکر این بعد از صعقه و بعثه برای تاکید است و بطش بمعنی اخذ قوی و شدید است و اگر
مراد بان اخذ و بطش الهی تعالی مر بندگان را بعد از بعث و حشر مراد دارند درست باشد و بعض گفته اند که مراد اخذ و بطش مشرکان مکه است روز بدر که آن نیز در روز جمعه بود وفی آخر ثلث
ساعات منها ساعة و در آخر سه ساعت از ساعات جمعه ساعتی است که من دعا الله فیها استجیب له کسیکه دعا کند خدا تعالی را در ان ساعت قبول کرده میشود دعا برای او و پیش ازین این حدیث
عظام در بیان روز جمعه شده آنرا جمعه خوانده اند رواه احمد وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثروا الصلوة علی یوم الجمعة بسیار گوئید درود بر من روز جمعه فانه مشهود تشهده
الملائکة زیرا که بدرستیکه روز جمعه حاضر کرده شده است حاضر میشوند او را فرشتگان برحمت و برکت وان احدا لم یصل علی الا عرضت علی صلوته و بدرستیکه هیچ یکی درود نمیفرستد بر من مگر آنکه عرض
کرده میشود و ظاهر گردانیده میشود بر من درود آن کس همیشه پس درین روز جمعه که افضل و اشرف ایام است بطریق اولی و احتمال دارد که در روز جمعه عرض واجب لازم باشد و بر وجه
کمال بود و این مخصوص بهمین روز باشد و الله اعلم حتی یفرغ منها تا آنکه فارغ شود از صلوة یعنی تا آن زمان که درود میفرستد و چندانکه میفرستد عرض میکنند تا خود از ان فارغ شود و ترک کند قال گفت
ابو الدرداء قلت وبعد الموت گفتم بطریق استفهام و استبعاد و پس از موت عرض میکنند قال گفت آنحضرت ان الله تعالی حرم علی الارض ان تأکل اجساد الانبیاء بدرستیکه خدا تعالی حرام
گردانیده است بر زمین خوردن تنهای پیغمبران فنبی الله حی یرزق پس پیغمبر خدا زنده است بحقیقت حیات دنیاوی تا آنکه روزی داده میشود و روزی می این تتمه کلام آنحضرت
یا قول ابی الدرداء است بعد از روایت حدیث برای تاکید اثبات حقیقت حیات و برای ترغیب صلوة بر آنحضرت و اکثار آن رواه احمد وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ما من مسلم یموت یوم الجمعة او لیلة الجمعة شک راویست یا برای تنویع است و این اظهر است میفرماید نیست هیچ مسلمانی که بمیرد در روز جمعه یا شب جمعه الا وقاه الله فتنة القبر مگر آنکه
نگاه دارد او را خدا تعالی از عذاب قبر رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث غریب ولیس اسناده بمتصل و این اسناد حدیث است سیوطی در جمع الجوامع از احمد و بیهقی و شیرازی در القاب از ابن عمرو و ابی
نعیم در حلیه از جابر آورده باین لفظ کسیکه بمیرد در روز جمعه خلاص کرده میشود از عذاب قبر و بیاید روز قیامت و حال آنکه بر او است مهر شهیدان وعن ابن عباس انه قرأ و روایتست از ابن عباس که وی
خواند این آیت را الیوم اکملت لکم دینکم الآیة که در روز عرفه در حجة الوداع نازل شد که امروز کامل گردانیدم دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم برای شما دین اسلام
این آیت را ابن عباس خواند وعنده یهودی و نزد ابن عباس یهودی بود فقال لو نزلت هذه الآیة علینا لاتخذناها عیدا پس گفت یهودی اگر فرود می آمد
این آیت بر ما هر آینه میگرفتیم ما نزول این آیت و آن روز را که فرود آمد در وی عید از جهت غایت سرور و شکرانه این نعمت یعنی عجب که شما عید
نگرفته اید آن را فقال ابن عباس فانها نزلت فی یوم عیدین پس گفت ابن عباس که گرفته ایم ما آن را عید زیرا که این آیت فرود آمده است در روزی که دو عید یعنی در
روزی که در روی دو عید است فی یوم جمعة ویوم عرفة در روز جمعه و در روز عرفه زیرا که حجة الوداع در روز جمعه بود پس یک عید چه باشد
دو عید گرفته ایم یا مراد آن است که بگرفتن عید حاجت نداریم بی آنکه بگیریم در روز عید بود که جمعه و عرفه است فافهم رواه الترمذی
وقال هذا حدیث حسن غریب وعن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل رجب قال بود آن
حضرت چون می درآمد ماه رجب می گفت اللهم بارک لنا فی رجب وشعبان وبلغنا رمضان خداوندا افزونی ده ما را در خیر و
رحمت در ماه رجب و شعبان و برسان ما را به رمضان قال گفت انس وکان یقول لیلة الجمعة لیلة اغر ویوم الجمعة یوم ازهر

بود دیگر

بود آن حضرت که میگفت شب جمعه شبی است سفید و روز جمعه روزیست سفید و روز روشن و از امام احمد منقولست که گفت شب جمعه فاضل تراست از شب قدر که در
وی علوق آن حضرت در رحم آمنه درآمده و موجب چندین خیرات و برکات در دنیا و آخرت که از حد عد و حصر خارج است گشته رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر
باب وجوبها جمعه فریضه محکمه است بکتاب و سنت و اجماع کافر میشود منکر وی و مراد بذکر در قول حق سبحانه فاسعوا الی ذکر الله صلوة جمعه است یا خطبهٔ وی و وجوب
خطبه مستلزم وجوب جمعه است کذا قالوا و مذکور در تفاسیر آن است که مراد خطبه و صلوة هر دو است چه ذکر هر دو را شامل است و بر هر دو صادق و جمعه خلف ظهر
است و آن حضرت چون مصعب بن عمیر را بمدینه فرستاد حکم فرمود که اذا مالت الشمس فصل بالناس الجمعة الفصل الاول عن ابن عمر و ابی هریرة انهما قالا
سمعنا رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول علی اعواد منبره روایت است از ابن عمر و ابی هریره رض که ایشان میگفتند شنیدیم ما آن حضرت را که می گفت
بر چوبهای منبر خود یعنی بر منبر خود و تعبیر باین عبارت ظاهر الحکمت آنست که در اول ساختن نمی شناختند ایشان منبر را و متعارف نبوده ایشان جز چوبی چند برهم نهاده و ترتیب
داده یا تصریح بدان که منبر شریف از چوب بود نه از سنگ و خشت لینتهین اقوام عن ودعهم الجمعات باید که البته باز آیند گروههای مسلمانان از ترک کردن
ایشان جمعه ها را و عادت گرفتن ترک آنها و لهذا بلفظ جمع آورد و اکثر آن ترک سه جمعه است چنانکه در احادیث بیاید او لیختمن الله علی قلوبهم یا بتحقیق مهر میکند
خدای تعالی بر دلهای ایشان ثم لیکونن من الغافلین بعد از آن هر آئینه میباشند ایشان از غافلان و معدود در ایشان و مشهود و محکوم بدان و دائم بر آن یعنی از این دو امر البته
ثابت و واقع است یا باز آمدن از ترک جمعه یا مهر کردن بر دلها اگر باز آیند مهر کرده نمیشود و اگر باز نیایند مهر کرده میشود بر دلهای ایشان و مهر کردن بر دل کنایت است از
نهایت غفلت و انسداد باب تذکر و قبول موعظت و نصیحت رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی الجعد بفتح جیم و سکون عین مهمله الضمیری بضم ضاد
معجمه و فتح میم و سکون یا اینچنین است در نسخ مشکوة و صواب ضمری است بفتح ضاد و سکون میم نسبت بضمرة بن بکر بن عبد مناة که صحبة کذا فی جامع الاصول قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ترک ثلث جمع تهاونا بها کسی که ترک کند سه جمعه را از جهت آسان و سبک و خورد و حقیر پنداشتن آنرا
مراد بتهاون اینجا تکاسل و عدم جد در ادای اوست نه اهانت و استخفاف چه آن کفر است بی شک و مراد اینجا بیان بودن اوست معصیت عظیم که مفضی بطبع و رین
و کفر است طبع الله علی قلبه مهر کند خدای تعالی بر دل وی و در روایت رزین آمده که بری الله تعالی منه بیزار میشود خدای تعالی از وی و از ابن عباس آمده که
هر که ترک کند جمعه ها پیاپی پس بتحقیق انداخت اسلام را پس پشت خود رواه ابو داود والترمذی والنسائی وابن ماجة والدارمی ورواه مالک
عن صفوان بن سلیم بضم سین صحابی مشهور است و احمد عن ابی قتادة که تابعی جلیل القدر است از اهل مدینه مشهور است بعبادت از خیار بندگان صالح
امام و مقتدا کسی که استسقا کرده شود بذکر وی و گویند که در جبهه و پیشانی وی سوراخ افتاده بود از کثرت سجود و قانع بود و قبول نمیکرد جایزهٔ سلطان را و گویند که وی
سوگند خورده بود که تا چهل سال پهلو بر زمین نه نهد چون سی سال گذشت بیمار شد و بحالت نزع رسید دخترش گفت که ای پدر پهلو بر زمین بنه که وقت نازک است
نهاد و هم نشسته جان داد و میگویند قائل بود بقدر والله اعلم وعن سمرة بن جندب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ترک
الجمعة من غیر عذر فلیتصدق بدینار فان لم یجد فنصف دینار کسی که ترک کند جمعه را یعنی اکتفا کند بظهر از آن بی عذر از اعذار که ساقط میکرد
بدان فرضیت جمعه پس باید که تصدق کند بیک دینار پس اگر نیابد دینار درست تصدق کند بنصف دینار رواه احمد و ابو داود و ابن ماجة اگر گفته
شود که این علامت عدم فرضیت جمعه است زیرا که فرض مکفر نمیگردد به تصدق جوابش آنکه جمعه فرض است اما اصل فرض ظهر است لیکن ما ماموریم باسقاط
وی از ذمه باداء جمعه بر تقدیر استجماع شرائط معتبره درین باب و اکتفا بظهر از جمعه حرام است و تصدق کفارت ارتکاب این فعل حرام است و تقصیر در ادای
مامور به و جواز ادای فرض فی الجملة فافهم وعن عبد الله بن عمرو عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الجمعة علی من سمع النداء جمعه فرض
است بر کسی که بشنود بانگ نماز جمعه را یعنی سعی بسوی جمعه واجب است در وقت سماع ندا و اختلاف دارند که مراد بندا اذان اول است یا اذان خطبه مختار اول است
و بعض گویند ثانی زیرا که در زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم همین اذان بود و تفصیل این کلام در باب خطبه و صلوة بیاید رواه ابو داود وعن ابی هریرة
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الجمعة علی من آواه اللیل الی اهله جمعه فرض است بر کسیکه جای دهد و راجع گرداند او را شب بسوی اهل خانه وی
یعنی جمعه واجب است بر کسی که باشد میان وطن او و میان جای که گزارده میشود جمعه این قدر مسافت که بعد از ادای جمعه بوطن خود پیش از شب رجوع تواند کرد و میتواند
باز آمده شب در خانه خود کرد و این را مسافت عدوی میگویند بر خلاف مسافت قصر که بوی مسافر میگردد و طیبی گفته که باین قائل است امام ابوحنیفه و اصحاب
وی بشرط آنکه وطن وی داخل دیوان مصری بود که گزارده میشود در وی جمعه و اگر وطن او در دیوان دیگر باشد غیر دیوان این مصر واجب نگردد آمدن رواه
الترمذی وقال هذا حدیث اسناده ضعیف و گفته است ترمذی که این حدیثی است که اسناد وی ضعیف است وعن طارق بن
شهاب الاحمسی کوفی است دریافت جاهلیت و دید آن حضرت را و نشنید از وی صلی الله علیه وسلم و غزا کرد در خلافت ابی بکر و عمر رضی الله عنهما سی و سه یا
سی و چهار غزوه و سریه روایت دارد از حضرت ابی بکر و عمر رضی الله عنهما مات سنة اثنین وثمانین وقیل ثلث وثمانین قال قال رسول الله صلی الله علیه و

سلم الجمعة حق واجب علی کل مسلم فی جماعة جمعه حق واجب است بر هر مسلمان در جماعت یعنی جماعت در جمعه فرض است و جمعه بی جماعت درست
نیست الا علی اربعة مگر بر چهار گروه واجب نیست عبد مملوک یکی بنده که در ملک کسی است و در تصرف دیگری باین علت فرضیت جمعه را از وی ساقط
گردانیدند او امرأة دوم زن بجهت حق زوج و وجود نامحرم اگرچه زنان در زمان آن حضرت برای نماز جماعت می آمدند ولیکن فرضیت جمعه از ایشان ساقط کردند بجهت
کثرت ازدحام مردم او صبی سوم کودک نابالغ از جهت عدم تکلیف بر وی او مریض چهارم بیمار از جهت ضعف و ناتوانی و دفع ضرر و بر مسافر و اعمی و اعرج
نیز جمعه فرض نیست چنانکه در احادیث دیگر واقع شده است ظاهرا اسقاط فرضیت ازین طوائف تدریج و ترتیب واقع شده رواه ابو داود وفی شرح السنة
بلفظ المصابیح عن رجل من بنی وائل روایت کرد این حدیث را بلفظ مذکور ابو داود و در شرح السنة بلفظی دیگر که در مصابیح بآن لفظ مذکور است از مردی از بنی وائل که
بخصوص نام او را ذکر نکرده الفصل الثالث عن ابن مسعود ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لقوم یتخلفون عن الجمعة روایت است از عبد الله
ابن مسعود که آن حضرت گفت مر گروهی را که پس می مانند از نماز جمعه و حاضر نمیشوند آنرا لقد هممت ان امر رجلا یصلی بالناس هر آینه بتحقیق قصد کردم من که بفرمایم
مردی را که بگذارد نماز جمعه را بمردم و امامت کند ایشان را ثم احرق علی رجال یتخلفون عن الجمعة بیوتهم پس تر من باین کار مشغول شوم که بسوزم بر سر مردانی که حاضر
نمیشوند جمعه را خانهای ایشان را و مثل این حدیث در شان متخلفین از نماز عشا نیز در بابش گذشت و احرق بتشدید و تخفیف از تحریق و احراق هر دو روایت است رواه
مسلم در این حدیث دلیل است بر آنکه امام را میرسد که اگر مهم ضروری باشد یکی را خلیفه سازد و خود بآن مهم مشغول گردد چنانچه در حج در سال اول فرضیت آن کردند وعن ابن
عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من ترک الجمعة من غیر ضرورة کتب منافقا کسیکه ترک کند نماز جمعه را بی ضرورت نوشته شود از جمله منافقان و
داشته شود در حکم ایشان فی کتاب لا یمحی ولا یبدل نوشته میشود در کتابی که سوده نمیشود و تغییر داده نمیشود یعنی حکم به نفاق وی همیشه ثابت و دائم است مگر که
آن را تدارک نماید یا بیامرزد وی سبحانه وفی بعض الروایات ثلثا و در بعض روایات ثلثا واقع شده یعنی کسیکه ترک کند جمعه را سه کرت رواه الشافعی وعن جابر ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فعلیه الجمعة یوم الجمعة کسیکه ایمان دارد بخدا و روز آخر از روزهای دنیا که
مراد بدان روز قیامت است پس فرض است بر وی نماز جمعه در روز جمعه یا بر وی باد که لازم گیرد روز جمعه و ترک نکند آنرا الا مریض او مسافر او امرأة او صبی او مملوک
فمن استغنی بلهو او تجارة استغنی الله عنه پس کسیکه بی نیاز شود از نماز جمعه و عبادت مولی تعالی ببازی کردن و بازرگانی کردن بی نیاز میگردد از وی خدای تعالی
و عنایت نمیکند و نمی خواهد او را والله غنی حمید و خدای تعالی بی نیاز است از بندگان و طاعت ایشان و بازنمیگردد بسوی وی سود ازان و ستایش کرده شده است وی
تعالی مر کسی را که بندگی میکند و شکر میگوید او را رواه الدارقطنی باب التنظیف والتبکیر نظافت پاکیزگی و تنظیف پاک کردن و مراد اینجا پاک کردن بدن است
بغسل و قص شارب یعنی بریدن سبلت و قلم اظفار یعنی چیدن ناخنان و حلق عانه یعنی ستردن موی زهار و نتف ابط یعنی برکندن موی بغل و پاک کردن جامه ها و بکار
بردن بوی خوش و مانند آن که این همه بروز جمعه سنت است و تفصیل آن در اول کتاب در بیان فطرت گذشته و تبکیر بتقدیم با بر کاف در اصل بمعنی وقت بامداد آمدن و
بمعنی شتافتن بسوی چیزی و آمدن بوی در اول وقت وی هر وقت که باشد چه بامداد و چه جز آن نیز آید و مراد اینجا این معنی است که در اول وقت نماز جمعه برسد از
سهل بن سعد رضی الله عنه منقول است که میگفت طعام چاشت نمی خوردیم ما و قیلوله نمیکردیم مگر بعد از نماز جمعه گذاردن از جهت ترس فوت شدن تبکیر بجمعه و اول هر چیز را
باکوره گویند چنانکه نو باوه را باکوره گویند و در حدیث نسبت تبکیر بنماز مغرب و به نماز آمده پس حقیقت تبکیر جمعه مبادرت و مسارعت است بحضور در اول وقت
و این را مراتب متفاوتست چنانکه در حدیث بیاید و اگر در اول نهار بیاید اکمل و افضل خواهد بود چنانکه امام غزالی در احیا از بعض سلف نقل کرده که ایشان وقت بامداد
می آمدند از جهت آنست که تبکیر بمعنی بامداد حمل کرده اند بلکه مقصود مبادرت و مسارعت است و ایشان مبالغه در آن می نمودند و در وقت بامداد می آمدند فافهم و
عادت در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم الآن آن است که می آیند و احراز امکنه شریفه میکنند و سجاده ها میگسترانند و میروند و نمی نشینند و بعض علما درین فعل تکلم کرده اند و
گفته اند که این تنگ گردانیدن جای است بر مردم نعم اگر بنشینند و بذکر مشغول شوند خوب و الا حجر و احراز مکان که مستلزم تضییق است غیر مستحسن است الفصل الاول
عن سلمان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یغتسل رجل یوم الجمعة غسل نکند مردی روز جمعه برای نماز جمعه ویتطهر ما استطاع من
طهر و مبالغه نکند در پاکی انقدر که تواند از پاکی بی آنکه بدرجهٔ وسواس و اسراف برسد ویدهن بتشدید دال من دهنه و روغن مالد از روغن خود یعنی از آنچه میسر گردد در
خانه بی تکلف و دهن بفتح دال و سکون ها و ادهان بتشدید دال طلا کردن روغن بر خود و درین اشارتست بآنکه باید که خانه از دهن و طیب خالی نباشد و بآنکه مستحسن است
استعمال آن برای جمعه و جز آن از مجالس و مجامع خیر او یمس من طیب بیته و اگر روغن نیابد بساید از بوی خوش هرچه در خانه وی باشد یا کلمه او بمعنی و او است یا
شک راویست و مراد بروغن خوشبو داشته اند و نزد امام ابوحنیفه روغن کنجد داخل طیب است حتی که جایز نیست مس آن محرم را ثم یخرج بعد از ان بیرون آید بسوی
مسجد فلا یفرق بین اثنین و چون در آید در مسجد پس جدائی نیفگند میان دو کس که بهم نشسته باشند بی آنکه در میان ایشان جای باشد و ایذا کشند بام و تفریق بگام زدن
و در گذشتن از آنجا و رفتن به بالا است بلکه هر جا که برسد و خالی بیند بنشیند و اگر بی تفریق و تخطی بالا رفتن و در صف اول و نزدیک با آن نشستن میسر گردد بهتر است و در حقیقت این

اشارتست به تبکیر و برآمدن در اول وقت تا بتفریق حاجت نیفتد ثم یصلی ما کتب له پس نماز بگزارد آنچه تقدیر کرده شده است برای وی از نوافل و بعض این را بر سنت
جمعه حمل کرده اند و علما را در سنت قبل الجمعه سخن است و قومی آن را منکر شده اند و گفته که هر که آن را ثابت کرده است بقیاس بر ظهر ثابت کرده است و سنت بقیاس ثابت نمیگردد
و در باب السنن اشارتی بآن گذشت و ما در شرح سفر السعادة آن را اثبات کرده و اطالت کلام در وی نموده ایم و عبارت این حدیث نوع اشارتی بقول آن قوم دارد چه
در اغلب این عبارت در تطوع از غیر رواتب استعمال کنند چنانکه در حدیث بلال در اول باب التطوع گذشت ثم ینصت اذا تکلم الامام پس خاموش نشیند و گوش دارد
وقتی که تکلم کند امام یعنی خطبه خواند و ینصت بضم یا از انصات بمعنی سکوت با استماع و فتح یا نیز جائز است و انصات در وقت خطبه واجب است نزد ما و اکثر علما و تفصیل
آن در شرح حدیث دیگر بیاریم الا غفر له ما بینه و بین الجمعة الاخری این کارها را هیچ نکند مگر آنکه آمرزیده شود مر او را گناهان که میان اوست و میان جمعه دیگر
که گذشت چنانکه احادیث دیگر بران دلالت دارد رواه البخاری وعن ابی هریرة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من اغتسل ثم اتی الجمعة فصلی
ما قدر له ثم انصت حتی یفرغ من خطبته ثم یصلی معه هر که غسل کند پس بیاید جمعه را پس بگزارد نمازیکه تقدیر کرده شده است برای او پس انصات کند تا آنکه
فارغ گردد امام از خطبه خود پس نماز جمعه بگزارد با امام غفر له ما بینه و بین الجمعة الاخری آمرزیده شود برای او چیزیکه میان او و میان جمعه دیگر است از گناهان وفضل
ثلثة ایام با زیادت سه روز دیگر و این زیادتی بجهت آنست که هر حسنه بده مانند اوست و از جمعه تا جمعه هفت روز است سه دیگر می افزایند ده میشود و فضل برفع و نصب هر دو
روایت است رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فاحسن الوضوء کسیکه وضو کند پس نیک کند وضو را ثم اتی الجمعة
فاستمع وانصت پس بیاید جمعه را پس بشنود و خاموش نشیند غفر له ما بینه و بین الجمعة و زیادة ثلثة ایام آمرزیده شود آنچه گذشته میان او و میان جمعه و زیادت
سه روز ومن مس الحصی فقد لغی و کسیکه مساس کند و بساید سنگریزه را پس بتحقیق لغو کرد و لغو سخن لایعنی کردن و کلام باطل و کلام در وقت خطبه ممنوع است و مس حصی را
در حکم لغو داشت بجهت شاغل شدن آن از استماع خطبه چنانکه کلام شاغل است ازان و مراد بمس حصی بازی کردن است بدان بعبث یا برابر و هموار کردن آنها است بر زمین
بی ضرورت تا سجده کند بران و بعض گفته اند مراد گردانیدن سنگریزها و شمار کردن تسبیح است بدان و این انسب است بنهی از تکلم نزد خطبه رواه مسلم وعنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم الجمعة وقفت الملائکة علی باب المسجد یکتبون الاول فالاول چون میباشد روز جمعه می ایستند فرشتگان
بر در مسجد جمعه مینویسند نام هر که پیشتر می آید بترتیب ومثل المهجر کمثل الذی یهدی بدنة وقصه و حال مهجر همچو حال کسی است که می فرستد شتر را بمکه برای قربانی که آن
همه فاضل تر است مهجر بضم میم و فتح ها و کسر جیم مشدده آنکه بنیم روز در گرمای سخت یعنی در اول وقت وی که بر آینده است و بدنه بفتحات نام آنچه میفرستند بمکه و جمع وی بدن
بضمتین ثم کالذی یهدی بقرة پس حال آن کس که پس از وی می آید همچو حال کسی است که میفرستد گاو را و بدنه نزد جماعه از علما و شافعی از ایشانست نام شتر است
و این حدیث موید آنست که بقره مقابل بدنه ذکر کرده و نزد جمهور اهل لغت و بعضی از فقها و ابو حنیفه از ایشانست شامل است شتر و گاو را و جوهری گفته که بدنه نام ناقه یا بقره است
که ذبح کرده میشود بمکه بدنه بجهت آن میگویند که فربه میسازند و تن دار میشود و مراد در حدیث شتر است بقرینه مقابله بقره ثم کبشا بعد ازان هر که پس ازان می آید حال او همچو
کسی است که میفرستد قچقار را یعنی شاة را و ذکر کبش بجهت آن باشد که وی افضل است از اقسام شاة ثم دجاجة پس آنکه تصدق میکند ماکیان را و دجاجه بفتح دال و
کسر آن و بعض بضم نیز گویند و فتح افصح است ثم بیضة پس آنکه تصدق میکند بیضه را فاذا خرج الامام پس چون بیرون می آید امام برای خطبه طووا صحفهم و
یستمعون الذکر می پیچند فرشتگان نامه خود را که مردم را نام نویسی کرده اند و استماع میکنند ذکر را یعنی خطبه را و در روایتی مر مسلم را فاذا جلس الامام چون می نشیند امام بر منبر
مانا که ابتدای طی نزد خروج است و انتهای او نزد جلوس درین مقام سخن از روی سوال و جواب بسیار است در شراح ذکر کرده شده است متفق علیه وعنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم اذا قلت لصاحبک یوم الجمعة انصت والامام یخطب فقد لغوت وقتی که بگوئی تو مر یار خود را که با تو نشسته است روز جمعه
خاموش باش و سخن مکن و حال آنکه امام خطبه میخواند پس بتحقیق لغو گفتی تو زیرا که سخن کردی نزد خطبه و این نیز که بدیگری امر کند و خود نکند شناعتی دارد که داخل لم تقولون ما لا تفعلون
است و ازینجا معلوم میشود که تکلم ممنوع است اگرچه بطریق امر معروف و نهی منکر باشد زیرا که اشارت در مقصود کافی است و تکلم عبث است متفق علیه و ازینجا معلوم
میشود که انصات واجب است و تفصیل کلام درین مقام آنست که انصات واجب است نزد اکثر علما و امام ابو حنیفه از ایشانست و نزد بعض مستحب است و امام
شافعی از ایشان است و در مواهب لدنیه گفته که شافعی را درین مسئله دو قول است همچنین از امام احمد دو قول آمده و ابن عبد البر نقل کرده اجماع بر وجوب انصات مگر از قلیلی
از تابعین و این قول غریب است انتهی و ترمذی گفته مکروه پنداشته اند اهل علم تکلم در وقت خطبه و اختلاف کرده اند در رد سلام و تشمیت عاطس بعض برکراهت اند و بعض
مترود اندران انتهی و مذهب ما آنست که از وقت خروج امام برای خطبه تا شروع در نماز صلوة و کلام هر دو حرام است و اگر کسی در نماز باشد و امام شروع کند در خطبه قطع
کند نماز را بر سر دو رکعت و نزد صاحبین باک نیست بکلام بعد از خروج امام پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول از منبر پیش از انکه تکبیر احرام بر آرد زیرا که کراهت از جهت منع استماع بود
و نیست محل حرمت استماع درین دو وقت و ترمذی حدیثی آورده در تکلم بعد از نزول امام بخلاف صلوة که او را امتداد است و شاید که میسر نگردد قطع وی تا وقت شروع در خطبه و
امام ابو حنیفه را دلیل بر حرمت هر دو حدیثی است که وارد شده است در شان هر دو و کلام نیز گاهی میسر نمیگردد قطع وی بحکم طبیعت و امام مالک در موطا روایت کرده است افا

خرج الامام فلا صلوة ولا کلام واقوال صحابه نیز برین است و قول صحابی حجت است نزد ما و واجب است تقلید آن و گفته اند که مراد نماز نفل است و قضای فائته مکروه نیست و اختلاف کرده اند در کسی که دور نشسته است چنانکه خطبه نمیشنود مختار وجوب سکوت است و بعض گفته اند احسن آن است که مشغول گردد بذکر و تسبیح و تهلیل و حرام است اکل و شرب و کتابت و مکروه است تشمیت عاطس و رد سلام و در روایتی از ابی یوسف مکروه نبود زیرا که اینها فرض اند جواب میگویند که اینها فرض اند در هر وقت مگر نزد سماع خطبه از جهت عدم اذن در آنها و درود در نفس خود نفرستد تا شاغل از سماع خطبه نگردد و هو الصواب و همچنین حمد نزد عطسه و رد منکر باشارت چشم و دست مکروه نیست و هو الصحیح و در نظر بکتاب و اصلاح آن تعلیم روایتی آمده است از ابی یوسف کذا قال الشیخ ابن الهمام و کلام در تحیة المسجد در آخر باب خطبه بیاید انشاء الله تعالی وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقیمن احدکم اخاه یوم الجمعة ثم یخالف الی مقعده فیقعد فیه باید که برنخیزاند یکی از شما برادر خود را در روز جمعه پس قصد کند و بیاید بسوی نشستگاه وی پس بنشیند در وی ولکن یقول افسحوا ولیکن بگوید کشاده کنید جای را چنانچه در قرآن مجید امر بدان واقع است رواه مسلم

الفصل الثانی عن ابی سعید وابی هریرة قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اغتسل یوم الجمعة کسی که غسل کند روز جمعه و در بعض طرق آمده غسل الجنابة و مراد بآن نزد اکثر آن است که غسل کند غسلی کامل مستجمع جمیع ارکان و شرائط و سنن و آداب چنانکه برای جنابت غسل میکند و بعض گفته اند که این اشارت است باستحباب جماع درین روز از برای تخلیه باطن و تسکین نفس از خواطر در راه رسد باب نظر حرام و مؤید این است روایت غسل بتشدید در حدیث آینده ولبس من احسن ثیابه و بپوشد از نیک ترین جامهای خود ظاهر آنست که مراد نفیس تر و آراسته تر و دوست تر نزد وی بعد از آنکه نامشروع نباشد و بعض گویند که مراد جامهٔ سپید است که محبوب ترین جامها بود نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم ومس من طیب ان کان عنده و مساس کند از بوی خوش اگر باشد نزد وی ثم اتی الجمعة فلم یتخط اعناق الناس پس تر بیاید بجمعه را پس نگذرد گردنهای مردمان و پا مال نکند آنرا ثم صلی ما کتب الله له پس تر نماز گذارد آنچه نوشته و تقدیر کرده است خدای تعالی برای وی از نماز نفل و سنت ثم انصت اذا خرج امامه حتی یفرغ من صلوته پس تر خاموش شود و گوش دارد وقتی که بیرون آید امام وی برای خطبه تا آنکه فارغ شود از نماز خود کانت کفارة لما بینها وبین الجمعة التی قبلها باشد این اعمال پوشنده مر گناهان را که میان این جمعه اند و میان جمعه که پیش از این جمعه بود رواه ابو داؤد وعن اوس بن اوس صحابی ثقفی است نزول کرده شام و مرده در وی روایت کرده از آن حضرت در فضل جمعه و اغتسال آن حدیثی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من غسل یوم الجمعة بتشدید و تخفیف هر دو روایت است و تشدید احتمال دارد مبالغه را و احتمال دارد حمل و بعث مرأة را بر غسل بجماع و تخفیف با وجود قول او و اغتسل یا برای تاکید است یا مراد بغسل شستن سر است بخطمی و نحو آن زیرا که عرب را موی سر بسیار است که در شستن آن کلفتی است و باغتسال شستن تمام بدن وبکر بتشدید و ابتکر و بیاید نماز را در اول وقت و ادراک کند اول خطبه را یا تکرار است برای تاکید و بعض گفته اند بکر یعنی تصدق کند پیش از بر آمدن بچیزی و گفته اند بکر معنی رفت در ساعت اولی و ابتکر یعنی کرد فعل مبکران را از اشتغال بصلوة و ذکر و بعض گفته اند بکر یعنی دیگر را حامل و باعث شد بر آمدن و بیرون آمدن ومشی ولم یرکب و بپای رفت و سوار نشد ودنا من الامام و نزدیک شد از امام ولم یلغ فاستمع پس شنید خطبه را ولم یلغ و لغو نکرد و سخن لا یعنی نگفت یعنی انصات کرد کان له بکل خطوة عمل سنة باشد او را بهر گام ثواب عبادت یکسال اجر صیامها وقیامها یا داش روزه یکسال و نماز شب یک سال یعنی این چنین عمل که صیام دهر و قیام لیل است و این خاصیت مخصوص نماز جمعه است با این شرائط که مذکور شد و در در آمدن بمسجد برای نماز پنجگانه نیز در هر گام رفع درجه و کتابت حسنه و محو سیئه است اما در جمعه در هر گام اجر ثواب یکسال قیام لیل و صیام نهار است و در کتاب سفر السعادة خاصیتهای روز جمعه جمع کرده است با زیادتیهای دیگر که در شرح ذکر یافته آنجا باید دید رواه الترمذی وابو داؤد والنسائی وابن ماجة وعن عبد الله بن سلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما علی احدکم ان وجد ان یتخذ ثوبین لیوم الجمعة نیست بر یکی از شما باکی و نقصی اگر بیابد و میسر گردد که بگیرد و بسازد دو جامه برای روز جمعه سوی ثوبی مهنته ورای دو جامهٔ خدمت خود و مهنة بفتح میم و کسر آن و سکون ها بمعنی خدمت و ابتذال مراد جامها است که میباشد بر وی همیشه در خانه که بآن خدمت خانه و کارها را آن میکند و درین دلیل است بر آنکه اگر کسی چیزی زائد بر حاجت گیرد برای غرضی که راجع بجمال دینی گردد منافی و مخل بزهد نبود و آورده اند که آن حضرت را نیز دو جامه بود که مخصوص برای جمعه پوشیدی رواه ابو داؤد ورواه ابن ماجة ورواه مالک عن یحیی بن سعید روایت کرد این حدیث را امام مالک از یحیی بن سعید انصاری تابعی وعن سمرة بن جندب بفتح سین وضم میم وجندب بضم جیم وسکون نون وضم دال وفتح آن صحابی مشهور است و کثیر الحدیث است روایت میکند از وی حسن وابن سیرین مات بالبصرة سنة تسع وخمسین وقیل سنة ستین والی بود بر آن از جانب معاویه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احضروا الذکر حاضر شوید ذکر را یعنی خطبه را وادنوا من الامام و نزدیک شوید از امام و بایستید در صف اول و نزدیک بآن فان الرجل لا یزال یتباعد حتی یؤخر فی الجنة وان دخلها زیرا که مرد همیشه دور و پس می افتد از مواضع فضائل و مواقع خیرات تا آنکه پس افکنده میشود در بهشت از اعالی درجات اگر چه می در آید بهشت را رواه ابو داؤد و درین ترغیب است بر طلب اعالی امور و زجر است از سکون و آرام بادانی ان عیب همت بلند دار که نزد خدا و خلق باشد بقدر همت تو اعتبار تو تا ز کنگر عرش میزنند صفیر ندانمت که درین دامگه چه افتاد است وعن معاذ بن انس الجهنی عن ابیه این چنین واقع شده است در نسخ مشکوة و صواب آنست که گوید عن سهل بن معاذ بن انس الجهنی زیرا که معاذ صحابی است و پدر وی صحابی نیست پس معاذ عن ابیه درست نباشد و اما سهل بن معاذ تابعی است روایت از پدر خود

دارد و گفته اند که سهل بن معاذ لین الحدیث است و احادیث او حسان اند در فضائل و رغایب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تخطی رقاب الناس
یوم الجمعة اتخذ جسرا الی جهنم کسیکه میگذرد و برگردنهای مردم روز جمعه گرفته میشود آن کس پل بسوی دوزخ و درین مجازات تمثیل است چنانکه وی مردم را گذرگاه خود گرفت
او را نیز گذرگاه مردم ساختند و اتخذ بلفظ معلوم و مجهول هردو روایت است و معنی مجهول ظاهرتر است اگرچه روایت معلوم قوی تر است رواه الترمذی وقال هذا حدیث
غریب وعن معاذ ابن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن الحبوة یوم الجمعة والامام یخطب نهی کرد آن حضرت از احتبا در جمعه و
حال آنکه امام خطبه میخواند و احتبا نوعی از جلوس است و آن جمع کردن پشت و ساقهاست بسوی شکم بدو دست یا بجامه یعنی متکا زده نشستن چنانکه عادت عرب است والآن در اهل
حرمین متعارف است و حبوه بفتح حا و ضم و کسر نیز آمده اسم است ازان و آن حضرت نیز باین جلسه در حرم پیش کعبه نشسته است ولیکن در وقت خطبه ازان نهی فرموده زیرا که خواب
می آرد و از استماع خطبه باز میدارد یا نقض وضو میکند رواه الترمذی وابوداود وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نعس احدکم یوم
الجمعة فلیتحول من مجلسه ذلك چون پینکی بزند یکی از شما روز جمعه پس باید که بگردد و برخیزد از نشستگاه خود که در آنجا نشسته است و بنشیند بجای دیگر برای دفع غلبه خواب رواه
الترمذی الفصل الثالث عن نافع قال سمعت ابن عمر یقول روایت است از نافع مولای ابن عمر گفت شنیدم ابن عمر را که میگفت نهی رسول الله صلی الله علیه
وسلم ان یقیم الرجل الرجل من مقعده ویجلس فیه نهی کرد آن حضرت از برخیزانیدن مردی مرد دیگر را از جای نشست وی و نشستن بجای وی قیل لنافع فی الجمعة
گفته شد مر نافع را این نهی در روز جمعه است چنانکه در احادیث دیگر آمده است قال فی الجمعة وغیرها گفت نافع نهی کرده است ازان در جمعه و غیر جمعه چه موجب نهی ایذاست تخصیص
بجمعه ندارد متفق علیه وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یحضر الجمعة ثلثة نفر حاضر میشود جمعه را سه مرد فرجل حضرها
یلغو پس مردی است که حاضر میشود جمعه را بلغو یعنی بسخن لایعنی و کلام باطل و آنچه در حکم آنست فذلك حظه منها پس آن لغو نصیب اوست از جمعه و از ثواب جمعه و از کمال آن
محروم است ورجل حضرها بدعاء و مردی دیگر است که حاضر میشود جمعه را بدعا و سوال مطالب و مقاصد از درگاه حق فهو رجل دعا الله ان شاء اعطاه وان شاء
منعه پس آن مردیست که دعا کرده است خدا را سبحانه اگر خواهد خدای تعالی میدهد او را مطلوب او را و اگر خواهد منع میکند و نمی دهد پس امر او متردد است در رد و قبول ورجل
حضرها بانصات وسکوت و مردیست حاضر شده جمعه را باستماع و خاموشی ولم یتخط رقبة مسلم ولم یؤذ احدا و گذر نکرده است گردن مسلمانی را و لم یؤذ احدا و ایذا نکرده هیچ
یکی را بتخطی و اقامت و جز آن فهی کفارة الی الجمعة التی تلیها وزیادة ثلثة ایام پس این جمعه با این خصال کفارت است ازین جمعه تا جمعه که متصل است
و اما بزیادت سه روز چنانکه در احادیث متعدده گذشت که کفارت از ین جمعه تا جمعه گذشته است و جمعه گذشته را متصل این جمعه گفتن درست است اگرچه ظاهر مفهوم تلیها در متاخر است
فافهم وذلك بان الله یقول و این کفارت تا جمعه دیگر با زیادت سه روز بسبب این است که خدای تعالی میگوید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها کسی که بیارد و بکند نیکی را پس
مر او راست ده مانند آن پوشیده نماند که لغو و دعا و انصات هر سه در وقت خطبه است و دعا در وی یا بدل و باطن مراد دارند یا بزبان و آن خود مکروه است یا حرام پس منع در وی ظاهر است
پس مرد اول بدکار است جزما و دوم متردد است در نیکی و بدی و مرد سوم طالب رضای حق است و منقطع است از ما سوی الله هم از خلق و هم از نفس و مقبول درگاه است یقینا و احتمال
دارد که دعا در غیر وقت خطبه مراد دارند فافهم رواه ابوداود وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تکلم یوم الجمعة والامام یخطب
فهو کمثل الحمار یحمل اسفارا کسیکه سخن کند و حال آنکه امام خطبه میخواند پس حال آن مرد همچو حال خر است که بر میدارد کتابها را بر پشت خود کنایت است از محرومی عمل و عدم نفع علم با
وجود تعب و مشقت در تحصیل آن والذی یقول له انصت لیس له جمعة و آن کسی که میگوید مر او را انصت یعنی منع میکند بخاموشی نیست مر او را ثواب جمعه از جهت وجود لغو و ارتکاب
منهی عنه چنانکه در حدیث ابی هریرة گذشت رواه احمد وعن عبید ابن السباق بفتح سین و تشدید با مرسلا روایت است از عبید بن سباق که از تابعین حجاز است بطریق
ارسال قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی جمعة من الجمع گفت آن حضرت در جمعه از جمعه ها یا معشر المسلمین ان هذا یوم جعله الله عیدا ای گروه
مسلمانان این روزیست که گردانیده است او را خدای تعالی روز جشن و اجتماع و سرور فاغتسلوا پس غسل بر آرید ومن کان عنده طیب فلا یضره ان یمس منه و کسیکه
باشد نزد وی بوی خوش پس زیان ندارد او را که مساس کند ازان و عبارت زیان ندارد بجهت آن گفت که کسی توهم نکند که طیب عادت زنان است مرد را نشاید استعمال آن کردن و قیل
وعلیکم بالسواك و بر شما باد که مسواک کنید درین روز رواه مالك ورواه ابن ماجة عنه وهو عن ابن عباس متصلا روایت کرد این حدیث را مالک از
عبید بن السباق مرسل و ابن ماجه از وی و وی از ابن عباس متصل با آن حضرت صلی الله علیه وسلم پس این مرسل است که معتضد شده است بمسند و آن مقبول است قطعا وعن
البراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حقا علی المسلمین ان یغتسلوا یوم الجمعة حق ثابت است بر مسلمانان که غسل کنند روز جمعه ولیمس احدهم من طیب
اهله و باید که مساس کند یکی از ایشان از بوی خوش زوجه خود و این را بجهت آن گفت که زنان اکثر طیب نگاه میدارند و اشارتست بآنکه اگر خود ندارد از زن بطلبد آخر نفع این هم بوی راجع خواهد شد و توان
که تمام اهل بیت مراد باشند فان لم یجد فالماء له طیب پس اگر نیابد طیب پس آب برای وی طیب است که سبب نظافت است و می برد بوی بد را رواه احمد والترمذی
وقال هذا حدیث حسن باب الخطبة والصلوة خطبه بضم مصدر است اطلاق کرده میشود بر کلامی که خطاب کرده میشود بدان و در عرف شرع عبارتست از کلام مشتمل بر
ذکر و تشهد و صلوة و وعظ و خطبه شرط است در نماز جمعه و فرض است در وی و ادنی مقدار فرض نزد امام ابی حنیفه ادنی چیزیکه مشتمل است بر ذکر خدا از تسبیح و تحمید و اخبث قول حق تعالی

فاسعوا الی ذکر الله که ذکر مطلق آورده و هیچ فرق نکرده میان طویل که آنرا خطبه گویند و قصیر که آن را خطبه نمی نامند پس شرط ذکر مطلق باشد لیکن ماثور از آن حضرت صلی الله علیه وسلم ذکر
مسمی بخطبه است و مواظبت بر آن است پس آن یا واجب باشد یا سنت نه شرط که جزوی کفایت نکند و صاحبیه میگویند که لابد است از ذکر طویل که آن را خطبه میگویند در عرف و تسبیحه
و تحمیده را خطبه نمیگویند و شافعی گفته که جائز نیست تا نخوانده دو خطبه و از امیر المومنین عثمان رض آورده اند که چون بخطبه ایستاد و گفت الحمد لله و کلام بسته شد پس فرود آمد و نماز گذارد و
هیچکس بر وی انکار نکرد پس اجماع شد بر جواز آن و قصهٔ وی رضی الله عنه آنست که چون باول خطبه بعد از خلافت خود برخاست و بر منبر برآمد گفت الحمد لله و بسته شد و گفت ابو بکر و عمر برین
مقام را مقالی مهیا میساختند و شما بامام فعال محتاج ترید از امام قوال و نزدیک است که بیاید شما را خطبه‌ها بعد خطبه‌ها و بیامرزد خدای تعالی مرا و شما را و شیخ ابن الهمام گفته که قصهٔ عثمان
شناخته نشده است در کتب حدیث و نه در کتب فقه والله اعلم الفصل الاول عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی الجمعة حین تمیل الشمس بود
آن حضرت که میگزارد نماز جمعه را هنگام میل کردن آفتاب بجانب مغرب یعنی وقت زوال و این بر تقدیر عدم اشتداد حر و بر تقدیر اشتداد حر تبرید میکرد چنانکه در حدیث دیگر از انس بیاید
مقصود آن است که پیش از زوال نمیگزارد و در روایتی از امام احمد آمده که وی تجویز کرده است نماز جمعه را پیش از زوال چنانکه نماز عید و هیچ کسی از علما موافقت نکرده است او را درین قول
رواه البخاری وعن سهل بن سعد قال ما کنا نقیل ولا نتغدی الا بعد الجمعة روایت است از سهل بن سعد ساعدی انصاری که از مشاهیر صحابه و آخر
کسی که وفات یافته است از صحابه بر قول مشهور در مدینه وی است سنه احدی و تسعین و در وقت رحلت آن حضرت پانزده ساله بوده گفت نبودیم ما که قیلوله میکردیم و نه طعام چاشت
میخوردیم مگر بعد نماز جمعه قائله نصف نهار را گویند و قیلوله خواب نصف نهار را گویند کذا فی القاموس و زهری گفته که قیلوله و مقیل استراحت در نصف نهار خواب باشد یا نه و معتبر در
اقامت سنت نیز همین است و این حدیث فی الجمله تائید مذهب امام احمد میکند و لیکن مقصود بیان اهتمام بشان جمعه و تبکیر بدان است تا اول وقت بدان برسند متفق علیه
وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اشتد البرد بکر بالصلوة واذا اشتد الحر ابرد بالصلوة بود آن حضرت چون سخت میشد سردی یعنی چون
سخت نمی بود گرمی شتابی میکرد برای نماز و در اول وقت میگزارد و چون سخت میشد گرمی سردی میکرد بنماز و پس از اول وقت میکرد یعنی الجمعة میخواهد بنماز جمعه را گویا این حدیث در
نماز جمعه وارد شده است و الا حکم ظهر نیز همین است چنانکه در باب اوقات الصلوة گذشت رواه البخاری وعن السائب بن یزید صحابی صغیر است حلیف بنی امیه یا بنی عبد
شمس حاضر شد حجة الوداع را همراه پدرش و وی هفت ساله بود روایت میکند از پدرش قلیل الحدیث است گردانید او را عمر رضی الله عنه عامل بر سوق مدینه مات سنه ثمانین و قیل ست و ثمانین و هو آخر من مات
من الصحابة بالمدینة علی قول قال کان النداء یوم الجمعة اوله اذا جلس الامام علی المنبر علی عهد رسول الله گفت بود اذان روز جمعه اول وی وقتی که می نشست امام بر منبر در زمان پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم وابی بکر وعمر فلما کان عثمان وکثر الناس پس هرگاه که موجود شد زمان خلافت عثمان و بسیار شدند مردم زاد النداء الثالث علی الزوراء
زیاده کرد اذان سوم را بر زوراء که نام جایی بلند است در بازار مدینه نزدیک مسجد شریف رواه البخاری حاصل آنکه در زمان شریف نبوت سنت آن بود که وقتی که آن حضرت صلی الله علیه وسلم می
آمد و بر سر منبر می نشست اذان میگفتند و پیش از وی در اول دخول وقت اذانی نبود و همچنین بود در زمان شیخین ابی بکر و عمر رضی الله عنهما و چون امیر المومنین عثمان کثرت مردم مشاهده کرد و تباعد
و تفرق و اشتغال ایشان بکارها ملاحظه نمود و در زمان آن حضرت همه در مسجد در ملازمت شریف حاضر میبودند استحسان نمود که پیش از وقت خطبه نیز اذانی گفته شود تا مردم از دور بشتابند
و در وقت خطبه حاضر آیند و اختلاف است فقها را که معتبر در وجوب سعی و حرمت بیع اذان وقت خطبه است زیرا که وی است اصل در شرع یا این اذان اول مستحدث اگر در وقتش گفته باشند
اصح آن است که همین معتبر است زیرا که مقصود که اعلام است بوی حاصل شده کذا فی الهدایة بدانکه ندای اول عثمانی را در بعض احادیث ثانی گفته‌اند باعتبار حدوث اگرچه اول است باعتبار
فعل و بعضی از فضلا استغراب در عبارت نموده گفته‌اند که اول ثانی است و ثانی اول و در بعض احادیث ثالث نیز گفته‌اند چنانکه درین حدیث کتاب و آن باعتبار تسمیهٔ اقامت است
باذان باعتبار اعلام که معنی لغوی اذان است و باین اعتبار واقع شده است که در زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم دو اذان بود و در بعض روایات آمده است که اذان اول در زمان
امیر المومنین عمر حادث شده و تا زمان امیر المومنین عثمان استمرار یافته و لیکن در زمان عمر مجرد اعلام بود و عثمان امر کرد که بلفظ اذان گویند و بر هر تقدیر اسم خلفای راشدین کرده باشند آنرا بدعت نباید
گفت و اطلاق سنت بر آن آمده است چنانکه سنت ابی بکر و عمر و سنة الشیخین واقع شده است و در کلام بعض اطلاق بدعت بر آن واقع شده باعتبار آنکه امری مستحدث است که در زمان آن حضرت
صلی الله علیه وسلم نبود و مقصود تقبیح و مذمت آن فعل نیست و اگر بدعت گویند بدعت حسنه خواهد بود کذا قالوا بعد از آن بدانکه حادث در زمان عثمان رضی الله عنه همان اذانی است که ذکر
کرده شد اما اذان دیگر بعد از وی که در وقت سنت میگویند نه در زمان نبوت بود و نه در زمن صحابه و نه بعد از ایشان و عمل نیست بر آن در اکثر دیار اسلام و معلوم نیست که از کی باز حادث
شده و که کرده پس بهتر آنست که سنت هم باذن اولی ادا کنند و اگر بقصد اعلام الصلوة الصلوة سنة رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند کافی است وعن جابر بن سمرة قال کانت
للنبی صلی الله علیه وسلم خطبتان یجلس بینهما بود مر آن حضرت را دو خطبه که می نشست میان هر دو خطبه آن مقدار که قرار می یافت هر عضو بجای خود و بصحت رسیده است
ورود دعای از آن حضرت صلی الله علیه وسلم و این جلسه سنت است نه واجب و از امیر المومنین علی رضی الله عنه روایتی آمده که خطبه خواند و نه نشست یقرأ القرآن و یذکر الناس
میخواند قرآن را در خطبه‌ها و پند میداد مردم را و یاد میداد آخرت را و احوال آن جهان را از ثواب و عقاب فکانت صلوته قصدا و خطبته قصدا پس بود نماز آن حضرت میانه
و بود خطبهٔ او میانه یعنی نسبی نه دراز و نه کوتاه و این منافات ندارد کوتاهی خطبه را نسبت بنماز چنانکه در حدیث آینده بیاید رواه مسلم وعن عمار روایت است از عمار بن یاسر که از اکابر
صحابه است و احوال او در آخر کتاب در باب جامع المناقب بیاید قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان طول صلوة الرجل وقصر خطبته مئنة من فقهه

میگفت آن حضرت که درازی نماز مرد و کوتاهی خطبهٔ وی علامت و دلیل فقه و فهم اوست و ناشی است ازان و بعض تفسیر مئنة بمظنه کرده اند و تحقیق این در شرح کرده شده است فاطیلوا
الصلوٰة واقصروا الخطبة پس دراز گزارید نماز را و کوتاه بخوانید خطبه را و در وجه بودن آن مظنهٔ فقه و علم طیبی گفته که نماز اصل است و خطبه فرع است بران و از جملهٔ قضایای فقهیه است که
اصل را بر فرع ایثار کنند و اهتمام بشان آن بیشتر نمایند و گفت بندهٔ ضعیف عفا الله عنه که شاید وجه در قصر خطبه آنست که کفایت است در اتعاظ یک کلمه خصوصا از ان حضرت
صلی الله علیه وسلم که مصدر جوامع کلم و مظهر غرائب حکم بود و در خانه اگر کس است یک حرف بس است و در امر بدان تنبیه است از حضرت وی مر امت را بر آنکه سعی کنند در تکثیر طاعت
و عبادت نمایند و مشغول شوند بتهذیب نفوس خود و در وعظ و تذکیر مردم مظنهٔ عجب و عدم موافقت قول بفعل است و محل آنکه گفته شود لم تقولون ما لا تفعلون پس ارشاد کرد
امت را بآن قولا و فعلا فان و در روایتی و ان من البیان سحرا زیرا که بدرستیکه از جملهٔ بیان سحر است و این قول مناسب تر است باین معنی که گفتیم گویا این دلیل است بر
قصر خطبه یعنی خطبه باید که بالفاظ وجیزهٔ قلیلهٔ داله بر معانی جزیله باشد چنانکه میگویند خیر الکلام ما قل و دل و بزیادت اطالت نکند شاید که موهم معانی لا طائل که مذموم است گردد و
این قول هم متضمن مدح بیانست و هم مفید ذم زیرا که بیان را تاثیر عظیم است در دلها بصرف و امالت بجانبی چنانکه سحر را تاثیر است پس اگر صرف بجانب حق کند ممدوح باشد و اگر بسوی باطل
کند مذموم بود و بیان سخن پیدا و کشاده گفتن و تفصیل کلام ردوی درباب بیان و شعر بیاید ان شاء الله تعالی رواه مسلم وعن جابر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا خطب احمرت عیناه بود آن حضرت چون خطبه میخواند ما سرخ میشد سرد و چشم وی و علا صوته و بلند میشد آواز وی واشتد غضبه و سخت میگشت خشم وی
بسبب آنچه تجلی میکرد بر وی از بوارق انوار عظمت و جلال و لوامع اضوای ابلاغ و انذار حتی کانه منذر جیش و حالت آن حضرت در خطبه چنان میشد گویا که وی خبر دهنده است
از آمدن لشکر بر قومی و ترساننده است ایشان را بنزول آن بر ایشان یقول صبحکم و مساکم میگوید آن منذر جیش مر آن قوم را صبح کرد شما را و شام کرد شما را آن جیش یعنی نزدیک است که
در وقت صبح و در وقت شام بر شما آید و غارت کند و دمار از روزگار شما برآرد و یقول و میگفت آن حضرت بقصد انذار و بیان قرب قیام ساعت بعثت انا والساعة کهاتین بر انگیخته
شده ام و فرستاده شده ام من با قیامت همچو این دو انگشت و یقرن بین اصبعیه السبابة والوسطی و می پیوست آن حضرت برای بیان تشبیه میان دو انگشت خود که انگشت شهادت
و انگشت میانه و معنی سبابه در کتاب الصلوٰة درباب التشهد دانسته شده است و اختلاف کرده اند در تاویل این بعض گفته اند که مراد باقتران سبابه است بوسطی از جهت اشارت باقتران ساعت
ببعث وی صلی الله علیه وسلم و بعض میگویند که مراد آنست که دوری که میان بعث و ساعت است مقدار دوری است که میان سبابه و وسطی است یعنی وسطی از سبابه اندکی بیشتر رفته است و ساعت
عقب اوست اندکی پیشتر چنین من پیشتر از قیامت آمده ام و قیامت از عقب من رسیده می آید و میگویند لفظ یقرن ناظر در معنی اول است زیرا که بعد میان سبابه و وسطی ثابت است پیوسته کنند یا نکنند
جوابش آنکه به پیوستن ظاهر میگردد وجود بعد و در کشاده داشتن ظاهر نیست فافهم رواه مسلم وعن یعلی ابن امیة بضم همزه و فتح میم و تشدید تحتانیه ابن منیه نیز میگویند بضم میم و سکون
نون و فتح تحتانیه مخفف حلیف قریش صحابی است اسلام آورد در روز فتح و حاضر شد حنین و طائف و تبوک را و بود وی رضی الله عنه عامل عمر بر نجران معدود است در اهل حجاز قال سمعت
النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ علی المنبر میخواند آن حضرت بر منبر این آیت را ونادوا یا مالک لیقض علینا ربک و فریاد میکنند و بلند میزنند دوزخیان ای مالک که نام خازن
دوزخ است که حکم کند بر ما پروردگار تو بمیرانیدن یعنی درخواه از پروردگار خود که بمیراند ما را تا از عذاب خلاص شویم و در قرآن میگوید که جواب میدهد مالک انکم ماکثون این آرزوی شما باطل است
شما درنگ کننده اید در آتش و همیشه خواهید بود در وی پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را میخواند برای انذار متفق علیه وعن ام هشام بنت حارثة بن النعمان قالت ما اخذت
ق والقرآن المجید الا عن لسان رسول الله روایت است از ام هشام که صحابیهٔ انصاریه است گفت یاد نگرفتم من سورهٔ ق را مگر از زبان مبارک پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقرأها
کل جمعة علی المنبر اذا خطب الناس میخواند آن حضرت این سوره را هر جمعه بر منبر چون خطبه میخواند برای مردم ظاهر آنست که مراد از خواندن در هر جمعه چند گاه خواهد بود که این امرأة حاضر شده
و شنیده نه آنکه همیشه در مدت عمر در خطبه میخواند و گفته اند که مراد اول این سورت است زیرا که تمام سوره را در خطبه نخوانده است پس برین تقدیر یاد گرفتن ام هشام نیز اول سوره خواهد بود والله اعلم
رواه مسلم وعن عمرو بن حریث بضم حای مهمله و فتح را ان النبی صلی الله علیه وسلم خطب وعلیه عمامة سوداء روایت است از عمرو بن حریث که صحابی قرشی است
که آن حضرت را در خردی دیده و از وی حدیث شنیده و آن حضرت دست مبارک خود را بر سر وی مالیده و دعا برکت کرده و در وقت وفات آن حضرت دوازده ساله بود که آن حضرت
خطبه خواند و بر سر وی دستار سیاه بود قد ارخی طرفیها بین کتفیه در حالی که بتحقیق فروهشته بود دو طرف عمامه را میان دو شانهٔ خود و تحقیق این مسئله درباب اللباس بیاید ان شاء الله تعالی و
کتفیه بلفظ تثنیه است در جمیع نسخ مسلم و همچنین است در جمع بین الصحیحین حمیدی و کتفه بلفظ افراد نیز آمده است و اول اظهر است روایة و درایة یوم الجمعة این خطبه در روز جمعه بود رواه
مسلم وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و هو یخطب چون بیاید یکی از شما یعنی در مسجد روز جمعه و حال آنکه امام خطبه میخواند فلیرکع رکعتین پس باید که بگزارد
دو رکعت ولیتجوز فیهما و باید که تخفیف کند درین دو رکعت شافعیه این را حمل کرده اند بر تحیة المسجد که نزد ایشان واجبست اگرچه نزد خطبه نیز آن امر فرموده و نزد حنفیه هر گاه که تحیة
المسجد در غیر وقت خطبه واجب نیست در وقت خطبه بطریق اولی واجب نخواهد بود و همین است مذهب مالک و سفیان ثوری و برین اند جمهور صحابه و تابعین کذا قال النووی و تاویل
این حدیث نزد ایشان آنست که مراد بخطبه اراده خطبه است یعنی میخواهد امام که خطبه بخواند نه آنکه بالفعل میخواند بقرینهٔ احادیث صحیحه که دال اند بر حرمت صلوٰة در وقت خطبه و در صحیحین احادیث
جابر بطرق متعدده آمده که مردی بمسجد در آمده و آن حضرت صلی الله علیه وسلم خطبه میخواند پس گفت آن حضرت آیا نماز کردی یا فلان گفت نکرده ام فرمود بگزار دو رکعت و تخفیف کن در انها و تاویل
کرده اند این را که بوده این واقعه پیش از منع صلوٰة در وقت خطبه بود یا این مخصوص بآن مرد اصل بود و بعض گویند این قضیه پیش از ان بود که آن حضرت شروع در خطبه کند گفته اند که این خطبه

جمعه بود واللہ اعلم وشیخ ابن الہمام گفته معارضه این حدیث با حادیث دیگر لازم نمی آید شاید که آن حضرت قطع کرده باشد خطبه را تا آنکه فارغ شد آن مرد از نماز وواقع همچنین است چنانکه دار قطنی
در سنن خود روایت کرده که گفت مرد را پیغمبر صلی اللہ علیه وسلم بگزار دو رکعت پس آن حضرت امساک کرد از خطبه تا فارغ گشت آن مرد از نماز وسخن درینجا بنیاد راست جملهٔ آن را
در شرح ذکر کرده ایم واستیفای آن در فتح الباری ست فلینظر ثم رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم من ادرک رکعة من الصلوة
مع الامام فقد ادرک الصلوة کسی که دریافت یک رکعت را از نماز با امام پس بتحقیق دریافت نماز را این حکم عام است شامل جمیع صلوات تخصیص بجمعه ندارد ولیکن ایشان تقیید کرده اند
آن را بجمعه بقرینهٔ حدیث آینده ودر آخر باب متفق علیه ودر هدایه گفته است کسیکه دریافت امام را روز جمعه بگزارد با وی آنچه دریافته است وبنا کند بروی جمعه را بدلیل قول وی صلی اللہ
علیه وسلم ما ادرکتم فصلوا وما فاتکم فاقضوا هر چه دریابید یعنی با امام بگزارید وآنچه فوت شد قضا کنید آن را واگر دریافت امام را در تشهد یا در سجود سهو بنا کند بروی جمعه را نزد ابی حنیفه
وابی یوسف وامام محمد گفت اگر دریافت با امام اکثر از رکعت ثانیه را بنا کند بروی جمعه را واگر دریافت اقل آن را بنا کند بروی ظهر را انتهی ومراد با دراک اکثر رکعت ثانیه ادراک وست
در رکوع نه بعد از برداشتن سر از آن وشیخ ابن الہمام گفته که دلیل مر شیخین را اطلاق حدیث مذکور است وآنچه روایت کرده شده است که کسی که دریافت رکعتی از جمعه را اضافه کند در رکعت
والا گزارد چهار رکعت را ثابت نشده الفصل الثانی عن ابن عمر قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم یخطب خطبتین کان یجلس اذا صعد المنبر حتی
یفرغ بود آن حضرت خطبه میخواند دو خطبه وبود که می نشست چون بر می آمد منبر را تا آنکه فارغ میشد اراه المؤذن این قول راوی ابن عمر است که گفت کان میبرم که گفت ابن عمر
حتی یفرغ المؤذن وچون این لفظ یاد ندارد گفت اراه بضم همزه بمعنی اظن ثم یقوم پس بر می خاست فیخطب پس خطبه میخواند ثم یجلس پس بر می نشست ولا یتکلم وتکلم نمی کرد نه بجا
ونه بغیر آن ثم یقوم پس بر می ایستاد فیخطب پس خطبه میخواند خطبهٔ دوم را رواه ابو داؤد وعن عبد اللہ ابن مسعود قال کان النبی صلی اللہ علیه وسلم اذا
استوی علی المنبر استقبلناه بوجوهنا بود آن حضرت که چون می نشست بر منبر پیش می آمدیم با او روبرو بروهای خود پس سنت آنست که مردم متوجه بجانب امام نشینند وخطبه را استماع نمایند
واز اینجا این نیز لازم می آید که خطبه پشت بقبله میخواند واگر مقصود بیان این معنی وارد نیز درست است ولیکن آنچه ذکر کردیم نیز مطلبی صحیح است رواه الترمذی وقال هذا حدیث لا
نعرفه الا من حدیث محمد ابن الفضل روایت کرد این حدیث را ترمذی وگفت این حدیثی است که نمی شناسیم آن را مگر از حدیث محمد ابن فضل وهو ضعیف ذاهب الحدیث
ووی ضعیف است رونده است حدیث وی کنایت است از سوء حفظ وی الفصل الثالث عن جابر بن سمرة وی وپدر وی هر دو صحابی اند ووی خواهر زادهٔ سعد ابن ابی وقاص است
ومادر وی خاله دختر ابی وقاص روایت میکند از آنحضرت واز پدر خود واز عمر وعلی رضی اللہ عنهم قال کان النبی صلی اللہ علیه وسلم یخطب قائما ثم یجلس ثم یقوم فیخطب قائما بود آنحضرت
که خطبه میخواند ایستاده وپس بر می نشست پس بر می ایستاد وپس خطبه میخواند ایستاده فمن نبأک انه کان یخطب جالسا فقد کذب پس کسیکه خبر دهد ترا که وی خطبه میخواند نشسته پس بتحقیق دروغ
میگوید فقد واللہ صلیت معه اکثر من الفی صلوة پس بتحقیق بخدا سوگند گزارده ام با آن حضرت بیشتر از دو هزار نماز آنچه زود بفهم می آید آنست که مراد بنماز جمعه باشد واین درست
نیست زیرا که آن حضرت نگزارده مگر نزدیک پانصد جمعه چه اول جمعه که گزارده بعد از قدوم مدینه بوده مدت اقامت بمدینه ده سال است پس مراد نمازهای پنجگانه است ومقصود وی
بیان کثرت صحبت است با آن حضرت رواه مسلم وعن کعب بن عجرة بضم عین وسکون جیم از مشاهیر صحابه حلیف انصار است واز اصحاب شجره است آورده اند که او را بتی
بود که در خانه نگاه میداشت ومی پرستید عبادة بن الصامت یار او بود روزی درون خانهٔ او درآمد وبت را بشکست وی بغضب درآمد نزدیک بود که دشنام کند عباده را پس فکر درست
وبا خود گفت که اگر این بت فایده وقدرتی داشت باز میداشت خود را از شکستن پس باز گشت از بت پرستیدن ومسلمان شد رضی اللہ عنه انه دخل المسجد روایت میکند کعب که
وی درآمد مسجد را وعبد الرحمن بن ام الحکم که از بنی امیه واتباع ایشان است یخطب قاعدا خطبه میخواند نشسته فقال انظروا الی هذا الخبیث پس گفت کعب ابن
عجره نگاه کنید بسوی این پلید یخطب قاعدا خطبه میخواند نشسته وقد قال اللہ تعالی وحال آنکه بتحقیق گفته است خدای تعالی واذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا الیها وترکوک
قائما چون می بینند ایشان بازار گانی را یا بازی را میروند ومتفرق میکنند بسوی آن ومیگذارند ترا ایستاده قصه آنست که آن حضرت صلی اللہ علیه وسلم خطبه میخواند ناگاه قافله از شام آمد وایام
قحط بود پس صحابه بیطاقت شدند وبرای دیدن قافله بدر رفتند مگر نزدیک دوازده کس پس این آیت نازل شد پس ازینجا معلوم میشود که آن حضرت ایستاده خطبه میخواند وقیام در خطبه نزد
ابی حنیفه ومالک واحمد سنت است ونزد شافعی ودر روایتی از مالک واجب ونزد باقی ائمه قیام در خطبه شرط است مر کسی را که قدرت دارد چنانکه نماز را وشیخ ابن الحجر در فتح الباری گفته
اول کسیکه نشسته خطبه خواند معاویه بود هنگامیکه بسیار شد پیه شکم وی وآن حضرت صلی اللہ علیه وسلم وابوبکر وعمر وعثمان همه ایستاده خطبه میخواندند وعثمان چون شاق شد بروی ایستاده
میخواند وچون مانده میشد می نشست وخاموش میبود باز بر میخواست ومیخواند ومعاویه خطبهٔ اولی نشسته میخواند وخطبهٔ دوم ایستاده وآن بحکم ضرورت بود پس حجت نباشد مر کسی را که بحکم
میکند نشسته خطبه خواندن کذا ذکره الشیخ رواه مسلم ودرین حدیث دلیل است بر جواز تغلیظ وتشدید بر کسی که ارتکاب میکند حرام را یا مکروه را زیرا که ارتکاب خلاف چیزی که مداومت کرده
بر آن پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم بی ضرورت منبی از خبث باطن است وعن عمارة بضم عین وتخفیف میم بن رویبة بضم را وفتح واو وسکون یا انه رأی بشر بن مروان
علی المنبر رافعا یدیه روایت است از عماره که از صحابه است که وی دید بشر بن مروان را بر منبر بر دارنده هر دو دست را در خطبه خواندن چنانکه داب بعض جهله وعاظ وخطبا است
فقال پس گفت عماره قبح اللہ هاتین الیدین زشت کرداند خدای تعالی این دو دست را لقد رأیت رسول اللہ هر آئینه دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیه وسلم ما
یزید علی ان یقول بیده هکذا زیاده نمیکرد آن حضرت بر این که اشارت میکرد بدست خود همچنین واشار باصبعه المسبحة واشارت کرد عماره بانگشت خود که مسبحه است

برای نمودن صورت اشارت کردن آن حضرت صلی الله علیه وسلم یعنی آن حضرت یک اشارتی بانگشت شهادت خود میکرد گویا که خطاب میکرد بمردم و تنبیه میکرد ایشان را برای استماع
و تامل در آنچه ذکر میکرد رواه مسلم وعن جابر قال لما استوی رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الجمعة علی المنبر قال اجلسوا روایت است از جابر گفت چون
نشست آن حضرت روز جمعه بر منبر گفت یعنی مردم را بنشینید گویا که مردم بر آمدن آن حضرت بایستادند فافهم فسمع ذلک ابن مسعود فجلس علی باب المسجد پس
شنید این امر حضرت را ابن مسعود که بر در مسجد ایستاده بود و همانجا نشست از جهت تبادر و مسارعت بامتثال امر شارع فرآه رسول الله پس دید او را پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم فقال تعال پس گفت آن حضرت پیش آی یا عبد الله بن مسعود از غایت شفقت و رحمت بجهت مبادرت او بامتثال و بتحقیق هر که امتثال امر کند محل کرم
و عنایت گردد و محبوب محبوب و مطلوب مطلوب گردد بیت هر کا و در عشق صادق آمده است بر سرش معشوق عاشق آمده است رواه ابو داؤد و درین حدیث دلیل است
بر جواز تکلم بر منبر با این قبل از شروع در خطبه بود یا آن حضرت اشارت کرد و ادای آن را تعبیر کرد بقول و در شرح ابن الهمام گفته که مکروه است مر خطیب را که تکلم کند در حال خطبه مگر
امر بمعروف باشد چنانکه قصهٔ عمر با عثمان رضی الله عنهما در وضو آمده است و آن مشهور است و در باب الغسل مذکور شده است و در سفر السعادة گفته است که چون آن حضرت
صلی الله علیه وسلم در مسجد میدر آمد سلام میداد بر قوم باز چون بر منبر می نشست بار دیگر سلام میداد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ادرک
من الجمعة رکعة فلیصل الیها الاخری کسیکه دریافت با امام از جمعه یک رکعت را پس باید که ضم کند با وی رکعت دیگر را و جمعه را تمام کند ومن فاتته الرکعتان فلیصل
اربعا و کسیکه فوت کرد و از او دو رکعت پس باید که بگزارد چهار رکعت او قال الظهر یا گفت بجای اربعا فلیصل الظهر یعنی چون جمعه نیافت نماز ظهر بگزارد چهار رکعت و در فصل اول
هم در حدیث ابی هریره کلام درین معنی گذشت رواه الدارقطنی باب صلوة الخوف صلوة خوف ثابت است بکتاب و سنت و بروایتی از ابو یوسف و حسن بن زیاد
از حنفیه و مزنی از شافعیه مخصوص بود بزمان نبوت از جهت قصد احراز فضیلت صلوة با رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعد از وی مشروع نیست و ظاهر مفهوم آیهٔ کریمه فاذا کنت
فیهم نیز همین است و مختار نزد جمهور جواز اوست بعد از زمان نبوت نیز و گزاردن بعضی از صحابه مثل علی مرتضی و ابو موسی اشعری و حذیفة بن الیمان رضوان الله علیهم اجمعین بعد از زمان
آن حضرت صلی الله علیه وسلم حجت ایشانست و بعض گفته اند که صلوة خوف بر صفت مذکور بر تقدیری لازم است که نزاع کنند قوم در گزاردن خلف امام و اگر نزاع نکنند
بگزارد امام بیک طائفه تمام نماز را و بگزارد بطائفهٔ دیگر امام دیگر و نزد بعض ائمه مثل امام مالک مخصوص است بحالت سفر و نزد ما جائز است در سفر و حضر و صلوة خوف روایت
کرده شده است بر وجوه متعدده بحسب اختلاف زمان و مکان بر آنچه مصلحت بیند امام در حراست و پرهیز از عدو و هر یکی از ائمه وجهی را اختیار کرده و امام ابو حنیفه روایت
ابن عمر را گرفته که ثابت است در کتب سته و شمنی گفته که صلوة خوف از آن حضرت در چهار موضع بوده ذات الرقاع و بطن نخل و عسفان و ذی قرد و از اینجا ظاهر میشود که در سفر
بوده است پس تجویز فقها آنرا در حضر بقیاس بوده باشد والله اعلم الفصل الاول عن سالم بن عبد الله بن عمر عن ابیه سالم ابن عبد الله ابن عمر از فقهای مدینه
است از سادات تابعین و علماء ثقات ایشان امام مالک گفت نبود در زمان سالم هیچ یکی مشابه تر بگذشته گان در فضل و زهد و زندگانی در رشت سلیمان بن عبد الملک او را در کعبه
دید گفت بطلب از من هر چه خواهی گفت هرگز نطلبم در خانهٔ خدا از غیر خدا و سالم ابن عبد الله بر حجاج درشت گفتی و مردم میگفتند رحمت بر ما در او که او را سالم نام کرد قال ابن عمر
غزوت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل نجد گفت ابن عمر غزا کردم من با آن حضرت بجانب نجد بفتح نون و سکون جیم نام شهرها است اعلای آن تهامه و یمن
و اسفل آن عراق و شام و نجد در اصل بمعنی زمین بلند و راه روشن بلند آید و این بلاد نیز مرتفع اند و مراد اینجا نجد عراق است نه نجد یمن فوازینا العدو پس مقابل و مواجه شدیم ما
دشمنان را فصاففنا لهم پس صفها بستیم ما برای جنگ دشمنان فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی لنا پس ایستاد آن حضرت در حالی که نماز میکند برای ما یعنی امامت
میکند ما را فقامت طائفة معه واقبلت طائفة علی العدو پس ایستادند گروهی با آن حضرت و اقتدا کردند بوی و روی آوردند گروهی دیگر بر دشمنان و ایستادند در مقابل ایشان و
رکع رسول الله و گزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بمن معه با گروهی که با وی بودند و سجد سجدتین و سجده کرد آن حضرت دو سجده یعنی گزارد یک رکعت ثم انصرفوا
مکان الطائفة التی لم تصل پس بر گشتند و رفتند این گروه که یک رکعت با آن حضرت گذاردند بجای آن گروه که نگزاردند نماز و ایستاده بودند مقابل عدو فجاؤا پس آمدند آن گروه
فرکع رسول الله صلی الله علیه وسلم بهم رکعة پس رکوع کرد آن حضرت با ایشان یک رکوع و سجد سجدتین و سجده کرد دو سجده ثم سلم پس تر سلام داد آن حضرت
فقام کل واحد منهم پس ایستاد هر یکی از قوم فرکع لنفسه رکعة و سجد سجدتین پس رکوع کرد برای خود یک رکوع و سجده کرد دو سجده پس دلالت کرد حدیث بر آنکه هر
طائفه اقتدا کردند برسول خدا صلی الله علیه وسلم در یک رکعت و گذاردند برای خود رکعت دیگر تنها و این مذهب ابی حنیفه است و گفته اند که این طریق اوفق است بنص قرآن و قید بر پوشیده
نماند که سبیل نیست تا آنکه هر دو طائفه یکبارگی بگزارند رکعت باقیه را چه در وی تضییع امر حرب و تفویت مصلحت اوست و از حدیث معلوم نشد که کدام یکی پیشتر گزارد و پس گفت اشهب که
صاحب مالک است طائفهٔ دوم پیشتر گزارد که اسلم است از کثرت مخالفت و حدیث آینده بران دلالت دارد و امام ابو حنیفه گفت طائفهٔ اولی پیشتر گزارد کذا فی بعض الشروح این
روایت سالم است از ابن عمر و روی نافع نحوه و روایت کرد نافع از ابن عمر مانند آن وزاد و زیاده کرده است نافع این را که فان کان خوف هو اشد من ذلک پس
اگر یافته شود ترس از دشمنان که آن سخت تر است از آن خوف که با وی نماز بجماعت توان کرد بر وجه مذکور صلوا رجالا قیاما علی اقدامهم بگزارند پیاده ایستاده بر پاهای خود
اگر توانند پیاده و ایستاده او رکبانا یا بگزارند سواره اگر نتوانند پیاده شد مستقبلی القبلة روی آرنده بجانب قبله اگر ممکن باشد استقبال او غیر مستقبلیها یا بگزارند نه استقبال کننده

قبلہ اگر ممکن نباشد استقبال بہر تقدیر تا ممکن است نماز از دست نمیدهیت برون افتم از خود بہ پرکندگی نیفتم برون با تو از بندگی لنگ ولوک وخفتہ شکل وبی ادب سوی او می خیز واو را
میطلب قال نافع لا اری ابن عمر ذکر ذلک الاعن رسول الله گفت نافع گمان ندارم ابن عمر را کہ ذکر کردہ باشد این شقوق واین تفصیلات را مگر از پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم رواه البخاری وعن یزید بن رومان بضم را وسکون واو کہ تابعی است وثقہ کثیر الحدیث عن صالح ابن خوات بفتح خای معجمہ وتشدید واو وتای فوقانیہ نیز تابعی
ثقہ است عزیز الحدیث وخوات صحابی است جلیل اول مشاہد او احد است عمن صلی مع رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم ذات الرقاع صلوٰة الخوف صالح
روایت میکند از کسی کہ نماز گذاردہ است با آن حضرت در روز ذات الرقاع نماز خوف را وذات الرقاع بکسر را نام غزوہ ایست کہ در سنہ خامسہ از ہجرت بود کہ ملاقی شد آن حضرت
کفار را وکرایہ این نماز ولی آنکہ جنگی واقع شود برگشت وذات الرقاع از جہت آن گویند کہ مسلمانان پای برہنہ بودہ وپاہا سودہ شدہ وناخنان پای افتادہ پس جامہ پارہا را برپاہا
پیچیدہ بودند مشہور این وجہ است وبعض گویند کہ در آنجا کوہی بود کہ پارۂ او سرخ بود وپارۂ او سپید وپارۂ او سیاہ وپارۂ او زرد بود رنگ برنگ گویا رقعہاست برہم دوختہ بعد
از ان بیان صلوٰة آن حضرت کہ در روز ذات رقاع کرد میکند بقول خود ان طائفة صفت معه وطائفة وجاه العدو گروہی صف بستند وایستادہ شدند در مقابل
دشمنان وجاہ بضم واو وکسر آن ودر روایتی تجاہ العدو تبا فصلی بالتی معه رکعة پس گزارد آن حضرت با آن طایفہ کہ با او بودند یک رکعت ثم ثبت قائما پس ثابت بر جای خود ماند
آن حضرت ایستادہ واتموا لانفسهم وتمام کردند ایشان نماز را برای خود ثم انصرفوا پس نماز کردہ برگشتند وبرفتند فصفوا وجاه العدو پس صف بستند در مقابلہ دشمنان وجاءت
الطائفة الاخری وآمد طایفہ دیگر کہ نخست در مقابلہ دشمنان صف بستہ ایستادہ بودند فصلی بهم الرکعة التی بقیت من صلوته پس گزارد آن حضرت با ایشان رکعتی را کہ باقی
ماندہ از نماز وی ثم ثبت جالسا پس بر جای خود ماند آن حضرت نشستہ واتموا لانفسهم وتمام کردند این طائفہ نماز برای خود ثم سلم بهم پس سلام داد آن حضرت با ایشان متفق
علیه واخرج البخاری بطریق آخر عن القاسم وبیرون آوردہ وروایت کردہ است بخاری باسناد دیگر از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق عن صالح ابن خوات عن سهل بن
سین وسکون ہا ابن ابی حثمة بفتح حای مہملہ وسکون مثلثہ صحابی صغیر است در سال سوم از ہجرت ولادت یافتہ واو مراد است در روایت یزید بن رومان کہ گفتہ عمن صلی مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم وبعض گفتہ اند اینجا پدرش را مراد داشتہ کہ خوات است ووی صحابی است عن النبی صلی الله علیه وسلم این وجہ دیگر است از وجوہ صلوٰة الخوف ودرین وجہ نیز
ہر یک طایفہ یک رکعت با آن حضرت صلی الله علیه وسلم گزاردند ورکعتی دیگر تنہا ولیکن در وقت صلوٰة آن حضرت نہ قضای آن بعد اتمام صلوٰة وی صلی الله علیه وسلم وباین اخذ کردہ
اند مالک وشافعی وعن جابر قال اقبلنا مع رسول الله متن آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حتی اذا کنا بذات الرقاع تا آنکہ بودیم ما بذات رقاع قال کنا اذا
اتینا علی شجرة ظلیلة گفت جابر بودیم ما چون می آمدیم بر درخت سایہ دار کہ خوب می بود سایۂ او ترکناها لرسول الله میگذاشتیم ما آن درخت سایہ دار را برای پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم تا استراحت کند وآفتاب نخورد فجاء رجل من المشرکین وسیف رسول الله پس آمد مردی از مشرکان وحال آنکہ شمشیر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاخترطه
پس برکشید آن مرد شمشیر را از نیام فقال لرسول الله پس گفت مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اتخافنی آیا میترسی از من قال لا گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم نمیترسم
قال فمن یمنعک منی گفت آن مرد پس کہ باز میدارد ترا از من قال الله یمنعنی منک گفت آن حضرت خدا باز میدارد مرا از تو قال گفت جابر فتهدده اصحاب
رسول الله پس ترسانیدند آن مرد را یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فغمد السیف وعلقه پس گردانید شمشیر را در نیام وآویخت او را بر آن درخت چنانچہ بود قال
فنودی بالصلوة گفت جابر پس آواز دادہ شد واذان گفتہ شد برای نماز فصلی بطائفة رکعتین پس گزارد بیک طائفہ دو رکعت ثم تاخروا پس پس رفتند این طائفہ
وصلی بالطائفة الاخری رکعتین وگزارد آن حضرت بطائفہ دیگر دو رکعت قال فکانت لرسول الله صلی الله علیه وسلم اربع رکعات گفت جابر پس
بود مر آن حضرت را چہار رکعت وللقوم رکعتان ومر قوم ہر کدام را دو رکعت متفق علیه واختلاف کردہ اند در توجیہ گزاردن آن حضرت چہار رکعت را پس بعض گفتہ اند
کہ قصر رخصت است چنانکہ مذہب بعض ائمہ است ودر اینجا چہار رکعت گزارد ولیکن این سخن مخالف است با آنچہ ذکر کردہ اند بعض محققین کہ آن حضرت صلی الله علیه وسلم ہرگز در سفر چہار
رکعت نگزاردہ والله اعلم وبعض گفتہ اند کہ این از خصائص صلوٰة الخوف است تا ہر طایفہ پس آن حضرت تمام نماز بگزارند وشاید کہ نزاعی واقع شدہ باشد درین وقت نہ در اداء فاتہ
ودیگر وبعض گفتہ اند این از جہت تکرار صلوٰة است چنانکہ شافعیہ بدان قائل اند وصحیح است اقتدای مفترض بمتنفل نزد ایشان وبعض گفتہ اند کہ این صلوٰة درین حالت در حضر بود وقصر
قوم بر دو رکعت از خصائص ضرورت خوف بود ودر روایتی مر ابی داود را ونسائی را آمدہ است کہ آن حضرت در بعض احیان با ہر طائفہ یک رکعت میگزارد وقوم اکتفا بر یک رکعت
میکردند وقضا نمیکردند رکعت دیگر را پس معلوم شد کہ حالت خوف خواص وارد کہ در غیر آن نیست والله اعلم وعنه قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم
صلوٰة الخوف فصففنا خلفه صفین وہم از جابر روایت است گفت گزارد با ما آن حضرت نماز خوف را پس صف بستیم پس وی دو صف پس وپیش والعدو بیننا
وبین القبلة ودشمنان میان ما ومیان قبلہ بودند فائدۂ این قید معلوم خواہد شد فکبر النبی پس تکبیر گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وکبرنا وتکبیر آوردیم ما نیز جمیعا
ہمہ یعنی ہر دو صف ثم رکع ورکعنا جمیعا پس رکوع کرد آن حضرت ورکوع کردیم ما ہمہ ثم رفع راسه من الرکوع ورفعنا جمیعا پس سر برداشت آن حضرت سر خود را
وبرداشتیم ما نیز ہمہ تا اینجا آن حضرت وما ہم موافق بودیم ثم انحدر بالسجود والصف الذی یلیه پس فرو رفت بنشیب آن حضرت برای سجدہ وصف پیش کہ متصل بود او را
وقام الصف المؤخر فی نحر العدو وایستادہ ماند صف پایان در مقابلۂ دشمنان ودر برابر ایشان فلما قضی النبی صلی الله علیه وسلم السجود وقام الصف الذی یلیه

بیان آن حضرت ... دوی علیهم السلام

معلق بشجرہ آویزان بود ... فاخذ سیف النبی پس گرفت شمشیر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم

پس هر گاه که تمام کرد آن حضرت سجده را و بایستاد صفی که متصل بود بآن حضرت یعنی سر بر داشتند سر از سجده انحدر الصف المؤخر بالسجود یعنی پایان افتاد صف پسین
برای سجده ثم قاموا پستر برخواستند از سجده ثم تقدم الصف المؤخر وتأخر المقدم پستر پیش رفت صف پسین و پس رفت صف پیشین ثم رکع النبی صلی الله علیه
وسلم ورکعنا جمیعا پستر رکوع کرد آن حضرت برای رکعت دوم و در رکوع کردیم ما همه ثم رفع رأسه من الرکوع ورفعنا جمیعا پستر برداشت آن حضرت سر خود را از رکوع
رکعت دوم و سر برداشتیم ما نیز همه ثم انحدر بالسجود والصف الذی یلیه الذی کان مؤخرا فی الرکعة الاولی پستر انحدار کرد آن حضرت برای سجود و صفی که
متصل بود آن حضرت را آن صفی که مؤخر بود در رکعت اولی وقام الصف المؤخر فی نحو العدو و ایستاده ماند صف پسین در مقابله دشمنان فلما قضی النبی صلی الله
علیه وسلم السجود والصف الذی یلیه انحدر الصف المؤخر بالسجود فسجدوا ثم سلم النبی صلی الله علیه وسلم وسلمنا جمیعا پستر سلام داد آن حضرت
و سلام دادیم ما همه رواه مسلم این طریق دیگر است مبنی بر اختلاف زمان و صلاح دید حراست و نگاهداشت از عدو و چون عدو اینجا در مقابل بود بجانب قبله همه یکجا در مقابل
ایستادند و تا رکوع همه اتفاق نمودند و در وقت سجده یک طایفه ایستاده ماند و دیگری بسجده رفت چنانکه تقریر یافت و چون اعدا بجانب دیگر غیر قبله نبود احتیاج بفرستادن تا آن طرف
نشد الفصل الثانی عن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی بالناس صلوة الظهر فی الخوف ببطن نخل فصلی بطائفة رکعتین ثم سلم گفت
جابر بود آن حضرت که میگزارد نماز ظهر در حالت خوف ببطن نخل که نام موضعی است میان مکه و طائف پس بگزارد بطائفه دو رکعت پستر سلام میداد ثم جاء طائفة اخری فصلی
بهم رکعتین ثم سلم پستر آمد طایفه دیگر پس بگزارد با ایشان دو رکعت پستر سلام داد رواه فی شرح السنة درین صورت سلام با هر دو طائفه جدا جدا داد و در اینجا نیز مر آن حضرت را
صلی الله علیه وسلم چهار رکعت بود و قوم را دو رکعت چنانکه در حدیث سابق از جابر گذشت ولیکن آنجا ساکت بود از ذکر تکرار سلام از آن حضرت چنانکه مؤلف آورده و در سفر السعادة میگوید
که آن حضرت توقف کرد در تشهد تا آنکه گذارد طائفه دوم پس سلام داد آن حضرت و قوم باتفاق الفصل الثالث عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نزل بین
ضجنان بفتح ضاد معجمه و سکون جیم و نونین نام موضعی یا کوهی است قریب مکه وعسفان بضم عین مهمله و سکون سین نام جای مشهور است بر دو مرحله از مکه شریفه فقال المشرکون
لهؤلاء صلوة هی احب الیهم من آبائهم وابنائهم پس گفتند مشرکان مر ایشان را یعنی آن حضرت و صحابه او را نمازیست که وی محبوب تر است بسوی ایشان از پدران
ایشان و پسران ایشان و در روایتی من ابنائهم واموالهم وهی العصر و آن نماز که محبوب تر است نزد ایشان نماز عصر است فاجمعوا بفتح همزه و سکون جیم و کسر میم امرکم پس
اجماع کنید رای خود را و اتفاق کنید و عزم جزم کنید فتمیلوا علیهم میلة واحدة پس حمله کنید بر ایشان یک حمله کردن و یکبارگی بر ایشان بریزید و هلاک کنید مشرکان با خود این قرار
دادند وان جبرئیل اتی النبی صلی الله علیه وسلم فامره ان یقسم اصحابه شطرین و بدرستیکه جبرئیل آمد نزد آن حضرت پس بیاموخت تدبیر برای دفع شر مشرکان و
امر کرد آن حضرت را که قسمت کند یاران خود را دو طائفه فیصلی بهم پس نماز بگزارد بیک طائفه وتقوم طائفة اخری وراءهم و بایستد طائفه دیگر پس ایشان یا پیش ایشان جدا یعنی
در مکانی مقابل دشمن و وراء بمعنی پس و پیش هر دو آید ولیأخذوا حذرهم واسلحتهم و باید که بگیرند پرهیز خود را یعنی چیزیکه بدان پرهیز و احتراز کنند و سلاحهای خود را حذر بکسر حای مهمله و سکون
ذال پرهیز کردن و سلاح بکسر سین ساز حرب فتکون لهم رکعة پس باشد مر قوم را یک رکعت ولرسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتان و مر آن حضرت را دو رکعت و مراد بودن
یک رکعت قوم را بودن آن با امام و رکعت دیگر را تنها خواهند کرد و بعض بر ظاهر حمل کنند و آنرا از خصائص صلوة خوف دارند چنانکه گذشت والله اعلم رواه الترمذی والنسائی

باب صلوة العیدین گفته اند عید را بجهة آن عید خوانند که عود میکند هر سال و مکرر می آید در اوقات خود و این معنی صادق است بر همه مواسم که عود میکنند و مکرر میشوند پس زیاده
کردند بعض قید دیگر را و گفتند عود میکند بفرح و سرور و باعث فرح و سرور در عید فطر شکر نعمت تمامی صیام است و در اضحی تمامی نعمت حج بوقوف عرفات که عمده ارکان حج است
چنانکه وارد شده است الحج عرفة و جمعه عید هر هفته و شکر نعمت صلوة هفته است پس وضع کردند شکر نعمت هر طاعت را عیدی از جنس وی تا سبب مزید آن گردد بحکم لئن شکرتم لازیدنکم
و اما زکوة هر گاه که ادای آن را وقتی معین نبود و اجتماعی برای آن اتفاق نیفتاد واقع نشد شکر تمام آنرا عیدی مناسب آن کذا قالوا و بعض گفته اند که از جهت آن عید گفتند که تفاول
شود برای عود او چنانکه قافله را در ابتدای خروج آن قافله گفتند که از قفول بمعنی رجوع است یعنی باز گردد و باید و صلوة عیدین فرض است بر قول امام ابو حنیفه مثل جمعه و در روایتی
واجب است و تسمیه او بسنت از جهت ثبوت اوست بسنت نه کتاب و نزد صاحبین سنت است و نزد شافعی نفل است و گردانیده اند او را افضل نوافل و در قولی سنت
مؤکده است و مالک گفته است که سنت واجبه است و شاید که وجوب بمعنی تاکد است و احتمال دارد که مراد چیزی باشد که در مذهب ابو حنیفه گفته شد و مشهور نزد امام احمد فرض
عین است چنانکه مذهب ابو حنیفه است و صحیح نزد وی فرض کفایت است مثل صلوة جنازه و جهاد و در روایتی از ابو حنیفه نیز همچنین آمده والله اعلم الفصل الاول عن ابی
سعید الخدری قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یخرج یوم الفطر والاضحی الی المصلی بود آن حضرت که بیرون می آمد روز عید فطر و روز عید قربان بسوی
مصلی که جای مشهور است در مدینه بیرون شهر که آنجا نماز عید میگزارد و الآن چهار دیواری گرد آن کشیده اند و میگویند مسافت از حجره شریف تا آنجا هزار قدم است و نماز عید در مسجد
شریف میگذارند فاول شیء یبدأ به الصلوة پس نخست چیزیکه آغاز میکرد آن حضرت بعد از رسیدن بآنجا نماز بود یعنی نماز را بر خطبه تقدیم میکرد ثم ینصرف فیقوم مقابل
الناس پستر برمیگشت از نماز پس می ایستاد رو بروی مردم بی آنکه بر منبر بایستد و در زمان شریف منبر در مصلی نبود والناس جلوس علی صفوفهم و حال آنکه مردم نشسته بودند در صفهای
خود فیعظهم ویوصیهم ویأمرهم پس پند میکرد مردم را و اندرز میکرد ایشان را بخیر و امر میکرد ایشان را این هر سه معانی نزدیک هم اند بطریق تاکید و تقریر ذکر کرده شد و طیبی گفته است

یعظہم یعنی اندرز میکرد و تخویف مینمود و یوصیہم یعنی وصیت میکرد ایشانرا بخیر خواه مردم باشند و یأمرہم یعنی امر میکرد ایشانرا بحلال و نہی میکرد از حرام وان کان یرید ان یقطع بعثا
قطعہ و اگر میخواست که جدا کند و بفرستد لشکری را جدا میکرد و میفرستاد آنرا او یأمر بشئ امر بہ یا اگر میخواست که بفرماید کاری را میفرمود آنرا این تعمیم بعد تخصیص است شامل قطع
بعث و غیر آن ثم ینصرف پس تر میگشت از وعظ و توصیت و غیر آن بسوی خانہ متفق علیہ وعن جابر بن سمرة قال صلیت مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم العیدین غیر مرة ولا مرتین بغیر اذان ولا اقامة گفت جابر گذاردم با آن حضرت ہر دو عیدرا نہ یکبار و نہ دو بار بلکہ بارہا بسیار بی اذان و بی اقامت یعنی برای
نماز عید اذان و اقامت نبودی چنانکہ برای نمازہای پنجگانہ میباشد رواه مسلم و زیادہ کردہ است در روایتی ولا الصلوٰة جامعة یعنی و اینہم نبود که گویند الصلوٰة جامعة و
عن ابن عمر قال کان رسول اللہ بود پیغمبر خدای صلی اللہ علیہ وسلم وابوبکر وعمر یصلون العیدین قبل الخطبة میگزاردند نماز ہر دو عید پیش از خطبہ و
تخصیص ابوبکر و عمر از برای تاکید سنیت است زیرا که آن حضرت فرمودہ است اقتدوا باللذین بعدی ابی بکر و عمر اقتدا و اتباع کنید بآن دو کس که بعد از من باشند که ابوبکر و عمر اند
رضی اللہ عنہما و نمیگویند که عثمان رضی اللہ عنہ. و میگویند که عثمان رضی اللہ عنہ آنرا تغییر داد خطبہ پیش از نماز خواند بجہت وجود کثرت مردم تا در یابند نماز را و برسند بآن و تمام کلام
درین باید متفق علیہ وسئل ابن عباس اشہدت مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم العید و پرسیده شد ابن عباس را آیا حاضر شدهٔ تو با آن حضرت
نماز عید را قال نعم گفت ابن عباس آری حاضر شدہ ام خرج رسول اللہ بیرون آمد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فصلی ثم خطب پس بگزارد نماز عید را پستر خطبہ خواند
ولم یذکر اذانا ولا اقامة و ذکر نکرد ابن عباس اذان را و نہ اقامت را ثم اتی النساء فوعظہن وذکرہن بعد از ان آمد آن حضرت زنان را که بحکم آن حضرت نماز عید را حاضر
میشدند پس پند کرد ایشانرا و یاد داد ایشانرا احکام دین و احوال آخرت از ثواب و عقاب وامرہن بالصدقة و امر کرد زنان را بتصدق کردن فرأیتہن یہوین الی اذانہن و
حلوقہن پس دیدم زنان را که دراز میکردند دستہای خود را بسوی گوشہای خود و گلوہای خود تا آنچه در گوش و گلو بود از زیور یدفعن الی بلال می انداختند بسوی بلال و می سپردند بوی
یہوین بضم یا و فتح آن ہر دو روایت است ثم ارتفع ہو و بلال الی بیتہ پستر رفت و شتابی کرد آن حضرت و بلال بسوی خانہ آن حضرت فی الصراح رفع شتابی و مبالغہ کردن
ستور در رفتن متفق علیہ وعن ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلی یوم الفطر رکعتین روایت میکند ابن عباس که آن حضرت گزارد در روز عید فطر دو رکعت لم
یصل قبلہما ولا بعدہما نگزارد آن حضرت پیش از ان دو رکعت و نه بعد از ان متفق علیہ این حدیث دلالت دارد که پیش از نماز عید و بعد از وی نمازی نیست ترمذی گفتہ است
که درین باب حدیث از عبد اللہ بن عمر و عبد اللہ بن عمرو و ابی سعید نیز آمدہ است و حدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح است و عمل برین است نزد بعضی از اہل علم از اصحاب پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم و غیرہم و بتحقیق گفتہ اند بعضی از اہل علم بنماز بعد از نماز عیدین و پیش از ان و قول اول اصح است انتہی و زہری گفتہ است که نشنیدم ہیچ یکی را از علمای ما که ذکر کردہ باشد از
سلف این امت که گزاردہ باشند پیش از نماز عید و نه بعد از وی و در ہدایہ گفتہ است که تنفل نکند در مصلی پیش از صلوٰة عید زیرا که آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نگزاردہ با کمال
حرص وی بر نماز پس بعض گفتہ اند که کراہت در مصلی است خاصة و بعض گفتہ اند در مصلی و در غیر مصلی زیرا که آن حضرت نگزاردہ انتہی و در بعض شروح ہدایہ گفتہ که اگر بگزارد اشراق و ضحی پیش
از خروج بمصلی مکروہ نیست و در فتح الباری گفتہ کوفیان میگویند که بگزارد بعد از ان و نه پیش از ان و بصریان میگویند بگزارد پیش از ان نه بعد از ان و مدنیان میگویند نه پیش و نه پس و باول
قائل است اوزاعی و ثوری و حنفیہ و بثانی قائل است حسن بصری و جماعت و بثالث زہری و ابن جریج و احمد و شافعی و جماعہ از سلف گفتہ اند که کراہت نیست در نماز نه قبل و نه بعد بعد
از ان اختلاف کردہ اند که چون فوت شود نماز عید قضا کردہ شود یا نه و ظاہر مذہب آنست که چون فوت کرد با امام قضا نکند زیرا که نماز باین صفت ساختہ نشدہ است بودن او
عبادت مگر بشرائط مخصوصہ که تمام نمیشود آن شرائط بمنفرد و کذا فی الہدایة و در بعض شروح مذکور است که اگر خواہد دو رکعت بگزارد یا چہار مثل صلوٰة ضحی که در سائر ایام گزاردہ میشود و نقل کردہ اند از محیط
و قاضیخان که ہر که بمصلی بیاید و نماز با امام در نیابد وی مخیر است اگر خواہد باز گردد بخانہ بی آنکه بگزارد نماز و اگر خواہد بگزارد و برگردد و افضل آن است که چہار رکعت بگزارد تا حاصل کرده باشد
نماز ضحی و ہمچنین است مذہب احمد وعن ام عطیة قالت امرنا ان نخرج الحیض یوم العیدین ام عطیہ که از کبار صحابیات و عاقلات نسا است و ہمراه آن حضرت
غزا میکرد و در غزا بیماران را تیمارداری میکرد و مجروحان را مداوی میکرد گفت امر کردہ شدیم ما طائفہ زنان که بیرون آریم زنان حائض را در روز ہر دو عید وذوات الخدور
و بیرون آریم زنان پرده نشین را حیض بضم حا و فتح یای مشدد جمع حائض و خدور جمع خدر بکسر خای معجمہ پردهٔ که کشیده میشود مر زن بکر را در گوشهٔ خانہ که می نشیند در وی مقصود آنکه
امر کرد آن حضرت که زنان ہمہ در روز عید برآیند فیشہدن جماعة المسلمین ودعوتہم پس حاضر شوند جماعت مسلمانان را و دعای ایشانرا وتعتزل الحیض عن
مصلاہن و گوشہ گیرند و یکسو نشینند زنان حائض از جای نماز خود قالت امرأة گفت زنی یا رسول اللہ احدانا لیس لہا جلباب یکی از ما نیست مر او را چادری که
بپوشد و برآید قال لتلبسہا صاحبتہا من جلبابہا گفت باید که بپوشاند آن زن را که چادر ندارد زنی که یار و مصاحب وی است از چادر خود یعنی زنی که قدرت دارد و چادرہای متعدد
دارد چادری برای زنیکه عاجز است بعاریت دہد یا مراد آن است که گوشهٔ از چادر خود بپوشاند و دو زن در یک چادر بنشینند و اگر عاجز از قادر استعارت نماید و سوال کند نیز
جائز است که وسیلهٔ امر خیر است متفق علیہ وعن عائشة رضی اللہ عنہا قالت ان ابا بکر دخل علیہا وعندہا جاریتان فی ایام منی گفت عائشہ که ابوبکر در آمد
بر وی و نزد وی دو دخترک بود ند از دختر کان انصار در روزہای منا که روز عید اضحی و ایام تشریق اند تدففان وتضربان یعنی سرود میکردند و دف میزدند وتضربان گویا تفسیر
تدففان است و بعض گفتہ اند که تضربان بمعنی ترقصان است یعنی رقص میکردند و ضرب ارض یعنی پای بر زمین زدن و دف بضم دال و فتح نیز آمدہ و در زدن وی سه قول است بعض

مباح دارند مطلقا وبعض حرام علی الاطلاق وصحیح آنست که در عرائس و ولائم وآنچه در حکم آن است مباح است وبا نفرق کرده اند آنکه جلاجل دارد وآنکه ندارد ودرین نیز خلاف است وفی روایة غنیان بما تقاولت الانصار یوم بعاث ودر روایتی آمده است که سرود میکردند آن دو جاریه باشعاری که گفته وگوکرده بودند میان یک دیگر وتفاخر میکردند بدان از اشعار حرب وشجاعت انصار چنانکه عادت شجاعان است وروز بعاث بضم موحده وعین مهمله مخففه که نام موضعی است قریب مدینه بر مسافت دو شب یا نام قلعه ایست که میان اوس وخزرج که نام دو قبیلهٔ انصار است در آنجا جنگ بود وتا صد وبیست سال میان یک دیگر معادات ومحاربت میکردند وبدور اسلام آن جنگ ودشمنی برطرف شده وبه دوستی مبدل گشت وکریمهٔ یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم الآیة اشارت بآن میکند پس این دو زنان آن اشعار میخواندند وآن همه در وصف حرب وشجاعت بود وذکر آن معونت است در امر دین وتحریض است مر مؤمنان را بر جهاد وقتال کفار نه ذکر فواحش ومنکرات که حرام است ذکر آنها وحاشا که در حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ذکر آن رود ودر روایتی از صحیح بخاری بعد از تغنیان گفته اند ولیستا بمغنیتین یعنی غنا میکردند وذات آنها مغنی نبود که غنا حرفت آنها باشد وغنا را خوب توانند گفت ومشهور ومعروف بدان باشند وتشویق بفاحشه وتعریض بهوی کنند که داعی بفتنه وفساد بود بلکه دختران بودند از اهل خانه چنانکه در غناها چیزی میگویند والنبی صلی الله علیه وسلم متغش بثوبه وآن حضرت پوشیده وپیچیده بود خود را بجامه خود ودر روایتی از صحیح بخاری آمده که پهلو زد آن حضرت وبگردانید روی خود را فانتهرهما ابوبکر پس منع کرد وزجر نمود آن دو جاریه را ابوبکر رضی الله عنه از غنا کردن ودف زدن در حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ودر صحیح بخاری آمده که گفت ابوبکر ابا مزمار شیاطین میزنید نزد پیغمبر ومزمار آلتی که میزنند آنرا اهل غنا مثل نی ورباب ودف ومانند آن واضافت بشیطان بجهت آن کرد که وی مشغول میکرداند دلها را بلهو ولعب وباز میدارد از یاد خدا فکشف النبی صلی الله علیه وسلم عن وجهه پس بگشاد آن حضرت پرده از روی مبارک خود فقال دعهما یا ابابکر پس گفت بمان وبگذار ایشان را ای ابوبکر فانها ایام عید زیرا که این روزها روزهای منا است که ایام عید واکل وشرب وایام ضیافت الله است وفرح وسرور دران اگر چه بدف وتغنی باشد مباح است وفی روایة ودر روایتی اینچنین آمده است که گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم یا ابابکر ان لکل قوم عیدا ای ابابکر هر قومی را عیدی است وهذا عیدنا واین روز عید ماست ودر روایتی از مسلم آمده است که چون غافل شد آن حضرت اشارت کرد عائشه آن دختران را وبدر رفتند متفق علیه بدانکه این حدیثی است که تمسک میکنند بدان اهل سماع در اباحت غنا وشنیدن آن باکه وآنچه ازین حدیث بنظر انصاف بی شوب تعصب واعتساف متبادر میگردد آنست که ابوبکر صدیق انکار کرد تغنی وتدفیف را ومنع وزجر کرد ایشان بجهت آنچه مقرر بود نزد وی از حرمت وکراهت آن وگمان برد که منع ناکردن آن حضرت صلی الله علیه وسلم ازان از جهت عدم علم بود بدان بجهت نوم یا غفلت یا میخواست که منع کند وفرصت آن نشد وندانست که آن حضرت آنرا تقریر نموده ودانسته است درین روز چیزی ازان را ولهذا فرمود فانها ایام عید وابوبکر را این فرق وتفصیل علم نبود پس دلالت کرد حدیث بر اباحت مقداری ازان در روز عید وغیر آن از مواضعی که مباح است دروی فرح وسرور وشک نیست که این در ماده مخصوص بر وجه مخصوص است وازینجا اباحت علی الاطلاق لازم نیاید مگر بقیاس بران وآن جائز است مگر بر تقدیر عدم نص در فرع وآن محل نزاع است و انصاف آنست که نصی قطعی بر حرمت آن علی الاطلاق چنانچه بر حرمت زنا وشرب خمر آمده ثابت نشده است ومحقق تصریح کرده اند بعضی از متاخرین محدثین که حدیثی در حرمت غنا صحیح نشده است وبعضی علما گفته اند که یافته نشده است دلیل قطعی نه بر حرمت آن ونه بر اباحت آن واصل در اشیا اباحت است وبا وجود آن شک نیست که دوام اعتیاد بدان واستدامت آن خلاف طریقهٔ اتباع است وفقها را درین باب تشدید وتعصب بسیار است مگر مقصود ایشان حسم ماده وسد ذرائع است وصحیح آنست که قول امام اعظم کراهت آنست والله اعلم وعن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یغدو یوم الفطر حتی یاکل تمرات بود آن حضرت که نمیرفت بمصلی روز عید فطر تا آنکه میخورد چند خرما ویاکلهن وترا ومیخورد تمرات را طاق رواه البخاری ودر روایت حاکم از عقبة بن حمید آمده که میخورد سه یا پنج یا هفت یا کمتر ازان یا زیاده بران ورعایت وتر محمود است وهمه موارد ان الله وتر یحب الوتر واختیار اکل تمرات از جهت آن بود که در وقت حاضر بودند وبعض گفته اند که حکمت در استحباب اکل تمرات حلاوت آن بود وحلاوت نافع است در تقویت بصر که صوم مضعف آنست وحلاوت موافق مزاج ایمان است وگفته اند هر که در خواب بیند که چیزی شیرین میخورد تاویلش آن است که حلاوت ایمان نصیب او شود وحلاوت نرم میکرداند دل را ولهذا افطار بشیرین افضل است وعن جابر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم عید خالف الطریق بود آن حضرت چون میبود روز عید مخالفت میکرد در راه یعنی بیرون می آمد از راهی وبرمیگشت از راه دیگر رواه البخاری بدانکه اقوال در بیان حکمت وصدور این فعل ازان حضرت بسیار است بعض گفته اند که حکمت درین آن بود که تا گواهی دهند مر او را بقاع ومواضع متکثره مختلفه وگواهی هر دو راه وساکنان آن از جن وانس وبعض گفته اند حکمت اظهار شعائر اسلام بود در هر دو طریق یا اظهار ذکر خدا واشاعت آن در هر دو یا در غصه وغم انداختن وترهیب کافران باظهار شوکت اسلام ورفعت اعلام دین وعزت وکثرت اهل آن یا شامل گردانیدن مسلمانان هر دو راه را وتعمیم ایشان برکت ودیدن جمال شریف وی صلی الله علیه وسلم وقضای حوائج ایشان واستفتا وتعلم واسترشاد وصدقه وسلام بر ایشان وبعض گفته اند میکرد این را از برای تخفیف هجوم وازدحام خلق وبعض گفته اند که در وقت رفتن راه دور را اختیار میکرد ودر بر گشتن راه نزدیک را بقصد تکثیر اجر بتکثیر خطوات در ذهاب ودرین سخن نظر است زیرا که اجر خطوات نوشته میشود در رجوع نیز چنانکه در حج که تا رسیدن بخانه اجر ثابت است وتصریح کرده اند بعض علما بعدم اختصاص آن بحج ومشهور در مردم آن است که آن از جهت حذر از کید اعدای دین بود تا در کمین [illegible] وپوشیده نماند که اگر [illegible] نمیکرد آنرا زیرا که برین

تقدير مترصد ميشدند در طريق رجوع بر تقدير علم بعادت شريف و اختلاف طريق خروج و عود و حق آنست كه اين همه احتمالات است كه هركس بفهم خود استنباط نموده و وى سبحانه داناتر است
باسرار و مصالح افعال رسول خود و عقول خلق قاصر است از ادراك آن و احاطه بدان وعن البراء قال خطبنا النبي صلى الله عليه وسلم يوم النحر فقال ان اول ما نبدأ
به في يومنا هذا ان نصلي ثم نرجع فننحر روايت است از براء ابن عازب كه از مشاهير صحابه است گفت خطبه خواند ما را آن حضرت در روز نحر پس گفت بدرستيكه اول چيزى
آغاز كنيم بوى درين روز ما اين روز است كه نماز كنيم پيشتر باز گرديم پس نحر كنيم فمن فعل ذلك فقد اصاب سنتنا پس كسيكه كرد آنرا پس بتحقيق دريافت سنت ما را ومن ذبح قبل
ان نصلي فانما هو شاة لحم عجله لاهله وكسيكه ذبح كرد پيش از آن كه نماز بگذاريم ما پس نيست اين مگر گوسپند گوشت كه شتاب كرده است از براى اهل خانهٔ خود وليس من النسك في
شيء نيست از عبادت در هيچ مرتبه نسك بضم نون وسكون سين عبادت كردن ناسك عابد نسيكه قربانى نسك بضمتين جمع منسك بفتح سين وكسر آن جاى قربان متفق عليه
وعن جندب بن عبد الله البجلي بفتح باى موحده وجيم صحابى است واو را جندب بن سفيان نيز ميگويند نسبت بجد روايت كرده اند از وى حسن بصرى وابن سيرين قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم من ذبح قبل الصلوة فليذبح مكانها اخرى كسيكه ذبح كند پيش از نماز پس بايد كه ذبح كند بجاى وى شاة ديگر را ومن لم يذبح حتى
صلينا فليذبح على اسم الله وكسيكه ذبح نكند تا آنكه نماز بگزاريم ما پس گو كه ذبح كند بر نام خدا يعنى درست است ذبح وى و واقع است از عبادت متفق عليه وعن البراء قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ذبح قبل الصلوة فانما يذبح لنفسه كسيكه ذبح ميكند پيش از نماز پس ذبح نميكند مگر براى نفس خود يعنى گوشتى است كه براى خود
حاصل كرد و براى خدا نيست و داخل عبادت نه ومن ذبح بعد الصلوة وكسيكه ذبح كرد بعد از نماز فقد تم نسكه واصاب سنة المسلمين پس بتحقيق تمام شد عبادت وى و
يافت سنت وطريق مسلمانان را متفق عليه وعن ابن عمر قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يذبح وينحر بالمصلى بود آن حضرت كه ذبح ميكرد و نحر ميكرد در
مصلى ذبح در گاو و گوسپند است وصورت آن معلوم است ونحر مخصوص بشتر است وصورت وى آنست كه شتر را ايستاده ميكنند و نيزه ميان هر دو پاى پيش او ميزنند تا خون از وى
و بر زمين مى افتد و ذبح در شتر نيز جائز است اما نحر افضل است در شتر و اطلاق ذبح بر نحر نيز آمده است چنانكه در احاديث واقع شده است رواه البخاري

الفصل الثاني

عن انس قال قدم النبي صلى الله عليه وسلم المدينة ولهم يومان يلعبون فيهما قدوم آورد آن حضرت مدينه را و هجرت كرد بسوى وى و حال آنكه مر اهل مدينه را دو روز
بود كه بازى ميكردند دران دو روز معلوم نشد كه آن كدام دو روز بود و بعض گفته اند كه اين دو روز نيروز و مهرجان بود و استبعاد كرده شده است اين قول با آنكه نيروز و مهرجان از عادات
فرس و خصائص ايشان است والله اعلم فقال پس گفت آن حضرت صلعم ما هذان اليومان چه چيز است اين دو روز كه شما مقيد ايد بآنها و بازى ميكنيد دران قالوا كنا نلعب
فيهما في الجاهلية گفتند چيزى نيست كه ما را بحقيقت آن علم باشد و بدانيم كه از كجا است و كه ساخته اين مقدار ميدانيم كه ما و پدران ما بازى ميكرديم درين دو روز در زمان پيش كه زمان
جاهليت است و درين عبارت هم بيان عذر خود ميكنند و هم اشارت مى نمايند كه از امور جاهليت است محل تعبد وجد نيست اگر پيغمبر خدا فرمايد ترك ميكنيم چنانكه ديگر امور جاهليت را
ترك كرديم فقال رسول الله پس گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قد ابدلكم الله بهما خيرا منهما يوم الاضحى ويوم الفطر بتحقيق بدل گردانيده است شما را
خداى تعالى بآن دو روز كه شما داشتيد در جاهليت دو روز ديگر بهتر از ان دو روز آن دو روز كه بدل گردانيده كدام است روز عيد قربان و روز عيد فطر ميفرمايد كه عيد حقيقى و فرح و سرور
مرمؤمن را بايد كه در عبادت باشد پس در حديث نهى است از لهو و لعب باشارت خفى بجواز چيزى از ان در روز عيدين انانچه در وى فاحشه و خروج از طريقه و شعار دين نباشد
ونهى است از تعظيم اعياد مشركين و مواسم ايشان و سرور بدان و حضور دران تا آنكه بعضى از علماى براه مبالغه رفته حكم بكفر كرده اند بقصد زجر و تشديد و سد ذرائع واتقاء مظان كفر كذا
في فتح الباري فافهم رواه ابو داود وعن بريدة قال كان النبي صلى الله عليه وسلم لا يخرج يوم الفطر حتى يطعم روايت است از بريدهٔ اسلمى كه صحابى مشهور است و
احوال او در مواضع متعدده ذكر كرده شده است گفت بود آن حضرت كه بيرون نمى آمد روز عيد فطر يعنى براى نماز تا آنكه ميخورد چيزى ولا يطعم يوم الاضحى حتى يصلي و نمى خورد روز عيد اضحى
تا نماز ميگزارد و گفته اند كه حكمت در اكل پيش از نماز عيد فطر آنست كه چون فطر بعد از وجوب صوم است دوست داشت آن حضرت تعجيل فطر را بقصد مبادرت بامتثال امر پروردگار
در هرچه فرمايد و حكم كند و اگر نه قصد مجرد امتثال امر بود دى سير ميخورد و حال آنكه اكتفا بچند خرما ميكرد و بعض گفته اند كه اكل آن حضرت صلى الله عليه وسلم در هر دو عيد بعد از اخراج صدقه بود كه
مخصوص است به يك وچون اخراج صدقهٔ فطر پيش از برآمدن بنماز بود خورد و برآمد واخراج صدقهٔ اضحى بعد از نماز بود كه ذبح است نماز گزارد و ذبح كرد و تصدق نمود و بخورد رواه الترمذي
وابن ماجة والدارمي وعن كثير بن عبد الله عن ابيه عن جده روايت است از كثير بن عبد الله از پدرش از جدش كه عمرو بن عوف مزنى باشد كه صحابى است وكثير ضعيف الحديث
است و بعض گفته اند ليس بشيء و منكر الحديث و اكثر ائمه طعن او كرده اند ان النبي صلى الله عليه وسلم كبر في العيدين في الاولى سبعا قبل القراءة وفي الآخرة خمسا
قبل القراءة كه آن حضرت تكبير گفت در نماز عيدين در ركعت نخستين هفت تكبير پيش از قراءت و در ركعت دوم پنج تكبير پيش از قراءت رواه الترمذي وابن ماجة و
الدارمي وعن جعفر بن محمد مرسلا روايت است از امام جعفر صادق بن امام محمد باقر رضى الله عنهما بطريق ارسال ان النبي صلى الله عليه وسلم وابا بكر وعمر كبروا
في العيدين والاستسقاء سبعا وخمسا كه آن حضرت و ابوبكر و عمر تكبير گفتند در نماز هر دو عيد و در نماز استسقا هفت تكبير در ركعت اولى و پنج تكبير در ركعت ثانيه وصلوا قبل الخطبة
و نماز گزاردند پيش از خطبه وجهروا بالقراءة و بلند خواندند قراءت را رواه الشافعي وعن سعيد بن العاص روايت است از سعيد بن العاص اموى كه يكى از اشراف قريش بود
جامع ميان سخاوت و فصاحت و يكى از آنهاكه نوشتند مصحف را براى عثمان و گفته اند كه اشبه الناس بود در لهجه به پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم و عكة العسل لقب وست ولادت او در سال هجرت است

وبعض گفته اند بعد از وی پیش از مد قال سألت ابا موسیٰ وحذیفة کیف کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یکبر فی الاضحیٰ والفطر گفت پرسیدم ابو موسیٰ
اشعری وحذیفه بن الیمان را که چگونه بود آن حضرت که تکبیر میگفت در نماز عید اضحی و فطر فقال ابو موسیٰ پس گفت ابو موسی کان یکبر اربعا بود آن حضرت که میگفت چهار تکبیر
تکبیره علی الجنائز مانند تکبیر گفتن او بر جنازها فقال حذیفة صدق پس گفت حذیفه راست گفت ابو موسی رواه ابو داود بدانکه احادیث در تکبیرات عید مختلف
آمده وازین جهت مختلف آمده اقوال ائمه مذاهب پس نزد ائمه ثلثه هفت تکبیر است در رکعت اولی و پنج است در رکعت ثانیه ولیکن نزد مالک واحمد شمار کرده میشود تا هفت
تکبیرهٔ احرام وشمار کرده نمیشود با پنج تکبیرهٔ قیام ونزد شافعی شمار کرده نمیشود با هیچ چیزی از ان نه با تکبیرهٔ احرام ونه تکبیرهٔ قیام ونزد امام ابو حنیفه سه در اولی وسه در ثانیه زائد بر
تکبیرهٔ افتتاح وقیام این مذهب ابن مسعود است وآنچه رفته است بآن شافعی مذهب ابن عباس وکلام در اسانید این احادیث وتصحیح وتحسین وتقویت وتضعیف آنها
بسیار است جمله از ان در شرح مذکور است ومشایخ ما میگویند که چون احادیث مختلف آمده ما اخذ باقل کردیم زیرا که تکبیر ورفع ایدی خلاف معهود است پس اخذ باقل اولی باشد کذا
فی الهدایة بعد از ان بدانکه متعارف در بلاد اسلام که از عمل عامه مذهب ابن عباس است وسببش آنست که چون منتقل شد دولت بنی عباس نوشتند بحکام وولاة روی زمین
که عمل کنند بمذهب جد ایشان که ابن عباس است وشرط کردند که بغیر مذهب وی عمل نکنند بعد از ان مستمر ومستقر شد عمل بدان در سائر بلاد همچنین ودر بلدهٔ ما حضرت دهلی عمرها الله
وعصمها واهلها عن الآفات بر مذهب ابن مسعود است ودر نواحی آن وسائر بلاد باقی مانده است عمل بقول ابن عباس والله اعلم وعن البراء ان النبی صلی الله علیه
وسلم نوول یوم العید قوسا فخطب علیه روایت است از براء ابن عازب که آن حضرت داده شد بدست شریف وی روز عید کمانی پس خطبه خواند تکیه زده بر کمان رواه
ابو داود ودر بعض کتب فقهیه مذکور است که انکار بر قوس وعصا مکروه است وصحیح آنست که مکروه نیست از جهت ورود سنت بدان واز روضة العلما نقل کرده اند که هر بلده
که فتح کرده شد بقهر وغلبه ومحاربه تکیه کرده شود در ان بلده بسلاح وآنکه فتح کرده شد بی آن تکیه کرده شود در ان بعصا ولهذا تکیه میکنند شافعیه بمکه بر شمشیر زیرا که فتح مکه نزد ایشان بمحاربه
ونزد حنفیه بعصا زیرا که فتح آن نزد ایشان بصلح است واما در مدینهٔ مطهره اعتماد نیست بسلاح باتفاق زیرا که فتح وی بمحاربه نیست وعن عطاء مرسلا ان النبی صلی الله علیه و
سلم کان اذا خطب یعتمد علی عنزته اعتمادا روایت است از عطا که از کبار تابعین است بطریق ارسال که آن حضرت بود که چون خطبه میخواند تکیه میکرد بر عنزهٔ خود تکیه کردنی وعنزه بفتح عین
ونون وزای نیزهٔ خورد که مر آن حضرت را بود که خادمان می برداشتند وبدان ستره میکرد چنانکه در احادیث آمده است رواه الشافعی وعن جابر قال شهدت الصلوة مع
النبی صلی الله علیه وسلم فی یوم عید فبدأ بالصلوة قبل الخطبة بغیر اذان ولا اقامة گفت جابر حاضر شدم با آن حضرت در روز عید پس آغاز کرد بنماز
پیش از خطبه بی اذان واقامت فلما قضی الصلوة قام متکئا علی بلال پس هرگاه که تمام کرد نماز را ایستاد آن حضرت یعنی برای خطبه تکیه زده بر بلال فحمد الله واثنی
علیه پس حمد گفت خدا را وستایش کرد بروی تعالی وتقدس ووعظ الناس وپند کرد مردم را وعظ منع وزجر تخویف وذکرهم وتذکیر کرد ایشانرا ویاد دادنید ثواب وعقاب
آخرت را وحثهم علی طاعته وبر انگیخت ایشانرا بر فرمان برداری وی سبحانه ومضی الی النساء ومعه بلال وگذشت ورفت بجانب زنان که در یک گوشه نشسته بودند
وحال آنکه بود با وی بلال فامرهن بتقوی الله ووعظهن وذکرهن پس امر کرد زنان را بخیرات وپند گفت وتذکیر کرد رواه النسائی وعن ابی هریرة قال کان
النبی صلی الله علیه وسلم اذا خرج یوم العید فی طریق رجع فی غیره بود آن حضرت که چون بیرون می آمد روز عید در یک راهی باز برمیگشت در راه دیگر چنانکه
گذشت بیان اسرار وحکم ودر ان در فصل اول رواه الترمذی والدارمی وعنه انه اصابهم مطر فی یوم عید فصلی بهم النبی صلی الله علیه وسلم صلوة العید
فی المسجد وهم از ابی هریره روایت است که شان این است که رسید مردم را بارانی در روز عید پس بگزارد آن حضرت نماز عید را در مسجد ظاهر این عبارت آن است که نماز
اعیاد در جبانه افضل است از نماز در مسجد مگر بعذری والآن جاری شده است عادت اهل مدینهٔ مطهره وهمچنین مکهٔ معظمه بنماز گزاردن در مسجد شریف وحرم منیف رواه ابو داود
وابن ماجة وعن ابی الحویرث بضم حا وفتح واو وسکون تحتانیه وکسر را در آخر ثای مثلثه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کتب الی عمرو بن حزم وهو
بنجران ابو الحویرث که از تابعین است روایت کرده است که آن حضرت نوشت بجانب عمرو بن حزم بفتح حای مهمله وسکون زای که صحابی انصاری است اول مشاهد وی خندق است
ووی در ان زمان پانزده ساله بود وعامل گردانید او را آن حضرت در نجران بفتح نون وسکون جیم نام شهری است بیمن وبود وی در ان زمان هفده ساله وکتابی نوشته بوی سپرد که در وی
فرائض وسنن ودیات بود ونوشت عجل الاضحی شتابی کن نماز عید اضحی را واخر الفطر ودیر کن نماز عید فطر را وذکر الناس وتذکیر کن مردم را وگفته اند شاید که حکمت در
تعجیل اضحی وتاخیر فطر آنست که هرگاه که ادا کرده شد صدقهٔ فطر وخورده شد طعامی وباقی نماند هیچ مهمی تاخیر موجب کثرت جماعت خواهد شد یا آنکه ضعف وفتوری بصوم راه یافته است که رفع
میشود از اسراع واستعجال بخلاف اضحی که بعد از صلوة تصدق واکل است پس استعجال مناسب آن باشد رواه الشافعی وعن ابی عمیر بضم عین بن انس عن عمومة له من اصحاب النبی
روایت است از ابی عمیر ابن انس از اعمام که مر او راند از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان رکبا جاؤا الی النبی صلی الله علیه وسلم یشهدون انهم رأوا الهلال بالامس
بدرستی که سواری چند آمدند نزد آن حضرت در حالی که گواهی میدهند آن سواران که ایشان دیده اند هلال عید را دی روز فامرهم ان یفطروا پس امر کرد آن حضرت اصحاب را که افطار کنند
واذا اصبحوا ان یغدوا الی مصلاهم وامر کرد که چون صبح کنند بروند بسوی مصلا زیرا که آمدن این سواران بعد از زوال بود که وقت نماز گذشته بود ودر روایت ابن ماجه ودارقطنی صریح
آمده است که قدوم آوردند سواران آخر روز ولفظ حدیث دارقطنی ایمچنین آمده است که صحابه گفتند که پوشیده شد بر ما هلال شوال پس برخاستیم با روزه وار پس آمدند سواران در آخر نهار

پس گواهی دادند نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم که ما دیدیم هلال را دی شب و در روایتی بعد از زوال آفتاب و مذهب نزد ما همین است چنانچه در هدایه گفته است رواه ابو
داؤد والنسائی الفصل الثالث عن ابن جریج بضم جیم اولی و فتح را و سکون تحتانیه و در روایت جریج بجیم و حای مهمله بفتح جیم و نه بضم آن اصلی نیست و ابن جریج نام
او عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج فقیه مکی قرشی مولای قریش و در اصل رومی است یکی از اعلام ائمه مشهور و معدود و وی اول کسی است که تصنیف کرده در اسلام و در تهذیب
وگفته اند که وی ثابت تر و قوی تر است از امام مالک روایت کرده اند از وی ثوری و جزوی و گویند که متعه را مباح میداشت و میکرد آنرا توفی بمکة سنة خمسین ومائة و پدرش
عبد العزیز تابعی مشهور است اما وی افقه و اوثق از پدر است قال اخبرنی عطاء عن ابن عباس وجابر بن عبد الله قالا لم یکن یؤذن یوم الفطر ولا یوم الا
ضحی گفت ابن جریج خبر داد مرا عطا از ابن عباس و از جابر گفتند این هر دو صحابی نبود که اذان گفته شود در روز عید فطر و نه روز عید اضحی ثم سألته یعنی عطاء بعد حین عن
ذلک جریج میگوید که بعد از آن سوال کردم او را یعنی عطا را بعد از زمانی از آن مسئله مذکوره فاخبرنی پس خبر داد مرا عطا قال گفت عطا اخبرنی جابر بن عبد الله
ان لا اذان للصلوة یوم الفطر خبر داد مرا جابر که نیست اذان مر نماز را روز عید فطر درین باره عطا تخصیص کرد در روایت از جابر بن عبد الله و همین نماز عید فطر را بیان
کرد و چیزهای دیگر را نیز ذکر کرد و گفت حین یخرج الامام ولا بعد ما یخرج هنگامیکه بیرون آید امام برای نماز و نه بعد از بیرون آمدن برای خطبه ولا اقامة ولا نداء
ولا شیء و نه بود اقامت و نه آواز دادن چنانکه گویند الصلوة الصلوة و مانند آن و نه بود چیزی تاکید است برای نفی مطلق باز تاکید کرده میگوید لا نداء یومئذ ولا
اقامة نبود آواز دادن در آن روز و نه اقامت رواه مسلم وعن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یخرج یوم الاضحی
ویوم الفطر بود آن حضرت که بیرون می آمد روز عید اضحی و روز عید فطر فیبدأ بالصلوة پس آغاز میکرد بنماز فاذا صلی صلوته پس چون میگزارد آن حضرت نماز خود و فارغ
میشد از آن قام فاقبل علی الناس وهم جلوس فی مصلاهم می ایستاد پس روی می آورد بر مردم و حال آنکه مردم نشسته بودند در جای نماز خود فان کانت له حاجة
ببعث ذکره للناس پس اگر میبود مر آن حضرت را حاجت بفرستادن لشکر بجای ذکر میکرد آنرا برای مردم بدان و می فرستاد او کانت له حاجة بغیر ذلک امرهم
بها یا می بود مر آن حضرت را حاجتی بکاری دیگر غیر فرستادن لشکر بجایی امر میکرد مردم را بآن کار وکان یقول و بود آن حضرت که میگفت تصدقوا تصدقوا تصدقوا
صدقه کنید صدقه کنید صدقه کنید مکرر سه بار وکان اکثر من یتصدق النساء و بودند بیشترین کسیکه تصدق میکرد بفرموده آن حضرت و تاکید وی صلی الله علیه وسلم زنان ثم
ینصرف پس بر میگشت آن حضرت بمنزل خود فلم یزل کذلک پس همیشه بود تقدیم صلوة بر خطبه در زمان خلفای اربعه و بعد از ایشان حتی کان مروان ابن الحکم
تا آنکه شد امارت مروان بن الحکم بر مدینه از جانب معاویة بن ابی سفیان فخرجت مخاصرا مروان میگوید ابو سعید خدری پس بیرون آمدم من دست در دست
گرفته مروان را و مخاصرت بخای معجمه دستهای یک دیگر گرفتن از خاصره بمعنی تهیگاه زیرا که درین حالت دست یکی بر خاصره دیگری می باشد حتی اتینا المصلی تا آنکه
آمدم من و مروان هر دو مصلا را فاذا کثیر بن الصلت قد بنی منبرا من طین ولبن پس ناگاه کثیر بن الصلت کندی منبری در مصلی بنا کرده از گل و خشت خام
و خانه او هم در آنجا بود و لبن بفتح لام و کسر با بر وزن کتف و لبن بر وزن ابل نیز آمده و این کثیر ابن الصلت در زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم متولد شده و آن حضرت
او را کثیر نام کرده و بود نام او قلیل و صاحب جامع الاصول او را در صحابه با بن بیان ذکر کرده و ذهبی در کاشف گفته که قیل له صحبة و بعض گفته اند وی تابعی است و کثیر
نام وی عمر بن الخطاب نهاده و ظاهر این حدیث آنست که اول کسیکه منبر در مصلی ساخته مروان بود و از مدونه مالک نقل کرده اند که اول کسی که خطبه در مصلی بر منبر خواند
عثمان بن عفان بود رضی الله عنه ابو سعید خدری میگوید فاذا مروان ینازعنی یده پس ناگاه مروان کشاکش میکند مرا دست خود را یعنی میکشید مرا بدست خود که
یجرنی نحو المنبر وانا اجره نحو الصلوة گویا که وی میکشد مرا بجانب منبر تا خطبه پیش از نماز بخواند و من میکشیدم او را بجانب نماز تا نماز پیش از خطبه گزارد چنانکه سنت است
فلما رأیت ذلک منه قلت این الابتداء بالصلوة پس هرگاه که دیدم من آن قصد و اراده را از وی گفتم کجا شد ابتدا کردن بنماز و گزاردن آن پیش از خطبه که فعل
پیغمبر صلی الله علیه وسلم و خلفای او بود فقال لا یا ابا سعید پس گفت مروان نزاع مکن درین باب ای ابو سعید قد ترک ما تعلم تحقیق مانده شد و گذاشته شد
چیزیکه تو میدانی از آن تقدیم الخطبه یعنی ترک کردم من آنرا از جهت مصلحتی که دیدم و آن این است که اگر تقدیم صلوة میکردم مردم برای استماع خطبه انتظار نمی بردند قلت
کلا والذی نفسی بیده لا تأتون بخیر مما اعلم ابو سعید میگوید گفتم من نه چنین است سوگند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت اوست نمی آرید شما
بهتر از آنچه میدانم من ثلث مرار گفتم این کلمه را سه بار ثم انصرف پس بر گشت ابو سعید و حاضر نشد جماعت را کذا قال الطیبی و یحتمل که معنی این باشد که برگشت از جانب منبر
بجانب نماز و نیز احتمال دارد که معنی این باشد که برگشت مروان بجانب منبر تا خطبه بخواند و نشنید سخن ابی سعید را که نماز پیشتر از خطبه باید گزارد و این معنی با رد وی عبارت ظاهر تر است
والله اعلم رواه مسلم بدانکه سنت در عیدین گزاردن نماز است پیش از خواندن خطبه و اتفاق کرده اند اصحاب کتب سته بروایت آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گزارد
نماز پیش از خطبه و عمل کرد ابو بکر و عمر بعد از وی همچنین و ترمذی گفت که بر این است عمل نزد اهل علم از صحابه و غیرهم و گفته اند که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند مروان بن
الحکم بود در وقتی که امیر مدینه بود از قبل معاویه و در فتح الباری میگوید که بعض گفته اند که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند عثمان بن عفان بود [illegible] مدتی از خلافت خود چون دید
جماعه از مردم که بنماز نرسیدند چنانکه ابن المنذر باسناد صحیح تا حسن بصری روایت کرده است و این علت غیر علتی است که مروان قصد کرده چه مصلحت عثمان رضی الله عنه

نرسیدن

سعید بن جبیر و جابر و مجاهد و قصد مروان اسماع خطبه بود و مردم ترک داده بودند در زمن مروان سماع خطبه از جهت سب و شتم وی کسانی را که مستحق نبودند آنرا و افراط در مدح بعض مردم
و احتمال دارد که عثمان رضی الله عنه احیاناً آنرا بجهت مصلحت صحیح که دیده کرده باشد که مروان بجهت غرض فاسد خود بران مواظبت نموده و بعض گفته اند که اول کسی که تغییر داد معاویه بوده
مروان در مدینه و زیاد در بصره که عمال او بودند متابعت و مطاوعت وی کردند والله اعلم انتهی کلام الشیخ و بر تقدیر ثبوت این روایت قول مروان که قد ترک نه ترک محمول بر ظاهر خواهد بود فافهم

باب الاضحیة اضحیه بضم همزه و کسر آن و تشدید یا و تخفیف آن و جمع وی اضاحی بتشدید یا و تخفیف آن نام چیزیست که ذبح کرده میشود بر وجه تقرب از شتر و گاو و گوسفند در وقت
مخصوص که آنرا قربانی گویند و تضحیه بمعنی ذبح کردن و قربانی کردن و یوم نحر را یوم الاضحی از اینجا نام شده یا از ضحو است یعنی ارتفاع نهار بلکه اصل همین است و اضحیه هم از وست که
اول وقت تضحیه است و بدانکه تضحیه واجب است در مذهب امام ابوحنیفه و اصحاب وی بر هر حر مسلم مقیم موسر و نزد شافعی و در روایتی از ابی یوسف سنت مؤکده است و
مشهور و مختار در مذهب امام احمد همین است و در روایتی از وی واجب است بر غنی و سنت است بر فقیر و در رساله ابن ابی زید که در مذهب مالک است گفته که وی سنت
واجبه است بر کسی که استطاعت دارد آنرا یا مراد بسنت طریقه مسلوکه در دین است یا مراد بوجوب تأکد است و معنی اول قریب تر است دلیل وجوب حدیثی است که روایت
کرده است آنرا ترمذی و ابوداود و نسائی که روایت کرده اند از محبق بضم میم و فتح حای مهمله و تشدید بای موحده و قاف در آخر بن سلیم گفت بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه
وسلم بعرفات پس شنیدیم که میگفت بر اهل بیت در هر سال اضحیه است و این صیغه وجوب است و فرمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم کسی که بیابد سعت و تضحیه نکند باید که
قریب نگردد مصلای ما را و مثل این وعید لاحق نمی گردد مگر بترک واجب کذا فی الهدایة

الفصل الاول عن انس قال ضحی رسول الله روایت است از انس که گفت قربانی
کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بکبشین بدو کبش بفتح کاف و سکون با گوسفند نر که سرون میزند بفارسی قچقار املحین الملح آنکه سیاهی وی آمیخته بسپیدی باشد و بعض گفته
اند که بیاض وی بیشتر از سواد او باشد و املح بضم میم و سکون لام از الوان بیاض مخلوط بسواد اقرنین شاخ دار یعنی دراز شاخ والاقرن کبش شاخ دار است یا مراد سالم القرنین است
ذبحهما بیده ذبح کرد آن حضرت آن دو کبش را بدست مبارک خود وسمی وکبر و نام خدا برد و تکبیر گفت در وقت ذبح کردن چنانکه شرط ذبح است قال رأیته واضعا
قدمه علی صفاحهما گفت انس دیدم آن حضرت را نهنده پای مبارک خود را بر پهلوی وی یا بر روی وی وصفاح بکسر جمع صفح بفتح و سکون یعنی پهلو و جانب و در یک
و پهنای روی و یقول و میگفت بسم الله والله اکبر متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر بکبش اقرن
روایت است از عائشه که آن حضرت فرمود بآوردن قچقار شاخدار یطأ فی سواد که پی سپر میکند زمین را در سیاهی یعنی پایهای او سیاه باشد و یبرک فی سواد و می خسپد
در سیاهی یعنی سینه و شکم وی سیاه باشد و بروک خسپیدن و سینه بر زمین نهادن و اصل وی در شتر است و ینظر فی سواد و نگاه میکند در سیاهی یعنی چشم سیاه باشد کذا قال
الطیبی و بعض گفته اند که حوالی چشم او سیاه بود فاتی به لیضحی به پس آورده شد این چنین کبش را تا ذبح کند و قربانی کند بدان قال یا عائشة هلمی المدیة گفت آن
حضرت ای عائشه بیار و بده مرا کارد را و مدیه مثلثة المیم است ثم قال اشحذیها بحجر پس گفت بعائشه تیز کن کارد را بسنگی شحذ بشین و حای مهمله و ذال معجمه تیز کردن کارد و مانند
آن قالت ففعلت گفت عائشه میگوید پس تیز کردم ثم اخذها پس گرفت آن حضرت کارد را واخذ الکبش فاضجعه ثم ذبحه و گرفت آن حضرت کبش را و بر پهلو خوابانید
آنرا پس ذبح کرد آنرا یعنی خواست که ذبح کند ثم قال پس گفت بسم الله اللهم تقبل من محمد وآل محمد خداوندا بپذیر از محمد و از آل محمد ومن امة محمد و از سایر امت
محمد اینجا بعض استدلال کرده اند که قربانی بر فقرا نیز نمی باشد چه آن حضرت از جانب تمام امت قربانی کرد و فقرا و اغنیا و این سخن ضعیف است زیرا که مراد اشتراک در ثواب است
و این فضل و کرم آن حضرت است با امت که شریک میکرد ایشان را در ثواب عبادت خود جزاه الله عنا افضل ما جزی نبیا عن امته ثم ضحی به پس طعام چاشت خورانید
بدان مردم را التضحیه چنانکه بمعنی ذبح کردن است بمعنی خورانیدن طعام در وقت ضحی نیز آمده اینجا باین معنی است رواه مسلم وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا تذبحوا الا مسنة بضم میم و کسر سین و نون مشدده فرمود ذبح نکنید مگر مسنه را الا ان یعسر علیکم فتذبحوا جذعة من الضأن مگر آنکه دشوار شود
بر شما یافتن مسنه بر شما پس ذبح کنید جذعه را از میش بفتح جیم و ذال رواه مسلم شرح این حدیث تفصیلی دارد و آنرا موافق مذهب حنفی بیان کنیم و در شرح موافق مذهب ائمه
کرده شده است بدانکه اضحیه جائز نیست مگر از ابل و بقر و غنم و روایت کرده نشده است از آن حضرت صلی الله علیه وسلم و نه از اصحاب وی رضی الله عنهم جز اصناف ثلثه
الذبائح غنم دو صنف است معز که آنرا بز گویند و ضأن که آنرا میش خوانند و جاموس بسین مهمله که معرب گاو میش است نوعی از بقر است و جائز است از جمیع این اقسام ثنی
[illegible] است که در حدیث مذکور است و آن از ابل آنچه تمام کرده پنج سال کامل را و پا نهاده در ششم و در خلاصه گفته آنچه تمام شده [illegible] چهار سال و از بقر آنچه
[illegible] یا معز یکساله کذا فی الهدایة و مذهب امام احمد نیز موافق مذهب ما است و وجه تسمیه [illegible]
[illegible] جمیع این اقسام ثنی شرط است [illegible]
[illegible]
[illegible] صلی الله علیه وسلم اعطاه غنما [illegible]
[illegible]

تا می شناه یک ساله از اولاد معز و بعض گفته اند آنچه گذشته بسوی اکثر حول در خلاصه گفته عتود از معز مثل جذع از ضان آنچه گذشته بر وی اکثر سال فذکره لرسول الله پس ذکر کرد عقبه آن
عتود را که باقی مانده بود مر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را و گفت غنم بر قسمت یافت عتودی باقی مانده است چه حکم میشود فقال پس گفت آن حضرت ضح به انت
تضحیه کن بدان عتود تو وفی روایة و در روایتی این چنین آمده است که قلت گفتم یا رسول الله اصابنی جذع رسید مرا جذع یعنی از معز قال ضح به گفت آن حضرت
تضحیه کن تو بدان اگر عتود نام بر یکساله است خود درست است نزد ما مطلق و اکثر آنست میگویند که کفایت آن مخصوص بعقبة بن عامر است چنانکه در حدیث ابی بردة نیز
مذکور آمده است که ذبح کن تو آنرا و کفایت نمیکند هیچ یکی مگر از تو و آن حضرت را می رسد که تخصیص کند بعض احکام را ببعض احکام مفوض بود بوی بر قول صحیح متفق علیه
وعن ابن عمر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یذبح وینحر بالمصلی بود آن حضرت که ذبح میکرد و نحر میکرد در مصلی از جهت اول وقت و سابقا معلوم شد که
نحر مخصوص است بابل و ذبح عام و نحر ابل افضل است از ذبح وی رواه البخاری و این حدیث در باب صلوة العیدین در آخر فصل اول گذشت از ابن عمر بروایت بخاری
ظاهر این است که همین جا ذکر میکرد نه آنجا وعن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال البقرة عن سبعة گاو واقع میشود در قربانی از جهت هفت کس که شریک شوند
در آن والجزور عن سبعة و شتر نیز واقع میشود از جهت هفت کس رواه مسلم و ابوداود واللفظ له و این لفظ حدیث مر ابی داود راست این اعتراض است بر صاحب مصابیح
که چون لفظ حدیث مر ابی داود راست می بایست که آنرا در فصل ثانی ذکر میکرد وعن ام سلمة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل العشر و
اراد بعضکم ان یضحی چون در آید دهه ماه ذی الحجه و خواهد بعضی از شما که قربانی کند فلا یمس من شعره وبشره شیئا پس باید که مساس نکند و نگیرد آن کس از موی خود
و روی پوست خود چیزی را وفی روایة فلا یاخذن شعرا ولا یقلمن ظفرا پس باید که نگیرد موی را و نچیند ناخن را و یقلمن بتشدید و تخفیف هر دو روایت است و تقلیم
و قلم هر دو بیک معنی است وفی روایة من رأی هلال ذی الحجة و اراد ان یضحی فلا یاخذ من شعره ولا من اظفاره کسی که ببیند هلال ذی الحجه را و خواهد که تضحیه کند
پس باید که نگیرد از موی خود و نه از ناخنان خود رواه مسلم اگر گوئی که گرفتن مو و ناخنان معقول و متصور است لیکن گرفتن از بشره که بمعنی پوست است که زیر موی میباشد چه معنی
دارد جوابش آنکه متصور است که کسی قطع جلد خود بسببی از اسباب یا بغیر آن کند پس نهی میکند که نباید کرد و شیخ در شرح میگوید که تصریح کرده اند ائمه بدین معنی و میگویند که شیخ
مطلع نگشت برین معنی پس گفت که مراد به بشره اینجا ظفر است بقرینه. و اینست دیگر و گفته اند که حکمت در نهی از گرفتن موی و ناخن یا تشبیه است بحجاج بیت الله که محرم اند و در
تعریف که نزد بعض مستحب است یا بجهت آنکه تا تضحیه از جمیع وقتی موی و ناخن واقع شود و لهذا ذبح قبل حلق است در روز نحر منا و مؤید این معنی است که اگر مقصود تشبیه بحجاج
بودی شامل و عام بودی تمامه محظورات احرام را مثل لبس مخیط و مس طیب و غیر آن و این نهی برای تحریم است نزد قومی و برای تنزیه است نزد جماعه و در جامع الاصول از حدیث
مسلم از عمرو بن مسلم بن عمار لیثی می آرد که گفت بودیم ما در حمام نزدیک بیوم اضحی پس نوره کردند جمعی از اهل حمام و بعض گفتند که منع میکنند علما ازین بار چون ملاقات کردم سعید بن المسیب را
ذکر کردم این را نزد وی گفت یا ابن اخی این حدیثی است که فراموش کرده اند مردم و ترک کرده اند آنرا حدیث کرده است ام سلمه زوجه نبی قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا رأیتم هلال ذی الحجة الحدیث وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من ایام العمل الصالح فیهن احب الی الله تعالی من هذه
الایام العشر نیست هیچ روزها که کار نیک در وی دوست داشته تر باشد نزد خدا ازین ده روز که دهه ذی الحجه است قالوا گفتند صحابه یا رسول الله ولا الجهاد فی
سبیل الله و نه کارزار کردن در راه خدا با کافران که در غیر این ایام واقع شود قال گفت آن حضرت ولا الجهاد فی سبیل الله و نه کارزار کردن در راه خدا لکن نیز برابر عملهای نیکو
نیست که درین روزها کنند اگرچه عملهای قلیل و آسان باشند الا رجل خرج بنفسه وماله فلم یرجع من ذلک بشیء مگر مردی که بیرون آید بنفس خود پس باز
برنگشت از نفس و نه از مال خود بچیزی اگر باین سرحد که برسد آن چیزی دیگر است و این فضل شهادت است رواه البخاری الفصل الثانی عن جابر قال ذبح النبی
صلی الله علیه وسلم یوم الذبح کبشین املحین اقرنین ذبح کرد آن حضرت روز ذبح یعنی روز نحر دو کبش املح اقرن معنی این دو لفظ معلوم شد موجوئین گوفته شده
رگهای خصیتین آنها یعنی خصی اگرچه خصا در لغت بیرون کشیدن خصیتین است اما مراد اینجا یکی است اگر گفته شود که خصا نقصان است بحکم بعض اجزا و هر گاه گوش و شاخ شکسته درست
نباشد بجهت نقصان خصی چون درست باشد جوابش آنکه خصا در حیوان نقصان است در صورت لیکن کمال است در معنی که لحم خصی طیب و لذیذ است و سمین تر وی اعلا و اغلا
فلما وجههما قال پس هر گاه که روی بقبله گردانید آن دو کبش را برای ذبح گفت انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض علی ملة ابراهیم حنیفا
بدرستی که من متوجه گردانیدم روی خود را بسوی آن کسی که شکافته و از عدم بوجود آورده آسمانها و زمین را در حالتیکه بر کیش ابراهیم مائل از باطل بحق و قربانی کردن نیز سنت ابراهیم
و کیش اوست وما انا من المشرکین و نیستم من از مشرکان که در عبادت و در ذبح کردن غیر خدا را شریک گردانند و بنام بتان ذبح کنند ان صلوتی ونسکی بدرستیکه نماز من
همه عبادات من و بیشتر اطلاق نسک برین عبادت مخصوص آید که قربانی کردن است ومحیای ومماتی و زیستن من و مردن من لله رب العالمین مر خدای راست که پروردگار
جهانیانست لا شریک له نیست هیچ انباز مر او را وبذلک امرت و بهمین یعنی بتوحید و ترک شرک امر کرده شده ام من وانا من المسلمین و من از اهل اسلام آنکه
امر او و تسلیم کننده قضا و قدر اویم و گاهی میگفت وانا اول المسلمین و من اول مسلمانان این امتم چه هر پیغمبر اول مسلمانانست نسبت با امت خود بلکه اول تمامه مسلمانان
علی الاطلاق بحسب ذات و رتبه و این دعا در کتاب الصلوة در باب ما یقول بعد التکبیر گذشته است اللهم منک خداوندا این قربانی از عطای تست و فضل تست والله

و مرتبه است و برای ثواب تو و رضای تو میکنم عن محمد وامته قبول کن از محمد و امت وی و اینجا ذکر آل نکرد زیرا که آل نیز داخل امت اند و گفت بسم الله والله اکبر ثم ذبح پس
بذبح کبشین و کلمه ذبح کافی است باقی فضیلت است رواه احمد وابوداؤد وابن ماجة والدارمي وفي رواية لاحمد وابي داؤد والترمذي ذبح
بيده آمده بزیادت لفظ بیده و این نیز آمده که و قال و گفت آن حضرت بسم الله والله اکبر اللهم هذا عني وعمن لم يضح من امتي خداوندا این قربانی از من است
و از کسیکه قربانی نکرده از میان امت من وعن حنش بحای مهمله و نون مفتوحتین و بشین معجمه کوفی تابعی است روایت میکند از امیر المؤمنین علی و در احادیث وی سخن است
و ابوداؤد میگوید ثقه است قال رأيت عليا يضحي بكبشين گفت دیدم علی را رضی الله عنه که قربانی می کرد بدو کبش فقلت له ما هذا پس گفتم او را چیست اینکه دو
کبش قربانی میکنی و تنها یک کبش کفایت است فقال پس گفت علی رضي الله عنه ان رسول الله بدرستیکه پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم اوصاني ان اضحي عنه
وصیت کرد مرا که تضحیه کنم از جانب وی فانا اضحي عنه پس من تضحیه میکنم از جانب وی صلی الله علیه وسلم اما چیست که آن حضرت فرموده بود که یک بار از من تضحیه
کن پس علی رضی الله عنه تضحیه کرد و وصیت آن حضرت را بجای آورد یا وصیت کرده بود که همیشه از جانب من تضحیه میکرده باشی پس وی رضی الله عنه دائم از جانب
ایشان تضحیه میکرد و ظاهر لفظ حدیث ناظر درین معنی است والله اعلم و از اینجا معلوم میشود که تضحیه از میت جائز است و بعض علما جائز نمیدارند تضحیه از میت و لذا ابن المبارک
نقل میکنند که گفت محبوب تر نزد من آن است که تصدق کند بتضحیه و اگر تضحیه کند خود از وی چیزی نخورد و همه تصدق کند رواه ابوداؤد وروى الترمذي نحوه و
عن علي رضي الله عنه قال امرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان نستشرف العين والاذن امر کرد ما را آن حضرت که تامل کنیم و نیک نگریم از اضحیه
چشم را و گوش را که در آن نقصانی نباشد که بدان تضحیه نتوان کرد وان لا نضحي بمقابلة و امر کرد ما را که تضحیه نکنیم بمقابله بفتح با آنکه بریده شده باشد از بالای گوش وی ولا
مدابرة و نه تضحیه کنیم بمدابره و نیز بفتح با آنکه بریده شده است از پایان گوش وی ولا شرقاء بفتح شین و سکون را بر وزن حمرا آنکه شکاف داده گوش او ولا خرقاء
و نه آنکه شکاف داده گوش وی گرد رواه الترمذي وابوداؤد والنسائي والدارمي وابن ماجة وانتهت روايته و منتهی شده است روایت ابن ماجه
الی قوله والاذن تا قول وی والاذن وان لا نضحي تا آخر حدیث وی منست وعنه قال و هم از علی است رضي الله عنه که گفت نهى رسول الله صلى الله عليه
وسلم ان نضحي باعضب القرن والاذن نهی کرد آن حضرت که تضحیه کنیم بشکسته شده شاخ و بشکسته شده گوش و عضب بعین مهمله و ضاد معجمه مفتوحه شکسته شدن
شاخ و عضباء گوسپند شاخ شکسته و اکثر استعمال عضب در شاخ است و گاهی در گوش نیز اطلاق یابد چنانکه درین حدیث آمده است و مراد بآن قطع اذن است رواه ابن
ماجة وعن البراء بن عازب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم سئل ماذا يتقى من الضحايا پرسیده شد آن حضرت که چه چیز است که پرهیز کرده شود از ضحایا
یعنی کدام ها است که بآن تضحیه نتوان کرد فاشار بيده فقال اربعا پس اشارت کرد بانگشتان دست پس گفت پرهیز کنید چهار را العرجاء البين ظلعها لنگ که پیدا است
لنگی او والعوراء البين عورها و یک چشم کور که پیدا است کوری او و کل بالکسر والمريضة البين مرضها و بیمار که پیدا است بیماری او چنانکه امید صحت او نماند والعجفاء التي
لا تنقي و لاغر که مغز در استخوان نماند تنقی بضم تا و سکون نون و کسر قاف رواه مالك واحمد والترمذي وابوداؤد والنسائي وابن ماجة والدارمي
وعن ابي سعيد قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يضحي بكبش اقرن فحيل گفت ابو سعید خدری بود آن حضرت که قربانی میکرد بقچقار شاخ دار قوی
هیکل گوشت دار فحيل بر وزن کریم اینجا باین معنی است و اصل معنی وی نر است قوی بر جهنده بر ماده و گفته اند که اولی ترک نری است که بسیار جهنده بر ماده و مراد اینجا قوی و بزرگ است
ينظر في سواد سیاه چشم ویاکل في سواد سیاه دهان ويمشي في سواد سیاه پای رواه الترمذي وابوداؤد والنسائي وابن ماجة وعن مجاشع بضم میم
و جیم و شین معجمه مکسوره من بني سليم بضم سین و فتح لام ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يقول ان الجذع يوفي مما يوفي منه الثني روایت است
از مجاشع که صحابی است و از قبیله بنی سلیم است و از مهاجرین است که بود آن حضرت میگفت که جذع بفتح جیم و ذال تمام میکند حق را از چیزی که تمام میکند از آن چیز ثنی و مراد از جذع
ضأن است چنانکه در اول باب گذشت و اگر جذع را تفسیر کنند بآنچه تمام شده مراو را یک سال جذع از معز نیز درست باشد چه ثنی از معز یک ساله را گویند و یوفي به تشدید است
از توفیه رواه ابوداؤد والنسائي وابن ماجة وعن ابي هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول نعمت الاضحية الجذع
من الضأن میگفت آن حضرت نیکو اضحیه است جذع از ضأن یعنی جائز است بر خلاف جذع از معز رواه الترمذي وعن ابن عباس قال كنا مع رسول الله
صلى الله عليه وسلم في سفر فحضر الاضحى گفت ابن عباس بودیم ما با آن حضرت در سفری پس حاضر شد روز عید اضحی فاشتركنا في البقرة سبعة و
في البعير عشرة پس شریک شدیم ما در گاو هفت کس و در شتر ده کس اشتراک ده کس در شتر عمل بعضی از علما است و جمهور بر آنند که این منسوخ است و گاو و شتر یک حکم دارند
رواه الترمذي والنسائي وابن ماجة وقال الترمذي هذا حديث حسن غريب و در کفایت یک شاة از اهل بیت نیز ترمذی حدیثی روایت کرده است و حکم
او نزد جمهور نیز همین است که گفته شد وعن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما عمل ابن آدم من عمل يوم النحر احب الى الله من اهراق الدم نکرد آدمی هیچ کار
روز نحر دوست داشته شده تر از ریختن خون یعنی تضحیه و اگرچه ثمن اضحیه را تصدق کند ثواب وی با ضحیه نرسد الا دین روز تضحیه افضل از تصدق است هر چند گوشت آنرا تصدق نکند اگرچه تصدق
بثلث مستحب است و این چنان است که آفاقی را در مکه طواف افضل است از نماز وانه ليأتي يوم القيامة بقرونها واشعارها واظلافها و بدرستیکه آن جانور خون ریخته شده می آید به

شاخهای ایشان و مویهای ایشان و ظلف سم شکافته را گویند چون سم گاو و گوسپند و امثال آن یعنی می آید به میزان اعمال و گران میکرداند میزان را وان الدم لیقع من الله
تعالی بمکان قبل ان یقع بالارض و بدرستی که خون قربانی می افتد نزد خدا در مرتبه قبول پیش از آنکه افتد بر زمین فطیبوا بها نفسا پس خوش حال کردانید بدان نفس را یا خوش شوید
بدان از روی نفس وطیبوا بتشدید و تخفیف از تطییب وطیب هر دو روایت است معنی اول بر وجه اول و ثانی بر ثانی رواه الترمذی وابن ماجة وعن ابی هریرة قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ما من ایام احب الی الله ان یتعبد له فیها من عشر ذی الحجة نیست هیچ روزها که دوست داشته تر باشد نزد خدا عبادت کردن مر خدا را
در آن روزها از ده ذی الحجه یعنی عبادت کردن درین ده محبوب تر است از عبادت در روزهای دیگر هر عمل که باشد خصوصا التضحیه که فاضل تر و محبوب تر از عملهای دیگر است یعدل
صیام کل یوم فیها بصیام سنة برابر است روزه هر روز دران روزها بروزه یک سال وقیام کل لیلة منها بقیام لیلة القدر و برابر است برخاستن وگزاردن نماز هر شب
از شبهای آن روزها بنماز شب قدر و علما را اختلاف است در افضلیت عشر ذی الحجه و عشر رمضان مختار آنست که روزهای عشر ذی الحجه افضل است از جهت وجود روز عرفه در وی و شبهای
عشره رمضان افضل است بسبب وجود شب قدر دران فتدبر رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی اسناده ضعیف و گفته است ترمذی اسناد این حدیث
ضعیف است الفصل الثالث عن جندب بن عبد الله صحابی بجلی است کنیت وی ابو عبد الله و گاهی جندب بن سفیان نیز گویند نسبت بجد وی و البجلی و علقی و سلمی
گویند نخست در کوفه بود و پس به بصره رفت و از آنجا نیز آمد و در فتنه ابن الزبیر بعد از چهار سال از آن از عالم رفت روایت میکنند از وی حسن بصری و محمد بن سیرین و غیرهما قال شهدت
الاضحی یوم النحر مع رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت جندب بن عبد الله حاضر شدم روز اضحی که روز نحر است با آن حضرت فلم یعد ان صلی وفرغ من صلوته
وسلم پس تجاوز نکرد و باز نگشت آن حضرت از نماز گزاردن و فارغ شدن از آن و سلام دادن فاذا هو یری لحم اضاحی قد ذبحت قبل ان یفرغ من صلوته پس ناگاه
آن حضرت می بیند گوشت قربانیها را که بتحقیق ذبح کرده شده اند پیش از آنکه فارغ کرد از نماز خود فقال من کان ذبح قبل ان یصلی او نصلی پس گفت آن حضرت کسی که
ذبح کرده است پیش از آنکه نماز کرده شود یا پیش از آنکه نماز بگزارد آن حضرت یا پیش از آنکه ما نماز بگزاریم شک راوی است که یصلی یا است مجهولا و معلوما یا نصلی بنون فلیذبح مکانها
اخری پس باید که ذبح کند بجای وی اضحیه دیگر را وفی روایة و در روایتی اینچنین آمده است قال گفت جندب صلی النبی صلی الله علیه وسلم یوم النحر ثم خطب
ثم ذبح نماز گزارد آن حضرت روز نحر پس خطبه خواند پس ذبح کرد وقال و گفت من کان ذبح قبل ان یصلی او نصلی فلیذبح مکانها اخری ومن لم یذبح فلیذبح
باسم الله و کسی که ذبح نکرده است پیش از نماز پس باید که ذبح کند بنام خدا یعنی درست است ذبح وی که بکند متفق علیه وعن نافع ان ابن عمر قال الاضحی یومان بعد یوم
الاضحی قربانیها دو روز است بعد از روز عید اضحی جمع اضحاة است که لغت است در اضحیه پس تضحیه جائز است در سه روز روز عید و دو روز دیگر بعد وی یازده و دوازده و این مذهب
ما است و مذهب مالک و احمد و نزد شافعی سه روز است بعد از روز عید در هدایه گفته است که دلیل است ما را آنچه روایت کرده شده است از عمر و علی و ابن عباس رضی الله
عنهم که ایشان گفته اند ایام نحر سه است افضل آن روز نخستین است و بی شک آنرا از حضرت شنیده و گفته اند زیرا که رای واجتهاد را در مقادیر دخلی نیست و اگر در اخبار تعارضی و تخالفی
باشد اختیار اقل کردیم از جهت احتیاط رواه مالک وقال بلغنی عن علی ابن ابی طالب رضی الله عنه مثله وعن ابن عمر قال اقام رسول الله صلی الله
علیه وسلم بالمدینة عشر سنین یضحی اقامت کرد آن حضرت بمدینه ده سال تضحیه میکرد ظاهر از این عبارت آن است که تضحیه در مدت ده سال بود اما ارباب سیر گفته
کرده اند که شرعیت اضحی در سنه ثانیه است فتدبر رواه الترمذی وعن زید ابن ارقم قال قال اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت زید بن ارقم که
از مشاهیر صحابه است که گفتند اصحاب آن حضرت یا رسول الله ما هذه الاضاحی چیست این قربانیها و چیست اصل آن قال گفت آن حضرت سنة ابیکم ابراهیم
این اضاحی سنت پدر شما است که ابراهیم است علیه السلام قالوا فما لنا فیها گفتند صحابه پس چیست ما را در آن از اجر و ثواب یا رسول الله قال بکل شعرة حسنة گفت
مقابل هر موی نیکی است و این در معز و بقر است که موی دارند قالوا فالصوف گفتند پس ثواب در آنچه پشم دارد چنانکه ضان و ابل چیست یا رسول الله قال بکل شعرة من
الصوف حسنة گفت در مقابل هر موی از پشم حسنه است اینجا معلوم میشود که شعر در صوف نیز استعمال میکنند رواه احمد وابن ماجة باب العتیرة عتر بکسر عین و عتیره بر
وزن ذبیحه گوسپند قربانی جاهلیت است که در ماه رجب برای بتان ذبح کردندی و در ابتدای اسلام نیز میکردند بعد از آن منسوخ شد توربشتی گفته که بسیاری از علما عتیره را نکره داشته
اند و نفی مشروعیت آن میکنند از جهت حدیث ابی هریره که بیاید و بعض مباح میدارند و بود ابن سیرین که ذبح میکرد عتیره در ماه رجب و آنها که تجویز میکنند میگویند که نهی مخصوص
است بصنع جاهلیت که برای بتان میکردند اما مسلمان که برای خدا ذبح کنند تنگ نیست کار بر وی و دلالت میکند برین حدیث نبیشه که روایت کرده است آنرا ابو داود گفت
مردی یا رسول الله ما عتیره میکردیم در جاهلیت در ماه رجب اکنون چه میفرمائی ما را فرمود ذبح کنید برای خدا در هر ماه که باشد انتهی الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله
عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا فرع ولا عتیرة نیست فرع بفتح فا و را ولا عتیرة و نیست عتیره قال گفت راوی والفرع اول نتاج کان ینتج لهم فرع اول بچه که
زائیده شد از ناقه یا غنم برای ایشان کانوا یذبحونه لطواغیتهم بودند ایشان که ذبح میکردند ایشان آنرا برای بتان خود والعتیرة فی رجب و عتیره آنچه ذبح میکنند
در رجب متفق علیه این حدیث دلیل نفی و حرمت عتیره است الفصل الثانی عن مخنف بکسر میم و سکون خای معجمه و فتح نون و فا ابن سلیم بضم سین و فتح لام صحابی
است والی کرده شده بود او را امیر المومنین علی رضی الله عنه بر اصفهان روایت کرده است از ان حضرت حدیث اضحیه و عتیره قال کنا وقوفا مع رسول الله صلی الله علیه

وسلم بعرفة فسمعته يقول گفت بوديم با وقوف كننده با آن حضرت در روز عرفه پس شنيدم من آن حضرت را كه ميگويد يا ايها الناس ان على كل اهل بيت فى كل
عام اضحية وعتيرة اى مردمان بدرستيكه بر اهل خانه هر سال اضحيه وعتيره است هل تدرون ما العتيرة آيا مى دانيد كه چيست عتيره هى التى تسمونها الرجبية
عتيره آنست كه مى ناميد شما آنرا رجبيه بجهت ذبح او در ماه رجب رواه الترمذى وابو داؤد والنسائى وابن ماجة وقال الترمذى هذا حديث غريب
ضعيف الاسناد وقال ابو داؤد والعتيرة منسوخة وگفته است ابو داؤد كه عتيره منسوخ است وتورپشتى در نسخ وى سخن كرده است كه خطبهٔ آن حضرت بعرفه در حجة الوداع
بوده وآن پيش از فوت آن حضرت بدو سه ماه بود كه ثابت كرد نهى را بعد از ان والله اعلم الفصل الثالث عن عبد الله ابن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم امرت بيوم الاضحى عيد جعله الله لهذه الامة گفت آن حضرت امر كرده شده ام بروز اضحى در حاليكه آن عيديست كه گردانيده است آنرا خداى تعالى براى اين
امت قال له رجل گفت مر آن حضرت را مردى يا رسول الله ارأيت ان لم اجد الا منيحة انثى خبر ده مرا اگر نيابم من مگر منيحه كه انثى است افاضحى بها آيا پس قربانى
كنم بوى ومنيحه بحاى مهمله بر وزن كريمه از منح است بمعنى عطا وعرب را عادت بود كه ناقهٔ شيردار يا غنم شيردار را بمحتاجان ميدادند كه شير وى ملكه پشم وى وولد وى تا مدتى كه تعيين
باشد منتفع شوند وبعد از قضاى حاجت باز گردانيده بدهند واز تقييد بانثى معلوم ميشود كه ذكر را نيز منيحه ميگويند وتاى او مثل تاى حمامه خواهد بود كه بر نر نيز اطلاق ميكنند يا اينكه
قيد اتفاقى است براى تاكيد آورده يعنى كه انتفاع در وى بيشتر است پس گفت اگر جز منيحه نداشته باشم آيا او را هم تضحيه كنم قال لا فرمود آن حضرت مكن ولكن خذ
من شعرك واظفارك وليكن بگير از موى خود وناخنان خود وتقص شاربك ومبرى وكوتاه ميكنى بروتهاى خود را وتحلق عانتك وميسترى موى زهار خود را
فذلك تمام اضحيتك عند الله تعالى پس آن تمام افعال قربانى تست ودر حكم قربانى است در اجر وثواب نزديك خداى تعالى رواه ابو داؤد والنسائى باب
صلوٰة الخسوف مشهور در لغت استعمال خسوف در قمر وكسوف در شمس است ورواة احاديث بعض بكاف روايت كرده اند در هر دو وبعض بخا در هر دو وجماعه بخا در قمر
وبكاف در شمس واحاديث كه مذكور است در باب ومجر است از فعل آن حضرت صلى الله عليه وسلم همه در كسوف شمس است جز حديث ثانى كه محتمل است وشيخ در شرح خود آنرا بر خسوف
قمر حمل كرده وجزم ميكند كه در حديث ابن عباس واقع شده كه ان الشمس والقمر آيتان من آيات الله فاذا رأيتم ذلك فاذكروا الله ودر حديث عائشه فادعوا الله وكبروا وصلوا و
تصدقوا اما فعل آن حضرت درين دو حديث معلوم نشده وشيخ ابن الهمام از دارقطنى از حديث ابن عباس آورده كه آن حضرت در كسوف شمس وقمر ميگزارد هشت ركعات در
چهار سجدات واز حديث عائشه نيز آورده كه آن حضرت ميگزارد در كسوف شمس وقمر چهار ركعات وچهار سجدات وليكن در اسناد اين هر دو حديث مقال است والله اعلم ونزديك
نزد ما صلوٰة كسوف شمس دو ركعت است بجماعت در صورت نفل در هر ركعت يك ركوع چنانكه معتاد است در نماز بى خطبه ودر خسوف قمر جماعت نيست هر يكى بنفس خود تنها
ميگزارد ونزد شافعى براى هر دو جماعت وخطبه ودو ركوع در هر ركعت بروجه مذكور در حديث ابن عباس همچنين نزد امام احمد در مشهور از مذهب وى وجائز است نزد اكثر اصحاب وى
تنها نيز وبركوع واحد وبى خطبه ودليل براى ما حديث ابن عمر است كه ناطق است بآنچه مذهب ماست وحال انكشاف مر رجال را كه در صف پيش ايستاده اند از نساء وصبيان
كه موقف ايشان صف پسين است پس روايت ايشان راجح تر باشد كذا فى الهداية وشيخ ابن الهمام احاديث آورده بروايات صحيحه وحسنه كه مثبت مذهب حنفيه اند وتكلم كرده اند
بر احاديث تعدد ركوع كه در انها اضطراب كرده اند واز ان بعض دو ركوع روايت كرده اند وبعض سه وبعض چهار وبعض پنج پس واجب شد كه گزارده شود بر وجهى كه معهود
است وموافق است مر روايات اطلاق را مثل قول آن حضرت صلى الله عليه وسلم فاذا كان ذلك فصلوا وبجهت همين اضطراب كثير گفته اند بعض از مشايخ ما كه سبب آن شايد
است كه بجهت كثرت ازدحام اهل صفوف پسين را افتاده وظاهر آنست كه كسوف در زمان آن حضرت جز يكبار واقع نشده وهمچنين تعدد وقوع آنرا روايت نكرده ووقوع آن تعدد
در مدت ده سال بعيد وخلاف عادت است وليكن قول صاحب هدايه كه حال انكشاف است مر رجال را بر تقديرى تمام است كه غير عائشه از رجال كسى موافق وى روايت نكرده
باشد والله اعلم بحقيقة الحال الفصل الاول عن عائشة رضى الله عنها قالت ان الشمس خسفت على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت
عائشه كه آفتاب گرفت در زمان آن حضرت يعنى بعد از هجرت در مدينه فبعث مناديا پس برانگيخت نداكننده وآواز دهنده را كه فرياد كرد الصلوٰة جامعة پس جمع شدند
مردم فتقدم پس پيش رفت آن حضرت براى امامت فصلى اربع ركعات فى ركعتين پس بگزارد آن حضرت چهار ركوع در دو ركعت در هر ركعت دو ركوع چنانكه صورت آن
بيايد بر خلاف معهود كه در هر ركعت يك ركوع ميباشد واربع سجدات چنانكه معهود است قالت عائشة ما ركعت ركوعا قط ولا سجدت سجودا قط كان اطول
منه گفت عائشه ركوع نكرده ام من هيچ ركوعى را هرگز وسجده نكردم هيچ سجده را هرگز كه درازتر باشد ازين ركوع وسجود كه در نماز خسوف كردم كه اين از همه درازتر بود متفق عليه
وعنها قالت جهر النبى صلى الله عليه وسلم فى صلوٰة الخسوف بقراءته گفت عائشه بلند خواند آن حضرت در نماز خسوف قرأت خود را يعنى خسوف قمر كذا
قال الشيخ فى شرحه وگويا كه ثابت شده است روايت آن والا استعمال خسوف در شمس نيز آمده است چنانكه معلوم شد والله اعلم متفق عليه وعن عبد الله بن عباس
قال انخسفت الشمس على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فصلى رسول الله صلى الله عليه وسلم والناس معه گفت ابن عباس گرفت آفتاب
در زمان آن حضرت همچنين است در روايت بخارى ودر روايت مسلم انكسفت ودر شرح السنة خسفت پس نماز گزارد آن حضرت ونماز گزاردند مردم با وى يعنى آن حضرت امامت كرد و
ايشان اقتدا كردند بوى فقام قياما طويلا نحوا من قراءة سورة البقرة پس قيام كرد آن حضرت قيام دراز نزديك از قرأت سورهٔ بقره يعنى آن مقدار زمان كه در وى سورهٔ بقره

بخواند و از اینجا بیقین معلوم میشود که سورۂ بقره خوانده باشد والله اعلم ثم رکع رکوعا طویلا پس رکوع کرد رکوعی دراز و در بعض روایات آمده که مانندی از قیام ثم رفع پس برداشت
سر از رکوع فقام قیاما طویلا وهو دون القیام الاول پس ایستاد ایستادنی دراز و این ایستادن فرود قیام اول بود و دون بمعنی قریب نیز می آید از ین حدیث معلوم نشد که در قیام دوم
قرأت کرد یا تسبیح خواند ظاهر ثانی است والله اعلم ثم رکع رکوعا طویلا بعد از آن باز رکوع کرد بار دوم رکوعی دراز وهو دون الرکوع الاول و این رکوع دوم فرود یا قریب رکوع نخستین
بود ثم رفع رأسه پس برداشت سر از رکوع دوم ثم سجد پس سجده کرد یعنی دو سجده چنانکه معهود است در سجده و جلسه اینجا بیان طویل نکرد ثم قام قیاما طویلا وهو دون
القیام الاول پس تمام کرد قیامی طویل برای رکعت دوم و این قیام فرود یا قریب با قیام اول بود که در رکعت اولی کرده بود ثم رکع رکوعا طویلا وهو دون الرکوع الاول پس
رکوع کرد در رکعت دوم رکوعی دراز و این رکوع دون رکوع اول بود که در رکعت اولی کرده بود ثم رفع فقام قیاما طویلا وهو دون القیام الاول پس ایستاد ایستادنی دراز و این
ایستادن دون ایستادنی بود که درین رکعت ثانیه کرده بود ثم رفع ثم سجد پس سر برداشت سر پس دو سجده کرد ثم انصرف پس برگشت از نماز یعنی بعد از تشهد و تسلیم و ذکر نکرد این را از
جهت ظهور وقد تجلت الشمس و حال آنکه بتحقیق آشکارا و روشن شد آفتاب فقال ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله پس گفت آن حضرت که آفتاب و ماه دو
نشان اند از نشانهای که دلالت میکنند بوجود خود و خسوف و کسوف خود بر کمال قدرت و سلطنت باری تعالی موجب عبرت اند اهل دانش را که در یک ساعت با آن نورانیت و
ابهت مظلم و مکسوف شد همچنین فادر است وی تعالی والعیاذ بالله که نور علم و ایمان از آدمیان کسف کند و تاریک گرداند لا یخسفان لموت احد ولا لحیوته نمیگیرند از
جهت حیات کسی و نه از جهت ممات کسی این دفع است مر اعتقاد اهل جاهلیت را که خسوف و کسوف بسبب حادثۂ عظیم مانند موت شخصی بزرگ و ضرر عام پیدا شود و در آن روز موت
ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز اتفاق افتاده و میگفتند مردم که مگر بجهت آن باشد و از ین جا معلوم شد که اعتقاد اهل جاهلیت در موت عظیم و ضرر عام بود و سیر کرد حیات
با وی بجهت استتباع و استطراد موت باشد والله اعلم فاذا رأیتم ذلک فاذکروا الله پس چون ببینید شما خسوف را پس ذکر کنید خدا را قالوا گفتند صحابه یا رسول الله رأیناک
تناولت شیئا فی مقامک هذا دیدیم ترا که گرفتی تو چیزی را یا قصد گرفتن آن کردی در جای ایستادن تو که این است یعنی در اینجا که نماز میگزاردی یا در اینجا پند و نصیحت میکردی ما را نیز دیگر
آن حضرت بعد از نماز خطبه نیز خواند چنانکه در احادیث آمده است ثم رأیناک تکعکعت پس دیدیم که باز ایستادی و پس آمدی فقال انی رأیت الجنة فتناولت منها عنقودا
گفت آن حضرت بدرستیکه دیدم بهشت را پس گرفتم از بهشت خوشه را در صراح گفته عنقود خوشۂ انگور و ظاهر مراد آنست که قصد گرفتن آن کردم بقرینۂ قول وی صلی الله علیه وسلم ولو اخذته
لاکلتم منه ما بقیت الدنیا و اگر میگرفتم آن را هر آئینه میخوردید شما از وی تا مدت بقای دنیا مراد آنست که گرفتم برای خود و اگر میگرفتم برای شما و میدادم شما را میخوردید شما از آن
باین طور که هر دانه که از آن میخورد دیدید دانه دیگر بجای آن پیدا میشد چنانکه خاصیت میوه های بهشت است و مانند زیادت طعام و تمر و در غیر معجزۂ آن حضرت صلی الله علیه وسلم ورأیت
النار فلم ار کالیوم منظرا قط افظع و دیدم آتش را پس ندیدم هیچ منظر را مثل منظری که امروز دیدم هرگز شنیع تر و رسوا تر ورأیت اکثر اهلها النساء و دیدم بیشترین اهل آتش زنان را
فقالوا بم پس گفتند صحابه بسبب چه چیز زنان بیشترین اهل آتش اند یا رسول الله قال بکفرهن گفت آن حضرت بسبب کفر ایشان قیل یکفرن بالله گفته شد آیا بسبب آنکه کفر میورزند
بخدا قال گفت یکفرن العشیر کفران نعمت میکنند زوج را ویکفرن الاحسان و کفران میکنند نیکی را از هر که باشد لو احسنت الی احدٰهن الدهر اگر نیکی کنی تو بسوی یکی از ایشان
تمام روزگار ثم رأت منک شیئا پس ببیند یکی از ایشان از تو اندک چیزی از بدی قالت ما رأیت منک خیرا قط میگوید ندیدم از تو هیچ نیکی هرگز متفق علیه وعن
عائشة نحو حدیث ابن عباس روایت است از عائشه مانند همین حدیث ابن عباس وقالت و گفته است عائشه ثم سجد پس سجده کرد آن حضرت و زیادت کرده است
عائشه بر این عبارت را که فاطال السجود پس دراز کرد سجود را و نیز زیادت کرده است خطبه و دعا و تکبیر و صلوٰۃ و تصدق و زیادات دیگر را که بیاید ثم انصرف وقد انجلت الشمس
پس برگشت آن حضرت از نماز و حال آنکه بتحقیق آشکارا شد آفتاب فخطب الناس پس خطبه کرد آن حضرت مردم را فحمد الله واثنی علیه پس سپاس گفت خدا را و ستایش کرد بر وی
ثم قال پس گفت ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله لا یخسفان لموت احد ولا لحیوته فاذا رأیتم ذلک فادعوا الله وکبروا پس چون ببینید آن را پس
دعا کنید خدا را و بزرگی یاد کنید وصلوا وتصدقوا و نماز بگزارید و تصدق کنید ثم قال پس گفت یا امة محمد والله ما من احد اغیر من الله ان یزنی عبده او
تزنی امته ای امت محمد بخدا سوگند نیست هیچ یکی غیرت ناک تر از خداوند که زنا کند غلام وی یا زنا کند داه وی و معنی غیرت کراهت شخص است اشتراک غیر وی را در چیزی که حق او است
و مراد بغیرت خدا کراهت مخالفت امر و نهی وی و غیرت وی تعالی در همه معاصی است و ذکر زنا بطریق تمثیل است و تخصیص ذکر وی بجهت زیادت غیرت است در وی یا امة
محمد والله لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا ولبکیتم کثیرا ای امت محمد بخدا سوگند اگر میدانستید شما آنچه میدانم من از احوال آخرت و اهوال قیامت و صفات جلالیه حق و احکام
قهریه وی تعالی و تقدس هر آئینه کم میخندید و بسیار میگریستید متفق علیه وعن ابی موسی قال خسفت الشمس فقام النبی صلی الله علیه وسلم فزعا گفت ابو موسی
اشعری گرفت آفتاب پس برخاست آن حضرت ترسان یخشی ان تکون الساعة در حالی که میترسید از پیدا شدن قیامت یعنی چنان ترسید که گویا که قیامت برپا خواهد شد و
این از تخییل راوی است و تمثیل است والا آن حضرت عالم است بآنکه تا وی در میان مردم است قیامت قائم شدنی نیست و هنوز آن مواعید که حق سبحانه با وی کرده تمام کرده
نشده فاتی المسجد پس آمد آن حضرت در مسجد فصلی باطول قیام و رکوع وسجود ما رأیته قط یفعله پس نماز گزارد بدرازترین قیام و رکوع و سجود که ندیدم من
آن حضرت را هرگز که میکرد آن را و قال هذه الآیات التی یرسل الله لا تکون لموت احد ولا لحیوته ولکن یخوف الله بها عباده و گفت این نشانها که میفرستد

و رکع رکوعا طویلا وهو دون الرکوع الاول پس رکوع کرد رکوع طویل و آن دون رکوع اول بود که درین رکعت کرده بود

استعالی نمی باشد از جهت موت هیچ یکی و نه از جهت حیات وی ولیکن میترساند خدای تعالی بدان بندگان خود را بقصدت بر تغییر حالت و سلب نعمت و حلول نقمت و نزول بلیت احوال
ما اسعیا نچه سابقا تقریر کردیم فاذا رأیتم شیئا من ذلک فافزعوا الی ذکره ودعائه واستغفاره پس چون ببینید شما چیزی را از آن پس بترسید از خدا و پناه جوئید بسوی ذکر وی
و دعا و استغفار وی وفی الصراح فزع بالتحریک ترس و پناه جستن متفق علیه وعن جابر قال انکسفت الشمس فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم
یوم مات ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت جابر بگرفت آفتاب در زمان آن حضرت در روز موت ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه وسلم که از ماریه قبطیه
که در مدینه سنه ثمان متولد شده بود و در سنه عشر در مدت رضاع از عالم رفت و مردم میگفتند که گرفتن آفتاب بسبب موت اوست فصلی بالناس ست رکعات پس گزارد بمردم
شش رکوع یعنی در هر رکعت سه رکوع باربع سجدات بچهار سجده و در هر رکعت دو سجده چنانکه معهود است رواه مسلم و در روایات آمده است که موت ابراهیم روز عاشورا یا
دهم ربیع الاول بود و درین رد است مر قول منجمین را که میگویند گرفتن آفتاب نمیباشد مگر در [illegible] روز آخر ماه نعم عادت چنین است و این بر خلاف عادت بود و اگر گویند در غیر این
روز محال است این سخن باطل است ان الله علی کل شیء قدیر وعن ابن عباس قال صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم حین کسفت الشمس ثمان رکعات گزارد
آن حضرت هنگام گرفتن آفتاب هشت رکوع یعنی در هر رکعت چهار رکوع فی اربع سجدات در چهار سجده وعن علی مثل ذلک و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز مانند این
مروی است یعنی ایشان نیز روایت کرده اند که آن حضرت اینچنین گزارد یا از ایشان نیز آمده است که همچنین گزاردند رواه مسلم وعن عبد الرحمن بن سمرة از اولاد عبد شمس بن
عبد مناف است و کنیت وی ابو سعید عبشمی گویند نسبت بعبد شمس و نام اصلی وی عبد الکعبه بود آن حضرت عبد الرحمن نام کرد اسلام آورد در روز فتح و بود از طلقا و فتح کرد سجستان و کابل را
عثمان رضی الله عنه قال کنت ارتمی باسهم لی بالمدینة فی حیوة رسول الله گفت بودم من که تیر اندازی میکردم تیرهای که بود مرا مدینه در حیات پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم اذ کسفت الشمس ناگاه گرفت آفتاب فنبذتهن پس انداختم تیرها را از دست فقلت والله لانظرن الی ما حدث لرسول الله پس گفتم بخدا سوگند
هر آئینه نظر کنم و ببینم حالیکه نو پیدا شد مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فی کسوف الشمس در گرفتن آفتاب یعنی ببینم که آن حضرت چه حال دارد و چگونه است درین وقت قال گفت
عبد الرحمن بن سمرة فاتیته وهو قائم فی الصلوة پس آمدم آن حضرت را و حال آنکه وی ایستاده است در نماز رافع یدیه بردارنده است هر دو دست خود را فجعل
یسبح ویهلل ویکبر ویحمد ویدعو پس شروع کرد در تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و دعا حتی حسر عنها تا آنکه دور کرده شد و بر داشته شد از آفتاب کسوف فلما حسر
عنها پس هنگامیکه دور کرده شد از آفتاب کسوف قرأ سورتین خواند آن حضرت دو سوره را وصلی رکعتین و گزارد دو رکعت و تمام کرد آن را صورتش چنانکه طیبی ذکر کرده آنست
که در آمد آن حضرت در صلوة و ایستاد در قیام اول و تطویل کرد در تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و دعا تا آنکه رفت خسوف بعد از آن خواند قرآن و رکوع و سجود کرد و نیز بایستاد در رکعت ثانیه و
خواند دروی قرآن و رکوع و سجود کرد و تشهد خواند و سلام داد فافهم رواه مسلم فی صحیحه عن عبد الرحمن بن سمرة وکذا فی شرح السنة عنه وفی نسخ المصابیح
عن جابر بن سمرة اگرچه صاحب مصابیح ذکر صحابی عادت ندارد اما اینجا ذکر جابر بن سمرة کرده است و مؤلف از عبد الرحمن بن سمرة آورد و تائید کرد آن را بروایت مسلم و شرح
السنة که آن نیز از صاحب مصابیح است و هم از جهت تاکید و تائید خود رواه مسلم فی صحیحه گفت و اگرنه ذکر فی صحیحه حاجت نیست کما لا یخفی وعن اسماء بنت ابی بکر رضی الله
عنهما قالت لقد امر النبی صلی الله علیه وسلم بالعتاقة فی کسوف الشمس بتحقیق امر کرد آن حضرت بآزاد کردن بنده در گرفتن آفتاب و عتاقت بفتح عین بمعنی
اعتاق است رواه البخاری

الفصل الثانی

عن سمرة بن جندب قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی کسوف لا نسمع له صوتا
گفت سمرة بن جندب نماز گزارد با ما آن حضرت در گرفتن آفتاب در حالی که نمی شنویم ما مر آن حضرت را آواز یعنی قراءت پست خواند و شیخ در شرح خود گفته که مذهب شافعیه اخفای
قرأت است در صلوة کسوف الشمس از جهت بودن وی نهاریه انتهی و ازین جهت حمل کرد شیخ در حدیث عائشه که حدیث دوم باب است خسوف را بر گرفتن قمر که گفت جهر کرد پیغمبر
صلی الله علیه وسلم در صلوة خسوف قراءت را و همین است قول ابی حنیفه و نزد صاحبیه جهر است و بروایتی قول محمد مثل قول ابی حنیفه است زیرا که آن را از مثبت نوافل میگزارند
چنانکه گذشت رواه الترمذی وابوداود والنسائی وابن ماجه وعن عکرمة قال قیل لابن عباس ماتت فلانة بعض ازواج النبی صلی الله
علیه وسلم عکرمه که مولای ابن عباس است و یکی از فقهای مکه و تابعین اوست و شعبی گفته هیچ یکی ندیدم که اعلم بود بکتاب الله از عکرمه اصل وی از بربر است گفت که گفته شد مر ابن عباس
را که مرد فلان زن که بعضی از ازواج مطهره آن حضرت است و مراد ازین فلانه صفیه است رضی الله عنها فخر ساجدا پس بر روی افتاد ابن عباس سجده کنان فقیل له
تسجد فی هذه الساعة پس گفته شد مر ابن عباس را آیا سجده میکنی درین ساعت یعنی بی وجود موجب سجده و سجده بی موجب ممنوع است کذا فی شرح الشیخ و تواند که
وقت کراهت نماز باشد و قیاس کرده باشند سجده را بر نماز و تواند که مراد بسجده نماز باشد چنانکه بعض علما در سجده شکر بدان تاویل کرده اند فافهم فقال پس گفت ابن عباس
قال رسول الله گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا رأیتم آیة فاسجدوا وقتی که ببینید شما نشانی از نشانهای نزول بلایا و محن که میترساند خدای تعالی
بندگان را بدان پس سجده کنید برای تضرع و استغفار و استغاثه وای آیة اعظم من ذهاب ازواج النبی و کدام آیت است بزرگتر و شدیدتر و ترساننده تر از رفتن
ازواج پیغمبر صلی الله علیه وسلم از عالم زیرا که ایشان را افضل صحبت است با فضل خاص زوجیت و اختلاط و ارتباط که هیچکس از صحابه را آن نیست پس در رفتن ایشان ذهاب
برکت و خیر کثیر باشد یا آنکه برفتن ایشان رفتن علمی است که متفرد بودند ایشان بدان از علم باحوال درونی آن حضرت صلی الله علیه وسلم رواه ابوداود والترمذی الفصل

الثالث عن ابي بن كعب قال انكسفت الشمس على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فصلى بهم فقرأ سورة من الطول گرفت آفتاب در زمان آن حضرت
پس خواند سوره را از سورهای دراز طول بضم طا و فتح واو مخففه جمع طولی بر وزن طوبی مونث اطول كذا في القاموس و در بعضی نسخ بكسر طا نوشته و وجه آن ظاهر نیست وركع خمس ركعات
و ركوع كرد پنج ركوع درین ركعت وسجد سجدتين و سجده كرد دو سجده چنانكه معهود است ثم قام الى الثانية پستر ایستاد بسوی ركعت ثانیه فقرأ پس خواند سورة من
الطول ثم ركع خمس ركعات پستر ركوع كرد پنج ركوع درین ركعت نیز وسجد سجدتين و سجده كرد دو سجده ثم جلس كما هو مستقبل القبلة يدعو پستر نشست آن
بعد از نماز چنانكه بود مستقبل قبله در حالیكه دعا میكند حتى انجلى كسوفها تا آنكه آشكارا و روشن شد و زائل گشت گرفتن آفتاب رواه ابو داؤد وعن نعمان بن بشير قال
كسفت الشمس على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فجعل يصلي ركعتين ركعتين پس شروع كرد در گزاردن نماز دو دو ركعت اقبال دارد كه دو ركعت گزارد و چون
منجلی نشد آفتاب دو ركعت دیگر گزارد و يسأل عنها و سوال میكند از آفتاب و كسوف وی از مردم یا دعا و سوال میكند از پروردگار تعالی حتى انجلت الشمس تا آنكه روشن شد آفتاب
رواه ابو داؤد وفي رواية النسائي ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى حين انكسفت الشمس مثل صلوتنا يركع ويسجد آنحضرت گزارد هنگامیكه گرفت
آفتاب مانند نماز ما كه ركوع میكند وسجود میكند یعنی بی تكرار ركوع و این حدیث دلیل حنفیه است و امثال این حدیث بسیار است كه شیخ ابن الهمام ذكر كرده است وله في اخرى
ان النبي صلى الله عليه وسلم خرج يوما مستعجلا الى المسجد وقد انكسفت الشمس و مر نسائی را در روایت دیگر این است كه آن حضرت بیرون آمد یعنی از خانه شتابان
بسوی مسجد و حال آنكه بتحقیق گرفته بود آفتاب فصلى حتى انجلت پس بگزارد نماز تا آنكه بگشاد و روشن شد آفتاب درین حدیث مطلق صلوة واقع شده بی خصوصیات دیگر از طول ركوع
و تكرار آن ثم قال ان اهل الجاهلية كانوا يقولون ان الشمس والقمر لا ينخسفان الا لموت عظيم من عظماء اهل الارض پستر گفت آن حضرت بودند اهل جاهلیت كه می گفتند كه
آفتاب و ماه نمیگیرد الا بسبب مردن بزرگی از بزرگان اهل زمین وان الشمس والقمر لا ينخسفان لموت احد ولا لحيوته و همچنین نیست كه اهل جاهلیت میگویند ولكنهما خليقتان من
خلقه بلكه آفتاب و ماه هر دو مخلوقند از پیدایش حق تعالی يحدث الله في خلقه ما يشاء نو پدید می آرد خدای تعالی در مخلوقات خود هر چه میخواهد فايهما انخسف فصلوا پس هر كدام
از آفتاب و ماه كه بگیرد پس نماز بگزارید حتى ينجلي او يحدث الله امرا تا آنكه روشن كرده هر كدام یا نو پدید آرد خدای تعالی امری یعنی عذابی را یا قیامت را باب في سجود الشكر
وهذا الباب خال عن الفصل الاول والثالث اختلاف كرده اند علما در سجده تنها بیرون نماز كه آیا جائز و مسنون و موجب تقرب بدرگاه الهی است یا نه بعض گفته اند كه آن
بدعت است و حرام و در شرع آنرا اصلی نیست و برین بنا میكنند حرمت سجدتین بعد الوتر را و نزد بعض جائز و مشروع باكراهت و تفصیل كلام آنست كه سجده خارج صلوة چند قسم است یكی
سجده سهو و آن در حكم سجده صلوة است دوم سجده تلاوت و درینجا خلافی نیست سوم سجده مناجات بعد از نماز و ظاهر كلام اكثر علما آنست كه مكروه است چهارم سجده شكر حصول
نعمت و دفع بلیت و درینجا اختلاف است نزد امام شافعی و امام احمد سنت است و قول محمد نیز همین است و در و د احادیث و آثار در وی بسیار است و نزد امام ابی حنیفه و مالك
مكروه است و ایشان میگویند كه نعم الهی تعالی لا تعد ولا تحصی است بنده عاجز است از ادای شكر آن پس تكلیف بآن اگر چه بطریق سنیت و استحباب باشد مودی بتكلیف ما لا يطاق
ولیكن آنانكه قائلند میگویند كه مراد نعمتهای متجدده حادثه اند كه احیانا واقع میشوند نه دائما و ثابتا مثل وجود و توابع و لوازم آن و از آن حضرت مرویست كه نزد وصول خبر قتل ابی جهل لعین سجده
كرد و ابو بكر صدیق رضی الله عنه بقتل مسیلمه كذاب و علی مرتضی كرم الله وجهه بقتل ذی الثدیه خارجی و كعب بن مالك ببشارت قبول توبه او از تخلف غزوه تبوك و قصه وی از احادیث
نصص است در شرح سفر السعاده آنرا ذكر كرده ایم و اینجا قسمی دیگر است از سجده كه آنرا سجده تحیت گویند و رخصتی در ان در بعض روایات فقهیه آمده است والله اعلم الفصل
الثاني عن ابي بكرة ابو بكره تبا در آخر كه صحابی مشهور است و احوال وی و وجه تسمیه وی باین اسم در مواضع نوشته شده است قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
اذا جاءه امر سرور او بسر به بود آن حضرت چون می آمد او را امری از امور كه موجب سرور و شادیست او یسر به شك راویست كه بجای سرورا یسر به بلفظ مجهول گفته یعنی
امری كه خوشحال و شاد كردانیده میشد آن حضرت بآن امر خر ساجدا شكرا لله تعالى بر روی می افتاد سجده كنان بجهت شكر كردن مر خدای تعالی را رواه ابو داؤد والترمذي
وقال هذا حديث حسن غريب وعن ابي جعفر ان النبي صلى الله عليه وسلم رأى رجلا من النغاشين آن حضرت دید مردی را از نغاشیان فخر ساجدا پس
بر روی افتاد سجده كنان و نغاش و نغاشی بضم نون و تخفیف غین معجمه مرد بغایت كوتاه قامت ضعیف حركت ناقص خلقت پس اگر بی یا است یا و نون جمع است و آخر وی
و اگر بیا ست یا محذوف شده و در بعض نسخ نغاشیین بتشدید غین و تشدید یای اولی نوشته و آنچه از قاموس مفهوم میشود تخفیف غین بی یا و بیا است و از سنت است كه
چون مبتلای را ببیند از خدا عافیت خواهد گوید الحمد لله الذي عافاني مما ابتلاك به و لیكن اگر مبتلا ببلای ظاهر را ببیند مانند مرض و زشت روئی آهسته گوید چنانكه نشنود تا اندا نكشد
و شكسته دل نگردد و اگر فاسقی را ببیند آشكارا گوید تا بشنود و توبه كند و باز آید رواه الدارقطني مرسلا وفي شرح السنة لفظ المصابيح و در شرح السنة لفظ مصابیح است
یعنی این حدیث بلفظیكه در مصابیح مذكور است روایت كرده است و مغایرت لفظی كه مذكور شد دارد وعن سعد بن ابي وقاص قال خرجنا مع رسول الله صلى الله
عليه وسلم من مكة نريد المدينة گفت سعد بن ابی وقاص كه از عشره مبشره است بیرون آمدیم با آن حضرت از مكه در حالی كه میخواهیم مدینه را و میرویم بسوی آن فلما كنا قريبا
من عزوزا نزل ثم رفع يديه فدعا الله ساعة پس هرگاه كه بودیم نزدیك بعزوزا بفتح عین مهمله و سكون زای اولی و فتح واو و زای ثانیه ممدوده یا مقصوره نام موضعیست
میان مكه و مدینه فرود آمد آن حضرت یعنی از ناقه پستر بر داشت هر دو دست خود را پس دعا كرد خدا را ساعتی ثم خر ساجدا فمكث طويلا پستر بر روی افتاد سجده كنان پس مكث كرد

کرد و سجده دراز تم قام پس برخاست فرفع یدیه ساعة پس برداشت هر دو دست خود را ساعتی ثم خر ساجدا پس بر روی افتاد سجده کنان فمکث طویلا ثم قام فرفع یدیه
ساعة ثم خر ساجدا سه بار سجده کرد و برخاست و برداشت دستها را و دعا کرد و ظاهر اصحاب پرسیده باشند که این چه بود یا پیش از پرسیدن ایشان قال انی سألت ربی و
شفعت لامتی گفت بدرستی که من سوال کردم پروردگار خود را و درخواستم آمرزیدن امت خود را فاعطانی ثلث امتی پس داد مرا
سه یک امت مرا و بخشید ایشان را بمن فخررت ساجدا لربی شکرا پس بر روی افتادم سجده کنان مر پروردگار خود را بجهت شکرگذاری این
نعمت ثم رفعت رأسی فسألت ربی لامتی فاعطانی ثلث امتی پس برداشتم سر خود را پس سوال کردم پروردگار خود را از برای آمرزیدن
امت من پس داد مرا سه یک دیگر از امت من فخررت ساجدا لربی شکرا ثم رفعت راسی فسألت ربی لامتی فاعطانی الثلث الآخر پس داد مرا سه
یک دیگر را یا ثلث اخیر را الآخر بفتح خا و کسر آن هر دو خوانده اند فخررت ساجدا لربی شکرا این بود سر سه بار دست بدعا برداشتن و بسجده رفتن شعر چه غم دیوار امت را
که باشد چون تو پشتیبان چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتی بان اینجا اشکالی می آرند که چندین آیات و احادیث در وعید بکبائر وارد شده است که فردا عاصیان را عذاب
خواهد بود و بوقوع خواهد آمد و جواب میگویند که مراد باین دعا شفاعت و اعطای امن از خسف و مسخ و مانند آن است از عذابهای دنیا که بر امتان دیگر واقع شده نه عذاب
آخرت و بعض گویند که مراد امن از خلود و عذاب است و وصول اثر شفاعت آن حضرت بایشان و خروج از نار رواه احمد وابوداود باب الاستسقاء استسقا
در لغت آب خواستن و در شرع نماز یا دعا و سوال باران نزد قحط سال با کیفیت مخصوصه و نزد اکثر ائمه صلوٰة در استسقا سنت است و نزد امام ابوحنیفه استسقا دعا و استغفار و
سوال و تضرع است از جناب کریم رزاق وهاب و استغفار بحکم نص قرآن سبب ادرار امطار است و ایشان میگویند که آنچه واقع شده است از وجوه استسقا در اکثر احادیث
صلوٰة در آن مذکور نیست مگر در وجه واحد و آن نیز بجمیع خصوصیاتش بصحت نرسیده است و آنچه مذکور است همین دعا است و بتحقیق بصحت رسیده که امیر المؤمنین عمر رضی الله
عنه استسقا کرد و اقتصار نمود بر دعا و استغفار و نگزارد نماز و اگر نماز مسنون بودی ترک نکردی و عدم علم عمر آن با عموم بلوی و قرب عهد بزمان نبوت بعید است در
غایت بعد و ترک وی با وجود علم بدان ابعد است با وجود آنکه این در حضور صحابه بود و تنبیه ناکردن ایشان بران گنجایش ندارد و گفته اند که مراد بقول امام ابوحنیفه لا صلوٰة
فی الاستسقا آنست که جماعت و خطبه و خصوصیات دیگر در وی سنت نیست و شرمانه و اگر کسی نماز نفل بکند و دعا و تضرع و سوال نماید و استغفار کند بهتر باشد و
احادیث مرویه در باب استسقا خالی از اضطراب نیست و بسیاری از طرق که خصوصیات و کیفیات دران مذکور است خالی از ضعف نیستند پس امام ابوحنیفه خلاصه و مقصود
اصلی آن اخذ کرده اخذا بالمتیقن و ابویوسف و محمد نیز موافق ائمه دیگراند درین باب و بعض گویند که محمد با ابی حنیفه است و فتوی الآن نزد حنفیه بر مذهب صاحبیه است از
جهت ثبوت فعل آن حضرت صلی الله علیه وسلم و عدم دلیل بر اختصاص آن بآن حضرت والله اعلم الفصل الاول عن عبد الله بن زید قال خرج رسول
صلی الله علیه وسلم بالناس الی المصلی یستسقی روایت است از عبد الله بن زید انصاری که یکی از مشاهیر صحابه است و وی و مادر و پدر و برادر وی صحابی اند گفت
بیرون آمد آن حضرت با مردم بسوی مصلی در حالی که قصد استسقا دارد فصلی بهم رکعتین جهر فیهما بالقراءة پس بگزارد با ایشان دو رکعت جهر کرد دران دو رکعت
بقرأت واستقبل القبلة یدعو و روی آورد بقبله در حالی که دعا میکند و رفع یدیه و برداشت هر دو دست خود را بمبالغه چنانکه در حدیث آینده بیاید و
حول رداءه حین استقبل القبلة و گردانید ردای خود را که پوشیده بود بهنگام استقبال قبله تا آنکه بگردانند طرف راست او بر جانب چپ و طرف چپ بر جانب راست
و بگردانند ظاهر او باطن و باطن او ظاهر و کیفیت آن این است که بگیرد بدست راست خود گوشه پایان ردا را از جانب چپ و بدست چپ گوشه پایان را از جانب راست
و بگرداند هر دو دست خود را پس پشت خود تا آنکه باشد طرفی که گرفته شده است بدست راست بر کتف اعلا از جانب یمین و باشد طرفی که گرفته شده است بدست چپ
بر کتف اعلا از جانب یسار و گفته اند که این تحویل و تقلیب از برای تفاؤل و تبدل حال امساک بامطار و تنگی بفراخی است و بعض گفته اند که این امتثال امر پروردگار است
که امر کرد آن حضرت را که بکند تا مبدل کرده حال یا آن حضرت باجتهاد خود بقصد تبدل حال بمجرد تفاؤل زیرا که تفاؤل بقصد و اختیار نمیباشد بلکه چیزی دیده میشود در خارج
نه باین قصد پس تفاؤل گرفته میشود بدان و ظاهر آنست که مراد قائل تفاؤل اینجا این معنی است که آن حضرت این فعل کرد تا دلالت کند بظاهر بر تغیر حال و علامت باشد
بران یا آنکه بودن تفاؤل البته بی اختیار غیر مسلم است والله اعلم متفق علیه وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یرفع یدیه فی شیء من دعائه
الا فی الاستسقاء گفت انس بود آن حضرت که برنمیداشت هر دو دست خود را در هیچ چیزی از دعای خود مگر در استسقا یعنی برداشتن بلیغ با لاتر از مقابل سینه و روی
فانه یرفع حتی یری بیاض ابطیه پس بدرستیکه برمیداشت یعنی در استسقا تا آنکه دیده میشد سپیدی هر دو بغل آن حضرت یا بجهت آنکه درین حال جامه در بدن
شریف نمی بود یا ردای می بود و غیر ساتر آن موضع یا مراد رؤیت موضع بیاض ابطیه است اگر پیراهنی بر بدن شریف میبود و ابط بکسر همزه و سکون با و کسر با نیز آمده باطن دوش و
گفته اند که واقعه هر چند صعب تر و مطلب قوی تر بر داشتن دستها بلندتر و بالاتر متفق علیه وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم استسقی فاشار
بظهر کفیه الی السماء و هم از انس است که آن حضرت استسقا کرد پس اشارت کرد بپشت هر دو کف دست خود بسوی آسمان بر عکس آنچه متعارف است در دعا که
بطن کف دستها بسوی آسمان کنند و گفته اند که چون دعا برای طلب و سوال چیزی از جنس نعما بود مستحب است که گردانیده شود بطن کفها بجانب آسمان و هر گاه که برای رفع و منع

فتنه و بلا باشد پشتهای دست بجانب آسمان کند از برای اطفای نائرهٔ فتنه و بلا و پست کردن فوت حادثه و غلبهٔ آن وطیبی گفته این نیز برای تفاول است بقلب وتبدل حال مثل صنع وی
بتحویل رداء و اشارت است بمطلوب که بطون سحائب بجانب زمین گردد و بریزد آنچه در دست از امطار والله اعلم رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم کان اذا رأی المطر قال گفت عائشه بود آن حضرت چون میدید باران را یعنی بعد از استسقا میگفت اللهم صیبا نافعا خداوندا بفرست باران ریزان
بسیار سود دهنده وصیب بفتح صاد و تشدید یای تحتانیه و بعض صبا بموحده مشدده روایت کرده اند بمعنی ریختن رواه البخاری وعن انس قال اصابنا ونحن مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم مطر گفت انس رسید ما را و حال آنکه ما با آن حضرت بودیم بارانی قال گفت انس فحسر رسول الله پس بکشاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثوبه جامهٔ
خود را از بدن مبارک وحسر بفتح وسکون سین مهملتین دور کردن و بر داشتن جامه از بعض بدن حتی اصابه من المطر تا آنکه رسید او را چیزی از باران فقلنا پس گفتیم یا رسول
الله لم صنعت هذا برای چه کردی این را که در بر داشتن جامه و رسانیدن باران بیدن حکمت است قال لانه حدیث عهد بربه فرمود زیرا که باران نو رسیده است از نزد
پروردگار خود و آمده است از عالم قدس وطهارت و آلوده نشده است باجزای این عالم کثیف مبیت ای نفس خرم باد صبا از بر یار آمده مرحبا وحکمت در دوست داشتن
وخوش کردن نو باوه ها نیز همین بود که قریب العهد است از درگاه عزت جل جلاله رواه مسلم الفصل الثانی عن عبد الله بن زید قال خرج رسول الله صلی الله
علیه وسلم الی المصلی فاستسقی بیرون آمد آن حضرت بسوی مصلی پس استسقا کرد وحول رداءه حین استقبل القبلة و گردانید ردای خود را هنگام استقبال قبله
فجعل عطافه الایمن علی عاتقه الایسر پس راست گردانید جانب راست ردای خود را بر دوش چپ خود وجعل عطافه الایسر علی عاتقه الایمن و گردانید
جانب چپ ردای خود را بر کتف راست خود وعطاف بکسر عین بمعنی رداست و اینجا جانب مراد است ثم دعا الله بعد از آن دعا کرد خدای تعالی را رواه ابوداود وعنه قال استسقی رسول
الله صلی الله علیه وسلم وعلیه خمیصة له سوداء استسقا کرد آن حضرت و بر وی خمیصه بود مر او را سیاه خمیصه بفتح خای معجمه وکسر میم کسای مربع از صوف یا غیر آن که مر او را دو علم است
از دو طرف و بعضی گفته اند جامهٔ از خز یا صوف فاراد ان یاخذ اسفلها فیجعله اعلاها پس خواست آن حضرت که بگیرد پایان او را پس بگرداند آن را بالای آن چنانکه معهود بود در تحویل رداء فلما
ثقلت قلبها علی عاتقیه پس هرگاه که گران شد خمیصه یعنی دشوار شد گردانیدن اسفل آن اعلای آن بگردانید آن را بر دو شهای خود وقلبها بتخفیف لام وتشدید آن هر دو روایت است
رواه احمد وابوداود وعن عمیر مولی آبی اللحم آبی اللحم مردیست از قدمای صحابه که حاضر شد بدر را و شهید شد روز حنین وا خوردن گوشت ابا کرد و مسمی بآبی اللحم گشت وبعض
گفته اند که در جاهلیت از خوردن لحم آنچه ذبح میکردند بر اصنام ابا کرد وعمیر بضم عین وفتح میم مولای وی بود و وی نیز صحابی است و بهره ور در فتح خیبر حاضر بود مدنی پس ابن عمیر مولای آبی اللحم روایت میکند
انه رأی النبی صلی الله علیه وسلم یستسقی عند احجار الزیت که وی دید آن حضرت را که استسقا میکرد نزد موضعی که نام او احجار الزیت است آن موضع را باحجار الزیت
کردند که در آنجا سنگها است سیاه گویا که بزیت که روغن زیتونست طلا کرده اند قریبا من الزوراء نزدیک از زورا بفتح زای وسکون واو که آن نیز نام موضعی است در میان بازار مدینه
و زورا نزد جمعه گذشت قائما یدعو یستسقی ایستاده دعا میکرد در حالیکه استسقا می نمود رافعا یدیه قبل وجهه بردارنده هر دو دست خود در مقابل روی خود لایجاوز بهما رأسه در نمی گذرانید
دستها را از سر مبارک خود چنانکه متعارف است در دعا و گاهی در بر داشتن دستها مبالغه میکرد و از بالای سر میگذرانید چنانکه گذشت ولکن مراد آن باشد که تا سر برداشت بالاتر از سر برنداشت
نوعی از مبالغه میباشد چه معتاد در دعا بر داشتن دستها است تا سینه و دوش رواه ابوداود والترمذی والنسائی نحوه وعن ابن عباس قال خرج رسول الله بیرون آمد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم یعنی فی الاستسقاء چون خروج در حدیث مطلق بود تفسیر کرد راوی که مراد خروج از برای استسقا است متبذلا ترک کننده زینت را در جامه وثیاب بذله
بکسر با میگویند آن جامه ها را که سائر ایام در خدمت خانه میپوشند و زیب و زینت در کار نمیکنند و آن را ثوب مهنه بفتح میم وکسر آن نیز میگویند چنانکه در باب جمعه گذشت و این تبذل بقصد
تواضع و اظهار غربت و مسکنت بود چنانکه گفت متواضعا فروتنی و نرم گردنی کننده متخشعا فروتنی کننده و چشم فرو خوابانده و تواضع وتخشع قریب اند در معنی اول را بر ظاهر حمل
باید کرد و ثانی را بر باطن متضرعا زاری کننده رواه ابوداود والنسائی وابن ماجه وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال کان النبی صلی الله
علیه وسلم اذا استسقی قال بود آن حضرت وقتیکه استسقا میکرد میگفت اللهم اسق عبادک خداوندا آب ده بندگان خود را و بهیمتک وچارپایان خود را وانشر
رحمتک و پراکنده کن رحمت خود را از سبز و تازه ساختن نباتات و رویانیدن کشت زار و پیدا کردن رزق جانوران واحی بلدک المیت وزنده گردان زمین مردهٔ خود را و بلد
بمعنی شهر و زمین آید رواه مالک وابوداود وعن جابر قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یواکئ بهمزه یعنی برداشت دستها را و دعا میکرد و ماخوذ است
از توکأ بر عصا فقال اللهم اسقنا غیثا مغیثا پس گفت خداوندا آب ده ما را و بنوشان ما را باران سیر گرداننده و رهائی دهنده از شدت ومغیث در حقیقت باری تعالی است و باران
سبب آنست مریئا بفتح میم وکسر رای ممدود گوارا یعنی زیان نکننده مریعا نیز بفتح میم حاصل زمین را پیدا کننده و فراخی سال پیدا آرنده نافعا غیر ضار سود مند زیان نکننده
عاجلا غیر آجل زود آینده و دیر نکننده قال گفت راوی فاطبقت علیهم السماء پس عام شد و در گرفت ایشان را باران وطبق بتحریک باران عام را گویند و مراد بسما سحاب است
واطبقت بلفظ مجهول رواه ابوداود الفصل الثالث عن عائشة رضی الله عنها قالت شکا الناس الی رسول الله صلی الله علیه وسلم قحوط المطر گفت
عائشه گله کردند مردم بسوی آن حضرت باز ایستادن باران را فامر بمنبر فوضع له فی المصلی پس امر کرد آن حضرت بنهادن منبر پس نهاده شد منبر برای وی در مصلی که بیرون
است ووعد الناس یوما یخرجون فیه و نوید داد مردم را بروزی که بیرون آیند در آن روز قالت عائشة فخرج رسول الله گفت عائشه پس بیرون آمد پیغمبر خدا

صلی الله علیه وسلم حین بدا حاجب الشمس وقتی که ظاهر شد ما آغاز کرد برآمدن را کرانه آفتاب و بدا بالف و بهمزه هر دو روایت است و اول ظاهر تر است فقعد علی المنبر پس نشست آن حضرت بر منبر فکبر وحمد الله پس تکبیر آورد و ستایش کرد خدا را ثم قال پس گفت انکم شکوتم جدب دیارکم بدرستیکه شما گله کردید قحط شهر و دیار خود را و دیار جمع دار است بمعنی سرای واستئخار المطر عن ابان زمانه عنکم و گله کردید پس ماندن باران از وقت معین و معهود که برای او ست از شما و ابان بکسر همزه و تشدید موحده بمعنی وقت معین و معهود و مرهر چیز را وقد امرکم الله ان تدعوه و بتحقیق فرموده است خدای تعالی شما را که بخوانید او را و درخواهید از وی ووعدکم ان یستجیب لکم و نوید داده است شما را که قبول کند دعا و سوال برای شما ثم قال پس گفت آن حضرت الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالك یوم الدین جمیع سپاس و ستایش ثابت است مر خدای را که پروردگار جهانیانست و مهربانست در دنیا و آخرت و مالک همه چیز در روز جزا لا اله الا الله یفعل ما یرید نیست معبود برحق مگر خدا میکند آنچه میخواهد اللهم انت الله لا اله الا انت خداوندا توئی معبود برحق نیست آنکه برحق مگر تو الغنی تو ئی بی نیاز ونحن الفقراء و ما نیازمندانیم و محتاجیم انزل علینا الغیث فرود فرست بر ما باران را واجعل ما انزلت لنا قوة وبلاغا الی حین و بگردان چیزی را که فرود فرستادهٔ برای ما از باران سبب توانائی و رسیدن تا زمان طویل یعنی برسیم بمطالب خود و بکمال و تمام شود انتفاع ما بوی و بلاغ نفتح با چیزیکه بوی بمطلوب برسند ثم رفع یدیه پس بر داشت آن حضرت هر دو دست خود را فلم یترك الرفع حتی بدا بیاض ابطیه پس نماند و گذاشت برداشتن را و برداشته میبرد هر دو دست را تا آنکه ظاهر شد سپیدی هر دو بغل آن حضرت ثم حول الی الناس ظهره پس تر گردانید بجانب مردم پشت خود را و قلب او حول رداءه و گردانید ردای خود را و قول او حول شك راویست در لفظ که قلب گفت یا حول و معنی هر دو یکی است وهو رافع یدیه در حالی که آن حضرت بر دارنده بود هر دو دست خود را ثم اقبل علی الناس ونزل پستر روی آورد بر مردم و فرود آمد فصلی رکعتین پس بگذارد دو رکعت فانشأ الله سبحانه پس پیدا کرد خداوند تعالی یک ابری را فرعدت پس غرید آن ابر و برق زد و درخشید نقیح را و کسر آن هر دو است ثم امطرت باذن الله پستر بارید آن ابر بدستوری خدا و امر وی فلم یأت مسجده حتی سالت السیول پس نیامد آن حضرت از مصلی مسجد خود را تا آنکه روان شد سیلها و سیل رفتن آب و خون و جز آن فلما رأی سرعتهم الی الکن پس هرگاه که دید آن حضرت شتاب رفتن مردم را بسوی خانها و نیاها ضحك حتی بدت نواجذه خندید آن حضرت تا آنکه نمایان شد دندانهای درون دهن و کن بکسر کاف و تشدید نون پوشش زیر خانه و آنچه دفع کند گرمی و سردی را از ابنیه و مساکن و نواجذ جمع ناجذه دندانهای پسین و آن نام چهار دندانست که منتهای دندانست که آنرا اضراس العقل و اضراس الحلم گویند که در زمان بلوغ و کمال عقل میرویند و ظهور این دندانها در خنده بغایت بعید است و لهذا این را بر مبالغه حمل کرده اند و بعض حمل بر مطلق اسنان کرده اند و گویند نواجذ بر انیاب نیز اطلاق میکنند والله اعلم فقال پس گفت آنحضرت چون مشاهده ظهور اثر این دعا کرد بطریق معجزه اشهد ان الله علی کل شئ قدیر وانی عبد الله ورسوله گواهی میدهم که خدا بر هر چیز توانا است و گواهی میدهم که من بندهٔ خدا و فرستادهٔ ویم رواه ابو داؤد وعن انس ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه کان اذا قحطوا استسقی بالعباس بن عبد المطلب بود عمر بن الخطاب چون قحط کرده میشدند مردم و امساک باران می شد استسقا میکرد بوسیله عباس عم رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال پس میگفت عمر اللهم انا کنا نتوسل الیك بنبینا فتسقینا خداوندا ما بودیم که وسیله میکردیم بسوی تو بپیغمبر ما پس آب میدادی تو ما را وتسقینا بضم تا و فتح آن هر دو روایت است و معنی یکی است و سقی و اسقی هر دو لغت است وانا نتوسل الیك بعم نبینا فاسقنا و بدرستیکه اکنون وسیله میگوئیم بعم پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم پس آب ده ما را قال گفت انس فیسقون پس آب داده میشدند مردم و آورده اند که چون عمر رضی الله عنه و صحابه که با وی بودند دست تمسک و توسل بعباس میزدند عباس میگفت خدا وندا این قوم بنسبت پیغمبر تو صلی الله علیه وسلم بمن توسل کرده اند خدا وندا و این پیروی را رسوا مساز و مرا از روی ایشان شرمنده مکن پس باران می آمد رواه البخاری وعن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت ابو هریره شنیدم آن حضرت را که میگفت خرج نبی من الانبیاء بالناس یستسقی بیرون آمد پیغمبری از پیغمبران با مردم بقصد آنکه استسقا کند و گفته اند که مراد سلیمان پیغمبر است علیه السلام فاذا هو بنملة رافعة بعض قوائمها الی السماء پس ناگاه آن پیغمبر گذشت بمورچه که برداشته است پایهای خود را بسوی آسمان و ظاهر مراد بعض قوائم قوائم پیش باشد که بمنزله دستها است فقال ارجعوا فقد استجیب لکم پس گفت آن پیغمبر مردم باز گردید پس بتحقیق قبول کرده شد دعای شما من اجل هذه النملة از برای این مورچه رواه الدارقطنی باب ایجنین واقع شده است در بعض نسخ مطلق بی تقیید ترجمه بر عادت مؤلف که عقد میکند بابی را در لواحق و متممات باب سابق و در بعض باب ریح هبت باب در بیان بادی که بوزد و در بعض باب فی الریاح باب در بیان بادها و در بعض والسحب و ابرها **الفصل الاول** عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نصرت بالصبا یاری داده شده ام من بباد صبا واهلکت عاد بالدبور و هلاک کرده شدند عاد که نام قوم هود است بدبور بفتح دال و صبا بادی که بیاید از جانب پشت تو چون روی آری بقبله و دبور مقابل آن و بعبارت دیگر چون شخص روی بمطلع آفتاب بایستد بادیکه از مقابل روی آید صبا است و آنچه از پس پشت آید دبور است و آنچه از جانب دست راست آید جنوب و آنچه از جانب دست چپ آید شمال مشهور این است و در قاموس گفته است که صبا ریحی که مهب وی مطلع ثریا یا بنات النعش است و دبور مقابل صبا است و فرق است میان هر دو تفسیر زیرا که تفسیر اول شامل مشرق و مغرب است تمام و ثانی در ناحیه ایست از وی و نصرت آن حضرت بصبا در روز خندق بود که آنرا غزوهٔ احزاب گویند چنانکه در کتب سیر مذکور است و قرآن مجید بدان ناطق است و قصهٔ اهلاک عاد بریح صرصر مشهور است و مقصود

یا ترجیح وتفضیل صبا است بر دبور یا بیان آنکه ریح مامور امر الٰهی است کاهی برای نصرت قومیست وکاهی برای اهلاک کروهی متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها
قالت ما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم ضاحکا حتی اری منه لهواته کفت عائشه ندیدم من آن حضرت را خندان تا آنکه به بینم من لهوات او را لهوات بفتح
لام وها جمع لهاة تا نام کوشت زائد که در سقف نهایت فم است وبعضی کفته اند که آنچه ما بین آخر بیخ زبان تا آخر حلق از اعلای فم وبعضی کفته اند قعر دهان ودر صراح کفته لهاة کام انما کان یتبسم نبود آن حضرت
مکر آنکه تبسم میکرد ودر قاموس کفته که تبسم اقل ضحک ومشهور آنست که تبسم دندان سفید کردن ودر صراح کفته دندان شیرین کردن فکان اذا رأی غیما او ریحا عرف ذلک فی وجهه پس
بود چون میدید آن حضرت ابر یا باد را اندوهکین میشد وشناخته میشد اثر آن در روی مبارک وی از جهت خوف آنکه مبادا از آن بلای وزیانی بر دم برسد مقصود آنست که آن حضرت در
شهود جلال حق دایم خائف واندوهکین بود وهرکز بی غم وفارغ نبود وچون باد وباران میدید اندوهکین تر وغمکین تر میشد متفق علیه وعنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا عصفت الریح قال بود آن حضرت چون سخت وتندی وزید باد میکفت اللهم انی اسألک خیرها وخیر ما فیها خداوندا من سوال میکنم ترا نیکی این باد که در ذات
اوست ونیکی آنچه در وست از آثار ومنافع وخیر ما ارسلت به وپناه میجویم بتو از بدی این باد وچیزیکه در وست وبدی چیزیکه فرستاده شده است این باد برای آن
چیز وارسلت بصیغه مجهول غائب است وبلفظ معلوم مخاطب نیز روایت است واذا تخیلت السماء تغیر لونه وچون ظاهر میشد در آسمان ابر وآماده میشد برای باران متغیر
میشد رنگ آن حضرت وتخلیه ابر باران واراکویند زیرا که محل تخیل ومظنه است وخرج ودخل واقبل وادبر وبیرون می آمد آن حضرت ودرون میرفت وپیش می آمد
وپس میرفت فاذا مطرت سری عنه پس چون می بارید وبخیر میکذشت کشاده کرده میشد از وی خوف ودور برده میشد از وی خوف وسری بلفظ مجهول بتخفیف وتشدید
هردو روایت است ودر تشدید برای مبالغه است فعرفت ذلک عائشة پس شناخت آن حالت را عائشه ودانست که بدیدن ابر وباران تغیری در ان حضرت پیدا
می آید وچون بخیر میکذرد خوشحال میکردد فسألته پس پرسید عائشه آن حضرت را از علت آن فقال لعله یا عائشة کما قال قوم عاد پس کفت آن حضرت شاید که این
ابر وباد ای عائشه مثل آن باشد که کفته است جماعه عاد در آنچه حکایت کرده است پروردکار تعالی از حال ایشان فلما رأوه عارضا مستقبل اودیتهم قالوا هذا عارض
ممطرنا پس هرکاه که دیدند ایشان یعنی قوم هود که عاد نام ایشانست ابری را که ظاهر شد در کناره آسمان کفتند که این ابریست که باران آرنده است برای ما وآخر آیت این است
که بل هو ما استعجلتم به ریح فیها عذاب الیم این ابر بارنده نیست بلکه این عذابی است که شتابی میکردید شما در طلب آن بادیست که در وی عذاب دردناک است وفی
روایة ودر روایتی بجای فاذا مطرت سری عنه اینچنین آمده است ویقول اذا رأی المطر رحمة وعادت شریف آن بود که میکفت آن حضرت وقتیکه میدید باران
را خداوندا بکردان او را رحمت وبرین وجه رحمت منصوب است یا معنی آن است که چون ابر میدید میترسید وچون بعد از وی باران می آمد میکفت این رحمت است از خدای تعالی وبرین وجه رحمت
مرفوع است متفق علیه وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مفاتیح الغیب خمس خزائن غیب پنج علم است که نمیدانند آنرا جز خدا وکفته اند که مفاتح جمع مفتح است
بفتح میم بمعنی مخزن ومفاتیح نیز روایت است جمع مفتاح بمعنی کلید یعنی علومی که رسیده میشود بآن بسوی مغیبات وطیبی کفته که مفاتیح ومفاتح هردو جمع مفتح ومفتاح می آید ثم قرأ
پس تر خواند آن حضرت برای بیان آن پنج علم این آیت را ان الله عنده علم الساعة وینزل الغیث الآیه رواه البخاری وعن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لیست السنة بان لا تمطروا نیست قحط این که باران داده نشوید شما ولکن السنة ان تمطروا وتمطروا ولا تنبت الارض شیئا ولکن قحط این است
که باران داده شوید یعنی بسیار ببارد ونرویاند زمین چیزی را یعنی کمان نبرید که رزق وبرکت ورویدن از باران است بلکه از جناب حق است وبقدرت وست تعالی و توانکه
باران ببارد وچیزی نروید وقحط بوجود آید شعر نبارد وهوا تا نکوئی ببار زمین تا ورد تا نکوئی ببار وسنه بمعنی سال است غالب آمده در قحط سال ومراد در حدیث این معنی است
رواه مسلم

الفصل الثانی عن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الریح من روح الله کفت آن حضرت باد از رحمت
الٰهی است یعنی غالب آنست که رحمت است وعذاب کافر نیز رحمت است بر مؤمنان یا مراد آنست که رحمت است بنسبت بیک قومی وعذاب است بنسبت بقوم دیکر
ودر کلام حذف واختصار است ای من روح الله ومن عذابه چنانکه کفت تاتی بالرحمة وبالعذاب می آرد کاهی رحمت را وکاهی عذاب را وچون آمدن باد بتقدیر
واردات اوست فلا تسبوها پس دشنام مکنید آنرا وسلوا الله من خیرها وعوذوا به من شرها وسوال کنید خدا را از نیکی باد وپناه جوئید بخدا از بدی وی یعنی نبیه
باید که راضی باشد بقضا وقدر الٰهی اکرچه بنسبت بوی بد باشد ولیکن از خدا نیکی خواهد باقی او حاکم است هرچه میخواهد میکند ومیدهد رواه الشافعی وابو داؤد وابن ماجة و
البیهقی فی الدعوات الکبیر وعن ابن عباس ان رجلا لعن الریح عند النبی صلی الله علیه وسلم مردی لعنت ونفرین کرد وبد کفت ودشنام داد باد را واظهار
کراهت کرد از وی فقال لا تلعنوا الریح پس کفت آن حضرت لعنت نکنید باد را فانها مأمورة زیرا که بدرستی باد امر کرده شده است ومستحق لعن نیست وانه من لعن شیئا لیس
له باهل رجعت اللعنة علیه وبدرستی کسی که لعنت کند چیزی را که نیست آن چیز مر لعنت را سزاوار باز میکردد لعنت بر آن کس رواه الترمذی وقال هذا
حدیث غریب وعن ابی بن کعب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تسبوا الریح دشنام نکنید باد را فاذا رأیتم ما تکرهون فقولوا
پس چون ببینید بادی را که ناخوش میدارید شما پس بکوئید اللهم انا نسألک من خیر هذه الریح خداوندا سوال میکنیم ترا از نیکی این باد وخیر ما
فیها ونیکی چیزیکه در وست وخیر ما امرت به ونیکی چیزیکه امر کرده شده است این باد بدان چیز ونعوذ بک من شر هذه الریح وشر ما فیه وشر ما

[margin:] ونیکی چیزیکه فرستاده شده است این باد برای آن چیز واز بدی آن وشر ما فیها وشر ما ارسلت به

امرت

امرت به رواه الترمذی وعن ابن عباس قال ما هبت ریح قط الا جثا النبی صلی الله علیه وسلم علی رکبتیه گفت ابن عباس نوزید بادی هرگز
الا که نشست آن حضرت بر دو زانوی خود و قال وگفت اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها عذابا خداوندا بگردان این باد را موجب رحمت و مگردان او را ماده عذاب اللهم
اجعلها ریاحا ولا تجعلها ریحا خداوندا بگردان او را ریاح و مگردان او را ریح قال ابن عباس فی کتاب الله تعالی گفت ابن عباس که در کتاب خدا واقع شده است
انا ارسلنا علیهم ریحا صرصرا بدرستیکه ما فرستادیم بر عاد ریح صرصر یعنی باد سخت وارسلنا علیهم الریح العقیم وفرستادیم بر ایشان باد نازاینده که باردار نمیکرداند
درختان را وارسلنا الریاح لواقح وفرستادیم بادها را آبستنی کنندگان بار درختان را و میشوند وان یرسل الریاح مبشرات واز آیات الهی است که میفرستد بادها را بشارت دهنده
باران رواه الشافعی والبیهقی فی الدعوات الکبیر بدانکه مشهور آنست که ریح بلفظ مفرد در عذاب استعمال می‌یابد چنانکه در دو آیت نخستین و ریاح بلفظ جمع در رحمت و دعای مذکور که درحدیث
ابن عباس آمده مبنی بر آنست و قول ابن عباس را که مذکور شد نیز مؤید آن ساخته اند و خطابی توجیه آن کرده که ریاح چون متکثر گردد سحابها را پیدا آرد و امطار بسیار آید و زروع و ثمار پیدا
گردد و چون یکی باشد و عقیم میباشد ایچنین است اعتقاد عرب و ابو جعفر طحاوی این را منکر شده و استشهاد آورده بقول حق سبحانه و جرین بهم بریح طیبة و بانچه در بعض
احادیث آمده از استعمال مفرد در خیر و شر چنانکه در احادیث ابی هریرة گذشت الریح من روح الله تاتی بالرحمة والعذاب و قول آن حضرت انا نسالک من خیر هذه الریح و خیر ما فیها
و حدیث عائشه که مذکور شد و گفته اند که این حدیث که از ابن عباس مذکور شده ضعیف است مقاومت بآن احادیث صحاح نتواند کرد و طیبی گفته غالبا ریح و ریاح چون
مطلق واقع شود این حکم دارد بخلاف آنکه مقید بوصف کرده و درین جا سخن بسیار است در شرح مذکور شده است وعن عائشة قالت کان النبی صلی الله
علیه وسلم اذا ابصرنا ناشئا من السماء بود آن حضرت چون میدید ابری که پیدا میشد از آسمان یعنی سحاب میخواهد از ناشی ابر را و ابر ناشی آنرا گویند که پیدا میگردد
از میان زمین و آسمان و در صراح گفته که ناشی نخست آنچه پیدا میشود از ابر ترک عمله میگذاشت آن حضرت کاری را که میکرد بجهت عروض خوف و خشیت واستقبله
و روی می آورد بآن ابر و قال و میگفت اللهم انی اعوذ بک من شر ما فیه خداوندا من پناه میجویم بتو از شر چیزی که درین ابر است فان کشفه الله حمد الله پس اگر کشاد
خدای تعالی آن ابر را حمد میگفت خدا را وان مطرت و اگر میبارید قال اللهم سقیا نافعا گفت خداوندا آب سود دهنده را و سقیا بفتح سین و سکون قاف و تنوین بمعنی آب
نوشانیدن و بضم سین بی تنوین نیز روایت است و آن اسم است از استسقا بمعنی آب نوشیدنی رواه ابو داود والنسائی وابن ماجه والشافعی واللفظ له
وعن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا سمع صوت الرعد والصواعق قال بود آن حضرت چون می شنید آواز غریدن ابر و آواز آتش که
از آسمان بارد میگفت اللهم لا تقتلنا بغضبک ولا تهلکنا بعذابک وعافنا قبل ذلک خداوندا مکش ما را بخشم خود و هلاک مکن ما را بعذاب خود و عافیت
و سلامت بخش ما را پیش از آن رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث غریب الفصل الثالث عن عبد الله بن الزبیر انه کان اذا سمع
الرعد ترک الحدیث از عبد الله ابن الزبیر آمده است که بود وی چون می شنید رعد را میانداخت سخن را و خاموش میشد از جهت ترس و هیبت وقال و میگفت
سبحان الذی یسبح الرعد بحمده والملائکة من خیفته پاکی آن خدای را که بپاکی یاد میکند رعد بثنای وی و فرشتگان از ترس وی و رعد اگر بمعنی آواز است اسناد
تسبیح بوی مجاز است زیرا که چون بسبب وی تسبیح کرده میشود گویا وی تسبیح میکند و اگر نام فرشته است بحقیقت است والله اعلم رواه مالک کتاب الجنائز
جمع جنازه بفتح و کسر تخت که مرده را بروی دارند و آنچه مرده بروی نباشد آنرا نعش و سریر خوانند کذا فی الصراح و در نهایه گفته جنازه بکسر و فتح میت بر سریر و بعض گویند
بکسر سریر و بفتح میت و قیل بالعکس و مشتق است از جنز بمعنی ستر باب عیادة المریض و ثواب المرض عیادت و عیاد بکسر عین بیمار پرسی کردن و عواده بضم نیز آمده
مشتق از عود است بمعنی رجوع چه عائد رجوع میکند بسوی بیمار گاه گاه و عود نیز بمعنی عیادت آمده است الفصل الاول عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اطعموا الجائع طعام دهید گرسنه را و طعام دادن گرسنه را سنت است اگر بحد اضطرار نرسیده است و فرض است اگر باضطرار کشیده و فرض کفایت اگر متعین نگردد
یکی و فرض عین اگر متعین گردد وعودوا المریض و عیادت کنید بیمار را این نیز سنت است اگر کسی باشد که متعهد بیمار گردد و واجب است اگر متعهد نبود و عودوا بضم
عین و سکون واو و فکوا العانی و خلاص کنید اسیر را اگر بناحق بند کرده باشند یا حکم کرده باشند امیر بغد یعنی سربهای او و فکوا بضم فا و تشدید کاف و فک جدا کردن دو چیز
باهم رسیده از یکدیگر رواه البخاری وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حق المسلم علی المسلم خمس حق مسلمان بر مسلمان
پنج است رد السلام جواب سلام دادن و سلام دادن نیز از حقوق اسلام است چنانکه در احادیث آمده و تخصیص رد بذکر بجهت اهتمام است که فرض است بر وجه
کفایت وعیادة المریض و بیمار پرسی کردن ازینجا معلوم میشود که عیادت حق اسلام است نه حق صحبت و از بعض کتب مفهوم میگردد که حق صحبت است و لهذا در جامع الاصول باب
العیادة در حقوق صحبت آورده و امام حجة الاسلام آنرا در حقوق اسلام ایراد کرده و اول مسلم است بگردانیدن اسلام در حکم صحبت زیرا که مسلمانان همه در عهد نبوت اصحاب یکدیگر بودند
واتباع الجنائز و پسروی کردن جنازه ها و دنبال جنازه رفتن و نماز جنازه کردن نیز داخل این است و فرض کفایت است و ذکر اتباع بجهت اهتمام است و اشارت بآنکه می باید که توقف
کند بعد از نماز و پسروی کند هر قدری که تواند و توقف تا دفن افضل است واجابة الدعوة و قبول کردن خواندن بطعام اگر بدعتی از ملاهی و مناهی در آن جا نباشد و امام غزالی
گفته طعامی که بجهت مفاخرت و مباهات پزند و برای نام و آوازه بسازند نیز نفع از اجابت دعوت است و سلف کرده می پنداشتند آنرا و تشمیت العاطس بجای آرخ مسلم بر مسلم دعا کردن

عطسه زننده را یرحمک الله بشرط آنکه بگوید وی الحمد لله وتشمیت بشین معجمه و مهمله واول فصیح تر است ومشتق است از آنچه مشتق است شوامت یعنی قوائم وابه گویا دعاست
مر عاطس را به ثبات قدم بر خیر وصحت یا از شماتت یعنی شاد شدن ببلای دشمن گویا دعاست بانکه شماتت نکند اعدا از عاطس و ثانی از سمت یعنی هدی وسیرت نیک
وتشمیت سنت عین است بر واحد وسنت کفایت است بر جمع و کلام بروی در باب عطاس وتثاؤب از کتاب الآداب بیاید ان شاء الله تعالی متفق علیه وعنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حق المسلم علی المسلم ست حق مسلمان بر مسلمان شش است قیل ما هن گفته شد چه چیز است وکدام است آن
شش یا رسول الله قال اذا لقیته فسلم علیه گفت چون پیش آئی مسلمان را پس سلام کن بر وی ورد سلام لازم آنست ودر حدیث اول رد سلام گفت واکتفا کرد
بوی از ذکر سلام واذا دعاک فاجبه وچون بخواند ترا بطعام اجابت کن او را واذا استنصحک فانصح له وچون طلب نصیحت کند از تو نصیحت کن مر او را
نصیحت در لغت خلوص است عسل ناصح یعنی خالص از شوب موم ومراد اینجا خیر خواهی وحق گزاری مسلمانان است واین سنت است ونزد استنصاح واجب واذا
عطس فحمد الله فشمته وچون عطسه زند مسلمان پس حمد گوید خدا را پس تشمیت کن مر او را ویرحمک الله بگو واذا مرض فعده وچون بیمار شود پس عیادت
کن او را واذا مات فاتبعه وچون بمیرد پس پیروی کن جنازه او را بعد از نماز گذاردن بروی نصیحت درین حدیث زیاده کرد ومراد حصر نیست حقوق مسلمانی بسیار است
در هر مقام چیزی از آن بیان کرده ونوانده که نزول وحی بران بتدریج باشد رواه مسلم وعن البراء بن عازب قال امرنا النبی صلی الله علیه وسلم بسبع ونهانا
عن سبع امر کرد ما را آن حضرت بهفت چیز ونهی کرد ما را از هفت چیز امرنا بعیادة المریض واتباع الجنائز وتشمیت العاطس ورد السلام واجابة الداعی
معانی این پنج لفظ معلوم شد وابرار المقسم وامر کرد ما را براست گردانیدن سوگند خورنده را ومقسم بضم میم وسکون قاف وکسر سین مخففه وابرار القسم بفتح قاف وسین
بمعنی سوگند نیز روایت است یعنی شخصی سوگند خورد بر فعل تو که این کار را البته خواهی کرد پس باید که بکنی تو آنرا تا سوگند وی راست گردد وحانث نشود یا سوگند خورد بر فعل
خود که البته این کار بکنم پس باید که سعی کنی در تیسیر وتحصیل این کار و بهم رسانیدن اسباب آن وبعض گفته اند که معنی آن است که اگر یکی دیگری را سوگند دهد بگوید بخدا سوگند بر تو که اینکار
بکن مستحب است بر وی که بکند بجهت تعظیم اسم پروردگار تعالی اگرچه لازم نیست ودر دو صورت سابق بجهت بر آوردن مسلمانان است از معصیت که حنث است ونصر
المظلوم وامر کرد ما را آن حضرت بیاری دادن کسی که بر وی ستمی رفته است مسلمان باشد یا کافر ذمی ومستامن ونهانا عن خاتم الذهب ونهی کرد ما را از انگشتری طلا
عن الحریر واز پوشیدن جامه ابریشمی والاستبرق والدیباج بکسر دال واز پوشیدن استبرق ودیباج ودر صراح گفته استبرق دیبای سطبر ودیباج فارسی معرب دیبا
واینهمه اقسام حریر است والمیثرة الحمراء ونهی کرد ما را از میثره سرخ ومیثره بکسر میم وسکون یا وفتح مثلثه فراش صغیر پر کرده شده به پنبه که بر زین نهند وبروی نشینند
وآنرا اندرزین گویند واین از عادات عجم است که برسم تکبر ورعونت از حریر ودیبا وجز آن بسازند وقید حمرا ناظر در آن است که اگر سرخ نباشد حرام نیست واگر بی قصد نخوت
وبجهت ضعف وآسودگی بود نیز حرام نیست والقسی ونهی کرد از قسی بفتح قاف وتشدید سین مهمله نام جامه منسوب بقس که قریه است از مصر از کتان مخلوط بحریر
وبعض گفته اند قسی یعنی قزی بزای نسبت بقز یعنی ابریشم وزای را بسین بدل میکنند وذکر این ثیاب واحکام آن در کتاب اللباس بتفصیل بیاید وآنیة الفضة ونهی کرد
از آوندهای نقره وفی روایة عن الشرب فی الفضة ودر روایتی آمده که نهی کرد از نوشیدن در آوند نقره وخوردن نیز همین حکم دارد فانه من شرب
فیها فی الدنیا لم یشرب فیها فی الآخرة پس بدرستیکه شان این است که کسی که بنوشد در آوند فضه در دنیا ننوشد در آن در آخرت واین محروم گردانیده شود از آن همیشه یا
مدت طویل بجهت معاقبت بدین خطیه وآنیه ذهب نیز همین حکم دارد وتخصیص بفضه بجهت جریان عادت است بشرب در ان یا این چون ادنی است حرمت ذهب بطریق اولی
خواهد بود واین منهیات مذکوره مخصوص بمردان است الا آنیه فضه که حرام است بر مردان وبر زنان متفق علیه وعن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان المسلم اذا عاد اخاه المسلم لم یزل فی خرفة الجنة حتی یرجع بدرستیکه مسلمان چون عیادت میکند برادر مسلمان خود را همیشه میباشد در چیدن میوه بهشت تا آن
وقت که باز میگردد از عیادت وخرفه بضم خا وسکون را آنچه چیده شود از میوه ومخرف ومخرفه بفتح میم وکسر را وفتح آن بستان وگاهی از خرفه نیز بستان اراده نمایند وگاهی بمعنی
کوچه میان دو رسته نخیل آید وطیبی گفته که مناسب اینجا حمل برین معنی است بدلیل روایت دیگر که گفته من مخارف الجنة یعنی در بستان بهشت است در طریقی که موصل است
بدان فافهم رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی یقول یوم القیمة یا ابن آدم مرضت فلم تعدنی بدرستیکه
پروردگار تعالی میگوید در روز قیامت ای آدمی بیمار شدم من پس باز پرس نکردی مرا قال یا رب کیف اعودک وانت رب العالمین گوید آدمی ای پروردگار من چگونه عیادت
کنم ترا وتو پروردگار جهانیانی ومنزهی از بیماری قال اما علمت ان عبدی فلانا مرض فلم تعده گوید پروردگار تعالی آیا ندانستی تو ای آدمی که بنده خاص من فلان بیمار شد
پس نپرسیدی او را اما علمت انک لو عدته لوجدتنی عنده آیا ندانستی تو که اگر تو عیادت میکردی آن بنده را می یافتی مرا نزد وی یعنی رحمت ورضای مرا نزد وی یا ابن آدم
استطعمتک فلم تطعمنی میگوید پروردگار در قیامت ای پسر آدم طلب طعام کردم از تو پس طعام ندادی مرا قال یا رب کیف اطعمک وانت رب العالمین گوید آدمی
پروردگار من چگونه طعام دهم ترا وتو پروردگار جهانیانی وپاک ومنزهی از گرسنگی واز خوردن قال اما علمت انه استطعمک عبدی فلان فلم تطعمه گوید پروردگار تعالی آیا ندانستی تو که طعام
طلبید از تو بنده من فلان پس طعام ندادی تو او را اما علمت انک لو اطعمته لوجدت ذلک عندی آیا ندانستی تو که اگر طعام میدادی تو آن بنده را می یافتی تو ثواب وجزای آن طعام نزد من

من قال یا ابن آدم استسقیتک فلم تسقنی میگوید پروردگار تعالی روز قیامت ای ابن آدم آب طلبیدم از تو پس آب ندادی تو مرا قال یا رب کیف اسقیک وانت رب
العالمین گوید آدمی چگونه آب دهم ترا و تو رب عالمینی و منزهی و مبرائی از تشنگی و احتیاج آب قال استسقاک عبدی فلان فلم تسقه بگوید حق تعالی آب طلبید از تو بنده من
فلان پس آب ندادی تو او را اما علمت انک لو سقیته وجدت ذلک عندی آیا ندانستی که اگر آب میدادی تو او را می یافتی جزای آنرا نزد من و در بعض نسخ اما علمت
انک چنانکه در قرائن دیگر است و بر تقدیر عدم علمت اما حرف تنبیه است پوشیده نماند که در عیادت مریض گفت اگر عیادت میکردی می یافتی مرا نزد وی و در طعام و شراب گفت
می یافتی جزای آنرا نزد من و در تفنن این عبارت مبالغه است در افضلیت عیادت از طعام و سقی کما لا یخفی و همین خبر را عارف رومی نظم کرده گفته است مثنوی آمد از حق سوی
موسی این عتیب کای طلوع نور تو کرده ز جیب مشرقت کردم بنور ایزدی من حقم رنجور گشتم نامدی گفت سبحانا که پاکی از زیان این چه رمز است این بکن یا رب بیان
باز فرمودش که من رنجور بیم چون نپرسیدی تو از روی کرم گفت یا رب نیست نقصانی ترا عقل گم شد این گره را بر گشا گفت آری بندهٔ خاص گزین گشت رنجور او منم نیکو ببین
هست رنجوریش رنجوری من هست معذوریش معذوری من هر که خواهد همنشینی با خدا گو نشیند در حضور اولیا رواه مسلم وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه
وسلم دخل علی اعرابی یعوده روایت است از ابن عباس که آنحضرت در آمد بر اعرابی در حالیکه عیادت میکرد او را وکان اذا دخل علی مریض یعوده و بود عادت
شریف آنحضرت که چون می در آمد بر مریض که عیادت میکرد او را قال له میگفت آنحضرت مر آن مریض را لا باس طهور ان شاء الله نیست باک یعنی غم مخور و
اندوهگین مباش از آنچه می یابی از درد و سختی بیماری زیرا که این پاک کننده است گناهان را و دور کننده است آنها را بلکه تنقیه و اصلاح کننده است مر بدن را نیز از اخلاط ردیه
و اجزای کثیفه فقال له لا باس طهور ان شاء الله پس باز گفت آنحضرت مر آن اعرابی را همین کلمه قال گفت اعرابی کلا نه این چنین است بل هی حمی تفور بلکه تبی است
که میجوشد چنانکه دیگ میجوشد فوران جوشیدن دیگ علی شیخ کبیر بر پیر بزرگ سال تزیره القبور زیارت میکناند این تب آن پیر را گورها را فقال النبی پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فنعم اذن پس آری همچنین باشد اکنون که تو همچو میگوئی غضب کرد آنحضرت بر وی که با وجود ارشاد بر طریق صبر و شکر از قبول آن ابا آورد و سلوک نکرد
طریق ادب را و بیرون رفت از حد اعتدال و براه کفران نعمت رفت و احتمال دارد که آن بیمار کافر بود اما گفته اند که ظاهر آنست که از جفاة اعراب و اجلاف ایشان بود که از شدت وجع آن
بیطاقتی کرد و بی تابی نمود و با وجود آن تکلف کرد در سجع که نه مقام آن بود و در غضب آمد آنحضرت و الزام کرد او را بفال بد و شوم که بر نفس خود کرد رواه البخاری وعن عائشة رضی الله
عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اشتکی منا انسان مسحه بیمینه بود آنحضرت که چون بیمار میشد از ما آدمی مسح میکرد آنحضرت آن آدمی را بدست
راست خود و میسود او را بدست مبارک خود و شکایت بمعنی مرض و درد می آید و شاکی و مشکو میگویند دردناک را که درد وی بسیار نباشد و اصل معنی راجع بشکایت است بمعنی گله
کردن ثم قال پس میگفت آنحضرت و میخواند این دعا را اذهب الباس رب الناس ببر این درد ای پروردگار آدمیان و باس در اصل بمعنی عذاب و سختی و حرب سخت
شدن آید واشف انت الشافی و تن درستی ده تو تن درستی دهنده لا شفاء الا شفاؤک نیست شفا مگر شفای تو شفاء لا یغادر سقما شفائیکه نمی گذارد هیچ بیماری
وسقم بفتحتین و بضم و سکون هردو لغت است مثل حزن و حزن و در روایت اکثر بفتحتین است متفق علیه وعنها قالت کان اذا اشتکی الانسان الشیء منه بود
وقتی که شکایت میکرد آدمی چیزی را یا عضو و جزوی را از خود او کانت به قرحة او جرح یا می بود با آدمی ریشی یا خستگی کذا فی الصراح و گفته اند که مراد بقرحه بفتح قاف و سکون را چیزیکه
بیرون می آید بر اعضا همچو دمل و مانند آن و بجرح آنچه میرسد از زخم شمشیر و مانند آن و قرحه بضم قاف و فتح هر دو آید قال النبی صلی الله علیه وسلم باصبعه میگفت آن
حضرت در حالیکه میگذرانید انگشت را بر جای درد و گفته است نووی که میگرفت آنحضرت آب دهن مبارک خود را باصبع خود و می نهاد آنرا بر خاک بعد از آن می نهاد انگشت
خاک آلوده را بر جای درد و مسح میکرد آنرا بدان و میگفت بسم الله بنام خدا تربة ارضنا بریقة بعضنا خاک زمین ما آمیخته با آب دهن بعضی از ما لیشفی سقیمنا کردیم
این فعل را تا شفا و درستی داده شود بیمار ما باذن ربنا بدستوری پروردگار ما و امر وی و این سریست از اسرار در علاج قروح و جروح آنچه میرسد در بنیاد آنرا عقول و افهام و در رقیه ها
و افسونها آثار عجیبه است که ظاهر میگردد اسرار آن و مر افعال آنحضرت را اسرار غامضه است که موکول بعلم او ست و افهام و عقول قاصر ما را بکنه آن راه نیست و گرفتاران
تنگنای طبیعت و تفلسف خواهند که طلب حقائق آن کنند و دست و پای بزنند و بدان راه نیابند و از آنچه درین مقام گفته اند یکی آنست که قاضی بیضاوی که یکی از گرفتاران آن
بنداست گفته که بتحقیق گواهی داده است مباحث طبیه که آب دهن را تاثیر است در نضج و تبدیل مزاج و تراب وطن را نیز تاثیر است در حفظ مزاج اصلی حتی که گفته اند مسافر را باید
که خاک از جای وطن خود با خود بردارد و پاره از آن در ظرف آب بیندازد و از آن آب میخورده باشد تا ایمن شود از تغییر مزاج و توربشتی گفته که آنچه سبقت میکند بفهم در تاویل این حدیث
آنست که تربت ارض اشارتست بفطرت آدم و ریقه بعضنا بنطفه که پیدا میکرد بوی آدمی پس گویا تضرع و زاری میکند بزبان حال و قال که پروردگارا توئی که ابداع کردی
اصل اول را از خاک بعد از آن پیدا کردی اولاد او را از آب حقیر خوار پس آسانست بر تو شفا دادن کسی که شان وی این است انتهی و بعضی از شارحان گفته اند که مراد بارض ارض مدینه
است که ثابت شد مر آنرا خاصیت در شفای مریض و مراد ببعض ذات کریم او ست صلعم و این وجه اخیر توجیهی وارد و نزدیک است و حقیقت حال همان است که گفته شد
والله اعلم متفق علیه وعنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اشتکی نفث علی نفسه بالمعوذات ومسح عنه بیده ما شکایت بود آنحضرت وقتیکه بیمار
میشد میدمید بر بدن مبارک خود بمعوذات بکسر واو مشدده که مراد بدان معوذتین است دو سوره آخر قرآن یا با سورهٔ قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون یا آیات قرآنی است که متضمن معنی

تعوذ و تعویذ بعضی اند و مسح میکرد از بدن علت را بدست خود یعنی دست را بر تمام بدن تا آنجا که برسد میکشید و میسود فلما اشتکی وجعه الذی توفی فیه پس هرگاه که بیمار شد آن حضرت آن
دردی که وفات یافت دران کنت انفث علیه بالمعوذات التی کان ینفث بودم من که میدمیدم بروی بمعوذات که میدمید بر خود وامسح بید النبی و مسح میکردم و میمالیدم
بدست پیغمبر صلی الله علیه وسلم باین طور که میخواندم و دستهای آن حضرت را میگرفتم و در وی میدمیدم و بهردو دست وی بدن او را مسح میکردم متفق علیه وفی روایة
المسلم قالت کان اذا مرض احد من اهل بیته نفث علیه بالمعوذات گفت عائشه بود آن حضرت چون بیمار میشد یکی از مردمان خانهٔ وی میدمید بروی معوذتها
وعن عثمان بن ابی العاص صحابی است عامل کردانید او را آن حضرت بر طائف روایت کرده از وی حسن بصری و ابن المسیب و جز ایشان انه شکی الی رسول الله
صلی الله علیه وسلم وجعا یجده فی جسده روایت است از عثمان که شکایت کرد نزد آن حضرت دردی که می یافت آنرا در تن خود فقال له رسول الله پس گفت
مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ضع یدک علی الذی یألم من جسدک بنه دست خود را بر آنجائیکه درد میکند از تن تو وقل و بگو بسم الله ثلثا سه بار وقل سبع مرات
و بگو هفت بار اعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما اجد واحاذر پناه میجویم بغلبه و بزرگی خدای تعالی و توانائی وی از بدی چیزیکه می یابم از درد در حال و می ترسم از زیادت وسرایت
آن در مآل قال گفت عثمان ففعلت فاذهب الله ما کان بی پس کردم آنچه فرموده بود آن حضرت پس برد خدای تعالی آنچه بود بمن از درد رواه مسلم وعن ابی سعید
الخدری ان جبرئیل اتی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا محمد اشتکیت روایت است از ابی سعید خدری که جبریل آمد آن حضرت را پس گفت بطریق پرسش یا محمد
بیمار شدی فقال پس گفت آن حضرت نعم آری بیمار شدم قال گفت جبرئیل و خواندن این دعا را برای علاج آن حضرت بسم الله ارقیک بنام خدا افسون میکنم ترا من کل شیء
یؤذیک از هر چیزیکه رنج دهد و آزار کند ترا من شر کل نفس از بدی هر ذات او عین حاسد و از شر هر چشم حاسد و کلمهٔ او بمعنی واو است و احتمال دارد که برای شک راوی باشد
الله یشفیک خدا تندرستی دهد ترا بسم الله ارقیک بنام خدا افسون میکنم ترا رواه مسلم وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعوذ الحسن والحسین
بود آن حضرت که در پناه خدا میکرد حسن و حسین را رضی الله عنهما و عن سائر اهل بیت النبوة باین دعا که اعیذکما بکلمات الله التامة در پناه میگیرم شما را بکلمات خدا که تمام اند و نقصان
بذیل تغیر و بطلان آنها را نیست و مراد بکلمات یا معلومات الهی است تعالی یا اسمای وی یا غیر اسمه یا کتب منزله من کل شیطان از هر شیطان و شیطان نام هر متمرد و هر سرکش که از حد کنند درگذرد از
از جن و انس و دواب وهامة و از هر هامه بتشدید میم هر جانور زهردار کشنده چنانچه مار و آنچه نکشد آنرا سامه گویند مانند کژدم و زنبور و گاهی دواب را که بجنبد بر زمین و قصد آدمیان کنند
مثل حشرات نیز هوام گویند ومن کل عین لامة و از هر چشم خداوند لمم که فرود آید بر آدمی و برسد او را مثل دیوانگی و فساد قوی و اعضا و سحر و حسد و جز آن یعنی هر چشم بد که زیان رساند و یقول
ان اباکما کان یعوذ بها اسمعیل واسحق و میگفت آن حضرت خطاب با امین کرده که پدر شما که عبارت از ابراهیم خلیل است تعویذ میکرد باین کلمات اسمعیل و اسحق را
رواه البخاری و در وی کان یعوذ بها است بضمیر مفرد وفی اکثر نسخ المصابیح بهما علی لفظ التثنیة و در اکثر نسخ مصابیح یعوذ بهما است بضمیر تثنیه راجع به دو کلمه که مدخول من اند
یا بدو جمله مستعاذ و مستعاذ منه و این تکلف است و لهذا گفته اند که ظاهر آن است که این سهو قلم است والله اعلم وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من یرد الله به خیرا یصب منه کسی که بخواهد خدای تعالی بآن کس نیکی را گرفته میشود یا میگیرد حق تعالی از وی یعنی از نفس و مال و اولاد وی تا موجب اجر و ثواب و کفارت ذنوب
و رفع درجات گردد و یعنی مصیبت همیشه از قهر نیست گاهی متضمن لطف نیز می باشد اگر صبور زد و راضی گردد و داخل لطف است و اگر جزع و فزع و سخط کند علامت قهر است و مصیبت امر مکروه ناخوش
بر طبیعت آدمی که برسد بکسی و او را و یصب بضم یا و فتح صاد و کسر آن بر صیغهٔ مجهول و معلوم هر دو روایت است چنانکه در ترجمه اشارت بدو کرده شد رواه البخاری وعن ابی
سعید عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ما یصیب المسلم من نصب نمیرسد مسلمان را از هیچ رنج و تعب و مشقت و ماندگی ولا وصب و نمیرسد درد و بعضی
گویند درد و بیماری دائم ولا هم و نه اندوه و گداختن بیماری تن را ولا حزن و نه غم و اندوه و خلاف سرور ولا اذی و نه آزار و رنجش ولا غم و نه اندوه و اندوهگین شدن و اکثر این معنی نزدیک
یکدیگر اند چنانکه از کتب لغت ظاهر میگردد و فرق میان هم و غم آنست که هم در مستقبل می باشد چنانکه کاری و محنتی در پیش دارد که بقصد کردن آن رنج میکشد و غم در ماضی بود که روی داده ناخوشی بدل
رسیده است که بجهت آن تیرگی و بی ذوقی بر دل نشسته است که پوشیده است دل را و بالجمله هرچه بر مسلمانان از غم و محنت و آزار میرسد حتی الشوکة یشاکها تا آنکه خاریکه خلانیده میشود او
آنرا الا کفر الله بها من خطایاه مگر آنکه میپوشد و می بخشد خدای تعالی باین مذکورات از مصائب چیزی از گناهان مسلمانان که صغائر باشند کذا قالوا متفق علیه وعن عبد الله بن
مسعود قال دخلت علی النبی صلی الله علیه وسلم وهو یوعک گفت ابن مسعود درآمدم بر آن حضرت و حال آنکه وی تب زده شده بود و وعک حرارت تب و تیزی
وی فمسسته بیدی پس بسودم آن حضرت را بدست خود فقلت پس گفتم یا رسول الله انک لتوعک وعکا شدیدا بدرستیکه تو هر آئینه که تب زده میشوی تب زده
شدن سخت فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اجل انی اوعک کما یوعک رجلان منکم آری من تپ زده میشوم چنانکه تپ زده میشوند دو مرد از شما
فقلت ذلک لان لک اجرین ابن مسعود میگوید پس گفتم من آن یعنی تپ زده شدن تو مثل تپ زده شدن دو مرد بسبب آن است که مر ترا دو اجر است به برابر یا مضاعف
است اجر و ثواب تو فقال اجل پس گفت آن حضرت آری بسبب این است ثم قال ما من مسلم یصیبه اذی من مرض فما سواه پس گفت آن حضرت نیست هیچ مسلمان که
برسد او را آزاری از بیماری پس چیزیکه جز بیماریست الا حط الله به سیئاته کما تحط الشجرة ورقها مگر آنکه فرو می افکند خدای تعالی بدیهای او را چنانکه فرو می افکند درخت برگهای
خود را متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت ما رأیت احدا الوجع علیه اشد من رسول الله ندیدم من هیچ یکی را که درد بروی سخت تر بود از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از جهت

و قوت حواس وی و در ین رفع درجات و مضاعفت اجر و حکمتهای دیگر است که جز علام الغیوب آنرا نداند متفق علیه وعنها قالت مات النبي صلی الله علیه وسلم
بين حاقنتي وذاقنتي گفت عائشه رحلت کرد آن حضرت سر بر سینهٔ من و حاقنه مغاک در میان چنبر گردن و کتف و ذاقنه طرف حلقوم که زیر ذقن است یعنی تکیه کرده بود بر من و
مطلع بودم شدت موت وی را فلا اکره شدة الموت لاحد ابدا بعد النبي پس مکروه نمیدانم سختی مرگ را برای هیچ یکی هرگز بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم پوشیده نماند که
شدت موت که نسبت بآن حضرت صلی الله علیه وسلم بود مناسب بعلو مقام او ست و متبادر در اذهان چنان میدمآید که آن حضرت را اصلا کلفتی در موت نمی بود و
غایت شدت آن بود که حرارتی بود و آب بر روی مبارک میپاشید و میفرمود ان للموت سکرات چنانکه در فصل ثانی بیاید رواه البخاري وعن کعب بن مالك قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المومن کمثل الخامة من الزرع تفیئها الریاح قصه حال مسلمان همچو قصه و حال شاخ تر و نرم از کشت است که مائل
و راجع میکردانند آنرا بادها و خامه بجای معجمه و تخفیف میم گیاه تازه و تر و تفیئ بضم تا و فتح فا و کسر یای مشدده و همزه تصرعها مرة وتعدلها مرة اخرى می افکنند و می اندازند بادها
آنرا یکباری و راست و برابر میکردانند بار دیگر همچنین مسلمان گاهی می اندازد او را حادثه ضعف و بیماری و گاهی راست و درست میکرداند صحت و تندرستی حتی یأتیه اجله
تا آنکه می آید او را وقت موت و تمام میکردد مدت حیات او ومثل المنافق کمثل الارزة المجذیة و حال منافق همچو حال درخت صنوبر است که محکم و ثابت و برپا است التي
لا یصیبها شیئ ان درختی که نمیرسد آن را چیزی از بادها و آفتها ارزه بفتح همزه و سکون را و زای اینچنین است روایت و ابو عبید گفته که وی آرزه است بمد و کسر را و بفتح
آن نیز آمده بمعنی درخت ثابت بیخ وی در زمین و مجذیه بضم میم و سکون جیم و کسر دال معجمه و جذیه بکسر بیخ درخت را گویند حتی یکون انجعافها مرة واحدة تا آنکه میباشد
افتادن آن درخت بر زمین یکبارگی و منافق همیشه توانا و تندرست است بی ضعف و بیماری ناگاه بیکبارگی می افتد و می میرد متفق علیه وعن ابي هريرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المؤمن کمثل الزرع لا تزال الریح تمیله حال مؤمن همچو حال کشت است که همیشه باد مائل می گرداند و می جنباند آنرا
ولا یزال المؤمن یصیبه البلاء و همیشه است مؤمن که میرسد او را بلا ومثل المنافق کمثل شجرة الارزة لا تهتز حتی تستحصد و حال منافق همچو حال درخت
صنوبر است که نمی جنبد تا آنکه درو ده نشود و بریده نگردد متفق علیه وعن جابر قال دخل رسول الله گفت جابر در آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی
ام السائب بر ام سائب که صحابیه است و آن حضرت بدیدن وی می آمد در خانه او می درآمد فقال مالك تزفزفين پس گفت آن حضرت بام السائب که تب لرزه داشت
چه شده است ترا که می لرزی تزفزفین ماخوذ است از زف الطائر وقتی که فراخ میکند هر دو بازوی خود را و میجنباند برای ورا هر دو آمده است قالت الحمی لا بارك الله
فیها گفت ام السائب سبب لرزیدن من تب است برکت نکند خدای در وی و حمی بضم حاء و تشدید میم حرارت عارضه در بدن فقال پس گفت آن حضرت لا تسبي الحمی
فانها تذهب خطایا بني آدم دشنام مکن تب لرزه را که بدرستیکه تب می برد گناهان فرزندان آدم را کما یذهب الکیر خبث الحدید چنانکه می برد دمه آهنگری چرک
و پلیدی آهن را رواه مسلم وعن ابي موسى قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مرض العبد او سافر کتب له بمثل ما کان یعمل مقیما
صحیحا وقتی که بیمار میشود بنده یا سفر میکند و چیزی از عبادات او را که در حالت صحت و اقامت داشت فوت میکردد نوشته میشود برای آن بنده آنچه بود که عمل میکرد در حالتیکه
مقیم و تن درست بود رواه البخاري وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطاعون شهادة لكل مسلم طاعون سبب شهادت هر مسلمان است
یعنی هر که در طاعون صبر کند و نگریزد و بمیرد شهید مرده باشد در حق اجر و ثواب متفق علیه خلیل گفته است که طاعون وبا است و ابن اثیر گفته طاعون مرض عام و وبا که فاسد
میکرد و بوی هوا پس فاسد میکرد و بوی مزاجها و بدنها و قاضی ابو بکر بن العربي گفته که طاعون وجع غالب که اطفای روح میکند تسمیه کردند بطاعون از جهت سرعت قتل وی و در قاموس
طاعون و وبا را بیکدیگر تفسیر کرده و اطبا تفسیر کرده اند طاعون را بورم مؤلم سیاه سوزنده زهردار و بانچه می برآید در بعض اعضای بدن که نرم اند چنانکه زیر بغل یا پس گوش یا ران و سیاه
میکرداند گرد خود را و گاهی سبز و سرخ میباشد و فاسد میکرداند عضو را اما آنچه در احادیث مذکور شده و بر گریختن از ان و بیرون رفتن از شهری که واقع شده باشد در ان نهی کرده و وعید
نموده و تشبیه بفرار از زحف داده و بر صبر بر آن بشهادت حکم کرده مراد وبا و موت عام است و مرض عام و مخصوص بآنچه اطبا تعیین نموده اند نیست و لهذا در احادیث بلفظ
وبا و موت عام مذکور شده و اکثر بلفظ طاعون نیز واقع شده اما مراد معنی وبا است و غلط کرده هر که طاعون را بر مصطلح اطبا حمل کرده و در غیر آن فرار مباح داشته و اگر فرضا بر
همین معنی محمول باشد فردی از وبا خواهد بود نه مخصوص بآن و این قائل ان احادیث را که در وی لفظ وبا و موت عام واقع شده چه خواهد گفت نسأل الله العافية وعن ابي
هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشهداء خمسة شهیدان پنج قسم اند المطعون یکی آنکه بعلت طاعون مرده و بر صبر بر آن جان سپرده و
المبطون دوم آنکه بعلت اسهال یا استسقا و انتفاخ بطن جان داده و بعض مطلق علت بطن را از درد و غیر آن مراد داشته و بعض گفته اند که مراد بمبطون کسی است که نگاه داشته
بطن را از اکل حرام و شبهه و در تقوی و ورع هلاک شده و احتمال دارد که مراد بوی گرسنه باشد که بعلت گرسنگی به تیغ فقر و مجاهده جان داده والله اعلم والغريق سوم آنکه در آب
غرق شده بشکستن کشتی و جز آن بعد از آن عمدا بجهل القای نفس در تهلکه نکرده وصاحب الهدم چهارم آنکه در زیر دیوار و بنای که افتاده مرده بشر مذکور و هدم بسکون دال ویران
کردن و انداختن بنا و فتح دال بنای افتاده و هدم بکسر دال میت بهدم والشهيد في سبيل الله پنجم کشته شده در راه خدا در جنگ اعدای دین و آنکه بظلم کشته شده بی جنگ داخل
او ست و شهید حقیقی کامل همین است و اقسام دیگر در حکم او نیند و شریک اند در اجر و ثواب و لهذا اطلاق اسم شهید بر وی کرده و گفت الشهید في سبیل الله قتیل و ما نند آن یعنی دیگران

فسم که مشهور و متعارف است باسم شهید فانهم متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الطاعون گفت
عائشه پرسیدم من از آن حضرت از حقیقت طاعون و حکم آن فاخبرنی انه عذاب یبعثه الله علی من یشاء پس خبر داد آن حضرت مرا که طاعون عذابی است
که میفرستد آنرا پروردگار تعالی بر هر که میخواهد از امم سابقه ولاحقه وان الله جعله رحمة للمؤمنین و خبر داد که خدای تعالی گردانیده است طاعون را مهربانی مر مسلمانان را
که صبر کنند و نگریزند و جان بحق تسلیم نمایند چنانکه فرمود لیس من احد یقع الطاعون فیمکث فی بلده صابرا محتسبا نیست هیچ یکی که واقع شود طاعون پس
درنگ کند در شهر خود و نه برآید در حالیکه صبر کننده و چشم دارنده است بر اجر و ثواب یعلم انه لا یصیبه الا ما کتب الله له در حالی که میداند و یقین میدارد که نمیرسد او را
مصیبت مگر آنچه نوشته و تقدیر کرده است خدای تعالی برای او الا کان له مثل اجر شهید مگر آنکه باشد مر او را مانند پاداش شهید رواه البخاری وعن اسامة
بن زید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطاعون رجز ارسل علی طائفة من بنی اسرائیل طاعون عذابی است که فرستاده شده است بر گروهی
از بنی اسرائیل رجز بکسر را و سکون جیم و در آخر زای عذاب و گاهی زای را بسین بدل کنند او علی ما کان قبلکم یا بر کسانیکه بودند پیش از شما شک راویست که علی طائفة من بنی اسرائیل
فرمود یا علی من کان قبلکم فاذا سمعتم بارض فلا تقدموا علیه پس چون بشنوید شما خبر طاعون را در زمینی و شهری خبر شهری که شما در آنجا نئید پس قدوم نیارید در آن زمین
و نروید در آن و تقدموا بفتح تا و سکون قاف و فتح دال از قدوم و در بعض روایات فلا تقدموا بضم تا و کسر دال بمعنی اقدام نیارید و پیش نیائید آن زمین را تا القای نفس در
تهلکه لازم نیاید و اذا وقع بارض وانتم بها فلا تخرجوا فرارا منه و چون بیفتد و فرود آید طاعون بزمینی و حال آنکه شما در آن زمین باشید پس بیرون نیائید بجهت گریختن
از طاعون متفق علیه ضابطه در و باهمین است که در آنجاکه هست نباید رفت و از آنجاکه باشد نباید گریخت و اگرچه گریختن در بعض مواضع مثل خانه که در وی زلزله شده
یا آتش گرفته یا نشستن در زیر دیواری که خم شده نزد غلبهٔ ظن بهلاک آمده است اما در باب طاعون جز صبر نیامده و گریختن تجویز نیافته و قیاس این بران مراد فاسد است که آنها از قبیل اسباب
عادیه اند و این از اسباب وهمی و بر هر تقدیر گریختن از آنجا جائز نیست و هیچ جا وارد نشده و هر که بگریزد عاصی و مرتکب کبیره و مردود است نسأل الله العافیة وعن انس قال
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت انس شنیدم آن حضرت را میگفت قال الله سبحانه وتعالی اذا ابتلیت عبدی بحبیبتیه ثم صبر
میگوید حق سبحانه چون مبتلا کردانم بنده خود را بدو محبوبهٔ وی یعنی بدو چشم وی یعنی بستانم چشمان وی یا کور سازم او را پس صبر کند آن بنده درین ابتلاء در ظاهر و باطن ناسزا نیندیشد و نگوید و
بداند که ابتلا بعمی از روی سخط و غضب الهی نیست بلکه از برای دفع مکروهی است که بچشم واقع میشود و از برای تکفیر ذنوب و رفع درجات است و شیخ ما که در آخر عمر اعمی شدند میفرمودند که
حلوتی که در تمام عمر میخواستم اکنون حاصل شده عوضته منهما الجنة عوض دهم آن بنده را از آن حبیبتین بهشت را یرید عینیه میخواهد از حبیبتین بنده دو چشم بنده
اگر این کلام آن حضرت است صلی الله علیه وسلم ضمیر یرید عاید بحضرت عزت است جل جلاله و اگر کلام راویست ضمیر بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم است رواه البخاری
الفصل الثانی عن علی رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما من مسلم یعود مسلما غدوة گفت علی مرتضی رضی الله عنه
شنیدم آن حضرت را که میگفت نیست هیچ مسلمانی که بیمار پرسی کند مسلمانی را در وقت بامداد مراد اینجا پیش از زوال است و غدوه بضم بامداد و بفتح سیر کردن و رفتن در وقت
بامداد الا صلی علیه سبعون الف ملک حتی یمسی مگر آنکه صلوة بفرستند و دعا رحمت کنند بر وی هفتاد هزار فرشته تا آنکه شام کند وان عاده عشیة
الا صلی علیه سبعون الف ملک حتی یصبح و عیادت کند او را شبانگاه که مراد بدان بعد از زوال است مگر آنکه صلوة بفرستند بر وی هفتاد هزار فرشته تا آنکه صبح کند
وکان له خریف فی الجنة و باشد مر او را بستانی در بهشت یا خریف بمعنی مخروف است یعنی آنچه چیده شود از میوه های بهشت رواه الترمذی وابو داؤد وعن
زید بن ارقم قال عادنی النبی صلی الله علیه وسلم من وجع کان بعینی زید بن ارقم انصاری که از مشاهیر صحابه است و در هفده غزوه حاضر شده و از خواص
علی ابن ابی طالب بوده و در تصدیق وی نازل شده در سورهٔ منافقین اذا جاءک المنافقون الی آخره میگوید که عیادت کرد مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم از جهت دردی که بود به چشم من و درد
بعینی بلفظ افراد رواه احمد وابو داؤد و از اینجا معلوم میشود که عیادت در درد چشم سنت است و قول آن کسیکه گوید که رمد را عیادت نیست مردود است و اسناد این حدیث
صحیح است و آنکه بیهقی و طبرانی روایت کرده اند که سه چیز اند که در آنها عیادت نیست دمل و رمد و ضرس و صحیح آن است که موقوف است بر ابن کثیر چنانکه بیهقی تصحیح کرده است والله
اعلم وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فاحسن الوضوء وعاد اخاه المسلم محتسبا کسیکه وضو کند پس نیک کند وضو را و عیادت کند برادر مسلمان
بقصد ثواب و اقامت سنت بوعد من جهنم مسیرة ستین خریفا دور گردانیده شود از دوزخ مقدار راه رفتن شصت سال و خریف سال را گویند و انس تفسیر خریف بسال
در نفس حدیث آمده است که پرسیده شده یا ابا حمزه خریف کدام است گفت سال و وجهش آنست که عرب ابتدای تاریخ سال از خریف اعتبار کنند که اول بریدن خرما و انگور و رسیدن
غلات ایشان در خریف است رواه ابو داؤد وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یعود مسلما فیقول سبع مرات نیست هیچ مسلمانی
که عیادت کند مسلمانی را پس بگوید هفت کرت اگر عدد تکریر دعا را ساست و در بعض ادعیه هفت نیز آمده است و تواند که تخصیص این عدد درین مقام از برای دفع بلا از هفت اعضا باشد
والله اعلم اسأل الله العظیم رب العرش العظیم ان یشفیک سوال میکنم خدای بزرگ را که پروردگار عرش بزرگ است که تندرستی دهد ترا الا شفی مگر آنکه تندرستی داده شود آن مسلمان الا
ان یکون قد حضر اجله مگر آنکه باشد که بتحقیق حاضر شده وقت موت و تمام شده مدت حیات وی که آنرا علاجی نیست رواه ابو داؤد والترمذی وعن ان النبی صلی الله علیه وسلم

كان يعلمهم من الحمى ومن الاوجاع كلها ان يقولوا و هم از ابن عباس است که آن حضرت بود که تعلیم میکرد صحابه را از جهت تب بلکه از جهت همه دردها اینکه بگویند
بسم الله الكبير بنام خدای بزرگ اعوذ بالله العظيم پناه میجویم بخدای بزرگ من شر كل عرق نعار ومن شر حر النار از بدی هر رگ پر شده از خون یا ریزنده خون و از بدی
گرمی آتش رواه الترمذی وقال هذا حديث غريب لا نعرف الا من حديث ابراهيم ابن اسمعيل وهو يضعف في الحديث روایت کرد این حدیث را
ترمذی و گفت این حدیث غریب است شناخته نمیشود مگر از حدیث ابراهیم بن اسمعیل و وی نسبت ضعف کرده میشود در حدیث وعن ابی الدرداء قال سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول من اشتكى منكم شيئا میفرمود آن حضرت کسیکه شکایت کند از شما چیزی را از درد و بیماری او اشتكاه اخ له یا شکایت کند برادری مر او را یعنی
مسلمانی فليقل پس باید که بگوید و بخواند این دعا را برای خود یا برادر خود ربنا الله الذی فی السماء پروردگار ما خدای است که در آسمانست مقصود تبری است از خدایان زمین
که بتان اند ولهذا حکم کرد آن حضرت بایمان زنی که پرسیده شد از وی خدا کجا است گفت در آسمان و تاویل این همانست که در تاویل قول حق سبحانه و هو الله فی السموات
وفی الارض و قول وی و هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله گفته اند تقدس اسمك پاک است نام تو ای پروردگار ما از تهمت نقصان و عدم تاثیر امرك فی السماء
والارض امر تو در آسمان و زمین است که تدبیر کار کائنات آسمانی و زمینی بدان میکنی چنانکه فرموده و اوحی فی کل سماء امرها و فرموده يتنزل الامر بينهن كما رحمتك
فی السماء چنانکه رحمت تو در آسمان است و عام و شامل است اهل آنرا که همه محل رحمت اند بخلاف زمین و اهل وی که رحمت خاص مختص است ببعض دون بعض که مومنانند
نه کافران اگرچه رحمت عام که افاضه وجود و لوازم آنست شامل است همه را لقوله تعالى ورحمتي وسعت كل شيء فاجعل رحمتك في الارض پس بگردان رحمت
خاص خود را نیز در زمین اغفر لنا حوبنا بیامرز مر ما را بزه ما را و حوب بضم حاء و فتح آن بمعنی اثم است و بعض گفته اند که فتح لغت اهل حجاز است و ضم لغت بنی تمیم و بمعنی حزن و وحشت
و جهد و وجع و هلاک و بلا نیز آمده و پوشیده نماند که همه این معانی صالح اراده اند و مراد موجب حوب و اسباب آنست وخطايانا و بیامرز گناهان ما را و خطایا گناهانی که
بطریق خطا بوجود آید و گاهی بر مطلق گناهان نیز اطلاق یابد انت رب الطيبين تو پروردگار پاکانی این علت طلب مغفرت گناهانست یعنی بیامرز ما را تا از گناهان پاک
شویم و قابل تربیت و رحمت خاص تو شویم انزل رحمة من رحمتك فرود فرست رحمتی خاص عظیم را از جنس رحمتهای تو وشفاء من شفائك و بفرست شفای از
شفاهای تو على هذا الوجع برین دردمندی و رنجوری فيبرأ پس به شود و دور گردد این وجع رواه ابو داؤد وعن عبد الله ابن عمرو قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم اذا جاء الرجل يعود مريضا فليقل چون بیاید مرد در حالیکه پرسش میکند بیمار را پس باید که بگوید اللهم اشف عبدك خداوندا تندرستی ده بنده خود را ينكأ لك
عدوا تا جراحت کند و قتل کند برای تو و تقویت دین و اعلای کلمه تو دشمنان دین را نکایت بمعنی جراحت کردن است و قتل بسیار کردن و بمعنی ایلام و اوجاع نیز آمده است و بهمزه و
بی همزه هر دو آمده و بهمزه پوست باز کردن از ریش و جراحت و جراحت بر جراحت کردن نیز آمده او يمشي لك الى جنازة یا برود برای رضای تو و ادای حق بین
بسوی جنازه و تخصیص نکایت عدو و مشی جنازه بذکر از میان سایر افعال بمناسبت آنست که چون مریض بود و بر شرف موت بود بعد از آن ذکر کرد آنچه متعلق بوی است از اماتت اعدا و
دعا و امداد موتی و طیبی گفته که جمع میان نکایت و تشییع جنازه بجهت آنست که در اول انزال عقابست بر دشمنان خدا و در ثانی ایصال رحمتست بر دوستان وی رواه ابو داؤد وعن
علي ابن زيد روایت است از علی بن زید بن عبد الرحمن بن جدعان قرشی تیمی بصری که از تابعین بصره است عن امية بضم همزه و فتح میم و تشدید تحتانیه تابعیه است روایت دارد از عایشه
انها سألت عائشة عن قول الله عز وجل که امیه پرسید از عایشه از حقیقت معنی قول حق جل و علا این آیت است ان تبدوا ما في انفسكم او تخفوه يحاسبكم به الله اگر پیدا کنید و ظاهر
کنید آنچه در دلهای شماست یا پنهان دارید آنرا حساب میکند شما را با آن خدای تعالی وعن قوله و پرسید از قول وی تعالی من يعمل سوءا يجز به هر که بکند بدی را پاداش داده میشود بوی باعث بر
پرسیدن معنی این دو آیت آن است که آیت نخستین دلالت دارد که بندگان حساب کرده میشوند بآنچه مضمر دارند در انفس خود از خطرات ذنوب و اندیشه های بد و آیت دوم حکم میکند که آدمیان جزا داده
میشوند بهر عمل بد قلیل یا کثیر پس مشکل شد بر ایشان و متحیر شد که چکار کنند زیرا که ممکن نیست اجتناب از آن فقالت عائشة ما سألني عنها احد منذ سألت رسول الله پس
گفت عایشه سوال نکرد مرا از این محاسبه و مجازات هیچ یکی از آن گاه که پرسیدم من پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم از تفسیر این دو آیت فقال پس گفت آن حضرت هذه معاتبة
الله العبد این محاسبه و جزا که مذکور است درین دو آیت عتاب کردن خداست بنده را بما يصيبه من الحمى بآنچه میرسد بنده را از تب و بیماری والنكبة و النكبت بفتح نون عتاب
و خشم گرفتن و ملامت کردن دوست بر دوست خشم را از جهت بی ادبی که از وی بوجود آمده با وجود محبت وی و لطف بر وی در دل و در صراح گفته که عتاب ناز کردن و خشمگینی پیدا کردن
و نکبت آنچه برسد آدمی را از حوادث روزگار حتى البضاعة يضعها في يد قميصه تا این مصیبت که پاره از مال می نهد بنده آنرا در دست پیراهن خود که عبارت از آستین است و عادت است
بر نهادن پاره مال در آن فيفقدها پس گم میکند وی آن بضاعت را فيفزع لها پس متحیر شود و متغیر میگردد و فریاد میکند و میطلبد آن بضاعت گم شده را یعنی این محاسبه و جزا مواخذه خشم و عتاب است
در دنیا نه مواخذه عذاب و عقاب است در آخرت پس باید که بنده دل بد نکند و اندوهگین نگردد بلکه خوشحال گردد و مسرور باشد که سبب تکفیر ذنوب و رفع درجات است نظم من ترا غمگین و گریان زان کنم
تا کت از چشم بدان پنهان کنم زان بجوشانم که مکروه منی بلکه تا گیری تو ذوق چاشنی زان حدیث تلخ میگویم ترا تا ز تلخیها فرو شویم ترا تو ز تلخی چون همه پر خون شوی پس ز تلخیها همه بیرون شوی حتى ان العبد
ليخرج من ذنوبه كما يخرج التبر الاحمر من الكير تا آنکه بنده هر آئینه بیرون می آید از گناهان خود چنانکه بیرون می آید زر سرخ از بوته در قاموس گفته تبر بکسر زر و نقره یا آنچه از کان می برآید پیش از
ساختن در کالبد و در مجمع البحار گفته که تبر ذهب خالص و فضه پیش از آن که سکه زده شود و چون سکه زنند نام وی عین است رواه الترمذی وعن ابی موسی ان النبی صلى الله عليه وسلم قال لا يصيب

عبد انکه نمیرسد هیچ بنده را مصیبتی و رنجی قلیل حقیر فما فوقها او دونها پس آنچه بالای اوست یا فرود اوست احتمال دارد فوق در عظم و دون در حقارت یا عکس و اول ظاهر
تر است الا بذنب مگر بسبب گناهی که کرده است و خطائی که از وی رفته است درویشی را بند نعلین موشی بریده و می نالید و می گفت آه چه گناه کرده ام که جزای آن این یافته ام و ما
یعفو الله عنه اکثر و آنچه عفو و محو میکند و در میگذراند خدای تعالی از وی بیشتر است و قرأ و خواند آن حضرت موافق این حال این آیت را که و ما اصابکم من مصیبة فبما
كسبت ايديكم و يعفو عن كثير و هرچه میرسد شما را از مصیبت پس بسبب چیزیست که کرده است از دستهای شما یعنی ذاتهای شما و عفو میکند خدای تعالی از بسیاری از آن رواه الترمذی
و عن عبد الله ابن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان العبد اذا كان على طريقة حسنة من العبادة ثم مرض بدرستیکه بنده چون می باشد بر حالت
نیک از عبادت پس تر بیمار شود قیل للملك الموكل به گفته میشود مر فرشته را که گماشته شده است بروی اكتب له مثل عمله اذا كان طليقا بنویس برای وی مانند عمل وی در
وقتی که بود رها غیر مقید باین بیماری یعنی عملی که در حالت صحت میکرد حتى اطلقه تا آنکه رها کنم او را و تندرست گردانم او را او اكفته الى یا ضم کنم او را و کردآرم او را بسوی خود
یعنی بمیرانم و عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا ابتلى المسلم ببلاء في جسده قيل للملك چون مبتلا گردانیده میشود مسلمان و آزموده میشود
ببلای در تن او گفته میشود مر فرشته را اكتب له صالح عمله الذي كان يعمل بنویس برای وی عمل نیک زیرا که میکرد پیش از ابتلا فان شفاه غسله و طهره پس اگر شفا میدهد
میشوید او را خدای تعالی بمبالغه و پاک میکرداند او را و ان قبضه غفر له و رحمه و اگر قبض میکند او را و می میراند می آمرزد مر او را و رحمت میکند او را رواهما روایت
کرده است این هر دو حدیث را في شرح السنة و عن جابر بن عتيك بر وزن کریم انصاری معاویست منسوب است بمعاویه که یکی از اجداد او بود حاضر شد بدر
و مشاهد را که بعد از وست و در تقریب گفته صحابی جلیل است و خلاف کرده شده در شهود وی بدر را قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الشهادة
سبع سوى القتل في سبيل الله شهادت هفت قسم است جز کشته شدن در راه خدا که فرد کامل متعارف است از آن المطعون شهيد آنکه مرد بطاعون شهید است
والغريق شهيد و صاحب ذات الجنب شهيد و خداوند ذات الجنب که بیماری مشهور است و آن قروح است که حادث میگردد در داخل پهلو نزدیک بدل و سینه و
نشان او تنگی نفس و تپ است و او را اقسام و احکام و اسباب و علاماتست که در کتب طب مذکور است و در شرح سفر السعادت مجملی از آن ذکر کرده شده است والمبطون شهيد
معنی مبطون معلوم شد و صاحب الحريق شهيد و خداوند آتش که بناگهان در آتش افتد و بسوزد والذي يموت تحت الهدم شهيد و آنکه بمیرد در زیر بنای افتاده که افتد
بروی و سابقا فرق میان هدم بسکون دال و فتح آن معلوم شد و اینجا بفتح مناسب تر است والمرأة تموت بجمع شهيد و زن که بمیرد بجمع بضم جیم و بعضی بکسر جیم گفته اند و سکون
میم بمعنی مجموع یعنی آنکه بمیرد و ولادت وی بیرون نیاید ولد وی و آنکه عقب ولادت بمیرد و نیز همین حکم دارد و بعض تفسیر کرده اند بکر زیرا که بکارت مجموع است در وی مثل ولد و در حدیث
دیگر آمده است و هر زنیکه بمیرد با مرد و برده نشد و حضری او می درآید در بهشت رواه مالك وابوداود والنسائي و عن سعد قال سئل رسول الله صلی الله علیه و
سلم روایت است از سعد بن ابی وقاص رض که پرسیده شد آن حضرت اي الناس اشد بلاء کدام از آدمیان سخت تر است از روی بلا و آزمایش قال الانبياء ثم الامثل فالامثل
گفت سخت ترین آدمیان در بلا پیغمبران اند پس تر هر که فاضل تر مرتبه بمرتبه چنانکه اولیا و علما و صلحا بر تفاوت مراتب و درجات يبتلى الرجل على حسب دينه مبتلا گردانیده میشود
مرد بر اندازه دین وی فان كان في دينه صلبا پس اگر باشد مرد در دین خود سخت و درشت اشتد بلاؤه سخت میشود بلای وی زیرا که وی صاحب یقین است پس صبر
میکند بر آن و میداند که مبلی حق است در اینجا الطاف خفیه است پس کامل میگردد ایمان وی و قوی میگردد محبت وی و مکفر میگردد سیئات وی و بلند میگردد درجات وی و
ان كان في دينه رقة و اگر باشد در دین وی نرمی و تنکی هون عليه آسان و سبک کرده میشود بر وی تا بی صبری نکند و بیرون نیاید از نقب دین از جهت عدم
قوت ایمان و یقین پس تا لیف قلب وی میکند به نعمت و قول وی فما ذال كذلك پس همیشه است مرد همچنین و هم بر بلا حتى يمشي على الارض ما له ذنب
تا آنکه میرود بر زمین و حال آنکه نیست مر او را گناهی بیان حال مردیست که صلب است در دین رواه الترمذي وابن ماجه والدارمي وقال الترمذي هذا
حديث حسن صحيح و عن عائشة قالت ما اغبط احدا بهون موت بعد الذي رأيت من شدة موت رسول الله صلی الله علیه و سلم
گفت عائشه رشک نمیبرم هیچ یکی را با آسانی و سبکی مردن بعد از آنچه دیدم از سختی مردن آن حضرت یعنی پیش از این رشک بردم بر هر که با آسانی می میرد و بعد از آنکه دیدم سختی
موت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم دیگر رشک بر کسی با آسانی موت نبردم و اعتقاد کردم که خیریت در سختی موتست نه آسانی رواه الترمذي والنسائي و بیان سختی در حدیث
آینده بیاید و عنها قالت رأيت النبي صلی الله علیه و سلم و هو بالموت و عنده قدح فيه ماء گفت عائشه دیدم آن حضرت را و حال آنکه آن حضرت
در حالت موت بود و نزد وی قدحی بود که در وی آب است و هو يدخل يده في القدح و آن حضرت می درآورد دست خود را در قدح ثم يمسح وجهه پس مسح
میکرد روی مبارک خود را و می برآورد دست تر را بر روی از جهت حرارتی که می یافت ثم يقول پس تر میگفت اللهم اعني على منكرات الموت خداوندا یاری ده مرا بر
سختی مرگ او على سكرات الموت یا گفت یاری ده بر سکرات موت شک راویست و سکرات جمع سکره بسکون کاف این نیز بمعنی سختی و محنت و بی هوشی است و
تسکیر بمعنی خفه کردن آید رواه الترمذي وابن ماجة و شیخ اجل اکرم او حد محمد البكري المصري رحمه الله علیه سبب سکرات موت در آن حضرت صلی الله علیه و سلم وجوه متعدده بیان
نموده یکی آنکه مزاج شریف نبوی اعدل امزجه بود پس احساس و تالم اکثر بود و در یافت اثر آن اکبر بود چنانکه فرمود اني لاوعك كما يوعك رجلان منكم چنانکه گذشت دیگر آنکه تعلق روح بجسد لطیف وی

وتعشق بوى اقوى واوفى بود پس تألم وى بمفارقت وى بيشتر و قوى‌تر باشد ديگر آنكه درينجا تسليهٔ امت است كه چون به بينند كه نقل روح پاك وى باين صعوبت است آسان گردد بر هر يكى حال نفس وى ديگر آنكه حقيقت شريف وى جامع جميع اكوان بود پس فراق روح وى از جسد شريف گويا فراق تمامهٔ ارواح است از تمامهٔ اجساد ديگر آنكه آن حضرت متولى امور مملكت الهيه وكاشته دركاه عزت بود كه تمامه امور واحكام كون ومكان بوى مفوض بود وكدام دايرهٔ مملكت واسع‌تر از مملكت وسلطنت وى بود و عادت مستمره كاشتگانست كه چون رجوع بدركاه سلطان نمايند بجهت استعداد سوال وحساب بهمى وهراسى بحال شان راه يابد كه چه طور برآيد وشيخ ما شيخ عبد الوهاب متقى از شيخ خود شيخ علي متقى رحمة الله عليهما نقل ميكردند كه در وقت وفات مبغر مودند اگر شدت سكرات از ما مشاهده كنيد اندوهگين نشويد كه آن لازم مقام و منصب قطبيت است ديگر آنكه نازل گردانيده شد بروى دران وقت از تنزلات احديت وتجليات صمديت اسرار انوار عزت ربوبيت كه در زمان وحى نازل ميشد واين آخر آن اوقات واتم واكمل آن حالات بود واين سكرات مشاهدات وافاضات بود كه بسبب ضيق نطاق جسمانيت از تحمل آن در صورت سكرات ومجاهدات مينمود واين وجه اوجه وجوه است واوفق بمقام و حال شريف او ست والله اعلم ديگر آنكه ادراك واحساس بلقاى خاص مناسب آنچه نزد وى بود از خوف وخشيت وهيبت واجلال ومعرفت جناب حق واستكانت وعبوديت در حضرات قرب چنانچه فرموده اعرفكم بالله اخوفكم منه هركه عارف‌تر ترسان‌تر ازين جهت ظاهر شد بروى آنچه ظاهر شد ديگر استطارت شوق بآن لقاى . وحى طبيعت حامل بود بر اسراع واضطراب گويا ميخواست روح شريف وى كه زود برآيد وبپرد وبسرعت ورغبت آن قرب خاص مندرج گردد پس ناشى ميشد قهر عالم طبيعت وضغط ضعيف مزاج بشريت حالتى كه قوى ميشد بوى انفعال وظاهر ميشد بوى سلطان آن حال ديگر تعلق اهل اين عالم بذات شريف وى صلى الله عليه وسلم از آنجاكه علاقهٔ محبتى بحضرت عليه وى داشتند وتمثل صور اين تعلقات در مرآت جوهر وى كه ساطع‌تر وصاف‌تر از همه سراپا است پس ظاهر شد از آنجا قلقى والتفاتى پس حاصل شد آنچه حاصل شد ديگر آنكه پروردگار جل وعلا جارى گردانيد وباقى داشت رسول خود را صلى الله عليه وسلم بر اوصاف عبوديت كه اشرف اوصاف واجل محامد اتصاف است واين كمالى است خاص بر آن حضرت را ومقتضاى مزاج مقام عبوديت منازلهٔ مكاره ومعانات ومقاسات شدائد است ولهذا گفت نزد موت ولد شريف وى ابراهيم العين تدمع والقلب يحزن وانا على فراقك لمحزونون يا ابراهيم انتهى اين است آنچه گفته اند وامثال اين نيز ميتوان گفت ودرك حقيقت حال شريف وى اجل واعلا وارفع است از آنكه عقول وافهام وعلوم ومعارف عقلا وعلما وعرفا حاصر وضابط وحاوى آن تواند بود واو برتر از آنست كه آيد بخيال وهرچه گويند حكم تاويل متشابهات دارد وما يعلم تاويله الا الله والله اعلم وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اراد الله بعبده الخير عجل له العقوبة في الدنيا چون خواهد خداى تعالى به بندهٔ خود نيكى را شتاب دهد مر او را سزاى گناهان او را در دنيا زيراكه عذاب دنيا سهل است ومدت دنيا قصير بهر نوع كه باشد ميگذرد واذا اراد الله بعبده الشر امسك عنه بذنبه وچون خواهد خدا به بندهٔ خود بدى نگاه ميدارد از وى عقوبت او ميگذارد او را بگناه وى حتى يوافيه به يوم القيمة تا آنكه تمام ميدهد وى تعالى بنده را آنچه مستحق است آن را از عذاب بسبب آن گناه روز قيامت عرب ميگويد وفى فلانا حقه يعنى ادا حق وى را تمام ووافى رواه الترمذي وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان عظم الجزاء مع عظم البلاء بدرستيكه بزرگى پاداش با بزرگى بلا است هرچند بلا بيشتر وسخت‌تر جزا تمام‌تر ووافرتر وعظم بضم عين وسكون ظا اسم است از تعظيم وان الله وبدرستيكه خداى عز وجل اذا احب قوما ابتلاهم چون دوست ميدارد گروهى را مبتلا ميكرداند وآزمايش ميكند ايشان را وهمچنين چون دشمن ميدارد گروهى را مبتلا ميكرداند ايشان را واين شق را ذكر نكرده از جهت فهم وى از سياق كه گفت فمن رضي فله الرضى پس كسيكه خوشنود بود از خداوند تعالى در بلا پس مر او راست خوشنودى از وى تعالى ومن سخط فله السخط وكسيكه خشم كرد وراضى نگرديد پس او را خشم وبى رضائى است پس رضا وسخط بنده سبب وعلامت رضا وسخط پروردگار ومحبت وعداوت او است صحابه رضي الله عنهم از يكديگر سوال ميكردند كه بچه معلوم گردد رضا وسخط الهى از بنده جواب ميدادند اگر بنده از خداى راضى است خدا نيز از بنده راضى است واگر ساخط است ساخط رواه الترمذي وابن ماجة وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزال البلاء بالمؤمن والمؤمنة هميشه مى باشد بلا مرد مسلمان يا زن مسلمان في نفسه در ذات هر يكى بآلام وامراض واذايا وماله ودر مال هر يكى بهلاك ونقصان وولده ودر اولاد بمرض وموت واينها همه سبب كفارت ذنوب ومحو خطاياى وى ميشوند حتى يلقى الله وما عليه من خطيئة تا آنكه پيش مى آيد وى خداى را در روز جزا وحال آنكه نيست بروى هيچ گناهى رواه الترمذي وروى مالك بنحوه وقال الترمذي هذا حديث حسن صحيح وعن محمد ابن خالد السلمي بضم سين وتخفيف لام مفتوحه عن ابيه عن جده از پدرش از جدش وجد او صحابى است قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان العبد اذا سبقت له من الله منزلة لم يبلغها بعمله بدرستيكه بنده چون در گذشته باشد براى وى از خدا مرتبه ودرجهٔ بلند يعنى تقدير كرده باشد الله تعالى براى وى منزلتى كه نمى تواند رسيد بنده بآن منزلت بعمل صالح خود ابتلاه الله في جسده او في ماله او في ولده مبتلا ميگرداند او را خداى تعالى در تن وى يا در مال وى يا در اولاد وى ثم صبره على ذلك پس شكيبا ميكرداند او را بران بلا حتى يبلغه المنزلة التي سبقت له من الله تا آنكه ميرساند اين بلا وصبر كردن بران يا ميرساند خداى تعالى بسبب اين بلا وصبر آن بنده را مرتبهٔ كه در گذشته است مر او را از خدا رواه احمد وابو داود از اينجا معلوم ميشود كه بنده بصبر كردن بر بلا بمرتبه ومقامى ميرسد كه بطاعت وعبادت نمى رسد شيخ امام اجل ابو عبد الله محمد بن علي حكيم ترمذي رحمه الله وقدس سره ميگويد كه بيمار شدم من در ايام گذشته بيمارى سخت وچون شفا داد مرا الله تعالى تصور كردم واندازه كردم در نفس خود آنچه بديد كردم مر اورا بيمارى ازين علت در مقدار اين مدت وميان عبادت ثقلين درين مدت پس گفتم با خود اگر مخير گردانيده شوم من در وجود اين علت ودر آنكه مرا عبادت ثقلين ميبود درين مدت كدام ازين دو ميل ميكردم

کدام یکی را اختیار میکردم پس صحیح شد عزم من و ثابت شد یقین من و واقع شد بصیرت من برآنکه آنچه اختیار کرد پروردگار من برای من اکثر است اندوی شرف و اعظم اندوی
اجر و انفع از وی عاقبت و آن علتی و مرضی که تدبیر کرد لطف پروردگار تعالی برای من و بندگی است خالی از شائبهٔ عجب و ریا و دانستم که این قول که بلا ما اختیار کرده‌ایم چه سبب
و این مسئله را در رسالهٔ تسلیة المصاب لنیل الاجر والثواب بتفصیل بیان کرده شده است وعن عبد الله بن الشخیر بکسر شین معجمه و تشدید خای معجمه مکسوره در آخر راء صحابی است در
بصره نزول کرده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل بضم میم و کسر مثلثهٔ مکسوره مشدده یعنی تصویر کرده شد و پیدا کرده شد ابن آدم آدمیزاد والی جنبه تسع
وتسعون منیته و حال آنکه بجانب پهلوی اوست یعنی نزدیک با و متصل باوست نود و نه مرگ یعنی آفات و بلایا که اسباب مرگ و هلاک اند ان اخطأته المنایا وقع
فی الهرم حتی یموت اگر خطا میکند او را و نمیرسد بوی مرگها و اسباب آن می افتد در پیری تا آنکه میمیرد یعنی آدمی مشمول و محاط است ببلایا و مصائب بی اندازه که خلاصی
ندارد از آنها و اگر با در اخلاص یابد افتد زان می افتد در پیری که دردی بی دوا و بلای بی منتها است و در وی از مردن چاره نیست و البته می باید مرد رواه الترمذی وقال هذا حدیث
غریب وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یود اهل العافیة یوم القیمة حین یعطی اهل البلاء الثواب دوست میدارند و آرزو میبرند اهل
عافیت که در دنیا از بلایا و مصائب سالم بودند روز قیامت در وقتی که داده شود اهل بلا را ثواب این را که لو ان جلودهم کانت قرضت فی الدنیا بالمقاریض کاشکی
پوستهای ایشان بریده و پاره پاره کرده میشد در دنیا بکاردها رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن عامر الرام مخفف رامی یعنی تیرانداز و عامر ان
الرام نیز میگویند و صحیح اول است صحابی است که یک حدیث دارد و این نیز بسند مجهول مرویست قال ذکر رسول الله گفت ذکر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم الاسقام بیماریها را فقال ان المؤمن اذا اصابه السقم ثم عافاه الله پس گفت که مسلمان چون میرسد او را بیماری پس صحت می بخشد او را خدای تعالی کان کفارة
لما مضی من ذنوبه میباشد بیماری پوشنده مر چیزی را که گذشت از گناهان وی وموعظة له فیما یستقبل و میباشد پند مر او را در آنچه پیش می آید اندان و
ان المنافق اذا مرض ثم اعفی و بدرستیکه منافق چون بیمار شود پس عافیت داده شود کان کالبعیر عقله اهله ثم ارسلوه میباشد مانند شتر که بستند او را کسان
او پس رها کردند فلم یدر لم عقلوه ولم ارسلوه پس در نیافت آن شتر بجهت عدم تمیز که چرا بستند او را و چرا کشادند او را همچنین منافق بخلاف مؤمن که می داند که بیمار کردن وی
برای تادیب و تهذیب وی بود و عافیت برای پند پذیر شدن و شکر گزاردن و قدر نعمت شناختن است فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله وما الاسقام چه
چیز است بیماریها و کدام است من نمی شناسم آنرا والله ما مرضت قط بخدا سوگند بیمار نشده ام من هرگز فقال قم عنا پس گفت آن حضرت برخیز و دور شو از پیش ما فلست
منا پس نیستی تو از ما ظاهر آنست که آن مرد منافق بود و کذا فی شرح الشیخ والا این شدت و درشتی نمی فرمود رواه ابو داود وعن ابی سعید قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم اذا دخلتم علی المریض فنفسوا له فی اجله چون درآیید شما بر بیمار برای پرسش وی پس کشاده دهید او را و ببرید غم او را در
درازی مدت حیات او چنانکه گویند غم مخور باکی نیست شفا خواهی یافت دراز خواهد بود عمر تو فی الصراح تنفیس آسایش دادن و رهایش دادن از غم فان ذلک لا یرد شیئا
ویطیب بنفسه زیرا که بدرستیکه تنفیس باز نمی گرداند چیزی را که مقدر است و خوش میکند نفس وی ویطیب بتخفیف است و با زائده است و در بعض نسخ یطیب نفسه
بتشدید یعنی خوش میگرداند نفس او را رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعن سلیمان ابن صرد بضم صاد و فتح را
صحابی است خیر فاضل عابد شریف عمر دراز یافته و از کسانیکه امام شهید حسین بن علی رضی الله عنهما کینه کشی کرده و شهید گشته و عمر وی نود و سه بوده رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من قتله بطنه کسی که کشت او را اشکم وی یعنی وی در تفسیر مبطون در فصل اول معلوم شد لم یعذب فی قبره عذاب کرده نشود او را
در گور وی رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث غریب الفصل الثالث عن انس قال کان غلام یهودی یخدم النبی بود پسری از قوم
یهود که خدمت میکرد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم شیخ ابن حجر گفته که واقف نشدم بر اسم او و بعض گفته اند که نام او عبد القدوس بود فمرض فاتاه النبی پس بیمار شد
آن غلام پس آمد او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعوده در حالتی که عیادت میکند آن حضرت او را فقعد عند رأسه پس نشست آن حضرت نزد سر آن غلام
فقال له اسلم پس گفت مر او را مسلمان شو فنظر الی ابیه وهو عنده پس نگاه کرد آن غلام بجانب پدر خود و پدر وی نزد وی بود فقال پس گفت پدر اطع
ابا القاسم فرمانبرداری کن ابو القاسم را ابو القاسم کنیت شریف آن حضرت است و یهود بیشتر آن حضرت را باین کنیت ذکر میکردند و باسم مبارک که محمد است کمتر یاد
میکردند تا ملزم نشوند بذکر این اسم شریف در توریت فاسلم پس مسلمان شد آن غلام فخرج النبی صلی الله علیه وسلم وهو یقول الحمد لله الذی انقذه
من النار پس بیرون آمد آن حضرت و حال آنکه وی میگوید شکر مر خدای را که برهانید او را از آتش دوزخ رواه البخاری و درین حدیث جواز استخدام کافر است و جواز عیادت
وی بامیدواری اسلام وی و گفته اند که اگر خویشی یا همسایگی داشته باشد نیز میتوان کرد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من عاد مریضا نادی
مناد من السماء کسی که عیادت میکند بیمار را آواز میدهد آواز دهنده از آسمان یعنی فرشته طبت وطاب ممشاک خوشی باد ترا در دنیا و خوش باد بپای رفتن تو یا جای مشی تو در آخرت یا هم
در دنیا یا هم در آخرت و درینجا اشارتست بافضلیت عیادت پیاده وتبوأت من الجنة منزلا و بگیری تو از بهشت منزل را و تو آماده کنی مر سبیل خبر باشد از جانب پروردگار تعالی
از حال عیادت کننده رواه ابن ماجه وعن ابن عباس ان علیا رضی الله عنهم خرج من عند النبی صلی الله علیه وسلم فی وجعه الذی توفی فیه

عباس که علی برآمد از نزد آن حضرت در درد و بیماری وی که وفات یافت آن حضرت در آن درد فقال الناس پس گفتند مردم یا ابا الحسن کیف اصبح رسول الله چگونه صبح
کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال اصبح بحمد الله بارئا گفت صبح کرد و شکر خدا به شونده از بیماری یعنی الحمد لله که بهتر است امروز و ادب آنست که چون از حال بیمار
بپرسند جواب به بهی و خوبی گویند رواه البخاری وعن عطاء بن ابی رباح بفتح را و تخفیف با تابعی یکی از اعلام علما و اجلهٔ فقها امام ابوحنیفه گفت ندیدم من از آنهاکه دیدم
فاضلتر از وی و بود اسود و اعور اشل اعرج بعد از ان اعمی شد روزی که فوت کرد اوزاعی گفت مات ارضی اهل الارض قال قال لی ابن عباس گفت عطا گفت مرا ابن عباس
الا اریك امرأة من اهل الجنة آیا بنمایم ترا زنی از اهل بهشت قلت بلی گفتم بلی بنما قال هذه المرأة السوداء گفت این زن سیاه و در نام وی اختلاف است بعضی
سعیره گفته بضم سین و فتح عین و بعضی سقیره و سکیره و بقاف و کاف بدل عین و بعض باشطه و بعض خدیجه والله اعلم اتت النبی آمد این زن پیغمبر را صلی الله علیه
وسلم فقالت پس گفت یا رسول الله انی اصرع بدرستی که من صرع زده میشوم نام بیماری مشهور و انی اتکشف بتای فوقانیه و بدرستیکه من برهنه میشوم یا می ترسم و ملاحظه میکنم
از کشف عورت پس تکشف بمعنی اجتناب از کشف باشد چنانکه تأثم بمعنی اجتناب و خوف از اثم فادع الله لی پس دعا کن خدا را برای من که عافیت دهد فقال ان شئت صبرت
ولك الجنة پس گفت آن حضرت اگر میخواهی صبر کنی و باشد مر ترا بهشت وان شئت دعوت الله ان یعافیك و اگر میخواهی دعا کنم خدا را که عافیت دهد فقالت اصبر پس گفت
آن زن صبر میکنم و بهشت میخواهم فقالت انی اتکشف فادع الله ان لا اتکشف پس گفت من برهنه میشوم و می ترسم از برهنگی پس دعا کن خدا را که برهنه نشوم فدعا لها پس دعا کرد
مر آن زن را متفق علیه و درین حدیث دلیل است بر جواز ترک تداوی بامید ثواب آخرت و بر علاج امراض بدعا و التجا بحق وعن یحیی بن سعید قال ان رجلا جاءه الموت
فی زمن رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از یحیی بن سعید انصاری که از تابعین است روایت میکند از انس وغیر وی از صحابه و قدما که گفت که مردی آمد او را موت در
زمان آن حضرت فقال رجل هنیئا له مات ولم یبتل بمرض گوارا باد مر او را که مرد و مبتلا گردانیده نشد به بیماری فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
ویحك وای تو عجب از تو مایل و یلك چه دانانید ترا لو ان الله ابتلاه بمرض فکفر عنه من سیئاته اگر میبود این که خدای تعالی میمیراند و می آزماید او را به بیماری پس
کفارت میکرد از وی از بدیهای وی بهتر میبود مر او را رواه مالك مرسلا وعن شداد بن اوس صحابی است وی و پدر وی والصنابحی بضم صاد نسبت است بصنابح بن زاهر
نام او عبدالله است اختلاف است که صحابی است یا تابعی روایت است ازین دو کس انهما که ایشان دخلا علی رجل مریض یعودانه در آمدند بر مردی در حالی که عیادت میکنند
آن مرد را فقالا له پس گفتند مر آن مرد را کیف اصبحت چگونه صبح کردی و چه حال داری قال اصبحت بنعمة گفت آن مرد صبح کرده ام متلبس و مصحوب بنعمت و حال خوش دارم
قال شداد ابشر بکفارات السیئات خوش خبر و خوش حال باش بخصلتهائیکه پوشنده بدیهاست وحط الخطایا و بفرود افکندن گناهان فانی سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول ان الله عز وجل یقول زیرا که من شنیده ام آن حضرت را که میگفت که خدای تعالی میگوید اذا انا ابتلیت عبدا من عبادی مؤمنا فحمدنی
من مبتلا گردانم یعنی به بیماری بنده را از بندگان خود را که مؤمن است فحمدنی علی ما ابتلیته پس ثنا کند آن بنده مرا بر مبتلا گردانیدن من او را فانه یقوم من مضجعه
ذلك پس بدرستی که آن بنده بر میخیزد از ان خوابگاه خود که در آنجا بیمار افتاده است کیوم ولدته امه من الخطایا همچو روز زائیدن مادر او را یعنی پاک و منزه از گناهان و یقول
الرب و میگوید پروردگار تبارك و تعالی بملائکه که کاتب اعمال اند انا قیدت عبدی و ابتلیته من بند کردم بندهٔ خود را به بند بیماری و مبتلا گردانیدم و آزمایش
کردم او را فاجروا له ما کنتم تجرون له و هو صحیح پس اجرا کنید و بنویسید و ثابت گردانید برای وی از اعمال چیزیکه میبود دید که می نوشتید و اجرا می کردید برای وی در حالی که
وی تن درست بود واجروا بفتح همزه و سکون جیم امر است از اجرا بمعنی راندن و مجری و ادن وظیفه و مهم رواه احمد وعن عائشة رض قالت قال رسول الله صلی الله
علیه اذا کثرت ذنوب العبد ولم یکن له ما یکفرها من العمل چون بسیار میگردد گناهان بنده و نمی باشد مر او را عملهای نیک که بپوشد آن گناهان را و ببرد آنها را ابتلاه
الله بالحزن لیکفرها عنه مبتلا میکند آن بنده را خدای تعالی باندوه تا تکفیر کند آنها را از ان بنده رواه احمد وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من عاد مریضا لم یزل یخوض الرحمة کسیکه بپرسد بیمار را همیشه می در آید و شنا میکند دریای رحمت را و غرق میگردد در آن خوض آب در آمدن حتی یجلس تا آنکه می نشیند فاذا جلس
اغتمس فیها پس چون می نشیند فرو میرود در دریای رحمت و غرق میگردد در ان رواه مالك واحمد وعن ثوبان مولای آن حضرت است و همیشه در خدمت میبود در سفر و حضر ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم قال اذا اصاب احدکم الحمی روایت میکند که آن حضرت گفت وقتی که برسد یکی از شما را تب فان الحمی قطعة من النار پس بدرستیکه
تب پاره ایست از آتش فلیطفئها عنه بالماء پس باید که بمیراند آن آتش را از خود و آب گفته اند که این مخصوص است ببعض انواع تب که حادث است از حرارت چنانکه معتاد اهل حجاز است
و چون بیان آن حضرت علاج جسمانی را به تبع و طفیل است و مقصود اصلی از منصب نبوت بیان علاج روحانی است استقصا نکرد در تعلیم انواع امراض و اقتصار نمود بر بیان علاج آنچه اکثر و
اغلب است وقوع آن در ان بلاد والله اعلم و تحقیق این در کتاب طب متفق بباید و شرح قول آن حضرت الحمی من فیح جهنم الحدیث و مناسب آن بود که مصنف این حدیث را هم در ان کتاب
ذکر میکرد زیرا که درین حدیث ذکر عیادت مریض و ثواب مرض نیست بعد از ان بیان اطفای نار حمی فرمود بقول خود فلیستنقع فی نهر جار پس باید که بیفتد در جوی روان ولیستقبل جریته
و باید که پیش آید روان شدن جوی را یعنی بهمان جانب بیفتد که آب میرود و جریته بفتح جیم و کسر را فیقول پس میگوید بسم الله بنام خدا فادم درین جوی اللهم اشف عبدك خداوندا شفا بده بندهٔ
خود را وصدق رسولك و راست گردان رسول خود را که این علاج فرموده است و خبر داده است که هر که این علاج کند شفا می یابد بعد صلوة الصبح قبل طلوع الشمس بکند این فعل را بعد نماز

با مداد پیش از بر آمدن آفتاب ولیغمس فیه ثلث غمسات ثلثة ایام و باید که غوطه زند دروی سه غوطه سه روز این بیان فلیستنقع وایضاح اوست واین عبارت احتمال دارد
که سه غوطه در سه روز باشد هر روز یک غوطه واحتمال دارد که هر روز سه غوطه باشد فان لم یبرأ فی ثلث فخمس پس اگر به نشود در سه روز پس پنج روز راست علاج آن فان لم یبرأ فی
خمس فسبع پس اگر به نشود در پنج روز پس هفت روز فان لم یبرأ فی سبع فتسع پس اگر به نشود در هفت روز پس نه روز فانها لا تکاد تجاوز تسعا باذن الله پس بدرستیکه
آن تب نزدیک نیست که بگذرد نه روز را بدستوری خدای عزوجل رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن ابی هریرة قال ذکرت الحمی عند رسول الله
گفت ابو هریره ذکر کرده شد تب را نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فسبها رجل پس دشنام کرد آنرا مردی فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا تسبها فانها تنفی الذنوب
دشنام مکن تب را زیرا که وی دور میکند گناهان را کما تنفی النار خبث الحدید چنانکه دور میکند آتش چرک آهن را گداختن و مقتضای این شکر گذاری است بر آن ولهذا مشائخ
گفته اند که وظیفه در بلا شکر است چنانکه در نعمت از جهت تضمن الطاف خفیه را ولیکن چون بنده ضعیف است و ناتوان صبر را بدل شکر ساختند رواه ابن ماجة وعنه
قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم عاد مریضا فقال ابشر فان الله یقول وهم از ابی هریره است گفت که آن حضرت عیادت کرد بیماری را که تب داشت
پس گفت خوش باش زیرا که بدرستیکه خدای تعالی میگوید هی ناری اسلطها علی عبدی المؤمن فی الدنیا تب آتش من است میگمارم آن را بر بنده من که
مؤمن است در دنیا لیکون حظه من النار یوم القیمة تا باشد تب بخش آن بنده از آتش دوزخ روز قیامت عوض آن رواه احمد وابن ماجة والبیهقی
فی شعب الایمان وعن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الرب سبحانه وتعالی یقول روایت است از انس که آن حضرت گفت که پروردگار
تعالی میگوید وعزتی وجلالی سوگند بعزت ذات من و جلال صفات من لا اخرج احدا من الدنیا بیرون نمی آرم هیچ یکی را از دنیا ارید اغفر له که میخواهم بیامرزم او را
حتی استوفی کل خطیئة فی عنقه تا آنکه تمام میگیرم جزای هر گناهی را که در گردن اوست بسقم فی بدنه واقتار فی رزقه بسبب بیماری در تن وی و تنگی در رزق وی و تقتیر
بفتحتین واقتار بکسر همزه و سکون قاف یعنی گناهان که از وی بوجود آمده جزای آن را بهم در دنیا به بیماری و فقر میدهم پس مغفور میکرد و از عذاب آخرت نجات می یابد مقصود آنکه فقر و بیماری
مکفر ذنوب اند رواه رزین وعن شقیق قال مرض عبد الله فعدناه شقیق که از کبار ثقات تابعین و از علمای عاملین است و زمان شریف آن حضرت را دریافته اما بشرف
رویت مشرف نشده و از یاران مخصوص ابن مسعود است گفت بیمار شد عبد الله بن مسعود پس عیادت کردیم او را فجعل یبکی پس گریستن گرفت ابن مسعود
فعوتب پس ملامت کرده شد و خشم گرفتند بر وی حاضران بگمان آنکه از الم بیماری و محبت حیات دنیا می گرید فقال انی لا ابکی لاجل المرض پس گفت نمی گریم
از بهر بیماری لانی زیرا که من و در بعض نسخ انی لام بدرستیکه من سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول المرض کفارة بیماری کفاره است
گناهان را وانما ابکی انه اصابنی علی حال فترة ومیگریم مگر از جهت آنکه رسید بیماری مرا بر حال فتور و ضعف که حال پیری است فترة بفتح فا و سکون تا سستی ولم یصبنی علی
حال اجتهاد و نرسید مرا مرض در حال قوت و کوشش که وقت جوانی بود لانه یکتب للعبد من الاجر اذا مرض زیرا که نوشته میشود مر بنده را از مزد وقتی که بیمار میشود ما کان یکتب
له قبل ان یمرض چیزی که بود که نوشته میشد مر او را پیش از آنکه بیمار گردد فمنعه منه المرض پس باز داشت بنده را از آن عمل بیماری پس چون در وقت جوانی و قوت در حال صحت
عمل بسیار بود در مرض نیز بسیار می نوشتند و در وقت پیری و ضعف کم است کم می نویسند کاشکی در جوانی بیمار میشدم که عمل بسیار می نوشتند اینجا میگویند که چون در مرض همان عمل
نویسند که در صحت میکرد پس فضیلت در تمنی مرض در حال قوت و کثرت عمل چه باشد جوابش آنکه تمنی میکند کتابت عمل و اثبات آن را بی تعب و مشقت در عمل پس اگر مرض نباشد آن کثرت
عمل میبود و نوشته میشد عمل بشرط تعب در عمل یا از جهت آنکه عملی که در مرض نوشته میشود خالی است از شائبه ریا و سمعه و عجب فافهم رواه رزین وعن انس قال کان النبی روایت است
از انس گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یعود مریضا الا بعد ثلث عیادت نمی کرد بیماری را مگر پس از سه شب رواه ابن ماجة والبیهقی فی شعب الایمان
بدانکه بعضی از محدثان گفته اند این حدیث موضوع است و سنت نزد ایشان عیادت است در اول مرض نه بعد از گذشتن سه روز کذا فی شرح الشیخ جمهور علما بر آنند که عیادت مقید
بزمانی نیست زیرا که امر بوی مطلق است هر وقت که کند خواه اول خواه آخر گفته اند که این حدیث ضعیف است جدا و راوی او که مسلمة بن علی است متروک است و ابو حاتم گفته که این
حدیث باطل است و در احیاء العلوم گفته که عیادت کرده نشود مریض مگر بعد از سه روز باین حدیث و گفته که در استعجال شماتت است وفیه ما فیه وعن عمر بن الخطاب قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخلت علی مریض فمره یدعو لک چون در آئی بر بیماری پس بفرما او را که دعا کند ترا فان دعاءه کدعاء الملئکة زیرا که دعای
بیمار مانند دعای فرشتگان است و شاید که این بجهت آن است که بنده در مرض قریب است از درگاه حق و مبرا است از احکام بشریت از اکل و شرب و حصول صفا و طهارت باطن بجهت حضور
توجه بعالم غیب والله اعلم رواه ابن ماجة وعن ابن عباس قال من السنة تخفیف الجلوس وقلة الصخب فی العیادة عند المریض گفت ابن عباس از سنت است
سبک کردن نشستن و کم کردن بانگ و فریاد در عیادت نزد بیمار صخب بصاد مهمله و خای معجمه مفتوحتین بمعنی آواز و در نسخ بتحریک و تسکین هر دو ضبط کرده اند و بسین و صاد هر دو آمده است
بمعنی فریاد کردن و اضطراب اصوات قال گفت ابن عباس در استدلال بر قلت صخب وقال رسول الله و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لما کثر لغطهم واختلافهم
که بسیار شد آواز صحابه و اختلاف ایشان قوموا عنی برخیزید و دور شوید از پیش من پس معلوم شد که آواز و فریاد نزد بیمار مکروه است لغط بفتح لام و غین معجمه و طای مهمله صوت یا
اصوات مبهم که مفهوم نگردد معنی آن و تحقیق این حدیث در باب وفات النبی صلی الله علیه وسلم بیاید انشاء الله تعالی رواه رزین وعن انس قال قال رسول الله صلی

علیه وسلم العیادة فواق ناقة بیمار پرسی تقدار زمانی است که میان دو دوشیدن شتر ماده است ومراد به دو دوشیدن آنست که چون یکبار دوشیدند اندکی صبر میکنند چنانکه
پستانهای ناقه را ماساس میکنند وبدست میزنند یا بچه او را بمکانند تا شیر فرود آید فواق بضم فا وفتح نیز روا است وفی روایة سعید بن المسیب مرسلا ودر روایت سعید
ابن المسیب که از کبار تابعین است بطریق ارسال آمده است افضل العیادة سرعة القیام فاضلترین عیادت شتاب برخاستن است وسبب دره‌ی خوف ملال و
کوفت بیمار است ولکن یکی دوست اوست واو را خوش می آید نشستن وحکایت کردن آن دیگر است این داخل عیادت نیست صحبتی است که باوی میدارد حق عیادت علی
العموم همان قدر است فافهم رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم عاد رجلا فقال له ما تشتهی روایت است
از ابن عباس که آن حضرت عیادت کرد مردی را پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم چه میل داری وچه میخواهد دل تو از جنس طعام قال اشتهی خبز بر گفت میخواهم نان گندم
فقال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم من کان عنده خبز بر فلیبعث الی اخیه کسی که باشد نزد وی نان گندم پس باید که بفرستد بسوی برادر خود ثم قال النبی
صلی الله علیه وسلم اذا اشتهی مریض احدکم شیئا فلیطعمه وقتی که بخواهد ومیل کند بیماری از شما چیزی را پس باید که بخوراند او را داشتهای صادق است
وآن نشان صحت است ونیز گاهی زیان نمی کند بعض بیماران را خوردن از آنچه میل دارند اگر اندک باشد تقویت میکند طبیعت را وصحت می آرد ولیکن چیزی که ضرر او غالب باشد
وبالجمله این حکم که فرمود کلی نیست بلکه جزئی است وطیبی گفته که این مبنی است بر توکل یا نومیدی از حیات ودر حدیث آمده است که بزور ندهید بیماران خود را طعام وشراب
زیرا که خدای تعالی میخوراند ومی نوشاند ایشان را رواه ابن ماجة وعن عبد الله بن عمرو قال توفی رجل بالمدینة ممن ولد بها گفت مرد مردی بمدینه از آن کسانیکه
زائیده شده بودند بمدینه یعنی در مدینه زائید وهم در مدینه مرد فصلی علیه النبی پس نماز گزارد بر وی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن حضرت یا لیته مات بغیر
مولده ای کاش می مرد این مرد در غیر جای زائیدن خود یعنی در غربت می مرد قالوا ولم ذلک گفتند صحابه وچرا است این حکم واین آرزو یا رسول الله قال گفت ان الرجل
اذا مات بغیر مولده قیس له من مولده الی منقطع اثره بدرستی که مرد چون می میرد در غیر مولد خود اندازه گرفته میشود مر او را از مولد وی تا بریده شدن نشان پای وی یعنی تا آنجا
که منتهی شده است سفر وی ومرده است وطیبی گفته که مراد باثر مدت حیات است یعنی تا موضع قطع اجل وی ومعنی اول که ما گفتیم ظاهرتر است ومآل این معنی هم بدان است فی
الجنة اندازه کرده میشود این مسافت در بهشت ظاهر لفظ این می در آید که تقدر این مسافت او را در بهشت جای می دهند اما این مراد نخواهد بود چه این مقدار از مکان در جنب سعت
جنت اعتبار ندارد اگرچه در حدیث آمده است که جای یکتا زیانه در بهشت بهتر از دنیا است اما مراد اینجا مبالغه در ثواب است مگر آنکه گفته شود مراد ثواب عملی است که کرده میشد
در مقدار این مسافت ومخصوص نیست بعملی که در مولد کرده وطیبی گفته که مراد آنست که کشاده شود در قبر او مقدار ما بین قبر وی ومولد وی وکشاده میشود دری بسوی بهشت فافهم
رواه النسائی وابن ماجة وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم موت غربة شهادة مردن در غربت حکم شهادت دارد وفی الصراح
غربت دوری از جای خود واهل تحقیق گفته اند که غربت دو قسم است غربت بجسم وغربت بدل که مشار الیه است بقول وی صلی الله علیه وسلم در حدیث دیگر کن فی الدنیا کانک غریب
او عابر سبیل وعد نفسک من اصحاب القبور واین حاصل میگردد بتحصیل موت ارادی وترک تعلق بما سوی الله وتفصیل وی چنانکه در رساله حضرت شیخ عبد الوهاب متقی که در
فصل غربت وغربا نوشته مذکور است رواه ابن ماجة وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات مریضا مات شهیدا این چنین
واقع شده در نسخ وتغییر داده اند بعض من مات غریبا وبعض گفته اند که الصواب مرابطا ونوشته اند که در سنن ابن ماجه این حدیث در باب ما جاء فیمن مات مرابطا آورده ومرابط آنکه در
سرحد اسلام بغزای کافران نشسته واصل آن از رباط الخیل است یعنی اسپان بستن ومستعد جنگ کافران نشستن ووقی فتنة القبر ونگاه داشته میشود از فتنه قبر وعذاب وی ودر
بعض نسخ او وقی وکلمه او بمعنی واو است یا برای شک یا تنویع است وغدی وریح علیه برزقه من الجنة وداده شود در بامداد وشبانگاه یعنی شب وروز رزق وی از بهشت ومراد
دوام است یا کنایه از تنعم است چنانکه در قرآن مجید در باب بهشتیان فرموده است ولهم رزقهم فیها بکرة وعشیا رواه ابن ماجة والبیهقی فی شعب الایمان وعن العرباض بکسر
عین وبای موحده وضاد معجمه بن ساریة بسین مهمله ورا و یای تحتانیه از اصحاب صفه است از آن کسانیکه نازل شده است در شان ایشان ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم الآیة ان رسول الله
روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفته است یختصم الشهداء والمتوفون علی فرشهم پیکار میکنند شهیدان وآنها که میرانیده شده اند بر فرشها وبساطهای
خود یعنی آنها که در خانه خود مرده اند وشهید نشده الی ربنا خصومت میکنند بسوی پروردگار ما عز وجل فی الذین یتوفون من الطاعون در کسانیکه میرانیده شده اند از
طاعون فیقول الشهداء من اخواننا پس میگویند شهیدان این که بطاعون مردگان از جمله برادران ما اند وازما اند قتلوا کما قتلنا کشته شده اند چنانکه کشته شده ایم ما بجراحت کارد دست
دشمن خورده اند ومیگویند که اهل طاعون گاهی می دریابند که کسی ایشان را بنیزه زده است ولهذا طاعون نام کرده اند از طعن بمعنی نیزه زدن اینجا اهل طاعون بمعنی متعارف میان اطبا مناسب
نخواهد بود فافهم ویقول المتوفون اخواننا ومیگویند میرانیده شدگان بر فرش ایشان برادران ما اند ماتوا علی فرشهم کما متنا مردند بر فرشهای خود چنانکه مردیم ما فیقول ربنا پس
میگوید پروردگار ما تبارک وتعالی انظروا الی جراحهم نگاه کنید بریشهای مرده شدگان بطاعون فان اشبهت جراحهم جراح المقتولین پس اگر مانند است ریشهای
ایشان ریشهای کشته شدگان را فانهم منهم ومعهم پس ایشان از کشته شدگان اند وبا ایشان اند در مرتبه فاذا جراحهم قد اشبهت جراحهم پس ناگاه جراحتهای
بطاعون مردگان بتحقیق مانند است جراحتهای کشته شدگان را از اینجا معلوم میشود که هر که بطاعون مرد از شهیدان وبا شهیدان است رواه احمد والنسائی وعن جابر ان رسول الله صلی الله

علیه وسلم قال الفار من الطاعون کالفار من الزحف روایت است از جابر که آن حضرت فرمود گریزنده از طاعون همچو گریزنده از جنگ کافران است و زحف در اصل بمعنی رفتن
کودک است و نام لشکر رونده سوی دشمن بجنگ که از بسیاری ایشان تیز بجنبد از ازدحام و هجوم عشر پیده می روند والصابر فیه له اجر شهید و صبر کننده در طاعون و نگریزنده از آن مراورا
اجر شهید است از این حدیث معلوم میشود که گریختن از طاعون گناه کبیره است چنانکه فرار از زحف و اگر اعتقاد کند که اگر نگریزد البته می میرد و اگر بگریزد بسلامت میماند آن خود کفر است
و ظاهر حدیث دل آنست که صابر در طاعون را اجر شهید است اگرچه نمیرد رواه احمد باب تمنی الموت وذکره باب در بیان آرزوی مرگ و یاد کردن آن بدانکه آرزوی مرگ
بجهت ضرر دنیا مانند مرض یا فقر یا مانند آن مکروه است زیرا که آن علامت بی صبری و بستوه آمدن از تقدیر الهی و ناراضی بودن از آنست اما از جهت محبت و شوق بلقای الهی
تعالی و خلاص از تنگنای این سرای فانی و محنت آن و وصول بملک آخرت و نعیم آن نشان ایمان و کمال او است و همچنین مکروه نیست از جهت خوف ضرر دینی و ذکر موت
کنایت است از خوف و خشیت حق و عمل بمقتضای آن و توبه و استغفار و تقدیم و ترجیح نفع در آخرت و الا ذکر موت و یاد داشتن آن بی عمل چیزی نیست بلکه تواند که سلب قساوت قلب کرده
چنانکه ذکر حق سبحانه تعالی بغفلت نسال الله العافیه الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یتمنی احدکم الموت آرزو نکند یکی از شما مرگ را
اما محسنا یا اینکه میباشد آن یکی نیکوکار فلعله ان یزداد خیرا پس شاید که زیاده کند نیکی بزیادت حیات و اما مسیئا و یا اینکه میباشد بدکار فلعله ان یستعتب پس شاید که
طلب کند رضای خدای تعالی بتوبه و تلافی این حاصل معنی عبارت است و تحقیق الفاظ آن در شرح کرده شده است رواه البخاری وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لا یتمنی احدکم الموت ولا یدع به من قبل ان یاتیه آرزو نکند یکی از شما موت را و دعا نکند بموت پیش از آنکه بیاید موت او را انه اذا مات انقطع امله بدرستیکه
وقتی که میمیرد بریده میشود امید و طمع وی از ثواب و در بعض روایات عمله و این ظاهرتر است و مآل هردو یکی است زیرا که مراد با مل اینجا طمع ثواب عمل است و امل مذموم آنست
که باعث بر فتور و قصور در عمل صالح گردد وانه لا یزید المؤمن عمره الا خیرا و بدرستیکه شان این است که زیادت نمیکند مسلمان را عمر وی مگر نیکی را رواه مسلم وعن
انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یتمنین احدکم الموت من ضر اصابه باید که آرزو نکند یکی از شما مرگ را از گزند دنیاوی که برسد وی را فان کان لا بد فاعلا
فلیقل پس اگر هست البته آرزو کننده موت را پس باید که بگوید اللهم احینی ما کانت الحیوة خیرا لی خداوندا زنده دار مرا مادامیکه باشد زندگی بهتر مرا و توفنی اذا کانت
الوفاة خیرا لی و بمیران مرا وقتیکه باشد مردن بهتر مرا متفق علیه وعن عبادة بن الصامت بضم عین و فتح موحده صحابی مشهور است از انصار و احوال او بعضی نوشته شد
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب لقاء الله احب الله لقاءه کسی که دوست دارد لقای خدا را دوست دارد خدای تعالی لقای او را ومن کره لقاء
الله کره الله لقاءه و کسیکه ناخوش دارد لقای خدای تعالی را ناخوش دارد خدای تعالی لقای او را مشهور آنست که مراد بلقای خدا موت است و تحقیق آن است که مراد بلقای
خدا بازگشت بدار آخرت و طلب آنچه نزد او ست تعالی و عدم رکون بدنیا و رضا بحیات دنیا و اطمینان بدان نه موت اگرچه قول عائشه رضی الله عنها وانا لنکره الموت موهم
آنست پس محبت لقای خدای تعالی مستلزم محبت موت باشد که وسیله او ست فقالت عائشة پس گفت عائشه او بعض ازواجه یا گفت بعض ازواج مطهره آن حضرت
انا لنکره الموت بدرستیکه ما هر آئینه مکروه و ناخوش میداریم موت را بحکم طبیعت قال لیس ذلک گفت آن حضرت نیست مراد آنچه تو فهمیدی که مراد بلقاء الله موت است
و بحکم طبیعت محبوب باشد و بالفعل تمنی وی باید کرد بلکه هرکه طالب رضای حق و مشتاق لقای او ست تعالی شانه محبت موت همیشه ملاحظه توسل و وساطت محبت ارادی
اختیاری بدان دارد و اثر آن در آخر وقت بحکم طبیعت نیز پیدا میکرد چنانکه فرمود ولکن المؤمن اذا حضره الموت بشر برضوان الله وکرامته و لیکن مسلمان وقتی که نزدیک
شود او را موت بشارت داده میشود او را براضی بودن خدا از وی و گرامی داشتن وی تعالی او را چنانکه کریمه ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الآیه ناطق بدان است فلیس شیء
احب الیه مما امامه پس نیست هیچ چیزی محبوب تر بسوی وی از چیزی که پیش او ست یعنی موت و رفتن بآن عالم فاحب لقاء الله واحب الله لقاءه پس دوست میدارد مومن
لقای خدا را و دوست میدارد خدا تعالی لقای او را پس محب و محبوب و راضی و مرضی از عالم میرود وان الکافر اذا حضر بلفظ مجهول و بدرستیکه کافر وقتی که حضور کرده میشود یعنی حاضر
میشود او را موت بشر بعذاب الله وعقوبته خبر داده میشود بعذاب خدا و سزا دادن وی تعالی مر او را فلیس علیه شیء اکره الیه مما امامه پس نیست هیچ چیزی مکروه تر بسوی
وی از چیزی که پیش او ست فکره لقاء الله وکره الله لقاءه پس ناخوش میدارد کافر لقای خدای تعالی را و ناخوش میدارد خدای تعالی لقای او را پس مکروه و ممقوت و مغضوب و مبغوض از آن
جهان میرود متفق علیه وفی روایة عائشة رضی الله عنها والموت قبل لقاء الله و موت پیش از لقای خدا است و وسیله و مقدمه او ست و ازین کلام معلوم میشود که
موت غیر لقاء الله است چنانکه گفتیم وعن ابی قتادة انصاری است از فضلای صحابه و از اهل بدر است آورده اند که چشم او روز بدر یا احد از زخم جدا شده بود دست او افتاد پس آن
حضرت بار بجایش نشاند و بهتر از آن شد که بود انه کان یحدث ان رسول الله روایت است از ابی قتاده که وی حدیث میکرد که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مر
علیه بجنازة گذرانیده شد بروی جنازه مر بضم میم فقال مستریح او مستراح منه پس گفت آن حضرت این میت یا راحت یابنده است یا راحت یافته شده است
از وی فقالوا پس گفتند صحابه یا رسول الله ما المستریح والمستراح منه چیست معنی مستریح و مستراح منه و کدام اند اینها فقال پس گفت آنحضرت العبد المؤمن یستریح
من نصب الدنیا واذاها الی رحمة الله بنده مومن صالح راحت می یابد بمرگ از تعب و رنج دنیا و آزار دنیا و اهل آن و میرود و میرسد بسوی رحمت خدا والعبد الفاجر یستریح منه
العباد والبلاد والشجر والدواب و بنده فاسق راحت می یابند از وی بندگان و شهرها و درختان و در زمین جنبندگان و خلاص میشوند شهرها و راحت عباد خود ظاهر است که ایشان

از وی آزار میرسد و اما استراحت بلاد و اشجار و دواب بجهت آنست که بوجود فجور و ظلم حاصل میگردد فساد در عالم و اختلال در ارکان و اجزای آن و فاجر مبغوض میدارد
الله تعالی او را پس ایذا میکشد بوجود وی زمین و هرکه و هرچه بر زمین است و نیز باز داشته میشود بشومی گناهان وی باران را و چون میمیرد می بارد و زنده میگردد زمین و هرکه
و هرچه در زمین است متفق علیه وعن عبد الله بن عمر قال اخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم بمنکبی گفت ابن عمر گرفت آن حضرت دوش مرا و
در بعض نسخ بمنکبی بتشدید بلفظ تثنیه یعنی گرفت هر دو دوش مرا فقال پس گفت کن فی الدنیا کانک غریب باش در دنیا گویا که تو غریبی و از جای خود دور افتاده او عابر
سبیل بلکه راه گذری و مبالغه درین بیشتر است زیرا که غریب گاهی ساکن میشود در بلاد غربت و مقیم میگردد دران وکان ابن عمر یقول و بود ابن عمر میگفت اذا امسیت فلا تنتظر
الصباح چون شام کنی پس انتظار مبر صباح را که تا وقت صباح زنده خواهم بود و اذا اصبحت فلا تنتظر المساء و چون صبح کنی پس منتظر مباش شام را که تا وقت شام زنده خواهم ماند
بیت غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند وخذ من صحتک لمرضک و بگیر از تن درستی تو توشه برای وقت بیماری تو یعنی غنیمت دان ایام
تندرستی را و عمل کردن دران بیت غنیمت دان جوانا دولت حسن و جوانی را نه پنداری که ایام جوانی جاودان باشد. ومن حیوتک لموتک و بگیر از زندگانی خود توشه برای
مرگ خود رواه البخاری وعن جابر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل موته بثلثة ایام یقول گفت جابر شنیدم آن حضرت را پیش از موت وی
بسه روز میگفت لا یموتن احدکم الا وهو یحسن الظن بالله میباید که نمیرد یکی از شما مگر آنکه نیک دارد گمان خود را بخدا و امید دارد کرم و مغفرت او را و اعتماد کند بر وعدهٔ
کرم وی رواه مسلم گفته اند که نشان سعادت آنست که در مدت حیات خوف غالب بود و چون مرگ در رسد نشان امید پیدا آید و گفته اند که مراد به نیک داشتن
گمان نیک کردن اعمال است یعنی نیک کنید اعمال خود را در حیات تا نیک گردد گمان شما بخدا نزد موت چه کسی که بد باشد عمل او پیش از موت بد گردد گمان او نزد موت و نیز گفته اند
که حقیقت رجا آنست که عمل کند و امید دارد و خدمت مولی کند و نظر بر عطای او دارد و اما امید دروغ که باز دارد صاحبش را از عمل و باعث گردد بر گناهان آن امید نیست بلکه
آرزو و غرور است و حسن بصری گفت میگوید یکی از شما نیک میدارم گمان خود به پروردگار خود و دروغ میگوید اگر نیک میداشت گمان خود را به پروردگار نیک میکرد عمل را و
عمر بن منصور به بعضی از برادران خود نوشت که تو دراز داری امل خود را بدرازی عمر خود و آرزوها داری بدی فعل خود آهن سرد میکوبی کار نیک کن و امیدوار باش الفصل
الثانی عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان شئتم انبأتکم ما اول ما یقول الله للمؤمنین یوم القیمة اگر بخواهید شما خبر دهم
شما را که چیست نخستین چیزی که میگوید خدای تعالی مؤمنان را روز قیامت وما اول ما یقولون له و چیست نخستین چیزی که میگویند مؤمنان مر خدای تعالی را قلنا نعم گفتیم آری میخواهیم که خبر دهی
ما را یا رسول الله قال گفت آن حضرت ان الله یقول للمؤمنین بدرستی که خدای تعالی میگوید مر مؤمنان را هل احببتم لقائی آیا دوست میدارید شما لقای مرا و پیش آمدن شما را
فیقولون نعم یا ربنا پس میگویند مؤمنان آری دوست میداریم لقای ترا ای پروردگار ما فیقول لم پس میگوید پروردگار تعالی برای چه چیز دوست میدارید لقای مرا و در بعض نسخ
مصابیح لم اذنبتم یعنی میگوید پروردگار تعالی چون دوست داشتید لقای مرا پس چرا گناه کردید فیقولون رجونا عفوک ومغفرتک پس میگویند مؤمنان امید داشتیم ما گذشتن
ترا از گناهان ما و پوشیدن تو بدیهای ما را فیقول قد وجبت لکم مغفرتی پس میگوید پروردگار تعالی بتحقیق ثابت و لازم شد برای شما عفو و مغفرت من چون حاصل معنی عفو و
مغفرت یکی بود اکتفا بیکی کرد فافهم رواه فی شرح السنة وابو نعیم فی الحلیة وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثروا ذکر هاذم
اللذات الموت بسیار کنید یاد ویران کننده و قطع کنندهٔ لذتها را که موت است مفهوم از کلام طیبی آنست که هادم از هدم است بدال مهمله بمعنی ویران کردن و انداختن
و شکستن بنای خانه چنانکه مشهور است بر زبان مردم ولیکن التوربشتی در مهمات گفته که هاذم بذال معجمه است بمعنی قاطع چنانکه جوهری گفته و بتحقیق تصریح کرده است سهیلی که
روایت بذال معجمه است و زعفرانی گفته که جائز است بدال معجمه کذا فی حاشیة الکتاب رواه الترمذی والنسائی وابن ماجة وعن ابن مسعود ان النبی صلی الله
علیه وسلم قال ذات یوم لاصحابه روایت است از ابن مسعود که آن حضرت گفت روزی بیاران خود استحیوا من الله حق الحیاء شرم دارید از خدا چنانکه واجب و سزاوار
است که شرم باید داشت قالوا انا نستحیی من الله گفتند صحابه بدرستیکه ما شرم میداریم از خدا یا نبی الله یعنی که بجا می آریم اوامر و نواهی او را فی الجمله والحمد لله و سپاس
و ستایش است مر خدای را بر توفیق دادن وی ما را بدان و چیست حق استحیا که طلب میکنی از ما و امر میکنی ما را بدان قال لیس ذلک گفت آن حضرت نیست حق استحیا اینکه شما
گمان می برید و میکنید بلکه مقام آن اعلی و ارفع است و آن این است که تمامهٔ اعضا و حواس ظاهر و باطن را از نافرموده نگاه دارید و بیان کرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم این را
بکلام مختصر جامع و فرمود ولکن من استحیی من الله حق الحیاء فلیحفظ الراس وما وعی و لیکن کسی که شرم دارد از خدا حق شرم داشتن پس باید که نگاه دارد سر را از خضوع
و تواضع کردن مر غیر حق را از تکبر و سرکشی کردن بر وی و بر خلق وی تعالی و نگاه دارد چیزی را که حفظ کرده و جمع کرده است مر آنرا سر از حواس و آلات مانند سمع و بصر و لسان و اندیشه
و فکر و غیر آن ولیحفظ البطن وما حوی و باید که نگاه دارد شکم را از اکل حرام و شبهه و نگاه دارد چیزی را که گرد آورده و جمع کرده است شکم آنرا که دل است بنگاه داشتن وی از جهل بدانچه گنجایش
ندارد و جهل بدان از معرفت حق و احکام دین و انبیا و گرفتن ماسوای حق و بعض گفته اند آنچه جمع کرده او را بطن و متصل است ببطن فرج است و دست و پا همه را از نافرموده نگاه دارد و
لیذکر الموت والبلی و باید که یاد آرد مرگ را و البلی و یاد دارد پوسیده شدن استخوان و خاک شدن آنرا و بلی بکسر کهنه شدن و هر که بداند که دنیا فانی است زهد کند در وی و ترک دهد لذات و
شهوات آنرا چنانکه فرمود ومن اراد الآخرة ترک زینة الدنیا و کسی که خواهد ثواب آخرت و نعیم آنرا ترک دهد آرایش دنیا را فمن فعل ذلک فقد استحیی من الله حق الحیاء پس کسی که

بجنداین مذکور را پس تحقیق شرم داشت خدا را حق شرم داشتن و حاصل وی مضمون قول حق سبحانه است واتقوا الله حق تقاته رواه احمد والترمذی وقال هذا حديث غريب شیخ
امام عالم ربانی علی المتقی رحمة الله علیه در رساله تبیین الطرق میفرماید که قرب سالک بحق تعالی بعد اوست از غیروی سبحانه و وصل وی قطع وی از غیر حق سبحانه و غیر منحصر است در محظور و
مباح و مراد بمحظور اینجا جمیع اقسام منهیات است از حرام و مکروه و شبهه و مراد بمباح اشتغال بمخلوقات از آسمان و زمین و کوه و درخت و اسباب معیشت و جز آن پس بعد سالک از
محظورات بی ذهول از مباحات قرب ناقص است و با ذهول از مباحات قرب تام و هر مقدار که بعید است سالک از غیر قریب است بخدا و هر مقدار که منقطع است از غیر واصل است
بوی فافهم وبالله التوفيق وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تحفة المؤمن الموت تحفه مسلمان موت است در صراح تحفه نیز
و در قاموس گفته تحفه بسکون حا و فتح آن بر و لطف و طرفه و هم در قاموس گفته طرفه بضم مال نو و غریب از ثمر و غیره و در صراح گفته طرفه شگفت و مراد آنست که موت لطفی است از خدا
بمؤمن و نیکی و نعمت نو و شگفت و کرامت است از وی تعالی بوی که موصل بجنت و قرب اوست و رهاننده است او را از مشقت دنیا و شدت و محنت آن رواه البيهقي في
شعب الايمان وعن بريدة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المؤمن يموت بعرق الجبين مسلمان می میرد بخوی پیشانی بعض گفته اند که این کنایت است
از شدت سکرات موت که موجب تکفیر و تمحیص ذنوب و رفع درجات است و بعض میگویند کنایت از کد و مشقت اوست در طلب حلال و ریاضت در عبادات تا وقت موت
و بعض گفته اند که مراد آنست که مشقتی و شدتی نیست بر مؤمن از موت مگر عرق جبین والله اعلم رواه الترمذي والنسائي وابن ماجه وعن عبيد الله بن خالد
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم موت الفجاءة اخذة الاسف مرگ ناگهانی گرفتن خشم است فجاءة بضم فا و مد و قصر و بفتح فا و قصر بمعنی بغتة یعنی ناگهان و اخذه
بفتح همزه و سکون خا بمعنی یکبار گرفتن و اسف بفتح همزه و سین مهمله بمعنی غضب و بکسر سین بمعنی غضبان و مراد آنست که مرگ ناگهانی از آثار غضب آلهی است تعالی شانه بر بنده
زیرا که نگذاشت او را تا استعداد آخرت کند بتوبه و عمل صالح و گفته اند که این مر کافر است و کسی را که بر طریقه محموده و سیرت صالح نیست چنانکه در روایت دیگر آمده و گفته اند که تمنای
مردن نیکان را نیک است و بدان را بد رواه ابو داود وزاد البيهقي في شعب الايمان ورزين في كتابه روایت ابی داود همان قدر است که مذکور شد و زیاده
کرده است بیهقی در شعب الایمان و رزین در کتاب خود این را که اخذة الاسف للكافر ورحمة للمؤمن گرفتن غضب است مر کافر را و مهربانی حق تعالی مر مؤمن را ذکر فاسق نکرد و
دخول او در مؤمن است اما دلیلی که گفته اند ناظر در جانب خلاف آنست والله اعلم بالصواب وعن انس قال دخل النبي صلى الله عليه وسلم على شاب وهو في الموت
در آمد آن حضرت بر جوانی و حال آنکه آن جوان در حال مردن بود فقال پس گفت آن حضرت بآن جوان كيف تجدك چگونه مییابی و میدانی خود را فقال ارجو الله پس گفت آن جوان
امید میدارم خدا را یا رسول الله واني اخاف ذنوبي بدرستیکه من میترسم گناهان خود را فقال رسول الله پس گفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم لا يجتمعان في
قلب عبد في مثل هذا الموطن جمع نشوند خوف و رجا در دل هیچ بنده در مانند این حال الا اعطاه الله ما يرجو وآمنه مما يخاف مگر آنکه بدهد آن بنده را خدای تعالی چیزیکه امید
دارد بفضل و کرم اوست و ایمن گرداند از آنچه میترسد از مواخذه و عقاب بر گناهان وی خصوصا که از تعلیق رجا بخدا و تعلیق خوف بذنوب غلبه و قوت رجا مفهوم میشود با آنکه آنرا
از جهت رعایت ادب کرد فافهم رواه الترمذي وابن ماجه وقال الترمذي هذا حديث غريب

الفصل الثالث

عن جابر قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم لا تمنوا الموت فان هول المطلع شديد آرزو مکنید مرگ را زیرا که بدرستیکه ترس مطلع سخت است و مطلع بضم میم و تشدید طا و فتح لام جای اطلاع از مکان عالی و مطلع
جبل میگویند موضعی را که از آنجا بر جبل بر آیند و مراد اینجا چیزیست که مطلع خواهد شد بنده از احوال آخرت و در مواقف قیامت یا اموری که مطلع گردد بر آن از احوال برزخ یعنی فایده در آرزوی موت
نیست مگر آرزوی شدائد و آلام و از نشان عاقل آن است که تمنی نکند چیزی را که واقع شود بسبب آن در شدت و بلا که البته واقع شدنی است و طیبی گفته که مراد بهول مطلع چیزیست که کشف
میکرده شود بنده بر آن از سکرات موت یعنی تمنی موت که میکند بنده از جهت قلت صبر و اندوه و دل تنگی میکند و چون متمنای وی واقع شود اندوه و دل تنگی بیشتر خواهد شد و مستحق مزید سخط و غضب
خواهد گشت و از اینجا معلوم میشود که نهی از تمنی موت بطریق بی صبری و تنگدلی است و آنکه بجهت شوق لقای حق و محبت آن عالم باشد دیگر است وان من السعادة ان يطول عمر العبد
ويرزقه الله عز وجل الانابة و بدرستی از نیکبختی است که دراز شود عمر بنده و روزی کرده اند او را خدای تعالی برجوع و توجه بجناب خود این علت دیگر است از برای نهی از تمنی موت یعنی موت خود آمدنی است
چند روزی در دنیا بودن و کار کردن و توشه راه آخرت بدست آوردن غنیمت است که الدنیا مزرعة الآخرة رواه احمد وعن ابي امامة قال جلسنا الى رسول الله گفت ابو امامه که نشستیم
روی آورده بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فذكرنا پس تذکیر کرد آن حضرت ما را و یاد داد ما را احوال آخرت و اهوال قیامت را ورققنا و نرم و تنک گردانید دلهای ما را فبكى پس
گریه کرد سعد بن ابي وقاص فاكثر البكاء پس بسیار کرد گریه را فقال يا ليتني مت پس گفت ای کاشکی بمیرم من و از محنت و شدت دنیا خلاص شوم فقال النبي پس گفت پیغمبر
صلى الله عليه وسلم يا سعد اعندي تتمنى الموت یا سعد آیا نزد من و حضور من آرزو میکنی موت را فردد ذلك ثلث مرات پس باز گردانید و تکرار کرد آن حضرت
این سخن را سه بار یعنی تمنی موت منهی عنه و نامرضی حق است پس در حضور من آن را چون میکنی یا مراد آنست که در حضرت من و حیات من آرزوی موت میکنی و حال آنکه مشاهده جمال من و
شرف صحبت من بهتر است از هر نعمتی که تصور توان کرد اگرچه حاصل کرده ترا بعد از موت نعیم و درجات که آن همه بانظر بر وجه کریم من برابر نتواند شد که این در دنیا بهشت نقد است نه نسیه
پرسید که مؤمن را حیات بهتر است یا ممات گفت در زمان نبوت حیات خوشتر و بعد از وی ممات بهتر است ثم قال پس گفت آن حضرت يا سعد ان كنت خلقت للجنة اگر
هستی تو که پیدا کرده شده برای بهشت فما طال عمرك وحسن من عملك فهو خير لك پس هرچند دراز شود عمر تو و نیک باشد عمل تو پس آن بهتر است مر ترا که استعداد و استحقاق مراتب عالی

آن جهان حاصل میکنی اگر گفته شود که کلمهٔ آن در عرف کلام عرب از برای شک و تردد است و سعد بن ابی وقاص از عشرهٔ مبشره است پس وجه قول آن کنت خلقت للجنة چه باشد جواب
آنکه شاید که صدور این قول پیش از بشارت باشد یا دخول کلمهٔ تردد اشارت بعظم شان این امر باشد که جزم بدان نتوان کرد رواه احمد وعن حارثة بن مضرب بضم میم و فتح ضاد
معجمه و کسر رای مشدده تابعی مشهور است قال میگوید دخلت علی خباب در آمدم بر خباب بفتح خای معجمه و تشدید موحدهٔ اولی که صحابی قدیم الاسلام و مهاجر و بدریست نزول
کرد بکوفه و وفات یافت در وی سنه سبع و ثلثین و نماز گزارد بر وی علی بن ابی طالب وقد اکتوی سبعا و حال آنکه داغ سوخته بود خباب را بر هفت جای از بدن خود فقال پس گفت خباب
لولا انی سمعت رسول الله اگر نمی بود که من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت لا یتمنین احدکم الموت باید که آرزو نکند یکی از شما مرگ را لتمنیت
هر آینه آرزو میکردم آنرا المالکه وی رضی الله عنه مضطر گشت با آرزوی موت نه از سبب ضرر دنیاوی که رسیده بود بلکه از جهت شدت این مرض که داغ بسبب آن کرده و در شرعیت داغ کردن
آن اختلافی هست چنانکه تحقیق آن در باب الطب بیاید یا از جهت توانگری و مالداری که ترسید از سوء عاقبت آن و لهذا گفت ولقد رأیتنی مع رسول الله بتحقیق دیدم و
دانستم من خود را با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما املک درهما که مالک نبودم یک درهم را وان فی جانب بیتی الآن لاربعین الف درهم و بدرستیکه در گوشهٔ
خانهٔ من اکنون چهل هزار درهم است قال گفت حارثه که راوی این حدیث است ثم اتی بکفنه بعد از آن آورده شد نزد خباب کفن او را که قماشش نفیس بود فلما رآه بکی
وقال پس هرگاه که دید کفن را گریست و گفت اگرچه جائز است در شرع لکن حمزة لم یوجد له کفن لیکن حمزة بن عبد المطلب که سید الشهدا و عم رسول خدا بود صلعم و رضی الله
عنه یافته نشد برای او کفن الا بردة ملحاء مگر چادر زبون که در وی خطهای سیاه و سپید بود و آن هم کفن تمام و درست نبود بلکه اذا جعلت علی رأسه قلصت عن قدمیه
واذا جعلت علی قدمیه قلصت عن رأسه چون گردانیده میشد آن برده که برای کفن حمزه پیدا شد بر سر وی کوتاه می آمد از پایهای وی و چون گردانیده میشد بر پایهای
او کوتاه می آمد از سر وی حتی مدت علی رأسه وجعل علی قدمیه الاذخر تا آنکه کشیده شد آن برده بر سر حمزه و گردانیده شد بر پایهای او اذخر بکسر همزه و سکون
ذال معجمه و کسر خای معجمه گیاه مشهوریست که بوی سقف خانه میسازند و در قبرها بکار برند رواه احمد والترمذی الا انه لم یذکر ثم اتی بکفنه روایت کرد این
حدیث را احمد و ترمذی لیکن ترمذی ذکر نکرد این قول را که ثم اتی بکفنه تا آخر حدیث والبیهقی فی شعب الایمان باب ما یقال عند من حضره الموت باب در
بیان چیزی که گفته میشود نزد کسی که حاضر شده او را موت و نزدیک رسیده چنانکه بحکم عادت یقین کرده که می میرد و گفته اند علامت احتضار آنست که سست شدن پایهای آن
که اگر ایستاده کنند پایها را نایستد و کج گشتن بینی و فرو رفتن صدغها یعنی میان دو چشم و گوش و دراز گشتن پوست خصیتین بسبب منقبض شدن خصیتین و مراد بما یقال عام است
از تلقین لا اله الا الله و استرجاع بانا لله وانا الیه راجعون و دعا کردن بخیر و خواندن یس و آنچه میگویند ملائکه برای مومن و کافر در وقت ازهاق روح و امثال آن چنانکه در احادیث بیاید

الفصل الاول عن ابی سعید وابی هریرة قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم لا اله الا الله تلقین کنید مردههای خود را یعنی آنها که
نزدیک بمردن رسیده اند کلمهٔ طیبه را و تلقین مشتق است از لقن بمعنی سرعت فهم و تلقین فهمانیدن و مراد بتلقین اینجا ذکر این کلمه است در حضور کسی که حاضر شده است او را
موت بی آنکه تکلیف کنند او را بخواندن آن رواه مسلم وعن ام سلمة رض قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا حضرتم المریض وقتی که حاضر
شوید شما بیمار را او المیت یا میت را یعنی آنکه نزدیک بموت رسیده و کلمهٔ او برای شک راویست اگر مراد بمریض محتضر دارند و اگر مطلق مراد دارند برای تنویع بود فقولوا
خیرا پس بگوئید خیرا یعنی دعا کنید بخیر برای خود و برای مریض و میت بشفا و مغفرت فان الملائکة یؤمنون علی ما تقولون زیرا که فرشتگان آمین میگویند بر آنچه می گوئید
شما و دعا میکنید رواه مسلم وعنها قالت قال رسول الله وهم از ام سلمه است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما من مسلم تصیبه مصیبة
نیست هیچ مسلمانی که برسد او را مصیبتی و مصیبت سختی و اندوه رسنده بکسی فیقول ما امره الله به پس بگوید چیزی را که امر کرده است خدای تعالی بگفتن آن نزد رسیدن مصیبت
و بیان فضیلت آن کرده و آن کدام است انا لله وانا الیه راجعون بدرستیکه وجود ما و اموال ما و اولاد ما و تمامهٔ احوال ما برای خدای است و ما بسوی خدا و
سوال و حساب و ثواب و عقاب وی باز گردندگانیم اللهم اجرنی این کلمه را دو نوع روایت کرده اند بسکون همزه و ضم جیم و بفتح همزه بمد و کسر جیم و معنی هر دو یکی
است یعنی اجر ده مرا فی مصیبتی در مصیبت من واخلف لی خیرا منها و خلیفه و بدل گردان برای من بهتر ازین مصیبت یعنی از آنچه رفته از من در مصیبت واخلف
بفتح همزه و سکون خا و کسر لام از اخلاف بمعنی گردانیدن چیزی بجای چیزی که رفته و فوت شده و مراد ثواب است یا بدلی از جنس آنچه فوت شده چنانکه ظاهر سیاق حدیث
است میفرماید نگوید این را هیچ مسلمانی در مصیبت الا اخلف الله له خیرا منها مگر آنکه خلیفه و بدل میگرداند خدای تعالی برای وی بهتر از آنچه فوت شده فلما مات ابو
سلمة قلت ای المسلمین خیر من ابی سلمة ام سلمه میگوید که من این حدیث از آن حضرت شنیده بودم و چون ابو سلمه که زوج من بود پیش از حضرت مرد بقصد امتثال
امر و احراز این فضیلت خواستم بگویم باز در دل خود اندیشیدم که کدام یکی از مسلمانان بهتر است از ابو سلمه که خدای تعالی بدل وی بمن خواهد رسانید بعد از آن در فضیلت ابی
سلمه میگوید اول بیت هاجر الی رسول الله اول صاحب خانه و اول کسی که هجرت کرده بود بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و گفته اند که مراد بهجرت
ابو سلمه است از حبشه بمدینه زیرا که وی رضی الله عنه هجرت کرد از مدینه بحبشه پیشتر از آن از حبشه بمدینه و ام سلمه با وی بود در هر دو هجرت و ابو سلمه پسر عمهٔ آن حضرت بود و برة بنت
عبد المطلب و برادر رضاعی آن حضرت بود ثم انی قلتها پس تر بدرستیکه من با وجود این استبعاد و این خلجان گفتم این کلمه را اللهم اجرنی الی آخره فاخلف الله لی رسول الله

پس خلیفه و بدل گردانید خدای تعالی برای من از ابوسلمه پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که در نکاح وی درآمدم و داخل ازواج مطهره وی گشتم رواه مسلم وعنها قالت
دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابی سلمة وقد شق بصره درآمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر ابوسلمه و حال آنکه بتحقیق باز مانده بود چشم ابوسلمه که بهم نمی
آمد چنانکه در حالت احتضار می باشد و شق بفتح شین و رفع بصر و ضم شین غیر مختار است فاغمضه پس فرو خوابانید آن حضرت بصر او را ثم قال ان الروح اذا قبض
تبعه البصر پس گفت آن حضرت که جان چون قبض کرده میشود پس روی میکند او را بصر و نگاه میکند بجانب وی و ازین جهت باز میماند و چون این سخن از حضرت
شنیدند فهمیدند که وی فوت کرد فضج ناس من اهله پس بانگ و فریاد کردند مردمان از اهل خانه ابی سلمه فقال پس گفت آن حضرت لا تدعوا علی انفسکم الا بخیر
و دعا مکنید بر ذاتهای خود مگر بنیکی و نگوئید واویلا و مانند آن فان الملائکة یؤمنون علی ما تقولون زیرا که فرشتگان آمین میگویند بر هر چه میگوئید شما و دعا میکنید
ثم قال پس گفت آن حضرت اللهم اغفر لابی سلمة خداوندا بیامرز مر ابی سلمه را وارفع درجته فی المهدیین و بلند گردان پایه او را در آن کسانیکه راه راست
نموده شده اند واخلفه فی عقبه فی الغابرین و خلیفه شو در رعایت امور و حفظ مصالح در باقی ماندگان از اولاد وی و اولاد اولاد وی و برین تقدیر فی الغابرین
بیان فی عقبه است یا در باقی ماندگان از مردم یعنی اولاد او که کائن و باقی اند در مردم باقی مانده و برین معنی فی الغابرین صفت عقبه است واخلفه بوصل همزه و ضم لام و عقب
بکسر قاف و در صحاح گفته عقب بسکون و کسر ولد و ولد ولد واغفر لنا وله یا رب العالمین و بیامرز ما را و مر او را ای پروردگار جهانیان وافسح له فی قبره وسع فراخ
کن مر او را قبر او و نور له فیه و روشن گردان مر او را در قبر رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
حین توفی سجی ببرد حبرة گفت عائشه که آن حضرت وقتی که وفات یافت پوشیده شد بجامه حبره بکسر حا و فتح موحده برد یمانی مخطط متفق علیه الفصل
الثانی عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان اخر کلامه کسی که باشد آخر سخن وی لا اله الا الله دخل الجنة
می درآید به بهشت درین حدیث رمزی به تلقین میت نیز هست که اثر آن این است فافهم رواه ابو داؤد وعن معقل بفتح میم و سکون عین و کسر قاف بن یسار
بتحتانیه و سین مهمله صحابیست از اهل بیعت شجره سکونت کرد بصره را و نهر معقل که در بصره است منسوب باوست روایت میکند از وی حسن بصری و غیر وی باقی ماند
تا آخر دولت معاویه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرؤا سورة یس علی موتاکم بخوانید سورهٔ یس را بر مرده های خود ظاهر آنست که مراد محتضر باشد
و عمل نیز هم برین است و احتمال دارد که مراد بعد از موت در خانه یا بر سر قبر و سر در تخصیص این سوره موکول بعلم نبوت است و اشتمال بر اصول دین و طیبی گفته مشترک است میان وی و سورهٔ
دیگر و ظاهر آنست والله اعلم که آن سر مکتوم در فاتحه این سوره است که متضمن تصدیق رسالت است با که وجوه و خاتمه وی که مشتمل است بر رجوع بدرگاه صمدیت حق که مناسب این وقت
و حال است که فرمود فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون ابن عباس گفت رضی الله عنه که من نمیدانستم که این همه فضل این سوره که وارد شده بچیست آخر دریافتم که بجهت این آیه
است رواه احمد وابو داؤد وابن ماجة وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل عثمان بن مظعون وهو میت گفت
عائشه که رسول خدا بوسه داد عثمان بن مظعون را بظای معجمه و حال آنکه وی مرده بود وهو یبکی و آن حضرت گریه میکرد حتی سال دموع النبی تا آنکه روان شد اشکهای پیغمبر صلی الله علیه
وسلم علی وجه عثمان بر روی عثمان و عثمان بن مظعون رض اول کسی است که از مهاجران بمدینه فوت کرده و اول کسی که در بقیع دفن کرده شد و بقیع بعد از وی مقبره شد و آن حضرت
صلی الله علیه وسلم سنگی بنفس شریف خود برداشته بر قبر وی نهاد تا علامت باشد بر آن آورده اند که مروان در وقت حکومت خود آن سنگ را برداشته بر قبر عثمان بن عفان نهاد و درین حدیث
دلیل است بر طهارت میت خلافا للبعض و وی این را از خصائص میداند و کلام درین در غسل میت بیاید رواه الترمذی وابو داؤد وابن ماجة وعنها قالت ان ابا بکر
قبل النبی و هم از عائشه است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه بوسه داد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم وهو میت و حال آنکه آن حضرت رحلت کرده بود رواه الترمذی
وابن ماجة وعن حصین بضم حا و فتح صاد مهملتین بن وحوح بضم واوین و بعض بفتح هردو گفته و این اشهر و اصوب است و سکون حای مهمله اولی صحابی انصاریست
معدود در اهل مدینه و راوی یک حدیث است ان طلحة بن البراء مرض روایت میکند که طلحه بن البراء که صحابی انصاریست معدود در اهل حجاز بیمار شد فاتاه النبی پس آمد او را پیغمبر
صلی الله علیه وسلم یعوده در حالی که عیادت میکرد او را فقال پس گفت آن حضرت انی لا اری طلحة الا قد حدث به الموت بدرستیکه من گمان نمی برم طلحه را مگر آنکه بتحقیق که پیدا شده است
بوی مرگ و اری بضم همزه و بمعنی اظن می آید فآذنونی به پس مرا دانانید و خبر کنید مرا بموت وی تا حاضر شوم و نماز کنم بر وی وعجلوا و شتابی کنید در تجهیز و تکفین و دفن وی فانه لا ینبغی لجیفة
مسلم ان تحبس بین ظهرانی اهله پس بدرستیکه شان این است که نمی باید و سزاوار نیست مر مرده مسلمان را که باز داشته شود میان اهل خانه وی از جهت ترس آنکه مبادا گندیده شود و
مکروه و پلید شمارند او را مردم و مومن عزیز و مکرم است نزد خدا و لهذا تعبیر بجیفه کرد که بمعنی مردار است یعنی تواند که جیفه گردد و گندیده شود و جیفه جثه میت را گویند بهمین ملاحظه والفاظ ظهرانی مقحم است و تحقیق
این در شرح کرده شده است و طلحه بن البراء انصاری از کبار صحابه است و چون مرد وی گفت آن حضرت اللهم الق طلحة وانت تضحک الیه خداوندا ملاقات کن طلحه را در حالی که خنده میکنی تو بسوی او
و در وی بتی زیاده کرده و هو یضحک الیک و او خنده میکند بسوی تو رواه ابو داؤد الفصل الثالث عن عبد الله بن جعفر عبد الله بن جعفر بن ابی طالب قرشی هاشمی صحابی است
جواد ظریف حلیم عفیف بوده و او را بحر الجود میگفتند و گفته اند که در اسلام از وی سخی تری نبوده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم تلقین کنید و بفهمانید مرده های
شما را این کلمه لا اله الا الله الحلیم الکریم توصیف باین دو وصف بشارت بعفو و کرم الهی است تا امیدوار باشد سبحان الله رب العرش العظیم بشارت بعظمت و کبریای حق است تا شوق

تغیر

حضور درگاه نعمت عزت وعظمت برود والحمد لله رب العالمين برفتن ازين محنت آباد شاكر وراضي باشد تا بتصور وحضور معني ربوبيت مستعد فيض وفضل حق گردد قالوا
صحابه يا رسول الله كيف للاحياء چگونه است اين اذكار مر زندگان را اگر بيا موزانيم وتلقين كنيم قال اجود واجود گفت بهتر ونيكوتر كه ذكر حق سبحانه زنده ومرده را شفاي قلب
وجلاي روح اوست واحضار اين صفات ومعاني مورث ذوق وحيات جاوداني است مر مرده وزنده من در قدمت خواه بود رواه ابن ماجة وعن ابي هريرة
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الميت تحضره الملائكة شخصيكه ميميرد حاضر ميشوند او را در وقت مردن فرشتگان فاذا كان الرجل صالحا قالوا پس چون
ميباشد مرد ميرنده نيكوكار ميگويند فرشتگان خطاب بروح ميت كرده اخرجي ايتها النفس الطيبة كانت في الجسد الطيب بيرون آي اي جان پاك كه بوده است
در تن پاك اخرجي حميدة بيرون آي ستوده نزد خدا وخلق وابشري بروح وريحان ورب غير غضبان وخوش شو بخبر راحت ورزق پاك در بهشت يا در برزخ وپروردگار
خشم نكننده فلا تزال يقال لها ذلك حتى تخرج پس هميشه است آن نفس كه گفته ميشود مر او را آن سخن مذكور از مدح وبشارت تا آنكه بيرون مي آيد ثم يعرج بها الى السماء پس بر برداشته ميشود
او را بسوي آسمان فيفتح لها پس گشاده ميشود براي وي در آسمان فيقال من هذا پس گفته ميشود يعني ميگويند دربانان آسمان كيست اين فيقولون پس ميگويند فرشتگان كه برده
اند او را فلان ابن فلان است يعني ذكر ميكنند نام ونشان او چنانكه ميشناسند او را فيقال مرحبا بالنفس الطيبة كانت في الجسد الطيب فراخي جاي بجان پاك كه
بود در تن پاك ادخلي حميدة وابشري بروح وريحان ورب غير غضبان در آي ستوده وخوش باش براحت ورزق وپروردگار خشم نكننده فلا تزال يقال لها
ذلك پس هميشه است آن نفس كه گفته ميشود مر او را آن كلام وبرده ميشود از آسماني بآسمان ديگر حتى تنتهى الى السماء التي فيها الله تا آنكه ميرسد بآسماني كه در وي خداست يعني
قدرت ورحمت خاص وي فاذا كان الرجل السوء پس چون ميباشد مرد بد قال ميگويد يكي از فرشتگان حاضر اخرجي ايتها النفس الخبيثة كانت في الجسد الخبيث بيرون
آي اي جان پليد كه بود در تن پليد اخرجي ذميمة بيرون آي نكوهيده وابشري بحميم وغساق وخوش شو بآب گرم وزرد آب كه مي چكد از تن دوزخيان وروان ميگردد و
غساق بتشديد وتخفيف هر دو آمده است در صراح گفته غساق آب سرد گنده وآخر من شكله ازواج وبعذاب ديگر مشابه عذاب مذكور چند جنس بعذاب يا بذوقات
ديگر از جنس غساق چند جنس فما تزال يقال لها ذلك حتى تخرج ثم يعرج بها الى السماء فيفتح لها فيقال من هذا فيقال فلان فيقال لا مرحبا بالنفس الخبيثة
كانت في الجسد الخبيث ارجعي ذميمة برگرد بجسد نكوهيده فانها لا تفتح لك ابواب السماء زيرا كه گشاده نميشود براي تو درهاي آسمان فترسل من السماء
پس فرستاده ميشود وانداخته ميشود از آسمان بزمين ثم تصير الى القبر پس بر ميگردد بسوي قبر رواه ابن ماجة وعنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
اذا خرجت روح المؤمن تلقاها ملكان يصعدانها چون بيرون مي آيد جان مسلمان پيش مي آيند او را دو فرشته كه بالا مي برند آنرا قال گفت حماد كه راوي حديث است
از ابي هريرة فذكر من طيب ريحها وذكر المسك پس ذكر كرد ابو هريرة يا آن حضرت از خوشبوي آن روح وذكر كرد مشك را يعني گفت كه مي آيد از وي بوي مشك واين عبارت
براي آنست كه راوي خصوص لفظي كه شنيده ياد ندارد قال گفت ابو هريرة يا آن حضرت ويقول اهل السماء وميگويند آسمانيان روح طيبة جاني پاك است جاءت من
قبل الارض كه آمده است از جانب زمين بعد از ان بروح خطاب كرده ميگويند صلى الله عليك وعلى جسد كنت تعمرينه درود فرستد خداي تعالى بر تو وبر تني كه
آباد ان وزنده ميداشتي تو آن تن را فينطلق بها الى ربه پس برده ميشود او را بسوي پروردگار وي ثم يقول انطلقوا به الى آخر الاجل پس ميگويد ببريد او را بسوي آخر مدت كه مراد او
قيامت است يعني مدتي كه روز قيامت براي وي نهاده شده است ومراد بدان برزخ است يعني ببريد او را بجائيكه آماده كرده شده است براي او تا روز حشر واز اينجا معلوم ميشود كه هر كس را
دو اجل است اول وآخر اول اجل موت وآخر اجل قيامت وكريمه ثم قضى اجلا واجل مسمى عنده محتمل هر دو است قال گفت آن حضرت وان الكافر اذا خرجت روحه
وبدرستيكه چون كافر بيرون مي آيد روح او قال حماد وذكر من نتنها وذكر كرد ابو هريرة يا آنحضرت از بوي ناخوش آن روح وذكر لعنا وذكر كرد لعنت را ويقول اهل السماء
روح خبيثة جاءت من قبل الارض فيقال انطلقوا به الى آخر الاجل قال ابو هريرة فرد رسول الله گفت ابو هريرة پس باز گردانيد وبنهاد پيغمبر خدا صلى الله
عليه وسلم ريطة كانت عليه على انفه چادري را كه بود در روي بر بيني خود في الصراح ريطة بفتح چادر يكلخت كه زنان بر سر افكنند هكذا همچنين اشارت است بفعلي كه ابو
هريره كرده چادر خود بر بيني نهاد براي نمودن صورت نهادن ان حضرت ريطة را بر انف رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا حضر
المؤمن وقتي كه حضور كرده ميشود مؤمن يعني حاضر ميشود او را موت اتت ملائكة الرحمة بحريرة بيضاء مي آيند فرشتگان رحمت با ابريشم پاره سپيد فيقولون
اخرجي راضية مرضيا عنك الى روح الله پس ميگويند فرشتگان بروح ميت بيرون آي خوشنود از خدا خوشنودي كرده شده از تو بسوي راحت كه از جانب خداست
وريحان وبسوي رزق روحاني از رحمت وعنايت وتواند كه خبر از عاقبت كار باشد كه نعمتهاي بهشت است ورب غير غضبان وپروردگار خشم نكننده فتخرج كاطيب ريح
المسك پس بيرون مي آيد روح ميت همچو بهترين بوي مشك يعني مي بر آمد روح با اين بوي خوش حتى انه ليناوله بعضهم بعضا تا آنكه هر آينه ميدهند آن روح را بعضي فرشتگان بعض را
يعني دست بدست مي برند حتى ياتوا به ابواب السماء تا آنكه مي آرند او را نزد درهاي آسمان فيقولون پس ميگويند فرشتگان ما اطيب هذه الريح التي جاءتكم من الارض چه عجب خوش است
اين بوي كه آمده است شما را از زمين فياتون به ارواح المؤمنين پس مي آرند او را نزد ارواح مؤمنان فلهم اشد فرحا به پس هر آينه ارواح مؤمنان سخت تر اند از روي شادماني وخوشحالي بآن
اين روح من احدكم بغائبه يقدم عليه از يكي از شما كه خوشحال ميشود بغائب خود كه باز مي آيد بسفر بروي فيسالونه ماذا فعل فلان پس مي پرسند او را كه چه كرد فلان چه كرد

فلان يعني چه حال دارد وچگونه است فلان وفلان نامهاي آشنايان كه در دنيا گذاشته رفته اند آنها را نام ميبرند واحوال ايشان مي پرسند فيقولون دعوه فانه كان في غم الدنيا پس
ميگويند بگذاريد او را پرسيده ودر تعب جواب نيندازيد زيرا كه وي بود در غم دنيا وازانجا غمزده مي آيد تا راحت يابد وبحال خود بيايد آنگاه پرسيد فيقول قد مات اما اتاكم پس ميگويد معلوم كه
بحال خود مي آيد بتحقيق مرده است آن فلان كه شما از احوال وي مي پرسيد آيا نيامده است پيش شما فيقولون پس چون خبر ميدهد كه وي مرده است ودرميان خود او را نمي بينند ميگويند
ارواح مؤمنان بيك ديگر قد ذهب به الى امه الهاوية بتحقيق برده شد او را بسوي مادر وي كه آتش دوزخ است وآتش دوزخ را ديگر آن نسبت بدوزخي ام خوانده است
كه فرموده فامه هاويه باعتبار احاطه واشتمال قرب واتصال وان الكافر اذا احتضر وبدرستي كافر وقتي كه احتضار كرده ميشود وحاضر ميشود او را موت اتته ملائكة العذاب بمسح
مي آيند او را فرشتگان عذاب بپلاس درشت چنانكه براي مؤمن حرير سپيد مي آرند مسح بكسر ميم وسكون سين پلاس فيقولون اخرجي ساخطة مسخوطا عليك الى عذاب الله
پس ميگويند فرشتگان بروح كافر بيرون آي تا خشنود وناخشنودي كرده شده بر تو بسوي عذاب خداي عز وجل فتخرج كانتن ريح جيفة پس بيرون مي آيد روح بوي ناخوش
همچو گنده ترين بوي مردار بوي گرفته حتى يأتون به باب الارض تا آنكه مي آرند او را نزديك در زمين يعني در آسمان زمين چنانكه دلالت كرد بران حديث سابق واحتمال دارد
كه از آسمان بزمين باسفل سافلين مي آورده باشند كذا قال الطيبي فيقولون ما انتن هذه الريح پس ميگويند چه عجب گنده است اين بو حتى يأتون به ارواح الكفار تا آنكه
مي آرند او را نزد ارواح كافران رواه احمد والنسائي وعن البراء بن عازب قال خرجنا مع النبي صلى الله عليه وسلم في جنازة رجل من الانصار گفت
بيرون آمديم ما با آن حضرت در جنازه مردي از انصار فانتهينا الى القبر ولما يلحد پس آخر رسيديم تا قبر وهنوز در لحد كرده نشده يعني دفن كرده نشده فجلس رسول الله
پس نشست پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم وجلسنا حوله ونشستيم ما گرد آن حضرت كأن على رؤسنا الطير از هيبت وادب ووقار سر فرو افكنده وساكن كه گويا كه بر
سرهاي ما پرندها نشسته اند كه اگر سر بجنبانيم وبچپ وراست نگريم آن پرندها مي پرند واين هيئت در نشستن صحابه در حضرت رسول صلعم در احاديث بسيار آمده ومذكور است وفي
يده عود ينكت به في الارض ودر دست آن حضرت چوبي بود كه ميكاويد وخط ميكشيد بآن چوب در زمين چنانكه عادت متفكر وغمگين ميباشد فرفع رأسه پس برداشت
سر مبارك خود را فقال استعيذوا بالله من عذاب القبر پس گفت آن حضرت پناه جوئيد بخدا از عذاب قبر مرتين دو بار گفت اين سخن را او ثلثا يا سه بار ثم قال پس گفت
آن حضرت صلعم ان العبد المؤمن اذا كان في انقطاع من الدنيا واقبال من الآخرة بدرستيكه بنده مسلمان وقتي كه ميباشد در بريدگي از دنيا وميباشد روي آورده در آخرت
نزل اليه ملائكة من السماء بيض الوجوه فرود مي آيند بسوي وي فرشتگان از آسمان كه روهاي ايشان سفيد است كان وجوههم الشمس گويا كه روهاي ايشان آفتاب است
معهم كفن من اكفان الجنة با ايشان كفني است از كفنهاي بهشت وحنوط من حنوط الجنة وخوشبوئي است از خوشبوي بهشت وحنوط بفتح حا طيب ميت كه كفن وتن واندام را خلط كنند حتى يجلسوا منه مد
البصر تا آنكه مي نشينند اين فرشتگان از ميت دور تا درازي بصر ثم يجيء ملك الموت عليه السلام پس مي آيد فرشته موت كه عزرائيل است بر ميت حتى يجلس عند رأسه تا آنكه مي نشيند نزد سر ميت فيقول
ايتها النفس الطيبة اخرجي الى مغفرة من الله ورضوان پس ميگويد ملك الموت اي جان پاك بيرون آي بسوي آمرزش از خدا ورضاي عظيم از وي قال گفت آن حضرت فتخرج تسيل كما تسيل
القطرة من السقاء پس بيرون مي آيد روح درحالي كه روان ميشود چنانكه روان ميگردد آب از مشك سقا بكسر سين مشك فيأخذها پس ميگيرد ملك الموت آن را فاذا اخذها لم يدعوها
في يده طرفة عين پس چون ميگيرد ملك الموت آن را نمي گذارند آن فرشتگان آن روح را در دست ملك الموت يك پلك زدن يعني چون ملك الموت روح بنده را قبض كرد باعوان خود
كه در دست ايشان كفن بود مي سپارد حتى يأخذوها فيجعلوها في ذلك الكفن وفي ذلك الحنوط پس ميگيرند فرشتگان روح را در آن كفن ودر آن خوشبو ويخرج منها
كاطيب نفحة مسك وجدت على وجه الارض بيرون مي آيد از آن روح رائحه همچو خوشبوترين وزيدن بوي مشك كه يافته شده است بر روي زمين قال گفت آن حضرت
فيصعدون بها پس بالا ميبرند فرشتگان آن را فلا يمرون يعني بها على ملأ من الملائكة پس نميگذرند فرشتگان يعني بآن روح بر هيچ جماعتي از فرشتگان الا قالوا ما هذا الروح
الطيب مگر آنكه ميگويند كه چيست اين روح پاك وكيست صاحب او فيقولون فلان بن فلان پس ميگويند فلان بن فلان است باحسن اسمائه التي كانوا يسمونه بها في الدنيا
او را بنيكوترين نامهائي كه مي خواندند او را بدان نامها در دنيا چنانكه لقبها كه دلالت بر مدح وي دارد حتى ينتهوا بها الى السماء الدنيا تا آنكه ميرسند با وي تا آسمان كه فروترين آسمانها است فيستفتحون
له پس طلب در گشادن ميكنند فرشتگان براي وي فيفتح لهم پس گشاده ميشود در براي ايشان فيشيعه من كل سماء مقربوها پس مشايعت ميكنند او را وهمراه ميروند از هر آسمان مقربان آن كه
در آن آسمان اند الى السماء التي تليها تا آسمانيكه متصل است آن آسمان را حتى ينتهي به الى السماء السابعة تا آنكه بآخر رسيده ميشود بآن روح تا آسمان هفتم فيقول الله پس ميگويد خداي عز وجل
اكتبوا كتاب عبدي في عليين بنويسيد نامه بنده مرا در عليين كه نام موضعي است در آسمان هفتم واعيدوه الى الارض وبازگردانيد او را بسوي زمين يعني بسوي بدن وي كه مدفون است
در زمين فاني منها خلقتهم زيرا كه من از زمين پيدا كرده ام آدميان را وفيها اعيدهم ودر زمين باز ميگردانم ايشان را ومنها اخرجهم تارة اخرى واز زمين بيرون مي آرم ايشان را بار ديگر
چنانكه نخستين بار برآورده بودم از آن قال گفت آن حضرت فتعاد روحه في جسده پس بازگردانيده ميشود روح وي در تن وي فيأتيه ملكان پس مي آيند ميت را دو فرشته
فيجلسانه فيقولان له پس مي نشانند او را پس ميگويند مر او را من ربك كيست پروردگار تو فيقول ربي الله پس ميگويد وي پروردگار من خداست فيقولان له ما دينك
پس ميگويند مر او را چيست دين تو فيقول ديني الاسلام پس ميگويد دين من اسلام است فيقولان له ما هذا الرجل الذي بعث فيكم پس ميگويند چيست حال اين مرد كه برانگيخته
شده است در شما وفرستاده شده است بسوي شما كنايت از ذات شريف آن حضرت است صلى الله عليه وسلم فيقول هو رسول الله پس ميگويد ميت وي پيغمبر خداست فرستاده او است بخلق

فیقولان له وما علمک پس میگویند آن دو فرشته مراورا چیست دلیل و نشان تو رسالت وی را و از کجا می گوئی و بچه حجت میگوئی فیقول قرأت کتاب الله پس میگوید خواندم
کتاب خدا را که قرآنست و معجزاست فآمنت به وصدقت پس ایمان آوردم بوی و راست گو دانستم او را اینجا دو طریق است یکی اثبات نبوت بمعجزه و اثبات قرآنیت قرآن
بقول وی صلی الله علیه وسلم دیگر اثبات قرآن باعجاز و اثبات نبوت بقرآن و تقریر حدیث ناظر در وجه ثانی است فینادی مناد من السماء پس آواز میدهد آواز دهنده
از آسمان ان صدق عبدی که راست گفت بندهٔ من فافرشوه من الجنة پس فرش کردانید بندهٔ مرا و بیفکنید برای وی فرشی از بهشت وافرشوه بفتح همزه و قطع
اوست و فرش افکندنی والبسوه من الجنة و بپوشانید و را لباسی از بهشت این نیز بفتح همزه و قطع اوست وافتحوا له بابا الی الجنة و بگشائید برای وی دری
بسوی بهشت قال گفت آنحضرت فیأتیه من روحها وطیبها پس می آید او را از راحت بهشت و خوشبوی وی فیفسح له فی قبره مد بصره پس کشاده کرده میشود
برای وی در گور وی تا درازی بینائی وی یعنی تا آنجا که نظر کار میکند قال گفت آن حضرت ویأتیه رجل حسن الوجه و می آید او را مردی نیکوروی حسن الثیاب نیکو جامه
طیب الریح خوشبوی فیقول ابشر بالذی یسرک پس میگوید آن مرد مژده باد ترا بآنچه شادمان گرداند ترا و ابشار بمعنی مژده دادن و بمعنی شاد شدن نیز آمده هذا یومک
الذی کنت توعد این روزیست که وعده کرده میشدی تو فیقول له پس میگوید میت مر او را من انت کیستی تو فوجهک الوجه پس روی تو روی کامل بحسن و
جمال و کمال است یجیء بالخیر می آرد روی تو نیکی را و بشارت میدهد بدان و میسزد این چنین روی را که بیارد نیکی را و بشارت دهد بدان فیقول پس میگوید آن مرد انا عملک
الصالح من عمل نیک توام که تمثل کرده ام باین صورت فیقول رب اقم الساعة پس میگوید میت پروردگارا برپا کن قیامت را حتی ارجع الی اهلی
ومالی تا آنکه باز برگردم بسوی اهل خانهٔ خود و بسوی مال خود یعنی زنده گردان مرا تا باز برگردم بسوی دنیا و زیاده کنم عمل صالح را تا زیاده کند ثواب و درجه را ولیکن چون دانست که
احیا بعد از موت نیست که ببعث روز قیامت طلب کرد قیام ساعت را کنایت از احیا کذا قالوا و احتمال دارد که قول او حتی ارجع الی اهلی و مالی از فرط سرور و غایت خوشحالی باشد
و آرزوی وی برجوع بسوی ایشان تا خبر دهد ایشان را بدان چنانکه میگوید و تمنی میکند مسافری که حاصل شده است او را تنعم در بلاد غربت فافهم قال گفت آن حضرت وان العبد
الکافر اذا کان فی انقطاع من الدنیا واقبال من الاخرة و بدرستیکه بندهٔ کافر وقتی که میباشد در بریدگی از دنیا و در روی آوردن بآخرت نزل الیه من السماء ملائکة سود
الوجوه فرود می آیند بسوی وی فرشتگان سیاه روی معهم المسوح با ایشان پلاسهاست فیجلسون منه مد البصر پس می نشینند از میت تا آنجا که نظر کار میکند ثم یجیء
ملک الموت حتی یجلس عند رأسه فیقول بستر می آید فرشتهٔ مرگ تا آنکه می نشیند نزد سر وی پس میگوید ایتها النفس الخبیثة اخرجی الی سخط من الله ای جان پلید
بیرون آی بسوی خشم و ناخوشنودی از خدا قال گفت آن حضرت فتفرق فی جسده پس پریشان میشود روح در تن کافر و پراکنده میگردد و در میرود در اعماق آن و ناخوش میدارد
برآمدن را و نمیخواهد که برآید از جهت ترس آنچه می بیند از قهر بخلاف روح مؤمن که میخواهد زود برآید به نشاط و سرور و خوشی بمشاهدهٔ انوار و آثار لطف و کرم فینتزعها پس میکشد ملک الموت
آن روح را کما ینتزع السفود من الصوف المبلول چنانکه کشیده میشود سیخ گرم از پشم ترکه نزد کشیدن چیزی از آن پشم بوی میچسپد همچنین روح کافر چون کشیده میشود از اقصای عروق
بشدت و قوت چنانکه بیرون می آید با وی چیزی از آن عروق چنانکه در روایت آینده بیاید و درین غایت ایلام و ازعاج است و سفود بفتح سین مهمله و تشدید فا بروزن تنور آهنی که
کباب کرده میشود بوی گوشت و باقی میماند با وی بقیهٔ از گوشت سوخته و چون او را از پشم تر شده بکشند لابد چیزی از آن خواهد چسپید فیأخذها پس میگیرد ملک الموت روح کافر را فاذا
اخذها لم یدعوها فی یده طرفة عین حتی یجعلوها فی تلک المسوح وتخرج منها کانتن ریح جیفة وجدت علی وجه الارض فیصعدون بها
فلا یمرون بها علی ملأ من الملائکة الا قالوا ما هذا الروح الخبیث فیقولون فلان بن فلان باقبح اسمائه التی کان یسمی بها فی الدنیا حتی ینتهی به
الی السماء الدنیا فیستفتح له فلا یفتح له ترجمهٔ این عبارت از آنچه گذشت ظاهر شده است مجملا آنکه حال کافر برعکس حال مومن است مگر آنجا فیجعلوها فی ذلک الکفن بود و اینجا حتی
یجعلوها فی تلک المسوح یعنی میگردانند او را در پلاسها آنجا کاطیب نفحة مسک بود و اینجا کانتن ریح جیفة آنجا ما هذا الروح الطیب بود و اینجا ما هذا الروح الخبیث آنجا باحسن اسمائه بود و اینجا
باقبح اسمائه ثم قرأ رسول الله پس تر خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این آیت را لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة گشاده نمیشود مر کافران را درهای آسمان
و در نمی آیند بهشت را حتی یلج الجمل فی سم الخیاط تا آنکه در آید شتر با آن ضخامت در سوراخ سوزن با آن تنگی فیقول الله پس میگوید خدای عزوجل اکتبوا کتابه فی سجین
فی الارض السفلی بنویسید نامهٔ او را در سجین که نام جای است در تحت زمین هفتم که پایان ترین زمینهاست برخلاف علیین که بر آسمان هفتم است فتطرح روحه طرحا
پس انداخته میشود روح وی انداختنی سخت ثم قرأ پس تر خواند آنحضرت این آیت را ومن یشرک بالله و کسی که شرک آرد بخدا فکانما خر من السماء پس گویا بر روی افتاد از
آسمان یعنی از جای بلند در غایت بلندی که از اوج ایمان و توحید در حضیض کفر و شرک افتاد فتخطفه الطیر پس می ربایند او را پرندگان و هلاک میگردانند تمثیل است اهوای مردهٔ را که
پریشان میگردانند افکار را و هلاک میگردانند در وادی خذلان او تهوی به الریح یا می اندازد او را باد فی مکان سحیق در جای دور اشارتست بانداختن شیطان او را در
ضلالت و دور افتادن از مقام قرب و وصول در تمثیل اول محض فنا و هلاک است و در ثانی بعد و حرمان و مشرکان نیز دو قسم اند طائفه که اصلا خلاص و نجات در حق ایشان متوقع
نیست و جماعهٔ دیگر آنانند که ممکن است خلاص ایشان بتوبه ولیکن بعید است کذا قال البیضاوی فتعاد روحه فی جسده ویأتیه ملکان فیجلسانه فیقولان له من
ربک فیقول هاه هاه لا ادری فیقولان له ما دینک فیقول هاه هاه لا ادری فیقولان له ما هذا الرجل الذی بعث فیکم فیقول هاه هاه لا ادری

فینادی مناد من السماء ان کذب فافرشوه من النار وافتحوا له بابا الی النار فیاتیه من حرها وسمومها ویضیق علیه قبره حتی تختلف فیه اضلاعه ویاتیه رجل قبیح الوجه قبیح الثیاب منتن الریح فیقول ابشر بالذی یسوءك هذا یومك الذی کنت توعد فیقول من انت فوجهك الوجه یجیء بالشر فیقول انا عملك الخبیث فیقول رب لا تقم الساعة ترجمهٔ این عبارت بر وجه مقابلت از عبارات سابقه که در بیان حال مؤمن مذکور شد ظاهر میسکرده و با ه کلمهٔ تحسر و تحیر است و در حال مؤمن ان صدق عبدی بود واینجا ان کذب فی ذکر عبدی و آنجا من روحها وطیبها بود و اینجا من حرها وسمومها وسموم بفتح سین باد گرم و اضلاع استخوانهای پهلو تنگ گردانیده میشود بر کافر گور وی تا آنکه بهم شکند اضلاع او را وتوعد اینجا از وعید باشد چنانکه آنجا از وعد بود و تواند که اینجا نیز از وعد باشد بر سبیل استهزا و تهکم چنانکه فبشرهم بعذاب و فی روایة نحوه و در روایتی دیگر مانند آنچه مذکور شد چنانکه معنی یکی است و لفظ دیگر و زاد فیه و زیاده کرده است در وی در مؤمن این را که اذا خرج روحه صلی علیه کل ملك بین السماء والارض وکل ملك فی السماء چون بیرون می آید روح مؤمن درود می فرستد بر وی هر فرشته که میان آسمان و زمین است و هر فرشته که در آسمانست وفتحت ابواب السماء و گشاده میشود و در بعض نسخ له یعنی گشاده میشود برای وی درهای آسمان لیس من اهل باب الا وهم یدعون الله ان یعرج بروحه من قبلهم نیستند هیچ جماعهٔ از اهل هیچ دری از درهای آسمان الا که ایشان میخوانند خدا را و دعا میکنند که بر داشته شود روح وی از جانب ایشان وتنزع نفسه یعنی الکافر مع العروق و کشیده میشود جان وی یعنی جان کافر با رگهای وی چنانکه در روایت سابق مذکور شد فیلعنه پس لعنت میکنند و را کل ملك بین السماء والارض وکل ملك فی السماء وتغلق ابواب السماء و بسته میشود درهای آسمان لیس من اهل باب الا وهم یدعون الله ان لا یعرج روحه من قبلهم رواه احمد وعن عبد الرحمن ابن کعب روایت است از عبد الرحمن بن کعب که از کبار تابعین است و در زمان آن حضرت متولد شده عن ابیه از پدرش که کعب بن مالک است از مشاهیر صحابه و شعرای اسلام و قصهٔ توبهٔ او در تخلف از غزوهٔ تبوک مشهور و در نص قرآن مذکور است قال گفت عبد الرحمن لما حضرت کعبا الوفاة هنگامیکه حاضر شد کعب را وفات اتته آمد او را ام بشر بنت البراء ابن معرور فقالت پس گفت ام بشر دختر براء ابن معرور بفتح میم و سکون عین و ضم را ولی که از انصار است اول کسی که بیعت کرده در لیلة العقبه و پیش از قدوم آن حضرت بمدینه فوت کرده و در صحبت ام بشر خلاف است یا ابا عبد الرحمن کنیت کعب ابن مالک است ان لقیت فلانا فاقرأ علیه منی السلام اگر ملاقات کنی فلان را در آن عالم نام یکی از دوستان خود را برد پس بخوان بر وی از من سلام فقال پس گفت کعب بن مالک غفر الله لك یا ام بشر بیامرزد ترا خدای تعالی ای ام بشر این عبارت را در جای میگویند که قائل چیزی گفته که نمی باید گفت یعنی این چه سخن است که تو میگوئی نحن اشغل من ذلك ما مشغول تریم ازین که آنجا کسی را بشناسیم و سلام و پیام کسی برسانیم یعنی ما را کارها و شغلها از عجز و درماندگی و گرفتاری بحال خود پیش خواهد آمد که خبر از خود نخواهیم داشت چه جای دیگران و این شامل حال آن کسانیکه با ایشان سلام برسانند نیز هست یعنی آنجا کسی را از خود خبر نیست که سلام بوی برساند و باز وی جواب سلام بگوید فقالت پس گفت ام بشر یا ابا عبد الرحمن اما سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول آیا نشنیده تو آن حضرت را که میگفت ان ارواح المؤمنین فی طیر خضر تعلق بشجر الجنة بدرستیکه روحهای مسلمانان نهاده میشود در درون پرندگان سبز که میچرند درختان بهشت را وعلق بالقاف چریدن شتر سبزه را و تعلق بضم لام است قال بلی گفت کعب ابن مالک آری شنیده ام از پیغمبر خدا این را قالت گفت ام بشر فهو ذلك پس این آن فضل و کرامتی است که امید داشته میشود ترا و تو از کمل مؤمنانی که در غایت سرور و حبور خواهی بود نه مشغول و مخذول رواه ابن ماجه والبیهقی فی کتاب البعث والنشور وعنه عن ابیه و هم از عبد الرحمن ابن کعب از پدرش انه کان یحدث ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انما نسمة المؤمن طیر تعلق فی شجر الجنة نیست روح مؤمن مگر طیر یعنی در جوف طیر که میچرد در درختان بهشت و نسمه بفتحات انسان که سی اطلاق کرده میشود بر جسد و گاهی بر روح و اینجا مراد روح است حتی یرجعه الله فی جسده تا آنکه باز میگرداند خدای عز و جل او را بتن وی یوم یبعثه روزی که بر انگیزد او را از خاک رواه مالك والنسائی والبیهقی فی کتاب البعث والنشور بدانکه روایات درین حدیث مختلف آمده و در روایتی فی طیر آمده و در روایتی فی حواصل طیر و در روایتی فی جوف طیر خضر و در روایتی کطیر و در روایتی فی صورة طیر و در روایتی طیر و این محمول بر یکی ازین تقدیرات خواهد بود و در اکثر روایات اخضر یا خضر است و در روایتی طیر ابیض آمده و بر هر تقدیر فهم این از قیاس عقل بعید است و قدرت حق شامل است همه چیزها را و تعلق روح بطیر بطریق تعلق روح است ببدن و تدبیر و تصرف در آن تا قلب حقیقت لازم آید و تنزل مرتبهٔ ایشان که از حقیقت انسانی بصفت حیوانی گشتند و از عدم صلاحیت بدن حیوانی برای تعلق و تصرف روح انسانی در آن بلکه ابداع جوهر روح است در آن مثل وضع جواهر در صنادیق و نگاه داشت آن در آن و این نوع تکریم و تنعیم است مر ایشان را و نیز بدانکه بعض این را تخصیص بشهدا کنند و بعض عام دارند تمامهٔ مؤمنان را و ظاهر احادیث بیان است و درین احادیث دلیل است بر بقای ارواح و تنعیم و تعذیب آن والله اعلم وعن محمد ابن المنکدر قال دخلت علی جابر بن عبد الله وهو یموت محمد بن المنکدر بضم میم و سکون نون و کسر دال که از تابعین است گفت در آمدم بر جابر که از مشاهیر صحابه است در حالی که وی میمیرد فقلت اقرأ علی رسول الله صلی الله علیه وسلم السلام پس گفتم من بخوان بر آن حضرت یعنی از جانب من سلام رواه ابن ماجه

باب غسل المیت وتکفینه

باب در بیان غسل میت و در کفن در آوردن وی بدانکه غسل میت فرض است باجماع و نیز اجماع است بر آن که ایجاب غسل بجهت ادای حق میت است و ازین جهت فرض کفایت شد که در ادای حق وی فعل بعض کافی است و اختلاف کرده اند در سبب وجوب آن اکثر برانند که غسل میت نه از جهت نجاست است که حلول میکند بموت بلکه از جهت حدث است زیرا که موت سبب استرخای مفاصل و زوال عقل است و بلکه انسان نجس میگردد از جهت کرامت آدمی لیکن در حی اقتصار کرده شد بر اعضای اربعه از جهت حرج که سبب حدث متکرر است از وی و هر بار شستن تمام بدن حرجی دارد و چون در میت حرج نبود عائد شد باصل که

لکن

شستن تمام بدن است و بعض گفته اند سبب غسل نجاست میت است زیراکه آدمی حیوان دموی است پس متنجس گردد بموت چنانکه سائر حیوانات و لهذا اگر کسی میت را بخود
بردارد پیش از غسل صحیح نیست نماز وی و اگر از جهت حدث بودی درست بودی همچو برداشتن محدث غایت آنکه آدمی مسلمان مخصوص گشت بزوال نجاست بشسته شوند
بغسل بجهت تکریم بخلاف کافر که پاک نمیگردد بغسل و صحیح نمیگردد نماز حامل وی بعد از غسل و در روایتی از ابی هریره آمده است کان المؤمن لا ینجس حیا و لا میتا اگر این زیادت
درین حدیث بصحت رسد واجب گردد ترجیح قول آنکه سبب وجوب غسل میت حدث است و اختلاف است در غسل میت که نیت شرط است یا نه ظاهر آن است
که شرط است کذا قال الشیخ ابن الهمام و مضمضه و استنشاق در غسل میت سنت نیست نزد امام ابی حنیفه و همچنین نزد امام احمد بخلاف امام شافعی و تکفین کفن ساختن مرده را و کفن
در اصل مصدر است بمعنی پوشیدن و کفن بفتحتین جامه مرده **الفصل الاول** عن ام عطیة قالت دخل علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم و نحن نغسل ابنته روایت
است از ام عطیه انصاریه که از کبار صحابیات است و با آن حضرت غزا میکرد و مجروحان را مداوی میکرد و بیماران را تیمار میکرد گفت در آمد بر ما آن حضرت و ما غسل میدادیم دختر او را
که زینب باشد زوجه ابی العاص بن ربیع یا ام کلثوم زوجه عثمان رضی الله عنهما و قول اول اصح و اشهر است **فقال اغسلنها ثلثا او خمسا او اکثر من ذلک** پس گفت
آن حضرت غسل دهید او را سه غسل یا پنج غسل یا بیشتر از آن که وتر باشد چنانکه در روایات آمده است **ان رأیتن ذلک** اگر مصلحت می بینید شما و نیک میدانید و احتیاج باشد
بدان و باسراف نکشد **بماء و سدر** بشوئید بآب و برگهای درخت کنار که در آب بجوشانید که آن اولی است در تطهیر و تنظیف **واجعلن فی الآخرة کافورا او شیئا**
در مرة اخری **کافورا او شیئا من کافور** یا چیزی از کافور شک راوی است در لفظ که کافورا گفته یا شیئا من کافور گفته شیخ گفته که مراد گردانیدن کافور است در آب جمهور بدین
قائل اند و کوفیان میگویند که کافور در حنوط کنند و بعد از غسل و خشک کردن بدن بمالند و گفته اند که اگر کافور نیابند مشک قائم مقام آن میگردد و ترمذی حدیثی نیز درین باب
روایت کرده که آن حضرت را از مشک پرسیدند که آیا جائز است استعمال آن پس گفت هو اطیب طیبکم و گفته که عمل برین است نزد بعض اهل علم و این قول احمد و اسحق است و بعضی از اهل
علم مکروه داشته اند مشک را برای میت **فاذا فرغتن فاذنني** پس چون فارغ شوید شما از غسل پس خبر کنید ما را و اعلام نمائید **فلما فرغنا اذناه** پس هرگاه که فارغ شدیم ما اعلام
کردیم آن حضرت را **فالقی الینا حقوه** پس انداخت آن حضرت بسوی ما بند خود را و حقو بفتح حای مهمله و کسر نیز آمده و سکون قاف بمعنی ازار و بمعنی بند ازار هر دو آمده و مراد اینجا
ازار است **وقال اشعرنها ایاه** و گفت آن حضرت شعار گردانید برای وی این ازار را یعنی زیر کفن او بخیچید تا برکت آن بوی برسد و شعار جامه که در درون جامها پوشند از جهت
اتصال وی بشعر یعنی موی و درینجا استحباب تبرک است بلباس صالحین و آثار ایشان بعد از موت در قبر چنانکه قبل از موت نیز همچنین بوده **و فی روایة** و در روایتی چنین آمده که
اغسلنها وترا ثلثا او خمسا او سبعا بشوئید او را طاق سه بار یا پنج بار یا هفت بار و زیاده از هفت بار نیامده اگر بکنند مکروه است و اسراف **وابدأن بمیامنها** آغاز کنید در غسل اعضا
از جانبهای راست وی **و مواضع الوضوء منها** و ابتدا کنید بجاهای وضو یعنی اعضای آن از وی **و قالت فضفرنا شعرها ثلثة قرون** و گفت ام عطیه پس بافتیم ما موی
او را سه گیسو **فالقیناها خلفها** پس انداختیم آن گیسوها را پس پشت وی شاید که این نیز با مر آن حضرت یا باذن وی بوده باشد صلی الله علیه وسلم یا معلوم بود فعل وی در شرع و الله
اعلم **متفق علیه و عن عائشة** رضی الله عنها **قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کفن فی ثلثة اثواب** گفت عائشه که آن حضرت کفن کرده شد در سه
جامه که ازار و رداء و لفافه است **یمانیة** بتخفیف یا منسوب بیمن یعنی جامهای **بیض** سپید جمع ابیض **سحولیة** بفتح سین منسوب بسحول که نام قریه است از یمن و بعض سحول قصار را
گویند و سحل بمعنی شستن است یعنی مغسول و مقصور بودند آن جامه ها و بضم سین نیز گفته اند جمع سحل که جامه سفید پاک است از پنبه اما نسبت بجمع شاذ است و بعض گفته که
بضم نیز نام قریه است **من کرسف** از پنبه بودند آن جامه ها و کرسف بضم کاف و سکون را و ضم سین قطن یعنی پنبه **لیس فیها قمیص و لا عمامة** نبود در آن سه جامه پیراهن و نه
دستار ظاهر این عبارت درین است که قمیص و عمامه در کفن آن حضرت نبود و بعض تاویل میکنند باآنکه مراد آنست که قمیص و عمامه در آن سه جامه نبود بلکه خارج از آن سه جامه بود
پس مجموع اکفان آن حضرت پنج باشد و اول اصح است زیراکه بتحقیق ثابت شده است که نبود کفن آن حضرت مگر سه جامه و باین اخذ کرده شافعی و نزد ما نیز سنت کفن سه
جامه است لیکن ذکر کرده است از ان در هدایه قمیص نه عمامه و استحسان کرده اند آنرا بعض متاخرین برای اشراف و گفته اند که دم عمامه بجانب روی اندازند نه بپشت چنانکه در حالت حیات
و مراد ثلثه لفائف است و همچنین است نزد امام احمد و تحقیق آن در کتب فقه است **متفق علیه و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کفن احدکم اخاه فلیحسن
کفنه** چون تکفین کند یکی از شما برادر خود را پس باید که نیک کند کفن او را و مراد بتحسین کفن آن ست که تمام باشد و نظیف و سفید بی اسراف و تبذیر و نو و شسته در آن برابر است اما آنچه مسرفان
کنند بربا و تکبر حرام و مکروه است اشد حرمت و کراهت **رواه مسلم و عن عبد الله بن عباس قال ان رجلا کان مع النبی** گفت ابن عباس که مردی بود با پیغمبر **صلی الله
علیه وسلم فوقصته ناقته و هو محرم** پس انداخت او را ناقه و شکست گردن او را و حال آنکه وی محرم بود **فمات** پس مرد آن مرد **فقال رسول الله** پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم اغسلوه بماء و سدر بشوئید او را بآب و برگ کنار **و کفنوه فی ثوبیه** و تکفین کنید او را در دو جامه او که در احرام پوشیده بود **و لا تمسوه بطیب** و
نسائید او را ببوی خوش **و لا تخمروا رأسه** و نپوشید سر او را چنانکه حکم محرم است **فانه یبعث یوم القیمة ملبیا** پس بدرستیکه وی برانگیخته میشود از قبر لبیک گویان
متفق علیه و ازین حدیث معلوم میشود که محرم را هم بر حال احرام تکفین کنند و امام احمد و شافعی هم برین اند و نزد امام ابو حنیفه و مالک حکم محرم مثل حکم سائر موتی است و آن
حضرت صلی الله علیه وسلم که آن محرم را در دو جامه تکفین کرد بجهت ضرورت بود که جز آن جامه نداشت و اما عدم مس طیب و تخمیر آن مخصوص وی بود و آنرا امر کلی بطریق تشریع نکرده والله اعلم

و سنذکر حدیث خباب و باشد که ذکر کنیم حدیث خباب بخای معجمه و تشدید موحده که در ان حدیث این است که قتل مصعب بن عمیر فی باب جامع المناقب
که در آخر کتاب در مناقب صحابه مذکور است ان شاء الله تعالی الفصل الثانی عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البسوا من ثیابکم البیاض
بپوشید از جامهای خود سپید را فانها من خیر ثیابکم زیرا که جامهای سفید از جمله بهترین جامه‌های شما اند وکفنوا فیها موتاکم و تکفین کنید در ان مردهای خود را ومن خیر اکحالکم
الاثمد و از بهترین سرمهای شما اثمد است بکسر همزه و میم سنگ سرمه فانه ینبت الشعر زیرا که وی میرویاند موی مژکان را ویجلو البصر و روشن میکند بینائی را رواه ابو داؤد
والترمذی وروی ابن ماجة الی موتاکم و روایت کرده است ابن ماجه تا لفظ موتاکم و ذکر کحل و اثمد نکرده است وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا تغالوا بفتح تا و لام فی الکفن گران بها مکنید در کفن فانه یسلب سلبا سریعا پس بدرستیکه کفن ربوده میشود یعنی کهنه میگردد و در گور بود فی شتاب یعنی زود و کهنه و خراب
میشود پس چه حاجت بنفاست وگرانی بها است مقصود نهی از تبذیر و اسراف در کفن است رواه ابو داؤد و از ابوبکر صدیق رض آورده اند که وصیت کرد بتکفین وی در دو جامه که پوشیده بود
و گفت که بشوئید اینها را و تکفین کنید مرا در ان زیرا که زنده محتاج تر است بجامه نو و گفت اینها برای ریم و زرد آب و تراب اند وعن ابی سعید الخدری انه لما حضره الموت
دعا بثیاب جدد فلبسها و از ابی سعید خدری آمده است که هنگامیکه حاضر شد او را موت طلبید جامه‌های نو را پس پوشید آنها را ثم قال سمعت رسول الله پس گفت شنیدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم یقول المیت یبعث فی ثیابه التی یموت فیها مرده برانگیخته میشود در جامهای وی که می میرد در وی رواه ابو داؤد و ظاهر این حدیث آن است که
ابو سعید که جامه‌های نو پوشید بجهت امتثال امر این حدیث پوشید و مراد باین حدیث ظاهر او ست که بعث در جامه میباشد و این مشکل است زیرا که در حدیث صحیح وارد شده است
که حشر کرده میشوند مردم برهنه تن و برهنه پا و کلام درین باب بسیار است و جمله از ان در شرح مذکور است و غایت آنچه درین مقام توان گفت آنست که گفته اند که مراد بثیاب در
حدیث اعمال است که میمیرد میت بران اعمال و عرب کنایت میکند از اعمال به ثیاب از جهت ملابست مر اعمال را چنانکه بثیاب در تاویل قول حق سبحانه وثیابک فطهر گفته اند ای اعمالک
فاصلح و ابو سعید رضی الله عنه جامهای نو که پوشید از برای نظافت و طهارت پوشید و درین میان ذکر این حدیث را خطور کرد که از ان حضرت صلی الله علیه وسلم شنیده بود و تاویل حدیث همانست
که کرده اند که ثیاب کنایه از اعمال است نه آنکه بجهت اشتها و لبس ثیاب جدید آورد و مقصود ابی سعید ایهام حمل بر ظاهر نیز تواند بود بجهت کمال حرص بر امتثال ظواهر اگرچه حقیقة مراد دیگر است
فافهم والله اعلم وعن عبادة بن الصامت عن رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر الکفن الحلة بهترین کفن حله است که عبارت از ازار و ردا است از برد یمن و ظاهر
مراد آنست که چون بر ثوب واحد اقتصار کرده و دو جامه بهتر اند و اگر سه جامه کنند آن سنت است و مرتبه کمال و تمام است وخیر الاضحیة الکبش الاقرن و بهترین قربانی
کبش شاخدار که آنرا قچقار گویند زیرا که جثه وی عظیم میباشد و در اغلب فربه میباشد و در روایات آمده است که فدای ولد ابراهیم علیهما السلام آن بود و ظاهر اسوال هم مجانس ذکر کفن
و اضحیه تقریب افتاده باشد ازین جهت جواب هر دو گفت و حاجت نیست که احداث مناسبتی درین دو فقره کنند چنانچه تکلف کرده اند والله اعلم رواه ابو داؤد والترمذی
وابن ماجة عن ابی امامة وعن ابن عباس قال امر رسول الله گفت ابن عباس امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بقتلی احد ان ینزع عنهم الحدید
والجلود بکشتگان غزوه احد که کشیده شود از ایشان آهن و پوششها که از جنس پوست باشد وان یدفنوا بدمائهم وثیابهم و امر کرد که دفن کرده شوند بخونهای ایشان
و جامهای ایشان رواه ابو داؤد وابن ماجة الفصل الثالث عن سعد بن ابراهیم عن ابیه ان عبد الرحمن بن عوف اتی بطعام وکان صائما آمده
است از سعد بن ابراهیم از پدرش ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف که عبد الرحمن بن عوف آورده شد نزد وی طعامی و بود وی روزه دار فقال پس گفت عبد الرحمن قتل مصعب
ابن عمیر وهو خیر منی کشته شد مصعب بن عمیر در غزوه احد و حال آنکه وی بهتر بود از من کفن فی بردة تکفین کرده شد در یک چادری کوتاهی که ان غطی راسه بدت رجلاه اگر پوشیده
میشد سر وی پیدا میشد هر دو پای وی وان غطی رجلاه بدا راسه و اگر پوشیده میشد هر دو پای وی پیدا میشد سر وی واراه قال و گمان میبرم او را یعنی عبد الرحمن بن عوف را که گفت
این را نیز وقتل حمزة وهو خیر منی و کشته شد حمزة بن عبد المطلب و حال آنکه وی بهتر بود از من و کفن وی نیز باین حالت بود تا آنکه بسته شد بر پایهای او گیاه و پوشیده شد بدان چنانکه در فصل
ثالث از باب تمنی الموت از حدیث حارثه بن مضرب گذشت ثم بسط لنا من الدنیا ما بسط پس فراخ کرده شد مارا از دنیا آنقدر که فراخ کرده شد چنانکه از حال عبد الرحمن بن عوف
رض مشهور است او قال اعطینا من الدنیا ما اعطینا یا گفت داده شد مارا از دنیا آنچه داده شد شک راوی است در عبارت ولقد خشینا ان تکون حسناتنا عجلت
لنا و بتحقیق ترسیدیم که باشد ثواب نیکیهای ما که شتاب داده شده است درین جهان و در ان جهان مارا چیزی نباشد ثم جعل یبکی پس در ایستاد عبد الرحمن بن عوف که میگریست حتی
ترک الطعام تا بماند طعام را و نخورد با آنکه روزه دار بود رواه البخاری و درین حدیث دلیل است بر آنکه نزد ضرورت هر چه از کفن میسر گردد سنت همان است و مصعب ابن عمیر رضی الله
عنه از اجله صحابه و فضلای ایشان بود و از اهل بدر بود و از شهدای احد است و در جاهلیت انعم ترین مردم بود در طعام و لباس و چون مسلمان شد بغایت زهد ورزید و فقر اختیار کرد و روایت است
که یکباری نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمد پوست گوسفند در کمر بسته پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم با صحابه نظر کنید باین مرد که روشن گردانیده است خدای تعالی دل او را بایمان
دیدم او را ملکه مادر و پدر وی او را از خوشترین طعام میخورانیدند و بروی حله میدیدم که بدویست درهم آرزد محبت خدا و رسول خدا او را باین حال گردانیده و حمزة بن عبد المطلب عم رسول
الله صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنه که او را سید الشهداء خوانند نیز از اهل بدر و شهدای احد است رضی الله عنه پس عبد الرحمن بن عوف هر دو را بهتر از خود خواند و گفت که آنها باین حال از دنیا رفتند و ما
این چنین تنعم میکنیم و این یا از تحسر است بر حال ایشان یا حسرت بر حال خود فافهم و درینجا بحث میکنند که عبد الرحمن بن عوف از عشره مبشره است که افضل صحابه اند پس چون مصعب بن عمیر را بهتر

خواند و جواب میگویند که این تواضع است از عبدالرحمن بن عوف نسبت با ایشان یا خیریت عامه نه افضلیت است چنانکه بعض گفته اند و شیخ ابن حجر در شرح خود گفته که احتمال دارد که این
قرار داد که عشره مبشره افضل اند نسبت بکسی باشد که شهید نشده در زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم والله اعلم وعن جابر قال اتی رسول الله صلی الله علیه وسلم
عبد الله بن ابی بعد ما ادخل حفرته روایت است از جابر گفت آمد آن حضرت عبد الله بن ابی را که ظاهر النفاق و رئیس منافقین بود و بعد از آنکه در آورده شد این منافق در گور یعنی که دفن
وی کرده بودند عبارت از قبر است و قبر گفت از برای اهانت وی فامر به پس امر کرد آن حضرت به بر آوردن او از حفره فاخرج پس بیرون آورده شد فوضعه علی رکبتیه
پس نهاد آن حضرت او را بر دو زانوی خود فنفث فیه من ریقه پس دمید آن حضرت در کفن وی و انداخت در وی از آب دهن خود والبسه قمیصه و پوشانید او را
پیراهن خود قال وکان کسا عباسا قمیصا و بود که عبد الله بن ابی پوشانیده بود عباس را که عم رسول الله صلی الله علیه وسلم بود پیراهنی را از خود در وقتی که عباس را روز بدر اسیر
کرده آوردند برهنه بود و پیراهن هیچکس بر قد وی راست نمی آمد بجهت طول قامتیکه داشت و عبد الله بن ابی نیز طویل القامه بود پس عباس را پیراهن خود پوشانید پس آن حضرت
پیراهن خود را بوی پوشانید از برای مکافات تا منافق را نزد وی نعمتی نماند مکافات ناکرده متفق علیه و درین حدیث نیز اشکال می آرند که چون آن حضرت بر سر گور آن منافق
آمد و دمید در کفن او و حال آنکه قرآن مجید فرماید ولا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره و نماز مکن بر هیچ یکی از ایشان که مرده است و مایست بر قبری جواب
میگویند که شاید که این واقعه پیش از نزول این آیت بوده و بعض میگویند که پیش از اعلام حق تعالی بود بکفر وی وفیه ما فیه و بعض گفته اند که این را از برای تالیف قلب پسر وی و
اکرام وی کرد که از مومنان مخلص بود پس گویا که آنحضرت فرمود که ما کردیم آنچه در وسع ما بود ولیکن حکم خدا نافذ و ماضی است و بعض گفته اند که پسر وی التماس کرد از آن حضرت پس
آن حضرت بالتماس وی بر سر قبر پدر وی آمد پس عمر رضی الله عنه دست آن حضرت را کشید و گفت آیا خدا نهی کرده است ترا از آن پس آن حضرت گفت مرا مخیر ساخته اند در آنکه
استغفر لهم او لا تستغفر لهم پس نازل شد قول حق تعالی ولا تصل علی احد منهم مات ابدا الآیة و گویا که عمر فهمیده بود نهی از جای دیگر کذا فی بعض الشروح و در کتب سیر آمده است
که چون آن حضرت این را کرد ایمان آوردند از قوم وی هزار کس والله اعلم باب المشی بالجنازة والصلوة علیها بدانکه پیاده رفتن و سواره رفتن همراه جنازه هر دو
جائز است و مشی افضل است و سوار را باید که در پس جنازه رود و پیاده را پیش و پس رفتن هر دو رواست و پس رفتن افضل است و نماز جنازه فرض کفایت است
زیرا که غرض از نماز که ادای حق میت است حاصل میگردد بفعل بعض و شرط صحت نماز اسلام میت و طهارت اوست و نهادن جنازه پیش مصلی پس باین قید جائز نیست
بر غائب و نه بر حاضر محمول بر دابه و نه موضوع بر خلف مصلی و چون دفن کرده شد بی غسل و ممکن نیست بیرون آوردن وی بی قبر کندن ساقط میگردد شرط طهارت و نماز
گزارده شود بر قبر بی غسل و اگر بر آوردن بی آن ممکن است بر آرند و غسل دهند و نماز کنند و اگر نادانسته بی غسل نماز کردند و بی قبر کندن بر آورده غسل دادند اعاده کنند نماز را
و نماز بر غائب جائز است نزد شافعی و کلام در آن بیاید در نماز گزاردن آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر نجاشی

الفصل الاول

عن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اسرعوا بالجنازة شتابی کنید بجنازه یعنی بر داشتن او و بسوی قبر و این مستلزم بود به رفتن نیست و بعضی گفته اند مراد شتابی تجهیز و تکفین است و سیاق
حدیث ناظر در اول است چنانکه فرمود فان تک صالحة فخیر تقدمونها الیه پس اگر باشد جنازه یعنی میت نیکوکار پس شتابی کردن و زود تر رسانیدن آن را
نیکی است که پیش میفرستید جنازه را بسوی آن نیکی وان تک سوی ذلک فشر تضعونه عن رقابکم و اگر هست جنازه غیر صالح پس زود بردن سبب دفع
شری است که می نهید آن را از گردن خود متفق علیه وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وضعت الجنازة فاحتملها الرجال
علی اعناقهم وقتی که نهاده میشود جنازه یعنی میت بر نعش پس بر میدارند او را مردان بر گردنهای خود فان کانت صالحة قالت قدمونی پس اگر باشد میت نیکوکار
میگوید پیش فرستید مرا بثواب عمل صالح که من کرده ام و اسناد قول بجنازه که جثه میت است مجاز است و قائل روح است و تواند که روح را در آن حال بجثه میفرستاده باشند
والله اعلم وان کانت غیر صالحة قالت لاهلها یا ویلها این تذهبون بها و اگر باشد غیر نیکوکار میگوید جنازه مر کسان خود را یعنی آنها که بر میدارند او را ای وای کجا
میبرید او را و ظاهر آن بود که گوید یا ویلی کجا میبرید مرا ولیکن چون نفس خود را صالح ندید خود را از خود جدا کشید گویا که غیر اوست و تواند که این از تصرف راوی باشد بجهت کراهت نسبت
ویل بخود و ویل بمعنی وای و سختی و نام وادی در جهنم آید یسمع صوتها کل شیء الا الانسان میشنود آواز او را هر چیز از حیوانات بلکه نباتات و جمادات نیز مگر آدمی که بمقتضیه تکلیف است
کتمان آن از وی مطلوب است تا ایمان بغیب باشد و نیز میفرماید که ولو سمع الانسان لصعق اگر میشنید آدمی هر آینه هلاک میشد بجهت فظاعت و دهشت رواه البخاری
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رأیتم الجنازة چون بینید جنازه را که بیرون می آرند و احتمال دارد که مراد رؤیت جنازه باشد در وقتیکه
نشسته باشید و جنازه در نظر افتد و ظاهر سیاق این حدیث در اول است فاقوموا پس بایستید از برای ترحیب و تکریم میت و تعظیم ایمان وی یا بجهت هول و دهشت
شان وی چنانکه در حدیث آینده مفهوم میگردد فمن تبعها فلا یقعد حتی توضع پس کسی که پیروی میکند جنازه را و همراه وی میرود پس باید که ننشیند تا آنکه نهاده شود
جنازه یعنی بر زمین یا در لحد اول اصح و اوفق است با احادیث متفق علیه وعن جابر قال مرت جنازة فقام لها رسول الله صلی الله علیه وسلم وقمنا معه گفت
جابر بن عبد الله گذشت جنازه پس بایستاد برای او آن حضرت و ایستادیم ما نیز با آن حضرت فقلنا پس گفتیم یا رسول الله انها یهودیة بدرستیکه این جنازه زن یهودیه است
نه مسلمان که سزاوار تکریم و تعظیم ایمان وی بایستید فقال ان الموت فزع بفتح زای پس گفت آن حضرت که مرگ جای ترس و دهشت است فاذا رأیتم الجنازة فقوموا پس چون ببینید

شما جنازه را پس بایستید اگرچه جنازهٔ کافر باشد متفق علیه وعن علی رضی الله عنه قال رأینا رسول الله صلی الله علیه وسلم قام فقمنا وقعد فقعدنا یعنی فی
الجنازة گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه دیدیم ما آن حضرت را که ایستاد یعنی در جنازه پس ایستادیم ما نیز بمتابعت وی و دیدیم ویرا که نشست پس نشستیم ما این را دو معنی است یکی
آنکه ایستاد آن حضرت بدیدن جنازه ما نیز ایستادیم و چون گذشت و دور رفت از نظر نشست ما نیز نشستیم دوم آنکه آن حضرت چند گاه بایستاد و بعد از آن نشست و نهی ایستاد پس
ایستادن امری واجب نبود یا واجب بود و معلوم شده است که منسوخ گشت بفعل اخیر رواه مسلم وفی روایة مالک وابی داود قام فی الجنازة ثم قعد بعد یعنی ایستاد
آنحضرت بجهت دیدن جنازه بعد از آن نشست این روایت نیز محتمل هر دو معنی است و ظاهر در ثانی است وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من اتبع بتشدید و در بعض من تبع جنازة مسلم ایمانا واحتسابا کسی که پس روی کند جنازهٔ مسلمانرا بجهت ایمان آوردن بفرمودهٔ شرع و طلب کردن ثواب وکان معه
حتی یصلی علیها و باشد با وی تا آنکه گزارده نماز بر وی و بفتح لام یصلی نیز روایت است یعنی تا آنکه گزارده شود نماز بر وی و اول اقوی واظهر است ویفرغ من دفنها و تا آنکه فارغ
کرده یا فارغ کرده شود از دفن وی فانه یرجع من الاجر بقیراطین پس بدرستیکه وی باز میگردد بدو قیراط از اجر یعنی اجر وی مضاعف است وقیراط دوازدهم حصه از دینار
یا بحساب نصف دانق باشد که نام ششم حصه از دینار است و بعض بیست و چهارم حصه از دینار گفته اند پس ربع دانق باشد کل قیراط مثل احد هر قیراط آن جهان مانند
کوه احد است این تصویر و تمثیل است برای عظمت فضل و ثواب آن ومن صلی علیها ثم رجع قبل ان تدفن فانه یرجع بقیراط و کسی که نماز گزارد و پیشتر برگردد پیش از آنکه دفن
کرده شود پس بدرستیکه وی برمیگردد بیک قیراط از اجر یعنی اجر وی نصف اجر اول است متفق علیه وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم نعی للناس النجاشی الیوم الذی
مات فیه و هم از ابی هریره است که آن حضرت خبر داد مردم را مرگ نجاشی که پادشاه حبشه بود و بر دین نصاری بود پس ایمان آورده بحضرت و هجرت کردند صحابه نزد وی و خدمتها کرد ایشانرا
و نجاشی لقب پادشاه حبشه است و نام این نجاشی اصحمه بود و مشهور در نجاشی فتح نون و تخفیف جیم و تخفیف یاست پس چون در حبشه مرد آن حضرت بمردم خبر داد از مردن وی همان روزی که مرد
نجاشی در آن روز وخرج بهم الی المصلی و بیرون آمد آن حضرت با مردم بسوی مصلای عید فصف بهم پس صف بست بمردم وکبر اربع تکبیرات و تکبیر آورد چهار تکبیر متفق
علیه واین حدیث متمسک شافعی است در جواز صلوة جنازه بر غائب و ما میگوئیم که نجاشی نسبت بآن حضرت صلی الله علیه وسلم غائب نبود بلکه برداشته شد سریر وی و آورده شد
نزد آن حضرت یا کشف کرده شد و برداشته شد پرده از وی و رؤیت امام کافی است و از آن حضرت در غیر نجاشی مثل معاویهٔ مزنی که در مدینه مرد و آن حضرت به تبوک بود و بر زید بن حارثه و
جعفر ابن ابی طالب که در غزوهٔ موته شهید شدند نیز نماز غائبانه روایت کرده اند و در اسناد آن احادیث سخن است و بر تقدیر صحت آن مخصوص بحضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم
و الآن در حرمین شریفین زادهما الله تشریفا و تعظیما متعارف است و بعض حنفیه نیز میکنند وعن عبد الرحمن ابن ابی لیلی از کبار تابعین است صد و بیست از صحابه را دریافته روایت میکند
از علی ابن ابی طالب و عثمان بن عفان و غیر ایشان و وی از تابعین کوفه است و بی نظیر وقت بود وقال گفت کان زید بن ارقم یکبر علی جنائزنا اربعا بود زید بن ارقم که از مشاهیر صحابه
است تکبیر میگفت بر جنازه‌های ما چهار تکبیر وانه کبر علی جنازة خمسا و بدرستیکه وی تکبیر گفت بر یک جنازه پنج تکبیر فسألناه پس پرسیدیم او را که تو همیشه چهار تکبیر میگفتی امروز چرا
پنج تکبیر گفتی فقال کان رسول الله پس گفت زید ابن ارقم بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یکبرها میگفت پنج تکبیر یعنی احیانا پنج هم میگفت وائمه اربعه اتفاق دارند بر چهار
تکبیر و از حضرت رسول الله صلعم و اصحاب وی زیاده ازان مروی و ماثور است و گفته اند که آنچه ثابت شده است از آن حضرت آخر الامر چهار است و بر همین است قرار و در شرح
زیاده ازین کلام کرده شده است رواه مسلم وعن طلحة بن عبد الله بن عوف قال صلیت خلف ابن عباس علی جنازة فقرأ فاتحة الکتاب روایت است
از طلحه ابن عبد الله بن عوف که از مشاهیر تابعین است و برادرزادهٔ عبد الرحمن بن عوف است گفت نماز گزاردم پس ابن عباس بر جنازه پس خواند ابن عباس فاتحة الکتاب را فقال پس
گفت ابن عباس لتعلموا انها سنة یعنی خواندم فاتحه را در نماز جنازه تا بدانید که آن سنت است رواه البخاری بدانکه علمای حنفیه رحمهم الله تعالی گفته اند که در صلوة جنازه قرائت
فاتحه نیست مگر آنکه بنیت ثنا و دعا بخوانند و میگویند که ثابت نشده است از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خواندن آن و این مذهب ابی حنیفه و مالک و ثوری است و عمل صحابه در آن مختلف
آمده و طحاوی گفته شاید که خواندن بعض صحابه فاتحه را در صلوة جنازه بطریق ثنا و دعا بوده نه بر وجه قرائت و نزد شافعی بخوانند فاتحه را و از کلام فتح الباری ظاهر میشود که مراد وی باین
مشروعیت قرائت است نه وجوب آن و کرمانی گفته است که واجب است و مراد بسنت در کلام ابن عباس طریقهٔ مسلوکه در دین است و طیبی نیز همچنین گفته والله اعلم وعن عوف بن
مالک قال صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم علی جنازة گفت عوف بن مالک اشجعی که صحابی است و اول مشاهدش خیبر است نماز گزارد آن حضرت بر جنازه فحفظت من
دعائه پس یاد گرفتم من چیزی را از دعای آن حضرت وهو یقول و آن حضرت میگفت و میخواند این دعا را اللهم اغفر له وارحمه خداوندا بیامرز مر او را و رحمت کن او را وعافه واعف
عنه و عافیت ده و سلامت بخش او را و عفو کن از وی واکرم نزله و گرامی دار مهمانی او را و نزل بضم نون و سکون زای و بضم زای نیز آمده آنچه پیش مهمان فرود آرند و بنهند از طعام
ووسع مدخله و فراخ گردان جای در آمدن او را که قبر او ست واغسله بالماء والثلج والبرد و بشوی او را بآب و برف و ژاله یعنی بانواع مطهرات کنایت است از کمال مغفرت
و تمام آن ونقه من الخطایا کما نقیت الثوب الابیض من الدنس و پاکیزه گردان او را از گناهان چنانکه پاکیزه گردانیدهٔ جامهٔ سپید را از چرک و ریمناکی وابدله دارا خیرا
من داره و بدل کن او را سرای در آن عالم بهتر از سرای او درین جهان واهلا خیرا من اهله و اهل خانه بهتر از اهل خانهٔ وی فی الصراح اهل کسان و کسان سرای و جای وزوجا خیرا من
زوجه و جفتی بهتر از جفت وی و زوج بر مرد و زن هر دو اطلاق کنند وادخله الجنة واعذه من عذاب القبر و در آر او را در بهشت و پناه ده او را از عذاب قبر او من عذاب النار

ابوالی

او برای شک است یا بمعنی واو وفي رواية وقه فتنة القبر وعذاب النار و به پرهیزان او را از فتنه وابتلای قبر واز عذاب آتش این روایت دلالت دارد بر آنکه کلمۂ او در
روایت سابق بمعنی واو است قال حتی تمنيت ان اكون انا ذلك الميت روای حدیث که عوف بن مالک است میگوید که چون این دعا از حضرت در حق آن میت شنیدم
رشک بردم بروی تا آنکه آرزو کردم که کاشکی من می بودم آن میت که آن حضرت این دعا در حق من می کرد رواه مسلم وعن ابي سلمة بن عبد الرحمن ان عائشة رضي الله
عنها لما توفي سعد بن ابي وقاص قالت ادخلوا به المسجد حتى اصلي عليه روایت است از ابی سلمه بن عبد الرحمن بن عوف که هرگاه که مرد سعد ابن ابی وقاص و نزد عائشه رضی
الله عنها بود گفت عائشه در مسجد در آید تا من توانم بر وی نماز گزارد فانكر ذلك عليها پس انکار کرده شد این سخن بر عائشه که گفت نماز جنازه در مسجد میگزارم فقالت پس گفت عائشه در رد انکار
ایشان والله لقد صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم على ابني بيضاء في المسجد بخدا سوگند هر آینه بتحقیق گزارد آنحضرت بر دو پسر زنیکه نامش بیضا است در مسجد سهيل
واخيه آن دو پسر کدام اند سهیل و برادر وی که نامش سهل است هر دو صحابی اند مشهور به نسبت مادر شده اند و نام پدر ایشان وهب بن ربیعه است و در روایتی آمده است که گفت
عائشه عجب است زود فراموشی مردم عمل آن حضرت را صلعم رواه مسلم بدانکه علما را اختلاف است در گزاردن صلوة جنازه در مسجد پس نزد ما مکروه است خواه میت و قوم در مسجد باشند یا میت
خارج مسجد باشد و قوم در مسجد با امام یا بعضی از قوم خارج مسجد باشند و میت و باقی قوم در مسجد یا میت در مسجد و امام و قوم خارج مسجد و این اطلاق در کراهت بنابر آنست که مسجد مبنی برای نماز
فرض و توابع او ست از نوافل و ذکر و تدریس علم و بعض گفته اند مکروه نیست وقتیکه میت خارج مسجد باشد و این بنابر آن است که کراهت از جهت خوف تلوث مسجد است و اول موافق
تر است اطلاق حدیث را باز اختلاف کرده اند که کراهت تنزیهی است یا تحریمی و اول ظاهر تر است و نزد شافعی جایز است بیکراهت و مذهب مالک موافق ما است و از امام احمد نفیاً
و اثباتاً هر دو آمده و ظاهر آنست که با شافعی است و دلیل شافعی حدیث مذکور در کتاب است و تمسک ابی حنیفه و مالک بحدیث ابی هریره است که هرکه نماز گزارد بر میت در مسجد اجر نیست مر او را و اما
حدیث عائشه روایت واقعه مخصوص است نه عام و آنچه ثابت میشود بهمین مقدار است که آن حضرت این را یکباری کرد و تواند که از جهت ضرورتی باشد که باعث بران شده باشد و در بعضی روایات
آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم معتکف بود از ینجهت در مسجد گزارد و نیز در روایتی آمده است که جنازه خارج مسجد بود و درین صورت اختلاف است میان حنفیه و نیز گفته اند که
مصلای مسجد مکانی متصل مسجد بود پس احتمال دارد که روایت صلوة در مسجد باعتبار قرب وی از مسجد بود و آنچه در روایت مسلم آمده است که نهاده شد جنازۂ سعد بن ابی وقاص نزد حجره
های ازواج مطهره و ایضاً مبنی بران است و ظاهر میشود که این است مبنای آنچه روایت کرده شده است از ابی یوسف که اگر مسجدی باشد معد برای آن جایز است در وی بیکراهت و نیز
انکار صحابه و تابعین با کثرت ایشان دلیل است بران که امر قرار یافته بود بعد از ان بر ترک و نسخ و از ینجا معلوم شد که نسبت عائشه مردم را بنسیان محل سخن است بلکه وی رضی الله عنها
فراموش کرد نسخ فعل سابق را کذا قیل والله اعلم و در شرح درینجا سخن بسیار است فلینظر ثمه وعن سمرة بن جندب قال صليت وراء رسول الله صلى الله عليه وسلم
على امرأة ماتت في نفاسها گفت سمره بن جندب نماز گزاردم پس آن حضرت بر جنازۂ زنیکه مرد در حالت زچگی فقام وسطها پس ایستاد آن حضرت در وسط آن روایت
مشهوره بتحریک سین است و بسکون نیز روایت است و وسط بتحریک بمعنی میانه و بسکون میان چنانکه بعض ظرفا گفته اند که متحرک ساکن است یعنی یکی است که نمی جنبد از جای
بجای نمیرود و ساکن متحرک است که می جنبد و مواضع متعدد است و این متمسک شافعی است که میگوید که مستحب است وقوف امام نزد عجز امرأة و مذهب نزد ما آنست که بایستد
مقابل سینه خواه مرد باشد یا زن و شیخ ابن الهمام گفته که این حدیث منافی صدر نیست زیراکه صدر وسط است باعتبار توسط اعضا زیراکه فوق آن دست و سر است و تحت وی
بطن و رانها و یحتمل که آن حضرت صلی الله علیه وسلم محاذی صدر ایستاده باشد مائل بعجزه و راوی گمان برد که مقابل بعجزۂ ایستاد از جهت تقارب هر دو و محل و شمنی گفته که روایت آمده
از ابی حنیفه و ابی یوسف که بایستد امام از زن مقابل عجزه چنانکه مذهب جماعت است متفق عليه وعن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم مر بقبر دفن
ليلا روایت است از ابن عباس که آن حضرت گذشت بقبری که دفن کرده شده بود مرده در وی در شب فقال متى دفن هذا پس پرسید و گفت آن حضرت کی دفن کرده شد
این مرده قالوا البارحة گفتند دفن کرده شد دیشب قال افلا آذنتموني گفت آن حضرت آیا پس چرا اعلام نکردید مرا مردن وی تا نماز میکردم بر جنازۂ وی قالوا دفناه في ظلمة الليل
گفتند دفن کردیم او را در تاریکی شب فكرهنا ان نوقظك پس ناخوش داشتیم که بیدار کنیم ترا فقام پس ایستاد آن حضرت فصففنا خلفه پس صف بستیم ما پس آن حضرت فصلى
عليه پس نماز گزارد بر قبر بعد از ان که مردم بر جنازۂ او گزارده بودند متفق عليه وعن ابي هريرة ان امرأة سوداء كانت تقم المسجد روایت است از ابی هریره که زنی سیاه
بود که جاروب میداد مسجد را یعنی مسجد شریف آن حضرت را تقم بفتح تا و ضم قاف و تشدید میم و مقمه بکسر میم مکنسه یعنی جاروب و قمامه کناسه یعنی خاک روبه او شاب شک راوی است که
زنی بود یا جوانی بود که جاروب میداد ففقدها و در بعض نسخ او ففقده رسول الله پس گم کرد آن زن را یا آن جوان را پیغمبر خدا یعنی حاضر ندید در خدمت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فسأل عنها او عنه پس پرسید آن حضرت مردم را از حال آن زن یا آن جوان که چه شد و کجا رفت فقالوا مات پس گفتند مرد وی قال افلا كنتم آذنتموني گفت آیا پس چرا خبر نکردید
مرا قال فكانهم صغروا امرها او امره این قول راوی از ابی هریره است یعنی گفت ابوهریره گویا که صحابه خورد و نیز داشتند شان آن زن را یا شان آن جوان را و حقیر پنداشتند او را
و خیال کردند که لایق نیست که تکلیف کنیم بسبب وی آنحضرت صلی الله علیه وسلم را و در حقیقت ملحوظ و منظور ایشان تعظیم شان آن حضرت بود صلی الله علیه وسلم فقال دلوني على
قبره پس گفت آن حضرت راه نمائید مرا و ببرید بر قبر آن میت یا آن شخص فدلوه پس راه نمودند آن حضرت را بر قبر وی فصلى عليها پس نماز گذارد بر قبر وی ثم قال ان هذه القبور مملوءة
ظلمة على اهلها پس گفت آن حضرت که این قبرها پر کرده شده اند بتاریکی بر اهل خود که مرده ها اند وان الله ينورها لهم بصلوتي عليهم و بدرستیکه حق تعالی روشن میکرداند آن قبرها را

بسبب نماز گزاردن من بر ایشان متفق علیه ولفظه لمسلم بدانکه اختلاف است در نماز گزاردن بر قبر جمهور علما برآنند که مشروع است خواه گزارده باشند پیش از دفن یا نه وابراهیم نخعی
وابوحنیفه ومالک برانند که اگر پیش از دفن نگزارده اند درست است ودر روایتی از احمد نیز همچنین آمده است ودر روایتی از مالک آمده است که آنکس که گزارده است یکبار نگزارد ونهاگر
نگزارده اند اگر بگزارند رواست ونیز امام ابوحنیفه گفته که درست است بر تقدیری که ریزیده نشده است میت در قبر وتقدیر کرده آنرا بعض بسه روز ودر سوال آن حضرت که فرمود دلونی ففیها
اشارتی باین معنی می توان یافت وامام ابوحنیفه وابویوسف میگویند که آنچه وارد شده است در احادیث بر وجه صلوة نیست بلکه بر وجه دعا واستغفار است ولهذا ذکر کرده نشده است
در بعض آن روایات تکبیرات وآن روایت که ذکر کرده شده است در ان تکبیرات صحیح نیست وچنانکه روایت کرده شده است از ان حضرت صلی الله علیه وسلم بر شهدای احد
بعد از هشت سال وآن بطریق تودیع بوده نماز یا آن از خصائص آن حضرت بود صلی الله علیه وسلم تا آنکه بعضی از علما بران رفته اند که نماز بر قبر مطلقا از خصائص حضرت نبوت است
صلی الله علیه وسلم چنانکه از حدیث وان الله ینورها لهم بصلوتی علیهم مفهوم میگردد وعن کریب مولی ابن عباس عن عبدالله بن عباس انه مات له ابن بقدید
او بعسفان روایت است از کریب بضم کاف وفتح را وسکون تحتانیه که مولای ابن عباس واز تابعین است از عبدالله بن عباس که مرد پسری مر ابن عباس را بقدید بضم قاف
وفتح دال مهمله وسکون یا نام موضعی است یا در بعسفان بضم عین وسکون سین مهمله وبغا نیز نام موضعی است قریب تر از مکه نسبت بقدید فقال یا کریب انظر ما اجتمع له من
الناس پس گفت ابن عباس ای کریب نگاه کن آنچه فراهم آمده اند مردم برای نماز وی قال فخرجت فاذا ناس قد اجتمعوا له گفت کریب پس بیرون آمدم من پس نگاه مردمان
بتحقیق جمع شده اند از جهت پسر ابن عباس که مرده بود فاخبرته پس خبر دادم من ابن عباس را که مردم جمع آمده اند فقال تقول هم اربعون پس گفت ابن عباس میگوئی
تو که ایشان چهل اند قال گفت کریب وظاهر آن بود که گوید قلت نعم آری چهل کس باشند قال اخرجوه گفت ابن عباس بیرون آرید جنازه آن پسر را قال فانی سمعت رسول
الله گفت ابن عباس بدرستیکه من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم ما من رجل مسلم یموت فیقوم علی جنازته اربعون رجلا نیست هیچ مردی
مسلمان که بمیرد پس بایستند بر جنازه وی چهل مرد ودرین اشارت است که مجرد ایستادن مسلمانان بر جنازه ودعای ایشان موثر است واگر مراد از قیام نماز باشد احتیاج باین قید
نیست که فرمود لا یشرکون بالله شیئا که شریک نمیکردانند آن چهل مرد بخدا چیزی را الا شفعهم الله فیه مگر آنکه قبول کند شفاعت ایشان را خدای تعالی در حق وی رواه مسلم
وعن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من میت تصلی علیه امة من المسلمین یبلغون مائة نیست هیچ میتی که نماز بگزارند بر وی گروهی از مسلمانان که
برسند عدد صد را ودر حدیث سابق اربعون فرمود که یا چهل اقل عددی است که امید شفاعت شان توان داشت وصد اکثر وتورپشتی گفته ظاهر آنست که عدد اقل متاخر باشد ورد
ود از جهت فضل وکرامت حق بر بندگان خود کلهم یشفعون له همه ایشان شفاعت کنند ودعا کنند مر او را بمغفرت الا شفعوا فیه مگر آنکه مقبول الشفاعة گردانیده شوند در
حق وی رواه مسلم وعن انس قال مروا بجنازة فاثنوا علیها خیرا گفت انس گذشتند جماعه از مردم بجنازه پس ثنا کردند بر وی نیکی را فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم وجبت واجب شد ثم مروا باخری فاثنوا علیها شرا پس گذشتند بجنازه دیگر پس ذکر کردند بر وی بدی را فقال وجبت پس گفت آن حضرت
واجب شد فقال عمر پس گفت عمر رض ما وجبت چه چیز واجب شد فقال هذا اثنیتم علیه خیرا فوجبت له الجنة پس گفت آن حضرت این میت که یاد کردید او را
بنیکی پس واجب شد برای وی بهشت وهذا اثنیتم علیه شرا واین میت دیگر که یاد کردید او را ببدی فوجبت له النار پس واجب شد مر او را آتش انتم شهداء الله فی
الارض شما گواهان خدائید در زمین برای هر که گواهی دهید بهشت بهشتی است وبرای هر که گواهی دهید بدوزخ دوزخی است متفق علیه وفی روایة المومنون شهداء
الله فی الارض مسلمانان گواه خدا اند در زمین وباید دانست که مراد ثنای اهل خیر وصلاح وصدق وتقوی بی مدخلیت غرض نفسانی است که آن علامت بودن مردست از اهل
جنت والا اگر بعضی از فساق وفجار بغرضی از اغراض یکی از اهل فسق را بستایند یا یکی صالحی را نکوهش کنند قطع بدان نتوان کرد وآن حضرت صلی الله علیه وسلم که حکم بوجوب جنت
ونار کرد بسبب اطلاع بر حقیقت حال باشد والله اعلم وعن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایما مسلم شهد له اربعة بخیر ادخله الله
الجنة هر مسلمانی که گواهی دهند مر او را چهار مرد به نیکی ومسلمانی میدرآرد او را خدای تعالی بهشت را قلنا وثلثة گفتیم ما واگر سه کس هم گواهی دهند قال وثلثة گفت آن
حضرت واگر سه کس هم گواهی دهند بخیر میدرآرد او را خدای تعالی در بهشت قلنا واثنان گفتیم ما واگر دو کس هم گواهی دهند قال واثنان فرمود واگر دو کس هم گواهی دهند ثم
لم نسأله عن الواحد پس تر نپرسیدیم ما آن حضرت را از یک کس وشاید که گر از یک کس هم می پرسیدند میفرمود واگر یک کس هم گواهی دهد واین خبر وبشارتست از ان
حضرت بکمال سعت رحمت حق ورجاء فضل وکرامت وی تعالی بر بندگان وتوقع بندگان از درگاه رحمت ومانا که در وقتی که ایشان التماس سه ودو کردند آن حضرت توجه
التماس بجناب حق کرد ووحی آمد که چنین باشد که تو میگوئی ای حبیب من وآن حضرت صلی الله علیه وسلم راضی ومرضی جناب عزت ومحب ومحبوب آن درگاه است وکریمه ولسوف
یعطیک ربک فترضی طغرای این نشان است رواه البخاری وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تسبوا الاموات
دشنام مکنید وبد مگوئید مرده ها را فانهم قد افضوا الی ما قدموا زیرا که ایشان بتحقیق رسیده اند بسوی چیزی که پیش فرستاده اند یعنی یافتند جزای عملی که کرده اند اگر
خیر است ببدی یاد کردن نشاید واگر شر است شاید که بخشیده واگر نه بخشند ذکر کردن شما آنرا وقوع در مالایعنی است رواه البخاری وعن جابر ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم کان یجمع بین الرجلین من قتلی احد فی ثوب واحد روایت است از جابر رضی الله عنه که آن حضرت بود که جمع میکرد میان دو مرد

از کشتگان غزوهٔ احد در یک جامه و بعض گفته‌اند که مراد ثوب واحد قبر واحد است زیرا که جائز نیست برهنه کردن آنها چنانکه ملاقی گردد بشرهٔ هر دو و خطابی گفته جائز است بحکم
ضرورت جمع کردن در یک جامه چنانکه هر دو یک قبر ثم یقول بعد ذلک میگفت و میپرسید آن حضرت ایهما اکثر اخذا للقرآن کدام یکی ازین دو بیشتر است از روی گرفتن مر
قرآن را و یاد داشتن مر آنرا فاذا اشیر له الی احدهما قدمه فی اللحد پس چون اشارت کرده میشود مر آن حضرت را بسوی یکی ازان دو که بیشتر است اخذ وی مر قرآن را
پیش میکرد او را در لحد یعنی در جانب قبله گویا وی امام است از جهت بودن او اقرأ وقال انا شهید علی هؤلاء یوم القیمة و فرمود من گواهم بر اینها روز قیامت که در راه
خدا کشته شد اند وامر بدفنهم بدمائهم و امر کرد آن حضرت بدفن کردن ایشان با خونهای ایشان ولم یصل علیهم و نماز نگزارد بر ایشان ولم یغسلوا و غسل داده
نشدند رواه البخاری و ازین حدیث معلوم میشود که شهید را غسل نیست و بر وی نماز نیست اما عدم غسل پس متفق علیه است و در ترک صلوة اختلاف است حنفیه بر شهید
نماز میگزارند و نزد امام مالک و شافعی نماز بر شهید نیست و از امام احمد دو قول است و مشهور و مختار در مذهب وی عدم صلوة است و بقولی مخیر است در گزاردن و ناگزاردن از جهت تعارض
ادله و در مواهب لدنیه میگوید که اختلاف است میان شافعیه که منع صلوة بر شهید نزد شافعی بمعنی حرمت است یا بمعنی عدم وجوب و از کلام امام احمد ظاهر میشود که مستحب است نه
واجب و متمسک آن ائمه درین باب باین حدیث است که در کتاب مذکور است و دلیل امام ابوحنیفه احادیث کثیره است که در باب صلوة بر شهید آمده است خصوصا در قصهٔ احد
و میگویند که آن احادیث مثبت است و حدیث جابر نافی و مثبت مقدم است بر نافی و گویند که جابر در آن روز مشغول بود بآنکه پدر و خال وی کشته شده بودند و بمدینه آمده بود تا
تدبیری کند و ایشانرا بمدینه بر داشته آورد و آنها که در حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند و فعل آن حضرت را مشاهده کرده اند اثبات آوردند و شمنی گوید که حاکم از جابر آورده
و حاکم تصحیح کرده که چون آن حضرت بر سر حمزه آمد و حال او را از آنچه اعدای دین بوی کرده بودند دید فریاد زد و بگریست و مردی از انصار که حاضر بود جامه خود را بر وی انداخت و نماز گزارد
و شیخ ابن الهمام زیاده کرده که پیشتر نماز گزارد بر شهدا و نهاده میشدند ایشان در جانب حمزه و نماز گزارده میشد بر ایشان پیشتر برداشته میشدند و بجای خود گذاشته شد حمزه تا گزارد نماز بر همه شهیدان و
گفت که حاکم روایت کرد این حدیث را از جابر و وی صحیح الاسناد است و بالجمله روایات در جانب صلوة بر شهید راجح تر و غالب تر است والله اعلم وعن جابر بن سمرة قال اتی النبی
صلی الله علیه وسلم بفرس معرور و گفت جابر بن سمره که از مشاهیر صحابه است که آورده شد نزد آن حضرت اسپ بی زین فرکبه حین انصرف من جنازة ابن الدحداح
پس سوار شد آن حضرت آن اسپ را هنگام برگشتن از جنازهٔ ثابت بن الدحداح که از صحابه است و اما در وقت رفتن همراه جنازه سوار نشد و فرمود ملائکه پیاده میروند سوار شدن
مناسب نیست و جابر بن سمره روایت میکند که وقت برگشتن سوار شد ونحن نمشی حوله و حال آنکه ما پیاده میرفتیم گرد آن حضرت رواه مسلم

الفصل الثانی

عن المغیرة بن شعبة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال الراکب یسیر خلف الجنازة والماشی یمشی خلفها وامامها وعن یمینها وعن یسارها قریبا منها کسی که سوار
است میرود پس جنازه و آنکه پیاده است میرود پس جنازه و پیش جنازه و میرود جانب راست وی و جانب چپ وی نزدیک از وی والسقط یصلی علیه و بچهٔ ناتمام که از
شکم افتاده باشد نماز گزارده میشود بر وی سقوط افتادن و افتادن بچه ناتمام از شکم و سقط بکسر سین و بضم و فتح نیز آمده ویدعی لوالدیه بالمغفرة والرحمة و دعا کرده میشود
در نماز برای مادر و پدر وی بآمرزش و رحمت و نماز بر سقط نزد ما و نزد شافعی بر تقدیر یست که آواز کند و ظاهر گردد از وی چیزی که دلالت کند بر حیات مانند جنبش یا آواز چنانچه
در آخر باب از حدیث جابر بیاید و نزد امام احمد بی استهلال و ظهور علامت حیات نیز گزارده شود از جهت این حدیث که مطلق است از قید حیات و از جهت حدیث ابن عمر که دیگر
معنی آمده است و گفته است که چون چهار ماه بگذرد در شکم اگرچه در وقت خروج زنده بر نیاید نماز کرده شود بر وی زیرا که درین مدت روح در وی دمیده میشود غایت آنکه وی مرده
بر آید و نماز بر مرده میباشد و ائمهٔ دیگر میگویند که در عرف مرده آنرا می گویند که زنده از شکم بر آید بعد ازان بمیرد رواه ابو داود وفی روایة احمد والترمذی والنسائی وابن
ماجة لفظ حدیث اینچنین واقع شده قال الراکب خلف الجنازة والماشی حیث شاء منها والطفل یصلی علیه سوار میرود پس جنازه و پیاده هر سو که خواهد پس یا پیش چپ
یا راست و طفل نماز گزارده شود بر وی و درین روایت بجای سقط طفل واقع شده و ظاهر مراد همان سقط است والا در نماز گزاردن بر طفل چه سخن است و تواند که طفل محمول بر حقیقت باشد
و ذکر او برای آن باشد که کسی توهم نکند که چون وی مرحوم و مغفور است نماز گزاردن بر وی حاجت نباشد والله اعلم وفی المصابیح عن المغیرة بن زیاد و در مصابیح روایت
کرده این حدیث را از مغیره بن زیاد و گفته اند که این تحریف است و دریافته نمیشود که از کجا واقع شده زیرا که شناخته نمیشود مغیره بن زیاد اصلا نه در صحابه و نه در تابعین و این حدیث
مرویست از مغیرة بن شعبه و در سنن ابی داود از زیاد بن جبیر عن ابیه عن المغیرة ابن شعبة واقع شده و گویا بعض نساخ دران خبط کرده و بعد ازان اقتدا کرده بوی کسی که اعتنا نیست مر
او را بعلم حدیث کذا قال التوربشتی والله اعلم وعن الزهری عن سالم عن ابیه قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم وابابکر وعمر یمشون امام الجنازة
روایت است از زهری از سالم از پدرش که ابن عمر است گفت دیدم آن حضرت را و ابوبکر و عمر را که پیاده میرفتند پیش جنازه رواه احمد وابوداود والترمذی والنسائی و
ابن ماجة قال الترمذی واهل الحدیث کانهم یرونه مرسلا گفت ترمذی و محدثان گویا که میدانند این حدیث را مرسل که راوی آن زهری است
یا سالم که از تابعین اند اما در واقع این حدیث مرفوع است که ابن عمر است که صحابی است وعن عبدالله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الجنازة
متبوعة جنازه پس روی کرده شده است که مردم در پس وی روند ولا تتبع و جنازه پس روی نمیکند این تاکید است در رفتن پس جنازه باز تاکید و تکرار میکند و میفرماید لیس معها من
تقدمها نیست همراه جنازه و نمی یابد ثواب همراهی آن کسی که پیش رود جنازه را رواه الترمذی وابوداود وابن ماجة قال الترمذی وابو ماجد الراوی رجل مجهول

این حدیث را تضعیف کرده و گفته که ابو ماجد که راوی اوست مردی مجهول است که کسی او را نمی‌شناسد و مجهول دو قسم است مجهول العین و مجهول الحال و در مقدمه معنی آن
معلوم شده است و نسائی گفته است که وی منکر الحدیث است و بخاری گفته که وی ضعیف است و حدیث وی در مشی مع الجنازه است بدانکه علما اختلاف کرده اند در مشی
مع الجنازه امام ابوحنیفه و اوزاعی برآنند که مشی پس جنازه احب است و ثوری و طائفهٔ دیگر میگویند که پس و پیش برود برابر است و مالک و شافعی و احمد بن حنبل رحمهم الله میگویند که
پیش رفتن افضل است کذا قال الشمنی و دلیل پس رفتن احادیثی است که درین باب متعدد وارد شده و نیز پس رفتن اظهر و ادخل است در اعتبار و اتعاظ و تفکر و اقرب است به
معاونت و احتیاج بدان و روایت کرده است ابن ابی شیبه از عبد الرحمن ابن ابزی گفت بودم در جنازه و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما پیش جنازه میرفتند و علی رضی الله عنه پس جنازه
میرفت پس گفتم من بعلی تو پس جنازه میروی و این دو مرد پیش میروند گفت ایشان میدانند که فضل مشی خلف جنازه بر مشی امام وی همچو فضل صلوة جماعت است بر صلوة منفرد
ولیکن ایشان دوست داشتند که آسان کنند کار بر مردم و تنگ نکنند راه بر مردم انتهی و دلیل ائمهٔ ثلثه حدیث زهری از سالم است که مذکور شده و غیر میگویند که قوم شفعا اند و شفیع
در عرف و عادت پیش میرود و مشفوع را پس خود انداخته میرود و آنها که پس و پیش برود و برابر میدارند میگویند که دلائل متعارض اند پس برود و جائز باشد و حدیث مغیرة بن شعبه نیز حکم
بتسویه میکند در حق ماشی و مروی از قول انس رضی الله عنه نیز همین است و در کتب فقه از ابی حنیفه رضی الله عنه مذکور است که گفت باک نیست برفتن پیش از جنازه و چپ
و راست وی وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تبع جنازة وحملها ثلث مرات مراد کسیکه پس روی کند جنازه را و بردارد او را سه
بار فقد قضى ما عليه من حقها پس بتحقیق پرداخت چیزی را که بر اوست از حق جنازه رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب وقد روي في
شرح السنة ان النبي و تحقیق روایت کرده شده است در شرح السنة که پیغمبر صلى الله عليه وسلم حمل جنازة سعد بن معاذ بين العمودين برداشت
جنازهٔ سعد بن معاذ را در میان دو عمود که عبارت از دو چوب پیش است و سنت در حمل جنازه نزد شافعی این است که بردارد این دو چوب را بر دو دوش خود و چوب را
که عرض است بر گردن و بردارند مؤخر نعش را دو کس یکی از جانب راست و دیگری از جانب چپ و درین جانب توسط خشبتین ممکن نیست که موضع قدمین مرئی نمیگردد
و نظر بر راه نمی افتد پس سه کس حامل جنازه میشوند و گفته اند که اگر مستقل نباشد متقدم بحمل دو کس دیگر اعانت کنند او را پس جنازه محمول بر پنج کس میگردد و همچنین گفته است در حاوی شرح
وی که در مذهب شافعی است و در هدایه گفته است که قول شافعی آن است که بر میدارند جنازه را دو کس می نهد آنکه سابق است بر اصل عنق خود و تالی بر اعلای سینه زیرا که جنازه سعد بن معاذ
همچنین برداشته شد این مگر قول دیگر است از شافعی و در بعض شروح هدایه گفته است که این نزد برداشتن جنازه است از زمین بعد از آن باکی نیست اگر معاونت کند هر که خواهد و سنت
نزد ما آنست که بردارند آن را چهار کس زیرا که روایت کرده شده است از ابن مسعود که گفت از سنت است حمل جنازه از چهار جانب روایت کرده است این را امام محمد در آثار از ابی
حنیفه بسند وی تا ابن مسعود و همچنین روایت کرده است ابوداود طیالسی و ابن ابی شیبه و عبد الرزاق از شعبه از منصور و ذکر کرده است شیخ ابن الهمام در حمل بین العمودین آثار از
صحابه و حدیثی مرفوع که تضعیف کرده آن را و در حمل بجوانب اربع آثار و احادیث مرفوعهٔ صحیحه و گفته که آن آثار وقائع احوال مخصوصه است احتمال دارد که از جهت سنت باشد
و احتمال دارد که از جهت عارضی باشد که تقاضا کرده در خصوص آن اوقات مثل ضیق مکان یا قلت حاملین والله اعلم وعن ثوبان قال خرجنا مع النبي صلى الله عليه و
سلم في جنازة روایت است از ثوبان که مولای آن حضرت بود و در سفر و حضر در خدمت میبود گفت بیرون آمدیم ما با آن حضرت بجهت مشایعت جنازه فرأى ناسا
ركبانا پس دید آن حضرت بعض مردم را سوار فقال الا تستحيون ان ملائكة الله على اقدامهم پس گفت آن حضرت آیا شرم ندارید که فرشتگان خدا بر پایهای خود میروند
وانتم على ظهور الدواب و شما بر پشتهای چارپایان میروید و در حواشی نوشته اند که سواران را نزدیک بجنازه دیده یعنی اگر سواران دورتر از جنازه روند باکی
نیست و در روایات فقهیه نوشته اند که اگر ضرورت باشد سواره رفتن جائز است بی کراهت رواه الترمذي وابن ماجة وروى ابو داود نحوه
قال الترمذي وقد روي عن ثوبان موقوفا گفته است ترمذی و تحقیق روایت کرده شده است این حدیث از ثوبان موقوف یعنی این قول ثوبان است و بحضرت رسول الله
صلی الله علیه وسلم مرفوع نشده و لیکن در معنی مرفوع است چه برفتن ملائکه پیاده ناشنیده از حضرت نبوت خبر نتوان داد وعن ابن عباس ان النبي روایت است از ابن عباس
که پیغمبر صلى الله عليه وسلم قرأ على الجنازة بفاتحة الكتاب ظاهر آنست که مراد قرأت فاتحه در نماز جنازه باشد چنانکه از حدیث ابن عباس در فصل اول گذشت و
احتمال دارد که بر جنازه بعد از نماز یا پیش از آن بقصد تبرک خوانده باشد چنانکه الآن متعارف است والله اعلم رواه الترمذي وابو داود وابن ماجة و ترمذی
گفته است که اسناد این حدیث قوی نیست و ابراهیم بن عثمان که راوی این حدیث است منکر الحدیث است و آنچه ثابت شده است قول ابن عباس است که قرأت فاتحه سنت است
و گفته اند که این قول صریح نیست در رفع و در فصل اول گذشت وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صليتم على الميت فاخلصوا له الدعاء چون نماز گزارید بر میت
پس خالص کنید برای وی دعا را و اخلاص بی آمیغ کردن عمل بی ریا و سمعه آوردن طاعت مر خدا را رواه ابو داود وابن ماجة وعنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا
صلى على الجنازة قال و هم از ابی هریره است گفت بود آن حضرت چون میگزارد نماز بر جنازه میگفت اللهم اغفر لحينا وميتنا وشاهدنا وغائبنا وصغيرنا وكبيرنا وذكرنا
وانثانا اللهم من احييته منا فاحيه على الاسلام ومن توفيته منا فتوفه على الايمان خدایا و کسیکه زنده داری ورا از ما پس زنده دار او را بر اسلام و کسیکه میرانی او را پس بمیران
او را بر ایمان در حیات اسلام ذکر کرده و در ممات ایمان زیرا که اسلام نام اعمال ظاهره است و آن در حالت حیات است و در حالت موت جز تصدیق قلبی همراه میت نیست اللهم لا تحرمنا اجره [illegible]

محروم مگردان مارا از اجر او یعنی اجر یکه به مصیبت وی بما رسیده و تحرمنا بفتح تا و ضم آن هر دو روایت است حرم و احرام نومیکردن از چیزی ولا تفتنا بعده و در فتنه مینداز ما را پس از وی
رواه احمد وابو داؤد والترمذی وابن ماجة ورواه النسائی عن ابی ابراهیم الاشهلی عن ابیه ابو ابراهیم اشهلی انصاری است مسلم در کتاب کنی ذکر کرده و ترمذی
گفت پرسیدم بخاری را از پدر ابو ابراهیم پس نشناخت او را و ابو حاتم گفت او و پدر وی هر دو مجهول اند وانتهت روایته عند قوله و تمام شده است روایت نسائی نزد قول او و قائلنا
واللهم من احییته منا الی آخره و در روایت وی نیست وفی روایة ابی داؤد فاحیه علی الایمان وتوفه علی الاسلام یعنی بعد حیات ایمان ذکر کرده و در ممات اسلام یعنی عکس آنچه پیشتر
ذکر کرده و وجه مناسبت آنجا معلوم شد و چون اسلام و ایمان در حقیقت و مآل یکی است هر دو درست است وفی آخره و در آخر حدیث ابی داود ولا تضلنا بعده و گمراه مگردان
مارا بعد وی وعن واثلة بکسر ثاء مثلثه بن الاسقع بفتح همزه و سکون سین مهمله و فتح قاف قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم علی رجل من المسلمین گفت
نماز گزارد ما را آن حضرت بر مردی از مسلمانان فسمعته یقول پس شنیدم من آن حضرت را که میگفت اللهم ان فلان بن فلان خدایا فلان بن فلان نام او را و نام پدر
او را گرفت فی ذمتك در عهد و امان و زینهار تست وحبل جوارك و در عهد همسایگی تست حبل در اصل بمعنی رسن و مراد این جا عهد و پیوند است فقه من فتنة القبر پس نگاه دار او را
از ابتلای گور وعذاب النار و از عذاب آتش دوزخ وانت اهل الوفاء والحق و تو خداوند وفائی که هر عهد و وعده که به بندگان خود کرده فاسکنی بآن وفا بسزاوار دوستی
وعهد و سخن و تو خدا وند حقی که هر چه میگوئی و میکنی حق است اللهم اغفر له وارحمه خداوندا بیامرز مر او را و مهربانی کن او را و ببخشای بر وی انك انت الغفور الرحیم بدرستیکه
تو بسیار آمرزنده و بسیار مهربانی رواه ابو داؤد وابن ماجة وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذکروا محاسن موتاکم یاد کنید و بگوئید
نیکیهای مرده های خود را وکفوا عن مساویهم و باز ایستید از ذکر کردن بدیهای ایشان و این مخصوص است بمسلمانان و صالحان و آنکه آشکار افسق نکنند و ظلم نکنند رواه
ابو داؤد والترمذی وعن نافع ابی غالب روایت است از نافع که او را ابو غالب گویند و از تابعین است نه نافع که مولای ابن عمر است قال صلیت مع انس بن مالک
علی جنازة رجل فقام حیال رأسه گفت نافع نماز گزاردم با انس بن مالک بر جنازه مردی پس بایستاد انس مقابل سر آن مرد ثم جاؤا بجنازة امرأة من قریش
پس آوردند جنازه زنی را از قریش فقالوا پس گفتند یا ابا حمزة کنیت انس است صل علیها نماز بگزار بر جنازه این زن فقام حیال وسط السریر پس بایستاد انس مقابل
میانه سریر فقال له العلاء بن زیاد پس گفت مر انس را علاء بن زیاد که از تابعین است هکذا رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم قام علی الجنازة آیا همچنین
دیده تو آن حضرت را که ایستاد بر جنازه مقامك منها در جای ایستادن تو از آن زن ومن الرجل مقامك منه وایستاد از مرد جای ایستادن تو از مرد یعنی پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم هم دیدی که بایستاد بر جنازه مقابل سر مرد و مقابل وسط سریر زن قال نعم گفت انس آری همچنین ایستاد آن حضرت هم رواه الترمذی وابن ماجة
وفی روایة ابی داؤد نحوه مع زیادة و در روایت ابی داؤد مانند این است با زیادت وفیه و در حدیث ابی داؤد زیادت کرده شده است بعد از قول وی فقام حیال وسط السریر
این قول را که فقام عند عجیزة المرأة پس ایستاد انس نزد سرین زن و عجیزه مخصوص بزن است و عجز بفتح عین و ضم جیم آخر چیزی و سخن درین در فصل اول در حدیث سمرة بن جندب نیز
گذشت الفصل الثالث عن عبد الرحمن ابن ابی لیلی از کبار تابعین است و از طبقه اولی از تابعین کوفه است و معظم و مبجل است نزد ایشان روایت میکند از پدر خود
و از علی و عثمان و ابو ایوب انصاری و غیر ایشان گفت صد و بیست از صحابه را دریافتم که همه از انصار بوده اند عبد الله بن حارث گفت کان ندارم که زنان مثل وی زائیده باشند
ولادت وی در زمان عمر است که شش سال از خلافت او مانده بود و در سماع او از عمر خلاف است و صحیح عدم سماع است قال کان سهل بن حنیف بضم حای مهمله و قیس بن
سعد قاعدین بالقادسیة بودند این دو صحابی نشسته بقادسیه بقاف و تشدید یا که نام موضعی است بر پانزده میل از کوفه فمر علیهما بجنازة پس گذشته شد بر ایشان بجنازه
فقاما پس بایستادند بدین جنازه فقیل لهما انها من اهل الارض پس گفته شد مر ایشان را که این جنازه از زمین دار است ای من اهل الذمة یعنی مراد از اهل ارض
اهل ذمه اند ایشان را اهل ارض بجهت سفالت و رذالت ایشان گفتند که مائل و راغب بزمین گشتند یا از جهت آنکه مسلمانان مقرر داشتند ایشان را بر زمین و خراج فقالا ان رسول
الله پس گفتند آن دو صحابی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مرت به جنازة فقام گذشت بوی جنازه پس بایستاد فقیل له انها جنازة یهودی پس گفته
شد مر آن حضرت را که این جنازه یهودیست فقال پس گفت آن حضرت الیست نفسا آیا نیست جان دار که بموت وی میتوان ترسید و عبرت گرفت متفق علیه و
عن عبادة بن الصامت قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اتبع جنازة لم یقعد حتی توضع فی اللحد که چون میرفت در پی جنازه
نمی نشست تا آنکه نهاده میشد در لحد فعرض له حبر من الیهود پس پیش آمد مر آن حضرت را دانشمندی از یهود فقال له پس گفت آن حبر مر آن حضرت را انا هکذا
نصنع بدرستیکه ما همچنین میکنیم یا محمد یعنی ایستاده میباشیم و نمی نشینیم تا نهادن میت در لحد قال گفت راوی فجلس رسول الله پس نشست پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم یعنی بعد ازین و نایستاد تا لحد کردن وقال خالفوهم و گفت مخالفت کنید یهود را ظاهرا وحی آمد که بنشینید و الا آن حضرت دوست میداشت موافقت اهل کتاب را در آنچه وحی
کرده نشده است بسوی وی فافهم پس این ناسخ گشت حکم سابق را رواه الترمذی وابو داؤد وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب وبشر
بکسر با بن رافع الراوی لیس بالقوی و گفت ترمذی این حدیث غریب است و بشر بن رافع که راوی این حدیث است قوی نیست وعن علی رضی الله عنه قال
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم امرنا بالقیام فی الجنازة بود آن حضرت که امر میکرد ما را بایستادن در وقت دیدن جنازه ثم جلس بعد ذلك وامرنا بالجلوس

پستر نشست بعد ازان وامر کرد ما را بنشستن رواه احمد وعن محمد بن سیرین قال ان جنازة مرت بالحسن بن علی وابن عباس روایت است از محمد بن سیرین که از
مشاهیر تابعین است گفت جنازه گذشت با مام حسن بن علی وابن عباس رضی الله عنهم فقام الحسن ولم یقم ابن عباس پس ایستاد امام حسن ونه ایستاد ابن عباس فقال الحسن الیس
قد قام رسول الله پس گفت حسن بطریق اعتراض بر ابن عباس آیا نیست که بتحقیق ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بجنازة یهودی مر جنازه را با وجود آنکه جنازه
یهودی بود قال نعم ثم جلس گفت ابن عباس آری می ایستاد وپستر نشست یعنی نخست آنچنان بود که آن حضرت بدیدن جنازه بر میخاست بعد ازان نشسته می ماند و بر نمی خاست
پس حکم سابق منسوخ شد واین نسخ در جنازهٔ یهود باشد یا مطلق والله اعلم وظاهر ثانی است رواه النسائی وعن جعفر بن محمد عن ابیه روایت است از امام جعفر
صادق از پدرش امام محمد باقر ان الحسن بن علی کان جالسا فمر علیه بجنازة که امام حسن بن علی بود نشسته پس گذشته شد بروی بجنازه فقام الناس حتی جاوزت
الجنازة پس بایستادند مردم تا آنکه گذشت جنازه از پیش ایشان فقال الحسن انما مر بجنازة یهودی پس گفت امام حسن گذشته نشد مگر بجنازهٔ یهودی یعنی پس برنخیزید وکان
رسول الله وبود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی طریقها جالسا بر راه جنازه نشسته وکره ان تعلوا رأسه جنازة یهودی فقام وناخوش داشت که بلند
شود سر مبارک آن حضرت را جنازهٔ یهودی پس بایستاد آن حضرت یعنی آن حضرت که بدیدن جنازهٔ یهودی بایستاد بجهت آن بود که نخواست که سر شریف او با جنازهٔ یهودی
بلند گردد واین بعد از علم امام حسن بود بعدم قیام بر جنازه ونسخ حکم بقیام با ذکر توجیه برای قیام که از ان حضرت صادر شد واین حدیث منقطع است زیرا که امام محمد در نیافته است
امام حسن را رضی الله عنهم اجمعین رواه النسائی وعن ابی موسی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا مرت بك جنازة یهودی او نصرانی
او مسلم گفت آن حضرت چون بگذرد بتو جنازه هر که باشد یهودی یا نصرانی یا مسلمان ودر بعض مرت بکم چون بگذرد بشما واین انسب است بقوله فقوموا لها پس بایستید
برای آن جنازه فلستم لها تقومون پس نیستید شما که می ایستید بحقیقت برای جنازه انما تقومون لمن معها من الملائکة می ایستید شما مگر برای کسانیکه همراه جنازه اند از فرشتگان یا فرشتگان
رحمت اگر جنازه مسلمان است یا فرشتگان عذاب اگر جنازه کافر است پس اسباب قیام مختلف آمد گاهی بجهت فزع وعبرت بجنازه بر خاست
وگاهی بجهت کرامت ملائکه که با وی اند وگاهی بسبب کراهت ارتفاع جنازه بر سر مبارک وی صلی الله علیه وسلم وگاهی اعتبار نکرد هیچ یکی را بجهت اختلاف مقامات او چنانچه
ثابت کرد که آخر امر عدم قیام بود هر چه سابق بود منسوخ باشد والله اعلم رواه احمد وعن مالك ابن هبیرة بضم ها وفتح با وسکون یا صحابی است وامیر معاویه بود بر
لشکرهای وی ودر زمان مروان از عالم رفت قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت ما من مسلم یموت فیصلی علیه ثلثة
صفوف من المسلمین نیست هیچ مسلمانی که بمیرد پس نماز بگزارد بروی سه صف از مسلمانان الا اوجب مگر آنکه واجب کرداند یعنی خدای تعالی این فعل برای وی بهشت ومغفرت را
فکان مالك اذا استقل اهل الجنازة پس بود مالك بن هبیره وقتی که کم میدید اهل جنازه را یعنی مردم را که حاضر آمده بودند جزاهم ثلثة صفوف بخش میکرد وقسمت میکرد ایشان را
ومیساخت سه صف لهذا الحدیث از برای عمل کردن باین حدیث رواه ابو داود وفی روایة الترمذی قال گفت راوی کان مالك ابن هبیرة اذا صلی علی جنازة
فتقال الناس علیها بود مالك ابن هبیره چون میگزارد نماز بر جنازه پس کم می پنداشت مردم را بر جنازه جزاهم ثلثة اجزاء میساخت مردم را سه پاره یعنی سه صف ثم قال
میگفت قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من صلی علیه ثلثة صفوف اوجب کسیکه نماز گزارد بروی سه صف واجب میکرداند بهشت را
وروی ابن ماجة نحوه وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم فی الصلوة علی الجنازة روایت میکند ابو هریره از آنحضرت در گزاردن نماز آن حضرت بر جنازه که میخواند این دعا
اللهم انت ربها خداوندا توئی پروردگار او وانت خلقتها وتو پیدا کردی ورا وانت هدیتها الی الاسلام وتو راه نمودی او را بدین اسلام وانت قبضت روحها وتو قبض
کردی روح او را وقبض در اصل گرفتن بنجه وانت اعلم بسرها وعلانیتها وتو داناتری بپنهان وی وآشکار وی جئنا شفعاء فاغفرله آمده ایم ما خواهش کنان برای آمرزیدن گناه
وی پس بیامرز مر او را رواه ابو داود وعن سعید بن المسیب قال صلیت وراء ابی هریرة علی صبی لم یعمل خطیئته قط گفت نماز گزاردم در پس ابی هریره بر
کودکی که نکرده بود گناهی را هرگز چون صبی بود غیر مکلف فسمعته یقول پس شنیدم ابو هریره را که میگفت در دعا اللهم اعذه من عذاب القبر خداوندا پناه ده مر او را از عذاب
گور از ظاهر این حدیث معلوم میگردد که کودکان را در گور سوالی است وعذابی وعلما را اختلاف است در سوال صبیان اما عذاب غیر مکلف مخالف قاعدهٔ شرع است وتوجیهات این در باب الایمان بالقدر
گذشت فتذکر رواه مالك وعن البخاری تعلیقا روایت است از بخاری بطریق تعلیق که در ترجمهٔ بابی گفته است قال یقرأ الحسن علی الطفل فاتحة الکتاب میخواند حسن بصری بر طفل
در نماز جنازه سورهٔ فاتحه را ویقول ومیگفت اللهم اجعله لنا خداوندا بگردان او را برای ما سلفا وفرطا وذخرا واجرا سلفا بتحریک آنکه پیش گذشته در موت وفرطا بتحریک آنکه پیش رود تا اسباب
التجویز دلو ورسن وپاک کردن چاه وجز آن راست کند وذخر بضم ذال وسکون خای معجمتین مالی که ذخیره کنند ونگاه دارند تا وقت حاجت بکار آید واجرا مزد وعن جابر ان النبی صلی الله علیه
وسلم قال الطفل لا یصلی علیه طفل یعنی سقط نماز جنازه گزارده نشود بروی ولا یرث ووارث نشود از غیر ولا یورث ووارث گردانیده نشود دیگری از وی حتی یستهل تا آنکه
آواز کند وقت ولادت یعنی تا ظاهر نشود از وی نشان زندگی چنانکه گذشت رواه الترمذی وابن ماجة الا انه لم یذکر ولا یورث لیکن ترمذی ذکر نکرده است لفظ ولا یورث را وعن ابی
مسعود الانصاری صحابی مشهور است وبعض او را از اهل بدر شمرده اند وتحقیق آنست که نسبت او به بدر بجهت سکونت وی است در آنجا نه بجهت حضور غزوهٔ آن والله اعلم قال نهی رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان یقوم الامام فوق شیء والناس خلفه یعنی اسفل منه نهی کرد آن حضرت از آنکه بایستد امام یعنی تنها بالای چیزی وبایستند مردم پس او یعنی پایان تر از وی این حکم

خصوصیت بنماز جنازه ندارد و لفظ حدیث نیز مخصوص نیست اما حمل بروی کرده درین باب آورده اند گویا که ورود حدیث در وی بود شاید که مردم را عادت بران بود که در نماز جنازه
این چنین میکردند پس نهی کرده شد ازان والله اعلم رواه الدارقطنی فی المجتبی فی کتاب الجنائز باب دفن المیت دفن بمعنی ستر است غالب آمده در ستر میت در زمین
و قبر نیز بمعنی دفن است غالب آمده در موضع دفن و قبر مخصوص بدفن انسان است و مقبره موضع قبور بفتح المیم و مثلث الباء و بکسر میم یا فتح با نیز آمده و نخست کسیکه دفن کرده شد در زمین
هابیل است از جهت بودن وی اول کسیکه مرد و قبر دو نوع است بلحد و بشق و هردو مشروع است ولیکن لحد افضل است و ارفق بسنت چنانکه بیان آن در شرح احادیث بیاید

الفصل الاول عن عامر بن سعد بن ابی وقاص ان قال فی المرض الذی هلک فیه روایت است از عامر بن سعد بن ابی وقاص که از مشاهیر تابعین است
که پدر وی سعد ابن ابی وقاص است گفت در بیماری که مرد دران بیماری الحدوا لی لحدا بسازید برای دفن من لحد ساختنی و لحد بفتح لام و ضم نیز داده میشود و سکون حا در لغت
بمعنی میل و در شرع شکافی که کنده میشود در قبر در جانب قبله والحد و الحد بکسر همزه و فتح حا و فتح همزه و کسر حا هر دو روایت است وانصبوا علی اللبن نصبا و ایستاده کنید بر من
خشتهای خام ایستاده کردنی کما صنع برسول الله چنانچه ساخته شد و کرده شد به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و لبن بفتح لام و کسر با بروزن کتف و واحد وی لبنه بروزن
کلمه و لبن بکسرتین نیز آمده رواه مسلم وعن ابن عباس قال جعل فی قبر رسول الله گردانیده شد و نهاده شد در قبر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قطیفة حمراء
قطیفه سرخ و قطیفه کسای که او را ریشه و پرز باشد و آنرا خمیله نیز گویند و محمل هم باین معنی است و سبب انداختن آن در قبر شریف آن میگویند که شقران بضم شین و سکون قاف که مولای
آنحضرت بود بی امر صحابه و رضای ایشان آنرا انداخت تا کسی بعد آن حضرت نپوشد و علما جامه در ته مرده انداختن را مکروه میدارند زیرا که تضییع و اسراف است و بعض میگویند که
آن از خواص نبوتست زیرا که وی صلی الله علیه وسلم زنده است در قبر والله اعلم وعن سفیان التمار بفتح فوقانیه و تشدید میم از کبار علماست که زمان صحابه را دریافته اما روایت
از ایشان ندارد انه رأی قبر النبی روایت میکند که وی دید قبر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم مسنما مسنم بشکل کوهان شتر رواه البخاری و در مصنف ابن ابی شیبه می آرد
که گفت سفیان تمار در آمدم در خانه که در وی قبر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و قبر ابو بکر و عمر بود رضی الله عنهما و دیدم قبور ایشانرا مسنم و سنت در قبر تسنیم است و اخبار و آثار صحیحه در وی
آمده و افضل آن است که بلندی قبر مقدار یک شبر بود و گفته اند که بلندی قبر شریف نیز همین مقدار است و در قبر همین قدر که از زمین پیدا بود کافی است
و درین دیار ما اگرچه تربیع میکنند اما بر بالای آن مسنم صغیر میسازند از جهت رعایت سنت و نزد شافعی مسطح ساخته میشود قبر و در حاوی که در مذهب ایشانست گفته که تسطیح اولی است
از تسنیم و در شرح وی گفته زیرا که آن حضرت مسطح گردانید قبر پسر خود را که ابراهیم است و از قاسم بن محمد آمده که وی آن قبور متبرکه را مسطح دید و شیخ ابن الهمام از جماعه از تابعین و صحابه
آورده که مسنم اند و هو الصحیح والله اعلم وعن ابی الهیاج بفتح ها و تشدید تحتانیه در آخر جیم الاسدی از قبیله بنی اسد تابعی بزرگ صحیح الحدیث است قال قال لی علی گفت
مرا امیر المؤمنین علی رض الا ابعثک علی ما بعثنی علیه رسول الله آیا برنه انگیزم و نفرستم ترا بر کاری که برانگیخت و نفرستاد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم آن
لا تدع تمثالا الا طمسته و آن کار این است که نگذاری هیچ صورت را مگر آنکه محو و ناپدید کنی آنرا در صراح گفته تمثال بکسر پیکر نگاشته ولا قبرا مشرفا الا سویته و
نگذاری گور بلند را مگر آنکه برزمین برابر و هموار کنی یعنی پست کنی چنانکه نزدیک بزمین باشد آنقدر که پیدا و نمایان بود مقدار یک شبر چنانکه سنت است رواه مسلم وعن
جابر قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یجصص القبور نهی کرد آن حضرت از گچ کردن گور و گفته اند که اگر گل کنند تا ویران نشود درست است وان یبنی علیه
و نهی کرد ازان که بنا کرده شود بر گور بعض گفته اند که مراد بنا کردن است بسنگ و مانند آن و بعض گفته که مراد به بنا خیمه زدن و مانند آن است که آن نیز مکروه و منهی عنه است وان یقعد
علیه و نهی کرد ازان که نشسته شود بر قبر که آن منافی عبرت و اکرام مؤمن است و بعض گفته اند که مراد نشستن برای قضای حاجت است و از بعض سلف خواب کردن بر قبر منقول است
والله اعلم رواه مسلم وعن ابی مرثد بفتح میم و سکون را و فتح ثای مثلثه الغنوی بفتح غین معجمه و نون از کبار صحابه است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تجلسوا علی القبور نشینید بر گورها ولا تصلوا الیها و نماز نگزارید بجانب آن کلام درین بتفصیل در باب المساجد و مواضع الصلوة گذشته است رواه مسلم وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان یجلس احدکم علی جمرة هر آینه اینکه بنشیند یکی از شما بر اخگر سوزان فتحرق ثیابه پس بسوزاند جمره جامهای
او را فتخلص الی جلده پس برسد آن جمره و اثر سوختن وی تا پوست وی و خلوص پیوستن بچیزی و تخلص بضم لام است خیر له من ان یجلس علی قبر بهتر است مراو را از
نشستن وی بر قبر رواه مسلم

الفصل الثانی عن عروة بن الزبیر قال کان بالمدینة رجلان احدهما یلحد و دیگری لحد نمی کرد بلکه شق میکرد و در میانه قبر و آن ابو عبیده
بن الجراح بود و هر دو صحابی مشهور اند و این دلالت میکند بر مشروعیت شق و اگر نامشروع میبود ابو عبیده بن الجراح چون میکرد فقالوا پس گفتند صحابه بعد ازان که اختلاف
کردند که آن حضرت را لحد باید کرد یا شق ایهما جاء اولا عمل عمله هر کدام یکی ازین دو که بیاید نخست کار کند کار خود را فجاء الذی یلحد پس آمد آن کسی که لحد میکرد فلحد لرسول
الله پس لحد کرد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رواه فی شرح السنة وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللحد لنا والشق لغیرنا
لحد بسکون حا برای ما است و شق بفتح شین برای غیر ما ست و اگر مراد بما مسلمانان اند و بغیر ما یهود و نصاری مثلا پس شک نیست که این دلالت دارد بر افضلیت لحد از شق
بلکه بر کراهت شق و اگر مراد بغیر ما امم سابقه دارند نیز در وی اشعاری بافضلیت هست و بر هر تقدیر لحد واجب نیست و شق منهی عنه نی و اگر منهی عنه بودی ابو عبیده آنرا نکردی
و ظاهر آنست که آن بامر آن حضرت یا تقریر وی صلی الله علیه وسلم بود و نیز اتفاق دارند بران که هر که اول بیاید عمل خود کند دلالت بر جواز هردو عمل دارد پس آنچه فرمودند اللحد لنا

از جملهٔ اختیارات است از سنن یعنی ما لحد را اختیار کرده‌ایم و دیگران شق کذا قیل و بعض گفته‌اند که ما و بغیر یا غیر اهل مدینه‌اند زیرا که زمین مدینه سخت و محکم است و قابل لحد است بخلاف بلاد دیگر و طیبی گفته که این حدیث اخبار از کائن و واقع است که همچنین خواهد شد پس از معجزات است رواه الترمذی وابو داود والنسائی وابن ماجة ورواه احمد عن جریر بن عبد الله وعن هشام بن عامر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یوم احد روایت است از هشام بن عامر که مر او را و پدر او را صحبت است و حدیث او در بصریین است روایت میکند از وی حسن بصری و غیر وی که آن حضرت گفت روز غزوهٔ احد که جماعه از صحابه شهید شدند احفروا واوسعوا بکنید قبرها را و فراخ کنید واعمقوا و مغاک کنید و از اینجا معلوم میشود که اعماق در قبر سنت است زیرا که در وی صیانت میت است از ضیاع و مروی از امام محمد آنست که مقدار اعماق تا سینهٔ مرد میانه بالا است و هرچه زیاده بران کنند افضل است و اگر مقدار قامت آدمی کنند احسن است کذا فی مطالب المؤمنین نقلا عن المحیط واحسنوا نیک کنید عمل در هموار کردن قبر و تنظیف از خاک و خس و خاشاک و مانند آن و بعض گفته‌اند که احسان کنید بسوی میت بمبالغه در رفق در نشستن و شستن وی و تجهیز و تکفین و برداشتن و فرود آوردن در قبر کذا فی شرح الشیخ وادفنوا الاثنین والثلثة فی قبر واحد و دفن کنید دو کس و سه کس را در یک قبر و این در حالت ضرورت است و بی ضرورت درست نیست وقدموا اکثرهم قرآنا و تقدیم کنید در قبر بجانب قبله کسی را که بیشتر است قرآن وی رواه احمد والترمذی وابو داود والنسائی وروی ابن ماجة الی قوله و روایت کرد ابن ماجه تا قول وی واحسنوا وعن جابر قال لما کان یوم احد جاءت عمتی بابی لتدفنه فی مقابرنا گفت جابر هرگاه که بود روز جنگ احد و کشته شدند در وی بعض مسلمانان و پدر من هم در میان کشتگان بود آورد عمهٔ من مردهٔ پدر مرا تا گور کند در گورستان ما که در بقیع بود فنادی منادی رسول الله پس آواز داد آوازدهندهٔ پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ردوا القتلی الی مضاجعهم باز گردانید کشتگان را بخوابگاه ایشان یعنی بجای که در آنجا کشته شده‌اند در همانجا دفن کنید رواه احمد والترمذی وابو داود والنسائی والدارمی ولفظه للترمذی و درین حدیث دلیل است بر آنکه مرده را از آنجا که مرده است بجای دیگر نقل نکنند و از خصوص قصهٔ جابر و پدرش معلوم میشود که اگر نقل کرده باشند باز بهمان موضع برگردانند مگر آنکه مراد او آوردن عمهٔ جابر پدرش را اراده آوردن باشد ولیکن بصحت رسیده که جابر بعد از شش ماه ازین واقعه پدر خود را به بقیع آورده دفن کرد و طیبی گفته ظاهر آنست که اگر ضرورتی باشد جائز است و بی ضرورت روا نبود و در کتب فقه تفصیلی است مر آنرا و شیخ ابن الهمام گفته که اگر اراده کنند نقل او را پیش از دفن و تسویهٔ لبن باکی نیست تا یک دو میل زیرا که مسافت در مقابر باین مقدار میرسد و مستحب آنست که دفن کرده شود در مقبرهٔ هر بلدی که مرده است در وی و عائشه رضی الله عنها در وقتی که زیارت کرده برادرش را عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله عنه و مرده بود وی در یک مرحله که پس نقل کرده شد بمکه گفت اگر میبودم من حاضر در وقت موت تو نقل نمیکردم ترا و دفن میکردم در همانجا که مرده بودی و بعد از دفن و ریختن خاک درست نیست نبش در مدت قصیره و نه طویله مگر بعذر و عذر آنست که ظاهر شود که زمین مغصوب بود یا بگیرد او را شفیع و چندین از صحابه در زمین حرب دفن کرده شدند و از انجا نقل نکردند و اگر مالک زمین خواهد که زمین را هموار کند و زراعت کند میرسد او را زیرا که حق مرده در باطن است نه در ظاهر و از جملهٔ اعذار است که در لحد مال کسی یا جامهٔ کسی افتاده باشد و گفت شیخ ابن الهمام که متفق است کلمهٔ مشایخ در زنی که دفن کرده شد پسر وی در غیر بلد خود و وی غائب بود پس بی صبری میکند و میخواهد نقل کند گنجایش ندارد که نقل کند پس تجویز بعض متاخرین آنرا اعتبار ندارد و اگر بی غسل دفن کرده شد یا بی نماز بر آورده نشود باتفاق و دفن کرده نشود در خانه که میبود در آن زیرا که آن خاصهٔ انبیاست صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین بلکه نقل کرده شود بمقابر مسلمین و دفن کرده نشوند دو کس در یک قبر مگر بضرورت انتهی

عن ابن عباس قال سل رسول الله صلی الله علیه وسلم من قبل رأسه کشیده شد آن حضرت یعنی در وقت نهادن در قبر از جانب سر و سل در لغت کشیدن چیزی و بیرون آوردن آن بنرمی چنانچه کشیدن شمشیر و کارد و جز آن از نیام و کشیدن میت از جانب سر چنان بود که نهاده شود جنازه در پایان قبر پس بیرون آورده شود از جانب سر در آورده شود در قبر و مذهب شافعی این است و سنت نزد ما آنست که نهاده شود جنازه بجانب قبله از قبر چنانکه باشد پایان جنازه بجانب پایان قبر و سر وی بجانب سر قبر و برداشته شود میت و نهاده شود در قبر و همچنین می در آورد آن حضرت صلی الله علیه وسلم مرده را در قبر چنانکه در حدیث آینده بیاید و در حجرهٔ آن حضرت آنقدر سعت نبود که از جانب قبله در آورده شود زیرا که قبر شریف ملصق بجدار است رواه الشافعی وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل قبرا لیلا و هم از ابن عباس است که آنحضرت در آمد قبر را در شب گویند که آن قبر عبد الله ذو البجادین است که از اصحاب صفه است و اسلام او را قصهٔ غریبی است که از قوم خود گریخته آمد و ایمان آورد فاسرج له بسراج پس افروخته شد برای آن حضرت چراغی فاخذ من قبل القبلة پس گرفت آن حضرت میت را از جانب قبله وقال و گفت رحمک الله رحمت کناد ترا خدای تعالی ان کنت لأواها تلاء للقرآن بتحقیق بودی تو اواه بسیار خوانندهٔ قرآن را و اواه بمعنی متضرع کثیر البکاء کثیر الدعا مهربان نرم دل آمده و کبر ده منه رواه الترمذی وقال فی شرح السنة اسناده ضعیف و ترمذی گفته است که درین باب حدیث از جابر و یزید بن ثابت که برادر زید بن ثابت است آمده و حدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح است و ازین حدیث معلوم میشود که دفن در شب درست است و بعض مکروه پنداشته‌اند وعن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا ادخل المیت القبر بود آن حضرت چون در آورده میشد میت یا چون میدر آورد میت را در قبر ادخل بصیغهٔ مجهول و معلوم هر دو روایت است قال میگفت این کلمات را بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله وفی روایة وعلی سنة رسول الله ذکر سنت بجای ملت رواه احمد والترمذی وابن ماجة روایت کرده‌اند این جماعه این حدیث را باین دو روایت وروی ابو داود الثانیة و روایت کرد ابو داود روایت ثانیه را وعن جعفر بن محمد عن ابیه مرسلا ان النبی صلی الله علیه وسلم حثی علی المیت ثلث حثیات روایت است از امام جعفر از پدرش امام محمد باقر بطریق ارسال که آن حضرت خاک انداخت

بر میت سه انداختن ببند بحثیا جمیعا جهدو دست شوخاک دون بر روی کسی وحثی بر وزن رمی آنچه یکبار بدست بردارند وانه رش علی قبر ابنه ابراهیم و روایت کرده که آن حضرت
صلی الله علیه وسلم آب پاشید بر گور پسر خود که ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم است ووضع علیه حصباء ونهاد بر قبر ابراهیم سنگ ریزهای خورد را رواه فی شرح السنة
وروی الشافعی من قوله و روایت کرده است شافعی از قول وی رش یعنی ابتدای حدیث شافعی از رش علی قبر ابنه است تا آخر و اول حدیث که حثی علی المیت است تا آخر
در روایت شافعی نیست وعن جابر قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یجصص القبور و نهی کرد آن حضرت از آن که گچ کرده شوند قبرها از جهت آنچه در وی است
از تکلف و تزیین و روا داشته است حسن بصری گل کردن را و شافعی گفته مستحب است گل کردن و در خانیه گفته که تطیین قبور لا باس به خلاف مر کرخی را کذا فی مطالب المؤمنین وان یکتب
علیها و نهی کرد از آن که نوشته شود بر قبور یعنی نام خدای تعالی یا قرآن و نام رسول تا خوار و پامال نگردد و بول نکند بر وی حیوان و نیز گفته اند که مکروه است بر پا کردن الواح مکتوبه که بی فائده است
مگر آنکه در آن غرض صحیح باشد وان توطاء و نهی کرد از آن که پامال کرده شود قبور و نیز مستحب است که در قبور برهنه پا در آیند کذا فی شرعة الاسلام رواه الترمذی وعنه قال
رش قبر النبی صلی الله علیه وسلم و هم از جابر است گفت آب پاشیده شد قبر آن حضرت وکان الذی رش الماء علی قبره بلال بن رباح و بود آن کس که پاشید
آب بر قبر آن حضرت بلال ابن رباح بفتح را بالقربة پاشید آب بمشک بدأ من قبل رأسه حتی انتهی الی رجلیه شروع کرد از جانب سر آن حضرت تا آنکه رسید بسوی
هر دو پای او رواه البیهقی فی دلائل النبوة وعن المطلب بن ابی وداعة بفتح واو صحابی است اسلام آورده در روز فتح مکه و این حدیث را از صحابی دیگر روایت
میکند از جهت عدم حضور او در آن وقت قال لما مات عثمان بن مظعون واخرج بجنازته فدفن هرگاه که مرد عثمان بن مظعون بظای معجمه و وی اول کسی است که مرد از
مهاجرین بمدینه و بیرون آورده شد جنازه او پس دفن کرده شد امر النبی صلی الله علیه وسلم رجلا ان یأتیه بحجر امر کرد آن حضرت مردی را که بیارد او را سنگی فلم یستطع
حملها پس نتوانست آن مرد برداشتن آن حجاره را فقام الیها رسول الله پس برخاست آن حضرت و رفت بجانب آن سنگ وحسر عن ذراعیه و برداشت آستینهای
خود را از هر دو ذراع خود و بیرون آورد دستها را از آستین حسر بحا و سین مهملتین برهنه کردن قال المطلب گفت راوی حدیث مطلب بن ابی وداعه که قال الذی یخبرنی عن
رسول الله گفت آن کسی که خبر میدهد مرا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کانی انظر الی بیاض ذراعی رسول الله گویا که من الآن نظر میکنم بسوی سفیدی هر دو
ذراع پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حین حسر عنهما هنگامیکه کشاد دستها را از آستین ثم حملها فوضعها عند رأسه پس برداشت آن حجاره را پس نهاد آن را نزد سر عثمان
بن مظعون وقال اعلم بها قبر اخی و گفت آن حضرت میدانم و نشان میکنم باین سنگ قبر برادر خود را یعنی عثمان بن مظعون و گویند که بعد از آن حضرت صلی الله علیه وسلم مروان
بن الحکم آن سنگ را از قبر عثمان بن مظعون برداشت و بر قبر عثمان بن عفان نهاد وادفن الیه من مات من اهلی و دفن میکنم بجانب وی کسی را که بمیرد از اهل و عیال
من و بعد از وی اول کسیکه دفن کرده شد ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و چون زینب بنت رسول الله صلعم فوت کرد آن حضرت فرمود لاحق شو بسلف خیر ما عثمان
بن مظعون رواه ابوداود وعن القاسم بن محمد قال دخلت علی عائشة رضی الله عنها فقلت یا اماه اکشفی لی عن قبر رسول الله صلی الله علیه
وسلم وصاحبیه روایت است از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق که از اکابر تابعین و افاضل عصر و از فقهای سبعه مدینه است گفت در آمدم بر عائشه پس گفتم ای مادر من
بگشا و پرده بر دار برای من از قبر آن حضرت و هر دو یار وی که ابوبکر و عمر است رضی الله عنهما این قبور در حجره عائشه بودند و تا آن وقت بدان راه بود و پرده بر در فرو
هشته بودند چون میخواستند که بزیارت مشرف شوند پرده بر میداشتند و می در آمدند فکشفت لی عن ثلثة قبور لا مشرفة ولا لاطئة پس پرده برداشت عائشه
برای من از سه قبر نه بلند و نه متصل بزمین و گفته اند که بلندی آنها یک شبر بود مبطوحة ببطحاء العرصة الحمراء سنگ ریزه چیده شد بر وی بسنگ ریزهای سرخ صحرا
و بطحاء وادی فراخ که در وی سنگ ریزهای خورد بوده و مراد اینجا نفس سنگ ریزها است و عرصه در اصل صحن سرای را اطلاق کرده میشود و بر هر موضع فراخ بعد از آن غالب آمد بر جای
مخصوص که در حوالی مدینه مطهره است رواه ابوداود وعن البراء بن عازب قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی جنازة رجل من الانصار
گفت براء بن عازب که بیرون آمدیم ما با آن حضرت در جنازه مردی از انصار فانتهینا الی القبر پس رسیدیم ما تا قبر ولما یلحد بعد و دفن کرده نشده بود آن مرد هنوز و در لحد نهاده
نشده فجلس النبی پس نشست پیغمبر صلی الله علیه وسلم مستقبل القبلة وجلسنا معه و نشستیم ما با وی رواه ابوداود والنسائی وابن ماجة وزاد فی آخره
و زیاده کرده است ابن ماجه در آخر این حدیث این لفظ را کان علی رؤسنا الطیر گویا که بر سرهای ما پرندگانند از غایت خشوع و سکون و این حدیث در فصل ثالث در باب
ما یقال عند من حضره الموت هم از براء بن عازب گذشته است با زیادتیهای دیگر که در آنجا مذکور است و از این حدیث معلوم میشود که متابعت جنازه تا قبر و انتظار جلوس تا دفن
سنت است وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال کسر عظم المیت ککسره حیا شکستن استخوان مرده همچو شکستن استخوان اوست در
حالت حیات ابن عبد البر گفته است که از اینجا مستفاد میگردد که میت متألم میگردد بجمیع آنچه متألم میگردد بدان حی ولازم این است که متلذذ گردد بتمام آنچه متلذذ میشود بدان زنده
انتهی رواه مالک وابوداود وابن ماجة

الفصل الثالث

عن انس قال شهدنا بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم تدفن ورسول الله صلی الله علیه
وسلم جالس علی القبر گفت انس حاضر شدیم ما دختر آن حضرت را در حالیکه دفن کرده میشود و آن ام کلثوم بود که زوجه عثمان بود و حال آنکه آن حضرت نشسته بود نزد قبر فرأیت عینیه تدمعان
پس دیدم من هر دو چشم آن حضرت را که اشک میریختند فقال پس گفت آن حضرت هل فیکم من احد لم یقارف اللیلة آیا هست در میان شما هیچ یکی که گناهی نکرده است یا جماع نکرده است بازن امشب

اقتراف و مقارفت بتقدیم قاف بر فاء به دو معنی آمده است و بر هر دو معنی حمل کرده اند و گفته اند که اولی وارجح معنی ثانی است و گفته اند که عثمان بدین شب یکی از کنیزکان خود را پیش خود طلبیده بود و جماع کرده پس آن حضرت تعریض بوی کرد در منع کردن وی از نزول و ناخوش داشتن آن فعل را از عثمان و گفته اند که غرض عثمان ازان فعل آن بود که بیماری ام کلثوم دراز کشید بود و کمان نداشت عثمان که امشب فوت خواهد کرد ولی طاقت شده کرد و چون آن حضرت این سخن گفت فقال ابو طلحة انا پس گفت ابو طلحه انصاری که زوج مادر انس بود من جماع نکرده ام امشب قال گفت آنحضرت فانزل في قبرها پس فرود آی تو در قبر وی فنزل في قبرها پس فرود آمد ابو طلحه در قبر ام کلثوم و شیخ در شرح خود گفته که مشکل نشود این حدیث بانچه گفته اند که زوج و محارم اولی اند از صالحان بیگانه از جهت احتمال آنکه آن حضرت را و عثمان را عذری بود در فرود آمدن در قبر همچنین گفته است نووی و گفته که ازین حدیث این ماخوذ میشود که اگر یکی بعید العهد از جماع بود وی اولی است فلیفهم رواه البخاري وعن عمرو بن العاص قال لابنه وهو في سياق الموت روایت است از عمرو بن العاص که صحابی مشهور است گفت مر پسر خود را و حال آنکه عمرو در شروع موت و نزع روح بود اذا انا مت فلا تصحبني نائحة ولا نار وقتی که من بمیرم پس باید که همراه نشود مرا زنی نوحه کر و نه آتش عادت اهل جاهلیت بود که آتش همراه میت میفرستادند برای بخور و جز آن کار آید فاذا دفنتموني فشنوا علی التراب شنا پس چون دفن کنید مرا پس نرمی و بسهولت بیندازید بر من خاک را یعنی اندک اندک اندازید و این اشارتست بانکه میت احساس میکند و دردناک میشود بانچه دردناک میشود بآن زنده و شنوا بضم شین و تشدید نون و شن بشین معجمه و تشدید نون در اصل پاشیدن آب و پراکنده کردن و اینجا در تراب استعمال کرده ثم اقيموا حول قبري قدر ما ينحر جزور ويقسم لحمها پس بایستید گرد گور من اندازه آنچه ذبح کرده شود شتری جزور بفتح جیم شتر کشتنی و تقسیم لحمها و بخش کرده شود گوشت آن حتی استأنس بكم تا آنکه آرام گیرم بشما في الصراح انس بي بزماني و آرام یافتن واعلم ماذا اراجع به رسل ربي و بدانم که بچه چیز باز میگردانم و جواب میگویم فرستادهای پروردگار خود را یعنی فرشتها که در گور می آیند و میپرسند رواه مسلم وعن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول اذا مات احدكم فلا تحبسوه میگفت آن حضرت چون بمیرد یکی از شما پس در بند نکنید و نگاه ندارید او را در خانه واسرعوا به الی قبره و شتاب برید او را بسوی قبر وی وليقرأ عند رأسه فاتحة البقرة و باید که خوانده شود نزد سر وی یعنی بعد از دفن اول سورهٔ بقره که از الم تا هم المفلحون است وعند رجليه بخاتمة البقرة و نزد پاهای وی خاتمهٔ بقره که از آمن الرسول تا آخر سوره است و در آثار قرأت فاتحة الكتاب و معوذتين و قل هو الله احد و گردانیدن ثواب برای اهل مقابر آمده است و اختلاف کرده اند در گردانیدن ثواب قرآن برای میت و وصول ثواب آن بدو و صحیح وصول اوست شیخ عبد الله یافعی در روض الریاحین آورده که شیخ عز الدین عبد السلام را در خواب دیدند گفت که ما در دنیا حکم کرده بودیم که ثواب قرآن بمیت نمیرسد درین عالم برخلاف آن ظاهر شده و دریافتم که میرسد و مکروه نیست قرأت قرآن بر قبر و هو الصحيح ذكره الشيخ ابن الهمام رواه البيهقي في شعب الايمان روایت کرد این حدیث را بیهقی بطریق رفع در شعب الایمان وقال والصحيح انه موقوف عليه و صحیح آنست که موقوف است بر عبد الله بن عمر و قول وست وعن ابن ابي مليكة بضم میم و فتح لام و سکون تحتانیه از مشاهیر تابعین است و قاضی مکه بود در عهد عبد الله بن الزبیر قال گفت لما توفي عبد الرحمن بن ابي بكر بالحبشي وهو موضع هرگاه که وفات یافت عبد الرحمن بن ابی بکر صدیق که از صحابه است در حبشی بضم حاء و سکون موحده و شین معجمه و یای مشدده موضعی است در اسفل که قریب بوی بعض گفته اند بر یک برید فحمل الی مكة پس برداشته و آورده شد بسوی مکه فدفن بها پس دفن کرده شده بمکه در معلا فلما قدمت عائشة اتت قبر عبد الرحمن ابن ابي بكر پس هرگاه که قدم آورد عائشه بمکه برای حج آمد قبر عبد الرحمن بن ابی بکر را و وی برادر عائشه بود مادر ایشان ام رومان بود فقالت پس گفت عائشه و خواند این دو بیت را که متمم بن نویره راست در مرثیهٔ برادر خود مالک بن نویره در وقتی که کشته او را خالد بن ولید در خلافت ابی بکر صدیق بتهمت قول وعن النبي صاحبكم شعر وكنا كندماني جذيمة حقبة من الدهر جذیمه بجیم مفتوحه و کسر ذال معجمه چنانکه در نسخ مقرر و تصحیح کرده اند و بضم جیم و فتح ذال چنانکه در صحاح گفته نام پادشاهی که عراق داشت و جزیرهٔ عرب را نیز با آن ضم کرده بود و این پادشاه دو ندیم داشت مالک و عقیل که تا مدت چهل سال ندیم و جلیس وی بودند و ایشان از نعمان کشت و در قتل ایشان قصهٔ عجیبه طویله است که در شرح مقامات حریری مذکور است و حقبه بکسر حاء و سکون قاف مدتی با زمان و بضم هشتاد سال یا بیشتر و دهر و در صراح گفته حقبه بکسر سالها و حقب بضم و بضمتین هشتاد سال یا بیشتر چنانچه در قول حق سبحانه او امضي حقبا و قوله تعالی لابثين فيها احقابا میگوید بودیم ما مانند دو ندیم جذیمه که جدا نبودند از یک دیگر مدتی از زمان حتی قيل لن يتصدعا تا آنکه گفته شد هرگز متفرق نخواهند شد فلما تفرقنا كأني ومالكا پس هرگاه جدا افتادیم گویا که من و مالک لطول اجتماع لم نبت ليلة معا بعد از درازی اجتماع و اتصال شب نکرده بودیم با یکدیگر و لام بمعنی بعد یا مع است این دو بیت را عائشه خواند ثم قالت پس گفت والله لو حضرتك ما دفنت الا حيث مت بخدا سوگند اگر حاضر میبودم من دفن کرده نمی شدی تو مگر آنجا که مرده بودی زیرا که عدم نقل از مکان موت سنت و افضل است ولو شهدتك ما زرتك و اگر حاضر میشدم من ترا در وقت فوت تو زیارت نمیکردم ترا زیرا که زیارت امری واجب نیست تا آنکه امهات المؤمنین حکم معتدات دارند که باید لازم مساکن و بیوت خود باشند و جز در ضرورت و حاجت مثل حج و غیره بیرون نیایند با وجود آنکه ظاهر حدیث نهی نساء است از زیارت اگرچه ماول و منسوخ میدارند و نقل تو از مکان موت نیز نزد من مکروه است و لیکن چون اعلامی تو نزد موت از من فوت شد زیارت قبر تو کردم تا قائم مقام لقا باشد والا اولی ترک زیارت بود فافهم رواه الترمذي وعن ابي رافع قال سل رسول الله صلی الله علیه وسلم سعدا کشید آن حضرت سعد بن معاذ را یعنی از جنازه و درآورد در قبر ورش علی قبره ماء و پاشید بر قبر وی آب را و خود متعهد شد بجهت تکریم وی و اظهار عنایت بحال وی رواه ابن ماجة وعن ابي هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی علی جنازة ثم اتی القبر فحثی عليه من قبل رأسه ثلثا روایت است از ابی هریره که آن حضرت نماز گزارد بر جنازه پس تر آمد قبر را پس انداخت بروی خاک بهر دو دست از جانب سر وی سه بار رواه ابن ماجة وعن عمرو بن حزم بفتح حای مهمله و سکون زای صحابی است و پانزده ساله بود که ایمان آورد و در عام خندق و هفده ساله بود که آن حضرت صلی الله

بعض بن بنجران فرستاد قال رآنی النبی صلی الله علیه وسلم متکئا علی قبر گفت دید مرا آن حضرت تکیه زننده بر قبری وی فقال پس گفت آن حضرت لا تؤذ صاحب
هذا القبر آزار مکن صاحب این قبر را او لا تؤذه شک راوی است که تؤذ صاحب هذا القبر گفت یا لا تؤذه گفت وبجای صاحب هذا القبر ضمیر آورد وشاید که مراد آنست که روح وی ناخوش
میدارد وراضی نیست تکیه کردن بر قبر وی از جهت تضمن وی اهانت واستخفاف را بوی والله اعلم رواه احمد باب البکاء علی المیت گریستن بر مرده بی نوحه وبلند کردن آواز
لا باس به است ومکروه است ندبه ونوحه وستایش کردن میت را با فراط شبیه بمحال چنانکه عادت جاهلیت است اما اصل ثنا وذکر محاسن نه بر وجه ندبه مکروه نیست ومکروه است
تجدید مصائب زیاده بر سه روز وبر سر مقابر ومستحب است تعزیت پیش از دفن وبعد از وی تا سه روز ومعنی تعزیت صبر وشکیبائی فرمودن مصیبت زده را ودعا بمعنی صبر است و
مکروه است نشستن بر در ونزد بعض مشائخ مکروه نیست نشستن برای ماتم سه روز است وزیاده بران مکروه است وبعض تا هفت روز گفته اند واز عطای خراسانی که از تابعین است
منقول است که گفت چون آدم علیه السلام مرد تمامه خلائق تا هفت روز بر وی بگریستند وبسیاری از متاخرین گفته اند که مکروه است اجتماع بر صاحب میت ومکروه است که نشیند
بر در خانه خود ومردم جمع شوند وتعزیت نمایند بلکه هرگاه از دفن فارغ شوند وبرگردند متفرق شوند وصاحب میت باید که بکار خود مشغول گردد ومردم نیز بکارهای خود مشغول
شوند وتعزیت زیاده بر یک بار نباید کرد وبعض مشائخ بخارا گفته اند تعزیت حاضر سه روز است وتعزیت غائب یک روز وبعض گفته اند که باک نیست به نشستن تا سه روز
در خانه یا در مسجد که آن حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از شنیدن خبر قتل جعفر بن ابی طالب وزید بن حارثه وعبد الله بن رواحه در مسجد نشست ومردم می آمدند وآنچه مردم درین زمان از تکلفات
کنند همه بدعت وشنیع ونامشروع است واگر معزی گوید بزرگ مصیبتی یا سخت مصیبتی ترا رسید بعض گفته اند که کفر است وبعض گویند که کفر نیست ولیکن خطای عظیم است وبعض
فتوی بجواز آن داده اند واگر گوید هرچه از جان او کاست در جان تو زیاده باد بیم کفر است واگر گوید عمر تو زیاده باد این نیز خطا وجهل است ذکر هذا کله فی مطالب المؤمنین

الفصل الاول

عن انس قال دخلنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابی سیف القین گفت انس درآمدیم ما همراه آن حضرت بر ابی سیف آهنگر وکان ظئرا لابراهیم
بود وی دایه یعنی شوهر دایه ابراهیم بن رسول الله ومرضعه وی ونام وی براء بن اوس بود ونام زوجه او خوله بنت المنذر ومعنی ظئر در لغت مهربانی کننده بر فرزند دیگری فاخذ
رسول الله صلی الله علیه وسلم ابراهیم فقبله وشمه پس گرفت آن حضرت ابراهیم را پس بوسه داد او را وبوی کرد او را ثم دخلنا علیه بعد ذلک پس تر درآمدیم ما بر وی
بعد از آن یعنی همراه آن حضرت وابراهیم یجود بنفسه وحال آنکه ابراهیم جود وسخاوت میکرد بجان خود یعنی نزدیک بود بجان دادن وبود ابراهیم رضی الله عنه دو ساله وبعض گفته اند
شانزده ماه وهشت روزه ودر روایتی یک سال وده ماه وشش روزه وبالجمله در مدت رضاع بود که از عالم رفت فجعلت عینا رسول الله پس در ایستاد هر دو چشم پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم تذرفان که روان شد اشکها از ان ذرف بذال معجمه وراء وفا رفتن اشک از چشم فقال له پس گفت مر آن حضرت را عبد الرحمن بن عوف وانت
وتو گریه میکنی واشک میریزی با این معرفت وجلالت شان یا رسول الله فقال پس گفت آن حضرت یا ابن عوف انها رحمة ای پسر عوف این اشکها اثر رحمت ورقت
است بر مقبوض بمشاهده حال وی که مبتلی است بشدت با این ضعف بنیت نه از جهت جزع وبی صبری وناشکیبائی است چنانچه تو خیال کرده ثم اتبعها باخری پس در پی کرد
آن اشکها را باشکهای دیگر یا این کلمه را با کلمه دیگر فقال پس گفت ان العین تدمع والقلب یحزن بدرستیکه چشم اشک میریزد ودل اندوهگین میگردد ولا نقول الا ما یرضی ربنا
ونمیگوئیم مگر آنچه خوشنود است پروردگار ما وانا بفراقك یا ابراهیم لمحزونون وبدرستیکه ما بجدائی تو ای ابراهیم هر آئینه اندوهگین ایم متفق علیه وتحقیق درین باب آنست
که کمال آن حضرت کمال بشریت علی الاطلاق که شامل تمامه لطائف وقوای ظاهره وباطنه است چنانچه لائق بحال بشر است که جامع صفات روح ونفس وطبیعت است بر خلاف
حال ملائکه وبود آن حضرت که میداد هر جزء را حق وی وظاهر میشد از وی آثار تمامه حواس وقوی پس آنچه مقدور بود صادر میشد بقدرت واختیار وآنچه نه مقدور بود صادر میشد بحکم
طبیعت واضطرار واگر نه این چنین باشد نقصان لازم آید وهمه موافق حق وحکمت است واین دلیل سلامت حواس وقوی است پس مر آن حضرت را در هر مرتبه تمام وکمال است
واین یکی از وجوه وجه سکرات موت است در حق وی صلی الله علیه وسلم محققین صوفیه گفته اند که تمامه لطائف طبیعت ونفس وقلب وروح وسر در ارباب تمکین جدا جدا بی برزخ و
خلط میان این لطائف در عمل وکار خود اند وآثار ونتایج هر یکی بران مترتب وصادر سر بذات حق تعالی وتقدس متصل وروح در محبت وی تعالی مستغرق وقلب بذکر وی مشغول
ونفس بخدمت وی عامل وطبیعت بحظوظی که سبب قوام بدن است آمده وهمه مطیع ومنقاد حق اند در آنچه پیدا شده اند برای آن والله اعلم وعن اسامة بن زید قال ارسلت ابنة
النبی صلی الله علیه وسلم الیه گفت اسامه بن زید که فرستاد دختر آن حضرت که زینب زوجه ابی العاص بن الربیع بود کسی را بسوی آن حضرت ان ابنا لی قبض که پسر مرا
که در حالت نزع است ونزدیک است که قبض روح وی کرده شود فائتنا پس بیا مارا وپرسش حال ما کن وبفریاد ما رس وببین که چه حال داریم فارسل یقرئ السلام
ویقول پس فرستاد آن حضرت کسی را بسوی وی در حالتیکه میخواند سلام را ومیگوید آن حضرت ان لله ما اخذ ولله ما اعطی بدرستیکه مر خدا است چیزیکه گرفت
ومر او راست چیزیکه داد وکل عنده باجل مسمی وهمه نزد او بمدت معین است وحیات آن پسر تا این مدت مقدر بود فلتصبر ولتحتسب پس باید که صبر کند وطلب
ثواب وی کند فارسلت الیه تقسم علیه لیأتینها پس باز فرستاد زینب کسی را بسوی آن حضرت در حالتیکه سوگند میخورد بر وی که البته بیاید آن حضرت ورا فقام ومعه
پس برخاست آن حضرت وحال آنکه با وی بود سعد بن عباده ومعاذ بن جبل وابی بن کعب وزید بن ثابت ورجال ومردان دیگر از صحابه فرفع الی رسول الله پس
بر داشته آورده شد بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الصبی آن کودک که جان میداد ونفسه تتقعقع وحال آنکه جان وی حرکت میکرد ومیلرزید وقعقعه حکایت آواز سلاح وآواز دندان

از جهت سخت واقع شدن در اکل و جنبانیدن چیزی خشک تا واز کذا فی القاموس و در صراح گفته آواز سلاح و رفتن در زمین ففاضت عیناه پس اشک بسیار بیخت یعنی ریخت هر دو چشم
آن حضرت فقال سعد پس گفت سعد بن ابی وقاص یا رسول الله ما هذا چیست این گریستن از تو و اشک ریختن که تو با ان قوت و کمال حال میگریی فقال پس گفت آنحضرت
هذه رحمة جعلها الله فی قلوب عباده این اثر مهربانی و نرمی است که گردانیده و نهاده است آنرا خدای تعالی در دلهای بندگان خود فانما یرحم الله من عباده الرحماء
پس رحمت و مهربانی نمی کند الله تعالی از بندگان خود مگر رحمت کنندگان و مهربانان را متفق علیه وعن عبد الله بن عمر رضی الله عنه قال اشتکی سعد بن عبادة شکوی
له گفت ابن عمر بیمار شد سعد بن عباده بیماری که مراو را بود شخص منیت نزد وی که چه بیماری بود فاتاه النبی پس آمد او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعوده در حالی که عیادت
میکند آن حضرت او را مع عبد الرحمن بن عوف وسعد ابن ابی وقاص وعبد الله بن مسعود فلما دخل علیه پس هرگاه که در آمد آنحضرت بر سعد بن عباده
وجده فی غاشیة یافت او را در حادثه که پوشیده و احاطه کرده بود او را کنایت از شدت مرض و اندوه و درد است و غاشیه کار سخت و دشوار که احاطه کند و مکروه مر دارا
از مرض و غیره و از ین جهت قیامت را غاشیه گفته اند و در صراح گفته غاشیه قیامت و درد و بیماری شکم و بعض گفته اند که مراد بغاشیه در حدیث جماعه ایست که احاطه کرده بودند او را
و گرد وی نشسته فقال پس گفت آنحضرت بمشاهدهٔ سختی حال وی بطریق استفهام قد قضی بتحقیق سپری شده و پرداخته شد کار حیات وی و بلفظ معلوم نیز روایت کرده شده
است چنانکه در کریمه و قضی نحبه است یعنی تمام کرد مدت حیات خود را قالوا گفتند لا نمرده است یا رسول الله و موت سعد بن عباده بعد از ان حضرت است در خلافت
عمر یا در خلافت ابی بکر رضی الله عنهما فبکی النبی پس بگریست پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلما رأی القوم بکاء النبی پس هرگاه که دیدند آن گروه گریه پیغمبر را صلی الله علیه
وسلم بکوا بگریستند ایشان نیز فقال پس گفت آن حضرت الا تسمعون ان الله لا یعذب بدمع العین آیا نمی شنوید یعنی بشنوید از احکام شرعی که خدای تعالی عذاب
نمیکند باشک چشم ولا بحزن القلب و نه باندوه دل ولکن یعذب بهذا ولیکن عذاب میکند بفعل این واشار الی لسانه و اشارت کرد بلفظ هذا بسوی زبان خود
او یرحم یا رحم میکند باین یعنی عذاب الهی و رحمت وی همه مترتب بر فعل زبان میگردد اگر نوحه کرد درین باب یا سخنی ناشایسته گفت مستحق عذاب گرد و اگر حمد خدا گفت و ترجیع کرد
مستوجب رحمت و ثواب شود وان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه و بدرستیکه مرده عذاب کرده میشود بگریستن کسان وی بروی تحقیق این در شرح حدیث عائشه
بیاید متفق علیه وعن عبد الله ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس منا من ضرب الخدود وشق الجیوب ودعی بدعوی
الجاهلیة نیست از اهل طریقهٔ ما کسی که بزند رخسارها را و پاره کند گریبانها را و بخواند بخواندن جاهلیت چنانکه نوحه و واویل و ثبور متفق علیه وعن ابی بردة بضم با و سکون را پسر
ابوموسی اشعری است از تابعین قال اغمی علی ابی موسی گفت بیهوش شد ابوموسی که پدر اوست اغمی بفتح و قصر بیهوشی اغما بیهوش گردانیدن اغمی علیه و اغمی علیه همچنین استعمال کرده میشود
بلفظ مجهول فاقبلت امرأته ام عبد الله تصیح برنة پس پیش آمد زن وی که کنیت او ام عبد الله بود در حالتیکه آواز میکند بگاه و رنه بفتح را و تشدید نون آواز با گریه که در وی ترجیع
یعنی گردانیدن آواز در حلق ثم افاق بعد از بهوش آمد فقال الم تعلمی پس گفت ابوموسی مر زن را آیا نمیدانی تو وکان یحدثها ان رسول الله و بود ابوموسی که تحدیث میکرد و خبر میداد
آن زن را که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفته است انا بریٔ ممن حلق وصلق وخرق من بیزارم از کسیکه بسترد موی سر را یعنی در مصیبت و بلند کند آواز خود را بگریه و پاره کند
گریبان را متفق علیه ولفظه لمسلم وعن ابی مالک الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع فی امتی من امر الجاهلیة لا یترکون
چهار خصلت اند در امت من از کار جاهلیت که نمیگذارند آنها را الفخر فی الاحساب یکی نازیدن و مدح کردن نفس در حسبها و حسب آنچه شمار ده مردان صفات و خصال و شرف
و مجد که در وی و در پدران اوست والطعن فی الانساب و دوم طعن کردن و عیب کرفتن در نسبهای مردم چنانچه فخر و تمدح بنسب خود میکنند و حاصل این هر دو خصلت تعظیم
نفس و تحقیر مردم است و هر دو مذموم است که با سلام و کفر والاستسقاء بالنجوم و طلب آب باران کردن بستارها یعنی توقع امطار نزد وقوع نجوم در منازل خود چنانکه گویند
وقتی که کوکب در فلان منزل بیاید باران شود چنانکه در حدیث دیگر آمده است مطرنا بنوء کذا و این منع و زجر است از تمسک بقواعد نجوم و اعتقاد باحکام آن والنیاحة چهارم
نوحه کردن در ماتم وقال و گفت آن حضرت النائحة اذا لم تتب قبل موتها تقام یوم القیمة زن نوحه گر چون توبه نکند پیش از مرگ خود یعنی از عالم بی توبه برود و انستاده کرده
میشود روز قیامت یعنی در موقف یا برانگیخته میشود وعلیها سربال من قطران و حال آنکه بر آن زن پیراهنی است از قطران بفتح قاف و کسر طا و سکون نیز آمده و روغنی است
که دوشیده و کشیده میشود از درختی که معروف است بعد از ان پخته میشود و سوخته میشود در چراغ و طلا کرده میشود بدان شتران گرگین و این سخت تر است در اشتعال نار و احراق
ودرع من جرب و برویی است پیراهن از جرب بفتح جیم و دا که نام مرضی است مشهور که آن را گر گویند و درع پیراهن زن و سربال پیراهن خواه از زن یا مرد یعنی مسلط کردانیده میشود
بر تن وی گر و خارش پس از ان طلا میکنند بقطران تا زیاده کرد و الم و سوزش و بعض در بیان مناسبت عمل نیاحت و جزای آن بجرب گفته اند که چون نایحه خراش میکرد روی را و پاره میکرد
جامه را مبتلا کردانیده شد بچیزیکه صبر نمیتواند کرد بر آن بخراشیدن و پاره کردن و نیز خراش میکرد بسخنان رقت انگیز خود دلهای مصیبت زدگان را و جراحت میکرد در دلهای ایشان پس عذاب
کرده میشود بآنچه مناسب آن باشد والله اعلم رواه مسلم وعن انس قال مر النبی صلی الله علیه وسلم بامرأة تبکی عند قبر روایت است از انس گفت گذشت آنحضرت
بر زنی که گریه میکرد نزد گوری فقال پس گفت آنحضرت بآن زن اتقی الله واصبری پرهیزکن ای زن از نا فرمودهٔ خدا و شکیبائی کن قالت گفت آن زن بآنحضرت الیک عنی فانک لم تصب
بمصیبتی یکسو شو از من زیرا که تو مصیبت زده نشده بمصیبت من ولم تعرفه و نشناخت آن زن آنحضرت را فقیل لها انه النبی پس گفته شد مر آن زن را که این کس که گفت پیغمبر بود صلی الله

علیه وسلم فاتت باب النبی پس آمد آن زن بدر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلم تجد عنده بوابین پس نیافت آن زن نزد آن حضرت دربانان را چنانکه بر در ملوک و امرا میباشند
و مانع نیافت از درآمدن کو بار نعش خود خوفی و هیبتی یافته بود و گمان برده بود که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مثل ملوک و سلاطین خواهد بود و او را مجال درآمدن بروی نخواهد بود تا درآید و عذر
نماید فقالت لم اعرفك پس گفت آن زن و عذرخواهی نمود که من نشناختم ترا که تو پیغمبر خدائی تا امتثال امر تو میکردم و بی ادبی نمی نمودم فقال پس گفت آن حضرت انما الصبر عند
الصدمة الاولی معتبر و محمود و مثبت صبر نزد کوفت نخستین که اول زمان مصیبت رسیدن و کوفت اوست و بعد از گذشتن آن وقت خود بضرورت صبر میکند و صدم چیزی
سخت را بر چیزی سخت زدن چنانکه اینجا زدن مصیبت که سخت است بر دل که وی نیز سخت است و در تحمل شدائد و بلایا پس میرنجد بروی و می شکند آنرا و صدم بمعنی رسیدن
امری نیز آید چنانکه رسیدن بلا و این معنی اظهر است ولیکن معنی اول ابلغ است متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا
یموت لمسلم ثلثة من الولد فیلج النار نمی میرد مر مسلمانی را سه کس از فرزندان پس درآید آتش دوزخ را الا تحلة القسم مگر برای حلال گردانیدن و کشادن سوگند که حق سبحانه تعالی
در قرآن مجید در ورود بندگان آتش را یاد کرده و فرموده که وان منکم الا واردها و هیچ یکی از شما نیست مگر آنکه درآید دوزخ را اگرچه درآتی باشد مثل برق جهنده و باد پرنده و عرب میگوید
لکردم اینکار بجهت تحلة القسم یعنی بهمان قدر کردم که بوی از عهدهٔ سوگند برآیم و در روی ادنی فعل که یکبار درآن لطیف کنند کفایت دارد پس هر که سه فرزند وی مرده در دوزخ نمی درآید مگر
بآن قدر که سوگند راست گردد متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لنسوة من الانصار و هم از ابی هریره است که گفت گفت آن حضرت
مر جماعت زنان را از قبیلهٔ انصار لا یموت لاحدکن ثلثة من الولد فتحتسبه نمی میرد مر یکی از شما را سه کس از اولاد پس صبر کند و طلب ثواب دارد الا دخلت الجنة
مگر آنکه درآید بهشت را فقالت امرأة منهن او اثنان پس گفت زنی از میان این زنان یا دو کس هم بمیرند یا رسول الله یعنی بفرما که سه کس بمیرند یا دو کس مخصوص بسه کس دار
قال گفت آن حضرت او اثنان یا دو کس بمیرند و این احتمال دارد که همین ساعت وحی فرود آمده باشد یا توجه آن حضرت بدرگاه صمدیت حق یا آن حضرت دعا کرده باشد و
بموقف اجابت رسیده رواه مسلم وفی روایة لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم را اینچنین آمده که ثلثة لم یبلغوا الحنث نمیرند سه کس که نرسیده اند بحد گناه یعنی بالغ
نشده اند که فعل آنها گناه باشد و بر آن بزه مترتب گردد و صغیر بمیرند زیرا که زنان باطفال مهر و شفقت زائد دارند و الم ایشان مفرط و اطفال تابع و ملحق و ملتحق اند بایشان بخلاف
کبار وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و هم از ابی هریره است که گفت گفت آن حضرت در حدیث قدسی یقول الله مالعبدی المؤمن عندی
جزاء میگوید خدای تعالی نیست مر بندهٔ مسلمان را نزد من پاداش اذا قبضت صفیه من اهل الدنیا چون قبض کنم و بمیرانم دوست خالص او را که بی شائبهٔ تکلف او را دوست
میدارد و چنانکه پسر و جز آن از اهل دنیا چه جای آنکه از اهل آخرت باشد ثم احتسبه پس صبر کند و نظر بر ثواب آخرت دارد الا الجنة مگر بهشت را رواه البخاری الفصل
الثانی عن ابی سعید الخدری قال لعن رسول الله لعنت کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم النائحة زن نوحه کننده را والمستمعة و گوش دارنده
نوحه و شنونده آنرا او بوجه رضا و لفظ تانیث را بجهت آن آورد که نوحه اکثر کار زنانست یا مراد جماعهٔ نائحه و نفس نائحه است تا مردان را نیز شامل باشد و وجه اول ظاهرتر است
رواه ابوداود وعن سعد بن ابی وقاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عجب للمؤمن ان اصابه خیر حمد الله و شکر کار عجب و شگرف است
مر مسلمان را اگر برسد او را نیکی از نعمت و مال و منال و عافیت ستایش میکند خدا را و سپاس میگوید او را وان اصابته مصیبة حمد الله و صبر و اگر برسد او را سختی و اندوه ثنا میگوید
و شکیبائی میورزد و مشهود صفات جمال و جلال و لطف و قهر زیرا که مقصود وی سبحانه از ایراد نوازل و حوادث بر بنده تعرف است و چون معرفت حاصل شد حمد لازم آن است
فالمؤمن یؤجر فی کل امره پس مسلمان مزد داده میشود در همه کار و در همه حال وی چه نعمت و چه مصیبت و چه شکر و چه صبر حتی فی اللقمة یرفعها الی فی امرأته تا آنکه در لقمهٔ که بر میدارد
و می نهد آنرا در دهن زن خود بجهت مودت و رحمت یا ادای نفقهٔ واجبه اگرچه بظاهر از قسم شهوت و حظ نفس است ولیکن در حقیقت ادای حق است و لهذا فرموده ان لزوجتک علیک
حقا قول مشائخ شاذلیه است المقصود موافقة الحق لا مخالفة النفس و درین اشارت بتاکید و تائید ثبوت اجر است در جمیع احوال چه حقوق و عبادات و چه حظوظ و عادات باعتبار
تضمن وی نیت را چه مباحات اگرچه در ظاهر از قبیل شهوات باشند لیکن باعتبار اشتمال آن بر نیت تقرب حکم مستحبات میگیرند و عادات عبادات میگردند رواه البیهقی فی شعب
الایمان وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مؤمن الا وله بابان نیست هیچ مسلمانی مگر آنکه او را دو در است باب یصعد منه عمله دری
است که بالا میرود از آن عمل او و در محل کتابت او در آسمان بعد از نوشتن آن در زمین و باب ینزل منه رزقه و دری است که فرو می آید از آن در رزق وی و روزی وی و
میرسد بمستقر ارزاق از زمین فاذا مات بکیا علیه پس چون میمیرد مرد مسلمان میگریند آن هر دو در بروی بحقیقت یا مراد گریه اهل آنهاست از ملائکه و ظاهر آیت و حدیث در
معنی اول است والله اعلم اما گریه باب صعود از جهت آنکه مشرف میشد بدان و گریه در رزق بسبب آنکه رزق عون بود بر عمل صالح پس هر دو میگریند بجهت حرمان از این سعادت
و فقدان این نعمت فذلک قوله تعالی پس این گریه در صعود و رزق بر مؤمن مراد است بقول حق تعالی که از کافران نفی کرده است و فرموده فما بکت علیهم السماء والارض
پس نگریست بر ایشان آسمان و زمین این در شان کافران است و در مقابل آن وجود بکای آسمان و زمین بر مسلمانان مفهوم میگردد و اگر گفته شود که در صعود و در رزق هر دو در آسمان اند
پس گریه زمین از چیست و از کجاست جوابش آنکه رزق از آسمان بر زمین میرسد پس آن مقام که محل وصول ارزاق است می گرید چنانکه در ترجمه اشارت بدان کردیم رواه الترمذی
وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان له فرطان من امتی ادخله الله بهما الجنة کسی که باشد او را دو فرط از امت من می درآرد او را خدا

تعالی بسبب آن دو فرط وجزای مصیبت وشفاعت ایشان در بهشت فرط بفتحتین پیش رونده بآب خور از برای اصلاح حوض و دلوها و پیش روند واز قافله تا مهیا رسازد آسباب
و منزل را وآنچه محتاج اند بدان در منزل نو مراد اینجا فرزند کسی که بمیرد گویا پیشتر میرود وکار او را در آن جهان در بهشت اماده میکرد ایشان فقالت پس گفت عائشة رضی الله عنها
فمن کان له فرط من امتك پس کسی که باشد مراو را یک فرط از امت تو یعنی یک فرزند از عالم رفته باشد پس او را چه حال است وشما این بشارت را بر دو فرط دادید
قال فمن کان له فرط گفت آن حضرت پس کسیکه باشد او را یک فرط نیز درآرد او را در بهشت ما دو گفتیم زیرا که اول حکم همچنین بود باز درخواست کردیم رحمت واسع شد یکی را
نیز حکم شد یا موفقة ای توفیق داده شده بخیرات وحرص بر تعلیم شرائع واحکام وسوال از آن نداست لعائشه وتشریف است مراو را باین لقب جامع فضائل و کمالات
و عائشه را در حضرت وی صلی الله علیه وسلم راه سوال وعلم در شرائع بود که هیچ یکی از ازواج مطهره را نبود وچون آن حضرت او را بدین صفت مدح کرد و برین فعل ترغیب نمود
زیاده کرد در سوال باظهار تحسر وتاسف بر فوت این نعمت که وجود فرط است از وی رضی الله عنها فقالت پس گفت عائشه فمن لم یکن له فرط من امتك پس کسی که
نباشد برای او فرطی از امت تو چکار کند قال گفت آن حضرت فانا فرط امتی پس من فرط امت خودم که پیشتر میروم وکار سازی ایشان در آن جهان میکنم واین جزاء ثواب
ایشان را که بمردن فرزند است بجهت در دو مصیبت است که بایشان میرسد لن یصابوا بمثلی هرگز مصیبت زده نمیشوند ایشان بمانند مصیبت موت من زیرا که من محبوب ترم
نزد ایشان از پدران و پسران واز هر چه تعلق دارند بدان رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا مات ولد العبد قال الله تعالی لملائکته چون می میرد فرزند بنده میگوید خدای تعالی مر فرشتگان خود را و می پرسد از ایشان قبضتم ولد عبدی قبض
کردید شما روح فرزند بندهٔ مرا فیقولون نعم پس میگویند فرشتگان آری قبض کردیم پس مهربانی میکند وی تعالی بر بندهٔ خود فیقول پس میگوید وی تعالی قبضتم ثمرة فؤاده
قبض کردید میوهٔ دل او را وحاصل عمر و زندگانی او را فیقولون نعم پس میگویند آری کردیم فیقول پس میگوید الله تعالی ماذا قال عبدی چه چیز گفت بندهٔ من در وقت قبض روح
فرزند وی فیقولون پس میگویند فرشتگان حمدك واسترجع حمد گفت واسترجاع کرد یعنی گفت انا لله وانا الیه راجعون فیقول الله پس میگوید خدای تعالی ابنوا لعبدی
بیتا فی الجنة برآرید برای بندهٔ من خانه در بهشت که چون درین جهان پدر وی بمصیبت ومحنت غمگین شده است در آن جهان بنعیم بهشت وحور وغلمان آن شاد کرد و چون
بمردن فرزند خانهٔ جمعیت وسرور وی ویران شده است خانه بهتر از آن در بهشت بنا کنید این همه ظهور صفت جلال وجمال اوست تعالی وتقدس میرنجاند و میمیراند و میگریاند و میخنداند
گهی میرنجاند و دردناک گهی میکند آتش از دیده پاک که بلطفم مینوازد که بناز میکشد زنده میسازد مرا آن شوخ بنازم میکشد وسموه بیت الحمد و میفرماید وی سبحانه وتعالی به
فرشتگان که برای آن بنده خانه بنا کنید و نام نهید آن خانه را خانه حمد که این جزای حمد ورضا وتسلیم اوست که در مصیبت کرده رواه احمد والترمذی وعن عبد الله بن مسعود قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من عزی مصابا فله مثل اجره کسی که تعزیت کند وصبر فرماید وتسلی دهد مصیبت زده را پس مراو راست مانند مزد وی بر مصیبت وصبر بران رواه
الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه مرفوعا الا من حدیث علی بن عاصم الراوی وگفت ترمذی این حدیث غریب است
نمی شناسیم آنرا بطریق رفع مگر از حدیث علی بن عاصم که راوی این حدیث است ودر کاشف گفته که او را تضعیف کرده اند ائمه وقال ورواه بعضهم عن محمد بن سوقة بهذا الاسناد
موقوفا وگفت ترمذی وروایت کرده اند آن را بعض محدثین از محمد ابن سوقة بضم سین مهمله وسکون واو وبقاف بهمین اسناد موقوف بر عبد الله بن مسعود وگفته اند که محمد بن سوقة ثقه مرضی
است وعن ابی برزة روایت است از ابی برزه بفتح موحده وسکون را وزای اسلمی که از صحابه است وهمیشه همراه آن حضرت در غزا بود قال قال رسول الله گفت گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم من عزی ثکلی کسی بردا فی الجنة کسی که تعزیت کند وصبر فرماید ثکلی را پوشانیده شود مراو را جامه در بهشت وثکلی بفتح مثلثه وسکون کاف زنی که
فرزندش مرده ودر قاموس گفته که ثکل بضم موت وهلاک وفقد حبیب یا ولد ومردا ثاکل وثکلان گویند وزن را ثکلی وثکلانه وثکلانه قلیل است وبرد بضم ثوب مخطط وآن معروف است
رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن عبد الله بن جعفر قال لما جاء نعی جعفر روایت است از عبد الله بن جعفر بن ابی طالب گفت هرگاه آمد خبر موت جعفر که
در غزوه موته شهید شد ونعی بفتح نون وسکون عین خبر موت ونعی بفتح نون وکسر عین وتشدید یا نیز روایت است یعنی خبر موت رساننده واول ظاهرتر است قال النبی گفت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم اصنعوا لال جعفر طعاما بسازید برای اولاد جعفر طعامی را فقد اتاهم ما یشغلهم پس بتحقیق آمده است ایشان را چیزیکه باز میدارد ایشان را از طعام پختن که خبر موت او باشد
رواه الترمذی وابو داود وابن ماجة ودرین حدیث دلیل است بر آنکه مستحب است خویشان وهمسایگان ودوستان را تهیهٔ طعام مر اهل میت را وبعض گفته اند که
فرستادن طعام برای اهل مصیبت روز اول غیر مکروه است از جهت شغل بتجهیز میت ودر روز دوم مکروه است اگر زنان نوحه کر جمع شوند زیرا که این اعانت است بر اثم وعدوان
واختلاف کرده اند در اکل غیر اهل مصیبت آن طعام را وابو القاسم گفته که باک نیست مر کسی را که مشغول است بجهاز میت کذا فی مطالب المؤمنین الفصل الثالث عن المغیرة
ابن شعبة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من نیح علیه فانه یعذب بما نیح علیه یوم القیمة گفت مغیره شنیدم آن حضرت را که گفت
کسی که نوحه کرده شود بر وی پس بدرستیکه آن کس عذاب کرده میشود بچیزی که نوحه کرده میشود بر وی روز قیامت ومراد بچیزیکه نوحه کرده میشود بر وی آن معنی است که میگویند نائحه برای میت
وگفته میشود بوی بطریق استهزاء وسخریت چنانکه در حدیث نعمان بن بشیر بیاید گویا که وی ظاهر میکرد بنفس خود اتصاف بآن صفات وراضی بود بآن پس محل زجر وتوبیخ باشد متفق علیه وعن
عمرة بفتح عین مهمله وسکون میم بنت عبد الرحمن انها قالت سمعت عائشة رضی الله عنها روایت است از عمره بنت عبد الرحمن بن سعد بن زراره که صحابیه است وهمکنار عائشه

ام المؤمنین پرورده شده روایت میکند احادیث عائشه را بسیار که وی گفت شنیدم عائشه را و ذکر لها ان عبد الله بن عمر یقول ان المیت لیعذب ببکاء الحی علیه و حال آنکه ذکر کرده شد مر عائشه که عبد الله بن عمر میگوید که میت عذاب کرده میشود بگریستن زنده بر وی تقول میگفت عائشه یغفر الله لابی عبد الرحمن بیامرزد خدای تعالی ابی عبد الرحمن را کنیت ابن عمر است و این کلمه در جای میگویند که کسی سخنی گفته و خطا کرده میگویند که خدا او را رحمت کند و بیامرزد باز عائشه میگوید اما انه لم یکذب آگاه باشید بدرستیکه وی یعنی ابن عمر عمدا دروغ نگفته است و چون گوید و شان وی اعلی و ارفع است از آن و لکنه نسی ولیکن وی فراموش کرده است آنچه از حضرت شنیده او اخطأ یا خطا کرده است در شنیدن و فهمیدن بعد از آن بیان خطای ابن عمر میکند تقول خود انما مر رسول الله این است و جز این نیست که گذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم علی یهودیة یبکی علیها بر زن یهودیه که مرده بود و گریسته میشد بر وی فقال انهم لیبکون علیها پس گفت آن حضرت بدرستیکه ایشان میگریند بر وی و انها لتعذب فی قبرها و حال آنکه بتحقیق وی هر آینه عذاب کرده میشود در قبرش پس آن حضرت در خصوص یهودیه این را گفت و کفار دیگر در حکم وی خواهند بود و در خصوص وی هم نگفت که وی بسبب بکای ایشان معذب است بلکه وی در عذاب است چنانکه شان کافران است و ایشان میگویند و او را عزیز میدارند و مرحوم میدانند و وی خوار و ملعون است از اینجا ابن عمر فهمید که آن حضرت صلی الله علیه و سلم بطریق کلیه فرمود که میت بسبب گریه زندگان بر وی در قبر معذب میگردد و شرح این کلام تمام در حدیث آینده بیاید متفق علیه و عن عبد الله بن ابی ملیکة بضم میم و فتح لام و سکون یا که از مشاهیر تابعین است قال گفت توفیت بنت لعثمان بن عفان رضی الله عنه بمکه مرد دختری مر عثمان بن عفان را بمکه فجئنا لنشهدها پس آمدیم تا حاضر شویم جنازهٔ او را و حضرها و حاضر شدند او را ابن عمر و ابن عباس فانی لجالس بینهما پس بدرستیکه من هر آینه نشسته ام میان ابن عمر و ابن عباس و در بعض نسخ وانی بواو و در صحیح بخاری نیز همچنین است و این اظهر است در معنی فقال عبد الله بن عمر لعمرو بن عثمان و هو مواجهه پس گفت ابن عمر پسر عثمان را که نام او عمرو است و حال آنکه وی روبروی وی بود الا تنهی عن البکاء آیا باز نمی داری یعنی زنان را از گریستن فان رسول الله زیرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال گفته است ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه بدرستیکه مرده هر آینه عذاب کرده میشود بگریستن کسان وی بر وی فقال ابن عباس قد کان عمر یقول بعض ذلک پس گفت ابن عباس بتحقیق بود عمر رضی الله عنه میگفت بعض این سخن را که ابن عمر میگوید بعض بجهت آن گفت که شاید در عبارت کم و بیش واقع شده باشد یا عمر همچنین میگفت که بعض بکاء اهله چنانکه ابن عباس خواهد گفت ثم حدث پس حدیث کرد ابن عباس فقال صدرت مع عمر من مکة بازگشته بودم با عمر در زمان خلافت وی از مکه بسوی مدینه و این در آن سال است که عمر رضی الله عنه در مدینه کشته خواهد شد حتی اذا کنا بالبیداء تا آنکه بودیم ما به بیداء بروزن صحرا بفتح موحده و سکون تحتانیه نام موضعی است میان مکه و مدینه فاذا هو برکب تحت ظل سمرة پس ناگاه عمر ملابس و ملاقی است بسواران در زیر سایهٔ درختی که نام وی سمره است بفتح سین و ضم میم قال اذهب فانظر من هؤلاء الرکب پس گفت عمر یعنی ابن عباس را برو و پس ببین کیستند این سواران فنظرت فاذا هو صهیب پس نگاه کردم من پس ناگاه صهیب رومی رض است و سواران دیگر نیز همراه او بیند قال فاخبرته گفت ابن عباس پس خبر کردم عمر را که صهیب است فقال ادعه پس گفت عمر بخوان او را و بطلب فرجعت الی صهیب پس باز آمدم بسوی صهیب فقلت ارتحل فالحق امیر المومنین پس گفتم کوچ کن از اینجا و برس و دریاب امیر المؤمنین را یعنی عمر را رضی الله عنه فلما ان اصیب عمر دخل صهیب یبکی پس هرگاه بمدینه رسیدند و رسید عمر را مصیبت قتل در آمد صهیب در حالیکه میگریست بر مصیبت عمر یقول میگوید وا اخاه وا صاحباه وای برادر و وای یار فقال عمر یا صهیب اتبکی علی پس منع کرد عمر او را از گریستن و گفت ای صهیب آیا گریه میکنی بر من و قد قال رسول الله و حال آنکه بتحقیق گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان المیت لیعذب ببعض بکاء اهله علیه ذکر بعض بکا برای آن خواهد بود که ممنوع گریه است که با ندبه و فریاد و جزع بود و یا مراد آنست که بکا مظنهٔ تعذیب است اگر خواهد خدای تعالی عذاب میکند بر آن فافهم فقال ابن عباس فلما مات عمر ذکرت ذلک لعائشة پس گفت ابن عباس هرگاه که مرد عمر ذکر کردم آن را یعنی گفت و گوی عمر و صهیب را و قول عمر را که ان المیت لیعذب تا آخره مر عائشه را فقالت یرحم الله عمر پس گفت عائشه رحم کند خدای تعالی عمر را چنانکه با ابن عمر گفته بود یغفر الله اینجا ذکر مغفرت نکرد که مبنی از سبق گناه است بخلاف رحمت که مورد وی عام است لا و الله نه این چنین است بخدا سوگند ما حدث رسول الله حدیث نکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه یعنی بر آن وجهی که عمر فهمیده زیرا که حدیث صحیح است بی شبهه و اختلاف در تعیین مراد است عمر و ابن عمر میگویند که عذاب بسبب بکا میت مؤمن را و کافر را و عائشه میگوید که این در مادهٔ کافر است و او در عذاب است گریه کنند یا نکنند و بر تقدیر گریه عذاب مقارن گریه است پس عذاب با گریه است نه از گریه و این مضمون را اگر بزبان علما ادا کنند واضح تر میکرد و که کلمهٔ با نزد ابن عمر برای سببیت است و نزد عائشه برای ملابست و اگر فرضا مسلمان نیز در قبر عذاب باشد عذاب او مقارن گریه خواهد بود اما عائشه میگوید که ورود این حدیث در کافر است و این است معنی قول عائشه که گفت و لکن ان الله تعالی یزید الکافر عذابا ببکاء اهله علیه ولیکن بدرستیکه خدای تعالی افزون میکند کافر را عذاب با بکای اهل وی بر وی و این عبارت دلالت میکند که در مادهٔ کافر گریه نیز سبب افزونی عذاب میگردد و این بسبب آن خواهد بود که کافر راضی است بگریه بلکه بعض وصیت میکرد بگریه و نوحه و نامشروعات دیگر سببیت گریه مر عذاب را بجهت این است و بعض همین توجیه میکنند که عذاب بسبب گریه در آنجا است که میت وصیت کرده باشد بدان و راضی شده چنانکه رسم جاهلیت بود و قائل بعد از آن عائشه رضی الله عنها استدلال میکند بر عدم سببیت گریهٔ اهل میت مر عذاب او را چنانکه میفرماید و قالت عائشة رضی الله عنها حسبکم القرآن بس است شما را قرآن که میفرماید و لا تزر وازرة وزر اخری و بر نمیدارد هیچ نفس بار برداری

بار نفس دیگر را یعنی گناه یکی بر دیگری نمی نویسند و چون گریه و نوحه گناه اهل میت است بر میت برای چه نویسند وی چه گناه کرده است که او را بدان عذاب کنند قال ابن عباس عند ذلک گفت ابن عباس نزد این سخن مضمون آیت قرآنی را که والله اضحک وابکی و خدا میخندانند و میگریانند و این تقریریست برای نفی مذهب ابن عمر که میت عذاب کرده میشود ببکای اهل وی بر وی زیرا که بکای آدمی و ضحک وی و اندوه و شادی وی از خداست که پیدا میکند و ظاهر میگرداند در وی آنرا پس او را اثر در عذاب نباشد اما این بر تقدیری خواهد بود که ضحک و بکا بی اختیاری باشد و تکلف و اختیار را در ان و اسباب آن مدخلی نباشد فافهم والله اعلم قال ابن ابی ملیکة فما قال ابن عمر شیئا پس نگفت ابن عمر در برابر این سخن چیزی را و ملزم گشت و قبول کرد متفق علیه و درین حدیث دلیل است بر آنکه مجتهد اسیر دلیل است و او را میرسد که بدلیل خود تخطیه مجتهد دیگر کند اگرچه بزرگ تر و عالی شان تر از وی باشد چنانکه عمر نسبت بعائشه رضی الله عنها و چون حق ظاهر گردد قبول کند و ساکت گردد تا نزاع و جدال زیاده نگردد وعن عائشة رضی الله عنها قالت لما جاء النبی صلی الله علیه وسلم قتل ابن حارثة وجعفر وابن رواحة گفت عائشه هرگاه که رسید آن حضرت را خبر کشته شدن زید بن حارثه و جعفر ابن ابی طالب و عبدالله بن رواحه در غزوهٔ موته چنانکه قصهٔ آن در احادیث و کتب سیر مذکور و مسطور است جلس نشست آن حضرت یعنی در مسجد برای عزای ایشان یعرف فیه الحزن شناخته میشود در آن حضرت غم و اندوه وانا انظر من صائر الباب و من نگاه میکردم از شکاف در چنانکه تفسیر کرده است او را راوی بقول یعنی شق الباب میخواهد عائشه بصائر باب شکاف باب را لظاهر از دآن حضرت در ان وقت کسی بیگانه نبود فاتاه رجل پس آمد آن حضرت را مردی فقال پس گفت آن مرد ان نساء جعفر بدرستیکه زنان جعفر و ذکر بکائهن و ذکر کرد آن مرد گریهٔ زنان جعفر را که بسیار میکنند فامره ان ینهاهن پس امر کرد آن حضرت آن مرد را که باز دارد زنان را از گریه فذهب پس رفت آن مرد پیش زنان تا منع کند ثم اتاه الثانیة پس باز آمد آن مرد نزد آن حضرت بار دوم لم یطعنه اطاعت نکردند زنان آن مرد را و باز نیامدند از گریه بگفته او فقال انههن پس باز گفت با آن مرد که برو و باز دار ایشان را از گریه فاتاه الثالثة پس آمد نزد آن حضرت سیوم بار فقال گفت والله غلبننا بخدا سوگند غالب آمدند زنان ما را یا رسول الله فزعمت پس گمان برد عائشه و در بعض نسخ زعمت بلفظ متکلم تصحیح کرده اند پس این قول عائشه است که گفت پس دانستم انه قال که آن حضرت گفت بآن مرد فاحث فی افواههن التراب پس بینداز در دهنهای ایشان خاک را مبالغه است در منع ایشان از بکا و زور آوردن بر ان عائشه میگوید فقلت پس گفتم با دل خود خطاب بآن مرد ارغم الله انفک بخاک بمالد خدای تعالی بینی ترا کنایت است از خواری و اهانت لم تفعل ما امرک رسول الله نکردی تو آنچه امر کرد ترا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که باز داشتن زنانست از گریه ولم تترک رسول الله صلی الله علیه وسلم من العناء و خلاص نکردی آن حضرت را از رنج و مشقت کشیدن در امر منع مگر که هر بار آمدی و گفتی که آنها باز نمی آیند تا بار دیگر امر کرد آنحضرت و تعب کشید متفق علیه وعن ام سلمة قالت لما مات ابو سلمة قلت گفت ام سلمه که چون مرد ابو سلمه که زوج اول وی بود پیش از آن حضرت صلی الله علیه وسلم گفتم من غریب و فی ارض غربة غریب است ابو سلمه و در زمین غربت است زیرا که از مکه بحبشه هجرت کرده بود و از حبشه بمدینه آمده و غریب بود و با هیچکس گفت و گوی نداشت لابکینه بکاء یتحدث عنه البته بگریم او را گریه که حکایت کرده شود از ان در مردم که این چنین گریه کرد که هیچ کس نکرده است فکنت قد تهیأت للبکاء علیه پس بودم من که بتحقیق آماده شدم برای گریه کردن بر ابو سلمه و خود را بر آن آوردم اذ اقبلت امراة ترید ان تسعدنی ناگاه پیش آمد زنی میخواهد که یاری دهد مرا و موافقت کند با من در گریه کردن فاستقبلها رسول الله پس پیش آمد آن زن را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن حضرت اتریدین ان تدخلی الشیطان آیا میخواهی تو ای زن که در آری شیطان را بیتا اخرجه الله منه مرتین در خانه که بیرون آورده است او را خدای تعالی از آن خانه دو بار یکبار بدر آمدن در اسلام و بار دیگر بهجرت یا یکبار بهجرت از مکه بحبشه و بار دیگر از حبشه بمدینه یا در روز در آمدن در اسلام و در روز بیرون رفتن از دنیا و تواند که مرتین متعلق بتعال باشد و کففت عن البکاء فلم ابک ام سلمه میگوید و چون آن حضرت این کلمه فرمود باز آمدم از گریه پس گریه نکردم بعد از ان رواه مسلم وعن النعمان بن بشیر صحابی است که در وقت رحلت آن حضرت هشت ساله بود قال اغمی علی عبدالله بن رواحة گفت نعمان بیهوشی انداخته شد بر عبدالله بن رواحه در وقتی که بیمار بود و نزدیک بمردن رسیده اگرچه وی رضی الله عنه در بیماری نمرده است بلکه شهید شد در غزوهٔ موته فجعلت اخته عمرة تبکی پس در ایستاد خواهر او که عمره نام داشت که میگریست و میگفت واجبلاه ای کوه واکذا واکذا ای چنین ای چنین تعدد علیه در حالتی که میشمارد بر وی اوصاف و می ستاید چنانکه می ستایند زنان مرده را در نوحه و تفجع فقال پس گفت عبدالله بن رواحه یعنی بعمره حین افاق هنگامیکه بهوش آمد ما قلت شیئا الا قیل لی کذلک نگفتی تو هیچ چیزی از ان اوصاف را مگر آنکه گفته شد مرا بطریق سخریت و ایذا همچنانکه تو گفتی زاد فی روایة زیاده کرده است در روایتی این عبارت را که فلما مات لم تبک علیه پس چون مرد ابن رواحه نگریست عمره بر وی و نوحه نکرد این یک توجیهی است که مر قول عمر و ابن عمر را که در حدیث ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه گفته اند رواه البخاری وعن ابی موسی قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما من میت یموت گفت ابو موسی شنیدم آن حضرت را که میگفت نیست هیچ مرده که می میرد فیقوم باکیهم پس می ایستد گریه کنندهٔ قوم فیقول پس میگوید آن گریه کننده واجبلاه واسیداه او نحو ذلک یا مانند آن الفاظ دیگر که در ندبه و تفجع میگویند الا وکل الله به ملکین مگر آنکه میگذارد خدای تعالی بر وی دو فرشته را و می سپارد کار او را با ایشان یلهزانه که می جنبانند و دفع میکنند آن میت را و لهز مشت بر سینه زدن از باب فتح یفتح ویقولان و میگویند بطریق ایذا اهکذا کنت آیا همچنین بودی تو این نیز نوعی از عذاب است رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب حسن وعن ابی هریرة قال مات میت من آل رسول الله مرد مرده از اهل بیت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاجتمع النساء یبکین علیه پس جمع شدند زنان در حالتی که

کریه میکنند بر آن میت فقام عمر پس بایستاد عمر رضی الله عنه ینهاهن ویطردهن در حالی که باز میداد این زنان را و میراند ایشان را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم دعهن بگذار ایشان را یا عمر فان العین دامعة زیرا که چشم اشک ریزنده است والقلب مصاب ودل مصیبت زده واندوهگین است والعهد قریب
وزمان مصیبت نزدیک وتازه است ومانا که گریه آن زنان بی نوحه ولی تفجع بوده است چنانکه سیاق حدیث دلالت دارد بر آن وعمر رضی الله عنه گریه را مطلق مکروه پنداشت و این
زنان بزور وغلبه گریه میکردند رواه احمد والنسائی وعن ابن عباس قال ماتت زینب بنت رسول الله مرد زینب دختر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که زوجه ابی العاص
بن ربیع اموی بود فبکت النساء پس گریستند زنان فجعل عمر یضربهن بسوطه پس در ایستاد عمر که میزد ایشان را بتازیانه خود فاخره رسول الله پس افگند و دور کرد عمر را پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم بیده بدست خود وقال وگفت آن حضرت مهلا آهسته شو یا عمر ثم قال پس گفت آن حضرت زنان را ایاکن ونعیق الشیطان دور دارید خود را ای زنان
از آواز شیطان که نوحه وندبه است ونعیق در اصل بانگ کردن زاغ وشبان مرگوسپندان راست ثم قال پس گفت آن حضرت انه مهما کان من العین ومن القلب فمن الله بتحقیق
شان این است که هرچه باشد از چشم که گریه است واز دل که غم واندوه است پس از خداست عز وجل یعنی راضی است از آن خدا ومن الرحمة واز مهربانی است وما کان من
الید ومن اللسان وچیزیکه باشد از دست واز زبان فمن الشیطان پس از شیطان است وخوش میشود شیطان بدان که در معصیت می افتد آدمی از آن رواه احمد وعن البخاری
تعلیقا قال لما ماتت الحسن بن الحسن بن علی بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق آورده است که چون مرد حسن بن امام حسن که او را حسن مثنی گویند ومعنی تعلیق در مقدمه معلوم
شده است ضربت امرأته القبة علی قبره سنة زد زن حسن خیمه بر قبر وی یک سال که در آن یک سال بر سر گور وی نشست و درد مصیبت واندوه وفراق وی هر روز تازه
میداشت ثم رفعت بعد از یک سال چون درد فرونشست برداشت خیمه را فسمعت صائحا یقول پس شنید آواز کننده را که میگوید الا هل وجدوا ما فقدوا دانا و
آگاه باشید آیا یافتند چیزی را که گم کرده بودند فاجابه آخر پس جواب داد این آواز کننده را آواز کننده دیگر بل یئسوا فانقلبوا بلکه نومید شدند پس برگشتند شعر وعوضت اجرا
من فقید فلا تکن فقیدک لایاتی واجرک ذاهب وعن عمران بن حصین وابی برزة بتقدیم رای بر زای قالا روایت است از این دو صحابی که گفتند خرجنا مع رسول
الله بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی جنازة در مشایعت جنازه فرأی قوما قد طرحوا اردیتهم پس دید آن حضرت گروهی را از اهل میت که بتحقیق
انداخته اند رداهای خود را یمشون فی قمص میروند در پیراهنها بی ردا واین رسم جاهلیت بود که چون پس جنازه میرفتند ردا نمی پوشیدند اشارت بر پریشانی حال وبی سروسامانی
حال فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ابفعل الجاهلیة تاخذون آیا بکردار اهل جاهلیت عمل میکنید او بصنیع الجاهلیة تشبهون
یا بکار وپیشه جاهلیت مانند میشوید یا مانند میکنید خود را وکلمه او یا برای شک راوی است یا برای تنویع وتشبهون بفتح تا وتشدید موحده وبضم تا وکسر موحده نیز روایت است لقد هممت
ان ادعو علیکم بتحقیق قصد کردم که دعای بد کنم بر شما دعوة ترجعون فی غیر صورکم اینچنین دعای که برگردید شما یعنی مصور شوید در غیر صورتهای خود یعنی مسخ شوید وخنازیر وقرده شوید
یا برگردید بسوی خانهای خود حالی که در غیر صورت خود آیید یعنی چون وضع ولباس خود را بجهت حق تغییر دادید صورتهای شما که لباس ارواح شماست نیز برگردد قال فاخذوا
اردیتهم ولم یعودوا لذلک گفت راوی پس گرفتند رداهای خود را و باز برگشتند بآن فعل ورسم جاهلیت رواه ابن ماجه وعن ابن عمر قال نهی رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان تتبع جنازة معها رانة گفت ابن عمر نهی کرد آن حضرت از آن که پس روی کرده شود جنازه که با وی نوحه گری باشد یعنی رفتن با جنازه سنت است لیکن
ترک داده میشود بوجود رانه چنانکه اجابت دعوت سنت است ولیکن ترک داده میشود بوجود ملاهی ومنکرات رواه احمد وابن ماجه وعن ابی هریرة ان رجلا
قال له مات ابن لی فوجدت علیه روایت است از ابی هریره که مردی گفت مر او را مرد پسری که مرا بود پس اندوهگین شدم بر مردن وی هل سمعت من خلیلک
آیا شنیده ای از دوست جانی خود یعنی محمد رسول الله صلوات الله وسلامه علیه درودهای خدا وسلام بر وی باد شیئا یطیب بانفسنا عن موتانا چیزیکه خوش سازد نفسهای
ما را از جانب مردهای ما که از جنس اولاد اند که آنها بعد از مردن نفع میکنند ما را قال نعم سمعته صلی الله علیه وسلم قال گفت ابوهریره آری شنیده ام آن حضرت را که
گفته است صغارهم دعامیص الجنة خردان مسلمانان که می میرند دعامیص بهشت اند ودعامیص جمع دعموص است بضم دال وآن کرمکی است که غوطه میزند در آب و
می برآید ونیز بمعنی شخصی که دخال است در امور وپیش آینده است ملوک وامرا نیز می آید یعنی این خردان میگردند در بهشت ومی درآیند هرجا که میخواهند ودخل میکنند در هر کار
که باشد چنانکه حال صبیان است در دنیا یلقی احدهم اباه پیش می آید یکی از این خردان پدر خود را فیاخذ بناحیة ثوبه فلا یفارقه پس میگیرد کناره جامه پدر را پس
جدا نمیشود از وی حتی یدخله الجنة تا آنکه میدرآرد او را در بهشت وتخصیص پدر بذکر یا از آن جهت است که وی اصل ومتبوع است ومادر تابع وفرع اوست یا آنجهت
که صبر از مردان بیشتر می آید که از زنان ودر بعض احادیث مادر مذکور شده ودر بعض مادر و پدر هردو وظاهر آنجهت اختلاف مقام و وجود تقریب کلام است والله اعلم رواه
مسلم واحمد واللفظ له وعن ابی سعید قال جاءت امرأة الی رسول الله آمد زنی بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقالت پس گفت آن زن یا رسول الله
ذهب الرجال بحدیثک بردند مردان حدیث ترا که خبر میدهی تو ایشان را بدان وگرفتند نصیبی تمام از مواعظ ونصایح تو فاجعل لنا من نفسک یوما نأتیک فیه
پس بگردان برای ما از ذات شریف خود نصیبی در روزی که بیائیم ما نزد تو در آن روز تعلمنا مما علمک الله تا بیاموزانی ما را از آن چیزی که آموزانیده است ترا خدای تعالی فقال پس
گفت آن حضرت اجتمعن فاتاهن رسول الله پس فراهم آمدند پس آمد زنان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فعلمهن مما علمه الله پس تعلیم کرد ایشان را از آنچه تعلیم کرده است او را خدای

تعالی ثم قال پسترگفت آن حضرت ما منکن امرأة تقدم بین یدیها من ولدها ثلثة نیست از شما زنیکه بفرستد پیش خود از فرزندان خود سه کس را الا کان لها حجابا من
النار مگر آنکه باشد این پیش فرستادن برای آن زن پرده و مانع از در آمدن در آتش دوزخ فقالت امرأة منهن پس گفت زنی از این زنان یا رسول الله او اثنین یا دو فرزند فرستد
فاعادت تها مرتین پس باز گردانید و مکرر گفت آن زن این کلمه را دو بار ثم قال پستر گفت آن حضرت واثنین واثنین واثنین مکرر سه بار رواه البخاری وعن معاذ بن
جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلمین یتوفی لهما ثلثة نیستند هیچ دو مسلمان یعنی والدین که بمیرد برای ایشان سه کس از فرزندان الا ادخلهما
الله الجنة بفضل رحمة مگر آنکه در آورد آن دو مسلمان را خدای تعالی در بهشت بفزونی مهربانی خود و در بعض نسخ بفضله ورحمته ایاهما آن هر دو را تاکید هما است فقالوا پس گفتند
یا رسول الله او اثنان یا دو کس بمیرند قال او اثنان گفت آن حضرت یا دو کس قالوا او واحد قال او واحد ثم قال پستر گفت آن حضرت والذی نفسی بیده سوگند
آن خدای که بقای ذات من در دست قدرت او است ان السقط لیجر امه بسرره الی الجنة بدرستیکه بچه ناتمام افتاده از شکم چه جای مولود تمام هر آئینه میکشد
مادر خود را بسرر خود بسوی بهشت اذا احتسبته چون صبر کند بر وی و نگه بدو نظر بر ثواب دارد و سرر بفتحتین آنچه بریده شود از ناف کودک اشارت است بعلاقه که میان
او و مادر است گویا مثل ریسمانی میشود که میکشد بدان او را به بهشت رواه احمد وروی ابن ماجة من قوله و روایت کرده است این حدیث را ابن ماجه از قول وی
والذی نفسی بیده تا آخر و اول حدیث را که ما من مسلمین الخ ذکر نکرده وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قدم ثلثة
من الولد لم یبلغوا الحنث کسیکه پیش بفرستد سه کس را از اولاد که نرسیده اند حد بلوغ را کانوا له حصنا حصینا من النار باشند این سه ولد برای آن کس پناه استوار از آتش
دوزخ فقال پس گفت ابو ذر قدمت اثنین پیش فرستاده ام من دو کس را قال گفت آن حضرت واثنین اگر دو کس را هم پیش فرستد میباشند پناه از آتش دوزخ قال ابی
ابن کعب ابو منذر سید القراء گفت ابی که کنیت وی ابو المنذر است و هر شان وی سید القراء واقع شده است یعنی مهتر قرآن خوانندگان و آنحضرت او را سید الانصار گفته
و عمر بن الخطاب سید المسلمین خوانده قدمت واحدا پیش فرستاده ام من یکی را قال وواحدا گفت آن حضرت یکی را هم اگر پیش فرستد توجیه این سابقا گذشته است که تا جمع
آنحضرت همین ساعت وحی نازل شد یا آنحضرت دعا کرد و قبول افتاد رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعن قرة بضم قاف
وتشدید را المزنی بضم میم و فتح زای و بنون از صحابه است ان رجلا کان یاتی النبی صلی الله علیه وسلم ومعه ابن له بود مردی که می آمد نزد آن حضرت و حال
آنکه با وی پسری بود مر او را فقال له النبی پس گفت مر آن مرد را پیغمبر صلی الله علیه وسلم اتحبه آیا دوست میداری تو این پسر را فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله احبک الله کما
احبه دوست دارد ترا خدای تعالی آنچنانکه دوست میدارم من او را یعنی سخت دوست میدارم من او را ففقده النبی پس گم کرد و ندید آن پسر را پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال
ما فعل ابن فلان پس گفت آن حضرت چه کرد پسر فلانی یعنی چه شد و کجا رفت و چه حال دارد قالوا گفتند یا رسول الله مات مرد آن پسر گویا که آن مرد هم در مجلس حاضر بود بدلیل
خطاب که با وی کرد ولیکن او را نپرسید از جهت شدت مصیبت و در بشارت با وی خطاب کرد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اما تحب ان لا
تاتی بابا من ابواب الجنة الا وجدته ینتظرک آیا دوست نمیداری تو که نیائی تو هیچ دری از درهای بهشت را مگر آنکه یابی تو او را که انتظار میبرد ترا و میدر آرد ترا در بهشت فقال
رجل پس گفت مردی یا رسول الله له خاصة ام لکلنا مر او راست این بشارت یا همه ما راست قال بل لکلکم گفت آن حضرت بلکه مر همه شما راست رواه احمد
وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان السقط لیراغم ربه بدرستیکه بچه افکنده هر آئینه حجت میکند و جدل میکند پروردگار خود را و اصل مراغمت
در خشم آوردن کسی را و مراد اینجا محاجه و مجادله است اذا ادخل ابویه النار وقتی که می در آرد پروردگار تعالی پدر و مادر وی را در آتش فیقال ایها السقط المراغم ربه پس گفته میشود ای سقط
مراغمت کننده پروردگار خود را ادخل ابویک الجنة در آر پدر و مادر خود را در بهشت فیجرهما بسرره پس در میکشد آن سقط پدر و مادر خود را بسرر خود حتی یدخلهما الجنة پس می در آرد
ایشانرا در بهشت رواه ابن ماجة وعن ابی امامة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یقول الله گفت آن حضرت میگوید خدای تبارک و تعالی ابن آدم ان صبرت واحتسبت
عند الصدمة الاولی ای پسر آدم اگر صبر کنی و امید ثواب داری نزد اول گرفت مصیبت لم ارض لک ثوابا دون الجنة راضی نمی شوم من مر ترا از روی ثواب غیر بهشت یعنی البته
به بهشت می در آرم ترا رواه ابن ماجة وعن الحسین بن علی رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من مسلم ولا مسلمة یصاب بمصیبة نیست هیچ مرد
مسلمان و زن مسلمان که رسیده میشود بمصیبت فیذکرها پس یاد میکند آن مصیبت را وان طال عهدها و اگرچه دراز بود زمان آن مصیبت فیحدث لذلک استرجاعا پس نو
پدید میکند مر آن واقع را از مصیبت استرجاع یعنی قول انا لله وانا الیه راجعون الا جدد الله تبارک وتعالی له عند ذلک مگر آنکه نو میکند خدای تعالی ثواب را نزد احداث استرجاع
فاعطاه مثل اجرها یوم اصیب بها پس میدهد خدای تعالی او را مانند اجری در روزی که رسیده شده است آن مسلمان آن مصیبت رواه احمد والبیهقی فی شعب
الایمان وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انقطع شسع احدکم فلیسترجع وقتی که بگسلد دوال نعل یکی از شما پس باید که استرجاع
کند شسع بکسر شین معجمه و سکون مهمله دوال نعلین فانه من المصائب زیرا که گسستن دوال نیز از مصیبتها است وعن ام الدرداء قالت سمعت ابا الدرداء یقول
سمعت ابا القاسم صلی الله علیه وسلم یقول ان الله تبارک وتعالی قال گفت ام الدرداء که زوجه ابو الدرداء است شنیدم ابو الدرداء را که میگفت شنیدم آن حضرت را که میگفت
که خدای تعالی بعیسی گفت یا عیسی انی باعث من بعدک امة اذا اصابهم ما یحبون حمدوا الله ای عیسی بدرستیکه من بر انگیزنده ام پس از تو گروهی را که چون برسد ایشانرا چیزی که دوست

میدارند آنرا از نعمت شکر میگویند خدا را وان اصابهم ما یکرهون احتسبوا وصبروا و چون برسد ایشانرا چیزی که ناخوش میدارند آنرا از بلیت امید ثواب میدارند و حمد
میکنند ولا حلم ولا عقل و حال آنکه نیست ایشانرا بردباری و آهستگی و عقل و تدبیر این تاکید مفهوم احتسبوا وصبروا است زیرا که معنی احتساب آنست که باعث بر عمل اخلاص و
طلب رضای حق تعالی باشد نه حلم و عقل و درینجا متوجه میشود که چگونه صبر و احتساب کند کسیکه او را حلم و عقل نیست چنانکه فرمود فقال پس گفت عیسی یا رب کیف یکون هذا
لهم ولا حلم ولا عقل ای پروردگار من چگونه باشد صبر و احتساب مر ایشانرا و حال آنکه نیست حلم و عقل فقال پس گفت پروردگار تعالی اعطیهم من حلمی وعقلی
میدهم من مر ایشانرا از حلم خود و عقل خود کذا قیل و ممکن است که گفته شود که معنی لا حلم ولا عقل آنست که مدهوش شدند و رفت عقل ایشان از جهت صدمهٔ مصیبت و با وجود
آن صبر میکنند و احتساب مینمایند و این عبارت را معنی دیگر خیال کرده شده است که در شرح مذکور است فلینظر ثمه والله اعلم رواهما روایت کرد این هر دو حدیث را
البیهقی فی شعب الایمان باب زیارة القبور زیارت قبور مستحب است باتفاق زیرا که سبب رقت قلب و تذکر موت و پوسیدگی استخوان و فنای دنیا است
و جز آن از فواید و عمده دران دعا مر اموات را و استغفار برای ایشان است و باین وارد شده است سنت و بود آن حضرت صلی الله علیه وسلم که به بقیع میرفت و سلام میداد بر
اهل آن و استغفار میکرد برای ایشان و اما استمداد باهل قبور در غیر نبی صلی الله علیه وسلم یا غیر انبیا علیهم السلام منکر شده اند آنرا بسیاری از فقها و میگویند نیست زیارت مگر
برای دعای موتی و استغفار برای ایشان و رسانیدن نفع بایشان بدعا و استغفار و تلاوت قرآن و اثبات کرده اند آنرا مشائخ صوفیه قدس الله اسرارهم و بعض فقها رحمة الله علیهم
و این امری محقق و مقرر است نزد اهل کشف و کمال از ایشان تا آنکه بسیاری را فیوض و فتوح از ارواح رسیده و این طایفه را در اصطلاح ایشان اویسی خوانند امام شافعی گفته است
قبر موسی کاظم تریاق مجرب است مر اجابت دعا را و حجة الاسلام امام محمد غزالی گفته هر که استمداد کرده شود بوی در حیات استمداد کرده شود بوی بعد از وفات و یکی از مشائخ عظام گفته است دیدم چهار کس را از مشائخ
که تصرف میکنند در قبور خود مانند تصرفهای ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف کرخی و شیخ عبد القادر جیلانی و دو کس دیگر را از اولیا شمرده و مقصود حصر نیست آنچه خود دیده
و یافته است گفته و سیدی احمد بن زروق که از اعاظم فقها و علما و مشائخ دیار مغرب است گفت که روزی شیخ ابو العباس حضرمی از من پرسید که امداد حی اقوی است یا امداد میت من
گفتم قومی میگویند که امداد حی قوی تر است و من میگویم که امداد میت قوی تر است پس شیخ گفت نعم زیرا که وی در بساط حق است و در حضرت او است و نقل درین معنی ازین طائفه بیشتر
از آنست که حصر و احصا کرده شود و یافته نمی شود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح که منافی و مخالف این باشد و رد کند این را و بتحقیق ثابت شده است بآیات و احادیث
که روح باقی است و او را علم و شعور بزائران و احوال ایشان ثابت است و ارواح کاملان را قربی و مکانتی در جناب حق ثابت است چنانکه در حیات بود یا بیشتر از آن و اولیا را
کرامات و تصرف در اکوان حاصل است و آن نیست مگر ارواح ایشانرا و ارواح باقی است و متصرف حقیقی نیست مگر خدا عز شانه و همه بقدرت اوست و ایشان فانی اند در
جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر داده شود مر احدی را چیزی بوساطت یکی از دوستان حق و مکانتی که نزد خدا دارد دور نباشد چنانکه در حالت حیات بود و نیست فعل و
تصرف در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله و عم نواله و نیست چیزی که فرق کند میان هر دو حالت و یافته نشده است دلیلی بران و در شرح شیخ ابن حجر هیتمی مکی در شرح حدیث لعن الله
الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد گفته است که این بر تقدیریست که نماز گزارد بجانب قبر از جهت تعظیم وی که آن حرام است باتفاق و اما اتخاذ مسجد در جوار
پیغمبری یا صالحی و نماز گزاردن نزد قبر وی نه بقصد تعظیم قبر و توجه بجانب قبر بلکه بنیت حصول مدد از وی تا کامل شود ثواب عبادت ببرکت قبر و مجاورت مر آن روح پاک را
حرجی نیست دران و در آخر باب چیزی بیاید متعلق باین سخن و تمام کرده این بحث انشاء الله تعالی در کتاب جهاد در قصهٔ قتلای بدر والله اعلم و از جملهٔ آداب زیارت آنست که رو
بجانب قبر و پشت بجانب قبله مقابل روی میت بایستد و سلام دهد و مسح نکند قبر را بدست و بوسه ندهد آنرا و منحنی نشود و روی بخاک نمالد که این عادت نصاری است
و قرأت قرآن نزد قبر مکروه است نزد ابی حنیفه و نزد محمد مکروه نیست و صدر الشهید که یکی از مشائخ حنفیه است بقول محمد اخذ کرده و فتوی هم برین است و شیخ امام محمد بن الفضل گفته که
مکروه قرأت قرآن بجهر است و اما مخافت لا باس به است اگرچه ختم کند و از شیخ محمد بن ابراهیم آمده که بخواند سوره تبارک الملک بجهر یا بسر و فرقی نیست در میان جهر و مخافت در ظاهر روایت
از جهت ورود آثار بدان و نقل کرده شده است از شیخ ابی نصر [illegible] که مستحب است نزد زیارت قبور خواندن سورهٔ اخلاص هفت بار و بخشد ثواب آنرا برای میت و اصح آنست
که میرسد بمیت و در بعض روایات آمده که بخواند اذا زلزلت یازده بار قل هو الله احد بعد از ان بخشید در زیارت. و جمعه فاضلتر است از روزهای دیگر خصوصا در اول روز جمعه
و همین است متعارف در حرمین شریفین زادهما الله تعظیما و تشریفا بیرون می آیند در روز جمعه بمعلا و بقیع برای زیارت و در روایات آمده است که داده میشود برای میت
در روز جمعه علم و ادراک بیشتر از آنچه داده میشود در روزهای دیگر و تا آنکه می شناسد زائر را بیشتر از روزهای دیگر و آنچه مشهور شده است در دیار ما در عامهٔ ناس از منع زیارت
روز جمعه و اثری که دران نقل میکنند اصلی صحیح ندارد و مکروه است بی سپر کردن قبور بی ضرورت و مستحب است که تصدق کرده شود از میت بعد از رفتن او از
عالم تا هفت روز و تصدق از میت نفع میکند او را بی خلاف میان اهل علم و وارد شده است دران احادیث صحیحه خصوصا آب و بعضی از علما گفته اند که نمی رسد بمیت
مگر صدقه و دعا و در بعض روایات آمده است که روح میت می آید خانهٔ خود را شب جمعه پس نظر میکند که تصدق می کنند از وی یا نه والله اعلم **الفصل الاول** عن بریدة
بضم با و فتح را که از مشاهیر صحابه است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نهیتکم عن زیارة القبور نهی کرده بودم من شما را پیش ازین از زیارت کردن
قبور فزوروها پس زیارت کنید الآن و آن حکم اول را منسوخ دانید گفته اند که سبب نهی قرب عهد بجاهلیت بود و خوف آنکه بگویند و بکنند آنچه در جاهلیت میگفتند و میکردند

اما الآن پس بتحقیق مقرر و ثابت شد قواعد اسلام و اختلاف کرده اند در نسا و بعض گفته اند که رخصت مردان راست و زنان باقی اند بر نهی مکر در زیارت رسول الله صلی الله
علیه وسلم و بعض گفته اند که رخصت شامل است رجال را و نسا را همه و در حدیث آمده است که لعنت کنا د خدای تعالی زنان زیارت کننده قبور را و آنها که قائمند با جهت
میکویند که ورود این حدیث پیش از رخصت است والله اعلم ونهيتكم عن لحوم الاضاحى فوق ثلث و نهی کرده بودم شما را از نگاه داشتن گوشتهای قربانیها بالای سه روز
فامسكوا ما بدا لكم پس نگاه دارید الآن تا وقتی که ظاهر شود مر شما را یعنی تا آنکه خوش آید شما را و قرار گیرد رای شما بران و سبب نهی از نگاه داشتن لحوم اضاحی زیاده بر سه روز
احتیاج مردم فقیر بود که قدرت بر تضحیه نداشتند پس باید تصدق کردن و نگاه نداشت بعد از ان چون فراخ گردانید خدای تعالی بر مردم و احتیاج نماند رخصت کرد که نگاه دارند
تا آن وقت که خوش آید ونهيتكم عن النبيذ الا في سقاء و نهی کرده بودم شما را از انداختن نبیذ مگر در مشک فاشربوا في الاسقية كلها پس بنوشید الآن در همه ظروف
چه مشک و چه غیر آن پس مراد با سقیه ظروف است و سبب در نهی کردن نبیذ جز در مشک آن بود که مشک سرد میدارد آب را پس گرم نمی شود و تیز و تند نمیگردد و نبیذ دران و در ظروف
دیگر گرم میشود و سخت و تند میگردد پس شاید که خمر گردد و حرام شود و بودند مردم قریب العهد از تحریم خمر و هنوز لذات خمر و هوای آن از سر ایشان نرفته شاید که دران افتند و بعد از ان که امر
تحریم خمر مقرر شد و احتراز و اجتناب از ان لازم گشت احتمال ارتکاب آن نماند پس در هر ظرف که بکنند مختارند اگر تیز و تند نیست و مسکر نشده خواهند خورد و الا اجتناب خواهند
نمود از ان چنانکه فرمود ولا تشربوا مسكرا و ننوشید هیچ مستی آرنده را و نیز در ابتدای کار ظروف خمر باقی بود و پس نهی کرده شد از ان و جائز داشته نشد مگر در مشکها و در آخر تجویز کرده
شد در همه ظروف و این نزد امام مالک و احمد است و نزد دیگران هنوز دران ظروف حرام است چنانکه در کتاب الایمان مذکور شد و معنی نبیذ آنست که خرما یا انگور را کوفته در
آب انداخته نگاه دارند تا اندک تیزی در وی پیدا کرده و بنوشند و این حلال است و اگر تیزی بیشتر گردد و سخت و مسکر شود حرام است و در کتاب الاشربه بتفصیل تر ازین معلوم
خواهد شد رواه مسلم وعن ابي هريرة قال زار رسول الله صلى الله عليه وسلم قبر امه فبكى وابكى من حوله زیارت کرد آن حضرت قبر مادر خود را پس گریه کرد و بگریانید
کسی را که گرد آن حضرت ایستاده بودند یعنی چندان گریه کرد که در دیگران نیز تاثیر کرد و بگریه او در گریه در آمدند فقال استاذنت ربي في ان استغفر لها پس گفت طلب اذن کردم
پروردگار خود را در آنکه طلب آمرزش کنم برای مادر خود فلم يؤذن لي پس اذن کرده نشد مرا فاستاذنته في ان ازور قبرها پس طلب اذن کردم پروردگار را در آن که زیارت کنم قبر او را
فاذن لي پس اذن داده شد مرا فزوروا القبور پس زیارت کنید قبرها را فانها تذكر الموت زیرا که قبرها یاد میدهند موت را رواه مسلم بدانکه آنچه ذکر کرده شد درین حدیث
و امثال وی طریقه متقدمین است و بعضی از ایشان میگویند که درین باب نازل شده است قول وی سبحانه و تعالی ما كان للنبي والذين آمنوا ان يستغفروا للمشركين ولو كانوا
اولي قربى و قول وی سبحانه و تعالی ولا تسأل عن اصحاب الجحيم بر قراءت معلوم و اما متاخرین پس تحقیق اثبات کرده اند اسلام والدین بلکه تمام آبا و امهات آن حضرت را صلی الله
علیه وسلم تا آدم علیه السلام و ایشانرا در اثبات آن سه طریقه است یا ایشان بر دین ابراهیم بوده اند یا آنکه ایشان را دعوت نرسیده و مرده که در زمان فترت بوده و مردند پیش از زمان نبوت یا آنکه زنده
گردانید خدای تعالی ایشانرا بر دست آن حضرت و بدعای وی پس ایمان آوردند و حدیث احیای والدین اگر چه در حد ذات خود ضعیف است لیکن تصحیح و تحسین کرده اند آنرا
بتعدد طرق و این علمی که مستور بود از متقدمین پس کشف کرد آنرا حق تعالی بر متاخرین والله يختص برحمته من يشاء بما يشاء من فضله و شیخ جلال الدین سیوطی رحمة الله علیه رسائل
تصنیف کرده اند و آنرا بدلائل اثبات نموده و از شبهه مخالفان جواب داده و اگر آنرا نقل کنیم سخن دراز گردد و هم درانجا باید نگریست والله اعلم وعن بريدة قال كان
رسول الله صلى الله عليه وسلم يعلمهم اذا خرجوا الى المقابر بود آن حضرت که تعلیم میکرد صحابه را چون بیرون می آمدند بسوی مقبرها این کلمات السلام عليكم
اهل الديار من المؤمنين والمسلمين سلام بر شما ای اهل سراها از مومنان و مسلمان و گفته اند که السلام اینجا بمعنی استسلام یعنی تسلیم و رضا و دیار جمع دار است و دار نام بنائی
که آنرا عرصه و فضائی باشد و استعمال او در منازل احیا آید و در اموات نیز اطلاق کرده اند وانا ان شاء الله بكم للاحقون و ما اگر خواسته است خدا بشما رسنده گانیم و پیوسته گانیم
و استعمال ان شاء الله یا بجهت تبرک و رغبت است چنانکه بیمار را گویند ان شاء الله صحت خواهی یافت یا بجهت شک یا در وفات بر ایمان یا باعتبار قرب وقت یا بیت که نه قضا
بود که با هم رویم میرسد آن وقت که ما هم رویم فسأل الله لنا ولكم العافية می طلبیم از خدا برای خود و برای شما عافیت و سلامت از عذاب دنیا و آخرت رواه مسلم
الفصل الثاني عن ابن عباس قال مر النبي صلى الله عليه وسلم بقبور بالمدينة گذشت آن حضرت بقبرها که در مدینه بود فاقبل عليهم بوجهه پس مقابل
شد آن حضرت بر ایشان بروی مبارک خود فقال پس گفت السلام عليكم يا اهل القبور يغفر الله لنا ولكم بیامرزد خدای تعالی ما را و شما را انتم سلفنا ونحن بالاثر شما
پیش گذشتگان مائید و ما در پی شما میرسیم رواه الترمذي وقال هذا حديث حسن غريب الفصل الثالث عن عائشة رضي الله عنها قالت كان
رسول الله صلى الله عليه وسلم كلما كان ليلتها من رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت عائشه بود آن حضرت هر گاه که میبود شب نوبت عائشه از آن حضرت
يخرج من آخر الليل الى البقيع بیرون می آمد آن حضرت در پایان شب بسوی بقیع بموحده و قاف نام مقبره مدینه است فيقول پس میگفت السلام عليكم دار قوم
مؤمنين سلام باد بر شما ای اهل سرای مؤمنان واتاكم ما توعدون غدا مؤجلون و آمد شما را چیزی که وعده کرده شدید شما فردای قیامت مدتی معین مهلت داده
شده اید شما وانا ان شاء الله بكم لاحقون و ما اگر خواسته است خدا بشما رسنده گانیم اللهم اغفر لاهل بقيع الغرقد خدایا بیامرز اهل بقیع غرقد را و بقیع الغرقد بجهت آن گویند
که بقیع نام زمینی که در وی درختان باشند و غرقد بغین معجمه و قاف نام نوع درختی است که درین زمین که مقبره شده است در زمان پیشین بسیار بود رواه مسلم وعنها قالت

کیف اقول و ہم از عائشہ است کہ گفت و پرسیدا زان حضرت چہ گونہ گویم وچہ گویم وچہ خوانم یا رسول اللہ تعنی فی زیارة القبور میخواہد عائشہ ازین پرسیدن کہ چہ گویم در زیارت قبور و این دلالت دارد بر جواز زیارت مر نسا را و برآنکہ حدیث لعن پیش از رخصت بود قال قولی گفت آن حضرت بگو السلام علی اہل الدیار من المؤمنین والمسلمین و یرحم اللہ المقدمین منا والمتاخرین و رحمت کند خدای تعالی پیش روندگان را از ما و پس ماندگان را وانا ان شاء اللہ بکم للاحقون رواہ مسلم وعن محمد بن النعمان یرفع الحدیث الی النبی روایت است از محمد بن نعمان کہ از ثقات تابعین است در حالتی کہ میرساند حدیث را بہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قال گفت آن حضرت من زار قبر ابویہ او احدہما فی کل جمعة کسی کہ زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکی ازین دو را ہر ہفتہ غفر لہ وکتب برا آمرزیدہ شود مر آن کس را و نوشتہ شود در دیوان اعمال نیکی کنندہ بہ پدر و مادر و بر بکسر با نیکی کردن بہ پدر و مادر ضد عقوق و بر بفتح و ہمچنین بار نیکی کنندہ با ایشان ضد عاق و در بعض روایات فقہیہ بوسہ دادن قبر پدر و مادر در آثار آمدہ است رواہ البیہقی فی شعب الایمان مرسلا وعن ابن مسعود ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال کنت نہیتکم عن زیارة القبور فزوروہا فانہا تزہد فی الدنیا وتذکر الآخرة پس بدرستیکہ قبور و دیدن آنہا بی رغبت میکرداند در دنیا و نفرت می بخشد از ان کہ چون عاقبت کار این است اینہمہ تعلق بدنیا چیست و یاد میدہد آخرت را کہ جز این عالم عالمی دیگر ہست کہ آنجا باید رفت از اینجا معلوم میشود کہ در قبور بصفت عبرت و حیرت باید بود و غافل و ذاہل نباید بود و بیت بر زمینی کہ ہمی میگذری ساکن رو کہ عیونست و خطوط است و قدود است و خدود این ہمان چشمۂ خورشید جہان افروز است کہ ہمی تافت بر آرامگہ عاد و ثمود رواہ ابن ماجة وعن ابی ہریرة ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لعن زوارات القبور روایت است از ابو ہریرہ کہ آن حضرت گفت لعنت کناد خدای تعالی زنان زیارت کنندہ را کہ در زیارت جزع و فشریع و نوحہ و بکا و ندبہ بسیار میکنند رواہ احمد والترمذی وابن ماجة وقال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح وقال قد رأی بعض اہل العلم ان ہذا کان قبل ان یرخص النبی و گفت ترمذی کہ این حدیث بود پیش از آنکہ رخصت کند پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فی زیارة القبور در زیارت قبور فلما رخص دخل فی رخصتہ الرجال والنساء پس ہرگاہ کہ رخصت کرد آن حضرت درآمدند در رخصت او مردان و زنان وقال بعضہم انما کرہ زیارة القبور للنساء و گفتہ اند بعضی از اہل علم کہ آن حضرت مکروہ پنداشت زیارت قبور مر زنان را لقلة صبرہن وکثرة جزعہن از جہت کمی صبر زنان و بسیاری بی صبری ایشان پس رخصت نزد این بعض مخصوص بمردان خواہد بود تم کلامہ تمام شد کلام ترمذی و تا اینجا ہمہ کلام او بود وعن عائشة رضی اللہ عنہا قالت کنت ادخل بیتی الذی فیہ رسول اللہ گفت عائشہ بودم من کہ می درآمدم خانہ خود را کہ در وی مدفون بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و ابو بکر نیز مدفون شدہ بود در وی وانی واضع ثوبی و حال آنکہ من نہندہ و افکندہ بودم جامۂ خود را یعنی او را از بدن واقول انما ہو زوجی وابی ومیگفتم بدل خود آنا اگر می پرسید ندا زان کسی نیست مدفون مگر شوہر من کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم است و پدر من کہ ابو بکر است رضی اللہ عنہ فلما دفن عمر پس ہرگاہ کہ دفن کردہ شد عمر رضی اللہ عنہ فواللہ ما دخلتہ الا وانا مشدودة علی ثیابی پس بخدا سوگند نہ در آمدم آن خانہ را مگر آنکہ من بستہ شدہ است بر من جامہای من حیاء من عمر از جہت شرم داشتن از عمر کہ بیگانہ بود رواہ احمد و درین حدیث دلیلی واضح است بر حیات میت و علم وی و آنکہ واجب است احترام میت نزد زیارت وی خصوصا صالحان و مراعات ادب بر قدر مراتب ایشان چنانچہ در حالت حیات ایشان بود زیرا کہ صالحان را مدد بلیغ است مر زیارت کنندگان خود را باندازۂ ادب ایشان کذا فی شرح الشیخ تمام

شد کتاب الصلوة بفضل خدا و کرم وی صلی اللہ

علی خیر خلقہ محمد و آلہ و اصحابہ و اتباعہ

اجمعین ہداة الطریق الحق

ومحیی علوم الدین ولا حول

ولا قوة الا

باللہ العلی العظیم

بعون اللہ تعالی والمنہ کہ صورت طبع پذیرفت جلد اول ترجمہ مشکوة شریف کہ از تصانیف مولانا شیخ عبد الحق دہلوی است در بندر بمبئی در کارخانہ محمدی حسب الفرمائش عالی جناب مقدس القاب علام فہام ذوی المجد والاحترام فخر الحاج حاجی شیخ عبد الوہاب ولد مرحمت و غفران پناہ جنت و رضوان آرامگاہ المستغرق فی بحار رحمت اللہ الملک المنان مرحوم شیخ مؤمن غفر اللہ لہ و نہایت سعی و اہتمام در تصحیح آن نمودہ و صورت اتمام پذیرفت فی بیستم شہر

ذو القعدة الحرام سنہ ہجری نبوی یکہزار و

دو صد و ہفتاد و ہفت ۱۲۷۷